د مولانا سعید افغاني : آزاده ، ټولنيزه ،علمي ، فرهنګي او نشراتي ارګان ته ښه راغلاست!

تاریخ نشر: 29 نوامبر 2023 میلادی

تفسیر احمد :
جزء سیزدهم ، چهاردهم و پانزدهم

محترم امین الدین « سعیدی ـ سعیدافغانی » فرزند مولانا داکتر محمد سعید « سعید افغانی » بنابر توکل ، فضل و مرحمت الله سبحانه تعالی و علمیت و تخصص دینی و تسلط و بلدیت کامل از قواعد و ظوابط زبانهای « عربی ، دری و پشتو » توانست تا در طی مدت « پنج سال » ، پروسه « تتبع، تحقیق و نگارش » تفسیر احمد را تکمیل کرده و به زیور چاپ برساند.

امین الدین « سعیدی ـ سعیدافغانی »

saidafghani@hotmail.com

تفسیراحمد به شکل « ساده ، عام فهم و مستند » توام با درنظر داشت شیوه تفسیر « قرآن به قرآن و احادیث پیامبر بزرگوار« ﷺ » و اجتناب از درج مسائل اختلافی ، تحقیقات ادبی و بلاغی » نوشته شده و همچنان کوشش شده تا منحیث « فرهنگ لغات قرانی » نیز مورد استفاده قرار گیرد.

تفسیراحمد: به اساس تقسیم بندی، بصورت کل درقید « ۱۲ جلد » یعنی « سی جزء » و هر جلد به صورت اوسط از « ۹۰۰ الی۱۰۵۰ » صفحه تهیه و تنظیم شده و مهتممین آن هریک : محترم دکتور صلاح الدین « سعیدي ـ سعید افغاني » و محترم انجینیر عتیق الله « یاسر » میباشند.

قابل تذکر است که :

جزء « سیزدهم ، چهاردهم و پانزدهم » تفسیر احمد که شامل هفت سوره مبارکه هریک : « الرعد ، إبراهیم ، الحجر ، النحل ، الإسراء ، الکهف و مریم » میباشد، به صحافت بسیارعالی ، در قید « ۱۰۴۱ » صفحه به تیراژ : « 1000 » جلد ، بتاریخ « چهارم می ۲۰۲۳ » در مطبعه صنعتي احمد کابل، افغانستان ؛ زیور چاپ یافت و اینک شکل « پي - دی - اف » آن جهت مطالعه شما احتراماً تقدیم است.

www.said-afghani.org

تفسیر احمد

فهرست مضامین سوره های جزء سیزدهم (13)، چهاردهم (14) و پانزدهم (15)

شامل سورهٔ های

الرعد، ابراهیم ، الحجر، النحل، الاسرء، الکهف و مریم.

شماره	نام سوره	معانی و محتوی سوره ها	صفحه
	الرعد	وجه تسمیه	3 - 59
1		رعد چیست؟	
2		علت نامگذاری به رعد	
3		تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف سوره رعد	
4		اهداف کلی سوره رعد	
5		محل نزول سوره الرعد	
6		زمان نزول سوره رعد	
7		فضای نزول سوره رعد	
8		ارتباط سوره رعد با سوره قبلی	
9		سایرخصوصیات سوره رعد	
10		آیه سجدهٔ تلاوت در سوره رعد	
11		محتوای و موضوعات سوره الرعد	
12		موضوعات آیات (1 الی4) در باره اینکه قرآن، حق است و الله متعال بر هر چیزی تواناست.	
13		نظام خلقت بر بنیاد زوجیّت است	
14		موضوعات آیات (5 الی 7) درباره برخی ازگفتار غیرعادی، درشت، زمخت، شنیع مشرکان ومجازات آنان در جهان آخرت.	
15		خواهشات غیر منطقی در مورد معجزه	
16		موضوعات آیات (8 الی 11) که از مظاهر علم و حکمت الهی بحث بعمل أورد.	
17		موضوعات آیات (12 الی 16) در مورد مظهر الوهیت، ربوبیت و قدرت پروردگار.	
18		موضوعات آیات (17 الی 25) مثل حق و باطل، سرانجام نیک بختان و بدبختان.	
19		حساب و حسابگری در قیامت	
20		حساب پس از مرگ	
21		حساب آسان	
22		انواع حساب در روز قیامت	
23		اصطلاح «اولوا الالباب» در قرآن	
24		وفای به عهد در اسلام	
25		صابرین قبل از حساب و کتاب وارد جنت میشوند	
26		درجات انفاق به رویت قرآن عظیم الشأن	

27		موضوعات آیات (26 الی 29) اشاره ای از روزی فراوان و روزی اندکی در دنیا.	
28		موضوعات آیات (30 الی 34) در باره موضوعات محمد(ص)، پیامبر خدا، رسول الله(ص)	
29		تقسیمات مردم به چهار دسته	
30		چطور عذاب آخرت نسبت به عذاب دنیایی سختتر است.	
31		موضوعات در آیات (35 الی 39) در باره وصف بهشت، مزد و مکافات متقیان و آن چه که برایشان در بهشت آماده است.	
32		موضوعات آیات (40 الی 43) مسؤولیت پیامبر در تبلیغ شریعت الهی، خداوند حسابرس و حاکم است وحیلهی حیله گران را از بین می برد.	
	ابراهیم	وجه تسمیه	111 - 60
1		اهداف تعلیمی سوره ابراهیم	
2		تعداد آیات،کلمات و تعداد حروف سوره	
3		ارتباط سوره ابراهیم به سورهی رعد	
4		فضای نزول سوره ابراهیم	
5		سایر خصوصیات سوره ابراهیم	
6		مختصری در مقام حضرت ابراهیم خلیل‌الله	
7		ابراهیم علیه السلام ابوالانبیاء یعنی پدر پیامبران	
8		مقام و منزلت حضرت ابراهیم علیه السلام	
9		مدت عمر حضرت ابراهیم علیه السلام چقدر بود؟	
10		محتوای و موضوعات سوره ابراهیم	
11		موضوعات آیات (1 الی 4) هدف نزول قرآن و رسالت پیامبر و اثرات خیرشان.	
12		هدایت تنها کار الله متعال است	
13		موضوعات آیات (5 الی 8) در مورد رسالت موسی علیه السلام و اندرزهایش،	
14		شکر نعمت مراحلی دارد	
15		موضوعات آیات (9 الی 18) اخبار ملل پیشین و پیامبران آنان، سرانجام نیکت، از آن پیامبران است،	
16		نوشیدنی های اهل جهنم و اهل جنت	
17		موضوعات آیات متبرکه (19 الی 23) دلیل یکتایی وتوانایی الله متعال، گفتگوی مستضعفان ومستکبران ومناظرهی شیاطین وپیروانشان دردوزخ، پیروزمندی سعادتمندان در بهشت،	
18		موضوعات آیات (24 الی 27) مثل کلمهی حق (طیب، پاک) و مثل کلمهی باطل (خبیث، ناپاک)	
19		ورود و داخل شدن به جنت	
20		موضوعات در آیات (28 الی 34) احوال کافران مکه	

		اشاره میکند.	
21		موضوعات آیات (35 الی 41) در مورد دعای ابراهیم علیه السلام.	
22		بت چگونه عامل گمراهی انسان ها میگردد.	
23		حفظ رابطه وجودی در دعا	
24		حفظ رابطه معنوی در دعاء	
25		موضوعات آیات (42 الی 52) منظره بر پایی و صحنه‌ی قیامت، غافل نبودن الله از ظالمان و خیره گشتن چشمان انسان را در آن روز هراسناک.	
	الحجر	وجه تسمیه	112 - 171
1		سیمای سُورۀ حِجْرِ	
2		تعداد آیات،کلمات وحروف سُورۀ حِجْرِ	
3		محل نزول سُورۀ حِجْرِ	
4		فضای نزول سُورۀ حِجْرِ	
5		ارتباط سُورۀ حِجْرِ با سوره ابراهیم	
6		عمده ترین مطالب مندرج در این سوره	
7		سایر خصوصیات سُورۀ حِجْر	
8		محتوای سُورۀ حِجْر	
9		درآیات(1 الی 15) موضوعاتی ازقبیل وصف قرآن، تهدید کافران وگناهکاران، رد سخنان مشرکان در مورد پیامبر بزرگوار اسلام.	
10		در آیات (16 الی 25) در باره قدرت و دلایل وحدانیت پروردگار در آسمان از جمله: برجهای نجومی و کواکب درخشان و در زمین از: کوههای سر به فلک کشیده، أنواع محصولات زراعتی برای انسان و سایر جانداران وغیره.	
11		در آیات (26 الی 44) قصه‌ی آدم علیه السلام و پیدایش او، سجده کردن و تکریم فرشتگان از او نافرمانی اِبلیس ازاین دستور ودشمنی اش بابنی آدم.	
12		چگونه بودن سجده بردن بغیر الله	
13		آیا ابلیس از جمله فرشته بود؟	
14		انواع سجده	
15		شیطان چه کسانی را اِغوا وگمراه کرده نمی تواند؟	
16		در آیات (45 الی 50) در مورد مکافات و حال تقوا کنندگان، نیک بختان و جنتیان و اینکه شیطان نمیتواند بر آنان استیلا یابد و آنان را فریب دهد.	
17		در آیات (51 الی 77) قصص پیامبران علیه اسلام از جمله، قصه‌ی مهمانان ابراهیم علیهم السلام و خبر نابودی قوم لوط علیهم السلام.	
18		اعزاز واکرم خاص رسول الله(ص)	
19		قسم خوردن به غیر الله	

20		قسم خوردن به جان پدر و مادر	
21		در آیات (78 الی 68) در بارهٔ قصه ی اصحاب ایکه (قوم شعیب) و أصحاب حجر یا ثمود (قوم صالح).	
22		نظریات چند در مورد «السبع المثانی، یا سبعاً من المثانی»	
23		در آیات (88 الی 99) موضوعاتی در باره عطای ای پروردگار به پیامبرش، محمد(ص)	
24		معالج تنگدلی از آزار دشمنان	
25		مهمتر از عبادت، اِستمرار آن است!	
	النّحْلِ	وجه تسمیه	293 - 172
1		محور کلی بحث این سوره نحل	
2		سایر خصوصیات سوره نحل	
3		تعداد آیات، کلمات و حروف سوره نحل	
4		ارتباط سوره نحل به سوره قبلی	
5		خصوصیات سوره نحل	
6		یادداشت آیه سجده در سوره نحل	
7		محتوای سوره نحل	
8		محتوای کلی سوره نحل	
9		نعمت های ذکر شده در سوره نحل	
10		موضوعات آیات متبرکه (1 الی 9) دلایل در مورد وحدانیت الله متعال.	
11		موضوعات آیات متبرکه (10 الی 16) دلایلی دیگر بر اثبات الوهیت و وحدانیت پروردگار	
12		زینت های دریایی	
13		ابحار، مسیر حمل و نقل	
14		موضوعات آیات(17 الی 23) از ویژگیهای الوهیت، آفریدن، دانستن نهان و آشکار و جاودانگی است.	
15		موضوعات آیات متبرکه (24 الی 29) رد شبهه های منکران وحی و معجزه و مجازات مستکبران.	
16		موضوعات آیات متبرکه(30 الی 32) در باره تقوای کنندگان و ایمان شان به وحی اوصاف مؤمنان راستکردار، که به قرآن و پیامبر باور قلبی و حتمی دارند، و مزد و پاداش آنان.	
17		موضوعات آیات متبرکه (33 الی 40) بحثی در باره فرجام مشرکان و ناسپاسان، و دلایل باطل آنان،	
18		سیر و سیاحت	
19		سیر و سیاحت در قرآن عظیم الشأن	
20		سیر و سیاحت برای عبرت است	
21		بحث کوتاه در مورد آیه مبارکه «كُنْ فَيَكُونُ»	
22		فعل الله متعال تدریجی نیست	
23		موضوعات آیات متبرکه (41 الی 50) حکم هجرت	

		ازسرزمین ظلم به دیار امن ورهایی از چنگال دشمن ثواب مؤمنان مهاجر ومجازات وسزای بدکاران ورد رد شبهه‌ی پنجم، که می گفتند پیامبر باید از جنس ملک (فرشته) باشد.	
24		موضوعات آیات متبرکه (51 الی 62) الف: خود داری از شرک و دوگانگی. ب: کردار مشرکان، تباه و نامتناسب است. ج: فرصت دادن به آنان، صبر و حلم آفریدگار و شتاب نورزیدن در مجازات شان؛	
25		تنفر اعراب جاهلیت از داشتن دختر	
26		موضوعات آیات متبرکه (63 الی 69) در باره برخی از مظاهر قدرت و نعمت پروردگار بربندگانش وظایف زنبوران عسل در خانه	
27		موضوعات آیات متبرکه (70 الی 74) بیان مراتب چهارگانه عمر انسان دوران تولد، جوانی، میان سالی و پیری و فرسودگی.	
28		أَرْذَلِ الْعُمُرِ	
29		موضوعات آیات متبرکه (75 الی 76) در مورد دو مثل در مورد بتان به بیان گرفته می شود.	
30		نعمت های سه گانه (گوش چشم و قلب)	
31		«سمع» و «ابصار»	
32		ابصار چیست	
33		موضوعات آیات متبرکه (77 الی 79) در مورد دانای راز و آفریننده‌ی انسان و پرندگان	
34		موضوعات آیات متبرکه ذیل (80 الی 83) اشاره ای دیگر به دلایل توحید و انواع نعمت ها و الطاف الله	
35		موضوعات متبرکه (84 الی 89) در باره احوال مشرکان در روز قیامت، برگزیدن شاهد بر آنان و بر مؤمنان، تخفیف نیافتن عذاب مشرکان.	
36		موضوعات آیات (90 الی 97) اشاره به مهمترین و اصولی ترین فضایل امور جامعه، اصول اخلاق اجتماعی و انواع مسؤولیت های واجب و مندوب (وفا به عهد، احسان وغیره).	
37		«وَالْإِحْسَانِ»	
38		فحشاء	
39		داستان زیبا	
40		زن و مرد در کسب کمالات معنوی یکسانند	
41		حیات طیبه چیست؟	
42		نقش زن و مرد در حیات طیبه	
43		تعامل زن و مرد	
44		عنصر اصلی تحقق حیات طیبه	
45		شرط ایمان	

46		نسخ چیست	
47		موضوعات آیات (106 الی 113) در باره از دین برگشتگان، مهاجران ستم دیده، فرجام ناسپاسی.	
48		مرتد دو نوع است	
49		موضوعات آیات (114 الی 119) به مؤمنان دستور میدهد تا از چیزهای حلال و پاکیزه استفاده کنند و شکر گزار باشند و حرام را ترک نمایند.	
50		جهالت	
51		موضوعات آیات (120 الی 124) به یاد ابراهیم، بزرگداشت روز شنبه از سوی یهودیان.	
52		اوصاف حضرت ابراهیم علیه السلام	
53		نظریات مفسران در مورد «أمّت» بودن ابراهیم(ع)	
54		شخصیت والا مقام حضرت ابراهیم	
55		موضوعات آیات (125 الی 128) در مورد شیوه دعوت رهبران راستین، صبر در برابر مصائب.	
	الإسراء	وجه تسمیه	294 - 396
1		فضیلت سوره الإسراء	
2		تعداد آیات کلمات و حروف سوره الإسراء	
3		محتوای سوره الاسراء	
4		ارتباط سوره اسرا با سوره نحل	
5		داستان سفر زمینی وآسمانی	
6		حرکت های مقدّس، باید از راه های مقدّس باشد	
7		«بَارَكْنَا»	
8		شان نزول آیه «اسراء»	
9		موضوعات آیات (1 الی 11) موضوع اسرا، تورات موسی علیه السلام، احوال بنی اسرائیل در تاریخ و اهداف قرآن.	
10		مدت حیات نوح علیه السلام	
11		تعداد اشخاص درکشتی	
12		صبر و تحمل نوح علیه السلام در مقابل تکذیب قومش	
13		از خصوصیات های خاص نوح علیه السلام	
14		موضوعات مطروحه در آیات متبرکه (12 الی 17) نعمتهای پروردگار باعظمت بر ما و دلایل قدرت او.	
15		گلوبند قرار گرفتن نامهٔ اعمال	
16		خصوصیات نامه اعمال	
17		انواع نامه اعمال	
18		حقیقت نامه اعمال	
19		نحوه تسلیمی نامه اعمال	
20		تصویر امام قرطبی از صحنهی محاسبه	
21		انسان در انتخاب راه، آزاد است	
22		سرنوشت اهل فترت و نوزادان کافران در آخرت	

23	سرنوشت اولاد مشركين	
25	موضوعات آيات (18 الی 21) در مورد مجازات دنيا خواهان و مكافات خدادوستان.	
26	شرط سعادت اخروی، ايمان و تلاش است!	
27	موضوعات آيات (22 الی 30) اصول تنظيم كنندهی جامعهی اسلامی،توحيد، اساس ايمان، پيوند خانواده مسلمان با اركان جامعه.	
28	ارشادات رسول الله ﷺ بر نيكي با والدين دوست داشتن و با شفقت بودن با آنها	
29	اطاعت از آنان	
30	سرپرستي آنان	
31	نيكي كردن به آنها	
32	آنان را به اسم شان صدا مكن	
33	دعاء براي آنان در زمان حيات و پس از مردن ايشان	
34	احسان و نيكي با دوستان پدر و مادر پس از وفاتشان	
35	موضوعات آيات (31 الی 39) منع نمودن: زنا، ريختن خون ناحق، نگهداری اموال يتيمان، وفا به عهد، پيمانهی درست ووزن دقيق درخريد و فروش.	
36	دين‌اسلام، پشتيبان محرومان، ضعيفان ويتيمان است.	
37	موضوعات آيات متبركه (45 الی 55) مشركان و انكار كردن دوباره زنده شدن.	
38	موضوعات آيات (56 الی60) خواستهی حسی و معجزهی مادی مشركان عرب را هم چون پيشينيان بی اساس می شمرد.	
39	موضوعات آيات متبركه (61 الی 70) قصهی آدم(ع) با ابليس، فرشتگان و پيروی از دستور الله،	
40	كرامت چيست	
41	موضوعات آيات (71 الی 77) قيامت و منظرهی آن روز، تلاش مشركان برای بيرون راندن پيامبر ازمكه.	
42	موضوعات آيات (78 الی 85) فرمان شب زنده داری، به مقام محمود و شفاعت عظمی، و اين كه قرآن، روح و قلب و درون را از دردهای حسی و معنوی و هرگونه غبار وكدورت پاک ميدارد.	
43	مقام محمود	
44	روح چيست	
45	موضوعات آيات (86 الی 93) اگر تمام جن و انس باهم دست به هم كنند كه همانند قرآن را بياورند هرگز نخواهند توانست.	
46	خواهشات جاهلانه وغيرمنطقی كفار درمورد معجزه	
47	موضوعات آيات متبركه (90 الی 93) برخی از خواهشت جاهلانه وغير منطقی كفار	
48	موضوعات آيات (94 الی 100) در باره ساير شبهات	

		مشركان و علت واهی و بی اساس ایمان نیآوردن آنان.	
49		بهانه های كفّار در نیاوردن ایمان	
50		رسالت وپیامبری از جانب خداست و انتخابی نیست	
51		موضوعات آیات (101 الی 109) در باره معجزات نه گانهی موسی(ع) و چگونگی فرود آمدن قرآن ونابودی فرعون و فرعونیان.	
52		موضوعات آیات متبركه (110 الی 111) الله را چگونه به فریاد بخوانیم؟ با یكا یک اسمای حسنی	
	الْكَهْفِ	وجه تسمیه	507 - 397
1		كهف	
2		محور و موضوع بحث سوره كهف	
3		قصه ها و داستان سوره كهف	
4		تعداد آیات، كلمات و تعداد حروف سوره كهف	
5		ارتباط سوره كهف با سوره قبلی	
6		فضیلت سوره كهف	
7		فضیلت آیات اولیه سوره كهف	
8		شأن نزول سوره كهف	
9		از نزول قرآن باید سپاس گزاربود	
10		فرزند داشتن برای الله	
11		داستان و قصه اصحاب كهف	
12		قصه اصحاب كهف	
13		غار اصحاب كهف دركجا است؟	
14		یادداشت خوارزمی در مورد محل اصحاب كهف	
15		بازدید خوارزمی از غار اصحاب كهف	
16		موقعیت غار اصحاب كهف	
17		غار اصحاب كهف در اردن	
18		چگونكی داستان اصحاب كهف در قرآن	
19		دعای اصحاب كهف	
20		علت فرار و پناه بردن اصحاب كهف به غار	
21		موضوعات آیات (آغاز از آیه 9 الی 12) داستان اصحاب كهف به طور مفصل.	
22		جوانانی كه به پروردگار خویش ایمان داشتند	
23		ارتباطات قلبی مؤمنان	
24		برخورد حكام در برابر جوانان مؤمن	
25		هدایت وضلالت	
26		آرامش واقعی در درون غار	
27		خوابیدن سگ در دهان غار	
28		خواب یاران كهف	
29		دفع گرسنگی	
30		وحدت اسامی اصحاب كهف	

31		موضوعات مطروحه در آیات (23 الي 24) گفتن «انشاء الله» در هر کاری مطلوب می باشد.	
32		«إن شاءالله»	
33		موضوعات آیات (27 الی 31) دستور العملها و رهنمودهایی برای پیامبر و مؤمنان است تا برای تلاوت قرآن، برنامه‌ی منظمی ترتیب دهند.	
34		موضوعات آیات (32 الی 44) قصه و داستان صاحبان دو باغ	
35		نه فقر نشانه‌ی ذلّت است و نه ثروت نشانه‌ی عزّت	
36		موضوعات در آیات (45 الی 49) در مورد مثال زندگی دنیا و اشاره ای به منظره‌ی قیامت،	
37		حساب وکتاب در روز آخرت	
38		ادلّة اثبات حساب	
39		حسابرسی مقتضای حکمت است	
40		شیوه و کیفیّت حسابرسی	
41		انواع حساب	
42		قوانینی که بندگان براساس آن ها مورد محاسبه قرار می‌گیرند.	
43		عمومیّت حساب و کسانی که مورد محاسبه قرار نمی‌گیرند.	
44		شیوۀ رسیدگی به حساب کافران.	
45		انواع سجده در شرعیت اسلامی	
46		موضوعات آیات(54 الی 59) درمورد هشدار قرآن، سبب تأخیر مجازات تا زمانی معین،	
47		موضوعت آیات (60 الی 74) سرنوشت موسی علیه السلام و بنده‌ی صالح	
48		یوشع بن نون	
49		مجمع البحرین	
50		داستان موسی علیه السلام و خضر	
51		شیطان دشمن مصلحت انسان است	
52		راه‌های فریب شیطان	
53		آیا حضرت خضر نبی است یا ولی	
54		در طلب علم شکیباء باشید	
55		تواضع و فروتنی در طلب علم	
56		رفتار متعلم در مقابل عالم	
57		اطاعت از دساتیر معلم	
58		قتل پسر جوان توسط خضر علیه السلام	
59		موضوعات آیات (75 الی 82) ادامه داستان و قصه موسی و خضر علیهم السلام	
60		فوائد مترتب از این داستان	
61		مبحث اول تاویل سورخ کردن کشتی	

62		رضایت در برابر قضاء	
63		حفاظت از فرزندان با نیکوکار بودن پدران	
64		نام گزاری خضر علیه السلام	
65		آخرین وصیت به موسی علیه السلام	
66		آیا خضر علیه السلام تاکنون زنده است؟	
67		موضوعات آیات (83 الی 98) داستان وقصه‌ی ذوالقرنین، وسفرهای سه‌گانه اوبه شرقمیانه، وداستان یأجوج و مأجوج و ساختن سد،	
68		ذوالقرنین کیست؟	
69		وجه تسمیه او به ذی القرنین	
70		«قرن»	
71		مختصری در مورد قوم یأجوج و مأجوج	
72		موضوعات آیات متبرکه (99 الی 106) در باره فرجام کفر در روز رستاخیز.	
73		حبط	
	مریم	وجه تسمیه	600 - 508
1		نامگذاری سوره	
2		مریم	
3		تعداد آیات، کلمات و حروف سوره مریم	
4		ارتباط مریم با سوره کهف	
5		ويژگي های سوره مریم	
6		محتوای سوره مریم	
7		سلسله نسب مریم	
8		موضوعات آیات (1 الی 11) در باره دعای زکریا و بشارت به او به فرزندی چون یحیی	
9		سلسله نسب زکریا علیه السلام	
10		رسالت وی در چه زمانی بوده است؟	
11		بالا کردن دست بسوی پروردگار لاجوب نمی ماند.	
12		دعای حضرت زکریا علیه السلام	
13		انتخاب نام برای فرزند	
14		موضوعات مطروحه در آیات (12 الی 15) در باره قصه‌ای یحیی علیهم السلام	
15		قصه یحیی علیه السلام	
16		ولادت حضرت یحیی علیه السلام	
17		دعوت یحیی علیه السلام	
18		معنای تعمید نزد اهل کتاب	
19		داستان قتل یحیی علیه السلام	
20		خصوصیات یحیی علیهم السلام در قرآن	
21		موضوعات آیات (16 الی 33) در باره قصه‌ی مریم، ولادت، نبوت و سخن گفتن عیسی در گهواره	

22		یاد وشوق مرگ	
23		آرزوی مرگ و ممانعت از طلب آن	
24		روزه سکوت مریم	
25		جماعت قدریه	
26		موضوعات آیات (34 الی 40) در باره اختلاف نظر پیروان دین مسیح در شأن عیسی علیهم السلام	
27		نسطوریان	
28		یعقوبیان	
29		ویَوْمَ الْحَسْرَةِ	
30		برحذر داشتن از روز قیامت	
31		غفلت چیست	
32		مراتب انسان	
33		غافلان از چه غفلت دارند؟!	
34		عوامل غفلت	
35		انجیل	
36		انجیل برنابا	
37		حواریان	
38		معجزات عیسی	
39		وفات مسیح	
40		موضوعات مطروحه در آیات (41 الی 50) در باره قصه‌ی ابراهیم‌علیه السلام وگمراهی‌های بت پرستان	
41		یادداشت در مورد حنیف	
42		دعوت ابراهیم علیه السلام از پدرش آزر	
43		نپذیرفتن سخن حقّ، از کوچك‌تر از خود، نشانه‌ی تکبّر است	
44		شیوه گفتگوی شخص مؤمن با کافر	
45		موضوعات آیات (51 الی 53) در باره قصه‌ی موسی علیه السلام	
46		فرق بین رسول و نبی	
47		موضوعات آیات (54 الی 55) داستان اسماعیل فرزند ابراهیم علیه السلام.	
48		سلسله نسب حضرت اسماعیل(ع)	
49		ذبیح اسماعیل است یا اسحاق(ع)	
50		اولاده اسماعیل(ع)	
51		وفات اسماعیل(ع)	
52		نگاه مختصری تاریخچه نماز در قرآن	
53		تعریف و مفهوم نماز	
54		معنای لغوی نماز	
55		نماز در ادیان ابراهیمی	
56		اقامه نماز توسط اسحاق و یعقوب(ع)	
57		اقامه نماز توسط حضرت موسي(ع)	

58		اقامه نماز حضرت زکریا(ع)	
59		سفارش لقمان به فرزندش در بارهٔ نماز	
60		نماز در دین یهودیت	
61		حد نصاب در نماز جماعت	
62		مقام نماز در اسلام	
63		چرا اسلام برخواندن نماز تأکید همیشگی میکند	
64		موضوعات مطروحه در آیات متبرکه (56 الی 58) داستان و قصهای ادریس علیه السلام	
65		ادریس علیه السلام	
66		نسب ادریس علیه السلام	
67		مولد و نشأت ادریس	
68		موضوعات آیات(64 الی 65) درباره نزول فرشتگان که به امر الله متعال صورت میگیرد	
69		موضوعات آیات (66 الی 76) شبههی مشرکان در مورد انکار زنده شدن بعد از مرگ.	
70		قیامت و مراحل آن، حساب شده و دقیق است	
71		موضوعات آیات (77 الی 87) سخن تمسخر آمیز مشرکان در مورد زنده شدن، بت پرستان و دوستان شیاطین آنان	
72		کلید بهشت تقوای الهی است	
73		موضوعات آیات (96 الی 98) محبوبیت مؤمنان، و نابودی گناهکاران.	
74		حکمت و فلسفه آسان بودن قرآن	
75		هلاکت دشمنان حقّ، یکی از سنّت های الهی است	
76		دروس آموزنده سوره مریم	
77		مکثی بر بعضی از منابع و مأخذها	

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

د « تفسير احمد » د ځانګړنو مهم ټکي

د «تفسير احمد» په ژباړه او تفسير کې تر ډېره بريده هڅه شوې ده چې د سورتونو په ژباړه، تفسير او د موضوعاتو په بيانولو کې له ساده او رواني ژبې کار واخستل شي. په دې تفسير کې د سورتونو تفسير په مستنده توګه يعنې قرآن د قرآن له مخې او د رسو الله ﷺ له نبوي احاديثو څخه ګټه اخستل شوې ده؛ ددې ترڅنګ تر ډېره بريده هڅه شوې ده چې په تفسير کې د علماوو او فقهاوو له اختلافي مسايلو څخه ډډه وشي.

په دې تفسير کې هڅه شوې ده چې له ټولو منابعو او علمي حوالو څخه په مستند توګه ګټه پورته شي او د کمزور، عجيبو او بې اعتباره احاديثو او حوالو څخه د امکان تر حده مخنيوی وشي. همدارنګه د ټولو روايتونو سرچينې په علمي او اکدميکه توګه ښودل شوي دي.

په دې تفسير کې هغو موضوعاتو او مسايلو ته زياته پاملرنه شوې ده چې د ځوان نسل لپاره اړين او حياتي ګڼل کيږي، په ځانګړې توګه په ښوونځيو او پوهنتونونو کې د زده کړيالانو لپاره.

د قران کريم د آيتونو او د هدايت کوونکو پيغامون په تشريح او تفسير کې فرقه يي او مذهبي تعصباتو ته هيڅ ډول پاملرنه نه ده شوې.

- د دې تفسير په ليکلو کې او لوستونکو ته په اسانه بڼه د مفاهيمو د پوهېدلو په موخه تر ډېره بريده هڅه شوې تر څو هغه کلمې جملې او ستونزمن عبارتونه او مفردات چې په مبارکه ايتونو کې راغلي په ساده او روانه ژبه واضح شوي دي.
- لوستونکو ته د مفاهيمو سره د بلدتيا او په اسانه بڼه د پوهېدلو په موخه مخکې له دې چې ترجمه او تفسير پيل شي له اصلي موضوع مخکې د محتوا او تفسير يوه کوچنۍ خلاصه وړاندې شوې ده.
- د مبارکو آيتونو د تفسير په برخه کې په يوه آيې کې راغلي موضوعات په لومړي سر کې ټول راټول شوي او اساسي ټکي او مفاهيم يې په خلاصه بڼه باندې وړاندې شوي دي همدارنګه تر څنګ يې په مبارکه آيتونو کې راغلی پيغام او دا چې د مسلمانانو دنده او مسووليت په دې برخه کې څه دی هغه هم په خلاصه بڼه په کې ځای پر ځای شوی دي سربېره پر دې د مباحثو او توضيح په برخه کې مې تر ډېره بريده دا هڅه کړې تر څو له هغو نادرو حديثونو او روايتونو څخه چې لوستونکي ورسره اشنا نه دي کار وانخلم تر څو وکولای شم د لوستونکو ذهنونه له مغشوشتيا او بې ځايه انديښنو له رامنځته کېدلو څخه وساتم.
- په دې بحث کې د آيتونو د نازلېدلو شان او مستندات د معتبرو منابعو کتابونو او رواياتو له مخې ځای پر ځای يې اخذونه ښودل شوي دي او پاتې منابع او اخځليکونه په بشپړه امانتدارۍ سره په اخر سر کې هم راوړل شوي دي.
- د آيتونو په تفسير کې په ځانګړې بڼه د قراني حکاياتو کيسو او داستانونو په تفسير کې تر ډېره دا هڅه شوې چې له ډېر ځيرتيا او دقت څخه کار واخيستل شي ددې له پاره چې خدای مکړه د اسراييلينو او نور بې سندو او جعلي تشريحاتو اغېز پرې رانشي او له هغو څخه په بشپړه بڼه امن کې وساتل شي. همدارنګه تر اخري حده پورې دا هڅه شوې تر څو په خلاصه بڼه اصلي مطلب روښانه شي.

- ژباړو او په ځانګړې بڼه د ایتونو د تفسیر په برخه کې ځینې موارد په ډېره خلاصه بڼه توضیح شوي دي خو په هغو برخو کې چې د ډېرو توضیحاتو او سپړنو اړتیا لیدل شوې ډېر توضیحات ورکول شوي. په یقینی بڼه چې د قران کریم د صحت والي بنسټیزه مرجع محمد مصطفی ﷺ ته د هغه نزول دی او د ټولو مسلمانانو د هدایت او لارښوونې له پاره همدا کتاب تر ټول بهترینه مرجع او لارښوود دی خو د دې له پاره چې لوستونکي په هر اړخیزه بڼه د ایتونو په حکمتونو نکتو ګټو تفسیري اسرارو او رازونو د پوهېدلو له پاره د بېلابېل تفصیلونه هم راوړل شوي دی.
- د دې تفسیر په لیکنو کې ضروري موخذونه د متن به داخل کې او نور ماخذونه په مجموعي بڼه د همدې (احمد) تفسیر په آخره کې په بشپړه توګه ذکر شوي دي.
- د دې تفسیر په لیکلو کې هڅه شوې تر څو د ایتونو شمېر، کلماتو شمېر او د مبارکه ایتونو د تورو شمېر له موثقو منابعو څخه په ګټه اخیستنې وپېژندل شي.
- په دغه تفسیر کې تحلیلونه او توضیحات د اهل سنت او جماعت په بنسټ ترسره شوي او تر ډېره دا هڅه شوې تر څو له مذهبي او فرقوي تعصباتو څخه خالي وي.

د دې تفسیر لیکنه څېړنه او ترتیب په ۲۰۱۹ م کال د امین الدین (سعیدي ـ سعید افغاني) له خوا پیل او په جزوي، جزوي بڼه ترتیب شوی دی.

د احمدي تفسیر د هېواد له بېلا بېلو پوهانو، عالمانو، د افغانستان علومو اکاډمۍ او پوهنتونونو له خوا د کتنې وروسته د هغه په بېلابېلو برخو باندې يې تقریظونه هم لیکلي دي.

درنو لوستونکو!

قران کریم په خپل ذات کې الهي معجزه او د بشر د لارښوونې کتاب دی. خدای (ج) د خپل عظمت له برکته دا کتاب ټولو مرضونو، شهواتو او زړونو ته شفاء او د تسکین یوه اله ګرځولې ده او په مرسته يې علم او یقین ترلاسه کولای شو.

دا یو څرګند حقیقت دی چې هیڅ مسلمان د قران کریم صحت او معجزې اوسېدلو په اړه کوم شک نه لري او خدای (ج) په خپله د دې به اړه په خپل کلام کې ګڼې څرګندونې لري، لارښوونې او له بد بختیو څخه د ژغورنې لارې او داسې نور موارد هغه څه دي چې مونږ يې د قرانکریم په بېلابېلو برخو او کیسو کې موندلای شو چې په هغو کې د بشریت له پاره خیر، برکت، لوړه پوهه، حیرانونکي رازونه او داسې نور په کې نغښتي دي.

قران کریم د دنیوي او اخروي بنیګنو نیکمرغیو او سوکالیو منشه ده. د قرانکریم له لارښوونو عملي کول د حضرت محمد ﷺ سنت دی.

قران کریم ټولو پخواني پیغمبرانو ته د رالېږل شویو اسماني کتابونو تصدیق کوونکی دی. یا الله ته زمونږ روح او روان د دې برکتي کتاب په شغلو او پلوشو روڼ او روښانه کړې.

امین یا رب العالمین

د احمد تفسیر لیکوونکی

بِسۡمِ اللَّهِ الرَّحۡمَنِ الرَّحِيمِ

سوره الرعد

جزء – (13)

سورۀ رعد در مکه نازل شده دارای چهل وسه آیه وشش رکوع می باشد.

وجه تسمیه:

نامگذاری سوره: این سوره به سورهی «رعد» موسوم است؛ زیرا در این سوره از پدیدهی شگفت‌انگیز هستی که در آن قدرت و توانایی خدای سبحان متجلی و نمایان است سخن به میان آمده است. خدا آب را مایهی حیات قرار داده و آن را از ابر فرو بارانده و رحمت و عذاب را در ابر جمع کرده است.

باران و صاعقه را با هم حمل می‌کند، در آب زندگی و در صاعقه نابودی و ویرانی نهفته است. و همان‌طور که گفته‌اند: جمع دو نقیض محال است، اما جمع دو نقیض از جمله اسرار قدرت لا یزال خداست. ابر را ببین که آب و آتش را با خود دارد. بنابر این بنگر چه بزرگ و باعظمت است قدرت خدا!

یادداشت کوتاه:

تعیین مکی یا مدنی بودن و زمان نزول هر سوره قرآن، در شناخت بهتر و دقیق تر آن و برگزیدن و برتری دادن روایات و اقوال تفسیری، تأثیری بسزا دارد.

در این زمینه، شمار زیادی از سوره های قرآن، بدون اختلاف نظر، مکی و شمار کمتری مدنی هستند و در اندک سوره هایی اختلاف بین مفسران وجود دارد؛ سوره رعد در زمره دسته سوم است. با گردآوری و بررسی روایات و اقوال ترتیب نزول مکی و مدنی بودن سوره ها، اقوال مفسران در مکان نزول سوره و روایات سبب نزول در بخش های سوره، بیشتر مکی بودن آن به دست می آید.

مفسران می نویسند که سورۀ رعد تا پایان آیهی سی و یک مدنی و بقیه مکی و پس از سوره ی محمد نازل شده است. (تفسیر فرقان)

رعد چیست؟

رعد صدای أبر که در أثر تخلیه الکتریکی به وجود میآید و توأم با برق است. (قاموس قرآن، جلد 3، صفحه 105).

علت نامگذاری به رعد:

«سورۀ رعد»؛ بمعنی (صدای غرش أبرهای آسمان) است و به مناسبت آیۀ سیزده که از رعد و برق و صاعقه در آن بحث بعمل آمده است، بدین نام مسمی گردیده است. (تفسیر قرآن مهر، جلد 10، صفحه 189).

تعداد آیات، کلمات وتعداد حروف سورۀ رعد:

طوریکه در فوق هم متذکر شدیم، تعداد آیات سورۀ رعد به چهل وسه آیه میرسد، وتعداد کلمات آن بالغ به هشتصدوپنجاه وپنج کلمه بوده و تعداد حروف آن به سه‌هزاروپانصدوشش حرف میرسد. (التفسیر الکبیر: تفسیر القرآن العظیم (الطبرانی)، جلد 4، صفحه 5) (لازم به تذکر است که اقوال علماء در تعداد کلمات وحروف سوره رعد

مختلف بوده که شما می توانید تفصیل این مبحث را در سورۀ طور تفسیر «احمد» مطالعه فرماید.

اهداف کلی سورۀ رعد:

اهداف کلی سورۀ رعد را میتوان در مباحث ذیل خلاصه نمود:

بیان مطالبی در بارۀ توحید و اثبات عظمت خالق؛

بیان مطالبی در بارۀ قیامت؛

بیان مطالب در باره رسالت رسول الله ﷺ؛

اثبات حقانیت قرآن و مطالبی در بارۀ آن. (تفسیر قرآن مهر، جلد10، صفحه 192).

محل نزول سورۀ الرعد:

مفسران ابن عباس(رض) و عطا معتقدند که تمام سورۀ رعد، در مکه نازل شده است.

کلبی ومقاتل سوره را بجز آخرین آیۀ آن مکی می دانند، آیۀ اخیر، در مدینه، درباره عبداللَّه بن سلام نازل شده است. سعید بن جُبَیر میفرماید: چگونه ممکن است آخرین آیه، در بارۀ عبد اللَّه بن سلام باشد، حال آنکه تمام سوره، در مکه نازل شده است؟

حسن و عکرمه و قتاده می نویسند: این سوره- بجز دو آیۀ آن - در مدینه نازل شده است. دو آیۀ دیگر درمکه نازل شده و آیۀ 31 و 32 سوره است. (ترجمه: تفسیر مجمع‌البیان، جلد 13، صفحه 3).

زمان نزول سوره رعد:

کسانی که معتقدند که سورۀ رعد در مدینه نازل شده است نزول آنرا در سال ششم هجری وبعد ازسورۀ محمد میدانند.(کتاب آشنایی باسوره‌ها،صفحه 45).

تعدادی از مفسران می فرمایند که: سورۀ رعد ازجمله سوره های مکی است، جز آیۀ: «ولایزال الذین کفروا» وآیۀ «ویقول الذین کفروا لست مُرسالاً» وقولی میگوید سورۀ رعد مدنی است جز آیۀ «وَ لَو آن قرآناً سیرت - الخ» (بنقل از تفسیر جلالین).

فضای نزول سوره رعد:

فضای نزول سوره رعد همانند فضای نزول سوره های مکی است زیرا که در این سوره بحث‌های اعتقادی مربوط به توحید و معاد مطرح شده است. این سوره در جواب کافرانی نازل شده است که قرآن را به عنوان آیه و معجزه قبول نداشتند و از پیامبر صلي الله عليه وسلم آیه و معجزه طلب میکردند و خلاصه بیان خداوند متعال در این سوره این است که رسول الله صلي الله عليه وسلم را مخاطب قرار میدهد به اینکه این قرآن که بر تو نازل شده حق است، حقی که مخلوط به باطل نیست، زیرا آنچه که این قرآن بدان دعوت می کند توحیدی است که آیات تکوینی از قبیل به پاداشتن آسمانها، گستردن زمین، تسخیر آفتاب و ماه، و سایر عجایبی که الله متعال در تدبیر آسمانها و زمین و غرایبی که در تقدیر آنها بکار برده، همه بر آن دلالت دارند. (بر گرفته از ترجمه تفسیر المیزان، جلد11، صفحه 387).

ارتباط سورۀ رعد با سوره قبلی:

خداوند متعال سوره یوسف را به ذکر داستان أنبیاء علیهم السلام خاتمه داد، اکنون سورۀ رعد را اینطور آغاز مي کند که همه اینها آیات کتاب آسمانی بوده و نازل‌کننده آن جانب خداوند یکتاست. (ترجمه تفسیر مجمع‌البیان، جلد 13، صفحه 4).

قابل تذکر است که هدف هر دو سورهٔ (رعد و سورهٔ یوسف)، اثبات یکتایی و توانایی الله متعال را نشان می دهند. در سوره‌ی یوسف میفرماید: «أرباب متفرقون خير أم الله الواحد القهار» و در سوره‌ی رعد میفرماید: «الله الذي رفع السموات بغير عمد ترونها...». «قل: من رب السموات والأرض قل: الله» که این آیه ها بر وجود سازنده‌ی فرزانه، کمال قدرت و علم و یکتایی او دلالت میکنند و....

پایان سوره‌ی یوسف در وصف قرآن با «...ما کان حدیثا يفترى و لکن تصدیق الذي...» مزین گشته است و سرآغاز سوره‌ی رعد با «.. تلك آيات الکتاب و الذي أنزل إليک من ربک الحق..» شروع می شود.

سایر خصوصیات سوره رعد:

سورهٔ رعد از جمله سور مثانی می باشد. مثانی سوره هایی هستند که بعد از سور مئین قرار گرفته اند و زیر صد آیه دارند مانند اینکه سور مئین مبادی باشند و توالی آن مثانی آن فرض شده اند. (زاد المسیر فی علم التفسیر، جلد 4، صفحه 141) سوره های مثانی عبارتند از: احزاب، حجّ، قصص، نمل، نور، انفال، مریم، عنکبوت، روم، یس، فرقان، حجر، رعد، سبأ، فاطر، إبراهيم، ص، محمد، لقمان و زمر. (التمهید فی علوم القرآن، جلد1، صفحه 313)

روایتی است که از رسول الله ﷺ نقل شده که فرمود: خداوند هفت سورهٔ طوال را به جای تورات و سوره های مئین را به جای انجیل و سوره های مثانی را به جای زبور به من داد، و پروردگارم مرا با دادن سوره های مفصّل فزونی بخشید. (جامع البیان فی تفسیر القرآن، جلد 1، صفحه 34).

آیهٔ سجدهٔ تلاوت در سوره رعد:

آیهٔ پانزدهٔ این سوره دارای سجدهٔ تلاوت میباشد. «وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظِلَالُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ. ١٥» (تفصیل در مورد سجدهٔ تلاوت را میتوان در سورهٔ سَّجْدَه تفسیر احمد مطالعه فرماید).

محتوای و موضوعات سوره الرعد:

عده ای از مفسران در تفاسیر خویش می نویسند که: سوره‌ی رعد از جمله سوره‌هایی است که در مدینه نازل شده‌اند. ولی در سوره »رعد« از آن بخش ازمقاصد سوره‌های مدنی مطالب رابه بیان گرفته است که به مقاصد سوره‌های مکی شباهت دارد؛ از قبیل «یگانگی» الله و «رسالت» و «رستاخیز و پاداش» و دفع شبهاتی که مشرکان آنرا بر می‌انگیزند، مورد بحث و بررسی قرار میگیرد. بنا به روایتی، برخی از آیاتی از این سوره مکی است.

طوریکه یادآور شدیم؛ این سوره‌ی مبارکه با مطرح کردن بزرگترین موضوع یعنی ایمان به الله متعال و یگانگی او بحث را آغاز نموده است. علی رغم روشن و واضح بودن حق، مشرکین قرآن را تکذیب کرده و یگانگی خداوند رحمان را انکار کردند. به همین خاطر آیاتی نازل شدند که قدرت بیکران خدا وشگفتی‌های عالم خلقت را درآسمان وزمین وآفتاب و ماه و شب و روز وکشت و زرع و دیگر مخلوقات او در این هستی بیکران به تصویر میکشند.

به تعقیب آن آیاتی در مورد اثبات رستاخیز و جزا وارد شده، سپس دلایل و براهین روشن و قاطعی مبنی براینکه خدای توانا در خلق و ایجاد و زنده کردن و میراندن و سود

و زیان رساندن، تک و منفرد میباشد، یادآور شده است. قرآن برای حق و باطل دو مثال زده است:

1 - آبی که از آسمان فرو می ریزد و سیلاب آن در دره ها و دامنه‌ی کوه‌ها جاری می‌گردد و تمامی خس و خاشاک سر راه خود را از میان برداشته و بر سطح آن کفی نمایان می گردد که هیچ سودی در بر ندارد.

2 - معادن ذوب شدنی که از آن ظروف و بعضی زیور آلات ساخته می‌شود و آنچه که بر سطح مایع ذوب شده قرار میگیرد از قبیل کف و کثافت و زنگار، که طولی نمی‌کشد که پراگنده و نابود میشود و مواد معدنی پاک و خالص باقی میماند: «أَنْزَلَ مِنَ اَلسَّماءِ ماءً فَسالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِها فَاحْتَمَلَ اَلسَّيْلُ زَبَداً رابِياً.» این است مثل حق و باطل.

در این سوره همچنین اوصاف اهل سعادت و اهل شقاوت بیان شده و آنان را به کور و بینا تشبیه کرده است. و سرانجام و عاقبت هریک ازآنها را نیز روشن وبیان کرده است. آنگاه با گواهی دادن بر رسالت و نبوت پیامبر صلّی الله علیه وسلم و این که او از جانب خدا مبعوث شده است، خاتمه می‌یابد.

قابل تذکر است که: سورهٔ رعد، در بدو از عقاید و ایمان، می اغازد و در نهایت به اعمال و برنامه های انسان سازی پایان می یابد. (بنقل از: تفسیر صفوة التفاسیر).

ترجمه و تفسیر سُورَةُ الرعد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خدای بخشاینده و مهربان

المر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَالَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ﴿١﴾

المر. (الف لام میم راء) از حروف مقطعه است (رمزی بین الله و رسول الله است و مفهوم این حروف را الله می داند) این آیات کتاب (قرآن با عظمت) [الهی] است، و آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده، سراسر حق و راستی است [چنان حقّی که هیچ باطلی در آن راه ندارد] ولی بیشتر مردم [به سبب عناد و لجاجت] ایمان نمی آورند.(١)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تِلْكَ»: آن. در اینجا به معنی این است، و اشاره به آیات موجود در سوره است. به کار بردن اسم اشاره بعید به جای قریب، بیانگر عظمت و رفعت مشارالیه است. این کلمه (تلک) مبتدا و (آیات) خبر آن است. «الَّذي»: مبتدا است و خبر آن (أُنزِلَ إِلَيْكَ...) یا (الْحَقُّ) است. «الْحَقُّ»: خبر (الَّذي)، یا خبر مبتدای محذوف است. «الَّذي»: مبتدا است و خبر آن (أُنزِلَ إِلَيْكَ...) یا (الْحَقُّ) است. «الْحَقُّ»: خبر (الَّذي)، یا خبر مبتدای محذوف است.

تفسیر:

«المر»: به اعجاز قرآن اشاره دارد. و طوریکه در فوق هم یادآور شدیم «المر» از جملهٔ حروف مقطعه است و ما علم آنها را به حق تعالی که علام الغیوب است وامی گذاریم.
البته باور داریم که در این حروف، به اعجاز قرآن اشاره بعمل آمده است.
حضرت ابن عباس(رض) میفرماید: معنای آن چنین می باشد: من خدایم، میدانم و می بینم. (تفسیر طبری ١٣/٩١.)
«تِلْکَ آيَاتُ اَلْكِتَابِ»: اینها آیات معجزه‌گر قرآن اند که بر تمام کتاب‌ها آسمانی تفوق یافته است. این آیات، قرآن بزرگ مقدار، بلند مرتبه و بزرگ منفعت است، قرآنی که برپیامبر ما محمد ﷺ نازل شده است.
«وَ اَلَّذِی أُنْزِلَ إِلَيکَ مِنْ رَبِّکَ اَلْحَقُّ»: ای محمد! آنچه در این قرآن به تو وحی شده است همانا حقی است که با باطل در نمی آمیزد، مشتبه نمی‌شود و شک و تردید در آن راه ندارد.
قرآن، کتابی بسیار باعظمت است. نزول کتب آسمانی، برای تربیت مردم است کتابی است حق و اثبات شده، وآنگونه که کفار میگویند: قرآن سحر، یا شعر یا کهانت است، نیست.
خداوند متعال خبر میدهد که این قرآن نشانه‌ها وآیاتی را دربردارد که بندگان را به تمام اصول و فروع دین راهنمایی واشنا میسازد. قرآن کتابی است که از سوی پروردگار با عظمت نازل شده، و حق آشکار است، زیرا تمامی آنچه را که از آن خبر داده راست وحقیقت میباشد و دستورات و نواهی آن مبتنی بر عدل استواربوده، و با دلیل و حجت های قاطع مورد تایید قرار گرفته است.

پس هر کس به فراگرفتن وعلوم آن روی بیاورد از زمرهٔ کسانی خواهد بود که به حق اگاهی دارند، حقی که آگاهی یافتن از آن باعث می شود تا انسان به آنچه خداوند دوست دارد عمل نماید.
«وَلَـٰكِنَّ أَكْثَرَ ٱلنَّاسِ لايُؤْمِنُونَ(1)»: باید با تمام وضاحت اعلان داشت که: اکثریّت مردم حقّگرا نیستند طوریکه در آیهٔ مبارکه آمده است: با وجود راستی و درستی قرآن و ثبوت نزول آن از بارگاه حق تعالی بیشتر مردم از روی نادانی، اِعراض و بی مبالاتی و یا از روی عناد، دشمنی و ستمگری به این قرآن ایمان نمی آورند، پس بیشتر مردم از آن بهره مند نمی شوند، چون ایمان که باعث بهره بردن از آن است در دوران آنان وجود ندارد.
باید گفت که: محور، حقانیّت است نه اکثریّت. بی توجّهی و ایمان نیاوردن اکثریّت مردم، دلیل بر باطل بودن راه شرعیت غرای محمدی شده نمی تواند.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 4) در باره اینکه قرآن، حق است و الله متعال بر هر چیزی تواناست. بحث بعمل آمده است.

اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُسَمًّى يُدَبِّرُ الْأَمْرَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ ﴿٢﴾

الله ذاتی است که آسمان‌ها را بدون ستونهایی که آنها را ببینید بر افراشت، باز بر عرش اِستیلا یافت (و زمام تدبیر جهان را بدست گرفت) و آفتاب و ماه را مُسَخَر کرد، هر یک تا مدت معین در حرکت است، الله کار هستی را تدبیر و اداره می‌کند و او آیات (علامات قدرت) خود را به تفصیل بیان می‌کند تا شما به ملاقات پروردگارتان یقین پیدا کنید.(۲)

تفسیر:

«اَللّهُ اَلَّذِى رَفَعَ اَلسَّماواتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَها» خداوند متعال ذاتی است که آسمانها را بدون ستونهایی که آنها را ببینید، برافراشت، و آن را به صورت بنایی رفیع قرار داد و بدون تکیه بر چیزی، ایستاده و پا برجا است و شما آن را بدون ستون می‌بینید. به قولی؛ معنی این آیه است که: آسمانها دارای ستونهایی مانند نیروی جاذبه هستند ولی شما آنها را دیده نمیتوانید. یعنی اینکه خداوند متعال به نیرو و قدرت و حکمتش هفت آسمان مستحکم را بی‌ستونی قابل رؤیت برای مردم برافراشت. پس این بنایی است بزرگ و در عظمتش بسیار هولناک وعجیب که گسترهٔ این عظمت را فقط ذات ذوالجلال میداند و بس. این سقفی است بس مرتفع که حق تعالی آن را بدون تکیه بر ستون‌هایی مرئی چنین با شکوه نگهمیدارد. قابل یادآوری است که: چنان أمری دلیل بر وجود سازنده‌ای مبدع، خالق وحکیم توانا است.
«ثُمَّ اِسْتَوَى عَلَى اَلْعَرْشِ»: بعد از آنکه آسمان‌ها را بنا کرد بر عرشش آنگونه استقرار یافت که سزاوار جلال وی است، یعنی بعد ازبنا آسمانها برعرش اِستوا بلاکیف یافت، استوایی که شایسته‌ی جلال وعظمتش است، بدون «تجسیم جسمانیت» و«تکییف کیفیت» و «تعطیل انحلال، برچیدگی». (استوي العرش، کنایه از احاطه کامل پروردگار و تسلط او در تدبیر امور آسمان ها و زمین بعد از خلقت آنها است «مکارم شیرازي».
«وَ سَخَّرَ اَلشَّمْسَ وَ اَلْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِى لِأَجَلٍ مُسَمًّى»: و به قدرتش آفتاب و ماه را برای مصالح ومنافع بندگان رام و فرمانبردار ساخت تا بشر از نور و انرژی آنها تا زمانی معین، یعنی تا انقراض عالم تا روز قیامت به حسابی دقیق در مدارهای معین خود جاری

وشناورند، استفاده نمایند وبه وسیلۀ این دو پدیده، کار پیاپی آمدن شب و روز، فصل‌های چهارگانۀ سال، به پختگی رساندن حاصلات و میوه جات، شناخت سال و ماه و حساب و بسی از منافع دیگر را تأمین نمود.
«يُدَبِّرُ اَلْأَمْرَ»: خداوند متعال بر مبنای حکمت و قدرتش امور خلق و شؤون ملکوت را از قبیل ایجاد و نابود کردن و زندگی بخشیدن و میراندن و غیره را تدبیر اداره و کارگردانی می کند.

وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَارًا وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٣﴾

و اوست آن ذاتی که زمین را هموار و گسترده کرد و در آن کوه‌ها و نهرها گذاشت و از هر گونه میوه جفت دو گانه آفرید، شب را بر روز می‌پوشاند، یقینا در این (امور) نشانه‌هایی است برای آنان که (در وحدانیت و قدرت الله) می‌اندیشند.(٣)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«رَواسِيَ»: جمع «راسیه» به معنای ثبوت است و از اینرو به کوه‌های ثابت و استوار رواسی میگویند. تفسیر نور: «ترجمۀ معانی قرآن».

تفسیر:

جملۀ »مَدَّ الْأَرْضَ» شاید به بیرون کشیده شدن زمین از زیر آب اشاره دارد که در روایات به نام «دَحْو الارض» آمده است. این احتمال با نظریه زمین‌شناسان امروزی که میگویند: زمین ابتدا در زیر آب قرار داشته، مطابقت دارد. (واللّٰه العالم).
در آیۀ مبارکه قبلی دربارۀی عظمت آسمان‌ها بحث بعمل آمد و در این آیۀ مبارکه در مورد زمین و نعمت های زمینی بحث آغاز می نماید. طوریکه میفرماید: «وَ هُوَ اَلَّذِی مَدَّ اَلْأَرْضَ»: تنها ذات پروردگار است که با قدرت با عظمت خویش زمین را هموار و گسترده و آن را وسعت بخشیده است. که گهوارۀ راحتی برای بندگان و فرشی گسترده برای معیشت است.
باید دانست که گسترده بودن زمین فی نفسه منافاتی با کرویت آن نمی باشد، بدان جهت که أبعاد آن طولانی و گسترده است و به دلیل همین طول مسافت و دوری أبعاد آن است که زمین با آن که کروی است برای ساکنان خود گسترده ظاهر می شود. منظور این است که خدای متعال زمین وسعت بخشیده است تا انسان و حیوان وسایر مخلوقات بر آن مستقر گردد. و اگر تمام زمین کوه یا دره می بود زندگی بر آن ممکن نمی شد.
واقعیت أمر همین است که: گستردگی زمین، حکیمانه و با تدبیر انجام گرفته است. «مَدَّ الْأَرْضَ»: (گستردگی زمین و وجود کوه ها در آن، باعث حفظ تعادل زمین و عامل بهره مندی انسان‌هاست، زیرا که اگر تمام زمین مسطح یا کوهستانی می بود، امکان زندگانی درآن وجود نداشت.)
در التسهیل، آمده است: لفظ مد و بسط با در هم پیچیده شدن آن منافات ندارد؛ زیرا هر قطعه از زمین به صورت مستقل از دیگر قطعات امتداد یافته است. و تکویر برای تمام زمین است. (التسهیل ٢/١٣٠.)
«وَ جَعَلَ فِيها رَواسِيَ»: او در زمین کوه‌هایی استوار، ثابت و سر به فلک کشیده وریشه دار قرار داد تاساکنانش را آشفته و لرزان نکند، «أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ. (أنهارا) در آن رودخانه

هاو نهرهایی جاری قرار داد که از آب آن‌ها مینوشید و از آنها بهره می برید چنان‌که در عین حال زندگی و زیبایی زمین وابسته به آب است.
«وَ مِنْ كُلِّ اَلثَّمَراتِ جَعَلَ فِيها زَوْجَيْنِ اِثْنَيْنِ»: در زمین جفت جفت از نر وماده از انواع میوه‌ها، درختان، گل‌ها و شکوفه‌ها قرار داد که چشم‌ها را بهجت، روان‌ها را مسرت، عقل‌ها را خرامان و جان‌ها را تابان می سازند. (در تفسير الظلال القرآن تأليف شيخ قطب آمده است: انسان این حقیقت را از طریق علم و بحث جز در این أواخر ندانسته است: این که تمام جانداران از نر و ماده درست میشوند. حتی گیاهان که گمان نمیرود از جنس خود نر داشته باشند، معلوم شده است که از جنس خود زوج دیگری دارند. بدین ترتیب در یک گل اعضای مذکر با اعضای تأنیث در کنار هم قرار دارند و در ساقه و شاخه از هم جدا می باشند. في الظلال القرآن ۹۷/۵)
مفسر شیخ ابو سعود میفرماید: از تمام انواع ثمرات موجود در دنیا دو گونه و دو صنف قرار داده است. یا از لحاظ رنگ مانند سفید و سیاه و یا از نظر طعم و مزه مانند شیرین و ترش و یا از نظر اندازه مانند کوچک وبزرگ، یا از لحاظ کیفیت مانند گرم و سرد، از هر نوعی یک جفت قرار داد. (تفسیر ابو السعود با نام ارشاد العقل السليم الى مزايا الكتاب الكريم اثر ابوالسعود محمد بن محمد بن مصطفی عمادی (متوفای ۹۸۲) ۹۷/۳.)
قبل از همه باید گفت که: توالی و تبادل شب و روز، عامل زندگی است.
«يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهارَ» (وگرنه یا همه چیز در اثر حرارت میسوخت و یا بواسطه‌ی عدم نور و حرارت پژمرده می شد و یخ می زد.)
طوریکه در آیۀ مبارکه آمده است: «روز را به شب می پوشاند» یعنی: روز را به ظلمت شب پوشانیده وشب را همچون لباسی قیرگون برچهره روز می‌نشاند و آن را تیره و تار میگرداند، بعد از آن‌که سپید و روشن و روشنگر بود.
«إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ(3)»: پس در این آفریده‌ها، نشانه‌ها و دلالت‌های روشنی است برای کسانی که اندرزها را می فهمند، از برهان‌ها و معجزات بهره می برند و در نتیجه به حقیقت گرویده، ایمان می آورند و تصدیق می‌کنند.
از این جهت «متفکران» را مخصوصاً نام برده است که صنعت عجیب خدا که در این آیات نهفته است جز به وسیله‌ی تفکر و اندیشیدن درک نمی شود. ولی کسانی که تفکر نمی‌کنند از دیدن این نشانه‌ها کورند. بصورت کل باید گفت که: تفکر در جهان طبیعت، بمثابه مدرسه بوده و نه بمثابه خانه غفلت.

نظام خلقت بر بنیاد زوجیّت است:

قابل یاد آوری است که نظام خلقت بر اساس زوجیّت می باشد:
زوجیّت در نباتات؛ طوریکه میفرماید: «وَ أَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ»(حج، 5.)
زوجیّت در حیوانات؛ طوریکه میفرماید: «وَ مِنَ الْأَنْعامِ أَزْواجاً» (شورى، 11.)
زوجیّت درانسان؛ طوریکه میفرماید:«خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْواجاً»(روم، 21.)
زوجیّت در همه چیز؛ طوریکه میفرماید: «وَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنا زَوْجَيْنِ» (ذاريات، 49).

وَفِي الْأَرْضِ قِطَعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ وَجَنَّاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ وَزَرْعٌ وَنَخِيلٌ صِنْوَانٌ وَغَيْرُ صِنْوَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنُفَضِّلُ بَعْضَهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأُكُلِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴿۴﴾

و در روی زمین قطعاتی در کنار هم قرار دارد که با هم متفاوتند و باغهایی از انگور و کشتزارها وجود دارد و درختان خرما چه از یک ریشه و چه از غیر یک ریشه که همه با یک آب آبیاری می شوند، اما برخی را از لحاظ طعم و لذت بر برخی دیگر برتری می‌دهیم، یقیناً در این (اختلاف) نشانه هائي است براي آنها که عقل خويش را بکار مي گيرند.(۴)

تفسیر:

«وَ فِی اَلْأَرْضِ قِطَعٌ مُتَجاوِراتٌ»: و در روی زمین قطعه ها و مساحت هایی است متفاوت بعضی کنار بعضی دیگر یعنی: نزدیک و چسبیده به هم که خاک آنها یکی است، برخی از این قطعات بارآور و حاصل خیز و بعضی دیگری از این قطعه خشک و بی‌گیاه است، بعضی چمنزار است و بعضی دیگر شوره زار وبی‌خیر، بعضی ریگزار وسنگزار است و بعضی مزروع و خاکی؛ به رنگ‌های گونه‌گون و اشکال مختلف.

ابن عباس(رض) در تفسیر خویش میفرماید: یعنی زمین خوب و زمین شوره زار، این یکی برای حاصل خیز مناسب است و در آن یکی که در جنبش قرار دارد، در آن چیزی نمی روید. (تفسیر طبری ۹۷/۱۳.)

«وَ جَنّاتٌ مِنْ أَعْنابٍ»: باغ های فراوان ووسیع است از انگور که برچیدن میوهٔ آنها به آسانی در دسترس است، «وَ زَرْعٌ وَ نَخِیلٌ صِنْوانٌ وَ غَیْرُ صِنْوانٍ» و کشت زارهایی است با میوه‌های مختلف و درختان تناور خرما که خوشه‌های روی هم چیده دارند.

«صِنْوانٌ»: برخلاف ظاهرش که قالب تثنیه دارد، جمع «صنو» به معنای شاخه‌ای است که از اصل درخت خارج میشود و در اینجا به معنای مشابه و مانند است.

ابن عباس(رض) میفرماید: «صنوان، درخت خرمایی است که دو سر و یک تنه دارد»

«یُسْقی بِماءٍ واحِدٍ وَ نُفَضِّلُ بَعْضَها عَلی بَعْضٍ فِی اَلْأُکُلِ»: تنوع میوه ها با اراده و خواست خداوند است، و گرنه يك آب، يك نوع مزه بیشتر ندارد. یعنی همهٔ این‌ها در کنار یکدیگر در یکجا و در یک خاک قرار داشته از یک خاک میرویند واز یک آب آبیاری وسیراب میشوند، لیکن میوهٔ آنها در طعم ورنگ وحجم خود مختلف و گوناگون است؛ بعضی شیرین وبعضی دیگر ترش، بعضی سیاه وبعضی سفید وسرخ وسبز و... تاغیر اینها ازتفاوت‌های بسیار دیگر در مزه و طعم و خاصیت. البته باید گفت که: همجواری، دلیل یکسان بودن نیست. ملاك برتری، فایده بیشتری است که آن متصور است.

شیخ طبری در تفسیر خویش میفرماید: در یک قطعه زمین انگور سفید و سیاه به بار می‌آید، که بعضی شیرین و بعضی تُرش و بعضی از بعضی دیگر بهترند در صورتی که تمام آنها از یک آب آبیاری می‌شوند. (تفسیر طبری ۹۸/۱۳.).

باید گفت که: تنوّع میوه‌ها با رنگ، مزه، بو و شکل‌های مختلف، همه از نشانه‌های قدرت الهی میباشد. «إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ(4)» این تنوع، برای آنان که دارای عقل و خردند، آنها علامات روشن و نمایان در بردارند. بدین وسیله نظر مادیون و طبیعت گرایان را رد می‌کند.

پس در این امور دلایل واضح و نشانه‌های روشنگری است بر قدرت خداوند قدیر، بر حکمت ذات لطیف خبیر و بر نوآوری‌های پروردگار متعال و کبیر؛ اما برای کسانیکه قلبی بیدار و هوشمند داشته و به ایمان و طاعت پروردگارش راه یابد.

قابل تذکر است که: دانشمندان وعلماء از خوردنی‌ها، روح ایمان خود را نیز تقویت و اشباع میکنند، در حالیکه دیگران، تنها به پرکردن شکم خود اکتفا مینمایند. و از اعجاز که درخلقت آن وجود دارد اصلاً فکری هم در باره آن نمی کنند.

خوانندهٔ محترم!

ملاحظه می‌کنیم که الله سبحان وتعالی متعال در سه آیهٔ فوق، سه دلیل از أدلهٔ آسمانی و شش دلیل از أدلهٔ زمینی را بر قدرت وعظمت و وجود و یگانگی خویش گردآورده که دلایل آسمانی عبارتند از:

1 - برافراشتن آسمانها بدون ستون قابل رؤیت.
2 - تسلط بر عرش.
3 - و رام نمودن آفتاب و ماه.

اما دلایل زمینی عبارتند از:

1 - گسترانیدن زمین نسبت به شخص بیننده در عین کرویت آن.
2 - آرام ساختن و تعادل بخشیدن به زمین به وسیله کوه‌های استوار.
3 - به جریان انداختن نهرها و شکافتن چشمه‌ها.
4 - قرار دادن زوجیت در میوه‌ها.
5 - پوشانیدن روز به‌وسیله شب.
6 - تفاوت تولیدات زمین در کیفیت و کمیت، با وجود اتحاد و یگانگی خاک و آب.

سپس خداوند متعال به بیان سه موقف از مواقف و موضع‌گیریهای کفار می‌پردازد:
موضع‌گیری اول: انکار روز آخرت،
موضع‌گیری دوم: به شتاب خواستن عذاب و
موضع‌گیری سوم: درخواست معجزات است.

خداوند متعال این موضع گیری هایشان را در حالی مطرح میکند که در آیات قبل، با تبیین اصل آفرینندگی خود، به رد ضمنی آنها پرداخت زیرا پروردگاری که بر آفرینش همه آن پدیده‌های شگرف توانا باشد، بی شک بر اعاده آفرینش انسان نیز توانا بوده و از فرستادن عذاب دنیوی هم ناتوان نیست، در عین حال، معجزات و نشانه‌هایش بیشتر از آن است که باز از وی نشانه‌های جدید دیگری خواسته شود. (بنقل از تفسیر انوار القرآن)

اینک بنگریم به اولین موضع‌گیری از این مواضع کفار:

خوانندگان محترم!

پروردگار باعظمت ما برای اثبات قدرت مطلق خود در آیات متبرکه قبلی از آسمانها و زمین نام برد که آفریدگار آنهاست. پس خدایی که این همه توانا باشد، بَعث بعد الموت و خلقت مجدد انسان ها در قیامت نیز برایش سهل، ساده است و اسان. «مگر بی باوران نمی دانند که آن خدایی که آسمانها و زمین را آفریده است و در آفریدن آنها درمانده نگردید می تواند مردگان را نیز زنده کند؟ بلی! خداست که بر همه چیز تواناست.» ([احقاف/۳۳]).

اینک در آیات (5 الی 7) برخی از گفتار غیرعادی، زمخت، شنیع مشرکان ومجازات آنان رادر جهان آخرت، به بحث گرفته است.

وَإِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ أَإِذَا كُنَّا تُرَابًا أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴿٥﴾

و(ای پیامبر!) اگر (از ایمان نیاوردن کفار) تعجب می کنی، پس سخن آنان عجیب (تر) است، که (میگویند:) «آیا هنگامی که (مردیم و) خاک شدیم (بار دیگر زنده میشویم و) و به آفرینش نوینی باز میگردیم؟!» اینان کسانی هستند که به پروردگارشان کافر شده‌اند، واینان غل‌ها (وزنجیرها) درگردنهای شان است، و اینان اهل آتش (جهنم) اند، و جاودانه در آن خواهند ماند.(۵)

تفسیر:

«وَ إِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ أَ إِذا كُنّا تُراباً أَ إِنّا لَفِی خَلْقٍ جَدِيدٍ»: در آیۀ مبارکه در خطاب به

پیامبر ﷺ میفرماید: آی پیامبر! واگراز ایمان نیاوردن کفار به رسالتت با وجود آفتابی بودن أدلۀ راستی و درستی آن تعجب داری، پس تعجب بر انگیزتر از آن این سخن کافران است که: میگویند: اگر ما بمیریم و جسدمان پوسیده گردید و به خاک تبدیل شد، آیا ما از نو زنده میشویم و بر میخیزیم؟ چون انکار زنده شدن از طرف آنها واقعاً شایسته‌ی تعجب شگفتی است؛ زیرا آنکه برانشاء وایجاد مراتب مذکور ازقبیل آسمان‌ها و زمین و درختان و میوه‌ها و دریاها و رودخانه‌ها مقتدر است، همو قادر است که بعد از مرگ، آنها را زنده کند.

در مقابل، قرآن عظیم الشأن علاوه برذکر عدالت وحکمت خداوند که مستلزم وجود قیامت است، بارها در مقام جواب از این استبعاد منکرین برآمده است؛ يكجا ميفرمايد: اگر شما در وقوع قیامت شك و تردید دارید، از خلقت اولین خویش یاد کنید که ما چگونه شما را از خاك و نطفه خلق نمودیم: طوریکه در (آیۀ 5/ سورۀ حج) آمده ست: «يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْناكُمْ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ»: (ای مردم! اگر در باره‌ی قیامت شك دارید (با دقّت در وجود خود، شكّ خود را بر طرف كنيد،) ما شمارا از خاك آفریدیم (مواد غذایی خاك از طریق غذا به صورت نطفه در آمد) سپس از نطفه،)

«أُولئِکَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ»: اینان همان کسانی اند که به پروردگارشان کفر ورزیده‌اند» یعنی: این گروهی که منکر قدرت حق تعالی بر بعث و حشرند، در حقیقت کسانی‌اند که در کفر لجاجت ورزیده و در پیمودن درکات منحط آن، به پله نهایی رسیده‌اند.

«وَ أُولئِکَ اَلْأَغْلالُ فِی أَعْناقِهِمْ»: منکر معاد چون تمام هدفش دنیاست، به غل و زنجیر مادیّت، هواپرستی، جهل و خرافات مبتلا میگردد و اینچنین کسی در آخرت نیز در غل و زنجیر عذاب الهی خواهد بود.

«وَأُولئِکَ اَلْأَغْلالُ فِی أَعْناقِهِمْ»: زنجیرهایی ازآتش در گردن های شان میباشد؛ آنان برای همیشه در آتش ماندگارند؛ نه عذاب از آنان تخفیف داده می شود و نه از سرای جزا و عقوبات بیرون ساخته میشوند، نه می میرند تا راحت شوند و نه انسان زنده‌اند که از نعمتی واقعی زندگی برخوردار باشند؛ بلکه عذابی است همیشه و سزای است پیوسته.

به قولی: غل و بندها عبارت‌است از اعمال بدشان که همچون گریبانگیر بودن طوق برگردن، گریبانگیرشان می شود.

غل و زنجیر در روز قیامت تنها بر روی گردن منکرین نیست که تا بتوانند آن را ازگردن های خویش دور سازند، بلکه این زنجیرها چنان به درون گردنشان فرو رفته که قابل برداشتن هم نیست.

مفسر ابو حیان میفرماید: «در قیامت زنجیرها و طوقها در گردنهایشان است و آنان را با آن زنجیرها به سوی دوزخ می‌کشانند».
«وَأُولَئِکَ أَصْحابُ اَلنّارِ هُمْ فِیها خالِدُونَ(5)»: آنها برای همیشه در جهنم خواهند ماند، نه می میرند و نه از آن خارج مي شوند. منکر روز قیامت چون توشه‌ای برای رهایی خود از قهر الهی را در دنیا فراهم نکرده، بناءً همیشه در عذاب قیامت باقی خواهند ماند.

وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ وَقَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثُلَاتُ وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلَى ظُلْمِهِمْ وَإِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ﴿۶﴾

وآنها پیش ازنیکی (ورحمت الهی) بدی (وعذاب) رابه شتاب از تو میخواهند، با اینکه (برامتها) پیش ازآنها بلاها (وعقوبت های عبرت انگیز) گذشته است، و یقیناً پروردگارت نسبت به مردم - با وجود ظلم شان - آمرزنده است و البته پروردگارت سخت عذاب دهنده است.(۶)

تفسیر:

با تأسف باید گفت که: در بسیاری از اوقات انسان در اثر لجاجت، چنان از مقام و منزلت انسانی خویش سقوط و انحطاط مي کند که حاضر است نابود شود، ولی حاضر نیست که به پذیرش حقّ گردن نهد.
«وَ یَسْتَعْجِلُونَکَ بِالسَّیِّئَةِ قَبْلَ اَلْحَسَنَةِ»: ای محمد! مشرکان قبل ازحسنه، به شتاب از تو سیئه می‌طلبند، آنها به عنوان استهزاء وتمسخر، عذابی را که به آن تهدید شده بودند، در همین دنیا می خواستند.
«السَّیِّئَةِ»: بمعنی بدی. مراد بلا و عذاب است.
«الْحَسَنَةِ»: بمعنی خوبی. مراد نعمت و رحمت وسلامتی است. مطابق فحوای آیهٔ مبارکه مشرکان ازشدت کفر، عذاب را قبل از سلامت و عافیت می‌طلبند.
«وَ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ اَلْمَثُلاتُ»: حال آنکه اگر از وضع پیشینیان خود از کسانی که به علت تکذیب حق عذاب شدند، درس وعبرت می‌گرفتند یقیناً ایمان آورده وتصدیق میکردند. قابل یادآوری است که: قهر الهی را نباید به شوخی ودید مزاق ببینیم، از تأریخ گذشته ها باید درس وعبرت گرفت.
«مثلات»: جمع «مَثُلَة، سزای سخت، عذاب و عقوبتی رسوا کننده است که به انسان روی می آورد. تفسیر نور: «ترجمهٔ معانی قرآن».
«وَ إِنَّ رَبَّکَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنّاسِ عَلی ظُلْمِهِمْ»: ای پیامبر! و به یقین پروردگارت بر تائبان و باز آمدگان از گناه، بسی امرزگار است چشم پوشی و مغفرتی عظیم دارد هر چند بسیار ظلم کرده و در بدکاری زیاده روی کرده باشند.
سنّت خداوند متعال مهلت دادن است و کاری به عجله مردم ندارد، یعنی در عقوبت آنان تعجیل نشان نمی دهد، بلکه با به تأخیر أنداختن کیفر به آنها مهلت میدهد. راه توبه و بازگشت، برای انسانهای لجوج نیز باز است، خداوند، انسان‌ها را بادرنظرداشت همه‌ی بدی‌هایی که از آنها سر میزند باز هم دوست دارد. ود راین هیچ جای شکی نیست که: لطف خداوند بر قهر او مقدم است.
ولی با تأسف باید گفت که کفار از توبه و انابت روی بر نمی گردانند.
ابن عباس(رض) میفرماید: «این امیدوارترین آیه در قرآن عظیم الشأن است».

سعید بن مسیب؛ میفرماید: چون این آیه نازل شد، رسول الله ﷺ در حدیث شریف فرمودند: «اگر عفو وگذشت الله متعال نمی بود، هیچکس به گوارایی وخوشی زندگی نمی‌کرد واگر بیم وعذاب وی نمیبود، بی‌گمان هرکس برعفو وکرمش تکیه میکرد»، یعنی: ازارتکاب هیچ محظوری ابا نمی ورزید.

«وَ إِنَّ رَبَّکَ لَشَدِیدُ اَلْعِقابِ(6)»: پس یقیناً خداوند متعال بر هر کسی که بر گناهش پای فشرده و از ایمان استکبار ورزد سخت سزای مقرر داشته است.

ودراین هیچ جای شکی نیست که: سرکشان وتکذیب کننده کافر را به عذابی سخت بر وفق آنچه مشیت وی اقتضاء کند عذاب می کند، بدین جهت، او مهلت می دهد اما مهمل و متروک نمی گذارد و سرانجام به حساب کارها رسیدگی می‌کند.

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴿٧﴾

و کافران میگویند: چرا از سوی پروردگارش معجزه ای [غیر قرآن] بر او نازل نشده؟ همانا تو تنها بیم دهنده هستی و هر قومی راهنمایی دارد.(٧)

تفسیر:

«وَ يَقُولُ اَلَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ»: کافران قریش، توقّعات نابجا از خدا متعال و پیامبرش مطرح میساختند. آنها خواستار نشانه‌ها و معجزه‌هایی براساس هوا وهوس که خود پیشنهاد میکردند میشدند. آنان میگفتند که: چرا پیامبر ﷺ معجزه‌ای آشکار و محسوس مانند عصای موسی علیه السلام، شتر صالح علیه السلام و مانند آن نیاورده است؟ حال آنکه این کار به دست پیامبر ﷺ نیست، بلکه فقط در اختیار خداوند متعال است.

در البحر آمده است: به دلایل خارق العاده از قبیل شق القمر وآمدن درخت به نزد وی و جوشیدن آب از لای انگشتان وامثال این معجزات، اعتماد نکردند و به طریق عناد و انکار، معجزاتی دیگر را درخواست می‌کردند. (البحر ٣٦٧/٥.)

خواهشات غیر منطقی در مورد معجزه:

قبل از هه باید گفت که: در فهم دین مقدس اسلام معجزه، یک امر خارق العاده‌ای است که از راه علل ماوراء طبیعی با اراده الله متعال از شخص مدّعی نبوت به نشانه صدق ادّعای وی همراه با مبارزه طلبی ظاهر می شود.

در جمله «ءَايَةٌ مِّن رَّبِّهِ 7»: آیهٔ مبارکه خواندیم: معجزه‌ای بزرگ از سوی پروردگارش. مراد معجزه یا معجزاتی است که کفار از روی عناد و دشمنی ولجاجت میخواستند. بطور مثال میگفتند: کوه صفا را برای ما بحیث کوه طلا مبدل کن، برخی از کوه های دیگری را برای ما بحیث کوه های گلزارها و کشتزارها، تبدیل کن. از این قبیل خواهشات غیر منطقی در مورد معجزه دلخواه شان ازجانب مشرکان به پیامبر ﷺ مطرح میشود که در (آیات90 الی93 /سورهٔ اسراء) به این مبحث به تفصیل اشاره بعمل آمده است.

بطور مثال در (آیهٔ 90 / سورهٔ إسراء) آمده است: و (هنگامی که کافران مکه در برابر اعجاز قرآن و دلائل روشن آن درمانده و مبهوت شدن.

گفتند: ما هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم، مگر این که از زمین (خشک و سوزان مکه) چشمه‌ای «تَفْجُرَ»: برجوشانی برای ما بیرون بیارکه: (آب آن دائم و روان باشد). و چشمه که: «يَنبُوعاً»: چشمه‌ای که آب آن فوّاره کند و بیرون بیاید.

و يا اينكه در آية (91 سوره إسراء) مطرح ميداشتند كه ميخواهند: باغی از درختان خرما و انگور (در مكه) داشته باشيم و نهرها و جويبارهای فراوان در آن روان گردانی.
و در آية (92 همين سوره إسراء) مطرح نمودند كه: آسمان را تكه تكه بر سر ما فرود آری همان‌گونه كه می پنداری (و می گوئی كه خدا ما را بيم داده است) و يا اين كه خدا و فرشتگان را بياوری و با ما رويارویی گردانی. ودر آية 93 / سورة إسراء) مطرح كردند: «يا اينكه سرای بزرگ زرنگاری داشته باشی، و يا اينكه به سوی آسمان بالا روی، و تنها به بالا رفتنت از آسمان هم ايمان نمی‌آوريم مگر اينكه كتابی همراه خود برايمان بياوری كه آن را بخوانيم (و ببينيم كه از جانب خدا در آن نوشته شده است كه تو فرستاده پروردگار می باشی). بگو: پروردگار من منزّه است (از آن كه كسی بدو فرمان دهد، يا اين كه در قدرت او شريک گردد). مگر من جز انسان فرستاده‌ای (از سوی الله متعال برای رهنمود مردمان) هستم؟ (معجزه در دست خدا است؛ نه من). تفصيل اين مبحث را ميتوان در آيات (90 الی 93) سورة إسراء - تفسير احمد) مطالعه فرمايد.
«إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ(7)»: خداوند متعال در جواب در خواست مشركان ميفرمايد: «إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ(7)»ای پيامبر! تو فقط هشدار دهنده‌ای، كه آنان را از آتش دوزخ بيم وهشدار می دهی وكار معجزات به تو هيچ ارتباطی ندارد. وظيفه تو مانند وظايف ساير پيامبران قبل از تو می‌باشد.
كار اصلی پيامبران، همانا ارشاد وانذار است؛ «إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ» نه برآورده ساختن خواهشات غير منطقی وبی ربط مردم كه درعرصه معجزه در هر لحظه و از جانب هر كس بطور غير منطقی مطرح می گردد.
قابل ياد آوری است كه: رسول الله ﷺ طبق فرمان الهی مسؤوليت انذار و بيم دهی را كه برعهده شان سپرده شده بود، به احسنترين و نيكوترين شكل پيش برده و به بليغ‌ترين وجه انجام داده است.
«مُنْذِرٌ»: يعنی هشدار دهنده. كلمهٔ اِنذار درحدود 120 بار در قرآن عظيم الشأن تذكر يافته است كه: 100 بار آن در آيات مكی می باشد.

خوانندگان محترم !

بعد از اينكه انكار مشركان در مورد زنده شدن برای عالمی ديگردر آيات فوق الذكر، به بيان گرفته شد، اينک خداوند متعال در آيات (8 الی 11) از مظاهر علم و حكمت الهی بحث بعمل آورد ه، دلايلی بر قدرت مطلق خود - كه محيط بر هستی است - می آورد كه: از جزئيات جنين در رحم و از نهان و آشكار انسان و تمام نهانيها خبر دارد. طوريكه ميفرمايد:

اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَى وَمَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ وَمَا تَزْدَادُ وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ﴿٨﴾

خدا [حالات، صفات وزمان ولادت] جنين هايی را كه هر انسان و حيوان ماده ای حمل است، وآنچه را رحم ها [از زمان طبيعی حمل] ميكاهند و آنچه را می افزايند، می داند؛ و هر چيزی نزد او اندازه معينی دارد.(٨)

تفسير:

در اين آيهٔ مباركه، ابتداء از عِلم خداوند نسبت به حمل هر ماده‌ای، (چه دارای رَحم باشد مثل انسان وحيوان وچه دارای رَحم نباشد مثل نبات و جماد) يادآوری بعمل آمده است،

وسپس به مخلوقات رحم دار اشارۀ خاصی شده است. طوریکه میفرماید: «اَللّهُ يَعْلَمُ ما تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثى» الله سبحان و تعالی حالات ووضع حمل تمام مخلوقات را می داند. علم دارد به اینکه هرزنی در حمل خویش دارد، از نطفه، یا علقه، یا مضغه؛ از نر یا ماده (مذکر است یا مؤنث)، از زیبا یا زشت، از سعید یا شقی آن حمل نیک‌بخت است یا بدبخت، و این‌که آن جنین در چه حال و وضعی قرار دارد کامل است یا ناقص؟ زشت است یا زیبا؟ علم کامل دارد.

«وَما تَغِيضُ اَلْأَرْحامُ»: همچنان ذات پروردگار می داند آنچه را رحِم‌ها بر اثر سقط طفل یا به علت تولد زودرس پیش از نه ماهگی، می‌کاهند.

«غیض»: به معنای فرو بردن (نطفه) است. یعنی خداوند متعال، به آن آبی که رحم به خود جذب مي کند و در آن تغییراتی می دهد و رو به رشد و زیادی می‌برد، آگاه است.

باید گفت که: نظام آفرینش موجودات بر اساس مقدار و میزان دقیق صورت میگیرد.

«بِمِقْدارٍ»: هدف ازآن همان: (مدّت حمل یعنی کم شدن و زیاد شدن ماه های حمل، ویا اینکه تعداد چندگانه در شکم مادر است و یا اینکه آیا این حمل سقط میشود یا سالم به دنیا می آید، مدت حمل زیاد میشود، و یا زود و قبل از موعود معین به دنیا می آید، الله متعال میداند که حمل ناقص الخلقه یا دارای عضو زیادی است، همه ای این کم و زیادی «تَغِيضُ و تَزْدادُ»: بر اساس يك فرمول حساب شده می باشد.).

«وَما تَزْدادُ» و اوست که می داند آنچه را رحم ها با فزونی مدّت حمل به بیشتر از نه ماه، می افزایند.

ابن عباس(رض) میفرماید: «ما تغیض» یعنی قبل از نه ماه وضع حمل می‌شود و «تزداد» یعنی بعضی بعد از نه ماه وضع صورت میگیرد. و نیز گفته است: منظور از «غیض» سقط ناقص است و منظور از «ازدیاد» تولد کامل است. (زاد المسیر ۳۰۸/۴.).

«وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدارٍ(8)»: و هر چیزی نزد حق تعالی اندازۀ معین از کاستی یا فرونی دارد که از آن اندازه تجاوز نمی‌کند بناءً هر مدتی که هست با برنامه ریزی و حکمی پیشین تحت حساب و کتاب در آمده است.

شأن نزول آیۀ 8 - 13:

619- طبرانی و دیگران از ابن عباس(رض) روایت کرده اند: اربد بن قیس و عامر بن طفیل به مدینه نزد رسول الله ﷺ آمدند. عامر گفت: ای محمد اگر ایمان بیاورم به من چه می دهی؟ پیامبر گفت: آنچه برای دیگر مسلمانان است برای تو هم هست و آنچه وظیفۀ دیگران است تو نیز بر عهده خواهی داشت. گفت: آیا بعد از خودت اداره امور را به من می‌سپاری؟ گفت: این کار نه تو را سزاوار است و نه قومت را. از حضور مبارک خارج شدند و عامر به اربد گفت: من محمد را مشغول می‌کنم، بعد تو با شمشیر به او حمله کن دوباره نزد رسول الله آمدند، عامر گفت: ای محمد بیا با تو حرف دارم، پیامبر همراهش رفت [تا اینکه کنار دیواری تنها شدند] پیامبر با او به صحبت کردن ایستاد. اربد خواست شمشیر خود را آهسته ازنیام برکشد، ولی چون دست به قبضۀ شمشیر برد دستش لرزید. پیامبر متوجه اوضاع شد و از نزد آنها برگشت. آنها از مدینه بیرون رفتند و دررقم بودند که خدا صاعقه‌ای را فرستاد و اربد را کشت. همان وقت خدای متعال آیات «اللّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنثَى وَمَا تَغِيضُ الأَرْحَامُ وَمَا تَزْدَادُ وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ(8) عَالِمُ الْغَيْبِ

وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ(9) سَوَاء مِّنكُم مَّنْ أَسَرَّ الْقَوْلَ وَمَن جَهَرَ بِهِ وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ(10) لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِّن بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللّهِ إِنَّ اللّهَ لاَ يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُواْ مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللّهُ بِقَوْمٍ سُوءاًفَلاَ مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُم مِّن دُونِهِ مِن وَالٍ(11) هُوَ الَّذِی يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفاً وَطَمَعاً وَيُنْشِئُ السَّحَابَ الثِّقَالَ(12) وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلاَئِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَن يَشَاءُ وَهُمْ يُجَادِلُونَ فِی اللّهِ وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ(13)» را نازل كرد. (طبرانی 10760 و در «احاديث طوال» 37 از ابن عباس(رض) روايت كرده است. هيثمی در «مجمع الزوائد» 91011 ميگويد: «در اين دو اسناد عبدالعزيز بن عمران ضعيف است» و واحدی در «اسباب نزول» 547 ذكر كرده و طبری 20272 از ابن جريج روايت كرده كه معضل است... به تفسير ابن كثير 624/2 و «زاد المسير» 824 مراجعه فرمايد)

620- نسائی و بزار از انس(رض) روايت كرده اند: رسول خدا يكی از ياران خويش را نزد شخصی از بزرگان جاهليت فرستاد كه او را به اسلام و ايمان به خدا دعوت كند. پس او گفت: پرروردگارت - كه مرا به پرستش او دعوت ميكنی-ازچه جنسی است، آيا ازآهن است يا ازمس يا ازنقره و يا از طلاست؟ صحابی بزرگوار نزد رسول الله صلى الله عليه وسلم بازگشت و از جريان آگاهش ساخت، پيامبر او را برای بار دوم و سوم نزد آن سركش فرستاد. پس خدای بزرگ صاعقه‌ای را فرستاد و او را سوزاند. پس آيۀ: «وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَن يَشَاءُ... تا آخر آيه» در آن مقام نازل شد. (جيد است، ابوعاصم در «السنه» 1 / 304، بزار 2221، ابويعلی 3341 و 3342 از ديلم بن غزوان از ثابت از انس(رض) روايت كرده اند. برای تفصيل موضوع مراجعه فرمايد: به «ميزان الاعتدال» 130/3 و «التهذيب» 7 / 324 و «زاد المسير» 826).

عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ﴿٩﴾

(او) دانای همه پوشيده‌ها و آشكارا است، (و او) بزرگ بلند مرتبه است. (٩)

تشريح لغات واصطلاحات:

«الْمُتَعَالِ»: بمعنی والا و برتر از جهان و منزّه از مشابهت و مماثلت اين و آن. چيره ومسلّط برهمه چيز. اصل آن (الْمُتَعالي) است وحذف ياء محض تخفيف است (ملاحظه شود سورۀ: غافر / 15 و 32). (تفسير نور: «ترجمۀ معانی قرآن»)

تفسير:

پروردگار با عظمت به آنچه از ديده‌ها پنهان يا آشكار است داناست. يعنی: الله سبحان وتعالی دانای هر أمر پنهان از ميدان حس و دانای هر آشكار محسوس و حاضری است. يا دانای هر معدوم و هر موجودی است.

ذات پروردگار به آنچه كه مردم می‌بينند وبه آنچه كه نمی بينند احاطه دارد، دانای نهان و آشكار است. در ذات، اسما و صفاتش بزرگ، در قدر و قهرش عظيم، در نهی و امرش حكيم و به ذات و قدرت و غلبه‌اش بر تمام مخلوقاتش بلندمرتبه است.

سَوَاءٌ مِنْكُمْ مَنْ أَسَرَّ الْقَوْلَ وَمَنْ جَهَرَ بِهِ وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ﴿١٠﴾

[برای او] برابر است هركس از شما سخن را پنهان می دارد و كسی كه آن را آشكار می سازد، و (برابر است نزد او) هركس در شب پنهان است و هر كس در روز آشكارا حركت می كند.(١٠)

تفسیر:

«سَواءٌ مِنْكُمْ مَنْ أَسَرَّ اَلْقَوْلَ وَ مَنْ جَهَرَ بِهِ» برای او مساوی است کسی سخن خود را در قلوب خویش پنهان دارد یا آنچه بر زبان جاری سازد، همان گونه که علم وی به آنچه که او از خیر و شر آشکار می‌گرداند، نیز احاطه دارد.

«أَسَرَّ اَلْقَوْلَ» از اسرار مشتق است و به معنای کلام خفیفه می باشد و «جَهَرَ» به معنای کلام اشکار است، کلامی که انسان برای شنوانیدن دیگران می آورد به آن جهر میگویند و آنچه برای شنوانیدن خویش میکند به آن سرگفته میشود.

«وَ مَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ وَ سارِبٌ بِالنَّهارِ(10): «و» میداند «کسی‌که در شب پنهان است» یعنی: حق تعالی به موجوداتی که در پرده شب پنهان و از عرصه دید چشمها دورند، علم و احاطه دارد «و» نیز احاطه دارد به «کسی که در روز آشکارا حرکت کند». یعنی نهان پیش از عیان نزد اوست؛ نهان پیش او مانند آشکار است و رحمت و دانایی‌اش بر همه چیز گسترده و همه جانبه می باشد.

این آیه که ظاهراً توضیح و تکمیل آیه سابق است، یکی از آیات بسیاری است که در رابطه با علم خداوند، به اعمال کوچك و بزرگ و ظاهر و پنهان و حتّی افکار و نیّات انسان‌ها، درقرآن مجید آمده است و اگر انسان‌ها به چنین علمی از طرف پروردگار ایمان داشته باشند، میتواند بهترین عامل حیا و تقوا و بزرگ‌ترین وسیله تربیت آنها باشد. زیرا سبب تشویق نیکوکاران و تهدید بد کاران میگردد. جالب آنکه خداوند متعال دراین آیه، علم خودرابه حرف‌های سرّی و کارهای مخفی وشبانه، قبل ازکلام‌های علنی و کارهای آشکار روزانه ذکر کرده است.

«سارِبٌ»: از «سرب» در اصل به معنای آب جاری است، ولی به کسی‌که در روز به سراغ کاری می رود نیز گفته می‌شود.

لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ﴿١١﴾

براي انسان فرشتگانی است که پیاپی از روبرو و پشت سر به فرمان الله او را مراقبت (نگهبانی) میکنند، همانا الله احوال هیچ قومی را تغییر نمی‌دهد تا وقتی که آنان احوال خود را تغییر دهند و چون الله برای قومی (بخاطر اعمالشان) بلائی بخواهد پس هیچ برگشتی برای آن نیست و برای آنان جز او هیچ کارسازی نیست. (١١)

تشریح لغات واصطلاحات:

«مُعَقِّبَاتٌ»: «مُعَقِّبَاتٌ»: جمع مُعَقِّبَة، گروه ملائکه و جماعت فرشتگان. حرف(ة) برای مبالغه است. فرشتگانی که انسان را تعقیب می کنند، اعمال و گفتار او را ثبت مینمایند وبه دستور خداوند متعال آنان را از مصائب و بلایا وأشیاء و اشخاصی که خدا بخواهد، وی را حفظ میکنند. از آنجا که فرشتگان مانند افراد نوکریوال یا پهره داران تبدیل میشوند و به تعقیب یکدیگر می‌آیند و اعمال انسان را مراقبت مینمایند و او را نیز می پایند، آنان را (مُعَقِّبات) گفته‌اند (برای معلومات بیشتربه آیات سوره های: یونس/21، زخرف/80، ق/17 و 18، انفطار/10 و11 و12) مراجعه فرماید: (تفسیر نور دکتور مصطفي خرمدل).

تفسیر:

«لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اَللّٰهِ»: خدای متعال را فرشتگانی است که برانسان از پیش رو وپشت سرش حرکت کرده، و به فرمان الهی از او محافظت میکنند وعملش را - از خوب و بد - ثبت مینمایند.

مفسر «تفسیر انوار القرآن» مینویسد: یعنی: برهریک از انسان‌ها در همه حالات، فرشتگانی گماشته‌اند که او را مطابق آنچه که خداوند متعال به ایشان هدایت داده است نگهبانی میکنند، نه این‌که قادر باشند تا از امر الهی سرپیچی کنند. به قولی: فرشتگان انسانها را از آسیب جنیان واز خطر آسیب نگهبانی و محافظت میکنند. به قولی دیگر: او را به امر خداوند متعال از امر وی نگهبانی می‌کنند ولی چون قضا و قدر آمد، از وی دست بر می دارند. اینان فرشتگان نگهبان (ملائکه حفظه) اند که بعضی به تعقیب بعضی دیگر می‌آیند و او را از همه جهات و جوانب در نگهبانی خود دارند.

مجاهد گفته است: هر انسانی فرشته‌ای ماموور دارد که او را در خواب و بیداری از جن و انس و حشرات محافظت می کند. (تفسیر طبری ۱۱۹/۱۳.).

از ابن عباس(رض) روایت شده است که رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمود: این آیه کنایه‌ای در مورد شاهان و امیران است که محافظان را از پیش رو و پشت سر برای نگهبانی خود میگمارند، خداوند متعال میفرماید: آیا از آنان در برابر امر من نگهبانی میکنند؟ غافل از آن که چون من به کسی بدی‌ای را اراده کنم، هیچ نیرویی توان برگرداندن آن بدی را از وی ندارد و نگهبانان هرگز چیزی را از او دفع نمی توانند کرد».

مفسر«تفسیر انوار القرآن» می افزاید: بلی! خدای منان به هر انسان چهار فرشته را در شب و چهار فرشته را در روز اختصاص داده است که دو تن از آنان نگهبان و دو تن نویسنده‌اند و فرشتگان شب از پی فرشتگان روز می‌آیند.

فرشتگان نگهبان وظایفی دارند، مانند نگهبانی انسان در شب و روز از مضرات وحوادث به اذن وامر ورعایت الهی که این فرشتگان دو تن‌اند، یکی از پیشرو او را نگهبانی میکند و دیگری از پشت سر. دو فرشته دیگر، مأمور حفظ و نگهبانی اعمال خیر وشر انسان اند که یکی ازآنها به جانب راست وی گمارده است ودیگری به جانب چپش واین دو فرشته، اعمال وی را می‌نویسند، فرشته دست راست اعمال نیک او و فرشته دست چپ، اعمال بد او را می‌نویسد.

پس مجموع فرشتگان توظیف شده و موکل برای هر انسان، چهار فرشته در روز وچهار فرشته درشب اند که در هر نوبت، دو تن محافظ و دو تن نویسنده می باشند. چنان که در حدیث شریف آمده است: «بر شما فرشتگانی در شب و فرشتگانی در روز پی در پی می آیند و هر دو گروه در نماز صبح و نماز عصر یکجا می شوند...».

در حدیث شریف دیگری آمده است: «همانا با شما کسانی هستند که هرگز از شما جدا نمی شوند مگر در هنگام رفتن به قضای حاجت و در هنگام جماع. پس از آنان حیا کنید و گرامی شان بدارید».

همچنان در حدیثی صحیح بخاری آمده است که دو گروه از فرشتگان برای نگهبانی مقررند یکی برای شب و دیگری برای روز واین هر دو گروه در نماز صبح وعصر باهم جمع میشوند وپس از نماز صبح گروه محافظ شب مرخص میشوند و محافظین روز

کار را به عهده میگیرند و پس از نماز عصر، ایشان مرخص میگردند و فرشتگان شب، روی کار می آیند.
و در حدیثی از ابوداود به روایت حضرت علی(رضی الله عنه) منقول است که به همراه هر انسان چند تا فرشته برای نگهبانی او مقرر است که از او نگهبانی میکنند که براو دیوار یاچیزی ساقط شود، یا او درچقری وغاری نیفتد یا انسان وحیوان به او مشقتی نرساند، البته هرگاه حکم الهی برای مبتلا کردن انسان در بلا و مصیبت نافذ گردد، پس فرشتگان از آنجا کناره میگیرند.(روح المعانی)
و از حدیث ابن جریر به روایت حضرت عثمان(رضی الله عنه) معلوم میشود که وظیفه آن فرشتگان نگهبان تنها حفظ از مشقتی ومصایب دنیوی نیست، بلکه سعی میکنند تا او را از گناه هم نجات داده حفظ بکنند و در دل انسان انگیزه نیکی و خوف الله را بیدار میکنند که به وسیله آن او از گناه نجات یابد و اگر بازهم او از الهام فرشتگان غفلت ورزیده به گناه مبتلا بشود باز آنها سعی و برای او دعا میکنند تا زود تر توبه نموده، از گناه پاک گردد باز هم اگر اوبه هیچ نحو تنبیه نشد آنگاه آنان در نامه اعمال او آن را عمل گناه ثبت می نمایند.
خلاصه اینکه این گروه محافظین فرشته انسان را از مصایب وافات دین ونیا در حال بیداری و خواب حفظ می کنند حضرت کعب احبار میفرماید: اگر این نگهبانی خداوند از انسان گرفته شود جن ها زندگی را بر و بال جان میکنند ولی این گروه نگهبان مادم کار میکنند که تقدیر الهی به حفظ اجازه میدهد و هرگاه الله بخواهد که بندهای را مبتلا کند این گروه نگهبان از او کناره گیري میکنند.
توضیح آن در آیه بعدی چنین آمده است: «إِنَّ اَللّهَ لا يُغَيِّرُ ما بِقَوْمٍ حَتّى يُغَيِّرُوا ما بِأَنْفُسِهِمْ» خداوند متعال نعمتی را که عطا فرماید پس نمیگیرد، مگر آنکه مردم، آن نعمت را ناسپاسی کنند، در حقیقت خدا نعمتی را که به قومی بخشیده است هیچ تغییر نمی دهد تا آنان خود طاعتش را به معصیتش تغییر ندهند؛ در آن صورت است که او خوشی را به ناخوشی و نعمت را به بلا تبدیل میکند.
این امر از جمله سنت های اجتماعی خدای متعال است، که عافیت و نعمت و آسایش وعزت هیچ قومی را تغییر نمیدهد مگر این که به آن نعمتها ناسپاس باشند و مرتکب معاصی شوند.
فحوای آیه مبارکه به یک فهم عالی و تعلیمی بس بزرگی، برای ما اشاره فرموده است که: به پشت چانس وبخت اقبال و فال و نجوم نگردید، سرنوشت شما به دست خودتان است.
در ضمن باید گفت که: حفاظت خداوند تا زمانی است که انسان، کفران نعمت نکند وگرنه به یاد داشته باشد که از لطف الهی محروم و به حال خود رها خواهد شد. همچنان باید گفت که: برخورداری از نعمتهای ظاهری و بیرونی، وابسته به کمالات نفسانی وحالات درونی است. «حَتَّى يُغَيِّرُوا ما بِأَنْفُسِهِمْ» در جای دیگر میفرماید: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنا عَلَيْهِمْ بَرَكاتٍ مِنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ...» (سوره اعراف، 96).
در خبرآمده است که: خدای متعال به یکی از پیامبران بنی اسرائیل وحی کرد که به قومش بگوید: ساکنان هر دهکده یا هر خانه که مطیع فرمان خدا باشند، وقتی از اطاعت خارج شوند و به معصیت روی آورند، خدا نعمت و اموری را که دوست دارند، به

چیزی تبدیل می‌کند که از آن بیزار و متنفرند. (حاکم آن را روایت کرده است. در مختصر ابن کثیر نیز وارد شده است.۲۷۴/۲.).

«وَإِذا أَرادَ اَللّهُ بِقَوْمٍ سُوْءاً فَلا مَرَدَّ لَهُ»: وقتی خداوند متعال به گروهی بلا یافتنه‌ای بخواهد، هیچ برگشت دهنده‌ای برای آن نبوده و هیچ گریزگاهی از قضایش وجود ندارد.

«وَما لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ والٍ(11)»: و برای شان حمایتگری نیست که متولی امرشان شده، خواست‌های دوست داشتنی شان را برای شان جلب و دوست نداشتنی‌ها را از ایشان دفع نماید؛ بلکه تنها الله یگانه است که کارسازامور بندگانش می باشد. یعنی به غیر از الله متعال ولی و یاوری ندارند که عذاب و بلا را از آنان دفع کند.

خوانندگان محترم!

خداوند متعال درآیات فوق الذکر بندگان خود را هشدار داد که اگر الله متعال از هر کس روی برگراند، بازگشتی ندارد. اینک درآیات متبرکه (12 الی 16) درمورد مظهر الوهیت، ربوبیت و قدرت پروردگار باعظمت بحث بعمل می آید.

در این آیات به بیان گرفته میشود که: همه چیز در هستی او را سجده می کنند و در برابر قدرت و شکوه او فروتن و خاکسارند. پس باید مردم از بندگی بتها وامثال آن دوری وفاصله گیرند و طوریکه یادآور شدیم: به یکتایی الوهیت و ربوبیت الله متعال اعتراف کنند تا هوسهای باطل و عشق به بتها از دل و دیده‌ی آنان بیرون رود.

هُوَ الَّذِي يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنْشِئُ السَّحَابَ الثِّقَالَ﴿١٢﴾

اوست که برق [جهنده را از میان قطعه های ابر] که مایه ترس و امید است، به شما نشان می دهد، و ابرهای سنگین بار را پدید می آورد.(۱۲)

تشریح لغات واصطلاحات:

«الْبَرْقَ»: الْبَرْقَ جرقه الکتریکی آسمان که بر اثر برخورد دو توده ابر، بارهای الکتریکی متفاوت مثبت ومنفی به وجود می‌آید، همان‌گونه که از برخورد سر دو سیم برق، جرقّه تولید می شود و به اصطلاح تخلیه الکتریکی صورت می گیرد. (تفسیر نور: «ترجمۀ معانی قرآن».

تفسیر:

«هُوَ اَلَّذِی یُرِیکُمُ اَلْبَرْقَ»: اوست (سبحانه و تعالی) که از قدرت خویش برق و نور درخشان درون لایه‌های ابر را به شما نشان می دهد.

«خَوْفاً وَ طَمَعاً»: ابن عباس(رض) گفته است: از صاعقه میترسند و طمع و امید باران را نیز دارند. (زاد المسیر ۳۱۳/۴.)

که معمولاً به دنبال برق صاعقه‌ی ویرانگر می آید. وگاهی هم باران تند میبارد که با خود زندگی را برای زمین و بندگان به ارمغان می‌آورد.

باید گفت که: رعد وبرق وصاعقه‌ی آسمان ازيك جهت مایه ترس و وحشت مردم است، زیرا با باریدن و طوفان شدید باران بی موقع، واقع شدن سیلابها، خرابی‌ها و اکثراً آتش سوزی ها بدنبال دارد و از جهت دیگر سبب شادی و نشاط و امید براي مردم است، زیرا سبب باریدن باران، درختان زراعت و حاصلات سیراب میگردد، درضمن موجب طراوت و شادابی هوا و پاکی و نظافت در محیط می گردد.

پس چنانکه از صاعقه‌ها می ترسید و به باران امیدوارید همچنان از هشدارهای الهی به عذاب بترسید و در مژده هایش به ثواب امید بندید که این میسّر نیست جز با عمل به صالحات و ترک منکرات.

«وَ يُنْشِئُ اَلسَّحابَ اَلثِّقالَ(12)»: گرچه به ظاهر، عوامل طبیعی زمینه پیدایش رعد و برق و باران است، ولی مبدا و موجد همه عوامل خداوند متعال است. طوریکه میفرماید:

«و»: اوست آن که ابرهای گرانبارراسنگین ومتراکم وآب زا که به‌سبب آبی که در آنهاست، گرانبارند خلق می‌کند.

قابل تذکراست که: کشف قوانین فیزیکی وکیمیاوي طبیعت، نباید از ایمان ما به الله متعال بکاهد، زیرا طبیعت و قوانینش هم از مخلو قات خداوند متال اند.

وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ وَهُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ﴿١٣﴾

و رعد به ستایش او و فرشتگان نیز از ترس او تسبیح می‌گویند، و صاعقه‌ها را میفرستد و هرکس را که بخواهد به آنها گرفتار میکند، در حالیکه آنان در بارهٔ الله مجادله میکنند، حال آنکه او (در رساندن عذاب دردناک) بسیار قدرتمند است.(١٣)

تفسیر:

قبل از همه باید گفت: در فرهنگ قرآن، کلّ هستی در حال تسبیح الله سبحان وتعالی اند، آنهم تسبیحی بر اساس علم و شعور و انتخاب رعد نیز مثل فرشته، تسبیحی آگاهانه و از روی شعور دارد، زیرا کلمه رعد و فرشته در آیه مبارکه درکنار هم قرارگرفته است:

«وَ يُسَبِّحُ اَلرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَ اَلْمَلائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ»: رعد به حمد الله سبحان و تعالی با خضوع و انقیاد تسبیح می گوید. برق آسمان که بر اثر برخورد توته های ابر، با بارهای الکتریکی متفاوت مثبت و منفی بوجود می آید.

«الرَّعْدُ»: رعد. صدائی که از برخورد دو توده ابر، با بار الکتریکی متفاوت به وجود می آید. «يُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ»: (ملاحظه شود- سوره های: إسراء /آیهٔ 44، نور/ آیهٔ 41، حشر آیه 24).

«الصَّوَاعِقَ»: جمع صاعِقَة، جرقه الکتریکی. آتشی که بر اثر رعد و برق شدید پدید می آید. (و فرشتگان نیز از بیم او) تسبیحش می گویند (و صاعقه ها را میفرستد و با آنها هر که را بخواهد مورد اصابت قرار می دهد) پس آن را میسوزاند، باید گفت که: تسبیح رعد حقیقتی است که قرآن عظیم الشأن به آن اشاره کرده است و ما هم هر چند معنی آن صداها را نمی‌دانیم اما به آن ایمان داریم؛ چون خدای متعال جز به حق و درستی خبر نمی دهد و فرموده است: «وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلاّ يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ. يُرْسِلُ اَلصَّواعِقَ فَيُصِيبُ بِها مَنْ يَشاءُ» به عنوان انتقام، صواعق ویرانگر میفرستد و هرکس را که خود بخواهد به وسیله‌ی آن به هلاکت میرساند.

«يُرْسِلُ اَلصَّواعِقَ فَيُصِيبُ بِها مَنْ يَشاءُ» باید یاد آور شد که: صاعقه‌گرفتگی يك امر تصادفی نیست، بلکه با خواست خدا و مطابق قوانین الهی است.

«وَهُمْ يُجادِلُونَ فِي اَللّهِ کفار»: اما با وجود این نشانه‌های درخشان و واضح بازهم کفار را می‌یابی که در صفات و آیات و رسالت‌های الهی به ناروا جدال ورزیده، در قدرتش شک می‌کنند و با پیامبرانش سر ستیز در پیش می گیرند.

«وَهُوَ شَدِيدُ اَلْمِحالِ(13)»: خدای توانا نیرو و مجازات و سزای شدید دارد و می تواند از هر نافرمانی انتقام بگیرد.
بناءً نه باید در فکر حیله و خدعه وجدال با خداوند متعال باشید، نباید فراموش کنید که ذات پروردگار توان مقابله را ندارید.
«الْمِحَالِ»: اگر مصدر باب مفاعله بشمار آید، به معنی مُکایدَه، یعنی چاره جوئی و چاره سازی است، و اگر اسم باشد، به معنی قوّت و قدرت است.
اصل آن (محلّ) به معنی حیله و نیرنگ است. برخی هم آن را از (حَوْل) و همریشه با (حيلَة) می دانند، وقوّت و نقمت معنی می‌کنند. (سوره های اعراف آیه 183، طارق آیات 15 و16). «ترجمهٔ معانی قرآن». در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم چون صدای رعد را می‌شنیدند و برق صاعقه را می‌دیدند، می‌گفتند: «اللهم لا تقتلنا بغضبك ولا تهلكنا بعذابك وعافنا قبل ذلك». «یا الله! ما را باغضب خود نکش، با عذاب خود هلاك نکن و قبل از اینها ما را عافیت بخش».

همچنان طبرانی از ابن عباس(رض) روایت می‌کند که رسول الله ﷺ در حدیث شریف فرمودند: «چون صدای رعد را شنیدید، خدا را یاد کنید زیرا رعد بر ذاکر الله متعال اصابت نمی کند». لذا خواندن این دو آیه در هنگام رؤیت رعد و برق سنت است.

همچنین در حدیث شریف به روایت ابو هریره(رض) آمده است که چون رسول الله صلی الله علیه وسلم صدای رعد را می شنیدند، این آیه را می خواندند: «سبحان من یسبح الرعد بحمده والملائكة من خيفته وهو على كل شيء قدير: پاکا خدایی که رعد به حمد وی و فرشتگان نیز از بیم وی تسبیح می‌گویند و او بر همه چیز تواناست». سپس فرمودند: «اگر کسی این دعا را خواند و باز صاعقه بر او اصابت کرد، دیت وی بر من است». و از آنجا که صاعقه نقمتی است که الله متعال با آن انتقام می‌گیرد پس این پدیده در آخرالزمان بسیار واقع می شود. چنان که در حدیث شریف آمده است: «هنگامی که قیامت نزدیک شود، صاعقه‌ها بسیار می شود...».

از ابو هریره روایت شده است که هر وقت پیامبر صلّی الله علیه و اله و سلم رعد را می‌شنید می گفت: سبحان من یسبح الرعد بحمده و الملائكة من خيفته و هو على كل شيء قدير.
ابو هریره (رض) میفرماید: هر کس آن را بخواند و صاعقه او را بزند من دیه‌ی او را به گردن می گیرم. (تفسیر طبری ۲۹۸/۹.)

لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا كَبَاسِطِ كَفَّيْهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ﴿۱۴﴾

دعوت حق [که اجابتش مایه سعادت دنیا و آخرت است] تنها الله است. و کسانی که جز الله را میخوانند به هیچ وجه دعایشان را اجابت نمی‌کنند، مگر مانند کسی که دو دستش رابه سوی آب بگشاید تا به دهانش برسد در حالیکه هرگز آب به دهانش نخواهد رسید، ودعاي کافران جز در ضلال (و گمراهي) نیست!(۱۴)

تفسیر:

«لَهُ دَعْوَةُ اَلْحَقِّ»: الله سبحانه و تعالی شایستهٔ‌ی نیایش و دعا حق برای اواست.

این همان دعوت به سوی «لاإله‌إلاالله» است که دعوت همهٔ پیامبران بود است.

امام شوکانی در تفسیر «دعوت حق» میگوید: «یعنی دعای حق از آن خدای سبحان است و آن عبارت است از دعای انسان به بارگاه الهی در هنگام ترس و بیم زیرا در این حال جز خدای سبحان وتعالی کسی دیگر به یاری خوانده نمیشود چرا که در هنگام انقطاع اسباب مادی، فقط حق تعالی قادر به اجابت گفتن انسان درمانده است. پس کسی که او را در این حال بخواند، بی‌گمان او را به حق خوانده است». «تفسیر انوار القرآن»

بنابر این فقط او باید مورد پرستش قرار گیرد. و فقط از او درخواست شود و به او پناه برده شود.

«وَاَلَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ»: وکسانیکه جز الله را به یاری میخوانند، به‌هیچ وجه جوابی به آنان نمیدهند» یعنی: خدایانی که مشرکان آنها را بجز خدای سبحان می خوانند وپرستش میکنند، هیچ پاسخی به هیچ خواسته‌ای از خواسته هایشان هر چه که باشد نمیدهند، «لا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ»، جز الله متعال نباید به سراغ دیگران رفت، زیرا از غیر او هیچ کاری ساخته نیست، دعای هیچ‌کس را اجابت کرده نمیتواند، وجود هیچ‌کس را احساس نکرده و هرگز گره‌ای از مشکلات و پرابلم ها را بازکرده نمیتواند.

«إِلاّ كَباسِطِ كَفَّيْهِ إِلَى اَلْماءِ لِيَبْلُغَ فاهُ وَ ما هُوَ بِبالِغِهِ»: و در مَثَل به شخص تشنه‌ای می‌ماند که در لحظات هلاکت قرار داشته باشد، و میخواهد دست خویش را به سوی آب دراز میکند تا آب به دهانش برسد، و میخواهد تا آب از همان دور دست حرکت کند وخود رابه او برساند، طبیعی است که آب هیچ جوابی به این شخص نمیدهد زیرا آب نیاز آن شخص را به خود احساس نمی‌کند و قادر نیست که خواسته وی را اجابت کند. یعنی اینکه آب جماد و بی‌حس و بی شعور است و اساساً امکان شنیدن و دفع حاجت او را ندارد. مثال شان به اشخاص بت پرست می ماند که از رساندن منفعت شان محروم‌اند طوریکه شخصی تشنه از منفعت آب دوردست محروم است همینطور بت پرستان از گرفتن فایده ای بت های شان محروم می باشند.

مفسیر شیخ ابو السعود محمد بن مصطفی عمادی (متوفای ۹۸۲) در تفسیر خویش «ارشاد العقل السلیم الی مزایا الکتاب الکریم» میفرماید: حال مشرکان در این که درخواستشان از خدایانشان در هیچ مورد حاصل نمی شود، به حال یک نفر تشبیه شده که تشنه و سرگردان است و نمی‌داند چه کار باید بکند. از دور دستش را به سوی آب دراز کرده تا آب به دهانش برسد و هرگز آب به دهانش نمی رسد؛ چون آب جماد است و تشنگی او را درک نمی کند. (ابو سعود ۱۰۲/۳.)

«وَ ما دُعاءُ اَلْكافِرِينَ إِلاّ فِي ضَلالٍ(14)» هرکس خالصانه خدا را بخواند، با دست پر بر میگردد. دست خالی برگشتن به خاطر توجّه به غیر خداست واقعاً! همین طور است دعا و پناه جویی کافران از بتانشان در منت های دوری از صواب و درعین گمراهی از هدایت قرار دارد؛ زیرا مشرکان کوردل و فطرت باخته‌اند؛ روی فطرتشان را حجابی غلیظ از ظلمت کفر فرا گرفته است.

یعنی: دعای کافران هدر وباطل و نابود است زیرا این دعا به هیچ وجهی از وجوه به حالشان سودی وفایده ای نمی بخشد.

خوانندۀ محترم !

مبحث دعوت به پرستش الله یگانه، دوری از توجّه به دیگران و تنها او را مؤثر دانستن، بارها در قرآن تذكّر داده شده است. از جمله: اگر انسان، تنها از من درخواست كند، من حتماً او را پاسخ می دهم. «أُجِیبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذا دَعانِ» (بقره، 186.) امّا اگر به سراغ دیگران رفت و از آنها حاجت خواست، بداند آنها نمی شنوند و اگر هم بشنوند اجابت نمی كنند. «إِنْ تَدْعُوهُمْ لا یَسْمَعُوا دُعاءَكُمْ وَ لَوْسَمِعُوا مَا اسْتَجابُوا لَكُمْ» (فاطر، 14.)

انسانِ محدود در زندگی پرحادثه دنیا نیازمند پناهگاهی مطمئن است، أنبیاء پناهگاه واقعی را به او معرّفی میكنند، «لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ» امّا كمك های دیگران (طاغوت‌ها) یا برای استعمار یا استثمار یا تبلیغات وحفظ موقعیّت خود و یا... میباشد و در واقع آنچه برای آنها مطرح نیست، انسان است.

انسان، فطرتاً تشنه حقّ و خواستار حقیقت است »لِیَبْلُغَ فاهُ» ولی راه وصول به آنرا گم میكند. امّا جز ایمان به خدا وعشق و انس به او و دعا و درخواست از او، هیچ چیز دیگری انسانِ بی نهایت طلب را سیراب نمی‌كند. «وَ ما هُوَ بِبالِغِهِ» چرا كه غیر از الله هر چه باشد سراب است و دعا از غیر او بیهوده.

وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظِلَالُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ﴿١٥﴾

هرآفریده‌ای كه در آسمان‌ها و زمین است خواسته و ناخواسته برای الله سجده میكنند، و همچنین سایه هایشان صبح و شام برای الله سجده میكنند.(١٥)

تفسیر:

«وَلِلّهِ یَسْجُدُ مَنْ فِی اَلسَّماواتِ وَ اَلْأَرْضِ» ساكنان آسمان ها و زمین یعنی اینكه هركه درآسمان‌ها وزمین است فقط دربرابرخدا سرفروتنی وتسلیم خم میكنند.

«مَنْ» برای موجود عاقل بكار میرود و «ما» برای موجود غیر عاقل، امّا در آیات دیگر مشابه این آیه با «ما» آمده است، مثل آیه »وَ لِلَّهِ یَسْجُدُ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ» (نحل، 49.)، لذا میتوان نتیجه گرفت كه مراد از این آیه نیز سجده‌ی همه موجودات است، خصوصاً كه در تفسیر «في ظلال القرآن» نیز مطرح شده كه ناگفته پیداست سایه، عقل ندارد. شاید منظور از سجده كردنِ سایه‌ها حالت افتادن سایه بر زمین باشد. (تفسیر نور).

«طَوْعاً وَكَرْهاً»: خواه ناخواه، به اجبار یا اكراه. یعنی اینكه مؤمنان با میل و رغبت سجده میكنند،ولی دیگران بخاطر نیاز، مجبور به تواضع وتذلّل میشوند.

مفسر حسن بصری میفرماید: مؤمن به میل و رغبت خود سجده می كند و كافر به اكراه یعنی در حالت آشفتگی و هراس و وحشت.

«طَوْعاً أَوْ كَرْهاً»: خواه ناخواه. یعنی همه كس و همه‌چیز در برابر فرمان خدا خاضع وفرمانبردار میباشند، ولی خضوع وفرمانبرداری دست‌های تكوینی است، وخضوع و فرمانبرداری دست‌های تكوینی و تشریعی است. مؤمنان از روی میل و رغبت در پیشگاه پروردگار به سجده می‌افتند، امّا غیر مؤمنان هر چند حاضر به چنین سجده‌ای نیستند، تمام ذرّات وجودشان از نظر قوانین آفرینش خواه ناخواه تسلیم فرمان خدا است.

این دو اصطلاح مصدر و حال می باشند (نگا: آل‌عمران آیه 83). (تفسیر نور).

«وَ ظِلالُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَ اَلْآصالِ(15)»: همچنان سایه‌های مخلوقات که در آغاز و آخر روز به ارادۀ حق تعالی در حال حرکت‌اند، در پیشگاه جبروتش خضوع و سر تعظیم فرود می آورند. پس پاک پروردگاری که عظمت کبریاییِ‌اش دشمنانش را مقهور، و محبت ولاییِ‌اش دوستانش را سرخوش و مخمور گردانیده است.

«غدو»: جمع »غداه»، عبارت از اول روز است چنانکه آصال: جمع »اصیل»، عبارت از وقت بعد از عصر تا هنگام غروب است.

منظور بیان قدرت و عظمت خدا و تسلط وی بر همه چیز است که قدرتش بر همه چیز غالب بوده و همه چیز در برابر او سر تسلیم فرود می‌آورد. و تمام کائنات حتی سایه‌ی انسان تسلیم شکوه و جلال او شده، و در کمال فروتنی فرمانبردار فرمان او هستند.

قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ قُلْ أَفَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ﴿١٦﴾

(ای پیامبر! به مشرکان) بگو: «پروردگار آسمانها و زمین کیست؟» بگو: «الله» (سپس به آنها) بگو: «آیا به جای او اولیاء (ومعبودانی) بر گزیده اید که مالک سود و زیان خود نیستند». بگو: «آیا نابینا و بینا برابرند، یا تاریکی ها و نور یکسان است؟ آیا آنها شریکانی برای خدا قرار داده اند که همچون آفرینش او آفریده اند، پس (این) آفرینش (ها) بر آنها مشبه شده است؟!». بگو: «الله آفریننده ی همه چیز است، و او خداي يگانه‌ی مقتدر است.(١۶)

تفسیر:

«قُلْ مَن رَّبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»: ای محمد! به آن مشرکان بگو: چه کسی آسمان‌ها وزمین را آفریده کار آنها را به تدبیر خویش سامان داد و روزی همۀ کسانی راکه درآنها وجود دارند عهده‌دار گشت؟ منظور از این سؤال سرزنش وتمسخر خدایان ساختگی استکه توسط کفار مورد پرستش قرار میگرفتند.

«قُلِ اللَّهُ» بگو: او فقط الله یگانۀ آفرینندۀ روزی‌بخش مدبر است.

«قُلْ أَفَاتَّخَذْتُم مِّن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنفُسِهِمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا»: حجت را بر آنان تمام کن و به آنها بگو: آیا برای خدا شرکائی قرار داده و آنها را پرستش می کنید درحالیکه آنها برای خود نمی تواند سودی را جلب یا ضرری را دفع نماید، نباید تحت هیچ عنوانی به جای الله مورد اطاعت قرار گیرد.

کسیکه حقّ را دید و آن را نپذیرفت، بمثابه شخصی است که چشم دلش کور وفضای اطرافش ظلمات است طوریکه درآیه مبارکه میفرماید: «قُلْ هَلْ يَسْتَوِى الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِى الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ» بگو: آیا نابینا (که مراد از آن شخص کافر است) با بینا که منظورآن مؤمن است برابرند؟ قطعاً برابر نیستند و مسلماً شخص بینا کاملتر از شخص نابیناست. پس همچنان مؤمن نسبت به کافر و نور در برابر ظلمت نیکوتر و راه گشاتر است.

یعنی همانطور که نابینا وبینا وتاریکی و روشنایی مساوی نیستند، همچنین مؤمن که نور حق را می بیند با مشرک که از دیدن نور حق عاجز است برابر نیست. تمایز و جدایی بین حق و باطل واضح است بسان تمایز بین نابینا و بینا.

و تفاوت بین ایمان و گمراهی بسان تفاوت بین روشنایی و تاریکی است.

«أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ»: مفسر تفسیر صفوة التفاسیر در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: بدین ترتیب احتجاج و اقامه ی دلیل برآنان ومسخره کردن آنها راتمام کرده است. غیرازخداوند کسی چیزی رانیافریده تا درآفریده‌ها دچار اشتباه شویم. یعنی آیامشرکان خدایانی برگرفته اند که موجوداتی بسان مخلوقات خدا را خلق کرده اند و کار بر آنان مشتبه شده است ومخلوق خدا را از مخلوق خدایان دیگر تشخیص نمی دهند؟ این تمسخر و ریشخندی همراه با تحقیر و توهین است؛ زیرا آنها می دانند همه چیز مخلوق الله است و می دانند این خدایان، ساخته‌ی گمان و توهمات آنها بوده وهیچ چیز را خلق نکرده‌اند، اما با این وجود آنها راپرستش می‌کنند. واین بی‌ارزش ترین و پست‌ترین مرحله‌ایست که عقل مشرکین بدان می‌رسد و بعد از این که بر آنان اقامه‌ی حجت کرد، آشکارا میفرماید: «قُلِ اَللّهُ خالِقُ كُلِّ شَىْءٍ وَ هُوَ اَلْواحِدُ اَلْقَهّارُ(16)» بگو: الله خالق جمیع أشیاء است، پس آفریننده‌ای غیر از او وجود ندارد بنابر این، این‌که حق تعالی شریکی در عبادت داشته باشد درحالیکه در آفرینش شریکی ندارد، به هیچ وجه با منطقی و معقول نیست «و اوست یگانه قهار» و غیر او هر چه هست، مقهور و تحت فرمان است پس هرکس چنین شأن وعظمتی داشته باشد، فقط او سزاوار پرستش و اطاعت می‌باشد.

شیخ عبدالرؤف مخلص هروی مفسر «تفسیر انوار القرآن» مینویسد: «اهل سنت با این آیه استدلال کرده‌اند بر این‌که افعال بندگان همه مخلوق خداوند متعال است وبنده خود خالق فعل خویش نیست زیرا فعل او«شیء» است و حق تعالی خالق هر «شیء» است پس آنچه در حوزه توان انسان است، همانا عمل‌و انتخاب چیزی است که خداوند برایش آفریده است، نه بیشتر از آن.»

خوانندگان محترم !

در آیات قبلی از دعوت حق و باطل بحث بعمل آمد و تذکر یافت که: مؤمن و کافر و ایمان و کفر را به بینا و نابینا و روشنایی و تاریکی تشبیه کرد.

اینک در آیات متبرکه (17 الی 25) مثل حق و باطل، سرانجام نیک بختان و بدبختان، معرفی این دو گروه مورد بحث قرار داده شده است.

در این آیات نیز مثال دیگری است که: حق را به آبی که در درون زمین میماند به مردم سود میرساند ونیز به معدنی سودمند تشبیه وباطل را - از جهت نابودی وناپایداری و بی سود بودن - به کف روی آب، همانند کرده است، و طوریکه یادآور شدیم به صفات نیک بختان و سیاه بختان هم اشاره میکند. و میفرماید:

أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ﴿١٧﴾

الله از آسمان آبی فروفرستاد و در هر درّه رودخانه‌هایی به اندازه گنجایش وسعت خویش[سیلابی]روان گشت، پس سیل کف بلندی روی‌خود برداشت. همچنین ازآنچه درآتش میگذارید (ازطلا ونقره وغیره) برای حصول زیورات و ابزار، از آن نیز کفی بالا می آید، الله برای حق و باطل این چنین مثل می‌زند (تا آنرا بیان و روشن کند)، اما آن کف از میان می رود و اما آنچه به مردم سود میبخشد درروی زمین باقی میماند. الله مَثَل ها را این گونه بیان می کند [تا مردم در همه امور حق را از باطل بشناسند.] (۱۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سالَتْ»: جاری شد. «أَوْدِيَةٌ»: جمع وادی، درّه‌ها. مراد رودخانه و جویبارهای میان کوه ها است.

«بِقَدَرِهَا»: به اندازه گنجایش خود. «زَبَداً»: کف. «رَابِياً»: برآمده. در بالا قرار گرفته.

«إِبْتِغَآءَ»: به خاطر. از برای. مفعولٌ له است. «حِلْيَةٍ»: زیور. «جُفَآءً»: دور انداختنی. مصدر ماده (جَفْأ) به معنی اسم مفعول، یعنی مَجْفُوء است که به معنی مطرود و پرت شده می باشد. تفسیر نور: «ترجمۀ معانی قرآن».

تفسیر:

بعد از اینکه الله متعال در آیات قبلی یادآور شد که در روی زمین دو دعوت موجود است: یکی دعوت حق ودیگری دعوت باطل، وهمانا دعوت الله دعوت حق است و دعوت غیر از الله دعوت باطل، در این بابت الله متعال دو مثل را در مورد حق و رهروان راه حق و باطل و حزبش آورده است تا تفاوت بین هدایت و گمراهی و تفاوت بین رشد و انحراف روشن شود. همچنان به تعقیب آن مؤمنان را در سرای نعمت ها و عاقبت کافران را در دیار بدبختی‌ها یادآور می شود. (تفسیر صفوة التفاسیر)

در آیۀ مبارکه: «أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا...» خداوند متعال دو مثال برای معرّفی باطل بیان نموده است، یکی مثال خس وخاشاک که بر روی آب ظاهر می‌شود ودوم کفی که هنگام ذوب فلزات، روی آنها را می پوشاند.

باطل همچون کف است، زيرا:

1- رفتنی است، 2- در سایه حقّ جلوه می کند، 3- روی حقّ را مي پوشاند، 4- جلوه دارد، ولی ارزش ندارد. نه تشنه‌ای را سیراب میکند نه گیاهی از آن میروید، 5- با آرام شدن شرایط محو می شود، 6- بالانشین پر سر و صدا، امّا تو خالی و بی محتوی است.

چنانکه در آیات دیگر نیز بر این امر تأکید شده است: «بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْباطِلِ فَيَدْمَغُهُ» (نبیاء، 18.)، با حقّ بر سر باطل می‌کوبیم.

«يَمْحُ اللَّهُ الْباطِلَ» (شوری، 24.):، خداوند باطل را محو می‌کند.

«وَ ما يُبْدِئُ الْباطِلُ وَ ما يُعِيدُ» (سبأ، 49): باطل در دنیا و آخرت محو و نابود است.

«إِنَّ الْباطِلَ كانَ زَهُوقاً» (اسراء، 81.): همانا باطل رفتنی است.

«جاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْباطِلُ»: (اسراء، 81.)، حقّ آمد و باطل رفت.

تفسیر:

«أَنْزَلَ مِنَ اَلسَّماءِ ماءً»: پروردگارهمان ذاتی است که ازآسمان باران نازل نموده است پس از آن آب رود خانه ها پرشده «فَسالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِها» پس رودخانه‌هایی روان شدند یعنی: آب رودخانه‌ها روان شد«به اندازه گنجایش یعنی به میزان وسعت و اندازه خودشان» پس اگر رودخانه کوچک وخورد بود، آن رود خانه مقدار آب کم و اگر

رودخانه بزرگ بود، مقدار آب بسیار در آن روان و جاری گشت. ملاحظه می نمایم که فیض الهی جاری است و هرکس به آندازه توان و استعدادش از آن بهره‌مند و مستفید می شود.
«فَاحْتَمَلَ اَلسَّيْلُ زَبَداً رابِياً»: «و سیل کفی بلند روی خود برداشت».
«زبد»: قف سپید بالا آمده بر روی سیل است.
«رابی»: بلند و بالا آمده برروی آب، یعنی سیل ناشی از بارش باران، خس و خاشاک رابا خود حمل میکند که بر سطح آن آب قرار داشته باشد.
مفسیر مشهور جهان اسلام شیخ مرحوم صابونی میفرماید: پروردگار با عظمت این ضرب المثل را درمورد حق وباطل و کفر و ایمان به بیان گرفته است: پس مثال حق در ثبات و پایداریش و مثال باطل در نابود شدنی‌اش، مانند آبی است که خداوند متعال آنرا از آسمان برروی زمین فرومیریزد. سیل خس وخاشاک را بر می دارد، پس حق همان آبی است که در زمین باقی می ماند و خس وخاشاک بی فایده همان باطل است. و این یکی از دو مثال حق و باطل است که بیان یافت. (تفسیر صفواة التفاسیر) و مثال دیگر عبارت است از گفته‌ی خداوند متعال است که میفرماید: «وَ مِمّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِى اَلنّارِ اِبْتِغاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ»: و همچنین است آنچه که از طلا و نقره و مس که انسان‌ها آن را برای تهیه‌ی زیور آلات چون طلا ونقره برای زینت وآرایش یا چیزهای مورد نیاز از قبیل ظروف خانه و یا سایر موارد ضروری برای و سایل کار، از آهن، برنج، مس وسرب، روی آتش می گذارند یعنی صیقل میکنند و در این حالت قشر های اضافی و فضلات آن که مانند خس و خاشاک که بی فایده است از بین رفته واصل آن باقی می ماند.
«كَذٰلِكَ يَضْرِبُ اَللّهُ اَلْحَقَّ وَ اَلْباطِلَ»: به این ترتیب خداوند متعال برای حق و باطل مثالی را بیان میدارد. مثل حق در ثبات و استقرار مانند آب پاک و زلالی است که در زمین استقرار یافته و انسان از آن بهره وفایده ای بدست می‌آورد، و مثال باطل در زوال و نابود شدنش مانند آن خس و خاشاکی است که آب آن را دور کرده و متلاشی و نابود می شود.
و همچنان صنعتگر، قشر های گداخته‌های مذاب معادن را به بیرون افگنده نه از آن زیوری میسازد و نه کالا و ابزاری. پس همچنین است مثال باطل که نابود می شود.
طوریکه میفرماید: «فَأَمَّا اَلزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفاءً» و قشر که خیر و برکتی ندارد. از قبیل آنچه که بر سطح آب و مواد ذوب شده قرار میگیرد، سیل آن را پرت میکند و پراگنده شده و در دو طرف دره از بین می رود.
باید به این واقعیت اعتراف کرد که: حقّ و باطل با هم هستند، ولی در نهایت، باطل رفتنی
است. و حق به پیروزی می رسد.
طوریکه مثال آن در آیهٔ مبارکه بیان شده که: «وَ أَمّا ما يَنْفَعُ اَلنّاسَ فَيَمْكُثُ فِى اَلْأَرْضِ»: ولی آنچه که برای انسان فایده دارد ازقبیل آب زلال و معادن خالص در زمین باقی میماند.
«كَذٰلِكَ يَضْرِبُ اَللّهُ اَلْأَمْثالَ (17)»: این گونه خداوند متعال برای حق و باطل و هدایت و گمراهی مثال آورده است، تا انسان پند و اندرز بگیرد.

لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمُ الْحُسْنَى وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ أُولَئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ﴿١٨﴾

برای کسانیکه (دعوت) پروردگارشان را اجابت کردند، پاداش نیک (بهشت) است وکسانیکه (دعوت) او را اجابت نکردند، اگر تمام آنچه در زمین است و (نیز) همانندش، از آنها باشد برای رهایی خود (از عذاب) فدیه بدهند، (از آنها پذیرفته نخواهد شد) آنها سختی حساب را خواهند داشت، و جایگاهشان جهنم است، وچه بد جایگاهی است! (١٨)

تفسیر:

«لِلَّذِينَ اسْتَجَابُواْ لِرَبِّهِمُ الْحُسْنَى»: برای کسانیکه فرمان پروردگارشان را اجابت واطاعت کرده اند، از پیامبرش پیروی نموده، به آنچه موجبات رضای الله متعال است عمل کرده و از آنچه سبب غضب اوست پرهیز نموده‌اند، پاداش و ثوابی نیکوتر مقرر است که عبارت است از بهشت، آن سرای نعمت‌ها. «وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ» وکسانیکه فرمان پروردگار شان را اجابت نکرده اند، از پیامبرش پیروی نکرده و به هدایتش تأسی نه جُسته اند، برای‌شان آتش جهنم است.

«لَوْ أَنَّ لَهُمْ ما فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً وَ مِثْلَهُ مَعَهُ»: اینان اگر اموال تمام دنیا را با همه أشیای نفیس و قیمتی آن داشته باشند ومانند آن را نیز با آن بیاورند یعنی: مانند سراسر آنچه در زمین است، نیز به آن ضمیمه شود و از آنان باشد.

«لاَفْتَدَوْا»: بِهِ تمام آن را میدهند تا خود را از عذاب خدا برهانند. به حال‌شان فایده ای نمیرساند؛ «أُولَئِکَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسابِ»: کسانی‌که ندای پروردگارشان را نشنیده گرفته و او را اجابت نکرده‌اند «برای آنان سختی حساب است« در سرای آخرت. سختی حساب آن است که شخص در برابر کل گناهانش مورد محاسبه قرار گیرد وهیچ چیز از گناهان اش بخشیده نشود.

مفسر حسن بصری(رح) فرموده است: در مقابل تمام گناهانشان مورد باز خواست و محاسبه قرار میگیرند، از آنان چیزی بخشوده نمیشود.

«وَ مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ»: در روز قیامت به جهنم پناه میبرند و به آن رو می‌آورند.

زیرا به سبب کفر و تکذیبی که داشته اند جایگاه‌شان در روز قیامت آتش جهنم است و به سختی جزا خواهند یافت، «وَ بِئْسَ الْمِهادُ(18)»: وه! چه بد فرشی است که برای خود گسترده‌اند. بناءً آنها با اعمال بد خویش، بدترین اقامتگاه و سنگین‌ترین کیفر را برای خود آماده کرده‌اند؛ در غل و زنجیرها، در حضیض خواری و خفت و در پرتگاه خوف و ترس و وحشت قرار دارند.

حساب و حسابگری در قیامت:

از جملهٔ منازل سخت وخوفناک در روز قیامت همانا، ایستگاه حساب و کتاب است. خداوند متعال در این مورد در (آیهٔ 1/ سورهٔ أنبیاء) میفرماید: «اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مَّعْرِضُونَ»(برای مردم (وقت)حساب‌شان نزدیک شده است، در حالی که آنان در غفلت روی گردانند.)

حساب پس از مرگ :

خدای متعال در سورۀ (طلاق / آیۀ 8) میفرماید: «وَكَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِ فَحَاسَبْنَاهَا حِسَابًا شَدِيدًا وَعَذَّبْنَاهَا عَذَابًا نُّكْرًا» (و چه بسا (اهالی) قریه‌ها از فرمان پروردگارشان و (فرمان) رسول او سرکشی کردند، پس به سختی از آنان حساب گرفتیم و به عذابی سخت ناشناخته عذابشان کردیم).

- حساب آسان:

پروردگاربا عظمت ما در (آیات 7 و8 / سورۀ اِنشقاق) در مورد حساب آسان میفرماید: «فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتابَهُ بِيَمِينِهِ«7» فَسَوْفَ يُحاسَبُ حِساباً يَسِيراً«8» (پس از ملاقات) کسی که نامۀ اعمالش به دست راستش داده شود.(8) پس به آسانی با او حساب خواهد شد.)

در این هیچ جای شکی نیست که: أعمال انسان در دنیا ثبت شده و در قیامت، به صورتی مکتوب ومستند به او ارائه میشود. درقیامت، حساب مردم گوناگون است. حساب و کتاب انسانهای صالح آسان بوده. «حِساباً يَسِيراً» (وحساب ظالمین و تبه‌کاران حسابی سخت. «حِساباً شَدِيداً» خواهد داشت.

انواع حساب در روز قیامت:

در این هیچ جای شک نیست که الله متعال میفرماید: «وَكَفى بِنا حاسِبِينَ/ کافی است که ما حسابگر باشیم، «وَ اللهُ سَرِيعُ الْحِسابِ/ و حسابرسی الله سریع است.» قرآن عظیم الشأن برای مردم چند نوع حساب را به در روز قیامت به بیان گرفته است.

طوریکه در فوق هم تذکر دادیم حساب تعداد از انسانها بی نهایت اسان صورت می پذیرد که همانا «حِساباً يَسِيراً» است. (انشقاق، 8.)

و حساب یک تعداد از انسانها، دارای حساب سخت و دقیق صورت می پذیرد که همانا به عنوان «حِساباً شَدِيداً» یادآوری شده است. (طلاق، 8.)، و هدف از «سُوءُ الْحِسابِ» همانا دقّت در حساب است.

قابل تذکراست که: تعدادی از انسانها بدون حساب رأساً به دوزخ برده میشوند وضرورتی به محاکمه ومیزان را ندارند. این عده از انسانها عبارتند از: «أُولئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآياتِ رَبِّهِمْ وَ لِقائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ فَلا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَزْناً«105» (کهف، 105.) (آنان، کسانی‌اند که به آیات پروردگارشان و دیدار او (در قیامت) کفر ورزیدند، پس کارهایشان تباه ونابود شد. پس ما برای آنان در قیامت، میزانی برپا نخواهیم کرد، (چون کارشان وزن وارزشی ندارد تا نیاز به میزان باشد.)

همچنان هستند تعدادی از انسانها که بدون حساب به بهشت داخل می شوند طوریکه قرآن عظیم الشأن در (آیه 10 سوره زمر) میفرماید: «إِنَّما يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسابٍ» (زمر/10.)

طبق آنچه از روایات و احادیث متعدّد به دست می‌آید، مبین این حقیقت و واقعیت است که حساب آنعده از انسانهای که با مردم به عفو و رحمت برخورد میکنند، حسابشان در روز قیامت آسان و کسانیکه با مردم به سختی ظلم و تعدی عمل مینمایند حسابشان در روز قیامت سخت و دشوار خواهد بود. ولی در این هیچ جای شکی نیست که انسانهای مشرك بدون حساب به دوزخ برده می شوند در مقابل اهل صبر هم بدون حساب به بهشت داخل خواهند شد. الهی ما را ازجمله اهل صابر قرار ده. آمین یا رب العالمین.

أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَى إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ﴿١٩﴾

آیا کسی که می داند آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده حق است، مانند کسی است که [از نظر باطن] نابیناست؟! فقط خردمندان [بینادل] متذکّر [حق] می شوند.(١٩)

تفسیر:

در آیهٔ قبل به کسانی که دعوت حیات بخش أنبیاء علیهم السلام را اِجابَت میکنند اشاره شد، در این آیهٔ مبارکه و آیات بعدی، آثار اِستجابت آن دعوت را بیان گرفته میفرماید:

«أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّما أُنْزِلَ إِلَيْکَ مِنْ رَبِّکَ اَلْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمى» ای محمد! (آیا کسی که می داند آنچه از سوی پروردگارت به تو نازل شده حق است [پس ایمان آورد] مانند کسی است که نابیناست) آن را نمی داند و به آن ایمان نمی آورد، خیر (فقط خردمندان اند که پند می پذیرند).

در آیه مبارکه در می یابیم که: قرآن عظیم الشأن انسان بی‌خبر از حقّ را انسان نابینا خطاب مینماید. طوریکه به جای «کمن هو لایعلم» فرموده است »كَمَنْ هُوَ أَعْمى«

و کوردل لذا این حقیقت را نمی داند؟ یکسان است؟ منظورآیه مبارکه همانا کوری بصیرت است.

ابن عباس(رض) فرموده ه است: و دربارهٔ سیدنا حمزه سیدالشهداء و ابی جهل این آیه نازل شده است.

«إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُوْلُواْ الأَلْبَابِ(19)» «فقط خردمندانند» یعنی: صاحبان عقل وخرد برترند «که پند می پذیرند» اما آنان که از عقل و خرد سالم بی بهره‌اند، پند نمی پذیرند و هرکس پند نپذیرفت، نابیناست.

باید گفت گ عقلی که انسان را به حقانیّت کتاب آسمانی نرساند، اساساً در جمله عقل بحساب نمی آید. بناءً برای رسیدن به عقل سلیم و فطرت خالص باید گناه و غفلت را از خود دور کرد.

سپس خدای متعال خصوصیات هر دو گروه را به بیان می گیرد و در بدو به اوصاف و خصوصیات اهل حق پرداخته میفرماید:

اصطلاح «اولوا الالباب» در قرآن:

طوریکه در (آیه 19 سوره رعد) خواندیم: «إِنَّما يَتَذَكَّرُ أُوْلُوا الأَلْبَابِ»: حق را و عظمت خدا را تنها خردمندان درک و فهم می‌کنند. تنها عاقلان میدانند که باید مؤمنان و کافران مثل هم بشمار نیایند.

اصطلاح «اولوا الالباب»: یعنی صاحبان عقل واندیشه، بصورت کل 16 بار در قرآن عظیم الشأن استعمال گردیده است و هر مرتبه همراه با يك كمال و وصفی بیان شده است.

از جمله: راز احکام را می فهمند. «وَ لَكُمْ فِي الْقِصاصِ حَياةٌ يا أُولِي الْأَلْبابِ» (بقره، 179.)

آینده نگر هستند. «تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوى وَ اتَّقُونِ يا أُولِي الْأَلْبابِ» (بقره، 197.)

دنیا را محل عبور وگذر می‌دانند نه توقفگاه و مقصد. «الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِياماً وَ قُعُوداً وَ عَلى جُنُوبِهِمْ وَ يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ رَبَّنا ما خَلَقْتَ هذا باطِلًا سُبْحانَكَ فَقِنا عَذابَ النَّارِ» (آل‌عمران، 191)

(خردمندان) كسانى هستند كه ايستاده و نشسته و (خوابيده) بر پهلو ياد خدا ميكنند و در آفرينش آسمان‌ها و زمين فكر ميكنند (و از طى قلب ميگويند:) پروردگارا! اين هستى را باطل و بى هدف نيافريده‌اى، تو (از كار عبث) پاك و منزّهى، پس ما را از عذاب آتش نگهدار.

بهترين و برترين منطق را مى پذيرند. طوريكه در (آيات 17 و18 سورۂ زمر) «وَ الَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوها وَ أَنابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرى فَبَشِّرْ عِبادِ«17» «الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولئِكَ الَّذِينَ هَداهُمُ اللَّهُ وَ أُولئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبابِ«18» (و كسانيكه از عبادت و بندگى طاغوت‌ها (و قدرت‌هاى ضد الهى) دورى نموده و به سوى خدا بازگشتند بر آنان مژده باد، پس بندگان مرا بشارت ده. 17) (آنان كه سخن را با دقّت ميشنوند و بهترين آن را پيروى ميكنند، آنانند كه خداوند هدايتشان نموده و آنانند همان خردمندان. 18)

اهل تهجّد و عبادت ميباشند. «أَمَّنْ هُوَ قانِتٌ آناءَ اللَّيْلِ ساجِداً وَ قائِماً يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَ يَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لا يَعْلَمُونَ إِنَّما يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبابِ» (آيه: 9 سوره زمر) (آيا (چنين كسى بهتر است يا) آن كس كه در طول شب در حال سجده و قيام به اطاعت مشغول است (و) از آخرت مى ترسد و به رحمت پروردگارش اميد دارد؟ بگو: «آيا كسانى كه مى دانند و كسانى كه نمى دانند يكسانند؟» تنها خردمندان متذكّر مى شوند (و پند مى پذيرند).

الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ ﴿٢٠﴾

(خردمندان) كسانى اند كه به عهدى كه با الله بسته‌اند، وفا مى‌كنند و عهد او را نمى شكنند.(21)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«عَهْدِ اللهِ»: پيمان فطرى وتكوينى خدا با انسان. يعنى آن بخش از حقائق هستى كه انسان با نيروى عقل و فكر خويش بدان‌ها پى مى‌برد (انعام / 152).

و پيمان تشريعى، يعنى رعايت احكام و قوانينى كه الله متعال توسّط أنبياء براى راهنمائى انسان‌ها فرستاده است.

«الْمِيثَاقَ»: پيمان‌هائى كه انسان ها با انسان ها مى بندند. (تفسير نور: «ترجمۀ معانى قرآن».

تفسير:

«اَلَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اَللّهِ»: اولين صفت كسانيكه احكام الهى را قبول داشته اند، آنان كسانى اند كه: به عهد و پيمان الله متعال يعنى اوامر و نواهى او را كه بندگان را بدان مكلف نموده است، كاملاً و به بهترين شكل آن به انجام ميرسانند و به آن وفا مى دارند.

«وَلا يَنْقُضُونَ اَلْمِيثاقَ (20): دومين صفت كسانيكه احكام الهى را قبول داشته اند كسانى اند كه: عهد و پيمانى را نقض نمى كنند بلكه به آن با امانت دارى وفا مى كنند؛ كه عبادات، معاملات و ساير انواع طاعات به شمول قرار دادها، پيمان نامه‌ها، سوگندها و نذرها اين معنى شامل اند.

وفاى به عهد در اسلام:

«اوفوا بعهدى اوف بعهدكم» (به عهد و پيمان من پايبند باشيد، تا كه به عهد و پيمانم با شما

وفادار باشم. (آیهٔ ۴۰/ سورهٔ بقره)

عهد چیست:

عهد در لغت به معنای پاسداری وسرکشی کردن وحفظ چیزی می باشد، و در اصطلاح به قرار دادها و پیمان هایی که باید آنها را حفظ کرد و دقیقاً رعایت نمود، عهد گفته میشود. (مفردات راغب اصفهانی، چاپ اول، ۱۴۱۲ه، چاپ بیروت، ص 1، جلد5).

مهمترین سرمایه یک انسان و مهمترین سرمايد یک جامعه داشتن حس اعتمادی است که اتباع یک جامعه به یکدیگر دارند، و هر عامل که حس اعتماد را در جامعه تقویت نماید، مایه سعادت و پیشرفت آن جامعه است. در جامعه ای که حس اعتماد از بین رود و یا به تضعیف گذاشته شود آن جامعه به سوی بدبختی سوق میگردد.

از مهمترین عامل که میتواند حس اعتماد را در جامعه تقویه و قوت ببخشد، زنده نگاهداشتن اصل وفا به عهد وپیمان است. عهد و پیمان یکی از فضایل مهم اخلاقی بحساب رفته و شکستاندن عهد و پیمان از بدترین رذایل اخلاقی بحساب می آید.

وفای به عهد و پیمان، نشان دهندهٔ درجه عالی شخصیت انسانی بوده، ووفا داری به عهد پیمان انسان را به عالیترین معراج انسانیت ارتقاء میدهد.

وفا به عهد و پیمان یکی از اساسی ترین شرایط زندگی دسته جمعی است و بدون آن هیچ گونه همکاری اجتماعی ممکن نیست و بشر با از دست دادن آن از زندگی اجتماعی و آثار و برکات آن محروم خواهد شد. به همین دلیل، وفای به عهد در شرعیت غرای محمدی مورد تأکید زیاد اکید و همه جانبه قرار گرفته است و شاید کمتر حکمی را بتوان یافت که دامنه اجرای آن تا این اندازه وسیع وگسترش داشته باشد.

خداوند متعال، در قرآن عظیم الشأن از سویی خود را باوفاترین با وفایان عالم معرّفی میکند: «وَ مَنْ اَوْفی بِعَهْدِهِ مِنَ اللهِ» (آیهٔ ۱۱۱ / سورهٔ توبه) چه کسی به پیمانش پایبندتر از الله است؟ و کمترین اِحتمال پیمان شکنی را نسبت به خود قاطعانه مردود میشمارد: «فَلَنْ يُخْلِفَ اللهُ عَهْدَهُ» (آیهٔ 80 / سورهٔ بقره) خداوند هرگز پیمان شکنی نمی کند.

از سوی دیگر، بارها بندگان مؤمن خویش را به وفاداری و پایبندی به تعهّدات شان دعوت کرده از نقض عهد و بی وفایی باز می دارد.

خداوند در آیه ای ضمن بیان نشانه های اولوا الالباب «خردمندان حقّ جو» قبل از هر چیز، روی وفا به عهد و ترک پیمان شکنی انگشت نهاده میفرماید:

«اَلَّذينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللهِ وَلا يَنْقُضُونَ الْميثاقَ» (آیهٔ 20 / سورهٔ رعد) «۱۸۹» آنها کسانی هستند که به عهد الهی وفا میکنند و پیمان را نمی شکنند.

حضرت محمد ﷺ حتی در بین مخالفین خویش به وفادار به عهد بودن مشهور بود و حتی دشمنان وی این شخصیت والا و پیامبر اسلام را با وجود اینکه به پیامبر بودنش معتقد نبودند اما وی را یک انسان وفادار به عهد میشمردند و این اخلاق را وی در عمل ثابت کرده بود.

با تأسف باید که روزگار زندگی برخی از اوقات انسان، به افراد سر میخورد که به بیان چالاک و فریب چنان بازی را براه می اندازد که انسان میتواند حتی از مقام انسانی همچو افراد انکار نماید. عهد شکنان را در اسلام غدار مینامند و این غداری با کفار هم بعد از عهد بستن مجاز نیست.

غدر و غدار:

غدر همانا بی وفایی، پیمان شکنی، نقض عهد، خیانت، تزویر، حیله و فریب است.
عهد شکنی و عدم وفاداری به عهد یکی از بدترین اعمال انسانی بشمار رفته که: پیامبر بزرگوار اسلام، محمد ﷺ همچو اشخاص را در جمله بی‌دینان شماریده ومیفرمایند: «لا دینَ لِمَنْ لاعَهْد لَهُ» هر کسیکه شکننده عهد وپیمان اند از جمله بی دینان بشمار میرود.
همچنان پیامبر اسلام محمد ﷺ میفرماید: من كان یومن بالله و الیوم الآخر فلیف ادا وعد.
پیامبر ﷺ میفرماید: هر کس به خدا و روز قیامت ایمان دارد هر گاه وعده مي دهد باید به آن وفا کند.
همچنان پیامبر ﷺ فرموده است: ثلاث لیس لاحد من الناس فیهن رخصة: بر الوالدین مسلما كان او كافرا و الوفاء بالعهد لمسلم او كافرا و اداء الامانة الي مسلم كان او كافرا.
محمد صلّ الله علیه و آله فرمودند: سه چیز است که ترک آن بر هیچ کس جایز نیست: نیکي به پدر و مادر چه مسلمان باشند چه کافر و وفای به عهد با مسلمان یا کافر و ادای امانت به مسلمان یا کافر.
از آیات قرآنی وأحادیث نبوی وسایر دساتیر اسلامی بصورت واضح واشکارا معلوم میگردد که فرد مسلمان باید به همه ی پیمان ها، و سایر قرار داد های خواه لفظی باشد و یا کتبی باشد، وعملی باشد باید پابند ان باشد.

وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ﴿٢١﴾

و (همچنان خردمندان) آنانی‌اند که آنچه را الله به پیوستنش امر کرده است می‌پیوندند وازپروردگارشان همواره در هراسند و از حساب سخت و دشوار بیم دارند.(۲۱)

تفسیر:

«وَالَّذِینَ یَصِلُونَ ما أَمَرَ اللّهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ» سومین وصف اهل حق بندگان فرمانبردار این است، که صله‌ی ارحام را به جا می‌آورند که خدا به آن امر کرده است. از نیکی به پدر و مادر گرفته تا رعایت صلهٔ رحم، سرپرستی یتیم، یاری به مستمندان و بخشش به محرومان.
برخی از مفسران در تفسیر این آیه مبارکه می نویسند: که هدف آیه مبارکه اینست که: ایشان با ایمان وعمل صالح را با همراه با ایمان به آنحضرت ﷺ و قرآن ایمان به انبیا ی گذشته و کتابهای آنها را با هم وصل میکنند. (تفسیر معارف القران: مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی)
در حدیث شریف به روایت انس(رض) آمده استکه رسول الله ﷺ فرمودند: «کسی که دوست دارد تا در رزقش توسعه داده شود و باقی مانده عمرش طولانی شود، باید رحم خود را بپیوندد».
«وَ یَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ»:
چهارمین وصف اهل حق این است: همین طور ایشان با عمل به آنچه که حق تعالی را راضی میسازد و پرهیز از آنچه که او ناپسندش می دارد، از عذاب پروردگار خویش می‌ترسند.
ترسی که آنان را بر انجام تکالیف شان و اجتناب از محرمات وا می دارد. یعنی ترسی است که با شناخت کسی که انسان از او می ترسد، همراه باشد.

«خشیت» عبارت از آن خوفی است که به وجه عظمت و محبت پدید آید لذا در جمله مابعد که خوف سختی عذاب بیان شده در آنجا لفظ «خشیت» نیست بلکه فقط لفظ خوف استعمال شده است. طوریکه میفرماید: «وَ يَخافُونَ سُوءَ الْحِسابِ(21)»: پنجمین وصف اهل حق وفرمانبرداران این است: که از حساب بد در روز حساب می ترسند که منجر به آتش میشود، پس به خاطر ترس شان در اطاعت جدی می باشند و حدود او را نگهمیدارند.
باید گفت که یکی از اوصاف اهل حق این است که قبل از آن که مورد چنین محاسبه‌ای قرار گیرند، با خود محاسبه می‌کنند.

وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ﴿٢٢﴾

و (همچنان خردمندان) آنانی اند به خاطر پروردگارشان صبر و شکیبایی کردند، ونماز را بر پا داشتند و از آنچه به آنها روزی داده ایم، پنهان و آشکارا انفاق کردند، و بدی را با نیکی دفع میکنند، فرجام (نیک) سرای آخرت از آن آنهاست.(٢٢)

تفسیر:

«وَ الَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ»:
«إبْتِغَآءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ»: به خاطر (رضایت) ذات پروردگارشان.
ششمین وصف أهل حق و فرمانبرداران این است: که به خاطر جلب رضایت الله متعال به هنگام مشکلات و مصایب، شکیبایی از خود نشان میدهند، هدف ازشکیبایی برطاعت الله متعال، شکیبایی ازمحرمات وی و شکیبایی بر مقدرات درد آور و ألمناک وی است.
باید یادآور شد که: «صبر»، فقط به معنای تحمّل مشکلات نیست، بلکه شامل پایداری در عبادت، مقابله با معصیت، بردباری در مصیبت، تسلیم در اطاعت و عدم غرور و مستی در نعمت نیز می شود.
«صَبَرُوا»: صبر و استقامتی دارای أرزش است که برای خداوند متعال و در راه او باشد.
«وَجْهِ رَبِّهِمْ»: به معنای جلب توجّه، عنایت و رضایت پروردگار است.

صابرین قبل از حساب و کتاب وارد جنت میشوند!

روایت شده است که در روز قیامت زمانیکه مردم همه را برای محاسبه و تصفیه حساب جمع میکند، منادی ندا میزند: صابران کجایند تا بی‌حساب وارد جنت شوند؟
گروهی از مردم بر می‌خیزند. فرشتگان که آنان را می بینند می‌گویند: به کجا می روید ای فرزندان آدم؟
میگویند: به بهشت.
فرشتگان می‌گویند: قبل از حساب؟
میگویند: بله.
فرشتگان از آنان می پرسند: شما کی هستید؟
میگویند: صابران.
فرشتگان می پرسند: صبر شما چه بود؟
میگویند: بر طاعت خدا صبرکردیم و در برابر معصیت وگناه خدا صبر کردیم تا این که خداوند جان ما را گرفت.

فرشتگان می گویند: شما چنان هستید که گفتید. وارد بهشت شوید که چه زیباست پاداش عمل کنندگان.
خداوند متعال در این باره با زیبای خاصی میفرماید: **«إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ»** (سورة الزمر: 10) (جز این نیست که صابران اجرشان را بدون حساب کاملاً دریافت مي دارند.)
«وَ أَقامُوا اَلصَّلاةَ»:
هفتمین وصف أهل حق و فرمانبرداران این است:
که نمازهای فرض را در اوقات تعین شده و با رعایت شروط و ارکان که خداوند متعال آن را مشروع کرده، همراه با خشوع و اخلاص ادا واقامه نماید.
زیرا نماز همدم وهمراه صبر ومدد کار وچشمه سار آن میباشد، نماز باز دارنده از فحشا و بسترساز عبور از گذرگاه قضای الهی است.
قابل توجه ویادآوری است که: نماز باید اقامه شود، نه آنکه فقط خوانده شود. یعنی طوریکه گفتیم: باید آداب، شرایط، حدود و دستورات آن مطابق شرع اسلام و سنت رسول الله علیه وسلم انجام دهد طوریکه میفرمایند. «صَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي»(نمازبخوانید طوریکه من نماز میخوانم) مراعات شود.
باید گفت که رابطه با الله متعال بدون کمك به دیگران مقبولیّتی ندارد، گرچه کمك هم تنهاکمك مالی نیست.طوریکه درآیهٔ مبارکه بهبیان گرفته شده که:
«وَأَنْفَقُوا مِمّا رَزَقْناهُمْ سِرًّا وَ عَلانِيَةً»:
«سِرّاً وَعَلانِيَةً»: در پنهان و آشكارا. یعنی در جائی که پنهان بهتر است پنهانی می بخشند، و در جائی که آشکارا بهتر است آشکارا می بخشند.
هشتمین وصف أهل حق و فرمانبرداران این است: که در خِفا و آشکار بخشی از اموال خود را که خدا بر آنان فرض کرده است، اِنفاق و خرج میکنند، یعنی اینکه زکات أموالشان را اداء کرده و در جایی که واجب یا مستحب است، بذل و انفاق کردهاند «درنهان» بهطور خفیه و پنهانی «وآشکارا» به طور علنی تا دیگران نیز به ایشان اقتداءکنند. پنهان دادن صدقه در صدقات نفل افضل است و آشکار دادن آن در زکات فرض.
باید گفت: زمانیکه نیّت واراده انسان «ابْتِغاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ» یعنی رضایت پروردگار باشد، دیگر پنهان و آشکار عمل مهم نیست.
در جملهٔ «سِرًّا وَ عَلانِيَةً» آیهٔ مبارکه هدف اساسی وحکمت اقتضاء میکند که بعضی از کمك ها علني صورت گیرد برخی از کمک ها در برخی از اوقات مخفی باشد.
«وَيَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَةِ اَلسَّيِّئَةَ»:
نهمین وصف اهل حق و فرمانبرداران این است: که نادانی را به بردباری و اذیت را با شکیبایی دفع میکنند، یعنی: بدی کسی را که به ایشان بد کرده است، با احسان و نیکی به وی دفع میکنند، یا عمل بد را با عمل صالح جواب میدهند، یا گناه را با توبه دفع می کنند.
ابن عباس(رض) گفته است: با انجام دادن عمل صالح، عمل بد را دفع میکنند. (تفسیر قرطبی ۳۱۱/۹.) این بدین معنی که عمل صالح انجام می دهند تا به وسیلهی آن گناهان

را دفع کنند. در حديث آمده است: «و أتبع السيئة الحسنة تمحها»: بعد از گناه، عمل نیک انجام بده که گناه را پاک می کند.
در حدیثی آمده است که رسول الله ﷺ به حضرت معاذ بن جبل وصیت نمود که: «پس از بدی نیکی بجا آور که نیکي بدی را نابود میکند.» مقصود اینست که وقتی بر آن بدی نادم وپشیمان شده توبه کند و پس از آن کار نیک انجام دهد، پس این عمل نیک آن گناه گذشته را نیست و نابود میکند، بدون ندمت وتوبه انجام کار نیک به تنهایی برای نابودی گناه کافی نیست.
«أُولئِکَ لَهُمْ عُقْبَی اَلدّارِ(22)» «آن گروه» موصوف به صفات یاد شده نزدحق تعالی سرانجام وعاقبت ستوده وپسندیده را در منزلگاه آخرت دارند؛ که همانا پاداش کریمانه و رستگاری عظیم است که در آیات مابعدی توضیح میيابد:

درجات اِنفاق به روئیت قرآن عظیم الشأن:

گام اوّل: بخشش از فضل و داده های الهی. «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْناكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لابَيْعٌ فِيهِ وَلا خُلَّةٌ وَلا شَفاعَةٌ وَالْكافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (بقره، 254) (ای کسانی که ایمان آوردهاید! از آنچه به شما روزی دادهایم انفاق کنید، پیش از آنکه روزی فرا رسد که نه خرید و فروشی در آن است و نه دوستی و نه شفاعتی، و (بدانید که) کافران همان ستمگران هستند.(که هم به خود ستم می کنند و هم به دیگران.)
در این آيۀ مبارکه خداوند متعال رهنمودی را برای تشویق مردم به انفاق چنین فورمولبندی نموده است:
آنچه داری، ما به تو دادیم از خودت نیست. «رَزَقْناكُمْ»
مقداری از آنچه داری كمك كن، نه همه را. «مِمَّا»
این انفاق برای قیامت تو، از هر دوستی بهتر است. «يَأْتِيَ يَوْمٌ...»
گام دوم: بخشش از دسترنج و كسب حلال. «أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّباتِ ما كَسَبْتُمْ» (بقره، 267)
گام سوم: بخشش از آنچه دوست دارند. «لَنْ تَنالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ» (آلعمران، 92.)
گام چهارم: ايثار. «وَ يُؤْثِرُونَ عَلى أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كانَ بِهِمْ خَصاصَةٌ» (حشر، 9.)

جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ ﴿٢٣﴾

همان باغ های بهشت که جای (اقامت) همیشگی است، آنان همراه پدران و فرزندان وهمسران شایسته خود در آنجا وارد می شوند و فرشتگان (برای سلام و خوش آمدید) از هر دروازه ای بر ایشان وارد می شوند. (٢٣)

تفسیر:

«جَنّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَها وَ مَنْ صَلَحَ مِنْ آبائِهِمْ وَ أَزْواجِهِمْ وَ ذُرِّيّاتِهِمْ» «جَنَّاتُ عَدْنٍ»: یعنی باغ های جاودان كه نیكان و افراد صالح و پدران و همسران و فرزندانشان وارد آن مي شوند تا در آن با یكدیگر مأنوس شده و شادی و سرورشان كامل شود. اگر چه با عمل خود استحقاق این منازل والا را هم نداشته باشند، اما قدر و منزلت آنان نیز به احترام اینها بالا می رود. و این هم از فضل و كرم خدا می باشد. و احترامی دیگر نیز دارند.
بلی! طوريكه يادآور شديم: سرانجام ستوده و عاقبت خوش آن ها «همان بهشت‌های عدن كه درآن وارد ميشوند» بهشتهایی كه أهل آن در آرامش و آسایش، حال خوش و

سرانجام دلخواه به سر میبرند، در آن اِقامت همیشگی داشته و از آن اصلاً کوچانده نمی شوند.
«عدن»: لغتاً به معنای اقامت است. در تفسیر کشف الاسرار، «جنات عدن» به «بهشتهای پایندگی» معنی شده است.
برای افزودن برأنس وگرم‌تر ساختن زندگی فاخرشان؛ پدران شان که نیکوکار باشد، پدران از باب تغلیب ذکر شده‌اند و این عبارت شامل مادران نیز می شود، همسران، پسران ودختران درستکارشان نیز با ایشان همراه ساخته می شوند. تا بادیدار دوستان وعزیزان، اُنس وآرامش تمام یافته و از کمال آسایش برخوردار گردند.
این آیه دلیل بر آن است که با شفاعت و نزدیکی نیکان، درجه انسان علو و برتری می یابد چنانکه جمله: (هرکه نیکوکار باشد از پدران و...) دلیل بر آن است که از نزدیکان این گروه، فقط کسانی وارد بهشت می‌شوند که نیکوکار باشند و صرف این‌که شخص، پدر یا زن یا فرزند کسی از آن گروه باشد بی‌آنکه خود صالح باشد کافی نیست بلکه همراه با نزدیک بودن به ایشان، شرط صلاح نیز شرطی اِلزامی است.
یعنی اینکه: شرط و رود به بهشت، صالح بودن است. در حدیث شریف آمده است که رسول الله ﷺ در مریضی وفات شان به فاطمه(رض) فرمودند: «ای فاطمه دختر محمد! از مال من هرچه میخواهی درخواست کن زیرا من نمی توانم هیچ چیز از جانب الله متعال را از تو دفع کنم». (تفسیر انوار القرآن».
قابل تذکر است که: توجّه به عواطف در اسلام يك اصل است. برای انسان زندگی در بهترین مکان‌ها، ولی به دور از خانواده، صفایی ندارد.
«وَ ٱلْمَلاَئِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ باب(23)»: یعنی فرشته‌ها برای تبریک و تهنیت از تمام دروازه های بهشت بر آنان وارد میشوند و میگویند:
سَلاَمٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ(24) (ترجمۀ تحت اللفظی در بالا آمده).
(و به آنها میگویند:) «سلام بر شما به (خاطر) آنچه صبر و شکیبایی نموده‌اید، پس چه خوب است عاقبت آن سرای (جاویدان)» (۲۴).
یکی از بلاغت های اِعجازی و بی نظیری که در قرآن عظیم الشأن وجود دارد همین است که: بیان پرمحتواترین مطالب، را در قالب ساده‌ترین ومختصرترین کلمات به بیان میگیرد: یکی از جمله همین عبارت »سَلاَمٌ عَلَيْكُمْ» که در آیۀ متبرکه آمده است. این جمله بی نهایت کوتاه و آسان، امّا پرمحتوا وسابقه‌ی آن به أنبیای گذشته همچون ابراهیم، نوح و آدم علیهم السلام می رسد.
«سَلاَمٌ عَلَى نُوحٍ فِي ٱلْعالَمِينَ» (صافّات، 79.)، «سَلاَمٌ عَلَى مُوسى وَ هارُونَ» (صافّات، 120.)
سلام، یکی از نام های پروردگار با عظمت، خداوند بر پیامبران، تبریك الهی برجنتیان، شعار بین المللی تمام مسلمانان، بشمار می رود.
شعارِ سلام، احترام، تبریك، دعا، امان و تهنیت از سوی خداوند است. «سَلاَمٌ قَوْلًا مِنْ رَبٍّ رَحِيمٍ» (یس، 58.) وقتی ما درپایان هر نماز میگوییم: «السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین»، با این سلام تمام مرزهای وسرحدات نژادی و امتیازات پوچ سنّ، جنسیّت، مال، مقام، زبان و زمان را در طول تأریخ در هم می شکنیم و با همه بندگان صالح الله متعال ارتباط برقرار می‌کنیم و بر آنها درود می فرستیم.

«سَلاَمٌ عَلَيْكُمْ بِما صَبَرْتُمْ» فرشتگان خطاب به آنان میگويند: «سلام بر شما» يعنى: از تمام آفات به سلامت و در امان باشيد، خداوند متعال در اين بهشت دل آرا شما را از هر آسيبى به سلامت داشته، هر خيرى را به شما رسانده و از هرامر ناخوش آيندى محفوظتان داشته است؛ از آنكه شما بر طاعتش پايدارى ورزيده و از معصيتش خوددارى نموده ايد؛ «فَنِعْمَ عُقْبَى اَلدّارِ(24)» پس چه نيک سرانجامى داريد؛ گوارا وگرامى بادبرشما اين سرنوشت خجسته و اين فوز و كاميابى عظيم كه نصيب شما شده است و به جاى آتش به بهشت نايل آمده‌ايد.

در حديث شريف آمده است كه رسول الله ﷺ فرمودند: «آيا مى‌دانيد اولين كسانى از بندگان خدا كه وارد بهشت مى‌شوند كيستند؟ ياران گفتند: الله و رسولش داناترند. فرمودند: اولين كسانى از خلق الله كه وارد بهشت مى‌شوند، فقراى مهاجرانى هستند كه مرزها به وسيله ايشان نگهبانى مى شود، سيل ناملايمات و تهاجمات به وسيله ايشان سد ميگردد و يكى از ايشان مى ميرد در حاليكه نيازش در سينه‌اش باقى مانده و توانايى برآوردن آن را در زندگى‌اش نداشته است. پس خداوند متعال به كسانى از فرشتگانش كه بخواهد ميگويد: نزد آنان برويد و بر آنان درود و شادباش بگوييد. فرشتگان ميگويند: ما ساكنان آسمانت و برگزيدگان از ميان خلقت هستيم، آيا ما را ميفرمايى كه نزد آنان رفته و بر آنان درود وسلام بگوييم؟ پروردگار باعظمت ميفرمايد: ايشان بندگانى براى من بودند كه فقط مرا پرستيده و چيزى را با من شريک نمى‌آوردند، مرزها به وسيله ايشان نگهبانى و بديها و سختى‌ها به وسيله ايشان دفع مى شد و يكى از ايشان مى مرد در حاليكه نياز وى در سينه‌اش بود و آن را نمى توانست برآورده كند. آنگاه فرشتگان نزد ايشان رفته و از هر درى بر ايشان وارد مى شوند و ميگويند: سلام عليكم بما صبرتم فنعم عقبى الدار».

همچنين در حديث شريف آمده است: رسول الله ﷺ در رأس هر سال به زيارت قبور شهدا رفته آنگاه خطاب به ايشان اين آيه را مى خواندند: «سَلَٰمٌ عَلَيكُم بِمَا صَبَرتُمۡ فَنِعمَ عُقبَى ٱلدَّارِ ٢٤».

وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ﴿٢٥﴾

و اما كسانيكه عهد الله را پس از بستن آن مى شكنند، و پيوندهايى را كه خدا به برقرارى آن فرمان داده قطع ميكنند، و در زمين فساد مينمايند، لعنت براى آنهاست، و براى آنها سختى (و بدى) آن سراي (آخرت) است.(٢٥)

تفسير:

بعد از اين كه خداوند متعال اوصاف مؤمنان رابه بيان وتعريف گرفت، به تعقيب آن اوصاف ناپسند كافران را نيز خاطر نشان كرده وميفرمايد: «وَ اَلَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اَللّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثاقِهِ»: كسانيكه كه پيمانى راكه با الله بسته بودند، نقض مى‌كنند. پيمانى را نقض ميكنند كه در آن متعهد شده بودند كه به خدا ايمان داشته باشند و از اوامرش اطاعت كنند. تعهد نامه كه در اقرار و اعتقاد شان در كلمه طيبه «لَا اِلَٰهَ اِلَّا الله مُحَمَّدٌ رَّسُول الله» بسته بودند. اين تعهد نامه بمثابه معاهدهٔ بزرگى است كه غرض انجام تمام احكامى كه از جانب خداوند متعال و رسول اله ﷺ نشان داده شده است.

«وَيَقْطَعُونَ ما أَمَرَاَللّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ»: يعنی حقوقی راکه خدای سبحان به پیوستن آن دستور وهدایت داده همچون حق والدین، صلهٔ رحم و حق سایر ذی حقان از جمله فقرا، مستمندان و یتیمان را زیر پا کرده‌اند.

از فحوای آیهٔ مبارکه به وضاحت در می یابیم که: نقطه‌ی شروع وآغاز تمام اِنحرافات، همانا جدایی انسان از خداوند متعال و احکام و دساتیر الهی است.

همچنان در می یابیم که: قطع رحم از جمله گناهان کبیره می باشد، زیرا وعده عذاب برای آن داده شده است.

در خصلت سوم بندگان آمده است که: «وَ يُفْسِدُونَ فِي اَلْأَرْضِ» که ایشان در روی زمین فساد ایجاد میکنند، باکفر، ارتکاب معاصی و زیان رساندن به جانها و مالهای مردم. «بر آن گروه» به سبب این فساد افروزیشان «لعنت است»

«أُولئِکَ لَهُمُ اَللَّعْنَةُ» آنهایی که به این اوصاف زشت متصف هستند از رحمت الله متعال فاصله گرفته و بهره‌ای از این گروه که به این اوصاف زشت وبد متصف هستند از رحمت حق‌تعالی مطرود و از بهشتش محروم می باشند.

«وَ لَهُمْ سُوءُ اَلدّارِ(25)» جایگاهشان خواری و شرمساری همراه با نابودی و زیان و خشم خدای رحمان به عکس پرهیزگاران، در جهنم سوزان است.

«اللَّعْنَةُ»: لعن و نفرین. طرد از رحمت خدا و بی بهره ماندن از نعمت او.

«سُوءُ الدَّارِ»: سرانجام بد. پایان بد جهان که دوزخ است.

خوانندگان محترم!

پس ازبیان کردن سرانجام مؤمن وفرجام مشرک، اینک در آیات (26 الی 29) اشاره ای از روزی فراوان و روزی اندکی در دنیا اشاره بعمل می آورد؛ چون این جهان آزمایشگاه بزرگ برای انسانها است. پس برخورداری کافران سست عناصر وبی باوران ناسپاس از رزق و روزی فراوان، دلیل بر بزرگواری وارزش آنان نخواهد بود واندک بودن روزی برخی از مؤمنان هم نشان اهانت به آنان نیست؛ بلکه مصلحتی است که فقط آفریدگار میداند. قرآن در آیات متعددی از کافران حکایت میکند که از پیامبر خاتم معجزه‌ی مادی حسی درخواست میکردند؛ چون به قرآن ایمان نداشتند. بدان که: این پیشنهاد، نشان نادانی آنان است.

اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَفَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ﴿٢٦﴾

الله روزی را برای هرکسی که بخواهد وسیع میگرداند، و (هرکسکه بخواهد) تنگ می دارد، و(کافران) به زندگی دنیا شاد شدند، درحالیکه زندگی دنیا در (برابر) آخرت جز متاعی (ناچیز و چند روزه) نیست.(۲۶)

تفسیر:

«اَللّهُ يَبْسُطُ اَلرِّزْقَ لِمَنْ يَشاءُ وَ يَقْدِرُ»: تنها ذات پروردگار است که بر مبنای حکمت و مصلحت، روزی را بر هر کس از بندگانش که بخواهد، گشاده، و فراوان و با برکت می‌گرداند.

«يَقْدِرُ»: و بر هر کس از خلقش که بخواهد آن را تنگ و اندک می سازد؛ از آنکه در پس پرده، در این امرچه رازها و حکمت هایی نهفته است، خالق لایزال بدان دانا وحکیم است.

«وَ فَرِحُوا بِالْحَياةِ اَلدُّنْيا»: آن مشركان به نعمت‌های دنیا مسرور شدند و همچون انسان‌های مست و متكبر به شادی پرداختند. و نسبت به آنچه كه نزد الله متعال است، غافل و جاهل ماندند، این بیان متضمن سفیه خواندن آنهایی است كه به دنیا مسرور می شوند، دنیایی كه خدا آن را ناچیز و پست معرفی كرده و گفته است:
«وَمَا اَلْحَياةُ اَلدُّنْيا فِى اَلْآخِرَةِ إِلاّ مَتاعٌ(26)»: ارزش حیات دنیا ناچیز و در مقایسه با آخرت حقیر است.

درس مهم در آیه مباركه اینست كه: دنیا، كوچك، كم و زودگذر است، به آن نباید دل بسطه كنیم، و در ضمن نباید از بسط رزق یاغی و باغی شویم كه همه چیز را از یاد خود ببریم و نه به هنگام قبض آن از همه چیز ناامید و مأیوس گردیم. زیرانظام الهی، نظامی است حكیمانه و بر پایه آزمایش، نه بر اساس شانس و بخت و اقبال.

در حدیث شریف آمده است: «دنیا در برابر آخرت جز مانند این‌كه یكی از شما این انگشتش را در دریا فرو برد، نیست و به انگشت سبابه خویش اشاره كردند پس باید بنگرد كه با آن چه چیز را از دریا بیرون می‌آورد!».

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أَنَابَ ﴿٢٧﴾

و كسانی كه كافر شدند می گویند: «چرا بر او (محمد) نشانه (و معجزه ای) از (سوی) پروردگارش براو نازل نشده است؟!». (ای پیامبر!) بگو: «بی گمان خداوند هركس را بخواهد گمراه میكند، و هركس كه باز گردد (و توبه كند) به سوی خویش هدایت می كند».(٢٧)

تفسیر:

باید گفت كه: هرپیامبری برای اثبات ادعای نبوّت خود، باید نشانه‌ای از جانب خداوند داشته باشد كه آن را معجزه می نامند، این معجزه طبعاً در امور خاص و مشخصّی است، امّا افراد لجوج كه قصدپذیرش حقّ را نداشتند، از پیامبر ﷺ درخواست و تقاضای معجزه بر اساس هوس‌های خود میكردند، در صورتی كه اگر لجاجت را كنار می‌گذاشتند، قرآن عظیم الشأن، بزرگترین معجزه است.

در ضمن قابل تذكر است كه: كفّاركه انسانها لجوجی بودند وهر لحظه معجزه‌ی جدیدی را از پیامبر ﷺ مطرح میكردند، مشكل در معجزه بیرونی نیست، بلكه در عناد درونی كفّار است. طوریكه میفرماید: «وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلاَ أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِّن رَّبِّهِ ٢٧» كافران از روی دشمنی عناد و لجاجت میگویند: چرا بر پیامبر ﷺ معجزهٔ محسوس و ملموسی مانند معجزهٔ موسی در عصا و ید بیضا، معجزهٔ عیسی در زنده‌ساختن مردگان و شفای كوران و امثال آنها فرود نیامده است؟

«قُلْ إِنَّ اَللّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشاءُ وَ يَهْدِى إِلَيْهِ مَنْ أَنابَ (27)» ای محمد! به آنان بگو: كار در دست الله است نه در اختیار من. هر كس را كه بخواهد گمراه میكند، به طوری كه دلایل وتهدید مراو را سودی نیست. و هر كس را كه بخواهد به دین خود هدایت مي كند؛ چون توبه كرده و پشیمان شده و به پیشگاه او برگشته است.

باید یادآور شد كه: سنّت الهی هدایت همه مردم است، «إِنَّ عَلَيْنا لَلْهُدى» (لیل، 12.) امّا اگر كسی راه كج را انتخاب و در پیش گیرد، خداوند سزای او را، همان گمراهی قرار می دهد.

در ضمن باید گفت: که در این هیچ جای شکی نیست که:هدایت بدست الله متعال است، ولی هدایت خداوند شامل کسانی می شود که در خود، آمادگی به وجود آورده باشند.
در التسهیل آمده است: درخواست مشرکین را به صورت تعجب آورده است.
یعنی محمد صلّی الله علیه وسلم قرآن وآیات بی شماری را آورده و شما آنها را نادیده گرفته وآیتی دیگر درخواست کردید وبه کفرخود ادامه دادید.
خدای متعال هر کس را که بخواهد با وجود ظهور آیات گمراه میکند. و هر کس را که بخواهد بدون آیات او را راهنمایی و هدایت می‌کند. (التسهیل ۱۳۴/۲).

الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴿۲۸﴾
(ای پیامبر!) بگو: آنها کساني هستند که ایمان آورده اند و دلهایشان به یاد خدا مطمئن (و آرام) است، آگاه باشید با یاد خدا دلها آرامش مییابد!(۲۸)

تفسیر:
«اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطۡمَئِنُّ قُلُوبُهُمۡ بِذِكۡرِ اَللَّهِ»: راه یافتگان همان کسانی هستند که الله متعال هدایت شان کرده لذا به سوی او بازگشته‌اند و ایمان آورده اند. یعنی خدا توبه کاران و پشیمان شدگان را که عبارتند از مؤمنان، هدایت کرده و قلوب آنها را به ذکر و یاد خود آرامش و انس می دهد. یعنی: دل هایشان را با ذکر خدای سبحان به زبان؛ چون تلاوت قرآن، تسبیح، تمجید، تکبیر و کلمه توحید، یا با شنیدن این اذکار از دیگران، انس گرفته و آرامش مییابد، «أَلَا بِذِكۡرِ اَللَّهِ تَطۡمَئِنُّ اَلۡقُلُوبُ (28)» آگاه و بیدار باشید که با یاد وسیله‌ی ذکر و یاد الله قلوب مؤمنان انس و آرامش می یابد. نه با یاد دیگران.
بنابراین خوشبخت‌ترین انسانها کسانی‌اند که پیوسته به یاد الله متعال مشغول‌اند.
به راستی که آنها پیشتازان کامیافته ورستگاران عرصهٔ توفیق‌اند که زندگی‌شان سرشار از عطر دل‌انگیز شادابی است؛ آنانند که همهٔ فرصت‌ها را به کار بسته، پشتوانهٔ حسنات خویش راهرچه پربارتر نموده اند وبا آلاله‌های نورانی طاعت؛ سیل گناه را از نفس انداخته و از سرزمین هستی‌شان زدوده‌اند. (تفسير الميسّر: دکتر عایض بن عبدالله القرني).
قابل تذکراست که: یاد خدا تنها به ذکر زبانی نیست، اگر چه یکی از مصادیق روشن یاد خداست، زیرا آنچه مهم است یاد خدا بودن در تمام حالات خصوصاً در وقت گناه است.
و باید گفت که: یاد خداوند با زبان کفایت نمیکند، اطمینان قلبی هم میخواهد. هکذا ایمان بدون اطمینان قلبی، کامل و کار ساز نیست.

الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَى لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ﴿۲۹﴾
کسانی که ایمان آوردند، و کارهای شایسته انجام دادند، برای آنان زندگی خوش و با سعادت و سرانجام نیک دارند.(۲۹)

تفسیر:
باید قبل از همه گفت که: زندگی شیرین دنیوی و عاقبت نیکوی اخروی در سایه ایمان و عمل صالح است. همچنان قابل یادآوري است که: کامیابی‌های دنیوی در صورتی ارزش دارد که همراه عاقبت اخروی باشد نه آنکه مانع آن گردد.
طوریکه در این آیه متبرکه حق تعالی به اهل ایمان مژده داده میفرماید: کسانی که به الله متعال و پیامبرش ایمان آورده و به برنامه و شریعتش عمل کرده‌اند چه خوشحال و چه

خوش سرانجامی دارند؛ زیرا فوز عظیم و نعمت‌های پایدار و دایمی دربهشت های جاودانگی همراه با عفو، رضا، کرم وامتنان الهی بر سر ایشان سایه گسترده است؛ پس ایشان دردنیا زندگی پاکیزه وگوارا ودرآخرت حیاتی پسندیده، شاداب و خجسته دارند.
«تفسیر المیسّر» ابن عباس(رض) گفته است: «طُوبی لَهُمْ» یعنی سرور و چشم روشنی.
طوبی: حال خوش است؛ از شادی و آرامش روح، زندگانی گوارا و خیر و نعمت فراوابه قولی: طوبی درختی دربهشت است چنان که درحدیث شریف به روایت سهل بن سعد(رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «طوبی درختی است درجنت که سوار در سایه آن صد سال راه می‌پیماید، اما هنوز آن را نمی تواند طی کند».
وهیچ جای شگفتی هم نیست زیرا چنان که در حدیث شریف آمده است: «در بهشت چیزهایی
است که نه آنها را چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه برقلب هیچ بشری خطور کردهست». امام قرطبی این قول را صحیح‌تر دانسته است.

تقسیمات مردم به چهار دسته:

الف: مؤمن، کسانی‌که هم ایمان دارند و هم اعمالشان صالح است.
ب: کافر، کسانی‌که ایمان ندارند و در ظاهر نیز اظهار ایمان نمی کنند.
ج: فاسق، کسانی‌که ایمان دارند، ولی اعمالشان صالح نیست.
د: منافق، کسانی‌که ایمان ندارند، ولی به ظاهر اظهار ایمان می کنند.

خوانندگان محترم!

در آیات (30 الی 34) در بارهٔ موضوعاتی حضرت محمد(ص)، پیامبر خدا، عظمت قرآن، قدرت پروردگار باعظمت بحث بعمل می آید.

كَذَٰلِكَ أَرْسَلْنَاكَ فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ لِتَتْلُوَ عَلَيْهِمُ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَٰنِ قُلْ هُوَ رَبِّي لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ مَتَابِ﴿٣٠﴾

(ای پیامبر!) این گونه تو را در (میان) اُمتی فرستادیم که پیش از آنها اُمتهای (دیگر، بودند و) رفتند، تاآنچه رابه تو وحی کردیم برآنها بخوانی، درحالیکه آنهابه(خدای)رحمان کفر می‌ورزند. بگو:«او(الله) پروردگارمن است، معبودی (به حق) جز او نیست، بر او توکل کردم، و بازگشتم به سوی اوست».(۳۰)

تفسیر:«کَذٰلِکَ أَرْسَلْنَاکَ فِی أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِها أُمَمٌ»: ای محمد! همانگونه که خداوند متعال پیامبران پیش از تو را با پیام توحید به سوی اقوام شان فرستاد همچنین ماتو رانیز به سوی امتت فرستادیم یعنی مبعوث کردیم که قبل از آنها بسی ملت‌ها رفته‌اند. امت تو آخرین امت است و تو هم خاتم پیامبران هستی.
ازجانب دیگروظیفه ورسالت پیامبران تلاوت وحی الهی برمردم است طوریکه میفرماید: «لِتَتْلُوَا عَلَیْهِمُ الَّذِی أَوْحَیْنا إِلَیْکَ»: تا این وحی باعظمت الهی را بر آنها بخوانی و ایشان را در علم نافع، فهیم و دانشمند گردانی، «وَ هُمْ یَکْفُرُونَ بِالرَّحْمٰنِ» زیرا این قوم از عظمت و یگانگی خداوند رحمان انکار ورزیده اند. و سایرین را شریک ذات پروردگار می سازند.
یعنی: مشرکان مکه منکر آنند که خداوندی اسمی به نام رحمان داشته باشد چنان‌که گفتند: ما نمی دانیم که رحمان و رحیم کیست؟

«قُلْ هُوَ رَبِّی لا إِلهَ إِلاّ هُوَ» ای پیامبر! درجواب آن مشرکان بگو: «او پروردگار من است» یعنی: رحمان آفریننده من است «جز او خدایی نیست» یعنی: جز او و هیچکس و هیچ چیز دیگر سزاوار عبادت و پرستش نمی باشد.
واقعیت امر اینست که: توکّل بر الله متعال، عامل مقاومت در برابر کفّار است، «عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ إِلَیْهِ مَتابِ(30)» پس من فقط به او اعتماد و توکل دارم و بازگشتم به سوی اوست. کار خویش را تنها به او سپرده، خواسته‌هایم را تنها به پیشگاه او برده و تنها به سوی او با توبه و انابت باز میگردم و مطمئن هستم که او لغزش‌هایم را می بخشد و از بدی‌هایم در می گذرد. بنابر این، توکل آغاز راه، و توبه پایان آن است.
دلایل ایمان ما به خداوند متعال؛ ربوبیّت او «رَبِّي»، یگانگی او «لا إِلهَ إِلَّا هُوَ»، پناهگاهی او «عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ»، و بازگشت ما بسوی او «إِلَيْهِ مَتابِ»، می باشد.
منظور آیه مبارکه همانا تسلی خاطر پیامبر صلّی الله علیه وسلم است در مقابل انکار و سرسختی قریش؛ زیرا ملت‌های قبل از آنان نیز پیامبران را تکذیب کردند.

وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كُلِّمَ بِهِ الْمَوْتَى بَلْ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا أَفَلَمْ يَيْأَسِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَهَدَى النَّاسَ جَمِيعًا وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُمْ بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةٌ أَوْ تَحُلُّ قَرِيبًا مِنْ دَارِهِمْ حَتَّى يَأْتِيَ وَعْدُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ ﴿٣١﴾

اگر (چنین) قرآنی بود که کوه‌ها به آن به حرکت آیند یا زمین به آن پاره پاره شود یا مردگان را به سخن آرد، (باز هم ایمان نمی آورند)، بلکه همه امور از آن الله است،آیا کسانی که ایمان آورده اند (هنوز) ندانسته اند که اگر خداوند می خواست؛ قطعاً همه ی مردم را هدایت میکرد؟! و پیوسته کسانی که کافر شدند بخاطر آنچه کرده اند بلاهای کوبنده میرسد، و یا به نزدیکی خانه‌ی آنها فرود می آید، تا وعده‌ی خدا فرا رسد، بی‌گمان خداون خلاوف وعده نمیکند.(٣١)

تفسیر:

این آیه مبارکه اوج دشمنی عناد و لجاجت کفّار را در برابر رسول الله ﷺ به بیان گرفته، مانند (آیه 111 سورهٔ انعام) که میفرماید: اگر ما فرشتگان را بر خود آنها نازل کنیم و مردگان با آنها سخن بگویند و همه چیز روبروی آنان محشور شود باز هم ایمان نخواهند آورد.
«وَ لَوْ أَنَّ قُرْآناً سُيِّرَتْ بِهِ اَلْجِبالُ»: در این آیه مبارکه خداوند متعال ازتکذیب کنندگان پیامبرش ﷺ وکسانی که خواهان معجزات محسوس وملموس هستند چنین خبر داده است، اگر دراینجا قرآنی بود که از أثر بخشی و اعجاز آن کوه‌ها از جای خود روان می شدند و در حرکت در می‌آمدند، «أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ اَلْأَرْضُ» یا بر اثر خواندن آن زمین شکاف برمی‌داشت و قطعه قطعه می شد، و با خواندن آن از آن چشمه‌ها و انهار جاری می‌شد، یا زمین از خشیت الهی درهنگام قرائت آن شکافته می‌شد، یا خواننده آن مسافت‌های زمین را به وسیله آن می پیمود. «أَوْ كُلِّمَ بِهِ اَلْمَوْتى» یا به وسیله‌ی آن مردگان مورد خطاب قرار میگرفتند و جواب میدادند و خدا بر اثر خواندن آن، آنها را زنده میکرد و به زبان می‌آورد، جواب «لَوْ» محذوف است و تقدیر آن چنین است: «لکان هذا القرآن» یعنی چنان کتابی این قرآن بود وجز آن چیز دیگری نمی توانست باشد؛ زیرا این قرآن در

هدایت و یادآوری و نیز در برحذر داشتن و ترساندن، در اوج فصاحت و بلاغت قرار دارد و چیزی را باقی نگذاشته است که به آن نپرداخته باشد. (این نظر زمخشری است. اما زجاج تقدیر آنرا لَمّا آمَنُوا دانسته است).

زجاج گفته است: تقدیرآن چنین است: «لما آمنوا» یعنی بازایمان نمی‌آوردند؛ زیرا آنها در انکار و سرسختی و دشمنی مبالغه کرده و در آن فرو رفته بودند. و بر گمراهی و فساد خود اصرار داشتند.

«بَلْ لِلّٰهِ اَلْأَمْرُ جَمِيعاً»: بل برای اضراب است. یعنی اگر قرار بود کتابی نازل شود و موارد مذکور را انجام دهد، آن کتاب همین قرآن میبود. اما خدا درخواست آنان را مبنی بر آوردن آیات نپذیرفت؛ زیرا ذات الهی مالک انجام امور و فاعل ما یشاء است. بدون این که احدی توانایی حکم کردن بر او و یا حق پیشنهاد را داشته باشد. و بصورت کل باید گفت که: معجزه، تحت اراده خداوند متعال انجام می یابد، نه بر اساس پیشنهاد و هوس‌های افراد لجوج.

«أَفَلَمْ يَيْأَسِ اَلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ لَوْ يَشاءُ اَللّٰهُ لَهَدَى اَلنّاسَ جَمِيعاً» آیا هنوز مؤمنان از ایمان آوردن کفار ناامید نشده‌اند، در حالیکه کاملا می دانند که اگر الله متعال می‌خواست، آنها را هدایت می‌کرد؛ زیرا زمام امور در قبضه‌ی قدرت او قرار دارد. اما حکمت چنان اقتضا کرد که تکلیف بر مبنای اختیار صورت پذیرد.

برخی از مفسران در تفاسیر خویش مینویسد: «أَفَلَمْ يَيْأَسِ اَلَّذِينَ آمَنُوا» به معنی «أفلم يعلم و يتبين» می باشد. آنچه که گفته شد براساس لغت هوازن است (كلمات هوازني قرآن، کلمات از قرآن است که به قبیله هوازن اطلاق میشود هوازن نام قبیله از عرب در شمال جزيرة العرب است که با طایفه قریش در عکاظ جنگیدند آنان از تبار عدنانیان بودند و در سرزمین نجد میان مکه و یثرب مي زیستند، که کلمه «يعلم» درآیه 31 رعد به همین قبیله منسوب است) که این معنی از بعضی از سلف نقل شده است، اما تا زمانی که کلمه دارای معنی واضح و مفهوم باشد، خارج کردن آن از معنی اصلی و معنی متبادر به ذهن لزومی ندارد. (تفسير صفوة التفاسير).

«وَلايَزالُ اَلَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُمْ بِما صَنَعُوا قارِعَةٌ» هنوز مصیبت و خطری بزرگ کفار مکه را به خاطر کفر و اعمال ناپسندشان تهدید میکند و انواع مصیبت و بلایا روح و روان آنهارا آشفته میسازد. باید یادآورشد که: قهر الهی اختصاص به جهان آخرت ندارد بلکه بساری از انسانها در همین دنیا نیز به قهر الهی مواجه شده اند.

«أَوْ تَحُلُّ قَرِيباً مِنْ دارِهِمْ» یا خطر و مصیبت بزرگ در نزدیکی دیار آنان به وقوع می پیوند و موجبات هراس و وحشت آنها را فراهم کرده و جرقه‌هایی از آن به سویشان می جهد.

«حَتّٰى يَأْتِيَ وَعْدُ اَللّٰهِ» تا وعده‌ی خدا مبنی بر پیروزی اسلام و فتح مکه تحقق می‌یابد.

«إِنَّ اَللّٰهَ لايُخْلِفُ اَلْمِيعادَ(31)» الله متعال هرگز از وعده‌ی خود در مورد نصرت ویاری پیامبران واولیاء خودوغالب ساختن آنان بردشمنانشان تخلف نمی‌ورزد. وما نیز نباید بر وعده ها وعید های الهی شك وتردید داشته باشیم. نکنیم. (صفوة التفاسير).

شأن نزول آیۀ31:

621- طبرانی وديگران از ابن عباس(رض) روایت کرده اند: [مشرکان قریش] به نبی اکرم گفتند: اگر راست میگویی بزرگان ما را که مرده اند به مانشان بده، تا باآنان صحبت

وگفتگو کنیم وکوه‌های مکه رادورتر ببرکه عرصه را بر ماتنگ کرده‌اند. دراینجا آیۀ:«وَلَوْ أَنَّ قُرْآناً سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ...» نازل شد. (اسناد این حدیث ضعیف است، طبرانی 12617 روایت کرده در این اسناد قابوس بن ابوطیبان ضعیف است به حدیث بعدی و «فتح القدیر» 1396 مراجعه فرماید.).622- ک: ابن ابوحاتم وابن مردویه از عطیة عوفی روایت کرده اند: [مشرکین قریش] به‌نبی اکرم(گفتند: کوه‌های مکه را دور ببر تا در دشت گسترده کشت وزرع کنیم یا فاصله‌ها را کوتاه کن، مانند سلیمان (که این کار را برای قومش به وسیلۀ باد انجام می داد، یا مردگان ما را زنده کن مانند عیسی (که مردگان قوم خود را زنده میکرد. در این هنگام خدا آیۀ وَلَوْ أَنَّ قُرْآناً... را نازل کرد.

وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَأَمْلَيْتُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ﴿٣٢﴾

(تنها تو را استهزا نکردند) قطعاً پیامبران پیش از تو را نیز استهزا نمودند، من به کافران مهلت دادم سپس آنها را گرفتم ديدي مجازات(من)چگونه بود؟! (٣٢)

تفسير:

«وَ لَقَدِ اُسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ» این آیه مبارکه غرض تسلی و آرامش دادن خاطر پیامبر صلّی الله علیه وسلم است. طوریکه میفرماید: ای پیامبر برگزیده! اگر مشرکان تو را به مسخره گرفتند متاثر وغمگین می شو، پیش از قومت، امت‌های دیگر یعنی، مجرمان دیگر پیامبران و أنبیاء خود را نیز مورد تمسخر و ریشخند قرارداده اند. پس تو اولین کسی در این راه نیستی، از این رو به شیوۀ پیامبران پیشین که شیوۀ پایداری و استقامت است عمل کن. «فَأَمْلَيْتُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ» از این رو به شیوۀ پیامبران پیشین که شیوۀ پایداری و استقامت است عمل کن، طوریکه به کافران مهلت و فرصت دادم و آنان را درامنیت وآرامش رهاکردم، سپس آنها رابه عذاب سخت خود گرفتار نمودم.

در این هیچ شکی نیست که: مهلت دادن، سنّت حتمی و همیشگی الهی است.

«فَأَمْلَيْتُ» که: مؤمن از این فرصت برای توبه و عمل صالح استفاده و بهره برداری میکند، ولی کفار از این فرصت ها استفاده سوء نموده و برگناهان خویش می‌افزایند. «أَخَذْتُهُمْ» ولی نبایدبه مهلت های مهلت الهی مغرور شویم، زیرا قهرالله متعال ناخبرو یکبارگی نازل میشود. «فَكَيْفَ كانَ عِقابِ(32)» و در نتیجه درقبال کفر وتکذیبشان جزای عمل بد وجزای تکذیب شان را چشیدند.

أَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ قُلْ سَمُّوهُمْ أَمْ تُنَبِّئُونَهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي الْأَرْضِ أَمْ بِظَاهِرٍ مِنَ الْقَوْلِ بَلْ زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مَكْرُهُمْ وَصُدُّوا عَنِ السَّبِيلِ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ﴿٣٣﴾

آيا كسي كه بالاي سر همه ايستاده (و حافظ و نگهبان و مراقب همه است) و اعمال همه را مي‌بيند (همچون كسي است كه هيچيك ازاين صفات را ندارد) آنان را برای الله شریکانی قرار داده‌اند. بگو: نام‌های آنها را بگیرید، آیا الله را به آنچه که در زمین نمیداند (و نمی شناسد) خبر میدهید؟ یا اینکه با سخنان ظاهری (مردم) فریفته میشوید (و آنها را عبادت میکنید)؟ بلکه برای کافران مکر (کفر) شان مزین شده است و از راه راست باز داشته شده‌اند، و کسی را که خدا گمراه کند، پس هیچ راهنمایی برای او وجود نخواهد داشت.(٣٣)

تفسیر:

«أَفَمَنْ هُوَ قائِمٌ عَلى كُلِّ نَفْس بِما كَسَبَتْ»: آیا کسی که نگهدار، مراقب، محاسب وناظر برتمام اعمال هر شخص است ویک ذره از اعمال بندگان بر او پوشیده نیست به یگانگی در پرستش واطاعت سزاوارتر میباشد، یا این معبودان ناتوان و بتان جامد و بی‌جان که نه سودی را به انسان میرسانند و نه زیانی؟

مفسر زمخشری میفرماید: خداوند آنها را به خاطر شرکی که قرار داده بودند، به شدّت سرزنش میکند. یعنی آیا خدا که ناظر وشاهد اعمال خیر وشر میباشد وتمام نهادهای نیک وبد را زیر نظر دارد و برای آنها جزا و پاداش تهیه دیده است، با آن که فاقد چنان صفاتی است برابر و یکسان است؟! (تفسیرکشاف.)

«وَجَعَلُوا لِلهِ شُرَكاءَ قُلْ سَمُّوهُمْ»: وکافران از نادانی برای خدای یگانهٔ قهار شریکانی قرار دادند درحالیکه او آفرینندهٔ خودشان و آفرینندهٔ همان چیزهایی است که جز او به پرستش می گیرند.

به یاد داشته باشید آنعده اشخاصیکه: از خدای علیم، واحد و قیّوم جدا شود، به ورطه شرك و چند خدایی گرفتار می شود.

در ضمن باید گفت که: بت پرستی و شرك به قدری سبك سری و بی منطق است که حتّی نمی توان نام و اوصاف معبودان آنان را بیان کرد.

«أَمْ تُنَبِّئُونَهُ بِما لایَعْلَمُ فِی اَلْأَرْضِ»: آیا خدا را از وجود شرکایی در زمین با خبر میکنید که از آنها خبر ندارد؟ استفهام برای توبیخ است. «أَمْ بِظاهِرٍ مِنَ اَلْقَوْلِ» یا اینکه از فرط نادانی و سبک مغزی و براساس ظن وگمانی فاسد و باطل آنها را شریک خدا می نامند؟ یعنی آنها را از روی ظاهر لفظ بی‌آنکه معنی و حقیقتی داشته باشند، شریکان می نامید؟ از فحوای آیهٔ مبارکه به وضاحت بر می‌آیدکه: شاید مشرکان نیز ازعمق جان بت‌ها راقبول ندارند. ««بَلْ زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مَكْرُهُمْ وَ صُدُّوا عَنِ اَلسَّبِيلِ» چنین نیست بلکه ابلیس لعین، اعمال زشت و باطل کافران را برای‌شان آراسته و آنها را با مکر و فریبش از هدایت باز داشته است. نباید فراموش کرد: کسیکه مسائل انحرافی برایش جلوه کرد، از راه حقّ و مسیر هدایت باز می‌ماند.

«وَمَنْ يُضْلِلِ اَللهُ فَما لَهُ مِنْ هادٍ(33)» و الله متعال هر کس را به ایمان راه ننماید، رهبری غیر وی نخواهد داشت و هر که را او بر هدایت توفیق نبخشاید قطعاً سرنوشتش به سراشیب نیستی و پستی گره خواهد خورد.

یادآوری:

امام قرطبی در رابطه با فرموده‌ی خدا: «أَفَمَنْ هُوَ قائِمٌ عَلى كُلِّ نَفْسٍ» فرموده است: بر مبنای فنون علم بیان این آیه شامل استدلالی بلیغ است:

اول، مشرکین را به خاطر قیاس فاسد در مورد عبادت و پرستش غیر خدا توبیخ و سرزنش کرده است.

دوم، در«جَعَلُوا لِلهِ شُرَكاءَ» اسم ظاهر را به جای ضمیر آورده است تا گمراهی آنان را در قرار دادن شریک برای خدای یگانه که هیچ شخصی نمی تواند با او شریک شود، یادآور شود.

سوم، به شیوه‌ای مستدل وجود شرکا را انکار کرده است: «قُلْ سَمُّوهُمْ».

چهارم، با آوردن «أَمْ تُنَبِّئُونَهُ بِما لا يَعْلَمُ» با نفی لوازم شیء آن شیء را نیز نفی کرده است.
پنجم، برای این که به صورت تدریجی آنان را به تأمل و اندیشه وا دارد، گفته است: «أَمْ بِظاهِرٍ مِنَ اَلْقَوْلِ» یعنی آیا بدون تفکر و اندیشه چیزی را میگویید و در بارەی بطلان نمی اندیشید؟! پس همین استدلال و اعتراض بیانگر اعجاز قرآن است ونشان میدهد که گفتەی انسان نیست. (به نقل از حاشیەی صاوی.)
خوانند گان محترم !
حق تعالی دراین دوآیه، ازطریق اقامه حُجت بربُطلان راه و روشی که مشرکان برآن قرار دارند، درخواست معجزات ازسوی آنان رانیز بەطور ضمنی ردکرده است.
همچنان خداوند متعال بعد از اقامه حُجت، این هشدار مطرح می شود:

لَهُمْ عَذَابٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَقُّ وَمَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ﴿٣٤﴾

برای آنان در زندگی دنیا عذابی است، ومسلماً عذاب آخرت سخت تر و پر مشقتتر است، وآنان راهیچ حافظ ونگه دارندەای[از عذاب خدا] نیست.(٣٤)

تفسیر:

«لَهُمْ عَذابٌ فِی اَلْحَیاةِ اَلدُّنْیا» برای کفار دراین جهان عذابی عاجل از قبیل کشته شدن، ذلت و به اسارت در آمدن رسوایی و اهانت و سایر مشکلات دارند. واقعیت هم همین است کسیکه: برای الله متعال شريك قرار می دهند، در دنیا نیز معذب می شوند.
«وَ لَعَذابُ اَلْآخِرَةِ أَشَقُّ»: ولی عذاب آخرتشان از عذاب دنیا شان سنگین‌تر و شدیدتر و دردناکتر است. زیرا عذاب دنیا سپری می شود در حالی که عذاب آخرت همیشگی و ابدی است، همچنین آتش دوزخ نسبت به آتش دنیا هفتاد برابر سوزان‌تر و سخت‌تر است
«وَما لَهُمْ مِنَ اَللّهِ مِنْ واقٍ (34)» و هیچ کس نیست که آنان را از عذاب خدا حفظ کند و قهر و انتقامش را از آنان دفع نماید. یعنی اینکه شفاعت، شامل حال مشرکان نمی شود.
سپس بشارت به اهل تقوی و هشدار به اهل کفر در یک آیه چنین آمده است:

چطور عذاب آخرت نسبت به عذاب دنیا یی سخت‌تر است:

مطابق نص قرآنی عذاب آخرت نسبت به عذاب دنیایی، سختر وشدید تر است: زیرا:
در قیامت أسباب و وسایل قطع می‌گردد. «تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبابُ» (بقره، 166.)نسب و فامیلی، دیگر رولی را بازی کرده نمی تواند «فَلا أَنْسابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ» (مؤمنون، 101.)
فديه قبول نمی‌شود. «يَوَدُّ الْمُجْرِمُ لَوْ يَفْتَدِي... بِبَنِيهِ وَ صاحِبَتِهِ وَ أَخِيهِ... وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً كَلَّا» (آیات: 11 تا 16 سورۀ معارج را ملاحظه فرماید.) حاضر است بستگان و حتّی تمام جهان را فدا کند.
عذر خواهی مفید نیست. «يَوْمَ لا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعْذِرَتُهُمْ» (غافر، 52.)
دوستان یکدیگر را رها می‌کنند. «لا يَسْئَلُ حَمِيمٌ حَمِيماً» (معارج، 10.)
«خالِدِينَ فِيها لا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذابُ وَ لا هُمْ يُنْظَرُونَ»(بقره، 162.)

(آنان برای) همیشه در آن (لعنت و دوری از رحمت پروردگار) باقی می‌مانند، نه از عذابِ آنان کاسته می شود و نه مهلت داده می شوند.)
تخفیفی در کار نیست. «لا يُخَفَّفُ» (بقره، 162.)
و نباید فراموش کنید که عذاب آخرت هم، روحی و هم جسمی است. «ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ«49» إِنَّ هذا ما كُنْتُمْ بِهِ تَمْتَرُونَ«50» (آیات 49 و50 دخان) (به او گفته میشود) بچش که تو همان هستی که به گمان خود عزیز و کریم بودی. این همان است که همواره در آن تردید داشتید.
خوانندگان محترم!
پس از بیان مجازات کافران در هر دو جهان (سورۀ فرقان آیات 11 الی 16) اینک در آیات (35 الی 39) موضوعاتی در بارۀ وصف بهشت، مزد و مکافات متقیان وآن چه که برایشان در بهشت آماده است، بحث بعمل می آورد. سپس به شادمانی مؤمنان اهل کتاب در مورد نزول قرآن و انکار برخی از آنان، اشاره و شبهه های بی باوران را - که به تعدد ازدواج ایراد میگیرند و این که محمد از آوردن معجزه‌ی حسی ناتوان است - ابطال میکند و مردود میشمرد و میگوید: او نیز همچون سایر پیامبران، زن و فرزند دارد، معجزه فقط در اختیار پروردگار است و هر رویدادی زمان و اجلی معین خواهد داشت.
مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ أُكُلُهَا دَائِمٌ وَظِلُّهَا تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَعُقْبَى الْكَافِرِينَ النَّارُ﴿٣٥﴾
وصف بهشتی که به پرهیزگاران وعده داده شده است، (چنین است که:) نهرها از زیر (قصرها ودرختان) آن جاری است، میوه هایش همیشگی، و (نیز) سایه اش (دائمی است)، این است سرانجام کسانی که پرهیزگاری کردند، و سر انجام کافران آتش (جهنم) است.(٣٥)
تفسیر:
ازجمله شیوه‌های تعلیمی وتربیتی در قرآن عظیم الشأن، مقایسه و سنجش میان افراد، حالات و سرانجامِ حقّ و باطل است. از این جهت چون در آیه‌ی قبل، آینده مشرکان بیان شده بود، لذا در این آیه مبارکه به عاقبت افراد با تقوا اشاره بعمل آمده است، تا انسان‌ها با مقایسه‌ی این دو سرنوشت، با درك و آگاهی بیشتر و بهتری بتوانند راه خود را انتخاب نمایند.
وبدین ترتیب سورۀ مبارکه رعد با بیان صدق رسالت پیامبر صلّی الله علیه و سلم و گواهی دادن خدا و مؤمنان اهل کتاب بر صداقت و صحت ادعای او خاتمه می‌یابد.
«مَثَلُ اَلْجَنَّةِ اَلَّتِی وُعِدَ اَلْمُتَّقُونَ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا اَلْأَنْهارُ أُكُلُها دائِمٌ وَ ظِلُّها» وصف و چگونگی بهشت شگفت انگیزی که الله متعال آن را به بندگان پرهیزگارش وعده داده است چنین میباشد: که از زیر قصرها، منازل و درختان آن نهرها روان است، پس درخشش و صفا، و رونق و بهاء، با آب و چمن و باغ‌های رعنا و بوستان‌های دلگشا که میوه‌های آن همیشگی ولاینقطع است همه باهم برای شان جمع آمده است. میوه های آن در دسترس، لذت بخش و بس گوارا‌است، سایه سار های آن نه بر می‌گردد و نه از بین می رود.
باید گفت که: نعمت‌های بهشتی، موسمی، موضعی و فاسد شدنی نیست و قطع و وصل و آفت در آن راه ندارد.

همچنان قابل یادآوری است که: بهشت، بهای تقواست و بی‌جهت به کسی داده نمی شود.
در ضمن باید گفت: پاداش پرهیز موقت دنیوی، کامیابی دائم اخروی را به دنبال دارد.
«تِلْكَ عُقْبَى اَلَّذِينَ اِتَّقَوْا» این است سرانجام متقیان و پرهیزگاران همان بهشت است و در نهایت به آن در می آیند.
«وَ عُقْبَى اَلْكافِرِينَ اَلنّارُ (35)» اما سرنوشت اشرار بدکار، همان سوزش نار است همراه با خشم خدای جبار؛ پس بنگر که میان دو سرنوشت چه قدر فاصله بعید است!
خوانندهٔ محترم!
به ظاهر اشخاص نباید نظر اندازیم، زیرا که پایان کار مهم است.
در حدیث شریف به روایت جابر(رض) آمده است: «روزی مشغول خواندن نماز ظهر بودیم که ناگهان دیدیم رسول الله ﷺ جلو رفتند و ما نیز به پیروی از ایشان جلو رفتیم. سپس دست بردند تا چیزی را بگیرند، آنگاه واپس آمدند. چون نماز تمام شد، ابی بن کعب(رض) به ایشان گفت: یا رسول‌الله! امروز درحال نماز کاری کردیدکه تاکنون ندیده‌ایم که آن را انجام دهید؟ رسول الله ﷺ فرمودند: بلی! امروز بهشت، طراوتها، گلها و میوه‌های آن درحال نماز برمن عرضه شد پس از میوه‌های آن خوشه‌ای انگور را به‌دست گرفتم تا برای شما بیاورم، اما میان من وآن خوشه مانع ایجاد شد و اگر آن را به شما می آوردم و تمام کسانی که در میان زمین و آسمانند از آن می خوردند، قطعا چیزی از آن نمی‌کاستند».

وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَفْرَحُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمِنَ الْأَحْزَابِ مَنْ يُنْكِرُ بَعْضَهُ قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَلَا أُشْرِكَ بِهِ إِلَيْهِ أَدْعُو وَإِلَيْهِ مَآبِ ﴿٣٦﴾

وکسانیکه به آنها کتاب (آسمانی) دادیم، از آنچه به‌سوی تو نازل شده است، خوشحال میشوند، و از احزاب (و گروه ها) کسانی هستند که قسمتی از آن را انکار میکنند، (ای پیامبر!) بگو: «من مأمورم که «الله» را بپرستم، و به او شرک نیاورم، وتنها به سوی او دعوت می کنم، و بازگشت من به سوی اوست».(٣۶)

تفسیر:

این آیهٔ مبارکه مانند آیات دیگر: (از جمله آیهٔ: 52 سورهٔ قصص، آیهٔ 120 سورهٔ بقره، وآیهٔ 159/ سورهٔ اعراف) از انسانهای سالم، خوش قلب و پذیرای حقِ اهل کتاب ستایش کرده و میفرماید: اهل کتاب واقعی، روحیّه‌ی حق‌گرا دارند، از تعصبات نابجا پرهیز می کنند وچون با اسلام و آیات الهی برخورد کنند، شادمان شده و ایمان می‌آورند.
طوریکه در این آیهٔ مبارکه آمده است: معلوم می شود که ایمان به تمام دستورات الهی لازم است، نه بخشی از آن.

تشریح لغات و اصطلاحات آیهٔ مبارکه:

«أَلَّذِينَ ءَاتَيْناهُمُ الْكِتَابَ...»: مراد گروهی از یهودیان و مسیحیانی است که ایمان آورده‌اند.
«الأَحْزَابِ»: گروه‌ها و دسته‌ها. «مِنَ الأَحْزَابِ مَنْ...»: مراد یهودیان و مسیحیان و همچنین مشرکانی است که گرد هم آمدند و بر ضدّ پیغمبر و دین مقدس اسلام به مبارزه برخاستند. «أَدْعُو»: دعوت می‌کنم. مردم را فرا می خوانم. در رسم الخطّ قرآنی الف زائدی در آخر دارد.
«مَئَابِ»: رجوع و بازگشت من. اصل آن (مَئَابي) و از ماده (أَوْب) می باشد.

(تفسیر نور: «ترجمهٔ معانی قرآن».

تفسیر:

«وَ اَلَّذِينَ آتَيْناهُمُ اَلْكِتابَ يَفْرَحُونَ بِما أُنْزِلَ إِلَيْکَ»: مؤمنان اهل کتاب (همچون عبدالله بن سلام از یهود و نجاشی از نصاری) از وحی نازل شده بر پیامبر ﷺ شاد و مسرور می شوند؛ زیرا قرآن تصدیق کنندهٔ کتاب های آسمانی است که نزدشان وجود دارد، و نیز مژده‌ی آمدن این کتاب ها داده شده است.

«وَ مِنَ اَلْأَحْزابِ مَنْ يُنْكِرُ بَعْضَهُ»: و از احزاب کسانی هستند که بخشی از آن را انکار میکنند. یعنی: از احزاب و دسته‌های یهود و نصاری کسانی هستند که بر ضد این دین عمل می‌کنند زیرا منکر آنند که احکام و برنامه‌های قرآن، ناسخ برنامه‌های ادیانشان است. بنابر این، شادمانی عده‌ای از آنان به نزول قرآن، فقط به آن بخش از قرآن بر می گردد که باکتابهایشان موافق است وانکار منکرانشان هم، متوجه بخشی از قرآن است که مخالف کتاب‌هایشان می‌باشد.

«قُلْ إِنَّما أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اَللّهَ وَ لا أُشْرِکَ بِهِ»: پس ای پیامبر! به آنها خبر ده که الله سبحان و تعالی به تو دستور داده است تا او را به یگانگی پرستیده، و به او شرک نورزم یعنی: جز این نیست که در کتاب نازل شده برخود، به عبادت خداوند متعال و یکتا پرستی اش مأمور گردیده‌ام و این اصلی است که همه کتاب‌های آسمانی بر آن متفق بوده و تمام ملل اقتدا کننده به پیامبران علیهم السلام نیز بر عدم انکار آن وحدت کامل دارند

«إِلَيْهِ أَدْعُوا وَ إِلَيْهِ مَآبِ(36)»: مردم را به عبادت او میخوانم نه به سوی غیر وی و سرانجام بازگشتم به سوی اوست» نه به سوی غیر وی پس چگونه دعوتی این‌چنین مورد کفر و انکار قرار می‌گیرد؟!

وَكَذَٰلِكَ أَنْزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَمَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا وَاقٍ﴿٣٧﴾

و این چنین قرآن را به عنوان کتابی روشن و با زبان عربی نازل کردیم، و (بالفرض) اگر ازخواهشات آنها پیروی کنی بعد ازعلمی که به تو رسیده است، تو را از (عذاب) الله هیچ حمایتگر و مددگاری نیست.(۳۷)

تفسیر:

«كَذلِکَ أَنْزَلْناهُ حُكْماً عَرَبِيًّا»: «و بدین‌سان قرآن را حکمی عربی فروفرستادیم» یعنی: قرآن را به گونه‌ای نازل کردیم که دربرگیرنده اصول و فروع شریعت بوده و به زبان عربی روشنی بیان شده است و میان مردم در وقایع و قضایا به مقتضای حکمت حکم میکند چنان‌که کتاب های آسمانی دیگر بر پیامبران علیهم السلام را به زبانهای خودشان نازل کردیم.

«حکم»: در آیه، به یکی از این سه معناست: حاکم و فاصل میان حقّ و باطل، احکام الهی و حکمت.

«وَ لَئِنِ اِتَّبَعْتَ أَهْواءَهُمْ بَعْدَ ما جاءَکَ مِنَ اَلْعِلْمِ»: و بر فرض اینکه پیامبر ﷺ از هوس های مشرکان در پرستش غیر پروردگار عالمیان پیروی کند، «ما لَکَ مِنَ اَللّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلا واقٍ(37)» یاوری نمی یابی که تو را یاری دهد و از عذاب خدا مصوٴن بدارد. منظور این است که مردم از پیروی هوی و هوس برحذر باشند؛ زیرا وقتی چنین خطابی بر معصوم نازل شود، هدف از آن برحذر داشتن مردم است. این بدین معنی است که:

خداوند با هیچکس خویشاوندی ندارد، حتّی اگرأنبیاء هم کج بروند، موردتنبیه الهی واقع میشوند.
قرطبی فرموده است: خطاب به پیامبر صلّی الله علیه و سلم و منظور امت است. (تفسیر قرطبی ۳۲۷/۹).

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ﴿۳۸﴾

و همانا پیش از تو پیامبرانی را فرستادیم و برای آنها همسران وفرزندانی قرار دادیم، و هیچ پیامبری حق نداشت، که جز به فرمان خدا معجزه ای بیاورد، برای هر (امر و زمانی، نوشته ای مقرر است.(۳۸).

تفسیر:

«وَ جَعَلْنا لَهُمْ أَزْواجاً وَ ذُرِّيَّةً»: پس پیامبران پیشین نیز با زنان ازدواج کرده و از آنان صاحب فرزندانی می شده اند، واین سنّت حق تعالی در مورد انبیائش میباشد. این آیه در رد گفتهی آنعده از اشخاصی نازل شده است که کثرت زنان را بر پیامبر صلّی الله علیه وسلم عیب وعار قلمداد میکردند ومیگفتند: اگرواقعاً پیامبر بود به زهد وترک دنیا روی می‌آورد وازرنان رویگردان میشد. لذا الله متعال گفتهی آنها را رد کرده و توضیح می دهد که محمد صلّی الله علیه وسلم در این مورد یک استثناء نیست، بلکه او مانند پیامبران پیشین است.

باید گفت که: أنبیاء نیز مثل سایر مردم زندگی می‌کرده و دارای همسر و فرزند بوده‌اند «وَ ما كانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلاّ بِإِذْنِ اللّهِ»

«ءَايَةٍ»: معجزه. مراد معجزاتی است که مشرکان و یهودیان پیشنهاد می‌کردند و انجام آنها را درخواست می نمودند.

هیچ پیامبری نمی‌تواند برای قوم خود معجزه‌ای ارائه دهد، مگر خدا به او اجازه‌ی آن را بدهد. این هم رد بر آنعده اشخاصی است که از پیامبر صلی اله علیه وسلم درخواست معجزه می‌کردند.

«لِكُلِّ أَجَلٍ كِتابٌ (38)» زمان، در نزول قانون الهی نقش دارد طوریکه در آیهٔ مبارکه آمده است: «لِكُلِّ أَجَلٍ كِتابٌ» برای هر امری که خداوند متعال مقدر کرده است کتاب و میعادی است؛ که خداوند متعال آنرا در لوح محفوظ نگاشته است. و میعادش نیز همان وقتی است که خداوند متعال تحققش را اراده کرده است.

طبری گفته است: الله هر امری را که مقرر فرموده است کتابی دارد، آن را نوشته و در نزد خود دارد. (طبری ۱۶۵/۱۳.)

شأن نزول آیه:

کلبی در بیان سبب نزول آیهٔ کریمه می‌گوید: یهودیان، رسول الله ﷺ را مورد طعن قرارداده و گفتند:

ما جز توجه به زنان و نکاح، وظیفه‌ای برای این مرد نمی بینیم، اگر همان‌طور که گمان می برد پیامبر بود پرداختن به أمر نبوت می بایست فرصتی را برای او باقی نگذارد که به این مسائل بپردازد. آنگاه آیه‌ی «وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلاً مِنْ قَبْلِکَ وَ جَعَلْنا لَهُمْ أَزْواجاً وَ ذُرِّيَّةً» نازل شد. (قرطبی ۳۲۷/۹.)

در حديث شريف آمده است: «چهار چيز از سنن پيامبران است: استعمال عطر، مسواک، حنا و عقد نکاح».

يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴿۳۹﴾

الله هر چيزى را که بخواهد از ميان مى برد و هر چيزى را که بخواهد ثابت مى دارد، و ام الكتاب (لوح محفوظ) در نزد اوست.(۳۹)

تفسير:

«يَمْحُوا اَللّهُ ما يَشاءُ وَ يُثْبِتُ» الله متعال از شرايع و احكام و نامه‌های فرشتگان، هر چه را که بخواهد پاک مي كند و هرچه را بخواهد بدون تغيير دادن ثابت نگهميدارد.

يعنى دست خداوند متعال براى تغيير در نظام تكوين يا تشريع باز است. ذات پروردگار آن احكامى را كه بخواهد به وسيلهٔ نسخ محو و زايل مى‌كند؛ چنان كه کتاب های آسمانى پيشين را با نزول قرآن كريم منسوخ گردانيد.

ابن عباس(رض) گفته است: خدا جز مرگ وحيات وشقاوت ونيكبختى هرچه را بخواهد تغيير ميدهد، كه آنها تغيير ناپذيرند. و بنا به قولى محو و اثبات عام است وشامل همه چيز ميشود؛ زيرا روايت است كه اميرالمؤمنين عمر رضى الله عنه وقتى كه به طواف بيت مى‌پرداخت مى‌گريست و ميگفت: بار خدايا! اگر شقاوت وگناهى درباره‌ى من نوشته‌اى آنرا محو فرما، توهرچه را بخواهى محو ويا اثبات ميكنى و«ام الكتاب» نزد توميباشد، وآنرا بخشودگى و نيكبختى قرار بده. (اين نظر مجاهد نيز ميباشد آنجا كه ميگويد: مرگ و زندگى و شقاوت وسعادت تغيير ناپذير نيستند.) و ابو سعود اين را ترجيح داده است و نظر ابن مسعود نيز چنين است.

عكرمه در تفسير اين آيه مباركه مينويسد: «خداوند به وسيله ى توبه ى راستين (نصوح) گناهان را محو ميكند و نيكى را جايگزين ميفرمايد». [فرقان/۷۰].

«وَعِنْدَهُ أُمُّ اَلْكِتابِ(39)» اصل ومنبع هر كتابى يعنى «لوح المحفوظ» نزد او ميباشد كه خدا مقدار همه چيز را در آن ثبت كرده است.

«وام الكتاب» يعنى: اصل كتاب كه نه آن را تبديلى است ونه تغييرى «نزد اوست» به قولى: محو و اثبات در نامه هايى است كه به دست فرشتگان قرار دارد، اما لوح محفوظ (امالكتاب) را نه محوى است و نه تبديلى بلكه آيات ناسخ و منسوخ و آنچه كه محو يا تبديل مى‌شود و آنچه كه باقى مى ماند و حكم آن از بين نمى رود، همه در آن ثبت و محفوظ است.

در حديث شريف آمده است: «همانا انسان به سبب گناهى كه مرتكب ميشود، از رزق محروم ميگردد وقضا راجز دعا برنميگرداند و در عمر جز نيكوكارى نمى افزايد».

خلاصه: عقيده ما اين است كه:

1- براى قضاى خداوند متعال، دگرگونى و تبديلى نيست.

2- محو و اثبات احكام نيز از جمله امورى است كه قضاى الله متعال سابقاً بر آن رفته است.

3- بخشى از قضاى الهى حتماً واقع ميشود و آن قضايى است كه ثابت و تغيير ناپذير است و بخشى از آن به اسباب برگردانده مى شود و آن امورى است كه به وسيله اسباب محو و نابود مى شوند و محو شدن آنها يا به دعاست، يا به صله رحم و نيكوكارى با نزديكان.

4- محو آن بخش از قضای الهی که به اسباب برگردانده می‌شود، شامل نسخ شریعت‌ها نیز میگردد، یعنی: گاهی شریعتی، شریعت ما قبل خود را منسوخ میکند، مانند نسخ کتاب‌های آسمانی دیگر به قرآن. و همه اینها به قضا و قدر خداوند مربوط است.
5- امور همه به اوقات خود وابسته می باشند. که البته نص آیات و احادیث شریف، به همه این مواد ناطق است. (بنقل از تفسیر انوار القرآن: تألیف عبدالرؤف مخلص هروی.)
شأن نزول آیهٔ 39:
623- ک: ابن ابوحاتم از مجاهد روایت کرده است: هنگامی که «وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَن يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلاَّ بِإِذْنِ اللهِ» (رعد: 38)» نازل شد، قریش گفت: ای محمد! ما تو را در هیچ چیز صاحب اختیار نمی بینیم. پیامبر (از این قضیه نگران و ناآرام شد. پس خدای مهربان «يَمْحُو اللهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ» را نازل کرد.

خوانند گان محترم !

در آیات (40 الی 43) موضوعاتی از قبیلی مسؤولیت پیامبر در تبلیغ شریعت الهی، خداوند حسابرس و حاکم است و حیله‌ی حیله گران را از بین می برد.به بحث گرفته شده است.

وَإِنْ مَا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ﴿۴۰﴾

اگر بخشی ازآنچه به آنان وعده داده‌ایم، به تونشان دهیم ویا اینکه تو را بمیرانیم، در هر حال تنها رساندن (پیغام) بر عهده تو است و حساب بر عهده ما می باشد.(۴۰)

تفسیر:

«وَإِنْ ما نُرِيَنَّکَ بَعْضَ اَلَّذِی نَعِدُهُمْ» ای پیامبر! واگر قسمتی از عذاب و رسوایی ها، خواری‌ها و حقارت هایی که کفار را در همین دنیا به آن تهدید نموده‌ایم، به تو نشان دهیم، بنمایانیم این همان عذاب شتابان و زود رس‌شان است.
«بَعْضَ اَلَّذِی نَعِدُهُمْ» یعنی آنچه از لطف خداوند بر مسلمانان و یا قهر الهی بر کفّار مشاهده میشود،تنها گوشه‌ای ازتحقق وعده‌های الهی است،«أَوْ نَتَوَفَّيَنَّکَ» یا روح تو را پیش از آن بگیریم و تو را قبل از آنکه عذابشان را مشاهده کنی تو را بمیرانیم حتّی مرگِ افرادی چون رسول گرامی اسلام مانع از تحقق وعده‌های الهی نیست و در زمان پیش بینی شده، محقق خواهد شد.
«فَإِنَّما عَلَيْکَ اَلْبَلاغُ وَ عَلَيْنَا اَلْحِسابُ(40)» «به هرحال جز این نیست که بر تو رساندن پیام است» یعنی: پس بر تو جز دعوت و رساندن پیام چیز دیگری نیست؛ حساب شان بر الله متعال و عقاب‌شان نیز نزد اوست، بدین‌گونه، الله متعال پیامبرش را دلجویی کرده و او را به عدم شتابزدگی در امر ایمان آوردن یا عذاب نمودنشان فرا می خواند.
سپس خداوند متعال نظر کفار را به سوی یکی از معجزات و نشانه‌ها جلب می‌کند و آن این نشانه است:

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا وَاللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿۴۱﴾

آیا ندیده اند که ما پیوسته به سراغ این سر زمین (کفر) می آییم، که آن را از اطراف (ودامنه هایش) میکاهیم؟! (و به سرزمین اسلام می افزاییم؟) و خداوند حکم می کند، و هیچ کس نمی تواند حکم او را رد کند، و او سریع الحساب (= زود شمار) است.(۴۱)

تفسیر:

از تاریخ و عاقبت گذشتگان باید درس عبرت گرفت و در وعده و وعیدهای الهی نباید شك وتردید داشته باشیم، و قابل یاد آوری است که: پایان عمر حکومت‌ها وشخصیّت‌ها، باخواست الهی است،تمام افراد وقدرت‌ها به تدریج از زمین برچیده میشوند، ولی قدرت الهی ثابت و پابرجاست طوریکه در آیهٔ مبارکه میفرماید: «أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُها مِنْ أَطْرافِها»: مگر کافران نمی بیند ومشاهده نکرده‌اند که خداوند متعال زمین را از اطراف آن می‌کاهد؛ با فتح کشورهای مشرکان به وسیلهٔ مسلمین، یا با افزودن ساحهٔ آبی بر ساحهٔ خشکی زمین. این کاهش‌دهی از اطراف زمین اعلام و هشداری بر امر برپایی قیامت است.(تفسیر الميسّر: دکتر عايض بن عبدالله القرني) این قوی‌ترین دلیل است که الله متعال وعده‌ی خود را به پیامبرش به اجرا در می‌آورد.

سید قطب مفسر تفسیر فی ظلال می نویسد: دست نیرومند خدا در مورد ملت‌های ثروتمند که در عیش و عشرت افراط می‌کنند در کار است: نیرو و ارزش وثروت وخاک آنها را مي‌کاهد. وآنان را درقطعه زمینی تنگ محبوس و محصور می دارد در حالیکه قبل از آن قلمروشان فراخ و وسیع بود و بر آن تسلط داشتند.»

برخی از مفسران «نَنْقُصُها مِنْ أَطْرافِها» را به مرگ علما و فقها و نیکوکاران و صالحان تفسیرنموده اند. این بیان از مجاهد و ابن عباس(رض) روایت شده است. (صفوة التفاسیر)

«وَ اَللّهُ يَحْكُمُ لا مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ»: و تنها ذات پروردگار است که به عدل و داد حکم کرده وبه طور فیصله‌کن داوری میکند؛ حکمش را هیچ پی‌جویی نیست تا آنرا نقض کند و قضایش را هیچ برگرداننده‌ای نیست تا آن را باز دارد.

«وَ هُوَ سَرِيعُ اَلْحِسابِ(41)» و او به سرعت حسابرسی میکند به طوری که بشر را با همهٔ کثرت شمارشان در وقتی کوتاه مورد محاسبه قرار میدهد از این رو حسابش سریع است و در کارش عجله‌ای وجود ندارد؛ زیرا هرچه آمدنی است، و قوعش نزدیک است.

وَقَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلِلَّهِ الْمَكْرُ جَمِيعًا يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ وَسَيَعْلَمُ الْكُفَّارُ لِمَنْ عُقْبَى الدَّارِ﴿۴۲﴾

وبه راستی کسانی که پیش ازآنها بودند مکر وحیله ورزیدند (و نقشه کشیدند) پس (باید دانست که) تمام مکرها (و نقشه ها) از آن خداست، میداند آنچه را که هر کس انجام میدهد، و به زودی کافران خواهند دانست که سرا نجام (نیک) سرای آخرت از آن کیست.(۴۲)

تفسیر:

قرآن عظیم الشأن برای اینکه تمام توجّه انسان به الله متعال معطوف شود و از غیراو مأیوس گردد، همه‌ی راه هایی راکه ممکن است باعث گرایش انسان به غیرالله شود می بندد، مثلًا میفرماید: «الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعاً» اگر به خاطر کسب عزّت به سراغ دیگران می روی، بدان که تمام عزّت‌ها برای خد متعال است.

درجای دیگرمیفرماید:«أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً»تمامی قدرت‌ها درنزدخداوند است.

و در این آیه میفرماید: «فَلِلَّهِ الْمَكْرُ جَمِيعاً» تمام تدبیرها از خداست، تا انسان برای دستیابی به عزّت و قدرت و سیاست به دیگران دل نبندد.
یکی از بهترین نمونه‌های مکر خداوند، مهلت دادن به منحرفان است، بنحوی که آنها گمان می‌کنند راهشان درست است، امّا خداوند بارها در قرآن عظیم الشأن فرموده است که کفّار گمان نکنند مهلت دادن، نشانه محبّت ما نسبت به آنهاست، بلکه ما مهلت می دهیم تا پیمانه‌ی آنها پر شود.
«وَ قَدْ مَكَرَ اَلَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» به یقین امت‌های پیشین با پیامبران خود نیرنگ کردند یعنی: کفاری که پیش ازکفار مکه بودند با پیامبرانی که خداوند متعال ایشان را به سوی آنها فرستاده بود، نیرنگ کرده و به ایشان کافر شدند. «فَلِلَّهِ اَلْمَكْرُ جَمِيعاً» ولی بدانند که تمام اسباب دسیسه ونیرنگ دراختیار خدا میباشد. و جز به اراده‌ی او نیرنگ آنها زیانی به بار نمی آورد. پس آنها را از طریقی اذیت می دهد که خود حسابی برای آن باز نکرده بودند.
«يَعْلَمُ ما تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ»: از عمل هر انسان «آنچه را که هر کسی به عمل می‌آورد، باخبر است. پس هرکس آنچه را که همه به عمل آورند بداند و برای اعمالشان جزای مناسب آن را آماده کند، یقیناً تمام مکر و تدبیر از آن اوست و مکر دیگران در برابر مکرش بی‌اثر است.
قابل یادآوری است: مکر انسان نسبت به الله متعال معنا ندارد، چون مکر و حیله در جایی أثر می کند که طرفِ مورد مکر غافل باشد.
«وَ سَيَعْلَمُ اَلْكُفّارُ لِمَنْ عُقْبَى اَلدّارِ(42)»: کافران خواهند دانست که عاقبت نیکو در آخرت از آن کیست. فرجام ستوده و خاتمهٔ نیک از آن چه کسانی است؟ بدون شک سرانجام خوش از آن مؤمنان پیرو پیامبران و فرجام بد از آن تکذیب پیشگان دشمن پروردگار جهانیان است.

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴿٤٣﴾

و کسانی که کافر شدند میگویند: «تو پیامبر (خدا) نیستی» بگو:«کافی است که خدا و کسی که علم (پیشین) نزد اوست، میان من و شما گواه باشند».(۴۳)

تفسیر:

در اوّلین آیه این سورهٔ مبارکه خواندیم که آنچه بر پیامبر نازل میشود حقّ است، اگر چه اکثرمردم ایمان نمی‌آورند، و درآخرین آیهٔ مبارکه همین سورهٔ مبارکه ملاحظه نمودیم که: کفّار، رسالت پیامبر را انکار می‌کنند، این حاکی از اوج لجاجت، دشمنی و عناد اهل باطل با فرستاده الهی و کلام حقّ اوست.
طوریکه کفار مکه در خطاب به رسول الله ﷺ می گفتند: «وَ يَقُولُ اَلَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلاً» ای محمد! تو از سوی خدای یگانهٔ قهار فرستاده نشده‌ای.
ولی با تمام وضاحت باید گفت که: ایمان داشتن به حمایت وپشتیبانی خداوند متعال، بهترین پشتوانه برای انسان در برابر هرگونه تکذیب و تحقیر است. طوریکه میفرماید: «قُلْ كَفى بِاللّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ»: پس ای پیامبر! به آنان خبر ده همین که خدا برصدق من گواه است ومرا با معجزات تایید میکند. برای من کافی است.
آگاهی بر کتاب الهی، «كَفى بِاللّهِ« مقام ومنزلت انسان را تا به آنجا بالا می‌برد که شهادت او در کنار شهادت الهی قرار می‌گیرد.

«وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ اَلْكِتابِ (43)» همچنان کسانی از یهود اهل تورات و نصارای اهل انجیل که به تو ایمان آورده وبه کلمهٔ شهادت نطق کرده و آن را همچون منکران اهل کتاب کتمان نکرده‌اند نیز به رسالتت گواهند.

وعلت اینکه خداوند دستور داده است اهل کتاب بر رسالت پیامبر گواه گرفته شوند این است که آنها اهل این کار هستند و در هرکاری باید کسانی شاهدان گرفته شوند که اهلیت و شایستگی آنراداشته باشند، و در این کار از دیگران آگاه تر باشند؟ اما کسی که نسبت به این مسئله بیگانه است، مانند بیسوادان و مشرکین عرب و دیگران، گواه گرفتن آنان فایده ای ندارد، زیرا آنها آگاهی و شناختی در مورد این قضیه ندارد و الله اعلم.

در ضمن قابل یادآوري است که در بسیاری از اوقات: ارزش شهادت یک شخص، از انکار هزاران نفر بیشتر است. و مثال مشهوری است که: (اصل با کیفیّت است نه با کمیّت).

یادداشت ضروری:

به قولی برخی از مفسرین که این آیه را مدنی می دانند درمعنی این آیهٔ مبارکه می نویسند: شهادت کسانی از اهل کتاب که اسلام آورده‌اند مانند عبدالله بن سلام برایم بس است زیرا مسلمانان اهل کتاب بر صدق رسالت من گواهی میدهند. به قولی دیگر: مراد کسی است که علم لوح محفوظ نزد اوست و او خود خداوند متعال است. بنقل از «تفسیر انوار القرآن»

خوانندهٔ محترم!

سرآغاز این سوره با اثبات رسالت رسول الله ﷺ شروع میشود و پایان این سوره به نافرمانی مشرکان در انکار رسالت، اشاره میکند. پس، آغاز و انجام سوره به هم پیوند میخورد و الله متعال بر صدق رسالت پیامبر، شهادت می دهد.

اللهم صل وسلم و بارك على محمد و آله و صحبه أجمعين.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.

ومن الله التوفيق

بِسۡمِ اللَّهِ الرَّحۡمَنِ الرَّحِيمِ

سوره ابراهیم

جزء – (13)

سورۀ ابراهیم در مکه نازل شده دارای پنجاه دو آیه (۵۲) وهفت رکوع (۷) میباشد.

وجه تسمیه:

«سورۀ ابراهیم»؛ این سوره به نام بُت شکن معروف و بزرگ تأریخ بشریت، یعنی حضرت ابراهیم علیه السلام این پیامبر اولی العزم الهی، نام گذاری شده است؛ زیرا که در آیات 35 تا 41 این سوره از ابراهیم علیه‌السلام و دعوت و دعاهای او یاد شده است.

در این سوره یاد آور حقایق فراوان اعتقادی می باشد، همان حقایقی که قریش و مشرکان از آن غفلت کردند.

پیام اصلی و مضمون اساسی سورۀ «ابراهیم»، بیرون آوردن مردم از تاریکی ها به سوی نور است.

مسمی ساختن این سوره به نام پدر پیامبران و پیشوای پاکان یعنی حضرت ابراهیم علیه السّلام اینست تا نامش را برای همیشه جاودانه سازد که بت‌ها را شکست وپرچم توحید را برافراشت ودین حنیف و دین اسلام را برای بشریت به ارمغان آورد که خاتم پیامبران بدان مبعوث شده است. و قرآن کریم دعوت حضرت ابراهیم را بعد از تکمیل بنای «بیت العتیق» برای ما بازگو کرده که دعوت به ایمان و توحید است.

أهداف تعلیمی سورۀ إبراهیم :

اهداف اساسی و بنیادی سورۀ ابراهیم بصورت کل طرح و بیان مسائلی است در بارۀ: توحید؛ رسالت؛ معاد و حساب رسی و سزای اعمال در قیامت.

خلاصه این سوره مجموعه‌ای از بیان اعتقادات و اندرزها و موعظه ها و سرگذشت های عبرت انگیز اقوام پیشین و بیان هدف رسالت پیامبران و نزول کتب آسمانی مي باشد.

تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف سورۀ إبراهیم:

طوریکه در فوق هم یادآور شدیم؛ سورۀ ابراهیم دارای پنجاه ودو(52) آیه و هشتصد و سي و یک (831) کلمه دارد وبه تعداد سه‌هزاروچهارصدوسي چهار (3434) حرف می باشد. (لازم به تذکر است که أقوال علماء در مورد تعداد کلمات و حروف سوره ابراهیم مختلف و متفاوت بوده که شما می توانید تفصیل این مبحث را در سورۀ (طور) تفسیر«احمد» مطالعه فرماید.

یادداشت:

طوری که در فوق هم یادآور شدیم ؛ سورۀ ابراهیم از جمله سوره های مکی است بجز از آیه های 28 و 29.

ارتباط سورۀ ابراهیم به سورۀی رعد:

خداوند متعال سورۀ رعد را با اثبات رسالت پیامبر ﷺ و آسمانی بودن قرآن، خاتمه داد. اکنون سورۀ ابراهیم را به بیان هدف رسالت و قرآن آغاز کرده است.

در سوره‌ی مبارکۀ رعد آمده است: «خداوند، قرآن را به صورت حکم و فرمانی روشن به زبان عربی فروفرستاده»؛ اما به حکمت آن تصریح ننموده است.[رعد ۳۷]در این

سوره حکمت آن را بیان میکند که: رهایی و رستگاری مردم از جهل و کفر به سوی نور ایمان و خداشناسی است. (رعد آیه:1).
در سوره‌ای رعد میفرماید: «وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَن يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلاَّ بِإِذْنِ اللهِ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ». (رعد آیه 38) در این سوره میفرماید: «مَا كَانَ لَنَا أَن نَّأْتِيَكُم بِسُلْطَانٍ إِلاَّ بِإِذْنِ اللهِ». (ابراهیم: آیه 11) هردو آیه از آیات و آثار «کون»ی سخن می گویند.

فضای نزول سوره ابراهیم:

سوره ابراهیم در اواخر حضور پیامبر اسلام در مکه نازل شده است در روزهایی که صف آرایی بین مشرکان و پیامبر اسلام محمد ﷺ به اوج خود رسیده بوده، خداوند متعال در این مرحله با نازل کردن سوره ابراهیم به بیان غرض نزول قرآن پرداخته است و قرآن را کتاب هدایت وترغیب کننده به ثواب وهشدار دهنده به عقاب معرفی میکند وقرآن را از این جهت مؤید کتب نازله قبل ازخودش میداند سپس به مشرکان هشدار میدهد که عقابی همانند عقاب تکذیب‌کنندگان کتب آسمانی گذشته در انتظار آنهاست. سپس نمونه هایی از سرگذشت گذشتگان رانیزبیان گرفته است.

سایر خصوصیات سوره ابراهیم:

باید یادآور شد که: سوره ابراهیم با حروف مقطعه شروع شده است و از سور رائیات است (سوره های یونس و هود و یوسف و إبراهیم و حجر را رائیات یا راآت می نامند.)
ابن مردویه از انس(رض) روایت کرده است که پیامبر ﷺ فرمودند: «خداوند از رائیات تا طواسین را به جای انجیل به من عطا کرده است. (فتح القدير، ج 2، ص 479)
رائیات سوره هایی هستند که با «الر» و طواسین سوره هایی هستند که با «طس» و «طسم» شروع شده اند.
همچنین سوره ابراهیم از سور مثانی می باشد مثانی سوره هایی هستند که بعد از سور مئین قرار گرفته اند و زیر صد آیه دارند مانند اینکه سور مئین مبادی باشند و توالی آن مثانی آن فرض شده اند. (زاد المسیر فی علم التفسیر، ج 4، ص 141)
سوره های مثانی عبارتند از: احزاب وحجّ وقصص و نمل و نور و انفال و مریم و عنکبوت و روم ویس و فرقان و حجر و رعد و سبأ و فاطر و إبراهیم و ص و محمد و لقمان وزمر(التمهيد فى علوم القرآن، ج1، ص 313) روایتی است که از رسول الله صلى الله علیه وسلم نقل شده که فرمود: خداوند هفت سوره طوال را به جای تورات و سوره های مئین را به جای انجیل و سوره های مثانی را به جای زبور به من داد، و پروردگارم مرا با دادن سوره های مفصّل فزونی بخشید. (جامع البيان فى تفسير القرآن، ج 1، ص 34)
سوره ابراهیم و سوره های یونس، هود، یوسف و حجر همه با (ا، ل، ر) آغاز شده اند، این می رساند که يك هماهنگی مخصوص در میان این سوره ها هست که در سوره های دیگر نیست. (تفسیر أحسن‌الحديث، ج 5، ص 265)

مختصری در مقام حضرت ابراهیم خلیل‌الله:

یکی از لقب‌های مهم حضرت ابراهیم علیه السلام، خلیل‌الله است. این لقب چه معنا و مفهومی دارد؟
خلیل به معنی دوست و برگزیده است. درواقع حضرت ابراهیم علیه السلام به عنوان دوست و برگزیده الله متعال است.

چطور آن حضرت به مقامی رسید که به دوستی با خدای یکتا رسید؟
در کتاب علل الشرایع این طور نوشته شده که چند خصلت و عمل صالح در حضرت ابراهیم علیه السلام وجود داشت که ایشان را به این مرتبه رساند.
اعمالی مثل زیاد سجده کردن وذکرگفتن دربرابر خداوند متعال، اِطعام فقیران ومردم، رد نکردن خواسته ونیاز مردم و درخواست نکردن از غیر خدا، عبادت های شبانه و خالصانه آن حضرت زمینه رسیدن به این مرتبه و مقام شده است.

ابراهیم علیه السلام ابوالانبیاء یعنی پدر پیامبران:

درآیات قرآن عظیم الشأن وازآن جمله درسوره ابراهیم اشاره بعمل آمده است که: حضرت ابراهیم علیه السلام در دعاهای خود از خدای متعال میخواست که فرزندانش از صالحان و نیکان باشند و به عنوان پیشوایان مردم به هدایت خلق مشغول شوند. آیا این دعا مستجاب شد؟
بله: حضرت ابراهیم علیه السلام دارای دو فرزند شد، به نام‌های حضرت اسماعیل و حضرت اِسحاق علیهم السلام که هر دو از پیامبران خدا بودند.
همچنین نواسه آن حضرت یعنی فرزند حضرت اسحاق علیه السلام، حضرت یعقوب نبی است که از او هم حضرت یوسف علیه السلام متولد شد. نسل ایشان از حضرت اسحاق همین طور ادامه پیدا کرد و پیامبرانی مانند حضرت داؤود، حضرت سلیمان، حضرت أیوب، حضرت موسی و حضرت هارون علیهم السلام و سایر پیامبران بنی‌اسرائیل از ایشان هستند. حتی نسب حضرت عیسی علیه السلام هم از طریق مادر ایشان، یعنی حضرت مریم علیها السلام، به حضرت یعقوب نواسه حضرت ابراهیم علیه السلام می رسد.
همچنین از نسل حضرت اسماعیل علیه السلام هم پیامبرانی بزرگ به هدایت مردم مشغول بودند که مهم ترین آنها نبی مکرم اسلام حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم هستند. به همین علت است که به حضرت ابراهیم علیه السلام لقب ابوالانبیاء یعنی پدر پیامبران را هم داده‌اند.

مقام و منزلت حضرت ابراهیم علیه السلام:

طوریکه درفوق هم یادآور شدیم حضرت ابراهیم علیه السلام ازجمله پیامبران اولوالعزم بشمار میرود. قرآن عظیم الشأن نام ابراهیم علیه السلام را 69 باربا محبت و عنایت خاص یاد نموده است. حتی یکی از سوره های قرآن کریم به دلیل اینکه به زندگی آن حضرت پرداخته، به نام ایشان نامگذاری شده است.
در عین حال در قرآن عظیم الشأن به موضوعاتی از زندگی آن حضرت مانند نبوت، دعوت آن حضرت به توحید و یکتاپرستی، امامت ایشان، بنای کعبه، ماجرای تولد فرزندان ایشان، ذبح فرزند و موضوع قربانی کردن، معجزه زنده شدن چهار پرنده پس از مردن، سرد شدن آتش و شکستن بت ها اشاره شده است.

مدت عمر حضرت ابراهیم چقدر بود؟

مطابق روایات؛ حضرت ابراهیم علیه السلام در حدود ۱۷۹ سال یا ۲۰۰ سال عمر کرد.
در نهایت، وفات یافت و در منطقه‌ای به نام حبرون که امروزه بنام شهر الخلیل مسمی و در کشور فلسطین قرار دارد، مدفون است. مزار آن حضرت هنوز هم در شهر الخلیل در فلسطین زیارتگاه مردم مؤمن است. قابل تذکر است اینجانب امین الدين سعيدي«مؤلف

این تفسیر» که الحمد الله در سال 2023 به زیارت مرقد سیدنا حضرت ابراهیم علیه السلام شرف یاب شدم. که شرح فوق را تایید مي نمایم.
در روایات تأریخی اشاره‌هایی به تأریخ تولد و همچنین پدر و مادر حضرت ابراهیم علیه السلام شده است. طبق این روایت‌ها، آن حضرت در تأریخ 25 ذی‌القعده به دنیا آمد. البته بعضی از روایت‌ها به میلاد ایشان در اول ذی‌الحجه اشاره دارند. همچنین درباره سال تولد حضرت ابراهیم علیه السلام هم گفته شده که ایشان در حدود 3 هزار سال بعد از خلقت آدم علیه السلام و یا 1263 سال بعد از حضرت نوح علیه السلام به دنیا آمد. اگر هم بخواهیم تاریخ تولد آن حضرت را با تأریخ میلاد حضرت عیسی علیه السلام بسنجیم، طبق تأریخ، حضرت ابراهیم علیه السلام حدود 2 هزار سال قبل از میلاد مسیح متولد شد. والله اعلم!

محتوای و موضوعات سوره ابراهیم:

سورۀ ابراهیم چنان که از نام سوره پیدا است، قسمتی از آن درباره قهرمان توحید ابراهیم بت شکن (بخش نیایشهای او) نازل گردیده است.
وطوریکه در اکثر سوره های مکی میخوانیم قسمت قابل ملاحظه ای نیز بحث از موضوع مهم اصول عقیده یعنی «ایمان به الله و ایمان به رسالت و ایمان به رستاخیز و جزا، که باراسخ شدن ایمان به آنها در قلب انسان، روح و جان و سپس گفتار و کردار او، نور و روشنایی دیگری پیدا میکند و در مسیر حق و الله قرار می گیرد.
محور اصلی این سوره عبارت است از «رسالت و رسول» و موضوع دعوت پیامبران را نیز به تفصیل بیان کرده و وظیفه‌ی پیامبر را معین و معنی وحدت رسالات آسمانی را توضیح داده است. پس تمام پیامبران علیهم السّلام به منظور استحکام بخشیدن به کاخ ایمان آمده‌اند. که انسان را با پروردگار آشنا کنند که باید همه‌ی موجودات در مقابل وی سر تسلیم و تعظیم خَم نمایند، آمده‌اند که بشریت را از تاریکی به سوی نور و روشنایی هدایت کنند. بنابر این دعوت آنها یکی است و یک هدف و آرمان دارند، اگر چه در فروع تفاوت و اختلاف دارند.
این سوره‌ی مبارکه به بحث درباره‌ی رسالت حضرت موسی علیه السّلام می‌پردازد و این که موسی قوم خود را به پرستش و سپاسگزاری و شکر خدا دعوت کرده است. و برای تکذیب کنندگان پیامبران مثل آورده است.
تکذیب کنندگان ملت‌های پیشین مانند قوم نوح و عاد و ثمود را مثل زده است. سپس آیات موضوع پیامبران و برخورد آنان را در طول قرون و اعصار، با ملت های خود مورد بررسی قرار داده و گفتگو های آنان را باز گفته که به نابودی ستمکاران انجامیده است.
سوره درباره‌ی یکی از مناظر آخرت به بحث پرداخته که در آن تیره بختان مجرم با پیروان مستضعف خود برخورد میکنند. و گفتگوی طولانی دایر بین آنها را یادآور شده که با انداختن همه‌ی آنها به داخل دوزخ شعله‌ور خاتمه می یابد وموجب شعله‌ور شدن آتش جهنم میشوند. و نفرین و ناسزای ضعیفان و اهانتی که به رؤسای خود میکنند برای آنان سودی در بر نداشته و جای همه آتش است. سپس آیات ایمان و گمراهی را به درخت پاک و درخت ناپاک تشبیه کرده و سوره با بیان سرانجام ستمکاران در روز آخرت خاتمه می یابد.

و همانگونه که در غالب سوره های مکی میخوانیم قسمت قابل ملاحظه ای نیز بحث از مبدء و معاد است، که با راسخ شدن ایمان به آنها در قلب انسان، روح وجان وسپس گفتار وکردار او، نور و روشنایی دیگری پیدا میکند و در مسیر حق والله قرار میگیرد. (بنقل از تفسیر صفواة التفاسیر شیخ مرحوم صابونی).

ترجمه و تفسیر سُورَةُ ابراهیم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

الر كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ﴿١﴾

الر. خوانده می شود: (الف لام راء) این (قرآن) کتابی است که آن را به سوی تو نازل کرده ایم تا(به وسیلۀ آن) مردم ازتاریکی‌ها (کفروگناه، جهل وطغیان) به‌سوی روشنایی (ایمان، معرفت، عدالت در حقیقت) فرود آوردیم تا مردم را به اذن پروردگارشان از تاریکیها به سوی روشنایی بیرون آوری به سوی راه آن شکست ناپذیر ستوده.(١)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لِتُخْرِجَ»: تا بیرون بیاوری، ببری. اذن: توفیق، أمر، اجازه. العزیز: پیروزمند، شکست ناپذیر، ارجمند، مسلط ظفرمند. «الْحَمِيدِ»: ستوده.

تفسیر:

«الر»: از حروف مقطعه است که خدای متعال خود به مرادش از آنها داناتر میباشد. اما در آن ها به اعجاز علمی قرآن اشاره شده است.

این کتاب معجزه گر از جنس این حروف متقاطع ترکیب یافته است پس اگر می توانید مثل و مانند آن را بیاورید.

«کِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَیْکَ»: ای محمد ﷺ! این قرآن کتابی است که ما آن را برای تو فرستاده‌ایم، «تا مردم را بیرون آوری» با دعوتشان به سوی این قرآن و تربیت نمودن شان براساس این قرآن.

«لِتُخْرِجَ اَلنّاسَ مِنَ اَلظُّلُماتِ إِلَی اَلنُّورِ»: لفظ ناس برای عموم مردم گفته می شود و مقصود از آن همه ای انسانهای دور حاضر وآینده هستند.

«ظُّلُماتِ»: جمع «ظلمه» به معنای تاریکی، معروف ومشهور آیت ومراد از آن ظلمت در اینجا تاریکی های کفر و شرک و بدکاری است و منظور از نور روشنی ایمان است از این جهت لفظ «ظُّلُماتِ» به صیغۀ جمع آورده شد؛ زیراکفر، شرک، انواع و اقسام دارد؛ و همچنین اعمال بد هم بی شمارند ولفظ «نور» به صیغه مفرد است، زیرا ایمان و حق یکی است و معنای آیه این است که این کتاب را ما به سوی شما بدین خاطر نازل کردیم که شما به وسیله آن مردمان همه جهان را از تاریک های کفر و شرک و اعمال بد نجات داده به سوی روشنی ایمان وحق روان سازید.

البته قابل تذکراست که حکمت و فلسفه‌ی نزول کتاب های آسمانی و بعثت أنبیاء، نجات بشر از ظلمت‌هاست. تا اینکه بشریت را (در پرتو تعلیمات و هدایات آن) از تاریکیها (و

گمراهی های کفر و جهل ونادانی) به سوی نور (و روشنائی ایمان و دانائی) بیرون بیاوری.
تا به وسیله این قرآن، انسانها را از تاریکی های اوضاع و احوال و تقلیدهای کورکورانه و آداب رسوم جاهلانه، تاریکی های سرگشتگی و سرگردانی در بیابان برهوت و بی نشان اربابان و خدا گونه‌گان گوناگون. بیرون بیاوری و به سوی نور رهنمود گردانی، نوری که این تاریکی‌ها رامی زداید. این تاریکی‌ها را از جهان درون و از جهان اندیشه می زداید، و از واقعیت زندگی و ارزشها و اوضاع و احوال و تقالید کورکورانه آداب و رسوم جاهلانه پاک می‌نماید.
و به صورت کل باید گفت تا به وسیله این قرآن؛ بشریت را از ظلمت جهل به نور علم، از ظلمت کفر به نور ایمان، ازظلمت تفرقه به نور وحدت و از ظلمت گناه به نور تقوا نور وسیله بینایی، بیداری، حرکت و رشد و رهنمای فرمایی.
تشبیه کفر وتفرقه وجهل وشرك وشك به «ظلمات» بخاطر آن است که انسان در آن حالت‌ها متحیّر است، مثل زمانی که در تاریکی به سر می برد.
در آیه مبارکه ملاحظه می نمایم که: ظلمت ها بسیارند، امّا نور یکی است. حقّ یکی، ولی باطل زیاد است. الظُّلُماتِ... النُّورِ (نور مفرد و ظلمات جمع آمده است.).
«بِإِذْنِ رَبِّهِمْ آنهم»: پیامبران وکتاب‌های آسمانی وسیله‌ی هدایتند، اصل هدایت با اِذن به أمر و توفیق پروردگارشان. زیرا به اضافت جمله «بِإِذْنِ رَبِّهِمْ» در آیۀ متبرکه این شبهه برطرف گردید؛ زیرا معنای آیه میشود که این نجات دادن از تاریکهای کفر و شرک وآوردن به روشنی ایمان وعمل صالح اگرچه از روی اصل حقیقت در اختیار شما نیست ولی بنابر دستور می توانند انجام دهید.
«إِلى صِراطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ(1)»: واقعیت اینست که راه خدا، راه عزّت و سربلندی و کمال است تا آنها را به راه خدای با عزت هدایت کنی، همان خداوندی که بر کارش غالب، بر خلقش قاهر، درملکش شکست ناپذیر و ستوده است. همان که بر دشمنانش قاهر است و آنان را به خاک مذلت کشانده است.
شیخ سعید حوی در تفسیر «الاساس» میگوید: «از این آیه و آیۀ «وَإِن مِّنۡ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِير» [فاطر: 24]. «و هیچ اُمتی نبوده مگر این‌که در آن هشدار دهنده‌ای گذشته است» چنین دانسته می شود که: این فهم برخی از مردم که پیامبران الهی جز در منطقه عربی و بلاد شام برانگیخته نشده‌اند، فهم نادرستی است و پیامبران الهی در میان هر اُمتی با هر زبانی مبعوث گردیده‌اند». «تفسیر انوار القرآن».

هدایت تنها کار الله متعال است:

قبل از همه باید گفت: هدایت، کار پروردگار با عظمت است که فقط شامل قلب های پاك و آماده میشود. و طوریکه در فوق هم یادآور شدیم، وظیفه‌ی أنبیاء ابلاغ پیام‌های الهی و ارائه‌ی راه است. پذیرفتن یا عدم پذیرش مردم ربطی به آن بزرگواران ندارد. طوریکه درآیۀ مبارکه میفرماید: «إِنَّكَ لا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشاءُ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ» (آیۀ: 56 سورۀ قصص) (ای پیامبر!) همانا تو نمی توانی هر که را دوست داری هدایت کنی (و به مقصد برسانی)، بلکه این الله متعال است که هر کس را بخواهد هدایت می‌کند و او به ره یافتگان آگاه تر است.)

خوانندهٔ گان گرامی!
در آیات متبرکه (1 الی 4) موضوعاتی از قبیلی هدف نزول قرآن و رسالت پیامبر و اثرات خیرشان، به بحث گرفته میشود.

اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَوَيْلٌ لِلْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ﴿٢﴾

الله ذاتی که آنچه در آسمان‌ها و زمین است خاص از اوست، و وای (هلاکت باد) بر کافران از عذاب سخت!(۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:
«وَيْلٌ»: وای. هلاک و نابودی. عذاب.
تفسیر:
«اَللهِ اَلَّذِی لَهُ ما فِی اَلسَّماواتِ وَ ما فِی اَلْأَرْضِ»: قانون و مکتبِ کسی قابل پیروی است که جهان را آفرید و هستی از اوست، یعنی: تنها الله متعال است که هر چه درآسمان‌ها ودر زمین است در آفرینش، روزی رسانی، کارگردانی و مدیریت از آن اوست.
«وَ وَيْلٌ لِلْكافِرِينَ مِنْ عَذابٍ شَدِيدٍ (2)» مفسر زجاج در این بابت میفرماید: «وَيْلٌ» کلمه‌ایست که برای آزار و نابودی به کار میرود. (تفسیر قرطبی ۳۳۹/۹.) یعنی هلاک و نابودی برای کافران است. و وای به حالشان از عذاب دردناک خدا!
طوریکه در فوق هم یادآور شدیم «وَيْلٌ»: کلمه‌ای است به معنای عذاب و هلاکت. لذا با این کلمه، حکم خدای سبحان به »عذاب و هلاکت» بر کفاری که به وسیله راهنمایی رسول الله ﷺ از تاریکی های کفر و شرک به سوی نور هدایت بیرون نمی روند، ثابت و لازم گردیده است. به قولی: معنی(ویل بر آنها از عذابی سخت) این است: کفار از عذاب سختی که گرفتار آن شده‌اند، داد و واویلا و ضجه و شیون و ناله سر می دهند. به قولی دیگر: ویل، خود عذاب است. «تفسیر انوار القرآن».

الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ﴿٣﴾

(همانا) کسانی که زندگی دنیا را بر آخرت ترجیح میدهند، و (مردم را) از راه الله منع میکنند و در آن کجی و انحراف می‌طلبند، این گروه کسانی‌اند که در گمراهی دور از حق قرار دارند.(۳)
تشریح لغات و اصطلاحات:
«يَسْتَحِبُّونَ»: (حب) آنرا سخت دوست می‌دارند و تفضیل و ترجیحش میدهند. استحباب به معنی تلاش در محبّت و دوست داشت چیزی است.
«يَبْغُونَهَا عِوَجًا»: کج و ناراست بودن راه الله را میخواهند، در پی کج و ناهموار بودن آن هستند، آن را نادرست جلوه می دهند.
ضلال بعید: گمراهی دور و درازی، تفسیر نور: «ترجمهٔ معانی قرآن»
تفسیر:
باید گفت: دنیاگرایی، و محبت گرایي به دنیا زمینه‌ی کفر، مبارزه با دین و ضلالت است. طوریکه در آیهٔ مبارکه میفرماید: «اَلَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ اَلْحَياةَ اَلدُّنْيا عَلَى اَلْآخِرَةِ» همین کافران اند که سبب محبتی که به دنیا دارند، زندگی ناپدار دنیارا برآخرت وحیات پایدار ترجیح داده ومقدم میسازند، به‌آن عشق ورزیده وسخت در راه آن جد وجهش می کنند، به آرایش

ها و زیبای ظاهری کاذب آن فریفته شده و حساب و جزایی را که پیش رو دارند کاملاً فراموش میکنند.
در این هیچ جای شکی نیست که: کامیابی در شؤون دنیایی درشرع جایز بوده وشرع اسلامی هیچگونه ممانعتی را دراین مورد نمی بیند، ولی ترجیح افراطی و بی حد حصر، دنیا بر آخرت خطرناك است، زیرا دنیاگرایی مانع عبادت، انفاق، جهاد، کسب حلال، صداقت و انجام تکالیف شرعی می شود.
«وَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اَللّٰهِ»: و مردم را از دین اسلام واز راه الله باز و منصرف میکنند ومانع ورود آنها به دین الله میشوند، «وَيَبْغُونَهَا عِوَجاً» «ودر آن کجی‌ای می طلبند» یعنی: برای راه الله کجی و انحراف و اشتباه می طلبند و میخواهند دین مطابق هوس‌های باید یادآور شدکه: گمراهی، دارای درجات و مراحلی می باشد ولی هرچه که این ضلالت وگمراهی عمیق‌تر شود رجوع به حقّ مشکل‌تر میشود. طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: «آنان کج و معوج باشد. «أُولئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ(3)» آنان که دارای چنان صفاتی بدو ناپسند می‌باشند به صورتی آشکار از حقیقت گمراه شده‌اند و امیدی به صلاح و توفیق آنها نمیرود. این گروه، از حق بسی دور افتاده و در عمق پرتگاه بیعقلی، جهالت وگمراهی به سر میبرند؛ از آنرو که ضلالت را بر هدایت ترجیح داده‌اند. در ضمن قابل تذکر است که: سرچشمه‌ی گمراهی‌ها عملکرد خود انسان است.
از فحوای آیۀ مبارکه بصورت کل سه صفت برای کفار شماریده شده است: برگزیدن و ترجیح دادن زندگانی دنیا بر آخرت.
باز داشتن از راه الله جل شانه. البته باید گفت که بازداشتن از راه الله متعال را نمی توان در یك یا دو موردِ خاصّ خلاصه نمود، بلکه تبلیغات ناروا، گناه علنی، ترویج ابزار فساد و غفلت‌آور، القای شبهه، ایجاد اختلاف، نشریّات و فیلم‌های گمراه کننده، بد معرّفی کردن دین حقّ، معرّفی نااهلان به عنوان الگوی دین و ده‌ها نمونه‌ی دیگر از مصادیق بستن راه خداست.

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴿۴﴾

و ما هیچ رسولی را نفرستادیم مگر به زبان قومش، تا (دین الله را) برای‌شان بیان کند (لیکن باز هم قبول نکردند) پس الله هر کسی را که بخواهد گمراه میکند و هرکسی را که بخواهد، هدایت میکند و او پیروزمند حکیم است.(۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بِلِسَانِ قَوْمِهِ»: به زبان قوم خود.
«لِيُبَيِّنَ لَهُمْ...»: لیبین: تا بیان کند، روشن نماید.
مراد این است که تبلیغ کار پیغمبران، و هدایت کار خدا است.

تفسیر:

«وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ رَسُولٍ إِلاّ بِلِسانِ قَوْمِهِ» خداوند متعال پیش از محمد ﷺ در میان ملت های پیشین، هیچ پیامبری را جز به زبان قومش نفرستاده است.
تا آنچه را که می گوید، به آسانی دریابند زیرا اگر پیامبر به زبانی غیر از زبان قومش سخن میگفت، قطعاً آنان سخنان او را درک نمی کردند و خطاب او را در نمی یافتند. پس این لطفی است بسیار بزرگ از جانب خدای منان بر بندگانش.

بِلِسانِ قَوْمِهِ:
در این هیچ جای شکی نیست که: پیامبران، با فرهنگ و زبان مردم زمان خود آشنا بوده وطبق فهم آنان تبلیغ میکردند. مراد از«لسان قوم» در این آیه مبارکه، تنها لغت و زبانِ مردم نیست، زیرا گاهی ممکن است گویندهای با زبان مردم سخن بگوید ولی مردم حرف او را درست و دقیق نفهمند، بلکه هدف از «بِلِسانِ قَوْمِهِ» آسان و قابل فهم گفتن است، به زبان وشیوه که: مردم پیام الهی را درک و بفهمند، چنانکه در (آیهٔ: 97 سورهٔ مریم میفرماید: «فَإِنَّما يَسَّرْناهُ بِلِسانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَ تُنْذِرَ بِهِ قَوْماً لُدًّا«97» (پس همانا قرآن را بر زبان تو آسان ساختیم تا پرهیزکاران را به وسیلهی آن بشارت دهی و مردم ستیزه جو را بدان هشدار دهی.) همچنان حضرت موسی علیه السلام نیز از خداوند میخواهد «وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسانِي«27» «يَفْقَهُوا قَوْلِي«28» (و گره از زبانم باز نما. تا (آنها) سخنان مرا (خوب) بفهمند.) (طه، 27- 28).
«لِيُبَيِّنَ لَهُمْ»: تا امتها پیامهای پیامبران را به درستی بفهمند و تا شریعتشان روشن، آسان و ساده باشد. و هدف رسالت را تمام و تکمیل کند. البته پس از آن حجّت بر آنان اقامه شد، «فَيُضِلُّ اَللّهُ مَنْ يَشاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشاءُ» قبل از همه باید گفته شود که: وظیفهی و رسالت پیامبر فقط تبلیغ است و هدایت و ایمان درقبضهی قدرت الله متعال قرار دارد. گمراهی هر کس را بخواهد او را گمراه کرده و هدایت هر کس را بخواهد بر اساس تقدیر ازلی او را هدایت میکند. یعنی: حق تعالی کسانی را که اسباب گمراهی را برگزیدهاند، گمراه می کند، «و هرکه را بخواهد هدایت میکند» یعنی: کسانی را که اسباب هدایت را برگزیدهاند، هدایت می کند.
«فَيُضِلُّ اَللّهُ مَنْ يَشاءُ»: مقصود از گمراه کردن خداوند، محروم کردن افراد لجوج از لطف خود است، والا اگر خداوند بنای گمراه کردن مستقیم کسی راداشت، نه کتابی میفرستاد و نه پیامبری. در آیات دیگر میخوانیم که خداوند ظالمان و فاسقان و مسرفان را گمراه میکند، یعنی انسان با گناه و ظلم، زمینهی محروم شدن از هدایت را در خود فراهم میکند.
بعضی از مفسران گفتهاند: فاعل »يَشاءُ» مردم هستند نه الله متعال، یعنی خداوند گمراه میکند کسی را که خودش بخواهد گمراه شود و هدایت می کند کسی را که خودش بخواهد هدایت شود. مانند آیه: (20 سوره اسراء) که میفرماید: «كُلًّا نُمِدُّ هؤُلاءِ وَ هَؤُلاءِ مِنْ عَطاءِ رَبِّكَ وَ ما كانَ عَطاءُ رَبِّكَ مَحْظُوراً «20» (ما ازعطای پروردگارت، اینان(فرصت طلبان) وآنان(دنیا طلبان) را کمك میکنیم وعطای پروردگارت ازکسی منع نمیشود.) خداوند متعال انسانها را آزاد خلق نموده و با در اختیار قرار دادن امکانات، آنان را مورد آزمایش قرار داد تا نحوهی عمل و گزینش آنان روشن شود و معامله کنندگان با خدا، از دیگران جدا و تفکیک گردد. سنّت الله متعال بر این است که نعمت و امداد خویش را دراختیار همگان قرار دهد، تا هرکس صفات خوب و بد خویش را بروز دهد.
«وَ هُوَ اَلْعَزِيزُ اَلْحَكِيمُ(4)»: و او در ملک خود غالب است و در صنعتش حکیم وبا حکمت است در افعال خویش؛ خداوند متعال هر کس را بخواهد از هدایت بر میگرداند و هر کس را هم بخواهد، به سوی حق رهنمای می نماید.

پس هرکه را که شایسته هدایت است، هدایت و هرکه را که سزاوار گمراهی است، گمراه می سازد.
و اوست عزتمندی که فرمانش غالب، قدر و عظمتش والا و قهرش آشکار است، اوست که در آفرینشگری، نوآوری، تصویرگری، صنع، شریعت و حاکمیتش، حکیم و فرزانه می باشد.
حاصل معنی این است: آنگاه که پیامبر مرسل، شرع الله متعال را به قومش به زبان خودشان بیان کرد، دیگر او را بر هدایت کردن کسی هیچ قدرتی نیست زیرا هدایتگر و گمراه کننده خود الله متعال است. یا معنی چنین است: درحقیقت خداوند متعال کافرانی را که گفتند: محمد به زبان ما سخن میگوید و او یکی از خود ماست پس این نبوت برایش از کجا آمده؟ گمراه کرده است.
پیامبران، با فرهنگ و زبان مردم زمان خود آشنا بوده و طبق فهم آنان تبلیغ می‌کردند.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه قبلی بیان یافت که الله متعالی، محمد ﷺ را نزد مردم فرستاد تا آنانرا از کفر وگمراهی برهاند وبه سوی ایمان، باور راستین و پایدار و حقیقت بینی رهنمایی کند.
اینک در آیات متبرکه (5 الی 8) در مورد رسالت موسی علیه السلام و اندرزهایش، بحث بعمل می آورد و پس از او از سرگذشت سایر پیام آوران مهربان و مردم دوست خبر میدهد، تا بیشتر روشن گردد که هدف همه‌ی پیامبران، مشترک و همان رهایی از کفر و نادانی و درماندگی و رسیدن به نور ایمان، یکتاپرستی و حق دوستی است.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ﴿٥﴾

به راستی ما موسی رابا معجزه های خود فرستادیم، (و به او دستور دادیم) که: قومت را از تاریکیها (کفر وجهل) به‌سوی روشنی (ایمان و دانش) بیرون کن وبه آنان روزهای (نعمت‌ها و مصیبت‌های) الله را یادآوری کن (تا پند گیرند). یقیناً در این (امور) عبرتهایی برای هر صبر کنندۀ سپاسگزار است.(۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ذَكِّرْهُمْ»: به آنان یادآوری کن، آنانرا پند ده. ایام الله: روزهای خدا، روزهای تلخ و شیرین گذشتگان. «صَبَّارٍ»: بسیار بردبار وشکیبا، شکور: بسیار شکرگزار. آنجا که: شما را رهانید، شما را رستگار کرد.

تفسیر:

قابل یاد آوری است که هدف و مقصد کلّی أنبیاء، یکی است. خداوند متعال در أولین آیۀ این سورۀ به پیامبر اسلام محمد ﷺ و در این آیه به حضرت موسی علیه السلام میفرماید: «أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» مردم را از تاریکی‌ها خارج کنید و به نور هدایت نمایید.
«وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا مُوسى بِآياتِنا» به یقین خداوند متعال موسی علیه السلام را همراه با معجزات درخشانی و نشانه های روشن که بر صدق او دلالت می‌کردند.
چون عصا ویدبیضاء به سوی بنی اسرائیل فرستاد. در ضمن قابل یاد آوری میدانم: رسالت موسی (علیه السلام) نیز به زبان قوم خودش بوده است.
«أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَکَ مِنَ اَلظُّلُماتِ إِلَى اَلنُّورِ» «أن» تفسیری به معنی «یعنی» است.

یعنی به حضرت موسی علیه السلام دستور و هدایت فرمود تا بنی اسرائیل را به راه حق دعوت کرده و از این طریق ایشان را از تاریکی های کفر به سوی نور ایمان بیرون برد، و نعمت‌های خداوند برای‌شان را به یاد آورد.

مفسر ابو حیان میفرماید: لفظ «قَوْمَکَ» نمایانگر آن است که رسالت حضرت موسی به قومش اختصاص دارد. به عکس آنچه که به حضرت محمد صلّی الله علیه وسلم گفته است: «لِتُخْرِجَ اَلنّاسَ» که برعمومیت رسالتش دلالت دارد. (البحر ۵/۴۰۵.)
«وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ»: عطایا و نعمت های خدا را به آنان یادآور شو. راه نجات مردم از ظلمات، یاد قهر وقدرت الله متعال نسبت به ظالمان و توجّه به الطاف اونسبت به گذشتگان است.
«إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِکُلِّ صَبّار شَکُور(5)»: توجّه به تاریخ، زمینه‌ی صبر و شکر را در انسان به وجود می‌آورد. یادآوری مصیبت‌ها و تلخی‌های گذشته و برطرف شدن آنها، انسان را به شکر وادار مي كند. توجّه به پایداری امّت‌ها و پیروزی آنان، انسان را به صبر ومقاومت دعوت میکند. طوریکه در آیه مبارکه تذکر یافت: بیگمان در این یادآوری‌ها و عطایای الهی، اندرزهایی است رسا وعبرت‌هایی است بزرگ برای کسانی که بر مصیبت و بلا صابر و شکیبا، و بر شادی ورفاه شاکر وسپاسگزار اند، زیرا کسانیکه از همچو اوصافی برخوردار باشند، بی شک همانان عابدان راستین حق تعالی‌اند که مراتب عبودیت را(که همانا پیمودن پلکان‌های صبر و شکر است) صعود کرده‌اند و در نتیجه شایستهٔ ولایت گردیده، ازحکمت بهره‌مند و به ساحل کامیابی و رستگاری رسیده‌اند.
«صَبّار»: صبر زمینه درك حقیقت است. مؤمن در سختی، صبر و در رفاه، شکر میکند.
وازجمله از فحوای آیۀ مبارکه: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَأَيَت لِّكُلِّ صَبَّار شَكُور5) [إبراهيم: 5]. فهمیده میشود که: فقط کسی از ایام الله عبرت می‌گیرد که در او دو وصف صبر و شکر وجود داشته باشد.
«شَکُور»: بسیار سپاسگزار در برابر نعمت‌های خداوند متعال است. چنان‌که رسول الله ﷺ در حدیث شریف فرمودند: «بی‌گمان کار مؤمن همه شگرف و شگفت است؛ خداوند متعال هیچ قضایی را در حق وی مبرم نمیسازد مگر این که آن قضا به خیر اوست، چه اگر به او آفت و رنجی برسد، شکیبایی میکند و این به خیر اوست و اگر هم به او خوشی و نعمتی برسد، شکر می گزارد و این نیز به خیر اوست».

وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ أَنْجَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ وَيُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ﴿۶﴾

و[یاد کن] برایشان وقتی را که موسی به قوم خود گفت: نعمت الله را بر خودتان به یاد آورید، آن زمان که شما را از [چنگال] فرعون نجات داد که بدترین عذاب را به شما میرساندند[همانان] که پیوسته شما را شکنجه سخت میدادند، و پسرانتان را سر می بریدند و زنانتان را (براي خدمتكاري) زنده نگاه می داشتند و در این امر آزمایش بزرگی از جانب پروردگارتان بود.(۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَسُومُونَكُمْ» (سوم): بر سرتان می آورند، به شما می چشانند، به شما میرسانند.
«سُوءَ الْعَذَابِ»: عذاب سخت، بدترین شکنجه. «يَسْتَحْيُونَ»: نگهمیدارند، زنده می گذارند. «ذالکم»: آن رهایی و شکنجه. «بلاء»: آزمون.

تفسیر:

«وَإِذْ قالَ مُوسى لِقَوْمِهِ اُذْكُرُوا نِعْمَةَ اَللّهِ عَلَيْكُمْ»: سپس خداوند متعال از سخنان موسی علیه السلام در یادآوری از ایام الله برای قومش، چنین حکایت میکند: ای پیامبر! اخبار موسی علیه السلام را به خاطر بیاورد، روزی که به قومش بنی اسرائیل گفت: ای قوم من! نعمت‌های گرانقدر حق تعالی را با شکر و سپاسش به یاد آورید.
«إِذْ أَنْجاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ»: روزی که شما را از ذلت و بردگی فرعون وسپاه شکنجه‌گر شان نجات داد. یعنی اینکه من شما را از سرزمین مصر کوچاندم و الله متعال بحر را برایتان گشود و فرعون و لشکریانش را در آن غرق ساخت.
واقعاً هم آزادی، از مهم‌ترین نعمت های الهی که نصیب انسانها می گردد. با تمام وضاحت درمی یابیم‌که مهمترین رسالت انبیا، مبارزه باطاغوت‌ها و نجات محرومان ومستضعفان از یوغ آنان ودرنهایت سوق جوامع به‌سوی سعادتمندی و رفاه انسانی است.
«يَسُومُونَكُمْ سُوءَ اَلْعَذابِ»: همانان که سخت‌ترین و بدترین انواع اذیت و عذاب‌ها مانند قتل، برده سازی وظلم های رنگا رنگ وگوناگون را بر شما می‌چشاندند؛
«وَ يُذَبِّحُونَ أَبْناءَكُمْ وَ يَسْتَحْيُونَ نِساءَكُمْ»: و اولاد ذکور شما را از بیم آنکه در بزرگسالی مایهٔ درد سرشان برای شان واقع نشوند، آنان را می‌کشتند و و اولاد مؤنث شما یعنی دختران تان را برای خفت وخواری و برای خدمتگزاری و در نهایت برای خوش گزارنی خود زنده نگهمیداشتند.
«وَفِي ذٰلِكُمْ بَلاءٌمِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ(6)»: محنت ومصیبتی که برشما رفت آزمایش وامتحانی بودکه ازجانب خدای بزرگ برشما مقرر شده بود. تا حق تعالی صبر و شکرتان را در عینیت معلوم بدارد. یعنی اینکه نجات دادن تان نعمتی عظیم از جانب حق تعالی بود که شما از شکرگزاری آن عاجزید.
مفسران در مورد قتل اولاد ذکور بنی اسرائیل می نویسند: عامل بقتل رساندن اولاده های ذکور این بود که کاهنان به فرعون گفته بودند از بنی اسرائیل پسری به دنیا می‌آید که انقراض قدرت و ملک تو به دست اوصورت میگیرد. بنابر این دستور کشتن تمام مولود ذکور بنی اسرائیل صادر نموده بود.

وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ﴿٧﴾

(همچنین) بخاطر بیاورید هنگامي را که پروردگارتان اعلام داشت که اگر شکر گزاري کنید (نعمت خود را) بر شما خواهم افزود و اگر کفران کنید، بی‌گمان عذاب من بسیار سخت است.(۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَأَذَّنَ»: اعلام کرد، خبر داد. «لَأَزِيدَنَّكُمْ» (زید)؛ حتماً افزون میکنم، می افزایم.

تفسیر:

«وَ إِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ»: موسی علیه السلام به قومش گفت: به شما به اعلامی عام و همگانی خطاب مینمایم تا سخن او را بشنوید و آن را به درستی دریابید:

که: باید وی را در برابر نعمت هایش (با فرمان پذیری) سپاس بگذارید که در این صورت یقیناً از فضل گسترده، کرم عام و همه شمولش بر شما خواهد افزود، یعنی: اگر نعمت های یادشده مرا بر خود واقعاً سپاسگزاری کنید. «بر نعمت شما می افزایم» یعنی: نعمتی بر نعمت دیگر بر شما می افزایم، به عنوان بخششی از جانب خود.
باید گفت: که هیچ چیز دیگربسان شکرجالب نعمت واستمرار بخش آن نیست.
«وَ لَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ (7)»:واگر باکفر و نافرمانی نعمت الله متعال را انکار کنید، طاعتش را ترک نمودید و به نافرمانی هایش آغشته شدید، یقیناً بدانید که شما را در برابر عملکرد زشتتان به سختی عذاب خواهد کرد. همان طورکه وعده‌ی افزایش را در مقابل سپاسگزاری داده است، وعده‌ی عذاب را در موقع ناسپاسی و کفر نیز داده است.
قابل دقت و یادآوری است که: این آیه مبارکه، مهمترین و صریح‌ترین آیه قرآن عظیم الشأن در مورد شکر نعمت و یا کفران آن است، که بعد از آیه‌ی مربوط به نعمت آزادی و تشکیل حکومت الهی، به رهبری حضرت موسی مطرح شده است و این، رمز آن است که حکومت الهی و رهبر آسمانی مهمترین نعمت هاست، و اگر شکرگزاری نشود خداوند مردم ناسپاس را به عذاب شدیدی گرفتار می کند.

شکر نعمت مراحلی دارد:

خداوند سبحان و تعالی نعمت‌هاي فراواني را بر ما ارزاني فرموده است که: قابل شمارش وحساب نیستند. درنتیجه مؤمن پیوسته باید باجسم و جان خویش سپاسگزار الله باشد.
شکر از نعمت مراحلی دارد که برخی از آن قرار ذیل می باشد:
الف: شکر قلبی که انسان همه‌ی نعمت‌ها را ازجانب پروردگار باعظمت بداند.
ب: شکر زبانی، مانند گفتن »الْحَمْدُ لِلَّهِ«.
ج: شکر عملی که با انجام عبادات وصرف کردن عمر واموال در مسیر رضای الله سبحان وتعالی و خدمت به مردم به دست می‌آید.

وَقَالَ مُوسَى إِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ﴿٨﴾

و موسی [به بنی اسرائیل] گفت: اگر شما و همه مردم روی زمین کافر شوید [زیانی به خدا نمی رسد]؛ زیرا خدا بی نیاز و ستوده است.(٨)

تفسیر:

«وَ قالَ مُوسى إِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً»:همچنان حضرت موسی علیه السلام بعد از اینکه از إیمان آوردن بنی اسرائیل نا اُمید شده به آنان گفت: اما بر فرض اگر شما و تمام کسانی که در زمین به سر می‌برند به خدای متعال کفر بورزید، «إِنْ تَكْفُرُوا»: اگر کافر شوید. اگر کفران نعمت کنید و ناسپاس گردید. بدانید که هرگز به وی زیانی نمیرسانید، «فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ(8)»: با ایمان و عمل خود، نباید بر خداوند هیچ مِنّتی بگذاریم زیرا او نیازی به أعمال ما ندارد، همانا الله متعال از شکر بندگان بی نیاز است، او نیازی به طاعت کسی ندارد. ایمان و کفر، یا شکر و کفرانِ ما در ذات او تعالی أثری ندارد.
و اگر تمام خلق همه بر قلب بدکارترین شخص روی زمین باشند، این نیز از عظمت و وسعت مُلکَش چیزی را کم نمی کند، زیرا حق تعالی از همگان بی‌نیاز است، ازآنکه یگانۀ صمد است و اوست که سزاوار حمد و ثناء میباشد، او در زمین و آسمان ستوده

است، به کسانی که از وی روی میگردانند محتاج نیست و کسانی را که به وی رو میکنند می ستاید و کارشان را قدر میشناسد.

خوانندگان محترم!

خداوند متعال، پیامبران را به توکل واعتماد در برابر شر دشمن، راهنمایی میکند ویادآور میشود که کافران نژاد پرست در نادانی فرورفته اند و میگویند: یا شما را از دیار و مملکت خود می رانیم و آواره می کنیم یا باید به کیش و مسلک بت پرستی داخل شوید؛ اما خداوند، برابر سنت همیشگی خود، پیامبران را پیروز می گرداند و دشمنانشان را در هم می کوبد ومجازات شان می کند و به عذاب آخرت هشدار می دهد.

اینکه در آیات (9 الی 18) برخی از اخبار ملل پیشین و پیامبران آنان، سرانجام نیکت، از آن پیامبران است، را مورد بحث قرار داده است.

أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ﴿٩﴾

آیا خبر آنها که پیش از شما بودند به شما نرسیده: (مانند) قوم نوح و عاد و ثمود وآنها که پس از ایشان بودند، همانها که جز خداوند از آنان آگاه نیست، پیامبرانشان با دلائل روشن به سوي آنها آمدند، ولي آنها (از روي تعجب و استهزاء) دست بر دهان گرفتند و گفتند که ما به آنچه شما مامور آن هستید کافریم، و نسبت به آنچه ما را به سوي آن میخوانید در شک هستیم.(۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نَبَأ»: خبر. «قَوْمِ»: بدل یا عطف بیان (أَلَّذِينَ) است. «فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ»: اگر معنی(أَيْدِي) و (أَفْوَاه) همان اندام‌های مشهور بدن باشد که دست‌ها و زبان‌ها است، معانی جمله عبارت است از: دست‌های شان را در دهان‌هایشان نهادند و از شدّت خشم و بیزاری از دعوت پیغمبران، آنها را گاز گرفتند. دست‌هایشان را به سبب غلبه خنده و قهقهه تمسخرآمیز بر دهان‌های شان نهادند و پیغمبران را استهزاء کردند. دست‌های شان را بر دهان‌های شان نهادند یعنی که ای داعیان بس کنید و ساکت باشید. دست‌های شان را بر دهان های أنبیاء نهادند و جلو سخنان شان را گرفتند.

تفسیر:

«أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ» باید گفت که: از سوی خداوند سنّت‌ها و قوانین ثابتی بر تاریخ و جامعه حاکم است، که آشنایی با قسمتی از تاریخ میتواند درس عبرتی برای قسمت دیگر باشد. طوریکه در آیه مبارکه آمده است: ای امّت محمد! آیا اخبار ملتهای تکذیب کننده ی پیشین امت‌هایی که پیش از شما بودند: از قبیل قوم نوح، قوم هود، قوم صالح و کسانی که بعد از آنان آمدند، به شما نرسیده است.

قابل تذکر است که: این آیه یکی از مصادیق تذکر و توجّه به «أيام الله» است که در آیه‌ی پنجم این سوره مطرح شد. «وَ ذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ».

«وَالَّذِينَ مِن بَعْدِهِمْ»: و ملتهایی که بعد از آنان آمدند، به شما نرسیده است، «لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ» و جز الله متعال هیچکس تعداد و کثرت شان را نمی داند، به شما نرسیده است؟

«جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ»: پیامبرانشان ما با أدلۀ روشن وبراهین قاطع که گویای صِدق‌شان بود، نزد آن اقوام رفتند. «فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِی أَفْوَاهِهِمْ»اما آنها از روی خَشم، کینه و تمرد به عنوان کِذب از پذیرش حق، دستان خود را به دهان‌های خویش گرفتند.
ابن مسعود میفرماید: از فرط کین وعِناد انگشتان خود را به دهن جویدند. (قول دوم بر مبنای مجاز است همانند: عَضُّوا عَلَيْكُمُ اَلْأَنامِلَ مِنَ اَلْغَيْظِ و قول أول حَمْل بر حقیقت می شود و توضیح آن چنین است: وقتی کلام پیامبران را شنیدند از آن در تعجب شدند، خندیدند وآن را مسخره کردند در این موقع دست ها را بر دهان نهادند، همان طور کسیکه می‌خندد دستش را جلو دهانش می گیرد.).
«وَ قالُوا إِنّا كَفَرْنا بِما أُرْسِلْتُمْ بِهِ»: و کافران به پیامبران خود گفتند: ما به آنچه از پیام یگانگی الله متعال و ایمان به وی آوردید منکریم!
بناءً با تمام وضاحت از فحوای آیۀ مبارکه هذا در می یابیم که: کفّار تنها مخالف شخص أنبیاء نبودند، بلکه با مکتب آنان هم مخالفت شدیدی داشتند.
«وَ إِنّا لَفِی شَكٍّ مِمّا تَدْعُونَنا إِلَيْهِ مُرِيبٍ(9)»: شك و تردید کفار در حقّانیّت دین، ناشی از مقام تحقیق نیست، بلکه منشأ آن بدبینی و لجبازی است.
طوریکه در آیۀ مبارکه آمد ه است: ما شدیداً به دعوت شما و راستگویی شما شک داریم! ما آنچه را شما به سوی آن فرا می‌خوانید به باد استهزاء و تمسخر گرفته و در صحت نبوت‌تان مردّدیم! دل‌های را از تردید و غیظ نسبت به شما انباشته است!
«فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْواهِهِمْ»: مفسران این جمله آیه مبارکه را به چند صورت معنا نموده اند:
مخالفان با گذاشتن دست بر دهان حقّگویان، صدای آنان را در گلو خفه می‌کردند.
معجزات و دلایل أنبیاء به قدری محکم بود که گویا دست مردم را گرفته بردهانشان گذاشتند، کنایه از اینکه زبان مردم در برابر حقّ، بسته شد و حرفی برای گفتن نداشتند.
مخالفان أنبیاء از شدت خشم، انگشتان خود را می جویدند می‌گرفتند.
مخالفان أنبیاء، درحضور پیامبر دستان خود را بر دهانشان قرار می دادند. کنایه از اینکه ساکت شوند و موعظه‌ای نکنند.

قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرَكُمْ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى قَالُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتُونَا بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ﴿١٠﴾

رسولان شان گفتند: آیا در بارۀ الله آفرینندۀ آسمان‌ها و زمین شکی است؟! او شما را دعوت میکند تا گناهانتان را بیامرزد و تا مدتی معین شما را مهلت میدهد. گفتند: شما جز بشری مانند ما نیستید، میخواهید ما را از آنچه پدران ما می‌پرستیدند منع کنید، پس اگر در ادعای تان صادق هستید دلیل روشنی [بر اثبات رسالت خود که مورد پسند ما باشد] بیاورید. (١٠)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فَاطِرِ»: آفریننده بدون الگو و مدل (انعام/ آیه 14، یوسف آیه 101). بدل یا صفت (الله) است. «أَجَل مُسَمّيً»: وقت تعیین شده. مراد هنگام مرگ طبیعی است (هود/ آیۀ 3، نحل/ آیۀ 61، عنکبوت/ آیات 53 - 55، فاطر/ آیۀ 45، احقاف/ آیۀ 3). «عَما»: از چیزهائی که. مراد بتها است. «سُلْطَان»: حجّت و برهان. مراد معجزه‌های پیشنهادی است.

تفسیر:
«قالَتْ رُسُلُهُمْ أَ فِی اَللّهِ شَکٌّ فاطِرِ اَلسَّماواتِ وَ اَلْأَرْضِ»: اعتقاد به پروردگار با عظمت، فطری و بدیهی است و سزاوار هیچگونه شك وتردیدی نمی باشد.
بناءً پیامبران در جواب تکذیب کنندگان پرداخته و گفتند: آیا در وجود و یگانگی خدا شک و تردید وجود دارد؟ یعنی: آیا در وجود و یگانگی حق تعالی ذاتی که اختراع‌کننده و ایجادگر آسمانها و زمین بعد از عدم آنهاست شک و متردید هستید؟ در حالیکه وجود و وحدانیت او در منتهای روشنی و وضوح بوده و فطرت‌ها گواه وجود او میباشند؟ اِستفهام اِنکاری است، یعنی: در این باره هیچ شکی وجود ندارد.
«یَدْعُوکُمْ لِیَغْفِرَ لَکُمْ مِنْ ذُنُوبِکُمْ»: باید گفت که: دین انسان را به پاکی از آلودگی‌ها دعوت میکند طوریکه میفرماید: «یَدْعُوکُمْ لِیَغْفِرَ لَکُمْ مِنْ ذُنُوبِکُمْ»: او شما را به این مرام به سوی یگانگی خود و اطاعت از پیامبرانش میخواند تا گناهان‌تان را برشما ببخشاید یعنی: تاحق تعالی پاره‌ای از گناهانی را که آمرزش آن را بخواهد، بر شما بیامرزد.
از فحوای آیۀ مبارکه در می یابیم که: خداوند متعال طالب غفران و آمرزش گناهان انسان است.
در آیه‌ی قبل کُفّار به أنبیاء گفتند: «تَدْعُونَنا» شما ما را به راه خدا میطلبید، ولی در این آیۀ
مبارکه پیامبران به آنان گفتند: «یَدْعُوکُمْ» خدا شما را می‌خواند. یعنی دعوت ما از جانب خود و به سوی خود نیست، بلکه از سوی خدا و به سوی خداست.
به گفته‌ی مفسران جلیل القدر هریک زمخشری و مراغی؛ وعده‌های قرآن نسبت به مؤمنان بخشش تمام گناهان است. «یَغْفِرْ لَکُمْ ذُنُوبَکُمْ» ولی نسبت به دیگران، بخشش بعضی ازگناهان است. «یَغْفِرْ لَکُمْ مِنْ ذُنُوبِکُمْ» در این هیچ جای شکی نیست که: عمر هرانسانی، از پیش اندازه گیری و تعیین شده است، طوریکه آیۀ مبارکه میفرماید: «وَ یُؤَخِّرَکُمْ إِلی أَجَلٍ مُسَمًّی» که اگر ایمان بیاورید، عمرشما راتا نهایت أجل و مهلتی که برایتان تعیین شده است به تأخیر می‌اندازد و در جزای اعمال شما عجله به خرج نمی‌دهد که شما را نابود کند.
«قالُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلاّ بَشَرٌ مِثْلُنا»: اما کافران به پیامبران‌شان گفتند: شما نیز بشری مانند ما هستید، صفات شما مانند صفات ما است پس شمارا برما چنان امتیازی که شایستۀ رسالت‌تان گرداند، وجود ندارد از این رو چرا بی هیچ سببی خود را بر ما برتر دانسته «تُرِیدُونَ أَنْ تَصُدُّونا عَمّا کانَ یَعْبُدُ آباؤُنا»: تعصّبات قومی و نژادی، در زیاتر ازموارد مانع پذیرفتن حقّ است، طوریکه در آیۀ مبارکه آمده است که: کافران درجواب گفتند ومیخواهید تا ما را ازپرستش بُتان و همتایانی که پدران و اجداد ما آنها را می خواندند باز دارید؟ «فَأْتُونا بِسُلْطانٍ مُبِینٍ(10)».
پس دلیل و برهان روشن و آشکار را بر صدق خود به ما ارائه دهید.
با تأ سف باید گفت که: عناد و بغاوت و سرکشی در برابر حقّ، درد بی درمان است. تمام أنبیاء با معجزه به سراغ مردم میرفتند، ولی لجاجت برخی مردم سبب می‌شد که همواره معجزه‌ی تازه‌ای که طبق هوس آن ها باشد از پیامبران مطالبه و در خواست کنند.

این درخواست را در حالی مطرح کردند که پیامبران علیهم السلام برای‌شان حجتهای آشکار آورده بودند. پس این‌گونه برخورد با پیامبران علیهم السلام، نمایانگر نوعی تعصب و سرسختی در عقاید فاسدشان بود.

قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَمَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴿١١﴾

پیامبران شان گفتند: «ما جز بشری همانند شما نیستیم، ولیکن خداوند بر هر کس از بندگانش که بخواهد منّت می گذارد (و به پیامبری بر می گزیند) و ما (هرگز) نمیتوانیم (وحق نداریم) که معجزه‌ای جزبه فرمان خدا برایتان بیاوریم. و مؤمنان باید بر خدا توکل کنند.(١١)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَمُنُّ»: منت می نهد. لطف و بزرگواری می کند. «مَا كَانَ لَنَا»: ما را نرسد. ما نمی توانیم.

تفسیر:

از فحوای این آیۀ مبارکه برمی آید که: خداوند متعال بر هرکس بخواهد منّت گذاشته، او را پیامبری قرار میدهد، ولی خدای حکیم می داند که چه کسی ظرفیّت و لیاقت این مسئولیّت بزرگ را دارد. «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسالَتَهُ» (انعام، 124) (بگو:) الله داناتر است که رسالت خود را در کجا قرار دهد.

قابل توجه است که: کفّار ومشرکان باانبیا بطور دایمی این دو بحث را داشتند:

اول آینکه: شما انسان‌هایی مثل ما هستید.

دوم اینکه: معجزه‌ای را که ما پیشنهاد می‌کنیم برای ما بیاورید.

طوری که در این آیۀ مبارکه به جواب هر دو پیشنهاد مطرح شده پرداخته شده است:

امّا این که ما انسانی همانند شما هستیم قبول داریم، ولی خداوند بر ما منّت گذاشته و به ما وحی کرده است، امّا این که معجزه‌ی ما به دلخواه شما باشد، این پیشنهاد غیر عملی است، زیرا ما حقّ نداریم بدون اِذن و اِجازۀ خداوند متعال، معجزه‌ای بیاوریم. «قالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلاّ بَشَرٌ مِثْلُكُمْ».

پیامبران شان درجواب: این سخنشان که: شما نیز بشری مانند ما هستید، گفتند: بلی! ما نیز انسان که شما گفتید بشری مانند شما هستیم، گرچه انسان‌ها همه در شکل وظاهر یکسانند، اما دلیل بر این نیست که در باطن و معنویّت نیز یکسان باشند. در آیۀ مبارکه ملاحظه میشود که: پیامبران، در بارۀ خود غلوّ و اضافه گویی نمی کردند و می گفتند: بلی ما انسانی مثل شما هستیم.

«وَ لكِنَّ اَللّهَ يَمُنُّ عَلى مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ»: مقام نبوّت، هدیه و منّت الهی است از این رو خداوند متعال از روی کرم و فضلش، هر کس از بندگانش که خود بخواهد منت می نهد و نبوت ورسالت را به او می بخشد. یعنی: برای ما مقدور نیست که به شما حجتی از حجت‌ها را بیاوریم.

مفسر زمخشری در این بابت می نویسد: به عنوان تواضع و فروتنی فضل خود را ذکر نکرده‌اند. و در برابر گفته‌ی آنها که می‌گفتند: شما هم مانند ما انسان هستید تسلیم شدند که در بشریت مانند آنها می باشند اما در غیر آن مانند آنها نمی باشند. (تفسیر کشاف ٥۴۴/٢).

«وَما كانَ لَنا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطانٍ إِلاّ بِإِذْنِ اَللّهِ» و اما در مورد براهین، أدله و معجزاتی که در خواست کرده اید، باید این نکته را به شما روشن سازیم که ما بندگانی مأمور بیش نیستیم. از این رو نمیتوانیم جز به اجازه و ارادۀ خداوند متعال هیچ چیزی بیاوریم. یعنی: به مشیت وی. به قولی: مراد از «سلطان» در اینجا، معجزاتی است که کُفار برسبیل سرسختی، لَجاجت و تعصب از پیامبران علیهم السلام میطلبیدند.

قابل یادآوري استکه: معجزه که أمرخارق العاده است؛ بهاِذن وأمر پروردگار باعظمت صورت میگیرد، نه به اراده وخواست مردم. (بطور مثال در موارد و حالاتیکه در ظاهر أمر؛ حتّی اگر مردم توقع معجزه را هم نداشته باشند، أنبیاء آن را میآورند).

«وَعَلَى اَللّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ اَلْمُؤْمِنُونَ(11)»: مؤمن، از عناد و انکار مخالفان خسته نمیشود و با توکّل بر ذات أقدس الهی راهش را ادامه میدهد، بناءً مؤمنان در تمام أمور فقط بر الله متعال اعتماد وتوکل میکنند. پس او یقیناً ایشان را بر دشمنانشان یاری داده و در تمام امور از ایشان پشتیبانی میکند. یعنی: توکل ما پیامبران علیهم السلام باید فقط بر خداوند متعال باشد، نه بر گرایش شما به ایمان و پشتیبانیتان از ما.

وَمَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَقَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا وَلَنَصْبِرَنَّ عَلَى مَا آذَيْتُمُونَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ﴿١٢﴾

ومارا چه شده است که برالله توکل نکنیم؟ درحالیکه ما را به راههای (سعادت بخش) مان هدایت فرموده است؟! و مسلماً ما برآزارهای که به ما میرسانید صبر خواهیم کرد، (ورسالت خود را خواهیم رساند) و توکل کنندگان باید تنها بر خدا توکل کنند».(١٢)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَا لَنَا»: ما را چه شده است؟ ما را چه رسیده است؟ «هَدَانَا سُبُلَنَا»: مارا بهراه های خود داشته است ورهنمودمان کرده است و طریق نجات از دوزخ و وصول به بهشت را به ما نموده است. تفسیر نور: «ترجمۀ معانی قرآن».

تفسیر:

«وَما لَنا أَلاّ نَتَوَكَّلَ عَلَى اَللّهِ»: خداوند متعال که: هدایت کرد، حمایت هم میکند. پس تنها براو باید توکّل کنیم. بناءً پیامبران گفتند: چه امری وچه عذری مانع توکل و اعتماد ما به الله متعال میشود؟ چرا ما نباید به الله توکل کنیم؟ و کار خویش را بدو نسپاریم.

«وَ قَدْ هَدانا سُبُلَنا»: حال آنکه تنها اوست که چشمان ما را به سوی حق باز کرده، ما را به راه هدایت رهبری نموده و طریق نجات از عذاب را به ما نشان داده است. و ما را به سوی راهي هدایت میکند که در نهایت به سر منزل رحمتش میرساند.

«وَلَنَصْبِرَنَّ عَلى ما آذَيْتُمُونا»: هم باید بر الله توکل کرد و هم باید در برابر مخالفان صبر و مقاومت نمود طوریکه در آیۀ مبارکه میفرماید: و البته ما بر آزارهای گفتاری و رفتاريی که شما مشرکان(با بد زبانی و بدکرداری) به ما میرسانید صبر شکیبایی خواهیم کرد.

ابن جوزی گفته است: از این جهت این قصه و امثال آن را بر پیامبر ما صلّی الله علیه و سلم باز گفته است که او هم به پیشینیان خود اقتدا و تأسی کند و ماجرای آنان را بداند. (زاد المسیر ۴/٣۵٠.)

«وَ عَلَى اَللّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ اَلْمُتَوَكِّلُونَ(12)»: تکرار نیست بلکه معنی ثبات و دوام بر توکل را دارد. یعنی بر توکل و اِعتماد به خداوند متعال، ادامه بدهید و برآن پایدار بمانید. کسی

میتواند صبر کند که تکیه‌گاهی داشته باشد واقعیت همین است که: مؤمنان متوکل تنها بر الله تکیه میکنند، در نتیجه با بر خورداری از عنایت و حمایت الله متعال نیرومند، درپناه دین وی مقتدر و عزتمند، و با تائید وی موفق و پیروز می شوند.
مفسر تفسیر «صفواة التفاسر» مرحوم شیخ علی صابونی میفرماید: در آیۀ مبارکه عصیان و نافرمانی با تکیه به نیروی مادی که در إختیار ستمگران است، نقاب را از چهره‌ی خود کنار می زند:

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَا فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ﴿١٣﴾

وکسانیکه کافر شدند به پیامبران شان گفتند: «ما قطعاً شما را از سرزمین خود بیرون خواهیم کرد، یا اینکه به دین ما باز گردید». پس پروردگارشان به آنها وحی فرستاد که: یقیناً ظالمان را هلاک خواهیم کرد. (١٣)

تفسیر:

تهدید و تبعید، سیاست همیشگی زورگویانِ بی منطق است. در طول تأریخ همه‌ی أنبیاء، گرفتار مخالفان بودند. طوریکه میفرماید: «وَ قالَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنا أَوْ لَتَعُودُنَّ فِی مِلَّتِنا» کافران بر آزار رسانی و بدرفتاری با أنبیاء پافشاری نموده گفتند: به الله قسم! یا شما را از سرزمین‌های خویش اخراج میکنیم یا باید به دین ما برگشته و دین خویش را ترک نماید !یعنی کافران إصرار کردند تا یکی از این دو أمر را بر پیامبران علیهم السلام تحمیل نمایند. البته این ظلم و تجاوزی آشکار از سوی آنان بود که پیامبران علیهم السلام را به صرف این‌که دعوت الله متعال را برای‌شان آورده‌اند، از خانه و سرزمین خودشان و از میان کسان و نزدیکانشان اخراج نمایند.
«فَأَوْحى إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ اَلظّالِمِينَ(13)»: خداوند متعال به پیامبرانش وحی کردکه: حتماً دشمنان کافر وظالم را باعذاب ویرانگر محو ونابود خواهد کرد.
ملاحظه میشود که: دلیل هلاکت ظلم است، نه کفر وبه تام صراحت دریافتیم که: ظلم، ظالم
دوام نمی یابد و ظالم، در نهایت امرنابود می شود.

وَلَنُسْكِنَنَّكُمُ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ ذَلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَخَافَ وَعِيدِ﴿١٤﴾

و یقیناً شما را بعد از آنها در سرزمین سکونت خواهیم داد، این (وعده) برای کسی است که از وقوف در پیشگاه من بترسد، و از وعید (عذاب) من بیمناک باشد.(١٤)
کفّار، زمین را منطقه‌ی قدرت‌نمایی خود بحساب می آورند، غافل از آنکه حکومت زمین به دست أنبیا ومؤمنان میرسد. در برابر تهدید کفار: «لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنا» وعده خداوند: «وَ لَنُسْكِنَنَّكُمُ اَلْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ» (یقیناً شما را بعد از آنها در سرزمین سکونت خواهیم داد) آمده است.
خداوند متعال به اولیای خود به آنان (که حاملان رسالات آسمانی و راهنمایان بشری بودند) پیام فرستاد که حتما ظالمان (کفرپیشه چون ایشان) را (به خاطر ظلم وستمی که روا میدارند) نابود میکنیم. وماشما را پس از ایشان در سرزمین (آنان) سکونت می‌بخشیم. یعنی: در سرزمین این کافرانی که شما را به إخراج از آن، یا بازگشت به دین خود تهدید کرده‌اند.

«ذٰلِکَ لِمَنْ خافَ مَقامِي وَخافَ وَعِيدِ(14)»: ولی نباید فراموش کرد که: شرط پیروزی برظالمان، همانا داشتن تقواست. بناءً سرانجام ستوده، عاقبت خوش و پیروزی نهایی از آن کسانی است که از الله متعال بترسند و به هدایتش تمسک جویند، از قرار گرفتن در پیشگاه حق تعالی در محشر به هنگام حساب خوف داشته باشند و از هشدارهایش در مورد عذاب بیمناک باشند؛ در نتیجه به عمل صالح روی آورند. بنابر این عزّت و مجد و توفیق همه در طاعت خدای متعال است.

باید با تمام قوت گفت که از: تهدید کُفّار نترسید که میگویند: «لَنُخْرِجَنَّكُمْ» بلکه از تهدید الله متعال بترسید که میفرماید: «خافَ وَعِيدِ» (و از وعید (عذاب) من بیمناک باشد)

در تفسیر البحر آمده است: وقتی آنها قسم یاد کردند که یا پیامبران را اخراج میکنند و یا باید به دین آنان برگردند، خدای متعال نیز قسم یاد کرد که آنها را نابود میکند. و چه اخراجی بزرگتر است از نابود کردنی که هرگز برگشتی به دنبال نخواهند داشت.

وَاسْتَفْتَحُوا وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ﴿۱۵﴾

و پیامبران از الله فتح (نصرت) طلبیدند و (سر انجام) هر متکبر سرکشی ناکام شد.(۱۵)

تفسیر:

باید گفت که: همهی أنبیاء در إنتظار پیروزی بودند. نوح علیه السلام میفرماید: «أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ» (سوره قمر، 10.) خداوندا! من مغلوبم، کمکی برسان.

سایر أنبیاء نیز از خداوند متعال فتح و پیروزی میخواستند: «رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنا وَ بَيْنَ قَوْمِنا بِالْحَقِّ وَ أَنْتَ خَيْرُ الْفاتِحِينَ» (اعراف، 89) پروردگارا! میان ما و قوم ما به حقّ حکم کن، کفّار نیز به مسلمانان می گفتند: شما که میگویید ما در روزی پیروز خواهیم شد، پس آن روز کی فرامیرسد؟ «مَتى هذَا الْفَتْحُ» (سجده، 28.) این جاست که قرآن کریم در تعداد زیاد ازآیات از پیروزی پیامبران و نابودی کافران وعذاب آنان سخن بمیان آورده و با تمام قاطعیّت به کفّار اعلام میکند که آن روز به زودی فرا می رسد.

«وَ اِسْتَفْتَحُوا وَ خابَ كُلُّ جَبّارٍ عَنِيدٍ(15)»

پیامبران پیروزی بر قوم خود را از خدا خواستار شدند. وتمام ظالمان منکر حق زیانمند و نابود شدند. یا معنی این است: کفار به گمان اینکه حق با آنهاست از الله متعال خواستند تا میان آنان و پیامبران علیهم السلام فیصله نموده، ظالم را نابود ساخته و مظلوم را یاری نماید پس چون الله متعال میانشان فیصله کرد، پیامبران علیهم السلام و مؤمنان را نصرت داد «و سرانجام هر جبار عنیدی ناکام شد» بنابر این هرکسی که با زور گویی، فخر فروشی و برتری طلبی بر دیگران، در نفس خود جبار وگردنکش است، از حق و راستی روی بر میگرداند، به ناروا جدال می ورزد و به دروغ دفاع می کند، عاقبت ناکام و نابود است.

«جبار»: متکبر و زورگویی است که برای هیچکس بر خود حقی را به رسمیت نمی شناسد.

«عنید»: معاند و ستیزه جویی است که در برابر حق ستیزه پیشه کرده و از آن کناره می جوید، یعنی: کسی است که از إقرار به کلمۀ توحید: «لا اله الا الله» سرباز می زند.

«تفسیر انوار القرآن»

مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ وَيُسْقَى مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ﴿۱۶﴾

پشت سرش جهنم است، و از زرداب دوزخیان به او نوشانیده میشود.(۱۶)
صدید: آبی است از چرک و خون که از پوست دوزخیان سرازیر می‌شود.
تفسیر نور: «ترجمۀ معانی قرآن»
مفسر تفسير الميسّر: دکتر عايض بن عبدالله القرني می نویسد:از پیش روی این انسان زورگوی لجباز، آتش جهنم است که گرمای سوزانش دل و جان و مغز استخوانش را می‌سوزاند، نوشیدني وی در آن، زرداب چرکین و خونی است که از اجساد فجار در دوزخ بیرون می‌آید.

نوشیدنی های أهل جهنم وأهل جنت:

قبل از همه باید گفت که: نوشیدنی‌های اهل جهنم در قیامت سوزنده است نه سیراب کننده:
الف: «سُقُوا ماءً حَمِيماً فَقَطَّعَ أَمْعاءَهُمْ» (آیه 15 سوره محمد.) از آب جوشانی نوشانده می شوند که درون آن ها را قطعه قطعه می کند.
ب: «يُغاثُوا بِماءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ» (آیۀ: 29/سورۀ کهف) از آبی همچون مس گداخته پذیرایی می شوند، که حرارت آن جسم آنرا کباب می‌کند.
اما بالعکس نوشیدني های أهل جنت همان است که: جنتیان در کنار نهرهایی از آب گوارا زندگی میکنند و از شیر و عسل مصفّا که از طرف خداوند برای آنان آماده شده است استفاده می کنند و از همه‌ی نعمت های الهی مستفید میشوند. «وَ سَقاهُمْ رَبُّهُمْ شَراباً طَهُوراً» (آیۀ 21 / سورۀ انسان).

يَتَجَرَّعُهُ وَلَا يَكَادُ يُسِيغُهُ وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ وَمِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ﴿۱۷﴾

(به سبب تلخی و داغی) آن را جرعه جرعه می نوشد و نزدیک نیست که به آسانی از گلویش بگذرد ومرگ از هرسو به سراغ او می آید، لیکن نمی‌میرد، و به تعقیب آن، عذاب سختی در پیشروی خود دارد.(۱۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يتَجَرَّعُهُ»: با زحمت ورنج آن را جرعه جرعه می نوشد. «لا يَكادُ يُسِيغُهُ»: اصلاً گوارایش نمی یابد.
«يَأْتِيهِ الْمَوْتُ»: مراد اسباب و موجبات مرگ است.
«مِن وَرَآئِهِ»: گذشته از عذاب قبلی. در برابر او و بر سر راه وی. (تفسیر نور).

تفسیر:

«يَتَجَرَّعُهُ وَلا يَكادُ يُسِيغُهُ»: از بس که تلخ و بدمزه میباشد، کافر می‌کوشد تا آن زرداب چرکین را در دوزخ جرعه جرعه بنوشد اما نمی‌تواند آن را فروبرد از آنکه بی نهایت بدبو، زهرآگین گلوگیر، بسیار تلخ، وجوشان است.
«وَ يَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكانٍ»: و عذاب به انواع و اشکال گوناگون، بر سراغ اش، به هرعضوی از اعضای بدنش وهمراه باهر رگ وشریان، رگ و پوستش یعنی در نهایت امرسلول سلولش را در بر می گیرد.
«وَما هُوَ بِمَيِّتٍ وَ مِنْ وَرائِهِ عَذابٌ غَلِيظٌ(17)» آرزو دارد که بمیرد تا آسوده شود ولی نمی میرد ونه هم به حیاتی سعادتمندانه وپسندیده زنده می‌ماند؛ بلکه اوست و آن عذاب

دردناک ابدی که پیوسته در دوزخ گریبانگیرش می باشد. و این عذاب افزایش هم می یابد.

خوانندۀ محترم!

از فحوای آیۀ مبارکه بر می آید که: عذاب أهل دوزخ ذرّه ذرّه است تا شکنجه‌ی آنان بیشتر باشد. و یا به تعریف دیگر عذاب دوزخ تدریجی و دائمی است.

عذاب‌های گوناگون، دوزخیان راتامرز مرگ پیش میبرند، ولی آنان نمیمیرند. یعنی اینکه دوزخیان مرگ ندارند و عذاب دوزخ سبب مرگ شان نمی شود.

و طوری که یادآور شدیم عذاب ها، عقبه های سخت‌تری دارد و رو به افزایش است.

قرآن عظیم الشأن با چندین تعبیری وصف عذاب قیامت را به بیان گرفته است که از جمله با تعابیری چون: «أَلِيمٌ»، «شَدِيدٌ»، «غَلِيظٌ»، «عَظِيمٌ» که همه اشاره به شدت و عظمت عذاب دارد. یاد آوری نمایم.

«اساغه» به معنای آشامیدن آب است با میل و رغبت. جمله‌ی »لايَكادُ يُسِيغُهُ» یعنی هرگز با میل خود آن را نمی آشامد. «ترجمۀ معانی قرآن».

مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ ذَٰلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ﴿١٨﴾

مثال آنانی که به پروردگارشان کفر ورزیدند اعمال‌شان مانند خاکستری است که تند بادی در یک روز طوفانی بر آن وزیده باشد، به هیچ چیزی از آنچه (دردنیا) کسب کرده بودند، قدرت ندارند. این همان گمراهی دور (و درازی) است.(١٨)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَثَلُ»: صفت. حال و وضع. «رَمَادٍ»: خاکستر. «عَاصِفٍ»: طوفانی. «ذٰلِكَ»: این کار وکوشش همراه باکفر و زندقه. این سرانجام بد و تباه. «الضَّلالُ»: گمراهی. سرگشتگی. (سوره إبراهیم آیه 19) «ترجمۀ معانی قرآن»

تفسیر:

اعمال کفّار، نباید انسان راخیره و دلباخته سازد، زیرا اساساً پوچ و بی ثمر است:

در آیات قبلی، مطالبی ازخسران ومحرومیّت ظالمان لجوج به بیان گرفته شد و خواندیم، «وَ خابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ ١٥» و (سر انجام) (هر متکبر سرکشی ناکام شد) و در این آیۀ مبارکه به توضیح همان خسارت می پردازد.

قابل یاد آوری است که: خداوند متعال بدی های مؤمنان را در شرایطی به نیکی‌ها وحَسَنات تبدیل میکند، «يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ» «فرقان، 70.» ولی اعمال بد کفّار، حسناتشان را نابود میکند، «كَرَمادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ» و در آیات دیگرآمده است: «حَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ» «عراف، 147.» یعنی أعمالشان محو میشود.

قرآن عظیم الشأن همچنان در آیات متعددی موضوع پوچ شدن و بی ثمر بودن اعمال کفّار را مطرح نموده است: از جمله میفرماید: «وَ قَدِمْنا إِلى ما عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْناهُ هَباءً مَنْثُوراً» «فرقان، 23.» ما أعمال آنها را می آوریم و پوچ میکنیم. و اگر در باره‌ی کفّار میخوانیم: «فَلا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَزْناً» «کهف، 105.» در قیامت میزانی برای کفار به پا نمي کنیم، شاید اشاره به همین مطلب باشد.

همچنان در این آیۀ مبارکه مورد پوچ بودن وبی ثمر شدن اعمال تمام کفار میخوانیم:

«مَثَلُ اَلَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمالُهُمْ كَرَمادٍ اِشْتَدَّتْ بِهِ اَلرِّيحُ فِى يَوْمٍ عاصِفٍ»: اعمال كفار، آتشی است كه جز خاكستر چیزی به جای نمی‌گذارد. یعنی: مثل كسانی كه به پروردگار خود كافر شدند، اعمال آنان مانند خاكستری است كه بادی تند در روزی طوفانی بر آن بوزد یعنی: أعمال نیک كفار مانند صله رحم، دادن صدقه به فقرا، نیكی باوالدین وأمثال آن تباه ومردود است وخداوند متعال آنرا محو ونابود میكند چنانكه باد تند در روز طوفانی به سرعت خاكستر را برداشته وآنرا به همه‌جا می پراكند، به طوری كه آن خاكستر كلا نابود شده وجای آن چنان خالی میماند كه گویی درآنجا هیچ چیزی نبوده است.

پس همچنین است اعمال نیک كافران كه تندباد كفر و ریاكاری آن را از بین برده و از این رو برای آن نزد حق تعالی هیچ منفعتی باقی نمی ماند.

شیخ قرطبی در تفسیر خویش می نویسد: خداوند متعال این آیه را برای مجسّم نمودن اعمال كفار آورده است؛ همان طور كه تندباد در یک روز طوفانی خاكستر را پخش و پراكنده می‌كند اعمال آنها نیز نابود شده و به هدر میرود؛ زیرا در آن اعمال غیر خدا را شریک قرار داده اند. (قرطبی ۳۵۳/۹).

«لا يَقْدِرُونَ مِمّا كَسَبُوا عَلى شَيْءٍ ذلِكَ هُوَ اَلضَّلالُ اَلْبَعِيدُ(18)» كفار به ثواب اعمال نیک خود نایل نمی‌آیند؛ زیرا كفر سبب تباه شدن اعمال آنها گشته است، همان گونه كه انسان نمیتواند به خاكستر بر باد رفته دست یابد.

بناءً شرک وكفر از بین برندۀ اعمال نیک‌اند چنان‌كه باد از بین برندۀ خاكستر می باشد، به راستی كه اعمال شان از ایمان و اخلاص خالی است از این رو هر تلاشی كه برقاعدۀ تقوی و طاعت حق تعالی استوار نباشد، در واقع گمراهیی است دور از صراط مستقیم، پس عمل بی بهره از اخلاص، همانند جسم بدون جان است.

خوانندگان محترم !

در آیات متبركه قبلی ملاحظه نمودیم كه: پروردگار باعظمت به سبب كفرورزی ناسپاسان و كافران و روی گردانیدنشان از بندگی راستین با او، اعمالشان را باطل و بیهوده گردانید.

اینک در آیات متبركۀ(19 الی 23) موضوعاتی از قبیلی دلیل یكتایی وتوانایی الله متعال، گفتگوی مستضعفان و مستكبران ومناظره‌ی شیاطین و پیروانشان در دوزخ، پیروزمندی سعادتمندان دربهشت، مورد بحث قرار داده میشود. و سر انجام، آیه‌ی 23 به كافات مؤمنان اشاره می كند.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ﴿١٩﴾

(ای انسان) آیا ندیدی كه خداوند آسمانها و زمین را به حق آفریده است ؟! اگر بخواهد شما

را می برد و خلق جدیدی (به جای شما پدید) می آورد.(١٩)

تفسیر:

قرآن عظیم الشأن درآیات متعددی میفرماید كه: ما آسمان‌ها و زمین را بیهوده و بازیچه نیافریدیم. «ما خَلَقْنَا السَّماواتِ وَالْأَرْضَ وَما بَيْنَهُما لاعِبِينَ» (آیۀ: 38/ سورۀ دُخان) و

بازهم در(آیهٔ: 27/سورهٔ ص) میفرماید: «ما خَلَقْنَا السَّماءَ وَ الْأَرْضَ وَما بَيْنَهُما باطِلًا ذلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا» بلی این کفّارند که خلقت هستی را بی هدف و باطل بحساب می آورند.
بایدگفت که: آفرینش آسمان‌ها وزمین، براساس حکمت و مصلحت و هدفی شایسته و نیکی انجام گرفته است. «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اَللّهَ خَلَقَ اَلسَّماواتِ وَ اَلْأَرْضَ بِالْحَقِّ» پس ای انسان! آیا ندانسته‌ای مگر با چشم دل نمی بینی که فقط خدای یگانه است که آسمان‌ها و زمین را در صنعی بدیع (که دلیل روشن حکمت تامه و قدرت کامله‌اش می باشد) از عدم آفریده است و آن‌ها را نه به بازی وعبث بلکه به حق آفریده تا بر عظمت و یگانگی‌اش پی برند و در نتیجه تنها او بی هیچ شریکی مورد پرستش قرار گیرد؟
مفسران می نویسند: یعنی آنها را بیهوده خلق نکرده است بلکه به منظوری بس بزرگ آنها را آفریده است.
«إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَ يَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ(19)» قبل از همه باید گفت که خالق لایزال؛ به بود و نبود ما اصلاً نیاز و ضرورتی ندارد، پس ای مردم! نباید با خود مغرور شویم، الله متعال همانطوریکه قدرت ایجاد را دارد قدرت نابود کردن را هم دار می باشد.
هستی و دوام آن، به اراده و مشیّت الهی وابسته است. اگر الله متعال بخواهد شما را از بین برده و خلق جدیدی غیر از شما را پدید می آورد که نسبت به شما برایش فرمانبرتر و عابد پیشه‌تر باشند، پس آفرینش وفنای شما بر او تعالی ساده، اسان وسهل می باشد.
ابن عباس(رض) میفرماید: یعنی ای جماعت کفار! خدا می‌خواهد شما را نابود کند و قومی بهتر و مطیع‌تر را جایگزین شما کند. (زاد المسیر ۳۵۵/۴).

وَمَا ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ﴿۲۰﴾

و چنین امری برای الله مشکل و ناممکن نیست.(۲۰)
میراندن شما و این تبدیل و جابه جایی، بر حق تعالی امری دشوار نیست، بلکه بسیار آسان است، زیرا قدرتش نافذ و فرمانش غالب می باشد.

وَبَرَزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا فَقَالَ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ قَالُوا لَوْ هَدَانَا اللَّهُ لَهَدَيْنَاكُمْ سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَجَزِعْنَا أَمْ صَبَرْنَا مَا لَنَا مِنْ مَحِيصٍ﴿۲۱﴾

و (در روز قیامت) همگی در پیشگاه الله حاضر (و آشکار) می شوند، پس (در این هنگام) ضعیفان به مستکبران میگویند: «همانا ما پیرو شما بودیم، پس آیا میتوانید چیزی از عذاب الله را از ما دفع کنید؟». (آنها) گویند: «اگر خداوند ما راهدایت کرده بود، ما (نیز) شما راهدایت می کردیم، چه بی تابی کنیم وچه صبر نماییم، برای ما یکسان است، (هیچ) گریز گاهی برای ما نیست».(۲۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بَرَزُوا»: آشکار شدند. به دشت وسیع وفراخی آمدند. «تَبَعاً»: پیروان. مصدر است و به صورت وصف جمع، یعنی تابعان آمده است. «مُغْنُونَ»: بی نیاز کنندگان. کفایت‌کنندگان. دفع کنندگان. «مَحِيصٍ»: راه نجات. گریزگاه. (تفسیر نور: «ترجمهٔ معانی قرآن»)

تفسیر:

«وَبَرَزُوا لِلهِ جَمِيعاً»: همه ای مردم درروز رستاخیز از قبرهای شان برای ملاقات پروردگارشان بیرون می‌آیند و برای حساب و کتاب حاضر می شوند.

یعنی: همگی در روز قیامت از قبرهای خود به سوی «براز» (دشت وسیع و فراخی) بیرون می آیند و آن عرصه محشر است که جایی است فراخ و نمایان و همگی (اعم از نیکوکار و بدکار) یکجا در آن گرد می‌آیند. و چیزی از نظر خداوند متعال پوشیده نیست.
اما فخر رازی در تفسیر خویش مینویسد: «بَرَزُوا» به لفظ ماضی برای تعبیر از آینده آمده است؛ زیرا الله از هر چیز خبر بدهد حق و درست است و بصورت یقین تحقق یافته و به صحنه‌ی وجود آمده است. و شبیه آن است آیه‌ی «وَ نادى أَصْحابُ الْجَنَّةِ أَصْحابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنا ما وَعَدَنا رَبُّنا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ ما وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ«44» (سورۀ اعراف)(واهل بهشت، دوزخیان راصدا زنندکه ماآنچه را پروردگارمان وعده داده بود، حقّ و راست یافتیم (و به آن رسیدیم)، آیا شما وعده‌های پروردگارتان را حقّ یافتید؟ (ما در لذّت و نعمتیم، آیا شما هم در رنج و عذابید؟) گویند: بلی. پس منادی میان آنان اعلام کند که لعنت خدا بر ظالمان باد. (تفسیر فخر رازی ۱۰۷/۱۹.)
«فَقالَ اَلضُّعَفاءُ لِلَّذِينَ اِسْتَكْبَرُوا إِنّا كُنّا لَكُمْ تَبَعاً»: در این بین پیروان به رؤسا و پیشوایانی خویش میگویند: ما در دنیا تحت سرپرستی شما بودیم و به فرمان شما گردن می نهادیم و به دستوری که صادر میکردید انجام می‌دادیم.
و از آن اطاعت هم می کردیم.
«فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنّا مِنْ عَذابِ اَللّهِ مِنْ شَيْءٍ»: پس آیا امروز همانطوریکه در دنیا به ما وعده کرده‌اید، با دفع عذاب خواهید پرداخت؟ استفهام برای توبیخ و سرزنش است.
«قالُوا لَوْ هَدانَا اَللّهُ لَهَدَيْناكُمْ»: هدایت و ضلالت رهبران وزعمای جامعه، در سعادت یا شقاوت مردم نقش مهمی دارد. طوریکه در آیه مبارکه آمده است که: پیشوایان ورؤسای شان معذرت خواسته و میگویند: اگر خدا ما را به ایمان هدایت می‌کرد، ما هم شما را به آن هدایت می‌کردیم، اما گمراهی نصیب ما شد و ما هم شما را گمراه کردیم. بنابر این سرزنش و بی‌تابی سودی ندارد. ملاحظه می داریم که؛ یکی از عذاب های روحی و روانی زعماء و رهبران فاسد جامعه در قیامت، همانا إقرار آنها به عُجز، ناتوانی و بدبختی خود، در برابر پیروان خویش است که آنرا با تمام صراحت اقرار و بیان می دارند.
«سَواءٌ عَلَيْنا أَجَزِعْنا أَمْ صَبَرْنا(۲۱)» بناءً امروز بی تابی شکیبایی به ما و شما سودی نمیرساند؛ آنها که در دنیا، به أنبیاء میگفتند: برای ما فرقی ندارد که ما را موعظه کنید یا نکنید. «سَواءٌ عَلَيْنا أَوَعَظْتَ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْواعِظِينَ» «سوره شعراء، 136.» در قیامت هم میگویند: فرقی ندارد که ما چیغ و فریاد بکشیم یا آرام باشیم، به هر حال، دچار عذابیم.
امام طبری میفرماید: دوزخیان اجتماعی تشکیل میدهند و به یکدیگر میگویند: بهشتیان به سبب گریه و زاری در پیشگاه الله متعال به بهشت نایل آمده‌اند، پس بیایید ما هم با گریه و زاری به درگاه الله متعال رو آوریم. آنگاه گریه را سر میدهند، اماوقتی دیدند گریه برایشان هم سودی وفایده ای نمیرساند، میگویند: بیایید صبر کنیم. آنگاه صبر را در پیش میگیرند صبری که مانندش دیده نشده است. وقتی دیدند آنهم نفعی را در بر ندارد، باز میگویند:
«سَواءٌ عَلَيْنا أَجَزِعْنا أَمْ صَبَرْنا». (تفسیر طبری ۲۰۰/۱۲.)

و مقاتل فرموده است: پانصد سال بی‌تابی میکنند و پانصد سال هم صبر میکنند. (تفسیر زاد المسیر ۴/۳۵۶.)

«ما لَنا مِنْ مَحِيص(21)» به یاد داشته باشید و نباید فراموش کنید که: فرار از محکمه عدل الهی وجزای الهی امکان پذیر نیست. عذاب الهی از طاقت و توان انسان خارج است، همچنان به یاد داشته باشید که نه هم ناشکیبی و بی‌قراری به حال ما وشما سودی رسانده میتواند، چراکه حاصلی از آن متصور نیست در نتیجه از عذاب الله متعال نه گریز گاهی وجود دارد و نه پناهگاهی، بلکه عذابی است پیوسته و مجازات است سخت وسنگین که در آن هیچ تخفیفی وجود ندارد.

وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِيَ عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُومُونِي وَلُومُوا أَنْفُسَكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴿۲۲﴾

ووقتی که کار (قضاوت) به پایان برسد (و کار از کار بگذرد) شیطان میگوید: الله به شما وعده راست داد و من به شما وعده دادم و با شما وعده خلافی کردم. و من هیچ سلطه ای بر شما نداشتم جز اینکه شما را دعوت دادم و شما هم دعوتم را پذیرفتید. پس مرا ملامت نکنید و خود را ملامت کنید، نه من به فریاد شما می‌رسم ونه شما به فریاد من می‌رسید، البته به اینکه پیش از این شما مرا شریک الله قرار می دادید کافرم. بی‌گمان ظالمان برایشان عذاب دردناک است.(۲۲)

تفسیر:

«وَقالَ اَلشَّيْطانُ لَمّا قُضِيَ اَلْأَمْرُ» بعد از آنکه مردم از مسأله‌ی حساب و کتاب فارغ شدند وحساب وکتاب شان به اتمام برسد؛ گروهی به سوی بهشت و گروهی دیگر به سوی دوزخ روان شدند در این هنگام شیطان میگوید: ای پیراوان من! «إِنَّ اَللّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ اَلْحَقِّ» وعده‌های الهی، حقّ و مطابق با واقع است. در حقیقت الله متعال در دنیا به شما وعده داد وعده‌ای راست وحق بر اینکه به زودی شما را برخواهد انگیخت و مورد حسابرسی قرار خواهد داد، آنگاه خدا به وعده‌ی خود وفا کرد. «وَ وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ» و من نیز به شما وعده دادم اما وعده‌ای دروغ که گفتم: نه رستاخیزی درکار است و نه حساب و کتابی، اکنون وعدۀ الله محقق شد و وعدۀ من دروغین برآمد یعنی اینکه من دروغ گفتم و به شما خلاف وعده کردم.

خصوصیت شیطان همین است که؛ با وعده‌هاي خويش انسان را فريب ميدهد.

«وَ وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ» چنانکه در جای دیگرآمده است: «يَعِدُهُمْ وَ يُمَنِّيهِمْ وَ ما يَعِدُهُمُ الشَّيْطانُ إِلّا غُرُوراً«120» (شیطان) به آنان وعده میدهد وایشان را در آرزو می افکند و شیطان جز فریب، وعده‌ای به آنان نمی دهد.) (نساء، 120.)

«وَ ما كانَ لِی عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطان» لیکن این امر روشن است که من چنان نیروی قهریه‌ای نداشتم که پیروانم را به زور بر راه باطل وادارم و نه هم بر آنچه شما را به سویش فرا میخواندم دلیل و حجّت آشکاری داشتم.

باید گفت که: شیطان، انسان را مجبوربه انجام کار زشت و بد نمی سازد، بلکه فعالیتش

دردایره و سوسه و دعوت خلاصه می گردد. طوریکه میفرماید: «إِلاّ أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِی» جز این که به وسوسه و آراستن شما را به گمراهی دعوت کردم و شما هم به میل و اختیار خود دعوتم را پذیرفتید.

خواننده محترم !

گناهکار درقیامت دست وپا میزند تابرای خودشريك جرم پيداكند و انحراف خود را به گردن دیگران بیندازد. گاهی میگوید: دوست بد مرا منحرف کرد. «لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ» (فرقان، 29.) گاهی میگوید: رهبران فاسد مرا فاسد کردند. «لَوْ لا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ»(سبأ، 31.) گاهی شیطان را ملامت میکند و او را عامل گمراهی خود قلمداد می دارد، امّا شیطان میگوید: مراسرزنش نکنید، «فَلَا تَلُومُونِي وَلُومُوا أَنْفُسَكُمْ»
(پس مرا ملامت نکنید و خود را ملامت کنید) من جز وسوسه و دعوت کاری دیگری نداشتم. انحراف از جانب شما صورت گرفته است.
تسلّط نداشتن شيطان بر انسان، هم مورد تأييد خداوند است و هم خود شيطان به آن اقرار دارد. «إِنَّ عِبادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطانٌ» (سوره حجر، 42.) تو بر بندگان خالص من تسلطی نداری. در این آیه نیز میگوید: «ما كانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطانٍ» و من هیچ سلطه ای بر شما نداشتم.
«فَلا تَلُومُونِی وَلُومُوا أَنْفُسَكُمْ» بنابراین حالا مرا ملات و سرزنش نکنید. ما نباید گناه خود را به گردن شیطان به اندازیم. بلکه حق همین است که باید خودرا سرزنش کنیم؛ چون گناه از خودما سر زده است. دیده میشود که: روزی آمدنی که: حتّی شيطان لعين، انسان فاسد را هم سرزنش و ملامت می کند. الهی ما را از این روز که ابلیس ما را ملامت و سرزنش کند نگهداری. آمین يارب العالمين.
«ما أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَ ما أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ» نباید فراموش کنید که: در قیامت همه ای رابطه‌ها قطع میشود. «ما أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ» (رهبران باطل و پیروان آنان از یکدیگر بیزاری میجویند. شیطان به‌پیروان خویش میگوید: شما ازکسی پیروی کردید که نه بر دعوتش نیرویی دارد و نه برهانی لذا اشتباه از خود شما بود، بدانید که من امروز هرگز به فریاد وداد شما رسیده نتوانسته و شما را از چنگ مجازات رها ساخته نمی توانم چنانکه شما نیز نمی توانید مرا از خشم و غضب خدای جبار یا از عذاب سوزان نار، رهایی بخشید.
ناگفته نباید گذاشت که: پیروان گمراه نیز به رهبران نا اهل و خبیث خود میگویند: اگر برای ما فرصتی پیش آید و دو باره به دنیا برگردیم ما نیز از شما بیزاری خواهیم جست.
«لَوْ أَنَّ لَنا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَما تَبَرَّؤُا مِنَّا» (سوره بقره، 167.)
«إِنِّی كَفَرْتُ بِما أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ» من از شرک شما که غیر الله را با وی همراه ساختید، بیزاری میجویم و همچنان از اینکه مرا با خدای سبحان شریک قرار دادید اعلام برائت میکنم، والا و برتر است خدای سبحان از شایبۀ شرک.
باید با تمام صراحت گفت که: استجابت از دعوت های شیطاني، ظلم به خود انسان محسوب میشود طوریکه میفرماید: «إِنَّ اَلظّالِمِينَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ(22)» در حقیقت ستمکارانی که عبادتشان را برای غیر مستحق آن صرف کرده، حق را رهانموده وباطل رابرگزیده اند، درآتش جهنم عذابی سخت، همیشگی و پردرد دارند.

مفسرين گفته‌اند: اين سخنان زمانی گفته ميشوند که بهشتيان در بهشت و دوزخيان در دوزخ مستقر گردند و در آن موقع دوزخيان سرزنش ابليس را آغاز ميکنند، آنگاه ابليس در بين
آنان سخنانی ميگويد که قرآن از آن خبر داده است. (فخر رازى ۱۱۰/۱۹).
مفسر حسن بصري ميفرمايد: در روز قيامت شيطان بر منبری از آتش سخنرانی ميکند که تمام خلايق آن را ميشنوند. (تفسير قرطبى ۳۵۶/۹).

خوانندگان محترم!

در آيات متبرکه قبلی از حال و وضع سياه بختان ومجازات شان در روز قيات و حال و وضع سعادتمندان و رستگاری و سربلندی آنان در بارگاه پروردگار بحث بعمل آمد، اينک در آيات (24 الی 27) مثل کلمه ی حق (طيب، پاک) و مثل کلمه‌ی باطل (خبيث، ناپاک) بحث بعمل می آيد: اين آيات متبرکه باز هم برای هر دوگروه مثل آورده و معنويات را با محسوسات تقابل و همانند کرده است، تا معانی و مفاهيم قرآنی بيشتر در خاطره ها بماند و جای بگيرد.

وَأُدْخِلَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ﴿۲۳﴾

و کسانی را که ايمان آوردند و کارهای نيک انجام دادند، به بهشت هايی درآورند، که از زيرِ [درختانِ] آن نهرها جاری است، در آنجا به اجازه پروردگارشان جاودانه اند، و در آنجا درود [خدا و فرشتگان] بر آنان، سلام گفتن است.(۲۳).

تفسير:

و خدای متعال ميان بندگان فيصله بعمل اورده نيکان را به سرای قرار که از زير کاخها و درختان آن نهرها روان است وارد ميسازد، در آنجا تا آنگاه که شب و روز تداوم داشته باشد به طور ابد ماندگار اند، فرشتگانی نيکو سرشت برآنها درود ميگويند، همراه با خشنودی پروردگار غالب آمرزگار، پس ايشان در امن و امان، در روح و ريحان، در زير چمن‌های پر از تاکستان و باغستان و نخلستان، همراه با رضای رحمان و شادی دل‌ها و راحت ابدان، جاويدان به سر می برند.

ورود و داخل شدن به جنت:

«وَأُدْخِلَ»: بايد گفت که داخل شدن اهل جنت به صورت ساده و معمولی به داخل جنت نبوده، بلکه جنتيان با احترام و تشريفات خاص به بهشت پذيرای ميشوند. طوريکه در (آيه‌ی 73 / سوره‌ی زمر) ميفرمايد: «وَ سِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَراً حَتَّى إِذا جاؤُها وَ فُتِحَتْ أَبْوابُها وَ قالَ لَهُمْ خَزَنَتُها سَلامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوها خالِدِينَ«73» (کسانی که از پروردگارشان پروا داشتند گروه گروه به سوی بهشت سوق داده شوند تا چون به نزد آن رسند، درحالی که دروازه های بهشت گشوده شده است و نگهبانان بهشت به آنان گويند: «سلام بر شما پاك و پسنديده بوديد، پس داخل شويد در حاليکه در آن جاويدانه خواهيد بود).
ولی وضع وحال دوزخيان بدتر از اين است، آنان را با شکنجه به سوی عذاب کش ميکنند: «خُذُوهُ فَغُلُّوهُ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ» (الحاقه، 30- 31.) او را بگيريد و ببنديد و سپس به دوزخ پرتاب کنيد.)

وجه زیبا است که در سورهٔ ألحاقه میفرماید: «وَ أَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتابَهُ بِشِمالِهِ فَيَقُولُ يا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتابِيَهْ«25» وَلَمْ أَدْرِ ما حِسابِيَهْ «26» يا لَيْتَها كانَتِ الْقاضِيَةَ«27» ما أَغْنى عَنِّي مالِيَهْ«28» هَلَكَ عَنِّي سُلْطانِيَهْ«29» خُذُوهُ فَغُلُّوهُ«30» ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ«31» ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُها سَبْعُونَ ذِراعاً فَاسْلُكُوهُ«32» إِنَّهُ كانَ لا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ«33» وَلا يَحُضُّ عَلى طَعامِ الْمِسْكِينِ«34» (و اما کسی که نامهٔ اعمالش به دست چپش داده شود، پس میگوید: ای کاش نامه‌ام بمن داده نمیشد.(26) و (ای کاش) نمی دانستم که حساب من چیست.(27) و ای کاش مرگ فیصله کننده و پایان کارم بود.(28) دارایی من هیچ نفعی بمن نرساند.

(29) قدرت و پادشاهی من از دستم رفت.(30) (گفته می شود) او را بگیرید، پس به زنجیرش کشید.(31) باز او را در دوزخ داخل کنید.(32) باز در زنجیری که درازی آن هفتاد گز باشد او را ببندید.(33) چون او به الله بزرگ ایمان نمی‌آورد.(34) و(مردم را) برطعام دادن مسکین ترغیب نمیکرد.) «ذراع» فاصله آرنج تانوك انگشتان است و در قدیم معیاری برای اندازه‌گیری بوده است وکلمه «هفتاد» یابه معنای حقیقی است ویاکنایه از زنجیر طولانی میباشد.

«جحیم» از «جحمة»، به آتش شعله ور گویند.

از فحوای آیات متبرکه فهمیده میشود که: داشتن ثروت و قدرت، در قیامت درحال و وضعیت انسان تاثیری را بوجود آورده نمی تواند وکدام فایده ای هم به حال انسان رسانده نمیتواند. این بدین معنی است که هدف از این است که در وقت ظاهر شدن مرگ در بدن نه صلاحیت عمل به انسان باقی می ماند و نه مال در ملکیت اش.

مطمین باید بود که ثروت اندوزی در دنیا، سبب حسرت و نقصان در قیامت میگردد.

مطمین باید بود؛ سزای دستهایی که در دنیا برای هرگونه فساد و ستم باز بود، در قیامت غل و زنجیر می گردد.

انسانی که در قلبش نور معرفت الهی و در عملش، خدمت به مردم و خلق الله نباشد، بهتر است که بسوزد.

توجه به حال گرسنگان، در کنار ایمان به خدا مطرح است.

بر فرض که خود، توان کمك به مظلومین، مساکین و انسانهای بی بضاعت نداشته باشیم، باید دیگران را برای کمك به گرسنگان، فقرا و مساکین تشویق و ترغیب نمود.

باید کمک رساندن و رسیدگی به حال و احوال فقرا شرط ندارد که فقیر، مؤمن باشد ویا هم غیر مؤمن.

«تَحِيَّتُهُمْ فِيها سَلامٌ (23)»: بهشتیان اهل صفا و صمیمیّت و سلام‌اند، نه نزاع و قهر، طوریکه؛ فرشته‌ها با احترام و اجلال به آنها سلام میکنند. یعنی: درود فرشتگان به بهشتیان در بهشت، سلام‌گفتن برای‌شان به‌حکم پروردگارشان است. یا درود برخی از بهشتیان بر برخی دیگر در بهشت سلام گفتن است.

بایدگفت که به صورت کل: در بهشت به هرسوکه نظر به اندازی، سلام است:

سلام ازطرف الله عزوجل،به أهل بهشت:«سَلامٌ قَوْلًا مِنْ رَبٍّ رَحِيمٍ» (یس، 58.)

سلام از طرف فرشتگان به مؤمنان: «سَلامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوها» (زمر، 73.)

سلام از طرف خود اهل بهشت به یکدیگر: «تَحِيَّتُهُمْ فِيها سَلامٌ» 23 ابراهیم)

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ﴿٢٤﴾

آيا ندانستی که الله چگونه مثلی زده است؟ سخن پاک [که اعتقاد واقعی به توحید است] مانند درخت پاک است، ریشه اش استوار و پابرجا و شاخه اش در آسمان است.(۲۴)

تفسیر:

«أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اَللّهُ مَثَلاً كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَة طَيِّبَة» این مثلی است که خدا متعال برای ایمان و شرک بیان فرموده است. بدین ترتیب ایمان را به درختی پاک و شرک را به درختی ناپاک تشبیه کرده است.

عقیده حقّ، کلمه‌ی طیّبه‌ای است که اصل آن در قلب مؤمن ثابت است.

«أَصْلُها ثابِتٌ» و از الطاف خداوند آن است که مؤمنان را بر این عقیده حفظ میکند.

«يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ» (ابراهیم، 27.).

طوریکه در آیۀ مبارکه میفرماید: آیا ندیده و ندانستی که الله متعال کلمۀ طیبۀ توحید (لا إله إلا الله) را چگونه وصف کرده است؟ او آن را به درختی بزرگ وپاکیزه که درخت نخل توصیف نموده است، قابل یادآوری استکه: درخت توحید دارای ریشه‌ای ثابت بوده. تهدید ها، توطئه ها و دسایس دشمنانان آن را از پای در نمی آورد.

ابن عباس(رض) میفرماید: کلمه‌ی طیبه یعنی: لا إله إلا الله و درخت پاک یعنی: «مؤمن» (مختصر ۲/۲۹۶.)

«أَصْلُها ثابِتٌ وَ فَرْعُها فِی اَلسَّماءِ(24)»: اصل و ریشه‌ی آن در زمین پاک استوار است و شاخه‌اش بلند و پر فروغ سر در آسمان دارد، همانند ساخته است؛ زیرا کلمۀ توحید نیز در دل‌های مؤمنان پایداراست و ثمر خویش را که عبارت از طاعات و انواع گوناگون عبادات است، همانند خوشه‌های عسلی، لذیذ و دردسترس خرما هروقت وهرلحظه تقدیم می‌کند، همراه با صفای همیشه سبز وهمیشه بهار، بسیاری منافع، قامت رسا وزیبا وکمال واستواری و صلابت آن.

در حدیث شریف به روایت أنس(رض) آمده است که رسول الله ﷺ فرمودند: «درحقیقت داستان ایمان مانند داستان درختی استوار است، درختی که ایمان عروق آن، نماز ریشه آن، زکات بیخچه‌های آن، روزه شاخه‌های آن، آزار دیدن در راه الله متعال سبزه آن، حسن خلق برگ‌های آن و بازداشتن خود از محرمات الله متعال میوه آن است».

تُؤْتِي أُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴿٢٥﴾

هر زمان (و فصلی) میوه ی خود را به فرمان پروردگارش می دهد، و خداوند برای (هدایت) مردم مثلها می زند، باشد که یادآور شوند (و پند گیرند).(۲۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أُكُلَ»: میوه. ثمر.

«كُلَّ حِينٍ»: در هر زمان. هر چند در کره زمین درختانی وجود دارد که در فصول اربعه سال میوه از شاخه‌های آنها قطع نمیشود وبا وجود داشتن میوه‌های قبلی، بازهم میوه میگیرند، ولی تشبیهات زیادی در زبان‌های مختلف داریم که اصلاً وجود خارجی ندارند. از جمله میگوئیم: قرآن همچون آفتابی است که غروب ندارد. هجران من همچون شبی است که پایان ندارد. (سورۀ إبراهیم/ آیۀ 26) تفسیر نور: «ترجمۀ معانی قرآن».

تفسیر:
«تُؤْتِی أُکُلَها کُلَّ حِینٍ بِإِذْنِ رَبِّها» بنا به خواست و ارادهی خدا همیشه ثمروميوه میدهد. به قولی: مراد از این درخت پاکیزه، درخت خرمایی است که در فصول أربعه سال وحتی در تمام اوقات شبانه روز، بدون فرق میان فصل های زمستان و تابستان‌میوه می دهد. پس همچنان است درخت ایمان در قلوب مؤمنان که از میوۀ طاعات و برکات، فضایل، اخلاق و أرزش‌های زیبا آنچه را که صلاح خود انسان و انسان‌های دیگر در آن است هدیه میکند، در نتیجه برای صاحب آن پاداشی بزرگ وثنا وسپاسی خجسته‌که خداوند متعال بدان داناست حاصل میشود. و انسان مؤمن به سبب آن وارد بهشت می شود.
حدیث شریف ذیل مؤید قول فوق است که رسول الله ﷺ خطاب به أصحاب کرام فرمودند: «به من از درختی خبر دهید که همانند انسان مسلمان است، از برگ های آن هیچ نمی ریزد و میوه خود را در هر زمانی میدهد؟ سپس خود فرمودند: این درخت، درخرماست».

خوانندۀ محترم!
جز ذات حق تعالی و ایمان به او، همه چیز فانی است، «کُلُّ شَيْءٍ هالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» (قصص، 88.) و چیزی که فانی است نمی‌تواند برای همیشه ثمر دهد، ولی هر کاری که رنگ الهی وخدایی داشته باشد، ابدی است، «ما عِنْدَکُمْ يَنْفَدُ وَما عِنْدَ اللَّهِ باقٍ» (نحل، 96.) «صِبْغَةَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَ نَحْنُ لَهُ عابِدُونَ»(بقره، 138.) (این است رنگ آمیزی الهی (که برترین رنگهاست)، وکیست ازالله زیباتر باعتبار رنگ(دین فطرت)؟ وما تنها اورا عبادت میکنیم.).
درخت ایمان همواره ثمر میدهد و مؤمن در همه حال به یاد الله و در پی انجام وظیفه است، در آسانی یا سختی، در خوشی یا ناخوشی، در فقر و غنی.
«وَيَضْرِبُ اَللّهُ اَلْأَمْثالَ لِلنّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ(25)» و حق‌تعالی مَثَل‌ها را برای تفهیم مردم به بیان میگیرد، تاحقایق و مسائل برای شان روشن شود و در معانی مثل‌ها اندیشیده، پند و عبرت بگیرند.

وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ﴿۲۶﴾
و مثل کلمه‌ی خبیثه = (شرک، و گفتار پلید) همچون درخت پلید و(ناپاکی) است که از زمین برکنده شده، (وهیچ) قرار وثباتی ندارد.(۲۶)

تفسیر:
«کَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ»: مراد انسان های کافر و آلوده، سخن کفر و شرک، گفتار زشت و نادرست، دعوت به بی دینی، فتنه‌انگیزی، و غیره است.
«أُجْتُثَّتْ»: به معنای قلع وقمع وکندن است. جثّه وتنه آن از زمین درآورده شده باشد.
تفسیر نور: «ترجمۀ معانی قرآن»
«وَ مَثَلُ کَلِمَةٍ خَبِیثَةٍ کَشَجَرَةٍ خَبِیثَةٍ»: مثال کفر مانند درخت ناپاک حنظل است.
و خداوند متعال برای کلمۀ سیاه و رسوای کفر، درخت حنظل ناپاک را مَثَل آورده است که مزۀ آن تلخ بوده، از خیر ومنفعت خالی است، «اُجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ اَلْأَرْضِ» عقاید باطل همچون علف‌های هرزه، ریشه‌ای در عمق زمین ندارد، زیرا پایه و مبنای درست ندارند. و به سبب عدم ثبات از روی زمین کنده شده باشد.

ترمذی، نسائی، ابن حبان وحاکم به روایت حضرت انس(رض) نقل کرده است که رسول الله ﷺ فرمود: شجره طيبة (که در قرآن ذکر شده) درخت خرماست وشجره خبیثه، درخت حنظل است. (مظهری)

«ما لَها مِنْ قَرارٍ(26)» استقرار و ثباتی ندارد. کفر نیز ثبات و استقراری نداشته و خیر و برکتی ندارد.

بناءً نه اساس استوار و پایداری دارد و نه شاخه‌های بلند و آسمان آسا. پس همچنین است کافر که نه دارای اصول و اساسات ثابتی است، نه خیر قابل انتظاری از وی متصور است و نه نفع در دسترسی، نه از او عمل شایسته‌ای به آسمان بلند برده می شود و نه دعایی از او اجابت می گردد.

قابل یادآوری است که: عقاید وکلمات و انسان‌های آلوده و منحرف، نه ریشه دارند و نه میوه و نه گل و نه زیبایی وعطر، نه پایداری نه سایه و نه رشد، بلکه خاری بر سر راه دیگرانند.

در حالیکه کلمه حق و انسان مؤمن هم در ملکوت اعلی شاخ و برگ دارد و هم در دنیا پیوسته اوج وصعود تازه‌ای می‌یابد و مردم از او بهره‌مند می شوند.

ابن جوزی(رح) میفرماید: کسب و عمل مؤمن را از لحاظ برکت و ثوابی که دائماً از آن برخوردار می‌شود، به ثمر و میوه‌ای تشبیه کرده است که در همه‌ی اوقات آن را می چیند. پس هر وقت مؤمن میگوید: «لا إله إلا الله» کلمه به آسمان صعود کرده و خیر و منفعتش می‌آید. و عمل کافر قبول نمی‌شود و به آسمان صعود نمیکند و به محضر خدا نمی‌رسد؛ زیرا ریشه‌ای در زمین ندارد. و در آسمان هم شاخ و برگی ندارد. (زاد المسیر ۳۶۰/۴.).

يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ﴿۲۷﴾

الله کسانی را که ایمان آوردند، با گفتار ثابت (کلمه توحید) در زندگی دنیا و(هم) آخرت پایدار (و ثابت قدم) می دارد، و ستمکاران را گمراه می سازد، والله هر چه بخواهد؛ انجام می دهد. (۲۷)

تفسیر:

«يُثَبِّتُ اَللّهُ اَلَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ اَلثّابِتِ فِی اَلْحَياةِ اَلدُّنْيا» خداوند در این زندگی دنیایی مؤمنان را با سخن استوارکه همانا کلمهٔ طیبه: «أشهد أن لا إله إلا الله و أن محمد رسول الله» وسایر سخنان حق است «ثابت میگرداند» زیرا گویندگان این سخن استوار، بر آن استمرار ورزیده و پیوسته برآن پایدار می مانند، هم «در زندگی دنیا» چرا که هرگاه دشمنان الله متعال دردنیا ایشان را زیرفشارقرار دهند، یا شیطانهای انسی و جنی ایشان را به وسوسه درافگنند، ایشان بر کلمه حق ثابت و پایدار باقی می مانند.

«وَ فِی اَلْآخِرَةِ» «و» هم «در آخرت» یعنی: خداوند متعال مؤمنان را در وقت پرسش نکیر ومنکر در قبر و در روز قیامت نیز، با سخن استوار ثابت میگرداند.

در حدیث شریف آمده است: «وقتی در قبر از مسلمان سؤال میشود، گواهی میدهد که جز خدا معبودی نیست و محمد پیامبرالله است. و این همان معنی فرمودهٔ الله متعال است که میفرماید: «يُثَبِّتُ اَللّهُ اَلَّذِينَ آمَنُوا...» (اخراج از بخاری، طبری نیز این نظر را پذیرفته است.).

«وَ يُضِلُّ اَللّٰهُ اَلظّٰالِمِينَ» خدا ظالمان رانه در دنیا هدایت میدهد و نه در موقع سؤال ملکین به هنگام مرگ.
مفسران درتفاسیر خویش می نویسند: یعنی، خداوند، کافران و بی باوران را از نعمت وسعادت ورستگاری از عذاب باز می دارد؛ چون در دنیا ایمان نیاورده، شایستگی آن را کسب نکرده، در لجنزار هوسها و آرزوهای پست فرو رفته، در برابر آزمونها و دستورات آسمانی بی تاب بوده و أمر حق را نپذیرفته أند.
جمهور مفسران برآنند که مراد از استواری مؤمن در زندگی آخرت، استواری وی در گفتن کلمه حق در قبر است، یعنی: وقتی مؤمنان از دین و معتقدات خود در قبر مورد پرسش قرار گیرند، آن را با سخنان ثابت، استوار و روشن، بی هیچ لکنت وتردد ویا نادانی‌ای بیان میکنند چنان‌که در جانب مقابل، کسی که ازاین توفیق بی بهره است، در پاسخ سؤال نکیر و منکر میگوید: «نمیدانم!». آنگاه به‌وی گفته میشود: «نه دانستی و نه هم خواندی».
امام فخررازی نیز میفرماید: «به قول مشهور، این آیه درباره پرسش دو فرشته نکیر و منکر در قبر و این‌که الله متعال کلمه حق را بر مؤمن تلقین نموده و او را بر گفتن حق استوار می گرداند، آمده است».
«و الله ظالمان را گمراه میکند» یعنی: حجتشان را از نزدشان گم‌وگور میکند.
پس در قبرهایشان و در هنگامه حساب روز حشر، قادر به بیان آن نمیشوند.
در حدیث شریف به روایت عثمان‌بن عفان(رض) آمده است: «چون رسول الله صلی الله علیه وسلم از دفن میت فارغ می شدند، بر سر قبر وی می ایستادند و میفرمودند: برای برادرتان آمرزش بخواهید و برایش پایداری مسئلت کنید زیرا او همین حالا مورد پرسش قرار می‌گیرد». «تفسیر انوار القرآن».
«وَ يَفْعَلُ اَللّٰهُ ما يَشاءُ (27)» «والله هر چه بخواهد أنجام می دهد» یعنی: در وقت مرگ توفیق أدای کلمهٔ شهادت میدهد و در وقت سؤال نکیر ومنکر مؤمن را به قول حق گویا میکند لذا مشیت وی مطلق است و از آنچه میکند مورد پرسش قرار نمی‌گیرد.
از ابن عباس(رض) روایت شده است که فرمود: «چون مرگ مؤمن فرارسد، فرشتگان نزد او حاضر شده و بر او سلام میگویند، آن‌گاه به او مژده بهشت میدهند و چون بمیرد با جنازه وی همراه میشوند، سپس همراه مردم بر او نماز میگزارند، آنگاه چون دفن شود، در قبر خویش نشانده میشود و به او گفته میشود: پروردگارت کیست؟ میگوید: پروردگارم الله است. سپس به اوگفته میشود: پیامبرت کیست؟ میگوید: پیامبرم محمد صلی الله علیه وسلم است. سپس به او گفته میشود: شهادتت چیست؟ میگوید: «أشهد أن لا إله إلا الله و أشهد أن محمدا رسول الله». در این هنگام قبرش به اندازه امتداد ساحه دیدش بر وی فراخ ساخته میشود. اما کافر: پس حکایت وی چنین است که فرشتگان در هنگام مرگ بر وی فرود می آیند و بر چهره و پشتش می زنند و چون به قبر در آورده شود، او را می نشانند، آن‌گاه به او گفته میشود: پروردگارت کیست؟ اما او هیچ جوابی نمی دهد زیرا الله متعال این حقیقت را فراموش وی میگرداند و چون به وی گفته شود: پیامبری که به سویت مبعوث شده کیست؟ باز هم در می ماند و هیچ پاسخی نمی دهد. و خدا ظالمان را این چنین گمراه میکند». «تفسیر انوار القرآن».

خوانندگان محترم!

بعد از اینکه در آیات فوق الذکر شرح أحوال سعادتمندان و نیکبختان به بیان گرفته شد اینک در آیات (28 الی 34) بار دیگر به احوال کافران مکه اشاره میکند که: خداوند پیرامون «حرم» را نصیب آنان کرد، زندگی خوبی به آنان داد و محمد ﷺ را از میان آنان برگزید؛ اما در برابر این نعمت ها قدرنشناس بودند و سرانجام در آتش دوزخ افتادند. سپس به مؤمنان دستور میدهد تا به وسیلهی نماز وبخشش وانفاق، علیه نفس نافرمان بداندیش به پیکار برخیزند.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ﴿۲۸﴾

آیا کسانی را که [شکر] نعمت الله را به کفران و ناسپاسی تبدیل کردند و قوم شان را به سرای نابودی و هلاکت درآوردند، ندیدی؟(۲۸)

تفسیر:

«أَلَمْ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ ٱللَّهِ كُفْراً»: ای مسلمان آگاه و هوشیار! آیا به کفار مکه ننگریستی که به جای ایمان به خداوند متعال و شکر و سپاسش در برابر نعمت أمنیت، نعمت عظمای رسالت محمد ﷺ و وجود حرم مکی در میان خویش، کفر را برگزیدند.

مفسران گفتهاند: آنها عبارتند از کفار که خدا آنان را در حریم امن خود جا داده است و گشایش زندگی را برای آنان فراهم کرده و محمد صلّی الله علیه و سلم را در بین آنان مبعوث نموده است اما قدر این نعمت را ندانستند و به او کافر شده و او را تکذیب کردند که بر اثر این عمل خداوند متعال آنان را به قحطی و خشک سالی مبتلا کرد.

در این هیچ جای شکی نیست که: رهبران منحرف، مایهی هلاکت و فساد جامعه میشوند و مردم را به جَهَنّم میفرستند طوریکه میفرماید: «وَ أَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دارَ ٱلْبَوارِ (28)»

آنها یعنی کفارهمه نعمت را ناسپاسی کردند ودرروز بدر پیروان وقوم خویش را به سوی سرای هلاک و رسوایی که آتش جهنم است رهبری نمودند؟

«دارَ ٱلْبَوارِ» «بوار» به معنای بی رونقی و کساد شدیدی است که به هلاکت کشیده شود. (مفردات راغب.)

کفّار و مشرکان نعمت های بزرگ الهی را به کفر تبدیل کردند:

الف: آنان به جای نعمت توحید، راه شرک را در پیش گرفتند.

ب: نعمت فطرت پاك را رهاکردند و به تقلید از نیاکان گمراه خود پرداختند.

ج: خرافات را بر وحی الهی ترجیح دادند.

د: در برابر نعمتِ رهبران آسمانی، ناسپاسی کردند و از طاغوت های خویش پیروی کردند.

شأن نزول آیۀ 28:

624- ابن جریراز عطاء بن یسار روایت کرده است: کلام عزیز «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُواْ نِعْمَةَ اللّهِ كُفْراً...» در باره کشتهشدگان قریش در جنگ بدر نازل شده است (طبری 20813.).

جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَبِئْسَ الْقَرَارُ﴿۲۹﴾

[سرای نابودی و هلاکت، همان] دوزخی است که در آن وارد می شوند، و بد قرارگاهی است.(۲۹)

یعنی آن سرای هلاکت آتش جهنم است که آنها سختی‌ها و مرارت‌های سوزانش را با همۀ وجود خویش لمس کرده و عذاب آن را می‌چشند و چه بد قرارگاهی است برای کافران و مستکبران. (تفسير الميسّر).

وَجَعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعُوا فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ إِلَى النَّارِ﴿٣٠﴾

و برای الله شریکانی مقرر نمودند تا مردم را از راه او گمراه کنند، بگو: [چند روزی از زندگی زودگذر دنیا] برخوردار شوید، ولی یقیناً بازگشت شما به سوی آتش است.(٣٠).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَندَاداً»: جمع نِدّ، به معنی شبیه و نظیر و مانند و همتا آمده است (بقره/22 و 165). «تَمَتَّعُوا»: لذّت ببرید. از زندگی بهره ببرید. «مَصِير»: بازگشت (بقره / 285، آل‌عمران/28). تفسیر نور: «ترجمۀ معانی قرآن»

تفسیر:

«وَجَعَلُوا لِلّهِ أَنْداداً لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ» کفار برای خدای سبحان و تعالی شریک و همتای قرار دادند وآنها را مانند خدا مورد پرستش قرار دادند، و خواستند بدینوسیله مردم را از دین خدا گمراه و منحرف کنند.

«قُلْ تَمَتَّعُوا فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ إِلَى اَلنّارِ(30)» پس ای پیامبر! به آنان بگو: در این دنیای حقیر فانی کوتاه مدت، برخواردار شوید زیرا این دنیا بسیار زود دست خوش تحول و زوال میگردد و سپس شما به زودی در حصاری از خوف و هراس‌ها، زنجیرها و عذاب‌های سخت به سوی آتش جهنم رهسپار می‌شوید.

قطعاً مرجع و مقام نهایی شما آتش دوزخ و همان »دارالبوار» است. گویی گفته شد: اگر بر این شیوه ادامه دهید، بدانید که حتما بازگشت شما به سوی دوزخ است.

قُلْ لِعِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا يُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعٌ فِيهِ وَلَا خِلَالٌ﴿٣١﴾

به بندگان مؤمنم بگو: نماز را بر پا دارند، و از آنچه روزی به ایشان دادیم (مقداری را) پنهان و آشکار، انفاق کنند، پیش از آنکه روزی فرا رسد که در آن نه خرید و فروش است و نه پیوند دوستی و رفاقت.(٣١)

«قُلْ لِعِبادِیَ اَلَّذِينَ آمَنُوا يُقِيمُوا اَلصَّلاةَ»: ای پیامبر! به بندگان مؤمن حق‌تعالی که وعدۀ پروردگارشان را تصدیق کرده‌اند بگو: نماز را به کاملترین شکل با ادای آن در اوقات مخصوص و رعایت ارکان و آداب آن ادا نمایند.

باید گفت که: تنها داشتن ایمان قلبی برای یک شخص مؤمن کافی نمی باشد، بلکه نماز، انفاق و عمل صالح لازم و ضروری است. دین مقدس اسلام دین جامعی است. در دین اسلام رابطه با الله متعال و كمك به محرومان، در کنارهم وشرط قبولی یکدیگر میباشد، طوریکه میفرماید:«وَيُنْفِقُوا مِمّا رَزَقْناهُمْ سِرًّا وَ عَلانِيَةً» به ایشان بگو: «از آنچه ما به آنان روزی داده‌ایم، پنهان و آشکارا در راه های خیر صدقه دهند.

از جملۀ «مِمّا رَزَقْناهُمْ» در آیۀ مبارکه واضح می گردد که: مورد إنفاق، تنها مال نیست، بلکه از هر چه داریم باید انفاق کنیم. از جمله: علم و ثروت، چه آبرو و قدرت.

در ضمن قابل تذکر است که: انفاق باید از رزق الله یعنی مال حلال باشد، نه از هر مالی که داشتیم. زیرا در آیۀ مبارکه فرموده است: «رَزَقْناهُمْ» و نفرمود «عندكم» قابل تذکراست: با این‌که هر يك از انفاق آشکار و پنهان آثاری دارند، ولی شاید بتوان گفت،

انفاق پنهان بهتر است، چون در این آیه »سِرًّا» (مخفی و در خفا) بر «عَلانِيَةً» (به صورت علنی و آشکارا) مقدّم شده است.
همچنان إنفاق آشکار، سبب تربیت نسل و تشویق دیگران و رفع تُهمت از خود است.
«مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لا بَيْعٌ فِيهِ وَلا خِلالٌ(31)»
اگر دنبال تجارت هستید پس بهتر است در دنیا با الله متعال معامله کنید، زیرا که در قیامت هیچ معامله خرید وفروش اصلاً وجود ندارد. بناءً قبل از فرا رسیدن روز قیامت که نه در آن خرید و فروشی وجود دارد، و نه دوستی که شفاعت کند و صداقتی، و نه فدیه دادن ها که به حال تان مفید شود.

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ وَسَخَّرَ لَكُمُ الْفُلْكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَسَخَّرَ لَكُمُ الْأَنْهَارَ﴿۳۲﴾

الله ذاتی است که آسمان‌ها وزمین را آفرید و از آسمان آبی نازل کرد و با آن آب میوه‌های را پیدا کرد و روزی شما گردانید و کشتی را برایتان رام ساخت تا به حکم او در بحر روان شود، و نهرها را برای شما مسخر کرد.(۳۲)

تفسیر:

واقعیت أمر همین است که: شناخت از نعمات الهی، بهترین راه خدا شناسی است که با فهم عموم وعشق و أنگیزه وعبادت همراه است. طوریکه میفرماید: «اَللّهُ اَلَّذِى خَلَقَ اَلسَّماواتِ وَ اَلْأَرْضَ» الله همان ذاتی است که آسمان‌ها و زمین را خلق وإبداع کرده است.
«وَ أَنْزَلَ مِنَ اَلسَّماءِ ماءً» و باران را از ابر فرود آورد. درمیان همه‌ی نعمت‌های الهی، آب یکی از مهمترین نعمت ها بشمار می رود.
«فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ اَلثَّمَراتِ رِزْقاً لَكُمْ» به وسیله‌ی باران از همهٔ گونه‌های نباتی، گیاهان و درختان خرم و بصورت کل انواع کشت و ثمر را زنده و شاداب گردانید، که از آنها مواد خوراکی مردم اعم از دانه‌ها، میوه‌ها و سبزیجات تأمین می شود.
مفسر جلیل القدر عالم اسلام سید قطب می نویسد: در اینجا کتاب هستی باز شده و در خطوط بی نهایتش از نعمت‌های بی شمار خدا داد سخن بعمل آمده است. آسمان‌ها وزمین، آفتاب وماه، شب و روز، دریاها و رودخانه‌ها، نزولات پربرکت آسمان و میوه‌ها این صفحات رنگارنگ از جهان هستی در معرض دیدها قرار گرفته است، اما انسان با دیده‌ی عبرت نمی نگرد و با نظری عمیق آن را نمی بیند و با تعقل معتدل در آن نمی اندیشد و او را سپاسگزار نیست.
واقعاً آنها ستمکار و ناسپاس و کافرند که برای خدا شریک قرار می دهند در حالی که او خالق و رازق است و جهان را در راستای مصالح انسان مسخر گردانیده است.
«وَسَخَّرَ لَكُمُ اَلْفُلْكَ لِتَجْرِىَ فِى اَلْبَحْرِ بِأَمْرِهِ»: و کشتی های بزرگ را به زیر فرمان شما مسخر گردانید تا به خواست الله متعال در بحر به حرکت درآمده و بر آن سوار شده، و از این کشتی ها در عرصهٔ مختلف از جمله سفر، سیاحت، تجارت و انتقالات و جهاد و بصورت کل در منافع و منافع خویش استفاده بعمل آرید.
«وَ سَخَّرَ لَكُمُ اَلْأَنْهارَ(32)»: و رود خانه های شیرین را برای منافع مردم مسخر ساخت تا آب نوشیدنی، شستشو و آب امور زراعتی را تأمین کرده و زندگی آنان و حیوانات شان را سر و سامان بخشند، با جاری شدن رودخانه ها حیات هم جاری می شود وزندگی رونق می یابد، و خیر و برکت موج می زند و جوشان و خروشان می شود.

پس خدایی‌که این همه برشما منت نهاد، بی‌شک سزاوار پرستش وشکر است.

وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبَيْنِ وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ ﴿٣٣﴾

و برای شما آفتاب و ماه را که همیشه در حرکت اند، تابع کرد و تابع کرد برای شما شب و روز را. (٣٣).

«سَخَّرَلَكُمْ»: مراد از تسخیر آفتاب و ماه، در خدمت منافع و مصالح انسان قرار دادن است.

«دَآئِبَيْنِ»: مثنّی دائِب، پیوسته در کار و تلاش. برابر برنامه ثابت و روشن معین به کار ادامه دهنده. «ترجمهٔ معانی قرآن»

تفسیر:

نه فقط زمین ونعمت‌های زمینی، بلکه آسمان وأجرام آسمانی نیز برای استفاده وبهره گیری بشر و مطابق نیازهای بشری آفریده شده‌اند. طوریکه میفرماید: «وَ سَخَّرَ لَكُمُ اَلشَّمْسَ وَ اَلْقَمَرَ دائِبَيْنِ» و خداوند متعال برای شما آفتاب و ماه را (که پیوسته روانند) مسخرگردانید که در مدار فلکی خود در رفت و آمدند.

این دو پدیدهٔ هستی تأمین کنندهٔ منافع بسیار برای انسان‌ها می‌باشند، چون نور و روشنگری، شناخت حساب سال وماه وتقویم، به پختگی رساندن میوه‌ها و... غیره. و یا هم معنی آن اینست که: آفتاب و ماه، همیشه به پیروی از فرمان الله متعال در حرکت و جریانند و هرگز از سیر و حرکت باز نمی مانند.

«وَسَخَّرَ لَكُمُ اَللَّيْلَ وَ اَلنَّهارَ(33)» و شب را رام گردانید تا انسان، بعد از خستگی و پریشانی یک روز کاری فارغ از مشغله‌های روزانه در آن ارام گیرد و در خوابی خوش و راحت بخش تجدید نیرو کند. و روز را برای کار و معیشت و سازندگی و صنعت مسخر ساخت، بناءً شب و روز بستر انجام طاعات، ظرف زمانی رویش عبادات و مزرعهٔ سبز اعمال نیک و ارزش‌های پاک اند.

وَآتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ﴿٣٤﴾

و از هر چیزی که [به سبب نیازتان به آن] از او خواستید، به شما عطا کرد. و اگر نعمت های الله را شمار کنید، هرگز نمی توانید آنها را به شمار آورید. مسلماً انسان بسیار ظالم و ناسپاس است.(٣۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَا سَأَلْتمُوُهُ»: آنچه خواسته باشید. یعنی خداوند درجهان به ودیعت نهاده است هر آنچه را که در زندگی بدان ضرورت دارید وخواهان آن می باشید.

«لا تُحْصُوهَا»: آنها را نمی توانید سرشماری کنید و به حساب آورید. از مصدر إحصاء به معنی سرشماری کردن.«ظَلُومٌ»: بسیار ستمگر. «كَفَّار»: بسیار ناسپاس. «ترجمهٔ معانی قرآن» «وَآتاكُمْ مِنْ كُلِّ ما سَأَلْتُمُوهُ»: و خداوند متعال همان ذاتی است که هرچه خواستید به شما عطا کرد، از مال وعیال و صحت و عافیت و امنیت و آسایش، همه ای ضروریات و نیازمندی های شما را براورده ساخته است و هر آنچه را که احوال و معاش شما را بهبود بخشد و هر آنچه را که به زبان حال یا قال درخواست کرده‌اید، آن را برایتان فراهم کرده است.

باتأسف بایدگفت: خدایی که بشر راخلق نمود، همه‌ی خواست‌ها وضروریات او را از راه درست برآورده ساخت، ولی با آنهم همین انسان مصروف رفع ضروریات خود از راه گناه به کار می گیرد.

خوانندۀ محترم!

در (آیۀ 18 / سوره‌ی نحل) آمده است: «إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لا تُحْصُوها إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ» اگر بخواهید نعمت های الله متعال را بشمارید نمی توانید آنرا حساب کنید. همانا خداوند بخشنده و مهربان است.

در آیات قبل خواندیم که رهبران فاسد، مردم را به سوی غیر الله دعوت میکنند. «جَعَلُوا لِلَّهِ أَنْداداً» این آیه مبارکه با زیبای خاصی میفرماید: با آنکه از غیر خدا هیچ کاری ساخته نیست و هر که هر چه دارد از آنِ خداست، ولی انسان، بی‌توجّه و ناسپاس است.

طوریکه در آیۀ مبارکه آمده است: «وَ إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اَللّهِ لا تُحْصُوها» اگر بخواهید نعمت هایش را بر شمارید وانرا به حساب ارید، توانایی برشمردن آنها را ندارید؛ از بس که گوناگون و بسیار اند. و در ضمن بیشتر از آن است که به شمارش درآید.

«لا تُحْصُوها»: انسان که قدرت ندارد نعمت‌های الله متعال را بشمارد، چه رسد به این که بخواهد شکر آنها را به جای آورد. یعنی: به هیچ وجهی از وجوه، توان شمارش و احاطه نعمت های حق تعالی را ندارید و اگر شخصی از افراد بشر بخواهد تا نعمت‌های خداوند متعال را بر خود در آفرینش عضوی از اعضا یاحسی از حواسش به شمار آورد، هرگز براین کار قادر نیست پس چگونه خواهد بود شمارش دیگر نعمت‌هایی که حق تعالی در کل اعضای وجودش آفریده است و نیز سایر نعمت هایی که از خارج وجودش بر او احاطه کرده و با اجناس و الوان مختلف و متنوع خود، او را در هر وقت و هر زمان از همه جهت زیر پوشش خویش قرارداده است.

«إِنَّ اَلْإِنْسانَ لَظَلُومٌ كَفّارٌ(34)»: انسان اسم جنس است. یعنی جنس انسان در ظلم وانکار مبالغه وزیاده روی میکند وباتجاوز از حدود الله متعال به خود ظلم میکند ومنکر نعمت‌های الله میباشد، درسختی ومشکلات بی‌تابی میکند و به نعمت الله متعال ناسپاسي مي نماید. ثروت را جمع میکند و از انفاق خود داری می ورزد. او از پروردگار ذوالجلال بسیار درخواست می کند؛ اما چون به مطلوبش دست بیابد، واجبات و مسئولیت های خویش را فراموش مینماید.

واقعیت امر همین است که: اگر انسان از نعمت‌های الهی استفاده درست بعمل نیاورد، مخلوق، بسیارظالم و کفران کننده است.

خوانند گان محترم!

در آیات متبرکه (35 الی 41) در مورد دعای ابراهیم علیه السلام. بحث بعمل میاید.

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ﴿٣٥﴾

و [یاد کن] وقتی را که ابراهیم گفت: ای پروردگارا! این شهر [مکه] را منطقه ای أمن قرار ده و من و فرزندانم را از پرستش بت ها دور بدار.(۳۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ءَامِناً»: در امن و امان. محلّ امن و امان. «أُجْنُبْنِي»: به دورم دار.

تفسیر:
در این آیۀ مبارکه و آیات بعدی، سیمایی از دعاهای حضرت ابراهیم که نشان دهندهٔ سوز و روح بزرگ اوست در این سوره مطرح گردیده است.
حضرت ابراهیم علیه السلام در دو فرصت زمانی برای مکه دعا کرده است: بار اوّل زمانی بود که اسماعیل و هاجر را در آن جا اسکان داد و گفت: «رَبِّ اجْعَلْ هذا بَلَداً آمِناً»(سوره بقره،126) پروردگارا! این مکان را شهر امن قرارده و بار دوم زمانی بود که جمعیّتی به مکه آمد و در این شهر عملاً مسکن گزین شدند، در این جا هم ابراهیم علیه السلام دست به دعا برده و گفت: «وَإِذْ قالَ إِبْراهِيمُ رَبِّ اِجْعَلْ هَذَا اَلْبَلَدَ آمِناً 35» وروزی رایادکنید که ابراهیم علیه السلام بعد از سکنی دادن اسماعیل و مادرش در مکه، به بارگاه ایزد متعال دعا کرد وگفت: پروردگارا! از تو میخواهم که مکه را شهری امن گردانی که هر کس در آن فرود می‌آید احساس امنیت کرده و از خوف وترس در امان باشد.
«ءَامِناً»: به معنی در أمن و أمان. محلّ أمن و أمان،آمده است.
باید گفت که: أمنیّت واستقرار، شرط لازم برای زندگی وحیات است، اگر امنیّت واستقرار نباشد جامعه‌ها ازاستحکام لازم برخوردار نخواهدبود، مراکزی عبادتی باید امنیّت داشته باشد. وظیفه زُعما و رهبران یک جامعه است تافکر امنیّت مردم باشند. امنیّت، این امنیّت برای آزادی گناه و عیاشی نمی باشد، بلکه أمنیّت باید مقدّمهٔ عبادت باشد. طوریکه در (آیۀ 55 / سورۀ نور) میفرماید: آمده است: «أَمْناً يَعْبُدُونَنِي»
«وَاُجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ اَلْأَصْنامَ(35)» دعا که برای حفظ فکر و عقیدهٔ صحیح صورت گیرد، یکی ازبهترین دعاها دردین مقدس اسلام بشمار میرود.
طوریکه حضرت ابراهیم علیهم السلام میفرماید و من و فرزندانم را از پرستش بت‌ها دور محفوظ و مصؤون بدار. منظور تثبیت بر توحید و دین اسلام است. بناءً باید گفت که با ایجاد امنیت، زندگی گوارا میگردد و با ایمان، دنیا و آخرت پاکیزه و به سامان می شود.
صنم: تمثالی بود که اهل جاهلیت از سنگ و مانند آن می ساختند و آن را پرستش می کردند.

رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضْلَلْنَ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴿٣٦﴾

پروردگارا! این بتان بسیاری از مردم را گمراه کردند، پس هر کسی از من [که یکتاپرست و حق گرایم] پیروی کند، یقیناً از من است، و هر کس از من نافرمانی کند بی‌گمان تو آمرزنده مهربانی.(۳۶)
تفسیر:
«رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضْلَلْنَ كَثِيراً مِنَ اَلنّاسِ»: پروردگارا! این بت‌ها بسیاری از مردم را از پرستش و نیایشت دور ساخته و آنان را در پرتگاه شریک آوردن همتایان و اضداد برایت افکنده‌اند.
«فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّی»: دینداری تنها با گفتن شعار های ظاهری نیست، بلکه باید عمل توام به مطابقت دستورات الهی صورت بپذیرد، بناءً هر کس در توحید الله باعظمت و خالص ساختن عبادت برایش، به سنّت و راه و روشم تمسک جوید و پیروی کند، بیگمان او بر دین و آئین من است.

«وَمَنْ عَصانِی فَإِنَّکَ غَفُورٌ رَحِیمٌ(36)»: و هر کس به خلاف امر من عمل کند، خدایا! تو بخشایندهی گناهی و نسبت به بندگانت مهربانی.

ملاحظه می داریم که: أنبیاء حتّی نسبت به مخالفان خودهم دلسوز و مهربان بودند وآنان را مأیوس نمیکردند. طوریکه فرموده است: «وَ مَنْ عَصانِی فَإِنَّکَ غَفُورٌ رَحِیمٌ».

«عَصَانِي»: از من نافرمانی کرد. به راه من نرفت.

مفسر «تفسیر انوار القرآن» در تفسیر این آیهٔ مبارکه می نویسد: به این مناسبت خاطر نشان میشود که: أهل سنت و جماعت میان جایز عقلی وجایز شرعی در حق خداوند متعال فرق میگذارند، یعنی در نزد آنان عقلاً جایز است که خداوند متعال هرگناهی را بیامرزد ولی چون خود او خود خبر داده که شرک را نمیآمرزد پس عقیده به اینکه آمرزش شرک مستحیل الوقوع (غیرممکن) می باشد، نیز واجب است. هر چند به قولی: هدف حضرت ابراهیم علیه السلام در اینجا از نافرمانی، نافرمانی از وی در غیر شرک است.

بت چگونه عامل گمراهی انسان ها می گردد:

بت ها و مجسمه ها که از سنگ وچوب ساخته می شوند چگونه می تواند انسان ها را به گمراهی سوق نماید!

درجواب باید گفت:

اول: بت ها همیشه جماد نیستند، در بسیاری از اوقات انسان ها و طاغوت ها نیز به مثل بت مبدل می شوند، وانتظار دارند تا توسط مردم معبود گردند.

دوهم: مسألهی هنر و زیورآلاتی که همراه بتها بود جاذبه داشت.

سوم: گاهی جهل سبب میشود که سنگ وچوب نیز ارزش پیدا کند. در ضمن باید گفت که: هنرهایی مثل مجسمه سازی میتوانند منشأ بسیاری از انحراف شوند، چنانکه بتها مطابق به فحوای آیه مبارکه «إِنَّهُنَّ أَضْلَلْنَ» تعدادی زیادی از انسانها را به گمراهی تشویق وترغیب نموده اند.

رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ﴿٣٧﴾

ای پروردگار ما! من (یکی از) فرزندانم را در سرزمین بی کشت و زرع (و) در کنار خانهٔ تو که آنرا حرام ساختهای سکونت داده ام، پروردگارا! تا اینکه نماز را برپا دارند، پس چنان کن که دل های برخی از مردم به سوی آن مایل گردد و از میوهها به آنان روزی ده، باشد که شکرگزاری کنند. (۳۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«غَيْرِ ذِي زَرْعٍ»: بدون کشت و زرع. بیآب و علف. «بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ»: مراد کعبه است که بسیاری از چیزهائی که در جاهای دیگر مباح است در آنجا حرام است. از قبیل: شکار کردن پرندگان، کندن درختان و گیاهان، جنگ و نزاع (سوره های: بقره / 197، قصص / 57). «أَفْئِدَةً»: جمع فُؤاد، دلها. «تهوِي»: میلکند. بگراید. دوست داشته باشد.

تفسیر نور: «ترجمهٔ معانی قرآن»

تفسیر:
«رَبَّنا إِنِّی أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِی»: پروردگارا! من از میان خانواده‌ام، پسرم اسماعیل وهمسرم هاجر را در وادی مکه به جوار خانهٔ محترم تو سکونت دادم،.
(روایت است وقتی که هاجر اسماعیل را به دنیا آورد، «سارا»، همسر ابراهیم حسادتش آمد، آنگاه الله متعال به حضرت ابراهیم علیهم السلام دستور داد فرزند و مادرش را از شام به مکه ببرد. پس آن دو را در کنار درختی تناور در محل زمزم قرار داد. در حدیث چنین آمده است.)
«بِوادٍ غَيْرِ ذِی زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِکَ اَلْمُحَرَّمِ» در دره‌ای بی‌کشت و زرع و بی‌آب و آبادانی، و درجوار خانه‌ی توکهٔ آنرا حرام ساخته‌ای که عبارت است از دره‌ی مکه، اسکان دادم.
کعبه و اطراف آن در زمان حضرت ابراهیم نیز محترم و دارای محدودیّت و ممنوعیّت بوده است. به قولی: خانهٔ کعبه را از آن رو «محرم» نامیدند که بر متجاوزان ستمگر هتک حرمت آن حرام گردیده و نیز هر نوع بی احترامی و إستخفاف و إهانت به آن حرام است.
«رَبَّنا لِيُقِيمُوا اَلصَّلاةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ اَلنّاسِ تَهْوِی إِلَيْهِمْ» قبل تذکر است که: نماز یکی از عبدات است که درهمه ادیان إبراهیمی وجود داشت. واز فحوای این آیهٔ مبارکه باوضاحت تام معلوم میگردد که: محور و مقصد حرکت حضرت ابراهیم علیه السلام هم نماز است. طوریکه میفرماید: پروردگارا! برای این که تو را پرستش کنند و نماز را به کاملترین وجه آن اقامه نمایند، آنان را در این دره اسکان دادم. پس وضعی فراهم فرما که قلوب بعضی از بندگانت را به سوی آنان گرایش دهی که به شوق و محبت به سوی شان آیند.
ابن عباس(رض) میفرماید: اگر می‌گفت: «أفئدة الناس» فارس و روم و تمام انسان‌ها را در بر می‌گرفت، اما فرمود: «مِنَ اَلنّاسِ» تا فقط مسلمانان را در بر گیرد. (زاد المسير ۳۶۸/۴.)
«وَارْزُقْهُمْ مِنَ اَلثَّمَراتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ(37)»: و به ایشان از انواع میوه‌ها و از برکات زمین ارزانی دادی تا شکرگزار نعمتت بوده و به وسیلهٔ نعمت بر انجام طاعتت یاری جویند. پس خدای متعالی دعای ابراهیم علیه السلام را إجابت کرد و خواسته‌اش را محقق گردانید.
در آن دره‌های فاقد کشت و زرع آنها را روزی برسان تا بر نعمت عظیمت سپاسگزار باشند.

رَبَّنَا إِنَّكَ تَعْلَمُ مَا نُخْفِي وَمَا نُعْلِنُ وَمَا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ﴿٣٨﴾

پروردگارا! یقیناً تو آنچه را ما پنهان میداریم و آنچه را آشکار میکنیم، میدانی و هیچ چیز در زمین و آسمان بر الله پنهان وپوشیده نیست.(۳۸)

تفسیر:
«رَبَّنا إِنَّکَ تَعْلَمُ ما نُخْفِی وَما نُعْلِنُ» پروردگارا! تو به مکنونات آشکار و نهان قلوب ما بندگان آگاهی. «وَ ما يَخْفى عَلَى اَللّهِ مِنْ شَیْءٍ فِی اَلْأَرْضِ وَلا فِی اَلسَّماءِ(38)»

در نزد پروردگار باعظمت پنهان و آشکار معنا نداردو هيچ چيز در عرصۀ كائنات (در زمين و آسمان ها) از ساحۀ علمت پنهان نيست، أعم از اين كه در زمين باشد يا در آسمان.

بلی! تو به أحوال ومصالح ما از خود ما داناتری و از خود ما به خود ما مهربان‌تری پس نيازی وجود ندارد كه ما طلب كنيم، ليكن ما تو را برای إظهار عبوديت و إبراز فقر خود به سوی رحمتت می خوانيم؛ همچنين بدان جهت كه ما به دريافت اين بركات شتاب داريم.

بناءً غيب نزد تو آشكار و راز، پيش تو علنی است و علمت به همه چيز احاطه دارد.

پس ای خوانندۀ محترم!

در صورتيكه همه چيز برای الله متعال روشن وواضح است و علم او به همه چيز و همه كار ما احاطه دارد بايد در محضر او گناه نكنيم و در مخلوقات او جز طبق رضا و دستورات او تصرف و عمل كنيم.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ﴿٣٩﴾

حمد خدای را كه در سن پيری اسماعيل و اسحاق را به من بخشيد مسلماً خدای من دعا را مي‌شنود (و إجابت مي‌كند).(٣٩)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«وَهَبَ»: عطا كرد. «عَلَي الْكِبَرِ»: با وجود پيری و قطع اميد از داشتن فرزند. «سَمِيع»: شنونده. پذيرنده. تفسير نور: «ترجمۀ معانی قرآن»

تفسير:

«اَلْحَمْدُ لِلّهِ اَلَّذِی وَهَبَ لِی عَلَی اَلْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ»: إبراهيم عليه السلام در مقام شكرگزاری از پروردگارش در برابر نعمت‌هايش گفت: حمد و ثنا مراخدا را لايق است كه به من با وجود سالخوردگی‌ام ودر موقع پيری و كهولت ام، دو پسر پرهيزگار و درستكار(إسماعيل و إسحاق) را عطا فرمود.

ابن عباس(رض) ميفرمايد: هنگامی كه إسماعيل به دنيا آمد، حضرت إبراهيم عليه السلام نود و نه سال داشت. و در سِن يک صد و دوازده سالگی خداوند متعال إسحاق را به او داد. (تفسير قرطبی ٣٧٥/٩.)

خوانندۀ محترم !

بايد گفت: داشتن اولاد، هديۀ الهی است و در اين هديه و نعمت الهی همانا داشتن اولاد صالح مهم است، فرق نمی كند كه اين اولاد از كنيز باشد ويا هم غير آن (إسماعيل عليه السلام از كنيز و اسحاق عليه السلام از حُر و آزاده به دنيا آمد.)

«إِنَّ رَبِّی لَسَمِيعُ اَلدُّعاءِ(39)» به راستی كه پروردگارم برای كسی كه وی را بخواند، شنوای دعاست چنانكه من از او خواستم وبه من بخشيد، از او جُستم ومرا گرامی داشت.

آيۀ كريمه درس آموز: فضيلت دعاء، خواستن فرزندانی پاک از پروردگار و سپاسگزاری وی در برابر نعمت‌هاست.

رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَاءِ﴿٤٠﴾

پروردگارا! مرا بر پادارنده نماز قرار ده، و نيز از فرزندانم [برپادارندگان نماز قرار ده]. و پروردگارا! دعايم را بپذير.(٤٠)

تفسیر:

در آیاتی متبرکه، که تا اکنون در بارهٔ حضرت إبراهیم در این سوره خوانده‌ایم، دریافتم که حضرت ابراهیم علیهم السلام هفت درخواست را از دربار الهی مطرح نموده است: أمنیّت مکّه، دور ماندن از بت‌پرستی، توجّه قلوب و أفکار مؤمنان نسبت به فرزندان و مکتب او، بهره‌مند شدن ذریّه‌ی او از ثمرات، توفیق إقامه‌ی نماز، قبول شدن دعاها وآمرزش و مغفرت برای خود و والدین و همه‌ی مؤمنان. و در آیهٔ: «رَبِّ اِجْعَلْنِی مُقِیمَ اَلصَّلاةِ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِی (۴۰)» ششمین درخواست حضرت إبراهیم خلیل علیه السّلام می باشد. که میفرماید: پروردگارا! مرا بر پایداری و پیوستگی بر أدای نماز به کاملترین صورت یاری ده و فرزندان و نسل و تبارم را نیز ببخش تا به نماز در اوقات معین آن همراه با رعایت آداب و احکامش، پایبند باشند.

این بهترین دعایی است که مؤمن برای فرزندانش بعمل می آورد؛ زیرا محبوب‌تر برای او همین است که خود و ذریتش نماز را إقامه کنند؛ چون نماز ستون دین است.

اگر توجه نموده باشیم با تمام صراحت در می یابیم که:- نماز، محور دعاهای حضرت ابراهیم علیه السلام را تشکیل می داد. «رَبَّنا لِيُقِيمُوا الصَّلاةَ»، «رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلاةِ» با آنکه رسالت أنبیاء اقامه‌ی دین است اما دعا برای اقامه‌ی نماز به جای آن، نشانهٔ این فهم عالی است که نماز چهره و سیمای واقعی تمام نمای دین است.

خوانندهٔ محترم!

در دعا هم باید به خود توجّه کنید، «وَ اجْنُبْنِي- وَ اجْعَلْنِي- و اغْفِرْ لِي» وهم به دیگران. «وَ بَنِيَ- وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي- وَ لِوالِدَيَّ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ» همچنان در دعا، هم باید به فکر نسل قبل باشد، «وَ لِوالِدَيَّ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ» و هم به فکر نسل بعد. «وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي» و در ضمن در دعا، باید به فکر قیامت خود، فرزندان و جامعه باشید. «يَوْمَ يَقُومُ الْحِسابُ»

«رَبَّنا وَ تَقَبَّلْ دُعاءِ(40)»: «پروردگارا! ودعای مرا بپذیر» یعنی: دعایم را اجابت کن، یا

عبادتم را بپذیر. و درخواستم را محقق ساز. ابراهیم علیه السلام نماز را بطور أخص از آن جهت یاد کرد که نماز ستون وپایه دین است.

حفظ رابطه وجودی در دعا:

اگر در فهم وجوهر دعا دقت بعمل آریم بوضاحت تام در خواهیم یافت که حکمت بزرگی و معجزا آسا در دعاء حفظ سلسله روابط وجودی میباشد، بطور مثال: در دعا انسان اول باید از خود آغاز نماید اول باید برای سلامتی، ایمانداری، تقوای و فضلیت خود دعا مینماید، بعد از اینکه برای خود در همه عرصه ها دعا بعمل آورد، به دعا کردن به سلسله وجودی خویش می آغازد، و در سلسلهٔ وجودی وخونی خویش در قدم بعدی به دعا برای پدر و مادر میپردازد طوریکه این فهم وهدایت در قرآ ن عظیم الشأن با زیبای خاصی آن بیان گردیده است: «رَبَّنَا اغْفِرْ لی وَ لِوالِدَی». چون انسان باوالدین خویش رابطهٔ وجودی دارد بناءً بعد از دعا بخود سلسله دعای را رعایت و به مادر و پدر خویش به دعا می پردازد.

نه تنها رابطه پدری بلکه رابطه فرزندی نیز در دعا در نظر گرفته شده است از انجمله طوریکه در دعای حضرت إبراهیم علیه السلام است که اول برای خود و بعد از خود برای فرزندان خویش مصروف دعاء میگردد.

یا بطور مثال دعای حضرت موسی برای برادرش که این هم بر مبنای همان رابطه وجودی است: «رَبِّ اغْفِرْ لی وَ لِأَخِی».
در آیۀ دیگر، دعا در حقّ فرزندان را داشتیم: «رَبَّنا وَ اجْعَلْنا مُسْلِمَینِ لَکَ وَ مِنْ ذُرِّیتِنا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَک».
هکذا در دعا در رعایت سلسله وجود باید خویشاوندان واقارب نیز نباید فراموش گردد، طوریکه این سلسله بندی در دعای حضرت نوح علیه السلام چنین فورمولبندی گردیده است: «رَبِّ نَجِّنی وَ أَهْلی».

حفظ رابطۀ معنوی در دعاء:

امّا رابطۀ روحی؛ رابطۀ روحی، در بُعد معنوی است. یعنی انسان با دیگری رابطۀ دارد، امّا رابطه به نحو وجودی به این معنا که گفتیم نیست. چه بسا بین دو نفر هیچ نوع رابطۀ خویشاوندی در کار نیست، امّا از نظر روحی و در بُعد معنوی با یکدیگر رابطه دارند. بطور مثال قرآن عظیم الشأن میفرماید: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَة». مؤمنین با هم برادر هستند، با اینکه رابطه وجودی برادری در کار نیست! یعنی من و شما از یک پدر نیستیم که دو معلول از یک علّت باشیم، امّا قرآن کریم این رابطه معنوی را با آن رابطه وجودی هم مانند کرده است. رابطه هست، امّا رابطه روحی معنوی است.
لذا شما می‌بینید در همه این آیاتی، بعد از والدین و خویشاوندان، «مؤمنین و مؤمنات» را داشت: «رَبَّنَا اغْفِرْ لی وَ لِوالِدَی وَ لِلمُؤمِنِین». اوّل رابطه وجودی و بعد رابطه روحی معنوی را ذکر می‌کند.
درسورۀ نوح هم دارد: «رَبِّ اغْفِرْلی وَلِوالِدَی وَلِمَنْ دَخَلَ بَیتِی مُؤْمِناً وَلِلْمُؤْمِنینَ وَالْمُؤْمِنات». اینجا هم آن رابطه روحی معنوی را مطرح میکند و برای آنها دعا می کند.
لذا ما می بینیم که أنبیاء برای اُمّتشان دعا میکردند؛ این دعا برای اُمّت در همین ارتباط یعنی رابطۀ روحی معنوی است.

رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ﴿۴۱﴾

پروردگارا!
من وپدر ومادرم و همه مؤ منان را روزي كه حساب بر پا مي‌شود بيامرز. (۴۱)
«رَبَّنَا اِغْفِرْ لِی وَ لِوالِدَیَّ وَ لِلْمُؤْمِنِینَ یَوْمَ یَقُومُ اَلْحِسابُ(41)»: این هم هفتمین دعای حضرت ابراهیم علیهم السلام است که: با خشوع و فروتنی از پیشگاه الله متعال دعا واستغفار میفرماید: «پروردگارا! روزی که حساب برپا میشود» یعنی: روز ثبوت حساب بر مکلفان در محشر و این تعبیر چنان است که گفته میشود: بازار برپا شد «بر من و بر پدر و مادرم بیامرز».
مفسران گفته اند: قبل از این که برای حضرت ابراهیم علیه السلام معلوم شود که پدرش دشمن خداست، برای والدینش طلب بخشودگی کرد.
قشیری گفته است: دور نیست مادرش مسلمان بوده باشد؛ زیرا خدا عذر او را در مورد دعا برای پدرش یادآور شده است نه مادرش.(تفسیر قرطبی ۳۷۵/۹.)
وَ لِلْمُؤْمِنِینَ «و بر مؤمنان» نیز بیامرز. از میان بندگان خدا أ مؤمنان را به دعای مغفرت مخصوص ساخت زیرا دعای مغفرت در حق کفار جایز نیست.

«يَقُومُ اَلْحِسابُ»: حساب وکتاب به میان می‌آید وازگذشته بازخواست می‌شود. بر تمام کسانی که به تو ایمان آورده‌اند گناهان‌شان را(در روزی که مردم را برای حساب ِگرد می‌آوری) بیامرز.

دروس حاصله از آیات فوق الذکر:

1 - حضرت ابراهیم علیه السلام به ما آموخت که در همه حال، أمنیت و آرامش و اطمینان قلبی را از پروردگار توانا طلب کنیم.

2 - دعای خیر و سلامت برای خود و فرزندان، و پدر و مادر، سایر مؤمنان، و ابستگان و وطن، مشروع و پسندیده است.

3 - دعای إبراهیم، پیرامون إخلاص در توحید آفریدگار(ﷻ) و دوری از بت پرستی بود. همواره از الله متعال می خواست، توحید در عبادت و دوری ازشرک رانصیبش فرماید وازکردار نیکو ورحمت وآمرزش برخوردار گردد.

4 - گردآمدن، پیرامون سنن و راه درست پیامبران وخیر اندیشان، واجب است: «فمن تبعنی فانه منّی».

5 - طلب بخشش و آمرزش برای گناهکاران نه کافران و بی باوران که بر سر شرک و کفر رفته اند. (نساءآیه 48).

6 - اسکان دادن إبراهیم، إسماعیل و هاجر را در کنار بیت الحرام به امر الله متعال بود و این کار فقط به او اختصاص داشت، تا خانه ی خدا را از نو بازسازی کنند...

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکۀ قبلی از دلایل توحید و خواهش ابراهیم ازالله متعال بحث بعمل آمد که او و سلاله اش را از شرک و بت پرستی نگهدارد و از کارهای نیکو و رحمت و آمرزش در قیامت برخوردارش فرماید.

اینک درآیات (42 الی 52) که آیات پایانی سوره می باشد یکبار دیگر منظره بر پایی و صحنه‌ی قیامت، غافل نبودن الله از ظالمان و خیره گشتن چشمان انسان را در آن روز هراسناک به تصویر می کشد.

وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ﴿۴۲﴾

و الله را از آنچه ظالمان میکنند، غافل مپندار. جز این نیست که (عذاب) آنها را برای روزی که چشم‌ها در آن خیره شود، به تأخیر می‌اندازد.(۴۲)

تفسیر:

«تَشْخَصُ»: باز و بی‌حرکت می ماند. از هراس پلک‌ها بر هم نهاده نمی شود و چشم ها خیره و مبهوت میگردد.

مهلت دادن به ظالمان، نشانه‌ی غفلت خداوند یا رضایت پروردگار از آنان نیست. طوریکه میفرماید: «وَلا تَحْسَبَنَّ اَللّهَ غافِلاً عَمّا يَعْمَلُ اَلظّالِمُونَ» ای محمد! گمان مبرکه خدا از أعمال ظالمان غافل است. در حقیقت سنت خداوند متعال بر این جاری است که به عاصیان مهلت بدهد و در موقع مناسب با عزت و اقتدار آنها را می گیرد.

میمون بن مهران گفته است: این بخش از آیه وعید و تهدید ظالم و تسلیت و دلداری مظلوم است. (تفسیر طبری ۱۳/۲۳۶).

«إِنَّما يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ اَلْأَبْصارُ(42)»: بلکه سزای شان را برای روزی سخت و هولناک که چشم های شان از بسیاری خوف و محنت در آن خیره می ماند به تأخیر می اندازد.

آیۀ کریمه در عین اینکه از پیامبر ﷺ و پیروانش دلجویی نموده و به ایشان آرامش می بخشد، سنّت حق تعالی در مورد ستمگران را که چیزی جز نابودی و ویرانی نیست (هر چند که در عمرشان امتداد داده شود) نیز روشن می سازد.

ابو سعود گفته است: یعنی از هول و هراس وضعی که مشاهده میکنند چشمها باز و پلک‌ها بدون حرکت می مانند.(ابو سعود ۱۳۳/۳)

مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُءُوسِهِمْ لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ وَأَفْئِدَتُهُمْ هَوَاءٌ﴿۴۳﴾

شتابانند؛ در حالیکه سرهای خود را بالا گرفته‌اند و چشم های شان به سوی شان باز نمی‌گردد و دل هایشان (از فهم و إدراک) خالی است.(۴۳)

تفسیر:

«مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُؤُسِهِمْ»: سپس خداوند متعال کیفیت برخاستنشان ازقبرها و شتافتن‌شان به‌سوی میدان حشر را بیان گرفته میفرماید: روز قیامت ظالمان به منظور إجابت دعوتگر حق، شتابان از قبرهای شان بیرون می‌آیند در حالیکه از وحشت آن روز سرهای خود را بالا داشته و چیزی را نمی‌بینند.

حسن بصري گفته است: در آن روز مردم به آسمان نگاه کرده و هیچ کس به دیگری نگاه نمی‌کند. (تفسیر قرطبی ۳۷۷/۹).

«مُهْطِعِينَ»: که از «اهطاع» گرفته شده است، دارای چند معنا است: گردن کشیدن، سرعت گرفتن و نگاه کردن با ذلّت و همه‌ی این معانی میتواند در این آیه مورد نظر باشد.

«لا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ»: از ترس و اضطراب قدرت چشم به هم زدن را ندارند. یعنی: چشم‌هایشان همچنان باز و مبهوت باقی می‌ماند.

«وَأَفْئِدَتُهُمْ هَواءٌ(43)»: و دل هایشان خالی است از عقل و فهم و جرأت، به سبب پریشانی و هراس و حیرت و دهشتی که به آن در افتاده‌اند.

وَأَنْذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنَا أَخِّرْنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ نُجِبْ دَعْوَتَكَ وَنَتَّبِعِ الرُّسُلَ أَوَلَمْ تَكُونُوا أَقْسَمْتُمْ مِنْ قَبْلُ مَا لَكُمْ مِنْ زَوَالٍ﴿۴۴﴾

و مردم را از روزی بترسان که عذاب به آنها می‌آید پس ظالمان میگویند: «ای پروردگار ما! ما را تا مدتی مهلت بده تا دعوتت را بپذیریم و از پیغمبران پیروی کنیم. (ولی به آنان گفته میشود: آیا پیش از این در دنیا) قسم نخوردید که شما را هیچ زوالی نیست (و از بین نمی‌روید)؟ (۴۴)

تفسیر:

«وَ أَنْذِرِ اَلنّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ اَلْعَذابُ»: ای محمد! امّت را از عذاب روز قیامت بیم ده؟ از روزی که عذاب بر آنان می آید که آن روز، روز قیامت است.

«فَيَقُولُ اَلَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنا أَخِّرْنا إِلى أَجَلٍ قَرِيبٍ»: از آن روز که کافران ظالم به خدا رو می آورند و با امیدواری میگویند: پروردگارا! ما را تا مدتی کوتاه مهلت و فرصت بده، تا گذشته را جبران کنیم. «أَخِّرْنا إِلَيا أَجَل قَرِيب»: ما را تا مدّت کوتاهی بازپس بروانذکی ما را به جهان برگردان.

در این شکی نیست که روزی آمدنی است که: مجرمان از اعمال که انجام داده اند پشیمان میشوند، ولی پیشمانی در روزی است که دیگر فرصت‌های را از دست میدهند، و دیگر برای شان این فرصت ها تکرار نمی شود.
در ضمن آنان فراموش کرده اند که: هنگام نزول عذاب الهی، راه فرار وتوبه بصورت کل بسته میشود.
باید گفت که در روز قیامت تقاضای بازگشت به دنیا نه تنها در این آیه مبارکه بلکه در آیات متعددی دیگری هم مطرح گردیده است. از جمله: در (آیۀ 11 / سورۀ غافر) میفرماید: «فَهَلْ إِلى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ» آیا برای خارج شدن از هلاکت راهی هست؟
و یا هم در (آیۀ 12 / سورۀ سجده) آمده است: «فَارْجِعْنا نَعْمَلْ صالِحاً» ما را به دنیا برگردان تا عمل صالحی انجام دهیم.
و همچنان در (آیۀ 37 / سورۀ فاطر) میفرماید: «رَبَّنا أَخْرِجْنا نَعْمَلْ صالِحاً» پروردگارا! ما را از دوزخ خارج کن تا کار خوب انجام دهیم.
«نُجِبْ دَعْوَتَکَ وَ نَتَّبِعِ اَلرُّسُلَ»: دعوت تو را می پذیریم که ما را به سوی ایمان میخوانی و از پیامبرت و دستوراتشان پیروی می‌کنیم.
«أَوَ لَمْ تَكُونُوا أَقْسَمْتُمْ مِنْ قَبْلُ ما لَكُمْ مِنْ زَوالٍ(44)»: پس خداوند متعال آن‌ها را بر کفر و تکذیب شان توبیخ و سرزنش کرده و میفرماید: مگر شما نبودید که در زندگی دنیای تان قسم میخوردید که نمی میرید و از دنیا و منزلگاهی خویش کوچ نمی کنید وجدا نمی شوید؟ آری! آن ها منکر رستاخیز پس از مرگ بودند.

وَسَكَنْتُمْ فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ وَتَبَيَّنَ لَكُمْ كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ وَضَرَبْنَا لَكُمُ الْأَمْثَالَ﴿۴۵﴾

(شماها نبودید که) در منازل کسانی که به خویشتن ظلم کردند ساکن شدید، و برای شما آشکار شد چگونه با آنها رفتار کردیم، و برای شما مثلها (از سرگذشت پیشینیان) ذکر کردیم (باز هم بیدار نشدید).(۴۵)

تفسیر:

«وَسَكَنْتُمْ فِی مَساكِنِ اَلَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ»: به تأسف باید گفت که: بسیاری از انسان‌ها ازسرنوشت پیشینیان عبرت نمیگیرند و با آنکه در جای آنان نشسته‌اند، همه چیز را فراموش میکنند طوریکه در آیۀ مبارکه میفرماید: و ای ظالمان! «و سکونت گزیدید» یعنی: مستقر شدید «در منازل کسانیکه بر خود ظلم کردند» آن منازل عبارت از: شهرهای ثمود ومانند آن از اماکن کفاری است که باکفر به خدای سبحان ونافرمانی وی برخویشتن ظلم روا داشتند.
«وَ تَبَيَّنَ لَكُمْ كَيْفَ فَعَلْنا بِهِمْ»: تا به وسیله‌ی اخبار و مشاهدات خودتان برایتان مشخص وآشکار شود«که باآنان چگونه معامله کردیم» وچه مجازات وعذاب سختی در برابر جرایم و گناهان و نافرمانی هایشان به آنان رساندیم، و چگونه آنها را نابود کرده و از آنها انتقام گرفتیم؟
«وَ ضَرَبْنا لَكُمُ اَلْأَمْثالَ (45)»: أما با وجود مشاهده این آثار، باز هم درس عبرت نگرفتید، بلکه روی گشتاندید و تکذیب راپیشه کردید.
بدینترتیب خداوند متعال إتمام حجّت میکند. «الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ، ضَرَبْنا لَكُمُ الْأَمْثالَ» (هم عذاب اُمّت‌های قبل را بیان میکند و هم با مثال‌های متعدّد، مسایل را روشن می سازد.)

وَقَدْ مَكَرُوا مَكْرَهُمْ وَعِنْدَ اللَّهِ مَكْرُهُمْ وَإِنْ كَانَ مَكْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ﴿۴۶﴾
آنها نهايت مَكر خود را به كار بردند، و همه مكرها (و توطئه های شان) نزد الله آشكار است، هر چند كوه ها با مَكرشان از جا بركنده شود! (۴۶)

تفسير:
«وَ قَدْ مَكَرُوا مَكْرَهُمْ»: وقتی مشركين قصد كشتن، حبس وقتل پيامبر صلّى الله عليه و سلم را كردند حيله و نيرنگ خود را به كار انداختند.
«وَ عِنْدَ اَللّهِ مَكْرُهُمْ»: غافل از آنكه الله متعال بر اين نيرنگ‌شان احاطه دارد و آن را با نيرنگ نيرومند خود باطل و بی‌اثر ساخته است.
«وَ إِنْ كانَ مَكْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ اَلْجِبالُ (46)»: هر چند مكرشان در حد و حجمی باشد كه كوه‌ها از آن در شرف كنده شدن از جايگاه‌های خود باشند، بلی! كيد و مكر الله متعال بزرگتر است، به همين جهت اوتعالی بر آنان غالب شد و به او چيزی زيان نزدند بلكه زيان‌شان به خودشان بازگشت.
بايدگفت: خداوند متعال، هم به نيرنگ آنها آگاه است و برآن إحاطه‌ی كامل دارد و هم سزای آن همه توطئه راخواهد داد وهم ميتواند مكر آنها را دفع و خنثی كند و يا به خودشان برگرداند.

فَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ مُخْلِفَ وَعْدِهِ رُسُلَهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ﴿۴۷﴾
پس گمان مبر كه الله وعدۀ خود به پيامبرانش را خلاف ميكند، بی‌گمان الله غالب (و) انتقام گيرنده است.(۴۷)

تفسير:
«فَلا تَحْسَبَنَّ اَللّهَ مُخْلِفَ وَعْدِهِ رُسُلَهُ»: قابل يادآوری ميدانم كه: إنتقام گرفتنِ انسان همراه باكينه وتشفّی دل است، ولی انتقام الهی بر اساس عدل و حكمت وتأديب است.
پس ای پيامبر! گمان مبركه خداوند وعده خودكه به پيامبران خويش داده است، خلاف وعده كند. «إِنَّا لَنَنصُرُ رُسُلَنَا» [غافر: 51]. «ما قطعاً پيامبران خود را نصرت ميدهيم» وميفرمايد: «كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِيٓۚ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيز ٢١» (المجادلة: 21). (خداوند فيصله كرده است كه قطعاً من و پيامبرانم پيروز ميشويم».
«فَلا تَحْسَبَنَّ»: بناءً تأخير در امدادهای الهی، سبب ترديد شما نشود. مهلتی كه پروردگار باعظمت به كفّار و ظالمان ميدهد، بر اساس يك سُنّت و حِكمت است نه از روی غفلت و تَخَلّف از وعده‌ها.
«إِنَّ اَللّهَ عَزِيزٌ ذُو اِنْتِقامٍ - 47»: خدايی كه قدرت دارد چرا تخلّف كند؟ پس ذات پروردگار بطور يقيين از دشمنانش به سخت‌ترين وجه انتقام می‌گيرد، زيرا آستان عزتش دست نيافتنی و بارگاه شكوهش بی نهايت است.

يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ﴿۴۸﴾
(آن انتقام) در آن روزی است كه اين زمين به زمين ديگر و آسمانها (به آسمانهاي ديگر) تبديل ميشوند، و بندگان در پيشگاه الله يگانه قهار حاضر ميشوند.(۴۸)

تفسير:
«يَوْمَ تُبَدَّلُ اَلْأَرْضُ غَيْرَ اَلْأَرْضِ وَ اَلسَّماواتُ»: قبل از همه بايد گفت: كه در قيامت جايی برای رحم وعطوفت برظالمان وجود ندارد. و اين انتقام از ظالمان جنايتكار، در روز قيامت گرفته خواهد شد.

طوریکه در آیۀ مبارکه میفرماید: در روزیکه این زمین به زمین دیگر سپید و پاکیزه‌ای که همانند نقرۀ مصفاست، تبدیل شود، زمینی که در آن خونی ریخته نشده و ستمی بر روی آن أنجام نگرفته است. و این آسمان ها به آسمان‌های دیگر تبدیل میشوند.
ابن مسعود(رض) میفرماید: زمین به زمینی نقره فام پاک و بدون لَکه تبدیل میشود که در آن خونی ریخته نشده و بر روی آن خطایی رُخ نداده است. (طبری ۲۵۰/۱۳). و از ابن عباس(رض) روایت شده است که صفات زمین تغییر پیدا میکند، کوه‌ها صاف شده و درختان قطع شده و رودخانه‌ها شکافته گشته و ستارگان پراگنده و سرازیر میشوند وچنین سرود: (و ما الناس بالناس الذین عهدتهم و ما الدار بالدار التی کنت تعلم)
مفسر «تفسیر انوار القرآن» در مورد اوصاف زمین و آسمان در روز قیامت مینویسد: تغییر دادن اوصاف زمین در روز قیامت عبارت است از: هموار کردن تپه ها و بلندیهای آن، درهم کوبیدن و هموار کردن کوه های آن و گستراندن و هم سطح ساختن نابرابری های آن.
و تبدیل کردن اوصاف آسمان‌ها عبارت است از: متلاشی ساختن و درهم شکافتن ستارگان، درهم پیچاندن آفتاب و تاریک کردن ماه.
در حدیثی شریف آمده است: «زمین محشر، زمینی است سفید که نه بر آن خونی ریخته است و نه بر آن گناهی انجام گرفته است».

همچنین در حدیثی دیگری از عائشه (رض) روایت شده است که فرمود: از رسول الله ﷺ در بارۀ آیۀ: «یَومَ تُبَدَّلُ الأَرضُ غَیرَ الأَرضِ» [إبراهیم: 48]. سؤال کردم و گفتم: یا رسول الله! در آن روز که زمین به زمین دیگری تبدیل می شود، مردم کجا هستند؟ فرمودند: «بر بالای صراط».
قابل تذکر است که: تغییر و تحوّل زمین در روز قیامت، در آیات متعدّد از قرآن عظیم الشأن بیان گردیده است. مطابق نص قرآنی در آن روز زلزله شدیدی به وقوع می پیوندد، کوه‌ها از زمین کنده شود وبه حرکت در آمده ومانند پشم و پنبه نرم می شوند. (سورۀ زلزال، 1.) روزی که زمین به صورت قطعه‌ای صاف و هموار و مسطح در آید.
همچنان در (آیات 104 - 107) میفرماید: «وَ یَسْئَلُونَكَ عَنِ الْجِبالِ فَقُلْ یَنْسِفُها رَبِّي نَسْفاً«105» فَیَذَرُها قاعاً صَفْصَفاً-106»و«لاتَرى فِیها عِوَجاً وَلا أَمْتاً-107» (و (ای پیامبر!) از تو درباره‌ی کوه‌ها (در قیامت) میپرسند، بگو: پروردگار من آنها را از بُن برکنده و متلاشی میکند. 105پس آنها را (همچون) کویری صاف و هموار، رها میسازد. 106 که در آن
هیچ پستی و بلندی مشاهده نمی‌کنی. 107)
بصورت کل باید گفت که از جمله «یَنْسِفُها رَبِّي 105): آیه مبارکه طه معلوم می گردد که: نظام حاکم بر طبیعت، دائمی نمی باشد.
«وَ بَرَزُوا لِلّٰهِ اَلْواحِدِ اَلْقَهّارِ(48)»: و تمام خلایق از قبرهای خود بیرون آمده و در سرزمین محشر در پیشگاه خدای یگانه و توانا که در عظمتش یکتا، در ذات، أسماء، صفات و أفعالش یگانه است صف ببندند. یعنی: مردم از قبرهای خود ظاهر و آشکار شوند، یا آنچه را که در دنیا از اعمال خود کتمان می‌کردند، آشکار شود. ذکر وحدانیت حق تعالی در کنار قهاریت وی، مفید آن است که کار در آن روز، نهایت سخت و سنگین است.

وَتَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ﴿۴۹﴾
و آن روز مجرمان را می بینی که در زنجیرها [به صورتی محکم و سخت] به هم بسته شده اند.(۴۹)
تفسیر:
قرآن عظیم الشأن قیامت را طوری ترسیم و به بیان میگیرد که: گویی ألآن ما آنرا می بینیم. طوریکه در آیهٔ مبارکه میفرماید: و روز قیامت کفر پیشگان مجرم را می بینی که با شیاطین خود به زنجیر کشیده شده‌اند.
از جمله «وَ تَرَى الْمُجْرِمِينَ» معلوم میشود که: تحقیر و عذاب مجرمان، در ملأ عام صورت می گیرد.
اما م طبری در این مورد می نویسد که: دست و پای مجرمین را با زنجیر به گردنشان می‌بندند.
یکی از عذاب های روز قیامت، بسته شدن مجرمان وکفر پیشگان با غل و زنجیر است و این مبحث در چندین آیه مبارکه به تفصیل بیان گردیده است ازجمله درسورهٔ (حاقّه، 30.) «وَ تَرَى الْمُجْرِمِينَ... فِي الْأَصْفادِ» و «خُذُوهُ فَغُلُّوهُ» (وآیهٔ غافر، 71.) «إِذِ الْأَغْلالُ فِي أَعْناقِهِمْ» بیان گردیده است.
مجرمان با مجرمان، و یا با شیاطین، با هم به زنجیر کشیده می شوند. و یا دست‌هایشان با غل بسته میشود ویا دست وپاهایشان و یا دست و پا و گردنشان با هم در قیدوبند قرار میگیرد.
همچنان قرآن عظیم الشأن در آیات متعددی بیان فرموده است که اشخاص همفکر وهم عقیده را در یک محل جمع میکنیم، مجرمان را در دوزخ و نیکان را دربهشت. «وَ الَّذِينَ آمَنُوا... أَلْحَقْنا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ (طور، 21.) و در باره‌ی أهل دوزخ میخوانیم: «احْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْواجَهُمْ» (صافات، 23.) ستمگران و همسرانشان که مانند آنان بودند، با هم به دوزخ می روند.
در جای دیگر میخوانیم: «فَكُبْكِبُوا فِيها هُمْ وَ الْغاوُونَ» (شعراء، 94.) در آن روز عابد همراه بامعبود خیالی خودباهم به‌دوزخ افکنده میشوند و شاید آیه‌ی »وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ« (تکویر، 7.) نیز همین قرین بودن را بیان کند. (والله العالم)
سَرَابِيلُهُمْ مِنْ قَطِرَانٍ وَتَغْشَى وُجُوهَهُمُ النَّارُ ﴿۵۰﴾
که پیراهن های شان از سرب گداخته شده است و آتش چهره هایشان را می‌پوشاند.(۵۰)
تشریح لغات و اصطلاحات:
«سَرابِيلُهُمْ مِنْ قَطِرانٍ»: «سرابیل»: سربال (به کسر - س): پیراهن. جمع آن، سرابیل است. (نحل/ آیهٔ81). یعنی لباس های عادی از تن‌شان برکنده شده و تن پوش های شان قطران (قیر) است که سخت سوزان، بسیار گرم و بسیار اشتعال زاست، یعنی اینکه به سرعت قابل اشتغال می باشد. در مورد اینکه چرا این ماده انتخاب شده است؟ زیرا آتش در این ماده به سرعت مشتعل می شود و نیز این ماده بوی گندیده‌ای دارد. «تفسیر انوار القرآن»
«قَطِرَانٍ»: ماده سیاه رنگ و قابل اشتعال و بدبوئی که از نوعی از درختان سحرایی بیرون می تراود و شبیه قیر است.
«قَطِرانٍ»: این کلمه سه بار در قرآن عظیم الشأن به صورت جمع آمده است.

در خواندن آن، سه وجه است: فتح قاف و کسر طاء، فتح قاف و سکون طاء، کسر قاف وسکون طاء. بعضی آنرا «قطر آن» خوانده اند: یعنی مس مذاب که به نهایت حرارت رسیده است. «ترجمۀ معانی قرآن»

تفسیر:

مفسر تفسیر «تفسیر انوار القرآن» می نویسد: «قطران»: صمغی رقیق، چسبنده و سیاهرنگ است که از جوشاندن چوب و زغال یا مانند آن به دست می‌آید و سخت قابل اشتعال می باشد.

ابن عباس(رض) میگوید: «قطران مس گداخته است». «وَ تَغْشى وُجُوهَهُمُ اَلنّارُ(50)» «وآتش چهره‌هایشان را می پوشاند» یعنی: آتش بر روی چهره‌هایشان زبانه میکشد و آنان را عذاب میدهد. مخصوصاً پوشش آتش بر چهره هایشان ذکر شد زیرا حواس مدرکه در چهره قرار دارد و چهره گرامی‌ترین بخش ظاهری بدن است چنان‌که قلب گرامی‌ترین عضو باطنی بدن می باشد. «تفسیر انوار القرآن»

لِيَجْزِيَ اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴿٥١﴾

تا [به این کیفیت] خدا هر کس را [به سبب] آنچه انجام داده سزا دهد؛ یقیناً الله حسابرسی سریع است.(۵۱)

تفسیر:

«لِيَجْزِىَ اَللّهُ كُلَّ نَفْسٍ ما كَسَبَتْ»: در روز رستاخیز در پیشگاه احکم الحاکمین ظاهر میشوند «تا خداوند هر کسی را، بر وفق آنچه کرده است» از خیر یا شربه آنها جزا و پاداش بدهد. نیکوکار پاداش نیک و بدکار سزای بد می‌بیند.

و هیچ کسی بی محاسبه باقی نمی ماند. و هیچ کاری بی جواب باقی گذاشته نمیشود. جزا و پاداش الهی بر اساس عمل خود انسانها اجرا میگردد.

«إِنَّ اَللّهَ سَرِيعُ اَلْحِسابِ(51)» و او ذاتی است که جمعی کثیر را در وقتی کوتاه محاسبه می نماید؛ زیرا او باریک بین و آگاه است و هیچ امری او را از کاری دیگر مشغول نمی سازد.

هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ وَلِيُنْذَرُوا بِهِ وَلِيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ وَلِيَذَّكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ﴿٥٢﴾

این (قرآن) إبلاغی است برای (عموم) مردم، تا همه انذار شوند، و بدانند او معبود واحد است و تا صاحبان عقل (خِرَد و اندیشه) پند وعِبرت گیرند.(۵۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«هذا بَلاغٌ لِلنّاسِ»: ای پیامبر! این قرآن برای جمیع افراد انس و جن بلاغ است. به منظور تبلیغ فنون و پند و اندرز مکنون در آن بر آنها نازل شده است.

تفسیر:

این قرآنی که خداوند متعال بر تو نازل کرده، اعلام و ابلاغی برای جمیع بشر إنس وجِن وبیم دهنده‌ای برای مردم است، طوریکه در آن بشارتی است برای مؤمنان وبیم وهشداری است برای کافران، «وَ لِيُنْذَرُوا بِهِ» باشد که تا پندگیرند و از عذاب و سزای الهی ترسانده شوند. یعنی: تا با این ابلاغ، به خود آیند و به راه مستقیم برگردند «وَ لِيَعْلَمُوا أَنَّما هُوَ إِلهٌ واحِدٌ» تا کسانی که قرآن به ایشان رسیده است بدین یقین برسند که: جز او یگانه هیچ الله و معبود دیگری نیست و او شریکی ندارد پس سرأنجام به این نتیجه

دست یابند که وی را به یگانگی بی هیچ شریکی پرستش کنند «وَ لِيَذَّكَّرَ أُولُوا اَلْأَلْبابِ (52)»
قرآن، برای عموم مردم إبلاغ است، امّا تنها صاحبان عقل متذکّر میشوند وازآن پند میگیرند. کسانیکه عقل سلیم، فطرت‌های إستوار و روان های بیدار دارند در آن اندیشمندانه فرو روند، زیرا قرآن بزرگترین اندرز در دنیا برای بیداردلان است.
باید گفت که: صرف دانستن قرآن کافی نیست بلکه توجّه و تذکّر نیز لازم است. اُنس و محبت با قرآن، هم معرفت و شناخت به انسان میدهد، «لِيَعْلَمُوا» و هم با تذکّر و پند، إنسان را به کردن أعمال خیر تشویق و ترغیب میدارد.
قرآن کریم به عنوان یک کتاب مقدس تنها و تنها برای قرائت و ثواب بردن فرود نیامده؛ بلکه دستور العمل زندگانی انسان است. کتابی است که هم به دانشمندان و أهل خِرد، پند میدهد و فایده میرساند و هم سایر مردم جامعه را رهنمایی مینماید و هدایت میکند...
این بلاغ سه فایده دارد که هدف و حکمت نازل شدن همه‌ی کتاب های آسمانی است:
الف: هشدار و پند و اندرز،
ب: استدلال به آیات قرآنی برای اثبات وحدانیت الله متعال،
ج: پند گرفتن از اندرزها و نصایح ارزنده‌ی آن. طبعاً آنان که عقل سلیم و درک صحیح دارند، از قرآن پند می گیرند و به کار می بندند.

پایان جزء سیزدهم

خوانندگان گرامی!
به این ترتیب، این آیه کریمه مقاصد سوره ابراهیم را در ابلاغ، انذار، اعلام وحدانیت خداوند متعال و پند و تذکر برای مردم خلاصه کرده است.
همچنان ملاحظه میفرمایم که: آخرین آیه‌ی سوره‌ی ابراهیم و اوّلین آیه‌ی آن، درباره‌ی نقش قرآن ورسالت آن درهدایت مردم است؛ طوریکه در آیه‌ی اوّل خواندیم: «كِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ»: و در این آیه می خوانیم: «هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ وَلِيُنْذَرُوا بِهِ وَلِيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ وَلِيَذَّكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ».
قابل یادآوري میدانیم همانطوریکه: قرآن بلاغ است، پیام رسان آن نیز بلاغ است، طوریکه (در آیه 54 سوره‌ی نور) میفرماید: «ما عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلاغُ».
بناءً باید گفت: قرآن، مایه‌ی تبلیغ است و مبلّغان باید اهداف و شعار های تبلیغی و تعلیمی و رهنمود خویش را از قرآن عظیم الشأن اخذ نمایند. در این هیچ جای شکی نیست که: قرآن، کتاب توحید است و از قرآن باید مُوحّد ساخته شود. الهی قرآن را رهنما و پیشوای زندگی ما قرار فرما.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.

ومن الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره الحجر

جزء – (14)

سُورۀ حِجْرِ در مکه نازل شده دارای نودونه آیه وشش رکوع است.

وجه تسمیه:

این سورۀ مبارکه به سبب بیان داستان أصحاب حِجر در آن، «حجر» نام گرفت. «حِجر» وادی ای است در میان مدینه و شام و أصحاب حجر، قوم ثمود اند.
این سوره در موضوع و محور خود أهداف سوره های مکی، اثبات توحید، نبوت و معاد می باشد، دنبال میکند.

سیمای سُورۀ حِجْر:

این سوره دارای نود ونه آیه است و به قول مشهور پنجاه و دومین سوره مي‌باشد که قبل از هجرت درمکّه پس از سورۀ یوسف در دورۀ سخت دشواری، در فاصله ای زمانی «عام الحزن» و سال هجرت بر پیامبر اکرم ﷺ نازل شده است.
«حِجْر» نام شهری است که قوم حضرت صالح در آن زندگی می‌کردند و نام این سوره از آیه هشتاد آن که درباره قوم صالح است، گرفته شده است.
«كَذَّبَ أَصْحابُ الْحِجْرِ الْمُرْسَلِينَ»: بیشتر مطالب این سوره در مورد تهمت و تمسخر کفّار نسبت به قرآن و پیامبر أکرم ﷺ و دستور به صبر و گذشت نسبت به آنهاست. درین سوره يك نوع دلداری و تسلیت، در برابر فشار و هجوم مخالفان، بعد از وفات بی بی خدیجه رضي الله عنها و ابو طالب برای پیامبر عزیز می باشد.

تعداد آیات، کلمات و حروف سُورۀ حِجْرِ:

این سورۀ دارای(6) شش رکوع، و(99) نود ونه آیه، و(663) شش صد وشصت وشش کلمه، و(2907) دو هزار ونه صد وهفت حرف، و(1358) یک هزار وسه صد وپنجاه وهشت نقطه است. (لازم به تذکر است که اقوال علماء در تعداد کلمات و حروف سوره حِجْرِ مختلف بوده که شما می توانید تفصیل این مبحث را در سورۀ طور تفسیر «احمد» مطالعه فرماید.)

علت نام‌گذاری سُورۀ حِجْر:

«سُورۀ حِجْرِ» تنها نام این سوره «حِجْر» است و طوریکه در فوق هم یا آور شدیم از نام سرزمین قوم ثمود گرفته شده که منطقه ای بین مدینه و شام بوده است. در آیات هشتاد تا هشتاد و چهارم این سوره مطالبی دربارۀ أصحاب حجر (قوم صالح/ ثمود) بیان شده است. (الکشف و البیان، ج 5 ص330).
این سوره‌ی مبارکه به «سُورۀ حِجْرِ» موسوم گشته است؛ زیرا خدای متعال حوادثی را که برای قوم صالح پیش آمد، بیان کرده است که عبارت بودند از قوم ثمود که در سرزمین حجر در بین مدینه و شام به سر می‌بردند.
قوم ثمود اشخاصی نیرومند و قوی هیکل بودند که برای محل سکونت خود قعرکوه‌ها را مي شکافتند، طوری تصور داشتنه که در این دنیا زندگی جاودانه وابدی دارند، و لباس مرگ و فنا به تن آنها در نمی‌آید. اما در همان دم که در کمال آرامش و اطمینان خاطر

بودند، عذاب مرگ در صبحگاهان برآنان نازل شد طوریکه میفرماید: «فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُصْبِحِينَ «83» (امّا سرانجام) صیحه (مرگبار)، صبحگاهان آنان را فراگرفت. «فَما أَغْنى عَنْهُمْ ما كانُوا يَكْسِبُونَ«84» و آنچه را بدست آورده بودند بکارشان نیامد. (حجر آیات: 83 و84).

محل نزول سُورۀ حِجْرِ:

قتاده و مجاهد میفرمایند: سُورۀ حِجْرِ حجر مکی است. حسن گوید: تنها آیۀ: «وَلَقَدْ آتَيْناكَ سَبْعاً مِنَ الْمَثانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ» وآیه«كَماأَنْزَلْنا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ» مدنی است. (ترجمه تفسیر مجمع البیان، ج 13، ص 160)

فضای نزول سُورۀ حِجْرِ:

درسال های هفتم وهشتم بعثت عِناد ولجاجت مشرکان نسبت به پیامبر صلي الله عليه و قرآن بیشتر از قبل شده بود و مشرکان در آن بُرهه و زمان از جانب آنحضرت ومعجزه همراهش، شدیداً احساس خطر میکردند. آنها سعی داشتند با آوردن کلماتی شبیه به کلمات قرآن از اعتبار و اتقان قرآن بکاهند.

آنان هرموقع فرصت مي يافتند پیامبر و آیات نازله را مسخره مي کردند و تمام سعی شان بر این بود که با هر وسیلهای که بتوانند توجه مردم را از سمت آن حضرت برگردانند. سُورۀ حِجْرِ در چنین فضایی نازل شده است و با توجه دادن به مسئله خِلقت، معاد و بازگشت انسان و اهمیت قران و حفظ آن از هرگونه تحریف و تعرض متجاوزان، به اُمتهای گذشته و سرنوشت آنان نیز اشارهای دارد تا مایۀ تسکین و دلداری حضرت باشد.

ارتباط سُورۀ حِجْرِ با سوره ابراهیم:

سر آغاز و شروع هر دو سوره، در وصف کتاب مبین و آسمانها و زمین است.

هر دو سوره به گوشه ای از زندگانی و بزرگواری ابراهیمِ بُت شکن و برخی از پیامبران الهی، اشاره میکنند، تا برای پیامبر خاتم النبین محمد ﷺ در برابر مخالفتها وستیزه گری و أذیت و آزارهای مشرکان و کافران، دلداری و آرامشی باشد.

در پایان سورۀ ابراهیم، نامی از قرآن به میان آمد. در آنجا فرمود: قرآن کریم، برای راهنمایی مردم مسلمان کافی است. اکنون سُورۀ حِجْرِ را نیز با مطلبی پیرامون قرآن و اینکه این کتاب آسمانی بیان کننده احکام دین است، آغاز مي کند. (ترجمه تفسیر مجمع البیان، ج 13، ص 160)

عمده ترین مطالب مندرج در این سوره:

سورهی ابراهیم از احوال کافران در روز قیامت بحث بعمل می آورد. (آیات 49 الی 51 سوره ابراهیم) همچنان در (آیۀ 2 همین سوره) آیۀ مبارکه در این سوره: «رُبَمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ 2»

این سوره هم چون سایر سوره های مکی، اثبات یکتایی واحد بودن، همچنان در بارۀ پیامبر صلی الله علیهم والسلام، دربارۀ دوباره زنده شدن (معاد) و زندگانی نوی را تشکیل دادن، حسابرسی، هشدار و یادآوری به بغاوت گران ناسپاس وتکذیب کنندگان را به بیان گرفته است. (مراجعه شود به آیات 2 الی 3 همین سوره).

1 - مجادله و ستیزه جویی کافران و مشرکان از زمان ابوالبشر دوم، نوح تا دوران درخشان پیامبر نور و رحمت، محمد مصطفی ﷺ. (آیات 10 و11 همین سوره).
2 - ایراد دلایل و براهین بر اثبات وجود آفریدگار از آفرینش و پیدایش آسمانها و زمین، جایگاه و موقعیت بادهای بارورکننده و تلقیح کننده، زندگی و مرگ، زنده شدن و حسابرسی زود شمار. (آیات متبرکه: 16، 19، 22، 23 و 25 همین سوره).
3 - اثبات وحی راستین بر پیامبر امین محمد صلی الله علیهم والسلام. (آیات 8 و9 همین سوره).
4 - اشاره‌ی فرضی به بازشدن درهای آسمان بر روی کافران و بی باوران. (آیات: 14 و15 همین سوره).
5 - قصه‌ی آدم و ابلیس، سجده کردن فرشتگان برای آدم و نافرمانی اِبلیس. (آیات 29 الی 31 همین سوره).
6 - وصف احوال بدان و خوبان (آیات متبرکهٔ 42 الی 48 همین سوره).
7 - دلداری پیامبر معظم به قصه‌ی پیامبران از جمله؛ قصه‌ی آل لوط (آیات متبرکه 58 الی 77)، قصه‌ی «أصحاب ایکه»: قوم شعیب (آیات 78 و79)، قصه‌ی اهل حجر: قوم ثمود. (آیات متبرکه 80 الی 84)،.
8 - قرآن، نعمت خدا برپیامبر خود(آیات:87 همین سوره)، نابودکردن دشمنان مسخره کنندۀ (آیت 95 همین سوره)، چشم نه دوختن به زیور و جلوه های دنیا و تواضع با مؤمنان(آیت 88)، دعوت علنی مردم به سوی دین الله (آیت 94 همین سوره) و بردباری، ذکر و تسبیح و بندگی تا دم مرگ در برابر فشار وتمسخر دشمنان بی باور و خود خواه (آیات متبرکه 97 الی 99 همین سوره).

سایر خصوصیات سُورهٔ حِجْر:

سُورهٔ حِجْر با حروف مقطعه شروع شده است و از سور رائیات است (سوره های یونس و هود و یوسف و إبراهیم و حجر را رائیات یا راآت می نامند.).

یادداشت:

قابل تذکر است که: طولانی ترین کلمهٔ قرآن، یعنی کلمه «فأسْقَیْناکُموه» در این سوره است. «وَ أَرْسَلْنَا الرِّیاحَ لَواقِحَ فَأَنْزَلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَسْقَیْناکُمُوهُ وَ ما أَنْتُمْ لَهُ بِخازِنِینَ «22» (بادها را باردار کنندۀ ابر فرستادیم پس از آسمان آب باراندیم و آن را به شما نوشانیدیم و شما ذخیره کننده آن نیستید.). (تفسیر قرآن مهر، ج 11، ص 108)

محتوای سُورهٔ حِجْر:

طوریکه گفتیم: سُورهٔ حِجْر از جمله سوره هایی است که در مکه نازل شده‌اند و به موضوعات اصلی عقیده‌ی اسلامی یعنی: توحید، نبوت، رستاخیز و جزا می پردازد. محور اساسی سوره عبارت است از مخالفت‌های گردنکشان و تکذیب‌کنندگان پیامبران در زمان‌ها و دوران‌های گوناگون. از این رو سوره با برحذر داشتن و تهدید شروع شده است:

«رُبَما یَوَدُّ الَّذِینَ کَفَرُوا لَوْ کانُوا مُسْلِمِینَ «2» ذَرْهُمْ یَأْکُلُوا وَ یَتَمَتَّعُوا وَ یُلْهِهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ یَعْلَمُونَ «3».

سوره به بحث پیرامون دعوت پیامبران علیهم السّلام پرداخته و موضع گیری تیره بختان و گمراهان را در مقابل پیامبران گرامی بیان کرده است. هر پیامبر از طرف گمراهان قوم خود مورد تمسخر و ریشخند قرار گرفته است. از زمان بعثت پیشوای پیامبران، حضرت نوح علیه السّلام تا زمان بعثت خاتم پیامبران، همگی از جانب گمراهان مسخره شده‌اند و سوره توضیح داده است که این کار در هر زمان راه و رسم تکذیب کنندگان بوده است: «وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ فِي شِيَعِ الْأَوَّلِينَ «10» وَ ما يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ «11».

سوره به دلایل درخشان وشگفت انگیزی که در جهان هستی پراگنده شده‌اند، پرداخته است، آیاتی که زبان گویای پروردگار ابداع گراند و گواه بر جلال و عظمت خالق با شکوه می باشند. از سیمای آسمان شروع کرده و بعد از آن به زمین وباد وباران وآنگاه حیات ومرگ وحشر ونشر مي پردازد که عموماً بیانگر عظمت و جلال خداوند متعال میباشند و بریگانگی وتوانایی او گواهند: «وَلَقَدْ جَعَلْنا فِي السَّماءِ بُرُوجاً وَ زَيَّنَّاها لِلنَّاظِرِينَ «16» وَ حَفِظْناها مِنْ كُلِّ شَيْطانٍ رَجِيمٍ«17».

سوره داستان «بزرگ بشریت» را مورد بحث قرار داده است، داستان هدایت و گمراهی که در خلق آدم و دشمن سرسختش، اِبلیس نفرین شده، تَجَسُم یافته است و قصه‌ی سجده بردن فرشتگان برای آدم، و خود بزرگ بینی و تکبر شیطان وعدم اطاعت از أمر سجده بردن برای آدم و نیز تهدید ذُریت آدم از جانب شیطان را یادآور شده است: «وَ إِذْ قالَ رَبُّكَ لِلْمَلائِكَةِ إِنِّي خالِقٌ بَشَراً مِنْ صَلْصالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ«28».

سوره بعد از داستان آدم، قصه‌ی بعضی از پیامبران را نقل کرده است تا بدین وسیله آرامش تسلی خاطر برای حضرت محمد صلّی الله علیه و سلم فراهم گردد و قلب مبارکش تثبیت شود، و ناامیدی بدان نفوذ نکند. در این میان قصه‌ی حضرت لوط وحضرت شعیب وحضرت صالح وآنچه را که برتکذیب کنندگان آمد یادآور شده است.

سوره با یادآوری نعمت بزرگ خداوند متعال بر پیامبر صلّی الله علیه و سلم خاتمه یافته، که عبارت است از فرستادن این کتاب با شکوه و اعجاز انگیز. و نیز به وی دستور می دهد که در مقابل اذیت و آزاری که از مشرکان می‌بیند، صبر و شکیبایی را پیشه کند و همچنین مژده‌ی نزدیکی پیروزی او و مؤمنین را یادآور می شود. «وَ لَقَدْ آتَيْناكَ سَبْعاً مِنَ الْمَثانِي وَ الْقُرْآنَ الْعَظِيمَ «87».

بصورت کل باید به خاطر داشت که تمام داستانهای، احکام و هدایات قرآنی که در مورد موارد مخاطب پیامبر اسلام محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم است اما در واقعیت دروس، رموز وهدایات است برای تمام بشریت و خاصتاً مسلمانان که مطابق آن افکار، اندیشه، طرز تفکر، اعتقاد و ایمان خویش را عیار سازند و زندگی کنند.

ترجمه و تفسیر سُورۀ الحِجْرِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده ومهربان

الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَقُرْآنٍ مُبِينٍ﴿١﴾

الر.(الف لام راء) (مفهوم و أسرار این حروف نزد الله و رسول الله ﷺ معلوم است) این آیات کتاب آسمانی و قرآن مبین بیان کننده (حق و باطل) است. (۱)

تفسیر:

«الر»: اشاره به إعجاز قرآن است. یعنی این کتاب شگفت‌آور و اعجاز انگیز کلام و گفته‌ی الله متعال می‌باشد و از امثال این حروف تشکیل یافته است که عبارتند از حروف هجایی الف و لام و راء.

«تِلْكَ آياتُ اَلْكِتابِ»: این آیات کتاب است که در فصاحت و بیان کامل است و انسان از آوردن آن عاجز است.

«وَ قُرْآنٍ مُبِينٍ(۱)»: قرآنی عظیم الشان و روشن و جلی است.

«مُبِينٍ»: یعنی روشن. روشن‌گر ومفید بیان. و هیچ گونه خلل و آشفتگی در آن به چشم نمی خورد.

قرآن روشنگر واثبات کننده وجود، صفات وسنن الهی، بیانگر دین و شریعت، تبیین کننده طبیعت و خصوصیات های انسان، گویای دردها و درمانهای او و نهایتاً روشنگر تمام احتیاجات وضرورت ها وخواست های او می باشد.

قرآن کتاب استوار و حکمت آمیزی است که انسانها را با چیزی مخاطب قرار میدهد که با سرشت آنان مناسبت و سازگاری دارد. قرآن در این سوره گوشه‌های درست وماندگاری از سرشتهای انسانها را عرضه می دارد که مِصداق آنها را در هرنسلی خواهیم یافت. قرآن کتاب اِستوار و حکمت آمیزی است که غافلان را هوشیار می گرداند و ایشان را به اندیشه دربارۀ نشانه‌های خداشناسی موجود در گسترۀ هستی و در لابلای آن، در آسمان و زمین، در آفتاب و ماه در شب و روز، در هلاک و نابودی نسلهای پیشین، در داستانهای پیغمبران با أقوام خویش و در دلائل قدرت پنهان و پیدا در این جهان... فرا میخواند.

باید گفت بادرنظرداشت اینکه؛ قرآن عظیم الشأن مقام بسیار والایی دارد، «تِلْكَ»: ولی در عین حال دسترسی به آن آسان است، زیرا هم نوشته شده، «الْكِتابِ»: و هم قابل خواندن است. مطالب قرآن روشن است و مرز حقّ و باطل را با زیبای خاصی بیان نموده است.

خواننده گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 15) موضوعاتی از قبیل وصف قرآن عظیم الشأن، تهدید کافران و گناهکاران، برخی از سخنان مشرکان در مورد پیامبر بزرگوار بشریت محمد صلی الله علیهم والسلام و رد آنها مورد بحث قرار گرفته است.

رُبَمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ﴿٢﴾

کافران [هنگام روبرو شدن با عذاب در روز قیامت] چه بسا آرزو میکنند که کاش مسلمان بودند. (۲)

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که کامیابی وسرفرازی آینده برای مسلمانان است و حسرت برای کفّار
خواهد بود. به یاد داشته باشید آنعده از کسانی‌که امروز دین مقدس اسلام و شرعیت غرای پیامبر ﷺ را به باد مسخره و تمسخر میگیرند، در آینده پشیمان خواهند شد و چه بسا کفّاری که در آن روز آرزوی اسلام را می کنند.
طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: بعد از اینکه در روز قیامت پرده‌های ظلمانی دنیای مادی از برابر دل و دیده انسانها به کنار رود و حقیقت بر کفار آشکار گشته بطلان شیوه کافریشان روشن گردد واین امر بر آنان هویدا شود که دین حق نزد خدای سبحان همانا دین اسلام است و دین حقی غیر از آن وجود نداشته، در این هنگام است که آنان در این آرزو می افتند که ای کاش (در دنیا هم) مسلمان می بودند ولی این آرزویشان فقط از روی حسرت و ندامت و ملامت‌کردن نفس های شان از قصور در پیشگاه الله متعال است و هیچ سود و ثمری برای شان در بر ندارد.
طوریکه در حدیث شریف به‌روایت أبو موسی أشعری(رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند: «چون دوزخیان و کسانی از اهل قبله که خداوند متعال خواسته است »یعنی گنهکارانشان» در دوزخ با هم یک‌جا شوند، کفار به مسلمانان میگویند: آیا شما مسلمان نبوده‌اید؟ میگویند: چرا: مسلمان بوده‌ایم. میگویند: اما اسلام شما هیچ بلایی را از شما دفع نکرد و اینک با ما در دوزخ همدم گشته‌اید؟ مسلمانان درجواب شان میگویند: ما گناهانی داشته‌ایم که بدانها مورد مؤاخذه قرار گرفته‌ایم! آن‌گاه الله متعال که شنوای گفت‌وگوی آنان است، دستور می دهد تا کسانی از اهل قبله را که در دوزخ هستند از آن بیرون آورند. پس چون کفار این حالت را می بینند، میگویند: ای کاش ما هم مسلمان بودیم تا چنان‌که آنان از دوزخ بیرون آورده شدند، ما نیز از آن بیرون آورده میشدیم».

ذَرۡهُمۡ يَأۡكُلُواْ وَيَتَمَتَّعُواْ وَيُلۡهِهِمُ ٱلۡأَمَلُۖ فَسَوۡفَ يَعۡلَمُونَ﴿٣﴾

بگذارشان تا بخورند و (چند روزی از لذتها) برخوردار شوند و آرزو(ها) آنها را غافل سازد، ولی به زودی خواهند فهمید. (۳)

تفسیر:

مهلت الهی را نباید نشانهٔ لطف و رحمت او بدانیم: طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: «ذَرْهُمْ يَأْكُلُوا وَ يَتَمَتَّعُوا»: ای محمد! آنان را (به حال خود) رها کن تا بخورند، بگذار آنان مانند حیوان های درنده به شکم پرستی خویش مشغول باشند، و از دنیای ناپایدار خود کام برگیرند و لذت ببرند. «وَ يُلْهِهِمُ اَلْأَمَلُ» و آرزوهای دور و درازشان آنها را ازیاد مرگ غافل سازد و آنها را از اندیشیدن و تفکر در مورد رهایی از عذاب الهی باز دارند.
«فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ(۳)»: وقتی قیامت را دیدند وقتی روز رستاخیز فرا رسد و سختی سزای اعمال خود را چشیدند، عاقبت و سرانجام کار خود را خواهند فهمید. این بیان آیهٔ مبارکه وعید و تهدید است.

خوانندهٔ محترم!

قبل از همه باید گفت که در تبلیغ وارشاد نباید وقت خویش را به انسانها ی نا اهل ضایع و مصروف ساخت. به تأسف باید گفت که: برخی از انسانها، چنان در کفر ضلالت،

گمراهی و جهالت غوطه و غرق شده اند، که حتی برهان و هشدار أنبیاء نیز آنان را از خواب غفلت وجهالت بیدار کرده نمی تواند.
مسئله رهاکردن کفّار به حال خودکه از جملهی »ذَرۡهُمۡ« در آیۀ مبارکه فهمیده میشود، به خاطر سرکشی خود آنان است، و در غیر آن الله متعال ابتدا برای هدایت همهی انسانها، پیامبر گسیل داشته وهیچ أُمت رابه حال خود رها نکرده است. چنانکه این مطلب بارها در قرآن عظیم الشأن مطرح شده است.
از جمله: «وَنَذَرُهُمۡ فِي طُغۡيَانِهِمۡ يَعۡمَهُونَ» (انعام، 110)، آنان را رها می‌کنیم تا در سرکشی خود سردرگم شوند و درجای دیگر میفرماید: «وَ يَمُدُّهُمۡ فِي طُغۡيَانِهِمۡ» (بقره، 15) آنان را در سرکشی کردن مهلت می دهیم.
در این هیچ شکی نیست که: انسان به آرزو زنده ماندن است و اگر روزی این آرزو از انسان گرفته شود از کار و تلاش دست بر می دارد. امّا آرزویی که در اسلام مورد انتقاد قرار گرفته است، مربوط به موارد ذیل است:
1- آرزوی زندگی طولانی، 2- آرزوی بیش از عمل، 3- آرزوی بدون عمل، 4- آرزویی که انسان راسرگرم کند، 5- آرزوی خیر داشتن از کار و افراد بد.
«ذَرۡهُمۡ يَأۡكُلُوا»: از فهم جملۀ «ذَرۡهُمۡ يَأۡكُلُوا» آیۀ مبارکه معلوم میشود که مقصد و شغل اصلی قرار دادن خورد و نوش و به وسایل عیش وعشرت دنیا به اندازه ای غرق و مصروف شوی که انسان را از مرگ غافل سازد. به ارزو های طویل متوجه شدن کار کفار است که به آخرت وحساب وکتاب وجزا وسزای آن ایمان ندارند، در این شکی نیست که: مؤمن هم میخورد وهم مینوشد ولی به قدر نیاز وسایل زندگی را مهیا میکند و در خصوص کار و بار آینده هم انتظام خاص خویش را دارد، ولی در هیچ وقت و هیچ صورت از آخرت غافل نمی باشد، لذا هر کاری را به فکر حلال و حرام انجام می دهد و خود را در انتظام کار های اضافی و بی مورد، مشغول نمی سازد.
رسول الله ﷺ میفرماید:که چهار چیزعلامت بدبختی بدشناسی است: جاری نشدن أشک ازچشمها، (برگناهان وغفلت خود پیشمان نشدن و نگریستن) و قساوت قلب، و طول امل و حرص دنیا. (قرطبی عن مسند البزازی عن انس).
منظور از طول امل این است که به حرص دنیا محبت و از مرگ و آخرت غفلت و به فکر آرزوهای دور و دراز قرار گیرند. (قرطبی)
طوریکه درحدیثی آمده است که رسول الله ﷺ فرموده است: من از دو چیز برشما میترسم؛ یکی پیروی از هوسها که شما را ازحقّ باز دارد و دیگری آرزوهای طولانی که شما را از آخرت غافل نماید.
از حضرت ابوالدردا(رض) منقول است که وی بر سر منبرمسجد جامع دمشق ایستاده میفرمود: ای اهل دمشق آیا شما به سخن یک برادر خیرخواه و همدرد خویش گوش فرا میدارید؟ بشنوید که پیش از شما بسیاری از مردمان مشهور وبزرگی گذشته اندکه مال ومتاع زیادی جمع کرده وقصر های بزرگ ساخته وبه انتظار آرزوهای دور و دراز قرار گرفته بودند، امروز همۀ آنها هلاک شده اند که خانۀ آنها گورستان آنها ست وآرزوی طولانی آنها همه فریب بود. قوم عاد از شما نزدیک بود که دنیا را از افرادومال ومتاع وسلاح واسب خود پر کرده بودند، آیاامروز کسی هست که میراث آنها را از من به دو درهم بخرد؟

حضرت حسن بصری(رح) فرموده است: هرکسیکه در زندگی خود به فکر آرزو های طویل قرار بگیرد، عمل او حتماً خراب خواهد شد. (تفسیر قرطبی)

﴿وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا وَلَهَا كِتَابٌ مَعْلُومٌ﴿۴﴾

و ما هیچ (اهل) هیچ قریه ای را هلاک نکردیم مگر اینکه اجل معین (و زمان تغییر ناپذيري) داشتند. (۴)

تفسیر:

پروردگار باعظمت میفرماید: اگر بخواهیم میتوانیم کفّاررا فوراً نابود کنیم، امّا برنامه و سنّت ما فرصت دادن و تأخیراست. طوریکه میفرماید: «وَما أَهْلَكْنا مِنْ قَرْيَةٍ إِلاّ وَ لَها كِتابٌ مَعْلُومٌ(۴)» ما هیچ شهری را نابود نکردیم مگر آنکه أجل مکتوب معینی داشت که آن أجل نزد الله متعال در لوح محفوظ نوشته است.

لذا نابودی مجرمان نه از آن موعد پیش می‌افتد و نه پس و این موعد نزد حق تعالی نه مجهول است و نه فراموش شده. پس هلاکت‌شان وقت معینی دارد و تابع میل و خواستهٔ شان نیست.

﴿مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ﴿۵﴾

و هیچ اُمتی از أجل خود پيشي نمي‌گيرد و از آن عقب نخواهد افتاد.(۵)

تفسیر:

بقا وثبات افراد وامّت‌ها به دست الله متعال است وانسان درجلو وعقب انداختن برنامه‌های حتمی الهی، هیچ نقشی ندارد، طوریکه در آیهٔ مبارکه میفرماید: یعنی نمیتوانی نابودی ملتی را قبل از موعد مقرر جلو بیندازی. «وَ ما يَسْتَأْخِرُونَ (۵)» و زمان نابودی شان به تأخیر نمی افتد. وطوریکه در آیه قبلی بیان شد: هر امّت اجلی معین دارد. بنابر این، سنت و قانونمندی الله متعال در امت‌ها یکی است و آن این است که: او مردم هیچ سرزمینی را هلاک نمیکند مگر بعد از اقامه حجت برآنان وبه نهایت رسیدن اجل مقرر وموعود شان درلوح محفوظ.

ابن کثیر میفرماید: بدین وسیله به اهل مکه یادآور میشود و به آنها هشدار میدهد و آنها را راهنمایی میکند که دست از عناد و لجبازی بردارند و الحاد را کنار بگذارند که به سبب آن مستحق نابودی خواهند شد. (تفسیر مختصر ۳۰۸/۲.).

﴿وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ﴿۶﴾

و (مشرکین به طور تمسخر و انکار) گفتند: ای کسی که «ذکر» (قرآن) بر او نازل شده است! يقينا تو دیوانه هستی.(۶)

تفسیر:

«وَ قالُوا يا أَيُّهَا الَّذِى نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ»: کفار قریش به طریق تمسخر و استهزا به محمد صلّی الله علیه و سلم گفتند: ای کسی که مدعی نزول قرآن بر خویشتن هستی که قرآن برتو نازل شده است! «إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ(۶)» به یقین عقل وخردت از بین رفته است تو واقعاً دیوانه هستی. و اگر عاقل می‌بودی ادعای پیامبری نمیکردی، زیرا به نظر ما کسیکه عاقل باشد، چنین ادعای بزرگی نمیکند. بلی! علت دیگری که بایدکفار مکه را به حالشان واگذاری این گونه سخنان است. این سخن را از روی استهزاء و تکذیب می گویند.

باید گفت که: «لَمَجْنُونٌ» در آیهٔ مبارکه به معنای بی عقل نیست، بلکه به معنای جن زده می باشد. همانطوریکه کلمه «دیوانه» به معنای دیو زده است و در جاهلیّت اعتقاد بدین داشتند که شاعر به خاطر ارتباطی که با جنّ دارد میتواند شعر بسراید.

لَوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلَائِكَةِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ﴿٧﴾

(اگر هوشیار باشی) و اگر از راستگویان هستی چرا فرشتگان را به نزد ما نمی‌آوری؟(٧)

تفسیر:

کفار در خطاب به رسول الله ﷺ درآیه مبارکه میفرماید: اگر در ادعای پیامبری راست میگویی، چرا ملائکه را برای ما نمی آوری که بر رسالت تو شهادت دهند؟!

به قولی معنی این است: اگر از راستگویان هستی، چرا فرشتگان را بر سر ما نمی‌آوری تا ما را به سبب تکذیب تو مجازات کنند؟.

کفّار، نشانه‌ی صداقت پیامبر ﷺ رادر نزول فرشته می‌دانستند، ولی این هم بهانه‌ای بیش نبود، زیرا در(آیهٔ 111 سورهٔ أنعام) میفرماید: «وَ لَوْ أَنَّنا نَزَّلْنا إِلَيْهِمُ الْمَلائِكَةَ وَ كَلَّمَهُمُ الْمَوْتى‏ وَ حَشَرْنا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْ‏ءٍ قُبُلًا ما كانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلَّا أَنْ يَشاءَ اللَّهُ وَ لكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ«111» (و اگر ما فرشتگان را به سوی آنان نازل میکردیم و مردگان با آنان سخن میگفتند و همه چیز را (به گواهی صدق و اعجاز) دسته دسته در برابرشان گرد می‌آوردیم باز هم ایمان نمی‌آوردند، مگر آنکه خداوند بخواهد (به اجبار ایمان آورند)، ولی بیشترشان نادانی می‌کنند.).

خوانندهٔ محترم!

مفسران می نویسند: در این دو آیه تحقیر وتمسخر وتهمت وتردید، با انواع تأکیدها برای پیامبر ﷺ از زبان کفّار مطرح شده است. «یا أَيُّهَا الَّذِي» به جای »یا أَيُّهَا النَّبِيُّ» يك نوع تحقیر است، «الذِّكْرُ» با توجّه‌به اینکه کفّار به وحی عقیده نداشتند، يك نوع تمسخراست و «لَمَجْنُونٌ» تهمت است وجمله »إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ» نشانه‌ی تردید آنان در نبوّت است. به علاوه حرف »إِنْ» و حرف لام در جمله »إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ» و قالب جمله اسمیه، نشانه‌ی انواع تاکید در سخن و عقیده انحرافی آنهاست. (تفسیر فی ظلال القرآن).

مَا نُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَا كَانُوا إِذًا مُنْظَرِينَ﴿٨﴾

(اما اینها باید بدانند) ما فرشته‌ها را جز به حق فرو نمیفرستیم و آنگاه پس از فرود آمدن فرشته‌ها به آنها مهلت داده نمیشود. (و در صورت انکار به عذاب الهي نابود مي گردند)(٨)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«**بِالْحَقّ**»: به حق. همراه با حق ثابتی که قابل انکار نیست. به همراه عذاب.

«**مُنظَرِينَ**»: مهلت داده شدگان. «ترجمهٔ معانی قرآن»

تفسیر:

خداوند متعال در جواب ورد اتهامات کفار میفرماید: «ما نُنَزِّلُ اَلْمَلائِكَةَ إِلاّ بِالْحَقِّ»: ما فرشتگان خود را اعزام نمی‌داریم، مگر جز به خاطر نابود ساختن با عذاب برای قومی که قصد نابودیشان را کرده‌ایم.

«وَما كانُوا إِذاً مُنْظَرِينَ(٨)»:دراین حال وموقعیت مهلت وتأخیری درکار نیست. غرض این که عادت الله متعال چنان جاری است که فرشتگان را نمیفرستد جز برای قومی که بخواهد آنان رانابود کند وچنان قصدی را با امت محمد صلّی الله علیه وسلم ندارد؛ زیرا الله متعال میداند از نسل آنها افرادی به دنیا می آیند که او را پرستش میکنند. بنابر این متضمن رد درخواست آنان است. (تفسیر صفوة التفاسیر)

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴿٩﴾

ما قرآن را نازل کردیم، و ما بطور قطع نگهبان آن هستیم. (٩)

تفسیر:

الله سبحان وتعالی در ردبستن اتهام جنون به رسول الله ﷺ به سبب نزول قرآن میفرماید:
«إِنّا نَحْنُ نَزَّلْنَا اَلذِّكْرَ» درآیه مبارکه به یک واقعیت انکار ناپذیری اشاره نموده و آن اینست که: قرآن نه از بشر است و نه از فرشته ها؛ بلکه تنها الله متعال است که قرآن عظیم را بر نبی کریم ﷺ نازل کرده است.
«وَ إِنّا لَهُ لَحافِظُونَ (٩)» قرآن برای همیشه محفوظ است.
«لَحافِظُونَ»: (اسم فاعل رمز دوام است) یعنی اینکه ذات پروردگارحفظ قرآن ازکاستی وفزونی را نیز تعهد وتضمین کرده است. بنابر این هیچ کس نمیتواند درآن افزایش ویا نقصی ایجاد کند وهیچ کس نمیتواند در آن تبدیل و تغییری به وجود بیاورد. قرآن عظیم الشأن درگذار زمان‌ها و گذشت عصرها و نسل ها ازبازیگری بازیگران انس وجن واز بیهوده گویی‌های عرافان وکاهنان محفوظ بوده و در حفظ و نگهبانی خدای منان قرار دارد. و باید گفت که یکی از پیشگویی های قرآن و یکی از امتیازات اسلام، مصؤنیت قرآن عظیم الشأن از تحریف است.
مفسران دراین بابت میفرمایند: خدا صیانت این قرآن را تضمین کرده است، بنابر این آنطور که درکتب پیشین رُخ داده است أحدی نمی‌تواند در آن دَخل و تَصرف کند و بر آن بیفزاید یا ازآن بکاهد؛ زیرا حفظ کتب پیشین به أهل و پیروان شان موکول و واگذار شده بود و خدا میفرماید: «بِمَا اُسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتابِ اَللّهِ»، (آیۀ 44/سورۀ مائده) (که حفاظت آن به آنان سپرده شده بود) پس به تفاوت بین آن و آیه‌ی «وَ إِنّا لَهُ لَحافِظُونَ» دقت کنید که صیانت قرآن را تضمین کرده در صورتی که در آیه‌ی قبلی، صیانت کتب را به آنها واگذار کرده است و آنها در کتب تغییر و تبدیل ایجاد کردند.
یکی از خصوصیات مهم قرآن عظیم الشأن اینست که: حق تعالی در گذر زمان تا ابدالد هر عهده دار حفظ و نگهداشت آن گردیده، بر خلاف کتاب های پیشین که علماء و روحانیون مأمور حفظ آنها بودند ولی امانت را رعایت نکرده و طوریکه یادآور شدیم آن کتاب ها را تبدیل و تحریف نمودند بلکه حتی کار را بدانجا رساندند که اصل آن کتاب‌ها نابود و ناپدید شد و امروز دیگر اثری از آنها باقی گذاشته نشده است.
علاوه بر وعده خداوند متعال مبنی بر حفاظت از قرآن، مسلمانان از آغاز، قرآن کریم را حفظ کرده و در نوشتن وحفظ آن بی نهایت جدّی وآنرا از مکلفیت های دینی خویش میدانستند، حتّی در زیاتر از حالات حتی آموزش قرآن عظیم الشأن را مهریه زنان قرار می دادند، علاوتاً مسلمان در نماز های پنچگانه خویش قرآن را تلاوت و در نماز تراویح ماه مبارک رمضان به ختم قرآن عظیم الشأن می پرداختند. و همه روزه مسلمانان بعد از

نماز به تلاوت قرآن و تفسیر آن به دروس متداوله می پردازند، وختم قرآن عظیم الشأن در خارج از نماز در بین مسلمانان با تمام قوت آن وجود دارد. و جوانان به حفظ قرآن عظیم الشأن می پردازند و مکاتب ومدارس وحقله های حفظ وتدریس قرآن رابراه می اندازند و اطفال را در آموزش، حفظ وتلاوت قرآن تشویق و ترغیب می دارند و در این کار جوایز مادی و منعوی را هم درنظر دارند.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي شِيَعِ الْأَوَّلِينَ﴿١٠﴾

(این رویه مشر کین تنها با تو نیست) و البته پیش از تو نیز در مردم‌های پیشین، پیغمبرانی فرستادیم (و ایشان نیز تکذیب شدند).(١٠)

تفسیر:

خداوند متعال: از باب تسلیت و دلجویی پیامبر ﷺ را مورد خطاب قرار داده میفرماید: و ای پیامبر! به یقین پیش از تو نیز پیامبرانی از جانب الله متعال گذشته‌اند که ایشان را با پیام یگانگی پروردگار جهانیان به سوی گروه های پیشین و اقوام و طوایف گذشته فرستاده است.

شیع: جمع شیعه است و شیعه: فرقه یا گروهی است که در عقیده، یا در مذهب، یا دراندیشه بر یک رأی متفق باشد، ودرضمن دارای نوعی پیوند و همبستگی میباشند؛ خواه این پیوند در خط حقّ باشد، نظیر آیه «وَ إِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْراهِيمَ» «صافات، 83» و خواه در خط انحراف باشد. «فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكانُوا شِيَعاً» «أنعام، 159»

وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴿١١﴾

وهیچ پیامبری به‌سوی آنان نمی‌آمد مگرآنکه او رابه باداستهزاء میگرفتند.(١١)

تفسیر:

طوریکه دیده میشود در طول تأریخ؛ اِستهزاء، سیره و روش همیشگی کفّار، در برابر أنبیاء بوده است. «كانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ» (واضح است وسیله مقابله و مبارزه ای کسیکه منطق ندارد، استهزا می باشد) در آیهٔ مبارکه میفرماید: هر پیامبری که نزد آنان می آمد او را به باد مسخره میگرفتند. یعنی و برای آن اقوام و امت‌های پیشین هیچ پیامبری از بارگاه رب العالمین نیامد جز اینکه وی را به مسخره گرفته، آزار ها می دادند و رسالتش را به باد اِستهزاء می گرفتند.

این بیان به خاطر تسلی خاطر پیامبر صلّی الله علیه وسلم آمده است، یعنی همانطور که این مشرکان تو را مورد تمسخر قرار میدهند، پیامبران پیشین نیز مورد استهزا و ریشخند شان قرار گرفته‌اند، بنابر این دلخوروغمگین مشو.

این آیهٔ مبارکه تسلیت و تعزیتی برای رسول الله ﷺ است با این که: آزارها و دشمنی ها فقط برای تو نیست بلکه برای پیامبران پیش از تو نیز دست داده است پس آرام باش و از ایشان عبرت بگیر. طوریکه یادآور شدیم: هیچ يك از أنبياء، از مسخره شدن به دست كفّار، مصؤن نه مانده بودند. «ما يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ» بناءً وظیفه و رسالت مبلغان و مرشدین دین است تا از استهزاء و تمسخر دشمنان دین مقدس اسلام، دل سرد و مأیوس نشوند، بلکه با تمام به رسالت تبلیغی وارشادی خویش ادامه دهند.

كَذَلِكَ نَسْلُكُهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ﴿١٢﴾

این چنین آن (استهزاء) را در دل های مجرمان داخل می‌گردانیم.(١٢)

تفسیر:

از فحوای آیهٔ مبارکه دانسته می شود که: خداوند متعال اِتمام حُجّت مي کند و مطالب حقّ را به دل و عمق جان انسان میرساند، تا نگویند ما حقیقت را نفهمیدیم.

لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ وَقَدْ خَلَتْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ﴿۱۳﴾

(اما با این حال) آنها به آن ایمان نمي آورند و البته راه و رسم (تکذیب نمودن کافران باز آمدن عذاب الهی) در پیشینان گذشته است.(۱۳)

تشريح لغات و اصطلاحات :

«**وَ قَدْ خَلَتْ...**»: شیوه اقوام پیشین نیز چنین بوده است. (تفسیر نور)

تفسیر:

کافران به قرآنی که حق تعالی بر پیامبرش نازل کرده ایمان نمی‌آورند «وَ قَدْ خَلَتْ...»: شیوه اقوام پیشین وگذشته نیز چنین بوده است. شیوه خدا درباره پیشینیان هم بر این بوده است که آنان را مدّت زمانی مهلت داده است و سپس نابودشان ساخته و به عذاب دردناک گرفتارشان نموده است.

در تفسیر صفوة التفاسیر آمده است: «سپس خدای متعال توضیح داده است که ارائه‌ی براهین فراوان به کفار مکه، برای آنان سودی ندارد؛ زیرا آنان دشمنان و گردنکشان سرسختند، و راه گمراهی و عناد خود را پیش می‌گیرند.

و از این رو میفرماید:

وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ﴿۱۴﴾

و اگر [برای دریافت حقایق و معارف] دروازه ای از آسمان به روی آنان باز کنیم، که همواره از آن بالا روند. (۱۴)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«فَظَلُّوا فيهِ يَعْرُجُونَ»: **از آنجا شروع به بالا رفتن کنند. یعنی مرتّباً به آسمان صعود و نزول داشته باشند.** (تفسیر نور)

تفسیر:

در چند آیه قبلی خواندیم که کفّار از پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم درخواست دیدن و آوردن فرشته میکردند. در این آیهٔ مبارکه پروردگار باعظمت ما میفرماید: اگر بر فرض مثال اگر آنها را به آسمان می برديم، و يکی از دروازه های آسمان را برای کفار مکه می گشودیم و آنها از آن وارد شده و تا بدانجا را که در آسمان از عجایب ملکوت است، مشاهده وصعود هم میکردند، باز هم یقیناً تکذیب پیشه کرده و به کفر خود ادامه می دادند! زیرا تقاضای دیدن فرشته تنها يك بهانه است. وباید گفت که اشخاص لجوج حتی از؛ عروج خود را هم به آسمان، انکار می‌کند.

لَقَالُوا إِنَّمَا سُكِّرَتْ أَبْصَارُنَا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَسْحُورُونَ﴿۱۵﴾

باز خواهند گفت: یقیناً ما چشم بندی شده ایم، بلکه گروهی جادو شده هستیم.(۱۵)

«سُكِّرَتْ»: **پوشانده شده است. از دیدن باز داشته شده است. پرده‌ای به پیش چشمانمان داشته شده است.**

تشريح لغات و اصطلاحات:

«مَسْحُورُونَ»: **سحر و جادوشدگان.** (تفسیر نور)

تفسیر:
باید گفت: لجاجت، مانع شناخت است ولجوج محسوسات را نیز انکار میکند:
از فحوای آیات متبرکه با تمام وضاحت دریافتیم که: آن کفار بعد از صعود به آسمان و مشاهدۀ فرشتگان میگفتند: در حقیقت ما افسون و چشم بندی شده و فرشتگان را به طور تخیلی می دیدیم و کسی هم که ما را جادو کرده، همانا محمد ﷺ است! بنابر این آنها تکذیبگر اند؛ چه معجزه‌ای را مشاهده کنند و چه نکنند.
با تأسف باید گفت که: لجاجت، درد بی درمان و رو به گسترش است. او با دیدن هرگونه نشانه‌ای ابتداء میگوید؛ چشم من سحر شده، «إِنَّما سُکِّرَتْ أَبْصارُنا» ولی بعد میگوید؛ تمام وجودم سحر شده است.

خوانندۀ محترم!
در آیۀ 7 سورۀ حجر خواندیم که کفّار از پیامبر اکرم صلی الله علیه در بدوخو است دیدن و آوردن فرشته میکردند. و در آیۀ 14 همین سوره خواندیم: حتّی اگر ما دروازه از آسمان را به روی آنان باز هم کنیم وآنان به آسمان بالا روند و ملائکه وچیزهای دیگری را هم ببینند، بازهم ایمان نخواهند آورد، زیرا تقاضای دیدن فرشته تنها یك بهانه است.
طوریکه خداوند متعال در) آیۀ 7 سورۀ انعام) میفرماید: «وَ لَوْ نَزَّلْنا عَلَیْكَ کِتاباً فِي قِرْطاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَیْدِیهِمْ لَقالَ الَّذِینَ کَفَرُوا إِنْ هذا إِلَّا سِحْرٌ مُبِینٌ «7» (و (کافران لجوج که در پی بهانه جوییاند حتی) اگر نوشته‌ای را در کاغذی بر تو نازل می‌کردیم که آن را با دست‌های خود لمس میکردند، باز هم کافران می‌گفتند: این، جز جادویی آشکار نیست.)
معروف است زمانیکه بحث لجاجت در میان باشد، هیچ دلیلی هم کارساز نمی‌افتد. بایدگفت که سحر، ازرایج‌ترین ومعروفترین اتهام است که: مشرکان همیشه و در طول تأريخ اديان به پیامبران علیهم السلام می بستند.
«قِرْطاسٍ»: چیزی است که بر روی آن بنویسند، فرق نمیکند که کاغذ باشد، یاچوب، یا هم پوست باشد و یا سنگ ولی در اصطلاح عام به کاغذ اطلاق میشود. (تفسیر نور).

خوانند گان گرامی!
در آیات متبرکه قبلی کفر کافران و درماندگی بتان شان به بیان گرفته شد. اینک در آیات متبرکه (16 الی 25) درباره برخی از قدرت و دلایل و حدانیت پروردگار باعظمت در آسمان از جمله: برجهای نجومی و کواکب درخشان و در زمین از: کوههای سر به فلک کشیده، أنواع محصولات زراعتی برای انسان و سایر جانداران وغیره بحث بعمل آمده است.

وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَزَيَّنَّاهَا لِلنَّاظِرِينَ﴿١٦﴾
و به راستی که ما در آسمان، برج هایی قرار دادیم و آن را برای بینندگان [به شکل صورت های فلکی] تزیین کردیم.(۱۶)

تفسیر:
«**بُرُوجاً**»: جمع برج است که به قصر بزرگ و قلعه وغیره اطلاق میگردد، مفسران هر یک مجاهد، قتادة، ابو صالح وغیره در اینجا بروج رابه ستاره بزرگ ترجمه و تفسیر نموده اند. مفسيرتفسير نور: «ترجمۀ معانی قرآن» مینویسد که: «بُرُوجاً»: منزلگاه‌هائی که افلاک و کواکب در آنها به سیر و حرکت می پردازند. صورت‌های فلکی که هر یک مجموعه‌ای از ستارگانند که شکل بخصوص به خود گرفته اند.

برخی دیگری از مفسران مینویسند که: «بروج» جمع «برج» در اصل به معنای ظهور است. مراد از برجها: ستارگان سیار دوازده گانه مشهورند که نامهای آنها عبارت است از: حمل، ثور، جوزا، سرطان، اسد، سنبله، میزان، عقرب، قوس، جدی، دلو و حوت.
این برج‌ها راهنمایی برای مسافران و مؤرخان و شناخت اوقات قحطی و باران‌اند. و خداوند متعال آسمان را با ستارگان مزین ساخت که: هر نظاره‌گری از مشاهده و تأمل در آن‌ها بر حکمت وی و زیبایی آفرینش راه می برد.
«زَيَّنَّاهَا»: آن را زینت داده‌ایم و آراسته وزیبا ومزین ساخته ایم.
«لِلنَّاظِرِينَ»: برای بینندگان. باید گفت که: زینت وزیبایی، يك اصل در آفرینش است که خداوند متعال در خلقت آسمانها آنرا رعایت نموده است.
نه تنها از زینت وزیبای بحث مینماید بلکه از حفاظت و صیانت آن سخن بعمل آمده است.

وَحَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ﴿١٧﴾

وآن را از هر شیطان رانده شده ای حفظ کردیم.(١٧)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«رَجِيمٍ»: رجم: سنگ زدن. سنگسار کردن. به معنی طرد کردن شده نیز میآید.
رجیم، به معنی مطرود نفرین و رانده شده از رحمت الهی است. یعنی: **مطرود. ملعون.** (تفسیر نور).

تفسیر:

در آیه مبارکه شیطان تنها اِبلیس نیست بلکه: شامل «كُلِّ شَيْطَان» تمام شیطانها می شود.
آسمان‌ها مرکز تدبیر امور وفرشتگان مدّبران امورند، که مراکز تدبیر باید منطقه حفاظتی هم باشد. خداوند متعال آسمان دنیا را به وسیلهٔ شهاب سنگ‌های سوزان از هرشیطان ملعون ورانده شده‌ای که از رحمت وی مطرود است حفظ کرده است تادزدانه به‌آن گوش فرا ندهند و چیزی از وحی را نگیرند و دزدی و به اصطلاح دست به جاسوسی نزنند. وباید گفت که: شیاطین نمیتوانند به آن دستبرد زده و چیزی از وحی یا غیر آن را بشنوند.
حکم شرعی همین است که: شیطان، هیچ وقت حاضر نیست که به رضا و رغبت خود از انسان فاصله بگیرد بلکه آنرا باید از خود راند و مطرود ساخت، و از شر اش از الله متعال پناه خواست.
درآیهٔ مبارکه میفرماید: «وَحَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ(17).» و آسمان را از (دستبرد و دسترسی) هرشیطان ملعون، لعین و مطرودی محفوظ و مصوٌن داشته‌ایم. لذا ابلیس به آسمان دسترسی ندارد، و نمیتواند که در آنجا شر بلا و ناپاکی وگمراهی خود بخش نماید.
شیطان تنها بدر زمین مصروف شر است، و سر وکارش با گمراهان آدمی زادگان درهمین زمین است و بس. ولی آسمان -که رمز والائی و بالائی است - أهریمن از آن رانده ومانده میگردد و بدان دسترسی نمی یابد و آن را آلوده نمیکند. تنها کاری که میتواند این استکه هر زمان تلاش میکند که خویشتن را بدان رساند، برگردانده می شود و کوشش او دفع وخنثی میگردد:

إِلَّا مَنِ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ مُبِينٌ﴿١٨﴾

مگر آنها که دزدانه گوش فرا دهد، پس (در آن صورت) شهاب مبین آنان را تعقیب میکند (و میراند) (١٨)

تفسیر:
«استراق»: از سرقت و «استراق سمع» به معنای سرقت کلام است. باید گفت که:
«إِسْتَرَقَ السَّمْعَ»: یعنی دزدنه گوش فرا دادن و چگونگی حفظ آسمان و نحوه استراق سمع شیاطین برای ما چندان معلومات روشنی وجود ندارد.
ابن عباس(رض) می فرماید :«قبل از تولد عیسی علیه السلام شیاطین از آسمانها بازداشته نبودند لذا به آسمان‌ها وارد شده اخبار غیب را از فرشتگان می‌شنیدند و سپس آنرا به منجمان و کاهنان انتقال می دادند ولی زمانیکه عیسی علیه السلام متولد شد، شیاطین از سه آسمان بازداشته شدند و بعد از آنکه رسول الله ﷺ متولد شدند، آنها از همه آسمانها ممنوع شدند، از این جهت کار کاهنی با بعثت رسول الله ﷺ از رونق افتاد».
در تفسیر فی ظلال القرآن آمده است: اِبلیس چیست؟ چگونه تلاش میکند تا به اخبار دزدانه گوش فرا دارد و اِستراق سمع کند؟ به چه چیز دزدانه گوش فرا می دارد؟... همه اینها غیب است و غیب را تنها الله متعال می‌داند و بس. ما از لابلای نصوص بدین چیزها دسترسی پیدا نکرده‌ایم، وفائده‌ای هم در فرورفتن بدین مسائل نمی بینیم، چرا که چیزی را بر عقیده نمی افزاید، و نتیجه‌ای جز سرگرم شدن عقل بشری به کارهائی ندارد که بدو مربوط نیست و درمحدوده وظیفه او نمیباشد، و تنها او را ازکار حقیقی خود در این زندگی باز میدارد. گذشته از این، درک و فهم تازه‌ای در باره حقیقت تازه‌ای بر درک و فهم انسان نمی افزاید.
باید بدانیم‌که هیچ شیطانی راه به آسمان ندارد، و این زیبائی فریبا و دلربای آسمان محفوظ ومصؤن می‌ماند، و والائی و بالایی‌ای که آسمان رمز آن است پاسداری میشود وناپاکی وخباثت شیطان نمیتواند به‌آن دست یابد. وهرزمانیکه شیطان اراده کند تارهسپار آسمان شود به شدت رانده شده ومترود میگردد و میان او و میان آنچه میخواهد حائل و مانع ایجاد میشود و به مقصود نمیرسد.
بناءً بر ما است تا در هر جای شیطان صفتی یافت شد، روشنگران جامعه باید با قاطعیت شهاب علم، آنان را دنبال، تعقیب ودسایس شان را خنثی سازد. جواب وسوسه‌ها و شیطنت‌ها آنها باید بسیار صریح، علنی و فوری وقوی صورت گیرد.
وطوریکه در (آیهٔ: 8 سورهٔ صافّات) آمده است: «لا يَسَّمَّعُونَ إِلَى الْمَلَإِ الْأَعْلَى وَ يُقْذَفُونَ مِنْ كُلِّ جانِبٍ«8» (آنها نمیتوانند به (اسرار) عالم بالا گوش فرا دهند و از هرسو به آنها (شهاب) پرتاب میشود.) بناءً طرد شیطان باید از همه اطراف صورت گیرد درغیرآن تغییر تکتیک نموده واز راه دیگری آغاز بع کار و فعالیت مینماید.
«إِلَّا مَنِ استَرَقَ السَّمعَ»
در حدیث آمده است:
1749- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ، يَبْلُغُ بِهِ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «إِذَا قَضَى اللَّهُ الأَمْرَ فِي السَّمَاءِ، ضَرَبَتِ المَلاَئِكَةُ بِأَجْنِحَتِهَا خُضْعَانًا لِقَوْلِهِ، كَالسِّلْسِلَةِ عَلَى صَفْوَانٍ - قَالَ عَلِيٌّ: وَقَالَ غَيْرُهُ: صَفْوَانٍ يَنْفُذُهُمْ ذَلِكَ - فَإِذَا فُزِّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ، قَالُوا: مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ، قَالُوا لِلَّذِي قَالَ: الحَقَّ، وَهُوَ العَلِيُّ الكَبِيرُ، فَيَسْمَعُهَا مُسْتَرِقُو السَّمْعِ، وَمُسْتَرِقُو السَّمْعِ هَكَذَا وَاحِدٌ فَوْقَ آخَرَ- وَوَصَفَ سُفْيَانُ بِيَدِهِ، وَفَرَّجَ بَيْنَ أَصَابِعِ يَدِهِ اليُمْنَى، نَصَبَهَا بَعْضَهَا فَوْقَ بَعْضٍ- فَرُبَّمَا أَدْرَكَ الشِّهَابُ المُسْتَمِعَ قَبْلَ أَنْ يَرْمِيَ بِهَا إِلَى صَاحِبِهِ فَيُحْرِقَهُ، وَرُبَّمَا لَمْ يُدْرِكْهُ حَتَّى يَرْمِيَ بِهَا إِلَى الَّذِي يَلِيهِ، إِلَى الَّذِي هُوَ أَسْفَلَ مِنْهُ، حَتَّى يُلْقُوهَا إِلَى الأَرْضِ- وَرُبَّمَا قَالَ

سُفْيَانُ: حَتَّى تَنْتَهِيَ إِلَى الأَرْضِ- فَتُلْقَى عَلَى فَمِ السَّاحِرِ، فَيَكْذِبُ مَعَهَا مِائَةَ كَذْبَةٍ، فَيُصَدَّقُ فَيَقُولُونَ: أَلَمْ يُخْبِرْنَا يَوْمَ كَذَا وَكَذَا، يَكُونُ كَذَا وَكَذَا، فَوَجَدْنَاهُ حَقًّا؟ لِلْكَلِمَةِ الَّتِي سُمِعَتْ مِنَ السَّمَاءِ» [رواه البخاری: 4701].

1749- از ابو هریره(رض) به نقل از پیامبر ﷺ روایت است که فرمودند: «چون خداوند در آسمان امری را صادر نماید، ملائکه بال‌های خود را به نشانهٔ فرمان برداری به هم میزنند، [و صدای بال‌های آنها] مانند آواز زنجیر است بر سنگ، چون اضطراب دل شان آرام گیرد، از [فرشتگان مقرب مانند جبرئیل و میکائیل] می پرسند: پروردگار شما چه گفته است؟ در جواب آنها میگویند: حق را گفته و او از همه بلند مرتبه‌تر و بزرگتر است.

آن هائی که استراق سمع میکنند [که عبارت از جنیان باشند]، یکی بالای دیگری قرار دارند، و این سخن را می شنوند.

و بسا میشود که شهاب پیش از آنکه آن مسترق سمع، سخنی را که شینده است به رفیق خود برساند، به او اِصابت میکند و او را می سوزاند، و گاهی هم میشود که شهاب به وی اصابت نمیکند، وآن کسیکه استراق سمع نموده است سخنی را که شنیده است به دیگری که در پائین‌تر از وی قرار دارد، انتقال میدهد، و باز او به دیگری که بعد از وی قرار دارد انتقال میدهد، تا اینکه به همین شکل، سخنی را که شینده‌اند به زمین انتقال میدهند، تا اینکه به دهان جادوگر انداخته میشود.

[جادوگر] با آن سخنی که شنیده است، صد دروغ را یکجا میکند [و به مردم خبر میدهد]، ومردم سخن اورا تصدیق میکنند، و میگویند: مگر [آن جادوگر] فلان روز برای ما نگفت که در فلان وقت چنین و چنان میشود؟ و آنچه که گفته بود راست برآمد، ولی در واقع این همان کلمه‌ای است که در اصل، از آسمان شنیده شده است» یعنی: جادوگر وکاهن باهمان یک کلمهٔ که از اخبار آسمان شنیده است، چندین دروغ دیگر را یکجا کرده و برای مردم می‌گوید، وچون کلمهٔ راکه ازخبر آسمان شنیده است راست است، مردم به جهت همان یک کلمهٔ راست، همه دروغ های جادوگران و کاهنان را باور می‌کنند، پس بنابراین اگر گاهی شد که خبر جادوگر راست برآمد، باز هم نباید سخن او را تصدیق کنیم، بلکه باید بدانیم که این سخن راست همان چیزی است که از اخبار آسمان دزدی شده و برای وی رسیده است، ورنه جادوگر هیچگاه راست نمی گوید.

وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنبَتْنَا فِيهَا مِن كُلِّ شَيْءٍ مَّوْزُونٍ﴿١٩﴾

و زمین را هموار کردیم و در آن کوه‌هاي ثابتي افگنديم و از هر چیز به اندازه معین و بطور سنجیده رویانیدیم.(۱۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

مراد از القای کوه همچون القای شبهه، ایجاد آن است، «رَواسِيَ» جمع «راسیه» به معنای ثابت و پا برجاست و «مَعايِشَ» جمع «معیشت» به معنای وسیله زندگی است.

«وَ اَلْأَرْضَ مَدَدْناها وَ أَلْقَيْنا فِيها رَواسِيَ»: و زمین را بسط و گسترش دادیم و کوه‌های استوار را در آن قرار دادیم. فخر رازی گفته است: زمین کره‌ای بزرگ است وکره‌ی بزرگ، هر قطعه‌ای از آن کوچک به نظر می آید اگر به عنوان یک مسطح صاف و هموار به آن نگاه شود، بنابر این موضوع امتداد و گسترش یافتن زمین با کرویت آن منافات ندارد. ودلیل آن گفته‌ی خدا است: «وَ اَلْجِبالَ أَوْتاداً» وکوه‌ها را میخ نامیده است

درحالیکه بر قله‌ی آنها سطح‌های هموار و وسیعی قرار دارد. در اینجا نیز قضیه چنین است. (تفسیر فخر رازی ۱۷۰/۱۹.)
و خداوند متعال زمین را گسترانید، آن را هموار و مسطح ساخت، در آن کوه‌های نیرومند را میخکوب کرد تا زمین به اضطراب و جنش در نیاید تا انسان بر سطح آن دچار اضطراب نشده تعادلش را از دست ندهد و با آرامش و آسایش زندگی نماید. باید گفت که:
یکی از نعمت های الهی، گستردگی و مسطح بودن زمین است. «مددنا» (و گرنه زراعت و بسیار از تلاش‌های دیگر به سختی انجام میگرفت)
«وَأَنْبَتْنا فِيها مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ(۱۹)» و در زمین انواع گیاهان را از هر جفت بهجت آور به‌طور سنجیده، باانداز‌ه‌ها ومقادیری معین که بشر ودیگر جانداران بدان نیازدارند، رویانید. آفریده‌ها، براساس میزان وقانون خاصّی آفریده شده اند. یعنی: در زمین از هر چیزی در حدی معین و به اندازه وسنجش رویانیدیم. چنان‌که دانشمندان گفته‌اند: هرچیزی که در زمین است، با ترازوی حکمت سنجیده و به حد حاجت مقدر شده است.

وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ وَمَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ﴿۲۰﴾

و برای شما در زمین اسباب و انواع وسایل معیشت قرار دادیم و همچنین براي کساني که شما نمي توانید به آنها روزي دهید.(۲۰)

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: آفرینش زمین وکوه و نبات برای انسان است، «معایش» عبارت از تصرف در اسباب رزق و روزی در مدت زندگانی است.
خداوند متعال در زمین برای انسان‌ها وحیوانات (که انسان‌ها روزی دهندهٔ شان نیستند) وسایل و سرچشمه‌های روزی و زندگی را قرار داد که با استفاده از دانه‌های گیاهی، میوه‌ها، سبزیجات و انواع مواد معدنی، امکانات زندگی را فراهم می‌یابند وتنها اوست روزی دهنده که تغذیهٔ همهٔ مخلوقات خویش را متکفل و عهده‌دار گردیده است. خداوند، معیشت و رزق همه موجودات را، حتّی آنها که شما توان تأمین آن را ندارید به عهده دارد.

وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ﴿۲۱﴾

و هیچ چیز نیست مگر آنکه گنجینه هایش نزد ماست، و ما جز به اندازه ای معین آن را نازل نمی کنیم.(۲۱)
بصورت کل باید گفت که: هستی، سرچشمه و منبعی دارد که در اختیار پروردگار باعظمت است و تنها بخشی از آن به دست ما میرسد که ما از آن آگاهیم طوریکه میفرماید: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلاّ عِنْدَنا خَزائِنُهُ» خزانه وگنجینه‌های تمام ارزاق مخلوقات و بندگان و منافع آنها نزد ما قرار دارد. یعنی: همه ممکنات، مملوک و مقدور قدرت حق تعالی است و آنها را به هرکم و کیفی که بخواهد، از عدم به عرصه وجود می‌آورد. بناءً انسانها نباید به سراغ غیر خدا روید، زیرا که هر چه بخواهید سرچشمه‌اش نزد الله متعال است.
«وَ إِن مِّن شَيْءٍ»: هر چه هست به اندازه لازم آفریده شده است و سنجیده و حساب شده به جهان گسیل داشته شده است و گسیل میگردد. منابع روزیها و سرچشمه خوبیها در نزد

خدا است و آن را به مقدار حساب شده و برابر صلاح دید خویش بهره این و آن میگرداند.
چیزی در هستی، بدون اندازه معین آفریده نشده است طوریکه مفسران در تفسیر جمله «إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنا خَزائِنُهُ» شامل هرآفریده‌ای میشود. مثلاً توان وقدرت بینایی وشنوایی نیز درنزد خدا، سرچشمه و خزینه‌ای دارد که به مقدار معین از آن به ما میرسد، مثلاً اگر او بخواهد ما میتوانیم صدای پای مورچه را در آن طرف کره زمین بشنویم. ضمناً علوم امروز کشف کرده که هر نباتی دارای وزن مخصوص است که هرگاه کمی عناصر و اجزای آن کم و زیاد شود، دیگر آن گیاه نخواهد بود.
«وَ ما نُنَزِّلُهُ إِلاّ بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ (٢١)»: و ما جز به میزان ضرورت و احتیاج مردمان و جز بر مقتضای حکمت خود وبراساس مصلحت و منفعت مردم آن را نازل نمیکنیم. پس اوست که به حکمت بالغه و رحمت واسعهٔ خود به هر کس که بخواهد میدهد، واز هرکس که بخواهد باز می دارد، هر که را بخواهد توانگر ساخته و هر که را بخواهد فقیر می‌گرداند.
در ضمن باید گفت که: داشتن، دلیل مصرف کردن نیست، بلکه در مصرف باید حکمت و ظرفیّت و ده‌ها نکته دیگر را در نظر گرفت.

وَأَرْسَلْنَا الرِّيَاحَ لَوَاقِحَ فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ وَمَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ﴿٢٢﴾

و ما بادها را باور کننده‌ی (ابر ها و گیاهان) فرستادیم، پس از آسمانها آبی نازل کردیم و با آن (آب) شما را سیراب ساختیم، در حالی که شما خازن (و نگهدارنده‌ی) آن نیستید.(٢٢)

تفسیر:

«وَ أَرْسَلْنَا اَلرِّيَاحَ لَوَاقِحَ»: و باد را فرستادیم که ابرها را با بخارباروور می سازد ودر نتیجه آب به اذن الله متعال از آن می باراند و همچنین بادها را سبب باردار شدن درختان گردانیدیم، با انتقال دادن خسته نر و تلقیح آن با خسته ماده تا در نتیجه این پیوند، میوه‌ها شکل گیرند و متولد شوند.
ابن‌کثیر در تفسیر آن میگوید: «أي تلقح السحاب فتدر ماء وتلقح الشجر...» (بادها ابرها را بارو را میسازند و در نتیجه ابر باران را فرو میریزاند و نیز همین بادها باعمل تلقیح درختان را میوه دارد میسازند.
«لَواقِحَ» از«لقاح» به معنای پرثمرکردن ابرها، ازطریق پیوند ابرهای مثبت ومنفی است ویا به معنای بارورکردن گیاهان، از طریق انتقال گرده‌های گیاهان است.
طوریکه در (آیه 41 سوره ذاریات) آمده است که باد گاهی عقیم و بی فایده است و در برخی از اوقات باد ها دارای سرچشمه و برکات میشود. طوریکه در (آیه 43 سوره نور) آمده است: «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُزْجِي سَحاباً ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكاماً فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلالِهِ» آیا نمی بینی که خداوند ابرهای پراکنده را سوق میدهد، سپس به یکدیگر متّصل میکند، سپس آنها را متراکم می کند، پس می بینی که باران از میان آنها بیرون می آید.
«فَأَنْزَلْنا مِنَ اَلسَّماءِ ماءً فَأَسْقَيْناكُمُوهُ»: از ابر آب شیرین نازل کردیم، آن را برای نوشیدن خودتان و آبیاری اراضی و زراعت و حیوانتتان قرار دادیم.

«وَ ما أَنْتُمْ لَهُ بِخازِنِينَ(٢٢)»: و شما توانایی ذخیره کردن آن را ندارید، بلکه ما به قدرت خود آن را در چشمه‌ها و چاه‌ها و رودخانه‌ها برایتان نگهمیداریم، و از بین نمی بریم تا شما و همه موجودات زنده حیوانی و نباتی از آن بهره برید. و اگر میخواستیم آن را در زمین فرو می بردیم، آنگاه شما از تشنگی نابود می شدید. بسان گفته‌ی «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ ماؤُكُمْ غَوْراً فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِماءٍ مَعِينٍ«30»(سوره ملک آیه30) (بگو: به من خبردهید اگر آب(چشمه‌ها وچاه های)شما درزمین فروروَد، کیست آنکه آب روان و گوارا برای شما بیاورد.).

پس این ذات پروردگار است که: آب را ذخیره می‌کند نه بندگان؛ و چون مردم دچار قحطی شوند، به زاری از او درخواست باران میکنند.

باید گفت که: نعمت آب غیر از نعمت سیراب شدن است. اینکه انسان آب بنوشد و سیراب شود، خود نعمتی علاوه بر نعمت آب است، زیرا می‌شد که انسان تشنه آب بنوشد ولی سیراب نشود.

وَإِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَنَحْنُ الْوَارِثُونَ﴿۲۳﴾

و یقیناً ما هستیم که زندگی می بخشیم و ما می میرانیم و ما وارث نعمت های روی زمین هستیم.(۲۳)

تفسیر:

به واقعیت این امر با ید اعتراف کنیم که: مرگ و زندگی در دست الله متعال است طوریکه میفرماید: «وَإِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ» و بی‌تردید، این ماییم که زنده میکنیم و می میرانیم و بعد از نابودی خلق «وَنَحْنُ الْوَارِثُونَ» ما پایداریم و وارث زمین و ساکنان آن می شویم و در نهایت همه پیش ما می آیند. و بدون شک این الله متعال است که: مردگان را با آفرینش از عدم و با تجدید حیات پس از مرگ، زنده می سازد و زندگان را هنگامی که اجل‌شان فرا رسد می‌میراند، پس اوست وارث زمین و هر که و هرچه بر روی آن است؛ زیرا او بعد از فنای خلقش باقی است.

باید گفت که: همه رفتنی از این دنیا هستند، پس سزاوار است با عمل خود ارث خوبی برای وارث حقیقی بجای گذاریم.

وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنْكُمْ وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ﴿۲۴﴾

و البته ما (حال) گذشته گان شما را دانسته‌ایم (که چه عمل داشتند) و البته ما آیندگان شما را دانسته‌ایم (که چه عمل خواهند کرد). (۲۴)

تفسیر:

قبل ازهمه باید گفت که: زمان، درعلم الله متعال اثری ندارد. علم او به گذشته و حال و آینده یکسان است. و در این هیچ جای شکی نیست که الله سبحان و تعالی به کسانی از پیشینیان که مرده‌اند و به خلقی که هم اکنون زنده‌اند، به همگی‌شان داناست وبه کسانی همکه تاروز قیامت به دنیا می‌آیند، دانا میباشد.

«**الْمُسْتَقْدِمِينَ**»: پیشینیان. «**الْمُسْتَئْخِرِينَ**»: پسینیان.

ابن عباس(رض) گفته است: مستقدمین عبارتند از مردگان پیشین، از عهد حضرت آدم علیه السّلام تازمان حال، ومستاخرین عبارتند ازانسان‌های زنده‌ای که اکنون در قید حیات هستند و نیز آنهایی که تا روز رستاخیز خواهند آمد.

ومجاهد گفته است: مستقدمین یعنی ملت‌های پیشین ومستاخرین عبارت است از امت حضرت محمد صلّی الله علیه و سلم. منظور این است که علم خدای متعال به گذشتگان و آیندگان احاطه دارد و چیزی از اوضاع و احوال بندگان از او پوشیده نیست. این توصیف، بعد از بیان کمال قدرت خدا، بیان کمال علم وی را متجلی می سازد.

شأن نزول آیهٔ 24:

625- ترمذی، نسائی، حاکم و دیگران از ابن عباس(رض) روایت کرده اند: زن زیبایی از خوبروترین زنان به امامت رسول الله (نماز می‌خواند. بعضی از مردان پیش آمده در صف اول نماز می‌ایستادند تا آن زن را نبینند و برخی پشت سر می‌ماندند تا در صف آخر ایستاده هنگام رکوع از زیر بغل به او نگاه کنند. در این باره آیهٔ: «وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنكُمْ وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ (24)» نازل شد.

- : ابن مردویه از داود بن صالح روایت میکند: از سهل بن حنیف انصاری (پرسیدم: آیا آیهٔ «وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنكُمْ وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ(24)» در بارهٔ جهاد در راه خداست، گفت: نه بلکه در مورد صفوف نماز نازل شده است.

وَإِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَحْشُرُهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ﴿٢٥﴾

و مسلماً پروردگار تو قطعاً همه را (در قیامت) جمع و محشور میکند چرا که حکیم و دانا است.(٢٥)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«**يَحْشُرُهُمْ**»: پیشینیان و پسینیان وجمیع مردمان راگرد می‌آورد. (تفسیر نور).

تفسیر:

باید به عرض رسانیده شود که: برپایی قیامت، مکافات و مجازات همه از شئون ربوبیّت الهی است، از جانب دیگر درقیامت قدیم و جدید با هم محشور میشوند. «يَحْشُرُهُمْ» و خداوند بر عملکرد همه وآثار و نیّات هریکی از انسانها، آگاهی کامل و مطلق دارد.

طوریکه در آیهٔ مبارکه میفرماید: و تنها خداوند متعال است که تمام عالم را در روز قیامت برای حساب گرد می‌آورد؛ پس او در تدبیر و تقدیر و تصویر خویش صاحب حکمت است، به احوال، اقوال، اعمال و به آغاز و انجام امور دانا وآگاه است.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (26 الی 44) مبحث وموضوعاتی قصه ی آدم علیه السلام و پیدایش او، سجده کردن و تکریم فرشتگان از او و نافرمانی اِبلیس از این دستور و دشمنی اش با بنی آدم، مورد بحث قرار گرفته است.

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ﴿٢٦﴾

و به راستی ما انسان را از گِل خشکیده ای، که از گِل بدبوي (تیره رنگي) گرفته شد بود آفریدیم.(٢٦)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«صلصال»: گل خشک است که چون حرکت داده شود صدا و آواز از آن بر می آید و همین گل خشک چون در آتش پخته شود تبدیل به سفال (فخار) میشود. «حَمَإٍ»: گل سیاه دگرگون شده. «مسنون»: بدبو و گندیده. پس وقتی خاک تر شود، به گل تبدیل می گردد

و چون آن گل بدبو و گندیده شود به «حمأ مسنون» تبدیل میگردد و چون خشک شود، به «صلصال» تبدیل میگردد.

تفسیر:

بعد از اینکه خداوند متعال مرگ و نابودی و رستاخیز و جزا را ذکر کرد توجه انسان‌ها را به سوی این مطلب جلب نمود که همگی آنها از یک نفس واحدبه وجود آمده‌اند، تا نشان دهد آن که قدرت زنده کردن را دارد، بر نابود کردن و اعاده‌ی آنها نیز قادر است. و دشمنی ابلیس را با آدم، به آنها گوشزد کرده است تا از آن بر حذر باشند طوریکه میفرمایند: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ» و در حقیقت تنها الله سبحان وتعالی است که انسان را ازگِلی خشک که چون برآن کوبیده شود ازآن آوازی برمی‌خیزد آفرید، از گِلی سیاه که بر اثر طول ماندن رنگ و بویش دگرگون شده است، پس کسی که اصل و خمیره‌اش از گل بد بو است، بر پروردگار عالمیان تکبر نمی‌ورزد.

این آیهٔ مبارکه؛ یا اشاره به خِلقت اوّلین انسان یعنی حضرت آدم علیه السلام است، «خَلَقْتَنِي مِنْ نار وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِين» (ص، 76.) و یا مراد سیر خلقت همه انسان‌هاست که مواد زمین از طریق غذا و نطفه به صورت انسان درمی‌آید، همان گونه که در سوره کهف آیهٔ 37 میخوانیم که انسان در آغاز خاك، سپس نطفه و سپس به صورت انسان در می آید. «أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُراب ثُمَّ مِنْ نُطْفَة ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلًا» (کهف، 37) (آیا به آن (خدایی) که تو را از خاك، سپس از نطفه آفرید، آنگاه تو را مردی کامل و تمام اندام قرار داد، کافرشده‌ای؟!)

وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ﴿۲۷﴾

و جن را پیش از آن از آتش گرم و سوزان خلق کردیم.(۲۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سموم» سموم: باد داغ وسوزانی است که در روزهای گرم پدیدار گشته و در منافذ جلد مثل سمّ در عمق جان انسان اثر و نفوذ می‌گذارد. این تعبیر اشاره‌ای است بر برودت طبع انسان و حرارت طبع جن و تنبیهی است بر شرف و برتری آدم بر جن. «تفسیر انوار القرآن»

تفسیر:

«**الْجَانَّ**»: جنّ. جانّ وجنّ به یک معنی است(نگا: إسراء/88، رحمن/39 و 56). موجودات عاقلی هستند که با حواسّ ما درک نمی شوند و مؤمن و کافر و مطیع و سرکش دارند و دارای تکلیف و مسؤولیتند.

«**السَّمُوم**»: شعله و زبانه آتش بدون دود. بسیار گرم و سوزان. «**نَارِ السَّمُومِ**»: اضافه عام به خاصّ، و یا موصوف به صفت است.

در فرهنگ قرآن، جنّ موجودی مکلّف است که مورد خطاب خداوند قرار گرفته است، «يا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ» و قرآن را میفهمد. در اوّلین آیه از سوره جنّ میخوانیم: «اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ» گروهی از جنّ قرآن را گوش کردند.

جنّ همانند انسان دارای شهوت است. چنانکه درباره زنان بهشتی میخوانیم که آنها باکره هستند، نه انسانی با آنها آمیزش کرده و نه جنّی. «لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلا جَانٌّ»

(الرحمن، 74) و طبق این آیه آفرینش آن از آتش و قبل از انسان بوده است. چنانکه اِبلیس از جِنّ است، «كانَ مِنَ الْجِنِّ» و همانند دیگر کافران از جنّ به دوزخ می رود. «لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ» (هود: 119)

وَ اَلْجَانَّ خَلَقْناهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نارِ اَلسَّمُومِ(۲۷) خداوند متعال قبل از آدم پدر جنیان (ابلیس) را از شعلۀ آتش سوزان بی دود خلق کرد، از این جهت شیطان همانند طبع آتش موجودی عجول، موذی، سبک مغز و نسنجیده‌کار است در حالی که آدم مانند طبیعت خاک، نرم، متواضع، ملایم و أهل کرم می باشد.

مفسران میفرمایند: در اینجا منظور ابلیس است؛ زیرا نسل جن از او به وجود آمده است. بنابر این همان طور که اصل انسان آدم است ابلیس هم اصل و بنیان جن است.

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ﴿٢٨﴾

بخاطر بیاور چون پروردگارت به فرشته‌ها گفت: که من بشری را از گِل خشکیده اي که از گل بدبوئي گرفته شده بود خلق ميكنم.(۲۸)

تفسیر:

به یاد بیاور ای محمد! وقتیکه خداوند متعال به ملائک گفت: من آفرینندۀ انسانی هستم از گِل خشک وسیاه و تغییر. و این إعلام جایگاه و منزلت آدم از سوی وی به فرشتگان است تا ایشان را به سجده در برابرش آماده گرداند.

در ضمن قابل يادآوري است که: خلقت فرشتگان، قبل از انسان بوده است.

(زیرا خداوند قبل از آفرینش انسان مسئله را با فرشتگان در میان گذاشت).

ابن کثیر میفرماید: این آیۀ مبارکه اشاره دارد که نام آدم را قبل از خلقتش به فرشتگان گفته است ونیز به مقام و موقعیت رفیع آدم و احترام او اشاره میکند، وامتناع ابلیس از سجده بردن برای آدم، منشأ حسادت دارد.(مختصر ۳۱۱/۲).

فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴿٢٩﴾

پس چون (او را آفریدم و) به او سامان دادم، و از روح خود در آن دمیدم، (همگی) برای او سجده کنید».(۲۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«**سَوَّيْتُهُ**»: او را آراسته کمال و پذیرای روان کردم. او را به شکل انسان درآوردم و صورت خِلقت بشری بخشیدم.

«**رُوحِي**»: روح متعلّق به خود. روح آفریده‌ای از آفریده‌های خدا است و اضافه آن به خدا برای تعظیم وتشریف است، همان‌گونه که گفته میشود: «**بَيْتُ الله. نَاقَةُ الله. شَهْرُ الله**».

«**قَعُوا**»: بر زمین بیفتید. فعل امر (**وَقَعَ**) است.

تفسیر:

باید گفت که: خلقت انسان، کامل ومتعادل است طوریکه درآیه مبارکه آمده است: «فَإِذا سَوَّيْتُهُ» و چون حق تعالی صورت آدم علیه السلام را سرشت و آفرینشش رابه استحکام و زیبایی آراست، یعنی بعد از اینکه شکل و صورتش را تکمیل نمود وآنرا به صورت انسانی کامل و دارای اعضاء معتدل و متناسب درآورد. «وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِی فَقَعُوا لَهُ ساجِدِينَ(۲۹)» و در آن از روح خود دمیدم و به صورت انسانی زنده درآمد، پس پیش او

به سجده درافتید، یعنی برایش سر سجده بر زمین بنهید، سجده‌ی سلام و احترام نه سجده‌ی پرستش. سجده فرشتگان، بخاطر دمیده شدن روح خدا بود.
قابل تذکر است که: انسان، موجودی است دو بُعدی و در هر دو بُعد کامل است. در بُعد مادّی، «سَوَّيْتُهُ» در بُعد معنوی، «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي».
مفسران گفته‌اند هدف از دمیده شدن روح خداوند در انسان، جان داشتن و نفس کشیدن نیست، زیرا که حیوانات نیز نفس میکشند، بلکه مراد اعطای صفاتی چون خلاّقیّت، اراده و علم، از سوی الله متعال به انسان است و نسبت دادن روح به خداوند، برای شرافت روح است، نظیر بیت‌الله و شهرالله. مانند «بیت الله، ناقة الله و شهر الله»، از قبیل اضافه‌ی ملک به مالک و صنعت به صانع است.
امام قرطبی در مورد میفرماید: «روح جسمی است لطیف که عادت خداوند متعال برآن رفته تا حیات را در بدن با این جسم لطیف بیافریند». البته الله متعال روح را از باب نسبت دادن آفریده به آفریدگار، به خودش نسبت داد، یعنی: در آن از روحی دمیدم که آفریده عجیبی از آفریدگان من است. در عین حال، اضافت روح به سوی پروردگار، تشریف و تکریمی برای آدم علیه السلام نیز هست.
باید دانست که خدای متعال هرکس از مخلوقاتش را که بخواهد، به هر کیفیتی که بخواهد و به وسیله هر چیزی که بخواهد، مورد اکرام و گرامی داشت خویش قرار میدهد: و این از مواهب حق تعالی است که کسی نمیتواند بر آن اعتراض کند.

فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ﴿۳۰﴾

پس همه فرشتگان بدون استثناء سجده کردند.(۳۰)

تفسیر:

تمام فرشتگان بدون استثناء در هنگام صدور فرمان الهی؛ بی هیچگونه تأخیر و درنگی. به إکرام آدم سجده کردند و کسی از ایشان تخلف نکرد، به همین دلیل نزد حق تعالی به قرب بیشتر دست یافتند، چراکه از فرمانش اطاعت کردند. کار فرشتگان اطاعت مطلق و بدون چون و چرا و مقابله و تاخیر است.

إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى أَنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ﴿۳۱﴾

جز ابلیس که ابا کرد از اینکه با سجده کنندگان باشد.(۳۱)

تفسیر:

کسانیکه حاضر نیستند در صفوف سجده‌کنان باشند، در واقعیت امر دارای روح ابلیسی هستند. در آیهٔ مبارکه: إِلاّ إِبْلِيسَ أَبى أَنْ يَكُونَ مَعَ اَلسّاجِدِينَ(۳۱) استثناء منقطع است؛ زیرا ابلیس مخلوقی دیگر است وازجنس ملائکه نمیباشد؛ زیرا ابلیس ازآتش خلق شده و آنها از نور، و آنان از فرمان خدا سر بر نمیزننند در صورتی که ابلیس نافرمانی کرد و امتناع ورزید.
پس به طور یقین از زمره‌ی فرشتگان نیست اما در بین آنان قرار داشت. و از این رو بود که خطاب متوجه او شد؛ یعنی ملائک سجده بردند اما ابلیس بعد از صدور امر الهی از سجده بردن امتناع ورزید. در نتیجه خداوند متعال او را مورد لعنت قرار داد و از رحمتش طرد نمود.

چگونه بودن سجده بردن بغیر الله:

آیا سجده بردن برای غیر درست است؟ در جواب بایدگفت: سجده بردن فرشتگان برای حضرت آدم، سجده‌ی سلام و احترام و تعظیم بود؛ نه سجده‌ی نماز و عبادت.
مفسر امام زمخشری میفرماید: سجده اگربرای الله متعال باشد، سجده‌ی عبادت و بندگی است و اگر برای غیر الله باشد، مانند سجده بردن فرشتگان برای حضرت آدم، وسجده بردن حضرت یعقوب علیه السّلام و فرزندانش برای حضرت یوسف، سجده‌ی احترام و اکرام است. (تفسیر کشاف ج 1 ص 95.)

آیا ابلیس از جمله فرشته بود؟

مفسران در این رابطه دو نظر مختلف ارائه کرده اند. بعضی از آنها به «استثناء» استدلال کرده و میگویند: فرشته بود؛ زیرا گفته است: «سجده بردند جز ابلیس»، و عده ی دیگری از مفسران گفته اند: استثناء منقطع است و ابلیس از جن است و از گروه فرشتگان نیست. حسن و قتاده نیز همین نظر را دارند و زمخشری هم آن را پذیرفته است.
حسن بصری نیز فرموده است که: به خدا قسم ابلیس حتی یک لحظه هم فرشته نبوده است. تفاصیل به کتاب «النبوة و الأنبیاء» تألیف شیخ مرحوم صابونی (صفحه‌ی ۱۲۸).
ما با استناد به دلایل زیر قول دوم را پذیرفته ایم:

1 - فرشتگان از گناه منزه و پاکند: «لایَعْصُونَ اَللّهَ ما أَمَرَهُمْ وَ یَفْعَلُونَ ما یُؤْمَرُونَ 6» (آیۀ:6 تحریم) (و خدا را در آنچه فرمانشان دهد، نافرمانی نکنند و آنچه را فرمان یابند انجام دهند.) درحالیکه ابلیس ازاطاعت امر خدا سرباز زد.
2 - فرشتگان از نور آفریده شده اند در صورتی که اِبلیس از آتش خلق شده است. بنابر این سرشت و طبیعت آنها متفاوت و مختلف است.
3 - فرشتگان نسل وذُرّیت ندارند درحالیکه اِبلیس نسل و ذرّیت دارد. طوریکه میفرماید: «أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِی» (آیۀ 50/سورۀ کهف) آیا شیطان و ذرّیت او را به دوستی می گیرد؟!
4 - مطابق نص صریح وروشنی‌که در(آیه50 سوره‌ی کهف)آمده است، شیطان از جِن است. خدا میفرماید: «وَ إِذْ قُلْنا لِلْمَلائِکَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِیسَ کانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَ فَتَتَّخِذُونَهُ وَ ذُرِّیَّتَهُ أَوْلِیاءَ مِنْ دُونِي وَ هُمْ لَکُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِینَ بَدَلًا«50» (سوره کهف) (و یادآور شو چون به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید، پس آنها همگی سجده کردند، مگر ابلیس که از جن بود و از امر پروردگارش سرکشی کرد. آیا او و نسلش را به غیر ازمن دوستان خود میگیرید، حال آنکه آنها برای شما دشمن هستند؟ شیطان چه بد عوض برای ظالمان است!) همین آیه برای حجت و برهان کافی است.(«النبوة و ألانبیاء» تألیف شیخ مرحوم صابونی)مراجعه شود.

انواع سجده:

سجده سه نوع است:
الف: سجده‌ی عبادت که مخصوص الله متعال است مثل سجده‌ی نماز.
ب: سجده‌ی اطاعت، مثل سجده‌ی فرشتگان بر آدم، که برای اطاعت فرمان خداوند بود.
ج: سجده‌ی تحیّت، تکریم وتشکّر از خداوند، مثل سجده‌ی یعقوب بر عاقبت یوسف.

سرگذشت سجده فرشتگان بر آدم و تمرّد ابلیس، قابل تأمّل و مایه‌ی عبرت است. انسان برتر از فرشته است که مسجود او قرار گرفته است.

آنعده اشخاصیکه به جای الله پیرو شیطان می شوند، ظالمین اند. در ضمن قابل یادآوري است که: رها کردن خدا و پیروی از شیطان، انتخاب بدترین جایگزین است.

قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ﴿٣٢﴾

الله فرمود:ای ابلیس! تورا چه شده استکه همراه سجده‌کنندگان نیستی؟!(٣٢)

تفسیر:

الله سبحان وتعالی می فرماید : ای ابلیس! چه چیزی مانع سجده بردنت شده است؟ تو را چه شده است که با سجده‌کنندگان نیستی؟» یعنی: از سجده نکردن برای آدم چه هدفی را دنبال میکنی؟. استفهام سرزنش و توبیخ است.

حق تعالی ابلیس را به علت سجده نکردنش برای آدم همراه با فرشتگان، سخت محکوم کرد و مورد ملامت قرار داد، از آنرو که کبر او را به سرپیچی از فرمان پروردگار واداشت، پس معصیت ابلیس از شبهات است در حالیکه معصیت آدم در خوردن از درخت ممنوعه، از شهوات میباشد که این معصیت سبکتر است.

نباید فراموش نمایم که: اگر یکبار روحیّه تکبّر در شخصی پیدا و نفوذ کرد، به یاد داشته باشید که: محیط و عواملِ دیگر، در هدایت او کارساز نیست. (ابلیس درلابلای فرشتگان و در محیط ملکوتی بود لیکن بخاطر لجاجت و تکبر اینگونه شد).

قَالَ لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ﴿٣٣﴾

ابلیس گفت: من آن نیستم که برای بشری که او را از گلی خشک و برگرفته از لجنی متعفّن و تیره رنگ آفریدی، سجده کنم!! (٣٣)

تفسیر:

«**لَمْ أَكُن لِّأَسْجُدَ**»: شایان مقام من نیست که سجده برم. (تفسیر نور) در آیه مبارکه ملاحظه میداریم که: برتری نژادی، يك فکر ابلیسی است.که به تأسف در برخی انسانها نفوذ پیدا میکند. و باید گفت که: بدتر از سجده نکردن، غرور و تکبّر در برابر فرمان الله متعال است. در ضمن قابل یادآوری است که: بدتر از گناه‌کردن، توجیه گناه است.

«خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصال» (شیطان، گناه خود را توجیه کرد).

اگر انسان یکبار به غرور و تکبر آغشته شود، دیگر نور و روح الهی را در انسان نمی بیند. شیطان جسم خاکی بشر را دید و حاضر به سجده نشد، در حالیکه دستور خداوند به سجده، به خاطر روح الهی او بود.

در آيهٔ مبارکه میخوانیم: اِبلیس از خاستگاه عِناد و حَسَد نسبت به آدم گفت: هرگز برای آفریده‌ای که وی را از گل خشک سیاه بدبو مصور ساخته‌ای، سجده نمیکنم حال آنکه من خود از آتش آفریده شده‌ام و آتش از گِل شریف‌تر است. پندار اِبلیس این بود که عنصر آفرینش او برتر از عنصر آفرینش آدم است. البته این قیاس، قیاس مفسدان و شُبهه انگیزان است. «قالَ لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدَ لِبَشَر خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصال مِنْ حَمَإٍ مَسْنُون(٣٣)» ابلیس گفت: سزاوار نیست که أمثال من برای آدم سجده ببرند؛ چرا که او از گل خشک متغیر ساخته شده است؛ یعنی او ازگل و من از آتشم، پس چگونه بزرگ برای حقیر، وفاضل برای بی‌فضل سجده میبرد؟ دشمن خدا خود را بالاتر از آن دانست که برای آدم سجده برد وتکبر وحسادتش او را واادار کرد که از امتثال فرمان خدا امتناع ورزد.

قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ﴿۳۴﴾

(خداوند) فرمود:از این [جایگاه والا که مقام مقربان است] بیرون رو که رانده درگاه مائي.(۳۴)

تفسیر:

به یاد داشته باشید که: تکبر، بزرگی ببار نمی آورد، بلکه بالعکس تکبرسبب تحقیر میشود. «فَاخْرُجْ»: سبب نابودی ومحو عبادات قبل میشود. «فَإِنَّكَ رَجِيمٌ» پس خداوند متعال به اخراج ابلیس لعین از بهشت یا از آسمان درمقام بزرگی که در آن قرار داشت، فرمان داد، بیرون شو، بی‌گمان تو از رحمت من رانده شده‌ای. یعنی: تو ملعون هستی و از رحمت من مطرودی حال آنکه ناکام و بدنام، طرد شده و نفرین شده بود از آن‌رو که او کبر ورزیده بود. حق تعالی او را«رجیم: سنگباران شده» نامید زیرا کسی‌که طرد شود، با سنگ زده میشود. بنابراین مستکبران و حسد ورزان از هر خیری محروم اند.

وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ﴿۳۵﴾

و یقیناً تا روز جزا بر تو لعنت (دوری از رحمت الله) است.(۳۵)

تفسیر:

دیده شد که؛ یك لحظه نافرمانی و تکبّر، سبب خروج ابدی شد «عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلى يَوْمِ الدِّينِ» واقعاً هم متکبّر همواره مورد لعنت الهی است. «عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلى يَوْمِ الدِّينِ و تا روز قیامت نفرین من بر تو باد! خداوند متعال تا روز معاد لعنت و طرد و دور سازی از رحمتش را گریبانگیر ابلیس ساخت، زیرا او خالق را عصیان نموده و با مخلوق حسد ورزید و او نخستین کسی بود که با موجودیت نص، به قیاس پرداخت.

قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴿۳۶﴾

ابلیس گفت: ای پروردگار! مرا تا روز رستاخیز مهلت ده (و زنده بگذار).(۳۶)

تفسیر:

«فَأَنْظِرْنِي»: انظار: مهلت دادن. «فانظرنی»: مرا مهلت ده. سنّت خداوند متعال بر مهلت دادن به گنهکاران است. ابلیس از پروردگارش درخواست کرد که: وی را تاروز قیامت مهلت دهد، تازنده باقی مانده و به گمراه سازی وفتنه‌گری بندگان بپردازد درخواست ابلیس این بودکه: اجلم را به روز رستاخیز به تأخیر انداز و مرا نمیران «تا روزی که برانگیخته شوند» آدم ونسل وی.

گویی او درخواست کرد تا هرگز نمیرد زیرا هرگاه مرگش تا روز رستاخیز به تأخیر افتد پس دیگر مرگی در کار نیست چرا که روز رستاخیز روزی است که در آن حیات از نو اعاده می شود ودر آن برای مکلفان مرگی نیست.

به قولی: ابلیس درخواست نکرد که نمیرد بلکه درخواست کرد که عذابش تا روز قیامت به تأخیر افتد و در دنیا معذب نشود.

مفسران می نویسند: وقتی شیطان فهمید تا روز قیامت مورد لعن است، از خداوند خواست تا آن روز به او مهلت داده شود، ولی نگفت که برای چه مهلت میخواهد. از آنجا که سنّت خداوند بر مهلت دادن است، لذا به او مهلت داده شد، امّا نه تا روز قیامت که او درخواست کرد، بلکه تا روزی که زمان آن نزد الله متعال مشخص است و به گفته برخی از مفسران تا روزی که بشر باشد و تکلیف باشد.

در تفسیر انوار القرآن آمده است: در این آیه و آیات دیگر ملاحظه می‌کنیم که ابلیس می گوید: (پروردگارا!) واین دلیل برآن است که او به وجود و ربوبیت الله متعال معترف است. پس از این تعبیر چنین بر می‌آید که هرکس به وجود و ربوبیت الله متعال معترف بود، لزوماً مؤمن و مسلمان و نجات یابنده نیست بلکه این اعتراف باید با ملزومات خود (از جمله اطاعت بی‌چون و چرا از حق تعالی) همراه باشد. «تفسیر انوار القرآن»

قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ﴿۳۷﴾

الله فرمود: همانا تو از جملهٔ مهلت داده شده گانی.(۳۷)

تفسیر:

«الْمُنظَرِينَ»: یعنی مهلت داده‌شدگان.

دعا و درخواست گنهکاران نیز اگر مصلحت باشد، مستجاب می شود. شیطان گفت: «فَأَنْظِرْنِي» جواب آمد: «فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ» پس خدای متعال به وی خبردادکه: هلاکتش راتاوقتیکه خلق درآن بعد ازدمیدن اول درصور می‌میرند، به تأخیر اندخته است. بنابر این، خداوند متعال برای اوتا برانگیخته شدن مجدد خلق مهلت نداد بلکه براساس سنت خود در خلایقش، مرگ و فنا در دنیا را بر وی حتمی گردانید.

إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ﴿۳۸﴾

(اما نه تا روز رستاخیز بلکه) تا روز و وقت معيني.(۳۸)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ»: هدف از آن روز رستاخیز است (ملاحظه شود سوره های: حجر آیات 35 و 36، واقعه آیه: 50). تفسیر نور: «ترجمهٔ معانی قرآن»

تفسیر:

شیخ قرطبی در تفسیر خویش مینویسد: قصدش از درخواست مهلت و فرصت این بود که مرگی نداشته باشد و نمیرد؛ زیرا بعد از بعث دیگر مرگی نیست.

خدا جواب داد که تا روز و وقت معلوم یعنی روز مرگ خلایق، مهلت دارد آنگاه خواهد مرد و سپس زنده میشود. (تفسیر قرطبی ۲۷/۱۰.)

به تأخیر انداختن هلاکت ابلیس تا میعادی معین، استدراج و مهلتی برای وی، ابتلایی برای جن وانس و آزمونی برای جهانیان بود تا مؤمن از کافر در عینیّت نمایان و متمایز گردد.

قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ﴿۳۹﴾

(باز) ابلیس گفت: ای پروردگارم! به سبب اینکه مرا گمراه ساختی، قطعاً من (گناه و بدیها) در زمین در نظر شان زینت می دهم، و همگی آنان را گمراه می نمایم.(۳۹)

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که : الله متعال کسی را گمراه نمیکند، لیکن اگر کسی با اراده خود راه انحراف را انتخاب نماید، الله او را به حال خود رها میسازد و این رهاکردن بزرگترین سزا و قهر الهی است. ابلیس نیز چون با اراده خود تکبر و لجاجت کرد، الله متعال او را به حال خود رها کرد ومراد از جمله »أَغْوَيْتَنِي» نیز همین معناست؛ یعنی اکنون که بخاطر لجاجتم مرا از مَدار لطف خود خارج کردی و به حال خودم گذاشتی من چنین و چنان خواهم کرد.

ابلیس گفت: پروردگارا! به خاطر آنکه مراگمراه ساختهای، پس من هم گناهان را برای فرزندان آدم در زندگی دنیای شان خواهم آراست و ایشان را «وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ (۳۹)» و آنها را عموماً از راه حق گمراه میکنم. و با اغوا از راه هدایت بی راه خواهم ساخت.
در فهم کلمهٔ «أَغْوَيْتَنِي» در آیهٔ مبارکه در یا فتیم که چگونه ابلیس و ابلیس صفتان عیب خود را به الله متعال نسبت می دهند.

إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ﴿۴۰﴾

به جز بندگان خالص تو از جملهٔ آنان را (که بر آنها مسلط نمیتوان شد).(۴۰)

تفسیر:

یعنی: من بندگانی از میان آنها را که در ایمان خویش راستین و در طاعت اهل اخلاصمند گمراه ساخته نخواهم توانست، زیرا این گروه به عنایت و رعایت الله متعال از گمراه سازیام محفوظ اند؛ بناءً من قدرت گمراه کردن آنان را ندارم.
بدین ترتیب دیده میشود که: پاکان و مخلصان از چال، فریب واغوای شیطان درامانند.
«الْمُخْلَصِينَ» قابل تذکر است که تنها اخلاص داشتن کافی نیست، بلکه عنایت خداوند نیز لازم است. زیرا«مخلص» به معنای برگزیده الهی است.

قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ﴿۴۱﴾

الله(درجواب) فرمود: این(دین اسلام) راهی است راست که برمن میرسد.(۴۱)

تفسیر:

الله متعال فرمود: این راهی راست و میانه و روشن راه هدایت و ایمان است که به من و بهشتم منتهی می شود و این همانا راه انبیا و مرسلین است و تخلف از آن صورت پذیر نیست.

إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ﴿۴۲﴾

بدون شك تو بر بندگانم تسلط نخواهی یافت مگر گمراهانی که از تو پیروی میکنند. (۴۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سُلْطَانٌ»: تسلّط و قدرت. مراد واداشتن به گناهان با اجبار و اکراه است. چرا که تنها کاری که ازدست ابلیس ساخته است وسوسه کردن است (ملاحظه شود سوره های: اعراف آیات: 200 و 201، ابراهیم/ آیهٔ 22، نحل / آیات 99 و 100، صافّات آیهٔ 30). «الْغَاوِينَ»: غاو: کسی که در هلاکت افتاده است. «الْغَاوِينَ»: هلاك شونده ها ناباوران و
بی دینان. (تفسیر نور: ترجمهٔ معانی قرآن).

تفسیر:

باید گفت که: شیطان بر آنان که بنده الله متعال و تسلیم او هستند، سلطهای ندارد «إِنَّ عِبادِی لَیسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطانٌ» در حقیقت، تو قدرت وتسلطی بر بندگان مؤمن نداری، که آنان را از راه من گمراه سازی. هدف اینست که: بر بندگان شایستهٔ با اخلاصم تسلطی نیست، «إِلاّ مَنِ اِتَّبَعَکَ مِنَ اَلْغاوِینَ(۴۲)»
استثناء منقطع است؛ چون غاوین جزو بندگان برگزیده نیستند؛ یعنی توبر کافرانی که گمراه و کجروند تسلط داری؛ زیرا شیطان فقط براشخاصی تسلط دارد که از فرمان الله متعال به دوررفته وتک وتنها مانده باشند. انسان به اختیار خود، راه اِبلیس را در پیش میگیرد، این عده اشخاصی که راه ابلیس در پیش میگیرد و زمام خود را به دست اِبلیس

میدهند، کسانی اند که اِبلیس آنان را به وادی های گمراهی و ضلالت و سرانجام به دوزخ رهسپارمی کنند.
بنابر این سلطه بر کسانی است که پروردگار رحمان را عصیان کرده و بتان را به پرستش گرفته‌اند پس شیطان دوست آن‌هاست، گمراهشان ساخته و آن‌ها را از خط راست می لغزاند.

وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ﴿۴۳﴾

و البته وعده‌گاه جمیع آن مردم گمراه نیز آتش دوزخ خواهد بود.(۴۳)

تفسیر:

وبیگمان وعده‌گاه اِبلیس وپیروانش همانا آتش سوزان و فروزان جهنم، است، پس همهٔ رهروان راه شیطان تا روز قیامت به دوزخ افتاده در آن گرد می‌آیند و در آن عذاب ماندگار و همیشه، دست و پا می زنند.

شیطان چه کسانی را اِغوا و گمراه کرده نمی تواند؟

سلطه و قدرتی که شیطان در دست دارد این است که آنان را به گمراهی و بی راهه رفتن آماده میکند، طوریکه که آنان را به شرک و کفر تحریک مینماید.
ولی طوریکه در آیات متذکره خواندیم: آن دسته از انسانها از گمراهی بوسیله شیطان مستثنی شده اند که جزو بندگان مخلص خداوند باشند، چنانکه فرمود: «إِلاَّ عِبَادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ» «مگر بندگان خالص تو از میان آنان را» یعنی: جز کسانی را که تو از میان مردم برای عبادت خویش خالص ساخته و از شائبه‌ها و آلایش ها پاکشان ساخته‌ای. در قرائتی دیگر: (المخلِصین) به کسر لام نیز خوانده شده، که معنی چنین میشود: مگر بندگانی که عبادت خود را برای تو از ریا یا فساد، خالص ساخته‌اند. اِبلیس لعین این سخن را از آن روی گفت که میدانست؛ کید وی درمخلصان واقعی کارگرنیست.پس دعا میکنیم: «اللهم اجعلنا من المخلصین: خدایا! ما را از خالص شدگان خویش قرار ده».
ودرآیه‌ای دیگر صفت اینگونه انسانها را چنین بیان میدارد: «إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُواْ وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ» (نحل 99). یعنی: شیطان هیچگونه تسلطی ندارد، بر آنکسانی که: ایمان دارند (به قرآن و رسالت پیامبر ﷺ و در یک کلام به دین اسلام ایمان دارند) و بر پروردگار یگانه توکل مینمایند (وتنها او را راه گشای خود در زندگی میدانند) و امور خویش را در هر سخن و عملی به او تفویض میکنند زیرا ایمان به خداوند و توکل به وی، شیطان را از وسوسه کردن آنان باز می دارد و اگر هم او در یکی از آنان و سوسه‌ای القاء نماید، وسوسه‌اش تأثیری ندارد. پس خداوند شر شیطان را از کسانی که ایمان دارند و بر او توکل میکنند، دور می نماید، و شیطان راهی برای تسلط بر آنان ندارد.
اما کسانی که گمراه میشوند و شیطان بر آنها تسلط می یابد، کسانی هستند که اهل اخلاص نیستند، و از شیطان پیروی کرده اند، چنانکه میفرماید: «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَکَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلاَّ مَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْغَاوِينَ» «درحقیقت، تورا بربندگان من تسلطی نیست» مراد از بندگان در اینجا، بندگان با اخلاص خداوند هستند «مگر کسانی از گمراهان که از تو پیروی کنند» پس این گمراهانند که از تو پیروی میکنند تا بدانجا که

زمام خود را به دستت میدهند تا آنها را به وادی های گمراهی و سرانجام به دوزخ رهسپار کنی.
پس شیطان بر بندگانی سلطه دارد که به کفر او راضی هستند و با طیب خاطر از وی پیروی میکنند. در آیهٔ دیگر میفرماید: «إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُم بِهِ مُشْرِكُونَ»(نحل100). یعنی: تنها تسلّط شیطان برکسانی است که او را به دوستی میگیرند (یعنی: از او در وسوسه‌هایش اطاعت کرده و خداوند را نافرمانی میکنند) و به واسطه او شرک می ورزند.
وشیطان روزقیامت خطاب به پیروان خود که آنان را گمراه کرده و به نابودی کشانده است، میگوید:«وَمَاكَانَ لِيَ عَلَيْكُم مِّن سُلْطَانٍ إِلاَّ أَن دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلاَ تَلُومُونِي وَلُومُواْ أَنفُسَكُم» (ابراهیم 22). یعنی: ومن برشما تسلّطی نداشتم (وکاری نکردم) جز این که شما را دعوت (به گناه و گمراهی) نمودم و شما هم (گول و سوسه مرا خوردید و) دعوتم را پذیرفتید، بنابر این، مرا سرزنش نکنید؛ خود را سرزنش کنید.
و این آیه نشانگر آنست که خداوند متعال قدرت و توانی را به شیطان نداده است که با اجبار واکراه مردم راکفر وگمراهی بکشاند، زیراکسانیکه مخلص باشند (یعنی عبادتهای خویش را خالصانه برای الله متعال قرار دهند و تنها برای رضای او زندگی کنند) وکسانیکه از شیطان پیروی نکنند (یعنی از محرمات و زشتیهایی که شریعت آنها را نهی کرده ولی شیطان انسان را به سوی آنها دعوت میکند، پرهیز و دوری میکنند) چنین کسانی جز وسوسه ای از جانب شیطان مورد تهاجم واقع نمیشوند، یعنی تنها کاری که از دست شیطان ساخته است، وسوسه وزینت دادن گناهان است، ولی انسانهای مخلص و صالح به این و سوسه ها پاسخ رد میدهند و شیطان را مایوس میگردانند از اینکه ایمانشان را به کفر مبدل گردانند و جزو گمراهان شوند، پس مراد از "گمراهان" یعنی کسانی که ایمانشان را به کفر و شرک مبدل گردانند، ولی انسانهای مخلص؛ ایمان خودرا نگهمیدارند، زیرا آنها از شیطان و وسوسه های اوپیروی نمیکنند، ازاینرو خداوند نیزآنها راحمایت میکند وبر ایمان می میرند.
پس بطور خلاصه: شیاطین بر انسانهای مؤمن و مخلص و صالح تسلطی ندارند که بخواهند آنها را به کفر وگمراهی بکشانند، زیرا خداوند آنها را به سبب بندگی کردن وعبادت خالصانه پروردگار و اطاعتشان از دستورات او، یاری نموده و از شر شیطان در امان نگاه داشته است. و انسان مؤمن آنکسی است که به اسلام و قرآن ورسالت پیامبر ﷺ و روز رستاخیز ایمان آورده، و انسان مخلص کسی است که تنها رضای الله تعالی را مد نظر دارد و بخاطر او زندگی میکند و بخاطر او میخوابد و بخاطر او می میرد، و از ریاء بدور هستند:
«قُلْ إِنَّ صَلاَتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (اِنعام 162)؛ بگو: «نماز و تمام عبادات من، و زندگی و مرگ من، همه برای خداوند پروردگار جهانیان است. یعنی: خاص وخالص برای اوست. یگانه راه حاصل نمودن اخلاص؛ اصلاح نیت است، و هرگاه نیت خود را درست نماییم و همیشه در نیت ما رضای خدای عزوجل نهفته باشد، و مخلوقات را در هنگام برنامه ریزی امور اخروی از نظر دور داریم اخلاص حاصل میگردد.
اخلاص انجام دادن هر عبادت 100% بخاطر رضای الله ﷻ میباشد.

کسانیکه تمامی امورشان را بخاطر رضای الله ﷻ انجام میدهند در حقیقت بنده گان مخلص الله جل جلاله میباشند. و انسان صالح کسی است که از اوامر الله و رسولش اطاعات کرده و از گناهان دوری میکند. چنین انسانی با این صفات است که شیطان بر او تسلطی ندارد تا بخواهد او را به دایره کفر و شرك وضلالت سوق دهد، بجز اینکه وی را وسوسه کرده وگناهان را برایش می آورد تا وی را به آنها داخل گرداند، ولی او وسوسه شیطان را با یاد الله رد میکند واگر در دام گناه هم بیافتد، زود توبه میکند و دیگر سراغ آن نمی رود، تا اینکه سرانجام با ایمان و عمل صالح از دنیا میرود.

لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ ﴿۴۴﴾

برای آن هفت در است، برای هر دری گروهی از پیروان شیطان تقسیم شده اند.(۴۴)

تفسیر:

باید گفت که: دوزخ مانند جنت دارای؛ طبقات و مراتبی میباشد که هرکس مطابق جرمش سزا می بیند. طوریکه میفرماید: «لَها سَبْعَةُ أَبْوابٍ» دوزخ دارای هفت دروازه است که از هر دری بخشی معین از پیروان شیطان بر وفق اعمال خود وارد آن می شوند علت این‌که دوزخ هفت دروازه دارد، نشانه زیاد بودن اهل دوزخ می باشند.

طوریکه یاد آور شدیم: هفت دروازه دوزخ، شاید اشاره به تعداد زیاد آن باشد. یعنی عوامل بسیاری سبب جهنمی شدن انسان میشود. طوریکه در (آیه: 27 سورۀ لقمان) آمده است: اگر درختان قلم و هفت دریا مرکب شوند، «وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ» نمیتوانند کلمات خدا را بنویسند. کنایه از اینکه مخلوقات الهی به قدری زیادند که قابل شماره وحساب نیستند.

«لِكُلِّ باب مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ(۴۴)»: هرگروه از پیروان شیطان دروازه‌ی مخصوص به خود دارد! ابن کثیر فرموده است: هر کس مطابق عملش از دروازه‌ای وارد میشودو درچاه عذاب به‌میزان عملش میماند. (مختصر ۳۱۲/۲.) در حدیثی که در امام بخاری و ترمذی از ابن عمر روایت گردیده است آمده است که رسول الله ﷺ فرموده اند: «جهنم هفت در دارد و دری از آن مخصوص کسانی است که بر روی امت من شمشیر کشیده‌اند».

همچنین از علی(رض) روایت شده است که فرمود: «درهای جهنم بعضی بر بالای بعضی دیگر قرار دارد پس در اول پر می شود آنگاه در دوم، سپس در سوم تا آنکه همه درهای آن پر می شود».

ابن جریج میگوید: «درهای دوزخ هرکدام نامی دارد: در اول جهنم، در دوم لظی، در سوم حطمه، در چهارم سعیر، در پنجم سقر، درششم جحیم و در هفتم هاویه است». از ابن عباس(رض) نیز مانند آن روایت شده است.

خوانندگان محترم!

پس از شرح حال سیاه بختان، اینک درآیات متبرکه (45 الی 50) در مورد مکافات و حال

تقوا کننده‌گان، نیک بختان و جنتیان بحث بعمل می آید ودر مورد اینکه شیطان نمی تواند بر آنان استیلا یابد وآنان را فریب دهد.

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ﴿۴۵﴾

به یقین، پرهیزگاران در بهشت ها و چشمه سارها هستند. (۴۵)

تفسیر:
بعد از اینکه خداوند متعال حال و احوال شقاوتمندان تیره بخت و اهل دوزخ را بیان کرد به تعقیب آن به حال و احوال نیکبختان اهل جنت پرداخته و میفرماید: «إِنَّ ٱلْمُتَّقِينَ فِي جَنّاتٍ وَ عُيُون(45)»
بی‌گمان، پرهیزگاران در باغها و چشمه سارانند و به ایشان قبل از آنکه به آن وارد میشوند.
واقعیت امر هم همین است که: دوری از گناه در این چند روزی دنیا، کامیابی ابدی را به همراه دارد.
همچنان باید گفت که: نعمت‌های بهشتی، متنوع و متعدّد است. در جنت: چشمه سارهای جوشان و خروشان از آب گوارا و شراب و عسل جاری است. که جنتیان و در کمال آرامش و آسایش در آن به سر می‌برند.
شأن نزول آیه 45:
623- ثعلبی از سلمانِ فارسی (روایت کرده است: هنگامی که سلمان فارسی کلام عزیز «وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ (43) (حجر: 43) «و جهنم وعده‌گاه همگی آنان است» را شنید سه روز از ترس گریخت در حالی که از حال و روز خود هیچ آگاهی نداشت، سپس او را به نزد رسول الله ﷺ (بردند واز ایشان جویاشرح قضیه شدند. سلمان درجواب فرمود:ای فرستادۀ الله، قسم به ذاتی که تو را به حق فرستاده است، نزول آيۀ 43 / سورۀ حجر قلب، مرا پاره پاره کرد. آنگاه خدای عزوجل «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُون(45)» رافرستاد. (مؤلف به ثعلی نسبت داده ومحقق درجای دیگر ندیده و نه هم این را پیشوایان تفسیر با سند و یا بدون سند ذکر کرده اند. بازهم تمام این سوره مکی و سلمان در مدینۀ منوره اسلام را پذیرفته است. این را تنها ثعلبی که احادیث موضوعی را روایت می‌کند ذکر کرده.).
ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِنِينَ﴿۴۶﴾
(فرشتگان الهي به آنها میگویند) داخل این باغ‌ها شوید باسلامت وامنیت.(۴۶)
تفسیر:
نعمت‌های بهشت جامعیّت دارد. هم مادّی است مثل باغ وچشمه، هم روحی است مثل امنیّت و صفا، هم اجتماعی است مثل اخوت و برادری و از همه بالاتر همراه با رضای الهی و تبریك و تهنیت است. طوریکه میفرماید: «اُدْخُلُوها بِسَلامٍ آمِنِينَ (46) به آنها گفته میشود: با اطمینان خاطرو به دور ازهر آفت و گزندی و هر آنچه اسباب خوف و هراس، و درامان از مرگ و زوال این نعمت‌ها به بهشت درآیید.
یا معنی این است: درآیید همراه با سلامتی بر شما از جانب خداوند متعال و از سوی فرشتگان. یا معنی این است: آنگاه که بهشتیان وارد باغ های بهشت میشوند، چون از باغی به باغ دیگری میروند، به آنان گفته میشود: در آن به سلامتی و امن و امام داخل شوید.
وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ﴿۴۷﴾
و آنچه از دشمنی و کینه که در سینه هایشان بوده بیرون می‌کشیم (و روح شانرا پاك میکنیم)
در حالي كه همه برادرند و بر سريرها روبروي يكديگر قرار دارند.(۴۷)

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: کینه توزی و دشمنی با برادری واخوت در اصل سازگار نیست. اول باید کینه ها برطرف شود بعد برادری محقق میشود.

طوریکه میفرماید: «وَ نَزَعْنا ما فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ» ریشه‌ی کینه و دشمنی و حسادت را از نهاد بهشتیان برکندیم. و درآن سرای سلامتی و شادکامی، آنچه ازحسد و کینه و شائبه و غش و ناخالصی و دشمنی در دل های ابرار است بر میکنیم و بیرون می‌آوریم، یعنی: اگر یکی از بهشتیان در دنیا بردیگری کینه‌ای داشته است، خداوند متعال آن کینه را ازقلب وی بیرون کشیده وقلوب شان را نسبت به همدیگر پاک و صاف می‌گرداند، «إِخْواناً عَلى سُرُرٍ مُتَقابِلِينَ (47)»

یعنی: آنها چنان باهم صاف وصمیمی میشوند که در دین و دوستی و مهربانی، برادران هم گشته اند. پس برادرانه و مشفقانه بر تخت های بلند رو به روی یکدیگر نشسته‌اند، در چهره های شان دوستی و الفت نسبت به همدیگر موج میزند، این درخشش جلوه های مهر و محبت به منظور افزودن بر نعمت ها و کامل سخن تکریم آن‌هاست.

سریر: جایگاه بلندی است که برای محفل خوشی وسرور آماده ساخته میشود.

مجاهد گفته است: از بس که با هم محبت و انس دارند پشت سر یکدیگر را نگاه نمیکنند.

ابن عباس(رض) گفته است: بر تخت‌هایی از طلا که به مروارید و یاقوت و زبرجد تزیین یافته اند، قرار دارند. (زاد المسیر ۴/۴۰۴.)

شأن نزول آیهٔ 47:

628- ابن ابوحاتم از علی بن حسین (روایت کرده است: آیهٔ «وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِم مِّنْ غِلِّ إِخْوَاناً عَلَى سُرُرٍ مُّتَقَابِلِينَ(47)» در شان ابوبکر صدیق و عمر فاروق(رض) نازل شده است. از آن بزرگوار سؤال شد: مقصود کدام کینهٔ است، کنیهٔ جاهلیت، چون در دوران جاهلیت میان بنی تیم، بنی عدی و بنی هاشم کینهٔ وعداوت بود. هنگامی که این گروه ایمان آوردند باهم دوستان صمیمی شدند، وقتی ابوبکر(به مرض سینه پهلو گرفتارشد علی (دست خویش را گرم میکرد و پهلوی او را مالش می‌داد. در باره آنان این آیه نازل شد.

لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ وَمَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ﴿۴۸﴾

درآنجا خستگی ورنجی به آنان نمیرسد وهیچگاه ازآنجا اخراج نمیشوند.(۴۸)

تفسیر:

نعمت‌های بهشتی، بی‌نقص است. باغ با چشمه، سلامتی با امنیّت، برادری با صمیمیّت، راحتی با دوام است. «لايَمَسُّهُمْ فِيها نَصَبٌ» در بهشت رنج خستگی وماندگی به آنها دست نمیدهد. «وَماهُمْ مِنْها بِمُخْرَجِينَ(48)» و از آن اخراج یا طرد نمیشوند. و در جاودانگی همیشه و نعمت‌های مستمر و پیوسته، در بهشت ماندگار اند. این بزرگترین دلیل کمال نعمت برایشان است.آری! کدام نعمت ازجاودانگی درنعمت بزرگتر می‌باشد؟.

یعنی اینکه نعمت‌های شان همیشگی و بقایشان دایمی است؛ زیرا منزلگاه صفا و سرور است.

خوانندۀ محترم!

درآیات متبرکه که در فوق مطالعه نمودیم دریافتیم که پروردگار با عظمت ما؛ هشت پاداش

بهشتی را برای اهل تقوا بیان شده است: باغها، چشمه‌ها، سلامتی، أمنیّت، کدورت زدایی،
أُخوّت، تخت‌های روبرو، دوری از هرگونه رنج وجاودانگی.

نَبِّئْ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴿۴۹﴾

به بندگانم خبر ده که یقیناً من [نسبت به مؤمنان] غفور و رحیمم.(۴۹)

تفسیر:

«نبیء»: «نبأ» به خبر مهم گفته میشود. طوریکه در آیهٔ مبارکه می خوانیم: ای پیامبر! به بنده‌گانم مؤمنم خبرده که الله متعال برتوبه کاران ازاهل گناه بسیار آمرزگار وبرباز آمدگان بسیار مهربان است، گناهان بزرگ رابرکسانیکه باتوبهٔ صادقانه، یک رنگی وعجز پیش آورده‌اند می آمرزد. یعنی میدان بخشودگی ومهر من برای توبه‌کاران وپشیمان شدگان ازکفر، وسیع و گسترده است.

شأن نزول آیهٔ 49 - 50:

ـ: طبرانی از عبدالله بن زبیر (روایت کرده است: رسول الله ﷺ (بر جماعتی از أصحاب که می‌خندیدند گذشت و به آنها فرمود: آیا می‌خندید در حالیکه کیفیت بهشت و دوزخ به شما یاد آوری گردیده است؟ پس این دو آیه «نَبِّئْ عِبَادِی أَنِّی أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِیمُ (49) وَ أَنَّ عَذَابِی هُوَ الْعَذَابُ الأَلِیمَ (50)» نازل شد.
جداً ضعیف است، طبرانی چنانچه در «مجمع» 1107 از عبدالله بن زبیر آمده روایت‌کرده است. هیثمی درباره میگوید: «دراین اسناد موسی بن‌عبیده ضعیف است» ومصعب بن‌ثابت همچنانچه گذشت ضعیف است. «فتح القدیر» 1439).
630- ابن مردویه از وجه دیگر از یکی از اصحاب (روایت کرده است: رسول الله (از در بنو شیبه پیش ما آمد و گفت: شما را خندان نبینم، سپس برگشت و رفت و دوباره آمد و گفت: من بیرون رفتم و کنار حجر الأسود ایستاده بودم که جبرئیل امین آمد و گفت: ای محمد، پروردگار چنین برایت پیغام فرستاد که چرا بندگان مرا نومید می‌کنی؟ «نَبِّئْ عِبَادِی أَنِّی أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِیمُ (49) وَ أَنَّ عَذَابِی هُوَ الْعَذَابُ الأَلِیمَ (50)» اسناد این ضعیف است، طبری 21214 از عطاء از یکی دیگر روایت کرده، در این اسناد مصعب بن ثابت را احمد و یحیی ضعیف میشمارند و عاصم بن عبیدالله را نیز ضعیف می‌دانند. به «فتح القدیر» 1437) مراجعه فرماید.

وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ﴿۵۰﴾

و (نیز بندگان مرا آگاه کن) یقیناً که عذاب من، عذاب دردناک است.(۵۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الأَلِیمُ»: بسیار دردآور و دردناک. «ترجمهٔ معانی قرآن».

تفسیر:

با درنظرداشت اینکه لطف ورحمت الهی برغضبش مقدّم است. با آنهم به رحمت الهی نباید مغرور شویم، زیرا «الْعَذَابُ الأَلِیمُ» عذابش دردناک است.
در آیهٔ مبارکه میفرماید: «وَأَنَّ عَذَابِی هُوَ اَلْعَذَابُ اَلْأَلِیمُ» و به بندگانم خبر ده و به آنها بگو: که عذاب خداوند متعال سخت‌ترین عذاب‌ها و نیرومندترین سزا ها است.
بناءً عذابش بر کسانی که توبه وانابت نیاورده‌اند بسیار دردناک، بس سهمگین وغیر قابل تحمل است، پس مغفرتش بر توبه‌کاران بس وسیع وگسترده و عقوبتش برپای فشارندگان

برگناه، بس شدید است بناءً باید خوف از الله متعال را با امید به عفو و کرمش باهم جمع کرد.
مفسر ابو حیان در تفسیر خویش می نویسد: عبارت «وَ أَنَّ عَذابِی» سرشار از لطف وکرم خداست؛ زیرا به صورت مقابله نگفته است: و أنی المعذّب المؤلم وتمام اینها بیانگر آن است غفران و مهر خدا از عذاب و خشم او بیشتر است. (البحر ۵/۴۵۷.)

خوانندگان محترم !

بعد از بیان دلایل توحید، أحوال قیامت و اوصاف بدان و خوبان، اینک در آیات متبرکه(51 الی 77) قصص پیامبران علیهم السلام از جمله؛ قصه‌ی مهمانان ابراهیم علیهم السلام و خبر نابودی قوم لوط علیهم السلام به ابراهیم علیهم السلام به بیان گرفته میشود، تا شنیدنش، عشق و علاقه ی به بندگی بندگان مخلص بیافریند وانسان را ازعذاب برهاند وازگناه ونافرمانی آفریدگار که مایه‌ی بدبختی و سرافکندگی است، مصؤن بدارد.

وَنَبِّئْهُمْ عَنْ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ﴿٥١﴾

و به آنها از مهمانان ابراهیم خبر ده (که هم برای رحمت آمده بودند و هم برای عذاب).(۵۱)

تفسیر:

مفسران می نویسند: که دو آیهٔ فوق، به عنوان مقدمه‌ای بر داستان‌هایی است که بعد از آن می آید که بخشی از این داستان ها از مصادیق خبر رحمت و برخی هم از مصادیق خبر عذاب و غضب است.
یکی از نمونه‌های رحمت وغضب الهی، داستان میهمانان حضرت ابراهیم علیه السلام است که فرشتگان از یکسو بشارت فرزند به او دادند، و از سوی دیگر خبر هلاکت قوم لوط را.
همچنان خداوند متعال یك بار به حضرت ابراهیم از کنیزش(هاجر) پسری به نام اسماعیل داد و این بشارت در مورد همسرش ساره است که خداوند به او اِسحاق داد. در باره‌ی اسماعیل فرمود: «بِغُلاَمٍ حَلِيمٍ» «صافات،101.» و درباره‌ی اِسحاق »بِغُلام عَلِيم» فرموده است.

خوانندهٔ محترم !

از حوادث تلخ و شیرین تأریخی باید درس گرفت، که در این میان بهترین تأریخ زندگی أنبیاء، پیامبران، رسول و بهترین تأریخ گویان نیز آن بزرگواران هستند. طوریکه در آیهٔ مبارکه آمده است: «وَ نَبِّئْهُمْ عَنْ ضَيْفِ إِبْراهِيمَ(51)» درباره‌ی داستان مهمانان اِبراهیم به آنها بگو: ایشان فرشتگانی بودند که الله تعالی آنها را برای نابود کردن وهلاکت قوم لوط فرستاده بود. آنان ده نفر بودند که به صورت نوجوانان بس نیک روی در آمده و در میان آنان جبرئیل علیه السلام نیز بود.
کلمه »ضیف» برای مفرد، تثنیه، جمع، مؤنث ومذکر به یک لفظ به‌کار میرود. یعنی به امت خود از آنچه که برای ابراهیم علیه السلام اتفاق افتاد و در آن خوف ورجا هردو جمع شده بود، خبرده تا از این داستان پند بگیرند و به سنت خدای سبحان درمورد بندگانش پی برند.

إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ إِنَّا مِنْكُمْ وَجِلُونَ﴿٥٢﴾

هنگامي که بر او وارد شدند و سلام گفتند (ابراهیم) گفت ما از شما بیمناکیم!(۵۲)

تفسیر:

«إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقالُوا سَلاماً» هنگامی که فرشتگان نزد ابراهیم علیه السلام داخل شدند به او گفتند: «قالَ إِنّا مِنْكُمْ وَجِلُونَ(52)» بر شما سلامی باد که بدان از همهٔ آفات به سلامت هستید.

ابراهیم علیه السلام سلام را جواب گفت و به ایشان غذا تقدیم کرد و در گرامیداشت شان هرچه در توان داشت انجام داد، اما چون آنها از خوردن غذا اِمتناع کردند ابراهیم علیه السلام گفت: ما از شما بیمناکیم!

در آیهٔ 70 سورهٔ هود، آمده است: «وَ أَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً» یعنی خوف را در دل پنهان کرد. پس میتوان گفت، اوّل به پنهان داشتن کوشید؛ آخر آنر پنهان کرده نتوانست، و بر زبان اظهار کرد؛ یا، شاید مطلب این است که با وجود پنهان داشتن خوف، آثار آن بر چهره چندان عیان بود که گویا به زبان حال میگفت: ما از شما میترسیم! این خوف از کدام رهگذر بود؟ (تفسیر کابلی)

قَالُوا لَا تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ﴿٥٣﴾

فرشتگان گفتند: هیچ مترس که ما آمده‌ایم تو را به پسری دانا بشارت میدهیم.(۵۳)

تفسیر:

فرشتگان به ابراهیم علیه السلام گفتند: «لاتوجل»: از ما نترس هراسناک مباش، زیرا ما با خود مژدهٔ پسری دانا، خدا شناس و شریعت آشنا را که اسحاق است برایت آورده‌ایم، بناءً بزرگترین صفت برای بنده بعد از ایمان، همانا علم سود بخش است.

قَالَ أَبَشَّرْتُمُونِي عَلَى أَنْ مَسَّنِيَ الْكِبَرُ فَبِمَ تُبَشِّرُونَ﴿٥٤﴾

(ابراهیم) گفت: آیا با وجود آنکه به سن پیری رسیده ام، مژده میدهید؟ پس چه مژده ای به من میدهید؟(۵۴)

تفسیر:

ابراهیم علیه السلام تعجب کنان از این مژده آنان به ایشان گفت: «آیا با وجود آنکه پیری به من رسیده است، بشارتم دادید» یعنی: من و این حالت سال خوردگی وفرزند؟ یعنی‌چه؟یعنی چگونه مرا به فرزند مژده میدهید حال آنکه بیشتر عمرم سپری شده، استخوان‌هایم نرم گردیده واجلم نزدیک گشته است.

قَالُوا بَشَّرْنَاكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْقَانِطِينَ﴿٥٥﴾

گفتند ما تو را به حق بشارت دادیم، از مایوسان مباش!(۵۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بِالْحَقِّ»: به چیز راست و درستی. به کار محقّق و مطمئنّی. به طریقه و شیوه‌ای که حق است و آن خرق عادت توسّط قادر مطلق است. **«الْقَانِطِينَ»:** قنوط: مأیوس شدن از خیر. «قنط قنوطا: یئس» افراد مأیوس و ناامید. (تفسیر نور).

تفسیر:

باید گفت کسانیکه به علم وقدرت و رحمت خداوند متعال اطمینان دارند، در زندگی خویش هرگز مأیوس نمی شوند.

در آیهٔ مبارکه «قَالُوا بَشَّرْنَاكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْقَانِطِينَ» میخوانیم: یعنی مژدهٔ ما به تو حق، یقینی و قطعی است تردید ناپذیر و این مژده از جانب پروردگار جهانیان است و

آن بعید مپندارکه وعده‌اش را خلاف نمی کند، پس با وجود کبر سن از فرزند ناامید مباش چرا که قدرت خداوند متعال به طور قطع نافذ میشود.

﴿قَالَ وَمَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ﴿۵۶﴾

ابراهیم گفت: چه کسی جز گمراهان از رحمت پروردگارش ناامید میشود؟!(۵۶)

تفسیر:

«مَن يَقْنَطُ»: چه کسی ناامید میگردد؟! استفهام انکاری است، یعنی کسی ناامید نمی‌گردد.

ابراهیم علیه السلام گفت: نه! من ناامید نمی شوم زیرا از رحمت الله متعال ناامید نمی شود جز کسی که از دینش انحراف ورزیده و راه هدایت را گم کرده باشد. و به قدرت پروردگار عالم جاهلند، ولی قلبی که از نور ایمان لبریز است و با خدای رحمان در تماس است هرگز ناآمید نمی شود.

شیخ بیضاوی در تفسیر خویش می نویسد: تعجب ابراهیم بر مبنای عادت بود نه تعجب از قدرت خدا؛ زیرا خدا که انسان را بدون پدر و مادر آفریده است، پس چگونه نمی تواند پیر مردی فرتوت و پیرزنی نازا را صاحب فرزند کند؟به همین دلیل چنین جوابی به آنها داد.(تفسیر بیضاوی ۲۸۶.)

نا امیدی از رحمت الهی:

خداوند متعال در آیات مختلفی از قرآن عظیم الشأن درباره یأس و ناامیدی یادآوری بعمل آورده است و از آن نهی هم نموده است. برای تبیین ارتباط بین ناامیدی و کفر لازم است بدانیم که فرد نا امید، در واقع نا امید از رحمت و فضل و گشایش پروردگارش است؛ در حالیکه بر هر کس که ایمان به الله متعال دارد لازم و حتمی است معتقد شود که خدا هر چه بخواهد انجام میدهد وبه هرچه اراده کند، حکم میکند، و هیچ قاهری نیست که بتواند بر مشیت او فائق آید و یاحکم او را عقب اندازد، و هیچ مومنی نمیتواند و نباید از رحمت الهی مأیوس ونا اُمید شود؛ زیرا یأس و ناامیدی از رحمتش در حقیقت محدود کردن قدرت اوست که در معنا همان کفر به وسعت رحمت الهی است. در واقع ناامیدی از رحمت الله متعال ایجاد نمی شود، مگر در این سه حالت:

1 - زمانیکه انسان معتقد شود که خداوند قادر برامور نیست.

2 - انسان معتقد شود که خداوند عالم وآگاه به خواسته او و اتفاقات عالم نیست.

3 - یا اینکه انسان الله را عالم و آگاه بداند، اما گمان کند که او بخیل است و کریم نیست.

هر کدام از این سه حالت موجب کفر می شود. از آنجا که ناامیدی از رحمت خداوند تنها از طریق یکی از این سه فکر حاصل میشود و هر یک از اینها نیز نوعی کفر است، بنابر این هر ناامیدی ای، همان کفراست.

در نتیجه انسان باید مراقب باشد که در سختی های زندگی امید خود را از دست ندهد و این مهم زمانی میسر میشود که انسان در گرفتاری ها همواره قدرت الله متعال بر حل مشکل و رحمت او را نسبت به بنده اش یادآور شود، تا آن آرامش و طمانینه را که خداوند به مومنانش وعده داده با تمام وجود حس کند و با امیدی مضاعف به انجام وظایفش همت گمارد.

﴿قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ﴿۵۷﴾

[سپس] گفت: پس کار مهم شما چیست ای فرستاده شدگان؟(۵۷)

تفسیر:
ابراهیم علیه السلام پس از اُلفت با فرشتگان و یقین از مژده، به آنان گفت: ای فرستادگان! بگوئید چه کار مهمّی (غیر از این بشارت) دارید؟ مأموریت دیگرتان چیست و بجز این مژده و بشارت که به من دادید، دیگر چه خبری با خود آوردهاید؟.

قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمٍ مُجْرِمِينَ﴿۵۸﴾

گفتند ما به سوی یك قوم گنهكار مأموریت پیدا كرده ایم (تا آنها را هلاك كنیم).(۵۸)

تفسیر:
در این هیچ جای شکی نیست که: فرشتگان قبل از انجام مأموریّت، رهبران الهی را درجریان میگذاشتند. بناءً درجواب سوال حضرت ابراهیم علیه السلام گفتند: خداوند متعال ما را برای نابود سازی قوم مشرک و فاجر یعنی لوط که به کارهای زشت روی آوردهاند، فرستاده است.

إِلَّا آلَ لُوطٍ إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ أَجْمَعِينَ﴿۵۹﴾

غیر از آل لوط (خانواده و پیروان او) كه البته همهٔ آنها را نجات میدهیم.(۵۹)

تفسیر:
«**إِلاّ ءَالَ لُوطٍ**»: مستثنی میتواند متّصل باشد و معنی چنین میشود: ما به سوی قوم گناهکاری فرستاده شدهایم، مگرخانواده لوط که درمیان آنان گناهکار نیست. یا منقطع باشد که معنی آن در بالا گذشت. تفسیر نور: «ترجمهٔ معانی قرآن»
«مگر آل لوط» یعنی: کسان و پیروان و خانوادهاش که از این هلاک در امانند و هرگز به ایشان آسیبی نخواهد رسید، زیرا ایشان در حفظ وحمایت الله متعال قرار دارند. یعنی: ما یقیناً خانواده و پیروان و اهل دین لوط علیه السلام را که مجرم نیستند، از عذاب نجات میدهیم.
باید گفت که: حضرت ابراهیم علیه السلام وهمچنان حضرت لوط علیه السلام در اوّلین برخورد با فرشتگان آنان را نشناختند، لذا ابراهیم علیه السلام گفت: «إِنَّا مِنْكُمْ وَجِلُونَ52» ولوط گفت: «قَوْمٌ مُنْكَرُونَ62» البتّه این فرشتگان در قیافه جوانان خوش صورت وزیبا میهمان حضرت لوط علیه السلام شدند و حضرت به دلیل فساد جامعه از وجود چنین میهمانانی نگران شد.

إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَّرْنَا إِنَّهَا لَمِنَ الْغَابِرِينَ﴿۶۰﴾

به جز همسر او (چون الله فرموده است) ما فیصله كردهایم كه او از بازماندگان (در شهر و هلاك شوندگان) باشد.(۶۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:
«**قَدَّرْنَا**»: همسان دیگران بشمار آوردهایم و قلمدادش نمودهایم. این سخن بر زبان فرشتگان رفته است ولی مراد فرموده الله است. روشن است وقتی که در باریان و مأموران شاه بگویند: دستور دادهایم. چنین و چنان اندیشیدهایم.
مراد این است که شاه دستور داده است و چنین و چنان خواسته است، و غیره.
«**الْغَابِرِينَ**»: جمع «غابر» به معنای بازماندگان است و به باقیمانده خاك، غبار را می گویند. «ترجمهٔ معانی قرآن».

تفسیر:
در مکتب أنبیاء، اصل ضابطه است. نه رابطه. لذا همسر پیامبر نیز به قهر الهی گرفتار می‌شود.
همچنان قابل یادآوری است پیوندهای خانوادگی نباید مانع اجرای اهداف الهی باشد. سنّت خداوند درقهر تبهکاران، خودی یا بیگانه، زن یا مرد، مشهور یا گمنام نمی شناسد.
طوریکه در آیهٔ مبارکه میفرماید یعنی: حکم کرده‌ایم که؛ جز همسر لوط که حکم خداوند متعال بر آن رفته است تا همراه با هلاک شدگان باشد زیرا با موجودیت کفر،هیچ حسب وقرابتی ثمر بخش وکارساز نیست.مخالفت همسر لوط با او، بهترین دلیل بر اختیار انسان است و اینکه انسان محکوم و مجبور محیط نیست.
در آیهٔ مبارکه ملاحظه مینمایم که: فرشتگان این حکم را به خود نسبت دادند در حالی که این حکم از جانب الله سبحان وتعالی است، به سبب قرب و اختصاصی که به حق تعالی دارند.
امام قرطبی فرموده است: همسر لوط که کافر بود از خانوادهٔ لوط استثناء گردید و او نیز همراه با مجرمان نابود شد. (تفسیر قرطبی ۳۶/۱۰)
«إِلَّا امْرَأَتَهُ» (به جز همسر او) باید گفت که: مخالفت همسر لوط با او، بهترین دلیل بر اختیار انسان است و اینکه انسان محکوم و مجبور محیط نیست.
و حساب مردان الهی، از حساب بستگان نا اهل و اطرافیان او جداست.

﴿فَلَمَّا جَاءَ آلَ لُوطٍ الْمُرْسَلُونَ﴿۶۱﴾
پس هنگامی که فرستادگان خدا نزد خاندان لوط آمدند،(۶۱)

تفسیر:
وقتی فرشتگان برای نابود سازی قوم لوط و نجات دادن خودش نزد لوط علیه السلام آمدند.

﴿قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ﴿۶۲﴾
لوط گفت: بی تردید شما گروهی ناشناخته اید.(۶۲)

تفسیر:
«مُنكَرُونَ»: افراد ناشناخته. کسانی که بد داشته شوند و از ایشان بیزار و گریزان باشند.
«ترجمهٔ معانی قرآن»
لوط علیه السلام به ایشان گفت: شما گروهی ناآشنا هستید یعنی: شما مردمی ناشناس هستید و من شما را نمی شناسم.
از فحوای آیه مبارکه در می یابیم که: انبیا، از پیش خود علم غیب ندارند. (طوریکه حضرت لوط، فرشتگان را نشناخت)

﴿قَالُوا بَلْ جِئْنَاكَ بِمَا كَانُوا فِيهِ يَمْتَرُونَ﴿۶۳﴾
گفتند: (نه، ما نا آشنا نیستیم) بلکه برای تو خبر چیزی را آورده‌ایم که (قوم تو) در آن شک میکردند. (۶۳)

تفسیر:
تهدیدها و هشدارهای الهی را باید شوخی نگریم. طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: گفتند: ما فرستادگان الله هستیم: نترس ای لوط! بلکه برای تو چیزی آورده‌ایم که قوم تو در آن شک میکردند و آن عبارت است از نزول عذابی که شما آن را به آنها وعده داده بودید.

قرآن عظیم الشأن بارها مطرح کرده که کفّار، تعجیل قهر و عذاب الهی را از انبیا درخواست میکردند ومیگفتند: «فَأْتِنا بِما تَعِدُنا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ» (سوره اعراف، 70) و تمام هشدارها را مزاق فکر میکردند وآنرا به باد مسخره میگرفتند، ودرمورد قهر الهی چه دردنیا وچه درآخرت تردید داشتند، خداوند در این آیات بیان می‌کند که قهر مورد تردید کفّار قطعاً خواهد آمد.

وَأَتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ﴿۶۴﴾

و ما واقعیتی قطعی و مسلّم را [که همان عذاب الهی است، جهت نابودی مردم] برای تو آورده ایم و یقیناً راستگوییم.(۶۴)

تفسیر:

«**أَتَيْنَاكَ بِالْحَقّ**»: حقیقت را برای تو آورده‌ایم. به پیش تو به حق آمده‌ایم و دروغی در کار نیست. (تفسیر نور)

حکمت همین است سزا های الهی بر اساس عدل و حقّ و استحقاق گنهگاران است.

طوریکه میفرماید: «وَأَتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ» «و حق را» یعنی: وعده راستین را که همانا عذاب قطعی فرودآینده بر قوم توست »وَإِنَّا لَصَادِقُونَ» و قطعاً در آنچه گفتیم راستگوییم. یعنی در این خبری که به تو دادیم.

فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَاتَّبِعْ أَدْبَارَهُمْ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ وَامْضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ﴿۶۵﴾

پس [چون] در بخشی از شب خانواده ات را همرایت ببر و خودت دنبال ایشان برو و کسی از شما به پشت سر خودنگاه نکند و به همانجا که به شما دستور داده می‌شوید، بروید.(۶۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فاسر»: سری و اسراء: سیر شبانه. فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ: پس شب هنگام با خانواده ات برو. آمدن لفظ «اللیل» برای تأکید است.

«قطع»: (بر وزن جسر): تکه و قطعه. جمع، بر وزن عنب است.

«ادبار»: دبر (بر وزن عنق): عقب، مقابل جلو. عقب و جلو گاهی جزء يك چیز، مانند جلو پیراهن وعقب آن و گاهی کنار از شیء می باشند، مانند آنکه بگوئیم فلانی در جلو یا در عقب من است. جمع آن، ادبار است.

«يَلْتَفِتْ»: لفت: برگرداندن و منصرف کردن. «لفته عن كذا: صرفه عنه».

التفات: رو کردن و نیز روگرداندن از جهتی که بآن رو کرده بود. «لَا يَلْتَفِتْ»: برنگردد، رو بر نگردند. (تفسیر نور)

تفسیر:

«فَأَسْرِ بِأَهْلِکَ بِقِطْعٍ مِنَ اَللَّيْلِ»: پس ای لوط! شب هنگام خودت همراه با کسانی که به تو ایمان آورده‌اند بیرون روید، «وَ اِتَّبِعْ أَدْبارَهُمْ» و تو خود پشت سر مؤمنان حرکت کن و ایشان پیش روی تو باشند تا کسی از آنان تخلف نکرده و هلاک نشود یعنی: تو از پشت سر آنان باش تا از ایشان مراقبت کنی که مبادا یکی از ایشان عقب بماند و در نتیجه گرفتار عذاب شود.

مفسران میفرمایند: سنت همیشگی پیامبر ما صلی الله علیه والسلام نیز این بود که در راه، یاران خویش را پیش می انداختند و میفرمودند: «پشت سرم را برای فرشتگان بگذارید». «تفسیر انوار القرآن».

«وَلا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ» و هیچ یک از شما پشت سر خود را نگاه نکند. تا بلای هولناکی را که بر آنها نازل میشود نبیند.

زیرا در آن صورت عذابی را که به آنان نازل شده می بینید و به آن مشغول میشوید لذا سرعت حرکت تان کند میشود وباز میمانید. یا بر احوال و عذاب سهمگینشان آگاه شده وچنان صحنه‌های هولناکی رامی‌بینید که دیدن آنها را تاب نمی‌آورید. «وَامْضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ(65)» و به هرجا که خدا فرمان میدهد بروید. ابن عباس(رض) گفته است: یعنی به طرف شام

بروید.

وَقَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَٰلِكَ الْأَمْرَ أَنَّ دَابِرَ هَٰؤُلَاءِ مَقْطُوعٌ مُصْبِحِينَ﴿۶۶﴾

ما [کیفیت] این حادثه [بزرگ] رابه لوط وحی کردیم هنگامی که مجرمان وارد صبح شوند، بنیادشان برکنده خواهد شد.(۶۶)

تفسیر:

والله متعال به لوط علیه السلام وحی فرستاد که با طلوع صبح، تمام قومت را از ریشه برخواهد کند و تا آخریم نفر نابود خواهد ساخت. و حتی یک نفر از آنها باقی نخواهد ماند.

وَجَاءَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ يَسْتَبْشِرُونَ﴿۶۷﴾

واهل شهر [باآگاه شدن ازمهمانان لوط]شادی کنان [به خانه لوط] آمدند.(۶۷)

تفسیر:

«وَجاءَ أَهْلُ اَلْمَدِينَةِ يَسْتَبْشِرُونَ (67)» اهالی شهر سدوم یعنی قوم لوط شنیدند که نزد لوط مهمانانی آمده‌اند، به شتاب آمدند ومژده‌ی مهمانان لوط را به یکدیگر دادند وقصد ارتکاب عمل ننگین راداشتند. تا با مهمانانش عمل فحشا (لواط) را انجام دهند! وگمان میبردند انسان‌هایی چون خود آنان هستند.

مفسران فرموده اند: آن جاهلان خبر میدادند که در خانه‌ی لوط چند نفر جوان نورس و زیبارو قرار دارند، از این رو به شادمانی میشتافتند و به یکدیگر مژده مي دادند.

در تفسیر مراغی آمده است که: در روایات آمده که زن لوط به گنهکاران خبر داد که مهمانانی زیبا روی برای حضرت لوط آمده است و آنان به دنبال مقصد شوم خود رو به سوی خانه‌ی لوط هجوم آوردند. امّا خداوند متعال قبل از هر اقدامی آنان را نابود نمود.

سید قطب علیه الرحمة میفرماید: «جماعت شنیدند که در منزل لوط چند جوان خوب روی قرار دارند، آنها به امید این که شکاری به دام افتاده است مسرور شدند: «وَ جاءَ أَهْلُ اَلْمَدِينَةِ يَسْتَبْشِرُونَ»، این تعبیر میزان زشتی و پلیدی آن قوم را بر ملا می‌کند که تا چه اندازه در ناپاکی و فجور فرو رفته‌اند.

منظره‌ی مردم شهرکه می‌آیند، مژده میدهند که جوانانی رایافته‌اند و میخواهند آشکارا به آنها تجاوز کنند. این نهایت پستی آنها را نشان میدهد که حتی حیوان از چنین عملی در عالم آشکار ابا دارد، در حالیکه این جماعت تبهکار به آن تظاهر میکنند وآنرا برزبان می‌آورند. چنین وضع قبیح که هرگز مانندش دیده نشده است. اما لوط آشفته شده و

برخاسته و می خواهد از مهمانان و شرف و آبروی خود دفاع کند، غرور انسانیت را در آنان بر می انگیزد و وجدان و ترس از خدا را بیدار میکند. با این که در این قلب‌های کورگشته غرور و شعور انسانی موجود نیست، اما باز ترس از کیفر خدا را در آنان بر می انگیزد. في ظلال القرآن ۳۱/۱۴.)

قَالَ إِنَّ هَؤُلَاءِ ضَيْفِي فَلَا تَفْضَحُونِ﴿۶۸﴾

لوط به قوم خود گفت: این جوانان در منزل من مهمانند، مرا شرمسار مکنید. (آبروي مرا نریزید!) (۶۸)

تفسیر:

لوط علیه السلام به قومش گفت: اینان مهمانان من می باشند و تحت حفاظتم قرار دارند در مورد آنها قصد و خیالی بد نکنید و به من لکه‌ی عار و ننگ و بی آبرویی نزنید و در مقابل آنها آبرویم را نریزید.

«فَلَا تَفْضَحُونِ»: مرا رسوا و بدنام مکنید. ملاحظه می شود که حفظ آبرو از چه اهمیت بسزای برخوردارد است. در ضمن ملاحظه میفرمایم اهانت به میهمان، بمثابه اهانت به صاحب خانه و به میزبان می باشد.

وَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ﴿۶۹﴾

و از الله بترسید و مرا [نزد مهمانانم] خوار و خفیف نسازید.(۶۹)

«لا تُخْزُونِ»: مرا خوار نسازید (ملاحظه شود: سورۀ آل‌عمران/ آيات 192 و 194، سورۀ هود / آيۀ 78).

تفسیر:

در آيۀ مبارکه میفرماید: ازعذاب و عقاب خدا بترسید و با تعرض و تعدی به مهمانانم آبروی مرا از بین نبرید. ومرا باذیت آنان به خواری و خفّت نکشانید.

«خزی»: ذلت وخواری است. لوط علیه السلام ازآن ترسیدکه اگر ازحمایت میهمانانش عاجز شود، ذلیل و بی اهمیت و بی قدر خواهد شد.

ابن کثیر میگوید: لوط علیه السلام این سخن را به قومش قبل از آن گفت که بداند؛ آنان فرستادگان خداوند متعال اند چنان‌که در سورۀ »هود« آمده است و در اینجا نیز سیاق آيات مقتضی ترتیب نیست، چرا که برخلاف این ترتیب، دلیل آمده است.

قَالُوا أَوَلَمْ نَنْهَكَ عَنِ الْعَالَمِينَ﴿۷۰﴾

(قوم) گفتند: مگر ما تو را [از مهمان کردن] مردمان منع نکردیم؟ (۷۰)

تفسیر:

قوم لوط به وی گفتند: مگر تو را از مهمان داری مردم منع نکردیم؟ مفسر فخر رازی میفرماید: یعنی مگر به تو نگفتیم که هرگاه قصد تجاوز به یکی کردیم نباید چیزی بگویی؟ (تفسیر فخر رازی ۲۰۲/۱۹.)

مفسر تفسیر کابلی درتفسیر این آيۀ مبارکه مینویسد: «تورا ما بی آبرو نمیکنیم؛ تو خود بی آبرو میشوی؛ ما ترا گفتیم: بیگانگان را پناه مده، و مهمان خود نگردان؛ ما اختیار داریم که با مردم نووارد هرچه خواهیم کنیم! پس به تو چه ضرورتی پیش آمد که چنین پسران نورس را خواه مخواه نزد خود جادهی، و خویشتن را رسواکنی؟! از این برمی‌آید آنها رهگذران أجنبی را همواره تخته مشق کردار زشت خویش قرارمیدادند، وحضرت

لوط علیه السلام قرار مقدور خود به حمایت مسافران بینوا می پرداخت، و آن أشقیا را از کردار زشتشان باز می داشت.»

قَالَ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ﴿٧١﴾

[لوط] گفت: اگر میخواهید [کار درست و معقولی] انجام دهید، اینان دختران من اند [که برای ازدواج مناسبند.] (٧١)

تفسیر:

لوط به قومش گفت: اگر قصد ارضا و رفع هوس دارید با آن زنان ازدواج کنیدوبه عمل حرام رو نیاورید. واین کار بدتان راکه به‌مردان نزدیکی میکنید، فروگذارید.

مفسر تفسیر کابلی مینویسد: «بی شك شما مرا از حمایت اجانب منع کردید؛ لیکن از شما میپرسم که غرض این ممانعت چیست؟ آیا این نیست که من در راه شهوترانی شماکه مخالف فطرت است حایل میشوم؟ خود شما غور نمائید؛ آیا برای قضای شهوت، مواقع حلال نزد شما موجود نیست که به این عمل حرام بیهوده مرتکب میشوید؟ این است زنان شما (که به منزله دختران من اند) در خانه های شما موجودند؛ اگر شما بر گفته من عمل کنید، طریقه مشروع و معقول قضای شهوت را تعقیب کنید، کافی است؛ چه ظلمی است که چیز حلال و پاکیزه را ترك داده، در نجاست حرام آلوده می شوید؟!»

همچنان مفسران در تفاسیر خویش می نویسند: منظور از«بَنَاتِی»، دختران امتش میباشد؛ چون هر پیامبر پدر امت خود به شمار می‌آید.

برخی از مفسران مینویسند که: در مورد اینکه آیا لوط علیه السلام می‌توانست دخترانش را به کفّار بدهد؟ که همچو پیشنهاد را مطرح کرد. در جواب باید گفت که هدف از: ازدواج همراه با ایمان آوردن آنان باشد و یا آنکه در آن زمان ازدواج با کفّار منعی نداشته است. و الله اعلم

لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ﴿٧٢﴾

[ای پیامبر!] به جان تو قسم، آنان در مستی (شهوت پرستی) خود فرو رفته و حیران وسرگردان بودند.(٧٢)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«عمر» و «عمر» هر دو به یك معنا می باشند ولی هنگام قسم یاد کردن از لفظ «عمر» استفاده می شود. (تفسیر میزان)

تفسیر:

«لَعَمْرُک»: به زندگی تو قسم! در اصطلاح فارسی می‌گوئیم: به جان تو قسم!

باید گفت که قسم بنام پیامبر ﷺ، جایز است، ولی باید اضافه کرد که در قرآن عظیم الشأن بجز از پیامبراکرم ﷺ به جان سایر پیامبران قسم یاد نشده است. (ولی مفسر تفسیر مراغی که توسط عالم جلیل القدر مصری احمد مصطفی المرغی به رشته تحریر آمده است مینویسد: مراد از کلمه «لَعَمْرُكَ» قسم است به جان حضرت لوط علیه السلام).

مفسر تفسیر کابلی مینویسد: «ظاهرا، این خطاب از طرف الله جل و علا شأنه- به نبی کریم ﷺ است؛ یعنی قسم به جان تو (حیات تو)، قوم لوط علیه السلام در نشئه غفلت ومستی کور (گمراه) شده بودند، و به نصیحت حضرت لوط علیه السلام بی پروائی و لجاجت میکردند؛ مغرور نیروی خویش بودند؛ شهوت پرستی دل و دماغ آنها را مسخ کرده بود؛ به کمال اطمینان و امن با پیغمبر خدا جدال میکردند؛ نمی دانستند که صبحدم

چه بر آنها وارد میشود! تباهی وهلاکت بر فراز سر آنها دور می زد؛ بر سخنان لوط علیه السلام می خندیدند، و مرگ بر آنها می خندید.»

«یَعْمَهُونَ» از «عمه» به معنای تحیّر میباشد و «مُشْرِقِینَ» به معنی داخل در اشراق و روشنایی صبح شدن میباشد.

شاید سنگباران برای نابودی کسانی بوده که هنگام زیرورو شدن شهر جان سالم بدر برده گناه و انحراف، عقل و هوش انسان را محو میکند، «سَكْرَتِهِمْ» و او را از شناخت باز می‌دارد.

«لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِی سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ(72)»: خدای متعال به زندگی محمد ﷺ قسم خورده و میگوید به جان تو ای محمد! قوم لوط در گمراهی و نادانی در نابینایی از حق و در حیرت ومستی خود سرگردان بودند.

باید گفت که: گناه و انحراف، عقل و هوش انسان را محو می‌کند.

«سَكْرَتِهِمْ» وانسان را به مرحله‌ای میرساند که اورا از شناخت حقایق و واقعیت های باز می دارد.

«سکره»: در اینجا به معنای طغیان شهوت حرام است. یعنی: آنان در گمراهی و سر مستی شان چنان سرگردان و مستغرق بودند که طغیان شهوت حرام و لجام گسیختگی نفس، عقل و بصیرت را از سر و نهادشان گریزانده بود.

شیخ صابونی مفسر تفسیر صفوة التفاسیر می نویسد: این جمله‌ی معترضه است که در ضمن داستان لوط علیه السلام آمده است. به منظور احترام و تکریم حضرت محمد صلّی الله علیه و سلم، به حیاتش قسم خورده است.

مفسر «تفسیر انوار القرآن» می نویسد: خدای سبحان و تعال به هر چه و هر که از مخلوقاتش که بخواهد قسم یاد میکند، مانند قسم خوردنش به ستاره، به وقت چاشت، به افتاب، به شب و مانند اینها.

ابن عباس (رض) فرموده است: الله متعال مخلوقی را خلق نکرده و انسانی را جان نداده است که از محمد ﷺ در نزدش عزیزتر و شریفتر باشد.

الله متعال جزبه حیات حضرت محمد به حیات احدی قسم نخورده است. (تفسیر طبری ۱۴/۴۴.)

اعزاز و اکرم خاص رسول الله صلي الله عليه وسلم:

در مورد تفسیر کلمه «لَعَمْرُكَ» در تفسیر روح المعانی از جمهور مفسران منقول است که مخاطب «لَعَمْرُكَ» رسول الله ﷺ می باشد.

بیهقی در «دلائل النبوة» وأبونعیم وأبن مردودیه وغیره از حضرت عبد الله بن عباس(رض) روایت کرده اند که خداوند متعال در میان تمام مخلوقات و کاینات کسی را بیشتر از محمد ﷺ عزت شرف وعنایت نکرده است، از این جاست که خداوند متعال به حیات هیچ کس از آنبیاء و ملایکه قسم یاد نه فرموده است ودر این آیه به حیات و عمر محمد ﷺ قسم یاد نموده است که این اعزاز و اکرام بی نهایتی برای آن حضرت صلی الله وعلیه وسلم می باشد. (تفسیر معارف القرآن)

قسم خوردن به غیر الله:

قسم خوردن به غیر الله تعالی ویا به غیر از أسماء و صفات خداوند حرام است وجزو شرک أصغر محسوب میشود، وحتی اگر کسی به تعظیم و بزرگداشت غیر الله را به قسم یاد کند، او دچار شرک اکبر خواهد شد.

و علت این هم حدیثی از پیامبر ﷺ است که فرمودند: «من حلف بشيء دُونَ اللهِ فَقَد أشرَك» (هرکس به غیر الله سوگند یاد کند، قطعاً کفر یا شرک ورزیده است). (ترمذی (1535) و گوید: حدیث حسن است.)

بنابر این ما مسلمانان یا نباید سوگند یاد کنیم و یا اگر سوگند خوردیم باید فقط به الله یا یکی از أسماء و صفاتش باشد، مثلاً سوگند یاد کردن به کلام الله صحیح است زیرا کلام صفت خداوند متعال است.

البته خداوند متعال میتواند به مخلوقاتش قسم بخورد همانطور که خداوند متعال میفرماید: «وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا * وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا * وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا * وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا * وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا * وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَاهَا * وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا» (الشمس: 1-6).

یعنی: به آفتاب و گسترش نور آن سوگند، و به ماه هنگامی که بعد از آن درآید، و به روز هنگامی که صفحه زمین را روشن سازد، و به شب آن هنگام که زمین را بپوشاند، و قسم به آسمان وکسیکه آسمان را بنا کرده، و به زمین وکسیکه آنرا گسترانیده، و قسم به جان آدمی وآن کس که آنرا (آفریده و) منظّم ساخته.

که در این آیات و بسیاری از آیات دیگر خداوند متعال به آفتاب و ماه و شب و روز وغیره قسم میخورد، و باید دانست که سوگند خوردن به (فجر و شمس ولیل و وتر وغیره) فقط و فقط مختص خداوند متعال است، و ما انسانها حق نداریم که به این موارد سوگند یاد کنیم، زیرا هرگز نه پیامبر ﷺ و نه هیچیک از اصحاب ایشان رضی الله عنهم به شمس یا فجر یا لیل یا وتر وغیره سوگند نخوردند، و اگر جایز میبود آنها به این موارد سوگند میخوردند..

ولی خداوند متعال به هر چیزی که بخواهد قسم میخورد، و هدف از آن قسم خوردنها توسط خداوند اینست تا نعمتهای خویش را یادآوری کند، نعمتی مانند خورشید و شب و روز و کوه ها و غیره که همه را برای انسانها آفرید و خداوند متعال با سوگند خوردن به این نعمتها قصد یادآوری کردن آنها را به ما دارد، بنابر این فقط خالق آنها (یعنی خداوند) میتواند به آن مخلوقات سوگند بخورد نه ما انسانها که خود مخلوق هستیم.

پس ما نیز نباید به آنها سوگند یاد کنیم، زیرا آنها فقط مختص خداوند است که الله تعالی قصد دارد با سوگند خوردن به مخلوقاتش آن نعمت ها را به ما یادآوری کند.

قسم خوردن به جان پدر و مادر:

قبل از همه باید گفت که این نوع قسم خوردن کفاره ندارد، اما گناه بزرگی بخاطر خوردن این نوع سوگند مرتکب شده است، و آن شرک اصغر است.

هرکس بغیر از نام خدا یا یکی از صفاتش سوگند یاد کند (چه به دروغ و چه راست) مرتکب شرک اصغر شده است، حتی اگر به نام رسول خدا ﷺ که محبوبترین و گرامی ترین مخلوق پروردگار است سوگند یاد کردن موجب شرک اصغر است.

ابن عمر رضی الله عنهما روایت میکند که: پیامبر ﷺ عمر بن خطاب رضی الله عنه را درحالی درلشکر یافت که به پدرش‌سوگند میخورد، پیامبرﷺ آنانرا صداکرد و فرمود:

«أَلَا إِنَّ اللَّهَ عزّوجلّ يَنْهَاكُمْ أَنْ تَحْلِفُوا بِآبَائِكُمْ، فَمَنْ كَانَ حَالِفًا فَلْيَحْلِفْ بِاللَّهِ أَوْ لِيَصْمُتْ» بخاری(2679) مسلم(1646). (هان! بدانیدکه الله تعالی شمارا ازسوگند به پدران‌تان نهی میکند لذا هرکسی که میخواهد سوگند یاد کند به نام الله سوگند یاد کند یا سکوت نماید.).
در روایتی دیگر عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت میکند که رسول الله ﷺ فرمود:«مَن كان حالفًا فلا يَحلِف إلّا بالله»(هرکس میخواهد سوگند یادکند فقط به نام الله سوگند یادکند،) راوی میگوید: قریش به نام پدرانشان سوگند یاد میکردند. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «لاتَحلِفُوا بآبائكم» (به نام پدران‌تان سوگند یاد نکنید.) بخاری (3836) مسلم (1646).
البته اگر کسی که به غیر خدا سوگند میخورد معتقد باشد که آن مخلوقی که به او سوگند خورده عظمت والایی دارد و از جهت تعظیم به نام یا اسم او قسم خورده است، در آنصورت شرک اصغر به اکبر تبدیل می گردد و فرد سوگند خورنده بواسطه‌ی آن کافر می شود. والعیاذ بالله ابن مسعود رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ میگوید: [لأَنْ أَحْلِفَ بِاللَّهِ كَاذِبًا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَحْلِفَ
بِغَيْرِهِ صَادِقاً] ابن ابی شیبة (12281).
از این که از روی دروغ به الله قسم بخورم برایم پسندیده تر است از آنکه به غیر خدا از روی راست سوگند بخورم. شیخ الاسلام ابن تیمیه میگوید: چون زشتی و گناه شرک از گناه کبیره بزرگتر است. «الفروع» لابن مفلح (303/6)

فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُشْرِقِينَ﴿٧٣﴾

سرانجام به هنگام طلوع آفتاب، صدایی [مرگبار و وحشتناک و غرّشی سهمگین] آنان را فرا گرفت.(٧٣)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الصَّيْحَةُ»: صدا. هدف از آن صدای مهیب صاعقه و زمین‌لرزه است.
«مُشْرِقِينَ»: درحالیکه به طلوع آفتاب رسیده بودند.

تفسیر:

واقعیت امر همین که: مست دنیا را باید صیحه‌های آسمانی بیدار کرد. صوت و صیحه می تواند سبب زیرورو شدن شهری هم شود.
درآیهٔ مبارکه میفرماید: به هنگام طلوع آفتاب، صاعقهٔ عذاب قوم لوط را (بعد از اینکه لوط وخانواده‌اش درشب قبل آن ازشهر بیرون رفته بودند) فرا گرفت.
باید گفت: دست خداوند باز است، همان گونه که از آسمان باران رحمت نازل می کند می تواند بارانی از سنگ و عذاب نازل هم کند.
ابن جریج میگوید: هر عذاب را که قومی از آن هلاك شود «صیحه» و «صاعقه» گویند.

خوانندهٔ محترم!

از فحوای آیهٔ مبارکه بر می آید که سه نوع عذاب:
1- فریاد کوبنده و تند و دهشتناک 2- زیر و رو کردن شهر آشوب و فساد 3- سنگسار کردنشان باسنگ گل. سزای است که برای گناه لواط آمده است.

فَجَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ﴿٧٤﴾

در نتیجه آن (شهر و آبادي آنها را زیر و رو کردیم) و بر آنان سنگ هایی از جنس سنگِ گل باراندیم.(۷۴)

تفسیر:

«فَجَعَلْنا عالِيَها سافِلَها»: خداوند متعال شهرقوم لوط را به گونه‌ای زیر و زبر ساخت که بلندای آنرا زیرین آن و زیرین آن را به بلندایش واژگون گردانید.

مفسران در این مورد می نویسند که: جبرئیل علیه السلام دهکده‌ی آنان را از بیخ برکند و آن را بالا برد تا به افلاک رسیدند و ذکر و نیایش ملایک را شنیدند، آنگاه ده را زیر و رو کرد.

یعنی جبرئیل علیه السلام آن رابه آسمان برداشت وسپس به حالت آن را معکوس وسرچپه بر زمین واژگون کرد به‌طوریکه همه در زیر آن دفن و نابود شدند، «وَأَمْطَرْنا عَلَيْهِمْ حِجارَةً مِنْ سِجِّيلٍ(74)» آنگاه باسنگ هایی‌که از جنس گل بود و در آتش جهنم پخته شده و سخت و بسیار محکم بود بسان باران آنان را سنگباران کردیم. که اجسام شان را پاره پاره و تکه تکه ساخت.

«سِجِّيل»: سنگهای سخت را سجیل میگویند. برخی از مفسران آن را معرب (سنگ وگل) گفته اند. و برخی از مفسران مینویسند که: سجیل و سجین یکی است. در(آیه 33 سورۀ ذاریات) در بارۀ قوم لوط آمده: «لِنُرْسِلَ عَلَيْهِمْ حِجارَةً مِنْ طِينٍ» این، قرینه معنای دوم است. کلمۀ «سجیل» بصورت کل فقط سه بار در قرآن عظیم الشأن تذکر رفته است.

إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ﴿٧٥﴾

البته در این (سرگذشت) برای هوشمندان (و عبرت گیرندگان) نشانه‌هایی است.(۷۵)

تفسیر:

«الْمُتَوَسِّمِينَ»: **جمع مُتوسِّم**، که از«وسم» گرفته شده، به‌معنی اثر گذاردن است، این اصطلاح به شخصی اطلاق میشود که از کمترین اثر و نشانه ظاهری به واقعیّت‌ها پی ببرد، یعنی با فراست و هوشیار باشد. «ترجمۀ معانی قرآن» در حدیث است: «اتّقوا فراسة المؤمن فانّه ینظر بنور الله». در بعض روایات «و بتوفیق الله» افزوده شده؛ یعنی، از فراست مؤمن ترسان باشید که وی در فروغ موهوب الله متعال و توفیق او می بیند!

«إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِینَ(75)»: به یقین درنابودی و عذابی که به سرقوم لوط آمد، پندی برای عبرت اندوزان و عبرتی برای هوشیاران واهل عبرت است؛ آنهایی که با دیدی عبرت‌بین و بصیرتی عمیق می نگرند و می اندیشند و تأمل میکنند، به وسیله آن به حقیقت راهیاب میشوند. زیرا آن عذاب از سخت‌ترین و سهمگین‌تر عذاب های الهی بود.

به همه حال، مطلب آیۀ مبارکه اینست: برای آنعده از کسانیکه اهل تدقیق و تحقیق اند، در قصّه قوم لوط علیه السلام بس نشانه های عبرت آور موجود است. انسان ازآن میداند که عاقبت بدی وسرکشی چیست؛ و در مقابل قدرت عظیم الهی همه نیروها هیچ‌اند؛ بایدانسان برمهلت وی مغرور نشود؛ با پیغمبران به ضدّ و عداوت پیش نیاید؛ ورنه، همان طور حشر خواهد شد.

وَإِنَّهَا لَبِسَبِيلٍ مُقِيمٍ﴿٧٦﴾

وویرانه‌هاي سرزمین آنها برسر راه(کاروانها) همواره ثابت و برقرار است.(۷۶)

تفسیر:
باید گفت که: حفظ آثار و بقایای اقوام گذشته، مایه عبرت بر ای نسل های آیندگان است. شهر قوم لوط بر سر راهی است که همیشه رفت و آمد در آن جریان دارد و آن راه مدینه به سوی شام است وآثار برجای مانده از خرابه‌های قوم لوط هنوز محو نگردیده و عابران وتورستان آن را مشاهده می‌کنند پس آیا از دیدن آن درس عبرت نمی‌گیرند؟!.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ﴿٧٧﴾

مسلماً در این [شهر ویران شده] برای مؤمنان نشانه ای [پندآموز] است.(٧٧)

تفسیر:
بیگمان در نابود سازی قوم لوط، بیانی از سرگذشت عبرتناک مردم شهر لوط و عذاب خفتباری که برآنان به سبب تکذیب و نافرمانی پیامبرشان، ارتکاب فحشای لواط، راهزنی و اصرار شان بر ارتکاب منکرات دیگر به طور علنی فرود آورده شد، عبرت برای کسانی است که آیات الله متعال را تصدیق کرده و از آنها بهره می برند.

خوانندۀ محترم!
در آیات متبرکه (78 الی 86) در بارۀ قصه ی اصحاب ایکه (قوم شعیب) و أصحاب حجر یا ثمود (قوم صالح) بحث بعمل آمده است.

وَإِنْ كَانَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ لَظَالِمِينَ﴿٧٨﴾

و بی تردید اهل ایکه [قوم شعیب] ظالم بودند.(٧٨)

تفسیر:
داستان أهل أیکه، یعنی قوم شعیب سومین داستانی پس از داستان آدم علیه السلام و اِبلیس و داستان ابراهیم علیه السلام و لوط علیه السلام است که در این سوره مبارکه بیان می یابد.
«الْأَيْكَهِ»: جنگلی است که دارای درختان درهم پیچیده است و طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم مراد از «أصحاب ایکه»، قوم حضرت شعیب علیه السلام می باشند که در منطقه‌ی خوش آب و هوا و پر درختی میان حجاز و شام زندگی میکردند. به قولی: أیکه نام قریه‌ای است که اهل أیکه، یعنی قوم شعیب علیه السلام در آن به سر می بردند. البته نباید أهل أیکه با أهل مدین که شعیب علیه السلام به سوی آنان نیز فرستاده شد یکی تصور شوند چنان‌که درحدیث شریف به روایت عبدالله بن عمر و از رسول خدا(ص) آمده است که فرمودند: «مدین و أصحاب أیکه دو امت أند که الله متعال شعیب علیه السلام را به سوی [هر دوی] آنان فرستاد».
ظالمان نباید فراموش کنند که داستان های ظلم وشرارت شان در طول تأریخ، برای دیگران بازگو می شود.

فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ وَإِنَّهُمَا لَبِإِمَامٍ مُبِينٍ﴿٧٩﴾

ما از آنها انتقام گرفتیم و این دو (قوم لوط و اصحاب ایکه) شهرهاي ویران شده شان بر سر راه آشکار است! (٧٩)

تفسیر:
«فَانْتَقَمْنا مِنْهُمْ»: خداوند متعال از قوم شعیب با زمین لرزه و عذاب روز «ظلّه» [که ابری سیاه و عذاب آور بود] انتقام گرفت.
مفسران در این مورد مینویسند: هفت روز گرما بر آنان شدت گرفت و داشتند هلاک و نابود می‌شدند، آنگاه الله متعال بر بالای سر آنها ابری را بسان سایه قرار داد، آنان به

سایه‌ی آن پناه بردند که از گرما در امان باشند و همه جمع شدند، در این هنگام خدا بر آنان آتشی افروخت و آنها را سوزاند.
«وَ إِنَّهُما لَبِإِمامٍ مُبِينٍ(79)»: و همانا شهرهای قوم لوط واهل أیکه قوم شعیب بر سر راهی آشکار در معرض دید مردم رهگذر و مسافر قرار دارند پس باید درس عبرت بگیرند.
دهات قوم لوط و قوم شعیب راهی است روشن، پس ای اهل مکه! آیا پند نمی‌گیرید

وَلَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْحِجْرِ الْمُرْسَلِينَ ﴿٨٠﴾

وهمانا (قوم ثمود) اهالی حِجر نیز پیامبران را تکذیب کردند. (۸۰)
این هم چهارمین قصه‌ی این سوره در باره حضرت صالح علیه السّلام است،

تشریح لغات و اصطلاحات:

«**حِجْر**»: سرزمینی که میان مدینه و شام قرار دارد. «**أَصْحَابُ الْحِجْرِ**»: مراد قوم ثمود است که پیغمبرشان صالح نام داشت. همچنان «حجر» به محل سکونت نیز اطلاق میشود. «حجر» به معنای دامن مادر و «حجر اسماعیل» و «حجره» از همین کلمه می باشد.
همچنان قابل یادآوری است که از کلمه‌ی »الْمُرْسَلِينَ« چنین فهمیده می شود که: أصحاب حِجر، غیر ازحضرت صالح، پیامبران دیگر نیز داشته‌اند، و بعضی میگویند چون تکذیب يك پیامبر در واقع تکذیب همه أنبیاست، لذا مرسلین آمده است.

تفسیر:

امام بیضاوی فرموده است: هرکس یکی از پیامبران راتکذیب کند مانند این است که تمام پیامبران را تکذیب کرده است، از این رو خداوند متعال فرموده است: اَلْمُرْسَلِينَ.
(بیضاوی ۲۸۶.)
مراد از «صیحه» در اینجا، صاعقه است، به دلیل آیه: «أَنْذَرْتُكُمْ صاعِقَةً مِثْلَ صاعِقَةِ عادٍ وَ ثَمُودَ» (فصّلت، 13.)
«وَلَقَدْ كَذَّبَ أَصْحابُ اَلْحِجْرِ اَلْمُرْسَلِينَ» و در حقیقت قوم ثمود، صالح علیه السلام را تکذیب کردند. آنان مردم وادی حجر بودند.

وَآتَيْنَاهُمْ آيَاتِنَا فَكَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ﴿٨١﴾

و ما آیات و نشانه های خود را (توسط پیغمبر شان) برای ایشان فرستادیم،ولی از آنان روی گردان شدند.(۸۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«**ءَايَاتِنَا**»: هدف از آن آیه های کتاب آسمانی یا معجزات حسّی است. (تفسیر نور).

تفسیر:

باید متذکر شد که؛ تمام انبیا دارای معجزه بوده‌اند. ولی به تأسف باید گفت که انسانهای لجوج فرصت فکرکردن رابه خود نمیدهند طوریکه درآیه مبارکه میفرماید: «وَآتَيْناهُمْ آياتِنا فَكانُوا عَنْها مُعْرِضِينَ(81)» پروردگار باعظمت به قوم صالح علیه السلام آیات و معجزات خود را که دلیل یگانگی‌اش و راهنمای درستی پیام رسالت صالح علیه السلام بود ارائه کرد و از آن جمله ماده شتر را؛ اما آنها از آن آیات و نشانه‌های نفع نبرده، عبرت نگرفتند و از تأمل و اندیشه در آنها رویگردان و از حق دوری میجستند. باید

گفت؛ اعراض ازحقّ وبی اعتنایی به مردان حقّ، برای گروهی از انسانها بحیث یک عادت مبدل شده است.
ابن عباس(رض) میفرماید که: در وجود شتر آیات و دلایلی موجود بود؛ از جمله ازسنگ بیرون آمد کمی پس ازخارج شدن از کوه، بچه زایید و این که دارای جثه‌ای بس بزرگ بود به طوری که هیچ شتری مانند آن نبود و این که شیرش زیاد بود، حتی شیرش کفاف تمام آنها را میکرد. اما در آن نیندیشیدند و در پر تو آن راه را نیافتند. (زاد المسیر ۴/۴۱۱).

وَكَانُوا يَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا آمِنِينَ﴿٨٢﴾

و همواره از کوه ها خانه ها می تراشیدند درحالیکه [به خیال خود به سبب استحکام آن خانه ها] در امان باشند.(۸۲)

تفسیر:

قوم صالح علیه السلام از صخره سنگ های بزگ را در کوه ها به شکل خانه‌هایی تراشیده (**كَانُوا يَنْحِتُونَ**: می تراشیدند) و برای خود در اندرون آنها منازلی امن می ساختند که از خرابی و سقوط و سرقت أموال شان و در نهایت امر از عذاب الهی محفوظ و در امان باشند، ولی آن نیروی شان برای شان سودی به همراه نداشت و چون به پروردگار خویش کفر ورزیدند امنیت‌شان استمرار پیدا نکرد.

فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُصْبِحِينَ﴿٨٣﴾

پس هنگامی که به صبح درآمدند، صدایی [مرگبار و وحشتناک و غرّشی سهمگین] آنان را فرا گرفت.(۸۳)

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: انسان نباید به خانه‌های سنگی و محکم و قصر های مجلل وآسمان خراش ساخته دست بشری مغرور شود، زیرا روز آمدنی است که در برابر اراده الهی متلاشی می شوند.
طوریکه در آیهٔ مبارکه آمده است: «پس صبحدم بانگ مرگبار آنان را فروگرفت» صاعقهٔ عذاب آنها را سوخت و جملگی هلاک شدند. و آن در چهارمین صبحگاه از آن روزی بود که صالح علیه السلام آنان را به عذاب تهدید کرده بود.

فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴿٨٤﴾

و آنچه [از بناهای محکم و استواری که] فراهم می آوردند، عذاب الله را از آنان دفع نکرد.(۸۴)

تفسیر:

«**مَآ أَغْنَيا عَنْهُمْ**»: از ایشان دفع نکرد. برای آنان سودمند واقع نشد (اعراف/48). (تفسیر نور).
دیده میشود که: برج و دژها وسنگر ها یی استوار و مستحکم که ساخته بودند، وبه آن سخت مغرور هم بودند، عذاب الهی را از آنان دفع نکرد. و آنچه از اموال گردآورده بودند وآن خانه‌های مستحکمی که بنا کرده بودند هیچ کدام فایده ای به حال شان نکرد؛ زیرا نیروی خداوند متعال بزرگتر و عذابش سخت‌تر است. از یک سو زلزله آنان را فروگرفت و از سویی جبرئیل علیه السلام بر آنان بانگی مرگبار در داد که همه هلاک

شدند. پس سنت خداوند متعال در نابود ساختن امت‌هایی که پیامبرانش را تکذیب کنند، جاری است ولی هر چیز نزد او وقت و میعادی دارد.

یادداشت:

در مورد اینکه قوم ثمود چگونه به هلاکت و مستوجب عذاب شدند به سوره نمل (تفسیر احمد) مراجعه فرماید.

«حجر»: حجر اسم منطقه ای است که: مردم و از جمله قوم ثمود، در آن جا زندگی می کردند. از این رو اصحاب حجر نامیده شدند.

أصحاب حجر یا ثمود نام قوم حضرت صالح علیه السلام است. ثمود قومی از عرب بودند که در «وادی القری» بین مدینه و شام زندگی می کردند.

شغل آن ها زراعت و مالداری بود و با حفر چاه و چشمه ها، باغ ها و نخلستان های سرسبز به وجود می آوردند. (شعراء، 148.) ثمودی ها به شیوه‌ی قبیله ای زندگی میکردند و رئیس قبیله و شیوخ بر آنها حکومت میکردند. در شهر آنها نُه گروه بودند که فساد می کردند (نمل، 48.)

و در نهایت طغیان کرده، و بت پرست شدند: خداوند حضرت صالح نبی را به سوی آن ها فرستاد. حضرت صالح از خانواده ای شریف بود که به عقل و کفایت شهرت داشت. (هود، 62: نمل، 49). او آن ها را به خداپرستی دعوت کرد و خواست که بت پرستی را کنار بگذارند، در مقابل مردم به او آزار رسانیدند و تنها گروه اندکی ایمان آوردند. (أعراف، 75.)

کفّار ثمود، مؤمنان را آزار میرساندند و بر کفر خویش، اِصرارمی ورزیدند و صالح علیه السلام را فردی سفیه و ساحر مینامیدند، (اِعراف، 66، شعراء، 153، نمل، 47) و از او معجزه ای خواستند که بر پیامبری او گواه باشد و در نهایت، گفتند: از کوه برای ما شتری بیرون بیاور! حضرت صالح به امر خداوند، شتری با همان اوصاف که گفته بودند، بیرون آورد و به آن ها فرمود: خداوند به شما امر فرموده است، یك روز شما از آب چشمه بنوشید و یك روز آب آن را برای شتر نگهدارید وشتر را رها سازید تادر روی زمین بچرد وآزاد باشد: اگر او را آزار برسانید، عذاب نازل میشود. (اعراف، 72، هود، 64، شعراء، 156.)

مدتی این گونه گذشت، دوباره طغیان کردند و نقشه کشیدند و یك نفر از اشرار رافرستاند تاشتر را ذبح کند: آنگاه به صالح علیه السلام گفتند: اگر راست میگویی، برما عذاب نازل کن! حضرت صالح فرمود: تاسه روز در خانه های خود بمانید وهرچه می خواهید بکنید. یعنی پس از سه روز عذاب نازل میشود (هود، 65) پس از گذشت سه روز، صاعقه ای نازل شد درحالیکه آنها میدیدند همه را در برگرفت. (ذاریات، 44) و خداوند بندگان مؤمن و باتقوی را نجات داد. (فصلت، 17 و 18.) صالح علیه السلام به آنها فرمود: ای مردم! من رسالت پروردگارم را به شما ابلاغ کردم، اما شما نصیحت کنندگان را دوست ندارید. (اعراف، 79: هود، 67)

قابل دقت و توجه است:

به یاد داشته باشید: هر امتی که الله متعال به آن ها نعمت فراوان داد و آنان شکر نعمت ها را به جای نیاوردند، به گناه و معصیت گرفتار آمده، به عذاب الهی مبتلا گردیدند: پس پذیرش نصیحت بندگان صالح خداوند، لازم و شرط عقل است:

همچنان نباید فراموش کنید، در برخی از حالات با گناه یك گروه، یك امت عذاب میشود: چنان که شتر را یك نفر با تحریك عده ای کشت، ولی عذاب بر آن قوم نازل شد. در نتیجه رضایت و سکوت در برابر گناه دیگران چون ترك امر به معروف و نهی از منکر است، خود گناه بوده، عذاب الهی را در پی خواهد داشت.

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَإِنَّ السَّاعَةَ لَآتِيَةٌ فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ﴿٨٥﴾

و ما آسمان‌ها و زمین و آنچه را که در بین آندو است جز به حق نه آفریدیم و بی تردید قیامت آمدنی است؛ پس فعلاً به طریقهٔ خوب از آنها در گذر (بدون انتقام گرفتن).(٨٥)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«**بِالْحَقِّ**»: به حق نه به باطل. هم آفرینش جهان و هم نظام حاکم بر جهان و هم هدف نهائی آن، سازگار با حق و حقیقت و دارای حکمت و مصلحت است.

آمدن کلمه «بالحق» درآیه‌ی متبرکه اینست که: جهان جز از راه حق اداره نخواهد شد و همه‌ی کار وبارش با حق روبه راه میگردد، از هواها و آرزوهای نفسانی پیروی نمی کند؛ بلکه از حق و عدل پیروی می کند.«**السَّاعَةَ**»: روز رستاخیز، قیامت. «**إصْفَحْ**»: گذشت کن. ببخشای. «ترجمهٔ معانی قرآن».

تفسیر:

خداوند متعال میفرماید: «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ» آسمان ها و زمین و آنچه را که در میان آن دو است جز به حق نیافریده‌ایم، آفرینش، هدفدار است وهدفش حقّ است. یعنی: آسمان‌ها وزمین راجز به حق نیافرید، حقی‌که آیینه دارکمال آفرینشش، نیکویی واستواری صنعش و برهان روشن این امر است که تنها او سزاوار پرستش بوده و شریکی ندارد. «وَإِنَّ اَلسّاعَةَ لَآتِيَةٌ فَاصْفَحِ اَلصَّفْحَ اَلْجَمِيلَ(85)»

«صفح»: از «صفحه» به معنی صورت میباشد. «فَاصْفَحِ الصَّفْحَ» یعنی اغماض و ترک ملامت یعنی روی بگردان ولی نه از روی قهر، بلکه از روی عفو و اغماض؛ زیرا که عفو، شاید توأم با ملامت باشد.

«فاصفح الصفّح الجميل»: پس (ای پیغمبر!) گذشت زیبائی داشته باش (و بزرگوارانه و حکیمانه به دعوت خود ادامه بده و در برابر اذیت و آزار کفار صبر و شکیبائی کن). دل خود را به کینه و کینه توزی مشغول مدار. چه حق قطعاً بایدکه تحقق پیدا کند و پیاده شود.

در آیهٔ مبارکه میفرماید: و یقیناً و بدون شک روز قیامت خواه مخواه آمدنی است، یعنی اگر توان تنبیه کفّار را ندارید، نگران نباشید، قیامتی آمدنی است، در آن موقع نیکوکار به پاداش نیکی خود نایل می‌آید و بدکار جزای عمل خود را می یابد، پس ای پیامبر! از این تکذیب پیشگان درگذر و از برخورد بد با آنان صرف نظر کن؛ زیرا الله متعال خود عهده دار حال شان است و به زودی به حساب شان میرسد. یعنی آمدن قیامت حقّ است و به حساب همه رسیدگی میشود، پس نگران حیله‌ها و عنادهای کفّار مباش وآنان را عفو کن.

باید گفت که: برخی از مفسران میفرماید که حکم این آیه به آیه قتال منسوخ گردیده است «تفسیر انوار القرآن».

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ﴿٨٦﴾

یقیناً پروردگارت همان آفریننده داناست.(٨٦)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْخَلاّق»: آفریدگار. یکی از صفات الله متعال است و مراد آفریننده کلّ اشیاء است که قادر بر آفریدن هر چیزی و از جمله پدید آوردن روز رستاخیز است (یس/36).

تفسیر:

«إِنَّ رَبَّکَ هُوَ اَلْخَلاّقُ اَلْعَلِیمُ(86)»: پروردگارت خالق هر آفریده‌ای است، خلق را از عدم ایجاد کرده و به نیکوترین صورت مصور ساخته است: او آفریننده تمام خلق است لذا به احوال تو و احوال آنان و به کسانی از آنان که نیکوکار یا بدکارند، دانا می باشد. و هیچ امر نهانی بر وی مخفی نمانده و هیچ غایبی از ساخت علمش دور نیست.

وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ﴿٨٧﴾

و البته سبع المثانی (هفت آیت سورۀ الفاتحه که در نمازها مکرر تلاوت میشود) و قرآن بزرگ را به تو دادیم.(٨٧)

نظریات چند در مورد «السبع المثانی، یا سبعاً من المثانی»:

«وَ لَقَدْ آتَیْناکَ سَبْعاً مِنَ اَلْمَثانِی»: ای محمد! و به راستی، به تو سبع المثانی را عطا کردیم» یعنی هفت آیه را به تو اعطا کرده‌ایم که عبارت است از سوره‌ی فاتحه؛ زیرا فاتحة الکتاب شفا بخش و بسنده است و از این رو در هر نماز تکرار میشود. و یا این سورۀ میان خدا و بنده تقسیم میشود: نیمه ی اول آن، سپاس و ثنای خدا و نیمه ی دوم، دعا و التماس است.

درحدیث شریف آمده است:الحمد لله رب العالمین هی السبع المثانی والقرآن العظیم الذی أوتیته. (اخراج از بخاری و طبری نیز این قول را پذیرفته است.)

«الحمد لله همان سبع مثانی و قرآن عظیمی است که به من عطا شده است». و اکثرمفسران میفرمایندکه هدف از:«سبع‌المثانی»،آیات هفتگانۀ سورۀ »فاتحه» است. آنها را مثانی نامیدند، بدان جهت که در هر نمازی تکرار میشوند. به قولی دیگر: مراد از «سبع المثانی»، هفت سوره بزرگی قرآن عظیم الشأن است که عبارتند از سوره های: بقره، آل عمران، نساء، مائده، انعام، اعراف و انفال).

- سبع مثانی، تمام قرآن است. (طاوس و ضحاک به نقل از ابن عباس(رض)) به دلیل آیه ی «الله انزل احسن الحدیث کتابا متشابها مثانی...» [زمر/٢٣]. همه‌ی قرآن، مثانی نام دارد؛ زیرا اخبار، قصص و امثال در آن وجود دارد.

و یا اینکه مراد از سبع مثانی، اقسام مطالب و موضوعات اساسی قرآن از: امر و نهی، بشارت و هشدار، ضرب المثل، برشمردن نعمت ها و سرگذشت پیشینیان است. زیاد پسر ابو مریم میگوید: نظر صحیح، اولی است. [با اختصار، تفسیر طه الدره]. اما من آن پسندم که جانان پسندد. والله اعلم.

«وَاَلْقُرْآنَ اَلْعَظِیمَ(87)»: یعنی قرآن عظیم را به تو عطا کردیم که جامع تمامی کمالات کتاب های آسمانی است.

بعد از آنکه حق تعالی این نعمت عظمای دینی را به رسول گرامی اش صلی الله علیه وسلم یادآوری کرد، ایشان را از لذت‌های زودگذر و فانی دنیا متنفر ساخته و میفرماید:

خوانندۀ محترم !

درآیات متبرکه(88 الی 99) موضوعاتی درباره عطایای پروردگار به پیامبرش، محمد مصطفی صلی الله علیهم السلام مورد بحث قرار داده می شود.

لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ﴿٨٨﴾.

بنابر این به امکانات مادی [و ثروت و اولادی] که برخی از گروه های آنان را از آن برخوردار کردیم، چشم مدوز، وبرآنان [به سبب اینکه پذیرای حق نیستند] غمگین مشو وبال[لطف ومهربانیِ]خود رابرای مؤمنان هموار کن.(٨٨)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«**لا تَمُدَّنَّ**»: چشم مدوز. خیره مشو. «**ما**»: چیزی که. چیزهائی که. مراد ثروت و نعمت دنیوی است. «**أَزْواجاً**»: دسته‌ها و گروه‌هائی. «**إِخْفِضْ**»: پائین بیاور و بگستران. «**جَنَاحَ**»: بال. «**إِخْفِضْ جَنَاحَكَ**»: متواضع و مهربان باش (سوره: إسراء آیه 24، شعراء آیه 215). «ترجمۀ معانی قرآن» مصطفی خرمدل.

تفسیر:

کسی میتواند مردم را به معنويّت سوق دهد، که خودش گرفتار ماديات نباشد طوریکه میفرماید: «لا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلى ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجاً مِنْهُمْ»: ای پیامبر! به متاع‌های عطا شده به بعضی از کافران منگر؛ چون آنچه به تو اعطا کرده‌ایم از آن والاتر و بهتر است؛ چرا که نعمت نزول قرآن تو را بس است.

یعنی: به‌سوی آرایش‌ها وزرق وبرق دنیا آن گونه چشم مدوز که با گرایش و میل مفرط به آنها همراه باشد. باید گفت: همه‌ی کسانیکه به سراغ دنیا میروند، به آن نمی رسند.

«وَلا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ»: ای پیامبر! برای کسانی که قابل هدایت نیستند، نباید غصه خورد، یعنی بر کفرشان نیز محزون مباش؛ از این‌که ایمان نیاورده‌اند و بر کفر و عناد خود مصمم باقی مانده‌اند زیرا گناهان‌شان بردوش خودشان است.

«وَ اِخْفِضْ جَناحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ(88)» و برای مؤمنان مهر و عنایت خویش را فروگستر وباتواضع وتعامل مهرورزانه وگفتن سخنان نرم وملایم به آنان، برای شان متواضع باش. قابل تذکر است که یکی از سفارشات اکید قرآن عظیم الشأن به پیامبر ﷺ و مؤمنان، سفارش به نرمش و رحم و صبر، نسبت به اهل ایمان است. از جمله: در (آیۀ 28 سورۀ کهف) فرماید: «وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ»: باکسانیکه همواره پروردگارشان را میخوانند، شکیبایی کن، «أَذِلَّة عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» «مائده، 54.» با مؤمنان فروتن هستند، «رُحَماءُ بَيْنَهُمْ» (فتح، 29.) با همدیگر مهربانند.

قابل تذکراست: رهبر و مربی باید در برابر مردم، نرمش و عطوفت از خود داشته باشد.

وَقُلْ إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ﴿٨٩﴾

و بگو: یقیناً من بیم دهنده آشکارم.(٨٩)

تفسیر:

قبل از همه باید گفت همانطوریکه نرمی و عطوفت با مؤمنان و دوستان لازم است، «وَاخْفِضْ جَناحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ» قاطعيّت در برابر مخالفان نیز ضروری و حتمی است. طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: «وَقُلْ إِنِّی أَنَا اَلنَّذِيرُ اَلْمُبِينُ(89)» و ای پیامبر! به مردم بگو: من همان هشدارگر بیم دهنده از عذاب الهی هستم، من همان راهنما به سوی الله متعال هستم، من روشنگر آیاتش و خیرخواه و دلسوز بندگانش و امانتدار وحیش هستم.

در مقابل کفر، تهدید و هشدار لازم است، وحتی در زیاتر از موارد هشدار باید صریح وجدّی هم باشد. «النَّذِيرُ الْمُبِينُ»: وای پیامبر! به مردم بگو: «من همان هشدار دهنده

آشکارم» یعنی: من هشدار دهنده‌ای هستم‌که به قومش آنچه رابه آنان ازعذاب الله متعال خواهد رسید آشکارا بیان واظهار میدارم، من همان راهنما به سوی پروردگار باعظمت هستم، من روشنگر آیاتش و خیر خواه و دلسوز بندگانش و امانتدار وحیش هستم.

كَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ﴿۹۰﴾

(و آنها را از عذابی بترسان) همانگونه که برتقسیم کنندگان (آیات الهی) نازل کردیم. (۹۰)

تفسیر:

«الْمُقْتَسِمِينَ»: فرقه گرایان، اِستهزاء کنندگان، تقسیم کنندگان، آنهایی که در زمان حیات مبارک پیامبر ﷺ در مکه و در راه های ورودی آن تقسیم میشدند وبه کسانیکه قصد طواف بیت را داشتند، هشدار میدادند که فریب محمد نخورند... و نیز مقتسمین؛ یعنی، یهودیان و نصاری و یا هر دسته و فرقه‌ی دیگری که راه درست الهی را در هر دور و زمانی، بر روی مردم ببندند و صدای رسای دلسوزان و دانایان دین را - به شیوه های گوناگون - خاموش کنند.

به یاد داشته باشید: سزای آنعده از کسانیکه کتب آسمانی را تحریف و بخش بخش کنند قهر الهی بصورت حتمی نازل می شود.

داکترعایض مفسر«تفسیر المیسّر» درتفسیر این آیهٔ مبارکه مینویسد:و همانگونه که بر تقسیم کنندگان قرآن عذاب را نازل کردیم؛ همانان که قرآن را بخش بخش کرده به بعضی از آن ایمان آورده و به بعضی دیگر کفر ورزیدند، پیش ازآن بریهود ونصاری وغیر ایشان نیزکه درکتاب الهی اختلاف کرده به بعضی از آن ایمان آوردند و به بعضی دیگر کفر

ورزیدند نیز عذاب را نازل نمودیم.

همچنان مفسر عبدالرؤف مخلص هروی در «تفسیر انوار القرآن» می نویسند که این آیهٔ مبارکه اشاره دارد به سران کفّار که تعداد شان بنابر برخی از روایات به شانزده تن میرسید که: ولید بن مغیره آنها را در أیام حج بر سر راه‌ها وگلوگاه های مکه برمیگماشت وآنها برآن راه‌ها تقسیم شده به هر کسیکه وارد مکه می‌شد، میگفتند: مبادا فریفته این‌کسی گردی که از میان ما به ادعای نبوت برخاسته است زیرا او دیوانه است. وبسا میگفتند: او ساحر است. وبسا میگفتند: اوشاعر است. وبسا میگفتند: اوکاهن است. پس به همین جهت »مقتسمین» نامیده شدند.

مفسر ابن کثیر(رح) «مقتسمین» را به معنی قسم خواران گرفته است؛ یعنی اقوام گذشته که برای تکذیب و مخالفت أنبیاء قسم خورده بودند، و به دروغ قسم میخوردند؛ کُتب سماویّه را پاره پاره کرده بودند. از نوع عذابی که ما بر ایشان نازل کرده ایم، این نذیر مبین از همچو عذاب شما را می ترساند؛ و ابن کثیر درتأیید این معنای «مقتسمین» به آیات ذیل استشهاد مینماید: «تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ لَنُبَيِّتَنَّهُ وَأَهْلَهُ» (نمل، رکوع 4)؛ «وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ» (نحل، رکوع 5)؛ «أَوَ لَمْ تَكُونُوا أَقْسَمْتُمْ مِنْ قَبْلُ ما لَكُمْ مِنْ زَوالٍ» (ابراهیم، رکوع (ع)؛ «أَ هؤُلاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لا يَنالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ» (اعراف، رکوع 6).

به قولی دیگر: (مقتسمین) اهل کتابند که قرآن را به بخش‌ها و اجزایی تقسیم کرده به بعضی از آن ایمان آورده و به بعضی دیگر کفر ورزیدند.
تحریف و تجزیه کتب آسمانی به دست نا اهلان، در طول تأریخ بشریت و ادیان تازگی ندارد، ولی باید گفت که: مؤمن کسی است که تمام قرآن را بپذیرد و بگوید «كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنا» «آل عِمْران، 7.» یعنی همه آنچه نازل شده از جانب پروردگار است، نه آنکه نسبت به بعضی بی اعتنا باشد یا انکار کند.
یعنی قسمت آنرا قبول وقسمت آنرا بی اعتبار بشمارد.

الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ ﴿۹۱﴾

همانان که قرآن را بخش بخش کردند [بخشی راکه به نفع شان بود پذیرفتند، و آنچه بر خلاف هوس‌هایشان بود ترك نمودند)!(۹۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«عِضِينَ»: «**جمع عِضَة**» که اصل آن «**عِضْوَة**» است، یعنی: قطعه قطعه و بخش بخش. مراداین است که به برخی ازقرآن ایمان داشتند وبه برخی باور نداشتند. یا این که سخنان متناقض وگوناگونی در باره آن میزدند. «**یا جمع عَضَة**» که اصل آن «**عَضْهَة**» است، به معنی: کذب و بهتان و سحر و کهانت.یعنی: قرآن را از این قبیل اشیاء می دانستند. با تأسف باید گفت که این آفت خطرناک هم‌اکنون اگرنه درعقیده اما درعمل،دامن‌گیر امت مانیز شده است.

تفسیر:

«الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ» :آنان همان کسانی‌اند که در قضاوت خویش در باره قرآن عظیم الشأن متفرق شده بعضی گفتند: قرآن سحر، یا شعر یا کهانت است، که البته این رجزگویی‌ها بهتانی است ساخته و پرداختهٔ خودشان تا بشریت را از ذکر حکیمانهٔ قرآن و پیامبر بزرگوار الله منان بازدارند.
ابن عباس(رض) میفرماید: به بخشی از آن ایمان آورده و به بخش دیگر آن کافر شدند. و بدین وسیله در مقابل عملکرد قریش و موضع گیری آنان در رابطه با قرآن، خاطر پیامبر صلّی الله علیه و سلم را تسلی داده است. همان‌گونه که دیگران درباره‌ی کتب خود عمل کردند، کفار مکه هم نسبت به قرآن چنان کردند.

داستان آمو زنده از تفسیر شیخ قرطبی:

آورده‌اند که یک نفر خواست بداند کدام یک ازأدیان صحیح‌تر و بهتر است.
تورات و أنجیل و قرآن را به عنوان منبع تحقیق انتخاب کرد. او خطاط ماهری بود از هر یک از آنها با خطی زیبا نسخه‌ای نوشت و از خود چیزهایی به آنها افزود یا از آنها کاست. بعد از خطاطی این کتب: تورات را نزد علمای یهود برد آنان کتاب خطاطی شده را پذیرفتند و از آن استقبال کردند و از نویسنده تجلیل هم به عمل آوردند و مال را برسم تحسین و تشویق در اختیارش قرار دادند، آنگاه انجیل را نزد کشیشان برد، آن را با بهای گزاف خریدند، بعد از آن نسخه‌ی قرآن را به علمای مسلمان داد. مسلمانان آن نسخه خطاطی شده را به دقت تام بررسی کردند، وقتی زیادت و نقصان را در آن نسخه خطاطی شده دریافتند قرآن تحریر شده را مصادره و خطاط را نزد حاکم وقت بردند. حاکم هم فرمان قتل او را داد. وقتی خواست او را به قتل برساند خطاط اسلام خود را

اعلام کرد و آنها را از قصد خود با خبر ساخت که هدفش امتحان رهبران و زمامدران ادیان بوده و دریافت که واقعاً اسلام دین حق است. (تفسیر قرطبی ۶/۱۰.)

فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ﴿۹۲﴾

به پروردگارت قسم از همه آنها سؤ ال خواهیم کرد. (۹۲)

«**لَنَسْأَلَنَّهُمْ**»: بی‌گمان از ایشان سؤال و بازخواست می‌کنیم.

تفسیر:

یعنی اینکه قسم به پروردگار بزرگت که آنها آنچه گفتند و آنچه می کردند، از همهٔشان در روز هنگامهٔ بزرگ حساب خواهد گرفت. در حدیث شریف به روایت انس(رض) آمده است که رسول الله ﷺ در تفسیرآیهٔ «فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُم أجمَعِينَ۹۲» [الحجر: 92] فرمودند: «از لا اله الا الله مورد پرسش قرار میگیرند».

توجّه به سؤال و حسابرسی در روز قیامت و اینکه از همه می‌پرسند، «أَجْمَعِينَ» و از همه‌ی کارها میپرسند، «عَمَّا كانُوا يَعْمَلُونَ» یکی از عوامل بیداری است.

وظیفه پیامبر هشدار است ولی حساب مردم با خداست.

یادداشت:

وفق دادن این آیه «فَوَ رَبِّکَ لَنَسْئَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ با وَلا يُسْئَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ اَلْمُجْرِمُونَ. و، فَيَوْمَئِذٍ لا يُسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلا جَانٌّ» این چنین است: قیامت شامل مراحلی است؛ در یک مرحله سؤال و گفتار وجود دارد و در مرحله‌ای دیگر چنین امری وجود ندارد، عکرمه این نظر را پذیرفته است. و ابن عباس(رض) گفته است: سؤالی از آنها نمیشود که منظور از آن کسب خبر و استعلام باشد؛ یعنی از آنها سؤال نمیشود که آیا چنان و چنین عملی را انجام داده‌اید یا نه؛ زیرا خدا به همه چیز آگاه است. اما سؤال توبیخ و سرزنش از آنها میشود و از آنان میپرسد: چرا ازقرآن نافرمانی کردید و چه دلیلی داشتید؟ (تفسیر قرطبی ۶۱/۱۰.).

عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴿۹۳﴾

از اعمالی که همواره انجام می داده اند.(۹۳)

تفسیر:

یعنی اینکه و به زودی از افترای‌شان نسبت به قرآن و اختلاف نظرشان پیرامون آن و از کوبیدن ناروا و دروغین حق به وسیلهٔ باطل، از آنان خواهد پرسید.

فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ﴿۹۴﴾

پس آنچه را که به دعوت و تبلیغ آن امر می شوی، اعلان و آشکار کن و از مشرکان روی بگردان. (۹۴)

تفسیر:

مبلّغ نباید به هیاهوی مخالفان اعتنا کند. پس ای پیامبرا! دعوتت به سوی حق را که پروردگارت تو را به ابلاغ آن مأمور ساخته است، آشکار کن، تبلیغ فرمان الله را علنی ساز یعنی: با دعوت نمودن از آنان به سوی توحید، دین حق را آشکار کن و از کفار هیچ ترس و هراسی به دل راه نده؛ و به گفته‌ی مشرکان گوش مده. چون آنها تو را بر آشکار ساختن دعوتت سرزنش کردند، به آنان هیچ اهمیتی نده و التفاتی نکن. زیرا تو بر حق هستی و آنها بر باطل.

«صدع»: به معنی شکافتن و آشکار کردن امده است:

برخی از مفسران در بیان شأن نزول این آیهٔ مبارکه می نویسند که: رسول الله ﷺ پیوسته دعوت شان را مخفی می داشتند تا این آیه کریمه نازل شد و بعد از نزول آن، خود و اصحاب‌شان علناً به میدان آمدند و دعوت خویش را آشکار کردند.

إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ﴿۹۵﴾

چون ما تو را از شر استهزا کنندگان کفایت [و حمایت] می‌کنیم.(۹۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«**كَفَيْنَاكَ**»: تو را بسنده‌ایم. تو را حمایت وحفاظت می‌کنیم (نگا: بقره / 137).

«**مستهزءين**»:هزء وهزو:مسخره کردن، خفیف شمردن.مستهزئ: مسخره کننده. جمع آن مستهزءون است.

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: حمایت و پشتیبانی الهی، قطعی است. و به یاد داشته باش‌که سخن حقّ و منطقی، هرگزبی مخالفت نیست. ای پیامبر! خداوند متعال تو را از شر ریشخندگران کفر پیشه حمایت خواهد کرد، بدینسان که آنان را به هزیمت کشانده و نیرنگ شان را بی اثر میگرداند سپس در آخرت نیز به سختی گرفتارشان می سازد.

این گروه تمسخرکننده، پنج تن از رؤسای و بزرگان مکه به نام‌های: ولید بن مغیره، عاص بن وائل، اسود بن مطلب، اسود بن عبدیغوث و حرث بن طلاطله بودند که خداوند متعال همگی‌شان را نابود کرد و شر آنان را در یک روز واحد، از سر پیامبرش برداشت.

شأن نزول آیهٔ 95:

ـ : بزار و طبرانی از انس بن مالک (روایت کرده اند: نبی کریم (در مکه از نزد عده‌ای گذشت. آنها با چشم و ابرو پشت سر آن بزرگوار به ایشان اشاره کردند و گفتند: این همان است که می پندارد پیغمبر است و جبرئیل همراه اوست، جبرئیل) با انگشت به آنها اشاره کرد. در بدن آنها مثل جای ناخن خراشیدگی پیدا شد و کرم گرفت و بدبوی متعفن گردید، طوری که کسی نمی توانست به آنها نزدیک شود. خدا در همان مقام آیه «إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ(95)» را نازل کرد.

بزار 2222 و طبرانی چنانچه در «مجمع الزوائد» 11112 آمده از انس(رض) روایت کرده اند. هیثمی میگوید: «در این اسناد یزید بن درهم را ابن معین ضعیف میشمارد و غلاس ثقه می داند» در این اسناد عون مجهول است. بنابر این، خبر ضعیف است. به «ابن

کثیر» 4068) مراجعه فرماید.

الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَـهًا آخَرَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ﴿۹۶﴾

آنانی که معبود دیگری را با الله قرار میدهند، پس خواهند دانست [که مرتکب چه خطای بزرگی شده اند و مستحقّ چه عذابی هستند.] (۹۶)

تفسیر:

اگر اینها تو را به باد مسخره میگیرند، نگران و دل آزرده مباش، زیرا اینها حرمت خدا را هم نگاه نداشته‌اند. این گروه کافرانی که غیر از الله شریکانی بر گرفته و او را به پرستش یگانه ساخته‌اند «فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (96)» وعید و تهدید است به زودی (آنگاه که به

سوی پروردگارخود بازگردند) کسانی که به سراغ غیر خدا میروند، به اشتباه کارخویش پی خواهند برد وفرجام کارشان را خواهند دانست.

وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ﴿٩٧﴾

والبته ما خوب می‌دانیم که سینه تو تنگ میشود به سبب آنچه میگویند.(۹۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«**يَضِيقُ**»: تنگ می‌شود. یعنی ناراحت شدن و تنگدل گشتن است.

تفسیر:

در آیه مبارکه میفرماید: و قطعاً میدانیم که سینه‌ات از آنچه میگویند تنگ میشود از متهم ساختنت به سحر وجنون وکهانت و دروغ، یا به سبب آنچه که درباره قرآن یا درباره خدای سبحان و تعالی میگویند. پس سخنان هرزهٔ این ریشخندگران توطئه‌گر که دلت را به درد آورده و روحت را آزرده است هرگز بر ما پنهان نیست.

از فحوای آیهٔ مبارکه بر می‌آید که: زمانیکه انسان درک واحساس کند، که رنج های ما زیر نظر الله متعال است، تحمّل مشکلات پرابلم ها ورنج ها بر انسان آسان میشود. باید گفت که ظرفیّت تمام انسانها حتّی أنبیاء محدود است. اعتراف باید کرد که: در برخی از اوقات لجاجت و یاوه‌گویی، سعه صدردارترین انسان را هم زیر فشار قرار میدهد. با در نظر داشت اینکه خداوند متعال میفرماید: «أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ» سیرت نویسان می نویسند که سینهٔ مبارکه رسول الله صلی الله علیه و سلم در جنگ ها تنگ نشد، ولی از حرف های بجا و بیمورد کفار و دشمنان دین دلگیر شد.

فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ﴿٩٨﴾

پس(براي دفع دلتنگی و ناراحتي آنان) پروردگارت را تسبیح و حمد گو، و از سجده کنندگان (نماز گزاران) باش.(۹۸)

تفسیر:

«**السَّاجِدِينَ**»: سجده برندگان. که هدف از آن نمازگزاراندن است. یعنی هرگاه از عناد و اصرارشان دلتنگ شوی؛ توجّه خود را از آنها گردانیده، همه تن به تسبیح و تحمید خدای تعالی مشغول باش.

معالج تنگدلی از آزار دشمنان:

قبل از همه باید گفت که: دوای اساسی ومعجزه اساسی دردفع فشار های روحی و روانی، همانا نماز، سجده، تسبیح وحمد پروردگار با عظمت است.

در آیهٔ مبارکه آمده است که: از نمازگزاران باش زیرا وقتی چنین کردی، خداوند متعال اندوه، خفگان و نگرانیت را برطرف می سازد و غم و پریشانی را از تو دور کرده و سینه‌ات را باز و گشاده می‌کند.

در آیهٔ مبارکه میفرماید: پس سخنان‌شان تو را اندوهگین نسازد و با ستایش پروردگارت تسبیح گوی با این عبارت: «سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ» و از نمازگزاران با تواضع باش و بدان که تسبیح و حمد و نماز، شفای آن علت‌هایی است که دل‌ها در سرای فریب و دنیای پر از نیرنگ بدان تنگ می شود.

واقعیت امر همین است که: یاد الله، نماز، سجده و عبادت الهی، چیزهائی است که در اثر آن قلب انشراح و اطمینان می یابد؛ و غم و الم زائل می شود.

بنابر آن، نبی کریم صلی الله علیهم والسلام عادت داشتند که در حال وقوع امر مهم و اندیشه، به نماز می شتافتند.

وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ﴿٩٩﴾

و پروردگارت را تا هنگامی که تو را مرگ بیاید، بندگی کن.(۹۹)

تفسیر:

«**الْيَقِينُ**»: امر مسلّم. عقیده قاطعانه. مراد مرگ است که کسی در آن تردید ندارد (ملاحظه فرماید سوره مدّثّرآیه: 47). تفسیر نور: «ترجمهٔ معانی قرآن» «الْيَقِينُ» یعنی، مرگ؛ زیرا مرگ، امری یقینی است و کسی از آن نجات نمی‌یابد (مدثر/۴۳ تا ۴۷). در این آیه مبارکه جمهور سلف «یقین» را به معنی مرگ گرفته اند؛ یعنی، تا آخرین نفس به عبادت خدا(ج) مصروف باش.

مهمتر از عبادت، اِستمرار آن است!

ای محمد! پروردگارت را پرستش نموده او را چنان بندگی و اطاعت کن که این روحیه تا پایان زندگی همراهت باقی بماند، تا آنگاه که مرگت فرا رسد، یعنی همان حقیقتی که بدان یقین کامل داری.

در تفسیر أنوار القرآن آمده است: این آیه دلیل بر آن است که پرستش پروردگار متعال و انجام عبادات همچون نماز گزاردن بر انسان فرض است تا وقتی که عقل وی کار میکند. پس مؤمن باید در هر وضعیت جسمی‌ای که قرار داشته باشد به حسب حالش نماز بگزارد چنان‌که درحدیث شریف آمده است: «ایستاده نماز بگزار و اگر نمی توانستی نشسته و اگر نمیتوانستی به پهلو».همچنین این آیه دلیل برعدم صحت قول برخی از ملحدانی است که میگویند: مراد از «یقین» در این آیه »معرفت« است لذا از نظر آنها معنی این است: پروردگارت را تا وقتی که به سر حد معرفت و یقین می رسی عبادت کن بنابر این، وقتی یکی ازآنان به پندار خود به حد معرفت رسید، تکلیف از وی ساقط میشود. شکی نیست که این رأی چنانکه ابن کثیر گفته کفر و گمراهی و جهل است زیرا با وجود آنکه أنبیاء علیهم السلام و أصحاب شان خداشناس ترین مردم و داناترین آنان به حقوق و اوصاف الهی بوده‌اند، در عین حال عابدترین ومواظب ترین آنها بر عبادت خداوند متعال و أنجام دادن خوبی‌ها تا دم مرگ خویش نیز بوده‌اند وهرگز کمال معرفت‌شان به پروردگار متعال، ایشان را از انجام تکالیف وعبادات‌شان باز نداشته بلکه برخشوع وخضوع ونیایش وشکر وریاضت شان افزوده است.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.

ومن الله التوفيق

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سوره النحل

جزء – (14)

سورۀ نحل در مکه نازل شده، دارای یکصدو وبیست هشت آیه وشانزده رکوع است.

وجه تسمیه:

این سوره به سبب اینکه در آن داستان »نحل« یازنبور عسل در(آیات 68 و69) به بیان گرفته شده است، بنام سورۀ «نحل» مسمی می باشد.

همچنین این سوره را به سبب نعمت‌هایی که خداوند متعال در آن بر بندگانش برشمرده است، سورۀ »نِعَم«: نعم (نعمات الهی نیز نامیده‌اند. «نعم» به کسر نون جمع نعمت است، زیرا در این سوره به طور خاصی ذکرنعمت های بزرگ خداوندی آمده است.

محور کلی بحث این سوره:

محورکلی بحث این سوره همچون عموم سوره‌های مکی، اِثبات توحید، معاد و نبوت، بیان دلایل یگانگی، قدرت وعظمت حق تعالی، طرح شبهات منکران و دفع آنهاست.

یادداشت:

در سوره های مکی معمولاً سخن از اصول عقاید است، اما در سورۀ نحل با آن که مکی است، برخی احکام و قوانین کلی اسلام نیز بیان گردیده است.

سایر خصوصیات سورۀ نحل:

سورۀ نحل ازجمله سوره های سوگند دار (آیۀ 56). و آغاز و انجام این سوره آمده است که الله متعال هم قهار است (صاحب عذاب وعقوبیت) وهم رحمان است (صاحب رحمت و نعمت).

تعداد آیات، کلمات و حروف سورۀ نحل:

طوریکه در فوق هم یادآور شدیم که سوره نحل به جز سه آیه‌ی آخر که بین راه مکه به مدینه نازل شده، متباقی سایر آیات آن در مکه نازل شده اند.

تعداد آیات سورۀ نحل به صدوبیست و هشت (128) آیه میرسند. تعداد کلمات آن به دوهزاروهشتصدوچهل (2840) کلمه میرسند. تعداد حروف آن به هفت هزاروهفتصد وهفت (7707) حرف میرسند. (لازم به تذکر است که أقوال علماء در تعداد کلمات وحروف سورۀ نحل مانند سایر سوره ها مختلف بوده. تفاصیل در این مبحث را در سورۀ طور تفسیر «احمد». مطالعه فرماید.)

ارتباط سورۀ نحل به سورۀ حجر:

همانطوریکه سورۀ حجر به تهدید کفار، خاتمه یافت، سورۀ نحل نیز با تهدید ایشان آغاز می شود.

بدین ترتیب پایان سوره‌ی حجر با آغاز سورۀ نحل پیوند محکمی دارد. در سوره‌ی حجر میفرماید: «فَوَرَبِّكَ لَنَسۡأَلَنَّهُمۡ أَجۡمَعِينَ ۹۲ حجر» (پس سوگند به پروردگارت که از همه آنان خواهیم پرسید)، بر اثبات زنده شدن در قیامت و سؤال ازعملکرد در دنیا دلالت میکند. وآیه‌ی «وَٱعۡبُدۡ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأۡتِيَكَ ٱلۡيَقِينُ 99 حجر» (و پروردگارت را پرستش کن تا آنکه یقینی (مرگ)، تو را فرارسد.)، نیز نشان فراسیدن مرگ هرکس در وقت معلوم

آن است. در این سوره میفرماید: «أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ ۱نحل) فرمان و امر خدا (مرگ) میرسد. همچنین این سوره با سورهی ابراهیم مناسبت دارد: در این سوره از مرگ، عذاب و سپس از نعمتها بحث بعمل آمده (آیات 28 الی 38) و در آیه ای 34 ابراهیم از نعمت الله متعال یاد میکند، همانگونه که در آیهی 18 همین سوره، عین آنرا تکرار میکند: «...و ان تعدوا نعمت الله لاتحصوها».

خصوصیات سورهٔ نحل:

سوره نحل جزو سور مئین (صد آیه ای ها) است ابن قتیبه میفرماید: سور مئین سوره هایی هستند که بعد از سور طوال آمده اند علت نامگذاری این سوره ها به مئین نزدیک بودن تعداد آیه های این سوره ها به عدد صد میباشد.

گفته شده این سورهها عبارتند از«بنی إسرائیل، کهف، مریم، طه، أنبیاء، حج و مؤمنون». برخی دیگرازمفسران سور مئین راسورههای«توبه،نحل،هود، یوسف، کهف، بنی اسرائیل، أنبیاء، طه، مؤمنون، شعراء و صافات» ذکر کرده اند».

یادداشت آیه سجده در سورهٔ نحل:

درآیهٔ چهل‌ونه و پنجاه این سوره سجدهٔ تلاوت وجود دارد.«وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةُ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ(49) «يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ(50) (تفصیل در مورد سجده تلاوت را میتوان در سوره سَّجْدَه تفسیر احمد مطالعه فرماید).

محتوای سورهٔ نحل :

طوریکه یاد آور شدیم؛ سورهی نحل از جمله سورههایی است که در مکهی مکرّمه نازل شده و به موضوعاتی مهم و اساسی اعتقادی از قبیل الوهیت و وحی و حشر و نشر می پردازد. و در کنار آن دربارهی قدرت و یگانگی الله متعال در این گیتی و جهان پهناور، به بحث می پردازد، از آیات و نشانه‌های خدا در آسمان‌ها و زمین و ابحارو کوه‌ها و درّه‌ها و دشت و دمن و آب ریزان و حاصلات و میوجات و نباتات و کشتی‌های روان در ابحار و ستارگانی که راهروان در تاریکی شب با استفاده از آنها راه خود را می یابند و سایر مناظری که انسان درحیات اش آن را می‌بیند وبا گوش وچشم آن را درک می‌کند، سخن به میان می‌آورد. تمام اینها دلایل زنده و واضحی هستند که بر یگانگی خداوند عزوجل دلالت دارند و گویای آثار قدرت او هستند، قدرتی که به وسیله‌ی آن عالم هستی را إبداع کرده است.

سورهٔ نحل دربدایت به قضیه‌ی وحی پرداخته است که محل إنکار و تمسخر مشرکان قرار گرفت، آنان وحی را تکذیب کردند و قیام قیامت را بعید میدانستند و از پیامبر صلّی الله علیه وسلم میخواستند عذابی را که آنها را از آن میترساند و برحذر میدارد، زودتر برسرآنان بیاورد. و هرچه زمان میگذشت وعذابی برآنان نازل نمی‌شد تمسخر و هتّاکی آنها افزایش می‌یافت.

سورهٔ نحل همچنین به موضوع توحید و یگانگی خداوند متعال می پردازد و در این راستا دیدگان را متوجه قدرت خداوند متعال واحد قهار می سازد و حواس و اعضای انسان را مخاطب قرار داده تا با یاری جستن از عقل و اندیشه راه خدا را درپیش گیرد و در پرتو آثار وآیات خدا درجهان هستی راه تکامل و تعالی را در پیش گیرد.

سپس نتیجه‌ی ناسپاسی و کفران نعمت های خدا را به انسان تذکر داده و آنها را از سرانجام
و خیمی که هر منکر و دشمنی با آن روبرو خواهد شد، برحذر می دارد.
و سوره در خاتمه از پیامبر صلّی الله علیه و سلم درخواست کرده است که با پند و اندرز نیکو به دعوت به سوی خدا بپردازد و در مقابل اذیت و آزاری که در راه تبلیغ رسالت خدا متعال می بیند، صبر و شکیبایی را پیشه کند.

محتوای کلی سورهٔ نحل:

محتوای کلی سوره نحل را میتوان در موضعات ذیل خلاصه وجمعبندی نمود: بیش از همه بحث از نعمت های خداوند متعال در این سوره به میان آمده و تمام جزئیات و دقت توضیح و تشریح گردیده است، که حس شکر گزاری هرانسان آزاده ای را بیدار میکند، و از این راه او را به آفریننده این همه نعمت و موهبت نزدیک می سازد.
همچنان در این سوره از دلائل توحید و عظمت خلقت خدا، و معاد، و تهدید مشرکان و مجرمان بحث میکند.
در این سوره از احکام مختلف اسلامی همانند دستور به عدل و احسان و هجرت و جهاد و نهی از فحشاء ومنکر و ظلم و ستم و پیمان شکنی و همچنین دعوت به شکرگزاری از نعمتهای او بحث بعمل آمده است، و در همین رابطه از ابراهیم علیه السلام قهرمان توحید به عنوان یک بنده شکرگزار در چند آیه نام میبرد در این سوره بحثی از بدعتهای مشرکان بعمل آمده و در همین رابطه، مثلهای حسی جالبی ذکر می کند.
هکذا در این سوره انسانها را از وسوسه های شیطان بر حذر می دارد.

نعمت های ذکر شده در سورهٔ نحل:

امام قرطبی در تفسیر خویش مینویسد که: یکی از نام‌های سوره نحل، «نعمت» است، زیرا اضافتراز پنجاه نعمت دراین سوره مبارکه به بیان گرفته شده است: از جمله دربارهٔ خلقت آسمانها: «خَلَقَ السَّماواتِ، خلقت زمین «وَالْأَرْضَ»، چهارپایان و مواشی: «وَالْأَنْعامَ»، پوشش: «لَكُمْ فِيها دِفْءٌ»، سایراستفاده ها از منابع حیوانی، «وَمَنافِعُ»، استفاده از گوشت حیوانات، «مِنْها تَأْكُلُونَ»، استفاده از جمال و زیبايي های حیوانات: «فِيها جَمالٌ»، استفاده از آنها در امور ترانسپورت و حمل و نقل: «تَحْمِلُ أَثْقالَكُمْ».
هدایت: «عَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ»، آب: «مِنْهُ شَرابٌ»، مراتع: «فِيهِ تُسِيمُونَ»، میوه‌ها: «وَ مِنْ كُلِّ الثَّمَراتِ»، شب و روز: «سَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَ النَّهارَ»، آفتاب و مهتاب: «وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ»، ستاره: «وَ النُّجُومُ»، نعمت‌ها و موجودات رنگارنگ زمینی: «ذَرَأَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُخْتَلِفاً أَلْوانُهُ»، ابحار و جواهرات دریایی: «سَخَّرَ الْبَحْرَ... تَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً»، حرکت کشتی: «تَرَى الْفُلْكَ مَواخِرَ»، کوه ها: «وَ أَلْقى فِي الْأَرْضِ رَواسِيَ»، نهرها: «وَ أَنْهاراً»، راه‌ها: «وَ سُبُلًا»، علائم طبیعی: «وَ عَلاماتٍ»، راهیابی از طریق ستارگان: «وَ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ»، سرسبزی زمین: «فَأَحْيا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها»، شیر خالص: «لَبَناً خالِصاً»، مواد حاصله خوردنی از میوه‌ها: «تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَراً وَ رِزْقاً حَسَناً»، عسل: «فِيهِ شِفاءٌ»، همسر: «مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْواجاً»، فرزندان و نواسه‌ها: «مِنْ أَزْواجِكُمْ بَنِينَ وَحَفَدَةً»، رزق حلال و طیب: «رَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّباتِ»، داشتن گوش: گوش: «جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ»، داشتن نعمت چشم: «وَ الْأَبْصارَ»، داشتن عقل وروح: «وَ الْأَفْئِدَةَ»، داشتن مسکن ثابت: «مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَناً»، داشتن مسکن سیّار: «جَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعامِ

بُيُوتاً»، داشتن انواع پوشاك: «مِنْ أَصْوافِها وَ أَوْبارِها وَ أَشْعارِها أَثاثاً وَ مَتاعاً»، نعمت سايه: «جَعَلَ لَكُمْ مِمَّا خَلَقَ ظِلالًا»، پناهگاه مطمئن در كوهها: «مِنَ الْجِبالِ أَكْناناً»، نعمت لباسى كه انسان راز گرما و سرما حفظ كند: «سَرابِيلَ تَقِيكُمُ»، نعمت زره و لباس رزم: «تَقِيكُمْ بَأْسَكُمْ»

خواننده محترم!

طوريكه در فوق هم يادآور شديم در اين سوره بر مطالب ذيل آشاراتى بعمل آمده است:
فلسفه خلقت چهارپايان (آيات 5 الى 8)
فلسفه وجود ابحار (آيه 14)
فلسفه وجود كوهها و درياها (آيه 15)
مبحث هجرت در راه الله (آيه 41 و 42)
نعمت‌ها و در مقابل ناسپاسى انسان (آيات 53 تا 55)
در مورد اينكه وقت وفات ومرگ تمام انسانها معين تمام مس باشد. (آيه 61)
در مورد فلسفه نزول قرآن عظيم الشأن (آيه 64)
نعمات موجود در مالدارى (آيه 66)
نعمات موجود در درختان (آيه 67»
درباره زنبور عسل (آيات 68 و 69)
ابتلا به فراموشى در بعضى انسان ها (ارذايل عقل) (آيه 70)
برترى برخى از انسانها بر برخى ديگر درمال شان (آيه 71)
بدى وزيان هاى پيمان شكنى ها (آيه 91)
تشبيه پيمان شكنان (آيه 92)
پناه بردن به الله متعال هنگام قرائت قرآن از شر شيطان (آيات 98 و 99)
خوردنى هاى حرام (آيه 115) وغيره موضوعات و مطالب.

ترجمه و تفسير سورۀ نحل

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴿١﴾

امر الله [در مورد عذاب كافران و مشركان] فرا رسيده است، پس آن را به شتاب طلب نكنيد، او پاک و بلند مرتبه است از چیزهایی كه با او شريک ميسازند.(١)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«**أَتَيا**»: آمد. فرا رسيد. استعمال فعل ماضی به جای فعل مضارع، به خاطر حتمی بودن و قريب الوقوع بودن مسأله است.

«**أَمْرُ**»: دستور. در اينجا مراد چيزی است كه بدان دستور داده می شود كه قيامت است (أنبياء / 1 و قمر / 1). «**فَلا تَسْتَعْجِلُوهُ**»: به شتاب آن را نخواهيد، در فرا رسيدن آن شتاب مكنيد. «ترجمۀ معانی قرآن».

تفسير:

سر آغاز اين سوره با وعيد شديد وعنوان بيمناک شروع شد، و سببش اين گفتار مشركين مكه است كه باشتاب از پيغمبر ﷺ درخواست ميكردندكه هرچه زودتر عذاب دنيا يا عذاب آخرت را به آنها برساند. هر وقتيكه زمان می گذشت و عمرشان به طول می انجاميد و عذابیگريبانگيرشان نمی گرديد بر شتاب و عجله خود می افزودند، ريشخند و تمسخر خويش را اضافه ميكردند، و به بيشرمی و تمسخر خويش ميافزودند، وگمان می بردندكه محمّد ﷺ آنان را از چيزی بيم ميدهد و ميترساند كه نه وجود و نه حقيقت دارد، تا بدين وسيله ايشان بدو ايمان بياورند و تسليم او شوند.

ديگر حكمت خدا را در مهلت دادن برای شان، و رحمت او را در ادامه زندگانی شان نمی دانستند، و تلاش نميكردند كه درباره نشانههای قدرت و عظمت خداوند متعال در جهان ماحول خويش بينديشند، و به آيههای الله متعال در قرآن عظيم الشان بنگرند.

ولی آنان فراموش كرده بودند كه: فرمان های الهی قطعی و وقوع قهرالهی حتمی است طوريكه ميفرمايد: «أَتَى أَمْرُ اَللّهِ فَلاَ تَسْتَعْجِلُوهُ» «فَلاَ تَسْتَعْجِلُوهُ» در كار الهی نبايد انتظار عجله را داشته باشيم، بلكه كار او حكيمانه است و در وقت اش آنرا انجام می دهد.

جمهور مفسران بدين باور اند كه هدف از «امر الله» در اين آيه، روز قيامت است. ای منكران قيامت! فرمان الله متعال در رسيد و قيامت نزديک شد. پس از روی تمسخر، اِستهزاء و ريشخند، عذابی را كه محمد ﷺ وعدهی آنرا داده است شتاب وعجله نكنيد. يعنی روز قيامت خواه ناخواه به زودی آمدنی است. به صيغهی ماضی آمده است، «أتی»؛ زيرا تحقق ونزديكی وقوع آن مسلم است.

بايد متذكر شد كه؛ أعراب عادتاً به أمری كه وقوعش حتمی است، می‌گويند: «آن امر آمد» و از آن به زمان گذشته (ماضی) تعبير می‌كنند.

امام فخر رازی میفرماید: از این جهت که حتماً محقق می شود، به صیغهٔ ماضی بیان شده است، همچنان که به کسی که یاری می طلبد گفته می شود: کمک آمد بی‌تابی مکن! (تفسیر کبیر رازی ۲۱۸/۱۹).

برخی از مفسران در تفسیر جملهٔ «أَتَى أَمْرُ اللَّهِ» نوشته اند که: مراد از «امر الله»، بعثت محمد ﷺ است. وحتی برخی از مفسران نگاشته اند که: مراد از آن، فرود آوردن عذاب خداوند متعال برمشرکان است.

«سُبْحانَهُ وَ تَعالى عَمّا يُشْرِكُونَ(1)»: منزه و مقدس است حق تعالی از شرک مشرکان. یعنی: خدای سبحان منزه و برتر است از شرک‌آوری آنان، یا از این‌که شریکی داشته باشد.

شأن نزول:

صحابی جلیل القدر ابن عباس(رض) در شأن نزول آیهٔ مبارکه میفرماید: وقتی آیه‌ی «اقْتَرَبَتِ السّاعَةُ» نازل شد، کافران گفتند: محمد گمان میکند قیامت نزدیک است، بعضی ازکارها را کنار بگذارید تا ببینیم چه میشود. وقتی مدتی طول کشید: گفتند: یا محمد! از آنچه که ما را از آن می ترسانی خبری نشد؟! آنگاه آیه‌ی «أَتى أَمْرُ اللهِ فَلا تَسْتَعْجِلُوهُ» نازل شد. (زاد المسير ۴/۴۳۶).

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (1 الی 9) دلایل در مورد وحدانیت الله متعال مطرح بحث قرار گرفته است.

يُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ﴿۲﴾

(خداوند) ملائکه را با وحی، به حکم خود بر هرکس از بندگانش که بخواهد فرود می‌آرد، که بترسانید (مردم را از مخالفت با پیغام الهی) که هیچ معبودی برحق به جز من (الله) نیست، پس از من بترسید (و خود را از عذابم نگاه دارید).(۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«**الرُّوح**»: هدف از آن به طور عام وحی و نبوّت (غافر / 15) و به طور خاصّ قرآن عظیم الشأن است (شوری/آیهٔ 52). تشبیه وتعبیر وحی و نبوّت یا قرآن به روح در آیه مبارکه؛ بدان خاطر است که این‌ها مانند روح که مایه حیات بدن‌ها است، مایه حیات قلب ها وعقول می باشند (انفال / 24).

«**مِنْ أَمْرِهِ**»: به فرمان خود یا این که: این وحی و نبوّت یا قرآن، کاری از کارهای خدا و رازی از رازهای او است. «ترجمهٔ معانی قرآن».

تفسیر:

«يُنَزِّلُ الْمَلائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ»: خداوند متعال فرشتگان را با وحی که حامل فرمان وی است بر هرکس از بندگانش که بخواهد نازل میکند، یعنی: خداوند متعال انبیای خود را به وحی خویش که فرشتگانش آن را به ایشان فرود می‌آورند، مخصوص‌ساخته است. تعبیر از وحی با کلمه روح دارای سایه روشن ومعنی خود است. وحی زندگی وسرچشمه زندگی است: زندگی جانها ودلها ودرونها وعقل‌ها وشعورها است. زندگی جامعه است. زیرا وحی آسمانی جامعه را از تباهی، فروپاشی و سقوط در لجنزارحفظ ومصؤن میدارد.

وحی اولین چیزی استکه الله متعال آن را از اسمان برای انسان نازل میفرماید، واولین و بهترین نعمت از نعمتهائی استکه الله متعال با آنها بر بندگان تفضل و بزرگواری می نماید.

«عَلَى مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ»: «به امر خویش بر هر کس از بندگانش که بخواهد فرود می آورد» یعنی: خداوند متعال أنبیای خود را به وحی خویش که فرشتگانش آن را به برگزیدگان مردمان - یعنی پیغمبران - نازل می‌کنند.

باید یادآور شدکه: از جمله، «مَنْ يَشاءُ» (کسیکه بخواهد آنرا کسب کند)، آیه مبارکه برمی‌آیدکه:رسالت أمری انتصابی است نه‌اکتسابی. «مَنْ يَشاءُ» (کسیکه بخواهد آنرا کسب کند)، البتّه خداوند متعال حکیم است و بی جهت کسی را به مقام نبوّت نمی رساند.

«أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لا إِلهَ إِلاّ أَنَا فَاتَّقُونِ(2)»: در آیهٔ مبارکه ملاحظه می نمایم که: اوّلین شرط دریافت وحی الهی، روح عبودیّت و بندگی پیامبران علیهم السلام بوده است. پس ایشان را با پیام هشدار دهندهٔ مردم از شرک، فرا خوانندهٔ شان به سوی توحید الله متعال لاشریک و دعوتگر به سوی خداترسی و تقوی - از طریق أنجام أوامر و اِجتناب از نواهی - به میان مردم میفرستد. یعنی: آنان را به توحید و یکتاپرستی‌ام دستور دهید و این وحدانیتم را همراه با بیم دهی (اِنذار) به آنان اعلام کنید. در فهم آیهٔ مبارکه در می یابیم که: توحید، محور دعوت همه پیامبران علیهم السلام را تشکیل میدهد. «فَاتَّقُونِ»: «پس، ازمن پروا کنید» ای بندگان من! این هشداری است به‌آنان که مبادا به وی شرک آورند.

خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴿٣﴾

آسمان ها و زمین را به حق آفرید، او برتر است از این که شريك برای او میسازند.(٣)

تفسیر:

«بِالْحَقِّ»: به مقتضای حق و برابر حکمت.

تفسیر:

خلقت وآفرینش آسمان ها و زمین، بیهوده و باطل نیست، بلکه بر حقّ استوار است. یعنی: آنها را به تدبیری درست، نظامی مستحکم و زیربنای متینی از حکمت آفرید تا بر قدرت و وحدانیت وی دلالت کنند.

حق عنصر اصلی در اداره کردن و چرخاندن آسمان‌ها و زمین و هر چه در آسمان‌ها و زمین است. از همه چیز آسمان ها و زمین و آنچه میان آن ها است چیزی یافته نمی شود که بیهوده و ناسنجیده و سرسری باشد. بلکه هر چیزی بر حق استوار است و آمیزه به حق و همراه با حق است و در نهایت به حق منتهی می شود و به سوی حق بر می گردد.

«تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ»: (خداوند جهان) منزه (از اوصافی است که مشرکان در باره او بر زبان می رانند، و دور) و برتر از چیزهائی است که (آنان) شریک (خداوند تبارک و تعالی) می سازند. برتر، مقدس‌تر و فراتر است؛ خدا دور از شریک ایشان است، و برتر از چیزهائی است که شریک او میسازند از میان آفریدگان خدائی که آسمانها و زمین را آفریده است، و آنکه را و آنچه را که درآسمانها و زمین است آفریده است. هیچ کسی و هیچ چیزی شریک پروردگار باعظمت نمیباشد. الله متعال آفریدگار یگانه بی‌انباز و شریکی است.

خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ﴿٤﴾

انسان را از نطفه ای (بی ارزشی قطره منی) آفرید، و سرانجام او موجودی فصیح و مدافع آشکار از خویشتن گردید.(۴)

تفسير:

«خَلَقَ اَلْإِنْسانَ مِنْ نُطْفَةٍ»: نوع انسان را از نطفه‌ی ناچیز و ضعیف ایجاد کرده است

«اَلنُّطْفَةَ»: یعنی منی. نطفه عبارت است از آب رقیقی که انسان از آن ساخته می شود. همچنان نطف به معنی چکید نیز آمده است.

«خَصِيمٌ»: از خصومت به معنای جنگجو، مشتق است. این آیه ؛ مشابه به فهم (آیهٔ 77 سورهٔ یس) است که میفرماید: «خَلَقْناهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ وَ ضَرَبَ لَنا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ» یعنی با آنکه ما او را از نطفه‌ای آفریده‌ایم، امّا چنان به خود مغرور شده که در برابر ما به دشمنی بر می خیزد و برای ما این مثال را میزند که چگونه استخوان های پوسیده، دوباره زنده میشوند، گویا او آفرینش خودش را فراموش کرده است.

در آیات متعددی ازجمله در (آیهٔ 20/سوره‌ی مرسلات) خواندیم که از نطفه، به »ماء مَهِين» «آبی پَست» تعبیربعمل آمده است. چگونه »ماء مَهِين»، «خَصِيمٌ مُبِينٌ» می شود؟

ابن جوزی در این مورد میفرماید: هر چند انسان از نطفه‌ای ضعیف به وجود آمده است، اما با این وجود به دشمنی برخاسته و منکر رستاخیز است، مگر نمی شود آغاز آفرینش خود را دلیل وجود آخرت قرار دهد و دریابد آن که او را ایجاد کرده است میتواند او را باردیگر باز آورد؟! (زاد المسير ۴/۴۲۹.)

با تأسف باید گفت که: غرور و تکبّرِ بیجای انسان راتا بدان حدّ می رساند که: روزی درزندگی خویش حتی دربرابر خالق خود به خصومت و اظهار دشمنی هم می پردازد.

شأن نزول آیه:

در مورد شأن نزول آیه مبارکه آمده است که: آیه کریمه در باره ابی بن‌خلف نازل شد آنگاه که او استخوان پوسیده‌ای را نزد رسول الله ﷺ آورد و گفت: ای محمد! آیا فکر میکنی که الله متعال این را بعد از آن‌که پوسیده است، زنده می‌کند؟!

وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَمَنَافِعُ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ﴿٥﴾

چهار پایان را برای شما آفریده است در آنها برای شما وسیله گرم شدن و فائده‌های دیگر است. و از آنها (گوشت و چربی آنها را) می خورید.(۵)

تفسير:

«الأَنْعَامَ»: جمع نعم به فتح نون است به چهارپایان مانند(شتر، گاو، گوسفند، اسپ، قاطر، الاغ وغیره حیوانات اطلاق میشود که برای مصلحت انسان خلق شده است.) (مفردات راغب).

«دِفْءٌ»: گرمی. در اینجا مراد وسیله‌ای است که انسان توسّط پشم وپوست آنها آن خود را از سرما محفوظ و تن خود را بدان گرم می دارد. هدف اینست که از آن برای خود لباس گرم تهیه بدارند.

«وَ مَنافِعُ وَ مِنْها تَأْكُلُونَ(5)»: ومنافع بسیار زیاد وسود بزرگ دیگری نیز برای شما دارند، ازجمله ازگوشت، شیر چربی و مسکه آنها استفاده ببرید و هکذا از آنها بمثابه وسایل حمل و نقل (سواری) استفاده بعمل خواهید آورد.

وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسْرَحُونَ﴿٦﴾

و برای شما در آن ها زینت و زیبایی است وقتی که آنها را (شام از چراگاه) می آورید و وقتی که آنها را (صبح به چراگاه) می برید.(۶)

تفسیر:

«تُرِيحُونَ »:از رواح و تَسْرَحُونَ از سراح مشتق شده است که بردن چهار پایان را به هنگام صبح سراح و به هنگام شب، برگشتن آنهارا از چرا رواح می گویند.

الله متعال مخصوصاً این دو وقت در آیهٔ مبارکه را یاد کرد زیرا مالکان مواشی و چهار پایان خود در این دو وقت اهتمام و عنایت بیشتری می ورزند.

همچنان چرا در آیهٔ مبارکه وقت برگشت مواشی از چراگاه را بر وقت رفتن آنها مقدم گردانیده است؟ زیرا این حیوانات در وقت برگشت، سیر و سیراب و خرم وبا مایه‌هایی پر ازشیر از صحرا می آیند، ظرف‌ها را پر از شیر، دلها را پر از سرور و چشم ها را پر از بهجت می سازند و سخت دل‌آرا و چشم نواز می شوند.

وَتَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَى بَلَدٍ لَمْ تَكُونُوا بَالِغِيهِ إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ إِنَّ رَبَّكُمْ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ﴿٧﴾

و بارهای سنگین شما را به شهر و سرزمینی حمل میکنند که جز با رنج و مشقت به آن نمیتوانستید برسید، یقیناً پروردگارتان رؤوف وبسیار مهربان است.(۷)

«اثقال»: بارها. اثقالکم: ثقل (بر وزن عنب): سنگینی. ثقیل: سنگین. ثَقَل (بر وزن شبر): بار و آن چیزی است که حملش سنگین است.

تشریح لغات واصطلاحات:

«بَلَد»: ناحیه و سرزمین، أعم از آباد و غیرآباد. (ابراهیم آیه 35). «بَالِغِيهِ»: رسندگان بدان.«شِقّ»: به رنج افکندن. به مشقّت انداختن. «ترجمهٔ معانی قرآن».

تفسیر:

«وَ تَحْمِلُ أَثْقالَكُمْ إِلى بَلَدٍ لَمْ تَكُونُوا بالِغِيهِ إِلاّ بِشِقِّ الْأَنْفُسِ»: با در نظر داشت اینکه چهارپایان نسبت به انسان قوی ترانذ، امّا به قدرت الهی، آنان را در خدمت انسان رام ساخته اند تا کالاهای شما را مانند خوار و بار وغیره را، به سوی شهرهای دور، آنجاکه جزبا دشواريی بزرگ توان رسیدن به آن ندارید، حمل می‌کنند.

«إِنَّ رَبَّكُمْ لَرَؤُفٌ رَحِيمٌ»: ای انسان! بیگمان پروردگارتان به شما صاحب لطف است از این رو به ضعف و بیچارگی شما رحم کرد و آنچه را که وسیلهٔ یاری و مددکاری برای‌تان است رامتان گردانید، پس او با رأفت خود منافع را برای شما جلب کرده و با رحمت خود دشواری ها را از شما دفع میکند. و قابل یاد آوری است که: نعمت های الهی به بشر، بر اساس لطف و رحمت باری تعالي ست، نه آنکه ما از او طلبی داشته باشیم.

وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴿٨﴾

و اسپ‌ها و قاطرها و الاغ‌ها را آفریده تا بر آنها سوار شوید، تجمل و زینتی (برای شما) هست. و چیزهایی [در آینده جز این وسایل نقلیه حیوانی] به وجود می آورد که شما نمی دانید.(۸)

«خیل»: به معنای تکبّر است و در اینجا هدف از آن،«اسب» است، گویا در اسب سواری نوعی، احساس بزرگی و تکبّر به انسان دست می دهد.«بِغال»: به معنای «قاطر» است که از آمیزش اسب و اُلاغ به وجود می‌آید و «حمیر» جمعِ «حمار» به معنای «اُلاغ - خر» است.

تفسير:

در ماحول و محیطی همچون محیطی که قرآن در آن برای اولین بار نازل میگردیده است، در همچون محیطی نعمت چهارپایان برجسته و چشمگیر است، نعمتیکه زندگی بدون آن برای انسانها ناممکن و طاقت فرسا است.

و خداوند متعال اسبان وشتران، خران وقاطران را برای شما آفرید تا بر پشت آنها سوار شوید و آنها را برای شما و کاروان ها و سفرهایتان مایۀ تجملی قرار داد، چرا که در وجود

آن ها منظری آراسته و نیکو جلوهگر است.

«وَ يَخْلُقُ مالا تَعْلَمُونَ(8)»: و در آینده خداوند متعال از وسایل سواری وغیر آن چیزهایی را برای شما خلق میکند که اکنون آن را نمی دانید، مانند وسایل نقلیهی امروزی اعم از ریل، طیارات، کشتی های بزرگی باربري ومسافرین و سایر و سایل و امکانات حمل و نقل پیشرفته که به وسیلهی آن زمان کوتاه میشود. البته این اکتشاف و اختراع را الله متعال به انسان یاد داده و آن را به او الهام کرده است.

شیخ سید قطب در تفسیر خویش «فی ظِلال القرآن» در این مورد می نویسد: وسایل حمل و نقل وسواری، که امروزه به وجود آمده و مردم آن زمان از آن بیخبر بودند. اما قرآن نهاد و قلوب و اَذهان را بدون اِنکار و جمود برای آن آماده میکند: «وَيَخْلُقُ مالا تَعْلَمُونَ» تا مردم نگویند: پدران ما از اسب و شتر و الاغ استفاده می بردند و ما جز از آنها استفاده نمیکنیم. از این رو قرآن اذهان و قلوب را آمادهی استقبال از محصولات بدست آمده، اختراعات واکتشافات علم کرده است که در آینده تحقق پیدا میکند.

مفسران می نویسند که: این آیه یکی از بزرگترین معجزات علمی قرآن کریم است که مرزهای مکان و زمان را پشت سر گذاشته است.

وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ وَمِنْهَا جَائِرٌ وَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ﴿٩﴾

و قرار دادن راه راست [برای هدایت بندگان به سوی سعادت ابدی] فقط بر عهده الله است، و برخی از این راه ها کج و منحرف است [که حرکت در آن شما را از سعادت أبدی محروم می کند]، و اگر خدا می خواست همه شما را [به طور اجبار] به راه راست هدایت میکرد.(٩)

تفسير:

هدایت به راه راست بر خدا لازم است (لیل/12). بیان راه درست و جداسازی آن از راه نادرست بر خدا واجب و لازم است. بدین منظور است که پیغمبران را فرستاده است و ادلّه راهیابی را در کتاب بازِ هستی به جهانیان نموده است (انعام / 153)..

«جَآئِرٌ»: کج. نادرست. منحرف از حق.

باید یاد آور شدکه: الله متعال، تنها راه مستقیم را نشان می دهد، انتخاب و در پیش گرفتن راه های انحرافی از سوی خود ماست که انسانها آنرا انتخاب میدارند. طوریکه از سیاق آیۀ مبارکه در می یابیم: از اموری که خداوند متعال بر خود لازم دانسته، ارشاد و هدایت مردم است. چنانکه میفرماید: «إِنَّ عَلَيْنا لَلْهُدى» (لیل، 12.) و در این آیه میفرماید: «عَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ»«قَصْدُ» به معنای اعتدال و میانه روی است و مراد از «قَصْدُ السَّبِيلِ» راه میانه، یعنی راه مستقیم است. یعنی بیان راه مستقیم بر عهدۀ الله متعال است تا راه

یابید و آن راه را بپیمایید؛ این همان راه ایمان به خدای متعال است که پیامبران به سوی آن فرا خوانده‌اند.
طوریکه لقمان حکیم، فرزندش را چنین موعظه میکند؛ «وَ اقْصِدْ فِي مَشْيِكَ. 19» (سورهٔ لقمان) (و در راه رفتن (و رفتارت)، میانه رو باش)
بر خداست راه راست و مستقیم را بیان کند هر کس آن را برگیرد به جنات نعیم نایل می‌آید.
راه راست و صراط مستقیم به خدا و جنت ختم میگردد، و راه کج به جهنم می انجامد.
«وَمِنْها جائِرٌ»: و از این راه راست، راه های انحرافی منشعب شده که هیچ کدام ازآنها به
خدا منتهی نمیشوند وهمگی راه گمراهی می‌باشند؛ مانند راه یهودیت و نصرانیت و مجوسیت.
«وَلَوْشاءَ لَهَداكُمْ أَجْمَعِينَ(9)»: اگر الله متعال میخواست شما را به ایمان راهنمایی کند، همه‌ی شما را هدایت میکرد. اما حکمتش چنان اقتضا کرد که به انسان آزادی انتخاب و اختیار بدهد. همچنان که در جای دیگری میفرماید: «فَمَنْ شاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شاءَ فَلْيَكْفُرْ» پس هرکس خواست ایمان بیاورد و هر کس خواست کافر شود، تا پاداش و کیفر بر آن مترتب شود.
همچنان از فحوای این آیه مبارکه بر می آید که: خداوند نخواسته تا مردم به اجبار ایمان بیاورند. پس انحرافِ گروهی ازمردم نشانه‌ی غلبه‌ی آنان براراده‌ی خداوند ویا عجز پروردگار از هدایت آنان نیست.
با تمام وضاحت در می یابیم که: خداوند انسان را در انتخاب راه آزاد گذاشته است.
و اگر الله متعال میخواست تا تمام مردم را هدایت کند یقیناً این کار را میکرد ولی به سبب حکمت بالغه‌ای از جانب خود، هر که را خواست هدایت میکند و هر که را خواست گمراه می‌سازد.
مفسر کبیر جهان اسلام ابن کثیر در تفسیر خویش مینویسد: هدف کلی آیهٔ مبارکه «وَعَلَى اللَّهِ قَصدُ السَّبِيلِ» [النحل: 9] راه معنوی است. یعنی: الله متعال است که با نازل کردن کتب و إقامهٔ أدله، راه راست را به انسان روشن نموده و او را به حق و خیر می رساند.
«وَمِنهَا جَآئِرٞ» [النحل: 9] یعنی: بعضی راه‌ها مانند یهودیت، نصرانیت، مجوسیت وغیره، کج و معوج و منتهی به سوی گمراهی است پس راه راست همانا دین اسلام و راه کج غیر آن از ادیان است.
ابن‌کثیر می افزاید: «در قرآن کریم، گذر از امور حسی به امور معنوی بسیار واقع شده و چون حق تعالی در آیات قبل از وسایل سواری و راه‌های حسی ذکر کرد، به دنبال آن در این آیه به بیان راه‌های معنوی پرداخت».

خوانندگان محترم !

در آیات متبرکه (10 الی 16) دلایلی دیگر بر اِثبات اُلوهیت و وحدانیت پروردگار مورد بحث قرار گرفته است.

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ وَمِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ﴿١٠﴾

او ذاتی است که از آسمان برای شما آبی فرو فرستاده است که از آن مینوشید و با آن درختان و گیاهان می‌رویند (و) حیوانات خود را در آن میچرانید.(١٠)

تفسير:

«شَجَرٌ»: در زبان عربی معنای عامی دارد که شامل همه ای انواع گیاهی میشود، فرق نمی کند؛ درخت باشد و یا هم بوته و یا سایر سبزیجات باشد. طوریکه در (آیهٔ 146 / سورهٔ صافّات) کلمهٔ «شَجَرٌ» برای بوته کدو آمده است: «شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ» در حالیکه کدو، بوته است و درخت نمی باشد.

«تُسِيمُونَ»: از «سامت» مشتق است که عبارت است از رها کردن حیوانات در مرتع و چرا گاه برای چرندن.

يُنْبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَالزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ وَالْأَعْنَابَ وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴿١١﴾

الله به وسیلهٔ آن آب، کشت وزیتون وخرما وانگور واز همه نوع میوه میرویاند، بی گمان در این نشانه ای است برای گروهی که اندیشه می کنند.(١١)

تفسير:

خداوند متعال با آب نازل شده از ابرها، درختان زیتون، خرما، انگور را با اختلافی که درنوع ومزه ورنگشان دارند، اززمین، درجنب سایر انواع میوه‌ها، سبزی‌ها و حاصلخیزی را برای شما می رویاند.

ملاحظه میفرمایم از میان انواع گیاهان و میوه‌ها، خداوند زیتون، خرما و انگور را در این آیه مطرح کرده است. متخصّصان تغذیه میگویند: کمتر میوه‌ای است که به اندازه‌ی اینها برای بدن مفید ولازم باشد. قرآن عظیم الشأن در آیهٔ 35 سورهٔ نور، از زیتون به عنوان »شَجَرَة مُبارَكَة» یاد کرده و به روغن آن اشاره نموده است.

باید یادآور شد که: دیدن و دانستن کافی نیست، تفکّر و تدبّر در هستی لازم است. طوریکه خداوند متعال در آیهٔ متذکره فرموده است: «إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَةً لِقَوْم یَتَفَکَّرُونَ(11)» برای آنان که در صنعت خدا می‌اندیشند، در نازل کردن آب و بارآوردن میوه‌ها، دلایل روشنی بر قدرت و یگانگی خدا وجود دارد.

مفسر ابوحیان در تفسیر خویش می نویسد: خداوند متعال؛ آیه را با جمله‌ی «یَتَفَکَّرُونَ» خاتمه داده است؛ زیرا ابراز نظر در این مورد نیازمند تأمل و اندیشه‌ی فراوان است. وقتی که یک هسته را در زمین می‌کاری، بعد از سپری شدن مدتی معین رطوبت زمین به آن میرسد و متورم می شود و قسمت فوقانی آن شکاف برمیدارد ودرختی ازآن میروید وبه هوا بلند میشود و قسمت زیرین آن درعمق زمین فرورفته و درختی دیگر به صورت ریشه به وجود می‌آید. سپس قسمت فوقانی رشد کرده وقوی میشود و از آن برگ‌ها و گل‌ها و شکوفه‌ها و میوه پدید می آید که دارای اجسامی متفاوت، طبایعی گوناگون و رنگ واشکال و منافع مختلفی می باشند. چنین امری به تقدیر و فرمان قادری مختار یعنی خدای توانا تحقق می پذیرد. (البحر ۵/۴۷۹).

وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴿١٢﴾

او شب و روز و آفتاب و ماه را مسخر شما ساخت، و نیز ستارگان به فرمان او مسخر شمایند، در این نشانه هائي است (از عظمت خدا) براي گروهي که عقل خود را بکار ميگيرند.(١٢)

تفسیر:

و خداوند متعال شب را برای خواب و روز را برای تلاش در امر معاش رام و مسخّر گردانید، و به منظور تأمین معاش و فراهم کردن موقعیت مناسب برای خواب شما، پشت سر هم می‌آیند.

آفتاب را برای شما روشنگر و ماه را منوّر ساخت تا حساب سال ها، ماه ها، روز ها و حساب را بدانید و ستارگان را در آسمان برای شما مسخر گردانید تا اوقات را بشناسید، در تاریکی ها راه یابید و میوه های تان بدان پخته و قابل استفاده شود.

مراد از تسخیر آفتاب و ماه، بهره‌گیری انسان از آنهاست، هستی، چه درآسمان و چه در زمین، است، آن را الله متعال برای استفاده انسان آفریده شده است.

یعنی خداوند آنها را در خدمتِ بشر و رشد و کمال او قرار داده است. البته انسان نباید خود را صاحب اختیار آنها بحساب ارد.

ازپدیده‌های تدبیر وتقدیر در کار آفرینش و آفریدگان، و از پدیده‌های نعمت بر انسان یکی هم همین خلقت: شب و روز، آفتاب و مهتاب و ستارگان است. چه همه اینها از جمله ضروریات اساسی و بنیادی برای انسان ها و جوابگوی ضروریات انسانی وسایر مخلوقات می باشد. اینها برای انسانها افریده نشده‌اند، بلکه به سود انسانها مسخرگردیده اند. پدیده شب و روز دارای تاثیر قاطعانه‌ای درزندگی این آفریده بشری است. کسیکه می خواهد بدین امر پی ببرد روزی را بدون شب، یا شبی را بدون روز تصورکند. آنگاه بیندیشدکه با این وضع، زندگی انسان و حیوان و گیاه در این زمین چگونه خواهد بود!

«إِنَّ فِی ذَلِکَ لَآیَات لِقَوْم یَعْقِلُونَ(12)»: بیگمان در آفرینش وتسخیر این اجرام نجومی برای مردمی که تعقل میکنند دلایل ونشانه‌های درخشانی نهفته است برای آنانکه دارای عقل سلیم‌اند.این بدین معنی استکه:نظام هستی، تنها برای اهل فکر و تعقّل، اساس و بنیاد رشد و توجّه است. نه افراد ساده نگر و عادّی.

وَمَا ذَرَأَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ﴿١٣﴾

و نیز آنچه را که در زمین به رنگ های مختلف و در انواع گوناگون آفریده برای شما مسخر ورام گردانیده است. البته در این امر برای گروهی که یادآور شوند، نشانهٔ روشنی است.(١٣)

تفسیر:

«وَما ذَرَأَ لَکُمْ فِی اَلْأَرْضِ مُخْتَلِفاً أَلْوانُهُ»: همچنین تنها الله متعال است که تمام مخلوقاتش در زمین را (از حیوان، نباتات وجمادات که دارای الوان و اشکال متفاوتی میباشند) برای استفاده شما مسخر ساخت.

«إِنَّ فِی ذَلِکَ لَآیَةً لِقَوْم یَذَّکَّرُونَ(13)»: البته در این پدیده‌ها با اختلاف انواع و اصنافی که دارند موعظه‌ای است برای اندرزجویان و عبرت هایی است برای عبرت آموزان واندیشه وران، زیرا آفرینش این پدیده‌ها باهمه گسترهٔ گوناگونی وتنوعی که دارند ازبزرگترین دلایل بر یگانگی خداوند متعال و بر اثبات این حقیقت است که تنها او شایستهٔ آن می باشد تا به یگانگی مورد عبودیت قرار گیرد و بس.

مفسر «تفسیر انوار القرآن» در تفسیر آیهٔ مبارکه مینویسد: در اینکه خداوند متعال آیهٔ (11) را با «یتفکرون» و آیهٔ (12) را با «یعقلون» و آیهٔ کنونی را با «یتذکرون» به پایان آورده است، این است که: در آیهٔ (12) أدله آسمانی مطرح شد وازآنجا که دلالت آن

أدله بر قدرت و وحدانیت پروردگار آشکار است پس مجرد تعقل در آنها هر چند با تفکر و تأمل عمیق نیز همراه نباشد برای رسیدن به هدف کافی است، بدین جهت آن آیه را با «یعقلون» به‌پایان آورد. ولی از آنجا که أدله زمینی در دلالت خود بر اِثبات وجود خداوند متعال به تفکر وتأمل و تدبر بیشتر نیاز دارند، آیه (11) را با «یتفکرون» به پایان آورد. وآیۀ کنونی را بدان جهت با «یتذکرون» به پایان آورد تا به این امر توجه داده باشد که در همه این پدیده‌های زمینی، تأثیر گذار و فاعل مختار حکیم، ذات ذوالجلال اوست و بس لذا بندگان باید این حقیقت را همیشه به خاطر داشته باشند.

وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ مَوَاخِرَ فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴿١٤﴾

و اوست که بحر را مسخر ساخته است تا از آن گوشت تازه بخورید و از آن زیوراتی بیرون بیاورید که آن را می‌پوشید. و کشتی‌ها را در آن شگافنده می‌بینی، و تا از فضل او طلب معیشت کنید و تا شکر گزاری کنید.(۱۴)

تفسیر:

«وَ هُوَ اَلَّذِی سَخَّرَ اَلْبَحْرَ»: و تنها ذات سبحانه وتعالی است که با قدرت و رحمتش بحر متلاطم أموّاج را برای بشررام ساخت تا در آن سوارکشتی شوید و در اعماق آن غوطه ور گردید. و بابیرون آوردن صید و جواهر و معادن و منافع دیگری که در آن است مستفید شوید.

«لِتَأْکُلُوا مِنْهُ لَحْماً طَرِیًّا»: تا از آن ماهی تازه و با طراوت برای خوردن صید کنید.یعنی: گوشت ماهی «بخورید» وصف گوشت ماهی به تازگی و طراوت، برای توجه دادن به لطافت آن است زیرا گوشت حیوانات بحری، بیشترین لطافت و طراوت را داراست.

«طریا»: کلمه طری: یعنی تازه. این کلمه فقط دوبار در قرآن عظیم الشأن یکبار در سورۀ (نحل آیۀ 14 ویکبار هم در سورۀ فاطر/ آیۀ 12) تذکر یافته است.

«گوشت تازه» که در آیۀ مبارکه اشاره بدان آمده است، اینست: چون در گذشته تهیه گوشت تازه برای انسانها بسیارمشکل بود وبه همین دلیل انسانهای که درکنار وشواطی بحر زندگی میکردند میتوانستند به آسانی از گوشت‌های تازه ماهی‌ها وسایر حیوانات دریایی استفاده کنند. دستیابی به گوشت‌های تازه دریایی برکت بزرگی از سوی خدا به شمار میرود. چون گوشت تازه خواصی دارد که در گوشت کهنه و منجمد یافت نمی شود.

در عین حال در مورد این بخش از آیه شریفه باید توجه داشت که شاید اشاره آیه به گوشت زیاد در حیوانات دریایی باشد، چون تعدادی زیادی از بدن حیوانات دریایی گوشت است و استخوان و غضروف کمتری نسبت به سایر حیوانات خاکی دارند. با توجه به اینکه امروزه به دلیل کمبود مواد غذایی مسئله استفاده از ماهی‌ها وحیوانات دریایی برای تغذیه افراد مورد توجه زیادی قرار گرفته است.

«وَ تَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْیَةً تَلْبَسُونَهَا»: و جواهر نفیس و گرانبها از قبیل مروارید و مرجان را از آن استخراج کنید. پوشیدن آنها برای مردان نیز همچون زنان جایز است.

برخی مفسران در این مورد می نویسند که: هدف اینست که: زنان آنها را می‌پوشند ولی خطاب «تلبسون‌ها» را بدان جهت به صیغه مذکر آورد، که زنان این زیور آلات را به خاطر مردان می پوشند.

زینت های دریایی:

منفعت دیگری که در ابحار موجود می باشد همانا بدست آوردن ؛ زیورآلات و جواهرات آن است. از آیهٔ 14 سوره نحل میتوان چنین نتیجه گرفت که خداوند متعال به نیازهای غیر ضروری ما و از جمله حس زیبایی دوستی توجه داشته است. بطور مثال مرواریدی که از بحر به دست می آید در بسیاری از وسایل زینتی به کارگرفته میشود ودرعین حال به دلیل ارزش بالای آن میتواند به عنوان منبع درآمدی برای ماهیگیران وصیادان بحری باشد تا از طریق آن کسب روزی کنند.

«وَ تَرَى اَلْفُلْكَ مَوَاخِرَ فِيهِ»: کشتی های عظیم را می بینی که اجناس و خواربار شما را حمل میکنند و قلب بحر متلاطم را مي شكافند. و این کشتی ها برای تأمین منافع شان می باشد.

«وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ»: بحر را برای شما مسخر کرده تا از مواد مذکور سود ببرید، و کرم و بخشش خدا را از راه تجارت بجویید. یعنی: تا در آن تجارت کنید و از فضل خدای

سبحان سود برید.

ابحار؛ مسیر حمل و نقل:

در قرآن کریم، هفت بار به حرکت کشتی‌ها بر روی آب أبحار اشاره بعمل آمده است و از بحربه عنوان یکی از نشانه های بزرگ قدرت الهی از آن یاد شده است: (آیهٔ 14 / سورهٔ نحل، آیهٔ 12 / سورهٔ فاطر، آیهٔ 12 / سورهٔ جاثیه، آیات 32 و 33 / سورهٔ شوری، آیهٔ 31 / سورهٔ لقمان، آیهٔ 164 / سورهٔ بقره و آیهٔ 66 / سورهٔ اسراء.).

با توجه به این آیات شریفه که بر نقش قابل توجه ابحار در زندگی بشر و در کل ما دلالت میکند، میتوان نتیجه گرفت که بحر در کشتیرانی وحمل ونقل انسان‌ها و دارایی‌های آنها اهمیت حیاتی دارد.

چون خطوط دریایی به طور طبیعی به تمام نقاط زمین مرتبط است و موارد بسیاری است که ما از طریق خشکی‌ها نمیتوانیم از نقطه‌ای به نقطه دیگر رفت و آمد و به خصوص تجارت کنیم.

شاید این فکر به ذهن خطور کند که از طریق طیاره و یا هم موتر می توان بسیاری از فعالیت‌های تجاری را انجام داد.

در واقع کشتی‌ها امروز به صورت عظیم‌ترین صنایع انسانی درآمده و خاصیت آب ابحار به انسان کرده تا در حمل و نقل و تجارت مشکلی نداشته باشد.

«وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ(14)»: باشد که در مقابل نعمت های بزرگ و بی پایان و کرم و بخشش بی حسابش الله خود را سپاسگزار باشید. یعنی: چون فضل حق تعالی را بر خود سرا زیر یافتید، به نعمت وی اعتراف میکنید آنگاه با زبان و قلب و اعضا، شکر و سپاس وی را به‌جا می‌آورید.

خوانندهٔ محترم !

نقش بحر در زندگی انسان ها بی نهایت مهم و حیاتی است. آبِ آن مایهٔ بخار و ابر و باران است. عمقِ آن تأمین کننده‌ی غذای انسان با لذیذترین ماهی‌ها و سطح آن، ارزان ترین و گسترده‌ترین راه برای حمل ونقلِ کالا و مسافر است، ابحار بهترین زینت‌های

طبیعی را به انسان هدیه میکند و همه‌ی اینها، تنها به تدبیر و قدرت الهی است و بشر هیچ نقشی در آن ندارد.
وجود ابحار نعمتی ازنعمت‌های بزرگ الهی در روی زمین است که پروردگار باعظمت در اختیار ما انسانها وسایر موجودات زنده قرار داده است.
آب و ابحار سه چهارم سطح این کره خاکی را آب فراگرفته که شامل أبحارو أُوقیانوس هایی می شود که همگی به یکدیگر ارتباط دارند.
موجودیت أبحار طوریکه یاد آور شدیم فواید بیشماری در حیاتی انسانها دارد که مهمترین آن استفاده از مواد غذای موجود در بحر می باشد.
همچنان درابحار مواد گوناگونی که امور ساختمانی مورد استفاده قرار میگیرد وجود دارد. در عین حال ابحار از زمان های بسیار قدیم برای حمل و نقل و مواد مسافرتی و ترانسپورتی استفاده میشود؛ اما مهمتر از همه این است که ابحار در آبیاری خشکی‌ها از طریق تشکیل ابرها نقش مهمی و اساسی دارند. خداوند متعال در آیات متعددی ابحار وکشتی ها را از نشانه های حق شمرده و ما را دعوت کرده تا در خلقت و اسرار آن مطالعه کنیم.
بصورت کل طوریکه در فوق هم یادآور شدیم؛ کلمه بحر درقرآن کریم هفت بار تکرار شده است و در هر آیه به بخشی از عجائیب بحر اشاره بعمل آورده است.
هکذا قابل يادآوري است که بحر به معنی آب بسیار و وسیعی میباشد، که در ضمن بحر درعین حال در مورد هر چیز وسیعی هم اطلاق میگردد. بطور مثال: عالم متبحر به شخصی اطلاق میگردد که: علم بسیاری داشته باشد ویا به نحوی تغییرات زیاد وناگهانی منفی در مریضی وجوامع را هم بحران میگویند.

وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَأَنْهَارًا وَسُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴿١٥﴾

و در زمین کوه هاي ثابت و محکمي افکند تا لرزش آنرا نسبت به شما بگیرد، و نهرها ایجاد کرد، و راه هائی تا هدایت شوید.(١٥)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَلْقَيا»: فرانهاد. مستقرّ کرد. «رَواسِيَ»: جمع راسِیة، کوه‌های محکم و استوار. «سُبُلاً»: جمع سَبیل، راه‌ها. «ترجمهٔ معانی قرآن»

تفسیر:

«وَأَلْقى فِي اَلْأَرْضِ رَواسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ»: وتنها ذات پروردگار است که زمین را با کوه‌های استوار ثبات بخشید تا شما را نجنباند و نتکاند.
کوه‌ها مایهٔ تعادل وآرامش زمین هستند. «مید» به معنای حرکت به راست و چپ و اضطراب است. «أَن تَمِيدَ بِكُمْ»: تا شما زمین را نلرزاند و مضطرب و پریشان نگرداند.
«تَمِيدَ»: ازمصدر(مَيْد ومَيَدان) به معنی: لرزش وجنبش میباشد.
جمله‌ی »أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ» در آیهٔ مبارکه بدین معنی که: کوه‌ها سبب آرامش شما و جلوگیری از لرزش زمین هستند.
امروزه علم بیولوژی به این حقیقت رسیده است که اگر؛ کوه‌ها نمی بودند، گسل‌ها و شکاف‌های قشر زمین و آتشفشان‌ها و زلزله‌ها به حدی بسیار می‌شد که زندگی را بر روی زمین برای مخلوقات ناممکن می‌ساخت.

مفسير ابو سعود (محمد أبو السعود أفندي بن محيي الدين محمد بن مصلح الدين مصطفى عماد الدين العمادي) در تفسير خويش مينويسد: زمين قبل از اينکه کوه‌ها در آن قرار داده شود، کره‌ای سبک بود و با کوچکترين لرزه‌ای به حرکت در می آمد، اما وقتی کوه‌ها برآن قرار گرفت تمرکز يافت و کوه‌ها همانند ميخ آن را استحکام بخشيدند. (ابو سعود ۱۶۷/۳.)

بايد متذکر شد که از فوايد ديگر کوه ها اينست که کوه ها،بهترين نشانه راه در صحرا و بيابان بشمار ميرود و همچنين بهترين راه خداشناسی و توجّه به عظمت و قدرتِ خالق باعظمت ميباشد. به صورت کل بايد بعرض رسانيده شود که کوه‌ها هم مايه‌ی هدايت ظاهری‌اند و هم معنوی برای انسانها ميباشد.

بخش ازين طرز ديد بنا بر محدوديت های فکری تعداد از ما با شک و ترديد مواجه شده ميتواند که قابل فهم نيز است.

همچنان قابل دقت و ياد آوری است که: کوه ها، بر خلاف آنچه به نظر ميرسد، مانع راه نيستند، بلکه کوه راهنمای راه بشمار می رود.

«وَأَنْهاراً وَسُبُلاً لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ(15)» و در آن نهرهايی شيرين برای نوشيدن، شستشو، آب دهی حيوانات و نباتات قرار داد و در زمين راه‌هايی قرار داد تا نشانه‌هايی برای مردم باشند.

وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ﴿۱۶﴾

و(نيز)علاماتی قراردادو(شب هنگام)آنها بوسيله ستارگان هدايت ميشوند.(۱۶)

تفسير:

برای حرکت در بيابان‌ها و پيدا کردن راهها، نياز به علائم داريم. علائم طبيعی در روز، وستارگان درشب، که خداوند دراين آيه به اين دو امر اشاره مينمايد.

و ميفرمايد: «وَعَلاماتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ(16) و خداوند متعال علائم و تابلوهای راهنمايی را در روز برای مردم قرار داد تا از مشاهدۀ آن‌ها به راه‌های مختلف راه برند، که عبارت‌اند از: علايم راهنما و هر علامت فارقه ديگری «و آنان به وسيله ستارگان راه‌يابی ميکنند» يعنی: مردم مخصوصاً با انواع ستارگان مختلف راه يابی ميکنند وبه وسيله آنها جهات أربعه و از جمله جهت قبله را می شناسند و در سفرهای شبانه دريايی و بری، بانگريستن به ستارگان راه ياب می‌شوند. به قولی: مراد از نجم در اينجا، ستاره «جدی» يا ستاره »قطبی» است.

ابن عباس(رض) گفته است: يعنی در روز از علايم و نشانه‌ها و در شب از ستارگان راهنمايی ميجويند. (زاد المسير ۴/۴۳۶.)

خوانندۀ محترم!

در آيات متبرکه (17 الی 23) از ويژگيهای الوهيت، آفريدن، دانستن نهان و آشکار و جاودانگی است، بحث بعمل آمده است.

أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ﴿۱۷﴾

بر اين اساس آيا کسي که مي آفريند همچون کسي است که نمي آفريند؟ آيا ياد آورد نمی شويد؟.(۱۷)

تفسیر:
از ابتدای سوره‌ی نحل تا آیهٔ 17 بصورت خاص در پانزده آیهٔ مبارکه، نعمت‌های الهی را بر می شمرد و در این آیه، یك نتیجه كلّی را بعمل آورده و بصورت سؤال، این مطلب را بیان و مطرح می دارد که: آیا کسی‌که خلق میکند، همانند بت‌ها یا طاغوت‌هایی است که قدرت خلق ندارند؟ چرابجای خداوند متعال سراغ آنها میروید؟ طوریکه میفرماید:
«أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لايَخْلُقُ» استفهام انکاری است. «پس آیا کسی که می آفریند» این مصنوعات بزرگ را و این کارهای شگفت را سامان و سرانجام میدهد «مانند کسی است که نمی آفریند» چیزی از آنها را و بر ایجاد حتی یکی از آن پدیده‌ها قادر نیست؟ که مراد بتان بی جانند. یعنی آیا این بت حقیر را شریک و همتای خالق جلیل قرار میدهید؟ بدین ترتیب سرزنش وسرکوب کافران و باطل بودن پرستش بت‌ها را از جانب آنان نشان می دهد.
باید یادآور شد که: خدا شناسی و خدا پرستی در نهاد تمام انسان‌ها هست، فقط تذکّر لازم دارد طوریکه میفرماید: «أفَلا تَذَكَّرُونَ(17)» آیا قدرت حق تعالی را در آفرینش همهٔ موجودات به خاطر می‌آورید تا وی را یگانه شناخته وخدایان دیگر را با وی شریک نیاورید؟ آفرینش پایان نیافته است بلکه استمرار دارد. پس چرا به خود نمی آیید تا در پرستش غیر خدا به اشتباه خود پی ببرید و متوجه شوید؟! این هم توبیخی دیگر است.

وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ﴿١٨﴾

و اگر نعمت های الله را بشمارید، هرگز نمی توانید آنها را به شمار آورید؛ یقیناً خدا بسیار
آمرزنده و مهربان است.(١٨).

تفسیر:
«وَ إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اَللّهِ لا تُحْصُوها»: و هرقدر که در شمارش حساب نعمت‌هایی که حق تعالی به شما ارزانی فرموده است سعی وکوشش به خرج دهید هرگز آن‌ها را به شمار آورده نمی‌توانید؛ به طور مثال؛ اگر در جزئی از اجزای انسان کوچک‌ترین خلل وساده ترین نقصی پدیدار شود، یقیناً نعمت‌ها بر او ناگوار و تلخ میشوند و او آرزو میکند تا اگرهمه دنیا هم در مالکیت وی باشد، آن را بدهد تا این خلل از وی برطرف گردد.
«إِنَّ اَللّهَ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ(18)» «قطعاً الله آمرزنده مهربان است» بناءً نسبت به آنچه میدانید شکر کنید، نسبت به آنچه نمیدانید، خداوند غفور و رحیم است. از قصور و تقصیرات شما صرف نظر میکند و نسبت به بندگان کمال مهر را دارد که با وجود تقصیر شان نعمت خود را از آنان دریغ نمی کند.

خوانندهٔ محترم!
مشابه همین آیه در (سوره‌ی ابراهیم آیهٔ 33) نیزآمده است، امّا آنجا در پایان آیه میفرماید: «إِنَّ الْإِنْسانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ» و اینجا در پایان آیه میفرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ» آری! نعمت‌ها نشانه‌ی لطف ورحمت خداست، امّا این انسان است که کفران می کند و به خود و جامعه ظلم می نماید.
گرچه شمردنِ نعمت های الهی ممکن نیست، امّا ذکر و یاد آنها برای انسان ها لازم می باشد، طوریکه: در آیهٔ 11 سورهٔ ضُحی میفرماید: «وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ» (و نعمت پروردگارت را (برای سپاس) بازگو کن.)

باید گفت: یاد نعمت‌ها الهی انسان را از یأس و خود باختگی نجات داده و مقاومت او را در برابر حوادث زیاد می سازد.
پس انسان مؤمن باید خاشعانه بگوید: «اللهم إني أشكرك عدد ما شكرك الشاكرون بكل لسان في كل زمان». «بارخدایا! من تو را شکر میگزارم به شمار آنچه که شکرگزاران به هر زبانی و در هر زمانی شکر گزارده‌اند».

وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَمَا تُعْلِنُونَ﴿١٩﴾

و الله هرچه را که می پوشانید و هرچه را که اظهار می‌کنید، می‌داند.(۱۹)

تفسیر:

واقعیت امر هم همین است که: علم خداوند متعال نسبت به مقاصد همه امور، چه در آشکار باشد و چه در پنهان یکسان است. خداوند با عظمت به نیّت‌ها و اهداف ما نیز آگاه است. اگر بدانیم که خداوند به کارهای ما آگاه است تقوا پیشه میکنیم. این هشداری است به مشرکان که بدانند؛ روز قیامت حتماً آمدنی است وآنان در برابر اعمال شان جوابگو وجزا داده می شوند.

وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ﴿٢٠﴾

و معبودهایی را که به جای خدا می پرستند [نه اینکه] چیزی را نمی آفرینند، بلکه خودشان آفریده می شوند.(۲۰)

تفسیر:

آن کسانی را که به جز الله متعال می پرستند از قبیل بت‌ها، هرگز توانایی خلق و ایجاد چیزی را ندارند در حالیکه خود ساخته‌ی دست انسانند، پس چگونه آفریدۀ ناتوان مورد پرستش قرار گرفته و پرستش خالق توانگر توانا که جلال و عظمتش بی پایان است به فراموشی گذاشته می شود.

أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ﴿٢١﴾

آنها موجودات مرده اي هستند که هرگز استعداد حيات ندارند، و نمي دانند در چه زماني عبادت کنندگانشان محشور مي شوند.(۲۱)

تفسیر:

معبودان غیر الله هر چه باشد، مرده است. و حتی نسبت به زمانی که خداوند متعال پرستشگران شان را از قبرها بیرون می آورد تا آن ها را همراه با آنان وارد آتش دوزخ گرداند نیز آگاهی ندارند. از اینکه بت پرستان، بت‌ها عبادی خویش را به شکل انسان می‌ساختند و در خیال خود با آنها مثل صاحب شعور برخورد میکردند، لذا خداوند در این آیه، بت‌ها را اموات خوانده. ودر کنارِ «أَمْوَاتٌ»، «غَيْرُ أَحْيَاء» ذکر شده است، در حالی‌که همان معنی را می رساند.
باید گفت که: بُت‌ها، نه قدرت دارند، نه حیات و نه علم و شعور. (در حالیکه شرط پرستش، علم وقدرت و حیات است.) در قیامت، حتّی بُت ها مبعوث میشوند.

إِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكِرَةٌ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ﴿٢٢﴾

معبود شما، معبودی یگانه است، پس کسانی که به آخرت ایمان نمی آورند، دلهایشان (حق را) انکار کند، و خودشان مستکبرند.(۲۲)

واحد: وحدت دوقسم میتواند باشد: یکی عددی که ازآن به واحد تعبیر میشود. الله واحد است، یعنی: دو تا و سه تا نیست. دیگری وحدت وصفی، یعنی: بی همتا و بی نظیر که از آن در وصف الله متعال به «احد» تعبیر میشود.
«مُنكِرَةٌ»: انکارکننده. نپذیرنده. «مُسْتَكْبِرُونَ»: کسانی که خویشتن را بزرگ می‌پندارند و خود را بالاتر از آن میدانند که به عبادت خدا بپردازند. «ترجمهٔ معانی قرآن».

تفسیر:

در آیهٔ قبلی؛ ناتوانی غیر الله متعال را از آفرینش و بی خبری آنها را از آینده مطرح ساخت ولی در این آیهٔ مبارکه، تأکید بر یگانگی خداوند متعال است.
طوریکه میفرماید: «إِلٰهُكُمْ إِلٰهٌ واحِدٌ»: خدای شما که اِستحقاق پرستش را دارد، همانا خداوندی است که هیچ معبودی جز او نیست، یگانه و یکتاست، نه شریکی دارد و نه هم جز او پروردگاری وجود دارد.
«فَالَّذِينَ لايُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكِرَةٌ»: انکار از معاد در حقیقت بمعنی انکار ازمبدء است. توحید ومعاد به‌هم پیوند ناگسستنی دارند. آنانکه به روز رستاخیز وروز قیامت منکر مکافات و مجازات أند، در واقعیت أمر یگانگی الله عزوجل و الوهیتش را انکار میکنند، بدین جهت که از مجازات بیمی ندارند.
آنها از پذیرش حق و خالص سازی عبادت برای خدا یگانهٔ لاشریک تکبر میورزند. واقعیت همین است که: منشأ کفر کبر است و منشأ کبر جهل. «وَ هُمْ مُسْتَكْبِرُونَ(22) خود را بالاتر و با عظمت‌تر از آن مي دانند که با وجود دلایل روشن، حق را بپذیرند. لذا هیچ موعظه‌ای در آنها تأثیر نکرده و هیچ پند و اندرزی در آنها سودمند واقع نمی شود «و آنان مستکبرند» و سرکش به همین جهت به حق تن نداده و آن را نمی پذیرند. ولی بدین واقعیت باید اعتراف کرد که: ایمان داشتن به روز جزا و روز رستاخیز، تکبّر و استکبار را در افکار انسان از
بین می برد.

لَا جَرَمَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ﴿٢٣﴾

ثابت و یقینی است که خدا آنچه را پنهان می کنند و آنچه را آشکار مینمایند، می داند؛ قطعاً او مستکبران را دوست ندارد.(۲۳)

تفسیر:

«لا جَرَمَ أَنَّ اَللّٰهَ يَعْلَمُ ما يُسِرُّونَ وَ ما يُعْلِنُونَ»: در حقیقت هیچ چیز از اقوال یا کردار آنها بر خدا پوشیده نیست، الله عزوجل نیت‌ها و اعتقاداتی را که ضمایر و نهان های شان در خود پنهان داشته است و آنچه را که از گفتار، کردار، و رفتار آشکار میسازند، میداند.
پس آنها را به زودی در قبال آن مورد محاسبه قرار خواهد داد. آیه مبارکه؛ هم تهدید جدی برای کفّار است که الله متعال به کارهای شما آگاه است وهم بشارت به مؤمنان که خداوند بر وضع دشمنان شما آگاه و بر کیفر آنها قادر است.
«إِنَّهُ لا يُحِبُّ اَلْمُسْتَكْبِرِينَ(23)»: خداوند متعال بی‌تردید کسانی را که از پرستشش تکبر ورزیده و از گردن نهادن به عبادتش سر باز زده اند دوست ندارد و به زودی آنان را در برابر این عمل مجازات خواهد کرد.

خوانندگان محترم!

بعد از اینکه در آیات فوق الذکر دلایل توحید و ادلهی بطلان بت پرستی به بیان گرفته شد. اینک در آیات متبرکه (24 الی 29) به بیان شبهه های منکران وحی و معجزه ومجازات مستکبران می پردازد. طوریکه آن بی باوران به طعنه میگویند: قرآن، افسانه های پیشین است، نه معجزه خدا نیز در دنیا نابودشان میکند و در آخرت هم مجازات شان میدهد؛ هرچند در وقت وقوع عذاب، سر تسلیم فرود می آورند و میگویند: از ما کار بدی سر نزده است.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ﴿۲۴﴾

و هنگامی که به آنان گفته شود: پروردگارتان چه چیزهایی نازل کرده؟ میگویند: [چیزی نازل نکرده، آنچه به عنوان قرآن در دسترس مردم است، همان] افسانه های [دروغین] پیشینیان است!(۲۴)

تفسیر:

در آیۀ متذکره و همچنان در آیات(33، 35، 38 و 43) همین سوره به رد شُبهات واعتراضات که ازجانب منکران ومشرکان مطرح شده است، میپردازد.

از جمله به رد شُبه اول که همانا طَعن زدن مشراکان به حقانیت قرآن عظیم الشأن میباشد پرداخته و میفرماید: «وَإِذا قِيلَ لَهُمْ ما ذا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ» اگر از کفار سؤال شود که خدای یگانۀ قهار بر پیامبر مختار چه چیز نازل کرده است؟

به قولی: سؤال کنندگان مسلمانانند که مشرکان منکر مستکبر در جواب شان میگویند: «قالُوا أَساطِيرُ اَلْأَوَّلِينَ(24)» آنها از روی دروغ و بهتان و به طریق استهزاء میگویند: خدا جز خرافات و أباطیل و اُسطورههای اقوام پیشین چیزی را نازل نکرده و آنهم کلام پروردگار عالمیان نیست.

«أساطیر»:

أساطر: جمع اسطوره بوده به معنی خرافه، حکایات و افسانههای خرافی است که به صورت مکتوب درآمده باشد.

کلمۀ أساطیر: بصورت کل در قرآن عظیم الشأن، نُه بار از زبان کفّار نقل و مطرح شده است، که در همهی موارد همراه کلمهی «اولین» است، یعنی آنها میگفتند: این حرفها تازگی ندارد، بلکه همان گفته های پیشینیان است. البته این شیوه از قدیم الایام تا کنون، شیوه و منطق بی پایه مستکبران بوده است که حق را مشتی خرافه و افسانه می پنداشتهاند. خصوصیت انسانها مستکبر، همانا تحقیر کردن است، که گاهی به تحقیر قرآن عظیم الشأن، گاهی به تحقیر پیامبران وگاهی هم به تحقیر اُمّت مُسلِمه می پردازند.

کُفار قرآن عظیم الشأن را بمثابۀ افسانهها و هم داستانهای خیالی سرشار از خرافات معرفی میدارند، قرآنیکه شخصیت انسانی و عقل های انسانی را معالجه و تداوی میکند قرآن که: اوضاع زندگی، اعمال و کردار انسانها، روابط جامعه، و احوال انسانها را درگذشته و حال و آینده رو به راه میسازد و بهبودی می بخشد.

مفسران مینویسندکه: مشرکان بر دروازههای ورود به مکه مینشستند و مردم را از پیامبر صلّی الله علیه وسلم متنفر میساختند واگر گروه حاجیان از آنها میپرسیدند خدا چه مطلبی را بر محمد صلّی الله علیه وسلم نازل کرده است؟ آنان میگفتند: أباطیل و داستان های پیشینیان. (البحر ۵/۴۱۴.)

لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ﴿۲۵﴾

سر انجام آنها باید روز قیامت به طور کامل بار گناهان خویش و بخشی از بار گناهان کسانی را حمل کنند که ایشان را به نادانی گمراه ساخته‌اند. و چه بد باری را حمل می کنند! (۲۵)

تفسیر:

«لِيَحْمِلُوا أَوْزارَهُمْ كامِلَةً يَوْمَ اَلْقِيامَةِ»: این بهتان و افترا را میگفتند تا بار گناهان خود را در روز قیامت کامل به دوش بکشند، یعنی بارگناهان خود را کامل و بی‌کم وکاست برمی دارند و حق تعالی چیزی را از آنها کم نمی سازد. «وَ مِنْ أَوْزارِ اَلَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ» وگناه پیروانی را نیز به دوش میکشند که بدون دلیل وبرهان آنها را گمراه کرده اند.

و همچنان بارگناهان کسانی را نیز بر میدارند که از آنان پیروی کرده‌اند وآنها سبب گمراه سازی و بازداشتن شان از ایمان بوده‌اند، آنها رهبر بودند و در گمراهی از آنان پیروی می شد، از این رو گناه خود وگناه پیروان خویش را به دوش میکشند.

طوریکه در حدیث شریف آمده است: «هر کس به سوی هدایتی دعوت کند، برای او از پاداش همانند پاداش‌کسانی است که از او پیروی کرده‌اند، که این پاداش وی از پاداش آنان چیزی کم نمیکند و هرکس به سوی گمراهی‌ای فراخواند، بر ذمه او ازگناه مانند گناهان کسانی است که از او پیروی کرده‌اند، این گناه وی از گناهان آنان چیزی کم نمی‌کند».

باید گفت که: ریشه‌ی بسیاری از انحراف ها، جهل است و دشمن از جهل مردم برای انحراف آنها استفاده می‌کند.

«أَلا ساءَ ما يَزِرُونَ(25)» الا برای تنبیه است. یعنی ای جماعت اگاه باشید! چه بد باری را بر دوش میکشند. یعنی: این بار گناهشان چه بدباری است!. منظور مبالغه در زجر و منع است.

این آیه در مورد رهبران کفر است که در دنیا با تبلیغات دروغین خود سبب گمراهی مردم

میشوند، لذا در قیامت، هم گناه کفر خود را به دوش می‌کشند و هم گناه کسانی را که باعث

انحراف آنها شده‌اند.

قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَأَتَى اللَّهُ بُنْيَانَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ﴿۲۶﴾

کسانی که قبل از ایشان بودند (برای اِنکار توحید) مکر ورزیدند، پس الله ازاساس بر بنیان شان زد و آنرا انداخت و سقف از بالای سرشان بر آنان افتاد و عذاب (الله) از جایی که نمی‌دانستند به آنان رسید.(۲۶)

تفسیر:

قابل یاد آوری است: دسایس وتوطئه ها در برابر حق، همواره در طول تأریخ وجود داشته، طوریکه میفرماید: «قَدْ مَكَرَ اَلَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» قبل ازآنان کفاری به سر میبردند که با پیامبران شان نیرنگ ها به کار برده و توطئه‌ها به هم تنیدند میخواستند نور الهی را

خاموش کنند، ولی خداوند متعال مکر وکیدشان را بی اثر ساخت. این آیهٔ مبارکه هم تهدیدی است برای توطئه‌گران وهم تسلّی خاطری است برای پیامبرﷺ.

«فَأَتَى اَللّهُ بُنْيانَهُمْ مِنَ اَلْقَواعِدِ» الله متعال بنیان آنها را از بن و اساس برکند. یعنی ویرانی از آنجایی که هیچ در فکر شان خطور نمیکرد به سراغشان آمد و هلاکت ازآنجایی که اصلاً حسابش را نمیکردند غافلگیرشان ساخت، برخورد با دشمن باید بنیانی باشد نه سطحی و ظاهری، تا همه‌ی تشکیلات فکری و سازمانی آنها از بین رود. این بیان ابطال مکری است که در مورد پیامبران به کار گرفتند.

دیده میشود: در وقتی که اساس دین به خطر مواجه شود، خداوند متعال خود وارد عمل مي شود. (در آیات قبل، کفّار، وحی را أساطیر معرّفی میکردند.) برخورد نیز باید بنیانی باشد. واین درس بی نهایت قوی برای آنعده از معاندین دین و مکتب پیامبران است که باید بدانند که: خداوند متعال طرفِ و در مقابل آنهاست.

«فَخَرَّ عَلَيْهِمُ اَلسَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ»: سقف منازل بر آنان فرو ریخت، منازل و ساختمان های آنان ویران شد و آن ها مردند. «وَ أَتاهُمُ اَلْعَذابُ مِنْ حَيْثُ لاٰيَشْعُرُونَ(26)» هلاکت و نابودی طوری دامن آن ها را گرفت که هرگز تصورش را نمی کردند.

آیهٔ مبارکه نمونه‌ی کاملی است ازنابودی مسخره کنندگان ونیرنگ حیله‌گران وتدبیر تدبیرکنندگان، آنهایی که در مقابل دعوت الله متعال ایستاده میشوند، و طوری فکر میکنندکه نیرنگ‌های شان دفع شدنی نیست وتدابیرشان به‌شکست نمی‌انجامد، ولی اشتباه میکنند، غافل ازاینکه الله متعال به همه چیز احاطه دارد.

مطابق روایت تفسیر «أنوار القران» تعداد کثیری از مفسران بدین باور وعقیده اند که هدف از؛ پیشینیان دراین آیهٔ مبارکه، نمرودبن‌کنعان است زیرا او قصر بس بزرگی به ارتفاع پنج هزار گز در بابل بنا کرده بود تا به ظن خود از آن به آسمان بالا رفته و با أهل آسمان بجنگد. پس الله متعال به باد فرمان داد و باد آن بنای عظیم را بر او و بر قومش فروغلتاند که جملگی هلاک شدند.

مطلب این است که تدابیرشان معکوس شده، به ضررشان تمام شد؛ و وسایلی که برای غلبه و حفاظت خویش داشتند، سبب فنا و هلاکشان گردید؛ بلکه عمارات بعضی بصورت حسی نیز واژگونه شد.

البته این هشداری است به کفار معاصر آن حضرت ﷺ که مکر و نیرنگشان نیز به زودی به خودشان برخواهد گشت. و این سرانجام عبرتبارشان در دنیاست، دیده میشود که: کیفرهای الهی مخصوص آخرت نیست. و در ضمن زمان ومکان قهر خدا، قابل پیش بینی نیست. ولی سزای شان درآخرت:

ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُخْزِيهِمْ وَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تُشَاقُّونَ فِيهِمْ قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ وَالسُّوءَ عَلَى الْكَافِرِينَ﴿٢٧﴾

سپس روز قیامت خدا آنها را رسوایشان میسازد، و میگوید شریکاني که شما براي من ساختید، و بخاطر آنها با دیگران دشمني میکردید کجا هستند؟ [آنان جواب ندارند، ولی] کسانی که به آنان دانش و بصیرت داده شده میگویند: امروز رسوایی و عذاب بر کافران است.(٢٧)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«كُنتُمْ تُشَآقُّونَ»: جدال و دشمنی و جنگ و ستیز میکردید.«أُوتُواالْعِلْمَ»: عالمان و دانایان. هدف از آن فرشتگان و مؤمنان به طور عام، وأنبیاء به طور خاصّ است. (ملاحظه شود سوره های: نساء / 41، نحل / 89). «الْخِزْيَ»:خواری.رسوائی.«السُّوءَ»:بدی. مراد عذاب است.«ترجمهٔ معانی قرآن».

تفسیر:

«ثُمَّ يَوْمَ ٱلْقِيامَةِ يُخْزِيهِمْ»: سپس روز قیامت حق تعالی کفار را با عذاب و ذلت و اهانت آنها را رسوا میکند.

«وَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكائِيَ ٱلَّذِينَ كُنْتُمْ تُشَاقُّونَ فِيهِمْ»: الله متعال به طریق سرزنش و توبیخ به آنها میگوید: کسانی که شما آنها را در پرستش شریکانم قرار دادید کجایند تابیایند وشما را ازاین عذاب نجات دهند. آنها را بیاورید تا به شفاعت شما برخیزند. نباید فراموش کنید: شما که دنبال رو هرکس در این دنیا باشید، باید در روز قیامت جوابگوی شما باشد.

«قالَ ٱلَّذِينَ أُوتُوا ٱلْعِلْمَ إِنَّ ٱلْخِزْىَ ٱلْيَوْمَ وَٱلسُّوءَ عَلَى ٱلْكافِرِينَ(27)»: دعوتگران و دانشمندان با ریشخند به آن بدبختان میگویند: بیگمان در این روز بزرگ رسوایی وخواری برکافران است. به قولی: هدف از «أُوتُوا الْعِلْمَ» کسانی هستند که در برابر کفر وشرك، قرار گرفته‌اند، یعنی علم واقعی، انسان را به توحید و ایمان میرساند.

برخی از مفسران فرموده اند که مراد از: أهل علم، در آیه مبارکه پیامبران علیهم السلام وعلمای ربانی‌اند که در دنیا مشرکان را به سوی حق وتوحید فرا میخواندند ولی با انکار و استهزای شان روبرو می شدند.

باید یادآور شدکه: در فرهنگ قرآن، علم و جهل معنایی وسیع و گسترده تر از دانستن و ندانستن دارد. عالم کسی است که اندیشه وعمل او براساس حقّ و حقیقت استوار باشد، گرچه قدرت خواندن ونوشتن راهم نداشته باشد وجاهل کسی است که فکر وعمل او بر باطل باشد، گرچه همه‌ی علوم را نیز بداند.

الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ فَأَلْقَوُا السَّلَمَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ بَلَى إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴿٢٨﴾

همانها که فرشتگان (قبض ارواح) ایشان را قبض میکنند، در حالیکه برخود ظالم بودند، پس تسلیم میشوند (ومیگویند): ما هرگز هیچ کار بدی نمیکردیم، بلی! یقیناً که الله به آنچه می‌کردید، داناست.(۲۸)

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: مرگ، طوریکه یک تعدادی از انسانها درباره آن فکر میکنند، نابودی نیست، بلکه مرگ همانا قبض روح و جدا شدن روح از جسم است. لحظه‌ی جان دادن، لحظه‌ی حسّاسی برای همه ای انسانها اعم از مؤمن و کفار است.

در مورد کافر میفرماید: «تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلائِكَةُ ظالِمِي أَنْفُسِهِمْ28» ولی در مورد مؤمن در (آیه 32 سوره نحل) میفرماید: «تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلائِكَةُ طَيِّبِينَ» همانها که فرشتگان (قبض ارواح) روحشان را قبض میکنند درحالیکه پاک وپاکیزه اند.

در آيهٔ مبارکه آمده است: «اَلَّذِينَ تَتَوَفّاهُمُ الْمَلائِكَةُ ظالِمِی أَنْفُسِهِمْ28»: کفّار که ملایک جان ناپاک آنها را میگیرند، اِظهار اِسلام و تسلیم میکنند و هم گذشته‌ی بد خود را اِنکار

میکنند، (و میگویند): که با شرک به خدای سبحان بر خود ظلم میکنند. امّا نه آن ایمان ارزش دارد، چون از روی اضطرار است نه اختیار ونه این اِنکار مورد قبول است، چراکه خداوند، عالم الغیب والشهاده، به کارهای آنان آگاه است.
«فَأَلْقَوُا اَلسَّلَمَ ما كُنّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ»: بعد از آنکه احتضار و دیدن فرشتگان مرگ را می بینند در برابر فرمان خدای یگانه از در تسلیم درآمده و چیزهایی را که به وی شریک می‌آوردند و گناهانی را که مرتکب گردیده بودند انکار میکنند، و میگویند: ما مشرک نبودیم و نافرمانی نکردیم، همان‌گونه که در روز قیامت هم این گفته را تکرار میکنند: اما أهل علم، یا فرشتگان به آنان چنین جواب میدهند: «وَ اَللّهِ رَبِّنا ما كُنّا مُشْرِكِينَ. بَلى إِنَّ اَللّهَ عَلِيمٌ بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ(28)»: پس به آنها گفته میشود: چنان نیست که میگویید بلکه شما عمل بد میکردید لذا این دروغ و ادعای باطل و بی موقع شما هیچ سودی به حالتان ندارد. بلکه شما همان نافرمانان مجرم هستید، قطعاً خداوند متعال به گناهانی که کرده‌اید داناست و به زودی شما را در قبال آن مورد محاسبه و مجازات قرار خواهد داد.
محمد بن سائب کلبی درتفسیر خویش «تفسیر احکام القرآن» مینویسد: «مراد ازآنان: گروهی ازمردم مکه بودند که ادعای ایمان را داشتند وتحت فشار مشرکان باآنها عازم جنگ بدر شدند ولی چون قلت شمار مؤمنان را دیدند، به شرک برگشته و در آن جنگ کشته شدند».

فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَلَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ﴿۲۹﴾

بنابر این از دروازه‌های دوزخ وارد شوید درآید و همیشه در آن باشید. و حقا که جای متکبران چه بد است.(۲۹)

تشریح لغات واصطلاحات:

«أَبْوَابَ»: جمع باب، درها. هدف از آن ورود به خود دوزخ است.«خَالِدِينَ»: حال فاعل (أُدْخُلُوا) است. یعنی جاودانه در آن می مانند. «مَثْوَيا»: اقامتگاه. جایگاه. «ترجمۀ معانی قرآن»

تفسیر:

باید یاد آور شد که: جهنّم دارای دروازه های متعدّدی است وهر گنهکار از طریق خاصی، و دروازه مخصوص به دوزخ داخل می شود.
مفسران میفرمایند که: این سخن در هنگام مرگ، یا در روز رستاخیز به آنان گفته میشود. ابن‌کثیر قول دوم را ترجیح داده است.«فَلَبِئْسَ مَثْوَى اَلْمُتَكَبِّرِينَ(29)»: جهنم بدترین مقر ومکان برای متکبران میباشد.

خوانندگان محترم !

بعد از اینکه در آیات متذکره پروردگار با عظمت، أحوال دروغ پردازان را به بیان گرفت که: قرآن را افسانه های پیشین می‌نامیدند، درقیامت گناه و معاصی خود و پیروان گمراه خود را بر می دارند، و هنگام وقوع قطعی عذاب از در صلح و آشتی در می آیند و ربوبیت خدا را تأیید می کنند.
اینک در آیات متبرکه(30 الی 32) در بارۀ تقوای کنندگان وایمان شان به وحی اوصاف مؤمنان راستکردار-که به قرآن و پیامبر باور قلبی و حتمی دارند ومزد و پاداش آنان در هر دو سرا و منازل و درجاتشان در خلد برین، میپردازد و بدین سان کردار این دو گروه با هم سنجیده می شود.

وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا خَيْرًا لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ﴿۳۰﴾

وهنگامی که به پرهیزکاران گفته میشود: پروردگارتان چه چیزی رانازل کرده است؟ میگویند: خیر را [که قرآن هدایت گر است وسراسر آیاتش وحی الهی است، نازل کرده]. است لهذا) برای نیکوکاران در همین دنیا نیکی است ویقیناً سرای آخرت بهتر خواهد بود. وچه خوب است سرای پرهیزگاران!(۳۰)

تفسیر:

باید گفت که: قضاوت حق، نیاز به روح پاك و پرهیزکار دارد: بعد از بیان موضع مستکبران در برابر آیات منزل الهی، اینک حق تعالی از موضع مؤمنان باتقوی بحث بعمل می آورد: طوریکه میفرماید: «وَ قِيلَ لِلَّذِينَ اِتَّقَوْا» به گروه دوم یعنی أهل پرهیزگاری و أهل ایمان گفته شود یعنی: از مؤمنان باتقوا سؤال میشود که: «ما ذا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قالُوا خَيْراً» پروردگارتان بر پیامبرش چه چیزی نازل کرد؟ میگویند: خیر یعنی: او خیر و رحمت و برکت نازل کرد است.

«خيراً»: خوبی، خیر و نیکی، قرآن سرتاسر خیر و خوبی، بهترین، خیر مطلق، که تمام نیکیها و سعادتهای مادی و معنوی را در بر دارد.

خوانندۀ محترم!

در آیۀ مبارکه در می یابیم که قرآن عظیم الشأن؛ فقط در یك کلمه جمله با چه اعجازی مورد معرّفی قرار گرفته است «قالُوا خَيْراً»، (خیر، خوبی، مایه‌ی نیکی و سعادت. یك کلمه بجای صد کلمه) «قالُوا خَيْراً» دعوت قرآن، دعوت به خیر و نیکی است.

«خَيْراً»:خیر وخوبی. یعنی قرآنی رانازل فرموده است که سراسرخیر وخوبی است.

مفسران گفته‌اند: این امر در ایام موسم حج اتفاق می افتاد. یک نفر به مکه می‌آمد و ازمشرکین درباره‌ی رسول الله ﷺ و رسالت او سؤال میکرد، آنها در جواب میگفتند: او ساحر و دروغگو است، آنگاه پیش مؤمنان می‌آمد و درباره‌ی محمد و آنچه بر او نازل شده بود سؤال میکرد. در جواب میگفت: خدا خیر و هدایت و قرآن را بر او نازل کرده است. (تفسیر رازی ۲۳/۲۰).

همچنان مفسران در باب شأن نزول آیۀ مبارکه می نویسند: ابن ابو حاتم از سدی نقل میکند که: مردم قریش جمع شدند و گفتند: محمد، مردی شیرین زبان وخوش بیان است. هروقت با کسی سخن بگوید، محو او میشود و عقل وهوش از دست میدهد. جمعی معدود از خانواده های سرشناس اشراف را برگزینید و آنان را به راه های اطراف مکه بفرستید که در آن جاها به مسافه‌ی یک شب یا دو شب مستقر گردند که هرکس خواست با محمد دیدار کند، وی را باز دارند. عده‌ای به آن جاها رهسپار شدند. وقتی کسی به عنوان نماینده‌ی قومش میرفت تا بداند محمد چه میگوید و در آن جاهای معین به اشراف اهل قریش میرسید؛ یکی از آن قریشیان خود را معرفی میکرد وسپس میگفت: من، محمد را به تو می شناسانم: او مردی دروغگوست وجز ابلهان و بندگان و کسانی که اثر خیری در وجودشان نیست، کسی پیرو او نشده است و بزرگان قومش او را ترک کرده اند. در این صورت آن نماینده‌ی اعزامی قوم باز می گشت و از گفتگو با محمد پشیمان می شد.

الله متعال در بیان اجر و پاداش مؤمنان فرموده است: «لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هذِهِ اَلدُّنْيا حَسَنَةٌ»: برای مؤمنانی که اعمال شایسته انجام داده و در کارهای خوب میشتابند کرامتی

بزرگ و رستگاری عظیمی است که این کرامت و رستگاری شامل عزّت و اقتدار در زندگانی دنیا «وَ لَدارُ اَلْآخِرَةِ خَيْرٌ» ولی آنچه را که در آخرت بدان نایل می‌آیند بهتر و بزرگتر است از آنچه که در این دنیا در مقابل نیکیشان به دست می‌آورند؛ زیرا دنیا ناپایدار و آخرت پایدار است.

ملاحظه می نمایم که: نیکوکاران، در هر دو جهان به نیکی میرسند. در ضمن باید گفت که: پاداش الهی، متناسب با عملکرد انسانها می باشد.

«وَ لَنِعْمَ دارُ اَلْمُتَّقِينَ 30»: و چه نیکوست بهشت‌های جاویدان به عنوان سرای پرهیزگاران در پیشگاه رضای پروردگار رحمان. در ضمن یادآور میشویم که: جهان (جاویدان) پرهیزگاران از جمله بهترین (و زیباترین) جهان بشمار میرود.

«المتقین»: پرهیزکاران در حدیث شریف آمده است: «از بالای سر گروه‌هایی از اهل بهشت ابر میگذرد درحالیکه آنان بر بزم شراب خویش نشسته‌اند پس هیچکس از ایشان چیزی را اشتها نمیکند مگر اینکه آن ابر همان چیز را بر وی میباراند تابدانجا که از آنان کسی است که میگوید: ای ابر! بر ما دوشیزگان همسال پستان برجسته بباران. و ابر همان را میباراند که او خواسته است».

طوریکه حق تعالی در وصف سرای پرهیزگاران در آیه ذیل میفرماید:

جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ كَذَلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الْمُتَّقِينَ﴿٣١﴾

باغ های همیشگی بهشت که در آن وارد می شوند نهرها در زیر درختان آن روان است، در آنجا هر چه بخواهند دارند. الله این چنین به متقیان پاداش میدهد.(٣١)

تفسیر:

«جَنّاتُ عَدْنٍ»: بهشت های عدن، که محل اقامت آنها می باشد.

بهشت هایی است ماندگار برای مؤمنان ابرار در سرای استقرار همراه با امنیت و بهجت که در آن همیشهٔ ابد، مأوی و مسکن میگزینند؛ «يَدْخُلُونَها تَجْرِى مِنْ تَحْتِهَا اَلْأَنْهارُ» که بدان وارد میشوند از زیر منازل، قصرها و درختان آنها نهرها جاری است. «لَهُمْ فِيها ما يَشاؤُنَ»: خداوند متعال در آن باغ ها هر چه را آرزو کنند بدون رنج و زحمت و بدون کم وکاست و به طور دایمی در آنجا هرچه بخواهند برای شان فراهم ساخته است.

توجه بفرماید: «ما يَشاؤُنَ» بالاتر از «ما تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلَذُّ الْأَعْيُنُ» است. زیرا گاهی انسان چیزی را میخواهد که در آن لذّت نفس و چشم نیست، مقام عرفان و معنویّت است.

«كَذٰلِكَ يَجْزِى اَللّٰهُ اَلْمُتَّقِينَ(31)»: الله متعال چنین پاداشی نیکو را برای بندگان پرهیزگار خویش تهیه دیده است، بندگانی که اوامرش را گردن می نهند و از شرک و گناهانی که موجب ورود به دوزخ است، میپرهیزند. و برای ملاقاتش آمادگی گرفته‌اند.

سپس حق تعالی از حال متقیان در هنگام احتضارشان خبر داده و میفرماید:

الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمُ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴿٣٢﴾

همانها که فرشتگان (قبض ارواح) روحشان را قبض می کنند در حالی که پاک و پاکیزه اند. به آنها میگویند سلام بر شما باد، وارد بهشت شوید بخاطر اعمالي که انجام مي‌داديد.(٣٢)

تفسير:

باید یادآور شد که هدف از: «طَيِّبِينَ» با توجّه به آیات قبل که در مورد أهل کفر و شِرك بود: «الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلائِكَةُ ظالِمِي أَنْفُسِهِمْ» کسانی هستند که اهل شرك و گناه نبوده اند و اینها همان متقين هستند.

«طيب»: یعنی پاك از هرگونه کدورت و ناخالصی و آراسته به کمالات و محاسن.
طوریکه در آیۀ مبارکه آمده است: «اَلَّذِينَ تَتَوَفّاهُمُ اَلْمَلائِكَةُ طَيِّبِينَ»
آنان همان نیکان پاکنهادی‌اند که فرشتگان جان های شان را درحالیکه از شرک پاک اند، می ستانند.

مفسر کبیر جهان اسلام امام فخر رازی میفرماید: کلمه «طیبین» مختصر؛ ولی جامع معانی فراوان است؛ از جمله، یعنی، این خدادوستان، تمام دستورات حق رابه جای می‌آورند، ازتمام بدیها وزشتیها اجتناب میکنند، به اخلاق ومنشهای نیک و برجسته پیراسته میگردند، از همه‌ی صفات پست و پلید مبرا هستند، به سوی خدا روی دل وجان می آورند و در شهوات و لذایذ گذرای جسمی فرو نمیروند. ازاین رو، فرشتگان هنگام مرگشان برآنان درود و رحمت میفرستند و آنانرا به بهشت و وعده های خدا نوید میدهند. (سوره فصلت آیات 30 و32).

«يَقُولُونَ سَلامٌ عَلَيْكُمْ»: مرگ پاکان همراه با درود فرشتگان است، فرشتگان با این سخن خود به ایشان سلام کرده و شاد باش میگویند: سلام و سلامتی بر شما باد از هر آفتی، ایمنی بر شما باد از هر بیم و ملامتی؛ اینک به پاداش آنچه از ایمان و طاعت پروردگار سبحان و نبرد با دوستان شیطان انجام می دادید، به بهشت های پرناز و نعمت در آیید.

سلام کردن، شعار فرشتگان و ادبی آسمانی است. ابن عباس(رض) در این مورد میفرماید: ملایک از جانب الله متعال به آنها سلام میدهند و به آنها خبر میدهند که اصحاب یمین میباشند. (تفسیر طبری ۱۰۱/۱۴.)

«أُدْخُلُوا اَلْجَنَّةَ بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ(32)»: به خاطر اعمال شایسته‌ای که در دنیا انجام داده‌اید بهشت گوارا مبارکتان باد!

باید دانست که روح مؤمن بعد از مرگ وی به بهشت داخل میشود والبته ورود کامل وی با جسم و روح به بهشت، بعد از روز قیامت است.

در حدیث شریف آمده است: «راستی و درستی پیشه کنید اما بدانید که هرگز کسی باعمل خویش به بهشت وارد نخواهد شد». گفته شد: حتی شما یا رسول الله؟ فرمودند: «حتی من؛ مگر این که خداوند متعال مرا به رحمت خود درپوشاند».

خوانندگان محترم !

در آیات متبرکه (33 الی 40) بحثی در باره فرجام مشرکان و ناسپاسان، برخی از دلایل باطل آنان، به بیان گرفته شده است.

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ أَمْرُ رَبِّكَ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴿٣٣﴾

آیا آنها جز این انتظاري دارند که فرشتگان (قبض ارواح) به سراغشان بیایند، یا اینکه فرمان پروردگارت برسد، همانطور کسانیکه پیش از ایشان بودند این چنین کردند؟ والله برآنان ظلم نکرد بلکه خودشان به خود ظلم میکردند.(۳۳)

تفسیر:
«هَلْ يَنظُرُونَ»: آیا انتظار میکشند؟ استفهام انکاری است، یعنی چشم به راه فرشتگان مرگ یا عذاب آخرت هستند.
در این آیه مبارکه خداوند متعال به طرح یکی دیگر از شبهات منکران نبوت که عبارت از پیشنهاد فرود آمدن فرشته‌ای از آسمان برای شهادت دادن بر صدق ادعای نبوت آن حضرت ﷺ است، می پردازد: قابل تذکر است: کفّار تا زمانیکه قهر الهی را به چشم سرخود مشاهده نکنند، دست از انکار و لجاجت بر نمی دارند. طوریکه میفرماید: «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلاّ أَنْ تَأْتِيَهُمُ اَلْمَلائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ أَمْرُ رَبِّکَ»: کافران چیزی جز فرود آمدن فرشتگان جان‌دادن را انتظار نمی برند تا ارواحشان را بر حال کفر از آنان بستانند، یا انتظار نمیبرند جز آنکه فرمان پروردگارت دایر بر هلاک شان در رسد.
«كَذٰلِکَ فَعَلَ اَلَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ»: کفار پیشین نیز همین‌گونه که این گروه کافر تکذیب پیشه عمل کردند، رفتار نمودند، که به عذاب گرفتار شان ساخت. «وَ ما ظَلَمَهُمُ اَللّهُ وَ لٰكِنْ كانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ(33)» و با نابود ساختن شان بر آنها ظلم نکرد، بلکه آنها را در برابر کفرشان مجازات نمود پس در حقیقت آن‌ها خود باکفر به الله متعال ومخالفت وبغاوت علیه پیامبران برخویشتن ظلم کردند. باید یاد آور شدکه: نزول عذاب پس از اِتمام حجّت وفرستادن پیامبران و کتب اسمانی، نه فقط ظلم نیست، بلکه بمثابه عین عدل بحساب می آید.
فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴿۳۴﴾
و سرانجام سیئات اعمالشان به ایشان رسید و آنچه به آن تمسخر میکردند آنان را در بر گرفت.(۳۴)
تفسیر:
«سیئه»: به گناهان کوچك، در مقابل گناهان بزرگ گفته میشود، طوریکه در (آیهٔ 31 سورهٔ نساء) آمده است: «إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبائِرَ ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئاتِكُمْ وَ نُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيماً«31» (اگر از گناهان بزرگی که از آن نهی میشوید پرهیز کنید، گناهان کوچکتان را بر شما می پوشانیم و شما را در جایگاهی ارجمند وارد می‌کنیم.)
از این آیهٔ مبارکه این فهم بدست می آید که: گناهان، دو نوعند: گناه صغیره وگناه کبیره.
همچنان در آیه‌ی 49 سوره‌ی کهف نیز میخوانیم که مجرمان در قیامت، با دیدن دوسیه اعمال نامه خویش میگویند: این چه نامه‌ی عملی است که هیچ گناه کوچك و بزرگی را فروگذار نکرده است. «لا يُغادِرُ صَغِيرَةً وَلا كَبِيرَةً».
بنابر این آنچه در دنیا از سزای که به انسان میرسد، گوشه‌ای از عملکرد اوست، و سزای اصلی در قیامت است.
«فَأَصابَهُمْ سَيِّئاتُ ما عَمِلُوا»: «پس گناهانی که کردند به آنان رسید» یعنی: جزای اعمال ناپاکشان نصیب آنها شد.
«وَ حاقَ بِهِمْ ما كانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ(34)»: و سرانجام همان عذابی که مسخره‌اش میکردند آنان را از همه سو فرا گرفت: در نتیجه از آنان هیچ اثری باقی نماند.
مسخره کردن به قصد تحقیر، توهین یا اهدافی دیگر را استهزاء میگویند، این مفهوم در قرآن عظیم الشأن با اصطلاح «هُزْء» و مشتقات آن ۳۴ بار و «سُخْر» و مشتقاتش ۱۶

بار به‌کار رفته است که بیشتر لغویان این دو کلمه را به یک معنا دانسته‌اند؛ ولی برخی بین این دو تفاوت قائل شده‌اند.
«يَسْتَهْزِئُونَ»: بمعنی تمسخر کردن میباشد. به یاد داشته باشید که سزای مسخره کردن دیگران، در همین دنیا به انسان میرسد. بناءً دیگران را نباید مسخره کنیم که در نهایت خود گرفتار میشویم.

وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَّمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴿٣٥﴾

وکسانیکه [به الله] شرک ورزیدند [از روی جهل، بدون دلیل و برهان] گفتند: اگر خدا میخواست نه ما و نه پدرانمان هیچ چیزی را جز او عبادت نمیکردیم، و هیچ چیزی را بدون [حکم و فرمان] او حرام نمی کردیم.
کسانی هم پیش از اینان بودند [در برابر حق] چنین کردند، پس آیا جز ابلاغ آشکار چیزی دیگری بر عهدۀ پیغمبران است؟(٣٥)

تفسیر:

شبهه دیگر منکران نبوت تکیه بر صحت نظریه »جبر« برای ایراد طعن در نبوت است: مسأله جبر، یکی ازتوجیهات نابجای مشرکان استکه میگفتند: خدا خواسته که ما غیر او را پرستش کنیم و اگر او میخواست، ما مشرك نبودیم. این مطلب در آیه 148 سورۀ انعام وآیۀ 20 سورۀ زخرف نیز از قول مشرکان مطرح شده است.
باید گفت: آنچه از کفر وشرك خطرناك‌تر است، توجیه آن و نسبت دادن آن به خداست.
طوریکه در آیۀ مبارکه آمده است: «وَقالَ اَلَّذِينَ أَشْرَكُوا» «و مشركان» مکه «گفتند» «لَوْ شاءَ اَللّهُ ما عَبَدْنا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَ لا آباؤُنا وَ لا حَرَّمْنا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ» اگر خدا میخواست که فقط او را به یگانگی بپرستیم، نه ما و نه پیش از ما پدران ما، جز او هیچ چیز را نپرستیده و نه آنچه را که او بر ما حرام نکرده است، حرام ساخته بودیم! این را به طریق استهزا و تمسخر میگفتند نه از روی اعتقاد قبلی. و غرض آنها این بود که شریک قرار دادن برای خدا وحرام کردن بعضی ذبایح وخوراک‌ها به خواست و میل خدا صورت گرفته است، بنابر این خدا از آن راضی است و حق و درست است.
(در تفسیر فی الظلال القرآن آمده است: این هم مقوله‌ای دیگر از مقولات مشرکین درمورد شرک قرار دادنشان برای خدا می‌باشد، آنها شریک قرار دادن خود وحرام کردن بعضی از ذبائح و خوراک را به اراده و میل خدا نسبت میدهند. پس اگر خدا - به زعم آنها - میخواست که آنان چنان کاری نکنند - خود او آنها را منع میکرد... وچنین تعبیری ازاراده و مشیت خدا، تصوری است اشتباه و واهی؛ زیرا خدای سبحان نمیخواهد بندگانش مشرک باشند و راضی نیست چیزهای پاکی را حرام کنند که او آن را حلال کرده است وچنین اراده‌ای از جانب خدا آشکار است و در شرایعش توسط پیامبران بر آن نص نهاده است پیامبران که مکلف به تبلیغ بوده‌اند: «وَ لَقَدْ بَعَثْنا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولاً أَنِ اُعْبُدُوا اَللّهَ وَ اِجْتَنِبُوا اَلطّاغُوتَ»(آیۀ 36/سورۀ نحل) امرش چنین است وارادهاش در مورد بندگان همین است. اراده‌ی خالق دانا خواست انسان را خلق کند واستعداد هدایت وگمراهی را در آن به و دیعه نهاد، آنگاه به آنها اختیار داد.» فی ظلال القرآن ١٤/٦١).

قابل تذکر است که: توجیه‌گری، کار همه منحرفان تأریخ است. طوریکه در آیهٔ مبارکه آمده است: «كَذٰلِكَ فَعَلَ ٱلَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» مجرمان و تبهکاران پیشین نیز چنین تکذیب و استهزایی میکردند، و مانند اینها به استدلال باطل میپرداختند وفراموش کردند که کفر ونافرمانی را خود مرتکب شده‌اند و تمام آن به اراده و اختیار آنها رخ داده است. آن هم بعد از این که پیامبران آنان را ازعذاب آتش وغضب خدای مقتدر برحذر داشتند.

کار پیامبران، دعوت وتبلیغ است، نه اجبار مردم به ایمان. طوریکه میفرماید: «فَهَلْ عَلَى ٱلرُّسُلِ إِلاَّ ٱلْبَلاَغُ ٱلْمُبِينُ(35)» «ولی آیاجز ابلاغ آشکارچیز دیگری بر عهده پیامبران است؟» یعنی: کفار در پندارهای باطل خویش در اشتباهند زیرا چنان نیست که خداوند متعال شرک و کفر و بدکرداری های شان را مورد انکار قرارنداده باشد بلکه این‌گونه اعمال و روش ها را به سخت‌ترین وجه مورد نکوهش و انکار قرار داده و برای تفهیم حقایق، پیامبرانی را در هرامتی مبعوث گردانیده وپیامبرانش مأموریت خودرا به‌تمام و کمال انجام داده‌اند اماحساب امت‌هایشان برخدا است نه برآنان وپیامبران وظیفه ندارند که مردم را بر ایمان مجبور گردانند.

خلاصه این که: ثواب و عقاب به دو امر مرتبط است؛ مشیت خداوند متعال و حرکت بنده به سوی نجات یا نابودی. و هدایت خداوند متعال نیز بر دو نوع است؛ هدایت ارشاد و رهنمونی، که پیامبران علیهم السلام بدان قیام می‌کنند و هدایت توفیق ویاری حق تعالی، که این وابسته به رفتار خود بنده است. «تفسیر انوار القرآن».

وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ﴿٣٦﴾

و به یقین ما در میان هر امتی پیغمبری را فرستادیم (تا به مردم بگویند:) الله را بپرستید و از طاغوت اجتناب ورزید. پس از میان ایشان کسانی بودند که الله آنها را هدایت کرد، و گروهي ضلالت و گمراهي دامان شانرا گرفت پس در روي زمین سیر کنید و ببینید عاقبت تکذیب کنندگان چگونه بود؟(۳۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أُمَّة» از ریشه‌ی «ام» به معنای چیزی است که دیگری رابه خود ضمیمه میکند.
به هر جماعتی که دارای نوعی وحدت و اشتراك باشند، امّت گفته می شود.
این کلمه بصورت کل 52 بار در قرآن تذکر یافته است.

«الطّاغُوتَ»: شیطان و بتان و هر چیزی که باعث طغیان شود. (سورهٔ بقره/ آیهٔ: 256).
«طاغوت» برای مبالغه‌ی طغیان بکار مي رود. در قرآن عظیم الشأن به شیطان، ظالمین، مستکبران وبت‌ها،که مایه‌ی طغیان ونافرمانی الله متعال هستند، «طاغوت» گفته شده است. این کلمه هم در مورد مفرد بکار میرود «يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ» و هم در مورد جمع »أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ» (تفسیر نور).

«حَقَّتْ»: ثابت و واجب شده است. «حَقَّتْ عَلَيْهُمُ الضَّلاَلَة»: یعنی خداوند به مردمان عقل داده است، فطرت ایشان را برای یکتاپرستی بسیج کرده است، پیغمبران را فرستاده است، وآیات تشریعی وتکوینی را به انسان‌ها نموده است، آن گاه این انسان است که آزادانه تصیم اتخاذ می دارد که راه الله متعال (کتاب الله و سنت رسول الله) را در پیش گیرد و یا هم می خواهد راه شیطان را انتخاب کند.

تفسیر:
«وَلَقَدْ بَعَثْنا فِی كُلِّ أُمَّة رَسُولاً أَنِ اُعْبُدُوا اَللّهَ وَ اِجْتَنِبُوا اَلطّاغُوتَ» بعثت پیامبران، مخصوص قوم، نژاد، محل و منطقه و قبیله‌ی مخصوصی نمی باشد طوریکه در آیهٔ مبارکه آمده است: و هرآینه در میان تمام ملت‌ها از امت های قبل پیامبری را برأنگیخت که آنها را به سوی توحید فراخوانده و از شرک آوری بُتان و معبودان و غیر آن‌ها نهی شان کردند.

خوانندۀ محترم!
ملاحظه فرماید که: دعوت به توحید و دوری از طاغوت، در رأس پروگرام ها و أهداف أساسی پیامبران علیهم السلام قرار دارد. طوریکه از فحوای آیهٔ مبارکه در می یابیم که: با عبادت و اِتصال به الله متعال، انسان قدرت مبارزه و مقابله با طاغوت‌ها، را بدست می آورد.
همچنان در آیهٔ مبارکه با تمام وضاحت دریافتیم که: الله متعال به انسان در انتخاب راه، اختیار داده است. طوریکه میفرماید: «فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اَللّهُ» و خداوند متعال گروهی از آن امت‌ها را به اَجابت دعوت و پیروی از پیامبران توفیق بخشید. «وَ مِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ اَلضَّلاٰلَةُ» و از آنان گروهی دیگر اند که الله متعال گمراهشان ساخت. و در نتیجه کافر شدند.
باید گفته شود: خدا پیامبران را فرستاد تا دعوت او را به مردم تبلیغ کنند. در آن میان جمعی دعوت را اجابت کرده و خدا آنان را هدایت نمود و بعضی از آنها راه کفر را پیش گرفتند و خدا آنها را گمراه کرد.
بصورت کل باید گفت که: الله متعال اسباب هدایت را برای تمام مردم فرستاده است، «بَعَثْنا فِي كُلِّ أُمَّة رَسُولًا» امّا گروهی می پذیرند و هدایت می یابند، «فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ» وگروهي هم انکار کرده وگمراه میشوند.
«مِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلالَةُ» پس بایدگفت که: هدایت ازجانب الله متعال است، ولی گمراهی از ماست.
به هر حال خداوند، ضلالت را به خود نسبت نمی دهد، مگر آنکه انسان خود زمینه‌ی آنرا فراهم کرده باشد، مانند آیه‌ی «يُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ» خداوند ستمگران را گمراه میکند وآیه «وَما يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفاسِقِينَ» خداوند جز فاسقان را گمراه نمی کند.
در «تفسیر أنوار القرآن» آمده است: خلاصه اینکه: «مشیت تشریعی» کفر در حق تعالی منتفی است، یعنی هرگز مراد حق تعالی بر کفر نمی باشد زیرا او بر زبان پیامبرانش مردم را از کفر نهی‌کرده است. اما «مشیت کونی» وی بر تمکین دادن بعضی از مردم برکفر و مقدر کردن آن برای شان به محض اراده خودشان ثابت است ولی این امری است که اجبار کننده آنها برکفر نیست بنابر این، مشیت کونی برای آنان حجت و دستاویزی بوده نمیتواند.
«فَسِيرُوا فِی اَلْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ اَلْمُكَذِّبِينَ(36)» قرآن عظیم الشأن، انسان را به سیر وسیاحت هدفدار و معني دار دعوت وتشویق فرموده است.
طوریکه میفرماید: ای جماعت قریش! در اطراف و نواحی زمین سفر کنید و آثار برجای مانده ازعذاب شدگان رامشاهده کرده، به‌خانه‌های خالی ویرانشان بنگرید تا ازفرجام

ننگین شان پند وعبرت بگیرید. وخود شما در خواهید یافت که: آخر کارشان به نابودی خودشان و خرابی دار و دیارشان انجامیده است.

سیر و سیاحت:

انسان ها در طول تأريخ، برای اهداف مختلف و بنابر سطح علمي و فكری كه داشتند، به سير وسياحت مشغول ميشدند، و از آن، سود مادی به دست می‌آوردند، علم و دانايی كسب ميكردند. ملت ها با هم آشنا می شدند و ارتباطات فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی شكل ميگرفت و طبيعی است كه نقش بس بزرگی در توسعه و رشدِ سطح فكری و فرهنگی مردم داشت.

در دين مقدس اسلام، سير و سياحت دارای يک مفهوم ذی ارزش بشمار ميرود، اين بدين معنا است كه سير و سياحت اگر فقط برای تفريح باشد و يا هدفِ مادیّ صِرف داشته باشد - اگر چه اين سير وسياحت مانعی ندارد ولی همينقدر گفته می توانيم كه سياحت دينی نيست.

دين مبين اسلام ضمن با ارزش شمردن سير و سفر، حاوی منشور كاملی از نحوه سفر، أحكام، آداب و اخلاق سفر و ذكر حق و حقوق و شرح وظايف مسافر است و به‌كرات مزايا و فوايد سفر را بازگو كرده، مسلمانان را دعوت به سفر ميكند و گاهی نيز آنان را به سير در آفاق و انفس امر ميكند.

«سيح»: به آبی كه بر روی زمين جريان داشته باشد، گفته ميشود. «سياحت» به رفتن انسان در زمين، برای عبادت اطلاق ميگردد وبرای همين است كه حضرت عيسی عليه السلام را «مسيح» نام نهاده‌اند. (ابن عباد 1414: ج 3، ص 167:).

در آيه‌های متعددی از قرآن عظيم الشأن بر سير و سفر تأكيد می‌كند و در خطابه‌های مختلف انسان را به مسافرت وسياحت دعوت می‌كند. بيش از پنجاه آيه از سوره‌های مختلف (بقره: ۱۶۴-۱۱۵، آل‌عمران: ۱۳۷، النساء: ۱۰۱-۱۰۰، انعام: ۹۷، انفال: ۷۲-۷۵-۷۴، توبه: ۴۲-۲۰-۶، يونس: ۲۲، يوسف: ۱۰۹، ابراهيم: ۳۲، نحل: ۳۶-۱۴-۸-۸۰-۴۶-۴۱، اسراء: ۷۰، طه: ۵۵، انبياء: ۳۱، حج: ۴۶، مؤمنون: ۲۲، نمل: ۶۹، عنكبوت: ۲۰، روم: ۲۲-۱۹-۹، لقمان: ۱۳-۱۲-۱۰، محمد: ۱۰، حجرات: ۱۳، ملک: ۱۵) به موضوع سفروسياحت اشارات بعمل آورده است.از تكرار و تأكيد قرآن كريم می‌توان دريافت كه اصل موضوع سير و سفر در دين مبين اسلام تا چه اندازه مورد توجه و عنايت بوده و به آن توصيه‌شده است. اهميت اين موضوع آنگاه بيشتر آشكار می‌شود كه در برخی موارد همچون آيات ۱۳۷ آل‌عمران و ۳۶ نحل و ۶۹ نمل و ۲۰ عنكبوت، بيان به صورت امری است؟ قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنْشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»(عنكبوت، ۲۰) «ای رسول! بگو به مردم كه در زمين گردش كنيد و ببينيد كه خدا چگونه پديده‌ها را آفريد تا پی ببريد كه باز خداوند است كه ميتواند نشأت آخرت را پديد آورد چون خداوند بر هر چيزی تواناست.

سير و سياحت در قرآن عظيم الشأن:

در قرآن عظيم الشأن، زمين برای منافع بشری گسترده شده است «الذي جعل لكم الارض فراشا...‌/ بقره 22) و هر انسانی حق دارد در هرگوشه‌ای از اين خاک، گردش كند «سيروا فی الارض... روم/42». «فسيحوا فی الارض.

توبه/2». زمین و آنچه در اوست، برای انسان آفریده شده‌است «هو الذی خلق لکم ما فی الارض جمیعا... بقره/ 29». وسیر وسیاحت ازنگاه تجارت واقتصاد، می تواند برای بندگان خدا، منفعت‌آور باشد. اما این نفع بردن‌ها و سیاحت کردن ها، شرایطی دارد که از حدود خداوند تجاوز نکند و در صورتِ که منجر به معصیت خداوند شود، قرآن به همچو سیر وسیاحت اجازه نداده است. «...ولاتعثوا فی الارض مفسدین. بقره/ 69».

سیر و سیاحت برای عبرت است:

یکی از اهداف مهم سیر و سیاحت در قرآن، پند گرفتن از آثار گذشتگان است و در آیات متعددی، الله متعال انسان را امر به سیاحت کرده و مقصد آن را عبرت آموزی دانسته است. «قل سيروا في الأرض ثم انظروا كيف كان عاقبة المكذبين. انعام/11». بگو [ای پیامبر] در زمین سیر کنید و سپس به ببینید سرنوشت تکذیب کنندگان را... در این آیه، خداوند آنهایی را که کفر می‌ورزند و ایمان نمی‌آورند، میفرماید، به سیاحت بپردازند و به بینند آنانی را که قبلاً پیامبران را تکذیب کردند، چگونه و چه نشانه‌ای از آنها باقی مانده است و سرانجام مردند و به عذاب الهی گرفتار شدند و آیه 43 توبه، خداوند به صراحت، مشرکین را جهت عبرت از مشرکان پیشین، امر به گردشگری کرده است. آیه 69 سوره نمل، راجع به مجرمین و گنهکاران است و باری تعالی امر به سیر وگردش داده است تا از ظالمین و مجرمین که هلاک شده‌اند و نام نیکی از خود به جا نگذاشته است، پند و عبرت بگیرند.

این‌که در بعض موارد «فانظروا کیف کان...» آمده است و به نظر میرسد فقط یک جا «ثم انظروا» آمده است حاوی نکته‌ای است که بعضی از مفسرین آن را ذکر کرده است و «فانظروا» یعنی سبب اصلی برای سیر وسیاحت، نگاه کرده به آثار گذشتگان و عبرت آموزی است و کلمه «ثم انظروا» دلالت برآن دارد که سیر و سیاحت امری مباح است، سیاحت میتواند تجارت کند یا منافع دیگری... اما در ضمن آن باید آثار هالکان و کافران را نیز بنگرد تا خدا را فراموش نکند. (تفسیر فخر رازی ۱۴۲۱، ج 12، ص 136).

إِنْ تَحْرِصْ عَلَى هُدَاهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ﴿۳۷﴾

(ای رسول ما) هر قدر بر هدایت آنها حریص باشي (سودي ندارد) چرا که الله کسي را که گمراه ساخت هدایت نمیکند وآنان هیچ مددگارانی ندارند.(۳۷)

تفسیر:

«تَحْرِصْ»: آزمند باشی. تلاش و کوشش کنی.به تعقیب آیه‌ی قبل که فرمود: انحراف گروهی بخاطر انکار و کفرشان حتمی است، این آیه خطاب به پیامبر میفرماید: بر آنها دلسوزی مکن که دلسوزی تو بی اثر است، زیرا قلب آنان را خداوند مُهر کرده و دیگر قابل هدایت نیستند.

به تاسف باید گفت: انسان در برخی از حالات به مرحله ای میرسد که نه در دنیا قابل هدایت است و نه در آخرت قابل نصرت.

در آیهٔ مبارکه «إِنْ تَحْرِصْ عَلى هُداهُمْ فَإِنَّ اَللّهَ لایَهْدِی مَنْ یُضِلُّ»: پیامبر صلّی الله علیه وسلم مورد خطاب است. یعنی ای محمد! هرقدر بر هدایت این گروه کفار بکوشی وحریص باشی اما خداوند متعال کسانی راکه خودشان گمراهی را برگزیده‌اند و او در سرنوشت‌شان بدبختی را رقم‌زده است هدایت نمیکند یعنی باید بدانی که خدا با اجبار و اکراه کسی را هدایت نمی‌کند که خود راه گمراهی را پیش گرفته است.

دلیل این معنی، قرائت متواتری است که یاء (یضل) را مفتوح میداند. به قولی دیگر معنی این است: هرکه را الله متعال گمراه کند به سبب آن‌که دانسته است او از اهل گمراهی است هیچ کس نمیتواند او را به راه آورد و برای کفار کسی نیست که عذاب الهی را از آنان دفع کرده و آنها را از عذاب الله نجات دهد.

وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ بَلَى وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴿٣٨﴾

و (مشرکان) به طور جدی به الله قسم خوردند که الله کسی را که میمیرد، زنده نمی‌گرداند، بلی! این وعده حق بر عهده اوست، ولي اکثر مردم نمیدانند.(٣٨)

تفسیر:

«وَ أَقْسَمُوا بِاللهِ جَهْدَ أَيْمانِهِمْ لا يَبْعَثُ اَللهُ مَنْ يَمُوتُ»: باید گفت که: قسم خوردن، همه جا و در هر وقت نشانه‌ی صحت و صداقت نیست. در این آیهٔ مبارکه؛ یکی دیگر از شبهات منکران نبوت این بودکه: مشرکین با تمام قوت قسم سخت و غلیظ خود قسم خوردند که: الله متعال کسی را که می‌میرد و در قبرش فنا میشود مجدداً زنده نخواهد ساخت! آنها بر پای قیامت را بعید میدانستند و آن را بعد از پوسیده و پراکنده شدن اعضا و ذرات بدن، مشکل میدیدند. خداوند متعال دررد استدلال شان فرموده است: «بَلى وَعْداً عَلَيْهِ حَقًّا»: آری! باید با تمام قوت گفت که: زنده شدن مردگان در قیامت، حقّ است.

و طوری نیست که منکرین قیامت استدلال می آورند، بلکه الله متعال آنان را به طور حتمی، مجدداً زنده خواهد ساخت؛ این وعده‌ای قاطع و راستین که از سوی الله متعال پیشی گرفته است و الله متعال وعده‌اش را خلاف نمی‌کند؛ «وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَ اَلنّاسِ لا يَعْلَمُونَ(38)» اما اکثر مردم از قدرت الله متعال بی خبرند، و واقعیت امر همین است که اساس و ریشه‌ی انکار از معاد و روز قیامت، همانا جهل است. از این رو تعدادی از انسانها حشر و نشر را انکار می‌کنند.

همان طوری که آنان از قدرت الهی و این‌که این قدرت هرگز با تصورات بشری و با نیروهای بشری نمی تواند مقایسه شود، نیز غفلت کرده‌اند.

شأن نزول آیهٔ38:

634- ابن جریر و ابن ابو حاتم از ابو عالیه روایت کرده اند: یکی از مسلمانان مبلغی پول از یک مشرک قرضدار بود. روزی حق خود را از وی مطالبه کرد و در اثنای گفتگو به او گفت: من یقین دارم قیامت و روز حساب - که بعد از مرگ آمدنی است - چنین و چنان است. مشرک گفت: تو واقعاً گمان میکنی پس از مرگ زنده میشوی! و به اصرار و تاکید قسم یاد کرد که خدا کسی را که می میرد زنده نمی کند. آنگاه این آیه نازل شد.

(ضعیف است، طبری 21487 از ابوعالیه به قسم مرسل روایت کرده. به «زاد المسیر» 858 مراجعه فرماید.)

لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يَخْتَلِفُونَ فِيهِ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ﴿٣٩﴾

هدف اینست که آنچه را در آن اختلاف داشتند براي آنها روشن سازد تا کساني که منکر شدند بدانند دروغ مي‌گفتند.(٣٩)

«أَلَّذِي يَخْتَلِفُونَ فِيهِ»: آنچه در باره‌اش اختلاف دارند. مراد حقائقی است که پیغمبران به ارمغان آورده‌اند و همه چیزهائی است که از آن سخن گفته‌اند.

روز قیامت، روز روشن شدن همه حقایق است طوریکه در این آیهٔ مبارکه میفرماید: در قیامت همه اینها برای آنها روشن میشود و مي فهمند که در دنیا چه عقاید باطل و نادرستی داشته‌اند، امّا چه سود؟

تفسیر:

«لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يَخْتَلِفُونَ فِيهِ»: کفّار، در یگانگی خداوند، حقانیّت پیامبران و برپایی قیامت و محاسبه‌ی اعمال، تردید و اختلاف داشتند. خداوند متعال بندگان را برای روز معاد بر میگرداند تا حقیقت زنده ساختن بعد از مرگ را که در آن اختلاف کردند، برای شان روشن ساخته و عدالت را اجرا کند و مطیع وعاصی، حق وباطل، ظالم ومظلوم را از هم جداکند.«وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كانُوا كاذِبِينَ(39)» درنتیجه مؤمنان را بر ایمان شان پاداش دهد و کفار را بر کفرشان مجازات کند و مؤمنان در فرجام بدانند که بر حق بوده‌اند وکفار نیز بدانند؛ آن روز که بر نفی رستاخیز و حشر سوگند میخوردند، قطعاً بر باطل بوده‌اند.

إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴿۴۰﴾

[زنده کردن مردگان برای ما دشوار نیست] فرمان ما درباره چیزی چون [به وجود آمدنش را] اراده کنیم، فقط این است که به آن میگوییم: موجود شو؛ پس فوراً موجود می‌شود.(۴۰)

تفسیر:

در آیهٔ مبارکه آمده است که: چگونه درباره‌ی معاد شك می‌کنیم، با آنکه هر چیزی با يك اراده ی الله متعال خلق میشود. خداوند، موجودات را از نیستی به هستی می‌آورد، نه آنکه با ترکیب یا تغییر هسته‌ها، چیز دیگری بیافریند.

مفسران می نویسند: بیگمان بر انگیختن پس از مرگ از نشأت اولیه بر الله متعال سهل‌تر است و هرکاری بروی سهل وساده می باشد، زیرا چون او تعالی چیزی را اراده کند جز این نیست که به آن می‌گوید: «باش»؛ پس بی درنگ موجود میشود.

مفسران می افزایند: این بیان برای تفهیم و تقریب اذهان است وگرنه وقتی الله متعال قصد چیزی را بکند به لفظ «کن» احتیاج ندارد.

بحث کوتاه در مورد آیه مبارکه «كُنْ فَيَكُونُ»

قبل از همه باید گفت که تعبییر به «كُنْ فَيَكُونُ» (باشد پس می شود)درقرآن عظیم الشأن در آیات متعددی هشت بار آمده است که رمز قدرت مطلقه الهی را نشان میدهد، این آیات متبرکه عبارت اند از:

1 - سورهٔ(بقره: آیهٔ 117) «بَدِيعُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ إِذا قَضى أَمْراً فَإِنَّما يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (به وجود آورنده آسمان‌ها و زمین از عدم و بدون هیچ نمونه است و چون ایجاد چیزی را فیصله کند، به آن میگوید: «شو»، پس میشود.)

2 - سورهٔ (آل عمران آیهٔ 47) «قالَتْ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَ لَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ قالَ كَذلِكِ اللَّهُ يَخْلُقُ مايَشاءُ إِذا قَضى أَمْراً فَإِنَّما يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (مریم گفت: ای پروردگارم! چطور صاحب فرزند می شوم؟ در حالیکه دست هیچ انسانی به من نرسیده است؟ (جبرئیل) گفت: همچنین است، الله هر چیزی را که بخواهد بوجود می‌آرد (زیرا سنت الله این است که چون آفریدن چیزی را فیصله کند میگوید: موجود شو پس فورا موجود می‌شود.)

3- سورۀ (آل عمران: آیۀ 59) «إِنَّ مَثَلَ عیسى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُراب ثُمَّ قالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (يقينا مثال عيسى (در آفریدن بدون پدر) نزد الله مانند مثال آدم است که او را از خاک آفرید باز به او فرمود: شو، پس شد.).

4- سورۀ (أنعام آیۀ: 73) «وَ هُوَ الَّذی خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَ يَوْمَ يَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ قَوْلُهُ الْحَقُّ وَ لَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ عالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهادَةِ وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ» (73 و او (الله) ذاتي است که آسمان‌ها و زمین را به حق (باعدل و تدبیر محکم) آفرید، و روزی که بگوید: موجود شو، پس بی‌درنگ موجود میشود؛ سخن اوحق است، و روزی که در صور دمیده شود؛ پادشاهی تنها از اوست، دانای همه چیزهای غائب و آشکار است، و اوست ذات باحکمت (و) آگاه (از هرچیزی).

5- سورۀ (النحل/آیۀ:40) «إِنَّما قَوْلُنا لِشَيْءٍ إِذا أَرَدْناهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (چون امر ما برای ایجاد چیزی که اراده اش را کرده‌ایم، جز این نیست که می‌گوییم: موجود شو؛ پس فوراً موجود می‌شود.).

6- سورۀ (مریم /آیۀ 35) «ما كانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَد سُبْحانَهُ إِذا قَضى أَمْراً فَإِنَّما يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ) الله را سزاوار نیست که فرزندی گیرد، او پاک و منزه است (از تهمت‌های ناروا)، چون کاری را اراده کند، تنها کافی است که به او بگوید: شو! پس بی درنگ موجود میشود!)

7- سورۀ (یس آیۀ: 82) «إِنَّما أَمْرُهُ إِذا أَرادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ) هرگاه الله آفریدن چیزی را بخواهد کار او تنها این است که به او میگوید: موجود شو، پس بی‌درنگ موجود می‌شود.).

8- سورۀ (غافر آیۀ: 68) «هُوَ الَّذی يُحْيي وَ يُميتُ فَإِذا قَضى أَمْراً فَإِنَّما يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ) او ذاتی است که زندگی میبخشد و میمیراند و هرگاه خواست کاری انجام پذیرد، تنها به آن میگوید: شو، پس بی درنگ موجود میشود.).

کُن: اشاره به اراده تکوینی الهی است. و معنای این آیات این است که هنگامی که خداوند اراده آفرینش موجودی را کرد، آن موجود ایجاد میشود.

به عبارت دیگرهرشیء وموجودی‌که وقتی مورد تعلق اراده الهی قرار گرفت، شأن خداوند این است که آن شیء حتماً موجود میشود.

بنابر این آیات همگی در صدد القای این مطلب هستند که خداوند اراده اش نافذ مطلق است و هیچ مانعی برای آن نیست و همه اسباب در خدمت اراده اوست و هرگاه چیزی را بخواهد و اراده کند و حکم نماید، فقط کافی است امر به ایجاد کند تا بدون شک و قطعاً واقع شود.

انسان یا دیگر موجودات مادی هرکاری که بخواهند انجام دهند، نیازمند به اسباب وعلل وطول زمان مناسب هستند. مثلاً اگر نجاری بخواهد میزی بسازد، هم به ابزار مناسب و هم به وقت و زمان مناسب نیازمند است. اما فعل خداوند متعال این گونه نیست، به محض اینکه اراده الهی تحقق یافت و به چیزی تعلق گرفت، آن شیء موجود میشود. چه آن کوچك باشد یا بزرگ، ساده باشد یا پیچیده و... خداوند در ایجاد اشیاء نیاز به چیز دیگری ندارد و بین اراده الهی و پیدایش آن شیء حتی يك لحظه فاصله نیست.

تذکر این نکته نیز لازم است که، اینکه می‌گوییم خداوند هر موجودی را که اراده کرده آن

شيء موجود میشود، این است که هر موجودی را هرگونه که اراده کرده همان گونه آن موجود تحقق می یابد. مثلاً اگر اراده فرمود، انسان به مدت 9 ماه در شکم مادر تکوین یابد، چنین میشود و اگر اراده فرمود که فلان موجود در يك لحظه موجود شود، او در يك لحظه موجود میشود.

فعل الله متعال تدريجي نيست :

آنچه از ناحیه خدای تعالی افاضه میشود، قابل درنگ و مهلت نیست، و تبدل و دگرگونی را هم تحمل نمی‌کند، و تدریجیت نمی پذیرد.

آنچه تدریجیت و مهلت و درنگ که از موجودات مشاهده می‌کنیم، از ناحیه خود آنها است نه از آن ناحیه که رو به خدایند، و این خود بابی است که هزار باب از آن باز می شود.

و جمله «فَيَكُونُ» بیانگر اطاعت آن شيء است که مورد اراده الله متعال قرار گرفته، میخواهد بفرماید: همین که هست شدن چیزی مورد اراده الله قرار گرفت، بدون معطلی لباس هستی می پوشد.

خوانند گان محترم!

بعد ازآشکار شدن موضعگیری ستیزه گرانه و انکار کفر پیشگان در خصوص دوباره زنده شدن در روز قیامت و سرکشی و نادانی و گمراهی آنان، به بیان گرفته شد.

اینک در آیات متبرکه (41 الی50) حکم هجرت را از سرزمین ظلم به دیار أمن و رهایی از چنگال دشمن خون آشام، ودر باره پاداش مؤمنان مهاجر و مجازات وسزای بدکاران بحث بعمل می آورد وبه رد شبهه ی پنجم - که می گفتند پیامبر باید از جنس ملک (فرشته) باشد - می پردازد.

وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظُلِمُوا لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴿۴۱﴾

وآنانکه پس از ستم دیدنشان برای به دست آوردن خشنودی الله متعال هجرت کردند، البته آنان را در این دنیا به سرای نیک جای میدهیم و البته پاداش آخرت بزرگتر است، اگر می دانستند.(۴۱)

تفسیر:

قرآن عظیم الشأن، در آیات متعدّدی در باره‌ی هجرت و آثار آن در دنیا و آخرت بحث نموده است، بطور مثال در (آیه 100 سوره‌ی نساء) میفرماید: «مَنْ يُهاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُراغَماً كَثِيراً وَ سَعَةً»

یعنی هرکس در راه خدا هجرت کند، در زمین جایگاه‌های بسیاروسیع میابد.

این آیه تعبیر به »هاجَرُوا فِي اللَّهِ» نموده که طبیعتاً از «هجرت فی سبیل الله» خالص‌تر و دقیق‌تر می باشد.

هجرت، صبر و توکّل، رمز پیروزی در برابر دشمن است. واقعیت هم همین است: کسانیکه برای نشر و بخش دین یا حفظ دین و یا حفظ جانِ خود، از وطن ومال بگذرند و هجرت کنند به نتیجه میرسند. طوریکه در آیهٔ مبارکه آمده است: «وَالَّذِينَ هاجَرُوا فِی اَللّهِ مِنْ بَعْدِ ما ظُلِمُوا» و آنان که به منظور رهانیدن دین خویش و به خاطر جلب رضایت پروردگار خویش از وطن و از خانواده و نزدیکان خود بیرون شدند و مهاجرت کردند بعد از آنکه ستم دیدند و جفا کشیدند.

امام قرطبی در این باره مینویسد: آنها عبارت بودند از صهیب و بلال و خباب و عمار

که مردم آنها را عذاب دادند تا آنچه را که خواستند بر زبان آوردند و وقتی آنها را رها نمودند، به مدینه مهاجرت نمودند. (تفسیر قرطبی ۱۰/۱۰۷.)
همچنان ابن عباس(رض) در بیان شأن نزول این آیه مبارکه میفرماید: این آیه درباره شش تن از صحابه(رض) نازل شد که عبارت بودند از: صهیب، بلال، عمار، خباب، عابس وجبیر که بردگان آزاد شده قریش بودند و بهخاطر عقیدۀ شان مورد شکنجه قرار گرفتند تا سرانجام هجرت کردند.
اماقتاده میفرماید: این آیه دربارۀ مهاجران بهحبشه نازل شدکه گروهی نزدیک به هشتاد تن بودند و سپس الله متعال ایشان را در سرای نیکو یعنی در مدینه جای داد. ابن عطیه میگوید: روایت قتاده در بیان سبب نزول آیه صحیح است.
«لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِی اَلدُّنْیا حَسَنَةً» یقیناً الله متعال در این دنیا ایشان را به سرای نیکویی سکونت خواهد داد و از نصرت و اقتدار بر ایشان خواهد افزود.
ابن عباس(رض) فرموده است: خدا آنها را در مدینه جا داد و مدینه را برای آنان سرای هجرت قرار داد.
«وَ لَأَجْرُ اَلْآخِرَةِ أَکْبَرُ لَوْ کانُوا یَعْلَمُونَ(41)» و قطعاً پاداشی که برای شان در آخرت- از جاودانگی در جنات نعیم همراه با ثواب عظیم - آماده کرده است بزرگتر است و اگر کسانی که بیرون شدن در راه الله متعال را به منظور نجات دین خویش ترک کردهاند، آنچه را نزدحق تعالی ازپاداش عظیم و رستگاری و نعمت هست میدانستند یقیناً کسی از آنان از هجرت تخلف نمیکرد.

الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴿۴۲﴾

(آن هجرت کنندگان) کسانیاند که صبر کردند (بر ترک وطن و دشواریهای هجرت) و فقط بر پروردگارشان توکل می کنند.(۴۲)

تفسیر:

مهاجران فی سبیل الله اشخاصی می باشند که بر انجام اوامر، اجتناب از نواهی وگذر جریان قضا وقدر صبر وتحمل کردند برهمه سختی وشداید وناملایمات شکیبا بودند، وبر پروردگار خود توکل کرده کار خویش را به او وا میگذارند و به او اطمینان و اعتماد راسخ دارند؛ در نتیجه جزای شان آن رستگاری و کامیابی بزرگتر است.

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴿۴۳﴾

وپیش ازتو جز مردانی که به آنان وحی میکردیم، نفرستادیم. اگر[این حقیقت را] نمی دانید [که پیامبران از جنس بشر بودند] از اهل دانش و اطلاع بپرسید [تا دیگر نگویید که چرا فرشته ای به رسالت نازل نشده است؟!](۴۳)

تفسیر:

«وَما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ إِلاّ رِجالاً نُوحِی إِلَیْهِمْ» ای محمد! قبل از تو در بین ملتهای پیشین جز انسان را به عنوان پیامبر که شریعتی از نزد خود را به ایشان وحی میکردیم نفرستادیم و آن پیامبران ما از فرشتگان نبودهاند پس اگر در شک وتردید هستید.
وهمانطور که به تو وحی میکنیم به آنها نیز وحی کردیم.
در اسباب شأن نزول این مبارکه مفسران می نویسند: مشرکان قریش نبوت حضرت محمد

صلّی الله علیه وسلم را انکار کرده و می‌گفتند: الله بزرگتر و بالاتر از آن است که پیامبرش
انسان باشد. پس چرا فرشته‌ای برای ما مبعوث نکرده است. زاد المسیر ۴/۴۴۹.)
آنگاه آیه‌ی «فَسْئَلُوا أَهْلَ اَلذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لاتَعْلَمُونَ(43)» نازل شد؛ یعنی ای جماعت قریش! اگر خود نمی دانید، ازاهل کتاب‌های نازل شدۀ پیشین مانند یهود و نصاری (علمای تورات و اِنجیل) سؤال کنید، تا به شما خبر دهند که پیامبران‌شان از جمله انسان بوده اند نه از فرشتگان.

یادداشت:

بعضی از علماء از فرموده‌ی آیۀ مبارکه «وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ إِلاّ رِجالاً» چنان استنباط کرده‌اند که نبوت خاص مردان است و در میان زنان نبوت مقرر نیست. این استنباطی دقیق است.

بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴿۴۴﴾

[همه پیامبران را] با دلایل روشن وکتاب‌های آسمانی [فرستادیم]، و قرآن را [هم] به سوی تو نازل کردیم به خاطر اینکه برای مردم آنچه را که برای [هدایتشان] به سویشان نازل شده بیان کنی و برای اینکه [در پیامبری تو و آنچه را به حق نازل شده] و تا آنان تفکر کنند.(۴۴)

تفسیر:

«بِالْبَيِّناتِ وَ اَلزُّبُرِ» : الله سبحان وتعالی متعال پیامبران پیشین را با همراه أدلۀ قاطع روشن و برهان‌های درخشان و همراه با زُبُرْ یعنی کتاب‌های مقدس فرود آورده شده فرستادیم.«بینات»: حجت‌ها و برهانها، و «زُبُرْ»: کتابهاست.

«وَ أَنْزَلْنا إِلَيْکَ اَلذِّکْرَ»: ای پیامبرا! و حق تعالی بر تو نیز قرآن حکیم را که یادآوری کننده و بیدار کننده‌ی قلوب غافل است، بر تو نازل کرده‌ایم. گرچه قرآن عظیم الشأن بر شخص پیامبر نازل شده، ولی مخاطب آن همه‌ی مردم‌اند.

«لِتُبَيِّنَ لِلنّاسِ ما نُزِّلَ إِلَيْهِمْ»: تا مردم را با احکام و حلال و حرام آشنا سازی.

همچنان تامعانی آنرا برای امّت توضیح داده و آنچه را دآن به اِجمال بیان شده بر ایشان به تفصیل روشن‌سازی. از فحوای آیه مبارکه در می یابیم که: وظیفه پیامبر، بیان قرآن و وظیفه‌ی مردم، پذیرش آن بر اساس فکر و اندیشه است.

قابل تذکر است که: قرآن عظیم الشأن، یکبار بصورت یکجا بر پیامبر ﷺ نازل شده است و بار دیگر به صورت تدریجی که مردم از آن آگاه شده اند. در زبان عربی، «انزال» برای نزول دفعی و«تنزیل» برای نزول تدریجی بکار میرود.)

خوانندۀ محترم!

از فحوای این آیۀ مبارکه در می یابیم که تبیین کتاب از مهمترین مأموریت های پیامبر ﷺ است، بدین سبب است که تمام أفعال، أقوال و أحوال آن حضرت ﷺ بیان و تفسیر کتاب الهی می باشد و نیز بدین سبب است که فهم کتاب، بدون فهم سنت کامل نیست.

مفسران در تفسیر این آیۀ مبارکه می نویسند که: شاید آیه اشاره به دو نوع وحی داشته باشد. يك وحی که قرآن است و برای همه‌ی مردم، و يك وحی که برای تفسیر و بیان

قرآن است و مخصوص پیامبر. یعنی ما به سوی تو ذکر فرستادیم تا تفسیر قرآنی را که برای مردم نازل شده بیان کنی.
«وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ(44)»:شاید پس از بیانت در آن تدبر و تأمل کرده و حقایق آن را فکورانه بفهمند. و پند بگیرند.
باید گفت: که قرآن، ذکر است، مایه تذکّر و توجّه انسان و دور نمودن او از غفلت و نسیان. این جمله، بر لزوم تفکر برای خواننده قرآن دلالت می‌کند.

أَفَأَمِنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ﴿۴۵﴾

پس آیا کسانی که [بر ضد قرآن و پیامبر] نیرنگ های بد به کار گرفتند، ایمن گشتند که ممکن است خدا آنها را در زمین فرو برد و یا مجازات (حق) از آنجا که انتظارش را ندارند به سراغشان بیاید.(۴۵)

تفسیر:

«مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ»: توطئه بدی‌ها را چیدند. توطیه‌ها و نیرنگ های زشت و بدی راپلان وپی ریزی کردند.کلمهٔ«السیّئات» صفت موصوف محذوف «الْمَكَراتِ» است، یعنی: «مَكَرُوا المَكَراتِ السيّئات». یا این که مفعول فعل «مَكَرُوا» است اگر به معنی «عَمِلُوا» باشد.«يَخْسِفَ»: به زمین فرو ببرد (ملاحظه شود سوره: قصص آیات 81 و 82).
توطئه‌گران علیه دین بدانند که مکر وحیله‌ی آنان، در برابر علم و قدرت الهی، پوچ و بی آثر است. یعنی آیا آنعده از کافران که در باره‌ی پیامبر ﷺ، نیرنگ به کار بردند و در دار الندوه دست به توطئه وپلان قتل رسول الله ﷺ را طرح ریزی کردند، مطمئن هستند که خدا مثل قارون آنها را در زمین فرو نمی برد؟
«أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذابُ مِنْ حَيْثُ لايَشْعُرُونَ(45)»: زمان و مکان و نوع قهر الهی در دنیا قابل پیش‌بینی نیست که امکان فراراز آن وجود داشته باشد. این عذاب میتواند، یا در حالت امنیت وآسایش و یا هم بطور ناگهانی و یا هم به طور غیر منتظره و بدون آگاهی از مسیر و جهت آن با عذاب مواجه شوند؟

أَوْ يَأْخُذَهُمْ فِي تَقَلُّبِهِمْ فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ﴿۴۶﴾

یا به هنگامي كه (براي كسب مال و ثروت فزونتر) در رفت آمدند دامان شان را بگیرد در حالي كه قادر به فرار نیستند.(۴۶)

تشریح لغات واصطلاحات:

«تَقَلُّبِهِمْ»: رفت و آمد برای امور تجارت و سودا گری. وسعی و تلاش برای کسب.
«فَمَاهُم بِمُعْجِزِينَ»: (ملاحظه شود سوره های: أنعام/134، یونس/53، هود/20 و33، توبه/2و3). «ترجمهٔ معانی قرآن»

تفسیر:

آیهٔ مبارکه این فهم را میرساند که: نزول عذاب، ناگهانی و در هر حال و شرایطی است. (فرق نمی کند که انسان در سفرباشد، یا هم در وطن باشد، فرق نمی کند، انسان در خواب باشد، ویا هم در بیداری، چه در راه رفتن باشد و یا هم ایستاده،...)
بصورت کل باید بعرض رسانید که هیچ شخصی و یا هم هیچ عاملی مانع قهر الهی شده نمی تواند.

أَوْ يَأْخُذَهُمْ عَلَى تَخَوُّف فَإِنَّ رَبَّكُمْ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ﴿۴۷﴾
يا بطورتدريجي با هشدارهاي خوف انگيز آنها را گرفتار سازد چرا كه پروردگار رؤف و رحيم است.(۴۷).

تشريح لغات واصطلاحات:
«تَخَوُّف»: بمعنی خوف و ترس و همچنان بمعنی کم و کاست در اموال و اولاد نیز آمده است. «ترجمهٔ معانی قرآن»

تفسير:
«أَوْ يَأْخُذَهُمْ عَلَى تَخَوُّف»: یا این که آنان را در حالی نابود کند که از نزول عذاب در خوف و هراسند و منتظر آن هستند. که هر لحظه انتظار دارند که طوفان، مرگ، تباهی و نقصان جا و جایداد به سراغشان آید؟
ابن کثیر فرموده است: چنین عذابی شدیدتر و دردناکتر است؛ زیرا انتظار تحقق امری همراه با مستولی شدن ترس وهراس بسیار رنج آور است. (مختصر ۲/۳۳۳.)
در برخی از اوقات همین رعب و ترس از عذاب خودش مایه‌ی هلاکت انسان میگردد.
«فَإِنَّ رَبَّكُمْ لَرَؤُفٌ رَحِيمٌ(47)»: و در برخی از اوقات تأخیر در عذاب و مهلت دادن به گنهکاران، بخاطر لطف اوست تا توبه کنند.
یعنی خدای متعال به خلقش رئوف است، بناءً نافرمانان را مهلت داده و به شتاب در مجازات اش اقدام نمی کند، بلکه کفار را در این سرای دنیا از برخورداری ها بهره‌مند میسازد، او به خلق مهربان است، پس حجّت را بر آنان برپا داشته، راه را برایشان روشن میسازد و در مهلت هم برایشان تأخیر روا میدارد.

خوانندهٔ محترم!
ازفحوای آیات متبرکه(45-47) این سوره مبارکه در مییابیم که خداوند متعال در این آیات، چهار نوع عذاب برای توطئه‌گرانِ علیه دین، مطرح نموده است:
اول: عذاب زمینی »يَخْسِفَ... بِهِمُ الْأَرْضَ» «خدا آنان را در زمین فرو برد» چنان‌که قارون را فرو برد؟
دوم: عذاب آسمانی: «یا از آن جایی که نمی دانند» یعنی: حدس نمی‌زنند و کاملاً از آن غافلند «عذاب برآنان بیاید» چنان‌که الله متعال با قوم لوط و دیگر امت‌های دروغ در آن زمان چنین کرد؟
سوم: عذاب ناگهانی: «يَأْخُذَهُمْ فِي تَقَلُّبِهِمْ» «یا درحال رفت وآمدشان» در سفرها وتجارت‌ها و رفت و برگشت شان در شب و روز «آنان را بگیرد؟ پس عاجزکننده نیستند» یعنی: باید بدانند که به وسیله هیچ نیروی مدافع و پشتیبانی، از عذاب گریزنده یا بازداشته شده نیستند.
چهارم: عذاب روحی: «يَأْخُذَهُمْ عَلَى تَخَوُّف» «یا آنان را در حالیکه وحشت زده اند فروگیرد» یعنی: آیا ایمن شده اند که بعد از پدیدارشدن قرائن نابودی، یا بعد از کم کردن آنها بر اثر کشته شدن یا مرگ آنان را به عذاب فروگیرد به طوری‌که اندک‌اندک از اطراف و نواحی فروگرفته شوند و کم گردند تا این‌که سرانجام یکباره بر همگی‌شان عذاب فرود آید؟
روایت شده است که روزی عمر(رض) بر منبر از اصحاب کرام سؤال کرد: در تفسیر «أَو يَأْخُذَهُم عَلَى تَخَوُّف»[النحل: 47] چه میگویید؟ أصحاب کِرام ساکت ماندند. در این

أثنا پیرمردی از قبیلهٔ »هذیل» برخاست و گفت: این آیه به لهجه و گویش ما نازل شده است؛ تخوف یعنی تنقص وکم شدن تدریجی.
«همانا پروردگار شما رئوف و مهربان است» لذا بر فرود آوردن عذاب شتاب نمی کند بلکه از روی رأفت و مهربانی مهلتتان می دهد پس سزاوار است که شما نیز از مکر و توطئه و پیروی از شیطان دست بردارید.

أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ يَتَفَيَّأُ ظِلَالُهُ عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَائِلِ سُجَّدًا لِلَّهِ وَهُمْ دَاخِرُونَ﴿۴۸﴾

آيا آنها مخلوقات خدا را نديدند كه چگونه سايه هايشان از راست و چپ حركت دارند و با خضوع براي خدا سجده ميكنند!(۴۸)

تفسیر:

«أَوَ لَمْ يَرَوْا إِلى ما خَلَقَ اَللّٰهُ مِنْ شَيْءٍ»: آیا آن کافران پند نمی‌گیرند و قدرت الله متعال را درنمی یابند که هرچه را خلق کرده است از قبیل کوه و درخت و سنگ، آسمان، زمین، دریاها، أبحار، آفتاب، مهتاب، نهرها، کوه‌ها، ستارگان، شب وروز، درختان و میوه‌ها که «يَتَفَيَّؤُا ظِلاٰلُهُ عَنِ اَلْيَمِينِ وَ اَلشَّمٰائِلِ سُجَّداً لِلّٰهِ»، به این ترتیب نه فقط خود أشیاء، بلکه آثار و لوازم و خواص أشیاء، همچون سایه آنها، در برابر خداوند خاضع و فرمانبردار أند.
مانند سایه‌های آنها همراه باحرکت آفتاب در روز وحرکت مهتاب در شب، به راست و چپ درگردش و گرایش اند فکر نمی کنند؟
اگر أشیای هستی، حتّی سایه آنها، در برابر خداوند ساجد وخاضع أند، چرا بشر نباشد.
«وَهُمْ داخِرُونَ(48)» در همان حال کمال فروتنی و کوچکی از خود نشان میدهند، یعنی: سجده میکنند درحالیکه برای حق تعالی فروتن و خوار شده‌اند و سر بر خاک تواضع وتذلل نهاده‌اند بدین ترتیب معلوم میشود که تمام این پدیده‌ها تسلیم قدرت و اراده‌ی الله متعال میباشند و تدبیر او را می‌پذیرند، پس آن کافران چگونه در اطاعتش تکبر و نخوت نشان می دهند؟ سجده وتسبیح تمام هستی از روی شعور است، گرچه ما آن را درك نمیکنیم.
گفتنی است که در آیه متذکره اِشاره به سجده جمادات بعمل آمده است، سپس حق تعالی از سجده جانداران چنین يادآوري بعمل آورده ميفرمايد:

وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةُ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ﴿۴۹﴾

(نه تنها سايه‌ها بلكه) تمام آنچه درآسمانها و در زمين از جنبندگان وجود دارد و همچنين فرشتگان، براي الله سجده ميكنند و هيچگونه تكبري ندارند.(۴۹)

تشریح لغات واصطلاحات:

«دابَّة»: جنبنده. رونده، به جانداری گفته میشود که از مکانی به مکان دیگر حرکت کند و منتقل شود. این کلمه برانسان وحیوان و جنّ اطلاق میشود، ولی به فرشتگان گفته نمی شود. (ملاحظه شود سوره های: بقره آیه 164، هود آیات 6 و 56).
«مِن دَآبَّة»: برخی این قید را برای «مَا فِيالأرْضِ» میدانند، ولی به دلیل آیه‌های دیگر مربوط به «مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الأرْضِ» به طور کلّی است (شوری / 29، حجّ /

18).«الْمَلآئِكَة»: ذکر خاصّ فرشتگان با وجود دخول در کلمه عام (ما) برای بزرگداشت فرشتگان و این که آنان نوعی از آفریدگانند که در ماهیت جدای از جنبندگانند.

تفسیر:

یعنی و هرآنچه در آسمان‌ها و در زمین از جنبندگان‌اند تنها برای خدای یگانه سجده میکنند وفرشتگان نیز در تواضع وذلّت وشکستگی کامل برای او سجده ور اند و تکبر نمی ورزند. فرشتگان را مخصوصاً به خاطر فرمان پذیری مطلق وقدر وجلال جایگاه شان یاد کرد. پس جز نافرمانان جن و بنی آدم، دیگر هیچ‌کس از سجده برای الله متعال اِبا نیاورده است.

هدف از سجده‌ی تمام موجودات آسمانی و زمینی یا خضوع تکوینی و تسلیم بودن آنها در برابر قوانین هستی است و یا آنکه مراد سجده‌ای برخاسته از درك و شعور است، که ظاهر آیات، دومی است، گرچه از درك و شعور ما خارج است! اگر همه موجودات، همانند فرشتگان، در برابر خدا خاضع و ساجداند، چرا ما انسانها سجده نکنیم و استکبار ورزیم.

از ظاهر آیه چنین فهمیده میشود که در آسمان نیز همچون زمین موجودات زنده‌ای و جنبنده ساکن است.

«وَالْمَلَائِكَةُ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ(۴۹)»: فرشتگان تسلیم محض الله متعال هستند. در ضمن باید گفت که خوف و ترس ما از الله متعال، بخاطر گناهانمان است، امّا ترس فرشتگان از از پروردگار با عظمت، ناشی از مقام و عظمت پروردگار سبحان و تعالی است.

يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴿۵۰﴾

آنها از (مخالفت) پروردگارشان که حاکم بر آنهاست مي ترسند، و آنچه را که به آنان دستور داده می شود، انجام میدهند.(۵۰)

تفسیر:

«مِن فَوْقِهِمْ»: مراد بالا بودن حسّی و مکانی نیست، بلکه مراد برتری و والائی مقامی است (ملاحظه شود: سوره أنعام آیهٔ: 61، أعراف آیهٔ: 127).

فرشتگان نه در ذات، روحیّه‌ی استکبار دارند و نه در عمل، فرشتگان از پروردگار برتر و والاتر خویش می ترسند فرشتگان، مأموران الهی و مکلّف هستند و فرشتگان هر آنچه را که الله متعال به آنان دستور و هدایت میفرماید انجام می دهند، نه از فرمان عصیان می ورزند و نه از آن تجاوز می‌کنند.

خوانندگان محترم!

درآیات متبرکه(51 الی 62) مطالب ذیل به بیان گرفته میشود:

الف: خودداری از شرک و دوگانگی و این که تمام هستی از آن الله است و او ازهمه بی نیاز است و بسیاری از مردم بر سر دوراهی سرا سیمگی قرار دارند وسرگردانند؛ چون هرگاه زیان وآسیبی برای شان برسد، به بارگاه پروردگار به زاری وتضرع می پردازند و فریاد سر میدهند، وقتی آسیب و مشکلات از ایشان برطرف شد، باز بر کفر و نافرمانی پا فشاری می نمایند.

ب: کردار مشرکان، تباه و نامتناسب است.

ج: فرصت دادن به آنان، صبر و حلم آفریدگار و شتاب نورزیدن در مجازات شان؛ هرچند کفر پیشه وبدکاره اند، تافضل ورحمت و بزرگی اش را بنمایاند.

﴿وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ اثْنَيْنِ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ﴿٥١﴾

و الله [فرمان قاطعانه] داده دو معبود براى خود نگيريد، معبود (شما) تنها يكي است، پس تنها از من بترسيد.(٥١)

تفسير:

عبادت و پرستش دو معبود بصورت مطلق باطل می باشد، چه رسد به چندين معبود كه برخی از بندگان برای خود انتخاب مينمايند: طوريكه ميفرمايد: «وَ قالَ اَللّهُ لا تَتَّخِذُوا إِلٰهَيْنِ اِثْنَيْنِ» الله متعال بر زبان پیامبرانش به بندگان خويش هدايت و دستور فرموده است كه دو معبود را پرستش نكنيد؛ بلكه بايد فقط و فقط خدای يگانهٔ ويكتا را بپرستند؛

مراد از اینکه دو خدا نگیرید، آن نیست که دو خدا گرفتن ممنوع و سه خدا جایز است، بلكه اولّا نفی اقلّ، نفی اكثر را هم در خود دارد و ثانياً شايد منظور آيه، عقيده مشركان باشد كه ميگفتند: يك خدای خالق داريم و يك خدای ربّ و مدبّر، و عبادت های خود را برای خدای ربّ انجام می دادند.

همچنان بايد گفت كه: ثنويّت و اعتقاد به دو منشأ تدبير برای عالم، يكی خير و يكی شرّ در اصل باطل است. «إِنَّما هُوَ إِلٰهٌ واحِدٌ» زيرا خدايي جز او نبوده و معبود راستينی جز او وجود ندارد وی را شريكی نيست؛ «فَإِيّایَ فَارْهَبُونِ(51)» پس بر ای شان است كه فقط از وی بترسند نه از ماسوايش.

اگاه و مطلع باشيد كه: ترس از غير الله سبحان وتعال شرك است: از مفاد آيه كريمه ميتوان چنين استنباط كردكه: جايز نيست در قلب انسان ترس و هراسی از غير الله اساساً وجود داشته باشد و هرگاه به حكم طبيعت و سرشت بشری چنين ترسی در نهاد او پديد آمد، بايد آن را از خود دفع وطرد نمايد. زيرا پرستش و بندگي تنها و تنها در برابر خالق يكتا جايز است قابل تذكر است كه ترس بشر در امورات دنيوي بحث جداگانه ميباشد. «ترس از پادشاه ظالم، و دزدان و حيوانات درنده» بحث جداگانه ميباشد.

﴿وَلَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَهُ الدِّينُ وَاصِبًا أَفَغَيْرَ اللَّهِ تَتَّقُونَ﴿٥٢﴾

آنچه در آسمان ها و زمين است، فقط در سيطره مالكيّت و فرمانروايی اوست، و نيز دين ثابت و پايدار مخصوص اوست؛ پس آيا از غير الله می‌ترسيد؟ (٥٢)

تشريح لغات واصطلاحات:

«الدِّينُ»: دين و شريعت. قوانين وسنن. اطاعت و انقياد «وَ اصِباً»: هميشه و همواره (ملاحظه شود سوره صافّات / 9). واجب ولازم. خالصانه. اين كلمه حال (الدّينُ) است.

دين: در آيهٔ مباركه به معنی طاعت و اخلاص و انقياد است. بنابر اين، هيچ مرجع مطاع و فرمانروايی نيست مگر اين‌كه اين اطاعت از وی در زمانی قطع ميشود؛ يا با زوال يا با ناكامی‌اش، بجز الله متعال چرا كه طاعت و اخلاص و انقياد به طور زوال ناپذيری هميشه برايش دوام دارد.

تفسير:

«وَ لَهُ ما فِی اَلسَّماواتِ وَاَلْأَرْضِ» وآنچه درآسمانها و زمين است، از آن اوست، درملک، درآفرينش و دربندگی يعنی و هرآنچه در آسمان‌ها و در زمين است در آفرينش، ملک، روزی دهی، تدبير و كارگردانی تنها و تنها از آن خداوند متعال است، تمام موجودات آسمان ها و زمين را او خلق كرده و ملک و بندهٔ او می باشند.

«وَ لَهُ اَلدِّينُ واصِباً»: و دین خالص و آیین همیشگی و پایدار نیز از آن اوست، پرستش و بندگی، تنها در برابر خالق یکتا جایز است.
«وَاصِبًا»: یعنی دین و انقیاد خالص، ثابت و دایم که هرگز زایل نمی شود. فقط او باید پرستیده شود و به طور دایم تسلیم او شد؛ چرا که فقط او معبود حقیقی است و اطاعت محض مر او را سزد.
«أَفَغَيْرَ اَللّهِ تَتَّقُونَ(52)»: همزه برای استفهام انکاری و توبیخ آمده است؛ یعنی چگونه از غیر او پرهیز کرده و می ترسید در صورتی که تمام سود و زیان‌ها در دست توانمند او قرار دارد؟ یعنی: آیا از کسانی غیر الله متعال که به نام خدا و معبود نام نهاده شده‌اند و در سراشیب زوال و نابودی قرار دارند، می‌ترسید؟
«وَ ما بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اَللّهِ»: ای انسان! هر نعمت و برکتی که به شما عطا شده است از قبیل روزی و نعمت و عافیت و پیروزی، عموماً از فضل و احسان الله سرچشمه گرفته است.
پس آیا برای شما درست است که از غیر وی ترسیده و دیگران را بپرستید حال آنکه او به پرستش سزاوارتر و به یگانه خواندن اولی است؟

وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْأَرُونَ﴿٥٣﴾

و آنچه از نعمت ها در دسترس شماست همه از سوی الله است، باز چون زیان و ضرری به شما رسد، به‌سوی او می‌نالید. (۵۳)

تشریح لغات واصطلاحات:

«تَجْأَرُونَ»: ناله و فریاد سر می‌دهید و متضرّعانه کمک می‌طلبید. از مصدر (جُؤار) به معنی هُرّا وآوای و حوش و چهارپایان است. «ترجمهٔ معانی قرآن»

تفسیر:

همه‌ی نعمت‌ها، حتّی آنچه که در نظر شما ناچیز است، به اراده‌ی الهی به شما داده شده است طوریکه میفرماید: «وَما بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اَللّهِ» ای انسان! هر نعمتی که دارید، هر نعمت و برکتی که به شما عطا شده است، اعم از نعمت‌های آشکار و پنهان و بزرگ و کوچک؛ مانند هدایت، امنیت خوش نامی و خوش فرجامی، مال، فرزند و غیره... همه مخصوصاً و منحصرا از آن حق‌تعالی است، زیرا نعمت بخش حقیقی که بر شما از فضل خویش سرازیر ساخته اوست نه غیر وی.
باید گفت که: هم نعمت‌ها از اوست، هم در خطرها، تنها پناهگاه اوست.طوریکه آمده است: «ثُمَّ إِذا مَسَّكُمُ اَلضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْئَرُونَ(53)» باید گفت که: انسان مخلوق ضعیف است و با کوچکترین تماس سختی ومصیبت، درمانده میشود. آنگاه هر وقت ناراحتی و مصیبتی برایتان پیش آید، ویا زمانیکه بلا بر شما فرود آید و آسیبی به شما برسد، یا مریضی و سایر نارحتی و مشکلات به سراغ شما آمده، ویا هم فقرو تنگدستیی گریبان گیرتان گردد، جز خدای یگانه هیچکس دیگر را نمی خوانید، در وقت سختی‌ها به بارگاه او ضجّه و نالهٔ دعا سر داده و زار زار با او راز میگویید.
«ضر»: به نگرانی، مریضی ویا هم بلا، نیازمندی، قحطی و هر چیزی است که انسان از آن متضرر می شود.
قابل تذکر است که مفهوم این آیه مبارکه: در آیات دیگر قرآن عظیم الشأن نیز تکرار شده است، بطور مثال در آیه‌ی 67 سورهٔ اسراء آمده است: «وَ إِذا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ

مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِيَّاهُ فَلَمَّا نَجَّاكُمْ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَ كانَ الْإِنْسانُ كَفُوراً» هرگاه در وسط بحر با خطری مواجه شوید، جز او هر چه را در خیال خود می خوانديد، محو شود، ولی همین که او شما را به خشکی رساند، روی گردان شده و کفران نعمت می‌کنید.

ثُمَّ إِذَا كَشَفَ الضُّرَّ عَنْكُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْكُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ﴿۵۴﴾

سپس هنگامیکه الله زیان را از شما دور کند [برخلاف انتظار] گروهی از شما به پروردگارشان شرک می‌آرند.(۵۴)

تفسیر:

امام قرطبی فرموده است: یعنی این که بعد از نجات یافتن از بلاء، برگشتن به شرک و کفر تعجب آور است. (تفسیر قرطبی ۱۱۵/۱۰.)

باید گفت که: ایمان واستغاثه به خداوند، نباید موسمی ومقطعی و یا باصطلاح برای چند روز ویا هم مدت معینی باشد. طوریکه درآیه متبرکه میفرماید: یعنی اینکه بعد از اینکه آن سختی‌ها وبلاها را از شما برطرف کرد و بعد از سختی آسانیی را جایگزین ساخت آنگاه گروهی از شما غیر خدای سبحان را با وی شریک آورده، دیگران را پرستش نموده، نعمت‌هایش را انکار و احسانش را ناپساسی وکفران میکنند.

ابوالثناء سید محمود شهاب الدین آلوسی(1217-1270ق)، مفسر وفقهی مشهور جهان اسلام میفرماید: «کردار و رفتار بسیاری از عامه ی مردم امروزی که به کسانی غیر ازذات کردگار پناه میبرند و مدد می جویند، و از پناه جستن به پیشگاه آفریدگار امتناع می ورزند؛ نشان سفاهت و گمراهی نوینی است که از گمراهی پیشین گذشتگان بسی بدتر و ناپسندتر است و پوست و موی بدن انسان مؤمن از شنیدن آن به لرزه در می آید.

برخی ازمتشخین(پیرنماها)، آنانکه خود را دلسوز جلوه میدهند، وقتی کودک بودم، به من میگفتند: احتیاط کن! هرگاه دچار مصیبت و رنجی شدی، حل آنرا از خدا مطلب؛ و او را به فریاد خود مخوان زیرا الله برای برطرف کردنش شتاب نمی ورزد و به فریادت نمی آید و به حال سخت و مشکل تو-درآن هنگام اهمیت نمیدهد. باید از اولیای پیشین پناه و التماس کنی و دست به دامن شوی؛ چون آنان به سرعت به فریادت می آیند و مشکلت را میگشایند و به وضع تنگ واسفبار تو اهمیت میدهند(!) اما گوشم آنرا پس داد و به دور انداخت، چشمم اشک ریخت و از بارگاه پروردگارم مسألت کردم تامرا و همه‌ی مسلمانان راستین را ازامثال این گمراهی آشکار، رستگار فرماید. (با کمال تأسف بسیاری از پیر نمایان و متشیخان دلسوزنمای زمان حاضر هم، سخنانی شرک آلود و توهماتی واهی را در دل دارند.» [تفسیر روح المعانی، ج۷، جزء۱۴، ص ۱۶۶] [تفسیر مراغی به نقل از الوسی].

لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ﴿۵۵﴾

(بگذار) نعمتهائي را که به آنها داده ایم ناشکری کنند و چند روزي (از این متاع دنیا) برخوردار شوید، پس به زودی خواهید دانست (که چه سرنوشت سیاهی دارید)!(۵۵)

تشریح لغات واصطلاحات:

«لِيَكْفُرُوا بِمَآ ءَاتَيْنَاهُمْ»: بگذار کفران وناسپاسی چیزهائی را بکنندکه برای شان داده‌ایم. بگذار نعمت هائی را که به آنان اعطا نموده ایم نادیده بگیرند. لام آن لام عاقبت، وکفران به معنی ناسپاسی و انکار است. «ترجمهٔ معانی قرآن»

تفسير:
«لِيَكْفُرُوا بِما آتَيْناهُمْ»: بگذار نعمت‌ها و احسان‌های بزرگ كه از آن برخوردار گرديده اند انكار كنند، بگذار از دنيای فانی ناپايدار خود برخوردار شوند؛ «فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ(55)»: أما بايد بدانند كه؛ به زودی عملكرد بد شان در روز حساب برای شان آشكار خواهد شد آن روز كه عذاب اخرات را می‌چشند. ولی نبايد فراموش كنند كه: پايان كاميابی‌های كفرآلود، همانا قهر وغضب الهی است.

وَيَجْعَلُونَ لِمَا لَا يَعْلَمُونَ نَصِيبًا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ تَاللَّهِ لَتُسْأَلُنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَفْتَرُونَ﴿٥٦﴾

و از آنچه به آنان روزی داده‌ايم نصيبی برای آنچه (بتهايی كه چيزی) نميدانند مقرر ميكنند. قسم به الله از آنچه به دروغ افتراء ميكرديد، پرسيده خواهيد شد.(٥۶)

تشريح لغات و اصطلاحات:
«لا يَعْلَمُونَ»: بت‌ها نمی دانند. كافران دليل و حجّتی بر الوهيت بُتها ندارند.كافران هيچگونه سود و زيانی از بت‌ها كه پرستش ميكنند سراغ ندارند و هيچگونه فايده ای را از آنان بدست اورده نمی توانند.

تفسير:
«وَيَجْعَلُونَ لِما لايَعْلَمُونَ نَصِيباً مِمّا رَزَقْناهُمْ»: در اين هيچ جای شكی نيست كه: هرچه داريم ازجانب الله متعال است، كه نبايد برای غير او در اين اموال سهمی قرار دهيم.
در اين آيۀ مباركه به فهم عالی اشاره می نمايد كه: از جملۀ كارهای زشت مشركان اينست كه: بخشی از اموالی را كه حق تعالی به ايشان روزی داده است، آنرا برای كسب رضايتمندی بتانی كه از آن هيچ سود و زيانی متصور نيست نذر و به مصرف ميرسانند، يعنی: بعد از آن همه زاری و ناله‌ای كه به بارگاه خدای سبحان كرده‌اند تا رنج و آسيب را از آنان بر طرف و دفع سازد، باز برای جمادات و شياطينی كه حقيقت وجوهر آنها را نمی دانند، يک بخش از اموالی خويش را كه خداوند متعال بمثابۀ روزی برای شان قرار داده، بخاطر كسب به اصطلاح رضايتمندی بتها، در اختيار بتهای خويش به شكل نذرانه قرار ميدهند. اين سهم و نذرانه شامل حيوانات و محصولات زراعتی ميگردد. قابل تذكر است كه مشركان برای همين بتان خويش هيچگونه دليل و برهانی برای خدا بودنشان هم در اختيار ندارند. (بنا به قولی برای خدايان ساختگی كه جمادند و چيزی نمی دانند، سهمی معين كرده‌اند.).
«تَاللهِ لَتُسْئَلُنَّ عَمّا كُنْتُمْ تَفْتَرُونَ(56)»: ای مشركان! به خدا قسم كه در روز قيامت از اين دروغ، افترايی و بهتان كه عبادت رحمان را به بتان و شيطان صرف كرديد، از شما پرسيده خواهد شد.

وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ سُبْحَانَهُ وَلَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ﴿٥٧﴾

ودختران را [به عنوان فرزند] برای خدا قرار ميدهند، او منزّه [از توالد و تناسل] است؛ ولی برای خودشان آنچه را كه [از پسران] ميل دارند [به عنوان فرزند قرار می دهند]. (٥٧)

«الْبَنَاتِ»: دختران. مراد فرشتگان است كه كافران آنها را دختران الله متعال بشمار می‌آورند. ملاحظه شود سورۀ: (انعام/100) وايشان را می پرستيدند ملاحظه شود سوره (سبأ آيات 40 و 41).

تفسير:

کفاربه دروغ دختران را به الله سبحان و تعالی منسوب میساختند و میگفتند: فرشتگان دختران الله متعال اند. درحالیکه حق تعالی ازداشتن فرزند منزه است. آنان برای خود پسران را که برای شان علاقه داشتند منسوب به خود و دختران را بحیث فرزندان الله اختصاص می دادند. طوریکه در (آیۀ 19/سوره‌ی زخرف) میفرماید: «وَجَعَلُوا الْمَلائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبادُ الرَّحْمنِ إِناثاً»: آنان در داشتن این اعتقاد سه انحراف را مرتکب میشدند.

اولین انحراف شان این بود که: برای الله متعال به داشتن فرزند قائل میشوند، در حالیکه حکم صریح قرآن عظیم الشأن همین است که: »لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ» (سوره اخلاص آیه:3) (فرزند نیاورده وفرزند کسی نیست.) باید گفتکه: رابطه خداوند با موجودات، رابطه آفرینش است نه زایش. او موجودات راخلق می کند، یعنی از نیستی به هستی می‌آورد، نه آنکه خود بزاید. زیرا نوزاد از جنس والدین و در واقع جزئی از آنهاست، در حالیکه هیچ چیز از جنس خداوند و یا جزئی از او نیست.

چون بیشتر مشرکان و اهل کتاب برای خداوند فرزند قائل بودند، لذا «لَمْ يَلِدْ» که به معنای نداشتن فرزند است، مقدّم بر «لَمْ يُولَدْ» آمده است. بصورت کل این آیه مبارکه: عقیده مسیحیّت که عیسی را فرزند خدا می دانند وهم عقیده یهود که عُزیر رافرزند خدا میدانستند وهم عقیده مشرکان جاهلی که فرشتگان را دختران خدا می‌پنداشتند، رد می‌کند.

باید گفت که: صَمَدیّت و بی نیازی الله سبحان وتعال از همه چیز، دلیل آن است که او نیاز به فرزند و والدین ندارد. «اللَّهُ الصَّمَدُ. لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ» در ضمن باید گفت که: خداوند علّتی ندارد و از چیزی به وجود نیامده است. «وَ لَمْ يُولَدْ» ومولود، معلول است و نمیتواند خدا باشد. «وَ لَمْ يُولَدْ».

دوهمین انحراف شان این بود که: مشرکان ملائکه را دختر می پنداشتند، در حالیکه ملائکه دختر و پسر ندارند.

سومین انحراف مشرکان این بود: دختران را که مایه ننگ میدانستند، آن را به الله متعال نسبت میدادند! «أَفَأَصْفاكُمْ رَبُّكُمْ بِالْبَنِينَ وَ اتَّخَذَ مِنَ الْمَلائِكَةِ إِناثاً إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيماً» (سورۀ اِسراء/ آیۀ 40) (آیا (می‌پندارید)

پروردگارتان شما را با داشتن پسران برگزیده و خودش از فرشتگان، دخترانی گرفته است؟ همانا شما سخن (و تهمت) بزرگی میگویید.).

قابل یاد آوری است که: همین انحراف در عقیده استکه آثار و پیامد منفی و خطرناک خویش را درانحراف جامعه وجهان بینیها واندیشه‌ها وآداب و رسوم آن نشان میدهد.

وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ﴿٥٨﴾

و چون یکی ازآنان را به [ولادت] دختر مژده دهند [از شدت خشم] چهره اش سیاه گردد، و درونش از غصه واندوه لبریز و آکنده شود!!(۵۸)

تفسیر:

بایدگفت که: تحقیر و پست شمردنِ دختر، فکر جاهلی و خرافی است. أدیان اِبرهیم، وبخصوص دین مقدس اِسلام؛ عقاید خرافی جاهلیت را درمورد دختر وزن، محکوم میکنند طوریکه درآیۀ مبارکه میفرماید: «وَإِذا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنْثى» اگربه یکی از کافران رابه ولادت دختر مژده بدهند «ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا» چهره‌اش از غم و اندوه سیاه ودگرگون میشود.

امام قرطبی گفته است: کنایه ازغم و اندوه است نه سیاهی. عرب می گویند: هرکس با مشکلی روبرو شود سیمایش سیاه میشود. (تفسیر قرطبی ۱۱۶/۱۰.)
«وَهُوَ كَظِيمٌ (58)» قلبش از کین و غیظ لبریز است.

تنفر أعراب جاهلیت از داشتن دختر:

در مورد اینکه چرا أعراب جاهلیت از داشتن دختر تنفر داشتند میتوان به چند نکته ذیل اِشاره بعمل آورد:
دختر نقش اقتصادی و تولیدی نداشته و بار زندگی بوده است.
در جنگ که سرنوشت قبیله به آن گره میخورد. دختر قدرت جنگیدن و دفاع فزیکی را مانند مرد نداشته است.
درجنگ‌ها، اکثر دختران به أسارت گرفته میشدند ومورد أذیت بیشتر و تجاوز شنیع تر دشمن قرار می‌گرفتند.
بر خلاف تفکّر جاهلی، اسلام برای دختر، أرزش زیادی قائل شده است.
دین مقدس اسلام یکهزارو چهاصد سال قبل قانون را وضع نمود، که بشریت امروزی که داد از عدالت، مساوات و آزادی و دموکراسی، میزنند تا هنوز توانمندی وضع چنین قانون رابدست نیاورده‌أند. اسلام باقوانین ایکه پروردگار باعظمت ما در مورد مقام انسان و بخصوص مقام والای زن و روشن کردن رسالت مرد وزن در جامعه و خانواده، ارشاد فرموده است: قسمت ازین قانون اِلهی وآسمانی در (آیهٔ ۳۲ / سورهٔ نساء) با زیبای خاص آن چنین بیان گردیده است: «للرجال نصيب مما أكتسبوا وللنساء نصيب مما أكتسبن» (مردان از آنچه کسب میکنند وبه دست میاورند بهره ای است و زنان را از آنچه کسب میکنند و به دست میاورند بهره‌ای است.) پیامبر اسلام یکهزار چهارصد سال قبل اعلام داشت: «الناس كلهم سواء كاسنان المشط» (مردم) زن و مرد (ما نند دندانه های شانه با هم برابر اند. و هیچگونه تفاوت بین شان وجود، ندارد.

يَتَوَارَى مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَى هُون أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ﴿۵۹﴾

به سبب مژده بدی که به او داده اند، از قوم وقبیله اش [درجاییکه او را نبینند] پنهان میشود [و نسبت به این پیش آمد در اندیشه ای سخت فرو میرود که] آیا آن دختر را با خواری نگهدارد یا به زور، زنده به گورش کند؟! آگاه باشید! که [نسبت به دختران] چه بد قضاوت می‌کردند.(۵۹)

تشریح لغات واصطلاحات:

«يَتَوَارَيا»: خود را نهان و از دید مردم پت و پنهان می‌سازد. «هُون»: خواری و رسوائی
«يَدُسُّهُ»: زنده بگورش کند. دفن و پنهانش سازد.

تفسیر:

باتأسف بایدگفت: درطول تأریخ بشریت گاهی بزرگترین جنایت‌ها، زیر پوشش مقدّس‌ترین شعارها صورت میگیرد.طوریکه درآیه مبارکه آمده است: «يَتَوارى مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ ما بُشِّرَ بِهِ» از بیم ننگ ناشی از تولد دختر، خود را پنهان میکند. از قوم و قبیله خود غایب میشود و از آنان روی میپوشاند تولد دختر را مصیبت بحساب آورده نه عطیه‌ی الهی. سپس در اینکه چه باید بکند به فکر فرو می رود.

«أَيُمْسِكُهُ عَلَى هُون أَمْ يَدُسُّهُ فِي اَلتُّرابِ»: به سبب عار و ننگی که در نهاد خود به خاطر نوزاد دخترش می‌یابد و در این حال متردد است که آیا دختر را زنده گذاشته و بر این خواری و خفت شکیبا باشد یا که او را از بیم عار، زنده در خاک پنهان کند؟ یعنی: به تأمل فرو میرود و پیوسته میان دو امر در تردید است؛ یکی نگاه داشتن دختر، که اگر او را نگهدارد، البته با خواری و انفعال و انکسار نگاه می‌دارد «یا در خاک پنهانش کند» با زنده به‌گور دفن کند؟.

آیا این دختر را باخفّت وخواری نگهدارد یا این که او را در خاک دفن کند؟

«أَلا ساءَ ما يَحْكُمُونَ(59)»: آگاه باشید که الله متعال این فیصله مشرکین را که؛ دختران رابه الله متعال وپسران را به خود منسوب ساخته‌اند سخت تقبیح میکند.

در حدیث شریف آمده است: «هر کس دختری داشته باشد و وی را ادب آموخته به نیکی تربیت کند، به نیکوترین وجه تعلیمش دهد و از نعمت‌هایی که الله سبحان و تعالی بر او فرو ریخته بروی بریزد، آن دختر برایش حجاب و پرده‌ای از آتش دوزخ میشود».

خوانندۀ محترم!

باید گفت مطابق مفاد آیات متذکر برای شخصی مسلمان جایز نیست که تولد دختر را برای خود ذلت و مصیبت بشمارد، وحتی همچو تصور کردن اصلاً جایز نمی باشد.

در تفسیر روح البیان به حواله شرعی آمده است که مسلمان باید از تولد دختر بیشتر اظهار مسرت کند، تا که این مخالفت با أهل جاهلیت باشد، در حدیث شریف آمده است که آن زن بسیار مبارک می باشد که اولین بار دختر بزاید، ودر تقدیم أُناث در آیۀ 49 سورۀ شوری آمده است: «لِلَّهِ مُلْكُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ يَخْلُقُ ما يَشاءُ يَهَبُ لِمَنْ يَشاءُ إِناثاً وَ يَهَبُ لِمَنْ يَشاءُ الذُّكُورَ«49» (فرمان روایی آسمانها و زمین مخصوص الله است، هر چه بخواهد می‌آفریند، به هر که بخواهد دختران بخشد و به هر که بخواهد پسران بخشد.).

هم بدین مطلب اشاره شده است، که تولد دختر برای اولین بار أفضل است.

و در حدیث آمده است که چون یکی از این دختران داشته باشد، و باز به او احسان کند، پس این دختران میان او وجهنم حایل خواهند شد. (روح البیان).

خلاصه اینکه بد پنداشتن تولد دختر، رسم بد زمان جاهلیت است، و مسلمانان باید از آن اجتناب ورزند و در مقابل وعده الهی باید مطمین و مسرور باشند. والله اعلم.

لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوْءِ وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴿٦٠﴾

برای کسانی که به آخرت ایمان نمی آورند، صفات زشت [وسیرت بد] است، وصفات برتر و والا برای الله است و او غالب باحکمت است.(٦٠)

تفسیر:

زیبایی انسانها به ایمان وعقیده شان است، ولی اگر ایمان انسان زایل شود، او بمثابه جراثم ومیکروب خطرناکی بدی ها مبدل میگردد، قابل تذکر است که: منشأ و اساس همه‌ی زشتی‌ها و بدی‌ها در بین انسانها، همانا انکار ورزیدن به قیامت و روز جزا است، طوریکه خداوند متعال در آیۀ متبرکه میفرماید: «لِلَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ اَلسَّوْءِ» آنان که آخرت را تصدیق نمیکنند و از روی نادانی و جهالت فرشتگان رادختران الله متعال نسبت میدهند. یعنی: آنها با انتخاب ضعیف‌ترین دو جنس برای خدای سبحان، خواستند تا این مثال اضعف، وصف و مثالی برای او باشد زیرا فرزند مانند پدر خویش است. نه! چنین نیست بلکه وصف و مثال زشت که عبارت از جهل و کفر به الله سبحان

و تعالی است، از آن گروهی است که وی را به زشتی‌ها وصف میکنند. «وَ لِلّٰهِ اَلْمَثَلُ اَلْأَعْلی» صفت والا وعالی از آن خدای عز وجل میباشد که دارای کمال مطلق است و از صفات مخلوقات منزه و مبرا است. این وصف عبارت است از: بی نیازی کامل وی از فرزند وتعلقات، سخای فراگیر، علم وسیع و دیگر اوصاف جلال و کمالش،

«وَهُوَ اَلْعَزِيزُ اَلْحَكِيمُ(60)» و او باعزت و با حکمت است (و میتواند هرکاری را بکند و کارهایش از روی حکمت است). و طوریکه گفتیم عزّت و قدرت خداوند، همراه حکمت است، اوست عزیز یعنی: قدرتمند در ملکش، که در کمال ومطلقیت قدرتش یگانه است «حکیم» است و به کمال حکمت در صنع و آفرینش موصوف میباشد، از این روی به بندگان گمراه و ستمگر خویش مهلت میدهد.

الله متعال میتواند انسانها را در برابر ظلم وستمشان بگیرد وکیفر دهد. اگر چنین کند زمین

را بر روی ایشان خراب میکند. ولیکن حکمت او اِقتضاء میکندکه آنان را تا مدت معینی‌که سررسید عمر ایشان است، به تأخیر بیندازد.

وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ﴿۶۱﴾

واگر خدا مردم رابه سبب ظلمشان مؤاخذه کند، هیچ جنبنده‌ای را [که مستحقّ مؤاخذه است]بر روی زمین باقی نمیگذاشت، ولی آنان را تا مدتی معین مهلت میدهد، پس چون وقت مقرر آنان برسد لحظه‌ای (أجلشان) به تأخیر نمی افتد، و لحظه‌ای نیز پیش نمی شود.(۶۱)

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: سزای الهی، براساس ظلم خود انسانها است. طوریکه درآیهٔ مبارکه آمده است: «وَلَوْ يُؤاخِذُ اَللّٰهُ اَلنّاسَ بِظُلْمِهِمْ» اگر خداوند متعال باکافران، مطابق کفر ونافرمانی انسان رابه سزای ظلم شان مؤاخذه میکرد. ودر دادن سزا شتاب به خرج بدهد. (مراد از مردم در آیهٔ مبارکه، کفار یا تمام گنهکاران اند.).

«ما تَرَكَ عَلَيْها مِنْ دَابَّةٍ» هیچ موجود زنده‌ای اعم از انسان و حیوان بر روی زمین باقی نمیماند. بصورت قطع تمام کسانی راکه برروی زمین أند فنا مینماید وهیچ جُنبنده‌ای را[که مستحقّ مؤاخذه است] بر روی زمین باقی نمی گذاشت.

«وَ لٰكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلى أَجَلٍ مُسَمًّى» اساساً باید گفت که: سنّت الهی بر مُهلت دادن و تأخیر در مجازات است. همچنان در کار الله متعال؛ اِمهال، هست، امّا اهمال نیست. مجازات الهی دیر و زود واقع میگردد. ولی حکمت پروردگار با عظمت اِقتضاء میکند که کیفر آنها را تا مدتی معین به تأخیر اندازد. ولی نباید فراموش کرد طوریکه در فوق یاد آور شدیم که: مُهلت خداوند، هم أجل و اندازهٔ ای دارد.

«فَإِذا جاءَ أَجَلُهُمْ لايَسْتَأْخِرُونَ ساعَةً وَلا يَسْتَقْدِمُونَ(61)» اما هر گاه آن زمان معین و معیاد مقرر شده ای که برای نابودی آنها تعیین شده است، فرا برسد.

حتی مدتی کوتاه و ناچیز هم تأخیر و تقدیم نخواهند داشت. طوریکه در(آیهٔ 59/سورهٔ کهف)میفرماید:«وَتِلْكَ الْقُرى أَهْلَكْناهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَ جَعَلْنا لِمَهْلِكِهِمْ مَوْعِداً «59» (و (مردمِ) آن آبادی‌ها را هنگامیکه سِتم کردند، هلاکشان کردیم و برای نابود کردنشان (از پیش) زمانی را قرار دادیم.).

طوريكه گفته شد كه: قانون كلّى الله متعال، تأخير در عذاب است، ولی در برخی از اوقات خداوند متعال، ظالمين را گوشمالی مي دهد تا عبرتی برای ساير انسانها باشد. بايد گفت كه: مُهلت خداوند متعال، بر اساس لطف او و برای توبه وجبران است، پس انسانها نبايد به آن مغرور شوند. و از مهلت های الهی استفاده سوء بعمل آرند.

صحابی جليل القدر، قِتاده ميگويد: «الله متعال در زمان نوح عليه السلام چنين كرد و تمام جاندارانی را كه در روی زمين بودند جز آنچه در كشتی حمل شده بود همه را هلاک ساخت».

امام بيهقی نقل ميكند: «ابو هريره(رض) از مردی شنيدكه می گويد؛ ستمگر جز به خودش زيان نمی رساند. پس دررد قول وی فرمود: به الله متعال قسم چنان نيست كه تو ميگويی بلكه حتی مرغان در آشيانه های خود به سبب ظلم ظالم می ميرند».

در حديث شريف آمده است: «چون الله متعال به قومی عذاب را اِراده كند، به همه كسانی كه در ميان آن قوم هستند (أعم از بدكار و نيكوكار) عذاب در ميرسد، ليكن پس از آن، آنان براساس نيت يا بر وفق أعمال خود برانگيخته می شوند».

مفسر «تفسير انوار القرآن» در مبحث...... كتاب خويش مينويسد: دليل اينكه حق تعالی ظالم وغير وی و هيچ جنبنده ديگری را بر روی زمين باقی نميگذاشت، در حاليكه ستم فقط از بعضی صادر ميشود نه از همه؛ اين است كه: ظالم با گرفتار شدن در چنبره انتقام و ديگران هم از شومی ظلمش نابود ميشوند؛ به وسيله خشكسالی يا غير آن از بلايا و كوبندهها.

در حديث شريف آمده است: «الله متعال عمر چيزی را كه أجلش فرارسد، به تأخير نمی اندازد و جز اين نيست كه افزودن بر عمر، به وسيله فرزندان شايستهای است كه الله متعال آنان را به بندهاش ارزانی ميدارد زيرا آنان بعد از مرگش برايش دعا ميكنند و دعای شان در حق وی، در قبرش به وی ميپيوندد. پس اين است معنی افزودن در عمر».

وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ مَا يَكْرَهُونَ وَتَصِفُ أَلْسِنَتُهُمُ الْكَذِبَ أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنَى لَا جَرَمَ أَنَّ لَهُمُ النَّارَ وَأَنَّهُمْ مُفْرَطُونَ﴿۶۲﴾

آنها براي الله چيزهائي قرار ميدهند كه خودشان از آن كراهت دارند (يعني فرزندان دختر) با اينحال بدروغ ميگويند سرانجام نيكي دارند، ناچار براي آنها آتش است و آنها از پيشگامان (در آتش دوزخ) هستند. (۶۲)

تشريح لغات واصطلاحات:

«تَصِفُ أَلْسِنَتُهُمُ الْكَذِبَ»: زبان هايشان آشكارا دروغ را بيان ميدارد (كهف / آيهٔ 36 ف، صلّت / آيهٔ: 50). «الْحُسْنَيا»: سرانجام نيک. مراد سعادت و خوشبختی اخروی است كه همانا جنت ميباشد. «لا جَرَمَ»: «حقّاً». حتماً (هود آيه: 22).«مُفْرَطُونَ»: پيشگامان. جلو افتادگان. فراموش شدگان و از ياد رفتگان (اعراف آيه: 51، طه آيه: 126، جاثيه آيه: 34). «ترجمهٔ معانی قرآن».

تفسير:

اين آيهٔ مباركه به همان تفكّر خرافی مشركان اِشاره بعمل می آورد، كه موضوعات آن در چند آيات قبلی همين سوره مطرح شد وآن اينكه مشركان، فرشتگان را دختران الله بحساب می آوردند درحاليكه داشتن ومنسوب ساختن دختر را برای خود مايهی ننگ ميشمردند، بالعكس به داشت پسر افتخار ميكردند و آن را نعمتی بهتر از دختر معرّفی می داشتند.

طوريکه میفرماید: «وَيَجْعَلُونَ لِلهِ ما يَكْرَهُونَ» و از جملۀ کارهای بدوزشت‌شان این است که دختران را به الله متعال نسبت میدهند، این در حالی است که: از نسبت دادن آنها به خود نفرت دارند. «وَتَصِفُ أَلْسِنَتُهُمُ ٱلْكَذِبَ أَنَّ لَهُمُ ٱلْحُسْنى» و زبان های شان چنین دروغ پردازی میکند که عاقبت به خیر أند و سر أنجام نیک از آن ایشان است!

به تأسف باید گفت که: انسان در برخی از اوقات چنان دچار خیالات میشود که خیال وتصور میکند، برتر از دیگران است وعاقبتش بهتر ازدیگران میباشد.

«لاجَرَمَ أَنَّ لَهُمُ ٱلنّارَ»: در حقیقت جایگاهی در آتش جهنم دارند که بالاتر از آن عذابی متصوّر نیست. «وَأَنَّهُمْ مُفْرَطُونَ(62)» و شتابان و قبل از دیگران به آتش برده میشوند.

یعنی: آنها در دوزخ رها وفراموش میشوند (این نظر قتاده و حسن بصري است که مفرط از فرط برگرفته شده و به معنی کسی است که به سوی آب مي شتابد. و مجاهد گفته است: مفرطون یعنی فراموش گشتگان در آتش.).

«فرط»: چیزی است که پیش می افتد. و «مفرط» چیزی است که پیش افکنده میشود و به تأخیر انداخته نمیشود.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکۀ (63 الی 69) در بارۀ برخی از مظاهر قدرت و نعمت پروردگار بر بندگانش بحث می نماید.

تَاللَّهِ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَى أُمَمٍ مِنْ قَبْلِكَ فَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَهُوَ وَلِيُّهُمُ الْيَوْمَ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴿٦٣﴾

قسم به الله که پیغمبران را به سوی امتهایی که پیش از تو بودند فرستادیم. پس شیطان کارهایشان را در نظرشان زیبا جلوه داد، و امروز او ولي و سرپرستشان است، و مجازات دردناك براي آنها است.(٦٣)

تفسیر:

واقعیت امر اینست که: آشنایی با تأریخ وأقوام گذشته، عامل صبر وتحمّل و درس عبرتی بس بزرگی برای انسانها می باشد.

از فحوای آیۀ مبارکه چنین هویدا است: که این آیه در مقام تسلّی پیامبر ﷺ است. که ای پیامبر از بی توجّهی و روی‌گردانی مردم نسبت به او و بخصوص ارشادات دین مقدس اسلام نگران مباش، زیرا همه‌ی پیامبران الهی با همچو انسانها در طول تأریخ مواجه بوده‌اند.

طوریکه میفرماید: «تَاللهِ لَقَدْ أَرْسَلْنا إِلى أُمَمٍ مِنْ قَبْلِكَ فَزَيَّنَ لَهُمُ ٱلشَّيْطانُ أَعْمالَهُمْ»: ای محمد! قسم به الله متعال قبل از تو پیامبرانی را در میان اقوامشان مبعوث نمودیم، اما شیطان بت‌پرستی را برای شان آراست، راه نفوذ شیطان، همانا جلوه دادن وزینت دادن زشتی‌ها وتوجیه انحرافات است، وآنها را از پرستش خدای رحمان بازداشت تا این که آنها به تکذیب پیامبران برخاستند و دلایل استوار و روشن آنها را رد کردند.

باید متذکر شد که: ولایت شیطان، ولایت لحظه‌ای نیست، بلکه شیطان هرروز بدنبال سلطه بر مردم است.

«فَهُوَ وَلِيُّهُمُ ٱلْيَوْمَ» پس امروز شیطان در دنیا ناصر و یاور آنها میباشد و چه بد یاوری است شیطان! «وَلَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ(63)» و بر ایشان عذاب دوزخ است، عذابی که سخت پردرد و غیر قابل تحمل می باشد.

وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴿۶۴﴾

ما قرآن را بر تو نازل نکردیم مگر برای اینکه آنچه را در آن اختلاف دارند برای آنها تبیین کنی ومایه هدایت و رحمت است برای گروهی که ایمان دارند.(۶۴)

تفسیر:

هدف از نزول قرآن عظیم الشأن، جدا کردن حقّ از باطل است. طوریکه میخوانیم: «وَ ما أَنْزَلْنا عَلَیْکَ اَلْکِتابَ إِلاّ لِتُبَیِّنَ لَهُمُ اَلَّذِی اِخْتَلَفُوا فِیهِ» ای محمد! قرآن را بر تو نازل نکردیم مگر برای اینکه عقاید و احکامی را که در آن ها اختلاف کرده اند، از توحید، معاد و سایر عقاید و احکام شرعی برای امّت توضیح دهی تا حق روشن شده و حجّت برپا شود.

باید متذکر شویم که: سرچشمه‌ی اختلافات، در بین انسانها همانا دوری از رهنمودهای پیامبران الهی و هدایات قرآن عظیم الشأن میباشد. باید گفت که: قرآن هم‌کتاب قضاوت بین

حقّ وباطل، هم وسیله‌ی ارشاد وهم وسیله دریافت رحمت الهی است.

«وَ هُدیً وَ رَحْمَةً لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ(64)»: وآن کسیکه الله متعال هدایتش را خواسته است راه یافته و او بر مؤمنان به این کتاب که در آن تدبر کرده و به مجموعۀ تکالیف مندرج در آن عمل میکنند، رحم میکند. بناءً در می یابیم که: راه های نجات، سعادت، هدایت و رحمت همه و همه در قرآن عظیم الشأن است. و شرط دریافت هدایت و رحمت الهی، آن است که انسان زمینه سعادت را در خود کور نکرده باشد.

وَاللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ﴿۶۵﴾

خداوند از آسمان آبي فرستاد، و زمین را بعد از آنکه مرده بود (خشک شده را) زنده ساخت به یقین در این دلیل روشنی است برای قومی که (سخن الله را) میشنوند.(۶۵)

تفسیر:

در آیۀ قبلی، از نزول کتاب یعنی قرآن عظیم که مایۀ زنده شدن دلهاست، بحثی بعمل آمده بود، ولی در این آیۀ مبارکه از: نزول باران که سبب زنده شدن زمین است، بحث مینماید: طوریکه میفرماید: «وَ اَللّهُ أَنْزَلَ مِنَ اَلسَّماءِ ماءً فَأَحْیا بِهِ اَلْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها» وتنها الله متعال که از ابر آبی فرودآورد و باآن گیاه سبز را از زمین خشک بیحاصل بیرون آورد. «إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَةً لِقَوْمٍ یَسْمَعُونَ (65)» بیگمان درفرود آورد آب ازآسمان و رویاندن سبزه و اِحیا کردن زمین خشک، برهانی است روشن بر قدرت خدای حکیم آگاه و بر یگانگی یگانۀ یکتا، برای مردمی که موعظه‌ها را شنیده و در آنها تدبر میکنند و بدانچه این موعظه‌ها دلالت می کند، عمل می نمایند.

وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ لَبَنًا خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ﴿۶۶﴾

و البته در چهارپایان (شتر و گاو و گوسفند) برای شما عبرت است، از آنچه در شکمهایشان است از میان سرگین و خون، شیری خالص به شما می نوشانیم که برای نوشندگان خوشخور و گوارا است.(۶۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نُسْقِيكُمْ»: به شما می نوشانیم. «بُطُونِهِ»: شکم های شان.

«فَرْث»: علوفه جویده و نیمه هضمِ دستگاه هاضمه حیوان. علوفه‌ای که هنوز در داخل سیستم هاضمه یعنی معده ای حیوان باشد آن را (فَرْث) یعنی تفاله، میگویند، و پس از دفع از بدن حیوان آن را (رَوْث) یعنی سرگین می نامند.«مِن بَيْنِ رَوْث وَ دَم»: مراد این است که حیوان موادّ غذائی را میخورد و موادّ غذائیِ به (فَرْث)، و فَرْث به خون، و خون به شیر تبدیل میشود. «خَالِصاً»: صاف. «سَآئِغاً»: گوارا.خوش‌آیند.«ترجمهٔ معانی قرآن» .

تفسیر:

«وَإِنَّ لَكُمْ فِي اَلْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً»: ای انسان‌ها! در حقیقت این اِنعام یعنی «شتر وگاو وبز وگوسفند» برای شما مایه‌ی پند وعبرت هستند وعاقلان ازآن پند میگیرند؛ زیرا خلق و تسخیر آنها در خدمت انسانها، دلیل بر قدرت و عظمت و یگانگی الله متعال می باشد.

این عبرت در مضمونی است که این فرموده حق تعالی متضمن آن است.

«نُسْقِيكُمْ مِمّا فِي بُطُونِهِ» «به شما ازآنچه در شکم هایشان است، از میان سرگین وخون، شیری ناب می نوشانیم که برای نوشندگان گواراست» و لذیذ زیرا در هنگام نوشیدن گلوگیر آنان نمیشود بلکه سهل و گوارا فرو میرود و هضم آن آسان بوده و نوشنده از آن بهره‌مند می شود.

«مِنْ بَيْنِ فَرْث وَ دَم لَبَناً خالِصاً»: در بین سرگین و خون، شیر خالص و پاک و سودمند فراهم میکنیم. (زمخشری گفته است: آیهٔ برای بیان عبرت است؛ چرا که خدا در بین سرگین وخون شیر خلق میکند که هردو درکنار آن قرار دارند و در بین آن دو بر اساس قدرت خدا برزخی قرار دارد که شیر، رنگ و طعم و بوی آن دو را نگیرد. پس باید گفت: پاک و منزه همو است و چه با عظمت است قدرتش و چه لطیف است حکمتش برای کسی که عقل و اندیشه به کار ببرد. کشاف ۶۱۵/۲.)

«سائِغاً لِلشّارِبِينَ(66)» یعنی در زیر شیر نابی که شما مینوشید، سرگین و بر بالای آن خون قرار دارد و شیر ناب تصفیه شده از سرخی خون و پلیدی سرگین در میان این دو مجری جاری است بعد از آنکه خون و شیر و سرگین همه در یک جا به هم آمیخته بوده‌اند.

حضرت عبدالله بن عباس(رض)، در باره بیرون آوردن شیر صاف ازمیان مدفوع و خون حیوان که علف میخورد و در معده او جمع میگردد، آن را می پزد، فضلهٔ آن در قَعر معده می نشیند و بالای آن شیر و بالاتر از آن به خون تبدیل میشود، سپس قدرت الله سبحان وتعال این وظیفه را درجگرتغییرداده، هریکی را به جای خودش تقسیم میکند، خون را جدا کرده به رگها منتقل میکند، و شیر را جدا ساخته به پستان میرساند، و اکنون در معده تنها فضله باقی میماند که به صورت مدفوع خارج میشود. (صفوات التفاسیر).

خوانندهٔ محترم!

در تفسیر قرطبی آمده است که: حسن بصری فرموده است: استعمال غذای لذیذ و شیرین مخالف زُهد نیست، به شرط که به روشی حلال به دست آورده شود، و در آن اسراف و زیاده خرجی بکار نرود. (صفوات التفاسیر).

در حدیث شریف آمده است: «هرگاه یکی از شما غذایی خورد، باید بگوید: «اللهم بارك لنا فيه وأطعمنا خيراً منه». «بارخدایا! برای ما در آن برکت بنه و ما را به غذایی بهتر از آن اطعام کن». اما چون شیر مینوشد، باید بگوید: «اللهم بارك لنا فيه وزدنا منه». «بار خدایا! برای ما در آن برکت بنه و ما را از آن فزونتر بخش زیرا هیچ چیز دیگری جز شیر، هم جای غذا وهم جای نوشیدنی را نمی گیرد».

در «تفسیر انوار القرآن» میخوانیم: در این آیهٔ کریمه معجزه بزرگ علمی نهفته است زیرا این آیه از چگونگی عملیه تشکیل شیر در پستان حیوانات با چنان دقت علمی‌ای بحث میکند، که بشریت بعد از گذشت چند قرن از نزول قرآن به شناخت آن توفیق یافته است.

وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴿٦٧﴾

و نیز از میوه‌های درختان خرما و انگور شراب میسازید و روزی پاک و حلال از آن میگیرید، البته در این نشانه ای است برای قومی که درک می‌کنند.(۶۷)

تفسیر:

آنچه الله سبحان وتعالی خلق نموده خوب است، این ماهستیم که آنها را در چه راهی به مصرف میرسانیم و یا چه کارهایی روی آنها انجام دهیم.

خوانندهٔ محترم !

در دو آیهٔ قبلی بحث از آب و شیر بود که دو نوشیدنی طبیعی و مستقیم است.

ولی در این آیهٔ مبارکه بحث از نوشیدنی هایی است که از فشردن میوه‌ها بدست می آوریم. ملاحظه بفرماید: آنجا که دست الله متعال در کار است، همه لطف و صفاست، آب باران و شیر خالص، ولی ملاحظه می داریم، آنجا که دستِ بشر دخالت می کند، در برخی از اوقات رزق نیکو حاصل میشود ولی گاهی شراب که مایه‌ی فساد و تباهی است. از همین میوه ها تولید میابد.

طوریکه میخوانیم: «وَمِنْ ثَمَراتِ اَلنَّخِيلِ وَاَلْأَعْنابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَراً» ای مردم! از جمله نعمت‌هایی که خدا متعال به شما عطا کرده است این که از میوه‌های نخل و انگور، شراب مسکر می سازید.

«سکر»: شرابی است که مستی می آورد. و قابل یادآوری است که: هر چیزی که سبب مستی شود، رزق نیکو نیست.

امام طبری فرموده است: که نزول این آیه قبل از تحریم شراب بود و این اولین آیه‌ای است که ازمستی‌آور بودن شراب یاد میکند. وبعد ازآن شراب حرام شد. (تفسیر طبری ۱۳۴/۱۴.).

در حدیث شریف آمده است که رسول الله ﷺ در هنگام نزول این آیه فرمودند: «همانا پروردگارتان برای تحریم شراب مقدمه چینی میکند».

علماء گفته‌اند: مقدمه چینی این آیه دراین اشاره ظریف نهفته استکه خداوند متعال در آن رزق نیکو را به شراب عطف کرده و عطف مقتضی تغایر است. پس این عطف خود بر این امر دلالت می‌کند که شراب از رزق نیکو نیست.

«وَ رِزْقاً حَسَناً» روزی و خوراکی پاکیزه و لذت بخش برای خود می‌گیرید.

ابن عباس(رض) گفته است: روزی نیکو عبارت است از میوه و ثمر حلال، و سکرآور عبارت است از ثمرهٔ‌ی حرام.
«إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیَةً لِقَوْم یَعْقِلُونَ(67)»: بیگمان در این نعمت‌ها برای بندگانی که در موعظه‌ها تعقل کرده و از عبرت‌ها بهره میگیرند، دلیل و برهانی متجلی بر یگانگی خدای سبحان تعالی نهفته است.
ابن کثیر گفته است: یادآوری عقل در اینجا مناسب است؛ زیرا عقل شریف ترین و بهترین بخشش از وجود انسان است. از این رو الله متعال به منظور حفظ وصیانت عقل مسلمانان، مشروبات سکر آور را حرام کرده است. (تفسیر کبیر.۲۰/۷۲.)
بعد از این که خداوند متعال اخراج شیر را در بین سرگین و خون و اخراج روزی نیکو را از میوه های نخل و تاک یادآور شد، به موضوع اخراج عسل از زنبور عسل پرداخت که برای انسان شفابخش است، در صورتی که زنبور عسل حشره ایست ضعیف و در وجود آن شگفتی‌های زیادی نهفته است، تمام این موارد بریگانگی و قدرت و عظمت خالق دلالت دارد. پس فرمود:

وَأَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ﴿٦٨﴾

و پروردگارت به زنبور عسل الهام کرد که از کوه‌ها و از درختان و از آنچه مردم بنا میکنند، برای خود خانه‌ها بسازد.(۶۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَوْحَیا»: الهام کرد. در فطرت زنبور عسل سرشت. مراد الهام غریزی است.
«أَوْحَی»: در اینجا به معنی اصطلاح خویش نیست، بلکه معنای لغوی است و آن این که، متکلم امر خاصی را به پنها نی چنان به مخاطب تفهیم کند، که دیگری آن را درک نکند. (تفسیر معارف القرآن).

تفسیر:

«النَّحْل»: زنبوران عسل. زنبور عسل از نظر عقل و فراست وحسن تدبیر خویش در میان تمام حیوانات ممتاز است، از اینجا ست که الله سبحان وتعالی او را در شأنی ممتاز، مورد خطاب قرارده است. و نسبت به سایر حیوانات به روش قانون کلی فرموده است، چنانکه در آیهٔ 50 سورهٔ طه آورده است. «اعطی کل شیء خلقه ثم هدی»: اما نسبت به این مخلوق بخصوص، به صورت خاص فرموده: «اوحی ربک» که اشاره به این است که آن در مقابل حیوانات دیگر از نظر عقل وشعور ودانش وفهم دارای مقام وجایگاه ممتازی میباشد، میتوان فهم و فراست زنبور عسل را ازحسن نظام و حکومت او فهمید، که نظام زندگی این جاندار ضعیف، بر اصول سیاست و حکمرانی انسانی میچرخد، وکل نظام و نسق به دست زنبور بزرگی قرار میگیرد، که فرمانده همه زنبور ها میباشد، و به سبب تنظیم و تقسیم کار او همه نظام، صحیح وسالم می چرخد.
«یَعْرِشُونَ»: مردمان به صورت سقف میسازند. داربست‌هائی که انسان‌ها درست میکنند (سوره بقره آیه: 259، سوره أنعام آیه: 141، سوره أعراف آیه: 137).
شاید هم اشاره به صندوق هائی باشد که انسان‌ها می سازند و در مورد استفاده زنبوران عسل قرار میدهند.

باید گفت: که تعبیر «یعرشون» اکثراً در آن ساختمان های به‌کار می رود که از چوب ساخته می شوند.
تلاش و حرکت حیوانات و انتخاب مسکن آنها بر اساس غریزه‌ای است که خداوند متعال در نهاد آنها قرار داده است.
طوریکه در فوق هم یادآور شدیم: منظور از وحی الهام و هدایت است، یعنی الله تعالی منافع و مصالح زنبور عسل را به او الهام کرد و آن را به ساختن منازل شگفت انگیز درکوه و در جوف درخت وروزنه های کوه راهنمایی کرد تا به آن پناه برد.

ثُمَّ كُلِي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴿٦٩﴾

آنگاه از(شیره‌ی) تمام میوه‌ها(وگلها)بخور، سپس راه های هموار پروردگارت را در پیش گیری از شکم های زنبوران، نوشیدنی با رنگهای گوناگون بیرون می آید که در آن شفا برای مردم است. بی شک در این نشانه ای است برای مردمی که تفکر می‌کنند. (۶۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«كُلِي»: بخورید. استعمال مفرد مؤنّث بدان خاطر است که (نَحْل) جمع (نَحْلَة) و مؤنّث است. «فَاسْلُكِي»: راه بروید. بپیمائید. «ذُلُلاً»: جمع ذَلُول، به معنی رام ومطیع. این کلمه میتواند حال (سُبُلَ) باشد که معنی چنین میشود: راه‌هائی که دقیق بوده وسهل وساده دراختیار زنبوران عسل قرار میگیرد. یا اینکه حال ضمیر فاعلی در فعل «فَاسْلُكِي» باشد که معنی چنین میگردد: فرمانبردارانه راه‌هائی را طی کنید که خدا تعیین کرده است.
«ترجمهٔ معانی قرآن»، تألیف: دکتر مصطفی خرمدل.

تفسیر:

در این هیچ جای شکی نیست که حرکت و رفتار حیوانات، وسایر حشرات مطابق به فرمان الهی است، که به صورت غریزه در آنها می‌باشد.
در آیهٔ مبارکه آمده است که: «ثُمَّ كُلِی مِنْ كُلِّ اَلثَّمَراتِ» و به زنبور عسل اِلهام کرد که از هر میوهٔ پاکیزه‌ای ازشیره‌ی شیرین وتلخ وترش تمام گل‌ها و میوه‌ها که دلخواه اش میباشد بخورد والله متعال با قدرت خود آن را به عسل تبدیل میکند. پس در می یابیم که:
عسل، عصاره‌ی انواع میوه‌ها می باشد.
«فَاسْلُكِی سُبُلَ رَبِّکِ ذُلُلاً» پس در طلب چراگاه راه هایی را در پیش گیر که پروردگارت برای تو اسان ساخته وتعیین نموده است، راه‌هایی که در رفت و برگشت تورا بامشکل مواجه نمیسازد. و در این رفت و آمدها گم هم نمیشود.
در تفسیر این آیهٔ مبارکه در «تفسیر انوار القرآن» می نویسد: یعنی: راههایی را که پروردگارت به تو شناسانده وآموزش داده است درکوه‌ها وجوف درختان بپوی، یاآنچه را که خورده‌ای در راه‌های پروردگارت یعنی در آن مجاری‌ای بریز که خوردنی هایت در آن مجاری به قدرت بی مثال ما از شیره به عسل تبدیل میشود. یا آنگاه که در مکانهایی دور میوه‌ها را خوردی، به سوی خانه وآشیانه‌ات روان شو، درحالیکه به راه های پروردگارت باز گشته وهرگز آن راه ها راگم نمیکنی بلکه آنها را به طور رهبری شده میپیمایی.
«ذُلُلاً»: «رام شده» یعنی: به راه های پروردگارت رام شده و فرمانبردارانه برو، بی آنکه رفتن در آنها برایت دشوار باشد.

دانشمندان گفته‌اند: گاهی زنبور عسل برای تأمین غذای خود تا بیست و دو کیلومتر راه می پیماید، سپس بی آنکه راه را گم کند، یکراست به آشیانه خود بر می گردد.
در این آیهٔ مبارکه به زیبای خاصی به اِعجاز خلقت چنین اشاره می دارد. که ما يك فابریکه بزرگی عسل سازی، درشکم یک حیوانی کوچك! مشاهده مینمایم: طوریکه درآیه مبارکه آمده است: «يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِها شَرابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوانُهُ فِيهِ شِفاءٌ لِلنّاسِ» سپس از شکمش عسلی رنگا رنگ؛ صاف و ناب، سپید و زرد و سرخ خارج میشود که شادی بخش نگاه کنندگان و لذت بخش خورندگان است، در آن شفایی است برای بشر از هر آفت و هر مرض.
عسل طبیعی به رنگ های مختلفی است. «مُخْتَلِفٌ أَلْوانُهُ» (رنگ های سفید، زرد، سرخ، که شاید این اختلاف رنگ‌ها بر اساس اختلاف رنگ گلها باشد که از آن تغذیه میشوند.)
قابل یادآوری است که در گیاهان و گلها، خواص درمانی است که از طريق عسل، شفای دردهای ما میشود. «فِيهِ شِفاءٌ لِلنَّاسِ» (ناگفته پیداست که عسل، شفای همه دردها نیست، لذا بصورت نکره »شِفاءٌ» آمده است)
امام فخر رازی گفته است: اگر گفته شود چگونه برای انسان شفا دربر دارد در حالیکه برای صفراء زیانبخش است؟ در جواب گفته میشود: خدا نگفته است برای تمام افراد انسان وتمام أمراض ودر همه حال شفا میباشد. بلکه از آنجایی که برای بعضی افراد و بعضی از أمراض شفاء میباشد، درست است که به شفا دهنده موصوف شود. (زاد المسير ۴/۴۲۸.)
در حدیث شریف آمده است: «دو شفا را بر خود لازم گيريد، عسل و قرآن را». أطبای عصر جدید از ترکیب شیمیایی عسل که مرکب از گلوکز، لیفیلوز و آب میباشد، به نتایج اعجاب‌آوری دست یافته‌اند و آن را مغذی، مقوی، ضد تسمم از مواد سمی، ضد تسمم از أمراض عضوی، شفای أمراض قلب، احتقان مخ (أمراض واختلالات مغزی) والتهابات حادکلیوی (أمراض التهابات گرده) می دانند.
همچنان بخاری و مسلم از ابو سعید خدری روایت کرده‌اندکه گفته است: شخصی به خدمت پیغمبر ﷺ آمد وگفت: برادرم به اِسهال مبتلا است. پیغمبر ﷺ بدوفرمود:«إسقِهِ عَسَلاً»،عسل بدو بدهید.
آن شخص رفت و عسل به برادرش داد. سپس بیامد و گفت: ای پیغمبر خدا ﷺ به برادرم عسل دادم. جز براسهالش نیفزود. فرمود: «إذهَب فَاسِقِه عَسَلاً». برو بدو غسل بده.
آن شخص رفت و عسل به برادر خود داد. باز هم آن شخص برگشت وگفت: ای پیغمبر خدا ﷺ به برادرم عسل دادم. جز براسهالش نیفزود. فرمود: «صدق الله وكذب بطن اخيك إذهَب فَاسِقِه عَسَلاً». خدا راست فرموده است و شکم برادرت دروغ گفته است. برو بدو عسل بده.
آن شخص رفت و به برادرش عسل داد، و شفاء پیدا کرد.
آنچه ما را در این روایت خوشحال میکند، یقین پیغمبر صلی الله علیه و سلم است. در برابر واقعیت عملی اسهال آن مرد، هر زمان‌که عسل را به برادرش داده است. این یقین هم سرانجام واقعیت ان را تصدیق نموده است. لازم است یقین مسلمان درهرمساله‌ای و در هرحقیقتی که درکتاب الله قرآن عظیم الشأن آمده است این چنین باشد، هر چند که ظاهر امری‌که بدان واقعیت میگویند مخالف ان قضیه یا ان حقیقت باشد. چون واقعیت

عاقبت بر میگردد و ان قضیه یا ان حقیقت را تصدیق میکند.
«إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ(69)» بیگمان در آفرینش زنبور عسل و خانه‌هایی که میسازد و میوه هایی که میخورد و شهدی که بیرون می‌آورد، برهانی است بزرگ بر قدرت «برای مردمی که تفکر میکنند» و افکارشان را درامر نگرش درصنع خدای سبحان و عجایب مخلوقات وی به کار می‌اندازند «نشانه‌ای است» زیرا زندگی زنبور عسل از شگفت‌ترین، حیرت‌آورترین، پیچیده‌ترین، دقیق‌ترین و محکم‌ترین اشکال زندگی مخلوقات است اما کسانیکه تفکر نمیکنند، عادت و الفت گرفتن آنها به دیدن این موجودات، از دیدن این نشانه کورشان می سازد.
باید گفت که: تمام درس ها و عبرت ها، برای کسانی است که اهل فکر و اندیشه باشند «لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» و گرنه هستند از انسانهای که؛ در تمام عمر از عسل استفاده میکنند ولی حاضر به چند دقیقه فکر درباره‌ی آن نیستند.

خوانندهٔ محترم!

در این آیهٔ مبارکه و در (آیهٔ 66/ نحل)، خداوند متعال به دو نوع مایه حیاتی و نوشیدنی که از درون حیوانات است اشاره بعمل آورده است؛ یکی شیر و دیگری عسل.
در(آیهٔ67، سورهٔ نحل) خواندیم که انسان ازمیوه‌ها، وسیله مست‌کننده میسازد «تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَراً» ولی حیوان از ثمرات، عسل شفابخش میسازد!!!
در نظام هدفدار و حکیمانه الهی، غفلت و بیکاری منفور است. لذا معمولاً هر کجا در قرآن مسئله خوردن را مطرح نموده است، در جنب آن مسئولیّتی را نیز برای انسان به بیان گرفته است؛ از جمله: در سورهٔ (مؤمنون/ آیهٔ 51) میفرماید: «كُلُوا مِنَ الطَّيِّباتِ وَ اعْمَلُوا صالِحاً» (بخورید و کار نیکو وصالح انجام دهید).
در سورهٔ، (حج / آیهٔ 28) میفرماید: «فَكُلُوا مِنْها وَأَطْعِمُوا» بخورید و به دیگران اطعام کنید.
در سورهٔ (بقره / آیهٔ 172) میفرماید: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِنْ طَيِّباتِ ما رَزَقْناكُمْ وَ اشْكُرُوا» (ای کسانیکه ایمان آورده‌اید! از نعمت‌های پاکیزه‌ای که به شما روزی داده‌ایم بخورید و شکر خدارا به جای آورید.).
درسورهٔ (انعام / آیهٔ 141) میفرماید: «كُلُوا... وَلا تُسْرِفُوا»(بخورید... و اسراف نکنید.).
درآیهٔ 69 سورهٔ نحل خداوند متعال به: زنبور عسل دستور خوردن را میفرماید، لیکن خوردنی همراه با هدف و مسئولیّت را.

وظایف زنبوران عسل در خانه:

1- همه‌ی آنها با هم همکاری بسیار دقیق و مرتبی دارند و از نظم و دسپلین بخصوصی برخوردارند.
2- کار ملکه تخم گذاری است تا زنبور کافی تولید شود و به نام «مادر زنبوران» شهرت دارد.
3- زنبورهای نر فقط جفت گیری می کنند...
4- کار کارگران نیز خدمت کردن در خانه، ملکه و نرهاست که در طول روز به گلزارها وکشتزارها می روند و عصاره‌ی آنهارا می مکند وشب باز میگردند و به همه‌ی أهل خانه تغذیه میدهند و مومی برای خانه‌ی شش ضلعی خود فراهم می

آورند، تا عسل را در برخی از آن ها انبار کنند و در برخی دیگر زنبورهای نوزاد را پرورش دهند.

خوانندگان محترم!

بعد ازینکه در آیات قبلی از عجائیب حیوانات مختلف و برخی ازعجائیب أحوال انسان، مطالبی به بیان گرفته شد، اینک در آیات متبرکه (70 الی 74) نیز مراتب چهارگانه عمر انسان را بیان قرار میدهد: آنها عبارتند از: دوران تولد، جوانی، میان سالی و پیری و فرسودگی، همه‌ی اینها بر قدرت ذات آفریدگار دلالت دارند.

وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَى أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْ لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ﴿٧٠﴾

و الله شما را آفرید، باز شما را می‌میراند و برخی از شما به خوارترین (دوره) پیری باز گردانیده می‌شوند طوریکه پس از دانستن چیزی نمی‌داند و همه چیز را فراموش می‌کنند، چون الله دانای تواناست.(٧٠)

تفسیر:

«وَاللّهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفّاكُمْ»: خداوند متعال با قدرت و نیروی خود بعد از این که وجود نداشتید شما را خلق کرد. یعنی و تنها خدای سبحان است که شما را از عدم آفرید سپس چون اجل‌های‌تان به پایان رسد، شما را می میراند، «وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلى أَرْذَلِ اَلْعُمُرِ» «و بعضی از شما تا خوارترین دوره عمر باز گردانده می‌شود» یعنی انسان از اثر کبر سن پیروفرتوت شده وهمچون طفل بی تمیز میگردد که از آنچه دانسته بود دیگر چیزی نمیداند، آنچه را که در حافظه داشت فراموش میکند و آنچه را که می شناخت دیگر نمی‌شناسد.

مفسر مشهور ابو عبدالله عکرمهٔ بن عبدالله دراین مورد میفرماید: «هر کس قرآن بخواند به أرذل العمر بر نمی‌گردد.» گفتنی است که سن خرافتی، درهمه حالات امری یکسان و یک نواخت نیست و نظر به شرایط اجتماعی، اقتصادی وغیره فرق می کند، هر چند از علی(رض) روایت شده است که فرمود: «خوارترین عمر، سن هفتاد و پنج سالگی است».

«لِكَیْ لايَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئاً»: تا آنچه را که می‌دانست فراموش کند و به صورت طفلی ناقص القوه و عقل درآید.

«إِنَّ اَللّهَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ(70)»: قطعاً الله متعال داناست، علمش به همه چیز محیط است و هیچ امر نهانی بر وی پنهان نمی ماند، تواناست، از عدم ایجاد کرده، بعد از زنده ساختن می میراند وپس از میراندن باز زنده می سازد، زهی جلال، زهی تعالی و زهی کمال.

أَرْذَلِ الْعُمُرِ:

قبل از همه باید گفت که: «أَرْذَلِ الْعُمُرِ»: ازجمله خوارترین (دوره ومرحله) زندگی است. دوره‌ای است که انسان در آن فرتوت و خرِف (یعنی به سومین دورهٔ زندگی) بر میگردد و همچون مانند یک کودک ناتوان و نادان تبدیل میگردد.

یا هم ارذل عمر عبارت است از: اینکه انسان به سن بلوغ برسد واینکه به اثر پیری عقلش کم شده باشد.

الصنعاني در سبل السلام ميفرمايد: كه أرذل العمر: عبارت از آن شخصى است كه عمر اش به سن بلوغ رسيده ولى عقلش به اثرى پيرى كم شده باشد، مانند حالتى كه در دوران طفلى داشت، يعنى ضعيف البنيه، سخيف العقل، قليل الفهم. باشد.
همچنان المبارك فوري درمعنى أرذل العمر ميفرمايد:كه هدف از آن حالت پيرى وزيرى وضعف از أداء الفرائض وخدمت نفس خود باشد ونظافت اش را اهلش به دوش بگيرد و اين حالت بر اهلش طورى سخت تمام شود، كه تمناى مرگش را ميكنند.
علماى اهل لغت مينويسند كه:
«ارذل» از ماده «رذل» به معنى چيز پست و نامطلوب است و منظور از«ارذل العمر» نامطلوب ترين دوران‌هاى عمر انسان ميباشد كه به نهايت پيرى ضعيفى، وفراموش كارى به حد أعلى ميرسد و به گفته قرآن علوم و دانش هاى خود را به كلى فراموش ميكند و درست همانند يک كودک مى شود.
با اين تفاوت كه، انسانها از كودک انتظارى ندارند و از او دارند، به علاوه در مورد كودكان اين اميدوارى هست كه بارشد ونمو جسم و روحشان، همه اين حالات برطرف ميگردد، اما درمورد پيران فرتوت وكهنسال، چنين اميدى هم وجود ندارد.
و با اين تفاوت كه، يک كودک چيزى نداشته كه از دست بدهد، اما اين پير كهنسال همه سرمايه هاى حياتى خود را از دست داده.
روى اين جهات، حال پيران سالخورده در مقايسه با حال كودكان، بسيار رقت بارتر و ناگوارتر است.
در حقيقت (آيه شريفه 70 سوره نحل) يادآورى و تذكارى است براى آنان كه به بازيچه هاى دنيا سرگرم شده و از آخرت غافل مانده اند.
همان طور كه خداوند متعال درآيه اى ديگر انسان را ضعيف معرفى نموده در اينجا به وصف انسان مى پردازد كه اين انسان ابتدايش (زمان طفوليت) نمى فهمد وانتهايش (اگر پيرى را در ک كند) آموخته ها و اندوخته هايش را از دست ميدهد. بنابر اين «نتيجه اين عمر طولانى آن خواهد شد كه بعد از علم و دانش وآگاهى چيزى نخواهد دانست» و همه را به دست فراموشى ميسپارد. به سخن ديگر: حالتى شبيه به دوران كودكى پيدا كند، فراموشكار ميشود، هر چه ياد بگيرد فراموش مى‌كند، اگر از او سؤالى شود نمى داند.
كلمه «أرذل» درآيه شريفه اسم تفضيل از «رذالت و پستى» است، و مراد از «ارذل العمر» به قرينه جمله «لِكَىْ لايَعْلَمَ...» سنّ شيخوخت و پيرى است، كه قواى شعور وادراک در آن انحطاط پيدا ميكند، والبته اين انحطاط به اختلاف مزاج ها مختلف مى شود، و غالباً از سن هفتاد و پنج سالگى شروع مي شود. (تفسير الميزان)
و معناى آيه اين است كه: خدا شما گروه مردم را خلق كرده پس آن گاه شما را درعمر متوسط و جوانى ميگيرد، و البته بعضى از شما هستند كه تا سن پيرى رسيده آن قدر به عقب برميگردند كه از ضعف قواى ادراكى بعد از آنكه عمرى عالِم بودند ديگر چيزى را ندانند، درست مانند آغاز عمر و سنين كودكى كه يكپارچه نسيان بود و فراموش كارى و ناآگاهى و اين خود دليل و نشانه اين است كه زندگى و مردن و شعور و علم شما به دست خود شما نيست، و گر نه شعور خود را براى خود نگه مى‌داشتيد، و زندگى خود را هم براى خود حفظ ميكرديد، بلكه اين زندگى و علم با نظام عجيبى كه دارد به علم و قدرت خدا منتهى ميگردد.

این آیهٔ شریفه شخص یا أشخاص خاصی را مدنظر ندارد، بلکه میخواهد به انسان ها بفهماند که فکر بشر محدود است و نمیتواند آنچه را کسب نموده و به فعلیت رسانیده و از جمله معلومات او است کاملاً بر آنها احاطه علمی و شهودی داشته باشد و هر علمی که دارد از نعمت های الاهی است و نباید به آن مغرور باشد.

در حقیقت این آیهٔ شریفه یادآوری و تذکری است برای آنانیکه به بازیچه های دنیا سرگرم شده و از آخرت غافل مانده اند.

همان طورکه خداوند متعال درآیه‌ای(28/ سورهٔ نساء) انسان را ضعیف معرفی نموده در اینجا به وصف انسان می پردازد که این انسان ابتدایش (زمان طفولیت) نمیفهمد و اِنتهایش (اگر پیری را درک کند) آموخته‌ها و اندوخته هایش را از دست میدهد.

بنابر این «نتیجه این عمر طولانی آن خواهد شدکه بعد از علم و دانش و آگاهی چیزی نخواهد دانست» و همه را به دست فراموشی می سپارد.

به سخن دیگر: حالتی شبیه به دوران کودکی پیدا کند، فراموشکار میشود، هر چه یاد بگیرد فراموش میکند، اگر از او سؤالی شود نمی داند. (تفسیر نمونه)

و این طبیعت انسان است که هر چه به سن کهولت میرود ضعیف تر میشود، همان طور که درجای دیگر میفرماید: هرکس را طول عمر دهیم، در آفرینش واژگونه‌اش میکنیم (وبه ناتوانی کودکی باز می گردانیم) آیا اندیشه نمیکنند؟ (یس، 68).

همان طور که خداوند در آیهٔ 28، سوره نساء) انسان را ضعیف معرفی نموده در این جا به وصف انسان می پردازد که این انسان ابتدایش (زمان طفولیت) نمی فهمد و اِنتهایش (اگر پیری را درک کند) آموخته ها و اندوخته هایش را از دست میدهد.

بنابر این «نتیجه این عمر طولانی آن خواهد شد که بعداز علم ودانش وآگاهی چیزی نخواهد دانست» و همه را به دست فراموشی مي سپارد (تفسير نمونه).

به سخن دیگر: حالتی شبیه به دوران کودکی پیدا کند، فراموشکار میشود، هر چه یاد بگیرد فراموش می‌کند، اگر از او سؤالی شود نمی داند.

و این طبیعت انسان است که هر چه به سن کهولت میرود ضعیف تر میشود، همان طوریکه درآیهٔ مبارکهٔ 68 / سوره یس) میفرماید: «وَ مَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلا يَعْقِلُونَ.68» (و هر که را طول عمر دهیم، او را در آفرینش واژگونه میکنیم. (حافظه‌اش به فراموشی سپرده میشود، قدرتش به ضعف میگراید و قامتش خم مي گردد) آيا تعقّل نمي كنند؟

کلمه «نُنَكِّسْهُ» درآیه مبارکه از«تنکیس» گرفته شده است که به معنای واژگون کردن و مراد از آن بازگشت انسان به حالت کودکی است. علمش به جهل و فراموشی تبدیل میشود، قدرتش رو به ضعف میرود و سعه‌ی صدرش به زود رنجی میرسد، حسّاسیتش زیاد و اشکش روان می شود.

سنّت الهی بر آن است که پیری همراه با شکستگی باشد. «نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ» گرچه آثار عمر طولانی به دست پروردگار باعظمت است. ولی انسان هم باید به فکر از دست رفتن نعمت‌ها باشد.

«لَطَمَسْنا، مسخنا»: وهم به فکر ضعیف شدن آنها، الهی این دوره از عمر را بر ما آسان بگردانی.

﴿وَاللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا بِرَادِّي رِزْقِهِمْ عَلَى مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ أَفَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ﴿٧١﴾

خدا برخی از شما را در رزق و روزی بر برخی دیگری برتری داده است؛ آنانیکه (در روزی) برتری داده شده‌اند حاضر نیستند که روزی خود را به بردگان خود بدهند تا همهٔ شان در آن (دارایی) مساوی باشند، پس آیا نعمت الله را انکار میکنند؟(۷۱)

تفسیر:

«وَٱللَّهُ فَضَّلَ بَعۡضَكُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖ فِي ٱلرِّزۡقِ» باید گفت که: تنهاذات پروردگار سبحان و تعالی است که بعضی ازمردم را بر بعضی دیگر در روزی برتری داده است، یعنی میزان روزی شما متفاوت است، الله تعالی روزی را بر برخی از بندگان‌اش گشاد و فراخ و بر برخی دیگرچنان تنگ گردانیده‌که قوت لایموت و طعمه روز خود را نمی یابد پس این یکی را مالک گردانیده و آن یکی را مملوک و این از حکمت بالغه الله سبحان وتعالی است.

شهید سید قطب در تفسیر خویش «فی ظلال القرآن» پیرامون این موضوع مینویسد: «برتری دادن در رزق، اسباب و عللی دارد که این اسباب و علل تابع سنت الهی است پس گاهی ممکن است که انسان متفکر، دانشمند و اهل خِرَد بوده اما موهبتش در کسب روزی محدود و اندک باشد، از آن روی که او در میدانهای دیگر دارای مواهب دیگری است. گاهی بر عکس یک انسان کودن و نادان به مال و ثروتی گسترده دست می یابد اما بدانید که این انسان قطعاً در این بعد خاص، ازموهبت برخوردار است. پس ساده لوحانه است اگر بپنداریم که وسعت رزق و روزی، به توانمندی و استعداد انسان ارتباطی ندارد. البته گاهی هم گشایش وتنگی در رزق، ابتلایی از جانب خدای سبحان است. به هرحال، براساس همین حکمت‌های بالغه است که علاوه بر تفاوت در مال و دارایی، در سایر ابعاد زندگی انسان‌ها نیز تفاوت‌هایی قرار داده شده است؛ مانند تفاوت در هوش، زیبایی، خرد، سلامتی، داشتن اسم زیبا و غیره...».

«فَمَا ٱلَّذِينَ فُضِّلُواْ بِرَآدِّي رِزۡقِهِمۡ عَلَىٰ ما مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُهُمۡ فَهُمۡ فِيهِ سَوَآءٌ اغنیا»: در مورد رزقی که خدا به آنها عطا کرده است، بردگان مملوک خود را شریک قرار نمیدهند تا در آن با بردگان خود برابر باشند. این مثلی است که خدا آن را برای مشرکان می آورد.

ابن عباس(رض) در این مورد میفرماید: آنها بردگان خود را در اموال و زنان خود شریک نکرده‌اند! پس چگونه بندگان مرا در سلطه و فرمانروایی من شریک من قرار میدهند. (مختصر ۳۳۸/۲).

«أَفَبِنِعۡمَةِ ٱللَّهِ يَجۡحَدُونَ(71)» استفهام انکاری است. یعنی آیا دیگری را شریک او قرار میدهند در حالي كه فقط او صاحب نعمت است و بر آنان فضل و بخشش دارد؟

باید گفت: تعداد کثیری از مفسران بدین عقیده اند که: تفاوت مردم در رزق، یکی از برنامه‌های حکیمانه الهی است، زیرا اگر همه مردم یکسان و يك نواخت بهره میبردند، کمالات معنوی آنان ظاهر نمی شد. مثلًا سخاوت، صبر، ایثار، حمایت، شفقت، تواضع وامثال آن، زمانی معنی پیدا میکند که تفاوت هایی در میان انسان‌ها باشد.

درضمن قابل یادآوری است درصورتیکه انسان حاضر نیست باتقسیم امکانات زیر دست خودش را شريك خود قرار دهد. پس چگونه سنگ و چوب را شريك خداوند قرار می دهد؟

همچنان باید گفت: بی تفاوتی بودن و ترك كمك به ديگران، كفران نعمت است.

وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَنِينَ وَحَفَدَةً وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَتِ اللَّهِ هُمْ يَكْفُرُونَ﴿۷۲﴾

والله برای شما همسرانی از جنس خودتان قرار داد و از همسرانتان، فرزندان و نواسه گانی پدید آورد، و از نعمت های پاکیزه و دلپذیر به شما روزی داد، [با این همه لطف و رحمت] آیا به باطل ایمان می آورند و نعمت های خدا را ناسپاسی میکنند؟!(۷۲)

تفسیر:

واقعاً هم همسر و فرزند صالح، از جمله نعمت‌های الهی است. (همسر صالح وسیله آرامش و فرزند صالح مایه امید است) طوریکه میفرماید: «وَ اَللّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْواجاً»: وخدای سبحان وتعال برای شما ازخودتان همسرانی قرارداد تا روان های‌تان با آنان آرام گرفته و هکذا در بین شما مهر و محبت و دلسوزی به وجود آید.

«وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَزْواجِكُمْ بَنِينَ وَ حَفَدَةً»: و از همسرانتان، فرزندان و نواسه ها به شما عطا کرده است. آنها به حفده موسومند؛

«حفده»: نواسه‌گان، یعنی فرزندان فرزندانند. به قولی: حفده فرزندانی‌اند که خدمت پدر را میکنند و در اطاعت آنها شتاب نشان میدهند.

«وَ رَزَقَكُمْ مِنَ اَلطَّيِّباتِ»: وشما را از سایر غذاهای پاکیزه و نوشیدنی‌های گوارا - چون دانه‌های گیاهی، میوه‌ها، سبزیجات، لبنیات، گوشت‌ها وغیره - روزی بخشید تا از آنها بر طاعت حق تعالی یاری جویید.

باید گفت که: ترك ازدواج وجلوگیری از فرزند آوردن وتحریم حلال‌های الهی، باطل گرایی و کفران نعمت است. طوریکه در آیه مبارکه امده است: «أَفَبِالْباطِلِ يُؤْمِنُونَ وَ بِنِعْمَتِ اَللّهِ هُمْ يَكْفُرُونَ (72)» آیا بازهم کافران به دروغ و ناروا خداوندی بتان و معبودان باطل را باور کرده و به نعمت های عظیم و احسان‌های بی‌شمار الله متعال کفر می ورزند؟ آیا بازهم خدای یگانۀ قهار را سپاس نگذاشته و در حالیکه تنها او شایستۀ الوهیت می باشد. و باز هم به بُت‌ها ایمان می آورید، و به نعمت الله متعال کفر می ورزند، و آن را به غیر وی نسبت داده یگانگی او را در بخشندگی و نعمت أرج نمی گذارند؟. این استفهام برای سرزنش و توبیخ است.

وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ شَيْئًا وَلَا يَسْتَطِيعُونَ﴿۷۳﴾

آنها غیر از خدا موجوداتي را عبادت میکنند که مالک کمترین رزقی در آسمان‌ها و زمین برای آنان نیستند و توانایی ندارند.(۷۳)

تفسیر:

در آیۀ مبارکه میفرماید: معبود باید هم رازق باشد و هم قادر، ولی شرکائی که شما برای خدا گرفته اید هیچکدام این امکانات وقدرتمندی را ندارند، آن مشرکان که به جای پروردگار باعظمت بت‌ها را پرستش میکنند که آنان، اختیاردار چیزی نبوده و به کسی چیزی نمی دهند، نه چیزی از آسمان به آنها می بخشند و نه از زمین و نه هم بر تملک و بخشیدن توانایند، معبودان خیالی شما، نه قدرت باراندن باران از آسمان را دارند و نه قدرت رویاندن گیاه در زمین، یعنی قدرت نازل کردن باران را ندارند و نمیتوانند کشت

یا درختی را برویانند. و نمیتوانند کم یا زیاد روزی آنها را تأمین کنند. بصورت کل باید گفت که: معبودهای ساختگی، نه تنها قادر برکارهای بزرگ نیستند، حتّی قادر به کوچك ترین کارها هم نیستند.

«وَلا يَسْتَطِيعُونَ(73)»: به یاد داشته باشید که: آن بت‌ها ومعبودها، نه الآن رازق اند و نه میتوانند در آینده هم رازق باشند. بلکه معبودات جامد و ناتوانی بیش نیستند. پس کسیکه این‌گونه بیچاره باشد، چگونه لایق آن است که مورد پرستش قرار گیرد؟. واقعیت امر همین است که: سرچشمه‌ی تشبیهات در مورد خدا، همانا جهل انسان است.

فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴿۷۴﴾

بنابر این براي الله امثال (مانندها) قرار ندهید (مخلوق را به او تشبيه نكنيد)، بی‌گمان الله می‌داند و شما نمی‌دانید.(۷۴)

تفسیر:

«فَلا تَضْرِبُوا لِلّهِ اَلْأَمْثالَ»: ای مردم! پس وقتی متیقن شدید که بتان و معبودان باطل نفع و زیانی را به شما رسانده نمیتواند، بناءً دیگر آن‌ها را برای الله متعال مِثل ومانند نگردانید؛ زیرا چیزی با حق‌تعالی همانند نیست، یعنی: برای او مثل ومانندی قرار ندهید زیرا او یگانه است ومثل و مانندی ندارد. «إِنَّ اَللّهَ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لاتَعْلَمُونَ(74)» و اوست شنوای بیناء، حال آنکه شما نمیدانید با این شرک آوری چه اشتباه بزرگ و چه گناه عظیمی را مرتکب شده‌اید.

خوانندهٔ محترم !

درآیات متبرکه (75 الی 76) در مورد دومثل درمورد بُتان به بیان گرفته میشود.

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَمَنْ رَزَقْنَاهُ مِنَّا رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَجَهْرًا هَلْ يَسْتَوُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴿۷۵﴾

الله بردهٔ مملوکی را به طور مثال ذکر کرده است که برای انجام هیچ کاری قدرت ندارد، و نیز کسی را مثل میزند که از سوی خویش به او روزی پاکیزه داده است، پس او در پنهان و آشکار از آن انفاق می‌کند، آیا این دو برابرند؟ الحمد لله (سپاسها مخصوص الله است)، بلکه بیشتر آنان نمیدانند.(۷۵)

تفسیر:

شما که دو انسان (مولی و عبد) را یکسان نمی دانید، چگونه خالق و مخلوق را مساوی می دانید.

شأن نزول آیهٔ 75:

636- ابن جریر از ابن عباس(رض) روایت کرده است: کلام عزیز «ضَرَبَ اللّهُ مَثَلاً عَبْداً مَّمْلُوكاً» در باره مردی از قریش وغلامش نازل گشته است و «رَّجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ» (نحل: 76) دربارهٔ عثمان (وبرده او- که اسلام را زشت وناپسند می دانست واز پذیرش آن خود داری می ورزید وتلاش میکرد عثمان را از صدقه دادن و اجرای امور خیر منع کند ـ نازل شده است.

وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ عَلَى مَوْلَاهُ أَيْنَمَا يُوَجِّهْهُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴿٧٦﴾

و الله دو مرد را مثل میزند که یکی از آنان گنگ مادر زاد است و بر انجام چیزی توانایی ندارد، و او باردوش آقای خویش بوده و هرجا او را بفرستد خیری به همراه نمی‌آورد. آیا چنین انساني با کسي که امر به عدل و داد میکند و بر راه راست قرار دارد مساوي است؟(۷۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَبْكَمُ»: گنگ مادر زاد (مفردات راغب اصفهانی).

«كَلٌّ»: سربار. کسیکه در زندگی تنبل و بیکار بوده و جیره خوار خوان دیگران باشد.

«هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَ مَنْ...»: مراد بت‌پرست و خداپرست است، یا این که مراد مقایسه بت‌های ناتوان با خداوند قادر مطلق و متصرّف در امور جهان است؛ چراکه بت‌ها گنگ و ناتوان و سربار پرستنده خود می باشند و خداوند سمیع و علیم و دعوت کننده مردمان به سوی خوبی ها ونیکی ها است و پرستندگان خود را به راه راستی رهبری می‌کند که منتهی به سعادت در دنیا و خوشبختی در آخرت است.

تفسیر:

خداوند متعال برای بدی وزشتی عقیدهٔ کفار مَثَلی دیگری در مورد تفاوت بین معبود حقیقی و بت‌های باطل را در آیهٔ مبارکه ارایه نموده و میفرماید: «وَ ضَرَبَ اَللّٰهُ مَثَلاً رَجُلَيْنِ أَحَدُهُما أَبْكَمُ لايَقْدِرُ عَلى شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ عَلى مَوْلاهُ» دومرد هستند که یکی از آنها گنگ است، «ابکم»: ازسخن گفتن کاملاً درمانده و ناتوان است. به قولی: ابکم کسی است که بریده بریده گپ می زند وبه خوبی قادر به گپ زدن نیست، و هیچ کاری از او برنمی‌آید، البته به سبب عدم فهم و عدم قدرتش بر نطق و بیان او ناشنواست و نمی‌فهمد، نه برای خود سودی رسانده میتواند ونه برای دیگران، نه از او کاری برمی‌آید و نه مشکلی به دست وی حل میشود، چون گنگ وکودن وناتوان و ضعیف است. بلکه در واقع او خود بار سنگینی بردوش سرپرست ومولای خویش است، هرجا اورا میفرستد، کاری را از پیش نبرده و خیری به همراه نمی‌آورد، مجاهد میفرماید: این مثلی است که در مورد بت و خدای تعالی زده شده است. (تفسیر رازی ۹۳/۲۰).

«هَلْ يَسْتَوِى هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ(76)»آیا این شخص، با این اوصافی که دارد، با کسی که به عدل فرمان می دهد، و دارای هوش وحواسی‌سالم است «و اوخود» شخصاً «بر راه راست است» یعنی: بر دین مستقیم وپایدار وبر سیرت وروشی نیکو است «برابر است؟» قطعاً برابر نیست.

هیچ انسان عاقلی این دو را برابر نمی داند، پس ای کفار! شما چگونه میان سنگ‌های بی‌جان و خدای یگانهٔ منان برابری قایل میشوید؟! سنگ، بی زبان کر وکور است و خدای سبحان شنوا، بینا، دانا، نعمت بخش، توانا، آفرینندهٔ روزی ده، بردبار و آمرزگار! پاک و مقدس است نام های نیکوی وی. خدایی که انسان را به راه مستقیم هدایت می‌کند، مساوی باشند.

هدف ازاین مثل نیز، امتناع برابری میان خدای سبحان و میان بتان بی‌زبان، بی‌اختیار وناتوانی است که مشرکان آنها راشریک خدای سبحان قرار میدهند.

وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴿۷۷﴾

و علم غیب آسمان‌ها و زمین مخصوص الله است. (و او همه را میداند) و کار قیامت به اندازه یک چشم زدن یا کمتر از آن است، بی‌گمان الله بر هر کاری قادر است.(۷۷)

تفسیر:

خداوند متعال نه تنها عالم به غیب است، بلکه مالكِ غیب هم است. طوریکه میفرماید: «وَلِلهِ غَيْبُ اَلسَّماواتِ وَاَلْأَرْضِ» وعلم غیب آسمانها وزمین ازآن خداست یعنی: مختص اوست و هیچکس دیگر با او در آن مشارکت ندارد هر آنچه در آسمان‌ها وزمین نهان است الله متعال از آن آگاه و بدان واقف و داناست هیچ نهانی نزدوی پنهان نیست. و هیچ کاری برای او سخت ودشوار نیست، حتّی برپایی قیامت طوریکه میفرماید: «وَما أَمْرُ اَلسّاعَةِ إِلاّ كَلَمْحِ اَلْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ» وکار قیامت در سرعت وقوع خود جز بسان یک چشم به هم زدن یا سریعتر ازآن نمیباشد؛ زیرا خدا به هرچه بگوید: بشو، بلادرنگ میشود. «لَمْحِ الْبَصَرِ»یعنی چشم برهم زدن»: این مثلی است که برای کوتاهی زمان استعمال میگردد و این بیان تمثیل و تصویر سرعت آمدن آن است، قیامت، شدنی است، زیرا خداوند هم علم به همه چیز دارد و هم قدرت بر دوباره آفریدن. به دنیا نباید مغرورشویم، قیامت دور نیست، خود را برای آن آماده باید کرد.

«أَقْرَبُ»:یعنی نزدیکتر. که دراین آیه مبارکه هدف ازآن کوتاه‌تر وکمتر است. «إِنَّ اَللّهَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ(77)»: خداوند متعال بر هر چیزی تواناست و از آن جمله بر به پاداشت سریع قیامت و به پایان رساندن کار عالم.

وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴿۷۸﴾

والله شمارا ازشکم‌های مادران‌تان بیرون آورد، درحالیکه هیچ چیز نمیدانستید، و برای شما گوش وچشم و قلب داد، تا شکر نعمت او را بجا آورید.(۷۸)

تفسیر:

«السَّمْعَ»: حسّ یا قوه شنوائی، شنیدن، گوش.

«الأبْصَارَ»: جمع بَصَر، حسّ یا قوه بینائی. چشم.

در مورد اینکه چرا تذکر «السَّمْعَ» قبل از «وَالْأَبْصَارَ» آمده است باید گفت که: انسان توسط گوش که حتی در شکم مادر هم باشد می شنود، ولی چشم بعد از تولد تا مدّتی بسته است. شاید بنابر همین دلیل در آیه مبارکه ذکرنام گوش قبل از چشم بعمل آمده است.

«الافئدة: فؤاد»: قلب. جمع آن، افئده است. مراد ادراک و تمیز است. «فأد» در لغت، به معنی دلسوزی و تحریك است.

بطور مثال که اگر انسان خبر خوش یا بدی را بشنود اولین اثر را در قلب خود احساس میکند. چون قلب اولین مظهر تحریک پذیر است. قلب را از آن فؤاد گفته اند که در آن توقّد و دلسوزی هست و یا در آن تأثّر و انقلاب هست.

حواس پنچگانه درو‌جود انسان از نعمت های الهی است،که برای انسانها اعطا گردیده است، بناءً سعی وکوشش بعمل ارد تا از آن: استفاده صحیح سالم وروا بعمل آرند.

قرآن عظیم الشأن از آنعده انسانهای انتقاد به عمل می آورند که به تأسف چشم دارند ولی حقایق را نمی بینند، گوش دارند ولی حاضر به شنیدن حقّ وحقیقت نیستند.
علماء میفرمایند که: شکر واقعی نعمت داشتن گوش وچشم، تحصیل علم است: زیرا آیه مبارکه درابتدا میفرماید: شما نمی‌دانستید، من به شما چشم و گوش دادم تا شکر کنید، یعنی علم بیاموزید. واین علم وتحصیل خویش را در خدمت بشریت وترقی وتعالی آن قرار دهید.

نعمت های سه گانه (گوش چشم و قلب):

ازالله متعال خویش شکرگزار هستیم که درجمله سایرنعمت؛ سه نعمت عظیمی را برای ما انسانها اعطا فرموده است این نعمت همانا: گوش، چشم وقلب.
البته گوش وچشم نعمتی است که خداوند هم به انسان داده است و هم به حیوان اما قلب از خصائص انسان می باشد.
در تعبیر علمی به اینها ابزار و وسائل شناخت میگویند که موجب می شود انسان با خارج ارتباط برقرار کند. انسان در مبصرات با چشم و در مسموعات با گوش که آن را به قلب می دهند و قلب آن را حلاجی می کند.
علت اینکه خداوند متعال ازحس لامسه وذائقه وشامّه نامی نبرده است و حالیکه آنها این سه نیز از ابزار شناخت هستند، این است که این دو جنبه ی مادی محض دارند و به پای اهمیت سمع و بصر نمی رسند. سمع و بصر در ابزار شناخت رتبه‌ی بالایی دارند.
علماء میفرمایند اگر انسان فاقد چشم وگوش شود بحیث یک جماد مبدل میشود:
طوريكه قاعده فلسفي «*من فقد حسا فقد علما*.» يعني كسيكه برخي حواس را نداشته باشد، برخي از علوم ودانش‌ها راهم نخواهند داشت براساس اين قاعده منشه اصلي تمام اداراكات حصولي وعلوم ظاهري انسان، حواس ظاهري است كه در انسان وجود دارد.
اگر از انسان چشم و گوش را بگیرند در واقع نوعی مانند جماد میشود هرچند سه حس دیگر را داشته باشد.

«سمع» و «ابصار»:

«سَمْع»: طوريكه در فوق هم ياد آور شديم که: در اصل به معنی قوّه شنوائی است وگاه به خود«گوش» هم اطلاق میشود. اینکلمه به معانی: گوش گرفتن، اِجابت دعوت، قبول و تجسّس نیز آمده است؛ و هنگامی که در مورد خداوند به کار رود به معنی علم وآگاهی او به مسموعات است. جمعش «اسماع» است ولی در قرآن مجید هرگز این کلمه به صورت جمع نیامده است، بلکه همیشه بشکل مفرد بیان یافته است؛ شاید به این دلیل باشد که خود «سمع» در معنی جمعی نیز استعمال میشود.

ابصار چیست؟

«بَصَر»: هم به معنی عضو بینائی «چشم» وهم به معنی «قوّة بینائی» به کار میرود. این کلمه، درمعنی نیروی عقل و درك نیز استعمال میشود، وبه آن «بصر» و «بصیرت» میگویند. جمع «بصر»، «ابصار» وجمع «بصیرت»، «بصائر» است ولی هرگز کلمه «بصیرت» به چشم گفته نمی شود بلکه به آن «بصر» می گویند و عجیب اینکه گاهی کلمه «بصیر» به اشخاص نابینا، اطلاق می شود، ولی ظاهراً این استعمال نه به خاطر علاقه تضاد است بلکه به خاطر آن است که أشخاص نابینا غالباً از نیروی

ادراك قوى ترى بهره مندند و فقدان حسّ بينائى خود را با قوّت تفكر و بصيرت، جبران مى كنند. (المفردات فى غريب القران راغب اصفهانى)

خواننده محترم !

چرا در آیه 78 سوره نحل کلمه «ابصار» به صورت جمع آمده است ولی «سمع» به صورت مفرد آمده است وحال آنکه سمع نیز جمع است؟

باید گفت که دربعضی از لغت نامه ها مانند لسان العرب آمده است که «سمع» اسم جمع است. ودیگر اینکه مبصرات چشم مختلف است زیرا اشکال، اضواء و چیزهای دیگر را می بیند ولی سمع فقط موج را می شنود بناءً بر این چون سنخ مسموع یکی است خداوند از سمع به صورت مفرد تعبیر کرده است.

برخی از مفسران بدین باور اند که: در این امر حکمت های نهفته است که برخی از این حکمت های عبارت است از: اولاً کلمه «سمع» در قرآن همه جا مفرد آمده، یعنی به صورت جمع (اسماع) نیامده است، ولی «قلب» و «بصر» گاهی به صورت جمع مانند آیه مورد پرسش، و گاهی به صورت مفرد آمده است: «وَ خَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً». (جاثیه: 23)

علت مفرد آمدن «سمع» ممکن است یکی از دو چیز باشد:

1 - اینکه سمع گاهی به عنوان اسم جمع به کار می رود و می دانیم که در اسم جمع معنای جمع نهفته است و نیازی به جمع بستن ندارد.

2 - این که سمع میتواند معنای مصدری داشته باشد و مصدر دلالت بر کم و زیاد هر دو می‌کند، از این رو نیازی به جمع بستن ندارد. (التبیان فی تفسیر القرآن، جلد1 صفحه 64

صاحب تفسیر جوامع الجامع معتقد است؛ سمع، چون مصدر است و اصولاً مصدر جمع بسته نمی شود؛ از این رو، به صورت مفرد ذکر شده است.

البته، میتوان وجه ذوقی و علمی برای این تفاوت گفت و آن این که چون تنوع ادراکات قلبی و مشاهدات با چشم نسبت به «مسموعات» فوق العاده بیشتر است؛ از این جهت قلوب و ابصار به صورت جمع ذکر شده اند، ولی «سمع» به صورت مفرد آمده است. (تفسیر نمونه جلد 1 صفحه 88 89) نکته نیز قابل توجه است: این که در این آیه قلب و بصر به صورت جمع و سمع به صورت مفرد آمده و قلب مقدم بر سمع ذکر شده دلیل خاصی ندارد؛ زیرا در آیات دیگر قرآن عکس این کار را ملاحظه می‌کنیم.

خواننده گان محترم!

درآیات متبرکه(77 الی 79) در مورد دانای راز و آفرینندهٔ انسان و پرندگان بحث بعمل می آید.

أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوِّ السَّمَاءِ مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴿۷۹﴾

آیا به سوی پرندگان رام شده در فضای آسمان ندیده‌اند؟ آنها را کسی جز الله متعال (از افتیدن) نگاه نمی‌دارد، یقیناً در این (نمونهٔ قدرت الهی) برای کسانی که ایمان دارند نشانه هاست. (۷۹)

تفسیر:
طوریکه گفته شد سیمای کلی سورهٔ نحل، آشنایی با نعمت‌ها و توجّه به خالق آنهاست و با ذکر این آیه مبارکه از نعمت هایی همچون آب باران، شیر حیوانات، میوه‌ها، عسل و نعمت همسر و فرزند نام برده شد و در این آیه وآیهٔ بعد به نعمت پرندگان، پوست وپشم چهارپایان و بهره برداری از کوه ها اشاره بعمل آمده است. خداوند متعال از ما تفکّر در آفریده‌ها را میخواهد و از کسانی که فکر نمی‌کنند، انتقاد می‌کند. طوریکه میفرماید: «أَلَمْ يَرَوْا إِلَى اَلطَّيْرِ مُسَخَّرات فِی جَوِّ اَلسَّماءِ» آیا کافران به سوی پرندگانی که الله متعال آن‌ها را به مشیت و قدرت خود در فضای آسمان برای پرواز رام ساخت، به نگاه تدبر نمی نگرند؟ که هم از دلایل قدرت و یگانگی خدا می باشد.
«ما يُمْسِكُهُنَّ إِلاَّ اَللّهُ» فقط الله هنگام باز و بسته شدن بال هایشان آنها را از سقوط نجات وحفظ می‌کند.
«إِنَّ فِی ذلِکَ لَآيات لِقَوْم يُؤْمِنُونَ(79)» به راستی در آفرینش پرندگان و پرواز آنها ونگهداشت آنها در فضا، دلیل وبرهانی روشن بر قدرت خدای ذوالجلال است، برای بندگانی که به یگانگی حق تعالی ایمان داشته و در صنع بدیعش می اندیشند.
واقعیت امر اینست که: اگر انسان بخواهد، جد وجهد کند و در نهایت خلوص نیت، راه الله متعال را در پیش گیرد، قطعاً به مقام و منزلتی میرسد که جز خدا تمام زیبایی های گذرای فریبنده‌ی دنیا در نظرش هیچ است و انکار در این جهان پهناور «به جز خدا نبیند.» (سوره ملک آیه 19).

خوانندگان محترم!
در آیات متبرکه ذیل (80 الی 83) اشاره ای دیگر به دلایل توحید و انواع نعمتها و اِلطاف آفریدگار، بعمل می اید.

وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُم مِّنۢ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا وَجَعَلَ لَكُم مِّن جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَيَوْمَ إِقَامَتِكُمْ وَمِنْ أَصْوَافِهَا وَأَوْبَارِهَا وَأَشْعَارِهَا أَثَاثًا وَمَتَاعًا إِلَىٰ حِينٍ﴿٨٠﴾

و الله از خانه‌هایتان برای شما جای آرامش و آسایش قرار داد، و از پوست چهارپایان نیز براي شما خانه هائي قرار داد كه كوچ كردن و روز اقامتتان به آساني میتوانید آنها را جابجا كنيد، و از پشم گوسفند و موی شتر و بز وسائل منزل (و موجبات رفاه) شما را آماده کرده است، تا مدتی معین از آنها استفاده کنید.(٨٠)

تفسیر:
«وَ اَللّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَناً» این آیه مبارکه به تعقیب نعمت های اعطا شده، به برشمردن نعمت های الهی ادامه میفرماید: یعنی و خدا برای شما از خانه‌هایتان مایه آرامش پدید آورد، که در آنها آرامش می یابید و روح و جسمتان ازحرکت ورنج وخستگی به سکون و راحتی و امنیت خاطر میپیوندد. سکون اصلی، سکون قلب و دماغ است که آن در خانه به انسان دست میدهد «وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ اَلْأَنْعامِ بُيُوتاً» و برای شما از پوست چهار پایان خانه‌هایی نهاد، که عبارتند از خانه‌های خیمه نشینان و مسافران، مانند خیمه‌ها و قبه‌ها «تَسْتَخِفُّونَها يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَ يَوْمَ إِقامَتِكُمْ»كه آنها را سبک می‌یابید، تا حمل آنها در وقت جابجا شدن ونصب آنها در هنگام اقامت وماندن برشما سبک باشد یعنی در سفر و حضر، حمل و برداشتن آنها برایتان سبک و آسان است.

«وَ مِنْ أَصْوافِها وَ أَوْبارِها وَ أَشْعارِها أَثاثاً» و برای شما از پشم گوسفند، شتر، و موی بز لباس و پوشاک و لباس و پتو و لحاف و پوشش و خانه‌هایی قرار داد.
«أَثاثاً» اثاثیه: عبارت است از متاع خانه، چون فرشی که در منازل مفروش میگردد، و برای زیبای خانه ها از آن استفاده بعمل می آید.
«وَمَتاعاً إِلى حِينٍ(80)» وتا دم مرگ ازآن سود وفایده می برید و بدان کامیاب می شوید. (این نظر ابن عباس(رض) و مجاهد است و مقاتل گفته است: تا فرسوده شدن از آن سود میبرند). البته قابل دقت وتوجه است که استفاده و بهره‌گیری از این اثاثیه؛ تا وقتی معین است، یعنی تا آن هنگام است که ضروریات خویش را از آنها برآورده سازید. یا تا آن زمان است که کهنه شوند و از کار بیفتند.

وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِمَّا خَلَقَ ظِلَالًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا وَجَعَلَ لَكُمْ سَرَابِيلَ تَقِيكُمُ الْحَرَّ وَسَرَابِيلَ تَقِيكُمْ بَأْسَكُمْ كَذَٰلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ﴿٨١﴾

و الله از چیزهایی که آفریده سایه‌هایی را برایتان ایجاد کرد، و از کوهها برای شما غارها قرار داد، و برایتان جامه‌هایی ایجاد کرد که شما را از گرمی (و سردی) حفظ میکند و جامه‌هایی که شما را از آسیب جنگ حمایت می‌کند، این چنین او نعمتش را بر شما تمام می‌کند تا تسلیم فرمان های او شوید. (٨١)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ظِلال»: جمع ظِلّ، سایه‌ها.
«أَكْنَاناً»: جمع كنّ، پناهگاه‌ها، مراد غارها و شکاف‌های کوه‌ها است. «سَرَابِيلَ»: جمع سِرْبال، هر نوع لباس و هرگونه جامه‌ای. در اینجا مراد زره و خفتان و کلاه خود و دیگر جامه‌های جنگی است. «بَأْس»: جنگ. اذیت و آزار و شدائد ناگوار جنگ. «تُسْلِمُونَ»: تسلیم فرمان خدا و مخلص در عبادت او می‌گردید.«اکنان»: جمع «کن» به چیزی گفته می‌شود که وسیله‌ی استتار باشد و مراد از آن در این آیهٔ مبارکه، غارها و تونل‌های زیر کوه‌هاست.

تفسیر:

خداوند متعال در آیهٔ قبل، نعمت مسکن را برای شهرنشینان؛ «جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَناً»،
و نعمتِ خیمه را برای کوچی ها؛ «جَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعامِ بُيُوتاً»، مطرح کرد و در این آیه، نعمت غار را برای غارنشینان؛ «جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْجِبالِ أَكْناناً» مطرح ساخته است.
همچنان در میان انواع لباس‌ها، نام »سَرابِيلَ» به معنای پیراهن، را بیان داشته است که لباس دائمی برای زن و مرد، کودك و بزرگ، در همه حال و همه جاست و تمام بدن را می پوشاند.
باید یاد آورشد که: توجّه، و تذکرنعمت‌ها، علاقه انسان را به ولی نعمت زیاد وروح تسلیم وپرستش را در او زنده میسازد. طوریکه خداوند متعال میفرماید: «وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِمَّا خَلَقَ ظِلالاً» وتنها ذات پروردگار است که برای مصوئنیت شما از حرارت آفتاب سایه بان هایی چون درختان، ساختمان ها و غیره قرار داد. در آیه مبارکه ملاحظه می داریم که: نقش نعمت سایه، کمتر از نعمت روشنایی و نور نیست.

«وَجَعَلَ لَكُمْ مِنَ اَلْجِبالِ أَكْناناً»: وبرای شما در دل کوه‌ها مغاره‌ها وپناهگاه‌هایی گردانید که هنگام نیاز در آن‌ها سکونت می‌گزینید.
امام رازی فرموده است: چون سرزمین عربستان سخت گرم است و آنها به دفع گرما نیازمند میباشند و نشستن در سایه برای آنها لازم است، خدای متعال این معانی را جزو نعمت هایش بیان داشته است. (تفسیر کبیر ۹۳/۲۰).
«وَجَعَلَ لَكُمْ سَرابِيلَ تَقِيكُمُ اَلْحَرَّ»: و برای شما لباس از پنبه و پشم و غیر آن از انواع پارچه‌ها قرار داد که از آزار سرما و گرما حفظتان میکند، «وَ سَرابِيلَ تَقِيكُمْ بَأْسَكُمْ» و پوششی زرهی از آهن برای شما قرار داده است که همانند لباس است وشما را در جنگ از اصابت تیر و نیزه و فشنگ شر دشمن حمایت و مصوٰن می دارد.
«كَذٰلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ»: و آنگونه که این اشیاء را عنوان نعمت بر شما منت نهاد همچنان نعمت ادیان را نیز که هدایت به سوی ایمان و فرود آوردن قرآن است ارزانی‌تان داشت، جلب توجه مردم به نعمت‌ها و خالق آنها، بهترین راه دعوت به الله و جلوگیری از سرکشی و تکبر است.
«لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ(81)» تا تنها به فرمان های وی گردن نهاده و فقط او را عبادت و اطاعت کنید و چیزی را به وی شریک نیاورید. و یقین داشته باشید که جز او احدی قدرت فراهم کردن این نعمت‌ها و عطایا را ندارد.

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴿۸۲﴾

پس اگر [بعد از این همه لطف و رحمت] روی از حق گرداندند [اندوهگین مشو]؛ چون بر تو فقط رساندن آشکار [پیام وحی] بر عهده توست.(۸۲)

تفسیر:

«الْبَلاغُ»: ابلاغ. تبلیغ. رساندن. «المُبِينُ»: آشکار و بی پرده. بیان گرفرمان الهی و روشن‌گر درست از نادرست کارهای انسانها.
قابل یاد آوری است که: انسان در انتخاب راه وعقیده اختیار دارد و نشانه‌ی آن سرکشی در برابر دعوت انبیاست. همچنان وظیفه‌ی و رسالت انبیا، ابلاغ است نه اجبار. طوریکه در آیه مبارکه آمده است: ای پیامبر! پس اگر بعد از اقامهٔ حجت، بازهم کفار از ایمان رویگردان شدند از این کارشان اندوهگین و غمگین نباش، زیرا تو بر اجرای مأموریتت که همان ابلاغ آشکار است، مأجور هستی و قطعاً به سبب تکذیبشان عذاب بر آنان واقع می شود، پس تو ابلاغگر هستی و تنها خداست که هدایتگر است و بس.

يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ﴿۸۳﴾

آنان نعمت خدا را میشناسند، (لیکن) باز آن را [از روی کبر و لجاجت] انکار میکنند و بیشتر آنها کافراند.(۸۳)

تفسیر:

باید گفت که: تنهاعلم و شناخت کافی نیست، بلکه پذیرش و عمل لازم و واجب میباشد.
«يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اَللّٰهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا» آن مشرکان نعمت‌هایی را که الله متعال به آنها ارزانی فرموده است به خوبی می شناسند و اقرار هم میکنند که این نعمت‌ها را الله سبحانه و تعالی ارزانی فرموده است، یعنی مشرکان نعمت الهی را با اِرسال پیامبر ﷺ را می شناسند، ولی با تأسف بازهم نبوتش را تکذیب کرده و منکر رسالتش می شوند.

مفسیر مشهور جهان اسلام «ابو محمد اسماعیل بن عبدالرحمان»، معروف به سدّی کبیر(متوفای ۱۲۸ هجری قمری) در تفسیر این آیهٔ مبارکه می نویسد: نعمت الله متعال عبارت است ازحضرت محمد صلّی الله علیه وسلم که نبوتش را میشناختند اما از در اِنکار و تکذیب او در آمدند. (این قول طبری است.).

همچنان قابل یادآوری است که: ریشه‌ی کفر، علاوه برجهل، تعصب‌های قومی، لجاجت روحی وحفظ منافع مادی است، طوریکه آمده است «أَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ»: بیشترآنان به سبب تعصّب کورکورانه، دشمنی باحق، مقدم شمردن زندگی دنیوی بر اخروی، خود برتربینی، شهوترانی و لذّت‌پرستی و دیگر آلودگی‌ها است که کفر می ورزند، و گروه اندکی از آنان به سبب بیعقلی و نادانی در اشتباهند، و اقلیتی هم بعدها ایمان می‌آورند.

قرآن عظیم الشأن در باره‌ی انکار عالمانه و لجاجت با حق، کفار در آیات متعددی سخن بعمل آورده است؛ بطور مثال میفرماید: با آنکه از درون، یقین دارند، انکارمیکنند،«وَجَحَدُوا بِها وَاسْتَيْقَنَتْها أَنْفُسُهُمْ»(نمل،14) گاهی میفرماید: پیامبر را مثل فرزندان خود می‌شناختند، ولی انکارش می‌کردند، «يَعْرِفُونَهُ كَما يَعْرِفُونَ أَبْناءَهُمْ» (بقره،146.) گاهی میفرماید: حقّ را می‌دانند، ولی آگاهانه کتمان می‌کنند، «لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ» (بقره، 146.) و گاهی میفرماید: مطلب را درك میکنند ولی روی آنرا می پوشانند، «فَلَمَّا جاءَهُمْ ما عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ» (سوره بقره، 89).

شأن نزول آیهٔ 83:

637- ابن ابو حاتم از مجاهد روایت کرده است: اعرابیی به حضور رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد وپرسشی مطرح کرد. پیامبراسلام آیهٔ: «وَاللّهُ جَعَلَ لَكُم مِّن بُيُوتِكُمْ سَكَناً»[النحل: 80]. (وخدا برای شما ازخانه‌هایتان مایه آرامشی قرار داد) را بر او قرائت کرد. اعرابی گفت: تصدیق می‌کنم. بلی! چنین است.

باز قرائت کردند: «وَجَعَلَ لَكُم مِّن جُلُودِ الأَنْعَامِ بُيُوتاً تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَيَوْمَ إِقَامَتِكُمْ» (و از پوست چهارپایان خیمه‌هایی [پدید آورد] که آن را روز سفرتان و روز حضرتان سبک می‌یابید) را بر او قرائت کرد. اعرابی گفت: درست است. پیامبر ﷺ به قرائت ادامه داد و اوهم آن آیات را تصدیق کرد تا به آیهٔ: «كَذَلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ [النحل: 81].» «اینگونه او نعمتش را برشما تمام میگرداند، باشد که به فرمانش گردن نهید»، رسید. آنگاه اعرابی روی خودرا برگرداند. در این باره آیهٔ: «يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللّهِ ثُمَّ يُنكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ[النحل: 83]. (آنان نعمت خدا را میشناسند، (لیکن) باز آنرا[از روی کبر و لجاجت] انکار میکنند و بیشتر آنها کافراند.) نازل شد. (این مرسل و مرسل از قسم ضعیف است.)

خوانندگان محترم!

بعد از آنکه در آیات فوق الذکر حال مشرکان که بیشترشان آگاهانه نعمت الهی را انکار و راه کفر را طی میکردند؛ بطور مُشرَح ومُفصَل به بیان گرفته شد، اینک در آیات متبرکهٔ ذیل(84 الی 89) در بارهٔ أحوال مشرکان در روز قیامت، برگزیدن شاهد برآنان وبرمؤمنان، تخفیف نیافتن عذاب مشرکان بحث میدارد. در این آیات متبرکه به همه‌ی کجروان هشدار میدهد و یادآور میشود که پیامبر هر اُمتی شاهد نیک و بد آنان خواهد بود و این که عذاب بیخدایان تخفیف ندارد وبلکه مضاعف میشود. خدایان دروغینشان را تکذیب می کنند؛ چون بنده ی هوی و هوس بوده اند.

وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ﴿۸۴﴾

وروزی را[یاد کن] که از هر اُمتی گواهی برانگیزیم، باز به کافران اِجازه (عذر خواهی) داده نمی شود و از آنان خواسته نمی شود که (با توبه وعمل صالح) پروردگارشان را راضی کنند.(۸۴)

تشریح لغات واصطلاحات:

«شَهِیداً»: شاهد وگواهی. مرادپیغمبر هرملّتی است (نساء آیه 41، نحل آیه 89).

تفسیر:

«وَیَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ کُلِّ أُمَّة شَهِیداً»: در روز رستاخیز تمام خلایق را برای محاسبه حَشر میکنیم و برای هر ملتی پیامبرش را به عنوان شاهد حاضر میکنیم که بر اِیمان و کفر آنها شهادت میدهد. و باید گفت که خداوند متعال در میان هر قومی و در هر زمانی، برمردم حجّت وشاهد دارد.

«ثُمَّ لایُؤْذَنُ لِلَّذِینَ کَفَرُوا»: سپس به کافران اجازه داده نمیشود، که عذرخواهی کنند زیرا نه حجتی دارند و نه عذری، یا به آنان اجازه داده نمیشود که به سوی دار دنیا برگردند.

«وَلا هُمْ یُسْتَعْتَبُونَ(84)» یستعتبون: عتبی: رضایت و خشنودی.

استعتاب: طلب رضایت. «استعتبه: استرضاه». «و نه از آنان عتاب طلب کرده میشود» طلب عتاب، یعنی طلب بازگشت به مرضیات الهی. یعنی: به آنان گفته نمیشود که هم اکنون پروردگارتان را راضی کنید. این امر بدان جهت از آنها مطالبه نمیشود که آخرت دار جزاست نه دار تکلیف و عمل پس پذیرش عذر و درخواست جبران مافات، وقتی مفید است که راه برگشت به رضای خدای سبحان هموار باشد.

امام قرطبی در این مورد میفرماید: عتبی یعنی برگشتن سرزنش شده به سوی چیزی که سرزنش کننده را راضی میکند. باوجود شاهد وحجّت، دیگر عذر تراشی و توجیه یا رضایت طلبی معنا ندارد.

اصل کلمه از عتب است وبه معنی خشم میباشد. عتب یعنی بر او خشم گرفت، و أعتب یعنی رضایت او را به دست آورد. (تفسیر قرطبی ۱۰/۱۶۳.)

وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ ظَلَمُوا الْعَذَابَ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ﴿۸۵﴾

وچون ظالمان عذاب را بینند، [می یابند که هیچ راه گریزی از آن ندارند] پس [به سزای ظلم شان] نه عذاب ازآنان سبک میشود، ونه مهلتشان دهند.(۸۵)

تشریح لغات واصطلاحات:

«ظَلَمُوا»: کفر ورزیده‌اند.«لاهُمْ یُنظَرُونَ»: مهلت و فرصت داده نمی شوند.

تفسیر:

در آیهٔ قبلی خواندیم: که در روز قیامت، نه اِجازه‌ی توجیه دهند و نه اِمکان رضایت طلبی. و در این آیهٔ مبارکه میفرماید: قهر الهی در آن روز، نه تخفیفی دارد و نه تأخیری. یعنی در روز قیامت سزای ظالمین، تخفیف وتأخیرندارد.«وَ إِذا رَأَی الَّذِینَ ظَلَمُوا اَلْعَذابَ فَلا یُخَفَّفُ عَنْهُمْ»: وچون کافران عذاب دوزخ را ببینند، آن عذاب ازآنها کاسته نشده و «وَلاهُمْ یُنْظَرُونَ(85)» وبه تأخیر انداخته نمی شود و نه هم مهلت می یابند بلکه عذابشان سخت و فوری است.

وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ أَشْرَكُوا شُرَكَاءَهُمْ قَالُوا رَبَّنَا هَؤُلَاءِ شُرَكَاؤُنَا الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُو مِنْ دُونِكَ فَأَلْقَوْا إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ﴿۸۶﴾

و هنگامي كه مشركان(معبودان) راكه شريك خدا قرار دادند ميبينند ميگويند پروردگارا اينها شريكاني است كه مابجاي توآنها را ميخوانديم، در اين هنگام معبودان به آنها ميگويند شما دروغگو هستيد.(۸۶)

تشريح لغات واصطلاحات:

«كُنَّا نَدْعُو»: مى پرستيديم. به فريادشان ميخوانديم و برآورنده امال شان ميدانستيم.

تفسير:

«وَإِذا رَأى اَلَّذِينَ أَشْرَكُوا شُرَكاءَهُمْ»: وقتى مشركين شركاى مورد پرستش بتان و معبودانى را كه به جاى الله متعال پرستيده‌اند مى ببينند.

«قالُوا رَبَّنا هؤُلاءِ شُرَكاؤُنَا اَلَّذِينَ كُنّا نَدْعُوا مِنْ دُونِکَ» وحشت قيامت باعث ميشود كه انسان براى رهايى خود، بار را به دوش ديگران بيندازد. طوريكه ميگويند: پروردگارا! اِينان بودند كه ما آن‌ها را غير از تو پرستش مى‌كرديم.

هدفشان ازاين سخن انداختن تمام بارگناه برگردن بتان و معبودان باطل است.

امام بيضاوى فرموده است: بدين ترتيب آنها اعتراف مى‌كنند كه دچار اشتباه شده‌اند و اِلتماس تخفيف عذاب دارند.(تفسير بيضاوى ۲۹۶.)

در قيامت، براى دفاع از خود، بت‌ها هم به سخن مى ايند. طوريكه ميفرمايد: «فَأَلْقَوْا إِلَيْهِمُ اَلْقَوْلَ إِنَّكُمْ لَكاذِبُونَ(86)» و اينان به پرستش ما از خود راضى بوده‌اند، پس الله متعال آن خدايان دروغين را بر تكذيب پرستشگرانشان گويا ميسازد و ميگويند: اى كافران! هنگامى كه شما ما را به جاى الله متعال پرستش ميكرديد دروغ گفته ايد، نه ماشما را به اين كار دستور داده‌ايم، نه بدان راضى بوده‌ايم و نه به شما خبر داده‌ايم كه سزاوار پرستش هستيم، پس نفرين و خشم و عذاب بر شما باد.

از فحواى آيه مباركه در مى يابيم كه: بت‌ها لياقت خود را براى پرستش تكذيب ميكنند و به بت پرستان مى گويند: شما در واقع خيالات خود را پرستش ميكرديد.

مفسر تفسير نور در تفسير خود مى نويسد: بر طبق روايات، در قيامت، مواقف مختلفى است؛ در بعضى مواقف مُهر برلب خورده ودست وپاگواهى مى‌دهند.

در موقفى ديگر، ناله‌ها و استمدادها بلند است. در موقفى ديگر، انسان به دنبال آن است كه گناه خود را به گردن ديگران بيندازد. مثلًا به شيطان ميگويد: تو مرا به كفر و شرك وادار كردى، و شيطان در پاسخ ميگويد: من از روز اوّل با شرك شما مخالف بودم. «إِنِّي كَفَرْتُ بِما أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ» (ابراهيم، 22.)

گاهى مقصّر را بت‌ها ميداند، ولى آنها نيز ميجويند. «وَ يَوْمَ الْقِيامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ» («2» فاطر، 14.) حتّى خداوند به حضرت عيسى خطاب ميكند: آيا تو به مردم گفتى كه توومادرت را معبود قرار دهند؟ وعيسى درپاسخ ميگويد: تو از هر شريكى منزّهى (پاكى)،... اين مردم به سراغ جنّ رفتند و هرگز من كسى را به سوى غير تو دعوت نكرده‌ام. «قالَ سُبْحانَكَ ما يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ ما لَيْسَ لِي بِحَق»(مائده، 116) و درآيهٔ مورد بحث نيز، موجوداتى كه شركاى خدا قرار داده شده اند، از مشركان تبّرى مى‌جويند و آنها را تكذيب مى‌كنند.

وَأَلْقَوْا إِلَى اللَّهِ يَوْمَئِذٍ السَّلَمَ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ﴿۸۷﴾

و در آن روز همگي در پيشگاه الله اظهار تسليم ميكنند، و تمام آنچه را دروغ مي بستند گم و نابود ميشود!(۸۷)

تشريح لغات واصطلاحات:

«السَّلَمَ»: خضوع و تسليم (نحل / 28). «ضَلَّ عَنْهُمْ...»: از آنان گم میشود. اثری و نشانی از آن نمی بینند. «ترجمۀ معانی قرآن».

تفسير:

اگر امروز تسليم نشويم، بدون شک فردا در قيامت تسليم خواهيم شد، ولی ديگر دير شده وهيچ فايده‌ای به حال ما نخواهد رسانيد، به ياد داشته باشيد كه: تمام خيال بافی‌ها در قيامت، محو ميشود. (آرزوی شفاعت وتَقَرُّب، اُميد عزّت و نصرت از غير الله ، خيالی واهی بيش نيست.) طوريكه قرآن عظيم الشأن به صورت صريح ميفرمايد:«وَأَلْقَوْا إِلَى اَللّهِ يَوْمَئِذٍ اَلسَّلَمَ»(وآنروز بەسوی خداوند پيغام انقياد رابيفگنند) يعنی: آن روز كفار از درتسليم درآمده و در برابر جلال وجبروت و عزت الهی، منقاد می‌گردند و به عذاب وی تسليم ميشوند.

«وَضَلَّ عَنْهُمْ ما كانُوا يَفْتَرُونَ(87)»: وآرزوی اينكه خدايانشان در پيشگاه الله به شفاعت برخيزند، باطل از آب درآمد. يعنی: كسانی كه به ناروا و غير حق مورد پرستش آنان قرار ميگرفتند، گم وناپديد می‌شوند و لذا نمی توانند برای پرستشگران خود هيچ كاری بكنند.

الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ زِدْنَاهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يُفْسِدُونَ﴿۸۸﴾

آنان كه كافر شدند، و مردم را از راه الله متعال بازداشتند، به سبب فسادی كه همواره مرتكب می شدند، عذابی بر عذابشان می افزاييم.(۸۸)

تشريح لغات واصطلاحات:

«زِدْنَاهُمْ عَذَاباً فَوْقَ الْعَذَابِ»: عذابی ناشی از گمراه سازی مردمان و به دور داشتن ايشان از ايمان، بر عذاب كفرشان می أفزائيم. عذاب شان را مُضاعف و چندين برابرميگردانيم.

تفسير:

«اَلَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اَللّهِ» كسانيكه به خداوند متعال كفر (كفران نعمت) ورزيدند. پيامبر ﷺ را تكذيب و مردم را از ايمان بازداشتند، و مانع آن شدند كه مردم به دين اسلام درآيند، و با آراستن كفر برای شان، آنها را به كفر واداراساختند.

قابل يادآوری است كه: حساب رهبران كفر كه با قلم و بيان و امكانات، راه خدا را می بندند، از حساب افراد عادّی جداست، طوريكه الله تعالی ميفرمايد: «زِدْناهُمْ عَذاباً فَوْقَ اَلْعَذابِ بِماكانُوا يُفْسِدُونَ»(عذابی برعذاب شان می‌أفزاييم). الله متعال عذابی به سبب كفرشان می أفزايد و عذابی ديگر بر بازداشتن‌شان، مردم را از راه هدايت، چون آنها علاوه برگناه كفر، مردم را نيز از هدايت منع كردند، بنابر اين عذاب آنها دو برابر ميشود زيرا آنان هم خود أهل فساد اند وهم فساد أفروز، هم أهل كُفر وعِناد اند وهم گمراه گر بندگان.

بايد گفت كه: كفر مقدّمه‌ی فساد است. همان گونه كه اِيمان مقدّمۀ عمل صالح است.

در مورد فزونی عذاب جهنم در حدیثی شریف آمده است: «اهل دوزخ چون از جوشش گرمای آن به فغان و فریاد در می آیند، به محلی کم عمق از آتش دوزخ پناه میبرند پس چون به آن میرسند،(عقربهایی) گژدم های به سراغ شان می‌آیند که گویی اشترانی بزرگند وأفعی‌هایی (نوعی از مارهای بزرگ) که گویی شترانی قوی و دراز گردنند پس آنها را نیش می زنند و این است معنی فزونی عذاب شان».

وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ﴿۸۹﴾

و[یاد کن] روزی را که در هر امتی گواهی از خودشان بر آنان بر می انگیزیم، و تو را [ای پیامبر اسلام!] بر اینان گواهی می‌آوریم؛ و به یاد آور روزی را که در هر امت گواهی از خود آنها بر آنها می فرستیم و تو را هم بر ایشان گواه آوریم. و این کتاب را (به تدریج) بر تو نازل کردیم که بیانگر هر چیزی و هدایت ورحمت ومژده ای برای تسلیم شدگان[به فرمان‌های خدا] ست.(۸۹)

تشریح لغات واصطلاحات:

«شَهِیداً»: شاهدی. گواهی. مراد پیغمبر هر ملّتی است که شاهد عملی بوده و وجودش الگو ومیزان سنجش حق وباطل کارهای مردمان موجود در دائره زمان نبوّت خود است.
«هؤلآءِ»: اینان. مراد مسلمانان وهمه مردمان جهان است که پس از بعثت پیغمبر اسلام، دعوت به پذیرش اسلام شده‌اند. «الْکِتَابُ»: قرآن. تبیانا: بیان و تبیان: آشکار شدن.
«تبیانا»: برای آشکار شدن. تبیین و تبیان، به معنی آشکار کردن نیز آید.«هُدیً»: هدایت. هادی. رهنمود و راهنمای به راه حق و حقیقت.«رَحْمَةً»: وسیله رحمت برای جمیع مردمان جهان.«بُشْرَیا»: مژده. مژده‌رسان. مژده دهنده پیروان خود به سعادت دو جهان. «ترجمۀ معانی قرآن».

تفسیر:

«وَ یَوْمَ نَبْعَثُ فِی کُلِّ أُمَّة شَهِیداً عَلَیْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ»: «و» به یادآور «روزی را که در هرأمتی گواهی» یعنی: پیامبری «ازخودشان» یعنی: از جنس‌شان «بر آنان برانگیزیم».
«وَجِئْنا بِکَ شَهِیداً عَلی هؤُلاءِ»: ای محمد! برای اتمام حجت و قطع معذرت «و تو را هم بر اینان شاهد آوریم» که علیه شان گواهی دهی. به قولی معنی این است: به نفع اُمتت گواهی می دهی.
باید یادآور شد که: هم پیامبر اسلام بر همه پیامبران شاهد است وهم کتابش قرآن عظیم الشأن، تبیان (بیان و روشن کنندۀ) کلّ شیء است. طوریکه میفرماید: «وَ نَزَّلْنا عَلَیْکَ اَلْکِتابَ تِبْیاناً لِکُلِّ شَیْء». و روزی را به یاد آورید که الله متعال از هر امتی پیامبری را برمی‌انگیزد تا برای کسانی از قومش که ایمان آورده‌اند شهادت دهد و بر کافران نیز شاهد باشد؛ به همین سلسله است که حق‌تعالی محمد ﷺ بر اُمتش شاهد بر می انگیزد که ایشان به نفع پیروان و به زیان نافرمانان خود شهادت می دهند.
قرآن پرفروغ را برای تبیین و توضیح هرآنچه که مردم بدان نیاز دارند بر پیامبرش محمد ﷺ نازل کرد که در آن همه أمور در حوزۀ عقیده، أحکام، أخلاق، آداب، ثواب و عِقاب واضح شده است. بنابر این عذر و بهانه‌ای نخواهند داشت.
صحابی جلیل القدرابن مسعود فرموده است: در این قرآن تمامی علوم و همه چیز برای ما بیان شده است. (مختصر ۳۴۳/۲).

«وَهُدىً وَرَحْمَةً وَبُشْرى لِلْمُسْلِمِينَ(89)»: قرآن را برای هدایت قلوب و رحمت بندگان ومژده برای مسلمانان راه یافته بر تو نازل کردیم. یعنی: قرآن را «تبیانی برای هر چیز فرود آوردیم» یعنی: قرآن برای همه امور دین ودنیای تان روشنگری است و در آن دستور داده شده‌اید که از رسول ما ﷺ در احکامی که اِبلاغ می کند، پیروی کنید.
ابن‌جریر و ابن ابی حاتم از ابن مسعود(رض) روایت کرده‌اند که فرمود: «همانا الله متعال این کتاب را روشنگر همه چیز نازل فرموده ولی علم و دانش ما از آنچه که برای ما در قرآن تبیین شده، کوتاه است». بنابر این، در اسلام هیچ قضیه‌ای از قضایای فردی و اجتماعی مورد نیاز انسان فروگزار نشده است «و رهنمودی است» قرآن برای بندگان «و رحمتی» است برای آنان «و بشارتی است برای مسلمانان» مخصوصاً نه برای غیر آنان زیرا این مسلمانانند که از قرآن بهره کافی می برند.

خوانندگان محترم!

در آیات قبلی از بشارت به پرهیزگاران و هشدار به کافران بحث بعمل آمد اینک در آیات متبرکه ذیل (90 الی 97) بار دیگر به مهترین و اصولی ترین فضایل امور جامعه، اصول اخلاق اجتماعی و انواع مسؤولیت های واجب و مندوب (وفا به عهد، اِحسان وغیره) اِشاره بعمل می آورد.
در کتب حدیث نبوی میفرماید: «ان الله یحب معالی الاخلاق و یکره سفسافها»: خداوند منشهای والا را دوست می دارد و از رفتار پست و بی ارزشی بیزار است.

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى وَيَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴿٩٠﴾

به راستی الله به عدل و احسان و بخشش به خویشاوندان امر می کند و از فحشا (کار زشت) و ناشایست و تجاوز منع می کند. و شما را پند می دهد تا عبرت گیرید.(۹۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«إِيتَآءِ»: عطاء کردن. پرداختن. «ذِي الْقُرْبَىا»: خویشاوندان. نزدیکان.«الْفَحْشَآءِ»: گناهان بسیار بد وزشت از قبیل: زنا و شرک. «الْمُنكَرِ»: زشت و بد. کارهای نا معقولی که با فطرت سلیم انسان سازگار نیست. عطف عامّ بر خاصّ است. «الْبَغْيِ»: تجاوز به حقوق دیگران. ستمگری وظلم. «ترجمهٔ معانی قرآن».

تفسیر:

باید گفت که اوّلین أمر به معروف ونهی از منکر، ازجانب پروردگار باعظمت است، طوریکه میفرماید: «إِنَّ اَللّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ اَلْإِحْسانِ» همانا الله متعال به مکارم اخلاق و عدالت در بین مردم و نیکی کردن با تمام مخلوقات هدایت فرموده است.
قابل یادآوری است که: عدل واحسان در کنار هم دارای جاذبه میباشد، در غیر آن تجارب نشان داده است که: مقرّرات خشك و خالی، دلها را اِلتیام و مدوا ساخته نمی تواند.
و در شریعت غرای محمّدی مطابق نص قرآنی؛ أمر به معروف، از نهی برمنکر مقدّم و مهمتر بوده، طوریکه عدل، بر احسان تقدم دارد. ولی نباید فراموش کرد که: امر به معروف ونهی ازمنکر باید در فضای صفا و محبّت و در قالب موعظه و خیرخواهی انجام یابد. در ضمن باید گفت که: در نهی ازمنکر باید اِبتداء به دفع گناهان معلومدار ومعروف در جامعه پرداخت، طوریکه در أمر به معروف باید اِبتدا به واجبات سفارش گردیده است.

«يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ»: علماء در تعريف عدل می نويسند که: «عَدل» عبارت ازدورى از افراط و تفريط را ميگويند که: أمرهم در عقايد مطرح بحث است و هم در اعمال شخصى و جامعه و رعايت حکم و سفارش اين آيه هم بايد اشخاص وهم توسط حکومات بايد رعايت
وتطبيق گردد.

و به تعريف ديگر: عدل: عبارت از انصاف و ميانه‌روى است که در ميان دو طرف افراط وتفريط قرار دارد وطوريکه ابن عطيه اندلسى (481 541 هجرى) مؤلف تفسير «المحرر الوجيز فى تفسير الكتاب العزيز» می نويسد: عدل: شامل هر أمر واجبى ميشود؛ أعم از عقايد، أحکام، معامله با مردم در أداى أمانات، ترک ظلم وستم و در پيش گرفتن شيوۀ قضاوت و انصاف.

«وَالْإِحْسَانِ»:

احسان: عبارت است از تفضل و نيکى به ديگران در آنچه که واجب نيست؛ چون دادن صدقه نافله، انجام دادن عبادات نافله و ديگر اعمال نيکى که الله متعال بر انسان فرض نگردانيده. اِحسان در عبادت چنان‌که در حديث شريف به روايت عمر(رض) آمده است «عبارت از آن است که الله متعال را آن گونه عبادت کنى که گويى اورا می بينى زيرا اگرتو او را نمى‌بينى، او تو را ميبيند».

البته برترين وبهترين نوع اِحسان، احسان به کسى است که نسبت به انسان بدى ميکند زيرا در حديث شريف آمده است که رسول الله ﷺ فرمودند: «به کسى که به توبدى کرده، احسان کن تا مسلمانى راستين گردى».

«وَإِيتاءِ ذِى اَلْقُرْبى» «و» حق تعالى شما را امرميکند به «بخشش به خويشاوندان» و نزديکان، آنچه را که نيازشان بدان محسوس است و اين معنى شامل صله رحم نيز می شود. همچنان خداى سبحان و تعالى به پيوند با نزديکان و نيکى و احسان به ايشان فرمان داده است.

سفارش به عدل و نهى از فحشا، سنّت ابدى خداوند است. طوريکه ميفرمايد: «وَ يَنْهى عَنِ اَلْفَحْشاءِ وَ اَلْمُنْكَرِ وَ اَلْبَغْيِ» الله متعال بندگان خويش را نهى نموده از فحشاء و از هر کار زشت و هر عمل ناصواب، و از هرآنچه که شرع انور ناپسندش ميدارد.

فحشاء:

فحش و فحشاء و فاحشه، هر قول و فعلى است که قبح آن بزرگ باشد.اعم از گفتار يا کردار ناشايست مانند زنا و بخل «و» شما را منع ميکند از «منکر» منکر: ناپسند يعنى چيزى است که شرع شريف آن را ناپسند شمرده و از آن نهى فرموده است، که اين معنى شامل تمام گناهان ميشود «و» شما را منع ميکند از «بغى» بغى: در اين آيه مبارکه عبارت است از: کبر، ستم و تجاوز مادى يا معنوى بر مردم.

در حديث شريف آمده است: «هيچ گناهى چون بغى و قطع صله رحم سزاوارتر به آن نيست که الله متعال مجازاتش را در دنيا براى صاحبش شتابان بفرستد، به همراه آنچه که برايش در آخرت ذخيره مى‌کند».

عبدالله بن مسعود رضي الله عنه ميفرمايد: اين آيه جامعترين آيه‌ى قرآن است که در آن امور نيکى که بايد أنجام شوند و نيز کارهاى زشتى وبدى که بايد از آنها پرهيز شود، بيان گرديده است.

«يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (90)» «به شما اندرز میدهد» با آنچه که در این آیه از اوامر و نواهی بیان کرده است «باشد که پند گیرید» از این نصایح واندرزها.
قابل یادآوری است که همین آیهٔ مبارکه: سبب اسلام آوردن بسیاری از عقلای عرب گردید که عثمان بن مظعون (رض) از آن جمله می باشد.

داستان زیبا:

در روایات تأریخی آمده است که: «اکثم بن صیفی» وقتی خبر بعثت و رسالت پیامبر صلّی الله علیه وسلم را شنید، دو نفر را به نمایندگی از طرف خود به نزد وی فرستاد. آن دو نزد پیامبر صلّی الله علیه وسلم آمدند و پرسیدند: تو کیستی و چه کاره‌ای؟ پیامبر صلّی الله علیه و سلم فرمود: من محمد بن عبد الله هستم و پیامبر خدا میباشم. آنگاه آیه‌ی «إِنَّ اَللّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ اَلْإِحْسانِ...» را خواند. وقتی نزد اکثم برگشتند وآیه را خواندند، اکثم گفت: می‌بینم به مکارم اخلاق امر میکند وازپستی وزشتی نهی می نماید پس بیایید در این مورد رئیس باشید نه دنباله‌رو. (مختصر ۳۳۴/۲.)

وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ﴿۹۱﴾

هنگامي كه با خدا عهد بستيد به عهد او وفا كنيد، و سوگندهايتان را بعد از تاكيد نشكنيد در حاليكه الله را برخود كفيل و ضامن بر (سوگند) خود قرار داده ايد، خداوند از آنچه انجام مي دهيد آگاه است.(۹۱)

تشریح لغات واصطلاحات:

«عَهْدِ اللهِ»: پیمان الله . مراد همه عهود و پیمانهائی است که الله متعال انجام آنها را از مردم خواسته است و یا این که مردمان با یکدیگر می بندند و خداوند متعال را بر وفای بدان‌ها گواه می‌گیرند و بر کارشان آگاه می دانند (آل‌عمران / 77، أنعام / 102...).
«الأَيْمَانَ»: جمع یمین، سوگندها.«تَوْكِيدِ»: تأکید. استوار داشتن قسم با یاد آن به نام و ذات الله. از ماده (وکد). «كَفِيلاً»: آگاه و گواه.کسی که پیمان‌ها زیر نظر او بسته میشود و وفا یا عدم وفای بدان‌ها را می‌پاید. «ترجمهٔ معانی قرآن»(مصطفی خرمدل.)

تفسیر:

در آیات قبلی مباحثی در مورد وعده و وعید و ترغیب و ترهیب به تفصیل به بیان گرفته شد ومجموعه‌ای از مکارم اخلاق و فضایل را یادآور شد، در این آیات متبرکه «انسان» را از نقض عهد و پیمان و مخالفت از اوامر الهی بر حذر داشته است؛ زیرا عصیان و نافرمانی سبب بلا و محرومیت است. سپس خداوند متعال از حیات پاک و شریفی که برای مؤمنان تدارک دیده است سخن به میان می‌آورد.
خداوند متعال در آیهٔ مبارکه میفرماید: وفاداری به عهد وپیمان‌ها و قسم های الهی، لازم است یعنی و برشماست وفا نمودن به هر عهد و پیمانی که بین خود و الله متعال و بین خود و مردم بسته‌اید، مشروط به آنکه پیمان شما با مردم به امر خلاف شرعی مربوط نباشد و سوگندهای خود را بعد از آنکه با قسم به خدای رحمان محکم ساخته‌اید به قولی معنی این است: او را بر خود ضامن گرفته اید نشکنید.پس از او بترسید و پروا کنید،
«إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ». زیرا او بدانچه می کنید دانا و آگاه است و به زودی شما را در روزی که بر او عرضه می شوید، جزا خواهد داد.

در این هیچ جای شکی نیست که: پیمان شکنيِ شما را الله متعال می داند و سزای می دهد، خواه مردم بفهمند یا هم نفهمند.
دین مقدس اسلام در مساله وفای به عهدها و پیمانها سختگیری میکند و هرگز در آن عهد وگذشت روا نمی دارد. چرا که عهدها و پیمانها پایه اعتماد و اطمینان است. پایه‌ای که بدون وجود آن رشته پیوند انسانها سست ومتزلزل میگردد و می گسلد. نصوص قرآنی در اینجا تنها به فرمان دادن به وفای عهد وپیمان، و نهی از شکستن وگسستن آن، بسنده نمی‌کند. بلکه مثالهائی را پیاپی می‌آورد، و پیمان‌شکنی را بد می شمارد، و اسباب و عللی را نفی میکند که چه بسا کسانی آنها را برای توجیه پیمان شکنیهای خود مستمسک قرار دهند:

شأن نزول آیه 91:

638- ک: ابن جریر از بریده روایت کرده است: این آیه در باره بیعت با رسول الله ﷺ [هرکه ایمان می‌آورد، با پیامبر بیعت می‌کرد] نازل شده است.
(طبری 21871 از ابولیلی از بریده روایت کرده است. در طبری، نزد مؤلف و ابن کثیر «بریده» آمده و «مزیده بن جابر» درست است چنانچه در «در المنثور» 4 / 242 و «تفسیر شوکانی» 3 / 230 آمده.

وَلَا تَكُونُوا كَالَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَى مِنْ أُمَّةٍ إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ اللَّهُ بِهِ وَلَيُبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ﴿٩٢﴾

و مانند آن (زن) نباشید که رشتهٔ خود را پس از محکم تابیدن گسست، تا قسم‌های تان را در میان خود وسیله فریب سازید، تا گروهی از گروهی دیگر (مال و امکانات) بیشتر بدست آورد. جز این نیست که الله شما را به وسیله آن می آزماید، و به یقین روز قیامت آنچه را که در آن اختلاف میکردید برایتان بیان می‌کند.(۹۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نقضت»: نقض: شکستن. خواه ظاهری باشد، مثل: شکستن استخوان و خواه معنوی، مانند: شکستن پیمان.«انکاث»: نکث: شکستن و آن مثل نقض است. در قرآن عظیم الشأن، اکثراً در شکستن عهد به کار رفته است.
به یاد داشته باشید که: پیمان شکنی پی‌درپی، ننگ بیشتری دارد. «أَنْكاثاً» جمع «نكث» نکث (به کسر- ن)، چیزی است که پس از تابیده شدن باز شده باشد.
جمع آن، انکاث است. یعنی: بازشده ها، تکه تکه ها. انکاثا در آیه، به جای «جعلها انکاثا» است.
«غزلها»: غزل (بر وزن عقل)، تابیدن و تابیده. اسم و مصدر، هر دو آمده است.
«دخلا»: دخل (بر وزن شرف)، کنایه از فساد است. راغب میفرماید: فسادی که به عقل یا بدن داخل می شود.
«اربی»: ربو: زیادت. «ربی یربو» یعنی زیاد شد و کثرت یافت. «اربی»: زیادت یافته تر و ثروتمند (تفسیر نور)

تفسیر:

پیمان شکنی، هدر دادن زحمات گذشته است طوریکه میفرماید: «وَلا تَكُونُوا كَالَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَها مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكاثاً» هر چه پیمان محکم‌تر بسته شود، شکستن آن بدتر است. باید

گفت که: این ضرب المثلی است که خدا آن را در مورد انسانی آورده است که عهد وپیمانش را برهم میزند. (این نظر مجاهد و قتاده است.).
«و» درشکستن سوگندها و گسستن پیمانها «مانند آن زنی نباشید که رشته خود را» یعنی: آنچه راکه بافته بود «پس از محکم بافتن آن» یعنی: پس از استوار ساختن و به أنجام رساندن آن پارچه بافته شده «یکی یکی از هم گسست» یعنی: اگر سوگندها و پیمانهایتان را بشکنید، همانند آن زنی هستید که تکه‌ای را محکم می‌بافت، سپس آن را رشته رشته از
هم می‌گسست و به حال اول آن بر می گرداند.
اکثر مفسران و از جمله اِبن‌کثیر در بیان سبب نزول میگوید: «در مکه زنی أحمق و أبلة بود که چون رشته‌ای را می بافت، آن را از هم باز میکرد و دیگر بار آنرا می رشت و باز آن را از هم می‌گسست». مردم میگفتند: این زن چقدر أحمق است!
با مقدّسات نباید بازی کنیم. (مقدّسات را دستاویز و وسیله‌ی خدعه و فریب قرار ندهیم). طوریکه میفرماید: «تَتَّخِذُونَ أَيۡمَانَكُمۡ دَخَلاَۢ بَيۡنَكُمۡ» قسم خود را وسیله‌ی فریب مردم قرار می دهید.
«دخل»: نیرنگ، فریب، تقلب و دغلی است این نیرنگ و دغل به خیال این است که «أَنۡ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرۡبَى مِنۡ أُمَّة» برای این که ملتی از لحاظ أفراد و مال بر ملتی دیگر برتر جلوه دهید.
هدف آیۀ کریمه، نهی از بازگشتن به کفر به سبب فریفته شدن به کثرت کفار و کثرت أموالشان است. به قولی: این هشداری است به مؤمنان از این‌که مبادا به بسیاری تعداد قریش و فراوانی أموال شان فریفته شده و بیعت خود را با رسول الله ﷺ نقض کنند.
بصورت کل: جمله‌ی آیۀ مبارکه «أَنۡ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرۡبَى مِنۡ أُمَّة» را دونوع تفسیر نمود:
الف: شما بخاطر قدرت و کثرت گروهی، پیمانی را که با گروه کوچك‌تر بسته‌اید نشکنید.
ب: شما بخاطر آنکه أبر قدرت شده‌اید، پیمان خود را با گروه‌های کوچك نشکنید.
امام مجاهد گفته است: آنها با هم پیمان می بستند، اما وقتی همپیمانی جدید را می‌یافتند که تعداد افراد وعزت و قدرتشان بیشتر بود، پیمان رانقض کرده وبا آنها پیمان می‌بستند. (مختصر ابن کثیر ۱۷۱/۱۰.).
یکی از ابزار آزمایش، وفای به تعهدات است طوریکه در آیه مبارکه آمده است: «إِنَّمَا يَبۡلُوكُمُ ٱللَّهُ» بِهِ خدا به وسیله‌ی وفای به عهد و پیمان شما را آزمایش می‌کند، تا مطیع و فرمانبر از عاصی و نافرمان مشخص شود.
«وَ لَيُبَيِّنَنَّ لَكُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَامَةِ ما كُنتُمۡ فِيهِ تَخۡتَلِفُونَ(92)»: و او در روز قیامت، روزی که همۀ رازها آشکار می شود، برای شما آنچه را در آن اختلاف می‌ورزیدید بیان خواهد داشت، و آنچه را در ضمیر و باطن دارید میداند؛ پس هر کس را در برابر عملکردش، از امانت و خیانت، جزا می دهد.

شأن نزول آیۀ 92:

639- ک: ابن ابوحاتم از ابوبکر بن ابو حفص روایت کرده است: سعیدة اسدیه دیوانه بود موی و پوست درخت خرما را جمع میکرد. خدا آیۀ «وَلاَ تَكُونُواْ كَٱلَّتِي نَقَضَتۡ غَزۡلَهَا» را در بارۀ او نازل کرد.

وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَلَتُسْأَلُنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴿٩٣﴾

و اگر الله میخواست همه شما رأمت (مسلمان) میگردانید (همه را به اِجبار وادار به ایمان میکرد، اما اِجبار چه سودی دارد؟) ولی خدا هر کس را بخواهد (و مستحق ببیند) گمراه و هر کس را بخواهد (و لایق بداند) هدایت میکند، و البته از آنچه در دنیا می کردید، پرسیده خواهید شد.(٩٣)

تشریح لغات واصطلاحات:

«أُمَّةً وَاحِدَةً»: ملّت واحده و یکتا در روش و منش و کنش همه یکسان همچون فرشتگان مؤمن و با ایمان می شدید (یونس/ آیهٔ 99). «ترجمهٔ معانی قرآن» (مصطفی خرمدل.)

تفسیر:

در آیهٔ مبارکه آمده است: «و اگر الله می‌خواست، قطعاً شما را اُمتی واحد قرار می داد» که به مقتضای سرشت وغریزه، همانند فرشتگان بر مدار طاعت و اِنقیاد قرارگرفته وهمه با وفاق تمام سردر این راه می داشتید و برحق و حقیقت متفق و همداستان می بودید

«ولی» حکمت الهی اقتضاء کرد تاشما را درعرصه اعتقاد وعمل مختار بگذارد لذا بر اساس این سنت و حکمت است که «هر که را بخواهد گمراه میکند» یعنی: الله متعال هرکه را که علم أزلی وی بر آن رفته که او آزادانه گمراهی را انتخاب می‌کند، گمراه میکند و او را خوار و بی مقدار میگرداند و این حکمی عادلانه از سوی وی دربارهٔ آنان است بنابر این، آنان بر اثر گمراهی، پیمان شکنی وسوگند شکنی را سهل وساده می پندارند «و هرکه را بخواهد هدایت میکند» یعنی: خداوند متعال هرکه راکه علم ازلی وی بر آن رفته که او هدایت را انتخاب میکند، با توفیق دادنش به راه هدایت به عنوان فضلی از سوی خویش هدایت میکند پس گمراه ساختن حق تعالی، عدل وی است و هدایت کردن وی، فضلش «و البته از چون و چند آنچه میکردید» از اعمال در دنیا «از شما پرسیده خواهد شد» در روز قیامت و در برابر آن جزا خواهید یافت.

دست خداوند در اِجبار مردم باز است، لیکن سُنّت و حکمت الهی آزاد گذاشتن مردم است.

«وَلَوْ شاءَ اَللّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً واحِدَةً» اگر الله متعال میخواست تمام بشریت رابا یک استعداد خلق میکرد و همه را جزو یک ملت قرار میداد به گونه‌ای که هیچ گونه اختلاف وتفاوتی با هم نداشته باشند. و به مقتضای سرشت و غریزه، همانند فرشتگان بر مدار طاعت و انقیاد قرار گرفته و همه با وفاق تمام سر در این راه می داشتید و بر حق و حقیقت متفق و همداستان می بودید «وَ لكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشاءُ» اما حکمتش چنان اِقتضاء کرد که آنها را آزاد ومختار بگذارد. گروهی راه نیکبختی را پیش گیرد وگروهی راه شقاوت را. به هر کس بخواهد یاری نمیرساند و گمراه میشود و رسوا میگردد، و به هر کس‌که بخواهد توفیق عنایت میفرماید واو را هدایت میکند. انسان در انتخاب عقیده و راه آزاد است. «وَ لَتُسْئَلُنَّ عَمّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (93)» و در روز قیامت دربارهٔ‌ی تمام اعمالتان از شما سؤال میشود و درمقابل هر ذره نیک وبد پاداش یا جزا می بینید. بناءً سؤال و جواب در قیامت را جدّی بگیریم.

خوانندۀ محترم!

خداوند همه‌ی مردم را به طور فطری هدایت می‌فرماید، لیکن مردم بر اساس اختیار وآزادی که دارند دو گروه میشوند؛ گروهی برخلاف عقل و فطرت راه خلاف را انتخاب میکنند و توبه نمیکنند، خداوند نیز آنان را به حال خود رها وگمراه میکند، ولی گروهی همان راه فطرت و اطاعت را انتخاب میکنند، وخداوند آنان را کمك و هدایت میکند.

بنابر این مراد از هدایت و گمراه کردن خداوند مرحله‌ی بعد از انتخاب انسان است.

راستی اگر هدایت و گمراه شدن انسان اختیاری نبود، در پایان آیه خداوند نمیفرمود: شما بازخواست میشوید! پس سؤال خداوند نشانه‌ی آزادی ماست. زیرا انسان مجبور مورد بازخواست قرار نمی‌گیرد.

وَلَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا وَتَذُوقُوا السُّوءَ بِمَا صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَلَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴿۹۴﴾

و قسم‌هایتان را در میان خود وسیلۀ فریب قرار ندهید، تا (مبادا) قدمهایتان پس از محکم شدنش بلغزد، و به سبب منع کردنتان از راه الله عذاب را بچشید و در آخرت عذاب بزرگ داشته باشید.(۹۴)

تفسير:

«وَلا تَتَّخِذُوا أَيْمانَكُمْ دَخَلاً بَيْنَكُمْ»: به خاطر تأکید بر عظمت شأن عهد و پیمان آن را تکرار کرده است. میفرمایدکه: قسم را وسیله‌ی خدعه و نیرنگ قرار ندهید و مردم را به آن فریب ندهید تا منافعی به دست آورید. (در تفسیر فی الظلال القرآن سید قطب آمده است: بر گرفتن عهد و پیمان برای فریب و نیرنگ، باور را در ضمیر متزلزل وسست میکند وسیمای آن را در نهاد دیگران مشوه و زشت جلوه میدهد. پس آن که قسم می خورد و می داند برای فریب قسم می خورد، نه عقیده‌ای ثابت دارد و نه بر صراط مستقیم است و در همان حال سیمای عقیده را در نزد اشخاصیکه برایشان قسم می‌خورد زشت و مشوه می سازد؛ چرا که می دانند قسم هایش برای تقلب و نیرنگ است، از این رو مانع ورود آنها به راه الله متعال میشود و عملکرد چنین کسی را خداوند متعال در قالب این مثال ناپسند برای مؤمنان بیان کرده است.).

در «تفسیر أنوار القرآن» آمده است: هدف از این سوگندها؛ سوگند بیعت با رسول الله ﷺ دیگر قسم های است. بدین ترتیب خداوند متعال کسانی را که با رسول وی ﷺ بیعت کرده‌اند، از شکستن عهد اسلام و یاری دادن دین حق، نهی می کند.

به یاد داشته باشید که: پیمان شکنی وسوء استفاده از مقدّسات، سبب بدعاقبتی است. طوریکه در آیۀ مبارکه آمده است: «فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِها» تا گام‌هایتان دچار لغزش و انحراف نشود، بعد از آن که در راه حق وصراط مستقیم محکم و استوار بودید. یعنی: کسی که پیمان را می شکند، درحقیقت خطای بزرگی رامرتکب شده وچه بسا که این لغزش اورا رهسپار ورطه هلاک گرداند؛ بعد از آنکه درثبات و پایداری بر پیمان، استوار و ثابت قدم بوده است.

ابن کثیر گفته است: این مثلی است برای اشخاصیکه بر جاده‌ی مستقیم باشد اما به سبب قسم های فریبکارانه‌اش مردم را از راه الله باز دارد و خود نیز از راه هدایت منحرف شود؛ زیرا وقتی کافر ببیند که مؤمن هم، پیمانش را نقض میکند و خیانت می ورزد، دیگر به دین اعتماد نمی کند. به همین سبب راه و رود او به دین اسلام مسدود می‌شود.

از این رو گفته است: «وَ تَذُوقُوا اَلسُّوءَ بِما صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اَللّهِ» و به سبب نقض عهد و پیمان مانع شوید که دیگران به دین اسلام در آیند و در دنیا کیفر شدید و ناخوشایند خواهید دید.

«وَلَكُمْ عَذابٌ عَظِيمٌ (94)» و در آخرت عذاب شدید آتش دوزخ را خواهید داشت.

درمورد شأن نزول این آیهٔ مبارکه ازکلبی روایت شده است که: آیه کریمه در بارهٔ مردی از حضرموت به نام عبدان بن أشوع نازل شد که نزد رسول الله ﷺ ازامرأ القیس کندی شکایت کرد وگفت: او در کنار زمین من زمینی دارد و بخشی از زمین من را بریده به زمین خودش پیوند داده و آن را ازمن ربوده است. رسول الله ﷺ به وی فرمودند: «آیا بر آنچه میگویی شاهد هم داری؟». گفت: یارسول الله! قوم همه می دانند که من در آنچه میگویم صادقم ولی اورا از من گرامی‌تر می دارند. آن حضرت ﷺ به امرأ القیس فرمودند: «رفیقت چه می‌گوید؟». او گفت: دروغ و باطل میگوید. پس دستور دادند که قسم بخورد. اما عبدان گفت: امرأ القیس مردی فاجر است و پروایی از قسم خوردن را ندارد. رسول الله ﷺ فرمودند: «حال که گواهانی نداری، سوگند او را بپذیر».

عبدان گفت: جز پذیرفتن قسم اش دیگر هیچ راهی ندارم؟ فرمودند: «خیر!».

سپس به امرأالقیس دستور دادند که قسم بخورد اما همین که برخاست تا قسم بخورد، آن حضرت ﷺ او را عقب زدند و گفتند: «برگرد».

پس چون از نزد ایشان برگشت، این آیه نازل شد. «وَلَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا وَتَذُوقُوا السُّوءَ بِمَا صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَلَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ(۹۴)».

وَلَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴿۹۵﴾

و عهد الله را به بهایی اندک (دنیا) نفروشید؛ زیرا آنچه نزد خداست، برای شما بهتر است، اگر بدانید [که ارزش وفای به پیمان خدا قابل مقایسه با همه دنیا نیست.](۹۵)

انگیزه پیمان شکنی، همانا رسیدن به دنیاست، با هرچه معامله کنید، باز هم نسبت به پیمان شکنی کم است. «وَلا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اَللّهِ ثَمَناً قَلِيلاً» پیمان الهی و پیامبر صلّی الله علیه وسلم را با متاع دنیای ناپایدار و ناچیزی نفروشید و مبادله نکنید.

تفسیر:

«ثَمَناً قَلِيلاً»: بهای اندک. قیمت ناچیز. و بدانید که تمام بهرهٔ دنیا حقیر و بی‌ارزش است، زیرا اجر عظیمی که وفا به عهد نزد الله متعال دارد بزرگتر و گران بهاتر از پول ناچیز بی ارزشی است که گرفته‌اید، «إِنَّما عِنْدَ اَللّهِ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (95)» باید گفت که: از دست دادن الطاف الهی و پیمان شکنی برای بدست آوردن کامیابی مؤقت، يك ساده نگری است. بناءً اگر واقعاً به حقیقت واقف هستید، یقین بدانید که ثواب و پاداش موجود در نزد خدا برای شما از متاع دنیای گذرا بهتر است. سپس علت آن را بیان کرده و میفرماید:

مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ وَلَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴿۹۶﴾

آنچه [از ثروت و مال] نزد شماست، فانی می شود و آنچه [از پاداش و ثواب] نزد الله است، باقی میماند، و قطعاً آنان که [برای دینشان] شکیبایی ورزیدند، پاداششان را بر پایه بهترین عملی که همواره انجام می داده اند، میدهیم.(۹۶)

تفسير:
«ما عِنۡدَكُمۡ يَنۡفَدُ وَ ما عِنۡدَ اَللّٰهِ باقٍ»: جز الله، هيچکس و هيچ چيز باقى نيست.
طوريکه در آيه مبارکه ميفرمايد: اى انسان! آنچه نزد شما از چيزهاى بی‌ارزش دنياى فانى است، ازبين مى رود اما آنچه نزد الله متعال از پاداش عظيم است پايدار است و ازبين نمی‌رود.
«وَ لَنَجۡزِيَنَّ اَلَّذِينَ صَبَرُوا أَجۡرَهُمۡ بِأَحۡسَنِ ما كانُوا يَعۡمَلُونَ(96)» و الله متعال به زودى کسانى را که برادای طاعات و پرهيز از محرمات شکيبايى کردند به بهترين و بزرگترين، بخشش و عطا پاداش مى دهد، بناءً از روى فضل و کرم در برابر کمترين طاعت نيز به ايشان اجر ومزد عطا ميکند آن گونه که در برابر برترين طاعات مزد عنايت مى نمايد.

مَنۡ عَمِلَ صَالِحًا مِنۡ ذَكَرٍ أَوۡ أُنۡثَى وَهُوَ مُؤۡمِنٌ فَلَنُحۡيِيَنَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجۡزِيَنَّهُمۡ أَجۡرَهُمۡ بِأَحۡسَنِ مَا كَانُوا يَعۡمَلُونَ﴿٩٧﴾

هر کس خواه زن و خواه مرد، کار نيک أنجام دهد و او مؤمن باشد، البته به زندگى پاک و خوشايند زنده اش می‌کنيم. و حتماً (نظر) به نيکوترين آنچه عمل می‌کردند، ثوابشان خواهيم داد.(۹۷)

تفسير:

زن و مرد در کسب کمالات معنوى يکسانند:

طوريکه درآيه مبارکه آمده است: «مَنۡ عَمِلَ صالِحاً مِنۡ ذَكَرٍ أَوۡ أُنۡثى وَ هُوَ مُؤۡمِنٌ فَلَنُحۡيِيَنَّهُ حَياةً طَيِّبَةً» قبل از همه بايد گفت که: کار خوب به تنهايى کافى نيست، بلکه خود انسان هم بايد شخصيت خوبى داشته باشد. بناءً هرکس از مرد يا زن، که همراه با اخلاص و متابعت کار شايسته کند درحاليکه به الله متعال و پيامبرش محمد ﷺ و هشدارها و مژده‌هايش مؤمن باشد، پس قطعاً خداوند متعال او را در اين دنيا با زندگى پاکيزۀ سعادتمندانه، آرام، امن و راحت، زندگى مى بخشد هر چند مال و ثروتى اندک داشته و از جاه و مقام پيش بندگان بى بهره باشد.
حسن بصري گفته است: جزدر بهشت حيات براى هيچ کس پاک و بى آلايش نيست؛ چون حياتى است بدون موت، و سراسر آن استغنا و بى نيازى است، بدون فقر و بينوايى، و تندرستى مطلق است بدون بيمارى، و سعادت است بدون شقاوت. (حاشيه‌ى صاوى بر جلالين، قول اول از ابن عباس(رض) مى باشد و روشن‌تر است)
«حيات طيبه»: آن است که انسان دلى آرام و روحى مؤمن داشته باشد، مؤمن به نور خدا می‌بيند، مشمول دعاى فرشتگان است، مشمول تأييدات الهى است، اين‌گونه افراد خوف و حزنى ندارند. (تفسير نور)
«وَلَنَجۡزِيَنَّهُمۡ أَجۡرَهُمۡ بِأَحۡسَنِ ما كانُوا يَعۡمَلُونَ (97)»: در آخرت پاداش جزيل و اجر جميل همراه با فوز عظيم در جوار پروردگار کريم عنايت خواهد کرد.و چه پاداشى است کريمانه!

شأن نزول آيه:
کلبى در بيان شأن نزول آيه مبارکه مى فرمايد: چون دو آيه فوق نازل شد، امرألقيس گفت؛ آرى! حقيقت اين است که آنچه نزد من است نابود ميشود ولى رفيقم (عبدان) برحسب نيکوترين آنچه عمل ميکند، پاداش می‌يابد. بار خدايا! او در آنچه که عليه من

ادعا کرده صادق است، من زمین او را بریدم و به زمین خود ضمیمه کردم اما به خدا قسم دکه نمی‌دانم چه اندازه؟ پس هر چه میخواهد از زمین من بگیرد و مانند آن را نیز همراه آن، به اضافه آنچه از محصول آن خورده‌ام! همان بود که این آیه نازل شد: «هر کس از مرد یا زن که کار نیک کند» کار نیک: کار موافق با کتاب الله متعال و سنت پیامبر وی صلی الله عله وسلم است «و او مؤمن باشد» زیرا عمل نیک کافر هیچ ارزش و اعتباری ندارد «بی‌گمان به زندگی پاک و پسندیده‌ای زنده‌اش میداریم» در دنیا؛ با بخشیدن رزق و روزی حلال به او و توفیق بخشیدنش به دریافت حلاوت طاعت و با آماده ساختن تمام وجوه راحت و آسایش وی.

ابن عباس(رض) میگوید: «مراد از آن؛ فراهم ساختن زمینه کار پاکیزه و عمل شایسته برای وی است». به‌قولی دیگر: مراد از زندگی پاکیزه، زندگی در بهشت است «و مسلما به آنان» در آخرت «بر حسب نیکوترین آنچه میکردند، پاداش میدهیم»

درحدیث شریف آمده است: «قطعاً هرکس به اسلام راه یافت و معیشت مادی زندگی‌اش درحد کفاف بود وبه آن حد قناعت ورزید، رستگار گشت».

حیات طیبه چیست؟

با توجه به آنچه درکتب لغت وتعریف های که توسط مفسران در مورد کلمه طیب وطیبه آمده است جمعبندی آن چنین است: «خوب ونیکو بودن یا شدن، شیرین ودلپذیر وخوشمزه، راضی و دلپذیر، گوارا، همراه با آرامش خاطر، روا وحلال، عطر وخوشبویی». با توجه به معانی فوق منظور از حیات طیبه نوعی زندگی شخصی یااجتماعی میباشد که درآن جریان زندگی آرام و روان است وپاکی وآسودگی خاطر برآن حاکم است وانجام کارها در آن از درد سرهای اضافی و مزاحمت های بی‌جا به دور است.

در این نوع زندگی تمام تلاش انسانها در جهت انجام کارها بر اساس قوانین و مقررات و سنت های طبیعی و الهی مصروف می گردد و جریان بالنده زندگی در فضایی آکنده از مهربانی و آرامش و بطور دلنشین و بدور از مزاحمت‌های تصنعی و جنگ و جدال های خودساخته بر محور کرامت انسانی در بستری از زمینه‌های رشد وکمال رو به سوی خدای خود در حرکت خواهد بود.

واقعاً چنین زندگی را «حیات طیبه» یا «زندگی نیکو» می نامیم که دست یافتنی است وهزاران انسان تاکنون آن را به صورت فردی یا جمعی تجربه نموده اند.

حیات طیبه کسب کردنی و ایجاد کردنی است:

با عنایت به اینکه شروع در آیهٔ مبارکه: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ 97 سوره نحل»: با کلمه عمل مقدم گردیده است معلوم می شود «زندگی نیکو» را باید بنا نهاد و ساخت و تمامی اجزاء و عناصر آن عملیات حساب شده که توام با کار و کوشش ودقت میباشد عملی خواهد شد وبصورت به نایل خواهیم آمد.

نقش زن و مرد در حیات طیبه:

طوریکه در فوق هم یادآور شدیم؛ برای کسب «حیات طیبه» مرد و زن هر دو نقش اساسی وبنیادی دارند و برای استقرار این نوع از زندگی هم مردان و هم زنان باید برای ایفای نقش طبیعی و عملی خود با جدیت در صحنه زندگی حضور فعال داشته باشند و

بدون یکی از آنها دیگری نمی تواند بدان نایل آید پس هم مردان باید باشند و هم زنان باید حضور داشته باشند و هیچکدام جبران کننده عدم حضور دیگری نمیتواند باشد زیرا هر کدام جایگاه خاص و بخصوص خودرا دارد بدین ترتیب چه زن وچه مرد باجدیت درصحنه زندگی طیب باید حضور فعال داشته باشند و از هرگونه مسامحه و کوتاهی خودداری نموده و با دوری از تنبلی و خود باختگی با عزمی راسخ بطور مادام العمر در تحقق «حیات نیکو» به سهم خود انجام وظیفه نمایند.

تعامل زن و مرد:

از سیاق آیه چنین استنباط میشود که ضمن اینکه زن و مرد هر کدام بطور مستقل باید برای کسب زندگی نیکو تلاش نمایند لیکن نقش تسهیل کننده یا بازدارنده نیز می توانند برای یکدیگر داشته باشند، پس همراهی و یاری رساندن به یکدیگر برای نیل به حیات طیبه باید مدنظر باشد.

این موضوع در سبك زندگی مشترک تجلی پیدا می کند که زن و مرد نقش مکمل یکدیگر بودن را ایفا نمایند.

عنصر اصلی تحقق حیات طیبه:

طوریکه در آیۀ (97 سورۀ نحل) خواندیم، قرآن رکن مهم تشکیل و تداوم حیات طیب را «عمل صالح» میداند، کلمۀ صالح در کتاب لغت ازجمله در «المنجد کتاب لغات فرهنگ نوین صفحه 378) به معانی زیر آمده است: «درستی، مناسب بودن، کارآمد، حال خوب، شایستگی و نیکی» و ضد آن «فساد» است. بنابراین هر کاری را درست انجام دادن، هر عملی را خوب انجام دادن، عمل صالح می شود.

به عبارت دیگرانجام دادن هر فعلی مطابق با شرایط و مقتضیات آن بطوری که هدف آن کار بوده وبه نتیجه مطلوب برسد آن عمل صالح است.(دقت کنید).

اصلاح یک باور غلط بین عوام رایج است که عمل صالح را اعمالی مانند عبادات یا صدقات و خیرات یا جهاد و امثال آن می دانند این درست نیست زیرا همه‌ی اینها عمل صالح است لیکن در انحصار این موارد نیست بلکه منظور قرآن این است که شخص مومن هر کاری را که درست انجام دهد از قبیل کارهای روزمره مثل تمامی شغل‌ها وکارهای افراد چنانچه بطور کامل وخوب انجام شود وکارآمد باشد عمل صالح محسوب میشود و بر عکس اگر همین عبادات یا کارهای خیر را درست انجام ندهیم عمل صالح نخواهد بود.

به عبارت دیگر هر کاری که مطابق با ضوابط و مقررات و بطور درست انجام شود که حاصل آن تولید یا خدمتی مفید باشد و به اصطلاح امروزی مطابق با استندرد باشد میتوان بر آن نام عمل صالح نهاد.

پس عنصر اصلی و مهم نیل به «زندگی نیکو»، «درست کارکردن» می باشد.

در واقع شرط تحقق «حیات طیبه» این است که مسلمانان کارهای خود را اعم از عبادات و خیرات و کارهای تولیدی و خدماتی و غیره را به نحو احسن و به نیت عمل صالح انجام دهند تا دارای زندگی خوب توام با آرامش باشند که در چنین وضعیتی هم دارای دنیایی آباد بوده و هم آخرتی مطلوب نیز خواهند داشت و به جامعه ی ایده آل و مثال زدنی دست خواهند یافت.

شرط ایمان:

گرچه عنصر عمل صالح از ارکان تحقق زندگی طیب است لیکن کافی نیست بلکه شریط ایمان نیز لازم است.
در تمامی آیات قرآن کریم پس از دعوت به ایمان به خدا و حقیقت جهان هستی تاکید به عمل صالح گردیده است و این نشان میدهد عمل بدون ایمان و ایمان بدون عمل هیچکدام کافی نمی باشد و کارساز نیست. بنابر این علاوه بر «حسن فعلی» باید از «حسن فاعلی» نیز برخوردار بود.
شرط ایمان موجب میشود کارهایی که ازبنیان فاسد یاغلط باشد از حیطه اقدام و عمل خارج شود و فقط اعمالی که در چارچوب شرع و عقل و عرف جایز شناخته شده بصورت درست اجرا شود تا مصداق عمل صالح گردد.
به عبارت دیگر عمل درست و شایسته به منزله آجرهای یک ساختمان میباشد که با ملات ایمان به آن هویت می بخشد و از روح کلی برخوردار میگردد و ایمان ضامن تداوم عمل نیکو و تسری آن به سایر کارها میگردد. (تفسیر نمونه ج 11 ص 392)
در واقع اعمال آدمی به طور پراگنده وجدا ازهم هستند و این روح ایمان است که به آنها وحدت می بخشد و بدین ترتیب نفس انسان طیب میشود و آنگاه است که باوجود افراد طیب
درجامعه، حیات اجتماعی طیبه تحقق میبابد.
در نهایت باید گفت: برای دست یابی به یک زندگانی بالنده و روبه رشد و کمال که توام با آرامش و آسایش باشد هر مسلمانی اعم از زن و مرد باید کارهایش را درست و نیکو انجام دهد؛ الله متعال نیز به آن برکت داده و علاوه بر اینکه دنیای خوب و آباد آنان را تضمین نموده در آخرت هم اجر وافری عطا خواهد نمود.

خوانندگان محترم!

در آیات قبلی بیان یافت که: بهترین مکافات را به مؤمنان راستین اختصاص میدهد که به دلیل درستکاری و باورشان ازوسوسه های شیطان وشیطان صفتان پر هیز میکنند.
اینک در آیات متبرکه ذیل(98 الی 105) در بارۀ آداب قرآن و دیدگاه آن و همچنان در این آیات به شبهه های شیطانی مخالفان نبوت اشاره می کند که میگفتند: محمد، نزد مرد نصرانی قرآن آموخت نه از خدا. باید دانست که قرآن، عربی روشن است و آن شخصی که مشرکان می پنداشتند معلم پیامبر است، گنگ وغیرعرب بود. پس، چگونه ممکن است قرآن با آن همه شیوایی و زیبایی، چنان شخصی ناتوانی آن را به پیامبر بیاموزد؟! زهی خیال باطل!

فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ﴿٩٨﴾

پس هنگامی که قرآن می خوانی از شیطان رانده شده به خدا پناه بخواه.(۹۸)

تشریح لغات واصطلاحات:

«فاستعذ»: عوذ: پناه بردن. «فاستعذ»: پناه ببر.«فَاسْتَعِذْ بِاللهِ...»: به خدا پناه ببر و خویشتن را در پناه او بدار. مراد گفتن: «أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» به هنگام خواندن قرآن درنماز وجز آن است. با توجّه بدین نکته که این پناه بردن و استعاذه گفتن، تنها نباید محدود به گفتار باشد، بلکه باید از ته دل از الله خواست که مدد فرماید و شیطان را از محیط فکر انسان به دور وسایر موانع را ازسر راه فهم قرآن بردارد تاجمال

دلارای حقیقت جلوه گر آید. «الرَّجِیمِ»: مطرود. ملعون. فَعیل به معنی مَفْعُول است (سوره آل‌عمران / 36). «ترجمۀ معانی قرآن».

تفسیر:

«فَإِذا قَرَأْتَ اَلْقُرْآنَ» ای مسلمان! چون قصد قرائت قرآن کردی، «فَاسْتَعِذْ بِاللّهِ مِنَ اَلشَّيْطانِ اَلرَّجِيمِ(98)» باید گفت که: پناه بردن به الله متعال، نشانه‌ی ایمان به او و توکّل بر اوست. پس در آغاز تلاوت قرآن، از شر شیطان رانده شده از رحمت حق تعالی، به پروردگار باعظمت پناه ببر و بگو:«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ.» تا در موقع خواندن قرآن تو را وسوسه نکند، و تو را از تأمل در قرآن و عمل به آن باز ندارد.

باید متذکر شد که: پناه بردن شما همراه پناه دادن اوست. (پس پناه ببرید، «فَاسْتَعِذْ» تا او شما را پناه دهد و اگر او پناه ندهد، پناهندگی ما بیهوده است.) و در ضمن قابل یادآوری است که: جز پناهندگی به او راه دیگری هم در برابر ما وجو ندارد.

باید گفت که: أمر به خواندن »أَعُوذُ بِٱللَّهِ مِنَ ٱلشَّيطَٰنِ ٱلرَّجِيمِ» در هنگام تلاوت قرآن، به اجماع علماء مفید استحباب است. همچنین جمهور علماء بر آنند که مستحب خواندن «أَعُوذُ بِٱللَّهِ مِنَ ٱلشَّيطَٰنِ ٱلرَّجِيمِ» قبل از تلاوت قرآن است نه بعد از آن.

إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴿۹۹﴾

یقیناً او بر کسانی که ایمان آورده اند وهمواره بر پروردگارشان توکل میکنند، تسلّطی ندارد.(۹۹)

تفسیر:

«سلطان»: تسلّط: در این هیچ شکی نیست که: شیطان به سراغ همه ای انسانها می‌آید، ولی ناگفته نماند که شیطان برهمه‌ای انسانها تأثیرگزارهم نیست. بیگمان الله متعال شیطان را بر دوستان خویش که بر وی تکیه کرده وکار خود را به وی میسپرند، مسلط نمیگرداند. ایمان و توکّل، به الله متعال، قلعه‌ای و سنگر محکم و شکست ناپذیری است که انسان را از آسیب پذیری حفظ میکند. به یاد داشته باشید که: در مشکلات و سختی‌ها فقط به الله متعال تکیه و اعتماد می‌کنند.

إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ﴿۱۰۰﴾

سلطۀ او تنها بر کسانی است که او را به دوستی میگیرند و (سلطۀ او) بر کسانی است که آنها به او (الله) شرک می‌آورند. (۱۰۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَتَوَلَّوْنَهُ»: او را به دوستی میگیرند. او را به رهبری و سرپرستی خود انتخاب میکنند.

«بِهِ مُشْرِكُونَ»: به سبب وجود شیطان و پا در میانی او شرک می‌ورزند.در این صورت حرف باء سببیه است. یا این که: نسبت به خدا مشرکند. در این صورت حرف باء برای تعدّیه است. «ترجمۀ معانی قرآن»

تفسیر:

باید گفت که: مقدّمات سلطه‌ی و نفوذ شیطان را خود انسان بر خود مساعد میسازد.

«إِنَّما سُلْطانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ»: (تا مردم ولایت منحرفان را نپذیرند آنان کاری را از پیش برده نمیتوانند) طوریکه در آیۀ مبارکه خواندیم: «إِنَّما سُلْطانُهُ عَلَى اَلَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ» تسلط شیطان فقط براشخاصی است که از راه وعقاید وی پیروی نموده و درنافرمانی

پروردگار رحمان از اواطاعت میکنند ونیز تسلطش بر کسانی است که در سخنان خود به الله متعال شریک می‌آورند.
و درعبادت وذبایح وخوردن وآشامیدنی‌هایشان از دستورات وی تبعیت نموده و دچار شرک شده‌اند. موحّدان واقعی بیمه هستند، لیکن هرکس به سراغ غیر او رفت نفوذ پذیر میشود.

وَإِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنَزِّلُ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴿١٠١﴾

و هنگامی که آیه ای را [که در بردارنده حکم جدیدی است] جایگزین آیه دیگر میکنیم، درحالیکه خدا به‌آنچه نازل میکند داناتراست، مخالفان میگویند: تو فقط [بر خدا] دروغ می بندی!! [چنین نیست که می گویند] بلکه بیشترشان [اسرار تبدیلِ احکام را] نمی دانند.(١٠١)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ءَايَةً»: مراد جایگزین کردن احکام تازه قرآن به جای احکام کتاب‌های پیشین پیغمبران است (مراجعه شود به سوره های: بقره آیهٔ: 142، أنعام آیات: 145 و 146). و شاید مراد نسخ آیه‌ای از قرآن توسّط آیه دیگری از آن باشد که خداوند بخواهد برای بهبود جامعه مریض أدویه و أطعمهٔ آنان را کم و بیش و تعویض و تبدیل کند.«ترجمهٔ معانی قرآن».

تفسیر:

دین مقدس اسلام دارای دو نوع قوانین است؛ قانون ثابت و قانون متغیر، که البته تغییر آن بدست الله متعال است، در ضمن قابل یاد آوری است که: همهٔ قوانین الهی در زمان و شرایط خودش دارای أرزش می باشد.
«وَإِذا بَدَّلْنا آيَةً مَكانَ آيَة»: هرگاه آیه‌ای را به جای آیه‌ای دیگر نازل کنیم، یعنی الله متعال به وسیلهٔ نسخ و مانند آن، آیه‌ای از قرآن را به جای آیه‌ای دیگر قرار دهد.

خوانندهٔ محترم!

ملاحظه فرموده باشیدکه: طبیب بخاطر صحتمندی مریض خویش، در صورت لزوم دید نسخه را تغییر میدهد و این نوع تغییر در آیات و احکام نیز هست که به آن نسخ میگویند.
مخالفان پیامبر اکرم ﷺ همین که میدیدند دستوری عوض شد میگفتند: تو یارانت را مسخره کرده‌ای و هر روز قانون و دستوری را به دروغ می گویی و قانون قبل را لغو می‌کنی.
باید گفت که متوجه باید بود که: دشمن از هر فرصتی در هر لحظه ای سوء استفاده بعمل آورده، وکوشش میکند هر چیزی را بهانه قرار دهد. عامل همه ای این انتقادات ها وبه اصطلاح بهانه جویی ها نابخردانه وتهمت ها همانا جهل است وبس.
«وَ اَللّهُ أَعْلَمُ بِما يُنَزِّلُ»: جمله‌ایست معترضه که به منظور توبیخ و سرزنش آمده است. یعنی الله به خیر وصلاح بندگان عالمتر است؛ او خود به مصلحت بندگانش در نسخ یا اثبات احکام بروفق احوال و زمان داناتر است،چون آیات این کتاب همانند دوا است و کمکم به مریض توصیه میشود تا شفا یابد، آنگاه دوا به خوراک‌های مفید دیگر تبدیل می‌شود.

«قالُوا إِنَّما أَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْلَمُونَ(101)» کافران نادان میگویند: ای محمد! جز این نیست که توبر الله متعال دروغ بستی و چیزی میگویی که به گفتن آن مأمور نشده‌ای، حال آنکه خدای متعال پیامبرش را از دروغ و بهتان مصوئنیت بخشیده است، پس قضیه چنان نیست طوریکه فکر میکنند، بلکه بیشترشان به آنچه پروردگار متعال و پیامبرش از تعظیم و تکریم سزاوار اند دانشی ندارند لذا آنها نسبت به امر پیامبران ورسالت نادانند.

باتأسف باید گفت که: مردم اسرارِ قوانین الهی را نمی دانند، تغییر قانون الهی، نشانه شك، پشیمانی، رشد علمی و تجربی یا ضعف قانون‌گذاری نیست، بلکه نشانه تدبیر، حکمت وتوجّه به شرایط است.

ابن عباس(رض) گفته است: وقتی آیه‌ای متضمن شدت و سختگیری نازل میشد وبعداً نسخ میگشت، کفار قریش میگفتند: محمد یاران خود را به بازیچه میگیرد و مسخره میکند، امروز به آنها امر می‌کند و فردا آنها را از آن نهی می نماید و این گفته فقط از خود او است.

نسخ چیست؟

نسخ در اصطلاح شرع؛ عبارت است از: پایان یافتن تعبد مؤمنان به قرائت یک آیه، یاحکم مستفاد از آن، یا هردو. بدین‌گونه که الله متعال حلال را حرام، حرام را حلال، مباح را ممنوع و ممنوع را مباح گرداند و این نمی شود مگر در باب حلال و حرام و منع و اِباحت، اما در اخبار ناسخ و منسوخی نیست.

أصل نسخ؛ از نسخ‌کتاب، یعنی نقل آن از نسخه‌ای به نسخه دیگر برگرفته شده، چرا که نسخ حکمی به حکم دیگر نیز درواقع متحول ساختن آن به غیر آن می باشد.

باید دانست که علمای اسلام از سلف و خلف بر ثبوت نسخ در کتاب الهی اتفاق نظر دارند و جز کسی‌که نظرش فاقد اعتبار است، مخالف ثبوت نسخ نیست. البته انکار نسخ از سوی یهود نیز مشهور است تا بدین وسیله به انکار نبوت محمد ﷺ دست یابند، به همین جهت یهودیان گفتند: چون محمد برخی از احکامی را که در تورات است نسخ نموده، لذا او پیامبر نیست، درحالیکه خود در این حجت خویش به آنچه که در کتاب خودشان (تورات) از نسخ وجود دارد، محکوم و مغلوبند؛ چون نسخ نکاح برادر با خواهرش، که این در شریعت‌آدم علیه السلام حلال بود و خداوند متعال آن را بر موسی علیه السلام و قومش حرام گردانید. آری! هر آیه‌ای را که منسوخ کنیم «یا آن» آیه «را به فراموشی بسپاریم» یعنی: آن را فراموشتان گردانیم تا آن را نخوانید و به یاد نیاورید «بهتر از آن یا همانندش را درمیان می‌آوریم» یعنی: حکمی را در میان می‌آوریم که برای مردم در دراز مدت یاکوتاه مدت سودمندتر، یا در منفعت و آسانی خود همانند حکم سابق است زیرا گاهی حکم ناسخ سبکتر میباشد، پس در کوتاه مدت برای‌شان نافع‌تر است وگاهی سنگین‌تراست وثواب آن بیشتر، لذا در درازمدت به حال‌شان سودمندتراست.

قتاده میگوید: «خدای متعال هر چه را میخواست، از یاد پیامبرش می برد و هر چه را میخواست منسوخ میساخت». قرائت دیگر (او ننسئ ها) است، که معنای آن این است: یا آن را به تأخیر می افگنیم.

قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ﴿١٠٢﴾

بگو: آن [آیات] را روح القدس از سوی پروردگارت به درستی و راستی نازل کرده تا کسانی را که ایمان آورده اند، ثابت قدم بدارد و برای تسلیم شدگان [به فرمان های حق] هدایت و مژده باشد.(۱۰۲)

تفسیر:

«رُوحُ الْقُدُسِ»: همان روح‌الامین و جبرئیل است که بخاطر پاکی از خطا و انحراف، روح القدس نامیده شده است.

«قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ اَلْقُدُسِ مِنْ رَبِّکَ بِالْحَقِّ»: ای پیامبر! به آنان بگو: من نگفتم که قرآن از نزد من است بلکه قرآن وحیی از نزد أحکم الحاکمین (الله تعالی) است که جبرئیل آن را از جانب رب العالمین با أخبار راستین و أحکام عادلانه به تدریج و به مناسبتها نازل و فرود آورده است.

دربارۀ نزول قرآن، هم جملۀ »أَنْزَلْنا» (نازل کردیم) بکار رفته است، مانند آیۀ »إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» (ما قرآن کریم را در شب لیله القدر نازل کرده ایم.)، و هم جملۀ «نَزَّلَهُ» و این بخاطر آن است که قرآن دارای دو نزول می باشد ؛ يك دفعةً بر قلب پیامبر اکرم ﷺ در شب قدر نازل شده است و یکبار به تدریج در مدّت بیست و سه سال.

«لِيُثَبِّتَ اَلَّذِينَ آمَنُوا» تابه وسیله‌ی دلایل و براهینی که در آن آمده است مؤمنان را ثابت قدم ساخته و به ایمان و یقین آنها افزوده شود.

«وَ هُدىً وَ بُشْرى لِلْمُسْلِمِينَ(102)» «و برای مسلمانان هدایت و بشارتی است» زیرا آنان را به سوی احکام ناسخ هدایت میکند و باورمندان به ناسخ و منسوخ وغیر آن ازکتاب الله متعال را به پاداش عظیم بشارت میدهد. پس قرآن از یک جهت پایدار سازنده مؤمنان بر ایمان است و از جهتی دیگر، هدایتگر و مژده بخش آنهاست.

وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ﴿۱۰۳﴾

وما میدانیم که آنان میگویند: یقیناً این آیات را بشری به او می آموزد!! [چنین نیست که میگویند، زیرا] زبان کسیکه [آموختن قرآن را به پیامبر] به او نسبت میدهید، غیر عربی است و این قرآن به زبان عربی فصیح و روشن است.(۱۰۳)

تشریح لغات واصطلاحات:

«بَشَرٌ»: مرادشان جوانی به نام جبر بود که اهل روم و مسیحی بود و در مکه به ساختن شمشیر اشتغال وتا اندازه‌ای با تورات و انجیل آشنائی داشت. «يُلْحِدُونَ»: متمایل میسازند وگرایش میدهند. مراد نسبت دادن است. «أَأَعْجَمِيٌّ»: گنگ ونارسا. غیر عربی (شعراء/198، فصّلت/44). «ترجمۀ معانی قرآن»

تفسیر:

الله تعالی شبهه دوم کافران را اینگونه مطرح نموده وآنرا رد مینماید: «وَ لَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّما يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ» الله متعال میداند که کافران میگویند: قرآن وحی الهی نیست بلکه پیامبر ﷺ آن را از انسانی مانند خود می آموزد! (مشرکین ادعا میکردندکه پیامبر صلی الله علیه و سلم قرآن را شخصی بنام غلام فاکه بن مغیره به نام »جبر رومی» بود که در آغاز عقیده نصرانی داشت و بعداً به اسلام گروید. این غلام در پایان کوه صفا به شغل فروشندگی مشغول بود وگاه گاهی رسول الله ﷺ با او مینشستند وچند کلمه‌ای با او سخن

میگفتند، زبان این غلام، عجمی(رومی) بود و او زبان عربی را فقط در حدی می دانست که جواب طرف را بسیار به مشکل آن هم در حد ضرورت داده می توانست.
الله متعال این ادعای کاذب آنها رارد کرده و فرموده است: «لِسانُ اَلَّذِی یُلْحِدُونَ إِلَیْهِ أَعْجَمِیٌّ» قطعاً آنها دراین ادعا دروغگویند؛ زیراانسانیکه آموختن پیامبر ﷺ را به وی نسبت داده‌اند، شخصی است اعجمی که عرب زبان وفصیح البیان نیست، «وَهذا لِسانٌ عَرَبِیٌّ مُبِینٌ(103) حال آنکه قرآن درغایت فصاحت و بیان قرار دارد، پس چگونه شخص عجمی الکنی میتواند مانند آن را بگوید؟و از کجا یک نفر عجم بلاغت این کتاب را در می‌یابد که فصاحت و بیانش اعجاز انگیز است.؟!

سبب نزول آیه مبارکه:

الف: روایت شده است که پیامبر صلّی الله علیه و سلم در مروه با جوانی نصرانی به نام «جبر» می نشست و آن جوان کتاب میخواند. مشرکین گفتند: به خدا قسم، آنچه محمد می آورد، جبر رومی به او می آموزند. بدین مناسبت آیه‌ی «وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ» نازل شد. (تفسیر قرطبی ۱۰/۱۷۷.)

ب: از ابن عباس(رض) روایت شده است که مشرکین عمار بن یاسر و پدر و مادرش و سمیه و صهیب و بلال را گرفتند و آنها را شکنجه دادند، سمیه را در بین دو شتر بسته بودند. و سر نیزه را در شکمش فرو کردند و او را کشتند، و شوهرش را نیز کشتند، این دو نفر اولین شهیدان اسلام میباشند، ولی عمار به ناچاری آنچه را آنها میخواستند به زبان آورد. سپس شکایت آن را پیش پیامبر صلّی الله علیه وسلم برد، پیامبر فرمود: قلباً چه حالتی داشتی؟ گفت بر ایمان استوار و مطمئن بودم، پیامبر صلّی الله علیه و سلم فرمود: اگر باز تکرار کردند همان را بگو. بعد از آن آیه‌ی: «مَنْ كَفَرَ بِاللهِ مِنْ بَعْدِ إيمانِهِ إلاّ مَنْ أُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإيمانِ...» نازل شد. (قرطبی ۱۰/۱۸۰ و اسباب نزول ۱۶۲.)

إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴿۱۰۴﴾

قطعاً کسانی که به آیات خدا ایمان ندارند، خدا هدایتشان نمی کند، و برای آنان عذابی دردناک است.(۱۰۴)

تفسیر:

«إِنَّ اَلَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِآیاتِ اَللّهِ لا یَهْدِیهِمُ اَللّهُ» در حقیقت کسانیکه به آیات خدا ایمان نمی آورند یعنی: قرآن را تصدیق نمی کنند «خدا آنان را هدایت نمیکند» «لایَهْدِیهِمُ اللهُ»: خداوند ایشان را توفیق نمیدهد و راهیاب نمی‌گرداند. یعنی توفیق نایل آمدن به حق را به آنها عطا نمی‌کند و آنان را به راه سعادت و رستگاری هدایت نمی‌کند.
«وَلَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ(104)» و در آخرت عذاب دردناک خواهند داشت. بدین وسیله به خاطر کفر و افترایشان آنها را تهدید کرده است.

إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْكَاذِبُونَ﴿۱۰۵﴾

جز این نیست که فقط کسانی [به خدا و پیامبر] دروغ می بندند که به آیات خدا ایمان ندارند، و اینانند که دروغگوی واقعی اند.(۱۰۵)

تفسير:
«يَفْتَرَى»: افتراء ميکنند. دروغ می‌بندند.
در دو آيۀ قبل کفّار در تُهمتی که به پيامبر ﷺ ميزدند گفتند: اين آيات را بشری به پيامبر ﷺ ياد داده و او به دروغ آن را به الله متعال نسبت ميدهد. خداوند متعال در رد اين ادعای شان فرمود:آن شخصِ معلّم عرب نيست علاوه برآنکه آن همه معارف قرآن را خداوند به کافری نميدهد، و دراين آيه ميفرمايد: پيامبر کسی نيست که حرف ديگران را به خدا نسبت دهد، اين کار کسانی است که ايمان ندارند.
بصورت کل بايدگفت: اين آيه ردی بر هر دو شبهه ياد شده کفار؛ يعنی قضيه »نسخ» و اين شبهه باطل آنان است که قرآن منشأ بشری دارد.

خوانندگان محترم!
درآيات متبرکۀ(106 الی 113) در بارۀ از دين برگشتگان، مهاجران ستم ديده، فرجام ناسپاسی بحث بعمل آمده است.

مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴿١٠٦﴾

هر کس پس از ايمان آوردنش به خدا کافر شود [به عذاب خدا گرفتار آيد]؛ مگر آن کسيکه (به کفر گويی) مجبور شده ولی قلبش به ايمان آرام و استوار است. ولی کسی که به کفر سينه گشاده کند، پس غضبی از طرف الله بر آنان است. و برايشان عذاب بزرگ خواهد بود.(١٠٦)

تفسير:
«مَنْ كَفَرَ بِاللهِ مِنْ بَعْدِ إيمانِهِ» هرکس پس از ايمان آوردن خود، به الله متعال کفر ورزد، او عذابی سخت و دردناک درپيش دارد و مستوجب خشم الله متعال واقع ميگردد، و واضح است که سزای الهي برای شان هم در دنيا وهم در آخرت است.
«إلاّ مَنْ أُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإيمانِ» روح اسلام ايمان قلبی است. ولی کسی که از روی جبر و زورواکراه به گفتن سخن کفر واداشته شده، معذور شناخته ميشود، زيرا او آن را برای دفع هلاک از خود بر زبان آورده است حال آنکه قلبش بر ايمان و يقين مالامال است. ديده ميشود که دين مقدس اسلام برای موارد استثنايي و ضرورت ها، هم استثنا وحساب جداگانه‌ای باز نموده است و وظيفه‌ی انسان در حال اکراه تغيير ميکند. و اکراه پذيری مربوط به جسم است نه قلب. بنابر اين نه سرزنشی متوجه وی است و نه معصيتی. و بصورت کل اقرار و اعتراف، در حال اکراه (فشار و شکنجه) دارای ارزشی نمی باشد.
اما حسن، اوزاعی، شافعی رحمهم الله وسحنون که مفسر معروف مصري است برآنند که اين رخصت فقط درگفتن سخن کفر است، نه در انجام دادن فعل کفر پس در انجام دادن فعل کفر هيچ رخصتی نيست.
اين آيه تغليظ وشدت را درمقابل گناه ازدين برگشتن نشان ميدهد؛ زيرا مرتد، ابتدا با ايمان آشنا شده ومزه‌ی آنرا چشيده است، سپس به خاطر ترجيح دادن حيات دنيا بر آخرت مرتد می شود.
«وَلكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْراً» اما حالت ديگر گرايش به کفر: «ولی کسی که» از روی اِختيار و طيب نفس و عمد مرتد وکافر شود «وبه کفر سينه گشاده کند» يعنی: به

کفر راضی باشد و قلبش از کفر مسرور گردد،و به آن اطمینان یافته وپایداری کند. بایدگفت که: بدترین نوع کفرهمانا جداشدن از مسلمانان و باز کردن آغوش برای کفر است. «فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اَللهِ وَ لَهُمْ عَذابٌ عَظِيمٌ (106)» «پس غضبی از جانب خدا بر آنان است و برای‌شان عذابی بزرگ خواهد بود» زیرا گناهی از گناه آنان بزرگتر نیست. وهمچو اشخاص در معرض خشم و عذاب الهی قرار دارند.

شیخ سید قطب در تفسیر خویش فی «ظلال القرآن» درشأن نزول آیهٔ مبارکه مینویسد: ابن جریر- با اسنادی‌که دارد - از ابو عبیده محمّد پسر یاسر روایت کرده است که گفته است: مشرکان عمّار پسر یاسر را گرفتند و او را شکنجه دادند تا در برخی از چیزهائی که از او خواسته بودند بدیشان نزدیک شد و به سخنشان گوش داد. شکایت این‌کار را به خدمت پیغمبر ﷺ برد. پیغمبر ﷺ فرمود: (کیف تجد قلبک؟) دلت را چگونه می‌یابی؟. گفت: ثابت و استوار بر ایمان. پیغمبر ﷺ فرمود: (إن عادُوا فَعُد): اگر (به شکنجه و عذاب) برگشتند، تو نیز (به سخنان خود) برگرد. این امر در همچون حالی رخصتی گردید.

برخی از مسلمانان سر پیچی کردند از این‌که‌کفر را بر زبان برانند. مرگ را بر واژه کفرگفتن ترجیح دادند. ازجمله سمیه مادر یاسر چنین‌کرد. با نیزه به جایگاه عفّت او زدند تا مرد، ولی کفر بر زبان نراند! همچنین یاسر پدر عمّار نیز چنین‌کرد و چنین مرد! مشرکان در حق بلال - رضوان الله علیه - چه کارهائی که میکردند. در شدت گرما، صخره سنگ بزرگ را بر سینه او مینهادند، و بدو دستور می دادند که برای خدا شریک و انباز قرار دهد. او از ایشان سرپیچی میکرد و میگفت: «أحدُ. أحدُ!: خدا یکی است یکی است «و میگفت: به خدا سوگند اگر سخن دیگری را سراغ داشتم‌که شما را بیشتر بر سر خشم آورد آن را میگفتم. حبیب پسر زید أنصاری نیز چنین حالی داشت. بدان هنگام‌که مُسَيلَمَهٔ کذّاب بدو میگفت: آیا گواهی میدهی‌که محمّد فرستاده خدا است؟ میگفت: بلی. مسیلمه کذّاب میگفت: آیاگواهی میدهی که من فرستاده خدایم؟ میگفت: نمیشنوم! یکی یکی اندامهای بدن خبیب پسر زید انصاری را میبرید، ولی او بر سخنان خود استوار و پایدار بود!

حافظ ابن عساکر در شرح حال عبدالله پسر حذیفه سهمی - یکی از أصحاب - رضوان‌الله علیهم - ذکر کرده است‌که رومیان او را أسیرکردند. وی را به پیش شاه خود بردند. شاه بدوگفت: مسیحی شو. من تو را در شاهی خود شریک میکنم و دخترم را به ازدواج تو در می آورم... بدوگفت: اگر تمام آنچه داری و تمام آنچه عربها دارند به من دهی تا از دین محمّد ﷺ یک لحظه برگردم، چنین نخواهم‌کرد! شاه بدوگفت: در این صورت تو را خواهم کشت. گفت: این در اختیار تو است. هر چه میخواهی بکن. حافظ ابن عساکر گفته است: شاه دستور داد به دارآویخته شود. سپس به تیراندازان دستور داد به سوی او تیراندازی‌کنند و تیرها را به نزدیکی دستها و پاهای او بزنند. در این حال و احوال مرتب از او میخواست مسیحی شود. امّا او سرپیچی می‌کرد. آن‌گاه شاه دستور داد او را از سر دار پائین بیاورند. سپس دستور داد دیگی را بیاورند. در روایتی آمده است: گاو مسینی را بیاورند. آن دیگ یا گاو مسین (ساخته شده از فلز مِس) را گرم و تافته‌کردند. دستور داد اسیری از اسیران مسلمانان را بیاورند. وقتی‌که او را آوردند، وی را به داخل دیگ یا گاو مسین انداخت، در حالیکه عبدالله پسر حذیفه سهمی بدو مینگریست. آنچه از این اسیر

مسلمان برجای ماند استخوانهای بدون گوشتی بودکه برق می‌زدند. شاه دیگربارہ خواسته خود را تکرارکرد. او نیز دوباره سرپیچی‌کرد. شاه دستور داد او را در آن دیگ یاگاو مسین بیندازند. روی قرقره‌ای بالا برده شد تا بدانجا افکنده شود. عبدالله پسر حذیفه سهمی‌گریست.
شاه بدو امید بست و وی را فرا خواند. عبدالله پسر حذیفه سهمی گفت: من گریستم چون جان من یکی بیش نیست. هم اینک در راه خدا بدین دیگ انداخته می‌شود. دوست داشتم به تعداد موهای بدنم جان داشتم و در راه خدا بدین عذاب گرفتار می‌آمدند!
در روایتی چنین آمده استکه شاه، عبدالله پسر حذیفه سهمی را زندانی‌کرد، و چند روزی خوردنی وآشامیدنی را از او بازداشت، مقاطعه و قدغن‌کرد. سپس می(شراب) و گوشت گاو برای او فرستاد. امّا او بدان نزدیک نشد. شاه او را فرا خواند وگفت: چرا نخوردی؟ گفت: این طعام و شراب برای من حلال شده بود، ولیکن نخواستم تورا از خود خوشحال و به خویشتن شادکنم. شاه بدو گفت: سرم را ببوس تاتورا آزادکنم. گفت: آیا همه اسیران مسلمان را همراه من آزاد خواهی‌کرد؟ شاه گفت: بلی. عبدالله پسر حذیفه سهمی سر شاه را بوسه زد. شاه او و همه اسیران مسلمانی را آزاد کرد که در اسارت او بودند.
وقتی‌که عبدالله پسر حذیفه سهمی برگشت، عمر پسر خطاب - رضی الله عنه-گفت: بر هر مسلمانی لازم است سرعبدالله پسر حذیفه را ببوسد، و من این‌کار را می آغازم. پا شد و سر او را بوسید- رضی الله عنهما. [3]
این بدان خاطر استکه عقیده چیز بزرگ وکار سترگ است. هیچگونه سازش و نرمشی درآن روا نیست. بهای نگاهداری عقیده بالا وکمرشکن است. امّا مومن آن بهاء را به جان می‌پردازد، و این بهاء در پیشگاه خدا ارزش والائی دارد. عقیده امانتی استکه در پیش‌کسی نهاده نمی‌شود، مگر در پیش‌کسی‌که زندگی خود را قربان و فدای آن می‌سازد، و همه نعمتهای جهان در برابر عقیده به نظرش بی‌ارزش و سبک حلوه می‌کند.

شأن نزول آیۀ106:

642- ابن ابوحاتم از ابن عباس(رض) روایت کرده است: چون رسول الله صلی الله علیه وسلم خواست به مدینه هجرت نماید مشرکان بلال، خَبَّاب و عمار بن یاسر را گرفتند. عمار برای حفظ جان سخنانی به آن‌ها گفت که خرسندشان ساخت، پس هنگامی که به نزد رسول الله ﷺ (برگشت جریان را بیان کرد. پیامبر گفت: وقتی این سخنان را میگفتی حالت قلبت چگونه بود، گفت: مطمئن به ایمان. فرمودند: باکی نیست، اگر دگربار نیز به همچو حالی روبرو شدی و از تو خواستند تا نظیر آن سخن را بگویی؛ بگو، که بر تو حرج و گناهی نیست. همان بود که این آیۀ کریمه نازل شد». «إِلاَّ مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ» (طبری 21944 از طریق عطیه عوفی که ضعیف است از ابن عباس روایت کرده، حاکم 2 / 357، عبدالرزاق در تفسیر قرآن 1509 و طبری 21946 از عبیده بن محمد بن عمار بن یاسر از پدرش روایت کرده اند. حاکم این حدیث را صحیح گفته و ذهبی با او موافق است، طبری 21947 از ابو مالک وطبری 21944 از قتاده به قسم مرسل روایت کرده.
خلاصه: این روایات به مجموع قوی هستند شواهد دیگر هم دارد که سیوطی در «در المنثور» 4 / 249 روایت کرده است.)

643- و از مجاهد روايت کرده است: گروهی از اهل مکه اسلام را پذيرفتند. برخی از اصحاب (از مدينه به آنها نوشتند که رهسپار ديار هجرت شويد، آنها نيز به قصد مدينه خارج شدند، اما مشرکان قريش در ميانهٔ راه به آنها رسيدند، و مجبورشان ساختند که از دين حق برگردند.آنها هم از روی اِکراه کفر را پذيرفتند. اين آيه در بارهٔ آنها نازل شد. (حسن است، طبری 21953 به اسناد حسن از ابن عباس(رض) روايت کرده، دارای شاهد است که طبری 21952 از قتاده و از مجاهد 21950 و 21951 به قسم مرسل روايت کرده. به «زاد المسير» 878 مراجعه فرمايد.).

ولی قابل يادآوری است که: بهتر و اولی اين است که مؤمن بر دينش پايداری کند، هر چند اين امربه قتل وی بينجامد، ازهمين روی علما اجماع دارند براينکه: اگر کسی بر کفر اجبار ميشود و عمل به عزيمت را انتخاب کرده تن به کشته شدن ميدهد، نزد خداوند متعال از کسی که رخصت را انتخاب کرده، پاداش بزرگتری دارد. بنابر اين، دستور رسول الله ﷺ به عمار (رض) در بازگشت به گفتن کلمهٔ کفر در صورت بازگشت کفار به عمل شکنجه، مفيد اباحت است نه مفيد ندب و وجوب، به دليل اينکه خبيب (رض) در برابر فشارهای قريش تن به تقيه نداد تا سرانجام او را به شهادت رساندند و شکی نيست که مقام و مرتبتش نزد رسول الله ﷺ بهتر از عمار(رض) بود که تن به تقيه داده بود. «تفسير انوار القرآن»

ذَلِكَ بِأَنَّهُمُ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴿١٠٧﴾

اين (غضب الهی) به سبب آنست که آنها زندگی دنيا را دوست داشتند و بر آخرت ترجيح دادند و اينکه الله قوم کافر را هدايت نمی کند.(١٠٧)

تفسير:

واقعيت امر اينست که: دنيا گرايي و برتری دادن آن بر آخرت، زمينهٔ‌ی رها کردن ايمان وارتداد وگرفتار شدن انسان به قهر الهی ميگردد. و در ضمن بايد اضافه کردکه: دنيا گرايي روح و سينهٔ‌ی انسان را برای قبول کفر، باز می‌کند.

طوريکه در آيه مبارکه آمده است: «ذٰلِکَ بِأَنَّهُمُ اِسْتَحَبُّوا اَلْحَياةَ اَلدُّنْيا عَلَى اَلْآخِرَةِ» برگزيدن کفر برايمان از سوی کافران برای آن است که آن‌ها به دنيا وآرايش‌های آن عشق ورزيده و آن را بر آخرت و پاداشش برتری می‌دهند. «وَ أَنَّ اَللّٰهَ لا يَهْدِى اَلْقَوْمَ اَلْکافِرِينَ (107)» و خداوند توفيق ايمان به آنها عطا نمی‌کند و آنها را از لغزش و گمراهی مصون نمی دارد.

أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴿١٠٨﴾

اينان کسانی هستند که الله بر دل و گوش و چشمانشان مُهر[شقاوت] زده، و اينان بی خبران واقعی اند.(١٠٨)

تفسير:

دنياگرايي و برتری دادن آن، سبب غفلت از آخرت، نفهميدن، نشنيدن و نديدن حقايق است. «أُولٰئِکَ اَلَّذِينَ طَبَعَ اَللّٰهُ عَلىٰ قُلُوبِهِمْ وَ سَمْعِهِمْ وَ أَبْصارِهِمْ» پروردگار باعظمت

روزنه های هدایت را بر روی دل‌های‌شان بسته است، از آنکه دنیا را بر آخرت ترجیح داده‌اند بناءً نور ایمان به دل های‌شان نمی رسد.
همچنان او بر شنوایی‌های شان مهر نهاده است، پس آیات قرآن را به سمع اجابت و اذعان نمی شنوند و بینایی های شان را نیز کور ساخته است از این رو برهان‌هایی را که بر یگانگی وی راهبر اند، مشاهده نمیکنند «وَ أُولئِکَ هُمُ الْغافِلُونَ» پس آنان ازحجت‌های روشن ووعده‌ها وهشدارهای مبرهن الله متعال غافل اند.زیرا دنیا آنان را از آخرت غافل کرده است.

لَا جَرَمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴿۱۰۹﴾

شک نیست در اینکه آنها در آخرت زیانکارند.(۱۰۹)

تفسیر:

به راستی که کافران در زیانی وخساره آشکار قرار دارند، زیرا آن‌ها در آتش همیشه ماندگاراند، زیرا عمر خودرا در چیزی ضایع کردند که برایشان سودی در بر ندارد.
و کسیکه دنیا را بر آخرت ترجیح دهد، در آخرت خسارت کرده و سرمایه رشد خود را به هدر داده است. مفسران می نویسند که: خداوند متعال در این دو آیه آنها را به شش صفت توصیف کرده است: غضب وکین ازجانب خدا، عذاب سخت، برتری دادن دنیا برآخرت واختیار آن، محروم شدن از هدایت، زدن مهر بر قلوب آنها و قرار دادن آنها از جمله‌ی غافلان.

ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا فُتِنُوا ثُمَّ جَاهَدُوا وَصَبَرُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ﴿۱۱۰﴾

آنگاه یقیناً پروردگارت نسبت به کسانی که پس از آزار دیدنِ [از مشرکان، سرزمین شرک را رها کرده] هجرت نمودند، سپس جهاد کردند، و [برای حفظ دینشان] شکیبایی ورزیدند، آری، پروردگارت [نسبت به آنان] پس از این [همه بلا] بسیار آمرزنده و مهربان است.(۱۱۰)

تشریح لغات واصطلاحات:

«فُتِنُوا»: سخت شکنجه و عذاب داده شدند (بروج آیه 10). با اذیت و آزار از دین برگردانده شدند. «مِن بَعْدِها»: ضمیر (ها) به مذکورات قبلی، یعنی هجرت و جهاد و صبر، و یا این که فتنه مفهوم بر میگردد.

تفسیر:

«ثُمَّ إِنَّ رَبَّکَ لِلَّذِینَ هاجَرُوا مِنْ بَعْدِ ما فُتِنُوا» از سوی دیگر، پرودگارت نسبت به کسانی که هجرت کردند، یعنی از دار کفر به سوی دار اسلام بعد از آنکه مورد شکنجه قرار گرفتند یعنی: بعد از آنکه کفار آنان را با شکنجه و آزار به فتنه در افگندند و آنها در زیر شکنجه و فشار به گفتن کلمه کفر مجبور شدند.
«فُتِنُوا»: سخت شکنجه و عذاب داده شدند (بروج آیه 10). با اذیت و آزار از دین برگردانده شدند.
باید گفت: هجرتی دارای ارزش است که همراه با جهاد و صبر و مقاومت باشد در غیر آن بحیث نوعی از فرار محسوب میشود. و واضح است که: شرط دریافت مغفرت و رحمت الهی، جهاد و مقاومت علیه کفر و دهریت است.

«ثُمَّ جاهَدُوا وَ صَبَرُوا» و بعد از آن به جهاد در راه الله پرداختند و زحمت و مشقت جهاد را تحمل کردند.
باید متذکر شد که: دین مقدس اسلام بن بست وجود ندارد، و میتواند هرگونه انحراف و فتنه را میتوان جبران کرد. بطور مثال شخص مرتد میتواند ایمان آورده وتوبه کند.
طوریکه در آیه مبارکه آمده است: «إِنَّ رَبَّکَ مِنْ بَعْدِها لَغَفُورٌ رَحِیمٌ (110)»
خدایت، بعد از مهاجرت و جهاد و صبر، آنها را خواهد بخشید و به آنان رحم خواهد کرد. به قولی معنی این است: حق تعالی برکسانیکه مورد فتنه و شکنجه قرارگرفته و ازبیم ازدست رفتن جان خودکلمه کفر را بر زبان آوردند و کاربدانجا انجامید که سینه هایشان هم پذیرای کفر شد، آمرزگار مهربان است، چنانچه به سوی او توبه‌کار شده وبه دار الهجره پیامبرش هجرت کنند و همراه با وی علیه دشمنان دین و دعوت جهاد نمایند.
ابن‌کثیر میگوید: «این آیه ناظر بر گروه دیگری از مسلمانان است که در مکه به‌سر میبردند و از زمره مستضعفان بوده در میان قوم خود هیچ ارج و مقامی نداشتند، آنها در زیر فشار زبونساز و زجرآور کفار سرانجام به فتنه پیوستند اما آخرالامر امکان هجرت یافته خودرا ازچنگ آنان رهانیده و به طلب خشنودی و آمرزش الهی، سرزمین و خانواده و اموال خود را ترک کردند و به سلک مؤمنان در آمده با کفار جهادی پایدارانه نمودند، که پروردگار متعال در این آیه به آنان وعده آمرزش داد». «تفسیر انوار القرآن»

خواننده محترم!

با در نظر داشت آیات متبرکه که در فوق ذکری از آن بعمل آمد در می یابیم که مسلمانان به چند گروه تقسیم می‌شدند:

1 - گروهی که زیرشکنجه کفّار جان دادند و هیچ وقت حاضر نشده اند که کلمه‌ای کفرآمیز را به زبان بیاورند. مثل پدر و مادر عمّار یاسر.
2 - گروهی که ایمان قلبی داشتند، ولی برای نجات جان خود تقیّه کردند. مثل عمار.
3 - گروهی که بعد از ایمان، کافر و به اصطلاح مرتّد شدند.
4 - گروهی که بعد از گرفتار فتنه و انحراف شدن، با هجرت و جهاد و صبر به ایمان برگشته و توبه کردند و دین خود را حفظ کردند.

مرتد دو نوع است:

1 - مرتد فطری کسی است که از پدر و مادر مسلمان تولد یافته و بعد از قبول اسلام به کفر برگشته است، سزای او (بخاطر ضربه‌ای که از طریق ارتدادش به جامعه اسلامی و تزلزل عقاید مردم وارد می شود) قتل و اموالش مصادره و توبه‌اش پذیرفته نیست.
2 - مرتد ملّی، به کسی گویند که پدر و مادرش به هنگام انعقاد نطفه‌اش مسلمان نبوده‌اند،
ولی او مسلمان شده و بعد کافر گشته است، توبه این‌گونه مرتد پذیرفته می شود.

شأن نزول آیة 110:

644- ک: ابن سعد در «طبقات» از عمر بن حکم روایت کرده است: عمار بن یاسر، صهیب و ابو فکیهه (آنقدر آزار و شکنجه می شدند که نمی دانستند چه میگویند. بلال، عامر بن فهیره وجماعتی دیگر از مسلمانان نیز شکنجه میشدند.
آیه «ثُمَّ إِنَّ رَبَّکَ لِلَّذِینَ هَاجَرُواْ مِن بَعۡدِ مَا فُتِنُواْ...) در باره آنها نازل شده است.

يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْس تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا وَتُوَفَّى كُلُّ نَفْس مَا عَمِلَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴿۱۱۱﴾

[یاد کن] روزی را که هر کس [به پیشگاه حق] می آید [برای مصؤن ماندنش از عذاب] از خود دفاع میکند و هرکسی به سزای آنچه کرده، بدون کم و کاست پاداش داده شود و به آنها ظلم نمی‌شود.(۱۱۱)

تفسیر:

انسان ها درروز قیامت همه چیز و همه کس را فراموش میکند و فقط وفقط در فکر نجات خود میباشند. طوریکه میفرماید: «يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْس تُجادِلُ عَنْ نَفْسِها» روز هنگامهٔ بزرگ را به یاد آورید که هر کس برخاسته و از خود دفاع میکند، تا خود را از عذاب نجات دهد. یعنی: هر انسانی در روز قیامت فقط برای نجات و خلاصی خودش حجت و عذر پیش می آورد و فقط به خود می اندیشد، حال و وضع دیگران برایش اصلاً مهم نمی باشد.

صحنه‌ی قیامت به قدری خطرناك است که کافران برای نجات خود، درهر لحظه چیزی میگویند؛ گاهی میگویند: «وَ اللَّهِ رَبِّنا ما كُنَّا مُشْرِكِينَ» (انعام، 23.) به خدا قسم ما مشرك نبودیم، گاهی صدا میزنند: «هؤُلاءِ أَضَلُّونا» (اعراف، 38.) اینها ما را گمراه کردند، و گاهی هم میگویند: «لَوْ لا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ» (سبأ، 31.) اگر شما نبودید ما مؤمن بودیم.

«وَ تُوَفَّى كُلُّ نَفْس ما عَمِلَتْ» در آن هنگام هر کس به آنچه از خیر و شر پیش فرستاده است جزا داده میشود، سزا در روز قیامت، نتیجه عمل خود انسان ها است که دردنیا آنرا مرتکب شده اند. «وَهُمْ لايُظْلَمُونَ(111)» از اجرشان کاسته نمی شود، بلکه پاداش کامل و وافی آن را می گیرند.

وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَان فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ﴿۱۱۲﴾

والله [برای پندآموزی به ناسپاسان] قریه ای را مثال می آورد که درامن و امان و آسودگی بود و از هر طرف روزیش فراوان به سویش می‌رسید، اما کفران نعمت الله کردند و الله به سزای کاری که انجام دادند لباس گرسنگی و ترس را (به تن آنان کرد وطعم گرسنگی را) به ایشان چشانید.(۱۱۲)

تفسیر:

تذکر قصه ها و داستان و بیان مثالها که از آن در قرآن عظیم الشأن بخصوص داستانهای که: در باره تاریخ و اقوام گذشته، بیان شده، برای این است که باید از آن عبرت گرفت. طوریکه خداوند متعال دراین آیه مبارکه مثال شهرمکه را به بیان گرفته است: «وَضَرَبَ اَللّهُ مَثَلاً قَرْيَةً» تا بدین ترتیب تا مردم قریش بیدار شوند، به خود آیند وبرگمراهی شان استمرار نورزد. «وَضَرَبَ اَللّهُ مَثَلاً قَرْيَةً» مردم این شهر، از شر دشمنان درامن وامان بودند، زیرا خداوند متعال آنرا تحت حمایت خویش گرفته بود، آن شهر دررفاه وآسوده عالی زندگی بسرمی بردند، و روزی‌اش از هرسو فراوان وآسان بدان میرسید، ولی بادرنظرداشت برخورداری از این نعمات آنها را به ناسپاسی واداشته، الله متعال را ناسپاسی و انکار کرده به او شرک ورزیدند و پیامبرش را تکذیب نمودند و در نتیجه به عصیان و تمرد پرداخته‌اند. آنگاه الله عزوجل نعمت‌هایش را برچیده و عذاب خود را بر

آنان چیره ساخت. به سزای افعال زشت و اعمال نامیمون آن‌ها، به گرسنگی و فقر و بیم و هراس و فتنه‌ها و محنت‌ها مبتلایشان گردانید.
«كانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً» طوریکه گفته شد؛ مردم این قریه در امنیت و آسایش و سعادت و نعمت قرار داشتند. «يَأْتِيها رِزْقُها رَغَداً مِنْ كُلِّ مَكانٍ» از هر جهت خیرات و روزی فراوان بدان روی می‌آورد. «فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اَللّهِ»در مقابل خیر و برکت و روزی خدا سپاسگزار نبودند. «فَأَذاقَهَا اَللّهُ لِباسَ اَلْجُوعِ وَ اَلْخَوْفِ» خداوند متعال نعمت امنیت و آرامش را از آنها گرفت وطعم تلخ بیم و هراس وگرسنگی ومحروميت را به آنها چشاند.
ملاحظه میشود که: کفران نعمت هم عذاب جسمی دارد.(فقر وگرسنگی)،هم عذاب روحی وروانی(ترس ونا‌امنی)
طوریکه گفته شد خداوند متعال دوحالت اول را به ضد آنها تبدیل نمود؛ یعنی گرسنگی رابه جای فراوانی وگشایش، وترس و هراس را به جای امنیت. «بِما كانُوا يَصْنَعُونَ(112)» علت اساسی همانا کفر و نافرمانی شان بود.
مفسر جهان اسلام امام فخررازی دراین مورد مینویسد: مردم مکه چنین بودند؛ زیرا آنها در آسایش و امنیت و رفاه بودند. آنگاه خدا نعمت عظیمش یعنی حضرت محمد را بر آنان ارزانی داشت، اما آنها به او کافر شدند و در اذیت و آزارش زیاده روی کردند، پس خدا آنان را هفت سال به قحطی و گرسنگی عذاب داد تا جایی که به خوردن مردار و استخوان رو آوردند. (تفسیر کبیر ۱۲۸/۲۰.)

وَلَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ وَهُمْ ظَالِمُونَ﴿١١٣﴾

پیامبري از خود آنها به سوی آنان آمد، اما او را تکذیب کردند، و عذاب الهي آنها را فرو گرفت، در حالیکه ظالم بودند.(۱۱۳)

تفسیر:

این آیه در ادامه آیه‌ی قبل میفرماید: مردم ناسپاس نه تنها نعمت‌های مادی را کفران کردند، بلکه طوریکه یادآور شدیم بزرگترین نعمت‌های معنوی، یعنی پیامبران الهی رانیز تکذیب نمودند که در نتیجه قهر خداوند آنان را فراگرفت.
در آیه مبارکه میفرماید: «وَ لَقَدْ جاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ» محمد ﷺ با آیات و معجزات روشن ونمایان نزد آنان آمد. «پیامبری از خودشان آمد» یعنی: از جنس شان که آنها او و نسبش را بخوبی می‌شناختند.
امّا در مقابل وی لجاجت کردند او را تصدیق نکردند و به رسالتش ایمان نیاوردند. بنا به قول ابن عباس(رض) از فحوای آیه مبارکه بر می آید که: منظور آن مردم مکه است.
«فَأَخَذَهُمُ اَلْعَذابُ وَ هُمْ ظالِمُونَ(113)» پس حق تعالی آن‌ها را به سزای آن به سختی‌ها و فاجعه‌هایی چون گرسنگی، ترس، قتل، اسارت، خواری و خفت مبتلا ساخت و سرانشان در حالی در بدر کشته شدند که با شرک بر خویشتن ستمگر بودند.

خواننده محترم!

در آیات قبلی درباره‌ی تهدید کافران و ناسپاسان و منعشان از کفرورزی از طریق ضرب المثل مطالبی به بیان گرفته شد اینک در آیات متبرکه(114 الی 119) به مؤمنان دستور میدهد تا از چیزهای حلال و پاکیزه استفاده کنند و شکر گزار باشند و حرام را ترک

نمایند و بدانند که: حکم حلال و حرام از روی هوی و هوس وعقل تنها نیست؛ بلکه از روی دلیل ونص شرعی است..... (سوره انعام آیات 144 و145).

فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ﴿۱۱۴﴾

حال که چنین است پس از روزی حلال و پاکیزه ای بخورید که الله به شما روزی داده است و شکر نعمت الله را به جای آورید اگر تنها او را میپرستید.(۱۱۴)

تفسیر:

«فَكُلُوا مِمّا رَزَقَكُمُ اَللّهُ حَلالاً طَيِّباً» اکنون که کفران نعمت ها و تکذیب انبیا سبب قهر و عذاب خداست، پس بجای کفران وکفر، از نعمت‌های حلال بهره‌گرفته و حلال واز بخورید و شکر گزار باشید.

ملاحظه میداریم که: هدایات و دساتیر دین مقدس اسلام مطابق فطرت بشری است. خوردنی‌هایی که مطابق طبع انسان باشد، مجاز است.پس ای مسلمانان! از روزی حلال وپاکیزه‌ای بخورید که آن را برایتان مباح کرده است. و بدین ترتیب از حرام وپلیدیها بپرهیزید که عبارتند از: خوردن گوشت مردار (خود مرده)، خون ریخته ودیگر محرمات بیان شده در شریعت و اگر در ایمان خود صادق و در عبادت خویش اهل اخلاص هستید. «وَ اُشْكُرُوا نِعْمَتَ اَللّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيّاهُ تَعْبُدُونَ(114)» نعمت خدای منان را با طاعتش و پیروی از پیامبرش شکر گزارید. وحقشناس وسپاسگزار باشید «اگر تنها او را می پرستید» نه غیر او را زیرا از مقتضیات پرستش، شکر نعمت اوست. و باید گفت که: عبادت و بندگی بدون شکر نعمت‌ها در شرع اسلام جای ندارد.

سپس خدای متعال چیزهایی را یادآور شده که بر آنان حرام کرده است؛ زیرا برای آنان مضر هستند، آنجا که میفرماید:

إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴿۱۱۵﴾

جز این نیست که مردار و خون و گوشت خوک و آنچه نام غیر الله (به وقت ذبح) بر آن گفته شده باشد بر شما حرام کرده شده است، ولی اگر کسی به خوردن آنها مجبور شود، در حالیکه تجاوز و تعدي از حد ننمایند (خداوند آنها را مجازات نخواهد کرد) چرا که خدا غفور و رحیم است.(۱۱۵)

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: محتوای ومضمون این آیه مبارکه با کمی تفاوت، در سوره های انعام و نحل که از جمله سوره های مکّی هستند و سوره‌های بقره ومائده که از جمله سوره‌های مدنی هستند نیز آمده است.

در ضمن قابل یادآوری میدانم که: حرام وحلال را باید در کتاب الله وسنت رسول الله ﷺ جستجو کرد.حرام کردن اشیاءتنها بدست الله متعال وپامبر اش است و کسی حقّ ندارد از پیش خود یا براساس خرافات و موهومات چیزی را حرام یا حلال کند. از جانب دیگر دلیل و فلسفه‌ی تحریم بعضی خوردنی‌ها، تنها مسائل صحی و مادی نیست، طوریکه یک تعداد تصور میکنند. بلکه دوری از پلیدی های معنوی، همچون شرك نیز يك معيار در شرع اسلامی می باشد.

در آیه مبارکه آمده است: «إِنَّما حَرَّمَ عَلَيْكُمُ اَلْمَيْتَةَ وَ اَلدَّمَ وَ لَحْمَ اَلْخِنْزِيرِ» ای انسان! خدا چیزی را برشما حرام نکرده است جزآنچه زیان شما را در بر دارد؛ ازقبیل مردار وخونی که درهنگام ذبح ازوی میریزد، وگوشت خوک وغیره...

«وَما أُهِلَّ لِغَيْرِ اَللّهِ بِهِ» حتّی خوردن باید در مدار توحید باشد. یعنی و آنچه را که برای غیر الله ذبح شده است، همچون حیوان ذبح شده برای بتان، کاهنان، عرّافان و غیره؛ چون این عمل برای جان و عقیده مضر است.

«فَمَنِ اُضْطُرَّ غَيْرَ باغٍ وَلا عادٍ فَإِنَّ اَللّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ(115)» با این وجود اگر کسی به حالتی از گرسنگی شدید میرسد که بیم مرگ دارد، در صورتی که با خوردن بدون ضرورت بر نفس خویش ستمگر نبوده و از حد نیاز اضطراری تجاوز نکند قطعاً الله متعال بروی آمرزگار و مهربان است، پس برآنچه کرده است وی را مجازات نمی‌کند، زیرا ضرورت‌ها مباح کنندهٔ ممنوعات‌اند. در دین مقدس اسلام و شرعیت غرای محمدی بن‌بست وجود ندارد. ملاحظه میشود که: در شرایط اضطرار، کیفر و سزای گناه بخشیده می شود.

وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَهَذَا حَرَامٌ لِتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ﴿۱۱۶﴾

و برای آنچه که زبانتان به دروغ بیان می‌کند نگویید این حلال است و این حرام، تا بر الله دروغ ببندید، چون کسانی که بر الله دروغ می‌بندند، کامیاب نمی‌شوند.(۱۱۶)

تفسیر:

در مورد حلال و حرام ها، اظهار نظر های بی جا و بی دلیل باید نکنیم:

ای مشرکان! برای آنچه: زبان شما به دروغ می‌پردازد، و برآن هیچ حجتی و پشتوانه‌ای از وحی آسمانی و دلیل عقلانی ندارد؛ نگویید که این حلال است و آن حرام تا بر خدا دروغ بندید یعنی: تحلیل و تحریم را به حق تعالی بی آنکه از جانب وی باشد نسبت ندهید تا بدین‌گونه بر او دروغ (اَلْكَذِبَ) بندید پس بدانید که تحلیل و تحریم و مشروع ساختن احکام دین، تنها حق الله متعال است و بنابر این، احدی از بشر را نسزد که حکم دینی‌ای را از جانب خود بنیان گزارد واگر بشری چنین کرد وحکم دینی‌ای را از نزد خود مرسوم ساخت، سپس آنرا به الله نسبت داد، این کار وی مضاف برگناه حرام وحلال سازی متضمن گناه اِفتراء و دروغ بستن بر خداوند متعال نیز هست.

به یاد داشته باشید که: شکستن مرزهای حلال و حرام، هم شقاوت در دنیا را بدنبال دارد و هم عذاب آخرت را. «إِنَّ اَلَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اَللّهِ اَلْكَذِبَ لا يُفْلِحُونَ(116)» بیگمان کسانی که به الله متعال چیزی را که او آن را نگفته است، نسبت میدهند نه به خیر دنیا میرسند، نه به خیر آخرت و نه هم از عذاب الله متعال رهایی می‌یابند.

از ابی نضره روایت شده است که گفت: «چون این آیه از سوره نحل را خواندم، از آن زمان به بعد همیشه از فتوا دادن می‌ترسم». ابی‌نضره راست میگوید زیرا این آیه با عمومیتی که دارد، شامل فتاوای همه کسانی که برخلاف کتاب الله و سنت رسول الله ﷺ فتوا می‌دهند، میشود همان گونه که بسیاری از ترجیح دهندگان و مقدم دارندگان رأی بر روایت، یا جاهلان به علم کتاب و سنت در این ورطه درمی‌افتند. پس شایسته این است که چنین کسانی از فتوا دادن بازداشته شوند و از جهالت هایشان منع گردند زیرا آنان بی داشتن علمی از سوی حق تعالی، یا رهنمود و حجتی روشن فتوی میدهند پس به علاوه

این‌که خود گمراه میشوند، دیگران را نیز گمراه میسازند. بدین‌جهت بود که ائمه فقه در فتوا دادن سخت محتاط بودند. طوریکه امام ابوحنیفه علیه الرحمه میفرماید: «اگر ادای مسئولیت نمی بود، فتوا نمی دادم زیرا چه سود از امری که گوارایی‌های آن از دیگران و مظلمه آن از آن ما باشد».

﴿مَتَاعٌ قَلِيلٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴿١١٧﴾

(بلکه برایشان در دنیا) نفع اندک است و برای آنان [در قیامت] عذابی دردناک است.(١١٧)

تفسیر:

باید گفت: این دو آیه متذکره (یعنی آیۀ: 116 وآیۀ 117) هرگونه تحلیل یا تحریمی (حلال وحرام) را که بر مبنای قانون الهی کتاب الله وسنت رسول الله ﷺ نباشد، محکوم نموده وآنرا دروغ بستن به خدا، و رسولش، برای رسیدن به متاع بی أرزش دنیوی می شمرد.

همچنان آیات کریمه بر این امر دلالت می کنند که حرام و حلال کردن اشیاء بر اساس هوی نفس، کفر است.

﴿وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا مَا قَصَصْنَا عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴿١١٨﴾

و(ما) بر یهودیان چیزهایی را حرام کردیم که قبلاً برای تو (در سورۀ انعام) حکایت کردیم، وما به آنان ظلم نکردیم بلکه آنان خودشان به خود ستم میکردند.(١١٨)

تفسیر:

مفسر تفسیر انوار القرآن در تفسیر این آیۀ مبارکه می نویسد: بعد از اینکه الله متعال حلال‌ها، حرام‌ها و رخصت‌ها را بر اُمت محمد ﷺ بیان نمود، اینک به بیان محرمات بر یهود قبل از نسخ شریعتشان می پردازد تا مسلمانان آن آسانی را با این سختی مقایسه کرده و شکرگزار نعمت الله متعال برخود باشند: طوریکه درآیۀ مبارکه میفرماید: «و بر یهودیان حرام گردانیدیم» یعنی: مخصوصاً برآنان حرام گردانیدیم نه بر غیرشان »آنچه را پیشتر بر تو خوانده‌ایم» با این فرموده خویش: «وَعَلَى ٱلَّذِينَ هَادُواْ حَرَّمۡنَا كُلَّ ذِي ظُفُرٍۖ وَمِنَ ٱلۡبَقَرِ وَٱلۡغَنَمِ حَرَّمۡنَا عَلَيۡهِمۡ شُحُومَهُمَآ»[الأنعام: 146]. «و بر یهودیان هر حیوان چنگال داری را حرام گردانیدیم واز گاو وگوسفند پیه آن دو را بر آنان حرام گردانیدیم، به استثنای پیه‌هایی که بر پشت آن دو یا بر روده‌هاست، یا آنچه با استخوان در آمیخته است».

یعنی: تمام محرمات از اغذیه وخوراکی‌ها که خداوند آنها را در قرآن و در تورات بر همه مردم یا مخصوصاً بر یهود حرام گردانیده، همان است که در آیۀ(115) این سوره وآیۀ(146)سورۀ »أنعام» برای شما بیان کرده‌ایم پس حکم حرمت آنچه راکه بجز اینها حرام گردانیده‌اید، از کجا آورده‌اید؟ «و ما بر آنان» یعنی: بر یهودیان »ستم نکردیم» با این تحریم زیرا این جزای سرکشی خودشان بود «بلکه آنها به خود ستم میکردند» از آنجا که خودشان أسباب و مقدمات این تحریم را فراهم کردند و ما هم این چیزها را به عنوان مجازاتی، برآنان حرام گردانیدیم.

ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ وَأَصْلَحُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ
بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ﴿١١٩﴾

باز(هم دروازهٔ توبه برایشان بازاست) چون پروردگار تو برای آنان که به نادانی کارهای بدکردند باز بعد ازآن توبه کردند و اصلاح کردند (عقیده و عمل خود را)، البته پروردگار تو بعد از این (توبه و اصلاح) آمرزنده مهربان است.(۱۱۹)

تفسیر:

به یاد داشته باشید که: اگر توبه صادقانه ونصوح واز طی قلب باشد، پذیرفتن آن از جانب پروردگار باعظمت قطعی وعده گردیده است. همچنان آیهٔ متبرکه متضمن مِهر و مُحَبت نسبت به تمام انسانها است و دروازه های توبه برای همه باز گذاشته شده است. طوریکه یادآور شدیم مطابق فحوای آیهٔ مبارکه: پذیرفتن توبه از جانب پروردگار قطعی است. و در ضمن باید گفت: گناهانی که بخاطر غلبه‌ی هوس باشد نه انکار وعناد، مطابق فحوای آیهٔ مبارکه «عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهالَةٍ ثُمَّ تابُوا» به پذیرش توبه نزدیك است.

در «تفسیر المیسّر دکتر عایض بن عبدالله القرني در مورد تفسیر این آیهٔ مبارکه مینویسد: با این همه خدای سبحان برکسانی آمرزگار است که به نادانی مرتکب گناه شده نه از فرجام آن آگاه بوده‌اند و نه می دانستند که ارتکاب آن موجب قهر الهی میشود و سپس پشیمان از ارتکاب آن به سوی پروردگار خویش بازگشته، از کردهٔ خود تائب شده‌اند و نفس‌های خود را با انواع نیکوکاری و طاعت به اصلاح آورده‌اند، آری! الله متعال بر ایشان آمرزگار است، بناءً پس از تو به و اصلاح از آنان درمی‌گذرد و یا جبران گناهان، قبول طاعات و چند برابر ساختن حسنات، بر ایشان رحم می‌کند.

جهالت:

«جَهَالَة»: حماقت و سفاهت بی اعتنایی، بیعقلی. جهل اگر درمقابل علم باشد به معنی نادانی واگردر مقابل عقل باشد به معنی بی اعتنایی و بیعقلی آمده است.

(ملاحظه شود (سورهٔ نساء/ آیهٔ 17، سورهٔ انعام/ آیهٔ 54).

طوریکه گفتیم: جهل به معنای ندانستن است، ولی جهالت در موردی که انسان میداند، ولی هوی و هوس بر او غالب میشود نیز بکار میرود. طوریکه در سورهٔ انعام/ آیهٔ 54 آمده است: «وَ إِذا جاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآياتِنا فَقُلْ سَلامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءاً بِجَهالَةٍ ثُمَّ تابَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ«54» (و هرگاه کسانی که به آیات ما ایمان دارند نزد تو آیند، پس بگو: سلام بر شما! پروردگارتان بر خودش رحمت را مقرّر کرده است که هر کس از شما از روی نادانی کار بدی انجام دهد و پس از آن توبه کند و خود را اصلاح نماید، پس قطعاً خداوند، آمرزنده و مهربان است.).

بدین ترتیب ملاحظه می شو که: خداوند متعال؛ رحمت را بر خویش واجب کرده؛ ولی شرط دریافت آن، عذرخواهی و توبه است.

همچنان در آیهٔ 17 / سورهٔ نساء آمده است: «إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولئِكَ يَتُوبُ اللهُ عَلَيْهِمْ وَ كانَ اللهُ عَلِيماً حَكِيماً«17» (بی گمان (پذیرش) توبه بر خدا، برای کسانی است که از روی جهالت کار بد می‌کنند، سپس زود توبه می‌کنند. پس خداوند توبه‌ی آنان را می پذیرد و خداوند، دانا و حکیم است.)

در آیه مبارکه خداوند متعال؛ گناهکاران را به توبه فوری تشویق وترغیب نموده است، و در این هیچ شکی نیست که: سرعت در توبه، کلید قبولی آن است. درضمن بایدگفت که توبه باید واقعی و ازطی قلب باشد، نباید فراموش کنیم که: اگر تظاهر به توبه کنیم الله متعال حقیقت وجوهر ما را خوب میداند.

خوانندۀ محترم !

فحوای آیۀ مبارکه به گوشه‌ای از شرایط قبولی توبه اشاره میکند. از جمله:

الف: گناه، از روی نادانی و بی توجّهی به عواقب گناه باشد، نه از روی کفر و عناد.

ب: گنهکار باید زود توبه کند، پیش از آنکه گناه او را اِحاطه کند، یا خصلت او شود، یا قهر و عذاب الهی فرا رسد.

ازفحوای جمله«يَعْمَلُونَ السُّوءَ»معلوم میشود؛ تاگناه زیادنشده، توبه آسان است.

و در آیه 18 سوره نساء میخوانیم: «وَ لَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئاتِ حَتَّى إِذا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَ لَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَ هُمْ كُفَّارٌ أُولئِكَ أَعْتَدْنا لَهُمْ عَذاباً أَلِيماً «18» (و (وعدۀ) قبول توبه برای کسانی نیست که گناه می‌کنند تا وقتی که مرگ یکی از آنها برسد میگوید: البته اکنون توبه کردم، ونیز توبه آنانی که درحالت کفر می میرند (قبول نمی‌گردد)، برای این دو گروه عذاب دردناک آماده کرده‌ایم.)

از جمله: «إِذا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ» آیه مبارکه بر می آید که: توبه در حال اختیار و آزادی ارزش دارد، نه در حال اضطرار یا مواجهه شده با خطر.

و پذیرش توبه، برای کسانی که کارهای زشت میکنند تا وقتی که مرگ یکی ازآنان فرارسد، آنگاه میگوید: همانا الآن توبه کردم، نیست. ونیز برای آنان که کافر بمیرند، بلکه برای آنان عذاب دردناك مهيّا كرده‌ایم. درآیه‌ی مبارکه 18 سوره نساء میخوانیم: «يَعْمَلُونَ السَّيِّئاتِ»، که هدف از آن گناهان زیاد میباشد که توبه کردن از آن مشکل است.

ازفحوای جمله«يَعْمَلُونَ السُّوءَ»معلوم میشود؛ تاگناه زیادنشده، توبه آسان است.

و در آیه 18 سوره نساء میخوانیم: «وَ لَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئاتِ حَتَّى إِذا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَ لَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَ هُمْ كُفَّارٌ أُولئِكَ أَعْتَدْنا لَهُمْ عَذاباً أَلِيماً«18» (و (وعدۀ) قبول توبه برای کسانی نیست که گناه میکنند تا وقتی که مرگ یکی از آنها برسد میگوید: البته اکنون توبه کردم، و نیز توبه آنانی که در حالت کفر می میرند (قبول نمی‌گردد)، برای این دو گروه عذاب دردناک آماده کرده‌ایم.)

از جمله: «إِذا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ» آیه مبارکه بر می آید که: توبه در حال اختیار و آزادی ارزش دارد، نه در حال اضطرار یا مواجهه شده با خطر.

و پذیرش توبه، برای کسانی که کارهای زشت میکنند تا وقتی که مرگ یکی از آنان فرا رسد، آنگاه میگوید: همانا حال توبه کردم، نیست. و نیز برای آنان که کافر بمیرند، بلکه برای آنان عذاب دردناك مهيّا كرده‌ایم. در آیه‌ی مبارکه 18 سوره نساء میخوانیم: «يَعْمَلُونَ السَّيِّئاتِ»، که هدف از آن گناهان زیاد می باشد که توبه کردن از آن مشکل است.

باید گفت که: اصرار بر گناه، توفیق توبه را از انسان میگیرد. کلمه‌ی »يَعْمَلُونَ« نشانه استمرار وکلمه‌ی «سيئات» به معنای تعدّد و تکرار گناه است.

باید گفتن توبه را نباید به تأخیر اندازیم، زیرا زمان مرگ معلوم نیست چون از جمله «إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ..» که با رسیدن ومشاهده کردن علایم مرگ، توبه دیگر پذیرفته نمی شود.

طوریکه در فوق هم یادآور شدیم توبه اگر؛ صادقانه ونصوح باشد،پذیرفتن آن از جانب پروردگار باعظمت قطعی است.

و در اخیر باید گفت که: توبه کردن، تنها گفتن يك لفظ به زبان نيست، بلكه تصميم و اصلاح هم مى خواهد.

خوانندهٔ محترم!

پس از اِبطال عقاید و أندیشه های مشرکان و رد طعنه زدنهایشان به پیامبری پیام آوران وجابه جا کردن حلال وحرام به آرزوی خود و افتخار کردن به ابراهیم علیهم السلام که گویا راه او را در پیش گرفته و به او اقتداء کرده اند، اینک در آیات متبرکه(120 الی 124) به یاد ابراهیم، رئیس و پیشوای یکتا پرستان و قدوه‌ی اصولیان، بزرگداشت روز شنبه از سوی یهودیان، بحث بعمل می آورد.

إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿١٢٠﴾

بی‌گمان، ابراهیم[به تنهایی]یک اُمت بود، برای خدا از روی فروتنی فرمانبردار و [یکتاپرستی] حق گرا بود واز مشرکان نبود.(١٢٠)

تفسیر:

«إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً»: به راستی ابراهیم خلیل الله پیشوایی در خیر و الگویی در امر صلاح و شایستگی بود، واز تمام خصلت‌های نیکو برخوردار بود، به همین دلیل الله متعال او را به عنوان خلیل و دوست خود برگزید.

«قانِتاً لِلَّهِ»: او برای پروردگارش بسیار مطیع، بسیار خاشع و فروتن بود، آنچه به انسان ارزش میدهد عبادت واطاعت آگاهانه ازالله است، «قانِتاً» همراه با اعتدال و نداشتن انحراف »حَنِيفاً» وخلوص است.

«حَنِيفاً»: «حنیف بود» یعنی: از أدیان باطل به سوی دین حق‌گرایش یابنده بود، ابراهیم علیه السلام هم در عمل خالص بود، «حَنِيفاً» هم در عقیده، او از تمام أدیان باطل روگردان بود و به دین حق و اسلام روآورد.

او حقگرا و بر دین توحید بسیار استوار بود و از آن به دیگر أدیان انحراف و گرایش نمیکرد، «وَ لَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (120)»و جزو مشرکان نبود. او هرگز به خدای سبحان شریک نیاورد و هرگز جز او معبود دیگری اختیار نکرد، تأکید ما سبق و رد ادعای یهود و نصاری میباشد که به گمان آنها ابراهیم یهودی یا نصرانی بود.

اوصاف حضرت ابراهیم علیه السلام:

الله متعال در قرآن عظیم الشأن به پنج صفت مهم درمورد حضرت ابراهیم علیه السلام تصریح نموده است.

وصف اول: امّت دانستن حضرت ابراهیم علیه السلام:

طوریکه دربدایت (آیه120 سوره نحل) خواندیم؛ «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً» (ابراهیم خود یک امت بود)؛ «أُمَّةً»: قُدوه. پیشوا. از ماده (أَمَّهُ) به معنی (قَصَدَهُ) یا (إِقْتَدي بِهِ) است.

قرآن عظیم الشأن ابراهیم علیه السلام را نمونه هدایت واطلاعت وسپاسگزاری و توبه و برگشت به سوی خدا به تصویر میکشد. در اینجا در باره او میگوید: ابراهیم امّتی بود.

کلمه امّت میتواند به معنی ملّت باشد. یعنی ابراهیم برابری میکرد با ملّتکاملیکه خوبی ونیکوئی واطلاعت برکت داشته باشد. یا این کلمه به معنی امام وپیشوا است. یعنی ابراهیم علیه السلام امام و پیشوائی بودکه در خیر و خوبی بدو اقتداء و از او پیروی می شد. در تفاسیر علماء؛ کلمه امّت را هم بدین معنی وهم بدان معنی دانستهاند. این دو معنی نزدیک به هم هستند. چه امام و پیشوائیکه مردمان رابه سوی خیرو صلاح وخوبی و نیکوئی هدایت و رهنمود میکند، او رهبر ملتی است وپاداشکار خودرا دارد وبه اندازه پاداش کسانی نیز به حساب اوگرفته میشودکه به هدایت و رهنمود او عمل میکنند. پس بثمابه او ملتی از مردمان در خیر و صلاح و خوبی و نیکوئی، و در اجرا و مزدی استکه دارد، نه اینکه یک فرد بشمار آید.

نظریات مفسران در مورد «اُمّت» بودن ابراهیم علیه السلام:

درمورد توجه خوانندگان را از مجموع نظریات مفسران به نکته اساسی ذیل جلب می دارم:

ابراهیم، آن قدر شخصیت داشت که به تنهائی یک اُمّت بود، چرا در برخی از حالات شعاع شخصیت برخی ازانسان ها آن قدر قوت وافزایش می یابد که از یک فرد و دو فرد و یک گروه فراتر می رود، و شخصیتش معادل یک امت بزرگ می شود.

حضرت ابراهیم علیه السلام بر مکتبی بود که احدی بر آن نبود، پس يك امّت بود.

کلمه امّت به معنای معلّم خیر است او معلّم خوبی‌ها بود.

هدف از امّت یعنی رهبر و مقصود و امام تمام خداپرستان است.

شخصيّت و شعاع وجود او به اندازه يك امّت بود.

چون قوام امّت به او بود.

چون عالم بود و عالم امّتی را راهنمایی می کند.

چون حرکت آفرید کار يك امّت را انجام داد، یاری نداشت و يك تنه قیام کرد.

حضرت ابراهیم علیه السلام، در آن زمان که هیچ خدا پرستی در محیطش نبود و همگی در منجلاب شرک وبت پرستی غوطه ور بودند تنها موحد و یکتاپرست بود، پس او به تنهائی امتی و مشرکان محیطش امت دیگر بودند.

حضرت ابراهیم علیه السلام، سرچشمه پیدایش امتی بود، و به همین سبب، نام امت بر او گذارده شده.

و هیچ اشکالی ندارد که: این کلمه کوچک یعنی «اُمّت» تمام این معانی بزرگ را در خود جمع کند، واقعاً هم حضرت «ابراهیم» یک امت بود، یک پیشوای بزرگ بود، یک مرد امت ساز بود، و در آن روز که در محیط اجتماعیش کسی دم از توحید نمی زد او منادی بزرگ توحید بود.

حضرت ابراهیم، رهبر، مقتدا و معلم بزرگ انسانیت بود، و به همین جهت، به او «اُمّت» گفته شده، زیرا امت به معنی اسم مفعولی به کسی گفته می شود که مردم به او اقتدا کنند و رهبریش را بپذیرند.

البته، میان این معنی و معنی اول، پیوند معنوی خاصی برقرار است، زیرا کسی که، پیشوای صادق وواقعی برای ملتی شد در اعمال همه آنها شریک و سهیم است و گوئی خود، امتی است.

وصف دوهم:

وصف دوم حضرت ابراهیم که در(آیهٔ 120 / سورهٔ نحل) بدآن اشاره بعمل آمده این است که حضرت ابراهیم علیه السلام «قَانِتًا لِلَّهِ» (بنده مطیع خدا بود).
«قَانِتاً»: مطیع ومداوم بر طاعت و عبادت خدا. مطیع و متواضع و پرستشگر بود.
(ملاحظه شود سوره های: بقره آیات116 و238، آل‌عمران آیهٔ 17،زمر آیهٔ 9).

وصف سوم:

وصف سوم حضرت ابراهیم علیه السلام همانا «حَنِيفاً» (او همواره در خط مستقیم «الله» و طریق حق، گام میسپرد)؛ او حقگرا، و مخلص فرمان پروردگار باعظمت بود. او متوجه حق و مائل به حق بود. (ملاحظه شود سورهٔ بقره/ آیهٔ 135، سورهٔ آل‌عمران/ آیات 67 و 95)
«حَنِيف»: به معنی کسی است که، از انحراف به راستی و استقامت می گراید و به عبارت دیگر: از أدیان و روشهای منحرف، چشم می پوشد، و به صراط مستقیم الهی روی می آورد به دینی که هماهنگ فطرت است، و به خاطر همین هماهنگی، صراط مستقیم محسوب می شود. بنابر این، در تعبیر «حنیف» اشاره لطیفی به فطری بودن توحید نیز شده است.

وصف چهارم:

حضرت ابراهیم علیه السلام همانا «وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِين 120 نحل» (او هرگز از مشرکان نبود) و تمام زندگی و فکر و زوایای قلبش را تنها نور «الله» پُرکرده بود.»
واز زمرهٔ مشرکان نبود. مشرکان بدو نسبت نمیرسانند و در خط سیر او نیستند.

وصف پنجم:

و در آخرین وصف حضرت اِبراهیم علیه السلام که در آیهٔ مبارکه بدآن اشاره بعمل آمده است: «شاكِراً لِأَنْعُمِهِ» است. (او شخصیت بود بودکه همه نعمتهای الله را شکرگزاری می کرد)؛ حضرت ابرهیم علیه السلام سپاسگزار نعمتهای الله متعال بود. او با گفتار وکردار سپاسگزار نعمتهای الهی بود.

شخصیت والای مقام حضرت ابراهیم:

واقعیت أمراینست که: أنبیاء سرسلسله وطلایه دار راه عبودیت به‌سوی خداوند تبارك و تعالی هستند. قول وفعل آنها برای ما سرمشق و حُجت است، و در زندگی آنها برای جویندگان راه حقیقت درسهای فراوانی هست.
طوریکه قرآن عظیم الشأن میفرماید: «لقد كان لكم في رسول الله اسوة حسنة» (احزاب/ آیهٔ 31.) تمام أنبیاء هدف و مقصدشان یکی بوده است. از این رو هیچگونه اختلافي در گفته های آنان نمی توان پیدا کرد.
یکی از این پیامبران حضرت ابراهیم علیه السلام است که نام مبارکش 69 بار در قرآن عظیم الشأن ذکر شده است و در 25 سورهٔ مطالبی در باره شخصیت حضرت ابراهیم علیه السلام به عمل آمده است.
در آیات قرآن عظیم الشأن از این پیامبر بزرگوار مدح و ستایش فراوان بعمل آمده و از صفات ارزنده او یاد آوری گردیده است، مقام و معرفت او و نسبت به الله، (سورهٔ نخل/ 120.) منطق گویای او در برابر بُت پرستان، (سورهٔ أنبیاء/ 57 .52.)، مبارزات

سرسختانه و خستگی ناپذیرش در مقابل جباران (سورۀ انعام/ آیات80-81)، اطاعتش در برابر فرمان پروردگار(سورۀ صافات/ آیۀ 110/ 101.]، استقامت بی نظیرش دربرابر توفان حوادث وآزمایش های سخت (سورۀ صافات / آیات 107 الی 109). در همه‌ای این سوره و آیات متبرکه داستان حضرت ابرهیم علیه السلام تذکر رفته و هرکدام از این آیات سرمشقی است برای مسلمانان و رهروان راه خدا.

به گفته قرآن عظیم الشأن حضرت ابرهیم علیه السلام از نیکان، (سورۀ ص/ 47.)، صالحان، [سورۀ نحل/ 122] قانتان، [نحل/ 120.] صدیقان، [مریم/ 41] بردباران [توبه/ 114.] وفا کننده‌گان به عهد بود و شجاعتی بی نظیر و سخاوتی فوق العاده داشت.

وقتي به داستان ابراهيم عليه السّلام مراجعه ميكنيم می بينيم كه او مبارزه با شرك وبت پرستی در سر زمين بابل آغاز ميكند و تا مرحله جانفشانی به پيش ميرود اما به امر الهی معجزه آسا از آتش نمروديان نجات می يابد، و راهی سر زمين فلسطين ميشود تا دعوت خود را در آن سرزمين پيگيری نمايد، و زمينه ساز دعوت فرزندش حضرت يوسف عليه السلام شود. ابراهيم عليه السلام امپراتوری را خود به سوی خدا دعوت كرده است، و رسالت را به پايان برده است، اما بايد زمينه سازی كند برای ساختن بنای مردمان موحد درسرزمين فلسطين و نيز زمينۀ مناسب را جهت دعوت امپراتوری مصر بسوی خداوند يكتا، برای فرزندش آماده كند، و در مرحله ديگر از زندگی زن و فرزند خود را از فلسطين حركت ميدهد وبه سرزمين مكه می آورد، و در سرزمين خشک و بدون آب و علف با اتكاء به خداوند متعال رها مي كند، و خود به سر زمين فلسطين مراجعه مي كند. وی در مرحلۀ ديگری مأمور قربانی كردن فرزند دلبندش، اسماعيل مورد ابتلاء و آزمايش الهی قرار گرفته و بعد از گذشتاندن موفقانه وكامياب اين آزمايش وابتلاء ازجانب خدای متعال عوضی به جای اسماعيل قربانی ميگردد و سپس خانۀ كعبه را بناء مي كند.

با توجه به اين واقعيت‌ها در مي يابيم كه اين سرگذشت يك دورۀ كامل از سير عبوديت را در بر دارد، حركتی كه از نفس بنده آغاز گشته به قُرب الله متعال منتهی ميشود. او از زينتهاي دنيا و لذائذ آن، آرزوهاي دور و دراز آن و از جاه و مال و اولاد چشم مي پوشد و هيچ چيز نميتواند او را از مسير حق منصرف كند.

در حقيقت سرگذشت آن حضرت از وقايعي به ظاهر متفرق تشكيل شده است كه زنجير وار به هم مي پيوندد و ازسير عبودی ابراهيم حكايت مي كند، سيری كه از بنده ای بسوی خدا آغاز ميشود و سيری كه سر تا سرش ادب است: ادب در سير، ادب در طلب، ادب در حضور، ادب در همه مراسم حُبّ و عشق و اخلاص كه انسان هر قدر در آن تَدَبُر و دقت كند اين آداب را روشن تر و درخشنده تر مي بيند.

شَاكِرًا لِأَنْعُمِهِ اجْتَبَاهُ وَهَدَاهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴿١٢١﴾

او شكر گزار نعمت هاي پروردگار بود، خدا او را برگزيد، و به راه راست هدايتش كرد. (١٢١)

تفسير:

«شاكِراً لِأَنْعُمِهِ»: به راستی ابراهيم عليه السلام برای پروردگارش بسيار شكرگزار بود ونعمت های بزرگش را باقلب و زبان و اعضا سپاس ميگذاشت. «اِجْتَبَاهُ وَ هَدَاهُ إِلَى صِراط مُسْتَقِيم(121)» حق تعالی او را به رسالت برگزيد و به پيمودن راه مستقيم كه همانا توحيد همراه با عمل به صالحات و پرهيز از منكرات است توفيقش بخشيد.

و پس از بیان اوصاف پنجگانه که در آیهٔ 129 سورهٔ نحل بیان شد: به بیان پنج نتیجه مهم این صفات پرداخته، چنین میگوید:
«اجْتَبَاهُ»: (خداوند، ابراهیم را برای نبوت و ابلاغ دعوتش برگزید).
او را برای رسالت آسمانی برگزید، و وی را به دوستی گرفت.
او را انتخاب کرد و برگزید.
«وَ هَدَاهُ إِلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ.» (خدا او را به راه راست هدایت کرد) و از هر گونه لغزش و انحراف حفظ نمود. چرا که هدایت الهی همان گونه که بارها گفته ایم: به دنبال لیاقتها و شایستگی هائی است که: انسان از خود ظاهر میسازد چون بی حساب چیزی به کسی نمیدهند.
«وَ آتَيناهُ فِي الدُّنْيا حَسَنَةً»: (ما در دنیا به او حسنه دادیم.)؛
«حَسَنَةً» به معنی وسیعش: هرگونه نیکی را در برمیگیرد، ازمقام نبوت و رسالت گرفته، تا نعمتهای مادی، فرزندان شایسته و مانند آن.
«وَإِنَّهُ فِي الآخِرَةِ لَمِنَ الصّالِحِينَ»: (و در آخرت از صالحان است). با این که: ابراهیم از سر سلسله صالحان بود در عین حال میگوید: او از صالحان خواهد بود، و این نشانه عظمت مقام صالحان است که «ابراهیم»(علیه السلام) با این همه مقام در زمره آنها محسوب می شود، مگر نه این که: خود ابراهیم، از خدا این تقاضا را کرده بو: «رَبِّ هَبْ لِي حُكْماً وَ أَلْحِقْنِي بِالصّالِحِينَ»؛ (خداوندا! نظر صائب به من عطا کن، و مرا از صالحان قرارده).
آخرین امتیازی که خدا به ابراهیم(علیه السلام) در برابر آن همه صفات برجسته داد این بود که: مکتب او نه تنها برای اهل عصرش که برای همیشه، مخصوصاً برای امت اسلامی یک مکتب الهام بخش گردید، به گونه ای که قرآن میگوید: «سپس به تو وحی فرستادیم که از آئین ابراهیم، آئین خالص توحید، پیروی کن.

وَآتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ﴿۱۲۲﴾

و در این دنیا به او حسنه (نبوت، فرزند صالح) دادیم و همانا او در روز آخرت نیز از نیکان و شایستگان است. (۱۲۲)

تشریح لغات واصطلاحات:

«وَآتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً»هدف از آن محبّت پیروان سایر ادیان در حق ابراهیم علیه السلام، و تولّد انبیاء فراوان از نسل او، و ذکر جمیل وی بر سر زبان‌ها برای همیشه است (سوره های شعراء آیه 84، صافّات آیات 108 و 109). «ترجمهٔ معانی قرآن» (دکتر مصطفی خرمدل)

تفسیر:

خداوند متعال به حضرت ابراهیم علیه السلام دردنیا پیشوایی، نام و آوازهٔ نیک، دانش، پیامبری و حکمت عطا کردو به قولی: عبارت از این است که تمام اهل ادیان به ولایت و دوستی وی می نازند و هوادار وی اند.
ابن‌کثیر میگوید: «یعنی برای ابراهیم علیه السلام خیر دنیا را از تمام آنچه که مؤمن در اکمال زندگی پاکیزه‌اش بدان نیازمند است، گرد آوردیم». و همه این اقوال صحیح است.

«وَ إِنَّهُ فِی اَلْآخِرَةِ لَمِنَ اَلصّالِحِینَ(122)»و در آخرت ودر روز بازپسین نیز نزد الله متعال همراه با بندگان ابرار و اولیای برگزیده‌اش؛ مقام و منزلتی والا، مرتبۀ عالی و متعالی دارد.

بدین ترتیب ملاحظه می داریم که خداوند متعال در سه آیه، حضرت ابراهیم علیه السلام را با نه وصف مدح و ستایش کرد. شکی نیست که گرد آمدن این اوصاف در یک انسان، از او نمونه و الگویی از یک مسلمان کامل میسازد، بدین جهت خداوند متعال ابراهیم علیه السلام را برای پیامبرﷺ مقتدا قرار داد چنانکه میفرماید:

ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنِ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴿١٢٣﴾

سپس به تو وحي فرستاديم که از دين ابراهيم، که از اديان باطل بيزار بود، پيروی کن (زيرا) او از مشرکان نبود.(١٢٣)

تفسير:

«ثُمَّ أَوْحَیْنا إِلَیْکَ أَنِ اِتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْراهِیمَ حَنِیفاً» مفسران می فرمایند که: در عطف به «ثم» در

«ثُمَّ أَوْحَیْنا إِلَیْکَ» تعظیم و رفعت مکان و منزلت پیامبر صلّی الله علیه وسلم مقرر است؛ زیرا بعد از ذکر مناقب ابراهیم خلیل علیه السّلام به اصطلاح میخواهد بگوید: در اینجا مطلب والاتر و بالاتر از آن مقرر است و آن عبارت است ازاینکه مُحمَّد صلي الله علیه وسلم «أمی» و بزرگ نوع انسان، پیرو دین ابراهیم است و به شریعت او دست آویزی دارد. و برای افتخار وی همین بس است. گرچه شیوه‌ها و شرایط انبیا یکسان نبوده است، لیکن راه انبیا یکی است و آنان مأمور به پیروی از پیامبران قبلی هستند

بعد از این که ابراهیم را با آن خصلت شریف توصیف کرد، به پیامبرﷺ وحی فرستاد و به وی دستور فرمود تا از دین اسلام آنگونه که ابراهیم علیه السلام بر آن بود پیروی نماید. در توحید و دعوت به‌سوی آن، در بیزاری جستن از بتان و معبودات باطل، در تدین به دین اسلام و در تمام شریعت وی مگر در آنچه از شریعتش که منسوخ شده است.

«وَ ما کانَ مِنَ اَلْمُشْرِکِینَ(123)» ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی، بلکه پیرو آیین اسلام بود. این هم تأکیدی دیگر است در رد گمان یهود و نصاری که گویا ابراهیم بر دین آنها بود.

إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ﴿١٢٤﴾

جز اين نيست که روز شنبه بر کسانی مقرر گرديد که در بارۀ آن اختلاف ورزيدند، و بی‌گمان پروردگارت روز قيامت ميان آنها دربارۀ آنچه در آن اختلاف می‌کردند، فيصله خواهد کرد.(١٢۴)

سبت: (بروزن عقل)، دراصل معنی قطع است. سبت یهود راکه روز شنبه است به علّت قطع عمل درآن روز، سبت گفته اند (مراجعه شود به سوره های بقره: 65، اعراف 163) «ترجمۀ معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل.

یهودان به خاطر لجاجت و عناد بارها از طرف خداوند مورد تنبیه قرار گرفته اند، یکی از تنبیهات (آیه 118 همین سوره بود؛ که میفرماید «عَلَی اَلَّذِینَ هادُوا حَرَّمْنا...» و تعطیلی روز شنبه که دراین آیه مبارکه بیان شده تنبیه دیگری است که البتّه گروهی

قدردانی وگروهی ناشکری کرده و دست به حیله‌گری زدندو به سزای سختی گرفتار شدند.
«إِنَّما جُعِلَ اَلسَّبْتُ عَلَى اَلَّذِينَ اِخْتَلَفُوا فِيهِ» تعظیم روز شنبه وکار نکردن در آن، از شریعت و شعایر دین ابراهیم نبود. اما به خاطر شدت و سختگیری بر یهود آن را مقرر نمود؛ زیرا در دین به اختلاف برخاستند و از فرمان خدا نافرمانی کردند؛ چون خدا آنان را از شکار کردن در روز شنبه منع کرده بود، امّا آنها شکار کردند. در کیفر آن خدا آنها را به میمون وخوک مسخ کرد.
یعنی: و بال و فرجام بد روز شنبه که همانا مسخ صوری طائفه‌ای از یهود بود، فقط برکسانی مقرر شد که در باره آن اختلاف کردند. یا تعظیم و بزرگداشت روز شنبه فقط بر کسانی مقرر شد که درباره آن اختلاف کردند وآنان یهود و نصاری بودند؛ زیرا الله متعال بزرگداشت روز جمعه را بر آنان مقرر کرده بود پس، ازآن عدول کرده وروز شنبه ویکشنبه را برگزیدند. نقل است که: موسی یهودیان را امر کرد تا یک روز از هفته را که روز جمعه باشد به عبادت الله متعال اختصاص دهند و شش روز دیگر را به کار و کسب و مشاغل زندگی بپردازند. اما آنها از پذیرش روز جمعه سر باز زده و روز شنبه را برگزیدند. سپس عیسی علیه السلام نیز در دوره رسالت خود روز جمعه را به عنوان روز عبادت به نصاری پیشنهاد کرد اما آنها نیز از پذیرش روز جمعه سر باز زده و روز یکشنبه را برگزیدند.
چنانکه درحدیث شریف آمده است: «ما در دنیا آخرین ولی در روز قیامت از همه پیشتازیم... این روز جمعه همانا روز آنان بود که خداوند متعال ما را به آن راهنمایی فرمود پس مردم(امت‌های دیگر) در آن دنباله رو ما هستند، روز یهود فردا، و روز نصاری پس فرداست». یعنی: یهود و نصاری از بزرگداشت روز جمعه که برای شان امری الزامی نبود، سرباز زدند پس الله متعال آن را ویژه امت محمد ﷺ گردانید زیرا این روز، ششمین روز در برنامه آفرینش است که خداوند متعال آفرینش را در آن به اکمال رساند و نعمت خود را در آن کامل گردانید. «تفسیر انوار القرآن»
«وَ إِنَّ رَبَّکَ لَیَحْکُمُ بَیْنَهُمْ یَوْمَ اَلْقِیامَةِ فِیما کانُوا فِیهِ یَخْتَلِفُونَ(124)» خدا در روز قیامت در بین آنها حکم خواهد کرد و هرکس را مطابق عمل و کردارش پاداش یا کیفر و عقاب میدهد.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه ذیل(125 الی 128) در مورد شیوه‌ی دعوت رهبران راستین دینی، صبر و پایداری در برابر مصائب بحث بعمل آمده است.

ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴿١٢٥﴾

(مردم را) با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت بده و با آنها به شیوۀکه نیکوتر است مجادله کن. هماناپروردگارت به‌حال کسیکه ازراه او گمراه ومنحرف میشود آگاهتر است، وبه هدایت یافتهگان داناتر است.(١٢٥)

تشریح لغات واصطلاحات:

«الْحِكْمَةِ»: سخنان استوار و بجا. «الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ»: اندرز نیکو و زیبائی که دلچسب و گیرا و قانع‌کننده بوده و درآن ترهیب وتشویق و بیم و امید باشد.«جَادِلْهُمْ»: با مردمان

مناظره و مباحثه و گفت و شنود کن. «بِالَّتِي»: به طريقه و شيوه‌ای كه. كلمه (أَلَّتِي) صفت موصوف محذوفی چون (الطَّرِيقَة، الْمُجَادِلَةِ) است. «ترجمۀ معانی قرآن»

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: اوّلین وظیفه ورسالت انبیا، دعوت به حق است. طوريكه در آيه مباركه آمده است: «أُدْعُ إِلى سَبِيلِ رَبِّکَ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ» ای محمد! تو وپيروانت بايد به نيكوترين شيوه، بالطف ومهرانگيزترين وظريف‌ترين وسايل وبا زيباترين روش‌ها به سوى دين اسلام واحكام و اخلاقش دعوت نماييد، به قولی: مراد ازحكمت، حجت‌های یقین آور و باور رسان است. بنابر این دعوت اسلامی باید به شیوۀ کتاب الله وسنّت رسول الله ﷺ صورت گرفته، با ملايمت و نرمى در گفتگو و بيان همراه و از قهر و غضب، و عصبانيت و خشونت، خشكى وخروش بيجا به دور باشد، «موعظه حسنه» عبارت از حجت‌های ظنی اقناعی‌ای است که تصدیق به مقدمات قابل قبولی را در پی آورد.

موعظه نيكو وحسنه آن است كه واعظ به آنچه می‌گويد در قدم نخست خود هم به آن عمل كند و جدال نيكو آن است كه در آن توهين و تحريك غلط واحساسات وجود نداشته باشد.

بايدگفت که: هر شخصى يك روح و ظرفيّتى دارد كه بايد با زبان خودش با او سخن گفت؛

خواص را با حكمت و استدلال، و عوام را با موعظه نيكو، و مخالفان را با جدال نيكوتر ارشاد كنيم.

دعوت اسلامی بايد با آسانگيری توأم باشد نه با سختگيری، با مژده و بشارت آميخته باشد نه بانفرت وشدت، جذاب و گيرا باشد نه دفع كننده و گريزاننده. و ایشان را به خير ترغيب نموده و از شر برحذر گردان.

قرآن مجيد اصول و اركان دعوت را بر همچون پايه‌هائی استوار و پايدار ميسازد، و وسائل دعوت و راه‌های آن را مشخص می‌گرداند، و برنامه و مسیر را برای پیغمبر ﷺ و بعد از او برای دعوت‌کنندگان به سوی دین متین و استوارش، تهیه و ترسیم می‌کند.

پس بايد به قانون و راه های توجه بعمل اريم كه الله متعال در قرآن عظيم الشأن برای دعوت تعيين و تاكيدكرده است.

دعوت، دعوت به سوی راه خدا است، نه دعوت به سوی شخص دعوت كننده و نه به سوی قوم و قبیله او. چه آنچه به دعوت‌کننده مربوط میگردد این استکه وظیفه خود را برای رضای خدا انجام دهد. هیچگونه برتری و فضلی نه بردعوت و نه برکسانی داردکه به سبب او راه یاب میگردند تا از آن صحبتکند و سخن براند. مزد و پاداش او تنها بر خدا است و بس.

دعوت باید با حکمت باشد. دعوت‌کننده باید به اوضاع و احوال مخاطبان و به شرائط و ظروف آنان توجه بعمل ارد، و دقت داشته باشد هر بار چه اندازه باید مطالب ومقاصد را برای ایشان روشن وبیان کند تا بر دوش ایشان سنگینی نکند و پیش از آمادگی مردمان برای پذیرش تکالیف و وظائف، برایشان دشواری به بار نیاورد. دعوت‌کننده باید راه و شیوه‌ای درکار دعوت درپیش گیردکه رنج و زحمتی برای مخاطبان تولید نکند، و در این راه و شیوه هم تنوع را برابر مقتضیات مراعات نماید و آن‌گونه‌که باید سخن سراید.

احساسات او را نگیرد، و پرخاش و تاخت نداشته نباشد. چه اگر چنین نکند، در همه اینها و درکارهای دیگر از حکمت در می‌گذرد.
دعوت‌کننده باید با اندرز زیبا و دلربائی به سخن درآید که آهسته و آرام به ژرفاهای دلها برود و بر دلها نشیند، و حواس و شعوررا اهسته آهسته لطیف و دقیق تسخیر نماید. تهدید و توبیخ بیجا و بی‌مورد و بدون علت و سبب روا ندارد، و خطاها و اشتباه‌هائی را گوشزد نکندکه سر به رسوائی میکشد، خطاها و اشتباه‌هائی که چه بسا از روی نادانی، و چه بسا از روی حسن نیت صورت میگیرد. زیرا نرمش در موعظه در اغلب اوقات قلوب را در مان،هدایت و رهنمود میکند، و قلب های بیزار وناسازگار را رام میگرداند و به سوی‌گوینده میکشاند، و از حمله و تهدید و توبیخ، خیر و صلاح بیشتری به بار می‌آورد.
دعوت‌کننده باید مجادله و مباحثه را به شیوه‌ای هرچه بهتر، و با دلائل بسی قویتر و رساتر انجام دهد. در مجادله و مباحثه چیزی را بر طرف مقابل تحمیل نسازد، و او را خوار ندارد وزشت نشمارد. تا طرف مقابل به دعوت‌کننده اطمینان پیدا کند و بداندکه هدف او از مباحثه و مجادله چیره شدن و غالب آمدن نیست. بلکه هدفش قانع‌کردن و به حق رساندن است. چه نفس انسان دارای خود بزرگ بینی و سرکشی است، و از رای و نظریه‌ای‌که از آن دفاع میکند دست نمی کشد مگر با نرمی و مهربانی. زیرا نمی‌خواهد احساس‌کند که شکست خورده است. در مباحثه و مجادله ارزش رای و نظر با ارزش خود شخص در پیش مردم به هم می‌آمیزد، وطرف مقابل دست برداشتن از دیدگاه واندیشه خود را دست برداشتن از ارزش وبهای وقار واحترام وهستی خویشتن میشمارد. تنها مباحثه و مجادله زیبا و نیکو است که خود بزرگ بین حساس را پائین میکشد و اطمینان می بخشد، و شخص مباحثه و مجادله‌کننده احساس میکند که ذات او مصون، و ارج و ارزش او محفوظ است، و دعوت‌کننده منظوری و مقصودی جز روشن‌کردن خود حقیقت و راه یابی بدان ندارد، آن هم در راه خدا، نه به خاطر شخص خود و نه به خاطر پیروزگرداندن رای و نظر خویش، و شکست دادن رای و نظر طرف مقابل.
«وَجادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» با دلسوزی ایشان را نصیحت کن و به بهترین و با نیکوترین شیوه با مخالفین به بحث و مجادله بپرداز و نرمش را به کار بگیر.
که همانا جدال از موضع مهر و ملایمت است با آنان مجادله نما. بناءً در یک جدال و مناقشۀ دعوی گفتگو باید از گرایش‌های نفسی و شخصی، دشنام، ایذا، برتری طلبی، کبر و خود بزرگ بینی به دور باشد.
مفسران درمورد روش وطریقه مجاله«وَجادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»مینویسند که:
قبل از همه دعوت باید جهت الهی داشته باشد.دعوت، مراحل و مراتبی دارد. (حکمت، موعظه، جدال نیکو که حکمت راه عقلی و موعظه راه عاطفی میباشد.)
موعظه باید حَسن باشد، ولی جدال باید احسن باشد. «الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ- بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (هم محتوا نیکو باشد و هم شیوه و بیان)
برگزیدن ساده‌ترین روشها و محکم‌ترین دلایل.
به کار گرفتن بیانی خوش در گفت وگو.
در پیش گرفتن ملایمت و نرمی در گفت و گو.
مقابله بدی در کلام و بیان با نیکی.

بلند نکردن صدا در گفت و گو و دشنام ندادن و آزار نرساندن به خصم. که اینها اصول مناظره و جدال بیانی در اسلام است.
باید بصورت کل یادآور شد که دین مقدس اسلام به پیروان خویش هم غذای فکری میدهد، «بِالْحِكْمَةِ» هم غذای روح »الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ» وبه مخالفان برخورد منطقی دارد. «وَ جادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»
با مطالعه سیرت و سنت طیبه رسول اکرم صلی اله علیه وسلم ملاحظه میکنیم که آن حضرت ﷺ در دعوت به‌سوی حق کمال رفق و ملایمت را به‌کار میگرفتند، طوریکه در حدیث شریف به روایت ابو امامه(رض) آمده است که پسر جوانی نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: یا رسول الله! آیا به من اجازه زنا کردن میدهید؟ مردم از این لحن جسورانه وی برآشفته و بر سر وی داد کشیدند اما رسول الله ﷺ فرمودند: دست از وی بردارید و او را به من نزدیک گردانید! پس آن جوان به ایشان نزدیک شد و در پیش روی ایشان نشست آنگاه به وی فرمودند: ای جوان! آیا دوست داری که با مادرت زنا کنند؟ گفت: نه! فدایت شوم یا رسول الله فرمودند: همین گونه مردم آن را برای مادرانشان نمی‌پسندند؟ آیا دوست داری با دخترت زنا کنند؟ گفت: نه! فدایت شوم یا رسول الله. فرمودند: همچنین مردم آن را برای دخترانشان دوست ندارند. فرمودند: آیا دوست داری با خواهرت زناکنند؟ گفت: نه! فدایت شوم یا رسول الله. فرمودند: همچنین مردم آن را برای خواهران‌شان دوست ندارند. آنگاه آن حضرت ﷺ دست مبارک خود را برسینه‌اش گذاشتند و فرمودند: بارخدایا! دلش را پاک گردان، گناهش را بیامرز و شرمگاهش را از حرام نگهدار. از آن پس، هیچ عملی نزد آن جوان نفرتبار از عمل زنا نبود».
شما ضامن وظیفه هستید، نه ضامن نتیجه.طوریکه در آیهٔ مبارکه میفرماید:
«إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ(125)» ای محمد! پروردگارت به حال و وضع گمراهان و هدایت شدگان آگاهتر است. او میداند که چه کسی از خط استقامت انحراف نموده و چه کسی بر راه مستقیم رهرو باقی مانده است. بنابر این بر تو واجب است در دعوت آنها و مجادله با آنها راه استوار و درست را در پیش گیری، هدایت آنان بر تو نیست بلکه تبلیغ بر تو واجب است و ما به حساب آنها می رسیم. و ما هریک را در برابر عملکردش جزای مناسب میدهیم.

یادداشت ضروری:

باید گفت که فرموده‌ی الله متعال که میفرماید: «وَجادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» بیانگر این اصل است که باید در بحث و مناظره، انصاف و پیروی از حق به صورتی رعایت شود که نشان دهد هدف، اثبات و احقاق حق و دور کردن باطل است نه تحمیل نظر خود و محکوم کردن نظر طرف.

وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ﴿١٢٦﴾

و هر گاه خواستيد مجازات كنيد تنها به مقداري كه به شما تعدي شده عقوبت كنيد (وعذاب دهید) واگر صبر کنید البته صبر برای صابران بهتر است.(١٢۶)

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: مقابله به مثل، حقّ طبیعی و الهی است. «وَ إِنْ عاقَبْتُمْ فَعاقِبُوا بِمِثْلِ ما عُوقِبْتُمْ بِهِ» ای مؤمنان! و اگر دوست داشتید تا از تجاوزگران قصاص بگیرید پس همانگونه که مورد تعدی وشکنجه قرارگرفته اید، قصاص بگیرید وبرآن نیفزایید.

ملاحظه بفرمایدکه دین مقدس اسلام: به‌پیروان خویش امر فرموده استکه: حتّی نسبت به دشمنان وشکنجه کنندگان، عدل و انصاف راهم مراعات بکنید.
باید گفت که: در صبر لذّتی است که در انتقام نیست طوریکه می فرماید:«وَ إِنْ عاقَبْتُمْ فَعاقِبُوا بِمِثْلِ ما عُوقِبْتُمْ...» نازل شد. (زاد المسیر ۴/۵۰۷.)
«وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصّابِرِينَ(126)» اما اگر صبر و گذشت، شکیبایی و فروتنی از خود نشان دهید و از قصاص صرف نظر کنید، برای شما بهتر است.
چرا که ارمغان صبر، پیروزی دنیا و پاداش آخرت می باشد، یقیناً عزّت با عفو و نصرت با صبر توأماند.
فکر نکیند که صبر شما به سود مخالفان است، بلکه به سود خودتان می باشد.
بدین وسیله پروردگار باعظمت به صبر و ترک عقوبت تجاوزگر تشویق به عمل آورده است؛ چون هر چند قصاص مباح می‌باشد اما ترک آن بهتر است.

شأن نزول آیة 126 - 128:

645- حاکم و بیهقی در «دلائل» و بزار از ابوهریره روایت کرده اند: هنگامی که کاکای پیامبر ﷺ (سید الشهداء حمزه) به درجة رفیع شهادت نایل گردید، کافران سینه او را دریدند و قلبش را بیرون آوردند.
گوش، بینی و لب‌های او را مثله کردند. رسول الله ﷺ بالای سر او ایستاد وبه اندوه و درد گفت: به جای تو هفتاد نفر از آنها را مثله میکنم. پیامبر خدا همچنان ایستاده بود که جبرئیل آیة وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُواْ بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُم بِهِ را تا آخر سوره فرود آورد. پس رسول الله ﷺ از آن کار منصرف شد و از اجرای آنچه اراده کرده بود خودداری کرد.
646 ترمذی به قسم حسن و حاکم از ابی بن کعب (روایت کرده اند: در غزوه احد شصت و چهار نفر از انصار و شش نفر از مهاجرین که حمزه (نیز در میان شان بود شهید شدند و مشرکان شهدا را مثله کردند. انصار گفتند: اگر روزی بر آن‌ها چیره شویم بیشتر از آنها مثله میکنیم. هنگامی که مسلمانان مکه را فتح کردند، خدای بزرگ آیه «وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُواْ» را نازل کرد. (جید است، ترمذی 3129، احمد 5 / 135، حاکم 2 / 359 و 358، نسائی در «تفسیر» 299 و ابن حبان 487 از ابی بن کعب روایت کرده اند. اسناد آن به خاطر ربیع بن انس حسن است، حاکم این را صحیح شمرده وذهبی با او موافق است، ترمذی حسن میداند، این حدیث دارای شواهد است که طبری 21996 و 21997 از شعبی و 21998 از عطاء بن یسار و 21999 از قتاده و 22000 از ابن جریج به قسم مرسل روایت کرده. این احادیث مرسل به حدیث موصول پیش شاهد هستند به این ترتیب به درجة جودت میرسد. به «زاد المسیر» 887 مراجعه کنید.)
قابل یادآوری است که از: ظاهر حدیث نشان می دهد که نزول آیه در روز فتح مکه صورت گرفته و حدیث قبلی بیانگر این است که در روز احد نازل شده است. ابن حصار بین دو حدیث اینطور جمع کرده است: این آیه جهت پند و اندرز به مسلمانان و یادآوری از جانب پروردگار بار اول در مکه، بار دوم در احد و بار سوم در روز فتح مکه نازل شده است.

وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ﴿١٢٧﴾

و (تو ای محمد) صبر کن و صبر تو جز به توفیق الله نیست، و بر آنان (کفار) غمگین مشو، و از مکر و حیله آنها دل تنگ مشو.(۱۲۷)

تفسیر:

«مَا صَبْرُكَ إِلاّ بِاللهِ»: شکیبائی تو جز با معونت و توفیق الله متعال میسّر نیست.

«لا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ»: بر آنان اندوهگین مباش. غم ایشان را مخور.

صبر و ظفر هر دو دوستان واشنایان قدیمی هستند، مطمین باید بود که: بر أثر صبر نوبت ظفر حتماً رسیدنی است. طوریکه در آیهٔ مبارکه میخوانیم: «وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُکَ إِلَّا بِاللَّهِ» ای محمد! در مقابل آزاری که در راه الله متعال به تو میرسد صابر و شکیبای داشته باش و جز به یاری و توفیق الله به چنین مقام و مرتبه‌ی رفیعی نخواهی رسید. و ای پیامبر! بر آزار کفار، سختی‌های دعوت و مصیبت‌ها و گرفتاری‌های راه صبر کن و هرگز جز به یاری الله صبر نتوانی کرد، زیرا اوست که صبر را بر تو اِلهام کرده و با یاری و تأیید خویش هر دشواریی را بر تو آسان می سازد.

از خداوند متعال مسئلت می نماییم که ما را از زمرهٔ پرهیزگاران و نیکوکاران قرار دهد.

«وَلا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ»: و بر کسانی که از تو فرمان نمی برند و به دعوتت اِجابت نمیگویند بر آنان افسوس مَخور «وَلا تَکُ فِي ضَيْقٍ مِمّا يَمْكُرُونَ(127)» و از گفته‌های ناشی از نادانی و أبلهی آنان و از حیله و نیرنگ آنان دلتنگ مشو. و از نیرنگ توطئه‌گران و مکر مکاران غمگین مباش، زیرا سر انجام کار، از آن تو چرخش أيام علیه دشمنان توست و یقیناً خداوند متعال یار و یاور توست و هرگز مغلوب نخواهی شد، زیرا او همراه توست.

البته این همراهی ونصرت به پیامبر ﷺ منحصر نبوده بلکه شامل حال ایشان و همهٔ پیروان و رهروان راه هدایت شان است.

دعوت از طریق حکمت و موعظه و جدال نیکو کار بسیار دشواری است، زیرا گروهی لجاجت کرده و دعوت را نمی پذیرند و گروهی علاوه بر آن توطئه و کار شکنی مي کنند و گروهی دست به براندازی مي زنند و برای رسیدن به اهداف شوم خود از حربه هایی همچون تهمت، مسخره، تهدید، رقیب‌تراشي و محاصره اقتصادی، جنگ و هرگونه شکنجه و آزار استفاده می‌کنند. لذا این دو آیه يك نوع تسلّی و دلداری و رهنمودی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در دعوت خود به بُن‌بَست کشیده نشود.

إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ﴿۱۲۸﴾

بی تردید الله با کسانی که پرهیزکاری پیشه کردند و کسانی که [از هر جهت] نیکوکارند می باشد.(۱۲۸)

تفسیر:

«مَعَ»: با. همراه. مراد همراهی معنوی و مدد الهی است.

«إِنَّ اَللّٰهَ مَعَ اَلَّذِينَ اِتَّقَوْا وَ اَلَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ (128)»: خدا با معونت و نصرتش در کنار پرهیزگاران است و نیکوکاران را تحت حمایت و حفاظت خود قرار می دهد. یعنی: با کسانی است که از شرک و معاصی می پرهیزند «و با کسانی است که آنها نیکوکارند» با انجام دادن طاعات و اجرای أوامر پس این گروه هستندکه خداوند متعال یاریشان میدهد. وهرکس خدا با او باشد، نیرنگ حیله گران به او زیانی نمیرساند. دعوت از طریق حکمت و موعظه و جدال نیکو کاری بی نهایت سخت ودشواری است، زیرا گروهی لجاجت کرده و دعوت را نمی پذیرند و گروهی علاوه بر آن توطئه و کار شکنی

مي كنند وگروهی دست به براندازی میزنند و برای رسیدن به اهداف شوم خود از حربه‌هایی همچون تهمت، مسخره، تهدید، و آزار استفاده می‌کنند.
باید یادآور شد که: آیات أخیر سورۀ نحل؛ اصول و قانون اساسی دعوت و دعوتگران راه الله متعال است پس باید دعوتگران عمیقاً به دساتیر وأحکام این آیات توجه همه جانبه بعمل ارند.
بی‌گمان خدا (مرحمت و معونت و حفاظت و رعایت همه جانبه‌اش) همراه کسانی است که تقوا پیشه کنند و (با دوری از نواهی، خود را از خشم خدا بدور دارند، و با تمام نیرو و قدرت) با کسانی است که نیکوکار باشند و (با انجام أوامر الهی خویشتن را به اِلطاف ایزد نزدیک سازند).
کسی که خدا با او باشد باکی بر او از کسانی نیستکه به مکر وکید و حیله و نیرنگ بپردازند.
این قانون دعوت به سوی خدا است بدان‌گونه‌که خدا آن را ترسیم‌کرده است. پیروزی درگرو پیروی از آن است، همان‌گونه که خدا وعده داده است... چه کسی راستگوتر از خدا است؟
از خداوند متعال مسئلت می نماییم که ما را از زمرۀ پرهیزگاران و نیکوکاران قرار دهد.

پایان جزء چهاردهم سورۀ نحل

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.
ومن الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره الإسْرَاءِ

جزء – (15)

سُورَةُ بَنِي إِسْرَائِيلَ [الإسْرَاءِ]

سورهٔ اسراء یا بنی اسرائیل در مکه نازل شده ودارای یکصدویازده ایات ودوازده رکوع می باشد.

وجه تسمیه:

این سوره؛ به جهت کلمه اوّل آن، «سبحان» وبه خاطر داستان سفرمعراج، «اسراء» و به سبب بازگویی داستان بنی اسرائیل، به «بنی اسرائیل» نامگذاری شده است.

کلمه اسراء در زبان عربی به معنی سیر شبانه است. واسراء سفری ملکوتی است که از مسجد الاقصی، به هدف دیدن آیات الهی، سوغاتی‌اش اخبار آسمان‌ها و ملکوت و بالا بردن سطح فهم بشر از این دنیای مادّی بوده است.

در آیه اول این سوره به‌طور خاص به سفررسول الله صلی الله علیه وسلم از مسجد الحرام به مسجد الاقصی ذکر بعمل آمده.

قابل تذکر است که:معراج، مقدّس‌ترین سفر در طول تاریخ بشریت بوده،که پیامبر صلی الله علیه وسلم است، مسافراین سفربود.ناگفته نباید گذاشت که:این سفر مقدس از مکان مقدس یعنی مسجد الحرام آغازشده است.

همچنان مفسران در وجه تسمیه این سوره می نویسند: این سوره بدان جهت »اسراء» نامیده شد که متضمن اخبار از رویداد عظیم و معجزه بزرگ سیردادن شبانگاهی خاتم انبیاء و مرسلین حضرت محمد صلّی الله علیه و سلّم از مکه به‌سوی مسجدالاقصی در بخش وجزئی از یک شب است، معجزه‌ای که خود دلیل روشن قدرت خدای عزوجل و گرامی‌داشت بزرگی برای رسول معظم صلّی الله علیه و سلّم وی است.

از اینکه بخش قابل توجهی از این سوره در آغاز و پایان، به داستان بنی اسرائیل پرداخته است، بناً این سوره بنام سوره «بنی اسرائیل» نیز مسمی می باشد.

فضیلت سوره:

در بیان فضیلت این سوره از عائشه رضی‌الله عنها روایت شده‌است که فرمود: «رسول الله صلی الله علیه وسلم هر شب سوره‌های بنی‌اسرائیل و زمر را تلاوت می‌کردند.

تعداد آیات کلمات وحروف سوره:

طوریکه یادآور شدیم، سورهٔ بنی اسرائیل از جمله سوره های مکی می باشد، مگر هشت آیات این سوره مدنی است، و هشت آیات مدنی آن از آیهٔ مبارکه:« وَ إِنْ كادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنا إِلَيْكَ لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنا غَيْرَهُ وَ إِذاً لَاتَّخَذُوكَ خَلِيلًا «73»

و به آخر سورهٔ ختم می‌شود، و این سورهٔ بعد از سورهٔ قصص، و پیش از سورهٔ یونس نازل گردیده است.

این سورهٔ دارای (12) دوازده رکوع، و (111) یک صد ویازده آیات، و (1582) یک هزار و پنج صد وهشتاد ودو کلمه، و (6710) شش هزار وهفت صد وده حرف، و (2989) دو هزار ونه صد وهشتاد ونه نقطه است.(قابل تذکر است:نظر علماء درمورد

تعداد کلمات، حروف آن متفاوت است که تفصیل آن را می توانید در سوره طور تفسیر احمد مطالعه فرماید.)

محتوای سوره الاسراء:

سوره اسراء طوریکه در فوق هم یاد اور شدیم از جمله سوره های مکی بوده وبا تسبیح و تقدیس الله می‌آغازد، و با حمد و ثنای او پایان می‌پذیرد. در این سوره موضوعات ومباحث گوناگونی مطرح بحث گردیده که بیشتر آنها درباره عقیده است. برخی از آنها نیز راجع به ارکان و اصول رفتار شخص وگروهی و آداب و رسوم استوار بر عقیده است.

طوریکه یادآور شدیم ؛ بصورت کل سوره‌ی إسراء از جمله سوره‌های مکی است که به امور عقیده و اصول دین یعنی: «توحید و رسالت و بعثت و حشر» توجه دارد. نصایح سودمند و مبارزه با هرگونه شرك، ظلم و انحراف، سنّت‌ها وقوانین فردی واجتماعی در تاریخ، تاریخچه آدم و ابلیس، پیامبر اسلام و موقعیّت آن حضرت در مکّه، بیان شده است.

عنصر مهم و چشمگیر در این سوره عبارت است از شخصیت حضرت رسول صلّی الله علیه و سلم و معجزات درخشانی که از جانب الله متعال در تأیید او آمده و نیز دلایل قاطعی که در راستای تصدیق رسالت پیامبر صلّی الله علیه و سلم وارد شده‌اند.

- این سوره از موضوع بزرگ و مهم معجزه ی ختم رسالت و نبوت؛ یعنی، رویداد اسرا در پاسی از شب از مکه به مسجدالاقصی - که نشان قدرت پروردگار و بزرگداشت از وجود مبارک پیامبر والا مقام است - خبر می دهد.
- در این سوره داستانهانی هم درباره بنی‌اسرائیل به بیان گرفته شده است،که بخشی از آن درباره مسجدالاقصی یا بیت‌المقدس است، مکانی که اسراء، یعنی سفر زمینی معراج تا آنجا صورت‌گرفته است.
- همچنین در این سوره از بعضی از آداب اجتماعی و اخلاق نیکو صحبت بعمل آمده و بر آن اصرار ورزیده واز مردم دعوت بعمل آمده است که خود وجامعه خویش رابه آن مزین وملابس این رهنمود ها ودروس حیاتی ؛ با نهی از شرک، آغاز می شود، ودر باره: خوبی و نیکی به پدران و مادران، دادن حق خویشاوندان به خویشاوندان، دادن حق مسکینان وابن سبیل، تحریم کشتن اولاد، تحریم زنا، تحریم قتل، نگاهداری و حفاظت اموال یتیمان، وفا به عهد، پیمانه و ترازو را به تمام وکمال دادن و برکشیدن، بر حق ماندگار ماندن، و نهی از تکبر و خودبزرگ‌بینی وغیره که در نهایت این دروس با حذر داشتن از شرک به پایان می رسد.
- طوریکه یاد آور شدیم ؛درسوره الاسراء از گمراهی‌های مشرکین بحث بعمل آمده است، آنهایی که داشتن همسر و فرزند را به خدا نسبت دادند. چیزی که جای تعجب و شگفتی است این است که آنها خود از داشتن دختران متنفرند اما با این وجود آنها را به خدای علی و کبیر نسبت می دهند، خدایی که از شبیه و مانند منزه است.
- همچنین در این سوره از مبحث حشر و نشر و معاد بحث به عمل آمده، و دلایل قوی و براهین بینظررا بر امکان وقوع آن اقامه کرده است، آنگاه از قرآن، آن معجزه‌ی ابدی حضرت محمد صلی الله علیه وسلم ّبحث به میان آورده و لجبازی و سرسختی مشرکین را در مطرح کردن خواسته‌هایشان یادآور شده است. آنها غیر از قرآن، معجزه‌ی

دیگری را می‌خواستند؛ از قبیل این که برای آنها رودخانه بجوشد و مکه به باغ و بستان تبدیل شود.

- همچنان گوشه‌ای از داستان آدم و اِبلیس و بزرگداشت مقام انسان در این سوره نیزمطرح بحث گردیده است.
- و سرانجام این سوره با منزّه دانستن خدا از داشتن شریک و فرزند و دیگر صفات که بیانگر ضعف و نقص هستند، خاتمه می یابد: وَ قُلِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ اَلَّذِی لَمْ یَتَّخِذْ وَلَداً وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ شَرِیکٌ فِی اَلْمُلْکِ وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ وَلِیٌّ مِنَ اَلذُّلِّ وَ کَبِّرْهُ تَکْبِیراً.

ارتباط سوره اسرا با سوره نحل:

الف: در آخر سوره ی نحل آیه 124 می فرماید: «إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا...» در این سوره، شریعت و قانون «اهل سبت» و موقعیت آن را که در تورات آمده است، تفسیر می کند. ابن جریر به نقل از ابن عباس میگوید: تمام رووس مطالب تورات در پانزده آیه ی سوره ی اسرا موجود است.

ب: خداوند در پایان سوره ی نحل به پیامبر دستور می دهد تا در برابر اذیت و آزار و افتراهای مشرکان و دشمنان - که او را دروغگو، جادوگر و شاعر می پندارند - بردبار باشد. در سوره ی اسرا به شرف و کرامت و منزلت والای او نزد پروردگارش می پردازد. پس به همین مناسبت سر آغاز سوره، یادی از مقام بلند مرتبه ی اوست.

ج: هر دو سوره نعمتهای فراوان را - که الله متعال به انسان ارزانی داشته – برمی شمارند و حتی سوره ی نحل را «سورة النعم » گفته اند.

د: در سوره ی نحل به روشنی می گوید که: قرآن از سوی پروردگار آمده است، کلام فرشته و بشر نیست. سوره ی اسرا هدف جوهری (اصلی و خلاصه و زبده ی هر چیز) قرآن را بیان می نماید.

هـ: در سوره ی نحل به شیوه ی استفاده ی درست از تولید ومحصولات زمین اشاره کرده است، در این سوره به قواعد و شیوه ی زندگی اجتماعی مانند: نیکویی با پدر و مادر، بخشش به نزدیکان و نیازمندان و در راه ماندگان، حرام بودن قتل و زنا و خوردن مال یتیم، مراعات کردن وزن و پیمانه از روی عدل و داد و باطل بودن پیروی کورکورانه و بدون علم و آگاهی اشاره می کند. (بنقل از تفسیر فرقان)

داستان سفر زمینی و آسمانی:

داستان اسراء یا سفر زمینی، و همراه با آن داستان معراج یا سفر آسمانی، هردواین سفر در یک شب صورت پذیرفته است.

اسراء از مسجد الحرام در مکه با مسجد الاقصی، در بیت المقدس بوده است. معراج از بیت المقدس تا آسمانهای بالا و سدرةالمنتهی، آن جهان غیبی و مجهول برای ما، صورت گرفته است... درباره داستان معراج روایتهای گوناگونی نقل شده است، و پیرامون آن مجادله‌های زیادی درگرفته است و تا به امروز نیز ادامه پیدا کرده است.

درباره مکانی که معراج از آنجا آغاز گردیده است، اختلاف رای است.برخی از مفسران بدین عقیده اند که این سفر از خود مسجدالحرام آغاز شده است ـظاهر هم همین است ـ از پیغمبر ﷺ روایت گردیده است که فرموده است:

«بینما أنا فی المسجد فی الحجر عند البیت بین النائم والیقظان إذا تانی جبرئیل علیه السلام بالبراق» بدان هنگام که من در مسجدالحرام در حجر نزدیک بیت بودم و حالی و وضعی داشتم میان خواب و بیدار، ناگهان جبرئیل علیه السلام براق را برای من آورد.
وگفته شده استکه معراج پیغمبر صلی الله علیه و سلم از منزل امّ هانی دختر ابوطالب آغازگردیده است. مراد از مسجدالحرام هم حرم است. چرا که حرم مسجدالحرام را نیز دربر دارد و محیط بر آن است. از ابن‌عباس روایت شده استکه‌گفته است: حرم سراسر آن، مسجد است.
روایت شده استکه پیغمبر صلی الله علیه و سلم در منزل ام هانی پس از نماز عشاء در خواب بود،از همان‌جا او را به معراج بردند و در همان شب برگشت. پیغمبر صلی الله علیه وسلم داستان را برای امّ هانی روایتکردوفرمود:«مثّل لی النبیون فصلّیت بهم».
پیغمبران برایم مجسم شدند و برای ایشان (امام شدم و) نماز خواندم.
سپس بلند شد تا به مسجد برود. ام هانی جامه او را گرفت. پیغمبر ﷺ فرمود:«ما لک». چه میکنی؟.
گفت: اگر به قوم خود خبر دهی می‌ترسم تو را تکذیب کنند و دروغگو بنامند.
فرمود:«و ان کذبونی ؟ ». اگر هم مرا تکذیب کنند « واقعه را باید گفت».
پیغمبر صلی الله علیه و سلم بیرون رفت. ابوجهل درکنار او نشست. پیغمبر ﷺ واقعه معراج را بدو خبر داد. ابوجهل گفت: ای‌گروه بنی‌کعب پسر لوی بشتابید و بیائید. واقعه معراج را برایشان نقل‌کرد. بعضیها شروع به‌کف زدن‌کردند! تعدادی دست بر سر نهادند! تا بدین وسیله تعجب خود را اظهارکنند و انکار خود را نشان دهند.
از میان کسانی‌که ایمان آورده بودند، بعضیها مرتد شدند و از دین برگشتند. مردانی با عجله خود را به ابوبکر(رض) رساندند. او برای شان گفت: آیا پیغمبر صلی الله علیه و سلم این را فرموده است؟
گفتند: بلی.گفت.
گفت: من شهادت می‌دهم اگر او این راگفته باشد راست فرموده است.
گفتند: او را تصدیق می‌کنی در این‌که در یک شب به شام برود و پیش از صبح به مکه برگردد؟
گفت: بلی. من او را در چیزی شگفت‌انگیزتر از این تصدیق می‌کنم. من او را تصدیق می‌کنم در این‌که از آسمان خبر می‌آورد!
از آن زمان به بعد لقب صدیق را به ابوبکر دادند. در میان مردمان کسانی بودند که به بیت‌المقدس مسافرت کرده بودند. از پیغمبر صلی الله علیه و سلم درخواست کردندکه مسجدالاقصی را برایشان توصیف کند. مسجدالاقصی در جلو چشم شان مجسم‌گردید. بدان می‌دیدند و آن را برایشان توصیف می‌کرد. گفتند: در توصیف راست گفتی. درباره کاروان ما برای ما چیزی بگوی. برای شان از تعداد شتران و اوضاع و احوال‌کاروان آنچه می‌بایست فرمود. آن‌گاه گفت: فلان روزکاروان به هنگام طلوع آفتاب برمی‌گردد. شتر خاکستری رنگ در پیشاپیش‌کاروان است. مردمان با عجله به سوی‌گردنه ثنّیه رفتند، تا آمدن کاروان راببینند.یکی ازآنان گفت: به خدا قسم آفتاب دارد طللوع می‌کند! شخصی دیگری چیغ زد: به خدا سوگند این کاروان استکه دارد درمی‌رسد و در پیشاپیش‌کاروان شتر خاکستری رنگی است، همان‌گونه‌که محمّدگفته است... امّا با این وجود ایمان

نیاوردند!.. در همان شب اسراء، معراج نیز از بیت‌المقدس به سوی آسمان صورت گرفته است. تفسیر فی ظلال القرآن شیخ سید قطب.
همچنان سید قطب در تفسیر خویش می نویسد:در مورد اینکه معراج در بیداری یا در خواب بوده است، اختلاف است. از عائشه - (رض) روایت شده استکه‌گفته است: به الله قسم پیکر پیغمبر ﷺ گم نگردیده است، ولی روح او را به آسمانها برده‌اند. از حسن بصری روایت گردیده است که‌گفته است: معراج خوابی بوده استکه پیغمبر صلی الله علیه و سلم آن را دیده است. در روایتهای دیگری هم آمده است که معراج با جسم وروح صورت پذیرفته است، و هنوز رختخواب پیغمبر صلی الله علیه و سلم سرد نگردیده استکه آن حضرت از معراج برگشته است.
از مجموعه روایات چنین می‌توان برداشت کرد که پیغمبر صلی الله علیه و سلم رختخواب خود را در خانه امّ هانی رها فرموده است، و به مسجدالحرام رفته است. وقتی که در حجر بوده استکه درکنار مسجدالحرام است، و حالتی میان خواب و بیدار را داشته است او را به اسراء و معراج برده‌اند. سپس به رختخواب خود برگشته است پیش از این‌که سرد شرد.
ما محلی برای این جدال دور و دراز نمی‌بینیم، جدال دور و درازی‌که در قدیم و جدید سخنانی را پیرامون این واقعه موکّد در زندگی پیغمبرﷺ و پیرامون مدت زمان اسراء و معراجی‌که با روح یا با جسم انجام پذیرفته است، و پیرامون خوابی‌که در حال بیداری و یا در حال خواب صورت‌گرفته است، برانگیخته است و پدید آورده است... فاصله همه این حالات از یکدیگر دور نیست، و چیزی از سرشت این واقعه را تغییر نمی‌دهند، و در این‌که این قضیه،کشف و شهودی از مکانهای دوردست و از جهانهای بعید باشد و در یک لحظه کوتاه گذرا برای پیغمبر صلی الله علیه و سلم انجام پذیرفته باشد، اشکالی تولید نمی‌کند.
کسانی‌که چیزی از سرشت قدرت الهی و از سرشت نبوت می‌دانند، چیزی از این واقعه برایشان شگفت و شگرف نخواهد بود. چه همه کارهائی که از دیدگاه انسان، و با قیاس به قدرت انسان، و با معیار اندیشه انسان، از لحاظ سادگی و دشواری برابر آنچه انسان بدان عادت گرفته است و دیده است دارای درجات و مراتب مختلف هستند، در برابر قدرت الهی یکسان می‌باشند. آنچه در جهان انسانها متداول و متعارف است نمی‌تواند ملاک سنجش امور با قیاس به قدرت خدا گردد. نبوت هم ارتباط با جهان والای فرشتگان است، و سرشتی جدای از سرشت ارتباطات عادی سائر انسانها با یکدیگر دارد.
جلوه‌گری مکان دوری، یا جهان بعیدی، و رسیدن بدانجا به وسیله معلومی یا مجهولی، شگفت‌انگیزتر از تماس با جهان والای فرشتگان و دریافت پیام از آن نیست. ابوبکر (رض) راست‌گفته است، بدان‌گاه‌که مساله شگفت‌انگیز هراسناک برای قوم را به سادگی و به سرشت آسان خودش برگردانده است وگفته است. من او را در مساله دور از ذهن‌تر از این تصدیق می‌کنم. من او را در خبری که از آسمان می‌آورد تصدیق می‌نمایم!
آنچه قابل ملاحظه است - به مناسبت این واقعه و روشنگری آن برای مردمان با دلیل مادی‌ای‌که آن روز راجع به‌کاروان و چگونگی آن درخواست‌کردند - این استکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به بیم و هراس ام هانی (رض) گوش فرانداد، بیم و هراسی‌که ام هانی از تکذیب مردمان به سبب غرابت و شگفتی واقعه داشت. چه یقین پیغمبرﷺ به

حقی‌که با خود آورده بود، و حقی‌که برای او روی داد، او را برآن داشت‌که آشکارا مساله را با مردم در میان نهد و آنچه دیده بود بدیشان بگوید، رای نظر ایشان در این باره هر چه می‌خواهد باشد. بعضیها عملا از دین برگشتند، و بعضی هم این واقعه را مورد تمسخر قرار دادند، و انگیزه شک درباره این آئین‌کردند. امّا همه اینها پیغمر صلی الله علیه و سلم را از آشکارا زبان به حقی گشودن که بدان ایمان داشت، بازنداشت و برنگرداند... در این امر نمونه‌ای برای یاران دعوت و دعوتگران بدین آئین است که آشکارا حق را بگویند، و از این‌که چه تاثیری در نفس مردمان دارد باک نداشته باشند، و در بیان واضح حق با مردمان چاپلوسی نکنند و سخن را پیچ ندهند، و در جستجوی خشنودی دیگران و خوشایند ایشان نباشند، زمانی که خشنودی و خوشایند آنان با سخن حقی تعارض پیدا کندکه بایدگفته شود.

همچنین باید دقت کرد پیغمبر ﷺ این واقعه را معجزه‌ای برای تصدیق رسالت خود نکرد، هرچندکه قوم او با اصرار و الحاح درخواست معجزات و خوارق عادات را داشتند. دست‌کم معراج با دلیل و برهان برای آنان ثابت‌گردیده بود و میبایستی به اسلام بگروند. این دعوت بر معجزات و خوارق عادات تکیه نمی‌کند، بلکه این دعوت بر سرشت خود این دعوت و برنامه آن تکیه میکندکه از فطرت سالم استمداد می‌طلبد و با درک و شعور راهیاب و راسترو، متفق و سازگار است.ﷺ واقعه معراج را آشکارا بیان می‌دارد نه بدان خاطرکه در رسالت خود بر آن تکیه می‌کند. بلکه بدان جهت آشکارا زبان به بیان آن می‌گشاید که خود این واقعه حق است و حق نبایدگفت الا آشکار. (تفسیر فی ظلال القرآن)

ترجمه وتفسير سورة الإسراء

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشايندهٔ ومهربان

سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ﴿١﴾

پاک و منزه است آن ذاتی که بندۀ خود محمّد (ﷺ) را در شبی از مسجد الحرام به مسجد الاقصی برد که اطراف آن را برکت دادیم، تا برخی از نشانه‌های (عظمت وقدرت) خود را به او نشان دهیم، چون اوست که شنوای بیناست.(۱)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«سُبْحَانَ»: به معنی پاک ومنزّه دانستن خدای متعال از هر بدی و نقص می‌باشد و به الله اختصاص دارد.

«سُبْحَانَ»: طوریکه یاداور شدیم ؛به معنی پاک و منزّه است از ناتوانی‌ها و ناشایست‌ها. تسبیح و تقدیس و تعظیم و تکریم باد. این کلمه مفعول مطلق فعل محذوفی است و برای اظهار تعجّب و بیان عظمت و قدرت به کار می‌رود. «تفسیر نور»

«أَسْرَيا»: شب‌رَوی کرد. در اینجا به وسیله حرف (ب) متعدّی شده است. یعنی، در شب برد (هود / 81، دخان / 23).

حرکت‌های مقدّس، باید از راههای مقدّس باشد:

«الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ»:مسجدالحرام که درشهر مکه است ونقطه شروع سفر زمینی رسول است.

«الْمَسْجِدِ الأَقْصَى »: مسجد اقصی که در بیت‌المقدّس است. «مِنَ اَلْمَسْجِدِ اَلْحَرٰامِ إِلَى اَلْمَسْجِدِ اَلْأَقْصَى» از مکه ی مکرمه به بیت المقدس. به سبب دوری فاصله ی بین آن و مسجدالحرام به اقصا موسوم شده است.

مسجد الاقصی به اتفاق علما همان مسجد بیت‌المقدس است و آن را «اقصی: دور» نامیدند، به سبب بعد مسافت میان آن و مسجد الحرام زیرا فاصله مکه تا شام به مقیاس وسایل نقلیه قدیم، چهل شب راه است.

قابل یاد اوری است که « الْمَسْجِدِ الأَقْصَى» نقطه پایان سفر زمینی و مکان آغاز سفر آسمانی رسول الله ﷺ است. کوچ از مسجدالحرام تا مسجدالاقصی را إسراء می‌نامند. و کوچ از مسجدالاقصی به برخی از کرات آسمانی را معراج می‌گویند.

درآیه مبارکه آمده است: «سُبْحٰانَ اَلَّذِی أَسْریٰ بِعَبْدِهِ لَيْلاً» پاک ومنزه است خدايی که بنده و پیامبرش مُحَمَّد ﷺ را درقسمتی از شب، با جسم و روح شریفش در بیداری نه در خواب، از مسجد الحرام مکه به مسجد الاقصی در بیت المقدس یعنی به همانجایی برد که پیرامونش را از برکات زمین چون میوه‌ها و محصولات غذایی و غیره پر ساخته است و در آنجا که منازل بسیاری از انبیا علیه السلام قرار دارد.واقعاً هم عبودیّت، از افتخارات پیامبر و زمینه‌ی دریافت‌های الهی اوست.

شب معراج، شب بسیار مهمی است. زیرا در آیه مبارکه «لَيْلًا» نکره آمده است.مفسران در این مورد می نویسند: از این رو «لیلا» را نکره آورده است که اندک بودن زمان اسراء را نشان دهد؛ چرا که مسافت چهل شب را در قسمتی از شب پیمود و این امر

نشان دهنده ی قدرت و حکمت خداوند است. از این رو سوره را به لفظ« سُبْحَٰنَ» شروع کرده است که دال بر کمال قدرت و حکمت بلیغ است و پاک و منزّه بودن خدا را از صفات مخلوقات می‌رساند.

بلی! سیر داد بنده گرامی خود محمد ﷺ را «شبانگاهی از مسجد الحرام به‌سوی مسجد الاقصی» یعنی: از سرزمین حرم - و دقیقا از منزل ام‌هانی دختر ابوطالب در جوار مسجدالحرام - به‌سوی مسجد الاقصی. از سرزمین حرم به »مسجدالحرام» تعبیر شد زیرا گاهی بر مکه یا بر حرم نیز مسجد الحرام اطلاق می‌شود، به سبب آن‌که هر یک از آن دو به مسجد الحرام احاطه دارند. و چنان‌که‌ابن‌عباس (رض) فرموده، همه حرم مسجد است.

پروردگار با عظمت به منظور گرامی‌داشت و تشریف آن حضرت ﷺ را به مقام عظیم عبودیت که از شریف‌ترین مقامات است، منتسب نمود و فرمود: (بنده خود را) و نفرمود: «پیامبر خود را»، یا «نبی خود را»، یا «محمد را» چنان‌که حق تعالی آن حضرت صلی الله علیه وسلم در مقام وحی نیز به عین این وصف توصیف کرده وفرموده است: «فَأَوۡحَىٰٓ إِلَىٰ عَبۡدِهِۦ مَآ أَوۡحَىٰ ١٠» [النجم: 10]. «پس وحی کرد به بنده خود آنچه راوحی کرد».

«اسراء» با روح و جسد و در حالت بیداری صورت گرفت نه در خواب.واقعیت امر اینست که:اگر استعداد وشایستگی وجود داشته باشد، پرواز یکشبه هم انجام می‌گیرد.

«بَارَكۡنَا»:

مبارک و پربرکت گرداندیم. یعنی با انواع و اقسام برکات حسی و معنوی مبارک کرده‌ایم و با ثمرات و رودخانه‌هایی که خدا منحصرا به سرزمین شام داده و این که خاستگاه پیامبران سرزمین انبیاء و قبله‌گاه دل‌های مردان خدا است.و محل نزول ملایک بوده است، آن را مبارک نمودیم.

بیت المقدّس و حوالی آن، محلّ نزول برکات آسمانی، مقّر پیامبران و فرودگاه فرشتگان در تاریخ بوده است.

قابل یاد آوری است که:اسراء یک سال قبل از هجرت رسول الله ﷺ در ماه ربیع الاول روی داد و روایت وارده دراین مورد که ؛ اسراء در شب بیست و هفتم رجب روی داده، در این مورد سند صحیحی وجود ندارد. سپس می‌افزاید: حق این است که آن حضرت ﷺ دربیداری نه در خواب و به قول اکثر علمای مسلمین با بدن و روح خود به این سیر و سفر که دو مرحله زمینی وآسمانی داشت برده شدند».

در احادیث آمده است که اسراء از مکه به‌سوی بیت‌المقدس بر مرکبی به نام »براق» انجام گرفت و چون رسول الله ﷺ به دروازه مسجد الاقصی رسیدند، «براق» را بر آستان در بسته کردند و به مسجد در آمده دو رکعت نماز تحیه مسجد را در قبله آن گزاردند، سپس با جبرئیل علیه السلام به معراج رفتند و معراجشان مانند زینه های پله به پله بود که از یک پله به پله دیگر آن صعود می‌کردند، در این عروج ابتدا به آسمان دنیا و سپس به بقیه آسمان‌های هفت‌گانه صعود کردند و از عجایب و آیات دیدند آنچه دیدند و آن‌گاه همان مسیر را برگشته بار دیگر به مسجد الاقصی‌آمدند و با انبیا علیه السلام نماز جماعت گزارده و در نماز امام ایشان شدند آن‌گاه در همان شب مجددا سوار بر براق به مکه برگشتند.

«لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا» تا آيات و دلايل با عظمت و شگفت‌انگيز را به محمد ارائه دهيم و او را بر ملكوت و عظمت آسمان‌ها و زمين مطلع نماييم. پيامبر صلّى الله عليه و سلم در اين سفر، آسمان‌هاى بالا و بهشت و دوزخ و سدرة المنته و ملايک وملاقات با انبيا عليهم السلام،احوال آسمانها و عرش و كرسى.و ديگر عجايباتى را كه بر قدرت خداى متعال دلالت دارند، مشاهده نمود.

«إِنَّهُ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْبَصِيرُ» همان ذاتى كه گفته‌هاى محمد را مى‌شنود و اعمالش را مى‌بيند. به همين سبب و به عنوان احترام اين كرامات و معجزات را به او اختصاص داده است.

«بى‌گمان او» تعالى **«شنواست»** هر شنيدنى‌اى را **«بيناست»** به هر ديدنى‌اى؛ از جمله به‌اقوال و افعال رسول خويش در سفر معراج ـ آن‌گاه كه او را به ملاء أعلى فراخواند و مناجات او را با خود شنيد.

شأن نزول آيه «اسراء»:

درمورد شأن نزول آيه »اسراء» بايد گفت: كه چون رسول الله ﷺ از سفر اسراء و معراج بازگشتند، به مسجدالحرام رفتند و قريش را از ماجرا آگاه كردند اما قريشيان كه‌وقوع چنين رخدادى را محال مى پنداشتند، آن را انكار كردند و حتى گروهى از كسانى كه به رسول الله ﷺ ايمان نيز آورده بودند، مرتد شدند. در اين ميان تنى چند از آنان به شتاب نزد ابوبكر (رض) آمده و او را از اين خبر آگاه كردند، ابوبكر (رض) فرمود: اگر رسول الله ﷺ چنين خبرى داده باشند، قطعا راست گفته‌اند. آنها گفتند: آيا تو او را بر اين خبرش تصديق مى‌كنى؟ ابوبكر (رض) گفت: من او را در بزرگتر از اين خبر تصديق مى‌كنم؛ او را صبح و شام در اين‌كه برايش از آسمان وحى مى‌آيد، تصديق مى‌كنم. پس از آن روز بود كه ابوبكر به »صديق» ملقب شد. بعد از آن، كسانى از قريش كه به بيت‌المقدس سفر كرده بودند از رسول الله ﷺ خواستند تا اوصاف آن را براى‌شان بيان نمايند، در اين هنگام بيت‌المقدس به فرمان خداوند متعال در برابر ديدگان رسول الله ﷺ نمايان گشت و ايشان شروع كردند به نگريستن به‌سوى آن و بازگويى اوصاف آن.

پس چون مشركان اوصاف آن را از زبان ايشان شنيدند، گفتند: اما در توصيف بيت المقدس‌كه واقعاً درست گفت. سپس گفتند: به ما از قافله‌مان كه در راه شام به‌سوى مكه است خبر ده، چرا كه حتما در راه با آن برخورد كرده‌اى. پس رسول الله صلى الله عليه وسلم شمار شتران آن قافله و تمام اوصاف و احوال آن را بيان كرده و سپس افزودند: كاروان شما هنگام طلوع آفتاب فلان روز به مكه مى‌رسد، در حالى‌كه شترى ابلق پيشاپيش آن است. پس قريشيان بامداد همان روز معين بر يكى از بلنديهاى بيرون مكه فراز آمده منتظر قافله شدند و ناگهان ديدند كه در همان وقت معين قافله از گرد راه رسيد و همان شتر ابلق پيشاپيش آن است. ولى با وجود آن‌كه همه اين‌نشانه‌ها را مشاهده كردند، باز هم ايمان نياوردند و گفتند: «اين جز سحرى آشكارنيست». پس پروردگار با عظمت براى تصديق پيامبر خويش ﷺ اين آيه را نازل فرمود.

بايد گفت كه نبايد:درباره شخصيت انسانها غلوّ كنيم.زيرا اگرانسان به معراج هم برود، بازهم همان «عبد» است.

خوانندگان گرامى!

در ايات متبركه (1 الى 11) موضوع اسرا، تورات موسى عليهم السلام، احوال بنى

اسرائیل درتاریخ، اهداف قرآن،مورد بحث قرار میگیرد.

وَآتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ أَلَّا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِي وَكِيلًا ﴿٢﴾

و ما به موسی کتاب دادیم و آن را برای بنی اسرائیل وسیله هدایت گردانیدیم [و در آن کتاب، آنان را به این حقیقت راهنمایی کردیم] که غیر از من دیگر وکیل کار سازی نگیرید. (۲)

تفسیر :

«وَ آتَيْنٰا مُوسَى اَلْكِتٰابَ وَ جَعَلْنٰاهُ هُدىً لِبَنِي إِسْرٰائِيلَ» بعد از آن‌که خداوند متعال از واقعه «اسراء» سخن گفت، ذکر موسی ـ کلیم خویش را نیز بدان عطف می‌نماید زیرا خداوند متعال در بسیاری از جاهای قرآن کریم، موسی و ﷴ علیهما السلام و تورات و قرآن را با هم مقرون و پیوسته یادمی‌کند:

برای هدایت بنی اسرائیل تورات را به موسی دادیم تا آنها را به وسیله‌ی این کتاب از تاریکی و نادانی و کفر بیرون آورده و به نور ایمان و دانش هدایت شود.

«أَلاّٰ تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِي وَكِيلاً» تا جز خدایی که شما را خلق کرده و خلعت هستی را به شما داده است، برای خود خدایی برنگیرید که در کارهایتان به او تکیه کنید.

مفسران گفته‌اند: چون از مسجد الاقصی که قلب زمین مقدس است و خدا آن را محل سکونت بنی اسرائیل قرار داده، ذکری به میان آمده است، بحث درباره‌ی آنان با سیاق سوره مناسب است.

ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا ﴿٣﴾

[ای] نسل کسانی که با نوح [در کشتی] سوار کردیم! مسلماً او بنده ای بسیار سپاس گزار بود [پس شما هم چون او با عمل به فرمان های حق سپاس گزار باشید.] (۳)

تفسیر :

باید گفت که: در مکتب انبیا بودن و همراهی با آنان، رمز نجات و بقای انسان است. نوح علیه السلام بنده‌ای سپاسگزار بود حق‌تعالی را بسیار پرستش کرده وی را با قلب و زبان و اعضا همیشه سپاس می‌گذاشت و روشن است که شکر ازبلندترین منازل عبودیت می باشد.

حضرت نوح علیه السلام را «پدر دوّم» انسان خطاب می نمایند، زیرا در طوفان نوح، همه‌ی مردم غرق شدند، جز آنان که در کشتی همراه نوح بودند. از این رو معنای »ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنا» همانند جمله‌ی »يا بَنِي آدَمَ» است.حضرت نوح در میان پیامبران، بیش ازهمه ای پیامبران زیاد عمر کرد و همواره گرفتار اذیّت و آزار کفّار و لجوجان بود، ولی به این همه بنده‌ای بسیار شاکر بود.

عَبْدًا شَكُورًا:

شکر عبارت است از: ثنای مُنعِم در عقیده و عمل و به زبان قال و زبان حال چنان‌که در روایات آمده است: نوح علیه السلام خداوند متعال را در هنگام خوردن، نوشیدن، لباس پوشیدن ودرنهایت در همه ای از حالات زندگی شکر می‌کرد، از این جهت «عبد شکور» نامیده شد.

در حدیث شریف آمده است: «الله متعال از بنده‌ای خشنود می‌شود که چون غذایی می خورد یا نوشیدنی‌ای می نوشد، حمد و سپاس او را بر آن به‌جا می‌آورد».

مدت حیات نوح علیه السلام :

مفسران می نویسند که نوح علیه السلام عمر زیاد کرد. عمرش از تمامی انبیاء بیشتر و بیش از همه رنج و مشقت دیده است. نوح علیه السلام به مدت 950 سال شب و روز، آشکارا و پنهان به دعوت قومش پرداخت، اما جز تکذیب و ناراحتی جوابی از آنان نشنید.دل‌هایشان سخت‌تر از سنگ و عقلشان محکم‌تر از آهن بود با وجود طولانی بودن زمان اقامت نوح در میان ایشان جز تعداد کمی کسی به وی ایمان نیاورد: «وَمَآ ءَامَنَ مَعَهُۥٓ إِلَّا قَلِيلٞ ٤٠» [هود: 40]. (و جز افراد اندکی بدو ایمان نیاورده بودند.)

تعداد اشخاص درکشتی:

برخی از مفسران تعداد ایمان آورندگان را که با نوح علیه السلام درکشتی سوار شدند. ده نفر و گروهی آن‌ها را چهل نفر ذکر کرده‌اند، اما روایت صحیح منقول از حضرت ابن عباس(رض) تعداد آن‌ها را 80 نفر می‌داند. از قلت عدد ایمان آورندگان بخوبی روشن است که نوح علیه السلام چه زحمت‌هایی با ایشان کشیده و از دست آنان چه مرارت‌هایی دیده است. به راستی زندگی او سلسله‌ای است طولانی سراسر مرارت و ناراحتی، جهاد و مبارزه، سختی و عذاب، درد و بلاء، که جز پیغمبران اولوالعزم توان تحمل آن را ندارند، این است که نوح از انبیای اولوالعزم بوده، که خدا جل شأنه همراه با رسول و محبوبش محمدﷺ این چنین از ایشان یاد می‌کند: «فَٱصۡبِرۡ كَمَا صَبَرَ أُوْلُواْ ٱلۡعَزۡمِ مِنَ ٱلرُّسُلِ» [الأحقاف: 35]. (بس شکیبایی کن آن گونه که پیغمبران اولوالعزم (در سختی‌ها) شکیبایی کرده‌اند.)

ورسول خود محمد را امر می‌کند بر روش و نهج ایشان باشد پیغمبران اولوالعزم پنج تن، نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد علیهما السلام هستند.

بعضی از مؤرخان گفته‌اند: نوح علیه السلام در 50 سالگی به پیغمبری مبعوث شد و 950 سال در میان ایشان بماند و بعد از هلاک قومش 350 سال دیگر زندگی کرد، بنابراین قول، عمر وی 1350 سال می‌باشد این سخن احتمالاً منقول از تورات است و همانند سایر اقوال آن خالی از مبالغه نمی‌باشد، لذا جای اطمینان نیست و آنچه بدان قطع و اطمینان داریم فرموده قرآن است که:«فَلَبِثَ فِيهِمۡ أَلۡفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمۡسِينَ عَامٗا» [العنکبوت:14]. (او نهصد و پنجاه سال در میان آنان ماندگار شد.)این قول، قطعی، ثابت و یقین است و به دیگر اقوال آن چنانی نیاز و احتیاجی نداریم.

صبر وتحمل نوح علیه السلام در مقابل تکذیب قومش:

تحمل جهاد و صبر نوح بر اذیت و تکذیب قومش در توان هیچ کس نیست واقعاً هم جهاد او، جهاد قهرمانان بود و صبرش صبر کوه‌ها، اذیت شد تعذیب گردید، فشار و سختی دید اما باز هم به مدت قریب به هزار سال به دعوت اشتغال ورزید و اصلاً دچار ضعف و سستی نشد در راه خدا و به منظور رضای او نصیحت و دعوت می‌کرد. مشرکین انواع تعذیب و استهزاء علیه او اعمال کردند او را به انواع شیوه عذاب دادند تا از دعوت دست بکشد، اما جز صبر وشکیبایی چیزی از او ندیدند، انواع اتهامات بر اوزدند انواع افتراها را بر پیشانی او زدند، اما جز بر ایمان و صبر و جهادش نیافزود. به راستی او از انبیای مقرب و از اولی‌العزم صابرین بوده است.

حضرت نوح علیه السلام 950 سال قبل از طوفان در میان قومش اقامت گزید و مدتی بعداز آن (که فقط خدا می‌داند) وفات کرد.

بنابه قول ابن عباس، نوح 1780 سال عمر کرد که طولانی‌ترین عمر انسان است بعد از وفات طبق ارجح‌ترین اقوال، در قرب مسجدالحرام مدفون گردیده است. خداوند رحمت وسیع خود را شامل حال او گرداند.

ازخصوصیات های خاص نوح علیه السلام:

نوح علیه السلام اولین پیغمبر دارای شریعت است. عمرش از سایر انبیاء طولانی‌تر بود، شیخ مرسلین است، اولین بازدارنده از شرک است، اولین دعوتگر به سوی الله است، خداوند متعال او را عبدی شکور نام برده و در میثاق نام او را بعد از نام محمد، آورده است.(کتاب:پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم دکتور مرحوم علی صابونی)

وَقَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا ﴿۴﴾

و (ما) به بنی اسرائیل در کتاب (تورات) خبر دادیم که البته در زمین دو بار فساد خواهید کرد و البته سرکشی و طغیان بزرگ خواهید کرد. (۴)

تفسیر :

در این هیچگونه جای شکی وجود ندارد که: کتب آسمانی، از آینده نیز خبر داده‌اند. طوریکه در آیه مبارکه آمده است که: خداوند متعال در تورات نازل شده بر موسی علیه السلام به یهودیان، خبر و به آنها وحی کردیم، که در مقدراتشان چنین ثبت شده است که: «لَتُفْسِدُنَّ فِی اَلْأَرْضِ مَرَّتَیْنِ» که دو مرتبه در سرزمین فلسطین و اطرافش از شما فساد سر می‌زند. (این که خدا دو مرتبه بر بنی اسرائیل حکم نموده است، حکم قهر و الزام نیست بلکه خدا خبر داده است که بر حسب علم او در آینده چه چیزی اتفاق می‌افتد.صفوة التفاسیر). در می یابیم که: فسادی خطرناك‌تر است که ریشه‌ی استکباری داشته باشد و تکرار شود.

ابن عباس گفته است: فساد اول بنی‌اسرائیل در بار اول، کشتن اشعیا، یا زندانی کردن ارمیا، یا مخالفت با احکام تورات بود و فسادشان در بار دوم: کشتن یحیی فرزند زکریا وعزم‌شان بر کشتن عیسی: بود. به‌قولی دیگر: فسادشان در بار اول تحقق یافته اما دومین فسادشان هنوز واقع نشده است.

«وَ لَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيراً» و با ارتکاب ستم و گردنکشی و جنگ و زیر پا نهادن حرمات خدا در سرزمین مقدس در هردو بار، پرچم برتری‌جویی و استکبار منشی خود برمردم را بر خواهید افراشت و دولت شما بر مبنای ستم، سرکشی، تجاوز و از حدگذری، قدرت و صولت خود را به نمایش خواهد گذاشت.

فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا ﴿۵﴾

پس (به یاد داشته باشید) وقتی وعدهٔ اول آن دوفرارسد، بندگان سخت جنگجوی خود را بر شما می‌فرستیم، پس میان خانه‌ها به جستجو در آیند، و این وعده، آمدنی و تحقق یافتنی است. (۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«عِبَاداً لَنَا»: بندگان خود را. مراد تنها بندگان مؤمن خدا نیست، ممکن است بندگان کافر خدا هم باشد (مائده / 118، مریم / 93، فرقان / 17). «أُوْلِي بَأْسٍ»: جنگجویان.

نیرومندان. عذاب رسانندگان. «بَأْسٍ»: جنگ (بقره / 177، احزاب / 18). قوّت و قدرت (نساء / 84، کهف / 2). «جَاسُوا»: تفتیش کردند.«خِلاَلَ»: لابلای. میان. «الدِّيَارِ»: جمع دار، خانه و کاشانه. زاد و بوم. «تفسير نور: «ترجمۀ معانی قرآن»
تفسیر:

از سنّت‌های الهی، نابودی مستکبران طغیان‌گر است:

«فَإِذٰا جٰاءَ وَعْدُ أُولاٰهُمٰا» وقتی یهوداولین فساد را افروختند،«بَعَثْنٰا عَلَيْكُمْ عِبٰاداً لَنٰا »، خداوند متعال برایشان لشکری جرار واشخاص قوی پنجه را که به تعداد و تجهیزات بسیار مجهز اند مسلط خواهد ساخت که آنان را با قتل و طرد و تعقیب و اسارت، به سختی تارومار می‌کنند.

قابل تذکر است که: تحقّق وعده‌های الهی، به معنای عدم اجرای ادای مکلفیت انسان ازوظیفه‌ی جهاد نیست «أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ» اشخاصی را که در نبرد دارای قدرت و توان شدید بودند، مامور انتقام گرفتن از شما کردیم.

مفسران گفته‌اند: وقتی بنی اسرائیل محارم را حلال کرده و به خون‌ریزی پرداختند، خدا بخت النصر، پادشاه بابل ولشکریانش ازاهل بابل‌که در زمان ارمیا یا اشعیاء علیهماالسلام که یکی از آنها به دست بنی اسرائیل کشته شد، بر بنی‌اسرائیل یورش برده و بر آنان مسلط کرد و هفتاد هزار نفر از آنها را از دم تیغ گذراند و نزدیک بود آنها را ریشه کن سازد. این بود فساد اول.

«فَجٰاسُوا خِلاٰلَ اَلدِّيٰارِ» یعنی: آن زورآوران جنگجو اندرون خانه‌هایتان را جست‌وجو و بازرسی کرده و به تفتیش می‌پرداختند تا آنها را ریشه‌کن کنند و بدون بیم و باک از احدی به قتل و غارت آنها پرداختند.

«وَ كٰانَ وَعْداً مَفْعُولاً » این وعده این است محکم، مؤکّد وقطعی و غیر قابل تغییر و تبدیل که لا بد به علت عصیان یهود تحقق پیدا خواهد کرد.و خواه نخواه انجام می‌یابد.

ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا ﴿۶﴾

باز شما را بر آنان مسلط می‌گردانیم و شما را با اموال و فرزندان مدد می‌رسانیم و (تعداد) افرادتان را بیشتر (از دشمن) گردانیم. (۶)
تفسیر :

ظاهر آیه مبارکه این فهم را می رساند که:پس از فسادگری و شکست بنی‌اسرائیل، خداوند دوباره آنان را باسرمایه و فرزندان سروسامان می دهد،طوریکه آیه مبارکه می فرماید:«ثُمَّ رَدَدْنٰا لَكُمُ اَلْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ»« اَلْكَرَّةَ » کرة: رجوع و برگشتن. منظور از آن در آیه مبارکه دولت و اقتدار است، مصدر به معنی مفعول است یعنی (دولت از دست رفته) یعنی بعد از اینکه توبه کردید و پشیمان شدید، دشمنان شما را نابود کردیم و دولت و قدرت از دست رفته را به شما مسترد نموده و شما را بر آنان چیره کردیم.

مهلت دادن و امتحان مجدّد از طریق اموال وفرزندان، از سنّت‌های الهی است طوریکه در آیه مبارکه آمده است: «وَ أَمْدَدْنٰاكُمْ بِأَمْوٰالٍ وَ بَنِينَ» و بعد از این که اموالتان به تاراج رفت و فرزندانتان به اسارت گرفته شدند، اموال و فرزندان‌شان را بسیار ساخته «وَ جَعَلْنٰاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيراً » و شما را از لحاظ عدد بر دشمنانتان افزایش دادیم تابه نیروی شان فزونی می‌بخشد و در شمارشان برکت ارزانی می‌دارد. تا اینکه قدرت و نیروی خود را دوباره بدست ارند ودر نتیجه دولت خود رابنا نهید.ملاحظه می نمایم که:لطف پروردگار

با عظمت هم شامل همه اشخاص گنهکاری می‌شود، آنعده افرادکه توبه می کند وهمه شامل آن امّت گنهکار هم می شود که گوشمالی شده باشد.
شاه ولی‌الله دهلوی (رح)می‌گوید: طوریکه «این معنی در جانشینی حضرت داوود علیه السلام محقق گشت». (تفسیر انوار القرآن)

إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسُوءُوا وُجُوهَكُمْ وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيُتَبِّرُوا مَا عَلَوْا تَتْبِيرًا ﴿٧﴾

اگر نیکی کنید به خود نیکی کرده اید، و اگر بدی کنید به خودتان بدی کرده اید. پس هنگامی که وعده ی دیگر فرا رسد، (چنان دشمنان برشما مسلط هستند که) آثارغم واندوه در چهره هایتان ظاهر می شود، و به مسجد (الأقصی) در آیند؛ همانگونه که در مرتبه ی اول وارد شدند، و آنچه را زیر سلطه ی خود یابند؛ یکسره نابود گردانند.(۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْمَسْجِدَ»: مسجدالاقصی. «مَا عَلَوْا»: آنچه بر آن مستولی و چیره می‌شوند. در این صورت (ما) موصول و مفعول‌به است. مدّتی که آنان مسلّط و چیره باشند. در این صورت (ما) مصدریه ظرفیه است.«تَتْبِيراً»: درهم کوبیدن و نابودن کردن (أعراف: 139). دو فساد بزرگ بنی‌اسرائیل و سرکوب آنان توسّط جنگجویان نیرومند و توانا، به درستی روشن نیست.برخی سرکوبگرِ نخستین را بخت‌النصّر پادشاه بابِل، و دومی را اسپیانوس قیصر روم دانسته‌اند و... ولی قرآن کریم نوع فساد بنی‌اسرائیل و جنس دشمنان شان را روشن نفرموده است، امّا ایشان و ما و هرکس دیگری را بیم می‌دهد که ستمگری ها وتباهی‌ها در پیشگاه خدا بدون مجازات نمی‌ماند.وعده الله سبحان وتعالی حتماً تحقق می‌پذیرد، و برتری‌جوئی و بیدادگری آنان لاجواب نمی‌ماند (أعراف / 167). «تفسیر نور».

تفسیر :

«إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ» ای بنی اسرائیل! اگر با پروردگارتان به طاعتش و با خلق به حسن معامله، رویهٔ نیکی درپیش گیرید و از الله متعال در گفتار و عمل پروا دارید، بیگمان نفعی این امر به خودتان برمی‌گردد و در واقع به خود نیکی کرده‌اید،زیرا حق تعالی ازشما واعمالتان بی‌نیاز است.یعنی نیکی و بدی ما، به خداوند متعال فایده وضرری نمی‌رساند بلکه نتیجه آن به خود ما باز می‌گردد.

«وَ إِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا »اما اگر با معاصی و کج روی‌ها، بد عمل کردید، بدانید که بدی و گرفتاری آن نیز عاید خود شما می‌شود.یعنی انسان در انتخاب و چگونگی عمل خویش، آزاد است.«فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ ٱلْآخِرَةِ » بناءً ای یهودیان! اگر برای بار دوم فساد افروختید، الله متعال بر شما چنان دشمنی را مسلط می‌سازد که در شمار بسیار و در کوبندگی و نیرومندی، سخت زورآور است.

«لِيَسُوۇا وُجُوهَكُمْ »پس متیقن باشید که این دشمن شما را آنچنان پایمال گشتار و خواری و خفت خواهد ساخت و آنسان به خاک مذلت خواهد نشاند که در منت‌های پستی و فقر و ننگ و ذلّت قرار می‌گیرید. کهآثار و نشانه‌های مصیبت و اندوه را بر سیمای شما نمایان سازند.فراز ونشیب‌های تاریخ ونابودی یهود بدنبال بلندپروازی آن، بر پایه قانون و سنّت الهی می‌باشد.« وَ لِيَدْخُلُوا ٱلْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ »آن دشمنانتان به زودی بیت المقدس را نیز خواهند گشود و آن را همچون بار نخست مجددا ویران خواهند ساخت.

در طول تاريخ ديده شده است كه:مساجد، بطور متداوم بمثابه سمبول قدرت اديان بوده ومی باشد،بناً آزاد كردن مساجد از سلطه‌ی كفار از وظائف اساسی مؤمنان است. برای سركوب يهوديان متجاوز، مردان خدا وارد بيت المقدّس می‌شوند، چنانكه مسلمانان با فتح مكّه وارد مسجدالحرام شدند.
«وَ لِيُتَبِّرُوا مٰا عَلَوْا تَتْبِيراً »و همچنان هر آبادی ديگری را به طور كامل نابود خواهند نمود و در نتيجه سرزمين‌تان را به ويرانه‌ای مبدل خواهند كرد.
خدا مجوسيان فارس را برآنان مسلط كرد وبه نحو فجيعی آنها را درزمين آواره و سرگردان
كرده و آنها را كشتند و سرزمينشان را ويران كردند.
شاه ولی الله دهلوی؛ می‌گويد: «اين وعده محقق شد آن‌گاه كه حضرت يحيی عليه السلام را كشتند و بعد از آن حق تعالی بختنصر را بر آنان مسلط كرد».
به قولی: در اين دومين بار، شاه بابل كه اسمش »گودرز» يا «خردوس» بود برآنان مسلط شد و كشتاری عظيم از آنان برپا كرد و همه چيزشان را نابود كرد.
اما بعضی از علما برآنند كه مراد از نابودی‌شان در بار دوم، اين عصر حاضر است كه سلطه و غلبه بنی‌اسرائيل به ظهور انجاميده و نوبت نابودی‌شان فرارسيده پس يقينا اين‌بار نيز پاک نابود می‌شوند و از پا در می‌آيند و نابودی‌شان به وسايلی مدرن همچون بمب‌افگن‌ها و غيرآن محقق خواهد شد و اين همان تفسير«مَا عَلَوۡاْ تَتۡبِيرًا» [الإسراء: 7] می‌باشد. والله اعلم. «تفسير انوار القرآن»
آنچه در حوادث تاريخی اهميّت داشته و موجب سازندگی می‌شود، عبرت‌ها و درسهای آن است، نه جزئيات حوادث. ماجرای تارومار شدن مستكبران يهود به دست بندگان مؤمن خدا كه در دو آيه‌ی اخير بيان شده، برای اين است كه بگويد: استكبار وكفر، در نهايت لاجواب باقی نمی ماند.

عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمْ وَإِنْ عُدْتُمْ عُدْنَا وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا ﴿٨﴾

(اگر توبه كنيد بعد از بار دوم) اميد است پروردگارتان به شما رحم كند. و اگر (به طغيان تان) باز گرديد، ما نيز برای مجازات تان) باز می‌گرديم. و دوزخ را برای كافران زندان سخت ساخته‌ايم. (٨)
تفسير :
«عَسىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمْ» يأس و نا اميدی از رحمت الهی روا نمی باشد. خداوندمتعال، حتی برای مفسدان نيز راه بازگشت را بازگذاشته است طوريكه می فرمايد: ای بنی اسرائيل! و اگر بازهم به سوی پروردگار خود برگشته او از فساد وظلمی كه كرده‌ايد نادم و پشيمان شديد و بدی را با نيكی جايگزين ساختيد يعنی اگر توبه كنيد، اميد است مورد رحمت و عفو الهی قرار گيريد.
بدين وسيله الله متعال به آنها وعده داده است كه در صورت بازگشت به سوی او عذاب آنها را ببخشايد و آن را بر طرف نمايد.كلمه « عَسىٰ »از جانب الله متعال معنی وجوب و تحقق رامی‌دهد.
«وَ إِنْ عُدْتُمْ عُدْنٰا» ولی اگر به سوی فساد افروزی وگناه برای بار سوم بازگرديد، ما هم سزا و انتقام را اعاده می كنيم.

مفسر شهیرجهان اسلام سید قطب (رحمه الله) درتفسیر خویش «فی ظلال القرآن» می نویسد: «آنها به افساد برگشتند و در مقابل، خدا مسلمانان را بر آنان چیره کرد و آنها را از تمام جزیره بیرون راندند. بعد از آن باز به فساد پرداختند، آنگاه خدا بندگان دیگری را بر آنان مسلط کرد. تا عصر حاضر که خدا هتلر را بر آنان چیره نمود. و باز امروزه در قالب دوست اسرائیل به فساد می‌پردازند و حتما خدا افرادی را بر آنان مسلط می‌کند که به شدیدترین وجه آنها را عذاب دهد تا وعده‌ی خدا مطابق سنتش که تخلف پذیر نیست محقق شود.»ملاحظه می نمایم که: قهر الهی وابسته به عملکرد خود ماست.

«وَ جَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْکَافِرِینَ حَصِیراً»و جهنم را زندان و بازداشتگاه کافران قرار داده‌ایم و هرگز نمی‌توانند از آن خارج شوند.

«حَصِیراً»: مکان تنگ فراگیر. زندان سختی که نتوان از آن خارج شد (کهف / 29، حجّ آیه: 22). دوزخیان هیچ راه فراری ندارند.باید یادآورشد: فسادی که توبه در پی‌نداشته باشد، در نهایت به کفر می‌انجامد.

همچنان باید گفت که: این آیهٔ کریمه بر هشدار دادن مردم از ارتکاب گناه و بیان عواقب آن در دنیا و آخرت که چیزی جز ذلّت و خواری و عذاب دوزخ نیست، دلالت دارد.

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا ﴿٩﴾

بی تردید این قرآن، به راهی که آن استوارترین راههاست؛ هدایت می کند، و به مؤمنانی که کارهای شایسته انجام می دهند بشارت می دهد که برای آنها مکافاتی بزرگی است. (۹)

تفسیر :

«إِنَّ هٰذَا اَلْقُرْآنَ يَهْدِی لِلَّتِی هِیَ أَقْوَمُ » یعنی این قرآن مردمان را به مستقیم‌ترین و واضح‌ترین راه راهنمایی می‌کند؛ چرا که قرآن عادل‌ترین و درست‌ترین پیام برای بشریت است.پس ای بنی اسرائیل! چرا به قرآن ایمان نمی‌آورید، قطعاً این قرآن نازل شده بر رسول الله ﷺ، برای مؤمنان و رهپویان راهش آیینه سعادت و فلاح و کامیابی و نجات است، بناءً اهل ایمان را به سوی هر خیر و صلاحی رهبری نموده و از هر بدی و منکری بازمی‌دارد.

«وَ يُبَشِّرُ اَلْمُؤْمِنِينَ اَلَّذِينَ يَعْمَلُونَ اَلصّالِحاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْراً كَبِيراً » این قرآن به مؤمنانی که به مقتضای آن عمل می‌کنند مژده‌ی مکافاتی بزرگ را در بهشت به آنها می‌دهد. از فحوای آیه مبارکه در می یابیم که ؛اجر به ایمان و عمل نیاز دارد، طوریکه می فرماید «الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحاتِ» ولی برای دوزخی شدن، کفر به تنهایی کافی است.

از سیاق آیه مبارکه در یافتیم که ؛ قرآن عظیم الشأن در عرصهٔ عقاید، عبادات، اخلاق، و اعمال به پایدارترین راه‌ها راهنمایی می‌کند که با فطرت قویم و عقل سلیم سازگار است.

به همین جهت هیچ خیر و ارزشی را نمی‌یابید جز اینکه قرآن در دعوت به آن پیشگام بوده است و هیچ شری را نمی‌یابید جز اینکه قرآن از آن برحذر ساخته است.

وَأَنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿١٠﴾

و برای آنان که به قیامت ایمان نمی آورند، عذابی دردناک آماده کرده ایم. (۱۰)

تفسير :
و برای آنعده از کسانیکه به روز قیامت وبعث بعد الموت ایمان ندارند و اخبار و احکام مربوط به‌آن را که در قرآن کریم بیان شده باور نمی‌دارند وآنرا تکذیب می‌کنند خداوند متعال برای آنان عذاب پردردی را در آتش جهنم آماده کرده است. آیه متضمن ترغیب و ترهیب است. حاصل معنی آیه مبارکه اینست که:الله متعال مؤمنان را به دو نوع از بشارت مژده می‌دهد؛ یکی به پاداش دادن خودشان و دیگری به عذاب کردن دشمنان شان.

وَيَدْعُ الْإِنْسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا ﴿١١﴾

و انسان (بر اثر شتابزدگي) بديها را طلب ميكند آنگونه كه نيكيها را ميطلبد، و انسان (هميشه) شتابكار است. (١١)

تفسیر :
«عَجُولاً»: بسیار عجله‌کننده. شتابگر. شتاب کردن، طلب چیزی است پیش از رسیدن وقت آن و از مقتضیات شهوت است. معنی آیه چنین نیز می‌تواند باشد: انسان همان‌گونه که نیکیها را طلب می‌کند، بر اثر شتابزدگی و عدم مطالعه کافی به طلب بدیها برمی خیزد، چرا که انسان ذاتاً عجول است.

قبل از همه باید گفت که: عجله و شتاب، از آفات فکر و عمل بشر است در قرآن از شتاب زدگی انسان و شرّخواهی او بارها سخن بعمل آمده است: «وَ يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ» (رعد، 6) یعنی از تو عذاب فوری می‌خواهند. در آیه‌ای دیگر از قول کافران می‌فرماید: «فَأَمْطِرْ عَلَيْنا حِجارَةً مِنَ السَّماءِ» (انفال، 32.) می‌گویند: خدایا اگر دین حقّ است، از آسمان بر ما سنگ بباران. سرچشمه‌ی این شتاب‌ها، جهل و عناد و تعصّب است.

«وَ يَدْعُ اَلْإِنْسٰانُ بِالشَّرِّ دُعٰاءَهُ بِالْخَيْرِ» مفسیر تفسیر صفواة التفاسیردر تفسیر این آیه مبارکه می نویسد:همان‌طور که برای خود دعای خیر می‌کند، دعای شر نیز می‌کند، و اگر دعای شرش مانند دعای خیرش مستجاب می‌گردید، نابود می‌شد.

ابن عباس (رض) فرموده است: این دعا عبارت است از دعای انسان بر خود و فرزندش در موقع قهر وغضب اما قلباً دوست ندارد مستجاب شود. مانند این که می‌گوید:خدایا! او را نابود کن و او را از من بگیر، و امثال آن.

باید یاد اور شد که: انسان از خشم و خروش و شتاب و مدهوشی‌ای که دارد بعضی وقت‌ها به زیان خود یا به زیان فرزند یا مالش دعای بد به عمل می اورد، همانسان که به خیر دعا می‌نماید لیکن حق‌تعالی از روی مهربانی‌ای که دارد هنگامی که او دعای بد می‌کند، به اجابتش شتاب نمی‌ورزد بلکه تنها وقتی دعایش را اجابت می‌کند که به خیر دعا نماید، و این بی‌شک لطف و رحمتی است بس بزرگ برای انسان.

در حدیث شریف به روایت جابر(رض) از رسول الله ﷺ آمده است که فرمودند: «بر خود و اموال خود نفرین نفرستید که‌مبادا از جانب خدا با ساعتی همراه و موافق شوید که دعا در آن مورد اجابت قرار می‌گیرد».

ولی بصورت کل باید گفت که: انسان، فطرتاً خیرگراست. «يَدْعُ الْإِنْسانُ بِالشَّرِّ دُعاءَهُ بِالْخَيْرِ» تشبيه شرّخواهى انسان به خيرخواهى او، نشانه‌ى آن است كه انسان در اصل، خيرگرا مى‌باشد.

«وَ كٰانَ اَلْإِنْسٰانُ عَجُولاً» و انسان طبیعتا موجودی است شتابکاروعجله پسند، بنابر همین علت است که در زیاتر از مواردعواقب امور را نمی‌سنجد، بخصوص دربرابر شهوت و خشم، ناپایدار و کمتر شکیباست.در ضمن باید یاداورشد که:عجله در نهاد هر انسانی وجود دارد،ولی برما است که جای ومحل استفاده‌ی صحیح ودقیق آنرا بشناسیم.این بدین معنی است که: طبیعت انسان برشتابکاری سرشته شده وشتابزدگی و عجله‌کاری اوست که شر
و بدی را همچون خیر وخوبی برای خود درخواست می‌کند.

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (12 الی 17) در مورد موضوعات نعمتهای پروردگار باعظمت بر ما و دلایل قدرت او مورد بحث قرار گرفته است.

وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَتَيْنِ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً لِتَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ وَلِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ وَكُلَّ شَيْءٍ فَصَّلْنَاهُ تَفْصِيلًا ﴿١٢﴾

ما شب و روز را دو نشانه [قدرت و حکمت خود] قرار دادیم؛ پس نشانه شب را محو کردیم، و نشانه ی روز را روشنی بخش ساختیم، تا (در پرتو آن) ازپروردگارتان فضل (و روزی) بجویید، و تا شمارش سالها و حساب را بدانید، و هرچیز را به تفصیل بیان کرده ایم. (١٢)

تفسیر :

«وَ جَعَلْنَا اَللَّيْلَ وَ اَلنَّهٰارَ آيَتَيْنِ» خداوندمتعال شب و روز را دو دلیل بزرگ بر یگانگی و کمال قدرت خود قرار دادیم.

«فَمَحَوْنٰا آيَةَ اَللَّيْلِ»مهتاب را که نشانهٔ وعلامت شب است تیره‌گون وتاریک قرار دادیم.

«وَ جَعَلْنٰا آيَةَ اَلنَّهٰارِ مُبْصِرَةً» و آفتاب را که نشانهٔ روز است درخشان و روشنگر ساخته است، تا دیدن و رؤیت میسر گردد.

«لِتَبْتَغُوا فَضْلاً مِنْ رَبِّكُمْ» تا انسان در روز راه‌های کسب و کار، ایاب و ذهاب و ادارهٔ منافعش را ببیند. «وَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ اَلسِّنِينَ وَ اَلْحِسٰابَ» و در شب به آغوش خواب بازگشته ارامش یابد و کار و تلاشش به ساحلی آرام لنگر اندازد، و تا حق‌تعالی از پی‌درپی آمدن شب و روز، بندگان را بر شمار سال‌ها و حساب روزها و ماه‌ها راه نماید.

شب و روز، تقویمی طبیعی، دائمی، همگانی، آسان و قابل فهم، و وسیله‌ای برای نظم و برنامه‌ریزی می‌باشد. طوریکه فرموده است:«لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَ الْحِسابَ».

قابل توجه ودقت است که:تدبیر نظام آفرینش، بی‌هدف نیست و در این تدبیر، محور هدف‌ها انسان است.

قابل تذکر است که چرا در قرآن عظیم الشأن معمولاً شب مقدم بر روزتذکر یافته است، حکمت در این است که: تاریکی زمین از خودش است ولی روشنایی زمین از نور آفتاب می باشد.

مفسر «تفسیر انوار القرآن» می نویسد: بنابر قول اول در تفسیر «نشانه شب» که مراد از آن خود شب است نه مهتاب، مراد سال‌های شمسی است ولی بنابر قول دوم که مراد از «نشانه شب» مهتاب است، سالها به حساب قمری است.

فرق در میان »عدد» و «حساب» این است که: عدد عبارت از شمارش همانندهای چیزی است که در مجموع تشکیل دهنده آن چیزند اما حساب: عبارت از شمارش یک

دسته معینی است که یک چیز از آنها ساخته می‌شود. پس‌سال نظر به این‌که از روزها متشکل است، (365) روز می‌باشد و این عدد است اما نظر به این‌که یک سال از دوازده ماه تشکیل یافته و هر ماهی سی‌روز است و هر روزی (24) ساعت، از این نظر حساب است.

«وَ كُلَّ شَىْءٍ فَصَّلْنَاهُ تَفْصِيلاً » باید گفت که ؛در نظام هستی، همه چیز منظّم، قانون‌مند و تفکیك شده است تا اصطكاك و تداخل و فروپاشی پیش نیاید. و خداوند متعال همه چیز را به طور شافی و کافی بیان کرده و روشنگرانه توضیح داده است.و یک ذره از امور این وجود را برای تصادف و تخمین رها نکرده‌ایم. بلکه همه چیز را با تدبیری استوار و به میزانی مقرر خلق کرده‌ایم.با تمام قوت باید گفت که: روزی، از سوی خداست، به زرنگی خود مغرور نشویم.

وَكُلَّ إِنسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا ﴿١٣﴾

اعمال هر انساني را به گردنش قرار داده ايم، و روز قيامت كتابي براي او بيرون مي آوريم كه آنرا در برابر خود گشاده مي‌بينند.(١٣)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«أَلْزَمْنَاهُ»: ملازم او ساخته‌ایم. همراه او کرده‌ایم. این بدین معنی است که: اعمال انسان در دنیا و آخرت از او جدا نمی‌شود، ثمره و نتیجه اعمال خوب و بد آنها را می‌بینند.

«طَآئِرَ»: عمل. خوشبختی و بدبختی ناشی از عمل (اعراف / 131). کلمه‌ی »طائِرِ« در

آیه مبارکه، کنایه از عمل انسان می باشد،زیرا اعمال انسان همچون پرنده پرواز دارد تا به صاحبش برسد و پرونده عمل هر کس، از خیر و شرّ، به گردنش آویخته می‌شود.

«كِتَاباً»: هدف از آن نامه اعمال و کارنامه احوال انسان است (جاثیه / 28 و 29).

«مَنْشُوراً»: گشوده و باز. مراد این است که کارنامه عمل انسان در این جهان مکتوم و پوشیده است و در آن جهان عمل نامه انسان باز و گشوده می باشد. تفسیر نور: «ترجمهٔ معانی قرآن»

تفسیر :

«وَ كُلَّ إِنسانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِى عُنُقِهِ» همه‌ی انسان‌ها با کارت شناسايیِ اعمال، در محشر حضورپیدا می‌کنند. خداوند متعال می فرمایدكه: هر انسانی در گرو عمل خویش است و مطابق آن پاداش می‌بیند. و عمل با او همراه است ومانند قلاده به گردنش آویزان است و هرگز از او جدا نمی‌شود.در این هیچ جای شکی نیست که برای الله متعال همه‌ی عمل‌ها روشن است، به گردن آویختن نامه‌ی اعمال، برای فهمیدن خود انسان است.

در حدیث شریف آمده‌است: «عمل هیچ روزی نیست مگر این‌که [در پایان آن روز] بر آن مهر زده می‌شود و چون مؤمن مریض شود، فرشتگان می‌گویند: پروردگارا! بنده خویش »فلان« را از عمل بازداشته‌ای! پروردگاربا عظمت می‌فرماید: برایش به مانند عملی‌که در حال سلامتی انجام می‌داد، مهر زنید تا آن‌که شفا یابد یا بمیرد».

«وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ كِتاباً يَلْقاهُ مَنْشُوراً » که درروز قیامت نامه‌ی اعمالش که حاوی حسنات و گناهانش می‌باشد، برایش نمایان و گشوده می‌شود و اعمال خود را آشکارا می بیند و توانایی پنهان کردن یا نادیده گرفتن آن را ندارد.

انسان در روز قیامت از دیدن ومشاهده اعمال نامه خویش شامل ثوابها و نیکی‌های باشد خوشحال وشادمان می گردد، و از ملاحظه بدی‌ها و گناهان خویش‌که درج اعمال نامه باشد توبیخ و سرزنش می گردد.

گلوبند قرار گرفتن نامهٔ اعمال:

مفهوم گلو بند قرار گرفتن نامه اعمال اینست که انسان در هر کجا وهر جای که باشد، صحیفه اعمال اش با او همراه می باشد، وعمل او در آن ثبت می گردد، وهر گاه که بمیرد، دوسیه اعمال اش بسته ونگا ه داشته می شود،سپس در روز قیامت صحیفه عمل هریکی به دست او داده می شود، که خودش آن را خوانده ودر دل خود قضاوت کند،که مستحق ثواب است یا مستحق عذاب.

از حضرت قتادة (رض) منقول است که در آن روز مردمان بی سواد هم نامهٔ اعمال خود را می خوانند، در این مقام اصفهانی به روایت حضرت ابو امامه (رض) نقل کرده است، که رسول الله ﷺ فرموده است: در روز قیامت وقتی که نامهٔ بعضی از مردم به دست آنها داده می شود، می بیند که بعضی از اعمال نیک او در آن ثبت ودرج نیست عرض می کند: پروردگارا فلان فلان عمل من در این درج نیستند، از طرف حق تعالی به جواب داده می شود که ما آن اعمال از این جهت محو کردیم که تو غیبت مردم را می کردی. (مظهری)

اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَى بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا ﴿۱۴﴾

[به او می گویند:] کتاب خود را بخوان، کافی است که امروز خودت حسابگر خود باشی. (۱۴)

تفسیر :

قبل از همه باید گفت: طوریکه یادآورشدیم ؛ در قیامت، همه‌ی مردم قادر به خواندن نامه‌ی

اعمال خود می‌شوند. و در قیامت به انسان گفته می‌شود: نامه اعمالت را بخوان، کافی است که امروز، خودت حسابگر خویش باشی. و دیگر به شاهد ومحاسب ضرورتی دیده نمی شود.یعنی در قیامت وجدان‌ها بیدار می‌شود.

مفسران می نویسند خواندان نامه اعمال برای همه است، چه آنان‌که اگر بی‌سواد و ناخوان هم باشد هم نامه اعمال خویش را می‌خواند. یعنی: هر انسانی با ملاحظه اعمال نامه خویش می‌تواند که نتیجه و حاصل کار خود را بشناسد و آن را حسابرسی کند پس نیاز به کسی که او را در این کار کمک نماید، ندارد. قیامت،تنها محکمه است که مجرم علیه خودش حکم صادر می کند.

خصوصیات نامه اعمال:

بادرنظرداشت فحوای آیات متبرکه واحادیثی نبوی وسایرروایات علمای کرام خصوصیات نامه اعمال را میتوان چنین جمعبندی وخلاصه نمود:

- قبل از همه باید گفت که: حساب و کتاب، برای همه است واستثنا ندارد.بناً در اعمال نامه؛ تمام اعمال.گردار انسان وحتی آثار اعمال،در نامه اعمال ثبت ودرج می گردد. طوریکه در(آیه: 12 سوره یس) می فرماید:«إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَى وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ»؛ ما مردگان را زنده می‌کنیم و آنچه را از پیش فرستاده‌اند و تمام آثار آنها را می‌نویسیم.»

- البته ثبت ودرج گردار انسانها درنامه اعمال وی چنان دقیق وجامع است که کوچکترین خطاء، لغزش و نقصانی در آن صورت نمی‌گیرد. از این رو گنهگاران پس از مشاهده آن، سخت تعجب وخوفناک می‌شوند:«وَوُضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَالِ هَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا»؛ و کتاب (کتابی که نامه اعمال همه انسانها است) در آنجا گذارده می‌شود، اما گنهکاران را می‌بینی که از آنچه در آن است ترسان و متوحش‌اند و می‌گویند: ای وای بر ما! این چه کتابی است که هیچ عمل كوچك و بزرگی نیست مگر این که آن را شماره کرده است.) (سوره کهف 49)
- اعمال نامه برآنچه که بشر انجام داده، چنان گویا و روشن است که هیچکس نمی‌تواند آن را انکار کند زیرا نامه اعمال دقیقاً نسخه‌برداری از اعمال انجام شده است:«هَذَا كِتَابُنَا يَنطِقُ عَلَيْكُم بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنسِخُ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ»؛ این کتاب ماست که به حق با شما سخن می‌گوید (و اعمال شما را بازگو می‌کند) ما آنچه را انجام می‌دادید نسخه برمی‌داشتیم!1) (سوره جاثیه آیه 29).
- کاتبین اعمال نامه دو فرشته اند که در طرف راست و چپ هر انسانی حاضرند.«إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ × مَا يَلْفِظُ مِن قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ»؛ به خاطر بیاورید هنگامی که دو فرشته راست و چپ که ملازم انسان هستند اعمال او را دریافت می‌دارند. هیچ سخنی را انسان تلفظ نمی‌کند مگر این که نزد آن فرشته‌ای مراقب و آماده برای انجام ماموریت است.)(سوره ق 17 - 18).

انواع نامه اعمال:

از فحوای آیات قرآنی معلوم می گردد که برای هر انسان سه نوع کتاب یا نامه عمل وجود دارد:

اول. نامه ای که مخصوص هر انسانی است و تمام جرئیات اعمال او در آن منعکس است:« وَكُلَّ إِنسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَآئِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا × اقْرَأْ كَتَابَكَ كَفَى بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا؛ اعمال هر انسانی را به گردنش قرار داده‌ایم و روز قیامت کتابی برای او بیرون می‌آوریم که آن را در برابر خود گشوده می‌بیند. (این همان نامه اعمال او است، به او می‌گوئیم) کتابت را بخوان! کافی است که امروز خود حسابگر خود باشی) سوره اسراء 13 - 14).

تعبیر «کل انسان» (هر انسانی) و همچنین «کتابک» (نامه اعمال خودت) دلیل روشنی به این نامه اعمال اختصاصی است.همه‌ی اعمال و حرکات انسان ثبت می‌شود. گرچه ثبت اعمال در دنیا برای انسان محسوس نیست، ولی در قیامت، کارنامه‌ی عمل او گشوده و افشا خواهد شد.

دوم: نامه ای که مربوط به امت هاست که مجموعه اعمال یک امت در آن جمع است: «كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا»؛ هر امتی به سوی کتابش خوانده می‌شود.(سوره جاثیه 28)
تعبیر به «کتاب» به صورت مفرد نه جمع، آن هم برای یک امت شاهد مقصود است.

سوم: کتاب واحدی که مجموعه اعمال همه انسانها. تمام امت ها از ابتدا تا انتهای تاریخ در آن ثبت است ودرحقیقت به منزله دفتر کل همگانی ومرکزی محسوب میشود:«وَوُضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ» ؛ و کتاب (کتابی که نامه اعمال همه انسانها

است) در آنجا گذارده می‌شود اما گنهکاران را می‌بینی که از آنچه در آن است ترسان و متوحش‌اند.) (سوره کهف: 49)
ثبت یک عمل در سه نامه و کتاب، برای تاکید بر این مطلب است که انسان بداند که اعمال او در کتاب های متعددی ثبت و ضبط می‌شود و امکان ندارد کاری از او سر بزند وروز قیامت حساب نشود.

حقیقت نامه اعمال :

نامه اعمال در قیامت چیزی مانند ورق های کاغذ و دفتر و کتاب معمولی نیست زیرا اگر به شکل دفتر و اوراق باشد هزاران برگ لازم است که اعمال یک عمر را در آن بنویسند و چنین کتابی برای همه به آسانی قابل مطالعه نیست، در حالی که از آیات قرآنی به خوبی استفاده می‌شود که اعمال انسان در آن چنان ثبت است که با یک نگاه می‌توان بر آن واقف شد.

نحوه تسلیمی نامه اعمال:

نحوه‌ی تسلیمی نامه‌ی اعمال به بندگان، گوناگون است. نامه‌ی اعمال انسان‌های مؤمن از روبرو و به دست راست آنان داده می‌شود و با آنان به آسانی محاسبه می‌شود و او شاداب و شادمان به سوی آشنایان و خویشان مؤمن خود در بهشت برمی‌گردد:«فَأَمَّا مَنۡ أُوتِيَ كِتَٰبَهُۥ بِيَمِينِهِۦ٧ فَسَوۡفَ يُحَاسَبُ حِسَابٗا يَسِيرٗا٨ وَيَنقَلِبُ إِلَىٰٓ أَهۡلِهِۦ مَسۡرُورٗا٩﴾ [الانشقاق: 7-9].«هر کس نامه‌ی اعمالش به دست راستش داده شود. با او حساب ساده و آسانی خواهد شد و شادمان به سوی آشنایان و خویشان مؤمن خود برمی‌گردد».
آن‌گاه که مؤمن از محتوای نامه‌ی اعمالش آگاه می‌شود، خوشحال است و با صدایی بلند دیگران را از دلیل خوشحالی خود آگاه می‌سازد:«فَأَمَّا مَنۡ أُوتِيَ كِتَٰبَهُۥ بِيَمِينِهِۦ فَيَقُولُ هَآؤُمُ ٱقۡرَءُواْ كِتَٰبِيَهۡ١٩ إِنِّي ظَنَنتُ أَنِّي مُلَٰقٍ حِسَابِيَهۡ٢٠ فَهُوَ فِي عِيشَةٖ رَّاضِيَةٖ٢١ فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٖ٢٢ قُطُوفُهَا دَانِيَةٞ٢٣ كُلُواْ وَٱشۡرَبُواْ هَنِيٓـَٔۢا بِمَآ أَسۡلَفۡتُمۡ فِي ٱلۡأَيَّامِ ٱلۡخَالِيَةِ٢٤» [الحاقة: 19-24].
«پس هر کس نامه‌ی اعمالش را به دست راست خویش دریافت کند، می‌گوید: نامه‌ی اعمالم را بگیرید و بخوانید. من یقین داشتم که حساب اعمالم را می‌بینم. پس آن شخص در زندگی پسندیده‌ای خواهد بود؛ در بهشتی برین که میوه‌هایش، در دسترس است. به پاداش اعمالی که در ایام گذشته (در دنیا) پیش فرستاده‌اید، گوارا بخورید و بیاشامید».
نامه‌ی اعمال کافران، منافقان وگمراهان از پشت سر و به دست چپ‌شان داده می‌شود. کافر در آن هنگام خود را نفرین و آرزوی هلاکت می‌کنند:«وَأَمَّا مَنۡ أُوتِيَ كِتَٰبَهُۥ بِشِمَالِهِۦ فَيَقُولُ يَٰلَيۡتَنِي لَمۡ أُوتَ كِتَٰبِيَهۡ٢٥ وَلَمۡ أَدۡرِ مَا حِسَابِيَهۡ٢٦ يَٰلَيۡتَهَا كَانَتِ ٱلۡقَاضِيَةَ٢٧ مَآ أَغۡنَىٰ عَنِّي مَالِيَهۡۜ٢٨ هَلَكَ عَنِّي سُلۡطَٰنِيَهۡ٢٩ خُذُوهُ فَغُلُّوهُ٣٠ ثُمَّ ٱلۡجَحِيمَ صَلُّوهُ٣١» [الحاقة: 25-31].«و اما کسی که نامه‌ی اعمالش را با دست چپ خویش دریافت کند، می‌گوید: ای کاش نامه‌ی اعمالم به من داده نمی‌شد و نمی‌دانستم حسابم چیست؟ ای کاش مرگم در دنیا، پایانِ کارم بود. مال و ثروتم، به من سودی نبخشید. جاه و قدرتم از دستم رفت. (فرمان می‌رسد:) او را بگیرید و در بند و زنجیرش کنید. سپس او را به دوزخ بیفکنید».
هنگامی که نامه‌ی اعمال به انسان‌ها داده شود، به آنان گفته می‌شود:«هَٰذَا كِتَٰبُنَا يَنطِقُ عَلَيۡكُم بِٱلۡحَقِّۚ إِنَّا كُنَّا نَسۡتَنسِخُ مَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ٢٩﴾ [الجاثية: 29].(این کتاب ماست و اعمال شما را به درستی بازگو می‌کند. هر آنچه که انجام می‌دادید، می‌نوشتیم».

تصویر امام قرطبی از صحنه‌ی محاسبه:

شیخ قرطبی، صحنه‌ی محاسبه را چنین ترسیم می‌کند: بندگان از قبرها به سوی میدان محشر و توقف‌گاه بزرگ برانگیخته می‌شوند. تا آن زمان که الله بخواهد، در آن میدان، لوچ و پابرهنه می‌ایستند و هنگامه‌ی حساب فرا می‌رسد. دستور داده می‌شود تا نامه‌های اعمال، که فرشتگان گرامی آن‌ها را نوشته‌اند، حاضر شوند. برخی انسان‌ها نامه‌ی اعمال را به دست راست و برخی دیگر به دست چپ و از پشت سر دریافت می‌کنند. سپس هر کسی نامه‌ی اعمال خود را نگاه کرده و می‌خواند.

«لحظه‌ای را تصور کن که لخت و عریان در میدان محشر، با دلی پریشان و عقلی سرگردان ایستاده‌ای، در حالی که آتش دوزخ از شدت خشم و کینه بر گنهکاران می‌غرد و شعله می‌پراکند و پروردگار عرش، با خشم می‌گوید: ای بنده! نامه‌ی اعمالت را به آرامی بخوان و نگاه کن که آیا چیزی جز آن‌چه که انجام داده‌ای، در آن می‌یابی؟ پس از آن‌که نامه‌ی اعمال را خواندی و بدان اعتراف نمودی، الله عظیم الشأن ندا سر می‌دهد: ای فرشتگان! بندگان گنهکار را به میان آتش تشنه سرازیر نمایید. پس مشرکان در آتش سوزان، سوخته می‌شوند و مؤمنان در بهشت جای می‌گزینند».

ای برادر مسلمان! اندکی آن صحنه را تصور کن؟ صحنه‌ای که نامه‌های اعمال تقسیم می‌شوند، ترازوهای عدل الهی نصب می‌گردند و تورا در برابر دیدگان تمام انسان‌ها فرامی‌خوانند: فلانی فرزند فلان کجاست؟ برای محاسبه‌ی اعمال نزد الله متعال حاضر شود. برای حاضر کردن تو فرشتگانی گماشته شده‌اند. آنان تو را به پیشگاه الله قهار می‌آورند. تشابه اسمی تو با دیگر بندگان، فرشتگان را از آوردن تو باز نمی‌دارد.

لحظه‌ای که ندادهنده تو را فرامی‌خواند، قلبت از این ندا به لرزه در می‌آید. آن‌گاه که اطمینان پیدا می‌کنی که منظور ندادهنده تو هستی، شانه‌هایت از ترس به لرزه در می‌آیند. اعضای بدنت تکان می‌خورند، رنگ چهره‌ات دگرگون می‌شود، گویی قلبت می‌خواهد پرواز کند. برای حضور در پیشگاه پروردگار، از میان صف‌ها می‌گذری. تمام آفریدگان به تو نگاه می‌کنند و تو در پیشاپیش آنان هستی. چون می‌دانی به کجا برده می‌شوی، ترس و وحشت وجودت را فرامی‌گیرد.

بلی، ای انسان! لحظه‌ای چنان بیندیش که در پیشگاه پروردگارت هستی، نامه‌ی اعمالت را در دست داری. هیچ نهان و آشکاری را رها نکرده و تمام اسرارت را آشکار نموده است. آن را با زبانی خسته وگنگ و قلبی شکسته، میخوانی.احساس خطر و وحشت، تو را فراگرفته است. چه بسیار گناهانی که تو آن‌ها را فراموش کرده‌ای، اما امروز به یاد می آوری. چه بدی‌هایی که پنهان کردی، اما نامه‌ی اعمالت آن‌ها را هویدا می‌سازد.

بسیاری از اعمال هستند که گمان می‌کردی مایه‌ی سلامتی و نجات تو هستند، اما در آن ایستگاه عظیم، آن اعمال هیچ شده‌اند. پس وای از آن پشیمانی و وای بر افسوسی که به خاطر کوتاهی در اطاعت پروردگار با آن روبرو خواهی شد.

در آن هنگام، هر کس نامه‌ی اعمالش به دست راستش داده شود، می‌داند که اهل بهشت است، آن‌گاه می‌گوید: بیایید نامه‌ی اعمال مرا بخوانید. نامه اعمالش را می‌خواند. اگر این شخص در زندگی دنیا کارهای نیک انجام داده است، دیگران را به سوی نامه‌ی اعمال خود فرا می‌خواند و به خواندن آن سفارش می‌نماید. با نام خود و پدرش خوانده می‌شود. به پیش می‌رود، وقتی ندادهنده نزدیک می‌شود، کتاب سفیدی به او می‌دهد.

درون آن بدی و بیرون آن نیکی است.درقدم اول بدی‌ها را می‌خواند، پس می‌ترسد، چهره‌اش دگرگون می‌شود. وقتی به پایان نامه‌ی اعمال می‌رسد، می‌بیند که نوشته شده است: این‌ها بدی‌های تو بودند و همانا تو را مورد مغفرت قرار دادم. بسیارخوشحال می‌شود. نامه‌ی اعمالش را بر می‌گرداند و در صفحه آخر، نیکی‌هایش را می‌بیند و می‌خواند. به خوشحالی و شادمانی‌اش افزوده می‌شود.

وقتی به پایان کتاب می‌رسد و در آن چنین می‌بیند: این‌ها نیکی های تو هستند و برای تو چند برابر افزوده شده‌اند. چهره‌اش درخشان و نورانی می‌شود، تاجی بر سرش گذاشته می‌شود، لباس بهشت بدو می‌پوشانند و تمام مفاصل او با زیور آراسته می‌شوند و به اندازه‌ی شصت ذراع به قامت او، که همانا قامت آدم علیه السلام بود، افزوده می‌شود و به او می‌گویند: نزد دوستان و خویشانت برو و به آنان مژده بده که برای هر یک از آنان چنین چیزهایی در نظر گرفته شده است. وقتی برمی‌گردد، چنین ندا می‌دهد:«فَيَقُولُ هَآؤُمُ ٱقۡرَءُواْ كِتَٰبِيَهۡ١٩ إِنِّي ظَنَنتُ أَنِّي مُلَٰقٍ حِسَابِيَهۡ» [الحاقة: 19-20].«می‌گوید: نامه‌ی اعمالم را بگیرید و بخوانید. من یقین داشتم که حساب اعمالم را می‌بینم».

الله درباره‌ی این شخص می‌گوید:«فَهُوَ فِي عِيشَةٖ رَّاضِيَةٖ٢١ فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٖ٢٢ قُطُوفُهَا دَانِيَةٞ٢٣» [الحاقة: 21-23].«پس آن شخص در زندگی پسندیده‌ای خواهد بود؛ در بهشتی برین که میوه‌هایش، در دسترس است».

از دوستان و خویشاوندان سؤال می‌کند: آیا مرا می‌شناسید؟ آن‌ها می‌گویند: تو چه کسی هستی که انعام والطاف الهی تو را فراگرفته است؟ می‌گوید: من فلانی فرزند فلان هستم و همه‌ی شما را به چنین نعمت‌هایی بشارت می‌دهم:«كُلُواْ وَٱشۡرَبُواْ هَنِيٓـَٔۢا بِمَآ أَسۡلَفۡتُمۡ فِي ٱلۡأَيَّامِ ٱلۡخَالِيَةِ٢٤» [الحاقة: 24]. «به پاداش اعمالی که در ایام گذشته (در دنیا) پیش فرستاده‌اید، گوارا بخورید و بیاشامید».

اما اگر آن شخص دعوتگر گناه باشد و افراد زیادی از وی پیروی کنند. با نام خود و پدرش خوانده می‌شود. پس برای حساب اعمالش پیش می‌رود. نامه‌ی اعمال سیاهی، که با خط سیاه نوشته شده است، به او می‌دهند. درون آن نیکی و بیرون آن بدی نوشته شده است. در آغاز نیکی‌هایش را می‌خواند و گمان می‌کند که در آینده‌ی نزدیک نجات می یابد. اما وقتی به پایانِ نامه می‌رسد، چنین می‌یابد: این نیکی‌های تو هستند که نابود شدند. چهره‌اش سیاه می‌شود، غم واندوه او را در برمی‌گیرد و از هرگونه خیری مأیوس می گردد. نامه‌ی اعمالش را بر می‌گرداند و بدی‌هایش را می‌خواند. به غم و اندوهش افزوده می‌شود. وقتی به پایانِ نامه‌ی اعمالش می‌رسد، چنین می بیند: این‌ها بدی‌های تو هستند که بر عذابت افزوده‌اند. سپس، در حالی که چشمانش نیلگون، چهره‌اش سیاه و لباسی از قیر بدو پوشانده می‌شود، به سوی دوزخ رانده می‌شود. به اومی‌گویند: نزد پیروان و همراهانت برو و به آنا خبر بده که برای هر کدام از آنان چنین چیزهایی هست. می‌رود و می‌گوید:«يَٰلَيۡتَنِي لَمۡ أُوتَ كِتَٰبِيَهۡ٢٥ وَلَمۡ أَدۡرِ مَا حِسَابِيَهۡ٢٦ يَٰلَيۡتَهَا كَانَتِ ٱلۡقَاضِيَةَ٢٧ مَآ أَغۡنَىٰ عَنِّي مَالِيَهۡۜ٢٨ هَلَكَ عَنِّي سُلۡطَٰنِيَهۡ٢٩ خُذُوهُ فَغُلُّوهُ٣٠ ثُمَّ ٱلۡجَحِيمَ صَلُّوهُ٣١ ثُمَّ فِي سِلۡسِلَةٖ ذَرۡعُهَا سَبۡعُونَ ذِرَاعٗا فَٱسۡلُكُوهُ٣٢» [الحاقة: 25-32]. «ای کاش نامه‌ی اعمالم به من داده نمی شد. و نمی‌دانستم حسابم چیست؟ ای کاش مرگم در دنیا، پایانِ کارم بود. مال و ثروتم، به من سودی نبخشید. جاه و قدرتم از دستم رفت. (فرمان می‌رسد:) او را بگیرید و در بند و

زنجیرش کنید. سپس او را به دوزخ بیفکنید. آن‌گاه او را در زنجیری که طولش هفتاد گز است، به بند بکشید».
حسن و ابن عباس (رض)، در تفسیر «ذراع» گفته‌اند: هفتاد ذراع به ذراع فرشتگان.
آن‌گاه پیروان و همراهانش را ندا می‌دهد و می‌گوید: آیا مرا می‌شناسید؟ آن‌ها می‌گویند: خیر، اما تو را چه شده است، که این قدر غمگین هستی؟ تو چه کسی هستی؟ می‌گوید: من فلانی فرزند فلانم و هر کدام از شما این چنین سرنوشتی دارید.
اما کسی که نامه اعمالش از پشت سر به او داده شود، دستش را از شانه چپ بیرون می‌برد و نامه اعمالش را از پشت سر می‌گیرد.
مجاهد می‌فرماید : صورتش به طرف گردن «قفا» برگردانده می‌شود و نامه اعمالش را می‌خواند.
ای انسان! لحظه‌ای به خود بیندیش. اگر از نیکان و نیک‌بختان باشی، با چهره‌ای شادمان و شاداب در برابر دیدگان آفریدگان بیرون می‌آیی و به درجه‌ی کمال و حسن جمال وارد می‌شوی، نامه اعمالت را در دست راست داری. فرشته‌ای شانه‌ات را گرفته و در برابر دیدگان آفریدگان چنین ندا می‌دهد: این فلانی فرزند فلانی است، به سعادتی رسیده است که هرگز روی بدبختی را نخواهد دید.
اما ای انسان! اگر از نگون‌بختان باشی، چهره‌ات سیاه می‌شود، نامه اعمالت به دست چپ و از پشت سر داده می‌شود و آفریدگان آن را لگدمال می‌کنند. تو برای نابودی خود ندا می‌دهی. فرشته‌ای بازوهایت را گرفته و در برابر دیدگان آفریدگان ندا می‌دهد: ای مردم! آگاه باشید، فلانی فرزند فلانی به بدبختی و رسوایی دست یافت و هرگز روی خوش‌بختی را به خود نخواهد دید.(التذکرة قرطبی (255) (کتاب: سیمای روز رستاخیز« القیامة الکبری» نوشته: دکتر عمر سلیمان اشقر)

مَنِ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا ﴿١٥﴾

هر کس هدایت یافت، فقط به نفع خودش هدایت می یابد و هر کس گمراه شد، فقط به زیان خودش گمراه می شود.(و ضررش متوجه خود او است) وهیچکس بارگناهی دیگری را به دوش خود بر نمی دارد؛ و ما بدون اینکه پیامبری را [برای هدایت واتمام حجت به سوی مردم] بفرستیم، عذاب کننده [آنان] نبودیم.(۱۵)

انسان در انتخاب راه، آزاد است:

«مَنِ اِهْتَدىٰ فَإِنَّما يَهْتَدِی لِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَإِنَّما يَضِلُّ عَلَيْها» همانطوریکه هدایت‌پذیری به سود خود انسان، کفر واعراض هم، به زیان خود انسان می باشد،وسود و زیانی آن به الله متعال نمی‌رسد. هرکس به راه راست پایبند بوده وازحق پیروی کند،پس مزدومحصول کارش به خودش محدود ومنحصر است وهر کس به بیراهه رفته و پیرو گمراهی شده باشد پس گناهش نیز فقط بر دوش خود اوست. یعنی: فرجام گناه و گمراهی وی مربوط به خودش هست.
«وَ لاٰ تَزِرُ وٰازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرىٰ»هر کس، گرفتار عمل خویش است،هیچ کس بار گناه دیگری را به دوش نمی‌کشد و جنایتکار جز به خود جنایت نمی‌کند.و هرگز کسی به گناه دیگری عذاب نمی‌شود مگر آنکه عامل گمراه‌سازی وی باشد.
وزر: بار و سنگینی است، که مراد از آن در اینجا گناه است.

«وَ ما كُنّا مُعَذِّبِينَ حَتّٰى نَبْعَثَ رَسُولاً» قبل از همه باید گفت که: عقل، به تنهایی برای سعادت بشر کافی نیست، در جنب عقل ؛هدایت انبیا لازم وضروری می باشد وخدای متعال هیچ انسانی را عذاب نمی‌کند، مگر این که در بین آنان پیامبران مبعوث نماییم تا روز قیامت را یادآور شوند و مردم را از ارتکاب جرایم بر حذر دارند و دلیل وحجت بر آنان اقامه شود.

باید گفت: لازمه‌ی آخرت، آمدن انبیاست، چون برای بازخواست شدن انسان، قبلًا باید شرح وظایفش را از طریق پیامبران دریافت کند.

قابل یاد دهانی است که:این آیه بیانگر اصل مسئولیت شخصی و فردی است که پروردگار با عظمت از روی عدل و رحمتش آن را وضع کرده است.

شأن نزول آیه مبارکه:

از ابن‌عباس (رض) در بیان شأن نزول این ایه مبارکه روایت شده است که فرمود: این آیه درباره ولید بن مغیره نازل شد آن‌گاه که به مردم مکه گفت: به مُحمَّد کافر شوید و گناه همگی شما بر دوش من! **«و ما عذاب کننده نیستیم مگر آن‌که پیامبری را بفرستیم»** این حقیقت نیز از عدل حق تعالی خبر می‌دهد.

شأن نزول آية 15:

647- ابن عبدالبر به سند ضعیف از عایشه (رض) روایت کرده است: خدیجه (رض) در باره سرنوشت اطفال مشرکان از رسول الله (پرسید. پیامبر گفت: آن‌ها با پدران‌شان هستند. پس از چندی این سؤال را تکرار کرد. آنحضرت فرمود: خدا داناست که آن‌ها مرتکب چه اعمالی می‌شدند. پس از استحکام بیشتر اسلام بازهم در این مورد از پیامبر پرسید. خدای بزرگ «وَلاَ تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» را نازل گردانید. پیامبرصلی الله علیه وسلم فرمود: آن‌ها بر فطرتند و یا گفت آنان در بهشت اند.(جداً ضعیف است، سیوطی در «در المنثور» 4 / 304 اسناد آن را ضعیف شمرده است و حافظ ابن حجر هم در فتح الباری 3 / 291 این را ضعیف می‌داند، علت آن را سلیمان بن ارقم گفته که او متروک است. به «فتح القدیر» 1496 مراجعه فرماید.

سرنوشت اهل فترت و نوزادان کافران در آخرت:

در مورد اطفال مشرکین و اهل فترت و کسانی که رسالت اسلام به آنها نرسیده است، صحیحترین اقوال علماء اینست که آنها در روز قیامت امتحان میشوند، اگر امر خداوند را استجابت کنند وارد بهشت میشوند ولی اگر استجابت نکنند وارد دوزخ میشوند، و این قول اختیار ابن تیمیه و ابن القیم جوزیه و گروهی از علماء سلف و خلف میباشد، و نحوه امتحان این چنین است که به آنها گفته میشود که وارد دوزخ بشوند، و کسانی که وارد میشوند امر خداوند را استجابت کرده اند لذا بهشتی خواهند شد، و کسانی که این امر را استجابت نکند دوزخی خواهند شد، البته کسانی که در این امتحان وارد دوزخ میشوند ضرری به آنها نمیرسد، فقط خداوند مطیع بودن و نبودن آنها را امتحان میکند.

سرنوشت اولاد مشرکین :

امام بخاری بابی را تحت عنوان «ما قیل فی اولاد المشرکین» مطرح نموده و حدیث زیر را از ابن عباس رضی الله عنه نقل کرده است: «سئل رسول‌الله عن اولاد المشرکین، فقال: الله اذ خلقهم اعلم بما کانوا عاملین».(درباره فرزندان نابالغ مشرکین از رسول‌الله

ﷺ سوال شد؟ فرمودند: خداوند در موقع آفریدن آنها دانسته که چه عملی را انجام می‌دهند).
ابوهریره (رح) نقل می‌کند که پیامبر ﷺ فرمود: «کل مولود یولد علی الفطرة، فابواه یهودانه، او ینصرانه او یمجسانه، کمثل البهیمة، تنتج البهیمة هل تری فیها جدعاء»(هر نوزادی با فطرتی سالم به دنیا می‌آید. پدر و مادرش او را به یهودی، نصرانی و یا مسیحی تبدیل می‌کنند. مانند: حیوانات که حیوانی را متولد می‌کند، آیا در میان آنها حیوانی را دیده‌اید که گوشش بریده شده باشد).(بخاری، کتاب الجنایز. فتح الباری: 3/246).
بر اساس اظهارات ابن حجر، بخاری با نقل این روایات اشاره به این دارد که او در این مساله اظهار نظر نمی‌کند. اما بعد از تفسیر سوره روم بهشتی بودن آنها را قاطعانه اعلام داشته است. ایشان احادیث این باب را به گونه‌ای ترتیب داده که حکایت از بهشتی بودن کودکان مشرکین دارند، زیرا امام بخاری ابتدا احادیث دال بر توقف و بعد از آن احادیث مرجِح به بهشتی بودن و در پایان احادیث یقین بخش برای بهشتی بودن آنها را نقل کرده است، آنجا که حدیث زیر را گزارش داده:«و اما الولدان الذین حوله فکل مولود یولد علی الفطرة، فقال بعض المسلمین: و اولاد المشرکین؟ فقال: و اولاد المشرکین».(و فرزندانی که پیرامون آنها هستند، پس هر فرزندی با فطرت پاک به دنیا می‌آید. بعضی از مسلمانان پرسیدند: آیا کودکان مشرکین نیز آنجا هستند؟ فرمود: آری).
ابن حجر می‌گوید: حدیث روایت شده از ابو یعلی از انس به سند مرفوع مؤید دیدگاه امام بخاری است.«سالت ربی اللاهین من ذریة البشر ان لا یعذبهم فاعطانیهم»(رسول الله ﷺ می‌فرماید: از پروردگارم تقاضا کردم که فرزندان نابالغ انسانها را عذاب ندهد، پروردگار این سوال مرا پذیرفت). «اللاهین» بنابر تفسیر ابن عباس همان اطفال هستند.
احمد به سندی حسن از طریق خنساء دختر معاویه بن صریم از عمه‌اش نقل کرده که می‌گوید: از پیامبر ﷺ پرسیدم: ای رسول خدا! چه کسی در بهشت است؟ فرمود: «النبی فی الجنة و الشهید فی الجنة، و المولود فی الجنة. فتح الباری: (246/3).
(پیامبران، شهداء و نوزادان (نابالغان) در بهشت هستند).و هم چنین برای بهشتی بودن فرزندان مشرکین به حدیث زیر استدلال شده است:«اطفال المشرکین خدم اهل الجنة» سلسله الاحادیث الصحیحه: (1468).(اطفال مشرکان خدمت گزار اهل بهشت هستند).
این دیدگاه که اولاد مشرکان در بهشت هستند، دیدگاه جمع زیادی از علماء مانند: ابی الفرج بن جوزی و... است. امام نووی در این باره می‌گوید: « و هو المذهب الصحیح المختار الذی ذهب الیه المحققون لقوله تعالی: و ما کنّا معذبین حتی نبعث رسولاً. اسراء: 15»(مذهب صحیحی که انتخاب شده و محققین نیز آن را تأیید نموده‌اند این است که فرزندان مشرکین وارد بهشت می‌شوند، زیرا خداوند بیان داشته که: تا پیامبری به میان قومی ارسال نکنیم، هرگز آنان را عذاب نمی‌دهیم).
در این راستا به دلائل امام بخاری نیز استدلال شده است.
امام قرطبی نیز همین دیدگاه را ترجیح داده و میان نصوصی که به ظاهر متعارض هستند به شرح زیر تطبیق داده است: نخست رسول‌الله ﷺ فرمودند: اولاد نابالغ مشرکان همراه با پدرانشان در دوزخ هستند. بعد در این باره به این نتیجه رسیدند که توقف کنند، لذا فرمودند:« الله اعلم بما کانوا عاملین» سپس وحی نازل شد که هیچ کس به خاطر گناه

دیگری مورد محاسبه قرار نمی‌گیرد: «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» (الزمر: 7)هیچ کس بار گناهان دیگری را بر دوش نمی‌کشد (و گناهان دیگری را به گردن نمی‌گیرد).
آنگاه به بهشتی بودن آنان قضاوت فرمودند. (التذکرة: قرطبی، صفحه 515) ایشان در این خصوص حدیثی از عبدالرزاق روایت کرده است، اما همانگونه که ابن حجر بیان داشته آن حدیث ضعیف می‌باشد.
البته تطبیق و توفیقی که ابن حجر بیان داشته بیانگر این است که این مسأله از مسائل نظری و اجتهادی نیست، بلکه مسأله‌ای کاملا غیبی است و جز وحی کسی حق ندارد در این خصوص حرف بزند.
و اعتقاد به اینکه کودکان مؤمنین و مشرکین در بهشت می‌باشند بیانگر نصوصی هستند که راجع به آگاهی ازلی خداوند نسبت به اهل بهشت و دوزخ می‌باشند، و هنگامی که فرشته، رحم مادر را زیارت می‌کند، رزق، مدت زندگی، شقاوت و سعادت او را می نویسد. البته در جواب آن گفته شده است: کسانی که در دوران کودکی و قبل از رویی آوردن به کسابت می میرند، آنها در حالی که در شکم مادرشان هستند از سعادتمندان نوشته خواهند شد. حق را خداوند بهتر می‌داند.
تعداد زیادی از علماء امثال:حماد بن زید، جماد بن سلمه، ابن المبارک و اسحاق بر این عقیده‌اند که اولاد مشرکین موکول به مشیت خداوند متعال هستند.
ابوالحسن اشعری نیز همین دیدگاه را از اهل سنت و جماعت نقل کرده است. شیخ الاسلام ابن تیمیه نیز همین دیدگاه را ترجیح می‌دهد و می‌گوید: اطفال مشرکین موکول به مشیت الهی هستند و روز قیامت مورد امتحان قرار خواهند گرفت و این قول را به ابی الحسن اشعری و امام احمد نسبت داده است. شیخ الاسلام می‌گوید: « و الصواب ان یقال فیهم: الله اعلم بما کانوا عاملین و لا یحکم لمعین منهم بجنة و لا نار».
(بهتر این است که درباره آنها گفته شود: خداوند بهتر می‌داند که چه عملی را انجام می‌دادند و درباره فرد مشخصی از آنها نمی‌توان قضاوت نمود که بهشتی است یا دوزخی).
و در احادیث متعدد درباره اولاد مشرکین آمده است که روز قیامت از آنها امتحان به عمل خواهد آمد، در میدان قیامت به آنها امر و نهی می‌شود- هر کس اطاعت کند وارد بهشت و هر کس معصیت کند وارد دوزخ خواهد شد. امام ابوالحسن اشعری عقیده اهل سنت و جماعت را چنین نقل کرده است. مجموع فتاوی شیخ الاسلام (372/24).
شیخ الاسلام در جائی دیگر می‌فرماید: اطفال مشرکین در دنیا به سن بلوغ نرسیده‌اند، روز قیامت حکم تکلیفی آنها صادر می‌شود. همانطور که از رسول‌الله ﷺ ثابت است، فرمودند: «الله اعلم بما کانوا عاملین» خداوند اعمال آنها را بهتر می‌داند. مجموع فتاوی شیخ الاسلام (281/4).
ابن حجر می‌گوید: از فرزندان نابالغ مشرکین روز قیامت به این صورت امتحان به عمل خواهد آمد که آتشی برای آنان افروخته خواهد شد و به آنها حکم می‌شود تا داخل آن شوند. هر کس داخل شود، آن آتش برای او خنک و مایه سلامتی می‌شود و هر کس از داخل شدن به آن انکار کند، عذاب داده می‌شود. این حدیث را طبرانی از معاذ نقل کرده است و امتحان مجنون و کسانی که در دوران فتره مرده اند از احادیث صحیح ثابت است

و امام بیهقی در کتاب الاعتقاد امتحان روز قیامت را مذهب صحیح معرفی نموده است.
فتح الباری: (246/3).
داستان بنده صالح که موسی علیه السلام برای زیارت او به مجمع البحرین رفت این دیدگاه را تایید می‌کند، زیرا آن بنده صالح راز کشتن فرزند نابالغ را بصورت آشکار چنین بیان کرد:
« وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ فَخَشِينَا أَن يُرْهِقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا» (الکهف: 80)
(و امّا آن کودک (که او را کشتم) پدر و مادرش باایمان بودند (و اگر زنده می‌ماند) می‌ترسیدیم که سرکشی و کفر را بدانان تحمیل کند (و ایشان را از راه ببرد)).
در صحیح مسلم از حضرت ابن عباسرضی الله عنه درباره آن پسر که بدست بنده صالح کشته شد نقل شده که رسول‌الله ﷺ راجع به آن فرمودند: «طبع یوم طبع کافراً، و لو ترک لأرهق ابویه طغیانا و کفراً»
(از همان روز ازل به کافری نوشته شده بود، لذا اگر زنده می‌ماند بر اثر طغیان و کفری که دنبال می‌کرد، پدر و مادرش را به هلاکت می‌انداخت).
ابن تیمیه پیرامون این حدیث می‌گوید: « طبعه الله فی ام الکتاب» یعنی خداوند در لوح محفوظ او را کافر نوشته است، یعنی اگر زنده می‌شد عملاً مرتکب کفر می‌شد.
قرطبی دیدگاه امتحان آخرت را بدلیل اینکه آخرت دار جزاء است نه دار ابتلاء و امتحان، رد کرده است. در تذکره درباره تضعیف جریان امتحان در روز قیامت می‌گوید: « ان الاخرة لیست بدار تکلیف و انما هی دار جزاء»(آخرت میدان تکلیف نیست، بلکه میدان رسیدن به پاداش و عقاب است.)
حلیمی می‌گوید: این حدیث ثابت نیست و مخالف با اصول مسلمانان است. چرا که آخرت محل امتحان نیست. چون آگاهی الهی در آنجا بدیهی است و در امور بدیهی هیچگونه ابتلاء و امتحانی نیست.
البته اینکه می‌گویند: تکلیف با مرگ متقطع می‌شود، صحیح نیست. شیخ الاسلام ابن تیمیه این دیدگاه را نفی کرده است، می‌فرماید: التکلیف انما ینقطع بدخول دارالجزاء و هی الجنة و النار و اما عرصات القیامه فیتمحنون فیها کما یمتحنون فی البرزخ فیقال لاحدهم: من ربک؟ و ما دینک؟ و من نبیک؟ و قال تعالی: « يَوْمَ يُكْشَفُ عَن سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ»(القلم: 42) (تکلیف با وارد شدن به دارجزاء که همانا دوزخ و بهشت است منقطع می‌شود، اما در میدان قیامت امتحان به عمل آورده خواهد شد. همانطور که در عالم برزخ امتحان به عمل آورده می‌شود. مثلاً سؤال می‌شود: پروردگار تو کیست؟ چه دین و آئینی را برگزیدی؟ از چه پیامبری پیروی کردی؟ خداوند می‌فرماید: روزی، هول و هراس به اوج خود می‌رسد، و کار سخت دشوار می‌شود. بدین هنگام از کافران و مشرکان خواسته می‌شود که سجده کنند و کرنش ببرند، امّا ایشان نمی‌توانند چنین کنند).
و در احادیث صحیح به طرق متعدد چنین آمده است: رسول‌الله ﷺ فرمودند: وقتی گفته می‌شود: هر قومی دنبال معبود خودش برود، مشرکان دنبال معبودان خود می‌روند. مؤمنان در آنجا می‌مانند پس خداوند در میدان محشر در جلو بندگانش ظاهر می‌شود. خداوند در غیر شکل و صورتی که مؤمنان او را می شناسند ظاهر می‌شود. لذا مؤمنان منکر او می‌شوند. بعد در شکل و صورتی که مؤمنان آن را می شناسند ظاهر می‌شود.

پس مؤمنان او را سجده می‌کنند و ستون فقرات کافران مانند شاخ های گاو سخت و انعطاف نا پذیر می‌شوند. می خواهند پروردگار را سجده کنند، اما نمی‌توانند.« کتاب بهشت و دوزخ»؛ دکتر عمر سلیمان اشقر.»

وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا ﴿١٦﴾

وهنگامی که بخواهیم قریه ای (مجرم) را هلاک کنیم، به مترفین (و سرکشان) آنجا فرمان (اطاعت) می دهیم، پس چون در آنجا به فسق (و فساد) بر خاستند، آنگاه وعده ی (عذاب) بر آنها محقق می گردد، پس آنها را به کلی نابود گردانیم.(۱۶)

تفسیر :

«مُتْرَفِيهَا»: مُتْرَفين:

اشخاص متنعّم خوشگذران و ثروتمندانِ غرق در شهوات (هود آیه 116).

مترفین در جامعه سران و بزرگان مُرفهی هستند که از اموال فراوان و زیردستان و حلقه به گوشان و رفاه و آسایش برخوردار و خوشگذران و تن آسا و ریاست طلبند، در تباهی و مناهی و بی شرمی به سر می برند، به هر کار پلید و شرم آوری دست می زنند و جز به خود به کسی توجه نمی کنند، هیچ گونه جوانمردی و مروتی ندارند و همچون چهار پایان و بلکه بدتر از آنها در لجنزاری که برای خود ساخته اند، می چرند.

«وَ إِذا أَرَدْنا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنا مُتْرَفِيها فَفَسَقُوا فِيها» یکی از شیوه‌های قهر و سزای الهی، رفاه زدگی و فرورفتن در نعمت‌هاست. طوریکه در آیه مبارکه می فرماید: و چون الله متعال بخواهد تا شهری را به سبب گناهان مردمش نابود سازد، توانگران و سردمداران شان را به طاعت فرمان می‌دهد، پس چون حق‌تعالی را عصیان کردند مردم در این کار به آنان اقتدا می‌ورزند.

ودر این هیچ جای شکی نیست که موجودیت اشخاص« مترفین »یعنی(متنعمان و توانگرانی‌اند که نعمت و رفاه و نازپروردگی، آنها را مغرور و سرمست و گردنکش گردانیده) در یک جامعه، زمینه‌ساز قهر الهی است. وهکذا سقوط اخلاقی و اجتماعی جامعه، به دست رؤسای مرفّه آنان است.

«فَحَقَّ عَلَيْهَا اَلْقَوْلُ فَدَمَّرْناها تَدْمِيراً »در نتیجه مجازات الهی بر همگی نازل شده و مردم آن شهر همه به طور جمعی از بیخ و بن برکنده شده و تماما به صورت وحشتناک نابود ساخته می‌شوند.

ابن عباس گفته است:« أَمَرْنا مُتْرَفِيها فَفَسَقُوا فِيها » یعنی اشرار آنها را مسلط کردیم آنگاه آنان سر به عصیان برداشتند ووقتی چنین عملی ازآنها سر زد، خدا آنان را نابود کرد. (مختصر ۳۷۱/۲.)

آیه کریمه نشان‌دهنده این حقیقت است که هرگاه گناه و معصیت در یک جامعه‌ای شیوع و تَکَثُّر یافت و در آن جامعه به‌سبب امر به معروف و نهی از منکر دگرگونی مثبتی روی نداد، این شیوع و گستردگی فساد و گناه، عامل نابودی کل آن جامعه می‌گردد.،«تفسیر انوار القرآن».

برما است که:تهدیدهای الهی را جدّی بگیریم وبه اصلاح خود بپردازیم، چون عامل اجرای تهدیدهای الهی عملکرد خودماست. قهر و عذاب الهی، شدید است. که الهی مارا از نجات دهی.

وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ مِنْ بَعْدِ نُوحٍ وَكَفَى بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا ﴿١٧﴾

و چه بسا نسلها را كه در قرون بعد از نوح زندگي مي‌كردند (و طبق همين سنت) آنها را هلاك كرديم، و كافى است كه پروردگارت از گناهان بندگانش آگاه باشد و (او) بس بيناست.(١٧)

تفسير :

باید گفت که: قهر الهی مخصوص معطلی به روز قیامت نیست، اقوام بودند که ؛در دنیا هم به هلاکت رسیده اند. **طوریکه در آیه مبارکه می فرماید** «وَ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ اَلْقُرُونِ مِنْ بَعْدِ نُوحٍ »و خداوند متعال امت‌های پیشینی را که بعد از نوح علیه السلام آمده بودند و کافر و تکذیب پیشه بودند امثال قوم نوح، قوم عاد، قوم ثمود، قوم لوط، اصحاب مدین، فرعون، هامان، قارون و اصحاب فیل هم، گرفتار قهر الهی شدند،به وسیلۀ عذاب، نابود ساخت شده اند.

تاریخ، سرچشمه‌ی عبرت و درس است.طوریکه این آیه که انقراض نسلی از بشر و آغاز نظام نوینی در زندگی بشر را به بیان گرفته، نشان می‌دهد که زمان حضرت نوح علیه السلام، نقطه‌ی عطفی در تاریخ بشر بوده است. زندگی قبل از نوح، بسیار ساده و با جمعیّتی محدود بوده و تاریخ پرماجرایی نداشته است و تداوم نسل بشر، با چند مؤمنی صورت گرفته که در کشتی همراه نوح علیه السلام بودند.

ابن کثیر گفته است: آیه برای کفار قریش انذار و تهدید است. یعنی شما ای مکذبان! در پیشگاه الله متعال از آنان بزرگتر نیستید. در حقیقت شما اشرف پیامبران و اکرم خلایق را تکذیب کردید، لذا کیفر و عقاب شما شایسته و لایق‌تراست.(مختصر ٣٧١/٢).

«وَ كَفىٰ بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبٰادِهِ خَبِيراً بَصِيراً » واقعیت امر اینست که: خداوند متعال، به باطن ما خبیر و به ظاهر ما بصیر است. علم خداوند به کارهای خیر و شر بندگان کافی و بسنده است از این رو هر کس را بی‌هیچ ستم و حق تَلَفیی در برابر عملکردش جزا می دهد.برای عذاب و مجازات مجرمان، آگاهی خداوند کافی است وضرورتی به شاهد و بیّنه ندارد.

خوانندگان گرامی!

در آیات (18 الی 21) در مورد مجازات دنیا خواهان ومکافات خدادوستان بحث بعمل می اید.

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا ﴿١٨﴾

هر كس كه (دنياى) زود گذر را بخواهد، در آن(دنيا) براى هر كه بخواهيم؛ همان اندازه كه بخواهيم؛ زود خواهيم داد، سپس جهنم را براى او قرار خواهيم داد كه نكوهيده ى مردود

در (آتش سوزان) آن درآيد.(١٨)

توضيح لغات واصطلاحات:

الْعَاجِلَةَ: دنیای ناپایدار، يَصْلَاهَا: به آن درمی آید، به آن داخل می شود. یصلی (صلي): می سوزد، داخل آتش می شود. مَذْمُومًا: نکوهیده، ملامت شده، نکوهش شده، خوار، مدحورا: رانده شده.

تفسیر :

درفهم قرآن عظیم الشأن اگر ؛ دنیاطلبی و دنیاگرایی اگر سبب غفلت از آخرت و انحصار خواسته‌ها در دنیا باشد، مورد مُزَمَت ونِکوهش قرار گرفته است طوریکه در: (آیه:7 سوره روم) می فرماید: «يَعْلَمُونَ ظاهِراً مِنَ الْحَياةِ الدُّنْيا وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غافِلُونَ» (مردم) فقط ظاهری از زندگی دنیا را می‌شناسند، و آنان از آخرت غافلند.) ویا هم سوره نجم، آیه 29 می فرماید: «فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّى عَنْ ذِكْرِنا وَ لَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَياةَ الدُّنْيا» (پس، از هر که از یاد ما روی‌گرداند و جز زندگی دنیا را خواستار نبود، روبگردان) همینطور طوریکه در آیه (18 سوره الاسرا ء) خوانیم:«مَنْ كانَ يُرِيدُ الْعاجِلَةَ عَجَّلْنا لَهُ فِيها ما نَشاءُ لِمَنْ نُرِيدُ 18 » باید گفت:چیزیکه مردود وبد است همانا؛ خصلت دنیاگرایی است، نه اصل دنیا.

هر کس از مردم که با عملش دنیای فانی ناپایدار و بهره و آرایش آن را می‌خواهد و برای آخرت کار نمی‌کند، خداوند متعال به وی از دنیا آنچه را که مقدر ساخته است می‌بخشد از آنکه دنیا نزد الله متعال خوار و بی‌مقدار است.

باید گفت که: خواست انسان بی حدّ و حصر است، پس باید در چهارچوب اراده‌ی الهی محدود شود. ودر ضمن قابل یاد دهانی است که: همه‌ی دنیاخواهان هم به دنیا نمی‌رسند.

دنیاطلبان را می توان به دو دسته تقسیم نمود:برخی دنیا و آخرت را می‌بازند، «خَسِرَ الدُّنْيا وَ الْآخِرَةَ» بعضی به بخشی از خواسته‌های دنیایی‌شان دست می یابند.

«ثُمَّ جَعَلْنا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلاها مَذْمُوماً مَدْحُوراً (18) »سپس جای بازگشت وی در روز حساب جهنم است که به سبب گناهان خود در آن ملامت شده، خوار و رانده از رحمت پروردگارش داخل می‌شود، زیرا او از فرمان سرپیچیده، فانی را بر باقی مقدم ساخته و برای ملاقات الله ره توشه‌ای را آماده نکرده است.

بصورت کل باید گفت: دنیاطلبان و صاحبان اهداف مادّی، شاید به مقداری از نام و نان برسند، ولی پایان دنیا طلبی، پشیمانی قیامتشان تباه وجای شان در دوزخ است.

نیز در قرآن کریم بر این نکته تأکید شده است که یکی از مهم ترین دلایل انحطاط جوامع و تمدن های گذشته، «دنیاگرایی» بوده است و مهم ترین دلیلی که برخی از مردم، دعوت انبیا را نمی پذیرفته اند، همین «دنیاگرایی» آنان بوده است.زیراهنگامی که «دنیاگرایی» بر ذهن و ضمیر انسان ها سایه افکنده باشد، دیگر جایی برای رشد ارزش های معنوی که حیات هر جامعه ای به آن است، نخواهد بود.

وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُم مَّشْكُورًا ﴿١٩﴾

وهرکس که آخرت را بخواهد و برای آن طوری که سزاوار است کوشش کند، در حالی که مؤمن است. پس این جماعت کوشش‌شان (نزد الله) قابل تقدیر (و مورد قبول) است.(١٩)

تشریح لغات واصطلاحات :

سعيها: تلاش برای آن، کوشش در راه آن، مشکورا: شکرگزاری شده، مورد قبول.

تفسیر :

شرط سعادت اخروی، ایمان و تلاش است!

باید گفت که: انسان، آزاد ودارای اراده است. ودرضمن باید یاد اور شد که ؛ آخرت، بدون
تلاش به دست نمی‌آید. وبرای سعادت اخروی، لازم است که مؤمن مسلمان سعی وتلاش بخصوصی را بخرچ دهد.

طوریکه در آیه مبارکه خواندیم: «وَ مَنْ أَرٰادَ اَلْآخِرَةَ وَ سَعىٰ لَهٰا سَعْيَهٰا وَ هُوَ مُؤْمِنٌ» و هر کس که با عمل شایستهٔ خود پاداش الهی را در سرای بقا خواستار بوده و در پرتو نور کتاب و سنت، به ثواب الهی چشم دوخته باشد یعنی برای رسیدن به آن، عمل و طاعت شایسته انجام دهد.

«فَأُولٰئِکَ کٰانَ سَعْيُهُمْ مَشْکُوراً » پس خداوند متعال به طور قطع عملش را پذیرفته و وی را در برابر آن پاداش می‌دهد یعنی: سعی‌شان مقبول است نه مردود لذا سعی‌شان قطعاً مورد حق‌شناسی واقع خواهد شد.و از وی در بهشت‌های پرناز و نعمت به گرمی پذیرایی به عمل آمده، جایگاهش در آنجا نیکو و مقدمش گرامی داشته می‌شود.

پس گفته می توانیم که:دست‌یابی دنیاگرایان به دنیا، احتمالی است،ولی دست‌یابی مؤمنان آخرت‌گرا به پاداش، قطعی است.

كُلًّا نُمِدُّ هَؤُلَاءِ وَهَؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا ﴿۲۰﴾

و هر یک از اینها و آنها (دو گروه یاد شده) را از بخشش پروردگارت می‌دهیم. و بخشش پروردگارت (از هیچ کس) منع نشده است. (۲۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

نُمِدُّ: می رسانیم، عطا می کنیم، کمک می کنیم. كُلًّا: هر دو گروه مؤمن و غیر مؤمن، محظورا: ممنوع، منع شده.

تفسیر :

در این هیچ جای شکی نیست که خداوند متعال انسان‌ها را آزاد خلق نموده و با در اختیار قرار دادن امکانات، آنان را آزمود تا نحوه‌ی عمل و گزینش آنان روشن شود و معامله کنندگان با الله، از دیگران جدا ومتمایزشوند.

«کُلاًّ نُمِدُّ هٰؤُلاٰءِ وَ هَؤُلاٰءِ مِنْ عَطٰاءِ رَبِّکَ» بناً هردو دسته، آنان‌که برای دنیای نا پایدار فانی کار می‌کنند و چه آن‌ها که برای آخرت باقی، هریک را خداوند متعال فضل و عطای بیکران خویش به عنوان فضل مدد می‌بخشد.یعنی سنّت الهی براین است که نعمت و امداد خویش را دراختیار همگان قرار دهد، تا هرکس صفات خوب و بد خویش را بروز دهد.

«وَ مٰا کٰانَ عَطٰاءُ رَبِّکَ مَحْظُوراً » از این رو بندگان صالحش را روزیی حلال و پاکیزه که ایشان را بر طاعت یاری نماید ارزانی می‌دارد و بدکاران شرور را نیز از متاع دنیا می‌بخشد که مانند چهارپایان سر در آخور داشته باشد. بنابراین بخشش الله متعال از دنیا برای کسی، دلیل بر صلاح یا فسادش نیست؛ زیرا او به مؤمن و کافر هردو روزی داده و عطایش را از کسی بازنمی‌دارد.

انْظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَلَلْآخِرَةُ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَأَكْبَرُ تَفْضِيلًا ﴿۲۱﴾

ببین چطور بعضی از آنها را بر بعضی دیگر (در روزی و مال و متاع در دنیا) برتری بخشیده ایم. و البته درجات آخرت و فضیلت آن به مراتب بزرگتر است.(۲۱)
تفسیر :
«أُنظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ »ای محمد! به دیدهٔ تدبر و تأمل بنگر که چگونه خداوند متعال در این دنیابعضی از بندگان را بر بعضی دیگر در عطای دنیا برتری داده، برخی را توانگر و برخی را فقیر می‌گرداند.
قابل تذکر است که:برتری‌های انسانها بر یکدیگر دو نوع است: گاهی به خاطر استعداد، ذوق، فکر،شرایط خانوادگی، جغرافیایی و امثال آن انسان دریافت‌هایی دارد که اینها لطف خداوند و همراه با مسئولیّت و آزمایش است که این آیه به همین برتری‌ها اشاره دارد و گاهي برتری‌ها بر اساس ظلم و استثمارو استحمار است که حساب جداگانه‌ای دارد.
«وَ لَلْآخِرَةُ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَ أَكْبَرُ تَفْضِيلاً (21) »و قطعا درجات برتری در آخرت بزرگتر و بیشتر است، بناءً مؤمنان درآنجا سرانجامی نیکوتر، منزلی گرامی‌ترو پاداشی عظیم‌تر دارند و باز خود مؤمنان نیز میان همدیگر در پاداش درجاتی متفاوت داشته و بعضی بر بعضی دیگر برتری دارند.
جایگاه مقام ومنزلت همه انسانها در آخرت، یکسان ومساوی نیست وبرتری‌های بس بزرگی وجود دارد .یعنی: درجات آخرت و برتریهای مؤمنان در آن بر کفار، فوق برتری‌ها و تفاوت‌های موجود در دنیا ومراتب و درجات اهل آن در دارایی و نداری و مانند آن است زیرا تفاوت در آخرت با بهشت و درجات آن و با آتش و درکات آن است پس انسان عاقل به آخرت عنایت می‌ورزد نه به دنیا.
درحدیث شریف به روایت امام بخاری و مسلم آمده‌است:«قطعاً صاحبان درجات برتر در بهشت، اهل علیین را چنان می‌بینند که شما ستاره فرورفته در افق آسمان را می بینید».

خوانندگان گرامی!

در آیات (22 الی 30) در باره ای اصول تنظیم کننده ی جامعه ی اسلامی، توحید، اساس ایمان، پیوند خانواده ی مسلمان با ارکان جامعه، بحث بعمل می اید.

لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَخْذُولًا ﴿٢٢﴾

(ای انسان هرگز) معبود دیگری را با الله (شریک) قرار مده، که بازمذمت شده و (بی یار ویاور) خواهی نشست.(۲۲)
تفسیر :
«لاَ تَجْعَلْ مَعَ اللهِ إِلٰهاً آخَرَ »ای انسان! با خدای رحمان شریکی از بتان و معبودان قرار نده، ابن‌کثیر می‌گوید: «مخاطب این امر، مکلفان از امت محمد ﷺ اند». یعنی: ای مکلف! در پرستش پروردگار شریکی برای اوقرار نده.«فَتَقْعُدَ مَذْمُوماً مَخْذُولاً» که دستاوردت از آن جز خواری و پشیمانی و مذمت و رسوایی چیز دیگری نیست. واقعیت امر اینست که: شکوفایی و عزّت انسان در سایه‌ی توحید است و شرك و پرستش غیر الله انسان را خوار و ذلیل می‌کند.

وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا ﴿٢٣﴾

و پروردگارت فرمان قاطع داده است که جز او چیزی را عبادت نکنید و به پدر و مادر خوبی کنید. و اگر یکی از آنها یا هردو نزد تو به سن پیری برسند، پس به ایشان (حتی کلمهٔ) اف مگو و بر آنها آواز بلند مکن، بلکه به آنها سخن نرم و محترمانه بگو.(۲۳)

تفسیر :

«وَ قَضىٰ رَبُّکَ أَلاّٰ تَعْبُدُوا إِلاّٰ إِيّٰاهُ » ملاحظه می داریم که:توحید، در رأس همه‌ی هدایات و سفارش‌های الهی قرار دارد. خدمتگزاری و احسان به پدر و مادر، از اوصاف موحّد واقعی است. خداوند متعال بر بندگان مقرر کرده یعنی فرمان داده به فرمان قاطع که او را درعبودیت و الوهیت به یگانگی بخوانند و چیزی را به وی شریک نیاورند.مجاهد گفته است: وَ قَضىٰ یعنی به عبادت و توحید خویش توصیه کرد.

«وَ بِالْوٰالِدَيْنِ إِحْسٰاناً »همچنین فرمان داد به این‌که با والدین به نیکی تمام برخورد ورفتار کنید زیرا بعد ازخداوند که سبب حقیقی وجود انسان است، والدین سبب ظاهری وجود و تربیت وی در فضایی آکنده از مهر و عطوفت و ایثار می‌باشند.

مفسران می نویسند: خدا عبادت و پرستش خود را با نیکی به والدین قرین ساخته است؛ زیرا آن دو حق بزرگی به گردن فرزند دارند؛ چون آنها سبب ظاهری وجود وحیاتش می باشند. و چون نیکی آنها نسبت به فرزند به آخرین درجه رسیده است، باید نیکی فرزند نسبت به آنها نیز چنین باشد.

«إِمّٰا يَبْلُغَنَّ عِنْدَکَ اَلْکِبَرَ أَحَدُهُمٰا أَوْ كِلاٰهُمٰا »آنها را به تو ای فرزند! سفارش می‌کنیم، مخصوصاً اگر هر دو یا یکی از آنها به سن پیری رسیدند. حالت پیری را مخصوصاً ذکر کرده است؛ چون در آن حالت بیشتر احتیاج به نیکی و ادای حقوق دارند؛ زیرا ضعیف و ناتوانند.

سپس حق تعالی حالت پیری وسالمندی والدین را مخصوصاً ذکر می‌کند زیرا ایشان در این حالت نسبت به حالات دیگر به نیکی فرزند محتاج و نیازمندترند پس می‌فرماید: **«اگر یکی از آنان یا هر دو نزد تو»** یعنی: در پناه حمایت و تکفل تو.«عِنْدَکَ » **«به سالخوردگی یعنی پیری برسند».**« فَلاٰ تَقُلْ لَهُمٰا أُفٍّ» **«پس به آنان اف مگو»** نسبت به والدین کوچکترین کلمه که بیانگر به ستوه آمدن و ابزار دلتنگی باشد از قبیل «اف» را نگو و سخنی ناپسند را در مقابل شان به زبان جاری نساز.

زیرا کلمه‌ی «اف» صدایی است که از تنگدلی و دل‌آزاری و گرانبار یافتن ایشان در قلبت خبر می‌دهد. بدین‌گونه،خدای سبحان فرزند را از ملال و دل‌تنگی نسبت به پدر و مادر، یا گرانبار یافتن ایشان بر خود، نهی می‌کند.«وَ لاٰ تَنْهَرْهُمٰا »آنها را مرنجان و اگر امری غیر طبیعی را از آنان مشاهده کردی، آنان را آزرده خاطر مکن و بر آنان سخت مگیر. یعنی: با آنان از سر پرخاش و درشتی سخن مگوی و بر روی آنها داد وجیغ مزن.

«وَ قُلْ لَهُمٰا قَوْلاً كَرِيماً.23 » **«و با آنان»** به‌جای اف گفتن و چیغ زدن و با کمال ادب و وقار و احترام با آنها سخن شیرین و نرم و نیکو بر زبان بیار.**«سخنی شایسته»** یعنی: نرم ولطف‌آمیز**«بگو»** به نیکوترین وجهی که می‌توان ازیک سخن نرم ومهرآمیز ومحترمانه تعبیر کرد، توأم با رعایت ادب، حیا، وقار و سنگینی. و از ادب است که پدر و مادر را رودررو به نامشان نخوانی بلکه بگویی: پدر جان! مادر جان! قابل توجه ودقت است که:در احسان به والدین، مسلمان بودن آنها شرط نیست.

وَاخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا ﴿۲۴﴾

و از روی مهربانی بال تواضع را برای آنان هموار کن و بگو: ای پروردگارم! به آنان (پدر و مادرم) رحم کن طوری که آنان در خوردی مرا پرورش و بزرگ نمودند. (۲۴)

تفسیر :

«وَ اِخْفِضْ لَهُمٰا جَنٰاحَ اَلذُّلِّ مِنَ اَلرَّحْمَةِ » فرزند درهرمقام وموقعیّتی که هست وقراردارد، باید متواضع باشد و کمالات خود را به رُخ والدین نکشد، بلکه بال محبت ومهروعطوفت را بر آنان بگستران، نسبت به آنها فروتن و سر به زیر و متواضع وفروتن باش.البته تواضع در برابر والدین، باید از روی مهر و محبت باشد، نه ظاهری و ساختگی، یا برای گرفتن اموال آنان. بر ضعف آن‌ها دل بسوزان و بکوش تا شور شادی را به اندرون جانشان سرازیر کنی.یعنی مانند پرنده ای که به چوچه‌اش ابراز محبت کند و برای پرورشش او را به‌خود بچسباند، بال خویش را بر او می‌گستراند پس گویی حق تعالی به فرزند می‌گوید: تکفل و سرپرستی والدینت را به‌گونه‌ای بر دوش بگیر که ایشان را در زیر بال رعایتت بگیری و به خودت ضمیمه کنی چنان‌که آنان در خردسالی ات با تو همین کار را کرده‌اند.

«وَ قُلْ رَبِّ اِرْحَمْهُمٰا كَمٰا رَبَّيٰانِي صَغِيراً (24)»دعای فرزند درحقّ پدرو مادر مستجاب است، وگرنه خداوند دستور به دعا نمی‌داد و در حق آنها به دعای خیر و رحمت بپرداز، دعا به پدر و مادر، فرمان خدا و نشانه‌ی شکرگزاری از آنان است.

رحمت الهی، جبران زحمات تربیتی والدین است. «رَبِّ ارْحَمْهُما كَما رَبَّيانِي» گویا خداوند به فرزند می‌گوید: تو رحمت خود را دریغ مدار، واز خدا نیز استمداد کن که ادای حقّ آنان از عهده‌ی تو خارج است.

در دعا باید:گذشته‌ی خود، تلخی‌ها و مشکلات دوران کودکی وخردسالی را که بروالدین تحمیل شده است نباید از یاد ببریم وبه اصطلاح آنرا به فراموشی بسپاریم.همچنان در دعایت بگو: خدایا! رحمت بی‌حد و حساب خود را به والدین من عطا فرما همان‌طور که آنها نسبت به من رحم کردند و مرا در کوچکی پرورش دادند.

البته لفظ «رحمت» جامع همه خوبی‌های دین و دنیاست.

رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلْأَوَّابِينَ غَفُورًا ﴿۲۵﴾

پروردگارتان به نیّت ها و حالاتی که [نسبت به پدر و مادرتان] درنفسهای شماست [از خود

شما] آگاه تر است، اگر نیکان (و توبه کنندگان) باشید، پس یقینا الله برای رجوع کنندگان به بارگاه او آمرزنده هست. (۲۵)

تفسیر :

«رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمٰا فِي نُفُوسِكُمْ» انگیزه ما در هر کارودرخدمت به والدین زیر نظر اوست. پروردگار تان به آنچه در دل‌ها و نهان‌هاست دانا می‌باشد، اوست که بر پنهانی‌ها آگاه است، نیت‌ها را می‌داند و اراده‌ها را می‌خواند، خواه قصد نیکی داشته باشید یا قصد آزردن خاطر آنان.

«إِنْ تَكُونُوا صٰالِحِينَ فَإِنَّهُ كٰانَ لِلْأَوّٰابِينَ غَفُوراً (25)» تنها الله متعال است که به آنچه در دل‌ها و نهان‌هاست دانا می‌باشد، اوست که بر پنهانی‌ها آگاه است، نیت‌ها را می‌داند و اراده‌ها را می‌خواند، پس ای بندگان! اگر قصد شما کسب رضای الله متعال و حصول قرب وی باشد و عمل را برای وی خالص ساخته باشید بدانید که یقینا او گناهان کسانی

را که به عفوش امیدوارند، رضایش را می‌جویند و طالب عنایات مخصوص او هستند، می‌آمرزد؛ زیرا او بر کسانی که ازایشان انابت و محبت نسبت به خودش، پیامبرو کتابش می‌بینند، بخشنده است و حتی از گناهانی که از وی سر می‌زند و هیچ بشری از آن به سلامت نیست، نیز درمی‌گذرد.

امام فخررازی فرموده است: مقصود از این آیه این است که آیه‌ی اول دال بر وجوب تعظیم والدین می‌باشد و گاهی فرزند به مقتضای طبیعت بشری تعظیم آنها را آن گونه که شایسته است به جا نمی‌آورد، پس اگر چنان لغزشی به قصد عقوق و اذیت کردن آنها نباشد بلکه ناشی از طبیعت انسانی باشد قابل بخشش است.(تفسیر کبیر ۱۹۲/۲۰) یعنی اگراحیاناً از روی نادانی برخورد نامناسبی با والدین داشته‌ایم، با توبه می‌توانیم رحمت خدا را جلب کنیم.

ارشادات رسول الله ﷺ بر نيكي با والدين:

پیامبرﷺ فرموده‌اند:«من سرَّه أن يمَدَّ له في عمره (أي يُبارك له فيه) ويزاد في رزقه؛ فليَبَرَّ والديه، وليصل رحمه» [احمد] يعني: «آنكه خوش دارد كه عمرش دراز شود و روزيش بسيار؛ با والدينش نيكي كند و پيوند خويشان بدارد.»

همچنين آن حضرت ﷺ فرمود: «رغم أنفه (أي أصابه الذل والخزي) ثم رغم أنفه، ثم رغم أنفه). قيل: من يا رسول الله؟ قال: (من أدرك والديه عند الكبر؛ أحدهما أو كليهما، ثم لم يدخل الجنة» [مسلم] يعني: «آن حضرت صلي الله عليه وسلم فرمود: خوار و ذليل شود، خوار و ذليل شود، خوار و ذليل شود.پرسيدند چه كسي يا رسول الله صلي الله عليه و سلم؟

فرمود: كسي كه والدنش را در وقت پيري دريابد، يكي يا هردو را، ولي وارد بهشت نشود.»بنابراين بر هر مسلماني واجب است كه با والدينش نيكي نموده و با آنان خوش رفتار باشد، و از جمله آداب رفتار با والدين:

دوست داشتن و با شفقت بودن با آن‌ها:

مسلمان بايد بداند كه والدينش ارج و حمت بسياري دارند، زيرا در راه آسايش او زحمت و سختي بسياري را تحمل نموده‌اند، و او هر چند زحمت و تلاش بسياري بكشد نمي‌تواند حتي جزءي از زحمات آن‌ها را جبران كند.

مردي نزد پيامبر ﷺ آمد و گفت: يا رسول الله، من مادرم را بر روي شانه ام فرسنگ‌ها درشدت گرما حمل كردم، آيا من شكرانهٔي زحمات او را بجا آورده‌ام؟ پيامبر صلى الله عليه وسلم فرمود: (لعله أن يكون لطلقة واحدة) (يعني طلقة واحدة من آلام الولادة) يعني: «شايد بتواند پاسخ يكي از دردهاي زايمان او باشد.»

همچنين پيامبر ﷺ مي‌فرمايد:«من أرضى والديه فقد أرضى الله، ومن أسخط والديه فقد أسخط الله» [بخاري در «الأدب المفرد»] يعني: «آنكه والدينش را راضي نمايد، خداوند را راضي كرده و آنكه والدينش را ناخشنود سازد، خداوند را ناخوشنود كرده است.»

اطاعت از آنان:

شخص مسلمان در همه حال مطيع اوامر والدينش مي‌باشد، مگر اينكه او را به نافرماني خداوند وادار نمايند، كه قطعاً در اين حالت نبايد از هيچ مخلوقي در انجام نافرماني خدا اطاعت شود.

سرپرستي آنان:

مسلمان نگهداري از والدينش را بر عهده دارد، نفقهي آنها بر عهدهي او ميباشد. به آنها غذا بدهد و لباس بپوشاند، تا از رضاي خداوند بهره مند گردد.

اگر فرزند صاحب دارايي باشد و والدين به آن احتياج داشته بر وي واجب است تا براي شان خرج كند. شخصی پيش پيامبر ﷺ آمد و گفت: يا رسول الله صلي الله عليه وسلم من صاحب مال و اولادي هستم و پدرم ميخواهد مال مرا از من بگيرد. پيامبر صلى الله عليه وسلم به او فرمود:«أنت ومالك لأبيك» يعني: «تو و مالت ازآن پدرت هستي.» [ابن ماجه]

نيكي كردن به آنها:

مسلمان به نيكي كردن در حق والدين مشتاق است، حتي اگر آنها كافر باشند، اسماء دختر ابو بكر(رضي الله عنها) گفت: (در اسلام آوردن) بر مادرم پيشي گرفتم، در حالي كه او(در دوران قريش) مشرک بود. گفتم: يا رسول الله، (در اسلام) بر مادرم پيشي گرفتم، در حالي كه او همچنان بر دين خودش است، آيا با مادرم در ارتباط باشم؟ پيامبر ﷺ فرمود:«نعم، صلى أُمَّك» [مسلم] يعني: «بلی، با او پيوند نگه دار.»

هنگامي كه سعد بن ابي وقاص مسلمان شد، مادرش از غذا خوردن و آشاميدن امتناع كرد تا شايد سعد از دينش بر گردد. اما او بر ايمان به خدا اصرار داشت. او از اطاعت مادرش در نافرماني نسبت به خداوند روي گرداند، و به او گفت: اي مادر بدان كه به خدا اگر هزار نفس داشته باشي و هركدام يک يک از وجودت خارج شود،از دين خود دست بر نميدارم. اگر خواستي چيزي بخور و اگر نخواستي نخور. خداوند عزوجل در قرآن كريم در اين باره فرمود:«وَإِن جَٰهَدَاكَ عَلَىٰٓ أَن تُشۡرِكَ بِي مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٞ فَلَا تُطِعۡهُمَاۖ وَصَاحِبۡهُمَا فِي ٱلدُّنۡيَا مَعۡرُوفٗاۖ» [لقمان: 15] يعني: «و اگر تو را وادارند تا در باره چيزى كه تو را بدان دانشى نيست به من شرك ورزى از آنان فرمان مبر و[لى] در دنيا به خوبى با آنان معاشرت كن.»

آنان را به اسمشان صدا مكن:

وقتي فرزندي والدينش را صدا ميزند، ميگويد: پدر! يا مادرم! آنها را به اسم شان صدا نميزند. حضرت ابوهريره رضي الله عنه دو مرد را با هم ديد و از آنان پرسيد كه با هم چه نسبتي دارند؟ يكي از آنان گفت: او پدرم است. ابوهريره رضي الله عنه گفت: او را به اسمش صدا مكن و جلوتر از او راه مرو و پيش از منشين. [بخاري در «الأدب المفرد»]

دعاء براي آنان در زمان حيات و پس از مردن ايشان:

انسان مسلمان در زمان حيات والدينش و پس از وفات آنان تا ميتواند برايشان دعا مي كند. در قرآن كريم دربارهي حضرت نوح -عليه السلام- بدينگونه بيان شده است:«رَّبِّ ٱغۡفِرۡ لِي وَلِوَٰلِدَيَّ وَلِمَن دَخَلَ بَيۡتِيَ مُؤۡمِنٗا وَلِلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِۖ» [النوح: 28] يعني: «پروردگارا بر من و پدر و مادرم و هر مؤمنى كه در سرايم درآيد و بر مردان و زنان با ايمان ببخشاى.»

پيامبر ﷺ مي‌فرمايد:«إذا مات الإنسان انقطع عمله إلا من ثلاثة: إلا من صدقة جارية، أو علم ينتفع به، أو ولد صالح يدعو له» [مسلم] يعني: «چون انسان بميرد، عمل او قطع مي‌شود، جز در سه چيز:
صدقه‌اي كه جاري باشد.
يا عملي كه از آن سود برند.
يا فرزند صالحي كه براي او دعا كند.»
انسان مسلمان براي والدينش طلب آمرزش نموده و بدهي و نذرهايشان را از طرف آنان به جا مي‌آورد. قرآن مي‌خواند و پاداش آن را به آنان هديه مي‌كند و به جاي آن‌ها صدقه داده و از ديگر كارهاي نيک براي احسان با والدين فرو نمي‌گزارد.

احسان و نيكي با دوستان پدر و مادر پس از وفاتشان:

شخص مسلمان با دوستان والدينش پيوند مي‌دارد و به آنان سرمي زند و به نيكي رفتار مي‌نمايد، همانطور كه والدينش عمل نموده بوده‌اند. رسول الله ﷺ مي فرمايد: «فمن أحبَّ أن يصِلَ أباه في قبره فليصلْ إخوان أبيه من بعده» [ابن حبَّان و ابو يعلي] يعني: «آنكه دوست دارد با پدرش در قبر صله و پيوند نگاه دارد، حتماً بايد با دوستان پدرش در زمان وفات او پيوند و صله بجاي آورد.»
آن حضرت ﷺ فرموده است:«إن أَبَرَّ البِرِّ صِلَةُ الرجل أَهْلَ وُدِّ أبيه» [مسلم] يعني: «از بهترين نيكي‌ها اينست كه شخص رابطه‌اش را با دوستان پدرش حفظ نمايد.»با اين اوصاف هر مسلماني مي‌كوشد والدينش را خرسند و راضي نگاه دارد و رضايت خداوند عزوجل را در رضايت آن دو مي‌بيند.
خواننده محترم! حافظ ابوبكر بزار - با اسنادی‌كه داشته است -از بريده روايت‌كرده است و او نيز از پدرش نقل نموده است‌كه مردی در طواف مادر خود را بر پشت‌گرفته و او را طواف می‌داد و بر گرد كعبه می‌چرخاند. از پيغمبر صلی الله عليه و آله و سلم پرسيد: آيا حق مادرم را اداءكرده‌ام و به وظيفه فرزندی برخاسته‌ام؟ فرمود:
(لا. ولا بُزفرةٍ واحدةٍ).نه... حتی حق ناله و فريادی را اداء نكرده‌ای.

وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا ﴿٢٦﴾

و حق خويشاوند و مسكين و مسافر (در راه مانده) را بپرداز. و هيچ گاه (در گناه انفاق و) اسراف مكن. (٢۶)
تفسير :
«وَ آتِ ذَا اَلْقُرْبىٰ حَقَّهُ »و حقوق نزديكان را كه شامل صلۀ رحم، نيكی، احسان، مودت ومحبت،احترام و شكيبايی بر آزارهاست كاملا به جا بياور.
در آيه مباركه در يافتيم كه:دستورات وهدايات دين مقدس اسلام با فطرت هماهنگ است. انسان به طور فطری در درجه اوّل به والدين و سپس به نزديكان علاقه دارد، دستور ادای حقّ در اسلام نيز بر اين اساس است.
همچنان هدايت دين اسلام در انفاق، بايد اولويّت‌ها را در نظر گرفت. اوّل والدين، سپس فاميل، بعداً فقرا و ابن‌السبيل. ودرمبحث متعلق به خويشاوندان، بايد گفت كه آنان به گردن ما حقّ دارند وما منّتی بر آنان نداريم.
طوريكه درحديث شريف آمده است: «مادر و پدرت، سپس نزديكتر و نزديک ترت».
يعنی: صله رحم مراتب متفاوت و پله‌های اولی و ادنايی دارد.

«وَ اَلْمِسْكِينَ وَ اِبْنَ اَلسَّبِيلِ»و نیز به مسکین و محتاج و غریبی آنچه را بدان نیازمند است و الله متعال به تو از آن بخشیده است، ببخش و کسی را که در راه مانده و سفر وی را از خانواده و مالش جدا ساخته است، دستگیری کن.

«ابن السبیل» ابن السبیل: کسی است که در راه سفر وامانده و توشه‌ای ندارد که به راهش ادامه دهد. مراد صدقه دادن به مساکین و در راه ماندگان از صدقه نفل یا صدقه فرض است.

«وَ لاٰ تُبَذِّرْ تَبْذِيراً» هدایت دین مقدس اسلام در انفاق همین است که:باید اعتدال را رعایت کنیم و ازحد نگذریم و در انفاق مالت خالصانه رضای الله متعال را جویا باش و آن را در غیر حقوقش ضایع نکن،تا مبذر و ولخرج نشوی. تبذیر یعنی صرف مال در غیر موارد لزوم. در بخشش اسراف ننما بلکه در انفاق و غیر آن، راه میانه و معتدل را در پیش بگیر.

«و اسراف نکن به اسراف کردنی» مراد از آن: اسراف و خرج بی‌رویه و ناپسند در راه‌های حلال است که چنین اسرافی تجاوز از حد شرعی است. همچنین مراد از آن؛ صرف‌کردن مال در غیر حق و در راه‌های حرام است، هرچند اندک باشد. ودر ضمن انسان در مصرف مال و ثروت خود به هر شکلی آزاد نیست.

مجاهد گفته است: اگر انسان تمام ثروت خود را در راه درست صرف کند، مُبَذِر به شمار نمی‌آید، ولی حتی اگر یک مشت گندم را در راه نادرست صرف کند، مُبَذِر محسوب است. قتاده گفته است: تبذیر یعنی صرف مال در معصیت خدا و راه نادرست و فساد.

(مختصر ۳۷۵/۲.).

شأن نزول آیة 26:

648- طبرانی و دیگران از ابوسعید خدری (روایت کرده اند: هنگامی که خدای متعال آیه « وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ »را نازل کرد، رسول الله فاطمة زهراء را خواست و فدک را به

او بخشید.

ابن کثیر گفته است: در این روایت مشکل است، زیرا آیه را مدنی نشان می‌دهد در حالی که مکی‌بودن آیه مشهور است.

649- ابن مردویه نیز از ابن عباس (رض) همینگونه روایت کرده است.

إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا ﴿۲۷﴾

چون اسراف کنندگان (انفاق کنندگان در گناه) برادران شیاطین هستند و شیطان همواره نسبت به پروردگارش بسیار ناسپاس است. (۲۷)

تفسیر :

تبذیر، نشانه‌ی کفران و ناسپاسی است، نه نشانه‌ی سخاوت و بخشندگی:

«إِنَّ اَلْمُبَذِّرِينَ كٰانُوا إِخْوٰانَ اَلشَّيٰاطِينِ»**همانا اسراف کاران برادران شیاطین‌اند**، و اسراف در انفاق مال از شیطان است پس هرگاه کسی اسراف کرد، از شیطان اطاعت کرده و به وی اقتدا نموده است.اما به قول جمهور فقهاء، درعمل خیراسرافی نیست چنان‌که ابن‌مسعود (رض) میفرماید: «تبذیر، انفاق در غیر حق است».

امام مالک فرموده است که تبذیرعبارت است از این که مردم مال را به روش حق به دست بیاورد، ولی آن را بر خلاف حق صرف کند،وآن را اسراف هم می نامند واین حرام است. (تفسیر قرطبی)

بدین ترتیب علت نهی را بیان کرده است که بیانگر ذم و تقبیح شدید این عمل می‌باشد، یعنی مبذران واسراف کران شبیه شیاطین می‌باشند؛ چون در راه نادرست و در شر و معصیت انفاق می‌کنند، پس مانند آنها هستند.

مؤمن با مؤمن برادر است، «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» (حجرات، 10.) و اسرافکاربرادر شیطان اند. کلمه‌ی «اخ» در عربی هم به معنای برادر، هم به معنای ملازم و همراه می‌باشد. برادری گاهی نسبی است، گاهی مسلکی ومرامی؛ اسرافکاران برادران مسلکی شیطان اند. «إِخْوانَ الشَّياطِينِ» یعنی کسانی که در مسیر شیطان وهمراه وی می باشند.

در آیات متعددی از قرآن عظیم الشأن بحثی در مورد وسوسه ها شیطان مطرح گردیده است،اما تنها موردی که »إِخْوانَ الشَّياطِينِ» آمده این آیه است، یعنی اسراف کاران همکار شیطان اند، نه تحت امر او.یعنی اینکه کاراز وسوسه شدن گذشته و به مرحله‌ی همکاری و معاونت شیطان رسیده است.

«وَ كانَ اَلشَّيْطٰانُ لِرَبِّهِ كَفُوراً »و شیطان در کفران و ناسپاسی نعمت خدا زیاده روی می‌کرد و حق نعمت را ادا نمی‌کرد و برادران مُبَذِر واسراف کراش نیز چنین می‌باشند، و حق نعمت را ادا ء نمی‌کنند. حق نعمت آن است که در راه طاعت و ادای حقوق مصرف شود و در این راستا زیاده‌روی و تبذیر نشود.

بصورت کل باید گفت که اسراف کاران،در عصیان و تجاوز و طغیان به شیطان شباهت دارند و از طبیعت شیطان است که نعمت پروردگار رحمان را ناسپاسی کرده و احسان را فراموش می‌کند.وباید گفت که:مصرف مال و دارایی درغیر مورد آن، کاری شیطانی ونوعی ناسپاسی است.

وَإِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَيْسُورًا ﴿٢٨﴾

و اگر از آنان (مستحقان) به خاطر طلب رحمت (رزق) پروردگارت که به آن امید داری، رویگردان می‌شوی، پس با آنان سخن ملایم و امیدوار کننده بگو.(٢٨)

یعنی اگر از خویشاوندان و بینوایان مسافران درمانده روگردان شدی و چیزی نداشتی که به آنها بدهی، **پس با آنان سخنی ملایم** و نرم و دلجویانه **«بگو»** (قول میسور: سخن ملایم و وعده‌ای نیک‌بده، مانند گفتن این سخن به آنان که: وقتی رزق الله متعال در رسید، ان شاءالله شما را از یاد نخواهیم برد.وبرایش گفت که: باید به رحمت الهی امیدوار بود.وباید برایش گفت که امکانات مادّی را از رحمت الهی باید بدانیم.یا عذر مقبول دیگری را برایش بگوویا اینکه برایش دعا کنی تا خدا حاجتش را برآورد و کار زندگی را بروی آسان سازد، یا که وی را به آینده وعده نیکودهی.

اسباب نزول آیة 28:

650- سعید بن منصور از عطای خراسانی روایت کرده است: مردانی از مزینه به حضور رسول الله (آمدند و مرکب و وسیلهٔ حمل و نقل خواستند. آن بزرگوار گفت: شتر و مرکبی پیدا نمی‌کنم که به شما بدهم. آنان از حضور نبی کریم برگشتند و از اندوه و یأس دریا دریا اشک ریختند و گمان کردند که آن جواب، ناشی از خشم و غضب رسول الله بر آن‌هاست. پس آیه « وَإِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ ابْتِغَاء رَحْمَةٍ...» نازل شد.(به مراتب واهی

است، این مرسل است با این وصف بخاری، ابن حبان و دیگران عطاء بن عبدالله خراسانی را ضعیف می‌شمارند، متن جداً منکر است، زیرا قضیة مزینه در غزوة تبوک بود و این سوره مکی است و یا در اوائل عهد مدنی نازل شده. مراجعه شودبه «زاد المسیر» 892 مراجعه شود.)

651- و ابن جریر از ضحاک روایت کرده است: این آیه در مورد تنگدستانی نازل شده که از سرور کائنات نیازمندیهای خویش را طلب کردند.(طبری 22266 به قسم مرسل روایت کرده است.)

وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَى عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَحْسُورًا ﴿٢٩﴾

و (هرگز) دستت را به گردن خوددت نبند، (و ترک انفاق و بخشش منما) و بیش از حد آن را مگشا، تامورد سرزنش شده ی درمانده بنشینی. (۲۹)

دین مقدس اسلام ؛ مکتب اعتدال و میانه‌روی حتّی برای پیروان خویش اعتدال را در انفاق نیز توصیه فرموده است.بعد از اینکه الله متعال بندگان خویش را به میانه روی در امور مادی و معیشتی دستور داده بخل را نکوهش و از اسراف و تبذیر نهی می‌کند می فرماید: «وَ لاٰ تَجْعَلْ یَدَکَ مَغْلُولَةً إِلیٰ عُنُقِکَ» **ودست خود را برگردنت نبند و بسیارهم گشاده دستی نکن**، یعنی: حال بخیل همانند حال کسی است که دست وی برگردن اش بسته باشد و توان تصرف در آن را نداشته باشد؛ پس نه دستت را بر گردنت ببند و نه بسیار گشاده‌دستی و اسراف پیشه کن »وَ لاٰ تَبْسُطْهٰا کُلَّ اَلْبَسْطِ» در خرج کردن مال و دارایی خود افراط و زیاده‌روی مکن به طوری که چیزی در دستت نماند.

هدف نهایی این آیه مبارکه این است که انسان نه باید خسیس باشد ونه بخیل و نه مبذر.

«فَتَقْعُدَ مَلُوماً مَحْسُوراً » زیرا به بخل، مردم تو را به باد سرزنش می‌گیرند و با اسراف، حسرت‌زده برجای خود می‌مانی وسپس برازدست رفتن مال افسوس می خوری.

محسورا: یعنی وامانده و جدا افتاده ازدنبال کردن مقاصد خود به سبب فقر. ویا هم می فرماید که: محسوربه معنی حسیر است. حسیر در لغت به چهارپائی‌گفته می‌شودکه نتواند راه برود و حرکت‌کند، و به سبب ضعف و عجز بایستد. بخیل و تنگچشم نیز چنین است. بخل و تنگچشمی او را درمانده و ناتوان می‌کند و از حرکت بازمیدارد. درنتیجه برجای می‌ایستد. مسرف و باددست نیز اسراف و باددستیش کار او را به جائی میکشاندکه بسان شخص درمانده و ناتوان بایستد و از حرکت بازماند. انسان در هر دو حالت بخل و تنگچشمی، و اسراف و باددستی، سرزنش می‌گردد. لذا بهترین‌کارها میانه‌روی است. (فی ظلال القرآن)

شأن نزول آیة 29:

ـ سعید بن منصور از سیار ابوالحکم روایت کرده است: از عراق برای رسول الله (هدیه آوردند. پیامبراز آنجا که جواد و بزرگوار بود تمام آن را بین مردم تقسیم کرد. اندکی بعد گروهی به حضور مبارک وی آمدند و دریافتند که همه آن را بخشیده و از آن فارغ شده است. پروردگار متعال در آن مقام آیه « وَلاَ تَجْعَلْ يَدَکَ مَغْلُولَةً إِلَى عُنُقِکَ وَلاَ تَبْسُطْهَا» را نازل کرد.(فتح القدیر 1506).

653- ابن مردویه و دیگران از ابن مسعود روایت کرده اند: نوجوانی به حضور رسول الله آمد و گفت: مادرم مرا نزد شما فرستاد تا به ما کمک مالی نمایی. پیامبر گفت: امروز چیزی ندارم. گفت: مادرم خواهش کرده حد اقل پیراهنت را بر تن من بپوشانی، پیامبر پیراهن خود را به او داد و خود در خانه نشست. پس خدا این آیه را نازل کرد. (جداً ضعیف است، واحدی در «اسباب نزول» 575 از ابن مسعود روایت کرده. در این اسناد سلیمان بن سفیان جهنی متروک، خبر ناچیز و شبه موضوع است. بازهم واحدی در اسباب نزول 576 از جابر بدون اسناد روایت کرده. «زاد المسیر» 894).

ـ و نیز از ابوامامه روایت کرده است: نبی اکرم به عایشه (رض) گفت: هرچه که دارم در راه الله انفاق کن، گفت: در این صورت چیزی باقی نمی‌ماند. در همان مقام این آیه نازل شد. (خبر ضعیف و ناچیز است، زیرا آیه مکی است و خبر مدنی و پیامبر خدا با عایشه در مدینه ازدواج کرده است. بارها گفته شد که ابن مردویه از مجاهیل روایت می‌کند. به «فتح القدیر» 1508).

إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا ﴿٣٠﴾

البته پروردگارت روزی را برای هرکس که بخواهد می‌گشاید (و روزی هرکس را که بخواهد) تنگ می‌گرداند، زیرا او به [مصلحت] بندگانش آگاه و بیناست. (۳۰)

تفسیر :

«إِنَّ رَبَّکَ یَبْسُطُ اَلرِّزْقَ لِمَنْ یَشٰاءُ وَ یَقْدِرُ» کمی و زیادی رزق به دست خداست، بیگمان الله متعال از روی علم و حکمتی که دارد بر بعضی از بندگانش روزی را گشاده ساخته و بر بعضی دیگر آن را تنگ می‌گرداند، و به هر کس که بخواهد فشار می‌آورد و همو دهنده و گیرنده است و به مقتضای حکمت در میان مخلوقاتش تصرف می‌کند.

بناً از ترس فقرِ خود، بخل نورزید و برای نفی فقر دیگران تمام اموال خود را یکجا نبخشید، که روزی بدست خداست و فقر برخی حکیمانه است.

«إِنَّهُ کٰانَ بِعِبٰادِهِ خَبِیراً بَصِیراً » پس او آنگونه که می‌خواهد و به روی مصلحتی که می‌داند، امور بندگان را می‌گرداند از آن‌رو که بر پنهانی‌های بندگانش داناست و هیچ امر نهانی از احوال بندگانش بر او مخفی نیست.

آیه کریمه تسلی بخش رسول الله ﷺ در تنگدستی ایشان است که این تنگدستی، نه از روی بی‌مهری پروردگار نسبت به ایشان بلکه به خاطر حکمتی است.

در حدیث شریف قدسی آمده است: «همانا از بندگان مؤمنم کسانی هستند که ایمان شان را جز فقر سامان نمی‌دهد و اگر ایشان را توانگر سازم، بی‌گمان دین‌شان رابر ایشان تباه ساخته‌ام و همانا از بندگان من کسانی هستند که ایمان‌شان را جز توانگری درست نمی‌کند و اگر ایشان را فقیر سازم، محققا دینشان را بر ایشان تباه ساخته‌ام».

اما گاهی غنا و توانگری در حق بعضی از مردم «استدراج»، و فقیرساختنشان عذاب است ـ پناه بر خدای سبحان؛ هم از این و هم از آن.

خوانندگان محترم !

بعد از اینکه در آیات فوق الذکر پنج اصل از اصول مهم؛ یعنی، توحید وعبادت توأم با اخلاص و خودداری و بیزاری از شرک ورزی، نیکی نسبت به پدر و مادر، اعطای حق

خویشاوندان، نیازمندان و از راه ماندگان و سخن نیکو و کریمانه و شیوه ی انفاق، در حد وسط، نه اسراف و تپذیر و نه بخل و تنگ چشمی، به بیان گرفته شد.
اینک در آیات (31 الی 39) این سه چیز را منع می کنند: زنا، ریختن خون ناحق، نگهداری اموال یتیمان و به سه چیز دستور می دهد: وفا به عهد، پیمانه ی درست و وزن دقیق درخرید وفروش. سپس از سه چیز دیگر منع فرموده: پیروی کورکورانه و بدون آگاهی، تکبر و خودخواهی و شریک قرار دادن برای خدای یگانه.

وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْئًا كَبِيرًا ﴿٣١﴾

و اولادتان را از ترس ناداری و تنگدستی نکشید، ما به آنان و (به) شما روزی می‌دهیم، چون کشتن آنها گناه بس بزرگ است. (٣١)
تفسیر :
اطفال واولاد،حقّ حیات دارد و والدین نباید این حق را ازآنان بگیرند. طوریکه می فرماید: «وَلاَ تَقْتُلُوا أَوْلاَدَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلاَقٍ » فرزندان خود را از ترس فقر و بینوایی به قتل نرسانید. درآیه مبارکه می فرماید:وقتی متیقن شدید که تنها خداوند متعال روزی دهنده است، پس فرزندان‌تان را از بیم فقر مکشید؛«نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَ إِيّاكُمْ» روزی آنها بر ما می باشد نه بر شما،بلکه تنها و تنها برعهدۀ الله متعال است وبس، اوست که فرزندان، پدران، پدر بزرگان و نواسه گان را روزی می‌دهد.
«إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْأً كَبِيراً »بدانید که کشتن فرزندان جرمی است بزرگ و گناهی است خطرناک. درمقدم ساختن روزی فرزندان بر روزی پدران، تأکیدی بر نهی از قتل فرزندان نهفته است؛ زیرا الله متعال خود عهده‌دار امورشان گردیده است پس شما را چه کار با ایشان؟!
ابن‌کثیر می‌گوید: «این آیه دلالت می‌کند بر این‌که خداوند متعال به بندگان خود از پدر نسبت به فرزندش مهربان‌تر است».
مفسران در تفاسیر خویش می نویسند: مردم در عهد جاهلیت ازخوف فقر یا ننگ و عار، دختران را زنده به گور می کردند. و می کشتند و یکی از دلایلشان این بود که چون بینواست، دخترش، همسر کسی پایین تر از خود می شود.خدا آنان را از چنان عملی منع کرد و روزی آنها را تضمین نمود.

وَلَا تَقْرَبُوا الزِّنَا إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا ﴿٣٢﴾

و به زنا نزدیک نشوید که یقینا آن گناه بسیار زشت و راه بد است. (٣٢)
تفسیر :
«وَ لاَ تَقْرَبُوا اَلزِّنىٰ» نزدیک زنا نشوید. این تعبیر از عبارت (لا تزنوا) یعنی زنا نکنید، رساتر و بلیغتر است؛ زیرا از مقدمات زنا نیز از قبیل لمس و بوسه کردن و نگاه کردن و چشمک زدن، بی‌حجابی، خلوت با اجنبی، رفتن به کانون‌های فساد، نگاه به کتاب‌ها و فیلم‌های آلوده و دیگر حرکاتی که به زنا می‌انجامد نهی کرده است، بنابراین نهی از نزدیک
شدن رساتر از نهی از عمل است.
«إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً » «فَاحِشَةً»: گناه زشت و کاملاً آشکار (ملاحظه شود: آل‌عمران / 135، نساء / 19 و 22 و 25، اعراف / 28). زنا عملی است بی‌اندازه زشت و پلید.

یعنی: زنادر جنب اینکه عمل بسیار زشت بشمار می رود،این عمل قبیح تجاوز از حد شرع وعقل می‌باشد. از جانب دیگر فحشا به قدری شومی معصیت را به فضای زندگی شما سرازیر می‌سازد که هم جامعه و هم نهاد شخص را ملوث و آلوده می‌گرداند.
زنا، در طول تاریخ عملی زشت و ناپسند، و درسایر ادیان ابرهیمی نیز حرام بوده است.
«وَ سَاءَ سَبِیلاً » زنا هم گناه است، هم راهی برای گناهان دیگر و هم سبب بدعاقبتی است. زیرا زنا به آمیخته شدن نسب‌ها می‌انجامد وانسان را به‌دوزخ می‌کشاند. در حدیث شریف آمده است: «بعد از شرک، هیچ گناهی نزد الله متعال بزرگ‌تر از آن نیست که مردی نطفه‌ای را در رحمی قرار دهد که برایش حلال نیست».
همچنان در حدیثی آمده است:که رسول الله ﷺ فرمود: هفت آسمان وهفت زمین بر زنا کاری که بعد از عروسی مرتکب آن شده است لعنت می فرستند. ودر جهنم از شر مگاههای آنها چنان بوی بدی شدیدی انتشار می یابد که اهل جهنم از آن پریشان می باشند، ودر ضمن عذاب آتش در جهنم، رسوا هم خواهند شد. (رواه البزار عن بریده، تفسیر مظهری)
ودر حدیثی دیگری که به روایت حضرت ابو هریره آمده که رسول الله صلی الله فرمود: زانی هنگام زنا مؤمن باقی نمی ماند، دزد به هنگام دزدی مؤمن نمی باشد، وشراب خوار به وقت شراب خواری مؤمن نیست. این حدیث در صحیح بخاری ومسلم آمده است، وشرح آن در روایت ابی داود این است که مرتکبین این جرایم وقتی که مرتکب جرم می شوند، ایمان از قلوب آنها خارج می شود، ووقتی که از آن برگردند، ایمان بر می گردد. (تفسیر مظهری).

خوانندگان محترم !

ملاحظه می‌کنیم که در این آیهٔ کریمه تعبیر: «وَلَا تَقۡرَبُواْ ٱلزِّنَىٰٓ» «به زنا نزدیک نشوید» به جای ولا تفعلوا زنا را انجام ندهید به کار گرفته شد تا انسان را بر دوری از هر سبب و وسیله‌ای که به زنا می‌انجامد، برانگیزد.
طوریکه یاد اور شدیم که: رابطه‌ی نامشروع جنسی (زنا)، مفاسد و زیان‌های متعددی برای شخص، اجتماعی وبصورت کل برای خانوادگی فراوانی را بدنبال دارد و لذا در دین مقدس اسلام حرام شده است و در قرآن عظیم الشأن، در کنار شرك، قتل » الذین لایدعون مع الله الهاً آخر و لایقتلون النفس التی حرّم الله الا بالحق و لایزنون» فرقان، 68.» (و (بندگان خاص خدا) کسانی هستند که با خداوند، خدای دیگری را نمی‌خوانند و انسانی که خداوند (خونش را) حرام کرده است، جز به حقّ نمی‌کشند، و زنانمی‌کنند، و هر کس چنین کند عقوبت گناهش را خواهد دید.)و سرقت » یا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِذا جاءَكَ الْمُؤْمِناتُ یُبایِعْنَكَ عَلی أَنْ لا یُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَیْئاً وَ لا یَسْرِقْنَ وَ لا یَزْنِینَ...» (ممتحنه، 12.) (ای پیامبر! هنگامی که زنان با ایمان نزد تو آمدند تا با تو بیعت کنند که چیزی را شریك خدا نگیرند و دزدی نکنند و مرتکب زنا نشوند...).آمده است.

وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفْ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا ﴿٣٣﴾

و نفسی را که الله کشتن او را حرام کرده است نکشید مگر به حق، و هرکس به ظلم کشته

شود برای ولی (صاحب خون او) سلطه (حق قصاص) داده‌ایم،پس در کشتن (و خونخواهی) اسراف نکند، بی گمان او مورد حمایت است. (۳۳)
هرانسانی حقّ حیات دارد، حتّی غیر مسلمانی که با مسلمانان بنای جنگ را نداشته باشد، مصؤونیّت جانی و مالی دارد. قانون الهی، محور ارزشها و حرمت‌هاست. وحتی شرع اسلامی مطابق حکم الهی ؛ خودکشی را نیز حرام نموده است.
در آیه مبارکه با زیبای خاصی می فرماید:«وَ لاَ تَقْتُلُوا اَلنَّفْسَ اَلَّتِي حَرَّمَ اَللهُ إِلاَّ بِالْحَقِّ » نفسی که خدا قتلش را حرام کرده است به قتل نرسانید، جز به حقی که موجب قتل است؛ از قبیل مرتد شدن و قتل عمد و زنای محصن. یعنی: کسی را که حق تعالی او را با پناه دین، یا باپناه عهد ذمه یا عهد امان، محفوظ و محترم قرار داده است **«جز به حق نکشید»** کشتن به‌حق، شامل مواردی است که قتل نفس در آنها مباح است؛ مانند ارتداد، زنای محصن (شخص دارای همسر) و قصاص گرفتن از قاتل در قتل عمد و تجاوز.
مظلوم، هر که باشد باید مورد حمایت قرار گیرد. واساساً قرار دادن حقّ قصاص، برای حمایت از مظلوم است. طوریکه می فرماید: «وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنا لِوَلِيِّهِ سُلْطاناً» اولیای مقتول دارای حقّ قصاص و کشتن قاتل هستند،و هر کس بدون حق شرعی، یعنی به ستم، کشته شود، نه به سببی که شرعاً مجوزی برای کشتن وی است **«پس بی‌گمان به ولی اش** قدرت و حق داده‌ایم که قصاص از قاتل بگیرد، اگر بخواهد او رابکشد، یا خون‌بها دریافت کند یا او را ببخشد.
«فَلاَ يُسْرِفْ فِي اَلْقَتْلِ إِنَّهُ كانَ مَنْصُوراً »**«پس او»** یعنی: ولی مقتول **»نباید در قتل زیاده‌روی کند»** به این‌که مثلا قاتل را مثله کند، یا او را شکنجه نماید، یا به‌جای قاتل شخص یا اشخاص دیگری را به قتل رساند،یا همان‌طور که در عهد جاهلیت مرسوم بود دو نفر را در مقابل یک نفر بکشد. و همین بس است که خدا او را بر طرف مقابل مسلط کرده است، بنابراین در قصاص باید عادل باشد.
بصورت کل باید گفت که: در قصاص باید خشم و غضب مهار شود و عدالت مراعات گردد. «فَلا يُسْرِفْ فِي الْقَتْلِ» اسلام حتّی برای متجاوزان به جان انسان‌ها، عدالت را شرط دانسته است. اولیای مقتول، حقّ ندارند به عنوان قصاص، بیش از يك نفر را بکشند و از قانون قصاص سوء استفاده کنند.
درحدیث شریف آمده است: «همانا از بین‌رفتن دنیا در نزد الله متعال آسان‌تر از کشتن مسلمانی است». امام نسفی که ازجمله پیروان مذهب حنفی است در تفسیرش می‌گوید: «ظاهر آیه بر این امر دلالت می‌کند که در میان شخص آزاد و برده و در میان مسلمان و ذمی حکم قصاص جاری می‌شود».

وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا ﴿۳۴﴾

و به مال یتیم نزدیک مشوید مگر به طریقه نیکوتر، تا اینکه (یتیم) به (سن) رشدش برسد، و به عهد و پیمان خود وفا کنید، چرا که از پیمان و عهد پرسیده خواهد شد. (۳۴)

تفسیر :

دین اسلام، پشتیبان محرومان، ضعیفان و یتیمان است:

قرآن عظیم الشأن دربارهٔ‌ی حفظ حقوق یتیم و مراعات حال او و رسیدگی و تکفّل امور یتیمان دساتیر وهدایات متعددی دستور فرموده است. ولی چون احتمال لغزش مالی و سوء استفاده کردن از اموال یتیمان بسیار زیاداست، لذا هشدار بیشتری لازم است، به گونه‌ای که از نزديك شدن به آن نیز نهی شده و تصرّف ظالمانه در اموال یتیمان، خوردن آتش شمرده شده است. جاذبه‌ی مال به قدری زیاد است که نزديك شدن به آن هم گاهی گناه و حرمت را در پی دارد.طوریکه می فرماید:«وَ لاٰ تَقْرَبُوا مٰالَ اَلْيَتِيمِ إِلاّٰ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ »و برای شما جایز نیست که به مال یتیم جز به بهترین وجه وشیوه نزدیک شوید «لا تَقْرَبُوا»: مراد تصرّف و دست بردن درمال یتیم است. بناءً دخالت و کارگردانی شما در مال یتیم باید به شیوه‌ای باشد که بهترین منافع را برای مال وی تأمین کند و این البته با قرار دادن مال وی در چرخهٔ بازده‌آور و مولد اقتصادی و در یک روند سودآور و رشد دهنده است نه با تلف کردن و به مخاطره افکندن. یعنی منفعت یتیم در آن نهفته می‌باشد و انفاق بر یتیم از آن بدون اسراف باشد.

نهی از نزدیک شدن به مال یتیم، از باب مبالغه است و هدف از آن، نهی از دست بردن به‌مال یتیم می‌باشد؛ به تلف‌کردن آن، یا به شیوه‌ای که تباه کننده مال وی است اما به‌کار انداختن مال یتیم ازسوی ولی به شیوه‌ای که نیکوتر است، مانعی ندارد.

«حَتّٰى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ »«أَشُدَّهُ»: مراد رشد عقلانی و حسن تصرّف در امور است (نساء / 6).

تا آنگاه که یتیم خود به سن رشد برسد،ویتم می‌تواند به شیوه‌ای درست از مال خود استفاده کند. یعنی عقلش به کمال رسید و قوای حسی و حرکتی وی کامل شد، به‌طوری‌که به امور مالی خویش می‌توانست رسیدگی کند.در این حالت است که شما باید مالش را به وی بسپارید، یا در آن با اجازه‌اش تصرف کنید. البته بلوغ جنسی بدون بلوغ عقلی کافی نیست. یعنی زمان واگذاری مال یتیم به خود او، وقتی است که به بلوغ فکری و اقتصادی و جسمی برسد.

«وَ أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ اَلْعَهْدَ كٰانَ مَسْؤُلاً »مفسر عبدالرؤ ف مخلص هروی در تفسیر این آیه می نویسد:**«و به عهد وفا کنید»** یعنی: به عهد خود با خدای خود بر وجه شرعی آن قیام کنید و این با نگاهداشت ورعایت اوامر ونواهی‌حق تعالی و تطبیق قانون مورد پسند شرع انور میسر است. همچنین عهد و پیمان‌خود با مردم را نگه دارید؛ مگر آن‌که بر جواز عهدشکنی با آنان دلیل به‌خصوصی وجود داشته باشد **«زیرا که از عهد پرسش خواهد شد»** در آخرت، که به عهد وپیمان خود با خدا و مردم چه کرده‌اید؟.

اسلام درباره وفای به عهد و پیمان تاکید می‌کند و شدت می‌ورزد. چراکه وفای به عهد و پیمان ملاک استقامت و یقین و پاکی در درون فرد و در زندگی اجتماعی است. به صورتهای‌گوناگون در قرآن و حدیث از وفای به عهد و پیمان سخن رفته است و مکررگردیده است، چه عهد و پیمان با خدا باشد، و چه عهد و پیمان با مردمان باشد. یا این‌که عهد و پیمان فردی یاگروهی و یا دولت باشد. عهد و پیمان حاکم و فرمانروا باشد و یا عهد و پیمان محکوم و فرمانبردار باشد. وفای به عهد و پیمان در واقعیت تاریخی اسلام به پله و درجه والائی رسیده است، تا بدانجاکه بشریت جز در سایه اسلام بدین پله و درجه وفای به عهد نرسیده است.

وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا ﴿٣٥﴾

و هنگامی که پیمانه می کنید، پیمانه را کامل (و تمام) دهید، و با ترازوی درست وزن

کنید، این برای شما بهتر و عاقبتش نیکوتر است. (۳۵)
موضوعات خریدوفروش و رعایت حقوق مردم در معاملات، چنان مهم است که قرآن عظیم الشأن در ایات متعددی بدان تاکید ورزیده،و بزرگـترین آیه قرآن، (بقره، 282.) مربوط به آن و سورهای به نام «مطفّفین» (کم‌فروشان) نام نهاده شده است.
اوّلین دعوت بعضی پیامبران، همچون حضرت شعیب نیز ترك کم‌فروشی بوده است. (مراجعه شود ؛ آیات، 181- 183 شعراء)
«وَ أَوْفُوا اَلْكَيْلَ إِذٰا كِلْتُمْ »و چون یکی از شما پیمانه می‌کرد باید پیمانه راتمام وکامل دهد، نه این که برای خود زیاد ببرید و به دیگری کم بدهید.
« وَ زِنُوا بِالْقِسْطٰاسِ اَلْمُسْتَقِيمِ »و هنگامی که برای مردم وزن می‌کردید، با ترازوی عدل وزن کنید یعنی با ترازو و میزان راست و درست و بدون حیله و نیرنگ اشیا را وزن کنید. ترازو و وسایل سنجش و محاسبات تجاری، باید سالم و دقیق باشد.
«قسطاس»، از ترکیب دو کلمه‌ی «قسط» به معنای عدل و «طاس» به معنای کفه‌ی ترازو می‌باشد.
قسطاس: ابزار سنجش کالا است، که قپان، ترازوهای سنجش طلا و غیر آن از ابزارهای سنجش را در بر می‌گیرد. قسطاس مستقیم: آن ترازو و ابزار سنجشی است که از وزن حقیقی نه چیزی کم کند و نه برآن بیفزاید بلکه اشیا را به طور درست آن وزن نماید.
« ذٰلِکَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلاً»بیگمان در تمام دادن پیمانه و وزن خیری است در دنیا، که عبارت از برکت و رشد و نماء است و نیک فرجامیی است در آخرت، با اجر و پاداش الله متعال.
رعایت عدالت در وزن کردن و پیمانه ازجمله بهترین نیکی در دنیا و نیکوترین ثروت آخرت است. نباید فراموش کرد که:دقّت در ترازو، وزن و محاسبات، عامل خیر وبرکت است و کم‌فروشی، خیر و برکت را می‌برد.
در حدیث شریف آمده است: «کسی بر انجام دادن حرام قادر نمی‌شود و سپس آن را ترک نمی‌کند درحالی‌که از ترک آن هیچ انگیزه دیگری جز ترس خداوند متعال ندارد مگر این‌که خداوند به طور عاجل در دنیا قبل از آخرت چیزی را که بهتر از آن است به او عوض می‌دهد».

وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا ﴿۳۶﴾

و از چیزی که به آن علم نداری، پیروی نکن، بدون شک گوش و چشم و دل، هر یک از اینها از آن مورد باز خواست خواهند شد. (۳۶)
تفسیر :
زندگی باید براساس علم واطلاعات صحیح، دقیق،منطق وبصیرت استوار باشد، طوریکه قرآن عظیم الشأن می فرماید:« وَ لاٰ تَقْفُ مٰا لَيْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ» از چیزی دنباله روی مکن که از آن ناآگاهی.یعنی از چیزی را که بدان علم و یقین نداری دنبال نکن بلکه در کارهای خود اهل تحقیق و بررسی باش، مبادا دنبال شایعات و حدس و گمان‌ها راه بیفتی، بناً ابتدا باید از صحت و سقم مطلب مطمئن شد.پیروی مکن از چیزی‌کهکاملا از آن آگاه نیستی، و درستی آن را به تمام وکمال نمی‌دانی. چه این چیز سخنی باشدکه‌گفته میشود، و

چه روایتی باشدکه نقل می‌گردد. یا این چیز پدیده ای باشدکه تفسیر می‌شود، و چه رخدادی باشد که
علت‌یابی می‌گردد. و چه یک حکم شرعی و یا یک مساله اعتقادی باشد.
همچنین معنی این آیه، شامل شهادت دروغ، سخن دروغ، افترا و طعن‌زدن به دیگران، جست‌وجوی عیوب مردم، دگرگون کردن حقایق علمی، جعل اخبار وغیر این از
دغلبازی‌ها، تقلب‌ها و اعمال مبتنی بر حدس و تخمین و گمان نیزمی‌شود.
قتاده گفته است: یعنی مگو دیدم، در حالی که چیزی را ندیده‌ای، و مگو شنیدم در حالی که چیزی را نشنیده‌ای و مگو می‌دانم در حالی که چیزی نمی‌دانی؛ چون خدا از تمام آنها سؤال می‌کند. (مختصر ۳۷۷/۲).
در حدیث شریف آمده است: «ایاکم و الظن فان آلظن اکذب الحدیث».بر شما باد که از گمان بردن دوری کنید. چه گمان بردن دروغ‌آمیزترین سخن است.
در سنن ابوداوود آمده است:«بئس مطیه الرجل: زعمرا».بدترین وسیله سواری شخص عبارت است از: گمان برده‌اند.
در حدیث دیگری آمده است:«ان‌آفری الفری آن یری آلرجل عینیه ما لم تریا».
دروغ آمیزترین دروغها این است که شخص بگوید در خواب چنین و چنان دیده‌ام، ولی همچون خوابی ندیده باشد.
«إِنَّ اَلسَّمْعَ وَ اَلْبَصَرَ وَ اَلْفُؤٰادَ كُلُّ أُولٰئِكَ كٰانَ عَنْهُ مَسْؤُلاً (36) »زیر انسان درقیامت بر گوش و چشم و عقل و قلب همه نزد الله متعال مورد محاسبه قرار خواهد گرفت، پس اگر این آلات ابزارها را در راه خیر به کار انداخته بود، حق‌تعالی به وی پاداش می‌دهد و اگر آن‌ها را در راه شر گماشت، وی را مجازات و مؤاخذه می‌کند.
قابل یاد آوری است که:ذکر چشم و گوش و دل در آیه مبارکه، شاید از باب نمونه باشد، زیرا در قیامت علاوه بر شخص انسان، از دست و پا و اعضای دیگر هم سؤال می‌شود (مراجعه فرماید: نور، 24؛ یس، 65؛ فصّلت، 20) و آنها به سخن آمده، اعتراف می‌کنند. وممکن است برای این باشد که انگیزه‌ی پیروی از دیگران از طریق دیدن یا شنیدن و یا اندیشه و درك است.
به قولی: خداوند متعال این اعضا را در هنگام پرسش از آنها به نطق می‌آورد و آنها از آنچه که صاحب‌شان انجام داده است خبرمی‌دهند. طوریکه آیات قرآنی واحادیثی متعددی نبوی گواه این حقیقت است.

وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا ﴿۳۷﴾

و در روی (روی) زمین با تکبر راه مرو، بی گمان تو نمی توانی زمین را بشکافی، و (هرگز) در بلندی (و قامت) به کوهها نمی رسی. (۳۷)
دین مقدس اسلام از جمله ادیانی ابراهیمی که رهنمود های خاصی خویش را در تمام عرصه های زندگی به تفصیل ودقت وزیبای خاصی بیان داشته است، دین اسلام علاوه بر مسائل اعتقادی، سیاسی، نظامی واقتصادی، برای کارهای جزئی مانند رفت وآمد بیرون خانه وآداب مسافرت هدایات ودساتیر خاصی خویش را بیان داشته است. از جمله می فرماید:

- «وَ اقْصِدْ فِي مَشْيِكَ» « لقمان، 61» در راه رفتن، میانه رو باش.

- «وَ عِبادُ الرَّحْمنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْناً» « فرقان، 63» بندگان خدا آنانند که در زمین با آرامش و بی‌تکبّر راه می‌روند.

وطوریکه درآیه مبارکه آمده است:«وَ لا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحاً» و ای انسان! با ادا و تکبر در زمین راه مرو.

«إِنَّکَ لَنْ تَخْرِقَ اَلْأَرْضَ وَ لَنْ تَبْلُغَ اَلْجِبٰالَ طُولاً (37)»زیرا تو مخلوقی ضعیف هستی که نه توان آن داری تا با گام برداشتنت بر روی آن، زمین را بشگافی و هرگز هم نمی‌توانی در بلندی به کوه‌ها برسی؛ زیرا تو نسبت به کوه‌ها بسیار کوتاه، ضعیف و ناچیز هستی.

بدین ترتیب در آیه مبارکه ؛علت نهی از تکبر را بیان کرده است؛ یعنی ای انسان! تو کوچک و ضعیفی، تکبر شایسته و برازنده‌ی تو نیست. پس چگونه بر روی زمین تکبر و فخر فروشی می‌کنی در حالی که نمی‌توانی در زمین اختلال یا شکافی ایجاد کنی؟ و چگونه در مقابل کوه‌ها گردن فرازی می‌کنی وانگهی در گردن فرازی به آنها نمی‌رسی؟ پس تو که از آنها کوچکتر و ضعیفتری چگونه تکبر و فخر فروشی و خود بزرگ‌بینی از خود ابراز می‌داری؟ و از زمین و کوه ناچیزتری پس چرا ادا و اطوار از خود نشان می‌دهی؟ این بیان متضمن تحقیر و سرزنش خودخواهان و متکبران است.

در حدیث شریف آمده است: «هر کس برای خدا تواضع کند، خدا او رارفعت می‌بخشد پس او نزد خود حقیر اما نزد خداوند بزرگ است».

همچنین درحدیث شریف آمده است: «در اثنایی که مردی از امت‌های قبل از شما خرامان خرامان راه می‌رفت و دو جامه گران قیمت پوشیده و به‌آنها می‌بالید، ناگهان زمین‌او را فروبرد و او تا روز قیامت در آن می‌جنبد». یعنی همچنان در آن فرومی‌رود.

درحدیث دیگری آمده‌است:«من تواضع لله رفعه فهو فی نفسه حقیر وعند الناس کبیر. ومن استکبر وضعه الله , فهو فی نفسه کبیر وعند الناس حقیر. حتی لهو أبغض إليهم من الکلب والخنزير» هرکس به خاطر خدا فروتنی کند خدا اورا بالا می‌برد و والامی‌گرداننده چنین کسی خویشتن را کوچک و ناچیز می‌داند، ولی مردمان او را بزرگ و سترگ می شمارند. و هرکس تکبر ورزد و خودبزرگ‌بینی کند خدا او را کوچک‌و حقیرمی‌گرداند. او خویشتن را بزرگ‌و سترگ می شمارد، ولی‌مردمان‌اورا کوچک وحقیر می‌شمارند. تا بدانجا که مردمان او را از سگ و خوک نیز بدترو پست‌تربه حساب‌می‌آورند.

كُلُّ ذَٰلِكَ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا ﴿٣٨﴾

همه این دستورات و فرمان هایی که [در آیات گذشته بیان شد، سرپیچی از آنها] گناهش نزد پروردگارت ناپسند است. (٣٨)

ذَٰلِكَ مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ فَتُلْقَىٰ فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَدْحُورًا ﴿٣٩﴾

این (احکام) از آن حکمتی است که پروردگارت به سویت وحی فرستاده است و با الله معبودی دیگر قرار مده که سرزنش شده و رانده شده در دوزخ افگنده خواهی شد. (٣٩)

تفسیر:

«ذٰلِکَ مِمّٰا أَوْحىٰ إِلَيْکَ رَبُّکَ مِنَ اَلْحِکْمَةِ»ای پیامبر! آداب و قصص و احکام سودمند، اخلاق ارزشی برتر، آداب نیک و گهر بار و نهی از هرکار زشت وقبیح که خداوند متعال برایت بیان کرده و بر تو نازل ووحی نموده است، همه از اموری است که انسان را پاکیزه و مهذب می‌سازد.

یعنی همهٔ اوامر و نواهیی که در آیات قبل گذشت واز آیه: «لَّا تَجۡعَلۡ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ» (آیه:22الإسراء) که نهی از شرک است شروع و به این آیه که باز هم با نهی از شرک: «وَلَا تَجۡعَلۡ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا» [الإسراء: 39] ختم می‌شود و در مجموع بیست و پنج تکلیف را از اوامر ونواهی دربر می‌گیرد.
«وَ لاٰ تَجْعَلْ مَعَ اَللّٰهِ إِلٰهاً آخَرَ فَتُلْقىٰ فِي جَهَنَّمَ مَلُوماً مَدْحُوراً »و با خدای یگانه معبود دیگری قرار مده و غیر وی را با وی شریک مگردان وگرنه در آتش جهنم به چنان حالی افکنده خواهی شد که هم نفست تو را سرزنش می‌کند و هم مردم تو را به باد ملامت می گیرند، در عین آنکه از رحمت خداوند متعال نیز طرد شده و از هر خیری محروم می شوی، خلق تو را مذهب و خالق تو را معذب می‌سازد.
امام صاوی گفته است: احکام با سفارش به توحید ختم شده است همان‌طور که به آن شروع شد، تا نشان دهد که توحید اول و آخر امور است، و رأس و اساس هر امری می‌باشد و اعمال بدون توحید باطل است و ارزشی ندارد.(حاشیه‌ی صاوی بر جلالین ۳۵۰/۲).
ابن‌عباس (رض) می فرماید: می‌گوید: «همه کتاب تورات در پانزده آیه از سوره بنی اسرائیل خلاصه شده است».«تفسیر انوار القرآن»

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (40 الی 44) در مورد منتسب کردن پروردگار به داشتن فرزند وشریک ومثل ومانند. بحث بعمل می آورد.

أَفَأَصْفَاكُمْ رَبُّكُمْ بِالْبَنِينَ وَاتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا ﴿٤٠﴾

آیا پروردگارتان شما را به داشتن پسران برگزیده و برای خود از فرشته‌ها دختران گرفته است؟ بی گمان شما سخن بزرگ (و زشتی) می گویید. (۴۰)
تفسیر :
قابل یاد اوری است که:از جمله عقاید انحرافی مشرکان یکی این بود که فرشتگان را دختران الله متعال قلمداد می کردند،طوریکه قرآن عظیم الشأن بارها با این مسأله تماس گرفته وآنرا دروغ و تهمتی بزرگ وناروا شمرده است، از جمله:(در آیه 39 سوره طور) می فرماید:« أَمْ لَهُ اَلْبَنٰاتُ وَ لَكُمُ اَلْبَنُونَ «39» (آیا خداوند را دختران و شما را پسران است (که به خیال خودتان احساس برتری کنید)؟ ویا هم در (آیه:21 سوره نجم) می فرماید: « أَ لَكُمُ اَلذَّكَرُ وَ لَهُ اَلْأُنْثىٰ »21» (آیا (این گونه می‌پندارید که) پسر برای شما است و دختر برای خداوند؟)البتّه عقیده به فرزند داشتن خدا، نزد یهود و نصارا هم بوده است، ولی اعتقاد به دختر داشتن، مخصوص بت پرستان است.
طوریکه در آیه مبارکه می فرماید: «أَ فَأَصْفٰاكُمْ رَبُّكُمْ بِالْبَنِينَ وَ اِتَّخَذَ مِنَ اَلْمَلاٰئِكَةِ إِنٰاثاً» در این آیه مبارکه عرب را به صورت توبیخ مورد خطاب قرار داده است: آیا الله یگانهٔ قهار شما را به بخشیدن فرزندان ذکور اختصاص داده و خود از فرشتگان برای خویش دخترانی برگرفته است؟ بیگمان این سخن شما بی‌نهایت زشت، بی‌شرمانه و وقیحانه است؛« إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلاً عَظِيماً» هرآینه شما سخنی بس بزرگ می‌گویید، که در جرأت و جسارت بر پروردگار با عظمت و زشتی و وقاحت به پایه‌ای است که فروتر از آن هیچ حد و پایه‌ای نمی‌توان تصور کرد.

وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِيَذَّكَّرُوا وَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا نُفُورًا ﴿٤١﴾

و به راستی (ما) در این قرآن (حقایق را به روشهای) گوناگون بیان کردیم تا پند و عبرت گیرند، (ولی) جز بر نفرت و گریزشان نمی‌افزاید. (۴۱)

تفسیر :

«وَ لَقَدْ صَرَّفْنا فِی هٰذَا اَلْقُرْآنِ لِيَذَّكَّرُوا»«صَرَّفْنا»، بیان گوناگون و متنوّع و تکرارهای مختلف گفتاردرجهت روشن‌تر شدن موضوع بحث است.انسان فطرتاً تنوع طلب است، خواه در طبیعت باشد، یا کتاب الهی و این رمز برخی تکرارها و تنوّع بیان‌ها در قرآن عظیم الشأن است. و به راستی پروردگار با عظمت ما درقرآن حقایق را به روشنی تمام بیان نموده، احکام، وعد و وعیدها،داستان‌ها و مَثَل‌ها را واضح به تصویر کشیده است تا مردم از آن‌ها بهره گرفته واز پندها وعبرت‌های آن استفاده نمایند، و از شرک و گمراهی که در آن فرو رفته‌اند، منزجر گشته و بیرون بیایند.وباید گفت که: حکمت تکرار در آیات قرآنی، برای تذكّر و پندگیری است.

«وَ مٰا يَزِيدُهُمْ إِلاّٰ نُفُوراً »اما این بیان، اهل ستم و طغیان را جز دوری از طاعت خدای رحمان و فروروی بیشتر در پیروی از شیطان نمی‌افزاید. و این نیست جز به سبب امراض قلبی، عقل‌ها و روان‌هایشان.

قُلْ لَوْ كَانَ مَعَهُ آلِهَةٌ كَمَا يَقُولُونَ إِذًا لَابْتَغَوْا إِلَى ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا ﴿۴۲﴾

بگو اگر با او خداياني - آنچنان كه آنها مي‌پندارند - بود، سعي مي‌كردند راهي به سوي (خداوند) صاحب عرش پيدا كنند. (۴۲)

تفسیر :

مشرکان، الله متعال را قبول داشتند و «الله» را آفریدگار هستی می‌دانستند، ولی بت‌ها را شفیع خود یا شريك خدا مي‌پنداشتند. این آیه مبارکه وجود چنین رابطه‌ای را میان خدا و بت‌ها نفی می‌کند، چون بت‌ها نه می‌توانند قدرت را از دست خدای بزرگ بیرون آورند، نه راهی برای تقویت خود دارند.

مفسرتفسير الميسّردکتر عايض بن عبدالله القرني در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد:

ای پیامبر! به کافران بگو: اگر با خدای یگانه خدایانی دیگر بود یقیناً آن خدایان به سوی مغلوب ساختن خدای صاحب عرش عظیم، راهی می‌جستند و قطعاً می‌کوشیدند تا با وی به نبرد پرداخته و بر بعضی از گسترهٔ مُلکش مسلط شوند و لیکن او یگانه و یکتاست و در ربوبیت و الوهیت خود هیچ شریک و همتایی ندارد.

سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا ﴿۴۳﴾

(لیکن) او پاک و منزه و بلندمرتبه است از آنچه (مشرکین) می‌گویند به بلندی بس بزرگ. (۴۳)

تفسیر :

الله سبحان وتعالی با عظمت از هرگونه شريك آنچه را كفار به وی نسبت می دهند پاک ومنزه است و میان ذات مقدّس او و خرافاتی که می‌گویند، فاصله و برتری بسیاری است. او در ذات، قدرت، قهر و غلبه، بر خلقش والا و با اعتلا می‌باشد، چنان اعتلای بزرگی که سزاوار جلال و عظمتش هست. زیرا او واجب الوجود و باقی باالذات است.هر که و به هر مقدار خدا را ستایش کند، باز خداوند برتر از آن گفته‌هاو توصیف‌هاست.

تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا ﴿۴۴﴾

آسمان های هفتگانه و زمین و هر کس که در آنهاست، او را تسبیح می گویند، وهیچ چیزی نیست مگر اینکه همراه با ستایش، تسبیح او می گوید، ولی شما تسبیح آنها را نمی فهمید، بی‌گمان او بردبار (و) آمرزنده است. (۴۴)

تفسیر :

«تُسَبِّحُ لَهُ اَلسَّمٰاوٰاتُ اَلسَّبْعُ وَ اَلْأَرْضُ وَ مَنْ فِيهِنَّ»تمام کائنات تسبیح‌خوان و ثناگویش می باشد.زمین و هفت آسمان و مخلوقات مستقر در آنها، او را تنزیه و تقدیس می‌کنند.

«وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلاّٰ يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ» تمام آنچه در عالم هستی است گویای عظمت خدا می‌باشند و بر یگانگی‌اش شاهد اند.یعنی هیچ موجودی نیست مگر این که (به زبان حال یا قال) حمد وثنای اومی‌گوید.

در تفسیر فی ظلال آمده است: صحنه‌ای تک و منفرد در جهان هستی این است که انسان به نظر بیاورد که هر سنگ ریزه و هر سنگ و هر دانه و هر برگ و هر گل و هر میوه و هر سبزه و هر درخت و هر حشره و هر خزنده و هر انسان و هر جنبنده‌ی روی زمین و هر شناور در آبها و هوا و ساکنان آسمان همگی خدا را ثنا و تسبیح گویند. رو به سوی مقام والای او دارند، و هرزمان روح پاک و صاف گردد، اسرار این وجود را که غافلان آن را درک نمی‌کنند، درمی‌یابد.» (فی ظلال ۳۹/۱۵)

هفت آسمان لاجوردی رنگ و کشتزارهای سبز رنگ و بستان‌های باطراوت و جنگل‌های سرسبز و پردرخت، رودها و آبشارهای خروشان و پرندگان نغمه‌خوان و آفتاب و مهتاب فروزان و درخشان و ابرها و بارآنها همه و همه خدا را تسبیح خوان و ثنا گویند و بر یگانگی او گواهی می‌دهند.

«و فی کل شیء له آیة تدلّ علی أنه واحد» (همه چیز نشانه‌ای دارد که بر یگانگی‌اش دلالت می‌کند).

«وَ لٰكِنْ لاٰ تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ »اما شما تسبیح آنها را نمی‌فهمید؛ چون به زبان شما نیست.

« إِنَّهُ كٰانَ حَلِيماً غَفُوراً (44) »خدا نسبت به بندگان صبر و حوصله دارد و در کیفر نافرمان شتاب به خرج نمی‌دهد و توبه کار و پشیمان شده را می‌بخشاید. اگر خدا دارای حلم و حوصله نبود، انسان را با قدرت مؤاخذه می کرد.

تعدادی ازمفسران گفته‌اند: تسبیح‌گفتن تمام اشیا برای الله متعال بنابر حقیقت خود می‌باشد، یعنی این‌که: تمام اشیا به‌طور حقیقی نه مجازی به تسبیح گفتن‌خداوند متعال ناطق‌اند ولی بشر این تسبیح آنها را نمی‌شنود و نمی فهمد.

درحدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از ابی‌هریره (رض) آمده است که رسول الله ﷺ فرمودند: «موری بدن یکی از انبیا علیهم السلام را گزید پس آن پیامبر امر کرد تا لانه مورچگان را آتش زدند آن‌گاه الله متعال به او وحی فرستاد که:

به خاطر آزار یک مور، امتی از امت‌ها را که برای من تسبیح می‌گفتند، آتش زدی؟!».

ابن‌مسعود (رض) می‌گوید: «ما در حال خوردن غذا، تسبیح گفتن غذا را می‌شنیدیم». ابوذر (رض)روایت می‌کند که: «رسول الله ﷺ سنگریزه‌هایی را به‌دست گرفتند پس‌صدای تسبیح گفتن آنها همانند آواز زنبور عسل شنیده می‌شد».

همچنین نقل استکه صدای تسبیح سنگریزه‌ها در دست ابوبکر و عمر و عثمان (رض) شنیده می‌شد. نیز در حدیث شریف به روایت ابی‌سعید خدری (رض) آمده است که رسول الله ﷺ فرمودند: «جن و انس و درخت و سنگ و کلوخ و هیچ چیز دیگر صدای مؤذن را نمی‌شنوند مگر این‌که برایش در روز قیامت گواهی می‌دهند».

پس با نگاهی به این روایات و دیگر روایاتی که نقل آنها در اینجا میسر نیست، در می‌یابیم که قول این گروه از مفسران بر قول کسانی از ایشان که می‌گویند: تسبیح‌گفتن جمادات مجازی و به زبان حال است نه به زبان قال، ترجیح دارد. ابن‌کثیر نیز قول اول را ترجیح داده است.«تفسیر انوار القرآن»

خوانندگان محترم !

در آیات متبرکه (45 الی 55) آن گاه که پیامبر قرآن می خواند، مشرکان و انکار کردن دوباره زنده شدن و رد آنان به نرمی با سخنان بهتر و گزیده تر،

وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا ﴿۴۵﴾

و (ای پیامبر!) هنگامی که قرآن بخوانی، میان تو و میان کسانی که به آخرت ایمان نمی آورند، پرده ای پوشیده قرار می دهیم. (۴۵)

تفسیر :

قرآن عظیم الشأن وسیله‌ی هدایت متّقین است، «هُدىً لِلْمُتَّقِينَ» « بقره، 2.» و از نشانه‌های متّقین، یقین به آخرت است، «وَ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ» « بقره، 2.» پس قرآن برای آنان که به قیامت ایمان ندارند، هدایت‌گر نیست. این همان حجاب پنهانی است که سبب می‌شود انسان از فهم وحی و لذّت درك معارف الهی محروم بماند، گرچه از زبان خود پیامبر صلی الله علیه و آله نیز وحی را بشنود.

در«تفسیر انوار القرآن» درمعنی این آیه آمده است: میان تو و آنان پرده‌ای قرار می‌دهیم که تو را نمی‌بینند و از آزارشان درامان می‌مانی، درحالی که قرائت تو را نمی‌شنوند ونمی‌فهمند.

به تأیید این قول نیز روایاتی آمده است؛ از آن جمله روایت ابن‌کثیر از اسماء دختر ابوبکر (رض) است که فرمود: «چون سوره »تَبَّتْ يَدَآ أَبِي لَهَبٍ« [المسد: 1] نازل شد، ام جمیل زن ابولهب درحالی‌که سنگ بر دست داشت و رجز می‌خواند، ولوله کنان پیامبر ﷺ را می‌جست تا به ایشان حمله کند اما ایشان را که در کنار ابوبکر(رض) نشسته بودند، نمی‌دید».از این آیه چنین بر می‌آید که منکران آخرت تحمل شنیدن آیات الهی را ندارند.

واقعیت امر اینست: شخصیکه، قابلیّت هدایت رانداشته باشد، تلاوت قرآن، توسّط رسول الله هم بی‌اثر است.

مفسران می نویسند که:سران وبزرگان قریش به قرآن‌گوش فرامیدادند، ولیکن آنان با دلهای خود به مبارزه می‌پرداختندکه دل های شان نرم نشوند، و نمی‌گذاشتند فطرتشان از قرآن متاثرگردد. این بودکه خدا میان ایشان و میان پیغمبرﷺ پرده‌ای‌کشید، پرده نهان ازدیدگان. آن پرده را همچون پوششی - دلهایشان افکند تا دلهایشان قرآن را فهم نکند. در گوشهایشان نیز چیزی بسان کری پدید آورد تا رهنمودها ورهنمونهای قرآن را درک وفهم نکنند. واضح است که: قهر الهی، پس از لجاجت وکفر انسان است. در حالیکه

تلاوت قرآن وعقیده به قرآن می تواند انسان را از شرّ کفّار، در آمان نگاهدارد.به تمام وضاحت بیان می دارم که:تلاوت قرآن، روح تبرّی از مشرکان را در انسان تقویت می‌کند.الهی تلاوت،وفهم وعمل به دساتیر قرآن را نصیب ما بگردانی. آمین یا رب العالمین.

شأن نزول آیه 45:

655- ابن منذر از ابن شهاب روایت کرده است: هنگامی که رسول الله ﷺ (قرآنکریم رابرای مشرکان قریش تلاوت می‌کرد وآن‌ها را به پیروی از دستور های نجات‌بخش آن دعوت می‌نمود، استهزاکنان می‌گفتند: دل‌های ما نسبت به آنچه ما را به سوی آن دعوت می‌کنی پوشیده و پنهان و گوش‌های ما [برای حرف‌های تو] سنگین است و در بین ما و تو حجاب و پرده است. پس خدا در مورد آن‌ها آیه:« وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرآنَ...» را نازل کرد.

وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَّوْا عَلَى أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا ﴿۴۶﴾

و بر دلهایشان پوششهایی قرار می دهیم تا آن را در نیابند، و در گوشهایشان سنگینی (می گذاریم که نشنوند).و هنگامی که پروردگارت را در قرآن به یگانگی یاد می‌کنی، با نفرت پشت کرده و بر می‌گردند. (۴۶)

تفسیر :

علماء می فرمایند که: روحِ بسته و دلِ مرده، معارف ناب قرآن را نمی‌پذیرد. طوریکه در

ایه مبارکه می فرماید:«وَ جَعَلْنٰا عَلىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ»خداوند متعال بر قلب آن کافران پرده‌ای وپوشش هایی قرارمی‌دهیم تا معانی قرآن رانفهمند،بناً گفته می توانیم که: شنیدن و فهمیدن ساده، غیر از فهم عمیق و لذّت بردن از آن است.ودر ضمن باید یاد اور شد که:محروم ماندن از درك معنويّات، قرآن عظیم الشأن نوعی ازقهر الهی است. «وَ فِي آذٰانِهِمْ وَقْراً »و در گوش‌های‌شان ناشنوایی قرار می‌دهیم تا آن را نشنوند.« وَ إِذٰا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي اَلْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَّوْا عَلىٰ أَدْبٰارِهِمْ نُفُوراً »و ای پیامبر! چون در قرآن پروردگارت را با اسما و صفاتش یاد کرده و آن‌ها را دعوتگرانه به سوی توحید و نفی شرک فراخوانی، در حالی پشت می‌کنند که منکر سخنانت بوده و از روی عناد و استکبار، از پیامت نفرت دارند تا به حق گردن نگذارند.یاد غیر خدا کفر است، یاد خدا و غیر خدا شرك، وتنها یاد خدای یکتا توحید است.

شأن نزول آیه:

در بیان شأن نزول آیه آمده است: جمعی از اشراف قریش به دیدار ابوطالب آمدند، در این اثنا رسول الله ﷺ وارد خانه شدند و به قرائت قرآن پرداخته آیات توحید را مرور کردند، سپس فرمودند: «ای گروه قریش! «لااله‌الاالله» بگویید تا با این کلمه عرب از آن شما شود و عجم برای شما مطیع گردد. اما آنها رو برگرداندند. همان بود که این آیه‌کریمه نازل شد.

نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَسْتَمِعُونَ بِهِ إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ وَإِذْ هُمْ نَجْوَى إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا ﴿۴۷﴾

هنگامی که [وقت قرآن خواندنت] به تو گوش می دهند، ما به هدفی که برای آن گوش می دهند داناتریم، و نیز هنگامی که با هم پنهانی صحبت می‌کنند، وقتی که ظالمان می‌گویند: (مسلمانان) جز مرد جادو شده را پیروی نمی‌کنید. (۴۷)

تفسیر :

«نَحْنُ أَعْلَمُ بِمٰا يَسْتَمِعُونَ بِهِ» خداوند، از اهداف و اغراض مردم نیز آگاه است. طوریکه درآیه مبارکه آمده است:ما هدف آنها را از گوش دادن به قرآن به خوبی می‌دانیم که منظورشان تمسخر واستهزا می‌باشد.همه‌ی شنوندگان، حسن نیّت ندارند،از این رو گوش فرا دادن‌شان به منظور پذیرش حق و بهره‌بردن از آن نیست.

مفسران گفته‌اند: مشرکان در محضر پیامبر صلّی الله علیه و سلم می‌نشستند و وانمود می‌کردند که به قرآن گوش می‌دهند و در واقع مقصودشان تمسخر بود، آنگاه آیه‌ی دلداری دادن پیامبر صلّی الله علیه و سلم و تهدید مشرکین نازل شد:« إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ وَ إِذْ هُمْ نَجْوىٰ »ای محمد! وقتی به قرآن خواندنت گوش می‌دهند در همان حال با هم زیر لبی در بین خود نجوا می‌کنند.

«إِذْ يَقُولُ اَلظّٰالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلاّٰ رَجُلاً مَسْحُوراً» دشمنان، چون توجّه مردم را به رهبران الهی می‌بینند، با تهمت و دروغ به آنان ضربه می‌زنند. در آن هنگام همان کافران فاجر، بعضی به بعضی دیگر از روی دروغ و بهتان می‌گویند: در حقیقت به این مردی که از وی پیروی می‌کنید، سحر و جادویی رسیده است که عقلش را پاک از بین برده است، که این البته دروغ و بهتانی از سوی شان بیش نیست.

انْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا ﴿۴۸﴾

بنگر چگونه تو را به صفاتی [چون شاعر، کاهن، ساحر و مجنون] وصف می کنند در نتیجه گمراه شدند، و قدرت پیدا کردن راه (حق) را ندارند! (۴۸)

تفسیر :

ای محمد! بنگر و در شگفت باش که آنها چگونه درباره‌ی تو گاهی می‌گویند ساحر است و زمانی می‌گویند شاعر است و گاهی می‌گویند دیوانه است.آنان که برای رد کردن دین، منطق ندارند، با مثل زدن، به پیامبر بدگویی و او را تحقیر می‌کنند. در حقیقت با گفتن این دروغ و بهتان‌ها راه را گم کرده‌اندواز راه صواب منحرف شدند و به حق توفیق نیافتند. ودر این هیچ جای شکی نیست که:توهین به رهبران الهی، عامل گمراهی است. علماء می فرمایدکه: گمراهی انسان‌ها به تدریج حاصل می‌شود، اوّلاانسان گرفتار توهین وضرب‌المثل نابجا می‌شود، آنگاه به انحراف، سپس به بن‌بست می‌رسد.

وَقَالُوا أَإِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا ﴿۴۹﴾

و گفتند؛ هنگامی که ما استخوان [هایی جدا از هم و ریز ریز] و پوسیده شدیم، آیا به طور قطع در آفرینشی جدید برانگیخته می شویم؟! (۴۹)

تفسیر :

کافران در حال از روز رستاخیز و حشرانکار دارند می گفتند: رفات: آنچه که در هم شکند و کهنه و پاشان گردد ازهمه اشیا ؛چگونه بعد از مرگ به آفرینشی جدید بر انگیخته می‌شویم در حالی که به استخوان‌های پوسیده‌ای تبدیل شده‌ایم و اجساد ما کاملا متلاشی شده است؟! بناءً هیچ انتظاری در اینکه دوباره زنده شویم وجود ندارد. استفهام

برای استبعاد، تعجب و انکار است، یعنی: چنین چیزی را بسیار بعید و غیرقابل قبول می‌دانیم.

قُلْ كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا ﴿٥٠﴾

بگو: (بلی)، سنگ باشید یا آهن، (باز هم شما را دوباره زنده خواهد کرد). (۵۰)

تفسیر :

ای محمد! به آنها بگو: حتی اگر درصلابت و سختی و دشواری تغییر و تحول سنگ گردید یا آهن، اما متیقن باشید که الله متعال آنگونه که شما را در آغاز آفرید، مجددا بازخواهد گردانید وقادر است شما را حشر و زنده کند، تا چه رسد به این که استخوان های پوسیده باشید؛ زیرا هیچ امری خدا را ناتوان نمی‌کند.

سنگ و آهن ازحیات دورترند و سخت‌ترین اشیاء می‌باشند، اما حتی اگر بدنتان از جنس سنگ و آهن نیز باشد،که به هیچوجه قابلیت پذیرش حیات را ندارد، و یا آهن باشید (که از سنگ محکم تر است)، یا این که (جز آن دو) چیز دیگری باشید که در نظرتان (از اینها هم) سخت‌تر است (واز قابلیت پذیرش حیات دورتر، باز هم خداوند متعال آن را باز می آورد، زنده ساختن مجدّد مردگان، حتّی اگر سنگ و آهن هم شده باشند، بر خدا آسان است.

پس چگونه نمی‌تواند در حالت تبدیل شدن به استخوان فرسوده و پوسیده شما را باز گرداند و زنده کند؟ به یاد داشته باشید که: بسیاری از چیزها، تنها در ذهن وعقل ما بزرگی می‌نماید، ولی در واقع بزرگ نیست.

دلیل انکار معاد، غفلت از قدرت الهی است. ای انسان عمر دنیا نسبت به آخرت، کم و کوتاه است و هر کس باید مرگ و قیامت را نزدیك بداندوبرای آن باید آمادگی داشته باشد مساله رستاخیز، مورد جدال طولانی میان پیغمبر صلی الله علیه و سلم و مشرکان بوده است. قرآن مجید بسیاری از این‌گونه جدالها را دربرگرفته است. طوریکه یاد اور شدیم هرچند که این مساله ساده و روشن است برای‌کسانی‌که سرشت حیات و ممات را پیش چشم می‌دارند، و سرشت رستاخیز و همایش همگان را درنظر می‌گیرند. قرآن مجید این مساله را در این پرتو بارها عرضه‌کرده است. امّا مردمان آن را با این وضوح و با این سادگی تصور نمی‌کردند.

أَوْ خَلْقًا مِمَّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنَا قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَسَيُنْغِضُونَ إِلَيْكَ رُءُوسَهُمْ وَيَقُولُونَ مَتَى هُوَ قُلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَرِيبًا ﴿٥١﴾

یا آفریده ای از آنچه در ذهنتان [حیات یافتنش] سخت و دشوار می آید [بدون تردید با آفرینشی جدید برانگیخته می شوید] پس خواهند گفت: چه کسی ما را باز می‌گرداند؟ بگو: (همان) ذاتی که بار اول شما را آفرید. پس (از روی تمسخر) سرهایشان را به سویت تکان داده و می‌گویند: آن چه زمانی خواهد بود؟ بگو: شاید که نزدیک باشد. (۵۱)

تفسیر :

بادرنظرداشت اینکه انسان پس از مرگ، متلاشی و خاك می‌شود، ولی باید گفت که خاك، سرچشمه وماده حیات وزندگی است. گیاهان از خاك می‌رویند و موجودات زنده در خاك پرورش می‌یابند. پس زنده کردن مردگان از خاك، نزد خداوند متعال مهم و دشوار نیست، حتّی اگر شما سنگ و آهن و سخت‌تر از اینها هم باشید، که فاصله‌شان با حیات، دورتر است، باز هم خداوند، شما را زنده خواهد کرد.

در آیه مبارکه ملاحظه می شود که: منکران، دلیلی بر انکارحشر ندارند، تنها سؤال دارند که چه کسی و چه زمانی و چگونه ما را زنده می‌کند؟ جواب قرآن عظیم الشأن همین است که:ذاتی که اوّلین بار شما را آفرید، قدرت بازآفرینی شما را دارد، زمان آن نیز خیلی دور نیست، شاید نزدیك باشد! «مَنْ يُعِيدُنا؟ مَتى هُوَ؟ عَسى أَنْ يَكُونَ قَرِيباً»**«بگو: شاید که نزدیک باشد»** یعنی: آن اعاده مجدد نزدیک است زیرا هر چه که آمدنی باشد.

يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ وَتَظُنُّونَ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا ﴿٥٢﴾

روزی که شما را [از میان گورها برای ورود به عرصه قیامت] فرا می خواند، پس [فرا خواندنش را] در حالی که او را سپاس و ستایش می گویید، اجابت می کنید، وگمان می برید که [در دنیا یا در برزخ] جز اندکی درنگ نکرده اید. (۵۲)

تفسیر :

(این بازگشت به حیات مجدد) روزی خواهد بود که خدا شما رااز‌گورهایتان (برای گردهمائی در محشر) فرامی‌خواند و شما (فرمان او را) با حمد و سپاس پاسخ میگوئید و گمان می‌برید که (در دنیا) جز مدت اندکی ماندگار نبوده‌اید.

این هم صحنه‌ای‌که‌کسانی را به تصویر می‌کشدکه رستاخیز را نپذیرفته‌اند و آن را دروغ نامیده‌اند. هم اینک برخاسته‌اند و دعوت‌کننده را پاسخ‌گفته‌اند و آماده شده‌اند، و زبانهایشان را به حمد و ثنای الله متعال گشوده‌اند. جز این سخن حمد وثنا،گفتار یا جوابی ندارند!

این جواب، جواب تعجب آمیزی است‌که از سوی‌کسانی داده می‌شودکه منکر روز قیامت بوده‌اند و خدا را قبول نداشته‌اند. هم اینک جواب جز این ندارندکه بگویند: حمد و سپاس خدا را سزا است. حمد و سپاس خدا را سزا است...

روزی زندگی دنیا درهم پیچیده و درهم نوردیده می‌گردد همان‌گونه‌که سایه درهم پیچیده و درهم نوردیده می‌شود:« وَتَظُنُّونَ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلا قَلِيلا ».و گمان می‌برید که (در دنیا) جز مدت اندکی ماندگار نبوده‌اید.

به تصویرکشیدن دنیا بدین‌گونه ارج و ارزش دنیا را در دلهای مخاطبان ناچیز می‌گرداند، و ناگهان متوجه می‌شوندکه دنیا بسیارکوتاه است. سایه‌های دنیا و شکلهای آن در حس و شعور برجای نمی‌ماند، مگر بدان اندازه که انگار لحظه‌ای است که هرچه زودتر می‌گذرد، و زمان اندکی است و هرچه زودتر سپری می‌شود، و سایه‌ای است‌که به سرعت جمع می‌گردد و اثری از آن نمی‌ماند.

وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزَغُ بَيْنَهُمْ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُبِينًا ﴿٥٣﴾

و (ای پیغمبر) به بندگانم بگو: سخنی را بگویند که بهتر است. چون شیطان (بوسیله سخنان ناموزون) در میان ایشان فساد و دشمنی می‌اندازد، همانا شیطان برای انسان دشمن آشکار است. (۵۳)

تفسیر :

«وَ قُلْ لِعِبادِی يَقُولُوا اَلَّتِی هِیَ أَحْسَنُ »و ای پیامبرا! به بندگان با ایمانم بگو: وقتی با دیگران سخن می‌گویند یا در میان خود گفتگو می‌کنند باید لطیف‌ترین و نیکوترین عبارت را انتخاب کنند وسخنان پاک، ونرم را انتخاب نموده و از بدزبانی و کار برد کلمات خشم برانگیزوروح خراش دوری گزینند،«إِنَّ اَلشَّيْطانَ يَنْزَغُ بَيْنَهُمْ»زیراشیطان برافکندن دشمنی و بغض و کینه در میان مؤمنان حریص است،در حقیقت شیطان در بین انسان

فساد و شر برمی‌انگیزد و به سبب سخن خشن و زشتی که از زبان می‌پرد، آتش فتنه و فساد را روشن می‌کند.
«إِنَّ اَلشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُبِيناً»و شیطان همواره برای انسان دشمنی آشکار است، عداوت و دشمنی شیطان با انسان از قدیم الایام موجود می باشد، در کمین نشسته است.
نه صلاح و استقامتش را می‌خواهد و نه برادری و محبتش با برادران مؤمنش را.
طوریکه درحدیثی شریف آمده است:به همین سبب در حدیث شریف آمده است که رسول الله ﷺ از این‌که شخص سلاحی را به‌سوی برادر مسلمان خویش نشانه گیری کند، نهی کردند زیرا شیطان او را وسوسه می‌کند ودستش را به نشانه روی برمی‌انگیزد پس چه بسا که او را با آن سلاح هدف قرار دهد آن‌گاه درگودالی از دوزخ درافتد.

رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ إِنْ يَشَأْ يَرْحَمْكُمْ أَوْ إِنْ يَشَأْ يُعَذِّبْكُمْ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا ﴿۵۴﴾

پروردگارتان به حال شما داناتر است، اگر (الله) بخواهد شما را مورد رحمت قرار می دهد و اگر (الله) بخواهد عذابتان می کند. و ما تو را وکیل بر آنها نساخته ایم (که ملزم باشي آنها اجبارا ایمان بیاورند). (۵۴)
تفسیر :

به ایمان خود مغرور نشویم:

«رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ إِنْ يَشَأْ يَرْحَمْكُمْ أَوْ إِنْ يَشَأْ يُعَذِّبْكُمْ» ای مردم! پروردگار شما به آنچه در نهاد شما می‌گذرد و به همهٔ احوال شما داناتر است پس اگر بخواهد بر شما رحم می‌کند بدین‌گونه که شما را بر ایمان راه نماید و اگر بخواهد شما را گمراه ساخته و در نتیجه عذابتان می‌کند.
به قولی: این خطاب متوجه مشرکان است لذا معنی چنین است: اگر الله متعال بخواهد به شما توفیق اسلام‌آوردن می‌دهد و بدین‌سان به شما رحم می‌کند، یا اگر راه عذاب را برگزیدید، شما را بر شرک می‌میراند و عذابتان می‌کند
«وَ مٰا أَرْسَلْنٰاکَ عَلَيْهِمْ وَكِيلاً (54)»انسان‌ها در انتخاب عقیده آزاد است، حتّی پیامبران هم مأمور اجبار مردم بر ایمان نیستند طوریکه در آیه مبارکه می فرماید: ای محمد! ما شما را بر آنان به عنوان محافظ اعمال کفار نفرستاده‌ایم، بلکه جز بلاغ چیز دیگری بر عهدهٔ تو نیست. تا آنها را به ایمان آوردن مجبور کنی، بلکه تو را بر حذر دارنده فرستاده ایم، پس هر کس فرمانت را گردن نهد واز راه وسنت ات پیروی کرد، وارد بهشت می‌شود و هر کس از فرمانت روگردان شود راهی دوزخ می‌گردد.

خواننده محترم !

در آیه‌ی قبلی خواندیم وملاحظه نمودیم که ؛ تأکید بر خوب حرف زدن بود، در این آیه نمونه‌هایی از آن بیان شده است:انسان خود را باید بهتر وبرتر از دیگران بحساب نیاورد، آنان را تحقیر هم نکند و حتّی به کفّار نگوید: شما اهل دوزخید و ما اهل بهشت، چرا که چنین روشی، سبب فتنه می‌شود. به علاوه ما چه می‌دانیم عاقبت خوش با کیست؟ خدا آگاه‌تر است، اگر بخواهد می‌بخشد یا عذاب می‌کند.

وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِمَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ وَآتَيْنَا دَاوُودَ زَبُورًا ﴿۵۵﴾

و پروردگارت به حال هر آنچه كه در آسمان‌ها و زمين است آگاه‌تر است. و (اگر تو را بر ديگران برتري داديم بخاطر شايستگي تو است) به يقين برخى از پيامبران را بر برخى ديگر برترى داديم وبه داود زبور عطا كرديم. (۵۵)

تفسير :

«زَبُوراً»: از جمله كتاب هاى آسمانى است كه بر داؤو عليه السلام نازل گرديده است. (نساء آيه 163). نام «زَبُوراً»: فقط دو بار در قرآن تذكر يافته است، يكى درهمين آيه مباركه، ويكبار هم در (آيه: 105 سوره انبياء) طوريكه مى فرمايد: «وَ لَقَدْ كَتَبْنا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ...» در ميان كتب فعلى تورات كتابى به نام مزامير يا زبور داود موجود است كه يهودان آن را به داود عليه السلام نسبت مى دهند.

مطالعه كنددگان گرامى !

در آيه‌ى مباركه قبلى، مبحث علم خداوند متعال به انسان‌ها مطرح شد، ولى در اين آيه علم پروردگاربا عظمت به همه‌ى موجودات آسمانى و زمينى بيان مى يابد.طوريكه مى فرمايد:«وَ رَبُّکَ أَعْلَمُ بِمَنْ فِی اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ»و اى پيامبر! پروردگارت به هرچه در آسمان‌ها و زمين است داناست، نه امرى پنهانى بر او نهان مى‌ماند و نه غايبى از او ناپيداست. يعنى خدايت به احوال و مقدرات بندگانش داناتر است، بنابراين هركس از بندگانش را كه بخواهد به نبوت اختصاص مى‌دهد.

مفسر كبير جهان اسلام مرحوم شيخ على صابونى مى نويسد: اين آيه در رد مشركين آمده است كه نبوت حضرت محمد صلّى الله عليه و سلم را بعيد دانسته و مى‌گفتند: يتيم ابو طالب چگونه پيامبر مى‌شود؟ و آن بينوايان ناتوان و ضعيف چگونه به عوض بزرگان و سران جامعه ياران او مى‌شوند؟

«وَ لَقَدْ فَضَّلْنٰا بَعْضَ اَلنَّبِيِّينَ عَلىٰ بَعْضٍ» در ميان پيامبران نيز سلسله مراتب و برترى وجود دارد. حتى بهترين اشخاص و متّقين با هم يكسان نيستند. در حقيقت او بعضى از پيامبرانش را در منزلت و مقام بر بعضى ديگر برترى داده است از اين جهت كه بعضى را به نزول كتابى بر وى، يا كثرت علم و دانش و حكمت، يا كثرت پيروان و معجزات اختصاص داده است.

از جمله ابراهيم عليه السلام را خليل خويش خوانديم، موسى عليه السلام را كليم خويش، عيسى عليه السلام را روح و كلمه خويش، به‌سليمان عليه السلام ملوكيت وپادشاهى عظيمى بخشيديم و محمد را به اسراء و معراج مشرف كرديم و او را آقا و سرور اولين و آخرين قرار داديم. تمام اين امور، كار خداوندى حكيم و دانا است كه هيچ چيز خارج از دايره‌ى حكمتش اتفاق نمى‌افتد.

كتب آسمانى، از نشانه‌هاى برترى يك پيامبر است. طوريكه آمده است « وَ آتَيْنٰا دٰاوُدَ زَبُوراً

(۵۵)» و زبور را كه مشتمل بر حكمت و «فصل خطاب» است بر داود نازل كرديم.

قتاده مى فرمايد: «ما علما در ميان خود مى‌گفتيم: زبور دعايى است كه به‌داوود عليه السلام تعليم داده شد و شامل تحميد و تمجيد خداوند متعال بود و در آن بيان حلال و حرام و احكام و حدودى وجود نداشت».

خوانندگان محترم !

طوریکه مشرکان، زنده شدن بعداز مرگ را انکار می کردند. الله متعال آن را مردود شمرد و در برابر معجزات حسی مادی نیز سرسخت و بی باور بودند و در ایمان آوردنشان اثر نمی کرد.(ملاحظه شود در آیات متبرکه 90 الی 93 همین سوره).
بناً در در آیات (56 الی 60) نیز خواسته ی حسی و معجزه ی مادی مشرکان عرب را هم چون پیشینیان - بی اساس می شمرد؛ چون روشن است با دیدن آن نیز فرمان حق را نمی پذیرند و ایمان نمی آورند و آیه ی 60 نشان این است که الله یار و مددکار پیامبر است و بر تمام هستی احاطه دارد.

قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا ﴿٥٦﴾

بگو: کسانی را که به جای خدا [معبودان خود] پنداشتید، [بخوانید تا بفهمید که] آنها نمی توانند زیانی را از شما دفع کنند و نه [آن را از شما به دیگری] انتقال دهند.(۵۶)
تفسیر :
سراغ غیر خدا رفتن و به آن امید ودلبستن، خیالی بیش نیست. «قُلِ اُدْعُوا اَلَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ »ای پیامبرا (ای پیغمبرا به مشرکان) بگو: کسانی را که بجز خدا (شایسته پرستش) می‌پندارید (به هنگام بلا، به کمک) بخوانید، امّا (خواهید دید که) نه توانائی دفع زیان و رفع بلا از شما را دارند، و نه می‌توانند آن را دگرگون سازند (آنها قادر نیستند که؛ ناخوشیها را به خوشیها تبدیل کنند و یا این که از اندوه دردها شما بکاهند).
حسن گفته است: یعنی ملایک و عزیر و عیسی را بخوانید که می‌گفتید: آنها در نزد خدا شفیع ما می‌شوند.
«فَلاٰ يَمْلِكُونَ كَشْفَ اَلضُّرِّ عَنْكُمْ وَ لاٰ تَحْوِيلاً(56)»:غیر خدا، نه می‌تواند خطر را رفع کند و نه آن را به دیگری برگرداند، و یا آن را تبدیل کند و یا تخفیف دهد.
آیه مبارکه با تمام صراحت اعلام می دارد که:آنها قدرت دفع بلا را از شما ندارند،نه بلایی را از شما بر طرف می‌کنند، نه آن را از شما به دیگران برمی‌گردانند و نه توان آن دارند تا بلا را از حالی به حال دیگری متحول سازند و کسی که زیان را دفع نموده، بلا را برمی‌گرداند، نعمت‌ها راجلب نموده و رفاه و خوش روزگاری می‌آوردهمانا پروردگار زمین و آسمان است.

شأن نزول آیه 56:

656- ک: بخاری و دیگران از ابن مسعود (روایت کرده اند: جماعتی از انسان‌ها گروهی از اجنَّه را پرستش می‌کردند، مدتی بعد اجنه مسلمان شدند، اما انسان‌ها همچنان آنان را می‌پرستیدند. آنگاه الله متعال آیه:« قُلِ ادْعُواْ الَّذِينَ زَعَمْتُم مِّن دُونِهِ »را نازل کرد.(موقوف صحیح است، بخاری 4715، مسلم 3030، نسائی در «تفسیر» 307 تا 309، طبری 22376 و 22380 از ابن مسعود به قسم موقوف روایت کرده اند. به «قرطبی» 4031 و «زاد المسیر» 889) مراجعه فرماید.

أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَى رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا ﴿٥٧﴾

کسانی را که (کافران) آنان را می‌پرستند (مانند فرشتگان و عیسی و بعض جن‌ها)، خودشان به‌سوی پروردگارشان تقرب می‌جویند که کدام یک از آنها به الله نزدیکترند و به رحمت وی امیدوارند و از عذاب او می‌ترسند، بی گمان عذاب پروردگارت همواره ترسناک است. (۵۷)

تشریح لغات واصطلاحات :
«يَبْتَغُونَ»: می‌جویند. دنبال می‌کنند و می‌طلبند. «الْوَسِيلَةَ»: چیزی که انسان را به اجر و پاداش خدا برساند و او را به خدا نزدیک گرداند که با انجام طاعات و ترک معاصی ممکن و مقدور است (مائده آیه 35). «أَيُّهُمْ أَقْرَبُ»: آنان که به خدا نزدیکتر و در درگاه حق مقرّبترند.

وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا ﴿٥٨﴾

هیچ شهری [از شهرهای یاغیان و مفسدان] نیست مگر آنکه آن را پیش از قیامت [به عذاب] نابود می کنیم یا به عذابی سخت دچار می سازیم. انجام این کار در کتاب [لوح محفوظ] نگاشته شده است. (۵۸)

تفسیر :
باید با تمام صراحت ووضاحت گفت که: زندگی ابدی برای هیچ کس ماندگار و پایدار نیست طوريكه می فرماید: «وَ إِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلاّٰ نَحْنُ مُهْلِكُوهٰا قَبْلَ يَوْمِ اَلْقِيٰامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهٰا عَذٰاباً شَدِيداً »هر شهر و دیاری را (که اهل آن ستمکار وظالم باشند) پیش از روز قیامت (به مجازات می‌رسانیم و) نابودش میگردانیم، یا (اهالی) آن را به عذاب سختی گرفتار می‌نمائیم. این (مجازات دنیوی پیش از مجازات اخروی) در کتاب (الهی لوح محفوظ) ثبت گردیده است.
«كٰانَ ذٰلِكَ فِي اَلْكِتٰابِ مَسْطُوراً (58)»: این (مجازات دنیوی پیش از مجازات اخروی) در کتاب (الهی لوح محفوظ) ثبت گردیده است. و قلم قضا و قدر بر آن رفته است و تغییر پذیر نیست.یعنی وقوع آن را حتمی گردانیده شده است. باید گفت که: برچیده شدن بساط زندگی روی زمین، نه يك تصادف، بلكه حكم قطعی بر اساس قانونی است كه خداوند متعال، از پیش تعیین و ثبت كرده است.

وَمَا مَنَعَنَا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ إِلَّا أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأَوَّلُونَ وَآتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِهَا وَمَا نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ إِلَّا تَخْوِيفًا ﴿٥٩﴾

و (چیزی) ما را از فرستادن معجزات (مورد نظر مشرکین) بازنداشت؛جز اینکه پیشینیان آن را تکذیب کردند، و به (قوم) ثمود، ماده شتر که (معجزه ای) روشنگر بود، دادیم، پس (آنها) به آن ستم کردند (و آن را کشتند). و ما معجزات را جز برای ترسانیدن نمی فرستیم. (۵۹)

اسباب نزول آیه 59:

مفسران در شأن نزول آیه مبارکه می نویسند که: مشرکان معجزاتی عظیم از پیامبر صلّی الله علیه و سلم درخواست می‌کردند، از جمله از او می‌خواستند کوه صفا را به طلا تبدیل نموده و برای آنان کوه‌ها را هموار کند، و زمین برای زراعت به وجود آید،آنگاه خدا به پیامبر صلّی الله علیه و سلم بادرنظرداشت؛(تجربه‌ی تاریخ، کفّار لجوج با دیدن این نشانه‌ها نیز ایمان نمی‌آورند و نظام آفرینش، دستخوش هوسهای افراد لجوج نمی‌شود.) خبر داد در صورتی که خواسته‌های آنان برآورده شود و ایمان نیاورند، مستحق کیفر و عذاب و نابودی می‌شوند. اما حکمت خدا چنان اقتضا کرد که به آنها

فرصت بدهد؛ زیرا می‌دانست در بین آنان هستند افرادی که ایمان بیاورند و از اولاد آنان افرادی باایمان پیدا می‌شوند، از این رو درخواست آنها را اجابت نکرد.
«وَ مٰا مَنَعَنٰا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيٰاتِ إِلاّٰ أَنْ كَذَّبَ بِهَا اَلْأَوَّلُونَ »هیچ امری مانع ما نشد که معجزات و خوارق مورد درخواست قومت را انجام دهیم جز تکذیب ملت‌های پیشین که آنها هم چنین معجزاتی را درخواست کردند و بعد از انجام شدن درخواستشان از در تکذیب درآمدند، در نتیجه آنها را نابود و ریشه‌کن کردیم.باید گفت که: خداوند بر هر کاری تواناست، امّا کارش براساس حکمت است، نه ارضای هوسهای مردم.
«وَ آتَيْنٰا ثَمُودَ اَلنّٰاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِهٰا» به یاد داشته باشید که:توهین به مقدّسات و تکذیب معجزات، قهر و عذاب الهی را به دنبال دارد.به قوم صالح شتر عطا کردیم که آیت و دلیلی نمایان و معجزه‌ای درخشان بود، اما بعد از این که آن را درخواست کردند و درخواستشان اجابت شد، به آن کافر شده و از در انکار درآمدند و به پاس اعمالشان خدا آنها را نابود کرد.
«وَ مٰا نُرْسِلُ بِالْآيٰاتِ إِلاّٰ تَخْوِيفاً »معجزات، وسیله‌ی شناخت و بینش و هشدار مردم است، یعنی: ما معجزات را جزبه عنوان مقدمه‌ای پیشاپیش عذاب برای بیم دادن تکذیب کنندگان نمی‌فرستیم تا شاید ایمان آورند پس اگر ایمان نیاوردند، قطعاً عذاب بر آنان فرود می‌آید.
یا ممکن است مراد از «آیات» وقوع حوادثی چون زلزله‌ها، توفان‌ها، رعد و برق و خسوف و کسوف وغیره باشد.طوریکه ابن‌کثیر می فرماید:«به ما حکایت کرده‌اند که در زمان ابن‌مسعود (رض) زلزله کوفه را لرزاند، اوگفت:هان‌ای مردم! درحقیقت پروردگار شما عتابتان می‌کند پس عتاب او را دریابید و به خود آیید».
همچنین روایت شده است که در عهد امیر المؤمنین عمر (رض) شهرمدینه چند بار لرزید پس او خطاب به مردم فرمود: «به خدا که بدعت آوردید! به خدا سوگند که اگر زمین لرزه تکرار شد، با شما چنین و چنان خواهم کرد!».
قتاده (رح) می فرماید:الله متعال انسان را به دلایل مورد نظر خود می‌ترساند تا شاید عبرت بگیرند و از گمراهی برگردند. (طبری ۱۰۹/۱۵)

وَإِذْ قُلْنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُخَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا ﴿٦٠﴾

و [یاد کن] هنگامی را که به تو گفتیم: بدون شک پروردگارت به مردم احاطه کامل دارد. و رؤیا و خوابی را که به تو نشان دادیم و درخت نفرین شده در قرآن را جز (وسیلهٔ) آزمایش برای مردم قرار ندادیم، ما ایشان را بیم می‌دهیم، ولی جز بر سرکشی شدید آنان نمی‌افزاید. (۶۰)
تفسیر :
«وَ إِذْ قُلْنٰا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحٰاطَ بِالنّٰاسِ »ای محمد! زمانی را به یاد بیاور که به تو گفتیم: علم خدا به گذشته و آینده‌ی تمام انسان‌ها احاطه دارد. پس هیچ چیز از اوضاع و احوال آنان بر او پوشیده نیست، او به یقین می داند آنها ایمان نمی‌آورند، حتی اگر آیات و معجزات درخواستی آنها را برآورده نمایی. به‌قولی: مراد از مردم، مردم مکه‌اند و معنی این است: خداوند متعال بر آنان تواناست و به‌زودی تو را بر آنان مسلط خواهد کرد پس بر عذاب کردن‌شان شتاب مکن «وَ مٰا جَعَلْنَا اَلرُّؤْيَا اَلَّتِي أَرَيْنٰاكَ إِلاّٰ فِتْنَةً لِلنّٰاسِ »«الرُّؤْيَا»: رؤیت. مشاهده و دیدار. هدف از آن دیدن کردن از چیزهائی است که در شب معراج صورت

پذیرفت. طوریکه می فرماید: مشاهداتی را که در شب معراج به طور عیان به تو نشان دادیم، از قبیل شگفتی‌های زمین و آسمان جز به منظور آزمایش و امتحان مردم مکه نبود؛ زیرا بعد از این که پیامبر صلّی الله علیه و سلم آن را برای آنان باز گفت، او را تکذیب کردند و کافر گشتند و بعضی هم مرتد شدند.(طبری ۱۵/۱۱۰).
امام بخاری فرموده است: از ابن عباس روایت شده است که مشاهدات عینی می‌باشد و پیامبر صلّی الله علیه و سلم در شب اسرا دید نه در خواب و رؤیا.
«وَ اَلشَّجَرَةَ اَلۡمَلۡعُونَةَ فِی اَلۡقُرۡآنِ»«الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ»: درخت نفرین شده. هدف ازآن همانا درخت زقّوم است که خوراک گناهکاران است و این درخت در دوزخ می‌روید. علّت تسمیه آن بدین نام، از آن جهت است که چنین درختی نشانه دوری از رحمت خدا و لعنِ خورندگان آن است.
طوریکه در آیه مبارکه آمده است:درخت نفرین شده در قرآن یعنی درخت زقوم را جز برای آزمایش مردم قرار نداده‌ایم. ابن کثیر گفته است: همچنین روایت شده است که چون خدای سبحان از وجود درخت زقوم در جهنم خبر داد و نازل فرمود: «إِنَّا جَعَلۡنَٰهَا فِتۡنَةٗ لِّلظَّٰلِمِينَ٦٣ إِنَّهَا شَجَرَةٞ تَخۡرُجُ فِيٓ أَصۡلِ ٱلۡجَحِيمِ٦٤» [الصافات: 63-64]، قریش از آن درخت هراسان شدند پس ابوجهل دخترکی را دستور داد تا مقداری خرما و خامه (قیماق) را در هم آمیخته پیش او بیاورد آنگاه به صورت تمسخر امیز به یارانش گفت: زقوم بخورید، یعنی زقوم همین است و هراسان نباشید. (مختصر ۲/۳۸۶).
«وَ نُخَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلاَّ طُغْيَاناً كَبِيراً» **«و ما آنان را بیم می‌دهیم ولی جز بر طغیان شدید آنها نمی‌افزاید» یعنی:** ما با نزول آیات، آن جماعت مشرک را از انواع عذاب و با دلایل بازدارنده می‌ترسانیم، اما آنها بیشتر بر کفر و گمراهی خود اصرار می‌ورزند و بر آن می‌افزایند، بنابراین خوارق برای آنان سودی دربر ندارد و معجزه‌ی اسراء و معراج و ترساندن آنها به درخت زقوم، جز تمسخر و استهزا و غرق شدن در گرداب گمراهی بر آنان نیفزود.

شأن نزول آیه 60:

659- ابویعلی از ام هانی (رض) روایت کرده است: چون پیامبر اکرم (شب هنگام به معراج برده شد، صبحگاه جریان رفتن خویش را برای عده‌ای از قریش بیان کرد. آن‌ها تمسخر و استهزا کردند و از پیامبر دلیل و حجت خواستند. او نیز بیت المقدس را برای آن‌ها توصیف کرد و قصهٔ کاروان را برای آن‌ها یادآور گردید. ولید بن مغیره گفت: این جادوگر است. آنگاه الله متعال آیه:« وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤيَا الَّتِی أَرَيْنَاکَ إِلاَّ فِتْنَةً لِّلنَّاسِ» را نازل فرمود. (در المنثور 4 / 345 و سیرة ابن هشام 2 / 3 و 11)
660- ابن منذر نیز از حسن به همین معنی روایت کرده است.(این مرسل و مراسل حسن واهی هستند.)
661- ابن مردویه از حسین بن علی (روایت کرده است: یک روز صبح رسول الله صلی الله علیه وسلم (خیلی غمگین بود، از آن حضرت پرسیدند: ای رسول الله ! برای چه غمگین و دلتنگی؟ هرگز غمگین مباش، زیرا رؤیای خودت برای آن‌ها فتنه و ابتلا است. آنگاه خدا« وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤيَا الَّتِی أَرَيْنَاکَ إِلاَّ فِتْنَةً لِّلنَّاسِ» را نازل کرد.

خوانندگان محترم !

در ایات متبرکه (61 الی 70) در مورد قصه ی آدم علیه السلام با ابلیس، فرشتگان و

پیروی از دستور الله، برخی دیگر از نعمتهای خدا، مورد بحث قرار گرفته است.
قابل تذکر است که داستان وقصه ی آدم در سوره های: بقره، اعراف، حجر، اسرا، کهف، طه و ص آمده است.

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ قَالَ أَأَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا ﴿۶۱﴾

و (به یاد آور) زماني را كه به فرشتگان گفتيم:كه برای آدم سجده كنيد، پس (همۀ آنها) مگر ابليس سجده كردند كه (با وجود سجده نكردن) گفت: آيا براى كسى سجده كنم كه او را از گل آفريده اى؟ (۶۱)

تفسیر :

و روزی را به یادآور که خداوندمتعال به فرشتگان دستور داد تا از روی احترام و تقدیر، برای آدم سجده کنند پس فرمان را به جا آورده و همه سجده کردند، جز ابلیس که عصیان و تمرد ورزیده از سجده سر باز زد و مستکبرانه گفت: چگونه برای آدم سجده کنم در حالی که او آفریدۀ ضعیفی است از گِل؟

قابل یاد آوری است که:سجده برای غیر الله،ولی اگربه امر پروردگار با عظمت صورت گیرد هیچگونه موانع در آن نمی باشد.

«قَالَ أَ أَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِيناً (61)» استفهام انکارى است.یعنی آیا من با این همه عظمت و بزرگى كه دارم براى این ناتوان و حقیر سجده ببرم كه او را از گل درست كردهاى؟

این هم حسادت ابلیس در حق آدم است. کل را ذکر می‌کند، ولی دمیدن جان متعلق به الله سبحان وتعالی را در این‌گل را از یاد می برد!

ولی باید گفت: انسان گل سر سبد مخلوقات است، چرا که فرشتگان معصوم در برابر او سجده کردند. فرشتگان، تسلیم فرمان الهی شدند. ولی شیطان که: اعتقاد به برتری‌های موهوم، شیطانی داشت،از بردن سجده ابا ورزید.

اعتراض به حکمت، عدل وامر خدا، بدتر از سجده نکردن است. اجتهاد اساساً در مقابل نصّ ممنوع می باشد. ولی دیده شد که: ابلیس لعین ؛در برابر نصّ خداوند، اجتهاد کرد.

حسد ابلیس وخودبرتر بینی اش ؛چشم حقیقت بین او را بست، خاك و گل بودن آدم را دید، ولی روح الهی »نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (آیه: 72 سوره ص).

قَالَ أَرَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ لَئِنْ أَخَّرْتَنِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَأَحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا ﴿۶۲﴾

ابليس گفت: (ای الله!) به من خبر ده آيا اين همان كسى است كه او را بر من برترى داده اى؟ اگر مرا تا روز قيامت زنده بگذاري همه فرزندانش را جز عده كمي گمراه و ريشه كن خواهم ساخت!! (۶۲)

تفسیر :

شیطان ملعون از باب تکبر و عصیان علیه امر الله متعال به سجده در برابر آدم به خدایش گفت: به من خبر ده، این آفریده از گِل که او را بر من فضیلت داده‌ای چرا؟ درحالی‌که مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل؟ دل کندن وبریدن از مقام ومنزلت، یکی از سخت‌ترین امتحانات است.

«لَئِنْ أَخَّرْتَنِ إِلىٰ يَوْمِ اَلْقِيامَةِ لَأَحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ إِلاّٰ قَلِيلاً »پس اگر مرا تا روز قیامت زنده بداری، فرزندان او را همگی جز اندکی (با گمراهی) نابود می‌گردانم (و لگام وسوسه را به دهانشان می‌زنم و به جاده خطا و گناهشان می‌کشانم).

بر آنان چیره می‌گردم و ایشان را احاطه میکنم و زمام اختیارشان را به دست می‌گیرم و ایشان را به قبضه قدرت خود درمی‌آورم وهرگونه‌که بخواهم‌کاروبارشان رامی چرخانم.

ابلیس غافل از این است‌که انسان دارای استعداد خیر و هدایت است همان‌گونه‌که دارای استعداد شر و گمراهی است. غافل از این است این آفریده حالا تی برایش پیش می‌آیدکه با خدا ارتباط پیدا می‌کند و بالا می‌رود و اوج می‌گیرد و از شر وگمراهی مصؤن و محفوظ می‌گردد. غافل از این است‌که این مزیت انسان است و او را از سرشت یگانه‌ای جدا می‌سازدکه همه موجودات دیگر - آن سرشته شده‌اند و به طور اتوماتیک و بدون اراده راهی را درپیش می‌گیرند و جز این راه را نمی‌شناسند و نمی‌روند. اراده و اختیار راز این آفریده شگفت‌انگیز است.

قابل تذکر است که از فحوای آیه مبارکه در می یابیم که: ابلیس هم از قیامت آگاه بود و هم به آن ایمان داشت. در ضمن قابل یاد اوری میدانیم که:انسان در برابر وسوسه‌های شیطان، آزاد است و حقّ انتخاب را خودش دارد.

قَالَ اذْهَبْ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاؤُكُمْ جَزَاءً مَوْفُورًا ﴿٦٣﴾

(الله) فرمود: برو، هر کس از آنان از تو پیروی کند، سزای همه شما جهنم است، که سزای وافر (و تمام) است. (۶۳)

تفسیر :

الله سبحان وتعالی درخواست و تقاضای مهلت خواهی ابلیس را پذیرفت. ودرمقام تهدید ابلیس لعین و پیروانش تا روزقیامت، گفت: برو به تو فرصت دادم، تلاشت را بکن. اما بدان هر یک از نسل آدم از تواطاعت و پیروی کند، قطعاً عذاب تو و عذاب آن‌ها بزرگ است و در آتش جهنم ذخیره شده، انتظار شما را می‌کشد.یعنی: جهنم سزای تمام و کامل برای شماست که هیچ ازسزای تان کاسته نمی‌شود.

از سیاق آیه متبرکه در یافتیم که:جایگاه ابلیس و پیروانش همان دوزخ است. ونباید فراموش کرد که:سزای الهی کامل است، گنهکاران هم سزای گناهان خودرا می‌چشند، هم سزای گمراه کردن دیگران را به طور کامل دریافت می دارند.

امام قرطبی می فرماید: امر«اِذْهَبْ» متضمن تحقیر و اهانت است؛ یعنی هر کاری می‌توانی بکن، ما تو را مهلت داده و رها کرده‌ایم.(تفسیر قرطبی ۲۸۸/۱۰)

وَاسْتَفْزِزْ مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَأَجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ وَشَارِكْهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعِدْهُمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا ﴿٦٤﴾

هر كدام از آنها را مي‌تواني با صداي خودت تحريك كن، و لشکر سواره و پیاده ات را بر آنها گسیل دار، و درأموال و اولاد با آنان شريک شو، و آنها را با وعده ها سرگرم کن ولي شيطان جز فريب و دروغ وعده اي نمي‌دهد. (۶۴)

تفسیر :

«اِسْتَفْزِزْ مَنِ اِسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِکَ» و ای شیطان! و هر کس از ایشان را از جن و انس که می‌خواهی از راه به در بری، او را خوار و نادان بگیر و تحریک نما و او را به فساد دعوت کن تا او را فریب دهی.

ابن عباس گفته است: صوت شیطان یعنی تمام کسانی که مردم را به معصیت خدا دعوت می کند.مجاهد گفته است: صوت شیطان یعنی آواز و ترانه و صدای موسیقی و لهو و لعب. (تفسیر قرطبی ۲۸۸/۱۰)

«وَ أَجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَ رَجِلِكَ» ابلیس برای فریب انسان از یك راه وارد نمی‌شود، بلکه با تبلیغات، وعده‌ها، آرزوها، وسوسه‌ها، همراهی و مشارکت، پیاده و سواره، انسان را محاصره می‌کند و در این میان عدّه‌ای همراه او می‌شوند. طوریکه می فرماید:**«و با سواران و پیادگانت بر آنان بانگ درده»** یعنی: هر چه در توان داری علیه آنان به کار گیر و هیچ کوتاهی نکن ولشکریان سواره و پیاده‌ات را بر فرزندان آدم بسیج کن تا تو را برآنان یاری دهند.

ابن‌کثیر می‌گوید: «این امر خداوند متعال به شیطان، امری قدری است نه امری شرعی».

امام طبری گفته است: یعنی سربازان سواره و پیاده‌ی خود را بر آنان بگمار و جارچیان را گسیل بدار که بانگ اطاعت از تو و معصیت از امر مرا جار بدهند.

ابن عباس گفته است: «خیله و رجله» یعنی هر سوار و پیاده‌ای که در معصیت خدا حرکت می‌کند. (تفسیرطبری ۱۱۸/۱۵).

ومفسر زمخشری گفته است: کلام به منزله‌ی تمثیل است، و شیطان در غلبه یافتن بر شخص

فریب خورده به سوار کاری بی‌باک و چابک تشبیه شده است که بر قومی حمله ور شده و طوری بر آنان فریاد می‌کشد که از جایشان تکان خورده و از محل خود آشفته می‌گردند و با سربازان سواره و پیاده‌ی خود بر آنان یورش می‌برد، تا آنها را کاملا نابود کند. (تفسیر کشاف ۲۷۸/۲)

سید قطب می فرماید: این مجسم کردن وسایل گمراهی و استیلای بر قلوب و مشاعر و عقول است. این مبارزه ای است پر سروصدا که در آن اصوات و بهادران و پیاده نظام به کار می‌روند، صداهای مهیبی برآورده می‌شود که دشمن را آشفته کرده و آنها را از سنگرهایشان بیرون می‌آورد و آنها را در دام حیله و نیرنگ می‌اندازد. وقتی از سنگرها بیرون آمدند سواره نظام آنها را گرفته و پیاده نظام آنها را محاصره می‌کنند. (الظلال ۱۵/۵۱)

بصورت کل باید گفت که: در این شکی نیست که قدرت ابلیس محدود است. ولی پلان ونقشه شیطان چنان است که در:ابتدا با تبلیغات، انگیزه‌ی توحیدی انسان را می‌گیرد، سپس با تسلیحات و لشکریانش بر او هجوم می‌آورد. شیوه‌ی اساسی کار شیطان، در کمین نشستن و جلب و ربودن است.

«وَ شَارِكْهُمْ فِي اَلْأَمْوَالِ وَ اَلْأَوْلاَدِ» در اموال‌شان،با کسب حرام، برای خود سهمی قرار ده و در اولادشان نیز، با زنا و گناه و بدکاری و فساد، شرکت کن یعنی و در مورد اولادشان اختلاط زن و مرد را تحسین کن تا فسق و فجور رواج پیدا کند و حرامزاده زیاد شود.

شرکت ابلیس در مال و فرزند انسان، از آغاز آن شروع می‌شود و تا لقمه‌ی حرام و مشتبه و زنا ادامه می‌یابد.

«وَ عِدْهُمْ وَ مٰا يَعِدُهُمُ اَلشَّيْطٰانُ إِلاّٰ غُرُوراً » بستر نفوذ شيطان، آرزوهای انسان است كه با وعده‌های خیالی شیطان تقویت می‌شود. در آیه مبارکه می فرماید:و به پیروان و فرمانبردارانت وعده‌های دروغین بده و آرزوهای كاذب وباطل – از بهتان و شر و نیرنگ و فریب – در آنان القا كن، در واقع وعده‌هایت جز فریب چیز دیگری نیست.
شاید بدترین وعده‌ای‌كه شیطان به پیروان خویش می‌دهد وعده عفو و مغفرت به دنبال‌گناه و معصیت باشد. این هم راه نفوذ شیطان است و ازاین طریق به بسیاری از قلوب پیروان خویش وارد می‌شود، دلهائی كه فتح آنها از ناحیه آشكارا به‌گناه و معصیت فراخواندن، و به خودبینی و تكبر دعوت نمودن، برای شیطان مشكل و دشوار باشد. در این صورت شیطان آهسته و آرام به سوی این دلهای پرهیزگار می‌رود، وگناه و معصیت را در نظرشان می‌آراید، و فراخی رحمت الهی و فراگیری عفو و مغفرت خدا را برای ایشان جلوه گر می نماید!
طوریكه یاد آور شدیم؛ شیطان، علاوه بر فریب، گناه را توجیه می‌كند، وعده‌ی دروغ شفاعت می‌دهد و توبه را هم به تأخیر می‌اندازد.

إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَكَفَى بِرَبِّكَ وَكِيلًا ﴿۶۵﴾

[ولی آگاه باش كه] در حقیقت تو را بر بندگان من هیچ تسلطی نیست و همین كافی است كه پروردگارت حافظ و حامی (آنها) است. (۶۵)

تفسیر :
«إِنَّ عِبٰادِی لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطٰانٌ »در حقیقت شیطان را بر بندگان مؤمن، صادق و با اخلاص خداوند متعال كه از وی اطاعت و از پیامبرش پیروی كرده‌اند، سلطه‌ای نیست و او نمی‌تواند ایشان را گمراه كند چون آنها در حفظ و حمایت تأیید و پشتیبانی من قرار دارند.در آیه مباركه در یافتیم كه بندگی خدا، انسان را در برابر تبلیغات و لشكركشی‌های ابلیسی بیمه می سازد، واقعیت امر همین است كسیكه به قدرت الهی متّصل شود، نفوذناپذیر می‌شود.چه زیبا است كه می فرماید: «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ».باید گفت كه انسان آزاد است ودربرابرهجوم ابلیس می‌تواند با پناه بردن به ایمان و عبودیّت، مقاومت كند.
«وَ کَفیٰ بِرَبِّکَ وَکِیلاً (65)»« پروردگارت حافظ و پشتیبان (این چنین بندگان) است.» پس بندگان خالص و مخلصم بر حمایت و كارسازی‌ام تكیه می‌كنند و من هم كید شیطان را از آنان بازداشته و آنها را از اغوای وی درپناه خویش نگه می‌دارم. كسی كه عبد خدا شد، خداوند هم وكیل، حافظ و عهده‌دار او می شود.
شیطان به دنبال اجرای تهدید و بیم خود روان می‌گردد، و بندگان خود را خوار می‌دارد، ولیكن بر بندگان خداپرست مهربان جرات و جسارت نمی‌ورزد، چه بر آنان‌كمترین سلطه و قدرتی ندارد.
در حدیث شریف آمده است: «در حقیقت، مؤمن شیاطین خود را چنان مقهور می‌گرداند چنان‌كه یكی از شما شتر خویش را در سفر به فرمان خویش در می‌آورد».

رَبُّكُمُ الَّذِي يُزْجِي لَكُمُ الْفُلْكَ فِي الْبَحْرِ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا ﴿۶۶﴾

پروردگارتان آن ذاتی است كه كشتی‌ها را در بحر برایتان روان می‌كند تا از نعمت او بهره مند شوید، او نسبت به شما مهربان است. (۶۶)

تفسير :
خداوند متعال نسبت به بندگان مهر و محبت دارد، بناً وسایل آن را برای آنان آسان کرده است.وتأمین نیازهای مادّی انسان، نشانه‌ی قدرت خداوند بر کفایت انسان است.

وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِيَّاهُ فَلَمَّا نَجَّاكُمْ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا ﴿۶۷﴾

و زمانی که در بحر سختی‌ها به شما رسد، جز الله همه کسانی که می‌خوانید از نظرتان ناپدید می‌گردند، اما وقتی که (الله) شما را نجات دهد و به خشکی برساند روی گردان می‌شوید. و انسان [با اینکه الطاف خدا را همواره در زندگی خود لمس می کند] بسیار بسیار ناشکر است. (۶۷)

تفسير :
ابن کثیر روایت می‌کند: «عکرمه فرزند ابوجهل در فتح مکه فرار کرد و سوار کشتی شد تا ازراه بحر به حبشه فرار نماید، پس در بحر بادی تند و طوفانی برکشتی‌نشینان یورش آورد، دراین هنگام سرنشینان کشتی به یک‌دیگر گفتند:حالا دیگرهیچ نیرویی نمی تواند این بلا را از ما دفع کند، جز این‌که همه با تمام صداقت واخلاصمندی به الله متعال پناه ببریم! در این هنگام بود که عکرمه با خود گفت: قسم به الله که اگر در بحر کسی جز او به کار انسان نمی‌آید، در خشکی هم به‌کار وی نمی‌آید؛ بار خدایا! با تو عهد می بندم که اگر مرا به سلامت از بحر بیرون آری، می‌روم و دستم را دردست محمد ﷺ می‌گذارم، چه بسا که او را با گذشت ومهربان بیابم. پس از بحربه سلامت نجات یافت،وراساً نزد رسول الله ﷺ بازگشت و اسلام آورد و اسلامش بسی پایدار شد ـ که الله متعال از او راضی باد».

أَفَأَمِنْتُمْ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ جَانِبَ الْبَرِّ أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ وَكِيلًا ﴿۶۸﴾

آیا مطمئن و ایمن شده اید از اینکه شما را در کناری از خشکی (با يك زلزله شديد) در زمین فرو برد، یا طوفان سنگریزه بر شما بباراند؟ (و در آن مدفونتان کند) سپس برای خود حافظ و نگهبانی نیابید؟!(۶۸)

تفسير :
باید گفت که: هلاکت اقوام پیشین، به طروق مختلفی صورت پذیرفته است، الله متعال برخی از متجاوزان و دشمنان را در زمین فرو برد، بعضی را دربحر غرق کرد، بعضی را سنگباران و با صاعقه‌ی آسمانی نابود کرد. پس دست خداوند برای هلاکت کفّار باز است، اگر امروز شما را ازبحربه سلامت به ساحل رساند، گمان نکنید راهی برای تنبیه شما نیست، یا دیگر عذاب نمی‌شوید!بناً به نعمت‌های الهی نباید مغرور شویم، نجات از يك حادثه، نشانه نجات ابدی نیست، شاید دروقتی دیگر یا نقطه‌ای دیگر دچار مصیبت شویم .انسان باید در هر لحظه و هر جا که باشد، در دست قدرت خداست و نازل شدن قهر الهی منتظر بر وبحر نیست وبرای اش بحر وخشکه فرق نمی کند.

أَمْ أَمِنْتُمْ أَنْ يُعِيدَكُمْ فِيهِ تَارَةً أُخْرَى فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ قَاصِفًا مِنَ الرِّيحِ فَيُغْرِقَكُمْ بِمَا كَفَرْتُمْ ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ عَلَيْنَا بِهِ تَبِيعًا ﴿۶۹﴾

یا اینکه ایمن هستید که بار دیگر شما را به بحر بازگرداند، پس تند باد شکننده بر شما بفرستد، پس به سبب کفرتان شما را غرق کند؟! باز برای خود هیچ بازخواست کننده ای علیه ما به سبب آن غرق نیابید. (۶۹)

تشریح لغات واصطلاحات :

«قَاصِفاً»: باد تند و درهم شکننده. هدف ازآن طوفان درهم شکننده کشتیها است.

«حاصب»، به طوفان در بری یعنی خشکی گفته می شود و«قاصف»، به طوفان بحری اطلاق می گردد.«تبیع» ازکلمه «تبع»، به کسی که خونبها وانتقام را پیگیری وداد خواهی کند، گفته می‌شود.

تفسیر :

«أَمْ أَمِنْتُمْ أَنْ يُعِيدَكُمْ فِيهِ تَارَةً أُخْرىٰ»به آرامش‌های موقّت نباید مغرور نشویم، خطر همیشه در کمین است. با نجات از مهلکه‌ای، خطر برای همیشه رفع نشده است.طوریکه در آیه مبارکه می فرماید: ای بندگان! یا مگر ایمن از آنید که خدا باری دیگر شما را به بحر بازگردانیده. « فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ قَاصِفاً مِنَ الرِّيحِ» پس در همان حال که در بحر هستید، تندبادی شکننده وطوفان شدید وویرانگربرشما بفرستد که همه چیز را درمسیرش بشکند و درهم کوبد، «فَيُغْرِقَكُمْ بِمٰا كَفَرْتُمْ »سزای برخی ناسپاسی‌ها، در همین دنیا داده می شود، طوریکه در آیه مبارکه آمده است:و از آنرو که به خدا کافر شدید غرق‌تان گرداند.باید گفت: غفلت از الله پس از نجات، نمونه‌ای از کفر و کفران است.

«ثُمَّ لاٰ تَجِدُوا لَكُمْ عَلَيْنٰا بِهِ تَبِيعاً (69)»یعنی: هیچ خونخواهی را نمی‌یابید که ما را در برابر

آنچه با شما کرده‌ایم، مورد تعقیب وپیگرد قرار دهد و بنابراین، انتقام شما را از ما بگیرد. هیچ قدرتی نمی‌تواند در برابر خداوند، قرار گیرد و خداوند در برابر هیچ کس مسئول نیست. آنگاه بعد از هلاکتان برای خود در برابر الله متعال احدی را نمی یابید که به

خونخواهی برخیزد و یا به خاطر غرق کردن شما، ما را تحت تعقیب قرار دهد.

وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا ﴿۷۰﴾

به یقین اولاد بنی آدم را گرامی داشته و اکرام نمودیم و آنان را در بر(خشکی) و بحر [بر مرکب هایی که در اختیارشان گذاشتیم] سوار کردیم، و به آنان از چیزهای پاکیزه روزی دادیم و آنان را بر بسیاری از آفریدگان خویش برتری آشکار دادیم. (۷۰)

تشریح لغات واصطلاحات :

«عَلَيا كَثِيرٍ»: مراد این است که خداوند انسان را جز بر فرشتگان بر همه مخلوقات اعم از جمادات و نباتات و حیوانات برتری داده است و با عطاء کردن چیزهائی بدو والاترش فرموده است.

تفسیر :

«وَ لَقَدْ كَرَّمْنٰا بَنِی آدَمَ»« كَرَّمْنٰا»: کرم (بر وزن شرف): کرامت: شرافت. نفاست، عزت، سخاوت. «کرّمنا» شرافتمند کرده ایم و به او چیزهایی داده ایم که مخصوص به خود او است. یعنی اینکه نسل و اولاد آدم را بر جمیع مخلوقات برتری دادیم و آنان را شریفتر و گرامی‌تر کردیم.

طوریکه در آیه مبارکه می فرماید: «و به‌راستی ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم» زیرا آنان را بر این هیأت نیکو آفریده و به‌نطق و عقل و تمیز و صورت خوب و قامت معتدل ممتازشان گردانیدیم چنان‌که مختصات فراوان دیگری چون بهره‌گیری ازغذاها و نوشیدنی‌ها و پوشیدنی‌ها را به آنان عنایت کردیم، به گونه‌ای که نظیر این وخصوصیات هادر سایرانواع جانداران وجود ندارد و نیزگرامی‌شان داشتیم با مسلط ساختنشان بر سایر خلق و مسخر کردن سایر مخلوقات برای‌شان و نیز گرامیشان‌داشتیم با دادن موهبت سخن گفتن، خط نوشتن و فهمیدن زیرا بزرگترین شاخص گرامیداشت فرزندان آدم، موهبت عقل است. «تفسیر انوار القرآن»

کرامت چیست:

علماء درتعریف کرامت می نویسند:کرامت به معنای دوری از پستی و فرومایگی است و روح بزرگوار و منزه ازهر پستی را کریم گویند. کرامت در مقابل دنائت، ذلت و خواری است و برای رسیدن به قله بلند کرامت باید به سلاح تقوا و پرهیزگاری مجهز گشت، و تقوا آن است که انسان از هر چه که او را به گناه وامی‌دارد، دوری نماید.

کرامت، گاهی کرامت معنوی واکتسابی ونزد الله است، مثل کرامتی که خاصّ اهل تقواست. «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» (حجرات، 13) وگاهی کرامت در آفرینش است، نظیر «أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ» (تین، 4.) که در خلقت انسان آمده است. اما هدف از «کَرَّمْنا» در این آیه، احتمالاً وجه دوّم باشد.

قابل یاد دهانی است که:نه تنها حضرت آدم علیه السلام، بلکه نسل انسان مورد کرامت و برتری و گرامیداشت است.

قرآن عظیم الشأن گوهر اصلی انسان را به‌عنوان یک موجود شریف و کریم معرفی می‌کند که اگر انسان کریم بشود راه طبیعی خویش را پیموده و گوهر اصیل خود را بازیافته و چون اطاعت و صعود، مناسب با گوهر اصلی انسان است. بنابراین، عصیان و سقوط بر انسان تحمیل است، اما کرامت چنین نیست؛ زیرا گوهر انسان کریم است. خدای بزرگ می‌فرماید: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» (حجرات، 13) «ما انسان را گرامی داشتیم». چون در خلقت او گوهری کریم به کار رفته است. اگر انسان مانند سایر موجودات فقط از خاک خلق می‌شد، کرامت برای او ذاتی یا وصف اولی نبود. ولی انسان دارای فرع و اصلی است؛ فرع او به خاک برمی‌گردد و اصل او به الله منسوب است. خدای کریم در قرآن مجید روح را به خود نسبت داد و جسم را که به خاک و طبیعت مرتبط است به طین منسوب کرد. نفرمود من انسان را از گل و روح مجرد خلق کردم، بلکه انسان را از گل ساختم، سپس از روح خود در او دمیدم و چون روح انسانی به خداوندی که معلم اکرم است، ارتباط دارد. پس سهمی از کرامت دارد و روح الهی به معنای روح کرامت است.

«وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ» و در خشکی وبحر آنها را بر پشت چهارپایان و کشتی‌ها سوار کردیم.

مرکب‌ها را در خشکی و کشتی‌ها را در بحر رام‌شان گردانید تا ایشان را در سفرها و کار و بار زندگی‌شان از جایی به جایی انتقال دهند.

مفسران می نویسند:«حمل در خشکی و بحر» اشاره به تسخیر تمام قوای زمینی و دریایی به دست بشر است، نه فقط سوار شدن بر کشتی و الاغ و مانند آن!

«وَ رَزَقْنٰاهُمْ مِنَ اَلطَّيِّبٰاتِ »و ازانواع خوردنی‌ها لذیذ، نوشیدنی‌ها و پوشیدنی‌ها به اشکال، گونه‌ها و دسته‌های مختلف به ایشان روزی بخشید.
مقاتل گفته است: یعنی از روغن و عسل و مسکه و خرما و حلوا و شیرینی روزی دادیم، و روزی حیوان را کاه و علوفه و استخوان و غیره قرار دادیم.
«وَ فَضَّلْنٰاهُمْ عَلىٰ كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنٰا تَفْضِيلاً (70) »و آنها را بر جمیع مخلوقات و سایر جانداران از جن و چهارپایان و خزندگان و حیوانات وحشی و پرندگان برتری دادیم.
باید یاد اور شد:تا زمانیکه انسان کفر نورزیده، اشرف مخلوقات است ولی وقتی کافر شد، جای اش در اسفل سافلین قرار خواهد داشت.

خوانندگان محترم !

در ایات متبرکه (71 الی 77) در مورد مردم و پیشوایان در عرصه ی قیامت و منظره ی آن روز، وهمچنان موضوع تلاش مشرکان برای بیرون راندن پیامبر از مکه، بحث بعمل آمده است.

يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا ﴿٧١﴾

[یاد کن] روزی را که هر گروهی از مردم را با پیشوای شان طلب کنیم؛ پس هر کس نامه اعمالش به دست راستش داده شود، پس این گروه نامه اعمال خود را[با شادی و خوشحالی] می‌خوانند. و به اندازه رشتهٔ (شگاف وسطی) خستهٔ خرما بر آنها ظلم کرده نمی‌شود. (۷۱)
تفسیر :
«يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنٰاسٍ بِإِمٰامِهِمْ» روز حشر وقیامت را به یادآور؛ هنگامی که خداوند متعال پیشینیان و پسینیان را گردآورده و هر گروهی از مردم را با پیشوایشان که به وی در خیر و شر اقتدا می‌کرده‌اند فرا می‌خواند.
در تفسیر «انوار القرآن» آمده است: مراد از امام: کتابی است که بر آنان نازل شده است پس اهل تورات با تورات فراخوانده می‌شوند و اهل انجیل با انجیل و اهل قرآن با قرآن آن‌گاه چنین مورد خطاب قرارمی‌گیرند: ای اهل تورات! ای اهل انجیل! ای اهل قرآن! یا مراد از امام: پیامبر و پیشوایشان است.
قرآن عظیم الشأن از دو گونه پیشوا نام برده است: یکی امامِ نور و هدایت، «أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنا» (انبیاء، 73.) و دیگری امام نار و ضلالت، «أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ» (قصص، 41.) که گروه دوّم، با زور و تهدید و تطمیع و تحقیر، مردم را به اطاعت خود وامی دارند.
ابن عباس گفته است: امام یعنی عمل املا شده و مکتوب. آنگاه هر پرهیزگار و از خدا ترسی زنده می‌شود و نامه‌ی عملش را به دست راستش می‌دهند، وقتی آن را بخواند به خود بشارت می‌دهد و شادباش می‌گوید.(طبری ۱۲۶/۱۵. ابن کثیر هم این را ترجیح داده است. عده‌ای نیز می‌گویند: منظور از امام، پیشوای هدایتگر یا پیشوای گمراه کننده است. عده‌ای هم می‌گویند: منظور پیامبران آنها می‌باشد.)
«فَمَنْ أُوتِيَ كِتٰابَهُ بِيَمِينِهِ»سپس کارنامهٔ نیک صالحان را به دست راست‌شان می‌دهد همان پرهیزگاران و اهل بصیرت و خرد می‌باشند.

«فَأُولٰئِکَ يَقْرَؤُنَ كِتٰابَهُمْ »و ايشان شاد و مسرور، آن را می‌خوانند، يعنی حسنات و نيكی‌های خود را با شادی و سرور می‌خوانند؛ چون نامه‌ی عمل را به دست راست گرفته‌اند.
«وَ لاٰ يُظْلَمُونَ فَتِيلاً (71) »و پاداش اعمال خود را بدون كم و كاست دريافت می‌دارند و چيزی از آن كسر نمی‌شود حتی به اندازه‌ی فتيل. يعنی حتی به اندازه‌ی پوشش ضعيفی كه در وسط هسته قرار دارد.
«فتيل»، رشته‌ی باريك ميان شكاف هسته‌ی خرماست، كنايه از چيز بسيار اندك و كوچك و حقير می‌باشد.
فحوای آيه مباركه مبين اين واقعيت وحقيقت است كه: محاكمه‌ی انسان‌ها در قيامت بر اساس دلائل و اسناد مكتوب است. وسزا و پاداش در قيامت، صددرصد بطور عادلانه می باشد.
در حديث شريف آمده است كه رسول الله ﷺ در تفسير اين آيه كريمه و وصف محاسبه روز حشر فرمودند: «يكی از فرزندان آدم فراخوانده شده و نامه اعمال وی به دست راستش داده می‌شود آن‌گاه جسم اش بزرگ و بلند و رخسارش سپيد گردانيده می‌شود و برسرش تاجی درخشان ازمرواريد نهاده می‌شود، سپس او به‌سوی يارانش می رود و چون ايشان از دوردست او را می‌بينند، می‌گويند: بارخدايا! او را نزد ما بياور و برای ما به سبب او بركت بده پس نزد آنان می‌آيد وبه ايشان می‌گويد: مژده باد شما را! زيرا برای هر یک از شما نظير اين است. اما كافر: چهره‌اش سياه گردانيده شده و در پيكرش امتداد داده می‌شود پس ياران وی او را می‌بينند و می‌گويند: پناه می‌بريم به خدا از او و ازشرش؛ بار خدايا! او را نزد ما نياور.امااو نزد آنان می‌آيد. می‌گويند: بارخدايا! او را از ما دور كن. می‌گويد: خدا دورتان گرداند، آخر برای هر يک از شما مانند اين است».

وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا ﴿٧٢﴾

و هر كس در اين دنيا كور (دل و بی‌بصيرت) باشد، پس وی در آخرت نيز كور است و از راه راست گمراهتر است. (۷۲)
تفسير :
شخصيّت اخروی انسان، بازتابی از شخصيّت دنيوی اوست. «فِي هذِهِ أَعْمى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمى» بصيرتِ اينجا، بصيرت آنجا را در پی دارد و كور دلی اينجا، كوری آنجاست.
تعداد ازمفسران وازآنجمله دكتورعايض مفسر «تفسير الميسّر» در تفسير آيه مباركه می نويسد: «وَ مَنْ كٰانَ فِی هٰذِهِ أَعْمیٰ۷۲»و هر كس در دنيا از نگرش به برهان‌های توحيد و ادلۀ قدرت الله متعال كوردل بوده و به هدايت و حق و خير راه نيافته باشد،و در نتيجه به آنچه كه محمدﷺ آورده است كفر ورزد.
قابل تذكر است كه: ازكوری در روزقيامت در آيات ديگر هم ذكری به عمل آمده است، از جمله: «نَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ عَلى وُجُوهِهِمْ عُمْياً» (اسراء، 97.) وهمچنين آيه‌ی 125 سوره طه، كور برانگيخته شدن در قيامت را در اثر كور دلی در دنيا و فراموش كردن آيات الهی و اعراض از حقّ دانسته است.« فَهُوَ فِی اَلْآخِرَةِ أَعْمیٰ وَ أَضَلُّ سَبِيلاً » پس او در روز قيامت از ديدن راه بهشت كورتر و از راه هدايت و رشد و رستگاری، گمراه‌تر است.يعنی در آخرت به شيوه‌ای شديدتر كور است و راه سعادت و رستگاری را نمی

یابد. (تمام اینها از کوری دل ناشی می‌شود. ووتعداد از مفسران می گویند: منظور این است که آنها در قیامت به صورت کور محشور می‌شوند؛ چرا که خدا فرموده است: «وَ نَحْشُرُهُمْ يَوْمَ اَلْقِيامَةِ عَلى وُجُوهِهِمْ عُمْياً وَ بُكْماً وَ صُمًّا تا آخر آيه.»

قتاده گفته است: آن‌که در این دنیا از دیدن نعمت‌ها و آفرینش شگفت‌انگیز خدا نابینا باشد، چنین انسانی از دیدن اموری که از دید او نهان است و به آخرت مربوط می‌شود، نابیناتر و گمراه‌تر است.

وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَإِذًا لَاتَّخَذُوكَ خَلِيلًا ﴿٧٣﴾

و نزدیک بود آنها (با وسوسه هاي خود) تو را از آنچه به سویت وحی کردیم در فتنه اندازند (و منصرف گردانند) تا غیر آن را به دروغ به ما نسبت بدهی. و در آن صورت تو را به دوستی خود می‌گرفتند. (۷۳)

تفسیر :

«وَ إِنْ كٰادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ اَلَّذِي أَوْحَيْنٰا إِلَيْكَ» ای محمد! نزدیک بود مشرکین تو را از بعضی از اوامر و نواهی که از جانب خدا به تو وحی شده بود منحرف کنند.

«لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنٰا غَيْرَهُ » تا تو را وادار کنند مطالبی غیر از آنچه ما به تو وحی کردیم و مخالف با تعالیم آن بیاوری.

«وَ إِذاً لاَتَّخَذُوكَ خَلِيلاً (73)»:و اگر خواستهٔ آنان را به جا می‌کردی تو را (از آنکه به خواستهٔ آن‌ها همساز گشته‌ای) دوست و یاور خاص و خالص خویش می‌گرفتند.

مفسران گفته‌اند: مشرکین بسی تلاش کردند که پیامبر صلّی الله علیه و سلم از ادامه‌ی دعوتش دست بردارد؛ از جمله آنها با پیامبر صلّی الله علیه و سلم توافق کردند که در مقابل ترک عیبجویی از خدایان آنها و معتقدات پدرانشان، آنها حاضرند خدای او را پرستش کنند. و بعضی از آنها بر سر این مطلب با پیامبر به توافق رسیدند که سرزمین آنها همانند بیت العتیق که خدا آن را حرام قرار داده است، حرام گردد. و بعضی از بزرگان هم درخواست کردند که برای آنان مجلسی غیر از مجلس بینوایان قرار دهد، اما خدا او را ازشرآنان محفوظ کرد و به او فرمان داد که به مخلوق تکیه نکند، بلکه پشتیبان و نگه‌دارنده‌ی او فقط خداست.

ابن عباس (رض) فرموده است: پیامبر صلّی الله علیه و سلم معصوم بود اما این برای آشنا

کردن امت است تا هیچ یک از آنها در مورد احکام و شرایع خدا به مشرکین رو نیاورند. (تفسیر قرطبی ۳۰۰/۱۰).

شأن نزول آية 73 – 75:

665- ابن مردویه و ابن ابوحاتم از طریق اسحاق از محمد از عکرمه از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: امیه بن خلف، ابوجهل پسر هشام و گروهی از قریش به نزد رسول الله (آمدند و گفتند: ای محمد! تو خدایان ما را لمس کن تا ما در دین تو داخل شویم.

پیغمبر بسیار علاقه‌مند بود که قومش اسلام را بپذیرد به این دلیل به آن‌ها نرمش نشان داد. پس آیه: «وَإِن كَادُواْ لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ لِتفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَإِذاً لاَّتَّخَذُوكَ خَلِيلاً (73) وَلَوْلاَ أَن ثَبَّتْنَاكَ لَقَدْ كِدتَّ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئاً قَلِيلاً (74) إِذاً لَّأَذَقْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لاَ تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيراً (75) نازل شد.(و نزدیک بود

که تو را از آنچه به تو وحی کرده‌ایم باز دارند تا غیر آن را بر ما بر بندی و آن گاه تو را دوست گیرند. و اگر تو را استوار نمی‌داشتیم، به راستی نزدیک بود اندک میزانی به آنان گرایش یابی. آن گاه دو چندان در زندگانی و دو چندان [پس از] مرگ، [طعم تلخ] عذاب را به تو می‌چشاندیم و برای خود در برابر ما یاوری نمی‌یافتی.«تفسیر شوکانی» (1539.)

سیوطی صاحب می‌گوید: این روایت صحیح ترین روایتی است که به شأن نزول این آیه آمده است و این اسناد محکم و دارای شاهد است.

666- ابوشیخ از سعید بن جبیر روایت کرده است: رسول الله ﷺ (به حجر الأسود استلام می‌کرد. مشرکان گفتند: اگر به خدایان ما استلام نکنی تو را از استلام منع می‌کنیم. رسول الله ﷺ با خود گفت: اگر این کار را انجام دهم چه زیان دارد خدا که می‌داند من مخالف این کار هستم. پس آیه نازل شد.(باطل است، طبری 22536 از سعید به قسم مرسل روایت کرده و به مرسل به مثل این مقام استدلال نمی‌شود، بلکه این باطل است. به «تفسیر شوکانی» 1540).

667- و از ابن شهاب نیز به همین معنی روایت کرده است.

668- و از جبیر بن نفیر روایت کرده است: قریش به نزد رسول الله آمدند و گفتند: اگر برای ما فرستاده شده‌ای آن عده از پیروانت را که از فرومایگان عقب‌افتاده و بردگان هستند از خود بران تا ما یار و یاورت شویم. پیامبر به آن‌ها متمایل شد. پس این آیه نازل گردید. (این و اثر ابن شهاب مرسل هستند، و مرسل از قسم ضعیف است، شاید از این دو صحیح نباشد، به خاطری که تنها ابوشیخ این را روایت کرده اند).

وَلَوْلَا أَنْ ثَبَّتْنَاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا ﴿٧٤﴾

و اگر ما تو را(بر وحی) ثابت قدم نمی‌گردانیدیم نزدیک بود که به‌سوی آنها اندکی میل کنی. (٧۴)

و ای پیامبر! اگر الله متعال تو را بر حق پایدار نمی‌ساخت و تو را به حفظ و عصمتش از باطل نگه نمی‌داشت نزدیک بود که به سخن‌شان متمایل شده و به انگیزۀ رغبت در هدایت‌شان و حرص و اشتیاقت بر اجابتشان، از بعضی چیزها تنازل کنی و کوتاه بیایی.

إِذًا لَأَذَقْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا ﴿٧٥﴾

آنگاه دو چندان عذاب در زندگی دنیا و دو چندان عذاب (بعد از) مرگ به تو می چشاندیم، باز برای خود هیچ مددگاری در برابر ما نمی‌یافتی. (٧۵)

تفسیر :

«إِذاً لَأَذَقْنٰاکَ ضِعْفَ اَلْحَیٰاةِ وَ ضِعْفَ اَلْمَمٰاتِ» ای پیامبر! اگر در آنچه کافران از تو خواستند با آن‌ها هرچند اندک موافقه‌ای می‌کردی، در آن صورت قطعاً الله متعال تو را دو برابر عذاب زندگی دنیا و دو برابر عذاب بعد از مرگ در آخرت می‌چشانید؛ بدان جهت که او مقامت را با نبوت بالابرده و قدر و قیمتت را با تمام معرفت و کمال علم برتر گردانیده است بنابراین هر کس منعم را نافرمانی کند، به میزان آن نعمت‌هایی که داشته است، به نکبت‌ها و بلاها مبتلا خواهد شد.

دکتور عایض بن عبدالله القرني مفسر « تفسير الميسّر»می نویسد:مفهوم آیه مبارکه بیان فضل و کرم خدا بر پیامبر صلّی الله علیه و سلم و استوار نمودن وی بر حق و

مصؤن داشتن وی از فتنه می‌باشد. و اگر خدا او را به حال خود را رها می‌کرد مقداری به آنها توجه می‌کرد.« لَوْ لَا » حرف امتناع وجود است؛ یعنی به سبب عصمت و تثبیت خدا، رو آوردن تو به آنها ممتنع بود.
بنابراین در آیه چیزی که نقص قدر و منزلت حضرت رسول صلّی الله علیه و سلم را نشان بدهد موجود نیست. بلکه آیه متضمن فضل و کرم الله متعال بر پیامبر صلّی الله علیه و سلم است.
«ثُمَّ لَا تَجِدُ لَکَ عَلَيْنَا نَصِيراً (75) » :و ای پیامبر! بعد از آن کسی را نمی‌یافتی که تو را از عذاب الهی بازداشته و کیفرش را از تو برگرداند.در برابر قهر الهی حتّی برای پیامبر نیز هیچ قدرت و مقامی نمی‌تواند مانع ایجاد کند.
علماء می فرمایند که:تمایل پیدا کردن به کفّار، سبب تنها ماندن انسان و محروم شدن از نصرت خداوند متعال است.

وَإِنْ كَادُوا لَيَسْتَفِزُّونَكَ مِنَ الْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا وَإِذًا لَا يَلْبَثُونَ خِلَافَكَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿٧٦﴾

ونزدیک بود (با مکر و توطئه) تو را از (سر)زمین (مکه) بلغزانند، تا تو را از آن بیرون کنند، (و اگر چنین می کردند) آنگاه پس از تو جز مدت کمی (باقی) نمی ماندند. (٧۶)
تفسیر :
مفسران می نویسند که:این آیه مبارکه، اشاره به آیه‌ی 30 سوره‌ی انفال است که می فرماید: «وَ إِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَ يَمْكُرُونَ وَ يَمْكُرُ اللَّهُ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْماكِرِينَ» یادآور زمانی را که کفّار نقشه وپلان می‌کشیدند تا تو را حبس کنند یا بکشند یا بیرونت کنند، آنان نیرنگ می‌زنند و خدا هم تدبیر می‌کند و خداوند بهترین تدبیر کنندگان است.
«وَ إِنْ كَادُوا لَيَسْتَفِزُّونَکَ مِنَ الْأَرْضِ لِيُخْرِجُوکَ مِنْهَا »و ای پیامبر! کافران کوشیدند وبه حیله و نیرنگ و آشفته کردن و با آزارهای بسیار تو را از مکه بیرون کنند.
ولی نهایتاً به این پلان خویش توفیق نیافتند و این توطئه‌شان به سرانجام نرسید بلکه خداوند متعال آنان را از اخراجت بازداشت تا خود ـ بعد از آن‌که قصد جانت را کردند ـ به فرمان ما هجرت کنی.
«وَ إِذاً لَا يَلْبَثُونَ خِلَافَکَ إِلاَّ قَلِيلاً (76) »:و اگر چنین می‌کردند اگر شما را بیرون می کردند،یقینا بعد از تو جز مدتی اندک نمی‌ماندند سپس خداوند متعال بر آنان مجازات بنیان کن یا مرگ و فنا را فرود می‌آورد.
قتاده می فرماید که:مردم مکه تصمیم گرفتنئ تا پیامبر صلّی الله علیه و سلم را از مکه اخراج نمایند.و اگر چنان کاری را انجام می‌دادند، فرصت و مهلت نمی یافتند. اما خدای متعال مانع شد آنها پیامبر صلّی الله علیه و سلم را اخراج کنند تا این که خود فرمان هجرتش را داد. (تفسیر کبیر ٢١/٢٣)
در این هیچ جای شکی نیست که پیامبران الهی هم در معرض خطر ها، توطئه ها، ترور،

آوارگی وتبعید قرار گرفته اند.دشمنان دین ؛ هدفشان قلع و قمع کردن اساس دین است و در این راه، به احدی حتی پیامبران علیهم السلام هم رحم نمی کردند.پلان های کفار همیشه همین بود که در مرحله اوّل، ایجاد رخنه در فکر واعتقاد ات پیامبران ودر قدم بعدی، همانا شدّت عمل وتبعید واخراج اوست.

از سیاق آیه مبارکه با تمام وضاحت در یافتیم که:حضور پیامبر در میان مردم، مانع قهر الهی است، طوریکه اگر آن حضرت ﷺ را از خود دور و تبعید می کردند، در فاصله کمی نابود می‌شوند.

در نهایت باید گفت: که قرآن عظیم الشأن هم ازغیب خبر می‌دهد و هم با بیان ناکامی توطئه‌های دشمن به پیامبراکرم صلی الله علیه تسلّی می‌دهد.

شأن نزول آیه:

در برخی از روایات در مورد شأن نزول آیه کریمه می نویسند:مشرکان یا برخی از یهودیان به رسول الله ﷺ گفتند؛ اگر تو به‌راستی پیامبری، در اینجا نمان و به‌سرزمین شام برو زیرا شام سرزمین انبیا علیه السلام است، تو را چه جای درنگ در این سرزمینی که هیچ تناسبی با نبوتت ندارد؟ پس رسول الله ﷺ در این اندیشه افتادندکه از جزیره‌العرب بیرون روند، این بود که آیه کریمه نازل شد آن‌گاه به بارگاه خداوند لایزال دعا کردند: «اللهم لا تكلني إلى نفسي طرفة عين: خدایا! مدت‌چشم برهم زدنی نیز مرا به خودم وامگذار».

سُنَّةَ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا ﴿٧٧﴾

این (روش و) سنت، همان سنتی است که همیشه در میان آنانی که پیش از تو فرستاده‌ایم برقرار بوده است. و (هرگز) برای سنت ما تغییر و دگرگونی نخواهی یافت. (۷۷)

تفسیر :

سنّت‌های الهی چون براساس حکمت الله متعال است، ثابت است ودر طول تاریخ دگرگون وتغییر ناپذیر می باشد،توطئه کفّار وامدادهای غیبی خدا نسبت به پیامبران، ریشه‌ی تاریخی دارد. طوریکه در آیه مبارکه می فرماید: «سُنَّةَ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنٰا قَبْلَکَ مِنْ رُسُلِنٰا »این سنّت حق‌تعالی در مورد نابودسازی امت‌هایی است،هر امتی که پیامبر خود را از میان خویش بیرون واخراج می‌کنند؛ یا آنان را به قتل می‌رساندند، ویا هم عذاب بر آنان نازل می‌شد، واین سنّت وی هرگز تغییر و تبدیلی نیست.

باید گفت که:تأیید پیامبران و هلاکت کافرانِ وظالمان، سنّت الهی است که در سوره‌ی (ابراهیم آیه 13) نیز آمده است: «قالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنا أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنا فَأَوْحى إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ»، کفّار به پیامبرانشان گفتند: قطعاً ما شما را از سرزمین خودبیرون می‌کنیم، مگر آنکه به دین ما درآیید، ولی الله متعال به آنان وحی کرد
که ما قطعاً ستمگران را نابود می‌کنیم.

«وَ لٰا تَجِدُ لِسُنَّتِنٰا تَحْوِيلاً (77)» تحوّلات تاریخی براساس سنّت‌های ثابت الهی است.

«همان سنتی است که همواره در میان آنان که پیش از تو فرستاده‌ایم برقرار بوده است و برای سنت ما هیچ تبدیلی نخواهی یافت» یعنی: عادت و سنت خداوند أ بر هر چه رفته باشد، هیچ‌کس نه قادر به برگرداندن آن است و نه در آن امکان تغییری وجود دارد. چه

این سنتی است پیوسته که همواره جاری بوده است و اختلاف زمان و مکان را در آن تأثیری نیست. خداوند، عادل است و در شرایط یکسان، مهر و قهرش نیز یکسان است.
باید گفت که در ذهن خواننده محترم این سوال پیش خواهد آمد که ؛ مگر مشرکان مکه رسول الله ﷺ را از آن اخراج نکردند؟ جواب این است که رسول الله ﷺ خود به فرمان پروردگار خویش از مکه هجرت فرمودند.

خوانندگان محترم !

بعد از اینکه در ایات فوق الذکر پس از برشمردن؛ تزویر، حیله، دروغ، مکرو فریب، مشرکان و تحقیر و افتراهایشان نسبت به پیامبر ﷺ به بیان گرفته شد، خداوند متعال به او دستور داد که قلبش را به آنان مشغول نکند.
اینک در ایات (78 الی 85) ضمن فرمان شب زنده داری، به مقام محمود و شفاعت عظمی بشارت می دهد و این که قرآن، روح و قلب و درون را از دردهای حسی و معنوی و هرگونه غبار وکدورت پاک میدارد،رهنمود های را به بحث قرار میدهد.

أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا ﴿٧٨﴾

و نماز را از وقت زوال آفتاب (هنگام ظهر) برپا کن تا نهایت تاریکی شب. و (نیز) قرآن فجر (= نماز صبح) را؛ بی گمان نماز صبح (توسط فرشتگان) مشاهده می‌گردد. (۷۸)
تفسیر :
معیار شناخت اوقات در اسلام، طبیعی است به نحوی که قابل فهم و درك برای همه كس درهمه جا وهمیشه باشد. ازجانب دیگر در می یابیم که پروگرام های عبادتی ودینی در دین مقدس اسلام، زمان‌بندی شده می باشد.طوریکه می فرماید: « أَقِمِ اَلصَّلَاةَ لِدُلُوكِ اَلشَّمْسِ إِلَىٰ غَسَقِ اَلَّيْلِ» ای محمد! بر ادای نماز در وقت مقررش پایدار باش،«**نماز را از وقت زوال آفتاب**» از میانه آسمان و برگشت آن از جانب مشرق به جانب مغرب «**برپا دار**» که این نماز، عبارت از نماز ظهر است «**تا نهایت تاریکی‌شب**» که مراد از آن: دو نماز مغرب و عشاء است.
غسق: به‌هم آمدن شب وتاریکی آن است. بنابراین، از زوال آفتاب تا نهایت تاریکی شب، چهار نماز ـ یعنی نمازهای ظهر و عصر و مغرب و عشاء ـ را دربر می‌گیرد.
نماز یگانه عبادتی است که به نام « قُرْآنَ » توصیف شده است. طوریکه می فرماید:
« وَ قُرْآنَ اَلْفَجْرِ » «**وقرآن خواندن صبح را لازم گیر**» مراد: خواندن نماز صبح است زیرا قرائت در نماز صبح، طولانی خوانده می‌شود. پس «**قرآن خواندن صبح**» هم نماز پنجم است. به این ترتیب، آیه کریمه جامع هر پنج نماز است.
« إِنَّ قُرْآنَ اَلْفَجْرِ كَانَ مَشْهُوداً » همچنان در این آیه مبارکه در می یابیم که: قرآن و تلاوت آن در نماز، محور اصلی است.زیرا فرشتگان به برکت قرآن و شرافت این زمان مخصوص، همواره در قرائت نماز صبح حاضر می‌شوند.وبا تمام وضاحت در می یابیم که: در میان نمازها، نماز صبح مقام ومنزلت خاصی خود را دارد.
در حدیث شریف آمده است: فرشتگان شب و روز به نوبت مراقب شما می‌باشند و در موقع نماز عصر و نماز صبح با هم جمع می‌شوند... تا آخر حدیث.
مفسران گفته‌اند: این آیه به نمازهای فرض اشاره دارد؛ چرا که «دلوک شمس» یعنی زوال آفتاب که وقت نماز ظهر و عصر است، و «غسق اللیل» که عبارت است از

تاریکی شب، به نماز مغرب و عشاء اشاره می‌کند. و «قرآن الفجر» یعنی نماز صبح. بدین ترتیب آیه به صورت اشاره نمازهای پنجگانه را بیان می‌کند.(مفسرقرطبی گفته است: به اجماع جمعی از مفسرین این آیه به نمازهای فرض اشاره دارد.)

وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا ﴿٧٩﴾

و در بخشی از شب برخیز و نماز تهجد بخوان، این یک فرضیه اضافی مخصوص توست، باشد که پروردگارت تو را به مقامی پسندیده برساند. (۷۹)

تفسیر :

«وَ مِنَ اَللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نٰافِلَةً لَکَ »«فَتَهَجَّدْ»: تهجّد از (هجود) به معنی به خواب رفتن است. لیکن در باب تفعّل معنی سلب را می‌رساند، یعنی ترک خوابیدن. و «تهجد»، به معنای برطرف کردن خواب با عبادت می‌باشد.

تا کسی خود گامی به سوی کمال برندارد، خداوند او را به مقامی نمی‌رساند طوریکه الله متعال در آیه مبارکه هدایت فرمود:«وَ مِنَ اَللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نٰافِلَةً لَکَ » و بعد از خواب شب برخیز و پاسی از آن را در حالی که خوانندۀ کتاب الهی قرآن عظیم الشأن هستی نماز بگذار،پاسی از بهترین زمان برای عبادت است.نماز شب از نمازهای بسیار با فضیلت است و در سوره‌های مزّمل و مدّثر آمده است: «قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا»

«نافِلَةً»: عبادت زائد بر نمازهای پنجگانه. مراد نماز تهجّد است که برای پیغمبر اسلام واجب بوده و برای پیروانش سنّت است.

در حدیث شریف آمده است که ازرسول الله ﷺ پرسیدند: بعد ازنمازهای فرض کدام نمازافضل است؟ فرمودند: «نماز شب».**«که این نماز شب نافله‌ای مخصوص توست»** افزون بر فرائض. به‌قولی: نماز شب (تهجد) برای رسول الله ﷺ فرض بود و برای امت شان نافله است.

باید گفت:تا کسی خود گامی به سوی کمال برندارد، خداوند او را به مقامی نمی‌رساند.

«عَسىٰ أَنْ يَبْعَثَکَ رَبُّکَ مَقٰاماً مَحْمُوداً » تا این کار افزونبخش حسناتت و بلند بردن درجاتت باشد، شاید (ای پیامبر)خداوند متعال تورا روز قیامت شفاعتگر مردم برانگیزد و با آغاز فیصله میان مردم سختی‌های عرصات محشر را بر آنان سبک گرداند، وانگه تو در مقامی قرار بگیری که اولین و آخرین تو را در آن بستایند، که این مقام، مقام شفاعت عظمی است.

مفسران گفته‌اند: عَسىٰ در کلام خدا معنی تحقیق می‌دهد؛ زیرا وعده‌ی خداوند کریم غیر قابل تخلف است. به همین خاطر ابن عباس گفته است: عسی از طرف خدا معنی وجوب و تعیین می‌دهد.

مقام محمود:

مراد از (مقام محمود) در نزد اکثر علماء (مقام شفاعت کبری) است که سبب نجات مردم از مصائب روز محشر می‌گردد، اللهم ارزقنا شفاعة نبینا محمد ﷺ.

در حدیث آمده آست:

1752- عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، يَقُولُ: «إِنَّ النَّاسَ يَصِيرُونَ يَوْمَ القِيَامَةِ جُثًا، كُلُّ أُمَّةٍ تَتْبَعُ نَبِيَّهَا يَقُولُونَ: يَا فُلاَنُ اشْفَعْ، يَا فُلاَنُ اشْفَعْ، حَتَّى تَنْتَهِيَ الشَّفَاعَةُ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَذَلِكَ يَوْمَ يَبْعَثُهُ اللَّهُ المَقَامَ المَحْمُودَ» [رواه البخاری: 4718].

1752- از ابن عمر(رض) روایت است که گفت: مردم در روز قیامت به زانو درآمده و هر امتی به دنبال پیامبرش می‌افتند و می‌گویند: یا فلان [برای ما] شفاعت کن! یا فلان [برای ما] شفاعت کن! تا آنکه شفاعت به پیامبر خدا ج می‌رسد، و این همان روزی است که خداوند متعال (مقام محمود) را برای [محمد ج] ارزانی می‌دارد.

مفسر کبیر جهان اسلام ابن‌کثیر احادیث متعددی را در شرح این مقام نقل کرده و با بیان مقدمه‌ای که ناظر بر بسیاری از این احادیث است می‌گوید: «در روز قیامت برای‌رسول الله ﷺ خصلت‌ها و تشریفات مخصوصی وجود دارد که هیچ کس در آنها با ایشان برابر نیست زیرا:

- آن حضرت ﷺ اولین کسی هستند که زمین از پیکر مطهرشان شکافته می‌شود.
- ایشان به‌سوی محشر سواره برانگیخته می‌شوند.
- برای‌شان در محشر پرچمی است که انسان وهمه فرزندان وی در زیر پرچم ایشان قرار دارند.
- برای‌شان در محشر حوضی است که خلقی بسیار بر آن وارد می‌شوند.
- برای‌شان نزد خداوند متعال شفاعت عظمی است تا حق تعالی بر اثر شفاعت ایشان، برای فیصله دادن نهایی میان خلایق تشریف آورد و این بعد از آن است که مردم این شفاعت را از آدم درخواست می‌کنند، سپس از نوح، آن‌گاه از ابراهیم، سپس از موسی و آن‌گاه از عیسی علیهم السلام اما همه آنها می‌گویند که ما اهل این شفاعت نیستیم. پس سرانجام نزد محمد ﷺ می‌آیند و آن حضرت رسول الله ﷺ درجواب درخواستشان می‌گویند: «من اهل آنم! من اهل آنم!».
- از جمله این تشریفات: شفاعت آن حضرت ﷺ در حق گروههایی از مردم است که فرمان افگندن‌شان در دوزخ صادر شده ولی در اثر شفاعت ایشان از دوزخ برگردانده می‌شوند و این نوع دیگری از شفاعت است که غیر از شفاعت عظمی برای جملگی خلایق می‌باشد.
- از جمله این تشریفات یکی این است که ایشان اولین پیامبران در قضاوت میان امتشان هستند، یعنی امتشان اولین امتی است که الله متعال حساب کارشان رافیصله می‌دهد.
- ایشان اولین پیامبران در گذراندن امت خویش از پل صراط اند.
- ایشان اولین کسی هستند که در بهشت شفاعت می‌کنند. و این نوع دیگری از شفاعت خاصه است.
- ایشان اولین کسی هستند که به بهشت وارد می‌شوند و امتشان نیز قبل از همه امت‌های دیگر به بهشت داخل می‌شوند.
- ایشانند که برای بلند بردن درجات گروههایی شفاعت می‌کنند که اعمالشان در حد و اندازه آن درجات نیست و این نوع دیگری از شفاعت خاصه است.
- ایشان صاحب «وسیله» ای هستند که برترین منزلت در بهشت است، که این منزلت جز برای آن حضرت ص، لایق شأن هیچ کس دیگری نیست.
- چون خداوند متعال در حق گنهکاران اذن شفاعت دهد، فرشتگان و پیامبران و مؤمنان صالح همه برای‌شان شفاعت می‌کنند اما آن حضرت ص در حق خلقی‌عظیم

شفاعت می‌کنند که هیچ کس جز الله متعال شمارشان را نمی‌داند پس هیچ‌کس همانند ایشان شفاعت نمی‌کند».

از جابربن‌عبدالله (رض) روایت شده است که رسول الله ﷺ در حدیث شریف فرمودند: «هر کس در هنگام شنیدن أذان بگوید: اللهم رب هذه الدعوة التامة والصلاة القائمة آت محمداً نِ الوسيلة والفضيلة وابعثه مقاماً محموداً الذي وعدته قطعا شفاعت من بر وی در روز قیامت حلال می‌شود».

وَقُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا ﴿٨٠﴾

و بگو: پروردگارا! مرا [در هر کار و شغلی] به نیکی داخل کن و به نیکی (از آن) بیرون آور و از جانب خود قوتی به من عطا فرما که یار و مددگارم باشد.(٨٠)

«وَ قُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِی مُدْخَلَ صِدْقٍ وَ أَخْرِجْنِی مُخْرَجَ صِدْقٍ»بگو: پروردگارا! مرا در آنچه به خیر و صلاح من است، به مدخلی صِدق که همانا مدخل هدایت و رشد و توفیق است داخل کن و مرا از آنچه برایم در گفتار و کردار شر است، به مخرجی درست خارج‌ساز. صدق، بهترین وصف و حالت يك كار و يك شخص در آغاز و انجام آن است. چه بسا کارهایی که آغاز غیر صادقانه دارد و با قصد ریا، سمعه، فریب، برتری‌جویی و مانند آن شروع می‌شود، یا آغازی صادقانه دارد، ولی پایانی آمیخته به غرور، عُجب، منّت، حبط و سوءعاقب پیدا می‌کند و برکات آن محو می‌شود. رمز شکست بسیاری از حرکت‌ها، نبود صداقت در آنها و قطع امداد الهی از آن است.

«وَ اِجْعَلْ لِی مِنْ لَدُنْکَ سُلْطاناً نَصِیراً (80) »از جانب خودت برای من نیرو و یارانی فراهم فرما که مرا یاری دهند به نحوی که بر دشمنانت غالب آیم و به وسیله‌ی آن دین تو را استوار بدارم.

خدا دعایش را مستجاب کرد او را بر دشمنان غالب کرد و دین او را بر سایر ادیان فایق گرداند.

در بیان شأن نزول این آیه مبارکه آمده است که: این آیه هنگامی نازل شد که رسول الله ﷺ به هجرت مأمور شدند. مراد: داخل کردن آن حضرت ﷺ به مدینه و بیرون آوردنشان ازمکه است به ورودی عزتمندانه و بیرون آوردنی پیروزمندانه همراه با مدد و نصرت‌حق تعالی. ولله الحمد که چنین شد.وخداوند متعال برای آن حضرت صلی الله علیه وسلم پایه‌های دولتی کریمه و مقتدر را در مدینه برافراشت. ابن‌کثیر می‌گوید: «این قول راجح تر است».

همچنان سایر مفسران از جمله:حسن و ضحاک گفته‌اند: منظورش وارد شدن به مدینه‌ی منوره و خارج شدن از مکه‌ی مکرمه می‌باشد، که مشرکین بعد از این که توطئه‌ی قتلش را چیدند او را از مکه اخراج کردند.(طبری این قول را برگرفته و مشهور نیز همان است، اما معنی اول ظاهرتر است؛ زیرا قبل از آن لفظ بعث آمده است. منظور از دعا این است که بر ایمان بمیرد و بر ایمان زنده شود.)

وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا ﴿٨١﴾

و بگو: حق آمد و باطل نابود شد، بی‌گمان باطل همیشه نابود شدنی است. (٨١)

«وَ قُلْ جٰاءَ اَلْحَقُّ وَ زَهَقَ اَلْبٰاطِلُ»و ای پیامبر! به کافران بگو: **حق آمد** یعنی: آنچه که الله متعال به پیامبرش از ظهور و پیروزی اسلام وعده داده بود، تحقق یافت **«و باطل نابود شد»** یعنی: بعد از فروغ نور ایمان، شرک و بت‌پرستی بساطش را برچید. عاقبت، باطل رفتنی و نابود شدنی است و حقّ، باقی و پایدار. جاءَ... زَهَقَ (فعل ماضی نشانه قطعی بودن است.)

زهق: زهق و زهوق: هلاك و بطلان و اضحملال. زهوق: باطل شونده، منظور آشكار شدن بطلان باطل و اضمحلال آنست.

«إِنَّ اَلْبٰاطِلَ كٰانَ زَهُوقاً (81) »**«هرآینه باطل همواره نابودشدنی است»** دیگر جایی برای

باطل موجود نیست و ثبوت و بقایی نخواهد داشت؛ زیرا آشفته و متلاشی گشته است.

عاقبت، باطل رفتنی و نابود شدنی است و حقّ، باقی و پایدار. «جاءَ... زَهَقَ »(فعل ماضی نشانه قطعی بودن است.)

بقای حقّ و نابودی باطل، يك سنّت وقانون الهی است، بادرنظرداشت اینکه پیروان حقّ کم و طرفداران باطل زیاد باشند. قرآن عظیم الشأن در(آیه: 18 سوره انبیاء) میفرماید: «نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْباطِلِ فَيَدْمَغُهُ» ما حقّ را بر سر باطل می‌کوبیم و آن را نابود می سازیم.

باطل در ماهیت وجوهره عناصر خود از مایه‌های بقا برخوردار نیست بلکه حیات موقت خویش را ازعوامل خارجی و تکیه‌گاه‌های غیرطبیعی استمداد می‌کند پس چون این تکیه‌گاه‌ها سست شوند، باطل نیز فرومی‌پاشد؛ اما حق عناصر وجودی خویش را از ذات وماهیت خود بر می‌گیرد.

بخاری و مسلم از ابن مسعود (رض) روایت کرده‌اند که فرمود: وقتی که پیامبر صلّی الله علیه وسلم در سال فتح وارد مکه شد، در اطراف کعبه سی‌صد و شصت بت قرار داشت. پیامبر صلّی الله علیه و سلم با چوبی که در دست داشت آنها را می‌زد و می گفت:« جٰاءَ اَلْحَقُّ وَ زَهَقَ اَلْبٰاطِلُ إِنَّ اَلْبٰاطِلَ كٰانَ زَهُوقاً »، تمام بت‌ها واژگون گشته و آنگاه پیامبر صلّی الله علیه و سلم دستور شکستن آنها را داد و شکسته شدند.(تفسیر کبیر رازی ۲۳/۲۱ و بخاری اصل حدیث را اخراج کرده است.)

وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا ﴿٨٢﴾

و از قرآن آنچه را که سبب شفاست و برای مؤمنان رحمت است نازل می‌کنیم، (ولی) بر ظالمان جز خسارت و نقصان نمی‌افزاید. (۸۲)

«شِفَآءٌ»: بهبودی ازامراض فکری و اخلاقی درشخص و جامعه. مراد مرحله پاکسازی یا به اصطلاح عرفاء مقام تخلیه است. طوریکه یاد آور شدیم:«شِفاءٌ»: صحت و سلامت. «الشفاء من المرض» رسیدن به سلامت است چون قرآن از جانب پروردگار است که خالق بشر و فطرتِ اوست، قوانین آن نیز با فطرت مطابق و نجات دهنده‌ی اوست.

« رَحْمَةٌ »: رحمت الهی به بندگان، بر اثر شکفتن گُل ایمان در پرتو آیات قرآن. مراد مرحله نوسازی یا به اصطلاح عرفاء مقام تحلیه است.

«خسارا»: خسر، خسران، خسار: ضرر. «کم شدن و کم کردن». زیان.

«وَ نُنَزِّلُ مِنَ اَلْقُرْآنِ ما هُوَ شِفاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ »در قرآن آیاتی نازل می‌کند خدای رحمان رحیم از آیات قرآن کریم آنچه را که قلب هرمریض را از امراض شبهاتی چون کفر و شک و نفاق و از امراض شهوات و علاقه به زنا و انواع فحشا پاکیزه می‌سازد و آنچه را که اجسام را از امراض و آلام – با خواندن و دمیدن این کلام – شفا می‌بخشد، وهمچنان آیاتی را نازل می‌کنیم که در بردارنده‌ی رحمت و هدایت برای مؤمنان می باشند و ایمان و حکمت و خیر فراوان را با خود می‌آورند.

قابل یاد آوری است که: کلمه‌ی »مِنَ» در «مِنَ الْقُرْآنِ»، به معنای «بعض» نیست تا دلالت کند بر اینکه بعضی از قسمت‌های قرآن شفاست، بلکه بیان می‌کند که هر آنچه از قرآن کریم نازل می‌شود، شفابخش است.با آنکه قرآن برای هدایتِ همه است؛ «هُدىً لِلنَّاسِ» (بقره، 185.) ولی تنها کسانی از این نور مستفید می شوند، که سینه خویش را به سوی آن باز کنند و لجاجت و عناد را کنار گذاشته، با روحی سالم به سراغ قرآن روند.

واقعیت امر اینست که: استدلال قرآن، رکود فکری را شفا می‌دهد؛ موعظه‌ی قرآن، قساوت

را درمان می‌کند؛ تاریخ قرآن تحیّر را برطرف می‌سازد؛ زیبایی آهنگ و فصاحتش روح فراری راجذب می‌کند؛ قوانین و احکامش عادات خرافی را ریشه کن می‌سازد؛ تلاوت و تدبر در آن، امراض جهالت و غفلت را شفا می‌بخشد؛ تبرّك به آن، امراض جسمی را شفا می‌دهد و رهنمودهای آن، تاریکی‌ها را روشن می‌کند.

«وَ لاٰ يَزِيدُ اَلظّٰالِمِينَ إِلاّٰ خَسٰاراً (82) »**«ولی»** این قرآن **«برکافران »** که تکذیب به دین حق و قرآن را به‌جای تصدیق آن نهاده‌اند **«جز زیان نمی‌افزاید»** یعنی: جز هلاکت و نابودی نمی‌افزاید زیرا شنیدن قرآن آنها را شدیدا بر سر غیظ و خشم آورده و انگیزه تمرد و سرکشی را در آنان بالا می‌برد، که بر اثر آن به ارتکاب بیشتر زشتی‌ها و مفاسد روی می‌آورند و در نتیجه هلاک می‌شوند. بنابراین قرآن برای مؤمنان، ایمان و برای کافران، سرکشی و طغیان می‌افزاید.

وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَأَى بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يَئُوسًا ﴿٨٣﴾

و هنگامی که برانسان نعمت بخشیم، (از حق) روی بگرداند، و (متکبرانه) به پهلوخود را کنار می‌کشد، و هنگامی که (کمترین) بدی به او برسد،(از رحمت الله) ناامید می گردد. (٨٣)

تشریح کلمات واصطلاحات:

«أَعْرَضَ»: از شکر نعمت منصرف و از طاعت و عبادت روگردان می‌شود. «نَأَيا بِجَانِبِهِ»: خویشتن را از یاد منعم اصلی به دور می‌کند. شانه‌های خود را بالا می‌اندازد و تکبّر می‌ورزد. «يَئُوساً»: بسیار مأیوس و دلتنگ و ناشکیبا (هود / 9 - 11). مراد این است که کافران، هم در برابر خوشیها و هم در برابر سختی‌ها خود را گم می‌کنند. در حال نوا مست و مغرور، و در وقت بلا پست و زبون می‌گردند. هر چند که در حالت یأس پرده‌های غفلت از روی فطرت کنار می‌روند و کافران بالإجبار به درگاه خدا روی می‌آورند و خالصانه رفع مشکلات را از قادر متعال درخواست می‌نمایند، امّا این توجّه اضطراری مایه افتخاری و دلیل بیداری حقیقی آنان نمی‌باشد. چرا که به محض رفع مشکلات و رهائی از طوفان حوادث، خودخواهیها و سرکشیها از ایشان سرمی‌زند و

تغییرجهت می‌دهند (یونس / 12 و 22 و 23، اسراء / 67، عنكبوت / 65). (تفسیر نور).

تفسیر :
باید یاد اور شد که: رفاه و آسایش، زمینه ساز غفلت است،انسان به جای اینکه نعمت را از خدا بداند و به او بگرود، آن را از فکر، استعداد، نبوغ و کار خود می‌پندارد و خدا را رها می‌کند.
ودرضمن باید یاد اور شویم که:انسان آن قدر ضعیف است که با نعمتی، گرفتار غفلت شده و با سختی و حادثه‌ی کوچکی، نا امید می‌شود.

قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَى سَبِيلًا ﴿٨٤﴾

بگو: هر کس بر پایه خلق و خوی و عادت های اکتسابی خود عمل می کند، پس پروردگارتان بهتر می‌داند که چه کسی راه یاب‌تر است. (٨٤)
«قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلىٰ شاكِلَتِهِ» رفتار انسان برگرفته از شخصیّت فکری و روحی و اخلاقی اوست.ای پیامبر! به مردم بگو: هر کس از شما بر حسب آنچه که مناسب حال وی است و بر حسب آن اعمالی که برایش مقدر شده است، عمل می‌کندپس اگر نفس انسان روشن و
پاک باشد، اعمال نیک و شایسته از او سر می‌زند.
و اگر نهادش منحرف و کافر باشد، اعمال نکوهیده و تبهکارانه از او سر می‌زند. «فَرَبُّكُمْ
أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدىٰ سَبِيلاً »و پروردگار شما به هرکه راه یافته‌تر باشد، داناتر است» یعنی: در نهایت امر، ممیز حق تعالی است پس اوست که میان مؤمنی که در هنگام نعمت اعراض نمی‌کند و در وقت محنت مأیوس نمی‌شود و میان کافری که شأن و شیوه وی سرمستی و سرکشی در برابر نعمت‌ها و نومیدی ویأس در هنگام ناکامی‌هاست، تمییز می‌دهد و هر عمل‌کننده‌ای را در برابر عملش جزا می‌دهد.
یعنی گفته می توانیم که: راههای هدایت نیز درجات و سلسله مراتب دارد، هر کس نیّت بهتری داشته باشد، به هدایت نزدیک‌تر است.

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا ﴿٨٥﴾

و (ای پیامبر!) از تو درباره ی روح سؤال می کنند، بگو: روح از امر پروردگار من است، و از علم به شما داده نشده است، مگر اندکی. (٨٥)
تفسیر :
قبل از همه باید گفت که:حقیقت روح، فوق فهم ودانش بشر وسرّی از اسرار الهی است.
درتفسیر«تفسیر انوار القرآن» آمده است:یعنی: علمی که خداوند متعال آن را به شما داده، اندک است وهر قدرعلم بشروميدان مدنيت انکشاف يابد، بشر از گستره بی‌کران معلومات جز اندکی از علم بهره ندارد و معلومات آن نسبت به مجهولاتش بسیار ناچیز است.
از سیاق آیه بر می‌آید که این معنی هرچند در کل علوم مصداق دارد اما بیشتر ناظر بر علم و دانش بشر در باره روح است.

روح چیست:

«الرُّوح»: روح انسان. جان. مراد آفریده‌ای از آفریدگان الله متعال است که ساختمان و ماهیت آن فراتر از ساختمان و ماهیت جهان ماده است و غیبی از غیوب الهی است و طوریکه یاد آور شدیم:حقیقت آن بر ما روشن نیست.
روح (یا نفس)، حیات بخش و حرکت آفرین تن انسان است. روح، جسم نیست و خصوصیات آن را ندارد؛ اما به بدن متعلق است، تعلقی از نوع تدبیر و دخل و تصرف [در جسم]. [غزالی و راغب اصفهانی].
روح، به معنی لبّ (خلاصه وچکیده) هر شیء، معنی شده است.
روح، ظوریکه در فوق گفتیم ؛عنصری غیرمادی و نیروی زندگی بخش است که جسم را اداره می کند و به آن پایدار است. روح، مدار بدن انسان و سرآغاز حیات اوست و کسی انکارش نمی کند.
روح، لطیفه ای مدرکه ی انسان، که مصداق آیه ی «قل الروح من امر ربی» و از عالم امر، نازل شده است.
مفسر مشهور جهان اسلام امام فخر رازی می گوید: روح، جوهری بسیط و مجرد و عنصری نورانی زنده و متحرک و ممتاز و سرشتش با این پیکر مادی محسوس، هم خوان نیست و چون جریان آب در گل، در بدن روان است و وقتی که جسم صلاحیت پذیرش آن را داشته باشد، [به امر «کُن» پا به عرصه ی وجود می گذارد و بر مرکب شایسته ی خود سوار می شود و جسم را حیات می بخشد [و اگر خودداری کند، جسم می میرد].
«روح، رازی است از رازهای غیبی و مقدس الهی که جز الله متعال کسی به آن پی نمی برد و در وجود انسان به ودیعت نهاده شده است، هرچند نوآوریهای فراوانی به ثمر نشسته، باز انسان از درک این راز شگفت انگیز سرگردان است که روح چیست، از کجا آمده، به کجا می رود، ماندن و رفتنش چگونه و کی است؟! آن چه انسان می داند، این است که:
قرآن از روح یاد کرده است...» [برداشتی از تفسیر فی ظلال و...]
در تفسیر قاسمی به نقل از ابن قیّم و وجوه روح در قرآن آمده است:
الف: روح به معنای وحی: (سوره غافر آیه 15)، (سوره شوری آیه 52) به این دلیل به وحی روح گفته می شود؛ چون، دلها و روانها به آن جان تازه می گیرند.
ب: روح به معنای نیرو و یاری و پایداری که خدا بدان سبب بندگان مخلص را تأیید می کند: (سوره مجادله آیه 22).
ج: به معنای جبرئیل (سوره نحل آیه 102)، (سوره شعراء آیه 193)، (سوره نبا آیه 38)، (سوره قدر آیه 4).
د: روح در جواب مشرکان و ستیزه جویان: (سوره اسرا 85) و روح از عالم فرمان خداست و بس.
هـ: روح به معنای عیسی پسر مریم (علیهما السلام) (سوره نساء آیه 171).
نویسنده ی تفسیر الواضح می فرماید: «می گویند: الروح من امر ربی: یعنی، روح، جزئی [پرتوی] از خدای سبحان است و کسی جز او، حد و مرز آن را نمی شناسد و قرآن می فرماید: «...و نفخت فیه من روحی...»: از روح خود در آن دمیدم...(سوره حجرآیه 29)

«يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ » ﴿٢٧﴾. (ای نفس مطمئنه) ۲۷«ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً ﴿٢٨﴾. خشنود و خداپسند به سوی پروردگارت بازگرد) ۲۸) «فَادْخُلِي فِي عِبَادِي ﴿٢٩﴾ (و در میان بندگان من درآی (۲۹) «وَادْخُلِي جَنَّتِي ﴿٣٠﴾ (و در بهشت من داخل شو (۳۰) (فجر آيات 27 الی 30).

يادداشت: نفس، همان روح است. روح، سبب به حرکت در آوردن جسم آدمی است، وقتی وارد بدن شد، به نفس خطاب می شود. (بنقل از تفسیر فرقان شیخ بهاء الدین حسینی)

شأن نزول آيه:

ابن عباس (رض) در بيان شأن نزول آيه مباركه می فرماید: قریش به یهود گفتند؛ به ما چیزی بیاموزید تا از این مرد (یعنی محمد ﷺ) بپرسیم. یهود به آنان گفتند: از او درباره روح سؤال کنید. پس قریشیان سؤال کردند و الله متعال این آیه را نازل فرمود.

یادداشت:

قابل یاد آوری است که:کلمه‌ی «روح»، 21 بار درقرآن عظیم الشأن تذکر رفته است.

- روحی که در جسم انسان دمیده شده است. «نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ» « سجده، 9»
- وحی. «يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلى مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ» « غافر، 15.»
- قرآن. «كَذلِكَ أَوْحَيْنا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنا» « شوری، 52.»
- روح القدس. «أَيَّدْناهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ» « بقره، 87 »
- بزرگ فرشتگان. «تَنَزَّلُ الْمَلائِكَةُ وَ الرُّوحُ» « قدر، 4».

ولی به هر حال روح بشر، امری پیچیده، ناشناخته و نفخه‌ای الهی و دارای بعد آسمانی است و تنها خداوند آن را می‌شناسد. قابل ذکر است که موضوع روح در تورات نیز مبهم باقی گذاشته شده است.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه قبلی، پیامبر را به نبوت، وحی و شفابخش بودن قرآن و پایداری و رحمت

بودن آن، اطمینان قلبی داد،اینک درآیات (86 الی 93) یکبار دیگر به بیان گرفته میشود که: اگر تمام جن و انس با هم دست به هم کنند که همانند قرآن را بیاورند هرگز نخواهند توانست. پس از مبارزه طلبی سرانجام درمانده شدند و سرسختی و لجبازی را از خود نشان دادند و شش بهانه را -که در آیه های بالا آمده - مطرح کردند و یکی از آنها را از پیامبر درخواست کردند.

وَلَئِنْ شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنَا وَكِيلًا ﴿٨٦﴾

و اگر بخواهیم آنچه را که به تو وحی کرده ایم؛ (از سینه ات) می بریم، آنگاه در برابر ما برای خود هیچ کارسازی (و مدد کننده ای) نخواهی یافت. (۸۶)

تفسیر :

«وَ لَئِنْ شِئْنٰا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِی أَوْحَیْنٰا إِلَیْکَ»باید نعمت‌ها را از جانب خداوند بدانیم و مغرور نعمت هانشویم، زیرا بقا و زوال نعمت‌ها به اراده‌ی الله متعال ست. طوریکه می فرماید: ای پیامبر! اگر بخواهیم همین قرآن را که از جانب خدای رحمان به تو وحی شده است، از قلبت پاک ومحو می‌کنیم و آن را می‌بریم و چنین عملی در توان ما می باشد.« ثُمَّ لاٰ تَجِدُ لَکَ بِهِ عَلَیْنٰا وَکِیلاً (86) »آنگاه کسی را نمی‌یابی که کمکت نماید واز این محوسازی

و فراموشی تورا بازدارد، یا بعد از آنکه قرآن را فراموش کردی، آن رامجدداً به حافظه‌ات برگرداند.
آیه مبارکه فوق الذکر؛ حالت تهدیدآمیز نسبت به پیامبر دارد که خداوند، همچنان که عطا می‌کند، اگربخواهد بازپس می‌گیرد. طوریکه در(آیه‌ی 87)ایت لحن تشویق آمیزی دارد.
باید گفت که:قرآن، وحی، نبوّت، خاتمیّت وشفاعت، همه از تفضّلات الهی نسبت به پیامبر ﷺ بوده واز مقام ربوبیّت خدا سرچشمه می‌گیرد و خداوند عطاهایش را از او بازپس نمی‌گیرد، هر چند دستش باز، قدرتش استوار و می‌تواند همه را بازگیرد.

إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ إِنَّ فَضْلَهُ كَانَ عَلَيْكَ كَبِيرًا ﴿٨٧﴾

لیکن (باقی ماندنش به سبب) رحمتی از جانب پروردگارت است؛ بدون شک فضل او بر تو بزرگ است. (۸۷)
تفسیر :
«إِلاَّ رَحْمَةً مِنْ رَبِّکَ» «مگر به سبب رحمتی از جانب پروردگارت» یعنی: به سبب رحمتی که در حق توداریم، این قرآن و این علم را باقی گذاشتیم و نخواستیم آن را از بین ببریم.«إِنَّ فَضْلَهُ کَانَ عَلَیْکَ کَبِیراً (87)»بیگمان فضل او بر تو همراه بزرگ بوده است، زیرا تو را به نبوت برگزیده، خاتم پیامبران و سرور اولین و آخرین قرار داده است. با قرآن کریم گرامی‌ات داشته، به مقام محمود مشرفت گردانیده، حوض کوثر را به تو بخشیده و غیر این‌ها از مراتب عالي و منازل برتر را به تو موهبت نموده است.
منظور آیه منت نهادن بر پیامبر صلّی الله علیه و سلم و بر حذر داشتن او از زیاده‌روی و تفریط است. و هر چند او مورد خطاب است اما مقصود امتش می‌باشد.

قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا ﴿٨٨﴾

بگو: قطعاً اگر جنّ و انس جمع شوند (و متفق شوند) تا مانند این قرآن را بیاورند، هرگزنمی توانند مانندش را بیاورند، هرچند بعضی از ایشان پشتیبان و مددگار بعض دیگر باشند. (۸۸)
تفسیر :
ناتوانی در آوردن نظیرِ قرآن، دلیل براعجازوعظمت قرآن عظیم الشأن است:
این آیه شریفه جوابی قوی ودندان شکنی به گفتار آنعده از افراد است که می گفتند: «لَوْ نَشاءُ لَقُلْنا مِثْلَ هذا» (آیه 31 سوره انفال) ما هم اگر بخواهیم، می‌توانیم مثل قرآن را بیاوریم. و این دعوت قرآن به مبارزه و آوردن نمونه‌ای مثل خود (تحّدی)، قرن‌است که بی‌جواب مانده است و تا کنون نیز دشمنان قرآن اعم از عرب وعجم با داشتن همه امکانات، نتوانسته‌اند مثل قرآن را بیاورند.زیرا مخلوق از آوردن نظیر آنچه که خالق می‌آورد، عاجز است «هرچند برخی از آنها پشتیبان برخی دیگر باشند» و به همدیگر مدد و یاری رسانند.یعنی اگر تمام فصیحان و بلیغان انس و جن گرد هم آیند که شبیه این قرآن را بیاورند، حتی اگر به یکدیگر کمک و مساعدت کنند، نخواهند توانست مانند آن را بیاورند؛ زیرا چنین امری خارج از دایره‌ی توان آنها قرار دارد، و هیچ کس توانایی آن را ندارد.

مفسران در تفاسیر خویش می نویسند که: خصوصیت بخصوص ومعجزه اساسی قرآن عظیم الشأن در این است:که این کتاب هم معجزه است، هم روان و متنوّع، هم خبر از آینده می‌دهد، هم بهترین داستان‌ها را دارد، هم بهترین شیوه‌ی دعوت را دارد، هم بیان کننده‌ی همه‌ی شؤن زندگی وضرورت های شخصی واجتماعی،دنیوی واخروی در همه عصر ها می باشد.

وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا ﴿٨٩﴾

و به تحقیق (ما) در این قرآن برای [هدایت] مردم از هر مَثَل و داستانی به صورت های گوناگون بیان کردیم،ولی بیشتر مردم جز کفران و انکار را نپذیرفتند. (٨٩)

تفسیر :

«وَ لَقَدْ صَرَّفْنٰا لِلنّٰاسِ فِی هٰذَا اَلْقُرْآنِ مِنْ کُلِّ مَثَلٍ» «و به راستی در این قرآن از هر گونه مثلی، گوناگون بیان کردیم» .

«صَرَّفْنَا»: با شیوه‌های گوناگون بیان داشته‌ایم. انواع مختلف استدلال برحق را به صورتهای گوناگون تکرار کرده‌ایم (إسراء / 41).

تنوّع ودگرگونی‌های بیانی قرآن، ناشی از ابعاد اعجازی قرآن است یعنی: در قرآن سخن را به هرگونه معنی و مثل و داستانی که موجب عبرت‌گرفتن واندیشه ورزیدن وتفکراست به تکرار بیان کردیم، خداوند با آیات قرآن حجّت را بر مردم تمام کرده است.

اعم از بیان پندها، موعظه‌ها، ترغیب، تهدید، اوامر، نواهی، نشانه‌ها، داستان‌های پیشینیان و اخبار بهشت و دوزخ وقیامت لذا معانی آنها را مکرر در مکرر به وجوه مختلف و متعدد و به شیوه‌های متنوع روشن ساختیم تا شاید آنان ایمان آورند و اگر برخی از وجوه و شیوه‌های متنوع بیانی در کافران تأثیری نگذاشته، برخی دیگر بر آنان تأثیر بگذارد. دلیل انکار مردم، لجاجت آنان است، نه آنکه حجّت برای آنان نیامده است.

قابل تذکر است که:اکثریّت، نشانه‌ی حقّانیت نیست طوریکه می فرماید: «فَأَبیٰ أَکْثَرُ اَلنّٰاسِ إِلاّٰ کُفُوراً (89)» با وجود دلایل قاطع و حجت واضح، اکثر مردم امتناع ورزیدند و جز انکار حق و تکذیب خدا و پیامبر چیزی را نپذیرفتند.

وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا ﴿٩٠﴾

ما هرگز به تو ایمان نمی آوریم؛ تااینکه از این سرزمین [خشک و سوزان مکه] چشمه ای پر آب و جوشان روان سازی!! (٩٠)

تفسیر :

خواهشات جاهلانه وغیر منطقی کفار درمورد معجزه:

خوانندگان محترم !

در آیات متبرکه (90 الی 93) برخی از خواهشت جاهلانه وغیر منطقی کفار که آنرا از رسول الله صلی الله علیه وسلم مطرح می ساختند مورد بحث قرار میدهد.

کفار هدف پیامبران، ارشاد مردم به توحید بود، ولی دیده می شود که گروهی به فکر باغ و زمین وطلا و نقره خویش بودند.بادرنظرداشت اینکه اعجاز قرآن کفار را مسکوت ساخت و با بیان و بلا غتش بر آن‌ها غلبه نمود،ولی رفتند تا از سر بهانه‌جویی معجزات دیگری را درخواست کنند از این رو گفتند: ای پیامبر! تو را باور نمی‌داریم و از پیامت پیروی نمی‌کنیم تا زمانیکه ازریگزارمکه برای ماچشمهٔ جاری بیرون نیاوری که ازآن بنوشیم!!

«ينبوع»،به آن چشمه‌ای گفته می‌شود که هیچ خشك نشود«تَفْجُرَ»:برجوشانی و بی‌انقطاع از آن فوّاره کنان آب بیرون فوّاره کند.
ملاحظه می نمایم ؛مشرکان که منکر اعجاز قرآن بودند، شرط ایمان آوردن خود را رسیدن به مادّیات قرار داده و توقّعات نابجایی وغیر منطقی از پیامبر ﷺ را مطرح ساختند. غافل از آنکه پیامبر، برای اثبات نبوّت خود معجزه انجام می‌دهد، نه برای اشباع هوسهای مردم لجوج، یا سرگرمی وتفریح، یا فرار از کار وتلاش.
قابل یاداوری است که: هر درخواست و توقّعی مطرح شده توسط مشرکان در خواست های منطقی نیست.ولی اگر به زندگی نامه پیامبران مراجعه نمایم با تمام وضاحت در می یابیم که: در طول تاریخ از پیامبران و مبلغان مکتبی،همچو توقّعات نابجا زیادی مطرح گردیده است.

شأن نزول آیه:

از ابن عباس روایت شده است که سران قریش در کعبه اجتماعی تشکیل دادند و گفتند: محمد را بخوانید و با او گفتگو و بحث کنید، و او را وادار نمایید که دست از کارش بردارد. به او خبر دادند که بزرگان و اشراف قومت گرد هم نشسته‌اند و می‌خواهند با شما صحبت کنند. محمد به سرعت نزد آنان آمد-سخت علاقمند هدایت آنها بود-آنگاه به او گفتند: محمد ما به یاد نداریم در بین اعراب هیچ کس مانند تو برای قوم و قبیله‌اش دردسر و زحمت ایجاد کرده باشد. پدران را ناسزا گفتی، و به دین ما عیب و ایراد گرفتی، ما را بیعقل و اندیشه خواندی و در جمع ما تفرقه ایجاد کردی. پس اگر در ورای این مطلب خواهان مال و ثروت هستی، آنقدر مال در اختیارت قرار می‌دهیم که از همه ثروتمندتر شوی، و اگر در پی کسب مقام و منزلت اجتماعی هستی، تو را سرور و بزرگ خود قرار می‌دهیم. و اگر دچار جن‌زدگی شده‌ای، ما حاضریم با مصارف شخصی خویش برایت طبیب بیاوریم تا صحت یاب یا با وجود این نمی‌توانیم برای تو کار مفیدی انجام دهیم که در آن صورت معذور خواهیم بود. پیامبر صلّی الله علیه و سلم فرمود: مرضی که می‌گویید ندارم، چشم طمع به اموال شما ندوخته‌ام و سروری شما را نمی‌جویم و پادشاهی شما را نمی‌خواهم. اما خدا مرا به عنوان پیامبر شما مبعوث فرموده است. اگر آن را از من بپذیرید، باعث آسایش دنیا و آخرت شما می‌شود، و اگر از قبول آن امتناع ورزید، منتظر فرمان خدا می‌مانم تا در بین من و شما حکم کند. آنگاه گفتند: ای محمد! مادامی که پیشنهادهای ما را نمی‌پذیری، از خدایت بخواه که این کوه‌ها را برای ما هموار سازد و ودر آن دریا های را برایمان جاری کند، و بعضی از پدران ما را زنده کند تا در مورد درستی گفته‌هایت از آنها سؤال کنیم. می‌دانی که هیچ کس مانند ما در روی زمین در تنگنا و سختی معیشت قرار ندارد. و از او بخواه برایت باغ و بستان و خزانه و گنج و طلا و نقره فراهم کند و تو را از ما بی‌نیاز کند. آنگاه آیه‌ی «وَ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَکَ حَتّٰی تَفْجُرَ لَنٰا مِنَ اَلْأَرْضِ يَنْبُوعاً » نازل شد.(زاد المسير ۵/۸۵).

أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا ﴿٩١﴾

یا باغی از نخل و انگور داشته باشی، آنگاه نهرها در میان آن به خوبی جاری سازی. (۹۱)
«جَنَّةٌ»: باغ پردرخت. «تَفْجِيراً»: سخت برجوشاندن و روان کردن.

أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمْتَ عَلَيْنَا كِسَفًا أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا ﴿٩٢﴾

یا اینکه آسمان را طوری که ادعا می‌کنی، پاره پاره بر (سر) ما فرود آوری، یا خداوند و فرشتگان را روبروی (ما) بیاوری. (۹۲)

تفسیر :

باید گفت که: معجزه از شئون ربوبیّت پروردگار با عظمت است، و سرچشمه‌ی آن اراده و حکمت الهی است و از شرایط معجزه آن است که بی‌هدف و بیهوده یا محال نباشد. ولی در می یابیم که ؛ کفّار درخواست‌های بیهوده رااز پیامبر اکرم ﷺ مطرح می ساختنداز جمله طوریکه در این آیه مبارکه آمده است.

ساقط ساختن آسمان آنهم کسفا: قطعه قطعه و پاره‌پاره که به نابودی همه می‌انجامد و کسی نمی‌ماند تا ایمان آورد. احضار خدا و فرشتگان هم محال است، چون جسم نیستند تا احضار شوند و ما آنان را مشاهده کنیم.طوریکه می گفتند:یعنی: آنها را به‌طور آشکار و محسوس در برابر ما حاضر کنی تا آنها را به چشم سر ببینیم. به‌قولی معنی »قبیلا« این است: تا اصناف فرشتگان را قبیله قبیله نزد ما بیاوری.

أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرُفٍ أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّى تُنَزِّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرَؤُهُ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا ﴿٩٣﴾

یا اینکه خانه ای (پر نقش و نگار) از سیم وزرداشته باشی، و یا اینکه به‌سوی آسمان بالا روی و به بالا رفتنت هم باور نداریم مگر اینکه کتابی برای ما بیاوری تا آن را بخوانیم. بگو: پروردگارم پاک و منزه است! آیا من جز بشری فرستاده شده هستم؟ (۹۳)

تفسیر :

«أَوْ یَکُونَ لَکَ بَیْتٌ مِنْ زُخْرُفٍ» **«یا»** ایمان نمی آوریم، تا زمانیکه یا قصر باشکوه و مجلل و بزرگی که از طلا ساخته شده باشد داشته باشی.

زخرف: یعنی طلا. به قولی مراد از زخرف این است که: برایت خانه‌ای مزین و آراسته به‌انواع زیورات و اشیای فاخر باشد؛ به عادت توانگران و مرفهان که خانه‌هایی پر از نقش و نگار و بسیار آراسته برای خود بنا می‌کنند.

در حدیث شریف آمده است که رسول الله ﷺ فرمودند: «پروردگاراین امر را که اگر بخواهم ریگزار مکه را برایم طلا گرداند، به خواست من موکول کرد اما من گفتم: نه! ای پروردگارم! من ترجیح می‌دهم که روزی سیر و روزی دیگر را گرسنه بگذرانم پس چون گرسنه شوم به‌سوی تو زاری کرده و تو را به یاد می‌آورم و چون سیر شوم تو را ستایش گفته و سپاست می‌گزارم».

«أَوْ تَرْقىٰ فِی اَلسَّمٰاءِ وَ لَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِیِّکَ حَتّٰی تُنَزِّلَ عَلَیْنٰا کِتٰاباً نَقْرَؤُهُ »این هم درخواست ششم و آخرین پیشنهاد آنها است که همگی آنها بر حماقت،جهل و نادانی آنان دلالت دارند؛ چرا که عادت و سنت خدا و حکمت او را در میان خلق نمی‌دانند.

یعنی ای محمد! یا این که با پلکان به آسمان به آسمان بالا روی، و ما صعود وبالا رفتنت را هم تصدیق نمی‌کنیم تا به سوی ما همراه کتاب گشوده‌ای از سوی الله متعال باز نگردی که در آن چنین نوشته شده باشد، تو محمد رسول خدا هستی!

واقعاً کفّار، لجوج و بی‌ادب اند. در تعبیر جمله «لَنْ نُؤْمِنَ» و «کَما زَعَمْتَ» نوعی بی‌ادبی
شان به وضاحت ملاحظه می شود..

آیا در یکی از پیشنهاداتشان بویی از منطق یا عقل یا گرایش به‌سوی حق، به‌مشام می‌رسد؟ هرگز! از این جهت خداوند متعال فرمود:«قُلْ سُبْحَانَ رَبِّی هَلْ كُنْتُ إِلاَّ بَشَراً رَسُولاً (93) »ای محمد! با ابراز تعجب از کفر و لجاجت آنها، به آنان بگو: پروردگار من از این چیزهایی که شما می‌گویید، پاک و منزه است.

«آیا من جز بشری فرستاده‌هستم؟» یعنی: من فرشته نیستم تا به آسمان بالا روم، من فردی از افراد بشر هستم و نه بیشتر؛ تنها تفاوتم با سایر افراد بشر در این است که: من از سوی الله سبحان وتعالی فرستاده شده‌ام تا پیامش را به شما ابلاغ کنم پس ای پیشنهاد دهندگان امور فوق! آیا شنیده‌اید که بشری بر آوردن چیزی از اینها توانا باشد؟ آخر من هم بنده‌ای مأمور هستم که هرگز حق تحکم را بر پروردگار خویش ندارم تا او را به‌رغم اراده‌اش وادار به امری از آن امور کنم.

بدین‌گونه، پروردگار بزرگ این پیشنهاداتشان را که همه از سر لجاجت و عناد بود و نه از روی حق جویی و حقیقت پویی، رد کرد.

خوانندگان گرامی !

در آیات قبلی در یافتیم که مشرکان الله واحد را انکار می کردند.اینک درآیات (94 الی 100) درباره سایرشبهات مشرکان وعلت واهی و بی اساس ایمان نیاوردن آنان را - که می گفتند: باید پیامبر از جنس فرشته باشد نه بشر وانکار دوباره زنده شدن را به بیان میگیرد.

همچنان خداوند متعال آن پیشنهاد ششگانه ی آنان را مردود شمرد و به پیامبر دستور داد تا به آنان بفهماند که اگر گنجینه های رحمت الهی را داشته باشند؛ چون تنگ نظر و بخیل هستند به کسی سود نخواهند رسانید.

وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَى إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا ﴿٩٤﴾

تنها چيزي که مانع شد مردم بعد از آمدن هدايت ايمان بياورند، اين بود که (از روي ناداني و بيخبري) گفتند: آيا خداوند بشري را به عنوان رسول فرستاده است؟!(۹۴)

تفسیر :

قبل از همه باید گفت:کفّار، بهانه‌جو و بی‌منطق اند، ویگانه دلیل را که پیش میگردند همین بود که چرا پیامبر بشری همانند آنهاست. شخصیّت و کرامت انسان، چون برای انسان جاهلی ناشناخته بود، طوری با خود فکر می کردند که گویا انسان لایق نبوّت نیست.

اشخاصیکه دارای منطق قوی ودرستی نیستند، در زیاتر از اوقات قوّت را نقطه ضعف می‌پندارند. انسان بودنِ پیامبر نقطه‌ی قوّت است، نه ضعف. چون به خاطر داشتن غرائز و امیال و مشکلات، درد انسان‌ها را بصورت خوبر وبهتر درک کرده می تواند، وهمچنان می‌تواند الگوی عملی باشد و نسخه‌ی مفیدی ارائه بدهد.

درآیه مبارکه آمده است:عامل وسببی که مانع ایمان مشرکین بعد از وضوح همه معجزات روشن شد، این بود که آنها بعید می‌دانستند خدا انسانی را به عنوان پیامبر برای خلق بفرستد.

همچنان آنان طوری تصور داشتند که: چگونه خداوند متعال پیامبری را از جنس بشر برمی‌انگیزد و چراپیامبر را از فرشتگان انتخاب نمی نماید !درحالیکه این

حقیقت نباید محل انکار و تردید و اعتراض قرار گیرد زیرا فرستادن پیامبر از جنس خودشان لطف و رحمتی برای‌شان است.

بهانه های کفّار در نیاوردن ایمان:

بهانه های کفّار در نیاوردن ایمان را قرآن عظیم الشأن چنین بیان فرموده است:

1 - چرا انبیا انسان‌هایی همچون ما هستند؟ درجواب باید گفت: بهترین نوع تبلیغ آن است که همراه با نمونه‌ی عملی و ارائه الگو باشد.

2 - اگر بناست انسانی پیامبر باشد، چرا فلانی از فلان خانواده یا شهر نباشد؟ جواب واضح همین است که: تقسیمات مردم براساس خیال و معیارهای مادّی است، امّا نزول و دریافت وحی لیاقت می‌خواهد.

3 - چرا خود ما پیامبر نباشیم؟ جواب همین است که: نبوّت مقامی بس والا، حتّی برتر از مقام فرشتگان است و هر انسانی با هر سابقه‌ای سزاوار پیامبری نیست.

4 - چرا فرشتگان برخود ما فرود نمی‌آیند؟ جواب همین است: نزول فرشته بر کسانی است که سابقه انحراف و گناهی نداشته باشند وگرنه هر روز دروغ و انحرافی را به نام وحی برای مردم می‌آورند. تفسیر نور: «ترجمهٔ معانی قرآن»

قُلْ لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا ﴿٩٥﴾

(ای پیامبر!) بگو: اگر در زمین فرشتگانی بودند که با آرامش (و مطمئن) راه می رفتند، مسلماً از آسمان فرشته ای را (بعنوان) پیامبر بر آنها نازل می کردیم. (اما چون شما انسان هستید پیامبرتان نیز از خودتان است) (۹۵)

تفسیر :

رسالت و پیامبری از جانب خداست و انتخابی نیست:

آیه مبارکه، در ردّ نظریات آنان که به بشر بودن پیامبر اعتراض داشتند، پرداخته و بدین وسیله منطق و نظر مشرکین را منطقی ابلهانه و جاهلانه معرفی کرده است.ومی‌فرماید: فرستادن پیامبر، سنّت الهی وضرورت دینی است، حتّی اگر همه اهل زمین فرشته بودند و نزاع و کشمکشی نیز میان آنان نبود و همه در آرامش و رفاه بودند، باز هم فرستاده‌ای از جنس آنان از جانب خداوند متعال می‌آمد، چون وظیفه‌ی انبیا، تکامل و رشد معنوی و الگو دادن است، نه تنها رفع خصومت و دشمنی میان آنان.

در آیه مبارکه آمده است:«قُلْ لَوْ كَانَ فِي ٱلْأَرْضِ مَلَٰٓئِكَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ »ای محمد! به آنها بگو: اگر مردم زمین فرشتگانی می‌بودند که با اطمینان بر روی آن راه می‌رفتند.

«لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِمْ مِنَ ٱلسَّمَاءِ مَلَكاً رَسُولاً (95)»یقیناً الله متعال فرشتگانی از جنس ایشان را به سویشان به پیامبری می‌فرستاد که به احوال‌شان داناتر باشد،پس مقتضای حکمت واقتضای رحمت ما این است که پیامبر بشر را از جنس خود بشر بفرستیم زیرا جنس با اهل جنس خود بیشتر انس و الفت می‌گیرد و بهتر می‌تواند ارتباط و تفاهم برقرار کند. سخنش را بفهمند، به رفتارش اقتدا نمایند و او را الگوی خویش قرار دهند.

قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا ﴿٩٦﴾

(ای پیامبر!) بگو:همین کافی است که خداوند میان من وشما [در صدقِ نبوتم] شاهد باشد؛ چون او به بندگانش آگاه و بیناست. (۹۶)

تفسير :
در آیه مبارکه خداوند با بیان گواه بودن و علم خود به برخوردهای بی‌منطق کفّار، پیامبر را دلداری می‌دهد.ومی فرماید: «قُلْ كَفىٰ بِاللّٰهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ» ای پیامبر! به کافران بگو: همینکه خداوند متعال گواه بر صدق من است، و درستی پیام رسالتم می باشد برایم کافی است.
در آیه مبارکه در می یابیم که: تکیه‌گاه پیامبران الله متعال است، لذا قاطعیّت دارند وعقب نشینی ندارند.وهمچنان دریافتیم که:خداوند، هم شاهد آن است که پیامبر به وظیفه اش عمل کرده است، هم از لجاجت و سرسختی یا ایمان و تسلیم بندگانش آگاه است.
«إِنَّهُ كٰانَ بِعِبٰادِهِ خَبِيراً بَصِيراً (96)» خدای متعال به احوال بندگان آگاه است و به اعمال‌شان بیناست و به زودی ایشان را بر افعالشان جزا خواهد داد، اگر اعمال‌شان خیر بود جزای خیر و اگر شر بود جزای شر به آنان خواهد رساند.
پس او داناتر است به این‌که چه کسانی شایسته انعام و احسان و هدایتند و چه کسانی سزاوار بدبختی و گمراهي و انحراف؟ از این جهت فرمود:

وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضْلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِهِ وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى وُجُوهِهِمْ عُمْيًا وَبُكْمًا وَصُمًّا مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا ﴿٩٧﴾

و هرکسی را که خدا هدایت کند، پس او هدایت یافته ی (واقعی) است، و هرکسی را که گمراه سازد؛ پس جز خدا (سر پرستان و) دوستانی برای او نخواهی یافت، و روز قیامت آنان را بر چهره هایشان، نابینا و گنگ و کر محشور می کنیم، جایگاهشان جهنم است، هرگاه (آتش آن) فرو نشیند، بر آنان شعله ای (سوزان) می افزاییم. (۹۷)
تفسير :

هدایت تنها به علم، عقل و استدلال نیست، توفیق الهی نیز می‌خواهد:

«وَ مَنْ يَهْدِ اَللّٰهُ فَهُوَ اَلْمُهْتَدِ » هر شخصی راکه الله متعال وی را به طاعتش و پیروی از پیامبرش هدایت کند، نیکبخت و هدایت یافته است.« وَ مَنْ يُضْلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيٰاءَ مِنْ دُونِهِ» وهرکسیکه بروی گمراهی را نوشته است، دیگر به سوی هدایت توفیقش نداده، خوارش می‌سازد واو را به خودش وامی‌گذارد وبعد از الله هرگز هیچ‌کس وی راهدایتگر نیست. وکسی نمی‌یابی که آنها را از عذاب خدا مصوٴن بدارند.
«وَ نَحْشُرُهُمْ يَوْمَ اَلْقِيٰامَةِ عَلىٰ وُجُوهِهِمْ »والله متعال این گروه گمراه را در روزی که هیچ شکی درآمدنش نیست گرد آورده و آن‌ها رابرچهره‌های‌شان در حالی به محشر می‌آورد.
«عُمْياً وَ بُكْماً وَ صُمًّا »درحالت کوری وگنگی وکری، حشر می‌شوند؛ یعنی فاقد حواسند، آنها در زشت‌ترین صورت و قبیح‌ترین منظر برانگیخته می‌شوند از آنجا که خداوند متعال، کوری چشم، گنگی زبان وناشنوایی گوش را همه در آنان جمع می‌کند. نه سخن می‌گویند و نه می‌شنوند، آنگاه خدا شنوایی و بینایی و گویایی را به آنها باز می‌گرداند، آتش را می‌بینند، و صدای شعله‌های آتش را می‌شنوند و چیزی را به زبان می‌آورند که خدا از آنان حکایت کرده است.

از انس (رض) روايت است كه از پيامبر صلّى الله عليه و سلم سؤال شد: چگونه انسان بر چهره حشر مى‌شود؟ فرمود: آن كس كه آنها را روى پا مى‌برد نيز قادر است كه آنها را بر
چهره حشر كند. (شيخان آن را روايت كرده‌اند.)
«مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيراً »**«مأوايشان»** يعنى: جايگاهى،مكان و قرارگاهشان
دوزخ است « **جهنم است، هربار كه آتش آن فرونشيند، بر آنان شراره‌ای بيفزاييم»**
يعنى: هرگاه شراره دوزخ فرونشيند، بر آن چيزى مى‌افزاييم كه شراره آن را بلندتر و سوزنده‌تر گرداند.
در التسهيل آمده است: منظور اين است كه هر وقت گوشت آنها سوخته شد، آتش فرو نشيند و به اجسادى ديگر تبديل مى‌شوند و آتش از قبل بيشتر مشتعل مى‌گردد.)

ذَٰلِكَ جَزَاؤُهُمْ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا وَقَالُوا أَإِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا ﴿٩٨﴾

اين است سزاى آنان به خاطر اينكه به آيات ما كافر شدند و گفتند: آيا چون استخوانى چند و اعضاى از هم پاشيده شديم، آيا در آفرينش جديد برانگيخته مى‌شويم؟! (٩٨)
قهر خدا نسبت به كافران، بى‌دليل نيست، بلكه نتيجه‌ى عملكرد خودشان است.
آن عذاب سخت ؛عبارت است از كيفر تكفير آيات الله متعال، پس نه آيات تنزيلى ما را تصديق كردند و نه هم در آيات تكوينى ما تفكر **نمودند، وبه** تكذيب حشر و نشرپرداختند.
كافران بر انكار معاد دليل ندارند و آنچه مى‌گويند يا از روى استهزا، يا تعجّب و يا استبعاد است. آنان از سر استكبار و عناد گفتند: چگونه پس از آنكه استخوان‌هايى پوسيده و اجزايى پاشان و پراكنده شديم و بدن‌هاى ما را كرم و خاك خورد باز به آفرينشى نو بازسازى شده و بار ديگر به خلعت حيات برمى‌گرديم؟! الله متعال در جواب شان مى فرمايد:

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ وَجَعَلَ لَهُمْ أَجَلًا لَا رَيْبَ فِيهِ فَأَبَى الظَّالِمُونَ إِلَّا كُفُورًا ﴿٩٩﴾

آيا ندانستند كه الله همان ذاتى است كه آسمان‌ها و زمين را آفريد، قادر است كه مانند ايشان را بيافريند؟ و براى آنان اجلى مقرر كرده است كه شكى در آن نيست، اما ظالمان جز كفر و انكار را نپذيرفتند. (٩٩)
تفسير :
قبل از همه بايد گفت كه: جمله «لا رَيْبَ فِيهِ»، در آيه مباركه ؛ يعنى جاى هيچ ترديدى در قرآن نيست، نه آنكه هيچ كس ترديدى در آن نمى‌كند.
قرآن عظيم الشأن بارها براى شك‌زدايى از قيامت، به آفرينش آسمان‌ها وزمين وعظمت دستگاه خلقت و قدرت الهى بر آفرينش، اشاره بعمل اورده است.«أَ أَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقاً أَمِ السَّماءُ بَناها» « نازعات، 27.» آيا آفرينش شما سخت‌تر است يا آسمان كه آن را بنا نهاد؟ يعنى بهترين دليل بر امكان وجود يك چيز، واقع شدن و بودن آن است.

در اين آيه مباركه مى فرمايد:« أَ وَ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اَللّٰهَ اَلَّذِى خَلَقَ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضَ قٰادِرٌ عَلىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ.۹۹» آيا آن مشركان **«نديده‌اند»** يعنى: آيا ندانسته‌اند **«كه خدايى كه آسمانها و زمين را آفريد، قادر است كه مانند آنان را بيافريند؟»** يعنى: ذاتى كه بر آفرينش آسمانها و زمين توانا باشد، قطعاً بر بازآفرينى و اعاده آنچه كه به مراتب از آفرينش اين كائنات عظيم ساده‌تر است، تواناتر مى‌باشد.

در البحر آمده است: خداى متعال قدرت بى‌حد و حكمت درخشان خود را به آنها يادآور شده و مى‌فرمايد: «أَ وَ لَمْ يَرَوْا »كه استفهامى انكارى و توبيخى است مبنى بر اين كه آنها بازگشت و بازسازى خود را از جانب خدا بعيد مى‌دانند. و نيز استدلال مى‌كند كه آنها توانايى خدا را در خلق اين اجرام عظيم ديده‌اند كه قسمتى از محتويات آن انسان است، پس چگونه به خلق اين عالم بيكران معترفند، آنگاه منكر اعاده‌ى آن مى‌باشند.(كشاف ۲/۶۹۶.)

«وَجَعَلَ لَهُمْ أَجَلاً لاَّ رَيْبَ فِيهِ»زندگى دنيا چند روزى بيشتر نيست، كافران اين همه سرسختى
نكنند، يا مرگشان مى‌رسد، يا قيامت. طوريكه در آيه مباركه مى فرمايد:**«و»** همان خداست كه «براى آنان اجلى كه هيچ شبهه‌اى در آن نيست، مقرر كرده است» كه اين اجل، ميعاد مرگ آنها يا ميعاد قيام قيامت است.

«فَأَبَى اَلظّٰالِمُونَ إِلاَّ كُفُوراً (99)» يعنى:آن كفار ظالم با وجود روشنى و فروغ حق، جز از انكار و اصرار بر كفر و گمراهى از همه چيز امتناع ورزيدند.واضح است كه: بى‌توجّهى به قدرت خداوند و استبعاد قيامت، عملى ظالمانه است، و ظلم زمينه‌ى كفر است.

قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذًا لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا ﴿۱۰۰﴾

(اى پيامبر!) بگو: اگرشما مالک خزانه هاى (بخشش و) رحمت پروردگار من بوديد،باز هم از ترس فقر (و تنگدستى) از انفاق خود دارى مى كرديد، و انسان بسيار بخيل (و تنگ نظر) است. (۱۰۰)

تفسير :

بايد گفت كه: كثرت مال ودارايى تاثيرى درسخاوتِ اشخاص وافراد حريص وبخيل ندارد. بعضى انسان‌ها سيرى‌ناپذيراند و هرچه مال ودارايى ذخيره نمايند بازهم مشوش ونگران كه مبادا مال شان كم نشود.طوريكه در آيه مباركه آمده است:«قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزٰائِنَ رَحْمَةِ رَبِّى » اى پيامبر! به اين گروه كفار لجبازبهانه‌جو و درخواست كننده‌ى خوارق و معجزات بگو: اگر گنجينه‌هاى رحمت و عطاى پروردگار كه آن را هيچ نهايت و پايانى نيست هم به دست شما بود و شما اختيار هرگونه تصرف در آن‌ها را مى‌داشتيد،«إِذاً لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ اَلْإِنْفٰاقِ»بازهم به طورقطع ازبيم آنكه فقير شويد و همچنان از سر حرص و آز، بدان بخل ورزيده و از ديگران بازمى‌داشتيد، بايد گفت: كه ترس ازفقير شدن يكى از ريشه‌هاى بخل است «وَ كٰانَ اَلْإِنْسٰانُ قَتُوراً (100)»واقعاً بخل و حرص و امساک اساساً از طبيعت انسان است،مگر كسانى كه خداوند متعال به وسيلهٔ ايمان ايشان را توفيق عطاء نموده و سخاوت ارزانى دارد.

ابن عباس فرموده است: قَتُوراً يعنى خسيس و مانع الخير.

و زمخشری فرموده است: این توصیف بخل وحرض را به حدی رسانده است که در وهم و گمان نیز نمی‌آید.
آنگاه خاطرنشان کرده است که کثرت و تعدد معجزات و خوارق، ایمان را در قلب منکر ایجاد نمی‌کند. این موسی است که دارای نه آیات درخشان بود، با وجود این فرعون و اطرافیانش او را تکذیب کردند و سرانجام عذاب نابودگر همه را در بر گرفت: (تفسیر صفوة التفاسیر. شیخ صابونی)

خوانندگان محترم !

در ایات متبرکه (101 الی 109) در باره معجزات نه گانه ی موسی علیه السلام و چگونگی فرود آمدن قرآن ونابودی فرعون و فرعونیان بحث بعمل آمده است.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ فَاسْأَلْ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ جَاءَهُمْ فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَى مَسْحُورًا ﴿١٠١﴾

و به راستی (ما) به موسی نه معجزه ی روشن دادیم، پس (ای پیامبر) از [آگاهان] بنی اسرائیل بپرس، آن زمان که (موسی) به سوی آنان آمد، فرعون به او گفت: «ای موسی گمان می کنم تو سحر شده ای. (١٠١)

تفسیر :

«وَ لَقَدْ آتَيْنٰا مُوسىٰ تِسْعَ آيٰاتٍ بَيِّنٰاتٍ» در حقیقت خداوند متعال به موسی علیه السلام نه معجزۀ آشکار و روشن که گواه راستی رسالت و صحت دعوتش بود عنایت کرد.باید گفت:آنان که سرسخت‌ترند، نیاز به استدلال و معجزه‌ی بیشتری دارند.
معجزه نوگانه موسی علیه السلام عبارت بودند از: عصاء، یدبیضا، فرود آوردن قحطی، کاستن از محصولات و میوه‌ها، طوفان، نزول ملخ، نزول شپش، نزول بقعه و نزول خون. که ذکر پنج معجزات آن در سوره ای اعراف آمده است:پنج معجزه از اینها در (آیه:133 سوره‌ی اعراف) آمده‌اند:« فَأَرْسَلْنٰا عَلَيْهِمُ اَلطُّوفٰانَ وَ اَلْجَرٰادَ وَ اَلْقُمَّلَ وَ اَلضَّفٰادِعَ وَ اَلدَّمَ آيٰاتٍ مُفَصَّلاٰتٍ »و بقیه معجزات آن به صورت متفرقه تذکر یافته است.
قابل تذکر است که در یک حساب گفته می توانیم که:معجزات موسی علیه السلام به هجده معجزه می رسد،زیرا بازگشت هر يك از آنها به حالت اوّل نیز معجزه‌ای دیگری می باشد.
برخی از مفسران آیات نه‌گانه را به معنی فرمان‌های نه‌گانه موسی علیه السلام دانسته‌اند ودر تورات هم مطرح شده ؛که به پرهیز از این چیزها دستور می‌دهند: طوریکه در حدیث شریف به روایت احمد و ترمذی از صفوان بن عسال (رض) آمده است که فرمود: روزی دو یهودی باهم نشسته بودند، در این اثنا یکی از آنها به‌رفیق خود گفت: بیا نزد این پیامبر برویم و از او سؤالی بکنیم. پس نزد آن‌حضرت ﷺ آمده و از ایشان درباره این فرموده خداوند أ:«وَلَقَدۡ ءَاتَيۡنَا مُوسَىٰ تِسۡعَ ءَايَٰتِۢ بَيِّنَٰتٖۖ» [الإسراء: 101] سؤال کردند، آن حضرت ص فرمودند: «آیات نه گانه موسی علیه السلام عبارت بود از **این توصیه‌ها:**

1 ـ چیزی را با خدا شریک نیاورید.
2 ـ زنا نکنید.
3ـ نفسی را که خداوند أ کشتن آن را حرام ساخته، جز به حق نکشید.
4 ـ دزدی نکنید.
5 ـ سِحر نکنید.

6 ـ بی‌گناهی را به‌سوی سلطانی نبرید تا او را به قتل رساند.
7 ـ ربا نخورید.
8 ـ زن پاکدامنی را به فحشا متهم نکنید.
9 ـ و بر شماست ای یهود ـ مخصوصا ـ که در روز شنبه تجاوز نکنید».
آن دو یهودی چون این بیان رسول اکرم ﷺ را شنیدند، دستها و پاهای ایشان را بوسیدند و گفتند: شهادت می‌دهیم که شما رسول بر حق خدایید. رسول اکرم ﷺ فرمودند: «پس چه چیز شما را از اسلام آوردن باز می‌دارد؟»، گفتند: داؤود علیه السلام از الله متعال خواست که پیامبری پیوسته در نسل وی باشد لذا ما از آن می‌ترسیم که اگر مسلمان شویم، یهودیان ما را به قتل رسانند».
ابن‌کثیر بعد از نقل این روایت اضافه می‌کند: «این وصایا و سفارشها به اقامه حجت علیه فرعون و قومش ربطی ندارد و شاید آن دو مرد یهودی از رسول الله صلی علیه وسلم راجع به کلمات (احکام) نه گانه در تورات سؤال کرده بودند لذا کار بر راوی مشتبه شده و آنها را (معجزات) تصور کرده پس قول مشهور و راجح همان قول اول است».
«فَاسْأَلْ بَنِی إِسْرَائِیلَ إِذْ جَاءَهُمْ »ای محمد! در رابطه با ماجرای موسی و فرعون از بنی اسرائیل بپرس؛ چون آنها تورات را در اختیار دارند و از آن باخبرند.
امام فخررازی فرموده است: منظور این نیست که برای کسب معلومات از بنی اسرائیل سؤال
کند، بلکه منظور این است که عامه و علمای یهود گفته‌ی پیامبر صلّی الله علیه و سلم را دریابند، بنابراین سؤالی که در این آیه بدان امر شده است، سؤال «استشهاد» است؛ یعنی آنها را بر صدق نبوت و رسالت خویش گواه بگیرد.(تفسیر کبیر ۲۱/۶۵).
«فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّی لَأَظُنُّکَ یَا مُوسَیٰ مَسْحُوراً (101) »وانگه فرعون به موسی علیه السلام گفت: ای موسی! من جدّا تورا افسون شده می‌پندارم، تو با جادو نیرنگ‌زده شده‌ای وعقلت تحت تأثیرکارهای ساحران مغلوب شده است بناءً تونه پیامبر،بلکه جادوگرهستی.
ملاحظه می شود که:ظالمین ومستکبران همیشه در برابر معجزات و برهان‌ها دست به تحقیر و توهین زده اند.

یادداشت:

در آیه 101 به، نُه خارق العاده و معجزه ی موسی علیه السلام اشاره بعمل می آید که: تخصیص دادن آن به عدد ده، مانع بیشتر از آن عدد نیست؛ زیرا قاعده در علم «اصول الفقه» این است که: تخصیص عدد بر نفی زاید (زیاداز عدد مورد ذکر) دلالت نمی کند.
علاوه بر این توضیح، شیوه ی قرآن این است که گاهی درآیات به طور موجز و کوتاه و به تناسب موقعیت و اهمیت موضوع به موردی اشاره می کند که تمام آن در جاهای دیگر قرآن مندرج و مکمل مورد اول است و اینک شانزده معجزه و خارق العاده ی موسی علیهم السلام که قرآن به آنها اشاره دارد.
1ـ گره گشایی زبان موسی و فصاحت در گفتار، (طه آیه 27)
2ـ تبدیل عصا به مار جنبنده، (طه آیه 20).
3 ـ عصا به مار تبدیل شد و همه ی ریسمانها و چوبدستیهای ساحران را فرو بلعید.(اعراف آیه 117).
4 ـ ید بیضا (سوره طه آیه 22)،(نمل آیه 12)، (قصص آیه 32).

5، 6، 7، 8، 9 ـ توفان، ملخ، قمل (نوعی آفت گیاهی)، ضفدع (بقه)، دم (خون)، (سوره اعراف آیه 133).
10 ـ شکافتن آب دریا، (شعراء آیه 63).
11 ـ جوشیدن و بیرون تراویدن آب از تخته سنگ (بقره آیه 60).
12 ـ قرار گرفتن کوه طور بر فراز موسی و همراهانش، چون سایه بان، (اعراف آیه 171).
13 ـ فرود آمدن من و سلوی بر موسی و قومش، (بقره آیه 57).
14، 15 ـ خشکسالی و کمبود میوجات وسایرمحصولات، (اعراف آیه 130).
16 ـ نابود گشتن اموال و سخت گردانیدن دلهای فرعون و فرعونیان، (یونس آیه 88).

قَالَ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بَصَائِرَ وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثْبُورًا ﴿١٠٢﴾

(موسی) گفت:«تو قطعاً می دانی که این (معجزه) ها را جز پروردگار آسمانها و زمین؛ برای روشنگری نفرستاده است، ومن ای فرعون، یقیناً تو را هلاک شده می پندارم». (١٠٢)

تشریح لغات واصطلاحات :

«بَصَآئِرَ»: دلائل آشکاری که مردمان در پرتو آن راه حق را پیدا کنند و برای پیمودن جاده سعادت بصیرت و بینش پیدا می‌کنند (انعام / 104، اعراف آیه 203). «مَثْبُوراً»: نابود. هلاک شده. رویگردان از حق. (تفسیر نور: «ترجمهٔ معانی قرآن»

تفسیر :

«وَ إِنِّی لَأَظُنُّکَ یَا فِرْعَوْنُ مَثْبُوراً» :من گمان می‌کنم ای فرعون! تو نابود شده و زیانمندی.

مفسران می نویسند بادرنظرداشت اینکه موسی علیه السلام به هلاک شدن فرعون یقین داشت، چرا می‌گوید: «لَأَظُنُّكَ» گمان دارم؟ در جواب باید گفت که:

اوّلًا: ظنّ تنها به معنای گمان نیست، بلکه به باور ویقین نیز گفته شده است

ثانیاً: شاید موسی علیه السلام امیدی به هدایت فرعون داشت.

ثالثاً: وقتی دشمن پرده‌دری نمی‌کند، ادب در بحث و مناظره اقتضا دارد ما نیز حریم را نگه داریم. فرعون گفت: «لَأَظُنُّكَ یا مُوسی مَسْحُوراً» موسی نیز در جواب او فرمود: «لَأَظُنُّكَ یا فِرعَوْنُ مَثْبُوراً»

فَأَرَادَ أَنْ يَسْتَفِزَّهُمْ مِنَ الْأَرْضِ فَأَغْرَقْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ جَمِيعًا ﴿١٠٣﴾

پس (فرعون) تصمیم گرفت که آنان (= بنی اسرائیل) را از آن سرزمین(مصر) بیرون کند، پس (ما) او وهمه ی کسانی را که با او بودند؛ غرق کردیم.(١٠٣)

تفسیر :

ملاحظه می شود که:منطق طاغوت، خشونت وتبعید است ومردان حقّ را تحمّل نمی کنند. ودر آیه مبارکه خواندیم که در برابر اراده‌ی طاغوت، اراده و قهر خداوند است.

«استفزاز» به معنای بیرون کردن با زورآمده است.قرآن عظیم الشأن بارها به این شیوه‌ی ظالمان نسبت به اولیای الهی و ناکام ماندنشان اشاره به عمل اورده است.بطور مثال حضرت ابراهیم علیه السلام را در آتش انداختند، الله متعال آتش را سرد کرد،

يوسف علیه السلام را به چاه انداختند، عزیز مصرش کرد. پیامبر را از مکّه بیرون کردند، خداوند حکومتِ جهان اسلام را به او عطا کرد. این سنّت و قانون الهی است که در برابر مکر اهل باطل، تدبیر مناسب دارد.

وَقُلْنَا مِنْ بَعْدِهِ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ اسْكُنُوا الْأَرْضَ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا ﴿۱۰۴﴾

و بعد از (هلاکت) او به بنی اسرائیل گفتیم: در (این) سرزمین (شام) سکونت کنید، پس هنگامی که وعده آخرت فرا رسد، همه ی شما دسته جمعی خواهیم آورد.(۱۰۴)

تشریح لغات واصطلاحات :

«الأَرْضَ»: مراد سرزمین شام مابین عریش و فرات است که در قرآن (ارض مقدّس) نامیده شده است (مائده آیه 21). «لَفِيفاً»: آمیزه یکدیگر. تنگ همدیگر. گروه‌ها و دسته‌های درهم آمیخته. مصدر است و حال ضمیر (كُمْ) می‌باشد. تفسیر نور: «ترجمهٔ معانی قرآن»

تفسیر :

شیخ محمد علی صابونی در تفسیر این آیه مبارکه در تفسیر صفوة التفاسیر می نویسد:

«وَ قُلْنَا مِنْ بَعْدِهِ لِبَنِی إِسْرائِيلَ اُسْكُنُوا اَلْأَرْضَ» بعد از غرق کردن فرعون و سربازانش به بني اسرائیل گفتیم: در سرزمین مصر ساکن شوید.

« فَإِذا جاءَ وَعْدُ اَلْآخِرَةِ جِئْنا بِكُمْ لَفِيفاً (104)»وقتی روز رستاخیز فرا برسد شما را از قبرهایتان بیرون می‌آوریم و به صورت مختلط به صحرای محشر می‌بریم، به گونه‌ای که در بین شما مؤمن و کافر، نیکمرد و گناهکار خواهد بود، آنگاه شما را از هم جدا و متمایز می‌سازیم. سعادتمند را از شقی جدا می‌سازیم. سپس موضوع را تغییر داده و به بیان عظمت و شکوه قرآن پرداخته و می‌فرماید:

وَبِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ﴿۱۰۵﴾

و آن (قرآن) را به حق نازل کردیم و به حق نازل شده است. و تو را جز مژده دهنده و بیم
دهنده نفرستاده‌ایم.(۱۰۵)

«وَ بِالْحَقِّ أَنْزَلْناهُ وَ بِالْحَقِّ نَزَلَ»خداوند متعال این کتاب یعنی قرآن را بر پیامبرش به حق فرود آورده است تا مردم را بدان رهنمایی نموده و آنچه را که به حال‌شان سودمند است به ایشان بیاموزد و از راه‌های شیطان و وسایل و ابزارهای گمراهی و زیان برحذرشان گرداند. واقعیت امر همین است که: برای پیاده کردن حق آمده است و سرانجام هم حق را در دلها جایگزین می‌سازد. قرآن است و پیوسته در پرتو لطف حق محفوظ می‌ماند و سرانجام حق را به بار می‌آورد. سلامت قرآن تضمین شده است. هم خداوند قرآن را به حقّ نازل کرد، هم وحی الهی به سلامت به مقصد رسید و شیاطین نتوانستند آسیبی به آن رسانند.

پس نه با غیر خود آمیخته شده و نه دستخوش کاستی و فزونی وتحریف می‌شود

«وَ ما أَرْسَلْناكَ إِلاّ مُبَشِّراً وَ نَذِيراً (105)»اساس ومحور کار پیامبران علیهم السلام، بشارت و انذار است و حقِّ کاستن و افزودن بر وحی را ندارند. طوریکه می فرماید:ای محمد! **«و تو را جز بشارت دهنده»** به بهشت برای کسانی‌که اطاعت ورزیده‌اند **«و بیم‌دهنده»** به دوزخ برای کسانی که عصیان ورزیده‌اند «نفرستادیم».

وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا ﴿١٠٦﴾

و قرآنی که (آیات و سوره های اش را) جدا ساختیم، تا آن را با درنگ (وتأنّی) بر مردم بخوانی، و آن را تدریج (و کم کم) نازل کردیم.(١٠٦)

تفسیر :

«وَ قُرْآناً فَرَقْنٰاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى اَلنّٰاسِ عَلىٰ مُكْثٍ»خداوند متعال کتابش را بر پیامبرش محمد ﷺ به طور روشن، مفصل، استوار، جداسازندهٔ میان حق و باطل و هدایت و گمراهی به صورت متفرق و قطعه قطعه و در اوقات معین نازل کردیم.

فرقناه: فرق: جدا کردن. منظور از فرقناه، نزول تدریجی قرآن است، یعنی: نزول آیات و سوره های قرآن را از حیث زمان از هم جدا کردیم. بخش بخش شدن قرآن به اراده خداوند است.

یعنی: آن را در طول مدت بیست‌وسه سال، آهسته آهسته و اندک‌اندک به درنگ و تأنی بر مردم بخوانی زیرا این شیوه به فهم نزدیک‌تر و از نظر حفظ آسان‌تر است.

تلاوت تدریجی قرآن، شنونده را برای آیات دیگر تشنه و منتظر می‌کند. «عَلى مُكْثٍ» «مُكْثٍ» آرامش همراه اطمینان است.

«وَ نَزَّلْنٰاهُ تَنْزِيلاً (106)» و بر حسب اوضاع و احوال و بر مبنای حکمت و مصلحت آن را به تناوب نازل کردیم.

آیات قرآن چون با حوادث مختلف ارتباط دارد و برای رفع ضرورت های همه‌ی طبقات در طول تاریخ است، بخش بخش نازل شده تا با رویدادهای گوناگون، تطبیق داشته و برای منتظران دلچسب‌تر باشد.

قابل یاد دهانی است که:یکی از اعتراض‌های کفّار این بود که چرا قرآن یکباره نازل نمی‌شود، «لَوْ لا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً واحِدَةً» (فرقان، 32.) این آیه مبارکه جوابگوی به گفته‌ی آنان است.

مفسران می فرمایند:نزول تدریجی آیات قرآن برای آن بود که علم به آن توأم با عمل به آن شود. البتّه از نزول تدریجی قرآن، ارتباط دائمی پیامبر ﷺ با مبدأ وحی
نیز استفاده می‌شود

مفسران می فرمایند:نزول تدریجی آیات قرآن برای آن بود که علم به آن توأم با عمل به آن
شود. البتّه از نزول تدریجی قرآن، ارتباط دائمی پیامبر صلی الله علیه و با مبدأ وحی نیز استفاده می‌شود.

قُلْ آمِنُوا بِهِ أَوْ لَا تُؤْمِنُوا إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا ﴿١٠٧﴾

(ای پیامبر!) به کافران بگو: (خواه) (به قرآن) ایمان بیاورید، یا ایمان نیاورید، بی گمان کسانی که پیش از آن به آنها دانش داده شده، هنگامی که (آیات قرآن) بر آنها خوانده می شود، سجده کنان به رو در می افتند.(١٠٧)

تفسیر :

باید گفت که: ایمان و کفر مردم، در حقانیّت قرآن عظیم الشأن اثری ندارد. طوریکه می فرماید:«قُلْ آمِنُوا بِهِ أَوْ لاٰ تُؤْمِنُوا»بعد ازآن‌که حقیقت و حکمت نزول تدریجی قرآن ثابت شد آن‌گاه می‌فرماید: **«بگو»** ای پیامبر! **«به آن ایمان بیاورید یا ایمان نیاورید»** نه ایمان

شما چیزی برحقانیت قرآن می‌افزاید و نه عدم ایمان شما چیزی از حقانیت آن می‌کاهد. و بدانید که تکذیب شما به قرآن، هرگز نقص، عیب و نارسایی را بدان نمی‌پیوندادند چرا که قرآن از این امور پاک و منزه است.
«إِنَّ ٱلَّذِينَ أُوتُوا ٱلْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّداً »قطعاً علمای ربانی که کتاب‌های آسمانی پیشین مانند تورات و انجیل را شناخته‌اندونشانه‌های نبوت را دریافته‌اند، همچون زید بن عمر و بن نفیل، ورقه بن نوفل و عبدالله بن سلام وتعداد دیگری از علمای اهل کتاب، به قرآن ایمان آوردند و قرآن درروح آنان اثری عمیق گذاشت. وزمانیکه قرآن بر ایشان خوانده شود، از آن تأثیر پذیرفته، با خوف و خشیت سجده‌کنان به چهره درمی‌افتند تا تعظیم و تقدیس خویش را به پیشگاه حق‌تعالی به نمایش گذاشته باشند. قرآن به قدری بلندمرتبه و پرمحتواست که هنگام تلاوت خضوع دانشمندان را به دنبال دارد وازجانب دیگرعلم واقعی هم همین است که انسان را دربرابر حق، به خضوع وادار کند.
مفسران می فرمایند:این جمله برای ماسبق تعلیل است؛ یعنی اگرشما به آن ایمان نیاورید، بدانید که از شما بهترو داناتر به آن ایمان آورده‌اند.قرآن به قدری بلندمرتبه وپر محتواست که هنگام تلاوت خضوع دانشمندان را به دنبال دارد.

وَيَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا ﴿١٠٨﴾

و می گویند: (پیروان حق) منزه وپاک است پروردگار ما، که یقیناً وعده هایش انجام شدنی است.(۱۰۸)
تفسیر :
در تورات و انجیل، بارها وعده‌ی آمدن پیامبر خاتم داده شده بود. این آیه اشاره به آن است که برخی اهل کتاب، چون تحقّق وعده‌ی الهی را می‌دیدند، به تسبیح خدا و سجود خاشعانه می‌پرداختند.

وَيَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ يَبْكُونَ وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا ﴿١٠٩﴾

و (آنها) گریه کنان به رو در می افتند، و (تلاوت این قرآن) بر فروتنی و خشوع شان می افزاید.(۱۰۹)
تفسیر :
یعنی آن گروه علمای ربانی هنگام شنیدن قرآن سجده‌کنان برروی درمی‌افتند، از شدّت تأثیرپذیری به استماع آیات الله متعال می‌گریند و شنیدن قرآن بر فروتنی، خشوع و نرمدلی
آن‌ها برای پروردگارشان می‌افزاید.
در«تفسیر انوار القرآن» در مورد آیه مبارکه نوشته است: اگر شما مشرکان به قرآن ایمان
نیاورید، پروایی نیست زیرا کسانی که از شما بهترند به آن ایمان آورده‌اند، ایشان دانشمندانی هستند که کتاب‌های پیشین را خوانده، اوصاف قرآن و پیامبر ص را در کتب‌شان مطالعه کرده، حقیقت وحی و علایم نبوت را شناخته و قدرت تمییز میان حق و باطل را دارا شده‌اند.

خوانندگان محترم !

در آیات متبرکه (110 الی 111) در مورد اینکه الله را چگونه به فریاد بخوانیم؟ با یکا یک اسمای حسنی، به بحث گرفته شده است.

﴿قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتْ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَٰلِكَ سَبِيلًا ﴿١١٠﴾

بگو:«الله» را بخوانید یا « رحمان» را بخوانید، هر کدام را بخوانید، پس (فرقی ندارد) برای او نامهای نیکوست، و نمازت را نه زیاد به صدای بلند بخوان، و نه آن را خیلی با صدای آهسته بخوان، و میان آن دو؛ راهی (معتدل) برگزین.(١١٠)

باید یاد آور شدکه:

اسلام، دینی میانه و معتدل است، حتّی قرائت نمازش باید با صدایی میانه ومعتدل باشد.طوریکه می فرماید:«وَلا تَجْهَرْ بِصَلاتِکَ وَلا تُخَافِتْ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِکَ سَبِيلا (١١٠)»نمازت را بلند یاآهسته مخوان، وبلکه میان‌آن دوراهی پیش گیر(که میانه‌روی و اعتدال است).

شأن نزول آیه مبارکه:

ابن‌عباس (رض) در شأن نزول آیه کریمه می فرماید: «روزی رسول الله صلی الله علیه وسلم در مکه نماز می‌خواندند پس در دعای خود گفتند:«یا الله! یا رحمان!». مشرکان‌که این دعایشان را شنیدند، گفتند: به‌سوی این صائبی بنگرید که ما را از خواندن دو خدا نهی می‌کند اما خود او دو خدا را می‌خواند! پس خداوند متعال نازل‌فرمود:«قُلِ ٱدۡعُواْ ٱللَّهَ أَوِ ٱدۡعُواْ ٱلرَّحۡمَٰنَۖ» (الإسراء: 110). **«بگو: الله را بخوانید یا رحمان را»** هیچ ایراد و اشکالی ندارد **«هر کدام را که بخوانید»** یعنی: هر اسمی از اسمای حسنای حق تعالی را که بخوانید خوب است و در خواندن آن بر راه درست و صواب قرار دارید؛ از جمله خواندن الله و رحمان را؛ که خواندن هر دو جایز و نیکوست **«زیرا برای او نامهای نیکوست»** معنی نیکو بودن نامهای حق تعالی، استقلال هر یک از نامهای او به وصف جلال و بزرگی است.

یادآور می‌شویم که اسمای حسنای حق تعالی ـ چنان‌که در حدیث صحیح آمده است ـ نودونه اسم است **«و نمازترا»** یعنی: قرائت نمازت را **«نه با صدای بلند بخوان و نه با صدای آهسته و میان‌این» و آن «راهی بجوی»** یعنی: راهی میانه بجوی پس نه به آواز بسیار بلند بخوان و نه بسیار آهسته.

گفتنی است که این حکم مربوط به نمازگزار منفرد است اما امام باید در دو رکعت اول نمازهای بامداد، مغرب و عشاء و نیز در دو رکعت جمعه و عیدین، قرائت را به آواز بلند بخواند تا کسانی‌که در پشت سر او هستند، صدای او را بشنوند.

ابن عباس (رض) در بیان شأن نزول این بخش از آیه می‌گوید: این حکم هنگامی نازل شد

که رسول الله ﷺ در مکه به حال اختفا به‌سر می‌بردند و چون در آن وقت مشرکان صدای قرائت قرآن را می‌شنیدند، هم قرآن را دشنام می‌دادند، هم کسی که آن را نازل کرده و هم کسی که آن را برای مردم آورده است؛ پس‌پروردگار نازل فرمود که: «نمازت را به آواز بلند نخوان» که مشرکان بشنوند وقرآن را دشنام دهند، «همچنان آن را آهسته نخوان» که یارانت آن را نشنوند بلکه در میان این و آن، شیوه‌ای میانه بجوی. بعد از آن امت نیز به رعایت این شیوه ملزم شد تا همیشه شرایط و ظروف اولیه نزول قرآن را به خاطر داشته باشد.

وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ وَكَبِّرْهُ تَكْبِيرًا ﴿١١١﴾

و بگو:ستایش پروردگاری را سزاست که نه فرزندی (برای خود) گرفته و او را در فرمانروای عالم هیچ شریکی نیست، و بخاطر ناتوانی (و ذلت حامی و) سرپرستی برای او نیست، و او را به شایستگی بزرگ بشمار.(١١١)

نفی فرزند ازپروردگار با عظمت، در مقابل یهود و مسیحیّت است، و نفی شریك در مقابل قریش و نفی ولیّ در مقابل برخی از مجوسان و ستاره‌پرستان است.

شأن نزول آية 111:

688- ابن جریر از محمد بن کعب قرظی روایت کرده است: یهود و نصاری مدعی بودند که خدا (فرزند دارد ومشرکان عرب برای خدا شریک قرار داده بودند و می‌گفتند: «لَبَّیْکَ لاَ شَرِیْکَ لَکَ إِلاَّ شَرِیْکاً هُوَ لَکَ تُمِلِّکُهُ وَمَا مَلَکَ» «خدایا! تو را فرمان برداریم تو را شریکی نیست مگر شریکی که در تسلط توست، خود او و آنچه در اختیار دارد از آن توست». صابئین و مجوس می‌گفتند: اگر شریک‌های خدا وجود نداشت، خدا حقیر و ناتوان بود. آنگاه آیة وَقُلِ الْحَمْدُ ﷲِ الَّذِی لَمْ یَتَّخِذْ وَلَداً وَلَم یَکُن لَّهُ شَرِیکٌ فِی الْمُلْکِ نازل شد.(طبری 22854 روایت کرده مرسل است.)

اختتام وپایان سوره:

خوانندگان محترم ! این سوره، با تسبیح خداوند آغاز شد و با حمد و تکبیر او پایان گرفت، چنانکه سوره‌ی مؤمنون نیز با رستگاری مؤمنان آغاز شده، «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ» و با رستگار نشدن کفّار، پایان گرفته است. «لا يُفْلِحُ الْكافِرُونَ».

سوره لاسراءبا سخن گفتن از قرآن و صحبت کردن از حق اصیل موجود در ان به پایان میآید، قرآنی که بخش‌بخش و بندبند نازل گردیده است تا پیغمبر صلی الله علیه و سلم ان را بر مردمان در زمان طولانی برابر مناسبات و مقتضیات بخواند، و مردمان متاثر از ان شوند و استفاده برند و آن را بفهمند و بدان پاسخ گویند، پاسخگویی زنده و واقعی و عملی. کسانی که قرآن را دریافت میدارند و می‌پذیرند کسانیند که پیش از قران دانش و بینش بدیشان عطاء گردیده است. همچون کسانی با خشوع و خضوع قران را می‌پذیرند و تا انجا از ان متاثر میگردند که به گریه و سجده می‌افتند. خداوند این سوره را با حمد و ثنای خدائی پایان می‌دهد که فرزندی را برای خود برنگزیده است، وشریکی در ملک و مملکت خود نداشته است، و به سبب خواری و ناتوانی سرپرستی برای خویش انتخاب ننموده است... همانگونه که این سوره را با تسبیح و تقدیس خود آغاز کرده بود.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.

ومن الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره الْكَهْفِ

جزء – (16 – 15)

سورۀ کهف در مکه نازل شده ودارای یکصدوده آیه و دوازده رکوع می باشد.

وجه تسمیه:

«سورۀ کهف» و «سورۀ اصحاب کهف»؛ «کهْف» به معنای غار و شکاف کوه می باشد ونامگذاری این سوره به این دو نام بر اساس آیات نهم تا بیست‌وششم این سوره صورت گرفته است که؛همانا در آن داستان شگفت‌انگیز أصحاب کهف (یاران غار) به بیان گرفته شده است.(قرآن مهر، جلد 12، صفحه 183).
ویا به عبارۀ دیگر: این سوره به سوره‌ی«کهف» موسوم شده، زیرا دراین سوره؛ قصه وداستان اصحاب کهف ذکریافته است.

کهف:

به معنی غار وسیع (قاموس قرآن، جلد6، صفحه 154)

محور وموضوع بحث سورۀ کهف:

طوریکه در فوق هم متذکر شدیم؛ این سوره با حمد الله متعال آغاز و با توحید و ایمان پایان می‌پذیرد و همانند دیگر سوره‌های مکی به بیان اعتقادات اساسی مسلمانان مانند مبداء ومعاد می‌پردازد.
بصورت کل باید گفت که: محورومبحث سوره تصحیح عقیده، و تصحیح برنامه اندیشه و نگرش، و تصحیح ارزشها، با ترازوی عقیده است.
سورۀ کهف طوریکه گفتیم یکی از پنج سوره ای قرآن، حمد، انعام، سبأ، فاطر و کهف، باجمله‌ی »الْحَمْدُ لِلَّهِ« شروع شده است و در سه سوره از آنها سخن از آفرینش هستی است. در سوره‌ی حمد از تربیت و در اینجا از کتاب آسمانی سخن به میان آمده است. گویا هستی و آفرینش، همراه با کتاب و قانون، دو بال برای تربیت انسان‌ها هستند.
سورۀ کهف به منظور تثبیت عقیده و ایمان به عظمت خدای ذی الجلال در برگیرنده قصه ها ، داستانها و مثلهای عبرت انگیز و آکنده از پند و اندرز است. مجموع داستانهای ذکر شده در این سوره را پنج داستان عبرتناکی تشکیل می دهد:
قصه‌ی اول این سوره عبارت است از قصه‌ی «اصحاب کهف»که از آیه نهم الی آیه 12 این سوره بطور مختصر واز آیه 13 الی آیه 26 این داستان آموزنده بطور تفصیلی به بیان گرفته شده است.
این داستان عبارت است از داستان فداکاری و از خود گذشتگی در راه عقیده و باور. اصحاب کهف ازجمله جوانانی با ایمان بودند که به خاطر حفظ دین از خانه وکشانه ودر نهایت ازسرزمین خود فرار کردند و به غاری در قلب کوه پناه بردند. آنگاه به مدت سی صد و نه سال در آن غار به خواب رفتند و بعد از آن مدت طولانی خدای متعال آنان را بیدار کرد.
قصۀ اصحاب کهف؛ نمونه‌ای از عبرت های تأریخی است که ایمان چه نقش باسزای را در شخصیت انسانها بازی می کند. چگونه انسان به وسیله ایمان می آرامد و یقین و

اطمینان می‌یابد، و ایمان را بر زیب و زینت و زر و زیور و خوشیها دنیا ترجیح می‌دهد و آنرا والاتر و برتر می‌شمارد، و به غار پناه می‌برد زمانی‌که برای او زندگی با مردم دشوار و ناکار می‌شود. همچنین در این داستان در می یابیم که: چگونه حُب الله متعال دردرون اشخاص مؤمن راه می‌یابد ووی را از فتنه و بلا محفوظ و مصؤن میدارد.
قابل یاد آوری است که: دربارهٔ داستان اصحاب کهف روایتهای گوناگونی توسط مفسران وتأریخ نویسان به رشته تحریر آمده است. سخنان زیادی را درباره آن گفته‌اند. ولی به ذکر آن نمی پردازیم، صرف به آنچه که در روشنی آیات قرآنی است اکتفاء می کنیم.
زیرا قرآن عظیم الشأن یگانه منبع مورد اطمینان برای ما مسلمانان است.
شیوه‌ای بیان که در عرضه داستان کهف از نظر هنری درپیش گرفته شده است این استکه این داستان در بدو بطور خلاصه بیان یافته است، و بعد از آن به‌طور مفصل به توضیح قصه پرداخته است.
دومین: قصهٔ این سوره؛ همانا داستان و حکایت مرد صاحب دو باغ با دوستش که از آیهٔ سی و دوم آغاز می یابد.
سومین: داستان این، مبحث سجده فرشتگان در برابر آدم علیه السلام و اِمتناع اِبلیس و نافرمانی از الله متعال که از آیهٔ پنجاهم آغاز می‌شود.
چهارمین: داستان و قصه،همانا داستان خضر علیه السلام با موسی علیه السلام که از آیهٔ شصتم آغاز می‌شود: «وَإِذۡ قَالَ مُوسَىٰ لِفَتَىٰهُ لَآ أَبۡرَحُ حَتَّىٰٓ أَبۡلُغَ مَجۡمَعَ ٱلۡبَحۡرَيۡنِ أَوۡ أَمۡضِيَ حُقُبٗا ٦٠» [الکهف: 60]. یعنی: «و یاد کن آنگاه که موسی به غلامش گفت از پا نخواهم نشست تا اینکه به مجمع ابحرین برسم یا سالها عمر در طلب بگذارنم».
داستان وقصه حضرت موسی علیه السّلام با حضرت خضر عبارت از: داستان تواضع و فروتنی در راه کسب علم و اخبار غیبی که الله متعال آن بنده‌ی صالح، «خضر» را از آن آگاه فرمود و موسی از آن بی‌خبر بود تا این که خضر او را آگاه ساخت؛ مانند قصه‌ی کِشتی و حادثه‌ی کُشتن پسرک و بازسازی دیوار.
پنجمین: قصه و داستان این سوره حکایت ذی عبرت ذوالقرنین است که: از آیه هشتاد و سوم آغاز می‌شود و این داستان ، الی آیهٔ 98 ادامه می یابد.
شخصیت «ذوالقرنین» همانا پادشاهی عادل و با تقوی بود که الله متعال او را موفق کرد که سلطنت دنیای آن روزگار را به دست آورد و مشرق و مغرب کره‌ی زمین را به تصرف درآورد و سد عظیمی را بنا نهاد.

قصه ها وداستان سوره کهف:

باید یادآور شد که؛ داستانها در این سوره، عنصر غالب را تشکیل می دهد. این داستانها بیشترین آیات سوره را به خود اختصاص می‌دهند. چه داستانها در ۷۱ آیه از ۱۱۰ آیه سوره آمده اند. تازه قسمت أعظم آنچه از آیه‌ها می‌ماند حاشیه یا پیرو داستانهای سوره است. همچنان در جنب داستانها صحنه‌های قیامت، و برخی از صحنه‌های زندگی تذکر یافته است، صحنه‌هائی‌که فکر و اندیشه‌ای یا معنی و مفهومی را به تصویر می کشد، بدان‌گونه‌که شیوه و روش قران درتعبیر با به تصویر کشیدن معانی و مفاهیم است.

تعداد آیات، کلمات وتعداد حروف سوره:

سورهٔ (کهف) به استثنای یک یا سه آیات آن – حسب اختلاف آراء – مکی است.

این سورهٔ دارای (12) دوازده رکوع، و (110) یک صد وده آیات، و (1201) یک هزار و دوصد ویک کلمه، و (6620) وشش هزار وشش صد وبیست حرف، و (630) شش صد وسی نقطه است. لازم به تذکر است که أقوال علماء در تعداد کلمات وحروف سورهٔ کهف مانند سایر سوره ها مختلف بوده. تفاصیل در این مبحث را درسورهٔ طورتفسیر« احمد ». مطالعه فرماید.)

همچنین این سوره جزو سور مئین (صد آیه ای ها) است ابن قتیبه می گوید سوره مئین سوره هایی هستند که بعد از سور طوال آمده اند علت نامگذاری این سوره ها به مئین نزدیک بودن تعداد آیه های این سوره ها به عدد صد می باشد.(زاد المسیر فی علم التفسیر، ج 4، ص 141). گفته شده این سوره ها عبارتند از «بنی إسرائیل، کهف، مریم، طه، أنبیاء، حج و مؤمنون »(دراسة حول القرآن الکریم، صفحه ۳۷)

برخی دیگر از مفسران نیز سور مئین را سوره های « توبه، نحل، هود، یوسف، کهف، بنی اسرائیل، انبیاء، طه، مؤمنون، شعراء و صافات» معرفی داشته اند .(مراجعه شود: التمهید فی علوم القرآن، ج1، ص313)

روایتی است که از رسول الله ﷺ نقل شده که فرمود: خداوند هفت سوره طوال را به جای تورات و سوره های مئین را به جای انجیل و سوره های مثانی را به جای زبور به من داد، و پروردگارم مرا با دادن سوره های مفصّل فزونی بخشید.(جامع البیان فی تفسیر القرآن، جلد 1، صفحه 34)

امام بخاری از ابن مسعود روایت کرده که دربارهٔ سوره‌های: بنی اسرائیل، کهف، مریم، طه، و الانبیاء گفت: «این سوره‌ها از سوره‌های کهن اول است، و از دیرینه‌ها هستند» سپس به ه۱طمین ترتیب آنها را ذکر کرد.(ترجمه الإتقان فی علوم القرآن، ج 1، ص 215)

خوانندهٔ محترم!

آیهٔ آخرسورهٔ کهف از خصوصیات خاصی خویش برخوردارمی باشد. وآن اینکه که خواندن حرف«فا» در کلمه «وَ لْیَتَلَطَّفْ» سورهٔ کهف قبل از نیمهٔ اوّل قرآن پایان می‌یابد و از آن پس، نیمه دوم قرآن آغاز می‌گردد.

ارتباط سورهٔ کهف با سورهٔ قبلی:

خداوند متعال سورهٔ بنی إسرائیل را با حمد و توحید و یادی از پیامبر خاتمه داد. وسورهٔ کهف را نیز با حمد و توحید و وصف قرآن و پیامبرﷺ، آغاز می کند، تا ابتدای این سوره با پایان آن سوره، ارتباط داشته باشد.

یهودیان، مشرکان مکه را وامی داشتند تا سه چیز را از پیامبر بپرسند: روح، قصه ی اصحاب کهف و قصه ی ذوالقرنین، خداوند، سؤال اول را در مورد سوره ی أسراء عنوان فرمود و دو سؤال بعدی را در این سوره پاسخ داد.

در سوره ی اسراء می فرماید: «... فإذا جاء وعد الآخرة جئنا بکم لفیفا»، [۱۰۴] و در سوره ی کهف به تفصیل می فرماید: «فإذا جاء وعد ربي جعله دکاء وکان وعد ربی حقا. وترکنا بعضهم یومئذ یموج في بعض... تا للکافرین عرضا. [-+ ۹۸ تا ۱۰۰].

فضیلت سورهٔ کهف:

در فضیلت این سوره در حدیث شریف آمده است:عن أبي سعید الخدري عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: «مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْکَهْفِ کَمَا أُنْزِلَتْ کَانَتْ لَهُ نُورًا یَوْمَ الْقِیَامَةِ».ابوسعید خدری (رض) می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هر کس سوره کهف را آن گونه که نازل شده است، بخواند

برایش روز قیامت، تبدیل به یک نور می‌گردد» (روایت حاکم نیشابوری؛ و این حدیث صحیح لغیره می باشد.).

همچنان پیامبر اکرم ﷺ بر قرائت سوره کهف بخصوص در روز جمعه تاکید بعمل آورده است، حاکم از ابوسعید خدری (رض) روایت می‌کند که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْكَهْفِ فِی يَوْمِ الْـجُمُعَةِ أَضَاءَ لَهُ مِنَ النُّورِ مَا بَيْنَ الْـجُمُعَتَيْنِ». ابوسعید خدری (رض) می فرماید: رسول الله ﷺ فرمود: «هر کس، روز جمعه، سوره کهف را بخواند، میان دو جمعه برایش نورانی می‌گردد» (روایت حاکم نیشابوری و بیهقی؛ و این روایت صحیح می باشد چنانکه در صحیح ترغیب و ترهیب آمده است.)

در حدیثی دیگری از:عَنْ أبي سعيد الخدری قَالَ: قَالَ رَسُولُ الله: «من قرأ سورة الكهف يوم الجمعة أضاء له من النور ما بينه و بين البيت العتيق».ابو سعید خدری (رض) می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هر کس، روز جمعه، سوره کهف را بخواند، حد فاصل میان او و خانه کعبه، نورانی می‌گردد» روایت بیهقی در الشعب، چنانکه در صحیح ترغیب و ترهیب و إرواء الغلیل آمده است.

فضیلت آیات اولیه سوره کهف:

عَنْ أَبِی الدَّرْدَاءِ أَنَّ النَّبِیَّ قَالَ: «مَنْ حَفِظَ عَشْرَ آيَاتٍ مِنْ أَوَّلِ سُورَةِ الْكَهْفِ عُصِمَ مِنَ الدَّجَّالِ (وفي لفظ) عُصِمَ مِنْ فِتْنَةِ الدَّجَّالِ».أبودرداء(رض) می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هر کس، ده آیه از اول سوره کهف، حفظ نماید از دجال، حفاظت می‌شود». و در لفظی آمده است که: «از فتنه دجال، حفاظت می‌شود».(صحیح مسلم)

- عن أبي سعيد الخدري قَالَ: قَالَ رَسُولُ الله: «مَنْ قرأ عشر آيات من أولها ثم خرج الدجال لم يسلط عليه» (در اکثر مصادر حدیث حتی مستدرک حاکم که حدیث از آن نقل شده است، با لفظ: «من آخرها» وارد شده نه با لفظ: «من أولها» (ابوسعید خدری-رض) می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هر کس، ده آیه از اول سوره کهف بخواند و بعد از آن، دجال ظهور کند، دجال نمی تواند بر او پیروز شود.»(روایت حاکم نیشابوری؛ و این حدیث صحیح لغیره می باشد چنانکه در صحیح ترغیب و ترهیب آمده است.«هر کس ده آیه اول از سوره کهف را حفظ کند ـ در روایت دیگری آمده است ـ هر کس ده آیه اخیر از سوره کهف را بخواند ـ در روایت دیگری آمده‌است ـ هر کس ده آیه از سورۀ کهف را بخواند، از فتنه دجال ایمن می‌ماند».

- سنت این است که انسان سوره »کهف« را در روز و شب جمعه تلاوت کند زیرا در حدیث شریف به روایت انس رضی الله عنه از رسول الله ﷺ آمده است که فرمودند: «هرکس سوره کهف را در روز جمعه بخواند، این سوره فاصله هر دو جمعه را برای او از نور روشن می‌کند».

- در روایتی دیگر آمده است: «هر کس کهف را در شب جمعه بخواند، این سوره بین او تا خانه کعبه را از نور روشن می‌کند».

- استاد سیدابوالحسن ندوی رحمه الله در کتابش«تأملات فی سورة الکهف» می‌نویسد:

- «تمام این سوره کریمه را پیرو و پیرامون یک موضوع یافتم که می‌توانم عنوان آن‌را بگذارم: (از ایمان تا مادیت)، من از این فتح بر خود بالیدم و با آن بعد دیگری از

اعجاز قرآن کریم و نبوت محمد صلّی الله علیه و سلّم برایم روشن شد زیرا تا آن وقت نمی دانستم؛ کتابی که در قرن ششم مسیحی نازل شده است، می‌تواند تصویری روشن و راستین از مدنیت مادی قرن حاضر را ارائه کند».

شأن نزول سورۀ کهف:

محمدبن‌اسحق در بیان سبب نزول این سورۀ کریمه از ابن‌عباس رضی الله عنه روایت می‌کند که فرمود: قریش نضربن‌حارث و عقبه‌بن‌ابی معیط را نزد دانشمندان یهود در مدینه فرستاده و به آنان گفتند: از یهودیان درباره محمد سؤال کرده و اوصاف و سخنان وی را برایشان نقل کنید زیرا آنان اهل کتاب پیشین هستند و در بارۀ أنبیاء علیهم السلام چنان آگاهی‌ای دارند که ما از آن بی‌بهره‌ایم. آن دو به مدینه آمدند وموضوع را با دانشمندان یهود در میان گذاشتند، یهودیان به آنان گفتند: از محمد درباره سه چیز ذیل سؤال کنید پس اگر شما را از آنها خبر داد، او پیامبر مرسل است و در غیر آن او مردی مفتری و دروغگوست و خود دانید که با او چه می‌کنید:

1. از او راجع به داستان جوانانی سؤال کنید که در عصرهای اولیه گذشته‌اند، بپرسید که داستانشان چگونه بوده است؟ زیرا آنها داستان شگفتی دارند.
2. از او راجع به مرد جهانگردی که مشرق‌ها و مغربهای زمین را درنوردید بپرسید که اخبار وی چگونه بوده است؟
3. از او درباره روح بپرسید که روح چیست؟ پس اگر به شما از این سه موضوع خبر داد، او به حق فرستاده خدا جلّ جلاله است.
4. نضر و عقبه به مکه برگشتند و به قریش گفتند: ای گروه قریش! در حقیقت برایتان چیزی آورده‌ایم که میان شما و محمد فیصله‌کن است. آن‌گاه سخنان یهود را با آنان در میان گذاشتند. رؤسای قریش بعد از شنیدن گزارش فرستادگان خود، نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمدند و گفتند: ای محمد! ما را از این سه موضوع خبر ده! وآن سه سؤال را مطرح کردند.
5. رسول الله صلی الله علیه وسلم بی‌آن‌که استثنا کنند (یعنی ان‌شاءالله بگویند)، به آنان فرمودند:«فردا شما را از آنچه سؤال کردید، خبر می‌دهم».
6. قریش برگشتند اما رسول الله ﷺ پانزده روز منتظر وحی باقی ماندند وخداوند متعال برایشان در این‌باره وحی نفرستاد، به علاوه جبرئیل‌علیه السلام نیز نزدشان نیامد تا آن‌که در مکه غلغله افتاد که: محمد به ما «فردا» را وعده داد و امروز پانزده روز از آن وعده‌اش گذشته و هیچ خبری هم از سوی وی نیست! رسول الله ﷺ از معطلی وحی سخت اندوهناک شدند و سخنان مشرکان مکه برایشان دشوار آمد. سپس جبرئیل‌علیه السلام از سوی الله متعال عزوجل سورۀ »کهف» را برایشان فرود آورد که درآن، ضمن این‌که پروردگار متعال پیامبر خویش را ازاندوهگین شدن بر کفر کفار برحذر می‌دارد، داستان جوانان کهف، داستان مردگردشگر (ذوالقرنین) و داستان خضر و موسی علیهماالسلام را نیزدر آن بیان می‌کند واز روح هم که درسوره «اسراء» جواب داد.

ترجمه وتفسیر سورۀ الکهف

بِسۡمِ اللهِ الرَّحۡمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشایندۀ ومهربان

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا ﴿١﴾

حمد وسپاس مخصوص خدایی است که بر بنده اش (محمد) کتاب (قرآن) را نازل کرد، و در آن هیچگونه کجی و انحراف نگذاشت.(١)

مفسر محمدبن جریر طبری درتفسیر«جامع البیان فی تفسیر القرآن ـ تفسیر طبری» می نویسد: این از باب مقدم و مؤخر است؛ یعنی کتاب را استوار و بدون کجی وکمبودی نازل کرده است؛ استوار و مستقیم است و خالی از اختلاف و تفاوت بوده و هیچ کجی و انحرافی در آن نیست.(تفسیرطبری ١٥/١٩٠.)

« وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا»« اعوجاج» یعنی انحراف و کجی.

«عَوَج»: در مورد محسوسات و **«عِوَج»** در غیر محسوسات مورد استعمال قرار می گیرد.

«لَمْ یَجْعَل لَّهُ عِوَجاً»: هدف اینست که در قرآن ضدّ و نقیض معنوی، و اختلال و انحراف لفظی وجود ندارد.

نه در کتاب خدا اعوجاج است، نه در رسول او، نه از حقّ به باطل می‌گراید، نه از مفید به غیر مفید و نه از صحیح به فاسد.

خواننده گان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 8) مطالبی در مورد سپاس و ستایش خدای بزرگوار، قرآن و نقش آن در جامعه مورد بحث قرار گرفته است.

ازنزول قرآن باید سپاس گزاربود:

همه ستایش‌ها خدایی راست که کتاب را یعنی: قرآن را « بر بنده و پیامبرش محمدﷺ گرامی داشت، **و در** آن هیچ‌گونه کجی‌ای ننهاد» بنابراین، درقرآن هیچ‌گونه تناقض و اختلافی در لفظ یا معنی وجود ندارد و در عین حال، هیچ چیز در آن خالی از حکمت نیست.

قرآن، نگهبان کتب آسمانی ودر بردارنده تمام مصالح بندگان است. تناقض، اختلاف، افراط و تفریط در آن نیست، هم دعوت به قیام می‌کند، هم قیام به دعوت دارد.

قرآن عظیم الشأن به عنوان کتاب آسمانی و معجزه جاوید پیامبراسلام محمد ﷺ ، کتاب هدایت بشر به سر منزل مقصود است.

قرآن مجید کتابی که خداوند برای هدایت بشریت نازل فرموده و راهنمای رستگاری است. واقعاً هم انسان اگر یکبار با قرآن مأنوس شود به یاد داشته باشید که در طول زندگی خویش ازاین کتاب آسماني جدا ورویگران نخواهد شد.

قرآن برترین و ماندگارترین اثر آسمانی و جاودانه ترین پیامی است که خداوند برای هدایت بشر بر قلب شریفترین بنده خویش محمد ابن عبدالله ﷺ نازل فرموده است.

یکی از راه های پی بردن به اخلاق نيك تلاوت قرآن و عمل به دستورات آن است و كسي كه به دنبال قرآن برود از بسیاری فضائل نيك ديگر نيز برخوردار مي شود.

خداوند متعال، محتوا ومعارف قرآن عظیم الشأن راطوری تنظیم کرده که در طول تأریخ و در هر عصر و زمانی همه‌ی مردم بتوانند از معارف زلال و ناب آن بهره مند شوند.

مهمترین نقشی که قرآن مجید توانسته با آن عظمتش در زندگی ما داشته باشد ایجاد صبر در برابرسختی ها ومشکلاتی است که روزمره با آن مواجه می گردیم وچه بسیار موانعی که با حضور قرآن از سرراه برداشته شده اند.
قرآن مجید در برگیرنده هدایت و سعادت انسان در دنیا و اخرت می باشد و در تمام مراحل زندگی رهبر و راهنمای انسان به سوی کمال است این قرآن به راهی هدایت میکند که مستقیم ترین راههاست ... کسانی که با قرآن مأنوسند به کمک قرآن حق را از باطل تشخیص می دهند.
قرآن مجید، انسان را به زندگی کردن با معیارهای و ارزشهای انسانی واسلام دعوت می کند.
اگر کسی بخواهد به نحو حقیقت اسلام و انسان و جهان اشنا شود ، چاره ای جز مراجعه به قران مجید ندارد. در این کتاب الهی، آنچه آمده هماهنگ با تمام شئون زندگی انسان و منطبق بر نظام احسن خلقت است. نقش قران در زندگی بشر در ابعاد مختلف فردی، اجتماعی، و حتی بین المللی، قابل دقت است. بناً برما است تا از نزول قرآن سپاسگزار باشیم وآنرا رهنمایی عمل خویش قرار دهیم. الهی ما را از رهنمودها پرفیض وهدایت کلام الهی مستفید گردانی وقرآن را رهنمای زندگی ما سازی. آمین یا رب العالمین.

قَيِّمًا لِيُنْذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِنْ لَدُنْهُ وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا ﴿٢﴾

کتاب راست و درست، تا (کافران را) از عذاب سخت از جانب خود بترساند. و مؤمنانی را که کارهای شایسته انجام می دهند، مژده دهد که پاداش نیکویی برای آنهاست.(۲)

کتابی قیم:

یعنی: قرآن کتابی است راست و درست که در آن هیچ کجی و انحراف و میلی به‌سوی افراط و تفریط در آن دیده نمی شود، واین کتاب تا قیامت، استوار وغیرقابل نسخ است.

«قَيِّمـاً»:

بمعنی معتدل آمده است. یعنی افراطی در تکالیف قرآن وجود ندارد تا سخت و طاقت‌فرسا باشد، و تفریطی در احکام قرآن نشده است تا سهل‌انگاری در چیزی شده باشد که برای سعادت انسان‌ها ضروری باشد. جاودانه وپابرجا پاسدار احکام الهی و حافظ اصول کتاب‌های آسمانی. قائم بر احکام دین و مصالح بندگان.«ترجمهٔ معانی قرآن» مصطفی خرّم دل) بصورت کل باید گفت که:
قرآن مجید کتابی است که: در آن هیچ‌گونه تعارض و تناقضی نیست بلکه استوار و محکم، تام ، تمام و کامل و بی‌نقص است تا کفار را از عذاب نار و از کیفر یگانهٔ قهار بیم داده و مؤمنان شایسته‌کار را به پاداشی نیکو و اجری بی‌بدیل در بهشت‌های پرناز و نعمت نوید بخشد.
طوریکه در آیهٔ مبارکه با زیبای خاصی می فرماید: **« وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا.2»** ایمان همراه با عمل صالح کارساز است. وعمل صالح باید استمرار داشته باشد.

مَاكِثِينَ فِيهِ أَبَدًا ﴿٣﴾

(همان بهشتی) که جاودانه در آن خواهند ماند.(۳)
تفسیر :

در آية مباركه بوضاحت دريافتيم كه: عمل دائم، پاداش دائم دارد. در آيه‌ى قبلی خوانديم كه **«يَعْمَلُونَ الصَّالِحاتِ»** نشانه دوام عمل بود و در اين آيهٔ مباركه می خوانيم **«ماكِثِينَ»** يعنی پاداش دائم می‌باشد.

« مَاكِثِينَ فِيهِ أَبَدًا » به معنی ماندگاران. مقيمان .

ازخصوصيات نعمت‌های الهی در آخرت، جاودانگی اين نعمت ها است، يعنی مؤمنان در بهشت، درسرای خجسته و نعمت‌های شكفته و فراگير، جاودان و ابدی، هميشه ماندگار و برقرارمی شوند.قابل تذكر است كه از فحوای اين آيه در يافتيم كه؛ در قيامت، ديگر مرگ و فنا وجود ندارد.

وَيُنْذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا ﴿۴﴾

و تا بترساند كسانی را كه گفتند: خداوند فرزندی (برای خود) برگزيده است، بيم دهد.(۴)

تفسير :

شيخ ناصرالدين عبدالله بيضاوی در تفسير«انوار التنزيل واسرار التأويل می نويسد: برای نشان دادن بزرگی كفر آنان، آنها را ذكر كرده و تهديد را تكرار نموده است، اما نوع عذاب را ذكر نكرده؛ چون قبلا از آن بحث شده و ديگرضرورتی به آن ديده نمی شود. (تفسير بيضاوی ۲/۲.)

بايد گفت: در اين هيچ جای شكی نيست كه: نسبت دادن فرزند به‌سوی الله سبحان وتعالی، از زشت‌ترين انواع كفر است. وواضح است آنعده اشخاصی كه فاقد ايمان باشند، وعقيده راسخ نداشته باشند، به خالق خويش نيز از تهمت بستن دريغ نمی ورزند.

فرزند داشتن برای الله:

با آنكه هشدار در آيه‌ى قبل نيز آمده بود، امّا به خاطر اهميّت انحراف مشركان در مورد فرزند گرفتن خدا، انذار تكرار شده است.

با توجّه به آيات ديگر قرآن، اِتّهام فرزند داشتن خدا، تهمتی بزرگ و شايع ميان مشركان بوده است. مسيحيان هم «أب، ابن و روح القدس» (پدر – پسر و روح مقدس) می‌گفتند و مدعی بودند. يهوديان نيز «عُزَيْرٌ» را فرزند خدا می‌دانستند و مشركان، فرشتگان را دختران خدا قلمداد می كردند. در حالی كه اين عقيده نه موافق با واقعيّت است و نه منطبق به عقل.

مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِآبَائِهِمْ كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا ﴿۵﴾

نه ايشان به اين سخن علم و آگاهی دارند ونه پدرانشان، سخن بزرگی از دهانشان بيرون می شود ! آنان جز دروغ نمی گويند.(۵)

تفسير :

يعنی: خود و پيشينيانشان دليل روشنی بر اين امر كه خدای سبحان فرزندی گرفته است ندارند بلكه پدرانشان در اين پندار و گمان خويش، بر جهل و گمراهی قرار داشتند و فرزندان‌شان نيز ازآنان تقليد كرده و همگی گمراه شدند.

واقعيت امراينست كه: جهل و نا آگاهی، بسترومنبع بسياری ازانحرافات رادرانسانها تشكيل می دهد. بدين اساس عقايد بايد بر بنياد علم استوار باشد، طوريكه علماء از عقيده بدون علم انتقاد شديد به عمل آورده اند.

فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا ﴿۶﴾

نزدیک است که اگر امت تو به این سخن (قرآن) ایمان نیاورند جان عزیزت را از شدت حزن و تأسف بر آنان هلاک سازی!(۶)

تشریح لغات واصطلاحات :

« بَاخِعٌ »: هلاک کننده. نابود کننده.**« أَسَفًا »** «أسف»، مرحله‌ای شدیدتروقویتری از حُزن را می گویند.

تفسیر :

باید گفت که: دلسوزی، حسرت وتأسّف بر گمراهی دیگران يك ارزش است و پیامبر بزرگوار اسلام محمدصلی الله علیه وسلم، دلسوزترین شخصی است در این بابت می باشد. زعیم و رهبر باید در فکر اصلاح عقاید واعمال مجتمع خویش بوده باشد وآنرا باید جداً تعقیب نماید. در آیهٔ مبارکه می فرماید که: ای محمد! کار را بر خود آسان بگیر زیرا مأموریتی که تو برای انجام آن توظیف شده‌ای، فقط اِبلاغ رسالتی است که ما بر دوش تو نهاده‌ایم و تو هرگز به این مکلف نیستی که ایمان را در دل‌هایشان وارد کرده و خود را در حسرت‌خوردن بر کفرشان تلف گرداني.

این آیهٔ مبارکه بخاطرتسلی خاطر پیامبر صلّی الله علیه نازل گردیده است.

اسباب نزول آیهٔ 6:

690- ابن مردویه از ابن عباس (رض) روایت کرده است: عتبه و شیبه پسران ربیعه ابوجهل بن هشام، نضر بن حارث، امیه بن خلف، عاصی بن وائل، اسود بن مطلب، ابوالبختری و جمع دیگری از قریش دور هم گرد آمده بودند. رسول الله صلی الله علیه وسلم (مخالفت‌ها و سرکشی‌های قومش را نسبت به خود و انکار و ناباوری‌های آن‌ها را نسبت به کتاب خدا و نصایح پندآمیز و اندرزهای سودمند آن، مشاهده می‌کرد و بسیار غمگین و دلتنگ می‌شد و حرکات زشت آن‌ها برایش دشوار و سنگین بود. پس خدا آیهٔ « فَلَعَلَّکَ بَاخِعٌ نَّفْسَکَ عَلَى آثَارِهِمْ » را نازل کرد.

إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا ﴿۷﴾

مسلماً آنچه راکه روی زمین است،[از درخت، نبات، حیوان، بروبحرو دیگر آثار] زینت زمین قرار دادیم تا آنان را آزمایش کنیم که کدام شان بهتر عمل مي كنند!(۷)

تفسیر :

همان‌طور که آسمان را به زیور ستارگان آراسته‌ایم،مسلماًهمه‌ی آنچه که روی زمین است، باغها، گل‌ها، میوه‌ها، حیوانات، آبها، معادن، رنگ‌ها، بوها، و آنچه که به بشر اختراع، اکتشاف و ساختن آن را الهام کرده‌ایم؛ مانند تأسیسات، ساختمانها، البسه، کالاهای مصنوعی و غیره... را برای زمین **«زِينَةً لَها»** زینت وآرایشی قرار دادیم.

زینت‌ها، وسیله‌ی آزمایش است. **«زِينَةً لَها لِنَبْلُوَهُمْ»** تا معلوم شود چه کسی فریفته شده و خود را می‌فروشد و چه کسی با قناعت و زهد و برخورد کریمانه، آنها را مقدّمه‌ی عمل صالح قرار می‌دهد.

طوریکه می فرماید:**«لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً»** تا مردم را در بوته‌ی آزمایش قرار بدهیم و معلوم شود که کدامیک در مقابل اوامر الهی مطیع‌تر و کدام یک عملش برای آخرتش نیکوتر است. البته معیار این شایستگی و برازندگی، اخلاص در عمل برای الله متعال و متابعت از پیامبر ﷺ است.

در ضمن میخواهم یادآور شوم که: زیبایی گل‌ها وبصورت کل زیبای طبیعت فنا پذیر است، ولی کار نیك وعمل صالح ماندگار است.ً

طوریکه این فهم در حدیثی شریف آمده است: «در حقیقت دنیا شیرین و خرم است و همانا خداوند متعال جانشین کننده شما در آن می‌باشد پس می‌نگرد که چگونه عمل می‌کنید».

وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا ﴿٨﴾

و ما (سرانجام) آنچه که روی زمین است، (صاف می کنیم) به خاکی هموار وبی گیاه (بیابانی خشک) تبدیل می کنیم.(٨)

تشریح لغات واصطلاحات :

«صعیدا»: روی زمین . سطح زمین. «جرزا »: زمین لخت و برهوتی که گیاهی در آن نباشد.

تفسیر :

خداوند متعال، کلمه‌ی «لِنَبْلُوَهُمْ» مربوط به مسئله‌ی آزمایش مردم را در میان دو کلمه‌ی «جَعَلْنا» و«لَجاعِلُونَ» قرارداد که یکی مربوط به سرسبزی زمین است و دیگری مربوط به بی‌گیاهی آن، تا اشاره باشد به اینکه آزمایش و امتحان مردم در لابلای سبزی و شادابی و خشکی و غمها می‌باشد، امّا آنچه مهم است عملکرد انسان و پیروزی اوست.

همچنان درآیهٔ مبارکه به یک فهم عالی دیگری هم اشاره بعمل آمده آن اینکه: مانباید به زیبایی‌های ظاهری دنیا مغرور شویم، زیرا الله متعال همه را بعد از به پایان رسیدن عمرجهان، به خاکی بی‌گیاه تبدیل خواهد کرد که نه در آن زراعتی است ونه زینت ونه آرایشی.

امام قرطبی در تفسیر خویش می نویسد: این آیه برای تسلی خاطر پیامبر صلّی الله علیه و سلم نازل شده است؛ یعنی ای محمد! به دنیا و دنیاداران اهمیت مده؛ چون ما آن را برای دنیاداران وسیله‌ی آزمایش قرار داده‌ایم؛ زیرا در بین آنان هستند اشخاصی که اندیشه را به کار می‌گیرند و ایمان می‌آورند ونیزهستند اشخاص وافرادی که راه کفررا درپیش می‌گیرند. بدون شک روز رستاخیز در پیش روی آنان قرار دارد، پس کفر آنان بر تو گران نیاید؛ زیرا آنها را مجازات خواهیم کرد.(تفسیر قرطبی ۳۵۴/۱۰.)

داستان وقصه اصحاب کهف:

اولین داستان وقصه این سوره همانا قصه‌ی «اصحاب کهف» است که از ابتدا آیهٔ نهم الی آیهٔ 12 این سوره، بطور مختصر ومؤجز واز آیهٔ 13 الی آیهٔ 26 این سوره این داستان آموزنده بطور تفصیلی به بیان گرفته شده است. بصورت کل طوریکه در فوق هم یاد آورشدیم؛ این داستان عبارت است از داستان فداکاری و از خود گذشتگی در راه عقیده و باور.

أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا ﴿٩﴾

آیا (گاهی) گمان کردی که اصحاب کهف (= غار) و رقیم (و لوحه‌ای که نام‌های آن جوانان خفته درغاردرآن نوشته است) ازجمله نشانه های شگفت انگیزما بوده اند؟!(٩)

قصهٔ أصحاب کهف:

در آیهٔ مبارکه خداوند متعال به بیان داستان ذی عبرت وتأریخی أصحاب «کهف» می‌پردازد. گفتنی است که حکمت در وقوع رخداد «اصحاب‌کهف»، رهنمودی علمی است برای انسانها به امکان وقوع رستاخیز بعد از مرگ و دادن این استنباط به آنان است که روز جزا وروز رستاخیز حق است. و با دقت واضح می دارد که زیبای دنیا در برابر آن قدر و بهایی ندارد.

مجاهد گفته است: یعنی آیا می‌پنداری که قصه‌ی آنها عجیب‌ترین آیات می‌باشد؟ نه، در آیات ما بسی عجیب‌تر از آن موجود است.(زاد المسير ١٠٨/٥.)

« الْكَهْفِ »:کهف: به معنی غاری در کوه را می گویند، فرق نمی کند که این غارکلان باشد ویا غار کوچك باشد.

«الرَّقِيمِ»: رقیم: رقیم به معنی مرقوم و نوشته شده است. نام وادی یا قریه یا سنگ نوشته‌ای است که نامهای اصحاب کهف در آن حک شده بود. مفسرابن‌کثیر ترجیحاً بر آن است که رقیم: همان سنگ‌نوشته (لوح) است.

درمورد اینکه هدف از «رقیم» که در آیهٔ ۹ سورهٔ کهف ذکری از آن بعمل آمده است چیست؟ مفسّران اختلاف نظرونظریات مختلفی ارایه داشته اند.

برخی از مفسران بدین عقیده اند که:«رقیم » نامی سرکی (راهی) است که: غار اصحاب کهف در آن موقعیت دارد، و یا آن کوهی است که غار در آن موقعیت دارد، برخی از مفسران بدین باوراند «**الرَّقِيمِ**» نام قریه است که: اصحاب کهف از آنجا خارج شدند. و یا نام سنگی است که قصّه اصحاب کهف را بر آن نوشته‌اند، سپس آن را به دروازه غار نصب نموده اند ، و یا هم این لوحه درموزیم پادشاهان نهاده‌اند. وتعداد هم بدین باور اند که: رقیم کتابی است که در آن داستان اصحاب کهف تحریر گردیده است.

مفسر تفسیر معارف القران: علامه مفتی مجد شفیع عثمانی دیوبندی در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد:

بعد از گذاشت سیصد سال یکی از جوانان اصحاب کهف بنام « **تحليخا** » زمانیکه غرض آوردن نان به بازر رفته بود، وسکه دردست داشت که متعلق به دوران شاه «**دقيانوس** » بود، دوکاندار از دیدن این سکه تعجب کردوبرایش گفت که این سکه را از کجا بدست آورده اید. واین سکه مربوط چه زمانی است. سکه را به مغازه داران دیگری هم نشان داد، همه دوکانداران گفتند، این شخص به خزنه قدیمی دست یافته است، واز آنجا این سکه را بیرون آورده است، ولی او انکار کر که خزانه ای دست نیافته ام، واز جای دیگری هم آنرا بدست نیاورده ام. درنهایت اهل بازاربعد از بگو ومگو او را دستگیر کرده ، به دربار پادشاه شهر(بیدوسیس) که مطابق بیان تفسیر مظهری پادشاه عادل وبا خدا بود آوردند.

این پادشاه در خزانه شاهانه لوحی را هم دیده بود که اسامی اصحاب کهف و داستان فرار آن روی این لوحه تحریر یافته بود، برخی از مؤرخان بدین عقیده اندکه این لوحه را همان شاه ظالم « دقیانوس » نوشته بود که ایشان مجرمان مشهوری هستند، باید نام وآدرس آنها محفوظ بماند، و باید دستگیرشوند. برخی ازمؤرخان نوشته اند که در دربار حکومت «دقیانوس » اشخاصی مؤمن هم مشغول کار بودند که دردل، بت پرستی را قبیح می دانستند، واصحاب کهف را بر حق می پنداشتند، اما جرأت جرئت اظهاراین رای

را نداشتند، آنها این لوحه را بصورت یاد گار، نوشته بودند، ونام این لوح « رقیم » است. که به سبب آن به اصحاب کهف، اصحاب رقیم نیز گفته شده است.

به همه حال پادشاه شهر(بیدوسیس) که تا یک اندازه از این داستان باخبر بود، ازجوان اصحاب کهف «تملیخا» نسبت به احوال او تحقیق به عمل آورد، وبعد ازاستماع داستان یقیین حاصل کرد که او یکی از آنهاست وگفت که من به در گاه خداوند دعا کرده بودم که خدا مرا به آنان فرصت ملاقاتی بدهند، که در زمان «دقیانوس » برای نجات ایمان خویش گریخته بودند، پادشاه برا این مسرور شد، گفت شاید خداوند متعال دعای مرا اِجابت نموده است، شاید در این، برای مردم حجتی باشد، تا بر حشر اجساد یقیین پیدا کنند، چنین گفته به «تملیخا» گفت که مرا به غاری ببر که تو از آنجا آمده ای.

پادشان با جمعی زیادی از اهالی شهر به غار رسیدند، انگاه «تملیخا» گفت: تو قدری صبر کن تا که من جلوتر رفته رفقایم را از حقیقت امر آگاه سازم، که اکنون پادشاهی شخصی مسلمان وموحدی است وملت هم مسلمان می باشند، وبرای ملاقات شما آمده اند، چنین نباشد که قبل ار اگاهی، شما در آنجا برسید وآنها تصور کنند، که پادشاه دشمن ما، برما هجوم آورده؛ طبق این برنامه «تملیخا» جلو رفته و رفقایش را کلاً از تمام احوال با خبر نمود، آنها با شنیدن آن خیلی خوشحال شدند، وبا تعظیم از پادشاه استقبال نمودند، وسپس به سوی غار خویش برگشتند، ودر بیشتر روایات آمده است، که وقتی « تملیخا» به رفقای خویش کل داستان را بیان نمود فوراً همه ی آنها وفات یافتند ونتوانستند با پادشاه ملاقات کنند. ولی مفسر مشهورجهان اسلام؛ ابو حیان در بحر محیط می نویسد که: اصحاب کهف پس از ملاقات با پادشاه واهالی شهر گفتند که: اکنون ما از شما اجازه می خواهیم، وبه داخل غار رفتند و در عین همان زمان خدا بر آنها مرگ را طاری فرمود، ووفات یا فتند. والله أعلم بحقیقة الحال.

غارأصحاب کهف درکجا است؟

مؤرخان در این موردکه غار أصحاب کهف در کجا موقعیت دارد، هم دارای، اختلاف رأی واختلاف نظر می باشند؛ تعداد ازاین مؤرخان بدبن باورأند که این غاردر وادی‌ای نزدیک عقبه ـ جنوب فلسطین موقعیت دارد. (فکر می کنم صحیحترین روایت هم همین است که این غاردرکشور فعلی اردن نزدیک وادی عقبه ـ جنوب فلسطین موقعیت دارد.)

برخی از مؤرخان بدین باور اند که غار أصحاب کهف در نینوا از سرزمین موصل که در شمال عراق واقع است. بعضی می‌گویند: این غار در جنوب ترکیه در محلی به نام طرسوس از بلاد روم سابق واقع شده است. البته همه این اقوال نیازمند دلیل‌اند. پس بهتر است بگوییم: خداوند متعال خود به مکان آن غار داناتر است و اگر در تعیین مکان آن مصلحتی دینی نهفته می بود، بصورت قطع حق تعالی و پیامبرش ما را به آن راهنمایی می‌کردند چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «هیچ چیز از آنچه که شما را به بهشت نزدیک می‌کند و از دوزخ دور می‌گرداند باقی نگذاشتم مگر این‌که از آن آگاهتان کردم».

یادآوری ضروری:

داستان اصحاب کهف، بعد از زمان حضرت عیسی علیه السلام و قبل از بعثت پیامبر اسلام و در سرزمین روم و شهر افسوس به وقوع پیوسته است، و طاغوت این داستان دقیانوس نام داشته است. به همه حال طوریکه که گفتیم، این داستان وقصه درس عبرتی است ،برای ما انسانها است که آز آن باید درس به اموزیم ، درسِ هجرت و پایمردی

ومقاومت و امدادهای الهی است و نباید کاری به مکان وزمان و تعداد و سایر ملاحقات داستان داشته باشیم.

یادداشت خوارزمی درموردمحل اصحاب کهف:

خوارزمی ریاضی دان ،منجم وستاره شناس معروف متولد(239 - 159 خورشیدی) در
زمان الواثق بالله عبّاسی به همراه سلّامِ مترجم، یک بار برای یافتنِ سدّ ذوالقرنین و تهیه گزارش از دیار یأجوج و مأجوج راهی سفری شگفت‌انگیز می‌شود؛ سفری که با خوابی که واثق می‌بیند جرقه می‌خورد و محمد بن احمد مَقدِسی شرح آن را در کتابِ «احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم» آورده است. (برای آگاهی بیشتر مراجع شود به «احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم»؛ محمد بن احمد مقدسی؛ ترجمه علی‌نقی منزوی؛ تهران: کومش؛ ۱۳۶۱؛ ج ۲، ص ۵۳۱ به بعد.)
به جز این سفر، خوارزمی گویا یک بار نیز برای تهیه گزارش از غار اصحاب کهف بارِ سفر بسته بوده است. علي بن حسين مسعودی، مورّخ و جغرافیادان نامدار سده چهارم هجری در کتاب «مروج الذّهب و معادن الجوهر» آورده است که احمد بن طیب بن مروان سرخسی که شاگرد یعقوب بن اسحاق کندی بوده، از «محمد بن موسی منجّم نقل کرده که وقتی الواثق بالله او را از سُرَّ مَن رأی (یعنی همان شهرِ سامرا، پایتختِ عباسیان.) به دیار روم فرستاده بود، در آنجا محل اصحاب رقیم را که محلی معروف به حارمی است، دیده بود.(مروج الذّهب و معادن الجوهر»؛ علی بن حسین مسعودی؛ ترجمه ابوالقاسم پاینده؛ تهران: علمی و فرهنگی؛ ج ۱، ص ۳۰۷.)

بازدید خوارزمی از غار اصحاب کهف:

شرح سفرِ خوارزمی به روم برای یافتن غار اصحاب کهف در برخی از منابع، ازجمله «المسالک و الممالک» ابن خرداذبه و نیز «مُعجَم البُلدان» یاقوت حَمَوی بغدادی، آمده است. یاقوت در کتاب خویش، هنگامِ توضیحِ «رَقیم»، ضمن اشاره به اینکه این نام در قرآن کریم (آیهٔ 9 کهف) آمده است، توضیح می‌دهد که «در پیرامون شام، نزدیکِ بَلقا جایگاهی به نام رقیم است که پندارند جایگاه أهل کهف بوده است. لیکن درست آن است که أصحاب کهف در سرزمین روم بوده‌اند.»(معجم البُلدان»؛ یاقوت حَمَوی؛ ترجمهٔ علی نقی منزوی؛ تهران: پژوهشگاه سازمان میراث فرهنگی؛ ۱۳۸۳؛ ج ۲، ص ۵۴۱)
یاقوت در اِدامه به روایت‌های گوناگون درباره اینکه رقیم چیست؟ پرداخته و آورده که برخی آن را نامِ لوحی سُربی می‌دانند که نام اصحاب کهف و سبب فرارشان بر آن درج شده بوده؛ و برخی آن را نام دهی که محل زندگی شان بوده، دانسته‌اند و گروهی نیز معتقدند که رقیم نام آن کوه است که غارِ اصحابِ کهف در آن واقع شده بوده است. وی همچنین به روایتی از ابن‌عبّاس اشاره کرده که در آن، شمارِ یارانِ غار، هفت نفر؛ نام سگشان، «قطمیر»؛ نام پادشاه ظالم و شهری که از آن گریخته بودند، «دقیانوس» و «اُفسوس» و نامِ روستایشان، «رس» و نامِ غارشان «رقیم» ذکر شده است. با این همه، صاحبِ «معجم البُلدان» خود معتقد است که «آن غار که اصحاب کهف در آن بودند، میان عموریّه و نیقیه بوده است واز آنجا تا طرطوس دَه یا یازده روز راه است.(عموریه و نیقیه نام مناطقی در روم شرقی بوده و طرطوس نیز شهری بوده است در شام.)

پس از این توضیح‌ها درباره «رقیم»، بهتر است شرحِ کاملی را که یاقوت حموی از سفر خوارزمی برای یافتن غار اصحاب کهف ثبت کرده است، با هم بخوانیم. ماجرای آن سفر، از این قرار است:

«واثق خلیفه، محمد پسر موسی منجّم خوارزمی را به کشور روم فرستاد تا از داستان اصحاب کهف و رقیم معلومات حاصل کند . او می فرماید: چون به کشور روم رسیدیم، کوهی کوچک دیدیم که قاعده آن کمتر از هزار ذِراع بود.(ذِراع واحد اندازه گیری طول است و به‌اندازه تقریبیِ نوک آرنج تا سرِ انگشتانِ دست (برابر با حدود ۵۰ سانتی‌متر) اطلاق می‌شده (رک: لغت‌نامه دهخدا. «ذراع»). و غاری در زیر زمین داشت که چون داخل شوند، به‌اندازه سیصد گام فروشوند (داخل شوند) و در آنجا به رواق‌هایی می‌رسندکه در آن ستون‌های تراشیده و در آنها چندین خانهٔ بلندپایه هست که اندازه درگاهِ آن، یک قامت انسان و دارای دَری از سنگ و درونِ آن مردگانی چند بودند که مردی از ایشان نگهبانی می‌کرد.

سپس دانستیم که ایشان از نزدیک شدن به ما پرهیز دارند و می‌گویند کسی که دستش به ما بساید، مریض می‌شود؛ و این برای فریب دادنِ ما بود تا به درآمد خود بیفزایند. من گفتم بگذار تا من دست بزنم و زیانِ آن بر خودم باشد. پس با یکی از بندگانم با دشواری به بالای غار رفتیم و ایشان را دیدیم که موهای بدنشان بیرون آمده و تن ایشان را با داروهای صبر تلخ و کافور آلوده‌اند. پوست‌های ایشان به استخوان چسبیده؛ من دستِ خود را بر سینه یکی از ایشان مالیدم و زبری موی او و زبری پوشاک او را دریافتم. پس نگهبان ایشان خوراکی برای ما بیاورد و از ما خواست تا آن را بخوریم، ولی ما با چشیدن مزه آن به تهوّع آمدیم؛ و گویا این خبیث می‌خواست ما را به هلاکت رسانده، یا برخی از ما را بکشد تا دروغ‌هایی را که به نزد پادشاه گفته بود، ثابت نماید؛ و برای شاه چنین وانمود کند که اصحاب رقیم با ما چنین کرده‌اند و ادعاهای پوچ خود را نزد شاه درست جلوه دهد.

گفتیم ما گمان می‌کردیم شما اشخاص زنده به ما نشان خواهید داد، درحالی‌که ایشان [یعنی خفتگانِ غار] چنین نیستند. ما از آنجا بیرون آمدیم و برگشتیم.«.(معجم البُلدان»؛ یاقوت حموی؛ ترجمه علی‌نقی منزوی؛ تهران: پژوهشگاه سازمان میراث فرهنگی؛ ۱۳۸۳؛ ج ۲، ص ۵۴۱.)

موقعیت غار أصحاب کهف:

براساس آنچه یاقوت حَمَوی از خوارزمی درباره بازدیدش از غار اصحاب کهف در حوالی عموریه نقل کرده، معلوم می‌شود که اشخاص آن محل را موقعیتی برای کسبِ منفعت کرده بوده‌اند و چه بسا آن پیکرهای خشک شده را هم خودشان در آن محل قرار داده بوده‌اند؛ والله اعلم بالصواب.

اما حال که سخن از غارِ اصحاب کهف است، خالی از لطف نیست که از دیگر مکان‌هایی که برای این غار نام برده‌اند نیز یاد شود.

غار اصحاب کهف در اردن:

افزون بر «بَلقا» در شام که پیش‌تر از آن یاد شد و نیز غاری در قسطنطنیه که در کوهی سرخ واقع بوده و یاقوت از آن نیز یاد کرده.(معجم البُلدان»؛ یاقوت حموی؛ ترجمه علی‌نقی منزوی؛ تهران: پژوهشگاه سازمان میراث فرهنگی؛ ۱۳۸۳؛ ج ۲، ص ۵۴۱.)

مؤلّف کتابِ «باستان‌شناسی و جغرافیای تأریخی قصص قرآن»، شش ناحیه که غارهای موجود در آنها را همان غار أصحاب کهف دانسته‌اند، چنین برشمرده است:

1- غار «افسوس» در شهر افسون از شهرهای قدیمی یونان که اکنون در شصت کیلومتری ازمیر ترکیه است.

2- غار «کوه قاسیون» نزدیک صالحیه دمشق.(قابل تذکر است که من نویسنده تفسیر أحمد در سالهای 1989 م ازغار معروف اصحاب کهف درجبل قاسیون شهر دمشق کشور سوریه که به سمت بازار ومحل بنام صالحیه موقعیت دارد بازدید نموده ام . امین الدین سعیدی)

3- غار «بترا»، از شهرهای فلسطین.

4- غار کشف‌شده در اسکاندیناوی.

5- غار کشف‌شده در هشت کیلومتری عمان ، پایتخت اردن، در روستای رقیم.

6- غار أصحاب کهف در اندلس(.رک: «باستان‌شناسی و جغرافیای تأریخی قصص قرآن»؛ عبدالکریم بی‌آزار شیرازی؛ تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی؛ ۱۳۹۳؛ ص ۱۱۶.).

از میانِ این‌همه اما طبقِ نظرِ مؤلف کتابِ اخیر که برآمده ازتحقیقات باستان‌شناسان است، غاری که در اردن کشف شده، بیش از همه محتمل است که همان غارِ اصحاب کهف بوده باشد. ازجمله دلایلی که وی برای افزونی این احتمال برشمرده، یکی این است که در این غار، هشت جمجمه پیدا شده که یکی از آنها به جمجمه سگ شباهت دارد. حال آنکه طبق اشاره قرآن کریم، کسی جز خداوند از تعدادِ اصحاب کهف آگاه نیست و البته یکی از اعدادی که برای حدسیاتِ مردم دربارهٔ تعداد آنان آمده، همین هفت مرد و یک سگ است.(سورهٔ مبارک کهف، آیهٔ ۲۲.).

دیگر اینکه، درپیشروی غار آثار مسجدی کشف شده که بر کتیبه آن به خط کوفی نوشته شده است که این مسجد در سال ۱۰۷ هجری تجدید بنا شده است؛ و به باور استاد بی‌آزار شیرازی، همین می‌تواند حاکی از وجود معبدی قدیمی در آنجا بوده باشد؛ به‌ویژه اینکه قرآن کریم در آیه ۲۱ سوره مبارک کهف از قصد مردمان برای ساختِ مسجد یا عبادت گاهی در آنجا حکایت کرده است .(برای آگاهی کامل رک: «باستان‌شناسی و جغرافیای تاریخی قصص قرآن»؛ عبدالکریم بی‌آزار شیرازی؛ تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی؛ ۱۳۹۳؛ ص ۱۹۶ و ۱۹۷.)

چگونگی داستان اصحاب کهف در قرآن:

آنچه از قرآن عظیم الشأن در خصوص این داستان استفاده می شود این است که پیامبر گرامی خود را مخاطب می سازد که (با مردم درباره این داستان مجادله مکن مگر مجادله ای ظاهری و یا روشن) و از احدی از ایشان حقیقت مطلب را مپرس.

اصحاب کهف و رقیم جوانمردانی بودند که در جامعه ای مشرک که جز بتها را نمی پرستیدند، نشو و نما نمودند. چیزی نمی گذرد که دین توحید محرمانه در آن جامعه راه پیدا می کند، و این جوانمردان بدان ایمان می آورند. مردم آنها را به باد انکار و اعتراض می گیرند، و در مقام تشدید و تضییق بر ایشان و فتنه و عذاب آنان بر می آیند، و بر عبادت بتها و ترک دین توحید مجبورشان می کنند. و هر که به ملت آنان می گروید از او

دست بر می داشتند و هر که بر دین توحید و مخالفت کیش ایشان اصرار می ورزید او را به بدترین وجهی به قتل می رساندند.
قهرمانان این داستان اشخاصی بودند که با بصیرت به خدا ایمان آوردند، خدا هم هدایتشان را زیادتر کرد، و معرفت و حکمت بر آنان افاضه فرمود، و با آن نوری که به ایشان داده بود پیش پایشان را روشن نمود، و ایمان را با دلهای آنان گره زد، در نتیجه جز از خدا از هیچ چیز دیگری باک نداشتند. و از آینده حساب شده ای که هر کس دیگری را به وحشت می انداخت نهراسیدند، لذا آنچه صلاح خود دیدند بدون هیچ واهمه ای انجام دادند.
آنان فکر کردند اگر در میان اجتماع بمانند جز این چاره ای نخواهند داشت که با سیره اهل شهر سلوک نموده حتی یک کلمه از حق به زبان نیاورند. و از اینکه مذهب شِرک باطل است چیزی نگویند، و به شریعت حق نگروند. و تشخیص دادند که باید بر دین توحید بمانند و علیه شرک قیام نموده از مردم کناره گیری کنند، زیرا اگر چنین کنند و به غاری پناهنده شوند بالاخره خدا راه نجاتی پیش پایشان می گذارد. با چنین یقینی قیام نموده در رد گفته های قوم و اقتراح و تحکمشان گفتند:«ربنا رب السموات و الارض لن ندعو من دونه الها لقد قلنا اذا شططا هولاء قومنا اتخذوا من دونه الهة لو لا یاتون علیهم بسلطان بین فمن اظلم ممن افتری علی الله کذبا » آنگاه پیشنهاد پناه بردن به غار را پیش کشیده گفتند: «و اذ اعتزلتموهم و ما یعبدون الا الله فاووا الی الکهف ینشر لکم ربکم من رحمتة و یهیی ء لکم من امرکم مرفقا»
آنگاه داخل شده ، در گوشه ای از آن قرار گرفتند، در حالی که سگشان دو دست خود را دم در غار گسترده بود. و چون به فراست فهمیده بودند که خدا نجاتشان خواهد داد این چنین عرض کردند: « بار الها تو در حق ما به لطف خاص خود رحمتی عطاء فرما و برای ما وسیلۀ رشد و هدایت کامل مهیا ساز.»
پس خداوند متعال دعایشان را مستجاب نمود و سالهایی چند خواب را بر آنها مسلط کرد، در حالی که سگشان نیز همراهشان بود. آنها در غار سیصد سال و نه سال زیادتر درنگ کردند. و گردش آفتاب را چنان مشاهده کنی که هنگام طلوع از سمت راست غار آنها بر کنار و هنگام غروب نیز از جانب چپ ایشان به دور می گردید و آنها کاملا از حرارت آفتاب در آسایش بودند و آنها را بیدار پنداشتی و حال آنکه در خواب بودند و ما آنها را به پهلوی راست و چپ می گردانیدیم و سگ آنها دو دست بر در آن غار گسترده داشت و اگر کسی بر حال ایشان مطلع می شد از آنها می گریخت و از هیبت و عظمت آنان بسیار هراسان می گردید.
پس از آن روزگاری طولانی که سیصد و نه سال هجری باشد دو باره ایشان را سر جای خودشان در غار زنده کرد تا بفهماند چگونه می تواند از دشمنان محفوظشان بدارد.
ابن‌عطیه می‌گوید: «مراد؛ مدت بعد از آگاهی بر احوالشان تا زمان حضرت محمد صلی الله علیه و سلم، یا زمان بیدارشدنشان تا هنگام مرگشان است».
اما زجاج می‌گوید: «مراد؛ مدت درنگ کردنشان در غاراست که 300 سال شمسی و 309 سال قمری بود زیرا هر سیصد سال شمسی، سیصدونه سال قمری می‌شود، چون تفاوت میان هر صد سال قمری با صد سال شمسی، سه سال است و به همین جهت هم پروردگار عزوجل فرمود: سیصدسال درنگ کردند و نه سال هم بر آن افزودند»

لاجرم همگی از خواب برخاسته به محضی که چشمشان را باز کردند آفتاب را دیدند که جایش تغییر کرده بود، مثلا اگر در هنگام خواب از فلان طرف غار می تابید حالا از طرف دیگرش می تابد، البته این در نظر ابتدائی بود که هنوز از خستگی خواب اثری در بدنها و دیدگان باقی بود. یکی از ایشان پرسید: رفقا چقدر خوابیدید؟ گفتند: یک روز یا بعضی از یک روز. و این را از همان عوض شدن جای خورشید حدس زدند. تردیدشان هم از این جهت بود که از عوض شدن تابش خورشید نتوانستند یک طرف تعیین کنند.
عده ای دیگر گفتند: (ربکم أعلم بما لبِثتم) و سپس اضافه کرد(فابعثوا أحدکم بورقکم هذه الی المدینة فلینظر أیها أزکی طعاما فلیاتکم برزق منه) که بسیار گرسنه اید، (و لیتلطف) رعایت کنید شخصی که می فرستید در رفتن و برگشتن و خریدن طعام کمال لطف و احتیاط را به خرج دهد که أحدی از سرنوشت شما خبردار نگردد، زیرا «انهم ان یظهروا علیکم یرجموکم » اگر بفهمند کجائید سنگسارتان می کنند (او یعیدوکم فی ملتهم و لن تفلحوا اذا ابدا).
این جریان آغاز صحنه ای است که باید به فهمیدن مردم از سرنوشت آنان منتهی گردد، زیرا آن مردمی که این اصحاب کهف از میان آنان گریخته به غار پناهنده شدند به کلی منقرض گشته اند و دیگر اثری از آنان نیست . خودشان و ملک و ملتشان نابود شده ، و الان مردم دیگری در این شهر زندگی می کنند که دین توحید دارند و سلطنت و قدرت توحید بر قدرت سایر ادیان برتری دارد. أهل توحید و غیر أهل توحید با هم اختلافی به راه انداختند که چگونه آن را توجیه کنند. أهل توحید که معتقد به معاد بودند ایمانشان به معاد محکم تر شد، و مشرکین که منکر معاد بودند با دیدن این صحنه مشکل معاد برایشان حل شد، غرض خدای تعالی از برون انداختن راز اصحاب کهف هم همین بود.
وقتی فرستاده اصحاب کهف از میان رفقایش بیرون آمد و داخل شهر شد تا به خیال خود از همشهری های خود که دیروز از میان آنان بیرون شده بود غذائی بخرد شهر دیگری دید که به کلی وضعش با شهر خودش متفاوت بود، و در همه عمرش چنین وضعی ندیده بود، علاوه مردمی را هم که دید غیر همشهری هایش بودند. اوضاع و احوال نیز غیر آن اوضاعی بود که دیروز دیده بود. هر لحظه به حیرتش افزوده می شود، تا آنکه جلو دکانی رفت تا طعامی بخرد پول خود را به او داد که این را به من طعام بده - و این پول در این شهر پول رایج سیصد سال قبل بود - گفتگو و مشاجره بین دکاندار و خریدار در گرفت و مردم جمع شدند، و هر لحظه قضیه ، روشن تر از پرده بیرون می افتاد، و می فهمیدند که این جوان از مردم سیصد سال قبل بوده و یکی از همان گمشده های آن عصر است که مردمی موحد بودند، و در جامعه مشرک زندگی می کردند، و به خاطر حفظ ایمان خود از وطن خود هجرت و از مردم خود گوشه گیری کردند، و در غاری رفته آنجابه خواب فرو رفتند، و گویا در این روزها خدا بیدارشان کرده و الان منتظر آن شخصند که برایشان طعام ببرد.
قضیه در شهر منتشر شد جمعیت انبوهی جمع شده به طرف غار هجوم بردند. جوان را هم همراه خود برده در آنجا بقیه نفرات را به چشم خود دیدند، و فهمیدند که این شخص راست می گفته ، و این قضیه معجزه ای بوده که از ناحیه خدا صورت گرفته است.
اصحاب کهف پس از بیدار شدنشان زیاد زندگی نکردند، بلکه پس از کشف معجزه از دنیا رفتند و اینجا بود که اختلاف بین مردم در گرفت ، موحدین با مشرکین شهر به

جدال برخاستند. مشرکین گفتند: باید بالای غار ایشان بنیانی بسازیم و به این مساءله که چقدر خواب بوده اند کاری نداشته باشیم . و موحدین گفتند بالای غارشان مسجدی می سازیم.

إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا ﴿۱۰﴾

(بیاد آور) آنگاه که آن جوانان به غار پناه بردند، پس گفتند: «پروردگارا ! ما را از سوی خود رحمتی عطا کن، و راه نجاتی وهدایتی برایمان فراهم ساز».(۱۰)

دعای اصحاب کهف:

نباید فراموش کرد که دعایی دارای تاثیر وموثریت واقع می گردد که باسعی ، تلاش و حرکت همراه باشد. جوانان خدا پرست زمانیکه به غار پناه بردند دست به دعا برده وفرمودند : پروردگارا! به ما از جانب خود رحمتی بخش که بر ایمان پایدارمان گرداند و از شر انس و جن مارا محفوظ بگردان . و ما را در همه امور به راه استقامت و پایداری توفیق بخش، تا به طاعتت عمل کرده و از معصیت بپرهیزیم و در نتیجه رشد یاب و راهیافته شویم، نه گمراه و سرخورده.

باید یاد آور شد که: گریز از میان مردم در هنگام رویدادن فتنه‌ها، به‌خاطر حفظ دین خویش امری مشروع است طوریکه در حدیث شریف آمده است: «نزدیک است دورانی فرابرسد که بهترین مال یکی از شما، گوسفندانی چند باشد که آنها را به قله کوهها و جاهای ریزش باران برده و به این ترتیب، با دین خویش از فتنه‌ها می‌گریزد».

پس فقط در این حالت، یعنی حالت فتنه است که کناره‌گیری از مردم‌مشروع می‌باشد، نه در غیر آن از حالات زیرا با گوشه‌گیری از مردم، جمعه وجماعت‌ها از انسان فوت می شود.

در حدیث شریف آمده است: «مؤمنی که با مردم‌درمی‌آمیزد و بر آزارشان صبر می‌کند، بهتر از مؤمنی است که با آنان درنمی‌آمیزد و بر آزارشان صبر نمی‌کند».

علت فرار و پناه بردن اصحاب کهف به غار:

مفسران درمورد علت فرار وپناه بردن جوانان مؤمن به غارمی نویسند: مردم آن دیار درخارج از شهر اجتماع سالیانه‌ای داشتند که طبق معمول در این اجتماع به پرستش بتان خویش مشغول می گردیدند، ودر ضمن به رسم تبرک به بتان خویش حیوانات را برای آنها قربانی می‌کردند،واین دستور بود که توسط پادشاه ظالم صادرگردیده بود.دراین میان جوانان زمانیکه با سایر اهالی به ادای این مراسم رفتند، به بصیرت دیدند و دانستند که پرستش جز برای ذاتی که آفریننده آسمانها و زمین است، شایسته نیست آنگاه یکی‌یکی از قوم خویش بریده در مکانی جمع شدند و برای خود معبدی ساختند که در آن فقط خدای یگانه را می‌پرستیدند. پس قومشان به راز کارشان مطلع شدند ، و شاه را از این عمل جوانان مطلع ساخت،شاه آنان را احضار کرد و حقیقت امر را از آنان پرسید، ایشان بی‌محابا حقیقت را گفتند و او را به‌سوی الله متعال دعوت کردند. ولی شاه ایمان نیاورد و تهدیدشان کرد و برای‌شان مهلتی تعیین نمود تا در آن مهلت به شرک برگردند. البته این

مهلت از لطف خداوند متعال بود که فرصت گریختن را برای آنان آماده کرد.این جوانان از شهر فرار ودر غاری مخفی گردیدند.

فَضَرَبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا ﴿١١﴾

پس (ما پرده های خواب را) در غار بر گوش هایشان زدیم، و سالها در (خواب سنگین فرورفتند.(١١)

« فَضَرَبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ»مراد اینست که آنان را به خواب عمیقی فرو بردیم .یعنی: با خواب سنگینی که بر آنان چیره گردانیدیم، گوشهای‌شان را از شنیدن صداها مسدود کردیم؛سال‌های متمادی در غار به خواب سنگینی فرورفتند.

ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَى لِمَا لَبِثُوا أَمَدًا ﴿١٢﴾

سپس آنان را بیدار کردیم تا بدانیم که کدام یک از دو گروه ، مدت خواب خود را(در غار)
بهتر حساب کرده اند.(١٢).

تشریح لغات واصطلاحات :

«بَعَثْنَاهُمْ»: ایشان را برانگیختیم. مراد از برانگیختن در اینجا بیدار کردن است و استعمال این کلمه ، شاید اشاره باشد به این که خواب طولانی آنان همچون مرگ و بیداری ایشان همچون رستاخیز پس از مرگ است.(تفسیر نور: «ترجمهٔ معانی قرآن» دکتر مصطفی خرمدل).

تفسیر :

در«تفسیر انوار القرآن» آمده است :یعنی: از آن خواب سنگین بیدارشان کردیم «تا معلوم بداریم که کدام یک از دو گروه» از مؤمنان و کافرانی که در مدت درنگشان در غار با هم اختلاف نظر داشتند «مدت درنگ‌شان را شمارنده ترند» یعنی: مدت باقی ماندن‌شان را در حال خواب در غار، بهتر در ضبط و حساب می‌آورند.

در التسهیل آمده است:منظور ازحزبین اصحاب کهف واشخاصی است که خدا آنها را فرستاد تا آنان را ببینند.(التسهیل ٢/١٨٣.).

و مجاهد گفته است: مراد از دو حزب خود اصحاب کهف می‌باشند؛ چون وقتی بیدار شدند، در مورد مدت توقفشان در غار اختلاف پیدا کردند. بعضی می‌گفتند: یک روز یا کمتر از یک روز در غار مانده‌ایم و دیگران می‌گفتند: خدا بهتر می‌داند چه مدت است که در غار به سر می‌بریم.(حاشیه‌ی صاوی بر جلالین ٣/٧.) قول اول از ابن عباس روایت شده است.

همچنان سایر مفسران می نویسندکه :اینکه کدام گروه دقیق‌تر می‌شمارند، شاید اشاره به آیه‌ی 19 همین سوره باشد که اصحاب کهف نسبت به مدّت خواب ودرنگ خود اختلاف داشتند.

خداوند متعال همه چیز را از آغاز می‌داند وبدان عالم است، بنابراین مراد از «لِنَعْلَمَ» یا این است که خدا به زبان مردم سخن گفته و یا اینکه آنچه را خدا می‌داند، تحقق بخشیده وبه صحنه آورد.

خواننده محترم!

در چهار آیه فوقانی (آغاز از آیه 9 الی 12) داستان اصحاب کهف به طور مختصر بیان یافت .اکنون در آیات ذیل این داستان آموزنده به تفصیل بیان می یابد.

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُمْ بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى ﴿١٣﴾

ما داستان آنان را به راستی و درستی برای تو حکایت می‌کنیم. آنها جوانانی بودند که به پروردگارشان ایمان آورده بودند ، و ما بر هدایتشان افزودیم .(۱۳).

تفسیر :

«نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُمْ بِالْحَقِّ »ای پیامبر! خداوند متعال تو را از قصه اصحاب غار به راستی و یقین وبدون کم و زیاد بر تو باز می کند.آنان جوانانی بودند که پروردگار خویش را به یگانگی خوانده و از وی اطاعت نمودند ، و ما آنها را بر دین استوار کرده و یقین آنها را افزایش دادیم.

در آیه مبارکه به این حقیقت اشاره بعمل آمده است که :جوانان نسبت به بزرگسالانی ومردم سالخورده که در دین باطل غوطه‌ور شده‌اند، به‌سوی حق روی‌آورنده تر و به هدایت گراینده‌تراند. بر این اساس بود که بیشتر اجابت کنندگان رسول الله ﷺ هم طوریکه مفسر ابن کثیرنیز فرموده است : جوانان بودند، اما سالمندان ومردمان پیرقریش ـ جز اندکی ـ بر دین باطل‌شان باقی ماندند. البته این خود درسی بلیغ برای دعوتگران ماست.که در کار دعوتی وارشادی خویش اهتمام وتوجه خاصی خویش را به نسل جوان به عمل بیاورند واز نیرو واستعداد نسل جوان استفاده عظیمی وبهتری بعمل ارند .در ضمن باید گفت: بهره‌گیری از حقایق و عبرت‌های تاریخ، از روشهای تربیتی قرآن است. ونباید اشتباه کرد که : قصه‌های قرآن، حقیقت دارد و ساختگی یا آمیخته به اوهام و تحریف واسرائیلات نمی باشد.

وَرَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَنْ نَدْعُوَ مِنْ دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذًا شَطَطًا ﴿۱۴﴾

و (ما) دلهای آنها را [با یقین به حقایق،]استوارگردانیدیم،هنگامی که قیام کردند، وگفتند : پروردگار ما، پروردگار آسمانها و زمین است، و ما هرگز غیر از او معبودی نمی پرستیم (اگر چنین کنیم) سخنی گزاف و بیهوده گفته ایم.(۱۴)

تفسیر :

«رَبَطْنَا عَلَيا قُلُوبِهِمْ»: دل‌هایشان را قدرت و شهامت بخشیدیم. وبرای شان جرأت دادیم.

«لَن نَّدْعُوَ»: به فریاد نمی‌خوانیم. پرستش نمی‌کنیم.

« شَطَطًا» شطط: غلو و تجاوز از حد در راه ناصواب و در بهتان و ناروا و دوری ازحق است.

دیده می شود که: موحّد واقعی، هیچ وخت هرگز وهرگز به سراغ شرك نمی‌رود، ونباید شخص مسلمان در برابر انحرافات جامعه، سکوت اختیار کند، طوریکه آرام نشستن برایش جایـز نمی باشد باید قیام کرد، وایمان واقعی همراه با قیام است. شرك، انحراف بعید و فاحشی است که هرگز قابل عفو نمی باشد.

طوریکه در آیهٔ مبارکه دریافتیم که اصحاب کهف در مقابل پادشاه کافر و ظالم بنام **«دقلدیانوس»** یا «دقیانوس» که می خواستند مردم را به‌سوی پرستش طواغیت دعوت نمایند، قیام کردند وبا تمام قوت وشهامت اعلام داشتند.خدای ما همان خالق آسمان‌ها و زمین است، نه بت‌ها که تو ما را به عبادت آنها دعوت می‌کنی.**«لَنْ نَدْعُوَا مِنْ دُونِهِ إِلٰهاً»** غیر او را شریک او قرار نمی‌دهیم، پس او یگانه و بی‌شریک است.هرگز جز او را پرستش نکرده و به هیچ صورت غیر وی را به یگانگی نمی‌خوانیم، اگر سخنی جز این بگوییم یقیناً در آنچه گفته‌ایم دروغ پرداخته، از راه صواب منحرف و از حق به

بیراهه رفته‌ایم.

جوانانی که به پروردگار خویش ایمان داشتند:

قابل یاد آوری است که جریان و رخداد این قصه، مربوط به روزگاران طولانی و صدها سال (پیش) بود. با این وصف در طول تأریخ و در مبارزه‌ی مداوم بین ایمان و کفر این داستان به شیوه‌های مختلف بیان شده است. امّا گذشته از همه چیز این امر به روشنی بیانگر قدرت بی‌انتهای پروردگار است و میان معجزه‌ی الهی در دنیای بشری و حقیقت زنده کردن انسان‌ها در روز رستاخیز و حضوردرمحضرپروردگار ارتباط ایجاد می‌کند.

در یکی از شهرها که مردمان آن همگی اهل ایمان و اطاعت و فرمان‌برداری از همدیگر پیشی می‌گرفتند، کم‌کم نشانه‌های انحراف از راه مستقیم پدیدار گشت. بازار شیطان رونق گرفت و مردم از دستور پروردگار سرپیچی کردند و عوامل گمراهی آشکار شد. این در حالی بود که حاکم آن شهر خود سرکرده‌ی کافران و گناه‌کاران بود. او در گناه و سرپیچی از دستورات پروردگار غرق شده بود. به این ترتیب وزیران و اطرافیانش نیز به همین شکل بودند. این بود که فساد عمومیت یافت و جهل و نادانی و ظلم و ستم همه‌ی جامعه را فرا گرفت. تصویر و مجسمه‌های زیادی از جمله بت‌ها که از سنگ و چوب ساخته شده بودند، در گوشه و کنار شهر برافراشته شده و نصب گردیدند، شیطان بر همه‌جا حکم‌فرما شد و صدای ایمان برای مدت‌ها خاموش گشت. در این میان تنها عده‌ی اندکی از مردم این شهر برایمان خود به حق پابرجا مانده بودند و شیطان نتوانسته بود آن‌ها را فریب دهد و در دریای گمراهی غرق نشده بودند. در میان این عده مجموعه‌ای درخود احساس جرأت و شهامت کردند گرد و غبار تنبلی را از خود زدودند. به یاری خدا به پا خاستند و درمقابل باطل ایستادند. خداوند نیز آنان را درپناه خود گرفت و یاری کرد پس بر هدایتـشان افزود و چشم حق بینشان را به نورخود بیناتر نمود و از جانب خود، آنان را تأیید فرمود.

ارتباطات قلبی مؤمنان:

هنگامی که در مقابل ظلم و ستم و کفر قیام کردند، از هیچ‌کس و هیچ چیزی و از سختی‌های راه لحظه‌ای به خود تردید نکردند؛ چون دل‌هایشان با خداوند مرتبط بود و در هر لحظه و هرجا از او نیرو و قوّت می‌گرفتند و آشکارا و بی‌پروا ایمانشان را ظاهر کردند و گفتند:«رَبُّنَا رَبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ » [الکهف: 14].(... گفتند: پروردگار ما، پروردگار آسمان‌ها و زمین است...).نه بت‌ها و مجسمه‌ها و شکل‌ها و پیکره‌هایی که از سنگ و چوب ساخته شده است (شایسته‌ی تعظیم و تسلیم شدن نیست). ای قوم ما! به راستی شما در گمراهی آشکاری هستید. ما در مقابل ستم سر فرود نمی‌آوریم و تسلیم انحراف نمی‌شویم. ودر آن زمان در مقابل دکتاتور وفرعون عصر خویش با قوت وصلابت اعلان داشتند: «لَن نَّدۡعُوَاْ مِن دُونِهِۦٓ إِلَٰهٗاۖ لَّقَدۡ قُلۡنَآ إِذٗا شَطَطًا ١٤» [الکهف: 14]. (... هرگز جز برای خدا سجده نمی‌کنیم. (اگر چنین کنیم و کسی را جز او معبود بدانیم) در این صورت سخنی (گزاف) و دور از حق گفته‌ایم».

شجاعانه و بی‌پروا صدای حق وحقیقت را به همه جا و همه کس در بازارها و اجتماعات مردم می‌گفتند و پیامشان را بدون خوف وحراس به همه جا می‌رساندند.

برخوردحکام در برابر جوانان مؤمن:

مسؤولین امور دیدند که: اگر این جوانمردان بخواهند به دعوت خود، که دعوت به حق است، ادامه دهند و بخواهند که عقیده‌ی مردم را اصلاح نمایند، زمین زیرپای حاکم ستمگر به لرزه خواهد افتاد و تاج و تخت و حکومتش به خطر می‌افتد. بناً با تمام قوت درمقابل ایشان ایستاد و در سر راهشان کمین کرد. آن‌ها را تهدید کرد که اگر دست از دعوتشان به سوی حق برندارند، زندگی و معاش آنان را به خطر خواهد انداخت.

هَؤُلَاءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَوْلَا يَأْتُونَ عَلَيْهِمْ بِسُلْطَانٍ بَيِّنٍ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا ﴿۱۵﴾

این قوم [نادان و بی منطق] ما، معبودهای جز خدا انتخاب کرده اند، چرا دلیل آشکاری بر حقانیت (بر این معبودان) نمی آورند ؟! چه کسی ستمکارتراست از آن کسیکه بر الله دروغ ببندد؟! .(۱۵)

تفسیر :

بی‌تفاوتی نسبت به گمراهی وانحراف دیگران، ممنوع است. درآیۀ مبارکه دریافتیم که: اصحاب کهف، از انحراف قوم خود سخت ناراحت وخفه بودند.

هدف از به کارگیری « لَوْ لاٰ» ناتوان نشان دادن آنها می‌باشد. یعنی می‌خواهند بگویند: آنها نمی‌توانند دلیلی روشن بر پرستش بت‌ها بیاورند پس آنها به خدا دروغ می‌بندند.

خواننده محترم!

شهید سید قطب درتفسیر خویش فی ظلال القرآن می نویسد: «تا اینجا موقف و وضع جوانان، روشن و صریح و قطعی و بدون شبهه و تردید به نظر می‌آید. آنها در جسم نیرومند و قوی و فولادین بودند، در ایمان راسخ و در تنفرشان از اعمال قوم خود استوار بودند، هر دو راه هویدا و مشخص بود، راهی برای کنار آمدن و سازش نمانده بود. فرار به منظور نجات عقیده لازم و ضروری بود. جمعی بودند در محیطی شرک آلود راه هدایت را یافته بودند، در چنین محیطی زندگی برای آنان میسر نبود. آنها خود را علنی و برملا کرده بودند و نیز توانایی مدارا با قوم را نداشتند که به عنوان تقیه خدایان آنها را پرستش کنند و عبادت خود را مخفی بدارند. راجح این است که کارشان برملا شده بود. و جز فرار چاره‌ای نداشتند و راهی نبود آن را برگیرند. می‌بایست با دین خود به سوی خدا فرار کنند و غار را بر زینت دنیا ترجیح دهند. تصمیم خود را گرفته بودند و با هم بحث و گفتگو کرده سپس به غار تنگ و تاریک پناه بردند. در آنجا از رحمت خدا برخوردار شده و آسودند، غار را وسیع و گسترده یافتند و رحمت خدا بر آنان سایه انداخت و نرمش و رفاه و آسایش شامل حالشان گشت». (في الظلال القرآن ۱۳/۱۵).

وَإِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأْوُوا إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيُهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مِرْفَقًا ﴿۱۶﴾

و(به آنها گفتیم:) هنگامی که از آنها و آنچه را جز خدا می پرستند؛ کناره گیری کردید، پس به غار پناه برید، که پروردگارتان نعمتش را بر شما می گستراند، و راه آسایش ونجات از این امر را برای شما فراهم می سازد.(۱۶)

تشریح لغات واصطلاحات :

« مِرْفَقًا» اسباب زندگی .

تفسیر :
موحّد واقعی، هم بت‌ها را رها می‌کند، وهم از بت‌پرستان جدای خویش رااعلان میدارد .
باید به تمام قوت گفته شود: اگرحالتی در زندگی پیش اید که موحّدین وخداپرستان از سوی مشرکان در معرض تهدید وخطر جانی واقع گردد ، پس باید گفت که:غارنشینی در فضای توحید، بهتر از شهرنشینی در فضای شرك است. **«فَأْوُوا إِلَى الْكَهْفِ»** در تأریخ أنبیاء دیده می شود که:حضرت یوسف علیه السلام نیز زندان را بر قصر پادشاهی ترجیح داد و گفت: «رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ» (یوسف، 33)

خوانندگان گرامی!

در این داستان قصه جوانانی را میخوانیم که: از قوم خودکناره‌گیری ودوری می جویند، از خانه و کاشانهٔ خود مهاجرت می‌کنند. به ترک اهل و دیار خویش می پردازند.از زیب و زینت زمین ومتاع وکالای زندگی دست می‌کشند. اینان کسانی اند که به غار تنگ، زمخت و تاریک پناهنده می‌شوند. اینان رحمت ولطف خدارا میجویند ومی‌بویند.احساس می کنند که این رحمت و لطف، سایه‌دار و فراخ و فراوان است.
درآیهٔ مبارکه آمده است:« يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ 16 کهف ».(تا پروردگارتان رحمتش را بر شما بگستراند).
کلمهٔ«**ينشر**: پخش‌کند و بگستراند» سایه فراخی، وسعت و فراوانی نعمت را به تصویر می‌کشد. واقعاً به طور نا آگاهانه غار تبدیل به مکان گُشاد، جادار و دارای فضای مناسب می‌گردد و در آن رحمت الهی أفکنده می شود. حدود و ثغور تنگ غار برچیده می‌شود، و دیوارهای ضخیم و سخت نازک و نرم می‌گردد وخوف وترس کمرنگ و ناچیز می‌شود. به ناگاه رحمت و راحت و مهر ومحبت سربرمی‌زند و پرتوافشان می‌گردد.این ایمان است که نور دیده و آرام جان است!

وَتَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ تَزَاوَرُ عَنْ كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَإِذَا غَرَبَتْ تَقْرِضُهُمْ ذَاتَ الشِّمَالِ وَهُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضْلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا ﴿١٧﴾

و آفتاب را می‌بینی که به هنگام طلوع به سمت راست غارشان متمایل می گردد، و به هنگام غروب به سمت چپ، و آنها در محل وسیعی از آن (غار) قرار داشتند، این از آیات خدا است، هر کس را هدایت کند، پس او هدایت یافته (واقعی) است، و هرکه را گمراه کند، سرپرست و راهنمائی هرگز برای او نخواهی یافت.(١٧)

تشریح لغات واصطلاحات :

«تزاور»: میگراید. میل می کند.

« تقرض»: عدول می کند.

« فجوة »: فراخنا. محل وسیع.

تفسیر :
منظور این است که اصحاب کهف در هنگام طلوع و غروب آفتاب، به لطف و کرم پروردگار با عظمت، آفتاب آنها را نمی‌زند تا گرمایش آنان را اذیت نکند. «وَ هُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ » آنها در فراخی و وسط غار قرار دارند، به طوری که آفتاب نه در اول روز آنها را می‌گیرد و نه در آخر روز.

به قولی دیگرمعنی این است: در آن غار به‌سوی شمال گشاده بود پس چون افتاب طلوع می‌کرد، آفتاب از دست راست غار بر آن می‌تابید و چون غروب می‌کرد، ازدست چپ غار پس از آنجا که آنها در میانه غار قرار داشتند، آفتاب مستقیماً برآنان نمی‌تابید لذا در عین حال که غار در معرض نور آفتاب وسایه مناسب قرار داشت، ایشان از گزند شعاع آفتاب درامان بودند.«ذٰلِکَ مِنْ آیَاتِ اَللهِ » این امرزدلایل قدرت متجلی کاملهٔ خدا می‌باشد. ابن‌کثیر گفته است. و این خود دلیلی بر قدرت بی‌کران حق تعالی است.

ابن عباس (رض) فرموده است: اگر آفتاب بر آنان می‌تابید، آنها را می‌سوزاند، و اگر زیر و رو نمی‌شدند، زمین آنها را می‌پوساند.(تفسیر طبری ۲۱۱/۱۵).

هدایت وضلالت:

«مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضْلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا. 17 کهف»خدا هرکه را راهنمائی کند، راهیاب (واقعی) او است، و هرکه را گمراه نماید، هرگز سرپرست و راهنمائی برای وی نخواهی یافت.

هدایت و ضلالت دارای قانون است. کسی‌که در پرتو آیه‌های خدا راهیاب‌گردد خدا او را برابر قانون خود هدایت می‌دهد و او واقعاً راهیاب است. وکسی‌که به اسباب و علل هدایت چنگ نزندگمراه می‌شود، و گمراهی او برابر قانون الهی صورت می‌پذیرد در این صورت خدا او راگمراه می‌کند، و دیگر هرگز هدایت دهنده‌ای را برای او نخواهی یافت.

باید یاد اور شد که :در حقیقت الله متعال هر که را به سوی حق راه نماید به راستی که او راه‌یافته است و هر که بر وی گمراهی را نوشته است پس هرگز برایش یاوری نخواهی یافت که وی را به راه هدایت دلالت کند؛ زیرا توفیق و خوارسازی تنها به دست الله متعال است.

آرامش واقعی در درون غار:

بعد از اینکه جوانان مؤمن وارد غار شدند، هنگام عصر بود. با نزدیک شدن شب هنگام، یاران غار (اصحاب کهف) پس از خستگی احساس آرامش و راحتی و بعد از ترس و وحشت احساس اطمینان می‌کردند. از چشمانشان احساس آرامش مشخص بود. بعد از کمی استراحت و ماندن در غار کم‌کم خواب بر آن‌ها غلبه می یابد و به خوابی عمیق فرو رفتند.

در روز بعد از طلاع آفتاب که نور زیبایش همه‌جا را روشن کرده بود. هر جنبنده‌ای به راه افتاد و به کار خویش مشغول شد، به جز یاران غار که در استراحت و خواب عمیق ماندند. آفتاب د در حرکت ظاهری خودش از مشرق به مغرب مسیر مشخصی دارد که از آن مسیر منحرف نمی‌شود و یک ذره در آن تغییر نمی‌کند:«ذَٰلِكَ تَقۡدِيرُ ٱلۡعَزِيزِ ٱلۡعَلِيمِ ٣٨» [یس: 38].«... این، محاسبه و اندازه‌گیری و تعیین خدای بس چیره و توانا و آگاه و داناست».

ولی این امر در مورد اصحاب کهف به امر پروردگار متفاوت بود. صبحگاهان هنگام طلوع آفتاب ، وقتی که نور آفتاب به دهانه‌ی غار نزدیک می‌شد، به دستور پروردگار متعال از کنار آن می‌گذشت و به سوی سمت راست متمایل می‌گردید و رو به درون غار تابیدن نمی‌گرفت و هنگام غروب آفتاب از سمت شمال نور ملایمی بر آنان در درون غار می‌تابید، به‌گونه‌ای که در آنان مؤثرنبود و آنان را اذیّت نمی‌کرد که باعث بیداری آنان از خواب گردد.

انسان با ایمان همیشه در پناه خداوند است. نه می‌ترسد و نه اندوهگین می‌شود. هیچ‌گاه دل‌هره و اضطراب به خود راه نمی‌دهد و(در مقابل سختی‌ها و مشکلات) تسلیم نمی‌شود.
اما انسان بی‌ایمان و کافر همیشه در خطر است و هر لحظه احساس ناامنی می‌کند و چون او راه راست وهدایت را گم کرده واز راه باطل پیروی می‌کند، این ازنشانه‌های (قدرت) خداست. خدا هرکه را راهنمایی کند، راه‌یاب (واقعی) اوست و هرکه را گمراه کند، هرگز سرپرست و راهنمایی برای او نخواهی یافت.

وَتَحْسَبُهُمْ أَيْقَاظًا وَهُمْ رُقُودٌ وَنُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشِّمَالِ وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَلَمُلِئْتَ مِنْهُمْ رُعْبًا ﴿١٨﴾

و (اگر به آنها نگاه می کردی) می پنداشتی بیدارند، در حالی که آنها خفته بودند، و ما آنها را به سمت راست و چپ می گرداندیم، و سگ آنها دستهای خود را (بحالت محافظ) بر دهانه غار گشوده بود . اگر به آنها نگاه می کردی قطعاً از آنان می گریختی، و تو از آنها سخت می ترسیدی (و وجودت از وحشت پر می شد).(١٨)

تفسیر :

واقعاً اگر الله متعال اراده کند، در يك غار، با تار عنکبوت پیامبرﷺ را با یار اش ابوبکر صدیق راحفاظت نموده و کافران را مأیوس و پشیمان می‌کند، و در غار اصحاب کهف، با نشستن و نگهبانی سگی، مؤمنانی را از دست ظالمی برای 309 سال حفظ می‌کند.

أَيْقَاظًا وَهُمْ رُقُودٌ:

کلمۀ **«ایقاظ»** جمع (یقظ) و (یقظان) (بیدار)، و کلمۀ **« رقود »** جمع (راقد) (خواب رفته) است. و در کلام اشاره است به اینکه در حال خواب چشم‌هایشان باز بوده است؛ زیرا می‌فرماید: تو آنان را بیدار خیال می‌کنی؛ ولی خوابند.

خوابیدن سگ در دهان غار:

سگی یاران کهف، دردهانه غار دست‌ها را گشوده و به حالت نگهبانی خوابیده بود « وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ 18 کهف». و سگشان که به دنبال آنها راه افتاده بود در دهانه‌ی غار دست‌هایش را باز گذاشته ودر حالتی قرار داشت که ؛ از آنان پاسداری ومحافظت می‌کند.

«وَصِيدِ»: پیشروی غار ویا هم پیشروی دروازه خانه. ابن‌جریج می‌گوید: سگشان در بیرون غاردست های طوری گذاشته بود، گویی از آنان محافظت می‌کرد. دلیل اینکه او درخارج غارافتاده بود ونه دردرون غار؛ این است که فرشتگان به خانه‌ای که سگ در آن باشد وارد نمی‌شوند بنابراین، راه ورود فرشتگان به غار نیز باز بود.

ابن‌کثیر می‌گوید: «برکت اصحاب کهف شامل سگشان نیز شد و او نیز همانند آنان در این حالت به خواب رفت.

در حدیث شریف به روایت انس بن مالک (رض) آمده است که فرمود: «در اثنایی که من و رسول الله ﷺ از مسجد خارج می‌شدیم، دردهن دروازه با شخصی روبرو شدیم، آن شخص پرسید: یا رسول‌الله! قیامت چه وقت است؟ رسول الله ﷺ فرمودند: چه چیز برای آن آماده کرده‌ای؟ انس (رض) می‌گوید: گویی آن شخص کمی سکوت کرد وگفت : یا رسول‌الله! برای آن نه نماز بسیاری را آماده کرده‌ام، نه روزه و نه صدقه بسیاری را

ولی من خدا و رسول وی را دوست می‌دارم. رسول الله ﷺ فرمودند: پس تو با همان کسانی هستی که دوست‌شان داشته‌ای».

خواب یاران کهف:

درمورد خواب وشیوه خوب بودن یاران اصحاب کهف باید گفت خواب آنها یک خواب عادی ومعمولی نبود، اگربه آنها نگاه می‌کردی، خیال می‌کردی آنها بیدارند؛ در حالی که در خواب فرو رفته بودند! « وَتَحْسَبُهُمْ أَيْقَاظًا وَهُمْ رُقُودٌ 18 کهف » و این نشان می‌دهد که چشمان آنها کاملا باز بوده است، درست همانند یک انسان بیدار، این حالت استثنایی شاید برای آن بوده که حیوانات موذی به آنان نزدیک نشوند؛ چراکه از انسان بیدار می ترسند، و یا به خاطر اینکه منظره رعب‌انگیزی پیدا کنند که هیچ انسانی جرئت ننماید به آنها نزدیک شود، و این خود یک سپر حفاظتی برای یاران کهف بوده باشد.

برای اینکه بر اثر گذشت سالیان دراز از این خواب طولانی اندام آنها نپوسد: ما آنها را به سمت راست و چپ می‌گرداندیم. « وَنُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشِّمَالِ 18 کهف» تا خون بدنشان در یک‌جا متمرکز نشود، وفشار وسنگینی در یک زمان طولانی روی عضلاتی که بر زمین قرار داشتند، اثر زیان‌بار نگذارد.

«لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَاراً وَ لَمُلِئْتَ مِنْهُمْ رُعْباً 18 کهف» اگر آنها را در آن حالت می‌دیدی از آنها ترسیده و فرار می‌کردی؛ زیرا الله متعال آنها را از هیبت خاصی برخوردار کرده بود. بنابراین دیدنشان رعب و هراس را برمی‌انگیخت؛ چون بیننده آنان را خوابیده تصور می‌کرد اما همچون بیدار می‌نمودند، از یک طرف به آن طرف (از غلتیدن) می‌خوردند اما بیدار نمی‌شدند.

به‌قولی: سبب هِراس از أصحاب کهف، هیبتی بود که الله متعال بر آنان افگنده بود.
به‌قولی دیگر: أصحاب کهف بدان جهت هراسناک شده بودند که موها و ناخن‌هایشان رسیده بود.

وَكَذَٰلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ ۚ قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ ۖ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ ۚ قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ فَابْعَثُوا أَحَدَكُم بِوَرِقِكُمْ هَٰذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنظُرْ أَيُّهَا أَزْكَىٰ طَعَامًا فَلْيَأْتِكُم بِرِزْقٍ مِّنْهُ وَلْيَتَلَطَّفْ وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا ﴿١٩﴾

و این گونه ما آنها را (از خوابی که شبیه مرگ بود) بیدار کردیم تا میان خوداز یکدیگر سؤال کنند، یکی ازآنها گفت: چه مدت در این غار خوابیدید؟ گفتند: یک روز یا بخشی از یک روز (وقتی که نتوانستند مدت خوابشان را بدانند) گفتند: پروردگارتان داناتر است که چقدر مانده اید، پس (اکنون) یک نفر از خودتان را با این سکه ای که دارید به شهر بفرستید، و بایدبنگرد کدام یک از غذا ها پاکیزه تر است، پس روزی و طعامی از آن برای شما بیاورد، و باید در رفت و آمد خود دقت و احتیاط کند (زیرکی و دقّت به خرج دهد) و هیچ کسی را درباره شما آگاه نسازد.(١٩)

تفسیر :

برای پروردگار با عظمت ما، هیچ کاری مشکل نیست، نه خواب بردن مخلوقات به مدت 309 ساله، نه بیدارساختن آنان ازخواب.یعنی هردو آن به ارده الهی صورت می گیرد. همچنان باید گفت : که انسان نباید از حشر وبرانگیخته شدن در قیامت هم تعجّب کند، زیرا هر بیدار شدن از خواب، نوعی بعث و نشور است.

خداوند متعال اصحاب کهف را به خواب که بیشتر به مرگ شبیه بود فرو برد و آن همه مدّت طولانی، حفظشان کرد همچنین بر همان حالت بیدارشان ساخت و هیچ چیز آنان تغییر نکرده‌بود، تا بعضی از بعضی دیگر بپرسند که: **«قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْماً أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ»** یکی از آنها پرسید: چقدر در این غار مانده‌ایم؟ این سؤال به خاطری مطرح گردید زیرا درذهنشان خطور کرد که خود را در غیرحالتی دیدند که قبل از خواب از خویشتن به‌یاد داشتند. درجواب گفتند: یک روزیا بخشی از یک روز مانده‌ایم.

مفسران دراین مورد می نویسند: أصحاب کهف صبحگاه به غار وارد شده بودند و خداوند متعال در آخر روز آنان را از خواب بیدارشان کرد پس این سخنشان برمبنای غالب گمان بود زیرا کسی که درخواب به‌سرمی‌برد، مدت درنگ خویش در حال خواب را نمی تواند بسنجد، از این روی آنان علم این کار را نهایتاً به خدای سبحان موکول کردند. اما وقتی دیدند آفتاب هنوزغروب نکرده است، گفتند:بخشی از یک روز، و نمی‌دانستند که سیصدو ونه سال در خواب بوده‌اند.

بیدار کردن اصحاب کهف دو فایده ای داشت :یکی اینکه برای خود این گروه که سؤال مطرح کرده بودند که ؛ چقدر دراین غارمانده‌ایم. ودیگر اینکه این نمونه‌ای از رستاخیز وبعث قیامت بود.

باید به عرض رسانیده شود که : همانگونه که خواب طولانی آنها یکی ازعلایم قدرت بود، همچنین پس از چندین سال بدون هیچ نو غذا ، قوی وسالم بیدار شدن ونشستن هم ، علامت قدرت کامل بود.

«قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ»: بعضی ازآنها گفتند: بحث فایده ندارد،الله متعال می‌داند چقدر مانده‌ایم؟ اصلا چه ارزشی دارد که بدانیم چقدر مانده‌ایم، فعلا مطلب مهم و مفید که درپیش رو ما قرار دارد اینست که: ما گرسنه هستیم.

دفع گرسنگی:

وقتی أصحاب کهف از خواب بیدار شدند، احساسی ، گرسنگی کردند. ولی از چه راهی و از کجا غذا بیابند؟ آنان وقتی که از شهر خارج می شدند، حکومت ظالم آن‌ها را تعقیب می‌کرد و در واقع از شرّ حکومت فاسد بود که فرار کردندو مردم آن‌ها کورکورانه در جهل و نادانی به‌سر می‌بردند. بنابراین آنان نمی‌توانستند که با این وضعیت مقابله کنند و خود را آشکار سازند.

پس نشستند و به فکر چاره افتادند و شدت گرسنگی به حدی بود که می‌بایست هر چه سریع‌تر راه حلی بیابند. سپس از میان خود یکی را انتخاب کردند، وپول سکه غرض خریداری غذا به شهر بفرستند.

«فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَٰذِهِ إِلَى ٱلْمَدِينَةِ 19 کهف »: یکی را با این پول نقره به شهر بفرستید. از لفظ « إِلَى ٱلْمَدِينَةِ » معلوم می شود که در نزدیکی آن غار شهر بزرگی قرار داشت که آنها در آن سکونت داشتند، درخصوص نام آن شهر مفسرجهان اسلام ابوحیان درتفسیرمحیط می نویسد: زمانی که اصحاب کهف از آنجا بیرون آمده بودند، نام آن شهر « افسوس » بود وألان نام آن « طرطوس » است.

وامام قرطبی درتفسیر خویش می نویسد که: هنگام غلبه بت پرستان نام آن «افسوس » بود وقتی که مسلمانان آن زمان «مسیحیان » برآن مسلط گشتند، آن را طرطوس نامیدند.

«بِوَرِقِكُمْ »: (ورق: نقره مسکوک یا غیر مسکوک است)از این آیۀ مبارکه معلوم می شود که أصحاب کهف به هنگام وارد شدن، در غاربا خود مبلغی پولی آورده بودند، در ضمن باید گفت که: اقدام برای معاش زندگی، منافات با توکّل ندارد. اصحاب کهف هم پول و نقدینه داشتند، هم برای تهیه غذا آغاز به تَحَرُک وحرکت کردند.(تفسیربحرمحیط).

« فَلْيَنْظُرْ أَيُّها أَزْكىٰ طَعاماً فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ » کهف 19 بهترین و حلالترین و لذیذترین خوراک را بیابد و برایمان بخرد.

از فحوای این آیه در می یابیم که: مؤمنان واقعی حاضر نیستند، ولو که گرسنه هم باشند هرغذایی را نمی‌خورند، در خوردن غذا درحلال بودن آن احتیاط لازم وضروری را بخرچ می دهند ، برای اصحاب کهف؛ نوع غذا و مقدار غذا مهم ومطرح بحث نبود ولی چیزیکه روی آن تأکید داشتند، وبرای شان بی نهایت مهم بود، همانا؛ پاك بودن و حلال بودن غذا بود.

در ضمن آیۀ مبارکه تأکید شده است: کسیکه غرض آوردن غذا به شهر می‌رود، باید دقت کند که: کدام یک از غذا فروشان شهر، غذایی پاکیزه تر و دست پختی حلال تر دارد. بهقولی: مراد این است که باید توجه ودقت کند؛ کدام یک از آنان ذبحی پاکتر دارد، کدام غذا حلال است یا حرام. زیرا غالب مردم آن شهر در زمانی که ایشان به غار پناه برده بودند، کافر بودند و برای بتان قربانی ذبح می‌کردند.

« وَ لْيَتَلَطَّفْ وَ لاٰ يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَداً» موقع رفتن به شهر و خریدن غذا دقت و احتیاط کند بخرچ دهد که هیچ کس از حال ما باخبر نشود. یعنی: باید در رفت وآمد خود بسیار دقت و احتیاط کرده و زیرکی به خرج دهد تا شناخته نشود.

چون اگر مردم تو را بشناسند، درآنصورت به جا و مکان ما نیز اطلاع می یابند ودر نتیجه از نو دچار بلا و فتنه می‌شویم و آن‌ها ما را دستگیر کرده یا سنگسار و یا زندانی می‌کنند و یا این که ما را وادار می‌نمایند که دین و آیین خود را رها سازیم و به آیین آن‌ها درآییم که در هر دو صورت ما هرگز رستگار نخواهیم شد.

همچنان فحوای آیۀ مبارکه می رساند که شخص مؤمن باید رازدار وهوشیار باشد، وکوشش کند که: دشمن را از وجود خود آگاه نکند. «وَ لْيَتَلَطَّفْ» کسی که مسئولیّت می پذیرد باید مراقبت‌های لازم را داشته باشد. یعنی به لطف و نرمی تعامل کند تا کار ما افشاء نشود و نباید کسانی را که ملاقات می‌کند از حال ما آگاه گرداند. یعنی: چنان عمل نکند که أحدی محل اِختفای شما را بداند.

خوانندگانِ محترم !

« وَلْيَتَلَطَّفْ»: جمله است که در وسط قرآن کریم قرارگرفته است، وبه معنی مدار وهوشیارهمراه با مهربانی است و این خود لطفی است که کلمه‌ی وسط قرآن را لطف و تلطّف و مهربانی‌تشکیل داده است.

وحدت:

درایۀ مبارکه روحیۀ وحدت محکم وآهنین بین جماعت أصحاب کهف به تمام قوت اش دیده می شود، در ضمن دریافتیم که حتّی یك گروه کوچك هم برای تنظیم بهتر امور محوله خویش باید دربین خود دارای مسؤل، امیر ورهبر داشته باشد. (طوریکه در میان أصحاب کهف یك نفر بود که امر و نهی وپرسش می‌کرد.)، بناً گفته می توانیم که: وحدت بین نیروها عامل مهمی پیروزی می باشد.

مؤمن باید رازدار وهوشیار باشد وبا مدارا واصول رازداری، دشمن را از وجود خود آگاه نکند. «وَ لْيَتَلَطَّفْ» کسی که مسئولیّت می‌پذیرد باید مراقبت‌های لازم را داشته باشد.
همچنان در آیهٔ کریمه فوق در یافتیم که کلمه « كُم » (جمع) چهار بار مورد استعمال قرار گرفته است.
الف: در تهیه غذا همه یکی هستیم. **«أَحَدَكُمْ»**
ب: پول برای همه است. **«بِوَرِقِكُمْ»**
ج: غذایی که تهیه می‌شود برای همه است. **«فَلْيَأْتِكُمْ»**
د: حفاظت از جان همه لازم است. **«لا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ»**

إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذًا أَبَدًا ﴿٢٠﴾

بدرستی که اگر آنها (مشرکان ،از وضع شما آگاه شوند و)، برشما دست یابند، سنگسار تان می کنند، یا شما را به دین خویش باز می گردانند، و در آن صورت هرگز رستگار نخواهید شد.(٢٠)
جماعت أصحاب کهف طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم در بین خود، ترسان و با احتیاط و به آرامی بحث وصحبت می‌کردند. ترس داشتند که حاکم ظالم از محل مخفی گاه شان اطلاع پیدا نکندو آنها را سنگسارنکند، یا آنان را به عبادت بت‌ها وادارد. از این رو به یار شان که برای آوردن غذا به شهر توظیف یافته بود، توصیه می‌کردند که با دقت و احتیاط وارد شهر بشود و از آن خارج گردد.
قابل تذکر است که :سنگسار شدن در راه حق، عیب نیست، ولی انحراف و ارتداد عیب می باشد.
باید یاد آور شدکه که قبل از رفتن اصحاب کهف به غار، پادشاه شهر تهدید کرده بود، که اگرهرشخص دین خود را رها کنید، به قتل می رسید، از این آیه معلوم می شود که در دین آنها، مجازات کسیکه از دین بر گردد، قتل به صورت سنگساربود، تاکه مردم بتواننددر آن شرکت جویند، وهمه ی خشم وغضب خود را ابراز نموده اورا به قتل برسانند.
مفسران می نویسند: شاید درشرعیت اسلام مجازات زنای زن ومردی که نکاح کرده اند، به صورت سنگسار، بدین خاطر مقرر گردیده که کسی که تمام حجابات حیا راشکسته، به این فعل قبیح مرتکب شود، او باید در منظر عموم، با شرکت همه مردم، به قتل برسد، تاکه افتضاح او هم کامل باشد، وهم مسلمانان عملاً خشم وغضب خود را اظهار نمایند، تا در آینده چنین حرکتی در قوم تکرار نگردد.

وَكَذَٰلِكَ أَعْثَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا إِذْ يَتَنَازَعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِمْ بُنْيَانًا رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا ﴿٢١﴾

و این چنین مردم را متوجه حال آنها کردیم، تا بدانند که وعده ی خداوند حق است، و آنکه در (قیام) قیامت شکی نیست، هنگامی که (مردم) میان خود در این باره نزاع می کردند، پس گروهی گفتند: بنائی بر آن (غار) بسازید. پروردگارشان از آنها آگاه تر است. برخی دیگر که قدرت بدست (و اکثریت) داشتند گفتند: حتماً بر غار آنها مسجدی می سازیم.(٢١)

تفسیر :
«وَ كَذٰلِکَ أَعْثَرْنٰا عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اَللّٰهِ حَقٌّ وَ أَنَّ اَلسّٰاعَةَ لاٰ رَيْبَ فِيهٰا» همان‌طور که آنها را از خواب بیدار کردیم، همان طور هم مردم را از حال آنها باخبر نمودیم تا بدین وسیله بر درستی بعث و زنده شدن استدلال کنند و یقین حاصل نمایند که شکی در وقوع رستاخیز و قیامت نیست.

بنابراین داستان اصحاب کهف دلیلی آشکار و روشن بر وقوع حشر و نشر است و به طور قطع بر امکان حشرونشردلالت دارد.پس همان خدایی که قادر است بعد از سی‌صد سال خواب، وباقی گذاشتن‌شان بر آن حال بدون غذا و خوراکی‌ای توانا باشد، قطعا بر زنده کردن مردگان نیز تواناست.

«أَعْثَرْنَا»:«أعثار» به اطلاع یافتن تصادفی وبدون جستجو گفته می‌شود، چنانکه مردم آن زمان بدون زحمت واز راه پول وسکّه‌ی آنان که در دست داشتند، از راز مهم آنان آگاه شدند.

مؤرخان می نویسند: که سبب اطلاع یابی مردم شهر از حال اصحاب کهف این بود که چون؛ رفیقشان با سکه نقره‌ای که از ضرب دوره دقلدیانوس بود، جهت تهیه خوراک به بازار رفت و آن سکه را به بازاریان نشان داد، دراین میان فروشندهٔ موادغذای درهم‌های قدیمیی را که نمایندهٔ اصحاب کهف در دست داشت ،اورا شناخت .دوکاندار ومردم ویرا متهم کردند که گنجی یافته است ودرحالی‌که او از این طرز رفتارشان و نیز از تغییراتی که در وضع شهر می‌دید، سخت حیران شده بود، او را به اتهام‌یافتن گنج نزد پادشاه بردند و او داستان را به آنان باز گفت، پادشاه با درباریانش به‌سوی غار به راه افتادند تا با او به غار رسیدند.

«إِذْ يَتَنٰازَعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ »: وقتی که خدا مردم را از حال أصحاب کهف باخبر ساخت و جان آنان را گرفت، در مورد أصحاب کهف در بین خود بگو مگو و اختلاف پیدا کردند.

«يَتَنٰازَعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ»: مردمان درباره زندگی دوباره، بین خود کشمکش داشتند. برخی زنده شدن را محال می‌دیدند. برخی می‌گفتند: روح و جسم زنده می‌گردد. بعضی هم می‌گفتند: فقط روح زنده می‌شود و جسم جزو خاک می‌گردد.

«فَقٰالُوا اِبْنُوا عَلَيْهِمْ بُنْيٰاناً »: بر(در غار) ایشان دیواری ساخته شود (تا کسی به داخل غارنشود، چراکه نمی‌دانیم‌آنان مرده أند یا دوباره به خواب عمیق فرو رفته‌اند).

وبرخی از مردم گفتند: بر در غار آنها ساختمانی بسازید تا یادبودی برای آنها باشد.

«رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ»: خدا به حال و وضع آنها آگاهتر است.

« قٰالَ اَلَّذِينَ غَلَبُوا عَلىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِداً(21)» گروهی دیگر که شامل اکثریت بود گفتند: بردر غار مسجدی می‌سازیم و در آن به نماز و عبادت خدا می‌پردازیم.

اما صاحبان قدرت و نفوذ گفتند: به زودی بر روی مکان‌شان مسجدی برای عبادت بنا خواهیم کرد.

مقصود از مسجد، معبد است. شیوهٔ کار یهودیان و مسیحیان این بودکه‌گورهای أنبیاء و بزرگان دین را معبد و پرستشگاه می‌کردند. طوریکه امروزه هم مسلمانانی یافته می

شوندکه به تقلید از مسیحیان و یهودیان چنین می‌کنند و با رهنمون و رهنمود مخالفت می‌ورزند.
البته در این مورد حدیثی صحیح از رسول الله ﷺ در دست است که فرمود: «خدا کسانی را لعنت کند که قبرها را مسجد قرار می‌دهند». بناءً آن حضرت صلی الله علیه وسلم اُمّت خویش را از مسجد قرار دادن گورستان نهی کرد چنان‌که از ساختمان سازی، گچ بری، گچکاری و نوشتن بر قبور نیز مطلقا نهی نمود. خداوند متعال نیز یهود و نصاری را بدین علت که قبرهای پیامبرانشان را مسجد ساختند لعنت نمود، زیرا این کار متضمن زیاده روی و غلو نکوهیده‌ای است که صاحبش را به شرک و پرستش غیر الله می‌کشاند.

خوانندهٔ محترم!

عبرت موجود در خاتمه کار داستان جوانان اصحاب کهف، طوریکه در فوق هم یاد اور شدیم ، همانا اثبات رستاخیز و زنده شدن دوباره مردمان با مثال واقعی و نزدیک به ذهن و محسوس است. مثالی است که مساله رستاخیز و زنده شدن دوباره را به ذهن مردمان نزدیک می‌گرداند، و خواهند دانست که وعده خداوند درباره رستاخیز و زنده شدن دوباره حق است و حقیقت دارد، و هیچ‌گونه شک و تردیدی درباره قیامت وجود ندارد. بدین نحو خدا جوانان را از خواب بیدار کرد، و قومشان را از حالشان هم مطلع ساخت.

سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ وَيَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ بِعِدَّتِهِمْ مَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا ﴿۲۲﴾

(بعضی از مردم) خواهند گفت: [اصحاب کهف] سه نفر بودند که چهارم ایشان سگشان بود ، و (بعضی دیگر) خواهند گفت: پنج کس اند، ششمشان سگشان است، [همه اینها] از روی حدس و [گمان] است، و [نیز] می گویند: هفت کس اند و هشتمین شان سگشان است. بگو: پروردگار من به تعداد آنها داناتر است. جز [گروه] اندکی [تعداد] آنان را نمی داند. پس جز به گفتگویی روشن در [باره] آنان احتجاج مورزر. و در [باره] آنان از هیچکس سوال مکن.(۲۲)

خوانندگان معزز!

«سَيَقُولُونَ ثَلاثَةٌ رابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ»: آن جماعت از اهل کتاب که در زمان پیامبر صلی الله علیه و سلم به داستان آنها می‌پردازند خواهند گفت: آنها سه نفر بودند و سگشان که آنها را دنبال می‌کرد، چهارمیشان بود.

در آیهٔ مبارکه درمورد «رابِعُهُمْ» و «سادِسُهُمْ»، کلمه‌ی «واو» نیامده است، ولی همراه «ثامِنُهُمْ»، «واو» آمده است، شاید به این جهت که نظریّه‌ی سه نفر یا پنج نفر بودن آنان، از نااهلان است که خدا هم تعبیر «رجماً بالغیب» دارد، ولی نظریّه‌ی هفت تن بودن از مؤمنان و اهل دقّت است. از این رو، کلمه‌ی »رَجْماً بِالْغَيْبِ» نیامده وبه احترام آنان، میان أصحاب کهف و سگشان با واوِ عاطفه فاصله شده است.

«وَ يَقُولُونَ خَمْسَةٌ سادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْماً بِالْغَيْبِ»: یعنی: بعضی دیگر «پنج تن‌بودند و ششمین آنها سگ‌شان بود، رجم به غیب می‌کنند»

« رجم بالغيب »: از روی ظن و گمان یعنی تیر درتاریکی انداختن و از روی حدس و گمان یا بی داشتن یقین و دانش سخن گفتن را «ومی‌گویند»

«وَ يَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَ ثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ » و بعضی هم می‌گویند: آنها هفت نفر أند و هشتمیشان سگشان می‌باشد. جمعی دیگر «آنها هفت تن بودند و هشتمین آنها سگشان بود» گویی سخن این فرقه به صواب نزدیکتر است، به دلالت این‌که خداوند متعال آنها را در سلک راجمین به غیب نیاورد.

« قُلْ رَبِّى أَعْلَمُ بِعِدَّتِهِمْ »: بگو: پروردگارم به شماره آنها داناتر است.فقط الله تعداد حقیقی آنها را می‌داند.

«مَا يَعْلَمُهُمْ إِلاَّ قَلِيلٌ»: جز برای تعداد کمی از مردم، تعداد آنها معلوم نیست.

ابن عباس فرموده است: من جزو آن تعداد اندک هستم. آنها هفت نفر بودند و خدا آنها را برشمرد تا به عدد هفت رسید. (زاد المسیر ۱۲۶/۵).

مفسران گفته‌اند: خدا بعد از قول اول و دوم،«رَجْماً بِالْغَيْبِ» را آورده است وبعد از قول آخر چیزی را نیاورده است. پس انگار به آن اقرار کرده است. پس از آن پیامبر را بهتر و کاملتر متوجه کرده است و آن عبارت است از این که دانستن و آگاهی از این موضوع را به دانای نهان‌ها ارجاع بدهد.

«قُلْ رَبِّى أَعْلَمُ بِعِدَّتِهِمْ» ای پیامبر! بگو: تنها الله متعال به شمار آن‌ها آگاهتر است و البته شمارشان را جز اندکی از مردم دانشمند کسی دیگر نمی‌داند.

«فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا 22 کهف » بنابراین با اهل کتاب در مورد شمار آن‌ها جنجال و مناقشه نکن مگر به گونه‌ای سطحی و به صورت ظاهری که وارد عمق قضیه نشده و اختلاف برجای نگذارد، پس کافی است تا اخباری را که از راه وحی در مورد ایشان به تو رسیده است بر آن‌ها حکایت کنی.

همچنان در مورد داستان اصحاب کهف و حال و تعدادشان از اهل کتاب پرسش نکن زیرا آن‌ها نادان‌اند و در این مورد نزدشان علمی نیست، یا هم بعضی بدان دانایند ولی آن را پنهان می‌دارند.

« مراء »: درلغت به معنی جدال و بگومگوست زیرا بر جدال و مشاجره در این امر، فایده‌ای مترتب نیست «جز به صورت سرسری» یعنی: جز جدالی سطحی وبی تعمق و آن فقط حکایت کردن چیزی است که خداوند متعال به آن حضرت ﷺ وحی کرده است و بس «و در باب آنها از هیچ کس از آنان» یعنی: از اهل کتاب یا غیرشان «سؤال نکن» زیرا آنچه که خداوند متعال خود دراین باب برتو حکایت کرده، تورا از سؤال‌کردن از کسانی که از این داستان آگاهی درستی ندارند، بی‌نیاز می‌کند.

قابل تذکر است که: دراین آیه مبارکه سه بار ازسگ اصحاب کهف ذکری بعمل آمده است، همچنان در آیهٔ 18 نیز به نقش مثبت سگ أصحاب کهف اشاره شده است. «وَ كَلْبُهُمْ باسِطٌ ذِراعَيْهِ بِالْوَصِيدِ»

اسامی أصحاب کهف:

أصحاب کهف: یعنی صاحبان غار، که تعداد شان به هفت نفر می رسید، آنان از دوستان حق بودند که از خوف شاه ظالم دقیانوس از شهر فراردر غاری پنهان شده وبه خواب رفتند، و سگی بمحبت ایشان همراه بود بحکم الهی بعد سه صد ونه سال بیدار شد ند ودوباره باز به خواب رفتند.

در روایات تأریخی وتفسیری أسامی مختلفی بیان شده است، که أقرب، آن همان روایتی است که طبرانی در معجم أوسط به سند صحیح از حضرت عبد الله بن عباس روایت نموده است، که أسامی آنها چنین بیان یافته است:
«مکسلمینا»، «تملیخا» ، «مرطونس» ،«سنوس » ،« سارینوس » « ذونواس » و « کعسططیونس»
اما دربارۀ أسامی أصحاب کهف در روایات أسامی مختلفی ذکر شده است، از جمله در یک روایت أسامی آنان را به این شرح معرفی داشته اند:
1- مکسلمینا 2- یملیخا 3- مرطولس4 - ثبیونس 5 - دردونس 6 - کفاشیطیطوس و منطنوا سیس (اسم چوپان) سگ او بنام قطمیر
و در روایت دیگری به این شرح آمده است: 1- یمینی 2- مکسلینیا 3- مسلینیا 4 - مرنوش 5 - دیرنوش 6 - شاذنوش و قمطیر (سگ آنها)

وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَٰلِكَ غَدًا ﴿٢٣﴾

و هرگز دربارۀ هیچ کاری مگو که فردا آنرا انجام می‌دهم. (٢٣)

أسباب نزول آیۀ 23:

وقتی تصمیم به انجام کاری گرفتی مگو فردا آن را انجام می‌دهم، مگر این که آن را به خواست خدا موکول کرده باشی و بگویی: اگر خدا بخواهد، با خواست خدا.
ابن کثیردر مورد شأن نزول آین آیه مبارکه در تفسیر خویش می نویسد: هنگامی که یهود ازرسول الله ﷺ در موردأصحاب کهف سؤال کردند، پیامبر ﷺ برای شان گفت: «فردا جواب را به شما می‌گویم»، بعد از آن وحی پانزده روز متوقف شد.(مختصر ابن کثیر ۲/۴۱۵.)
یعنی اینکه پیامبر ﷺ و اِن شاء الله نگفتند پس وحی مدتی از ایشان باز داشته شد تا بدانجاکه این تأخیر وحی بر ایشان سخت دشوار آمد آن‌گاه خداوند متعال این آیه را نازل فرمود: « وَ لا تَقُولَنَّ لِشَیْءٍ إِنِّی فاعِلٌ ذٰلِکَ غَداً (23)إِلاّٰ أَنْ یَشٰاءَ اَللّٰهُ ».
در حدیث شریف آمده است که رسول الله ﷺ فرمودند: «سلیمان‌بن‌داؤود علیهماالسلام گفت: امشب بر هفتاد زن گردش می‌کنم (مقاربت می‌کنم) و بعدا هر یک از آنها پسری می‌زاید که در راه الله متعال می‌جنگد. در این اثنا کسی به وی گفت: بگو ان‌شاءالله. اما سلیمان علیه السلام ان‌شاءالله نگفت. پس چون آن شب بر زنانش گردش (مقاربت) کرد، فقط یکی از آنان نصف انسانی [نوزاد ناقص] را به دنیا آورد. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: سوگند به ذاتی که جانم در ید اوست، اگر سلیمان علیه السلام ان‌شاءالله می‌گفت، حانث نمی‌شد و به سبب گفتن آن، به نیاز خویش دست می یافت».
«و پروردگار خود را یادکن» با استغفار، تهلیل و تسبیح «چون فراموش کردی» یعنی: چون فراموش کردی که ان‌شاءالله بگویی، سپس به یادآوردی که ان‌شاءالله نگفته‌ای پس همان دم که به یاد آوردی، ان شاءالله بگوی.
ابن‌عباس (رض) می‌گوید: «حتی اگر کسی بعد از یک سال به یادآورد که در أمری از امور «ان‌شاءالله» نگفته است، باید همان لحظه ان شاءالله بگوید».
هدف ابن‌عباس (رض) این است که: باید سنت «استثنا» را به‌جای آورد نه این‌که گفتن ان‌شاءالله بعد از گذشت آن همه مدت، در احکام فقهی اثری داشته و مثلا ساقط کننده کفاره یا برطرف‌کننده حنث (سوگندشکنی) باشد.

إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَاذْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ وَقُلْ عَسَى أَنْ يَهْدِيَنِ رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَذَا رَشَدًا ﴿۲۴﴾

مگر اینکه بگویی «ان شاء الله» اگر الله بخواهد (آن را انجام می‌دهم) و پروردگارت را وقتی که فراموش کردی یاد کن ، و بگو امید می رود که پروردگارم مرا به [راهی] درست تر از این رهنمون گردد.(۲۴)

تفسیر :

در آیهٔ مبارکه می فرماید که: اگر بر فرض محال به علتی از علت ها گفتن «إن شاءالله» را فراموش گردد، بعد از یادآوری، پروردگارت را با گفتن آن یاد کن و وقتی چیزی را فراموش کردی، پروردگارت را یاد کن تا آن را به خاطر آوری؛ زیرا ذکر وی فراموشی و نسیان را از انسان دور می‌کند. و بگو: امیدوارم پروردگارم مرا به راهی که نزدیکترین و آسانترین راه به سوی حق و هدایت و رستگاری است، هدایت کند.

«رَشَداً»:

هدایت. رهنمود. خیر و نفع. در اصل «رَشَد» به معنی إرشاد و رهنمودی است که منتهی به خیر و منفعت شود؛ ولی گاهی مثل اینجا خودِ خیر و منفعت مراد است (جنّ / 10).

«مِنْ هذَا رَشَداً»: هدایت‌بخش‌تر از این. سودمندتر از این.

(هذا) اشاره است به کار مورد نظر، و راهی که در پیش است. یا این که اشاره به سرگذشت عجیب اصحاب کهف است که معجزه جاوید پیغمبر که قرآن است از آن هم عجیب‌تر است.

خوانندگان گرامی!

از فحوای آیات متبرکه (23 و24) میتوان این برداشت را بدست آورده که: گفتن «ان‌شاء الله» درهر کاری مطلوب می باشد.

نه تنها درآیات به عبارت:«ان‌شاء الله» اشاره بعمل آمده است بلکه درآیات دیگری از قرآن عظیم این فهم عالی در چندین مواردی تکرار هم گریده است.

ولی با تأسف باید گفت: که در برخی از اوقات متاسفانه حالتی پیش می آید که برخی انسانها به بسیار سادگی در مورد آینده خویش تصمیم گیری های جدی ای را انجام می دهند و مثلا می گویند در فلان زمان من حتماً فلان کار را انجام خواهم داد، با اینکه حتی از پنج دقیقه بعد خود هم خبر ندارند که اصلاً زنده هستند یا نه و یا در آن زمان خاص، آیا شرایط مختلف امکان انجام آن کار را برای آن شخص محقق می سازد یا نه ؛ بناً دستور کلی دین مقدس اسلام همین است: هرگز در مورد کاری نگو «من بعدا آن را انجام می دهم «**وَلا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فاعِلٌ ذالِكَ غَداً 23 کهف** » ؛ بلکه آینده نگر باش و بگو: مگر اینکه خدا بخواهد: « إن شاءَ اللّهُ »حداقل فایده این کار علاوه بر اینکه خود را در مقابل خداوند متعال خاضع نشان می دهیم آن است که اگر بر فرض در تحقق آن فعل تلاش نمودیم، اما به هر دلیل ممکن نشد که آن را انجام دهیم، خُلف وعده و یا دروغی از ما سر نزده زیرا تحقق آن فعل را مشروط به خواست و اراده خداوند متعال نموده بودیم.

ما نباید در: سخن گفتن و تصمیم گیری الله متعال را فراموش نکن .وهرگز نباید خود را مستقل از الله بدانیم و به طور قطع از انجام کاری هر چند کوچک ، در آینده خبر ندهیم ، انسان پیوسته نیازمند الله است و درهر کاری باید خود را وابسته به اراده ی الهی بداند.

«إن شاء الله»:

«إن شاءالله» متشكل از سه لفظ «إن»، «شاء» و «الله» است. معنای آن نیز، «اگر خدا خواست» می باشد.«إن» از حروف شرطیه است به معنای «اگر» است و بر سر جملات فعلیه در می آید و در اینجا، فعل شرط آن، «شاء» است.«شاء» فعل ثلاثی مجرد است به معنای «خواستن»، «اراده کردن» و «مشیّت» است.«الله» اسم جامع همه اسماء الله تبارک و تعالی است.
بنابراین در رسم الخط عربی و با دقت در الفاظ و واژگان جمله «إن شاءالله» باید گفت.
کلمه «إن شاء الله» شش بار در قرآن عظیم الشأن تکرار شده ، طوریکه آمده است:

1 -«إِنَّا إِنْ شاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُون»(سوره بقره /آیه 70) «قالُوا ادْعُ لَنا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنا ما هِيَ إِنَّ الْبَقَرَ تَشابَهَ عَلَيْنا وَ إِنَّا إِنْ شاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ»(بار دیگر به موسی) گفتند: از پروردگارت برای ما بخواه تا بر ما روشن کند چگونه گاوی باشد؟ زیرا این گاو بر ما مشتبه شده و اگر خداوند بخواهد (با توضیحات تو) حتماً هدایت خواهیم شد.

2 -«إِنْ شاءَ اللَّهُ آمِنِينَ»: (سوره یوسف / آیه 99) یعقوب علیه السلام به فرزندان خویش می فرماید: «ادْخُلُوا مِصْرَ إِنْ شاءَ اللَّهُ آمِنِينَ»:وارد مصر شوید، انشاءالله در امانید،

3 -«سَتَجِدُني إِنْ شاءَ اللَّهُ صابِراً»: (سورۀ کهف/آیۀ 69) خضر به موسی می‌گوید: «سَتَجِدُنِي إِنْ شاءَ اللَّهُ صابِراً» «2»: اگر خدا بخواهد مرا شکیبا خواهی یافت.

4 -«سَتَجِدُني إِنْ شاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحين»: (سوره قصص /آیه 27) حضرت شعیب به حضرت موسی می‌گوید: «سَتَجِدُنِي إِنْ شاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ».

5 -«سَتَجِدُني إِنْ شاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرين»(سورۀ صافات / آیۀ 102) حضرت اسماعیل به پدرش حضرت ابراهیم می‌گوید: «سَتَجِدُنِي إِنْ شاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ» مرا ذبح کن که به خواست خدا مرا از شکیبایان خواهی یافت.

6 -« إِنْ شاءَ اللَّهُ آمِنِين » (سورۀ فتح/آیه 27) در سال ششم هجری پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم در خواب دیدند که مسلمانان، آسوده خاطر وارد مسجد الحرام شده، در حالی که سرهای خود را تراشیده و موی و ناخن کوتاه کرده‌اند، «لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرامَ إِنْ شاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُسَكُمْ وَ مُقَصِّرِينَ لا تَخافُونَ فَعَلِمَ ما لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذلِكَ فَتْحاً قَرِيباً «27»(همانا خداوند، آن رؤیا را برای پیامبرش به حق تحقّق بخشید. شما مسلمانان ان شاء الله آسوده خاطر، در حالی که (موی) سرهای خود را تراشیده و تقصیر(ومو ناخن کرده‌اید کوتاه کرده‌اید وازهیچکس ترس و وحشتی ندارید، به مسجد الحرام داخل خواهید شد. خداوند چیزی را دانست که شما نمی‌دانستید، پس غیر از این، پیروزی نزدیکی (در خیبر) برای شما قرار داد.

وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا تِسْعًا ﴿٢٥﴾

و (اصحاب کهف) مدت سیصد سال در غارشان ماندند و نه سال دیگر نیز بر آن افزودند.(۲۵)

تفسیر :

در آیۀ مبارکه مدت اقامت وخواب اصحاب کهف را درغارسیصدونه سال قمری نشان می دهد.«**إِزْدادُوا تِسْعاً**»: نه سال بر آن افزودند. مراد این است که اصحاب کهف سیصد سال شمسی

زنده و در حال خواب بوده که اگر با سال قمری حساب شود، نه سال بر آن افزوده می‌گردد. چرا که سیصد سال شمسی مساوی با سیصد و نه سال قمری است. در اینجا قرآن مجید حقیقتی را بیان داشته است که سال‌ها بعد علم نجوم بدان پی برده است.

شأن نزول آیهٔ 25:

692- ابن مردویه از ابن عباس (رض) روایت کرده است: وقتی که آیه « وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا تِسْعًا» نازل شد. عده‌ای گفتند: ای رسول الله! سه صد سال است و یا سه صد ماه؟ پس خدای بزرگ سِنِينَ وَازْدَادُوا تِسْعاً (25) را نازل کرد. (شوکانی 3 / 341 می‌گوید: ابن مردویه از ضحاک از ابن عباس روایت کرده. راویی این از ضحاک جویبر بن سعید متروک است، تنها ابن مردویه دلیل وهن آن است.).

693- این حدیث را ابن جریر از ضحاک روایت کرده است.

قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا لَهُ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَبْصِرْ بِهِ وَأَسْمِعْ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا ﴿۲۶﴾

(ای پیامبر!) بگو:«خداوند از مدت ماندنشان (درغار) داناتر است، غیب آسمانها و زمین تنها به او اختصاص دارد، چقدر بیناست و چقدر شنواست!! آنان به جز او هیچ کارسازی ندارند و در حکم خود کسی را شریک نمی‌سازد.و(۲۶)

تفسیر :

« قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا »: ای پیامبر! اگر پرسشگری در مورد مدّت ماندن جوانان در غار از تو پرسید و نزدت از جانب الله متعال در این مورد وحی نبود پس جواب نگوی تا اوتعالی خود به تو خبر دهد بلکه بگو: الله متعال به مدّت درنگ‌شان در غار داناتر است؛ زیرا تنها او بر نهان کار آسمان‌ها و زمین آگاه می‌باشد، و از کمال بینایی، شنوایی و آگاهی عظیم حق‌تعالی بر هرچیز در شگفت باش و بدان که جز متعال شریک هیچ یار و کارپردازی عهده دار امور خلق باشد وجود ندارد، وی را در حکم و شریعتش هیچ همتایی نیست چنان‌که در الوهیت و ربوبیت نیز شریکی ندارد.

ابن‌عطیه می‌گوید: «مراد؛ مدت بعد از آگاهی بر احوال‌شان تا زمان حضرت محمدصلی الله علیه وسلم، یا زمان بیدارشدنشان تا هنگام مرگ‌شان است».

اما زجاج می‌گوید: «مراد؛ مدت درنگ کردن‌شان در غاراست که 300 سال شمسی و 309 سال قمری بود زیرا هر سیصد سال شمسی، سیصدونه سال قمری می‌شود، چون تفاوت میان هر صد سال قمری با صد سال شمسی، سه سال است و به همین جهت هم پروردگارمتعال فرمود: سیصد سال درنگ کردند و نه سال هم بر آن افزودند».

خداوند سمیع و بیناست:

جمله « أَبْصِرْ بِهِ وَأَسْمِعْ » خداوند متعال چقدر بینا و شنواست! صیغه تعجّب و برای بیان عظمت علم خداوند متعال است. به گفته علماء شنیدن این سخن انسان را به خوف وترس می اندازد.

یعنی ای انسان! هر کاری را که انجام دهی، خداوند متعال آنرامی بیند و هر سخنی که می گویی الله متعال می آنرا می شنود. بنابراین، مراقب اعمال و گفتارخود باش.

لقمان حکیم به فرزندش می گوید: «يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللهُ إِنَّ اللهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ».

(لقمان گفت): پسر جانم! بدان که اگر آن (عمل) به اندازه دانه خردلی باشد و در دل سنگی یا در آسمان‌ها و یا در زمین باشد، الله آن را می‌آورد (و مورد محاسبه قرار می‌دهد)، چون الله باریک بین (و) آگاه است. (سوره لقمان، آیه 16.)
هر کار خوب یا بدی که داشته باشیم، به هر مقداری باشد، حتّی بسیار کم و ناچیز، فردای قیامت مورد محاسبه قرار می گیرد. بنابراین باید مراقب اعمال، رفتار، کردار و گفتار خود باشیم، تا مبادا زمانی که نامه اعمالمان را به دستمان می دهند، از مطالعه آن شرمنده شویم، و خجالت بکشیم آن را به دیگران نشان بدهیم.
اگر انسان خدا ناخواسته روزانه ، یک گناه مرتکب شود ،بدینترتیب هر سال 365 گناه را مرتکب می شود و جمع آن در 30 سال حدود 10 هزار گناه می شود. بنابراین، باید بسیار مراقب واحتیاط داشته باشیم و در صورت ارتکاب گناه، فوراً آن را با آب توبه بشوییم.

خوانندگان گرامی !

بعداز اینکه در آیات قبلی قصه ی اصحاب کهف به بیان گرفته شد ، اینک در آیات (27 الی 31) دستورالعملها و رهنمودهایی برای پیامبر و مؤمنان است تا برای تلاوت قرآن، برنامه ی منظمی ترتیب دهند، با صحابه ی بینوا و تنگ دست همنشین شوند و با هم به آموختن و یاددان قرآن بپردازند و این که: قرآن حقی مسلم از سوی الله متعال است.

وَاتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا﴿٢٧﴾

و آنچه را که از کتاب پروردگارت به تو وحی شده است، تلاوت کن، هیچ کسی نمی تواند سخنان پروردگارت را تغییر دهد، و هرگز پناهی جز او نیابی.(٢٧)
تفسیر :
در آیهٔ متبرکه خدای سبحان وتعالی آن حضرت ﷺ را امر کرد که بر تلاوت عاملانه، عابدانه و مدبرانه قرآن که به تو وحی می شود مواظبت کنند و از آنچه در قرآن آمده است پیروی کن، زیرا قرآن کتابی است « لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ » هیچ کس نمی‌تواند کلام خدا را تغییر دهد، یعنی که کلماتش را تبدیلی و آیاتش را تغییری نیست و معجزاتش باطل نمی‌شود،یعنی قرآن از هر گونه تغییر و تحریف مصؤن بوده است. آنگونه که پیامبر اسلام خاتم پیامبران است، قرآن عظیم الشأن نیز آخرین کتاب آسمانی است.
«وَ لَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَداً»«و جز او هرگز هیچ پشت و پناهی نیابی» و هرگز جز خدا کسی را نخواهی یافت که در هنگام بحران‌ها و گرفتاری‌ها به او پناه بری پس تنها به او پناه ببر و فقط بر او توکل کن.
« **مُلْتَحَدًا** » : لحد و الحاد: عدول و میل از استقامت ، ملتحد: پناهگاه که انسان بآن میل می
کند. یعنی: اگر قرآن رانخوانی، به احکام آن عمل نکنی و از آن پیروی ننمایی، هرگز مکان و مرجعی را نخواهی یافت که بدان پناه بری تا تو را از عذاب خداوند أ نگه دارد.

وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا﴿٢٨﴾

و با کسانی که پروردگار خود را صبح و شام یاد می‌کنند صبر پیشه کن، در حالیکه خشنودی او را می‌خواهند. و نباید در طلب زینت زندگانی دنیا چشمانت از آنان دور شود. و از کسی اطاعت مکن که دل او را از یاد خود غافل ساخته‌ایم و او از هوای نفس خود پیروی کرده و کارش از حد گذشتن و کوتاهی است.(۲۸)

تفسیر :

مفسر تفسیر صفواة التفاسیر درتفسیر آیه مبارکه می نویسد: ای پیامبر! و با فقیران مسلمانی شکیبایی پیشه کن که عبادت را برای پروردگارشان خالص ساخته، او را در صبح و شام یاد می‌کنند و می‌خوانند، پاداشی را که نزد وی است می‌خواهند و از عذابی که پیش و است حذر دارند.

«وَ لاٰ تَعْدُ عَيْنٰاکَ عَنْهُمْ »توجه و نظرت را به غیر آنها از جمله به ثروتمندان و بزرگان و اشراف، منحرف و منصرف مکن.

مفسران گفته‌اند: پیامبر صلّی الله علیه وسلم حریص و خواهان بود که رؤسا ایمان بیاورند تا به تبعیت آنها پیروان آنها هم ایمان بیاورند. ولی هرگز خواستار زینت دنیا نبود. پس «خدا» به او امر کرد که به بینوایان مؤمن توجه کند و از آن بزرگان و اشراف مشرک روگردان شود.« تُرِيدُ زِينَةَ اَلْحَيٰاةِ اَلدُّنْيٰا »از همنشینی با آنها شرف و افتخار و مباهات را می جویی.

ابن عباس (رض) فرموده است: از آنان رو مگردان و به غیر آنان رو میاور و به عوض

آنها درطلب اصحاب شرف و ثروت مباش.(مختصر ۴۱۶/۲.)

«وَ لاٰ تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنٰا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنٰا» از گفته‌ی آنان که از تو خواسته‌اند مؤمنان بینوا را طرد کنی، اطاعت و پیروی مکن؛ زیرا نهاد آنان از یاد خدا خالی و غافل است. آنها در حقیقت با روآوردن به دنیا، از دین و عبادت پروردگار خود رو گردانیدند.

« وَلا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا ».وازاشخاصی اطاعت می برکه (به خاطر دنیادوستی و آرزوپرستی) قلب او را از یاد خود غافل ساخته‌ایم.

دل او را غافل‌کرده‌ایم، وقتی که به خویشتن گرائیده است و پرداخته است، و به سوی اموال و دارائی خود میل نموده است، و به اولاد خویش دل داده است، و شیفته کالا و متاع و لذائذ و شهوات خویشتن‌گردیده است. دیگر در دلش جائی برای خدا نمانده است. دلی که به این سرگرمیها بپردازد و آنها را هدف زندگی خود سازد قطعاً از یاد خدا غافل می‌شود، و خدا نیز بر غفلت او می‌افزاید، و بدو مهلت و فرصت زیستن در همچون چیزهای بی فائده مشغول شود ودر نهایت سرمایه عمرش بیهوده تمام شود، و به‌کیفر و عذابی برسد و بیفتد که خدا برای امثال او آماده‌کرده است، برای آن کسانی که به خویشتن و به دیگران ستم می‌کنند.

شأن نزول آیه 28:

سلمان فارسی (رض) در بیان شأن نزول آیه کریمه می‌گوید: این آیه در مورد عیینة بن حصن و یارانش نازل شده است که وقتی به خدمت پیامبر صلّی الله علیه و سلم آمدند، جمعی از مؤمنان فقیر در خدمتش بودند. در بین آنان سلمان فارسی بود که چپن پشمی بر دوش داشت و از بس که عرق کرده بود بوی عرق می‌داد. عیینه به پیامبر صلّی الله علیه و سلم گفت: بوی گند آنها شما را آزار نمی‌دهد؟ و ما بزرگان و اشراف قبیله‌ی «مضر»

اگر مسلمان شویم مردم هم مسلمان می‌شوند. هیچ کس مانع ما نمی‌شود که از تو پیروی کنیم، جز وجود اینها، پس آنها را از خودت دور کن تا ما از تو پیروی کنیم یا برای ما مجلسی ترتیب بده وبرای آنان مجلسی دیگر، پیامبر صلّی الله علیه وسلم خواست نظرشان را برآورده کند، اما وقتی آیه نازل شد پیامبر صلّی الله علیه وسلم به جستجوی آنها پرداخت، وقتی آنها را دید، در کنارشان نشست و گفت: سپاس و ستایش شایسته‌ی خدا است در میان امت من کسانی را قرار داده که به من دستور داده است با آنان همنشین شوم و از آنان روی برنگردانم. «وَ اِتَّبَعَ هَوٰاهُ» از هوی و هوس خود پیروی کرده و فرمان خدا را رها نموده است.« وَ كٰانَ أَمْرُهُ فُرُطاً» و کارش تباهی و نابودی است.
در آیه مبارکه در می یابیم که :ثروتمندان برای منصرف کردن پیامبرﷺ از معاشرت با فقرا ومساکین مؤمن تلاش می‌کردند و پیامبر در برابر آن تلاشها، مأمور به مقاومت شد.
باید گفت که : همدلی با فقرا ومساکین وبصورت کل با بینوایان سخت است، ولی باید تحمّل کرد. رهبر باید نسبت به محرومان همدل و همدم باشد، نه بی‌اعتنا.

وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيَكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَإِنْ يَسْتَغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا ﴿۲۹﴾

(ای پیامبر!) بگو :(این قرآن) از سوی پروردگارتان است، پس هرکس که می‌خواهد، ایمان بیاورد و هر کس که می‌خواهد، کافر شود. به یقین ما برای ظالمان آتش را آماده کرده‌ایم که سرا پرده‌هایش آنان را در بر می‌گیرد. و اگر کمک بخواهند با آبی همچون مس گداخته شده به فریادشان رسند، که چهره‌ها را بریان می‌کند. چه بد نوشیدنی و چه بد جایگاهی است.(۲۹)

تفسیر :

پیامبر مسئول ابلاغ است وانسان‌ها در پذیرش ایمان و کفر آزادند،در این آیه مبارکه ، در جواب به کسانی است که برای آیمان اوردن خود، شرط و شروط می‌گذارند ومی گویند: شرط گرویدن ما به اسلام آن است که مساکین و فقرا را از این دین طرد کنی. به این عده اشخاص باید گفته شود که: تنها سرچشمه‌ی حقّ خداوند است. تقاضای طرد فقرای مؤمن حقّ نیست، بلکه حقّ آن است که از طرف خدا باشد.
درآیه مبارکه آمده است:ای پیامبر! و به کافران بگو: پیام و مرام حقی را که آورده‌ای از جانب پروردگار منان است، این وحیی است حق و راستین که باطلی در آن وجود ندارد، پس هر که بخواهد بگرود و پیروی کند باید چنین کند، زیرا وی را پاداشی است بزرگ و نعمتی است پایدار، ولی هر کس بخواهد انکار ورزد و روی‌گرداند همان کند که خواهد زیرا با وارد ساختن خویش به ورطه‌های هلاک جز به خویشتن زیان نزده است، زیرا خداوند متعال برای کافران آتش سوزانی را آماده کرده که دیوارها و سراپرده‌های آن بر کافران محیط است و همه را در برمی‌گیرد.
سرنوشت انسان در گرو گرایش‌ها و اعمال اوست. «أَعْتَدْنا لِلظّٰالِمِينَ ناراً أَحاطَ بِهِمْ سُرٰادِقُها» شهوات و مفاسدی که انسان را فرامی‌گیرد، در آخرت آتشی است که او را احاطه می‌کند.
و آنگاه که کافران از شدّت تشنگی در آتش دوزخ، آبی برای نوشیدن خواهند، آبی چون مس گداخته که چهره‌های‌شان را از شدّت حرارت بریان می‌سازد داده می‌شوند، وه! چه

بد شرابی است این روغن گداخته برای کفار در آتش بی‌مهار، و چه زشت جایگاهی است دوزخ به عنوان منزلگاه اشرار و سرای ماندگار کفار فجار.
«اعتدنا»: آماده کرده‌ایم، بیانگر سرعت و آمادگی و توانائی است، و می‌رساندکه آتش آماده و مهیای پذیرش مستقیم و بلافاصله است!
این آتش، آتشی استکه سراپرده‌های آن ستمکاران را دربر می‌گیرد. دیگر نه راهی برای‌گریختن است، و نه امیدی به نجات یافتن و دررفتن است، و نه چشم طمع دوختنی به سوراخی استکه نسیمی از ان وزد یا آسایشی در آن شود!
گرچه مردم در انتخاب ایمان و کفر مختارند، ولی باید بدانند که سرانجام کفر، عذاب سوزان قیامت است.
« سرادق »: خانه ساخته شده از قماش است. پس آیهٔ کریمه آتشی را که به آنان احاطه می‌کند، به سراپرده‌ای تشبیه کرده که بر هرکه در درون آن است، احاطه می‌کند و او را دربر می‌گیرد «و اگر فریاد کنند» و فریادرسی جویند تا ازگرمای آتش نجاتشان دهد «به نوشانیدن آبی مانند فلز گداخته به داد آنان رسیده شود».
« مهل »: هر چیزی است که به آتش گداخته شود از معادن زمین؛ مانند آهن، مس و سرب. به‌قولی: مهل، رسوب روغن است «که چهره‌ها را بریان می‌کند» به‌سبب داغی خویش «وه! چه بد آشامیدنی‌ای است» **این نوشابه آنان** «و چه بد آرامگاهی است» این دوزخی که آنان برای راحتی خود آن را دربر گرفته و در آن‌به استراحت می‌پردازند!!
تعبیر «آرامگاه» برای دوزخ، از باب تهکم و استهزای آنهاست.
این آیه بیدار باشی است به کسانی که مناصب، مقامات و هوی نفس، مانند خوراکی‌ها، نوشابه‌ها و غیر آن از برخورداری‌ها را بر طاعت خداوند متعال ترجیح می‌دهند.
إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا ﴿۳۰﴾
بدرستی کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند (بدانند که)، همانا ما پاداش نیکو کاران را ضایع نخواهیم کرد. (۳۰)
تفسیر :
در بینش اسلامی، نه چیزی از حساب الهی مخفی می‌ماند و نه اجر عملی ضایع می‌گردد. این بدین معنی است که پروردگار با عظمت ما عمل‌های صالح ما را تباه نمی‌کند، بلکه این خصلت‌ها و عمل‌های بد ماست که موجب حبط و نابودی کارهای نيك می‌شود.
خداوند متعال بعد ازاینکه حال بد فرجامان شقاوتمند را بیان کرد، طبق روشی که قرآن در ترغیب و ترهیب دارد، به ذکر حال و وضع نیکبختان پرداخته ومی فرماید: درحقیقت مؤمنان شایسته‌کار از سوی پروردگار پاداشی با اعتبار دارند، ثواب عملکردشان از بین نرفته و مزد کارکردشان ضایع نمی‌شود؛ بلکه ایشان را به معیار نیکوترین آنچه عمل کرده‌اند، مزد کاملی است.
أُولَئِكَ لَهُمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَيَلْبَسُونَ ثِيَابًا خُضْرًا مِنْ سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُتَّكِئِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ نِعْمَ الثَّوَابُ وَحَسُنَتْ مُرْتَفَقًا ﴿۳۱﴾

آنان کسانی هستند که بهشتهای جاویدان از آن ایشان است، (بهشتهای که) نهرها از زیر (کاخها و درختان) آن جاری است، در آنجا با دستبندهایی از طلا آراسته می شوند، و لباسهایی (فاخر) سبز رنگ از حریر نازک و ضخیم می‌پوشند، در حالیکه بر تختها تکیه زدهاند، چه پاداش خوب و چه نیکو تکیه گاهی است!(۳۱)

تشریح لغات واصطلاحات :

«عَدْنٍ»: یعنی اقامت وجایگاه.

«أَساوِرَ»: جمع »أَسْوِرَةٌ» به دستبند،

«سُنْدُسٍ»: به ابریشم نازك و

«إِسْتَبْرَقٍ»: به حریر ضخیم گفته می‌شود و

«أرائك»: جمع «أریکه» به تخت سلطنتی که با تور پوشانده باشند، گفته می‌شود.

تفسیر :

در دو آیه‌ی قبل، درباره‌ی دوزخیان مطالب بیان یافت:«بِئْسَ الشَّرابُ وَ ساءَتْ مُرْتَفَقاً» چه بد نوشیدنی و چه بد جایگاهی و این آیه درباره‌ی بهشتیان مطالب را بیان می دارد.

ومی فرماید:« أُولٰئِکَ لَهُمْ جَنّٰاتُ عَدْنٍ» این گروه مؤمن را نزد خداوند متعال بهشت هایی است که در آن برای ابد ماندگارند.

«تَجْرِی مِنْ تَحْتِهِمُ اَلْأَنْهٰارُ»: از زیر قصرها و منازل و درختان آن نهرهای بهشتی جاری وروان است.نهرهای بهشتی هم از زیر درختان جاری است، وهم از زیر قصرهای بهشتی.

«یُحَلَّوْنَ فِیهٰا مِنْ أَسٰاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ»: در آنجا با دستبندهایی از طلا آراسته می‌شوند،

مفسران گفته‌اند: هر شخص در بهشت سه دستبند در دست دارد: دستبند از طلا و ودستبندی ازنقره ودستبندی از لؤلؤ؛ چون خداوند متعال فرموده است: «وَ حُلُّوا أَسٰاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ» ، و فرموده است: «وَ لُؤْلُؤاً وَ لِبٰاسُهُمْ فِیهٰا حَرِیرٌ».

در حدیث شریف به روایت ابوهریره (رض) آمده است که رسول الله ﷺ فرمودند: «زیور مؤمن در بهشت تا جایی می‌رسد که آب وضوء به‌آن می‌رسد».

«وَ یَلْبَسُونَ ثِیٰاباً خُضْراً مِنْ سُنْدُسٍ وَ إِسْتَبْرَقٍ»: لباس‌های‌شان جامه‌های سبز زیبا از پرنیان نازک و حریر نازک وضخیم برتن دارند.

امام طبری گفته است: یعنی آنها از بین زیورآلات، ازدستبندی طلا و از لباس‌ها، از سندس یعنی دیباج و استبرق یعنی حریر ضخیم استفاده می‌کنند.(طبری ۲۴۳/۱۵).

با توجّه به اینکه در بهشت هر لباس با هر نوع جنس و رنگی در اختیار بهشتیان قرار دارد، امّا اختصاص لباس سبز شاید اشاره به لباس رسمی و عمومی آنان باشد که هنگام تکیه بر تخت‌ها خود را به آن تزیین می‌نمایند.

«مُتَّکِئِینَ فِیهٰا عَلَی اَلْأَرٰائِکِ»: در بهشت بر سریرهای فاخر و فرش‌های راحتبخش تکیه می‌زنند،

ابن عباس (رض) فرموده است: «أرائک» عبارت از تخت‌های طلایی است که با مروارید و یاقوت تزیین یافته و بر آنها تازه عروس و تازه داماد نشسته باشند. اریکه عبارت از سرزمین بین صنعا و ایله و بین عدن تا جابیه است.(تفسیرقرطبی ۳۹۸/۱۰).

«نِعْمَ اَلثَّوَابُ وَ حَسُنَتْ مُرْتَفَقاً»: چه خوش پاداشی است مزدشان نزد پروردگارشان و چه نیکوست بهشت برین سرا و جایگاهشان، در نعمت و امن و امان، در جوار پروردگار رحمان!

خوانندگان محترم!

طوریکه در آیات متذکر قبلی خواندیم که: پیامبرﷺ ، با مؤمنان بینوا و تهی دست؛ اما جوانمرد، همنشین بود و همواره فرد فرد آنان را دلجویی و نوازش می کرد و درخواست مشرکان خودخواه را مردود می شمرد که: آرزو می کردند، وقتی نزد پیامبر بیایند، مؤمنان تنگدست را - که پوشش فاخر و قیمتی به تن نداشتند - از محضر خود براند، تا در ردیف این دنیا دوستان ننشینند، مبادا مقامشان کاسته گردد(!)

اینک در آیات (32 الی 44) قصه وداستان صاحبان دوباغ: یکی چون ثروتمندی بی باور که به موقعیت و ثروت خود می نازد، گویا فلسفه ی وجودی این جهان، همان زینت های دروغین و فریبنده ی دنیاست و بسی، تا بر اهل باور و پاکدلان افتخار کند و اموالش را به رُخ این و آن بکشد. و از طرفی، بینوای مؤمن، هستی خود را در طبق اخلاص می گذارد و به پروردگارش تقدیم می دارد.

همچنان در این آیات متبرکه هشداری است که: که اِفتخار، نه به مال و منال و زرق و برق است؛ بلکه سرافرازی هر انسان خردمندی، پیروی از فرمان حق و خدمت به بندگان اوست.

وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا رَجُلَيْنِ جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنَابٍ وَحَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زَرْعًا ﴿٣٢﴾

(ای پیامبر!) برای آنها مثالی بزن، (مثال) آن دو مرد که برای یکی از آنها دو باغ از انواع انگورها قرار دادیم، و گرداگرد آن دو (باغ) را با درختان نخل پوشاندیم، و در میان آن زراعت (پربرکتی) قرار دادیم.(٣٢).

تشریح لغات واصطلاحات :

«رَجُلَيْنِ»: دو مرد. مراد یک فرد کافر ثروتمند، و یک فرد مؤمن فقیر است. در ضرب المثل هم ضرورت ندارد نام افراد مشخّص شود.

تفسیر :

نه فقر نشانه‌ی ذلّت است و نه ثروت نشانه‌ی عزّت انسان:

ای پیامبر! برای کفار که از تو خواسته بودند که مساکین وفقرا را از خود دور بسازحال دو مرد را بطور مثال بیان می دارد: که در زمانها گذشته زندگی بسر می بردند.

مفسران در باره آنها می نویسند: آن دو مرد دو برادر ازقوم بنی اسرائیل بودند. یکی از آنها مؤمن و دیگری کافر بود که از پدر ارثی نصیبیشان شد. برادر کافر با مال خود دو باغ بزرگ و «بهشت آسا» خرید. وبرادر مؤمن مالش را در راه جلب رضایت خدا خرج کرد و پولش به آخررسید. برادر کافر فقر و بینوایی برادرش را عیب و عار می پنداشت. روزی آمد که ثروت برادر کافر تباه شد، و این برای مؤمنی که در اطاعت خدا می‌باشد و کافری که در ناز و نعمت غرق شده و از راه خارج شده است، ضرب المثل عام وخاص در بین مردم آن زمان شد.

«جَعَلْنٰا لِأَحَدِهِمٰا جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنٰابٍ» حق‌تعالی به کافر دو باغ انگوری لذیذ داده، **«وَ حَفَفْنٰاهُمٰا بِنَخْلٍ»** پیرامون آن را با درختان انبوه خرما پوشانیده. **« وَ جَعَلْنٰا بَيْنَهُمٰا زَرْعاً»** و در

میان دو باغ کشتزاری از انواع میوه‌ها و حبوبات رویانید.و در وسط آن دو نهر آبی می‌جوشید. محمد علی صابونی درتفسیر صفوة التفاسیردراین مورد می نویسد:
منظره‌ی دل انگیز و شادی بخش را قرآن به شگفت انگیزترین شیوه ترسیم می‌کند. منظره‌ی دو باغ انگور با انواع انگورها، و در پیرامون آنها ردیف نخل‌های سر به فلک کشیده و در بین آن دو مزارع سرسبز و خرم که وسط آنها نهر آبی زلال جوشان و خروشان است!

كِلْتَا الْجَنَّتَيْنِ آتَتْ أُكُلَهَا وَلَمْ تَظْلِمْ مِنْهُ شَيْئًا وَفَجَّرْنَا خِلَالَهُمَا نَهَرًا ﴿٣٣﴾

هر دو باغ، محصول و میوه‌هایش را (به وقتش) می‌داد و چیزی از محصول و میوه کم نمی‌کرد و ما در میان آن دو باغ جویبار روان کرده بودیم.(۳۳)

وَكَانَ لَهُ ثَمَرٌ فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفَرًا ﴿٣٤﴾

(صاحب این دو باغ) میوه های بسیار(و درآمد فراوانی) داشت؛ پس به دوست خود در حالیکه با وی گفتگو می‌کرد، گفت: من از تو ثروتمندتر و از لحاظ افراد نسبت به تو نیرومندترم.(۳۴)

تفسیر :

«وَ كَانَ لَهُ ثَمَرٌ»«ثَمَرٌ» به انواع میوه و به انواع مال و دارایی طلا ونقره و حتّی به ملکیت زیاد درخت ها نیز اطلاق می گردد.طوریکه در: در آیه‌ی 42 این سوره می‌خوانیم: «أُحِيطَ بِثَمَرِهِ» که قهر خدا تمام باغ و درختان را احاطه کرد، نه تنها میوه‌ی آن را.

یعنی: صاحب آن دو باغ به علاوه دوباغ صاحب محصولات میوه‌های انگور و خرما، صاحب اموال دیگری از زر و سیم و سایر انواع میوه‌ها نیز بود.

باید یاد آور شد که: نه فقر نشانه‌ی ذلّت است، نه ثروت دلیل عزّت، پس نباید بر فقرا فخرفروشی کنیم.

« فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَ هُوَ يُحَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالاً وَ أَعَزُّ نَفَراً»: او در اثنای گفتگو وجدال لفظی. با رفیق مؤمنش متکبرانه و مغرور گفت: مال و ثروتم از تو بیش است و پیروان و افرادم نیرومندتر و بزرگوارتر از یاران و پیروان تو اند.

« لِصَاحِبِهِ»:«صاحب» یعنی همراه و هم سخن، چه مؤمن باشد مثل این آیه، چه کافر مانند آیه‌ی 37 این سوره که می‌فرماید: «قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَ هُوَ يُحَاوِرُهُ أَ كَفَرْتَ» نباید فراموش کرد که: دلبستگی وغرور به مال و قبیله، زمینه‌ی طغیان در انسان می گردد.

وَدَخَلَ جَنَّتَهُ وَهُوَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ قَالَ مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا ﴿٣٥﴾

و در حالی که به خود ظالم بود، در باغ خویش داخل شد، و گفت: «من باور نمی کنم هرگز این (باغ) نابود شود.(۳۵)

تفسیر :

واقعیت امر اینست که: دارایی و نعمت‌های سرشار، وبیشمار مایه غرور انسانها می گردد. طوریکه در آیهٔ مبارکه آمده است: «وَ دَخَلَ جَنَّتَهُ وَ هُوَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ » شخص کافر مغرورانه ومتکبرانه بخاطر اینکه ثروت ودارایی خویش به رخ برادر مسلمان خود بکشد، دست وی را گرفت واو را به باغ خویش برد، او را در آن می‌گردانید درختان و میوه‌ها و نهر آب را به او نشان می‌داد.

غفلت از خدا، خودبرتربینی، تحقیر دیگران و فریفته شدن به جلوه‌های مادّی دنیا ظلم به خویشتن است. او از بس که خود پرست و کافر بود، به خود ستم روا می‌داشت گفت:«قَالَ مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَٰذِهِ أَبَدًا» باور ندارم که باغم در روزگار زندگی هرگز نابود شود.
او فراموش کرده بود که: همه‌ی دارایی‌های انسان از خداست و مالك حقیقی اوست.

وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِنْ رُدِدْتُ إِلَى رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا ﴿٣٦﴾

و گمان نمی‌کنم که قیامت برپا شود. و اگر (هم) به‌سوی پروردگارم برگردانیده شوم،(به فرض این که قیامتی باشد) قطعاً جایگاهی بهتر از این خواهم یافت.(۳۶)
تفسیر :
علاقمندی ودلبستگی انسان به دنیا ودنیاگرایی،دربسیاری ازحالات انسان را به مرحله ای می رساند که حتی به انکار قیامت وحشر ونشر هم می پردازد.طوریکه این فهم در آیه مبارکه چنین جمعبندی وبیان یافته است.
«وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً»: و باور هم ندارم که قیامت آمدنی باشد.**« وَ لَئِنْ رُدِدْتُ إِلىٰ رَبِّى لَأَجِدَنَّ خَيْراً مِنْهٰاو»** اگر احیاناً قیامتی هم برپا شد و من پس از مرگ به سوی الله بازگشتم **«مُنْقَلَباً»** قطعاً نزد وی بهتر از این باغ را دریافت خواهم کرد از آنکه پیش او قدر و شرف والایی دارم.
همان زندگی که در این دنیا داشتم، همچو زندگی را در آخرت بر مبنای شایستگی خودم به من خواهد داد. دیده می شود که برخی انسانها به اِشتباه نعمت دنیوی را نشانه‌ی کرامت و ارزش خود می‌پندارند و حتی آن را برای خود ابدی هم می شمارند. ودر این هیچ جای شکی نیست که:امید و آرزوی بی‌جا و بی‌دلیل در نهایت محکوم است.
مفسر«تفسير انوار القرآن» می نویسد: البته او این سخن را از روی قیاس غایب بر حاضر گفت، یعنی: چون در دنیا غنی وثروتمند و مورد اِکرام و اِعزاز خداوند متعال هستم پس در آخرت نیز اینچنین خواهم بود. شکی نیست که این‌گونه برداشت و تحلیل نمایانگر به هم ریختن معیارها و ضوابط در ذهن و نهاد او و ناشی از فرط غرور و بدمستی‌ای بود که بر اثر ثروتمندی بر وی چیره شده بود و این خود استدراجی برایش از جانب خدای سبحان بود.

خوانندهٔ محترم !

کافران طوری تصور می کنند که: نعمت‌دادن بر خدا لازم است و این حقّ انسان است که باید همواره برخوردار باشد. چنانکه در آیهٔ 50 سوره‌ی فصّلت می‌خوانیم: **«لَئِنْ رُجِعْتُ إِلى رَبِّي إِنَّ لِي عِنْدَهُ لَلْحُسْنى»** اگر قیامتی هم باشد، بهترین‌ها برای ما خواهد بود. ولی این داشتن همچو تفکّرات غیر منطقی در قرآن عظیم الشأن بصورت مطلق رد شده وآنرا مردود می شمارد. در این هیچ جای شکی نیست که: انسان از لطف وفضل خداوند متعال بهره‌مند است، ولی اگر خدا بخواهد، آبها راتلخ، درخت‌ها را خشك وکافران را نابود یا وحی به انبیا را قطع می‌کند، تا طوری تصور برای شان پیش نیاید که ؛ بدون لطف الهی استحقاق این نعمت‌ها را دارند.

قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلًا ﴿٣٧﴾

رفیقش در حالیکه با او گفتگو می‌کرد به وی گفت: آیا به کسی کافر شده ای که تو را از خاک باز از نطفه آفرید و باز تو را برابر کرد (و به شکل) مرد کامل در آورد.(۳۷)

تشريح لغات واصطلاحات :
«خَلَقَكَ مِن تُرابٍ...»: خداوند تو را از خاک درست کرد. یعنی موادّ غذائی که در زمین است، جذب ریشه‌های روئیدنیها (بات و گیاه و هر چیز که بروید و ببالد.) می‌گردد، و روئیدنیها به نوبه خود خوراک حیوانات می‌شوند، و انسان از روئیدنیها و گوشت و شیر حیوانات استفاده می‌کند، و نطفه‌اش از این‌ها شکل می‌گیرد (حجّ / 5، روم / 20). یا این که مراد این است که خداوند اصل تو را - که آدم است - از خاک آفریده است (آل‌عمران / 59، فاطر / 11).
«سَوَّاكَ»: اندام تو را متعادل و هماهنگ کرد.«ترجمهٔ معانی قرآن»(مصطفی خرمدل)
تفسیر :
اشخاصیکه به مال ومتاع دنیا ، ویا هم به قوم وخیش خود می‌بالد، علاجش همانا یادآوری اصل خاکی بودن انسان است. طوریکه در آیه مبارکه آمده است: « قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَ هُوَ يُحَاوِرُهُ » شخص مؤمن از سر خیرخواهی، ناصحانه و دلسوزانه به وی گفت:« أَ كَفَرْتَ بِالَّذِى خَلَقَکَ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ مِن نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوّاکَ رَجُلاً» چگونه به الله متعال کفر ورزیدی حال آنکه اوپدرت آدم را از خاک آفرید، سپس تو را از آبی بیمقدار «منی» تصویر کرد، آنگاه در نیکوترین ساختار به هیأت انسانی نیکو قامت، آراسته خلقت و خوش منظر تو را پرداخت، مگر نمی‌دانی که ذات توانا بر ایجاد اولیهٔ آفرینش، بر بازآفرینی آن بعد از مرگ نیز تواناست؟

لَكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا ﴿٣٨﴾

لیکن من (می گویم) الله پروردگار من است، و هیچ کس را با پروردگارم شریک قرار نمی دهم.(۳۸)
تفسیر :
یعنی: من برخلاف تو ولی نعمت خویش را خوب می‌شناسم و به‌خدایی او معترفم ، خداوند متعال یگانه ذاتی است ، که آفریننده، روزی بخش، فضل دهنده و نعمت بخش است، من چیزی را به او شریک نیاورده و غیر وی را نمی‌پرستم.

وَلَوْلَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَكَ قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ إِنْ تَرَنِ أَنَا أَقَلَّ مِنْكَ مَالًا وَوَلَدًا ﴿٣٩﴾

چرا هنگامی که به باغ خویش وارد شدی، نگفتی: **«ماشاءالله»** ، هیچ قوت و قدرت جز به مشیئت الله نیست، اگر مرا از نگاه مال و اولاد کمتر از خود می‌بینی.(۳۹)
تشريح لغات واصطلاحات :
«مَا شَآءَ اللّهُ»: یعنی آن چیزی که خدا بخواهد ، همان می شود. «مَا شَآءَ اللّهُ»: ترکیبی سه جزئی به عربی / ما= آنچه ، چیزی که / شاء = خواست ، اراده کرد / الله = خدا.
باید گفت: هنگام برخورد با مناظر زیبای طبیعت، به یاد الله متعال باشیم که همه‌ی نعمت‌ها از اوست. همچنان برای پیشگیری از غفلت و غرور، هنگام برخورد با نعمت‌ها اراده الهی را فراموش نکنیم.
تفسیر :
در آیهٔ مبارکه می فرماید: چرا وقتی وارد باغت شدی و از درختان و میوه در شگفت شدی، نگفتی **« ماشاءالله»** این هم از فضل و کرم خداست، هر چه را بخواهد، خواهد شد

و هر چه را نخواهد، نخواهد شد.و چرا نگفتی: **«لاقوة الاباالله»** یعنی: هیچ نیرویی جز به مشیت خداوند نیست.
در حدیث شریف آمده است که رسول الله ﷺ به ابوموسی (رض) فرمودند:
«آیا تو را بر گنجی از گنج‌های بهشت راهنمایی نکنم؛ آن گنج لاحول ولا قوة الا بالله است».
همچنین در حدیث شریف به روایت انس (رض) آمده است: «خداوند بر بنده‌ای هیچ نعمتی را ـ اعم از خانواده یا مال یا فرزند ـ ارزانی نمی‌دارد که او بر آن نعمت (ماشاءالله لا قوة إلا بالله ـ) بگوید و در آن، آفتی ـ بجز مرگ ـ ببیند». یعنی: در آن هیچ آفتی روی نمی‌دهد، جز این‌که اجل موعود آن فرا رسیده باشد. از این جهت، برخی‌از سلف گفته‌اند: «هر کس از حال، یا مال، یا فرزندانش خوشش آمد، باید بگوید: «ماشاءالله لا قوة إلا بالله».
مگر فراموش کردی که این مال و ثروت و این سروسامان و مکنت به مشیت او برایت حاصل شده و به نیروی او توانستی آن را به دست آورده و به آن بپردازی. بدان که اگر من از نظر مال و فرزند کمتر از تو هستم، اما:

فَعَسَى رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنِ خَيْرًا مِنْ جَنَّتِكَ وَيُرْسِلَ عَلَيْهَا حُسْبَانًا مِنَ السَّمَاءِ فَتُصْبِحَ صَعِيدًا زَلَقًا ﴿۴۰﴾

پس امید است که پروردگارم بهتر از باغ تو به من بدهد، و بر آن (باغت) آفتی از آسمان بفرستد و به زمین بی‌گیاه و لغزنده تبدیل گردد.(۴۰)
تفسیر :
انسانهای فقیر نباید به فقر خویش در زندگی مأیوس شوند ، زیرا که یأس وناامیدی بدتر از فقر است. اگر الله متعالی بخواهد، فقیر، راغنی، بلکه برتر وغنی تر از غنی می سازد. درآیه مبارکه آمده است: **خداوند متعال** بر این امر تواناست که به من بیشتر از آنچه به تو بخشیده، عطا کند از آن‌رو که من برایش شکرگزارم و او قادر است تا نعمت‌هایی را که به تو بخشیده است از تو بازگیرد، از آن جهت که کفر می‌ورزی «وَ يُرْسِلَ عَلَيْهٰا حُسْبٰاناً مِنَ اَلسَّمٰاءِ » و آفتی بر آن نازل کند و آن را از بیخ بَر کَنَد، یا صاعقه‌ی آسمانی آن را ویران کند. نباید فراموش کنید که: قهر الهی حساب شده و عادلانه است.
«فَتُصْبِحَ صَعِيداً زَلَقاً 40 »: و در نتیجه به زمینی خشک، هموار و لغزنده تبدیل شود که گامی در آن قرار و ثبات نگیرد.
ثروتمندان نباید به سرمایهٔ خویش مغرور شوند، اگر الله متعال خواسته باشد، شاید در یك لحظه همه ثروتشان نابود شود.
ملاحظهٔ که قرآن عظیم الشأن بمثابهٔ کتاب رهنمای بشریت، چگونه ذهن مارا بطور ناگهانی از صحنه رشد و نمو و شکوفاهی و زیبائی، به صحنه هلاک و نابودی منتقل می‌گرداند، و ما را از سیما و نماد غرور و سرمستی و تکثر، به سیما و نماد پشیمانی و طلب آمرزش می‌رساند. آنچه مرد مؤمن اِنتظار داشت روی داد و شد:

أَوْ يُصْبِحَ مَاؤُهَا غَوْرًا فَلَنْ تَسْتَطِيعَ لَهُ طَلَبًا ﴿۴۱﴾

یا آب آن (باغت) در عمق زمین فرو رفته تا هرگز نتوانی آن را به دست آوری.(۴۱)
تفسیر :

از قهر وغضب الهی باید خود را نگاه داشت، زیرا در برابر قهر و غضب الهی، قدرت و راه نجاتی وجود ندارد.
در آیهٔ مبارکه آمده است که اگر: آبش در زمین فرو رود و تمام کِشت و درختان تلف شوند که در چنین حالتی هرگز نمی‌توانی آب فرو رفته در زمین را پی‌جویی کُنی تا چه‌رسد به این که بتوانی آن را بازگردانی.

وَأُحِيطَ بِثَمَرِهِ فَأَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ عَلَى مَا أَنْفَقَ فِيهَا وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا وَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّي أَحَدًا ﴿٤٢﴾

(سر انجام آن مغرور مُشرِک، به عذاب الهی دچار شد) و تمام میوه هایش را در بر گرفت و نابود شد. و او بخاطر هزینه هائی که صرف آن کرده بود؛ پیوسته دستهایش را به هم می مالید، در حالیکه آن باغ بر ستونهای خود افتیده بود، و می‌گفت: ای کاش کسی را با پروردگارم شریک نمی‌ساختم! (۴۲)

خواننده محترم !

در این جای شکی نیست که الله متعال محیط است، طوریکه در سوره بقره آمده است: «وَ اللَّهُ مُحِيطٌ» (بقره، 19) واز طرف دیگر هم لطف پروردگار اِحاطه دارد، همچنان «رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ» (اعراف، 156) وهم قهرش فراگیر است. «أُحِيطَ بِثَمَرِهِ » (42 کهف).
باتأسف باید گفت: برخی از انسانها در زندگی زودگزر دنیوی چنان مغروروخود خواه می شوند که: با غرور وخودبرتربینی وگفتنِ « **أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفَرًا 34 کهف** » (من از تو ثروتمندتر و از لحاظ أفراد نسبت به تو نیرومندترم.) ودر این وخت است که از عظمت پروردگارهم اِنکار می کند، واز مدار توحید خارج ومشرك می‌شوند، ولی نباید فراموش کند که دیر یا زود به وحدانیت پروردگار یکتا اقرار خواهند کرد.
حوادث و عذاب‌های الهی، پیامد افکار و اعمال بد ماست. به دنبالِ کفر و کفرانِ صاحب باغ در آیات قبل، **«أُحِيطَ بِثَمَرِهِ»** آمده است.
در نهایت أمر آنچه را که شخص مؤمن از آن هشدار داده بود، همان چیزی به وقوع پیوست« وَ أُحِيطَ بِثَمَرِهِ » باغش به طور کلی نابود شد و آنچه را در آن از میوه و درخت و خرمی و صفا وجود داشت همه را پاک بسوخت.
«فَأَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ عَلىٰ ما أَنْفَقَ فِيها»: شخص کافر از حسرت و پشمانی بر اموالی که در آن باغ صرف کرده بود و در أندوه از کف دادن آنکه اینک زیر و زَبَر گشته وهمه ساخت و باخت و زحمت های که با دست خود ساخته بود فرو ریخته بود، « وَ هِيَ خاوِيَةٌ عَلىٰ عُرُوشِها » یعنی: ستون‌هایی که تاک‌های انگور را بر آن می افگنند، فروریخته بود یا دیوارها و سقف‌ها و آبادی‌های آن برروی همدیگر فرو ریخته بود « وَ يَقُولُ يا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّي أَحَداً(42) ای کاش پروردگارم را با یگانه‌پرستی و شرک نیاوردن به وی، شکرگزار می‌بودم! ای کاش در مقابل نعمت خدا ناسپاسی نمی‌کرد اما کار از کار گذشته و وقت پشیمانی از دست رفته بود. وپشیمانی سودی ندارد. یا این سخن را به قصد توبه از شرک گفت.
از این که برای خدا شریک قرار داده بود پشیمان است و آرزو می‌کند که ای کاش در مقابل نعمت خدا ناسپاسی نمی‌کرد! اما تازه وپشیمانی سودی ندارد. یا این‌سخن را به قصد توبه از شرک گفت.

امام قرطبی گفته است: از تأسف و اندوه کف یک دست را به پشت دست دیگرش می‌زد؛ چون چنین عملی ناشی از پشیمان شدن است.از این که برای خدا شریک قرار داده بود پشیمان است و آرزو می‌کند که ای کاش در مقابل نعمت خدا ناسپاسی نمی‌کرد! ولی این پشیمانی هیچ سودی به حالش نداشت.

وَلَمْ تَكُنْ لَهُ فِئَةٌ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مُنْتَصِرًا ﴿۴۳﴾

وبرایش هیچ گروهی نبود که او را در برابرالله یاری دهند، و خودش هم قدرت نداشت که عذاب را از خود برطرف کند.(۴۳)

تفسیر :

او در برابر این همه مصیبت و بلاء، تنهای تنها بود، در آیه مبارکه دریافتیم:که هنگام فرارسیدن قهر وغضب الهی ، مال و فرزند قوم وخویش ولو هر چند که بسیار هم باشند ، به درد انسان نمی خورد طوریکه می فرماید :« وَ لَمْ تَكُنْ لَهُ فِئَةٌ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ »و برای آن کافر گروهی نبود که یاری‌اش کنند و آن‌ها که او به آنان افتخار می‌کرد و برای شرایط بحرانی آماده‌شان می‌ساخت تا آفت‌ها و بلاها را از وی و از اموالش دفع کنند. از یاران دوران رفاه به هنگام خطر خبری نیست.) وَ مٰا كٰانَ مُنْتَصِراً(43) همه از نصرتش دست کشیدند و خودش نیز به علت ضعف و ناتوانی که داشت نتوانست از خود دفاع کند.

قرآن عظیم الشأن به یک اصلی عالی اشاراتی دارد، وآن اینکه هر زمان انسان به خطر ومصیبت مواجه شود ویا هم در حالات دشواری اقتصادی ومادی قرار گیرد، روبه الله نموده، واز عمق جان به فریاد زدن می آغازد، ویا اینکه انسان زمانیکه در امواج متلاطم بحر به خطر مواجه شود ویا در آین امواج گیر به افتد ویا هم به کدام عذاب ومشکل دیگری محاصره شود، اظهار ایمان می‌کند.

بطور مثال در آیهٔ مبارکه دریافتیم زمانیکه آن شخص با باغ سوخته‌اش روبرو شد ودید که کسی به داد وکمک اش نمی رسد ، فهمید که حافظ ونگهبان حقیقی ومدد رسانی واقعی همانا پروردگار با عظمت می باشد. دیده می که: عاقبتِ اعتماد به غیر الله ، در نهایت ناکامی وپیشمانی را برای انسان ببار می آورد.

هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَخَيْرٌ عُقْبًا ﴿۴۴﴾

در آن مقام (و در آن موقف معلوم شد که) نصرت و کمک به معبود حق تعلق دارد. اوست که بهترین پاداش و بهترین عاقبت را (برای مطیعان) دارد.(۴۴)

تفسیر :

ودر نهایت امر: فیصله نامه و قطعنامه‌ی همه‌ی حوادث تلخ، تنها يك جمله است و آن اینکه قدرت تنها وتنها از آنِ پروردگار با عظمت است ودوستان و یاران دوران رفاه به هنگام خطر خبری نیست.

«هُنٰالِکَ اَلْوَلاٰيَةُ لِلّٰهِ اَلْحَقِّ»: در هنگام وقوع محنت‌ها و فرود آمدن فاجعه‌ها و بلاها، نیرو و قدرت، پشتیبانی و ولایت و نصرت همه تنها وتنها دراختیار خداست و از هیچ کس کاری ساخته نیست، پس فقط او یاور بر حق است و دوستانش را یاری می‌دهد.

خوانندۀ محترم!
هیچ فرقی نمی کند که انسان چه محاسبه‌گر دقیق باشد ، ویا هم انسان دوراندیش باشد، هیچ چیزی به حال اش فایده نمی رساند، فقط وفقط باید به سراغ خدا برویم. در روز قیامت، سلطه و حاکمیت فقط ازآن حق تعالی است و هیچ کس در آن روز با وی در ملکش کشمکش نمی‌کند،نصرت الهی و حقانیّت خداوند، ضامن پرداخت بهترین پاداش و فرجام خوبی برای ما می باشد.
«هُوَ خَيْرٌ ثَوٰاباً وَ خَيْرٌ عُقْباً» (44) الله متعال است که: برای آن که به او اِیمان دارد، در دنیا و آخرت بهترین پاداش مقرر می‌دارد فرمانبرداران را پاداش داده و پیروزی و اِقتدار را به عنوان بهترین فرجام برای دوستانش أرمغان می‌کند.
خوانندگان گرامی !
درآیات متبرکه (45 الی 49) در مورد مثال زندگی دنیا و اشاره ای به منظره ی قیامت، بحث بعمل آمده است.
وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيَاحُ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُقْتَدِرًا ﴿۴۵﴾
(ای پیامبر!) برای آنان زندگی دنیوی را به آبی مثل بزن که آن را از آسمان نازل کنیم و به آن گل و گیاه زمین آمیزد، و سرانجام خرد و خوار شود که بادها پراکنده‌اش کنند، و خداوند بر هر کاری تواناست.(۴۵)
تشریح لغات واصطلاحات :
«هشیما»: گیاه خشک و پر پر.
« تذرو »: میبرد و پخش و پراکنده می کند.
تفسیر :
به زندگی زرق وبرق چند روزه دنیا نباید مغرور شویم، بلکه به زندگی أبدی وپایدار باید فکر کرد. در آیه مبارکه می فرماید: ای پیامبر! برای بشر ،حال دنیا را مثلی بزن که در زیبایی و طراوت و زوال زود هنگام خویش به زندگانی دنیا شباهت دارد؛ طوریکه یاد آورشدیم به زرق وبرق آن نباید فریب بخورند وخودرا به آن مغرور وسرگرم نسازد.
زیرا که زندگانی دنیا « مانند آبی است که آن را از آسمان فروفرستادیم؛ سپس گیاه زمین با هم درآمیخت» یعنی: چون آب بر گیاهان زمین فرود آمد، گیاهان با هم در آمیختند وبه سبب آب رُشد کرده و بسیار شدند تا بدانجا که پُخته و رسیده گردیدند.
«فَأَصْبَحَ هَشِيماً تَذْرُوهُ اَلرِّيٰاحُ» :«پس آخر کار» آن گیاه «چنان درهم شکسته شد که بادها پراکنده‌اش کردند» در گوشه وکنار زمین و دیگر از آن گیاه هیچ اثری نماند، به‌طوری‌که زمین به همان حال اول خود برگشت. یعنی: این‌چنین است حال و وضع زندگی دنیا؛ که برای آن هیچ بقایی نیست و سرانجام آن منتهی به زوال و نابودی است «و خدا همواره بر هر چیز تواناست» ایجاد می‌کند، فانی می‌گرداند و از هیچ کاری عاجز نیست.
خوانندۀ محترم !
در آیهٔ، مبارکه درس عبرتی است برای مردمان‌مغرور وغافل از الله سبحان وتعالی باشد. این صحنه کوتاه و سریع عرضه می‌شود تا در درون انسان سایه فنا و نیستی را بیفکند. آبی که از آسمان می‌بارد همین‌که جاری می‌شود و روان می‌گردد، گیاهان زمین

از آن سیراب می‌گردند و رشد و نمو می‌کنند و تنگاتنگ یکدیگر می‌شوند.گیاهان نیز همین که رشد و نمو می‌کنند و پخته و رسیده می‌شوند، پژمرده و خشک و پرپر می‌گردند و بادها آنها را با خود بدین سو و آن سو می‌برند.
ملاحظه می شود که اِعجاز قرآن فقط در سه جمله کوتاه، داستان زندگی انسان را از آغاز ولی انجام به زیبای بیان می دارد.
واقعاً هم دنیا مانند گیاه بی‌ریشه‌ای است که با اندك بارانی سبز و با اندك بادی خشك می‌شود، البتّه آنچه باقی می‌ماند، عمل انسان است.

الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا ﴿۴۶﴾

مال و فرزندان زینت زندگی دنیاست، (که به زودی زائل خواهند شد) اما اعمال شایسته که پاداش آن پایدار است، بهترین ثواب نزد پروردگارت دارد و بهترین امید است.(۴۶)
تفسیر :
هدف از **«الْبَنُونَ»:** اولاد است که: شامل فرزندان ذکور و إناث می شود، وهدف از **«الْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ»:** کارهای شایسته‌ای که ثمره و ثواب آنها باقی و ماندگار است.
واقعیت امراینست که: داشتن مال، ثروت وفرزند تنها زیور زندگی ناپایدار در دنیاست، واگر این مال واولاد در رضای الهی به کار گرفته نشوند، چیزی نیستند که در آخرت نفعی به حال شخص برساند. زیرا فرزندان می‌میرند، دنیا ومال دنیا به پایان می‌رسد و آنچه باقی می‌ماند، أعمال شایسته است که باقی می مانند.
همچنان باید یاد آور شویم که: مال وثروت فرزندان زینت زندگی هستند، و اسلام از استفاده و لذت بردن از زینت را نهی نمی‌کند بدان اندازه که پاک و حلال می‌باشد. ولکن اسلام به دارائی و فرزندان ارزش و بهائی را می‌دهد که زینت در ترازوی جاودانگی استحقاق ان را دارد، و بر این چیزی نمی‌افزاید.
«وَ اَلْبٰاقِيٰاتُ اَلصّٰالِحٰاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّکَ ثَوٰاباً وَ خَيْرٌ أَمَلاً (46)» طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم که: ثمر و نتیجه‌ی اعمال نیک برای أبد باقی می‌ماند. یعنی: نیکی‌های ماندگار و طاعات و عباداتی که مسلمانان در دنیا آنرا انجام می‌دهند و همه اعمال خیر؛ چه مالی و چه بدنی باشند، اینها هستند که اعمال ماندگار شایسته، یعنی همان باقیات الصالحاتی‌اند که‌نزد الله متعال محفوظ می‌مانند،پس اعمال نیک بهترین چیزی است که انسان را در پیشگاه خدا امیدوار می‌کند.
ابن عباس گفته است: باقیات صالحات عبارت است از نمازهای پنجگانه. و نیز گفته است: عبارت است ازهرعملی نیکو اعم از قول یا فعلی که برای آخرت می‌ماند.(تفسیر طبری این نظر را ترجیح داده و قرطبی نیز می‌گوید: صحیح همان است. إن شاء الله.)
در حدیث شریف به روایت احمد و ابن‌حبان از ابی‌سعید خدری (رض) آمده است که رسول الله ﷺ به اصحاب کرام فرمودند: «در پی به‌دست آوردن باقیات الصالحات بسیاری باشید.اصحاب پرسیدند:چه چیزهایی باقیات الصالحات اند یا رسول‌الله؟ فرمودند: گفتن تکبیر، تهلیل، تسبیح، تحمید و لاحول ولا قوة الا بالله».یعنی همانا گفتن: «سُبْحَانَ الله وَالْحَمْد لله وَالله أكبر وَلَا إِلَه إِلَّا الله» می‌باشد.
قابل یادوری می دانم : آنعده از انسانهای که دارایی امکانات مادی می باشند نباید بر داشتن امکانات مادی خویش مغرور شوند ، ودر ضمن آنعده از اشخاصی که فاقد مال

وثروت اند نباید از نداشتن آن مأیوس شوند.زیرا طوریکه یاد اور شدیم که :مال وفرزند ، ماندگار نیست، ما باید به چیزی فکر کنیم وبه آن دل ببندیم که همیشه به انسان باقی می ماند **که** درجمله «و باقیات الصالحات» توضیح یافت .

در ضمن قابل یاداوری است که در برابر خداوند متعال ، هیچ عمل صالحی محو نمی شود و پاداش اعمال تضمین می باشد.

وَيَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ وَتَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا ﴿۴۷﴾

و [یاد کن] روزی را که کوه ها را [از محل استقرارشان] به حرکت درآوریم، و زمین را هموار، آشکار(وصاف) می بینی و همهٔ آنان را [برای ورود به عرصهٔ قیامت] محشور می کنیم، و هیچ یک از آنان را فرو نمی گذاریم.(۴۷)

تشریح لغات واصطلاحات :

« حَشَرْنَا » حشرنا: حشر: جمع کردن.

«حشر الناس: جمعهم». مجمع البیان فرموده: حشر جمع کردن قوم است به يك مكان.

تفسیر :

« وَ يَوْمَ نُسَيِّرُ اَلْجِبٰالَ »: بعد از این که خداوند متعال در آیهٔ متذکره دنیا و سرانجامش را یادآور شد، به ذکر قیامت و صحنه‌های مخوف آن می پردازد وبه پیامبر صلی الله علیه وسلم هدایت می فرماید، تا منظری از منظره‌های قیامت را به عاشقان دنیا یاد آوری نماید: ومی فرماید: و برای مردم روزی را یاد کن که خداوند متعال کوه‌های دنیا را از جایگاه‌های آن دور می‌سازد.

قرآن عظیم الشأن وضعیّت کوهها را در آستانه‌ی برپایی قیامت، به صورت‌های گوناگون ومختلفی چنین بیان گرفته است:

- زلزله و لرزش زمین وکوهها. « يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَ الْجِبالُ وَ كانَتِ الْجِبالُ كَثِيباً مَهِيلًا .14» (در روزی که زمین و کوهها به لرزه درآیند و کوهها به صورت پشته هایی از ریگ روان گردند.) (مزّمل، 14)
- حرکت و جابجایی. «نُسَيِّرُ الْجِبالَ» (47 کهف).
- تکّه‌تکّه شدن وبه صورت ریگ درآمدن.«بُسَّتِ الْجِبالُ بَسًّا فَكانَتْ هَباءً مُنْبَثًّا» (واقعه، 5 - 6)

«وَ تَرَى اَلْأَرْضَ بٰارِزَةً »: و زمین را آن چنان آشکارا و نمایان می‌بینی که در آن هیچ حائل و مانعی وجود ندارد که از دیده نهانش سازد. یعنی کوه و درخت و ساختمانی بر آن نمی‌ماند که مانع دیدن آن بشود. کوه‌ها برافکنده شده و بناها ویران می‌گردد، آنگاه زمین عیان می‌شود. یعنی در سر زمین قیامت و عرصات محشر، هیچ پستی وبلندی وجود ندارد.

«وَ حَشَرْنٰاهُمْ فَلَمْ نُغٰادِرْ مِنْهُمْ أَحَداً(47)»: اولین و آخرین را برای محاسبه جمع کرده وحتی یکی از آنان را هم فرو نمی‌گذارد بلکه همگی را حاضر می‌گرداند.

خوانندهٔ محترم !

حشر و رستاخیز، بصورت حتمی است. طوریکه **«حَشَرْنا»** (فعل ماضی، برای آینده آمده است) در ضمن باید گفت: که برای آنعده از انسانهای که همه امید خویش را به زندگی دنیا، بسته اند یادآوری وذکر حوادث روز قیامت لازمی وضروری می باشد.

وَعُرِضُوا عَلَى رَبِّكَ صَفًّا لَقَدْ جِئْتُمُونَا كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ بَلْ زَعَمْتُمْ أَلَّنْ نَجْعَلَ لَكُمْ مَوْعِدًا ﴿۴۸﴾

و (در آن روز مردم) صف بسته بر پروردگارت عرضه می‌شوند، البته طوریکه بار اول شما را آفریدیم به نزد ما آمدید، بلکه (شما) گمان می کردید، ما هرگز موعدی برای شما قرار نخواهیم داد.(۴۸)

تفسیر :

نباید فراموش کرد که: حضور در قیامت و عرضه شدن بر پروردگار، بصورت قطعی ولازمی است. تقیسمات وطبقه بندی انسانها در روزقیامت از بین رفته ، و همه‌ی مردم، از غنی گرفته تا فقیراز سیاه گرفته تا سفید همه وهمه در یك صف قرار می‌گیرند.

در حدیث آمده است: «خدا اولین و آخرین را در یک مکان جمع می‌کند». مقاتل گفته است: یعنی پشت سر هم و همچون صف نماز به صف می‌ایستند. هر ملت و گروهی در یک صف می‌ایستد.(تفسیر قرطبی ۱/۴۱۷).

«لَقَدْ جِئْتُمُونٰا كَمٰا خَلَقْنٰاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ » بر سبیل سرزنش و توبیخ به کفار بگو: همانطوریکه اول بار شما راخلق کردیم، مانند هنگام تولّد و حضور در دنیاست اکنون نیز با پای برهنه و بدن لوچ و عریان نزد ما آمده‌اید و مال و منال و اولادی با خود ندارید.

طوریکه در حدیثی شریف به روایت عائشه (رض) آمده است: «مردم در روز قیامت با پای برهنه، بدن عریان و بدون ختنه حشر می‌شوند». عائشه (رض) می‌گوید: گفتم؛ یا رسول‌الله! مردان و زنان همه به‌سوی یک‌دیگر می‌نگرند؟ فرمودند: «کار سخت‌تر و هولناک‌تر از آن است که بعضی به‌سوی بعضی دیگر بنگرند».

«بَلْ زَعَمْتُمْ أَلَّنْ نَجْعَلَ لَكُمْ مَوْعِداً» وباید گفت که: کافران، دلیلی بر انکار معاد ندارند، کافران طوری می‌پنداشتید که هرگز برای شما وعده گاهی مقرر نمی‌کنیم. یعنی: در دنیا بر این پندار بودید که برانگیخته نمی‌شوید و برای شما موعدی مقرر نمی‌داریم که در آن شما را در برابر اعمالتان مورد بازپرسی ومجازات قرار دهیم.

«وَ عُرِضُوا عَلىٰ رَبِّکَ صَفًّا»: آنها در پیشگاه پروردگار عالمیان به صف می‌ایستند و هیچ کس مانع دیدن دیگری نمی‌شود.

وَوُضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَالِ هَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا ﴿۴۹﴾

و کتاب (نامه های اعمال) در آنجا نهاده می‌شود، و مجرمان را از دیدن آنچه در آن است، ترسان می‌بینی و می‌گویند: ای وای بر ما! این چه کتابی است که هیچ عمل خورد و بزرگ را رها نکرده، مگر اینکه همه آن را به حساب آورده است؟ و آنچه را که کرده بودند حاضر و آماده می‌یابند و پروردگارت به هیچ کس ظلم نمی‌کند. (۴۹)

تفسیر :

« وَ وُضِعَ اَلْكِتٰابُ »: نامه‌ی اعمال انسان‌ها یعنی کارنامه‌ای های هر انسان ازاعمال نیک آن گرفته تا اعمال بد آن همه وهمه در آن ثبت ودر ج این اعمال نامه می باشد .این اعمال نامه ها برخی از انسانها به دست راست وبرخی دیگری از انسانها آنرا بدست چپ شان تسلیم می گردند.

یعنی اینکه درروز قیامت، عمل نامه های همه انسان ها به دست شان تسلیم داده می شود، وهم کتابی در برابر همه قرار داده می‌شود.
« فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ»: یعنی: مجرمان را از افتضاحی که در پی تسلمی عمل نامه درآن جمع عظیم دامنگیرشان می‌شود و نیز از عذاب دردناک، هراسان و بیمناک می‌بینی. قابل تذکر است که: نگرانی و هراس مجرمان، از عملکرد ثبت شده‌ی خویش است، نه از ذات پروردگار با عظمت.
«وَ يَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا»: واقعاً قیامت، روز حسرت و افسوس مجرمان است. زمانیکه مجرمان کارنامه های خویش را می‌بینند، وآنرا بدست می آورند؛ می‌گویند: ای خاک بر سرما! ای وای و حسرت برما، این چگونه نامه‌ای است«مَا لِهَٰذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَ لَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا» این کتاب چه عجیب کتابی است! که هیچ کوچک و بزرگی از اعمال ما را فرونگذاشته، یعنی: دراین عمل نامه هیچ گناه صغیره وکبیره‌ای را فرو نگذاشته، جز این‌که آن را در ضبط و ثبت و حساب آورده و این‌در مورد گنهکارانی است که مرتکب گناهان کبیره شده و از آنها توبه نکرده‌اند واینان گناهان صغیره را نیز در نامه‌های اعمالشان می‌یابند.
ولی آنعده از کسا نیکه از گناهان کبیره پرهیز کرده‌اند، متوجه می‌شوند که گناهان صغیره از نامه اعمالشان محو شده است چنان‌که آیهٔ (31) از سورهٔ «نساء» بر این حقیقت دلالت‌می‌کند « وآنچه را که کرده بودند» دردنیا از معاصی «حاضر می‌یابند» یعنی: نوشته شده و ثبت شده می‌یابند.
باید یاد آور شد که: علم أفراد به عملکرد خودشان در قیامت چنان است که گویا همه با سواد می‌شوند، چون کتاب و خواندن برای همه انسانها مطرح بحث است.
خداوند متعال فرموده است: «وَ وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِراً» هر عملی را که در دنیا انجام داده‌اند، در نامه‌ی عمل آن را نوشته و ثبت شده می‌یابند. بلی قیامت، صحنه‌ی تجسّم عمل‌های انسان است، تمام اعمالی را که در دنیا انجام داده بودند. در آن نوشته و محفوظ می‌یابند «وَ لَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَداً (49)» زیرا ذات پروردگارت ذاتی است که؛ ذره‌ای نیز به هیچیک از بندگانش ظلم وستم نمی‌کند؛ نه از نیکی‌های مطیعان می‌کاهد و نه بر بدی‌های نافرمانان می‌افزاید.

حساب وکتاب درروز آخرت:

مفهوم لغوی حساب: این کلمه در اصل، از «حسب» گرفته شده و ریشهٔ «ح س ب» دلالت بر چندین معنا؛ مانند شمارش و اِحصایه گیری می کند.(معجم مقاييس اللّغة، ج 2، ص 59؛ لسان العرب، ج 1، ص 311.).
مفهوم شرعی حساب: یعنی اینکه الله متعال در روز قیامت، بندگان را از اعمال‌شان آگاه می سازد و کارهای خوب یا بدی که انجام داده‌اند را به آنان بیان می‌نماید. (ملاحظه شود: لمعة الاعتقاد، ص 117؛ شرح الواسطيّة، هراس، ص 209)

أدلّهٔ اثبات حساب:

حسابرسی در روز قیامت، دلایلی از قرآن، سنّت و اجماع مسلمانان دارد. (شرح العقيدة الواسطيّة، صص 411- 412؛ مجموع الفتاوى، ج 3، ص 146؛ لمعة الاعتقاد، ص 117؛ رسائل في العقيدة، ص 30؛ شرح الواسطيّة، هراس، صص 208- 209.)

قابل یاد آوری است که: آیات و احادیث فراوان و متواتری دلالت بر وجود حساب وکتاب در روز قیامت می‌کنند.
طوریکه در سورۀ [الغاشية: 25-26] آمده است:«إِنَّ إِلَيۡنَآ إِيَابَهُمۡ ٢٥ ثُمَّ إِنَّ عَلَيۡنَا حِسَابَهُم» (همانا بازگشت آنان به سوی ماست. سپس قطعاً حسابشان [نیز] با ماست.)
پیامبر ﷺ در برخی از نمازها، این‌گونه دعا می‌کردند: «اللّٰهُمَّ حَاسِبْنِي حِسَابًا يَسِيرًا»؛ «پروردگارا! [اعمال] مرا به آسانی مورد محاسبه قرار بده.»
أمّ المؤمنین عایشه (رض) پرسید: حساب آسان چیست؟ رسول الله ﷺ جواب فرمودند: «أن يُنظَرَ في كتابِهِ، فَيُتَجَاوَزُ عَنهُ»؛ «یعنی اینکه به نامۀ اعمالش نگاه شود و از [گناهان] او صرف‌نظر گردد.» (مسند احمد، ج 6، ص 48؛ ابن ابی عاصم در السّنّة، شمارۀ حدیث: 885؛ آلبانی در تخریج السّنّة، ج 2، ص 429 می‌گوید که اسناد این روایت، صحیح است.).
در صحیح بخاری و صحیح مسلم از أمّ المؤمنین عایشه (رض) روایت شده که پیامبر ﷺ فرمودند: «مَن حُوسِبَ عُذِّبَ»؛ «کسی که [به دقّت] مورد محاسبه قرار گیرد، عذاب می‌شود.».
أمّ المؤمنین عایشه (رض) می‌گوید که پرسیدم: مگر الله متعال نمی‌فرماید: «فَسَوۡفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا»[الانشقاق: 8]؛ «به زودی با حسابی آسان، محاسبه می‌شود.» وی در ادامه می‌آورد که رسول الله ﷺ چنین جواب فرمودند: «إنَّمَا ذلكَ العَرْضُ، وَلكِنْ مَنْ نُوقِشَ الْحِسَابَ يَهْلِكْ»؛ «مراد از آن [حساب آسان در آیۀ قرآن] نشان‌دادن [اعمال انسان است، امّا کسی که در حسابرسی او دقّت و سختگیری شود، هلاک می‌گردد.» (صحیح بخاری، شمارۀ حدیث: 103 و 4939 و 6536 و 6537؛ صحیح مسلم، شمارۀ حدیث: 2876.).
علاوه بر دلایل فوق، مسلمانان بر ثبوت حساب در روز قیامت، اجماع و توافق دارند.

حسابرسی مقتضای حکمت است:

خداوند متعال کتب آسمانی را نازل نمود و پیامبران را فرستاد و بر بندگان، پذیرش آنچه پیامبران آوردند را واجب و عمل به آنچه واجب است را فرض گردانید. بنابراین اگر حساب و جزایی نباشد، این امور بیهوده و بی‌فایده خواهد بود، امّا الله تعالی از این کار منزّه است.
خداوند متعال در سورۀ [الأعراف: 6-7] «فَلَنَسۡـَٔلَنَّ ٱلَّذِينَ أُرۡسِلَ إِلَيۡهِمۡ وَلَنَسۡـَٔلَنَّ ٱلۡمُرۡسَلِينَ٦ فَلَنَقُصَّنَّ عَلَيۡهِم بِعِلۡمٖۖ وَمَا كُنَّا غَآئِبِينَ» (قطعاً ما از کسانی که [پیامبران] به سویشان فرستاده شدند، سؤال خواهیم کرد. و البتّه از پیامبران [نیز] می‌پرسیم. یقیناً [کردارشان را] با علم [خود] برایشان بیان می‌کنیم و ما هرگز غایب نبوده‌ایم.) (برای مزید معلومات ملاحظه شود :رسائل في العقيدة، ص 30.).

شیوه و کیفیّت حسابرسی:

متون شرعی شیوه و روش حسابرسی درروز قیامت را روشن ساخته‌اند.
به طور خلاصه می‌توان گفت: الله تعالی بندگان را در حضور خویش نگه می‌دارد و از آنان به سبب گناهانی که مرتکب شدند و اعمالی که انجام داده و سخنانی که بر زبان آوردند، اقرار می‌گیرد و آنان را از کفر یا ایمان، اطاعت یا نافرمانی و استقامت یا انحرافشان در دنیا و نیز از پاداش یا عذابی که مستحقّ آن هستند، آگاه می‌سازد.

حساب شامل آنچه پروردگار به آنان می‌گوید، سخنانی که بندگان بر زبان می‌آورند، عذر و بهانه‌هایی که آورده می‌شود، دلیل و برهان‌هایی که علیه آنان اقامه می‌گردد، گواهی شاهدان، وزن اعمال و امثال آن می شود. (رساله القیامة الکبری، صفحه 193.).

انواع حساب:

برخی از حساب‌ها سخت و برخی آسان هستند. انواع دیگر آن، حساب تقریر و تکریم و بزرگداشت، توبیخ و نکوهش، فضل و بخشش و مؤاخذه و مجازات بوده و متولّی آن، بخشنده ترین بخشندگان، مهربان‌ترین مهربانان و فرمانرواترین فرمانروایان است. (رساله القیامة الکبری، صفحه 193.)

قوانینی که بندگان براساس آنها مورد محاسبه قرار می‌گیرند:

اگر الله ـ تمامی بندگانش را عذاب نماید، بازهم بر آنان ظلمی نکرده است، زیرا بنده و تحت

فرمان و سلطهٔ او هستند و مالک هرگونه که بخواهد، می‌تواند در ملکش تصرّف نماید.امّا الله متعال آنان را عادلانه و براساس حکمت و عدالتش مورد محاسبه قرار می دهد.

الله متعال درمتون بسیاری، تعدادی از قوانین را که محاکمه و حسابرسی براساس آن‌ها واقع می‌شود، برای ما بیان نموده است.که :برخی از آن قوانین، به طور مختصر از این قرار است:

- عدالتی که خالی و پاک از هر نوع ظلم وستمی است؛
- هیچ‌کس به سبب جرم و گناه دیگران، مورد مؤاخذه قرار نمی‌گیرد و هیچ شخصی بار گناه انسان دیگری را تحمّل نمی‌کند؛
- آگاهی بندگان از اعمالی که پیش فرستاده‌اند؛
- چندین‌برابرشدن نیکی‌ها و نه بدی‌ها؛
- آوردن شاهدان علیه کافران و منافقان (القیامة الکبری، صص 202- 215.)

عمومیّت حساب و کسانی که مورد محاسبه قرار نمی‌گیرند:

تمامی مردم مورد محاسبه قرار داده می شوند ، مگر هفتادهزار نفری که پیامبر صلی الله علیه وسلم آنان را اِستثناء نمودند. در صحیح بخاری و صحیح مسلم از ابن عبّاس (رض) نقل شده که پیامبر ﷺ ج فرمودند: «عُرِضَتْ عَلَيَّ الأُمَمُ»؛ «تمامی امّت‌ها به من نشان‌داده شدند.» و در اِدامه عرض کردند: «فَنَظَرْتُ فَإِذَا سَوَادٌ كَثِيرٌ، قَالَ: هَؤُلاءِ أُمَّتُكَ وَهَؤُلاءِ سَبْعُونَ أَلْفًا قُدَّامَهُمْ لا حِسَابَ عَلَيْهِمْ وَلا عَذَابَ. قُلْتُ: وَلِمَ؟ قَالَ: كَانُوا لا يَكْتَوُونَ وَلا يَسْتَرْقُونَ وَلا يَتَطَيَّرُونَ وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ»؛ «سپس نگاه کردم و ناگهان جمعیّت زیادی را دیدم. جبرئیل علیه السلام گفت: اِینها اُمّت تو هستند و این هفتاد هزار نفر که درجلویشان هستند، هیچ گونه حساب وعذابی ندارند. پرسیدم: چرا؟ جبرئیل علیه السلام جواب داد: چون آنان از داغ‌کردن پرهیز می‌کردند، درخواست رقیه نمی‌نمودند، فال بد نمی‌زدند و بر پروردگارشان توکّل می‌کردند.».

عکّاشه بن محصن برخاست و گفت: از الله تعالی بخواه که مرا از آنان قرار دهد. رسول الله ﷺ فرمودند: «**اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ مِنْهُمْ**»؛ «پروردگارا! عکّاشه را از آنان قرار بده.» سپس

شخصی دیگری بلند شد و گفت: از الله تعالی بخواه که مرا از آنان بگرداند. پیامبر ﷺ فرمودند: «سَبَقَكَ بِهَا عُكَّاشَةُ»(صحیح بخاری، شمارهٔ حدیث: 6541؛ صحیح مسلم، شمارهٔ حدیث: 220.)«عکّاشه در این کار از تو سبقت گرفت.».

شیوهٔ رسیدگی به حساب کافران:

شیخ الإسلام ابن تیمیّه (رح) می فرماید:«الله متعال مردم را مورد محاسبه قرار می‌دهد و بندهٔ مؤمنش را جدا نموده و از وی به سبب گناهانی که انجام داده، اعتراف و اقرار می‌گیرد، چنانکه در قرآن و سنّت بیان شده است.امّا کافران همچون کسی که نیکی‌ها و بدی‌هایش سنجیده شود، مورد محاسبه قرار نمی‌گیرند، زیرا آنان نیکی ندارند، اما اعمال‌شان شمارش می‌شود و آنان از آن آگاه شده و اقرار نموده و به سبب این اعمال، مجازات می‌شوند.».(مجموع الفتاوی، جلد 3، صفحه 146).

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه قبلی ملاحظه نمودیم که: میان کردار مشرکان، که بر سر مؤمنان تنگدست و بینوا فخرفروشی می کردند. و کردار ابلیس که بر سر آدم تکبر می ورزید و می گفت: من از آتشم و او از گِل و خاک، همانندی دقیقی برقرار است.

اینک در آیات (50 الی 53) مبحث و داستان سجده به آدم علیهم السلام: یعنی داستان ومبحث سُجدهٔ فرشتگان در برابر آدم علیه السلام و امتناع اِبلیس و نافرمانی از خداوندمتعال که از آیهٔ پنجاهم آغاز می‌شود:

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا ﴿٥٠﴾

و (ای پیامبر! برایشان بیان کن) زمانی که به فرشتگان گفتیم:«برای آدم سجده کنید » پس (همه) سجده کردند، بجز اِبلیس که از جِن بود - و از فرمان پروردگارش سرکشی کرد، آیا او و نسلش را به غیر از من دوستان خود می‌گیرید، حال آنکه آنها برای شما دشمن هستند؟ شیطان چه بد عوض برای ظالمان است! (٥٠)

« وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ»: روزی را یاد کن که خداوند متعال به فرشتگان دستوروهدایت فرمود تا از روی تکریم و شادباش نه عبادت، برای آدم سجده کنند.

خداوند متعال اِبلیس را نیز به این کار دستور داد **«فَسَجَدُوا إِلاَّ إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ »** پس فرشتگان امر پروردگار را به جا آورده، اطاعت کردند و همه سجده نمودند اما ابلیس از فرمان وی سرپیچید و برای آدم سجده نکرد. آیه به صراحت می‌گوید: اِبلیس جِن است نه فرشته.(در این مورد به کتاب «النبوة و الأنبياء» صفحه 128 تألیف مرحوم شیخ صابونی مراجعه فرماید.).

انواع سجده در شرع اسلامی:

قابل تذکر است که سجده درشرع اسلامی به سه نوع است:

- سجده‌ی عبادت که مخصوص الله متعال خداست مثل سجده‌ی نماز.
- سجده‌ی اطاعت، مثل سجده‌ی فرشتگان بر آدم، که برای اطاعت فرمان الله متعال بود.

- سجده‌ی تحیّت، تکریم وتشکّر از خداوند، مثل سجده‌ی یعقوب بر عاقبت یوسف.

- درضمن باید گفت که از فحوای آیهٔ مبارکه معلوم می شود که: فرشتگان پیش از انسان بوده‌اند، واز جمله **«اسْجُدُوا لِآدَمَ»** بیان این واقعیت است که: انسان برتر از فرشته است که مسجود او قرار گرفته است. وباید گفت که: سرگذشت سجده فرشتگان بر آدم و تمرّد اِبلیس، قابل تأمّل و مایه‌ی عبرت است.

«أَ فَتَتَّخِذُونَهُ وَ ذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَ هُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ 50 کهف»: ای مردم! آیا بعد از آن‌که اِبلیس ازسجده کردن اِبا ورزید و ازفرمان الهی سرپیچید، بازهم او و نسلش را به دوستی خود می‌گیرید «به‌جای من؟» در نتیجهٔ، از او و نسلش به‌جای اطاعت من اطاعت می‌کنید و آنها را بدل من می‌طلبید؟ « و حال آن‌که آنها دشمن شمایند؟» یعنی: چگونه کسی را که نه فقط از او هیچ منفعتی ندارید بلکه دشمن شما نیز هست وهمه وقت مترصد زیان زدن و ضربه زدن به شماست، بدل کسی می‌گیرید که شما را آفریده و نعمت‌هایی را که در آنها مستغرق هستید، بر شما ارزانی داشته است؟

- انسان نباید به سابقه‌ی خود مغرور شد. زیر دیده شد که: اِبلیس با سابقه‌ی طولانی عبادت، خویش فاسق شد. وحکم شرعی همین که: فاسقان را نباید دوست خود انتخاب کرد.

« بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلاً»: شیطان و نسل او، دشمن انسانند. عبادت و اِطاعت شیطان به جای اطاعت رحمان بی نهایت بد وناپسند است. یعنی: موالات و دوستی و اطاعت شیطان به جای موالات پروردگار سبحان، برای ستمکاران چه بد عوضی است. واقعاً رها کردن الله و پیروی کردن از شیطان وابلیس، اِنتخاب بدترین جایگزین است. آنان که به جای خدا پیرو شیطان می گردند از جمله ظالمان اند.

مَا أَشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ وَمَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا ﴿٥١﴾

من آنان (ابلیس و فرزندانش) را به هنگام آفرینش آسمان و زمین، و نه به هنگام آفرینش خودشان حاضر نکردم. و من هیچ وقت گمراه کنندگان را دستیار ومددکار خود قرار نمی دهم (و اصلاً نیازی ندارم).(۵۱)

تفسیر :

آن شیاطینی که شما آنها را پرستش می‌کنید، بر خلق آسمان‌ها و زمین گواه و ناظر قرار ندادیم. وخداوند در آفرینش، نیازی به شاهد ندارد.

« مَا أَشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ»: یعنی: ابلیس و نسل وی را «در هنگام آفرینش آسمانها و زمین حاضر نکرده بودم» یعنی: آنها در تدبیر و سامان دادن کار عالم شرکای من نبوده‌اند، به دلیل این‌که من آنان را در هنگام آفرینش آسمانها و زمین حاضر نکرده بودم. و اسرار هستی و آفرینش را جز خدا کسی نمی‌داند.

«وَ لاٰ خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ »: و نه بعضی را بر آفرینش بعضی دیگر به گواهی قرار ندادیم، بلکه همه‌ی آنها مانند شما بندگان خدا می‌باشند و کاری از آنها ساخته نیست و چیزی را در اختیار ندارند.

« وَ مٰا كُنْتُ مُتَّخِذَ اَلْمُضِلِّينَ عَضُداً(51) »: در خلق و ایجاد کائنات، شیاطین را دستیار خود قرار ندادم. پس شما چگونه آنها را می‌پرستید و از آنها اطاعت می‌کنید؟

وَيَوْمَ يَقُولُ نَادُوا شُرَكَائِيَ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ مَوْبِقًا ﴿٥٢﴾

و [یاد کن] روزی را که [خدا به مشرکان] می گوید: شریکهائي را که براي من مي‌پنداشتيد صدا بزنيد (تا به كمك شما بشتابند) ولي هر چه آنها را مي‌خوانند جوابشان نمي‌دهند، و ما در ميان اين دو گروه كانون هلاكتى قرار داده ايم.(٥٢)

تفسير :

«وَ يَوْمَ يَقُولُ نٰادُوا شُرَكٰائِيَ اَلَّذِينَ زَعَمْتُمْ »: و (یاد کن روز قیامتی را) روزی که (الله متعال خطاب به مشرکان نموده) می‌گوید: آنانی را که با من در پرستش شریک می آوردید صدا بزنید، اعم از بتان و غیر آنها را «صدا بزنید» این خطاب در روز قیامت است تا اینکه عذاب را از شما دفع کرده و مانع آن بشوند و همانطوریکه گمان می‌بردید، شفیع شما بشوند.

«فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَ جَعَلْنٰا بَيْنَهُمْ مَوْبِقاً»: پس آنها را بخوانند ولی پاسخی به آنان ندهند و ما میان‌شان موبقی قرار داده‌ایم.

«موبق»: وادی عمیقی است که خداوند متعال به‌وسیله آن میانشان جدایی می‌اندازد تا یکی به دیگری نرسد پس مراد از موبق: ورطه ومهلکه است. یعنی دربین پرستشگران و معبودان دام مهلکی نهاده‌ایم که از آن عبور کرده نمی توانند، و آن عبارت است از آتش. (مراجعه شود به سورۀ مریم / 81 و 82، اِحقاف / 6).

در آیۀ مبارکه به یک واقعیت انکار ناپذیر اشاره بعمل آمد ه است، وآن اینکه خداوند متعال در قیامت به مشرکان فرصت استمداد ازمعبودهای شان را می‌دهد، ولی هیچ سودی به حال شان نمی رساند. طوریکه در آیۀ مبارکه بیان شد: انانیکه از الله جدا شده اند، سرگردان و لالهند اند وبه هر خس وخاشاک روی می آورند، واز انسان گرفته تا جماد و حیوانات، از آفتاب گرفته تا ماه در آسمان، از گاو گرفته تا گوساله در زمین، از فرشتگان معصوم گرفته تا شیاطین ملعون، دست طلب کمک دراز می نمایند، ولی به هرطرف کی می **دوند** «فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ» جوابی در یافت نمی دارند، ولی اگر الله را بخوانند، حتماً جواب شان داده می شود و به داد شان می رسید، زیرا خداوند متعال فرموده است : «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» (غافر، 60.)(مرا بخوانید تا برای شما اجابت کنم.).

وَرَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُوَاقِعُوهَا وَلَمْ يَجِدُوا عَنْهَا مَصْرِفًا ﴿٥٣﴾

و مجرمان آتش (دوزخ) را می بینند، پس یقین می کنند که درآن خواهند افتاد ، و از آن هیچ راه گریزی نیابند.(٥٣)

تفسير :

«وَ رَأَى اَلْمُجْرِمُونَ اَلنّٰارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُوٰاقِعُوهٰا » و مجرمان آتش دوزخ را می‌بینند و گمان می‌کنند که درآن خواهند افتاد، گمان دراینجا به معنی علم و یقین است، یعنی: می‌دانند و یقین پیدا کردند که حتماً در آن خواهند افتاد. دیدن آتش، در ذات خود نوعی ازعذابی است وسوختن در آن عذابی دیگر«وَ لَمْ يَجِدُوا عَنْهٰا مَصْرِفاً» مجرمان درقیامت راه فراروگریز ندارند، زیرا نجات یا در سایه‌ی ایمان است، یا به خاطر عفو الهی

براساس توبه وعمل صالح، که دستشان از این موارد خالی است. ویا هم شفاعت، طوریکه در فوق تذکر رفت که از بت‌ها کاری ساخته نیست، پس دوزخ برایشان حتمی است. و در مجموع در یک کلیمه باید گفت که: مجرم در قیامت امیدی به نجات و راه فرار ازعذاب آخرت ندارد.

خوانندگان محترم !

در آیات متبرکه (54 الی 59) در مورد هشدار قرآن، سبب تأخیر مجازات تا زمانی معین، بحث بعمل آمده است.

وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا ﴿۵۴﴾

و البته در این قرآن، هر گونه مثلی برای مردم بیان کرده ایم، ولی انسان بیش از هر چیز به مجادله می پردازد. (۵۴)

تفسیر :

«وَ لَقَدْ صَرَّفْنا فِی هٰذَا الْقُرْآنِ لِلنّاسِ مِنْ کُلِّ مَثَلٍ»: در این قرآن برای مردم انواع مثل‌ها سودمندی، را بیان کرده‌ایم و دلایل و اندرزها را تکرار نموده‌ایم تا با این مَثَل‌ها پند و اندرز گرفته بیندیشند، تأمل وتفکر نمایند، اما انسان بیشترین خلق در خصومت و جدالگری است.

«صَرَّفْنا»: به معنای بیان‌ها وتکرار ها ی گوناگون است، یعنی ما به هر زبان و منطقی که امکان اثر داشته، با آنان سخن گفته‌ایم.

هدف اساسی قرآن عظیم الشأن، هدایت همه‌ی مردم است و طوریکه یاد آور شدیم ذکرمثال‌های قرآن هم برای فهم عموم مردم می باشد.

«وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلاً(54)» و جدل و خصومت و عدم تسلیم در برابر حق جزو سرشت و طبیعت انسان است و پند و اندرز او را باز نمی‌دارد.

انسان موجودی تنوّع‌طلب و مجادله‌گر است،اگر روحیّه‌ی پذیرش در انسان نباشد، مثال‌های بیشتر او را به جدال بیشتر می‌کشاند.**«جِدال»** به معنای گفتگو به گونه‌ی نزاع و برتری‌طلبی است.

وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَى وَيَسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ قُبُلًا ﴿۵۵﴾

و چیزی مردم را باز نداشت از اینکه - وقتی هدایت به سویشان آمد - ایمان بیاورند، و از پروردگارشان مغفرت بخواهند؛ مگر اینکه سنت (و سرنوشت) مردمان سابق برای آنان نیز بیاید و یا اینکه عذاب گوناگون (و رویاروی) به آنها برسد.(۵۵)

تفسیر :

بغاوت وسرباز زدن انسانها از ایمان با دیدن آن همه آیات، نشانه جدال‌گری انسان را نشان می دهد .طوریکه می فرماید :**« و ما مَنَعَ النّاسَ أَنْ یُؤْمِنُوا إِذْ جاءَهُمُ الْهُدیٰ»** و چه چیزی مردم را پس از آنکه هدایت برای آنان آمد، از ایمان آوردن و آمرزش خواهی از پروردگارشان باز داشت؟

یعنی وقتی که هدایت و ارشاد به مردم برسد مانند کتاب و پیامبر و وحی،هیچ چیز مانع ایمان آوردن آنها نمی‌شود.از فحوای آیهٔ مبارکه بر می اید که: خداوند متعال، حجّت را بر مردم تمام می‌کند تا هیچ راه و بهانه‌ای برای کفر باقی نماند.

ومی فرماید: «وَ يَسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ » و هیچ امری مانع آنها نمی‌شود که از خدای خود طلب بخشودگی کنند.یعنی اینکه تنها ایمان کافی نیست، استغفار از لغزش‌ها هم لازم وضروری است.

«إِلاّٰ أَنْ تَأْتِيَهُمْ سُنَّةُ اَلْأَوَّلِينَ»: جز این انتظار که سرنوشت پیشینیان که همانا نابود شدن است، آنها را دربر گیرد.

سنت پشینیان: یعنی عادتی که گریبانگیر آنان شد از این‌که ایمان نیاوردند و آمرزش نطلبیدند تا سرانجام مستحق عذاب شدند. باید گفت که :دست خدا برای عذاب باز است، چه عذابی از نوع پیشینیان یا عذابی جدید.

«أَوْ يَأْتِيَهُمُ اَلْعَذٰابُ قُبُلاً (55)»: یا این که عذاب خدا به طور عیان و آشکارا بر آنان نازل شود.

در تأریخ أدیان دیده می شود که: موعظه واستدلال درهمه جا کارساز واقع نمی شود، در برخی از اوقات وحالات ضرورت برعقوبت لازم است. طوریکه در جمله :« يَأْتِيَهُمُ الْعَذابُ» این فهم عالی به بیان گرفته شد.همچنان در برخی از اوقات هیچ یک از عوامل تربیتی از قبیل: وحی آسمانی، تبلیغ مستمرو دائمی، مشاهده حوادث تأریخی و عبرت‌ها، در انسان های لجوج اثری بجا نمی گزارد.

معنی آیهٔ چنین است: مردمان کافر را از ایمان آوردن و طلب غفران از خداوند سبحان باز نداشت جز این که آنها خواستار آن بودند که عذاب خدا به طور آشکار بر آنان نازل شود، به گونه‌ای که خود آن را مشاهده نمایند. همان‌گونه که قرآن از آنان نقل می‌کند که گفته‌اند:«فَأَمْطِرْ عَلَيْنٰا حِجٰارَةً مِنَ اَلسَّمٰاءِ أَوِ اِئْتِنٰا بِعَذٰابٍ أَلِيمٍ .».(این خلاصه‌ی معنی مورد پسند ابن کثیر است. در مختصر نیز چنین است ۴۲۵/۲.)

وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ وَيُجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَمَا أُنْذِرُوا هُزُوًا ﴿۵۶﴾

و ما پیامبران را جز بشارت دهنده (برای مؤمنان) و هشدار دهنده (برای مجرمان) نمی فرستیم، و کافران به باطل مجادله می‌کنند تا به وسیله آن حق را نابود گردانند و آیات مرا و چیزی را که به آن بیم داده شده‌اند به تمسخر گرفتند.(۵۶)

تفسیر :

«وَ مٰا نُرْسِلُ اَلْمُرْسَلِينَ إِلاّٰ مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ »: خداوند متعال پیامبران را به سوی بندگانش گسیل نمی‌دارد، جز برای آنان‌که مؤمنان را به بهشت مژده داده و کافران را از دوزخ هشدار دهند. واقعیت هم همین است که: کار انبیا بشارت و انذار است، نه اجبار مردم بر پذیرش دین.

« وَ يُجٰادِلُ اَلَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبٰاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ اَلْحَقَّ»: با وجود این که حق روشن و جلی است، اما با این وجود کافران بیهوده به سرکشی وعناد ودشمنی ناروا مجادله می کنند تا با باطل خود حق نازل شده بر پیامبر ﷺ را رد نمایند.

هدف نهای کافران، محو حق، «لِيُدْحِضُوا» و ابزار کارشان، را جدال و استهزا تشکیل می دهد. مقابله ودرگیری و جدال میان حقّ و باطل همیشه ودر طول تاریخ وجود دارد ، زیرا «يُجادِلُ» فعل مضارع است ورمز تداوم کار را بیان می دارد.
با تأسف باید گفت که: کافران می‌خواهند جلوی حقّ را با باطل بگیرند، «لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ» غافل از آنکه باطل رفتنی وزوال پذیر است.
«وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَ مٰا أُنْذِرُوا هُزُواً»: به یقین کفار کتاب خدای یگانهٔ قهار، حجت‌های عزتمند غفار و عذاب پروردگار جبار را که بدان بیم داده شده‌اند، به تمسخر گرفته اند .
باید گفت که: مسخره کردن آیات قرآنی و احکام الهی، جزکاردایمی کافران می باشد.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْهَا وَنَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ إِنَّا جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَى فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا ﴿٥٧﴾

و چه کسی ظالم تراز آن کسی است که به آیات پروردگارش پند داده شود، سپس از آن روی گرداند، وآنچه را با دستهای خود پیش فرستاده فراموش کرد؟! البته ما بر دل‌هایشان پرده‌ها کشیده‌ایم تا آن (حق و حقیقت) را نفهمند. و در گوش‌هایشان سنگینی قرار داده‌ایم (تا آنرا نشنوند)، و اگر آنها را به‌سوی هدایت دعوت دهی باز هرگز راه نیابند.(٥٧)

تفسیر :

بی‌اعتنایی به آیات الهی و عدم تفکر به عمق آن ازجمله بزرگترین ظلم است که انسانها آنرا درزندگی خویش مرتکب می شوند. طوریکه آیه مبارکه به این اصل با زیبای خاصی چنین اشاره بعمل آورده است:«وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْهَا»: **و کیست ستمکارتر از کسی که** با آیات روشن پروردگارش مورد نصیحت و موعظه و ارشاد قرار گرفته، ولی از اجابت واطاعت آن روی برگردانیده، آنها را نادیده می‌گیرد و به باد فراموشی می‌سپارد و به آن اهمیتی نمی‌دهد.
«وَ نَسِيَ مٰا قَدَّمَتْ يَدٰاهُ »: دستاورد زشت و ننگین پیشین خود را فراموش کرده و از آن توبه ننموده است؟
«إِنّٰا جَعَلْنٰا عَلىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ »: قطعاً خداوند متعال بر قلوب کفار پوشش‌هایی قرار داده است ومانع درک و فهم قرآن می‌شود از این رو آن‌ها از قرآن نفع نبرده و از دریافت اسرارش ناتوانند و از بهره‌گیری از اندرز و احکام مندرج در آن محرومند. یعنی بر اثر اصرار و پافشاریشان بر کفر و عصیان، استعداد پذیرش ایمان و هدایت را از آنان سلب کرده است.
«وَ فِي آذٰانِهِمْ وَقْراً »: و بر گوش‌های آنان سنگینی معنوی انداخته‌ایم که مجال شنیدن مفید را از آنان گرفته است.
«وَ إِنْ تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدىٰ فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذاً أَبَداً»: و ای پیامبر! اگر کافران را به ایمان فراخوانی باز هرگز اجابت نخواهند کرد و از تو پیروی نخواهند نمود؛ زیرا خداوند بر آنان گمراهی را نوشته است.
این آیات ناظر بر گروهی از مشرکان مکه است که در علم ازلی خداوند متعال چنین رفته که آنها بر کفر خواهند مرد.
باید یادآور شدکه: راه هدایت، همانا قلب نرم و گوش شنودرکار دارد، ولی زمانیکه این دو دگرگون شود، حتّی در برابر دعوت شخص پیامبر، هدایت‌پذیر نمی‌شود.

وَرَبُّكَ الْغَفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ لَوْ يُؤَاخِذُهُمْ بِمَا كَسَبُوا لَعَجَّلَ لَهُمُ الْعَذَابَ بَلْ لَهُمْ مَوْعِدٌ لَنْ يَجِدُوا مِنْ دُونِهِ مَوْئِلًا ﴿۵۸﴾

و پروردگارت بسیار آمرزگار ، و صاحب رحمت است، اگر به خاطر آنچه مرتکب شده اند، آنها را مؤاخذه می کرد، قطعاً هر چه زود تر عذاب را برای آنها می فرستاد، لیکن الله زودعذاب نمی‌دهد بلکه وعده مقرر شده دارند که (در آن وقت) هرگز از آن پناهگاهی نمی‌یابند.(۵۸)

تفسیر :

«وَ رَبُّکَ اَلْغَفُورُ ذُو اَلرَّحْمَةِ »: ای محمد! با وجود تقصیر و گردنکشی و نافرمانی بندگان، پروردگارت آمرزندۀ گناهان بندگان است؛ مشروط به آنکه به سویش باز گردند و از گناهان خویش توبه کنند.

یعنی: او بسیار آمرزنده و بسیار مهربان است و رحمتش بر همه چیز گسترده می‌باشد، از این‌روست که آنان را به شتاب عذاب نمی‌کند. آمرزش ورحمت، از شئون ربوبیّت الهی ولازمه‌ی تربیت است.

«لَوْ يُؤٰاخِذُهُمْ بِمٰا كَسَبُوا لَعَجَّلَ لَهُمُ اَلْعَذٰابَ»: «اگر به جرم آنچه کرده‌اند» از نافرمانی‌ها؛ که کفرومجادله وروی‌گردانی ازجمله آنهاست «آنان را مؤاخذه می‌کرد، قطعا در عذابشان تعجیل می‌نمود» چرا که سزاوار این تعجیل بودند ولی چنین نمی‌کند.

سنّت الهی مهلت دادن به گنهکاران است و سنتش بر این جاری است که ستمگر را مهلت بدهد ولی ظالمان وستمگران به یاد داشته باشند که: درمورد آنان اهمال صورت نه خواهد گرفت. مهلت دادن و تأخیر در عذاب، از نشانه‌های لطف الهی است.او بردبار است و به شتاب مجازات نمی‌کند. « بَلْ لَهُمْ مَوْعِدٌ لَنْ يَجِدُوا مِنْ دُونِهِ مَوْئِلاً»: بلکه برای کفار وعده‌گاه روز قیامت را قرار داده است که در آن بر اعمال خود محاسبه می‌شوند؛ هیچ برگرداننده‌ای برای آن روز نیست و نه هم از آن گریز و گزیری وجود دارد.

آنان موعدی در دنیا دارند، و در آن چیزی از عذاب گریبانگیرشان میشود. وطوریکه در آیۀ مبارکه بیان شد، موعدی نیز در آخرت دارند و در آنجا حساب وکتابشان به تمام وکمال داده می‌شود. آنان ستمکرده‌اند و مستحق عذاب یا هلاک همچون پیشینیان شده‌اند.

ولی قابل یاد آوری است که: گنهکاران ازمهلت‌دادن‌های الهی نباید بخودمغرورشوند، چون موعد آن تمام ونوبت قهری می‌رسد که درآن صورت هیچ راهی برای نجات وفرار آنان باقی نمی ماند.

وَتِلْكَ الْقُرَى أَهْلَكْنَاهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِمْ مَوْعِدًا ﴿۵۹﴾

و این شهرهایی است که چون [اهلش] ظلم کردند ، هلاک کردیم، و برای هلاکتشان وعدۀ مقرر کردیم.(۵۹)

تفسیر :

از حوادثی تاریخی و سرگذشت پیشینیان باید درس گرفت. که با تمام وضاحت به این حقیقت برسیم که: رمز بدبختی و هلاکت مردم، ناشی ازعملکرد ظالمانه‌ی خودشان است.

طوریکه در آیۀ مبارکه آمده است:«وَ تِلْکَ اَلْقُرىٰ أَهْلَکْنٰاهُمْ لَمّٰا ظَلَمُوا» خداوند متعال مردم این شهرهای مجاور شما، مانند شهرهای قوم هود، صالح، لوط و شعیب را وقتی ظلم وستم کردند آنها را نابود کردیم.

قهر الهی از روی حکمت بوده و دارای زمانی خاص است.و اگرظالمان را در رفاه و آسایش دیدید، نباید مأیوس شوید، آنان هم مهلتی دارند. طوریکه می فرماید: «وَ جَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِمْ مَوْعِداً» و برای عذاب‌شان وقت معین و میعادی مقرر داد و چون آن وقت مقرر فرا رسید، بدون اینکه موعد اش پس ویا پیش شود، آنان را گرفتار عذاب ساخت. پس آیا این تکذیب کنندگان لجوج پند و عبرت نمی‌گیرند؟ آیه مبارکه وعید و تهدید است برای کفار قریش.

ابن کثیر گفته است: یعنی ای مشرکان! برحذر باشید که به مصیبت آنها گرفتار نشوید. در حقیقت شما بزرگترین و با شرفترین پیامبر را تکذیب کرده‌اید. و شما در نظر ما از آنها بزرگتر و مهمتر نیستید، پس از عذاب و تهدید ما بترسید.(مختصر ابن کثیر ۴۲۶/۲)

خوانندگان محترم !

در آیات قبلی از قصه ی یاران غار و سه مثال گویا و نمونه سخن گفت، تا حقیقت بیشتر روشن و ثابت گردد که عزت و سرافرازی و مرتبه ی والا به فراوانی مال و منال و اطرافیان و قدرت مؤقت و زور و تزویر نیست؛ بلکه به عقیده و ایمان پایدار و واقعی است.

اینک در آیات (60 الی 74) نیز از سرنوشت موسی و بنده ی صالح بحث بعمل آمده وياد آور می شوند که موسی با وجود دانش گسترده و فراوان، باید متواضعانه نزد او کسب دانش کند و برخی رموز را بیاموزد.

وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّى أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا ﴿۶۰﴾

و (بیاد بیاور) هنگامی را که موسی به جوان (همراه) خود (یوشع بن نون) گفت: به سفر خود ادامه می‌دهیم تا اینکه به محل جمع شدن دو بحر برسم، یا اینکه مدت دراز را می پیمایم.(۶۰)

«فَتَاهُ»: خادم خود. فَتی به معنی جوان است که محض احترام خطاب به خدمتگذار گفته می‌شود. واستعمال این کلمه به جای غلام وپسر، نشانه‌ی ادب، مهربانی و نام نیك است.

وهدف از«فتاه» درآیهٔ مبارکه،«یوشع‌بن نون» است که مصاحب و ملازم حضرت موسی در آن سفر بوده است.

یوشع بن نون:

یوشع بن نون؛ نواسه افراهم (یا افرائیم) فرزند یوسف علیه السلام است.

نام اصلی اودربدو هوشع بود ولی موسی علیه السلام او را یوشع نامید. او جزء ۱۲ نفری بود که موسی علیه السلام او را برای بازرسی سرزمین موعود فرستاد و پس از بازگشت به همراه کالب بن یوفنا تنها کسانی بودند که برای فتح سرزمین موعود اعلام آمادگی کردند ولی بنی‌اسرائیل حاضر به جنگ و حمله به آن سرزمین نشدند. بعد از مرگ موسی، یوشع جانشین او شد و حمله اسرائیلیان به کنعان را رهبری و بعد از آن، سرزمین‌ها را میان اسباط تقسیم کرد.

بعد از وفات موسی و هارون علیهما السلام، یکی از پیغمبران بنی اسرائیل (یوشع بن نون) سرپرستی بنی اسرائیل را بعهده گرفت. یوشع آنها را وارد فلسطین (سرزمین مقدس) نمود زیرا قبلاً در زمان موسی بدان وعده داده شده بودند. یوشع بن نون تا زمانیکه وفات یافت، مسئولیت رهبری قوم خویش را بعهده داشت.هکذا مطابق روایت ابن کثیر که: « وقد اتفق أهل الكتاب على نبوته عليه السلام.» که یوشیع بن نون نبی بود.

در حديث آمده است: الإمام أحمد عن أبي هريرة قال: قال رسول الله ﷺ : إن الشمس لم تحبس لبشر إلا ليوشع ليالي سار إلى بيت المقدس.
همچنان ابن كثير في البداية والنهاية:می نویسد: ولما استقرت يد بني إسرائيل على القدس استمروا فيه وبين أظهرهم نبي الله يوشع يحكم بينهم بكتاب الله التوراة حتى قبضه الله إليه وهو ابن مائة وسبع وعشرين سنة، فكان مدة حياته بعد موسى سبعا وعشرين سنة.
بعد از وفات یوشع مسئولیت رهبری آنها به مدت 356 سال به قضاتی از آنها واگذار گردید. این مقطع زمانی را دوران حکومت قُضات می‌نامند.
مؤرخان مرگ او را در ۱۱۰ سالگی نوشته‌است. یوشع از شخصیت‌های مورد احترام مسلمین زیرامسلمانان او را همراه موسی درسفر به آخر جهان و دیدار با خضر می داند
.
قابل تذکر است که همه ساله دهم ماه نیسان به مناسبت عبور بنی‌اسرائیل از رود اردن به رهبری یوشع، در اسرائیل تعطیل رسمی است.

«لَا أَبْرَحُ حَتَّى أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ »:

«لاَ أَبْرَحُ»: پیوسته راه می‌روم. همیشه در طلب خواهم بود (یوسف / 80).
«مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ»: محلّ تلاقی دو بحر. در قرآن عظیم الشأن این محلّ روشن نشده است، لیکن مفسّران گفته‌اند: مراد از آن محلّ اتّصال خلیج عقبه و خلیج سوئز، یا محلّ پیوند اقیانوس هند با بحرأحمر در بغاز باب‌المندب، و یا این که محلّ پیوستگی بحرمدیترانه و اقیانوس اطلس است.
«حُـقُباً»: روزگاران. مدّت زیادی از زمان که آن را هفتاد و هشتاد سال تخمین زده‌اند. جمع آن أَحْقاب است (نبأ / 23).

خواننده محترم!

قبل از همه باید یادآور شدکه: کلمه‌ی «موسی» بصور ت کل (136) بار در قرآن عظیم الشأن مورد استعمال قرار گرفته است.
مبحث موسی علیه السلام که دراین بخش از آیات متبرکه سورۀ کهف مورد بحث قرار می گیرد، ذکر چند مطلب را ضروری می دانم.
قرآن عظیم الشأن؛ تأریخی دقیقی را مشخص نفرموده است که این حلقه از زندگانی موسی علیه السلام در کدام زمان به وقوع پیوسته است. آیا این واقعه زمانی واقع شده استکه موسی علیه السلام در مصر بوده است و هنوز بنی‌اسرائیل را ازمصر بیرون نبرده است یا پس ازکوچ ایشان از مصر پیش آمده است؟ پس از خروج از مصرکی روی داده است: آیا پیش از این‌که آنان را به سرزمین مقدس برساند، یا پس از این‌که آنان را بدانجا رسانده است و ایشان در برابر سرزمین مقدس ایستاده‌اند و بدانجا وارد نمی شوند چون در انجا مردمان مقتدر و قدرتمندی هستند؟ یا این واقعه پس از رفتن به بیابان برهوت و پخش و پراکنده شدن ایشان بوده است!
همچنین قران عظیم الشأن چیزی از عبد صالح و بنده شایسته نمی‌گوید، انکسی‌که با موسی ملاقات داشته است. او چه کسی است؟ نام او چیست؟ آیا او پیغمبری بوده است؟ یا فرزانه و دانشمندی بوده است؟ یا ولی بوده است: روایتهای زیادی از ابن‌عباس و از دیگران درباره این داستان ذکر شده است. ما کوشش خواهیم کرد تا در این داستان صرف به ایات قرانی در زمینه بسندکنیم.

باید گفت که این سومین قصه وداستانی در این سورۀ مبارکه می باشد. موسی و یوشع فرزند نون، پیوسته راه پیمودند و چون به محل تلاقی دو بحررسیدند، پیش صخرۀ نشستند و سرهای خویش را گذاشته به خواب رفتند. موسی به یوشع سفارش کرده بود تا ماهی‌ای را با خود به عنوان توشۀ راه با خود بگیرد، یوشع ماهی را در زنبیلی گذاشته بود، بناگاه آن ماهی به اذن خداوند متعال زنده شده از زنبیل به بحر پرید و شناکنان دربحر برایش راهی مانند طاق باز گشوده می‌شد. یوشع نظاره‌گر این صحنه بود ولی چون موسی از خواب بیدار شد او فراموش کرد تا موضوع زنده شدن ماهی را به وی خبر دهد، پس به راه افتادند:

مجمع البحرین:

مجمع البحرین بمثابه اولین محل ومکان دیدار حضرت موسی علیه السلام با عبد صالح ذکر شده است. ولی از نظر جغرافیایی این مکان دقیقا کجاست؟

- برخی از مفسران می نویسند که: مراد از بحرین، بحر اُردن و بحر قلزم یعنی محل تلاقی خلیج سویس با خلیج عقبه است.

- تعدادی دیگری از مفسران بدین باور اند که: مجمع‌البحرین، محل تلاقی بحر روم و اقیانوس اطلس در تنگه جبل الطارق روبروی طنجه است. (طنجه سومین شهر مهم مراکش و شهری در نزدیکی جبل‌الطارق بین بحر مدیترانه و اقیانوس اطلس در مراکش).

- در تفسیر«التحریر و التنویر» تألیف محمد الطاهر بن عاشور می نویسد که مجمع البحرین درسرزمین فلسطین و به قول صحیح تر محل وارد شدن رود اردن به بحریه طبریه، رود بزرگی است، که به بحر الجلیل شهرت دارد. وحضرت موسی علیه السلام بعد از یک شبانه روز پیاده روی به آنجا می رسد پس مکان بسیار دوری از اقامتگاه موسی و بنی اسرائیل نمی باشد.

- دانشمندی به نام عماد مهدی عضو انجمن باستان شناسان عرب تاکید می نماید که محل ملاقات موسی و عبد صالح که مجمع البحرین نامیده می شود در منطقه ای به اسم (رأس محمد) واقع در شرم الشیخ – سینا است، رأس محمد جایی است که دو خلیج العقبه و سویس در یک دریا و آن هم دریای سرخ جمع می شوند.

کلمه «مجمع» در علم لغت شناسی عربی به جمع شدن چیز های متفرق در یک جا گفته می شود با این توصیف مجمع البحرین از نظر جغرافیای فقط می تواند رأس محمد باشد چرا که دو خلیج مذکور در یک دریا جمع می شوند.

اگردقیق تر بررسی کنیم کلمه التقاء مثل:«مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ». ترجمه:(دو دریا را در کنار هم روان کرده و مجاور یکدیگر قرارداده است) با کلمه اجتماع و مجمع فرق می کند التقاء به معنای برخورد و اجتماع به معنای جمع شدن دریک جا است همچون برخورد دو دریای مدیترانه و اقیانوس اطلس نزدیک تنگه جبل الطارق یا برخورد خلیج بحرین و خلیج عربی اینها دو خلیج هستند که با هم برخورد می کنند اما در یک بحر یا یک اقیانوس جمع نمی شوند چنان که خلیج عقبه و خلیج سویس دربحراحمر جمع شده اند.

ـ مؤلف تفسير کشاف محمود بن عمر زمخشری می نویسد: یکی از عجیب شگفت انگیز ترین تفسیر ها این است که گفته اند: مراد از «بحرین ـ دو بحر»، موسی و خضر هستند،زیرا آنان در برخورداری از دانش مانند دوبحر از علم هستند.

داستان موسی وخضر:

در حدیثی امام بخاری و مسلم از أبی بن کعب (رض) آمده است: شنیدم که پیامبرصلی الله علیه وسلم می‌فرماید: موسی در میان بنی اسرائیل مشغول سخنرانی بود که از او پرسیده شد: عالم‌ترین مردم کیست؟ در جواب گفت: من! اینجا بود که خداوند عزوجل او را معاقبه کرد زیرا علم این مسئله را به خداوند متعال ارجاع نکرده بود، لذا بر او وحی فرستاد که ای موسی! من بنده‌ایی دارم در مجمع البحرین که از تو عالم‌تر است، موسی فرمود: پروردگارا! چگونه می‌توانم به او برسم؟ خداوند جل و علا فرمود: ماهی‌ای را برداشته در زنبیلی قرار ده و پا در راه بگذار پس هر جا که ماهی را گم کردی، آن بنده ام همانجاست.

ابن عباس (رض) می‌گوید: وقتی که موسی و قومش به سرزمین مصر رسیدند، آنها را وارد شهر کرد. پس از اینکه در آن دیار سکنی گزیدند، خداوند عزوجل به موسی علیه السلام امر نمود که نعمتهای خداوند را به قومش یادآور شود، موسی علیه السلام قومش را مورد خطاب داد و نعمتهای خداوند را که بر آنان ارزانی داشته بود یادآور شد از جمله نعمت نجات از دست فرعون و بهلاکت رسیدن دشمنانشان و بدست آوردن سرزمین فرعون و فرعونیان، سپس فرمود: خداوند با پیامبرتان سخن گفته و او را برای خود برگزیده است و محبت او را دل بندگانش نهاده، و آنچه را که از خداوند خواسته اید به شما عنایت نموده است و شما را بر سائر بندگانش برتری داده‌است، و به شما بعد از ذلت عزت داد و بعد از جهل و نادانی تورات، شخصی از میان قومش برخاست و گفت: آنچه را که گفتی می‌دانیم، حال بگو: ای نبی خدا آیا کسی عالم‌تر از تو بر روی زمین هست؟ موسی علیه السلام فرمود: خیر، و خداوند هم از اینکه موسی علیه السلام دانستن چنین موضوعی را به خداوند عزوجل نسبت نداده است وی را معاتبه نمود.(سرزنش کردن. ملامت کردن) و جبریل علیه السلام را نزد موسی علیه السلام فرستاد تا به وی بگوید: که ای موسی چه می‌دانی که من علم و دانش خود را کجا می‌نهم؟ بله ای موسی؛ من بنده ایی دارم در مجمع البحرین که از تو عالم‌تر است.

امام قرطبی می‌گوید: علماء دربارۀ این جمله که او از تو داناتر است می‌گویند: یعنی: داناتر به احکام تفصیلی یک واقعه و حکم یک مسئله معین، نه مطلق اعلمتر بودن، به دلیل این گفته خضر علیه السلام به موسی علیه السلام: ای موسی! خداوند به تو علمی آموخته که من آنرا نمی‌دانم، کما اینکه به من علمی آموخته که تو از آن بی خبری، پس بنابراین گفته که هر یکی از دیگری داناتر است صحت دارد ولی نسبت به آنچه که هر یکی می‌داند و دیگری از آن بی خبر است، موسی علیه السلام چون این سخن بشنید، نفس پاک و همت عالیش مشتاق شد تا آنچه را که نمی‌دانست بداند و با کسی که گفته شده بود: وی عالم‌تر از توست ملاقات کند، و عزم جزم نمود وازبارگاه خداوندی عاجزانه خواست تا چگونه رسیدن به او و را به وی بگوید، و خداوند نیز به وی دستور داد برای رسیدن به آن بنده صالح باید رخت سفر ببندد، وهمچنین به موسی گفته شد: تا با خود ماهی برشته‌ای درسبدی با خود بردارد، و هر جا که ماهی زنده شد و آنرا گم کرد آن

فرزانه را آنجا خواهد یافت، موسی نیز چنین کرد وخدمتکار نوجوانش را برداشت ومشتاقانه ومجتهدانه پا به راه نهاد و چنین فرمود:«لَآ أَبۡرَحُ حَتَّىٰٓ أَبۡلُغَ مَجۡمَعَ ٱلۡبَحۡرَيۡنِ أَوۡ أَمۡضِيَ حُقُبٗا» [الكهف: 60]. «از پا نخواهم نشست تا اینکه به مجمع ابحرین برسم یا سالها عمردر طلب بگذارنم».(داستان موسی و خضر نوشته :شیخ سعید عبدالعظیم (جدی، 1394 شمسی، ربیع الأول 1437 هجری)

دروس حاصله از آیهٔ مبارکه:

- هجرت وسفر برای کسب علم، تأریخی بس طولانی دارد.
- طالب علم باید سراغ عالم برود، نه آنکه به انتظار عالم بنشیند. «لا أَبْرَحُ» یعنی تا رسیدن به عالم، دست از جستجو بر نمی‌دارم. بناً موسی علیه السلام برای گوش فرادادن به سخنان خِضر و افزودن علمش رنج سفر بجان خرید و رخت سفر بر بست، و طوریکه این راه و رسم صالحین است.
- در طلب علم و عالم، اگر عمری جستجو کنیم هنوز هم کم است.
- تحصیل علم پایان و حدّی ندارد. پیامبری چون موسی نیز برای فراگیری علم باید آماده‌ی سفر طولانی شود.
- امام قرطبی می‌گوید: از داستان موسی علیه السلام وخضر معلوم می شود که: عالم برای ازدیاد علم و معرفتش رخت سفر ببندد و در این راه می‌تواند از یار و خادمی طلب کمک کند، و فرصت دیدار با علماء و فضلاء را غنیمت شمارد اگر چه خانه و کاشانه آنها دور باشد، روش و سنت گذشتگان صالح و نیکوکار چنین بوده است. و بسبب سفر است که مسافران به بهره و سود برتر نائل می‌شوند و به سعی کامیابی دست می‌یابند و قدمهایشان در علم راسخ و شهره وصیت شان بر زبانها می‌افتد و به اجر و پاداش و عزت کرامت می‌رسند.
- امام سیوطی در کتاب (الإكليل في أحكام التنزيل) می‌گوید: از این آیه اینگونه استنباط می‌شود که همراه بردن دوست و خادم به سفر اشکالی ندارد و همچنین استحباب سفر برای طلب علم و افزودن عالم به علم خود و تواضع متعلم در مقابل کسی که از او چیزی را فرا می‌گیرد گرچه که در مقابل خود از رتبه و مقام کمتری برخوردار باشد.
- این آیه درسی است بزرگ برای معلمان و متعلمان، که معلمان باید شایسته‌ترین شاگردان خود را به صحبت خود برگزینند و متعلمان باید از صحبت و خدمت معلم سرنپیچند.
- ودر اخیر باید گفت: همسفر جوانمرد کسی است که تا پایان سفر همراه انسان باشد.

فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنِهِمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا ﴿٦١﴾

هنگامي كه به محل جمع شدن آن دو بحررسيدند ماهي خود را (كه براي تغذيه همراه داشتند فراموش كردند ،پس ماهی آب را شگافته راهش را در بحر پیش گرفت. (٦١)

در ادامه داستان حضرت موسی علیه السلام ویوشیع بن نون آمده است:

«فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنِهِمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا»: موسی و یوشع بلا وقفه به سفرخویش ادامه دادند، وزمانیکه به محل تلاقی دوبحر(مجمع البحرين) رسیدند ،پیش صخرهٔ نشستند

و سرهای خویش را گذاشته به خواب رفتند. موسی به یوشع سفارش کرده بود تا ماهی‌ای را با خود به عنوان توشهٔ را برگیرد، یوشع ماهی را در زنبیلی گذاشته بود که به اذن پروردگار یکباره زنده شد.

مفسیر تفسیر صفوة التفاسیر می نویسد: روایت شده است که الله متعال به موسی وحی کرد یک ماهی را بردارد و آن را در زنبیل بگذارد، پس در هر جا ماهی ناپدید شد همانجا آن مرد صالح قرار دارد.

«فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَباً(61)»: ماهی بعد از اینکه زنده شد از زنبیل به بحرپرید و شناکنان دربحر برایش راهی مانند طاق باز گشوده می‌شد. وبه اصطلاح راه خود را در بحر پیش گرفت.

رفتن ماهی را دربحربه »نقب» تشبیه گردیده است، زیرا آن ماهی آب را چنان می شکافت که آب از دوسویش مانند طاقی بالا آمده و به فرمان خداوند متعال جامد شده بود، گویی او در آب نقب می‌زد و راه می‌پیمود.

مفسران می نویسند: ماهی کباب شده بعد از اینکه به اِذن خداوند متعال زنده شد، از زنبیل پرید و به بحر رفت و خدای متعال جریان آب را بر ماهی متوقف کرد. و به صورت یک طاق درآمد آنگاه آب در اطراف ماهی یخ بست. و آن هم یکی ازمعجزات درخشان الهی بود که به موسی ارائه داد.

جمهور مفسرین می‌گویند که: ماهی وقتی از سبد بیرون پرید و داخل بحر شد و اثر راهی که در بحرطی کرد، خالی باقی ماند و موسی علیه السلام همین راه ماهی را تعقیب کرد تا اینکه به جزیره‌ای در بحر رسید و در آنجا با خضرعلیه السلام ملاقات نمود، و ظاهر روایات و آنچه از کتاب [قرآن] بر می‌آید این است که موسی و خضر بر کناره دریا به هم رسیدند.

و این گفته که: «نَسِيَا حُوتَهُمَا 61 کهف » یعنی: «آن دو، ماهیِ خود را فراموش کردند»، ولی در واقع نسیان از طرف همراه موسی؛ بود، و گفته شده که: منظور این که فراموش کرد که موسی علیه السلام را از آنچه که مشاهده کرده بود باخبر سازد، نسبت دادن نسیان به هر دو بخاطر همراهی آن دو با هم بود، در روایت بخاری آمده است:

«فَقَالَ لِفَتَاهُ لاَ أُكَلِّفُكَ إِلاَّ أَنْ تُخْبِرَنِي بِحَيْثُ يُفَارِقُكَ الْحُوتُ. قَالَ مَا كَلَّفْتَ كَثِيرًا» «به خدمتکارش گفت: فقط از تو می‌خواهم هر گاه دیدی که ماهی را گم کرده‌ای مرا باخبر ساز، همراه موسی ؛ گفت: این که در خواست سنگینی نیست».

در ادامه روایت می‌گوید: زمانی که او در سایه تخته سنگی در جایی که زمین تر بود ناگاه ماهی به حرکت در آمد و موسی؛ در آن هنگام در خواب بود [همراه موسی؛ با خود] گفت: موسی؛ را الآن بیدار نمی‌کنم [تا خود بیدار شود] و وقتی بیدار شد و فراموش کرد که موسی علیه السلام را از موضوع باخبر سازد، ماهی غلطان غلطان خود به بحر رسانید و خداوند هم راهی را که ماهی با شکافتن آب در پیش گرفته و رفته بود بر همان حالت نگه داشت گویا نقشی بر سنگ است.

و در روایتی آمده: و خداوند راه شکافته شده ماهی را محفوظ نگهداشت بمانند ریسمانی، و وقتی موسی علیه السلام بیدار شد رفیقش فراموش کرد قصه ماهی را به موسی؛ بگوید، و آن دو بقیه آن روز و آن شب را به راه خود ادامه دادند. روز بعد که شد موسی به خادمش گفت:«فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَاهُ ءَاتِنَا غَدَآءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِن سَفَرِنَا هَٰذَا نَصَبًا ٦٢﴾

[الکهف: 62]. یعنی: «موسی به آن جوان گفت: غذای چاشت ما را بیاور که ما در این سفر رنج و سختی فراوان کشیده‌ایم».

فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَاهُ آتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا ﴿۶۲﴾

پس هنگامی که (از آنجا) گذشتند،(موسی) به جوان (خدمتکار) خود (یوشع) گفت: نان چاشت ما را بیار که به راستی در این سفر ما رنج زیاد دیده‌ایم.(۶۲)

زمانیکه موسی علیه السلام با جوان خدمتکارش ازآن محل یعنی «مجمع البحرین» که میعادگاه ملاقات موسی وخضر علیهماالسلام قرار داده شده بود ، گذشتند، موسی به جوان خود: گفت : آن ماهی بریان‌شده را بیاورد تا تناول کنیم :«لَقَدْ لَقِينَا مِن سَفَرِنَا هَٰذَا نَصَباً » همانا در این سفر سختی و خستگی زیادی را تحمل کردیم؛ چرا که بعد از این که صخره را ترک نمودند، تمام شب و قسمتی از روز را راه رفتند.

جای تعجب دراینست که: موسی تا از آن مکان مقرر نگذشت، در آن سفر احساس خستگی نکرد ولی همینکه از آنجا گذشت، به فرمان خداوند متعال احساس خستگی نمود.

توشۀ راه برداشتن با توکل منافات ندارد:

موسی علیه السلام درسفرش ماهی‌ای را در سبدی با خود برداشت، و در این دلیلی است برای برداشتن توشه درسفر، واین فعل موسی علیه السلام است، با وجود توکل و شناختی که به خدا داشت توشه راه اش نیز با خود برداشت.

در صحیح بخاری آمده است: «مردمی از أهل یمن به قصد حج می‌رفتند ولی توشه راه را بر نمی‌داشتند ومی‌گفتند: ما توکل می‌کنیم، و وقتی که [مکه] می‌رسیدند برای رفع مایحتاج وضروریات خویش دست به گدای می زدند، این بود که خداوند این آیه را نازل کرد: «وَتَزَوَّدُواْ فَإِنَّ خَيۡرَ ٱلزَّادِ ٱلتَّقۡوَىٰ» [البقرة: 197]. یعنی: «توشه راه بردارید و بهترین توشه هم تقوی و خداترسی است».

منظور از خستگی در این آیه یعنی: گرسنه شدیم، از زبان موسی علیه السلام می فرماید:«ءَاتِنَا غَدَآءَنَا لَقَدۡ لَقِينَا مِن سَفَرِنَا هَٰذَا نَصَبٗا» [الکهف: 62]. عنی: «غذای چاشت مارا بیاور که از سفرمان خسته شدیم».

و همچنین دراین آیه دلیلی است برای باخبر ساختن دیگران به رنج و زحمت و گرسنگی و تشنگی و مریضی که انسان به آن دچار می‌شود، و این با رضایت و تسلیم شدن در برابر تقدیر خداوندی منافات ندارد به شرطی که از روی ناراحتی اظهار نارضایتی نباشد.

و حقیقت توکل یعنی: اعتماد قلبی بر خداوند در به دست آوردن آنچه که مایه سود بندگان در دین و دنیا و دفع ضرر دینی و دنیوی، و در کنار این اعتماد، باید اسباب آنرا نیز فراهم کند، وإلا خلاف امر شرع و حکمت عمل کرده است، و نباید انسان عجز و ناتوانی خود را توکل و نه توکلش را عجز بحساب بیاورد، زیرا برنداشتن اسباب قدح و عیب بر شریعت و اعتقاد است و با توحید منافات دارد، و ما به اندازه گرسنگی و تشنگی که داریم می‌خوریم و می‌نوشیم تا تشنگی و گرسنگی را از خود دور کنیم، و هر دو از تقدیرات خداوندی است.

و برداشتن اسباب در کل امری است فطری و ضروری که کسی چاره‌ای جز آن ندارد حتی چهارپایان، بلکه نفس توکل کردن یعنی برداشتن اسباب آنگونه که خداوند عزوجل

می‌فرماید:«وَمَن يَتَوَكَّلۡ عَلَى ٱللَّهِ فَهُوَ حَسۡبُهُۥٓ»[الطلاق: 3]. یعنی: «هر کس بر خدا توکل کند خداوند برای او کافی است».
انسان با توکل به الله سبحانه و تعالی از کارهای مکروه و ناپسند دوری می‌کند و برخی از علماء توکل را به سببی از أسباب مانند خاموش کردن چراغ و بستن دروازه، تفسیر کرده و گفته‌اند: عملت اینجا باشد و نظرت به سوی آسمان و بدان که خالق سبب، قادر است که آنرا از کار بیندازد، و برای تحقق هدف نیازمند فضل بزرگ خداوند هستیم.

قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَمَا أَنْسَانِيهُ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا ﴿۶۳﴾

به یاد داری، هنگامی که (برای استراحت) به کنار آن تخته سنگ پناه بردیم، من (در آنجا) ماهی را فراموش کردم؛ وجز شیطان کسی آن را از یاد من نبرد، و ماهی به طور عجیب راه خود را در بحر پیش گرفت.(۶۳)
تفسیر :
«یوشع بن نون» به موسی علیه السلام گفت: آیا به یاد داری وقتی که به صخره که در محل مجمع‌البحرین قرار داشت، نشستیم وتکیه کرده آرام گرفتیم. یوشع قصداً ازآن صخره نام برد زیرا یادآوری آن متضمن تعیین بیشتر آن مکان بود، ماهی زنده شد و از زنبیل به بحر پرید، و من (پریدن) ماهی (به بحر) رافراموش کردم وقتی بیدار شدی آن را به تو بگویم و کسی جز شیطان آن را از یاد من نبرد، شیطان بود که با وسوسه خویش از یاد من برد که تو را از داستان عجیب و غریب آن ماهی آگاه کنم که چگونه زنده شد و به بحر پرید، و (در کمال) شگفتی ماهی راه خود را دربحر پیش گرفت (و رفت).
«وَ مَا أَنْسَانِيهُ إِلاَّ اَلشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ» شیطان از یادم برد که داستان عجیب آن را به تو بگویم.
به این ترتیب، یوشع عذر خود را در فراموشی‌اش از یادآوری آن امر، به موسی علیه السلام اعلام کرد. شیاطین، مانع ملاقات و همراهی موسی وخضرها هستند و به همین دلیل همراه موسی را به فراموشی انداختند.
«وَ اِتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي اَلْبَحْرِ عَجَباً (63)»: و در اوج نا باوری و تعجب ماهی راهش را به سوی بحر در پیش گرفت، آن جوان از کار ماهی در شگفت است؛ زیرا ماهی کباب شده دوباره زنده شد و به بحر رفت.

شیطان دشمن مصلحت انسان است:

دراین شکی نیست که: شیطان دشمن قسم خورده انسان است که غالباً ما انسانها از او غافل هستیم، در صورتی که شیطان از آن روزی که به سبب سجده نکردن به آدم از مقامی که رسیده بود به پایین افتاد، قسم یاد کرد که تمام بنی آدم به جز یک عده از آن‌ها را منحرف کند و همین کار را هم کرد.
خداوند سبحان و تعالی در بسیاری از آیات ما را از فتنه ها ودشمنی های رنگا رنگ شیطان برحذر داشته و هشدار می‌دهد که شیطان یک دشمن خبیث، نیرومند و جدی انسان است و البته مسلط برما نیست، ولی اگر کسی راه را برای او باز کند، وزمینه نفوذ را برای اش مساعد سازد ، شیطان هم بر او مسلط می‌شود. سلطنت و حاکمیت شیطان بر

کسانی است که از او متابعت می‌کنند. خداوند متعال می‌فرماید که شیطان دشمن شماست و شما هم او را دشمن بدارید.

راه‌های فریب شیطان:

درمورد اینکه شیطان ما را از چه راهی فریب می‌دهد؟ باید گفت: طوریکه خداوند متعال می‌فرماید که ای بنی آدم مگر ما با شما عهد و میثاق نبستیم که عبادت شیطان را نکنید و خدا را عبادت کنید؟ پس چه شده است که از شیطان اطاعت می‌کنید؟ اگر ما این دوسیه دشمنی شیطان با انسان را باز کنیم و آن را با دقت مطالعه نمایم در خواهیم یافت که دین دشمن قسم خورده چه نیرنگ‌هایی علیه ما دارد، چه توطیه ها وپلان های را بکار می بنددکه؛ ما را فریب دهد.

دسایس وتوطیه های شیطان نه تنها در آیات قرآنی وأحادیثی نبوی بلکه از طریق قصص و حکایت‌های مختلف و عبرت‌های دیگران آن را به ما متذکر شده‌اند که شیطان دشمن قسم خورده انسان است که از راه‌های مختلف انسان را اغوا و گمراه می‌کند.

خداوند متعال در آیه ششم سوره مبارکه فاطر با اشاره به دشمنی شیطان می‌فرماید «إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُو حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ؛ در حقیقت شیطان دشمن شماست شما نیز او را دشمن گیرید او فقط دار و دسته خود را می خواند تا آنها از یاران آتش باشند.»؛ همچنین خداوند متعال در آیه ۶۰ سوره مبارکه یس به بنی‌آدم هشدار می‌دهد و می‌فرماید «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ؛ ای فرزندان آدم مگر با شما عهد نکرده بودم که شیطان را میرستید زیرا وی دشمن آشکار شماست.»

از ابتدای تا انتهای قرآن بحث خطر شیطان بیان شده است. از اوایل قرآن که سوره بقره باشد، قصه شیطان و سجده نکردن او به انسان بیان شده است و تا آخرین کلمه در قرآن که سوره ناس است، باز این خطر شیطان تکرار شده است و در سوره ناس هم که پایان بخش قرآن است، قرآن خطاب به انسان می‌فرماید به پروردگار و خالق خودتان از شر شیطانی که وسوسه می‌کند، پناه ببرید حتی شیطانی که در قالب شیطان انسی است او نیز در واقع ابزار شیطان جنی است. اینکه درباره خطر شیطان درسوره های مختلفی قرآن عظیم الشأن بحث بعمل آمده است،واین همه بحث ها وهشدارها برای این است که شناخت ازشیطان برای ما انسانها بی نهایت دارای اهمیت می باشد.

خواننده محترم !

شیطان خبیث و متکبر است و این کبر شیطان او را به این وضع انداخت و از درگاه خدا رانده شد. از این جهت در بعضی از روایات آمده است که اگر شیطان شما را در نماز وسوسه کرد و شما مقاومت و به این وسوسه توجه نکنید تا وسوسه‌اش دفع شود، چون شیطان که این وسوسه را در دل شما انداخته خودش متکبر است که اگر یک بار یا دو بار حرف او را گوش نکردید، شیطان به خاطر تکبری که دارد،مطمین باشید که دیگر پشت شما را رها می کند.

قَالَ ذَٰلِكَ مَا كُنَّا نَبْغِ فَارْتَدَّا عَلَىٰ آثَارِهِمَا قَصَصًا ﴿۶۴﴾

موسی گفت: این [جای فراموش کردن ماهی] همان است که ما می‌خواستیم، پس جستجو کنان نقش پای خود را گرفته و بازگشتند.(۶۴)

تفسیر :

موسی گفت: این همان چیزی است که من در پی طلبش بودم زیرا از دست رفتن ماهی نشانه‌ای برایم بر محل وجود مرد صالح قرار داده شده است .
«فَارْتَدَّا عَلَىٰ آثَارِهِمَا قَصَصاً (64)» و همینکه این نشانه آشکار شد. به همان راهی که از آن آمده بودند بازگشتند نقش قدم‌های خود را تعقیب می نمودند ، تا راه را گم نکنند تا اینکه به محل صخره رسیدند.

فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا ﴿۶۵﴾

پس (در آنجا) بنده ای از بندگانم (= خضر) را یافتند که از جانب خود به او رحمتی عطا کرده و علم فراوانی از نزد خود به او آموخته بودیم.(۶۵)

تشريح لغات واصطلاحات :

«عَبْداً»: این بنده خدا (خضر) نام داشته است ومطابق تعریف تفسیرنور«ترجمهٔ معانی قرآن» باید پیغمبر بوده باشد. چرا که:

اول: خداوند متعال درباره او فرموده است :«ءَاتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِّنْ عِندِنَا». رحمت هم به معنی نبوّت آمده است (سوره زخرف آیه 32).

دوم: علم لدنی، مقتضی وحی است: «وَ عَلَّمْنَاهُ مِن لَّدُنَّا عِلْماً 65 کهف».

سوم: او به موسی چیزهائی آموخته است، و پیغمبر هم جز از پیغمبر کسب علم نمی‌کند.

چهارم: جمله: «ما فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي»، در آیه (82 / کهف) دلیل نبوّت است.

تفسير :

به همه حال موسی و یوشع علیهما السلام مرد صالح را که خضر علیه السلام بود یافتند؛« فَوَجَدَا عَبْداً مِنْ عِبَادِنَا »یعنی نزد همان سنگی که ماهی را در آنجا گم کرده بودند، خضر علیه السّلام را دیدندوبه وی ملاقی شدند.

خداوند متعال برای خضر رحمت را با علم سودمند یکجا ساخته بود؛ رحمت نرمی و بردباری مهر و صبر را با خود داشت و علم نیرومندی، تیزبینی و فراست، و حکمتی تام و استوار را با خود برداشته بود.

در حدیث آمده است: «حضرت موسی علیه السّلام حضرت خضر علیه السّلام را در حالی یافت که لباسش را به خود پیچیده و روی زمین دراز کشیده بود. موسی گفت: السلام علیک، آنگاه خضر سر را بلند کرد و گفت: در سرزمین تو کجا و کی سلام یافت می‌شود؟ !» (تفسیرصفوة التفاسیر)

« آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا » خداوند متعال برای خضر رحمت را با علم سودمند یکجا ساخته بود؛ رحمت نرمی و بردباری مهر و صبر را با خود داشت.

« وَ عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْماً (65)» و دانش مخصوص به خود را به او آموختیم که جز به توفیق ما دانسته نمی‌شود و آن عبارت است از: علم غیب و نهان‌ها.

دانشمندان گفته‌اند: این علم ربانی ثمره و نتیجه‌ی اخلاص و پرهیزگاری است و به «علم لدنی» موسوم است. خدا آن را به افرادی عطا می‌فرماید که بندگی او را به اخلاص انجام بدهند. و با تلاش و زحمت نمی‌توان بدان نایل آمد، باید گفت که :برخی ازعلوم، با تمرین و تجربه و آموزش به دست نمی‌آید و علم لدنّی لازم دارد، مانند علم انبیا.

در نهایت باید گفت که :«علم لدنی» بخشش و عطیه‌ای است از جانب خدای رحمان و آن را به افرادی می‌دهد که خدا نسبت به آنها نظر مخصوصی دارد.

قابل دقت ویاد آوری می دانم :بالاتر از هر دانایی، داناتری است، پس انسانها نباید به علم خود مغرور شود.
همچنان باید دانست که در سیر و سفر موسی علیه السلام به طلب علم، درسی است بلیغ برای ما مسلمانان، که نباید به هیچ حال ازطلب علم دست برداریم، هرچند در آن مدارجی از کمال را پیموده باشیم. همچنین از این داستان می‌آموزیم که عالم باید در برابر کسی که از او داناتر است، متواضع باشد.

خضر نبی است یا ولی:

آن بنده مذکور در آیه: «فَوَجَدَا عَبۡدٗا مِّنۡ عِبَادِنَآ» [الكهف: 65]. «پس یافتند بنده‌ای از بندگان ما را» نزد جمهور علماء همان خضرعلیه السلام است و از مقتضای روایات ثابت شده نیز چنین بر می‌آید.
جمهور علماء بر آنند که خضرعلیه السلام نبی است، این قول صحیح از اقوال اهل علم است، و اموری چند مؤید این نظریه است:از آن جمله این گفته خداوند درباره خضر: «ءَاتَيۡنَٰهُ رَحۡمَةٗ مِّنۡ عِندِنَا وَعَلَّمۡنَٰهُ مِن لَّدُنَّا عِلۡمٗا» [الكهف: 65]. یعنی: «او را از لطف ورحمت خود برخوردار ساختیم و هم از جانب خود به او علم لدنی (اسرار غیب الهی) آموختیم».
هم موسی و هم خضر از جانب خداوند علم و دانشی داشتند که هر یکی از علم دیگری ناآگاه بود، آنگونه که در حدیث آمده است، زیرا باطن و حقیقت کارهای خضر بدون وحی شدنی نیست، وإلا خضر علیه السلام از کجا می‌دانست که آن طفل زمانیکه بزرگ شود کافر می‌گردد و با کفر و طغیانش باعث رنج و زحمت والدینش می‌شود، جز این است که بوسیله وحی از چنین موضوعی باخبر شده است، و خود (خضر؛) در پایان قصه میگوید:«وَمَا فَعَلۡتُهُۥ عَنۡ أَمۡرِي» [الكهف: 82]. «آنچه را انجام دادم از طرف خودم نبود» پس کارهایش به امر و دستور خداوند بوده است، و می‌دانیم که وحی جز بر أنبیاء و مرسلین نازل نمی‌شود .(منظور از وحی در اینجا وحی تشریعی است)
و اما درباره وحی ذکر شده در این آیه:«وَأَوۡحَىٰ رَبُّكَ إِلَى ٱلنَّحۡلِ» [النحل: 68]. «ما به زنبور عسل وحی کردیم».
و این آیه:«وَأَوۡحَيۡنَآ إِلَىٰٓ أُمِّ مُوسَىٰٓ» [القصص: 7]. «و ما به مادر موسی وحی کردیم» باید گفت که: وحی ذکر شده در این آیات یعنی الهام فطری و غریزه‌ای است. و وحی ذکر شده در این گفته خداوند:«وَإِنَّ ٱلشَّيَٰطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰٓ أَوۡلِيَآئِهِمۡ لِيُجَٰدِلُوكُمۡ» [الأنعام: 121]. یعنی: «و شیطانها به دوستان خویش القا می‌کنند تا با شما خصومت ورزند» این وحی بمعنی وسوسه است، و اما بر اولیا بدون داشتن نبوت وحی نمی‌شود.
و علماء و دانشمندان می‌گویند: وحی خداوند بر انبیاء علیهم السلام همان کلام نازل شده الله عزوجل بر پیامبران علیهم السلام است. و اما الهام شعوری است داخلی که نفس با یقین به آن به سوی نیازش سوق داده می‌شود بدون اینکه بداند این شعور و احساس از کجا آمد! و این الهام شبیه به احساس انسان به گرسنگی و تشنگی و غم و خوشی است.
و رحمت یاد شده در این گفته خداوند:«ءَاتَيۡنَٰهُ رَحۡمَةٗ مِّنۡ عِندِنَا» یعنی: رحمت نبوت. و اطلاق این کلمه بر نبوت در چندین مورد در قرآن تکرار شده است. مثل این آیه:«أَهُمۡ يَقۡسِمُونَ رَحۡمَتَ رَبِّكَ» [الزخرف: 32]. یعنی: «آیا اینها رحمت پروردگارت را تقسیم می‌کنند».

زمانی که مشرکان به نبوت آن حضرت اعتراض کردند و خود را شایسته آن دانستند و اما علم ذکر شده در این آیه:«وَعَلَّمۡنَٰهُ مِن لَّدُنَّا عِلۡمًا» [الکهف: 65]. یعنی علم با وحی و در چند جای قرآن تکرار شده است، مثل:«وَعَلَّمَكَ مَا لَمۡ تَكُن تَعۡلَمُۚ وَكَانَ فَضۡلُ ٱللَّهِ عَلَيۡكَ عَظِيمًا» [النساء: 113]. «و آنچه را نمی‌دانستی به تو آموخت؛ و همواره فضل خدا بر تو بزرگ است». و این آیه:«وَإِنَّهُۥ لَذُو عِلۡمٍ لِّمَا عَلَّمۡنَٰهُ» [یوسف: 68]. «و او به خاطر تعلیمی که ما به او دادیم، علم فراوانی داشت».

قَالَ لَهُۥ مُوسَىٰ هَلۡ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰٓ أَن تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمۡتَ رُشۡدٗا ﴿۶۶﴾

موسی به او (خضر) گفت: آیا از تو پیروی کنم به این شرط که از رشد و هدایتی که به تو آموخته شده به من بیاموزی؟(۶۶)

تفسیر :

بعد از آنکه موسی علیه السلام با خضرعلیه السلام ، سلام و احوال پرسی به عمل اورد ، به او گفت: آیا اجازه می‌دهی همراه شما باشم تا از علم ودانشی که به شما آموخته شده است مطالبی را اقتباس کنم که در زندگی مرا راهبر باشد؟

مفسران گفته‌اند: در این درخواست که از جانب پیامبر اکرم خدا یعنی «حضرت موسی» مطرح شده است، تواضع و فروتنی مشهود است؟ و انسان باید با آموزگار واستاد خود این چنین باشد.

در تفسیر«انوار القرآن» آمده است :باید دانست که اعلم بودن خضر، دلیل افضلیت وی برموسی علیهماالسلام نیست زیرا گاهی شخص فاضل ازشخص مفضول بهره علمی می‌گیرد؛ چنانچه خداوند متعال مفضول را به علمی مخصوص گردانیده باشد که دیگری آن را نمی‌داند. گفتنی است که دانش موسی علیه السلام ، علم به احکام شرعی بود در حالی‌که دانش خضرعلیه السلام ، علم به بعضی ازامور غیبی بود. آری! آموختن موسی از خضر علیهماالسلام به معنی افضلیت وی برموسی علیه السلام نیست زیرا اگر خضر ولی بود موسی علیهماالسلام نبی بود و اگر خضر نبی بود، خداوند متعال موسی علیه السلام را به خلعت رسالت، فضیلت بخشیده بود.

درطلب علم شکیبا ء باشید:

طلب علم تکایف ومشقت های خاصی خود را دارد که آنرا باید تحمل کرد.موسی علیه السلام به علمی که داشت اکتفا ننمود لذا خانه و کاشانه را با صبر و شکیبایی و امید پاداش ازخداوند ترک نمود وزمانیکه با خضر ملاقات نمود به وی گفت:«هَلۡ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰٓ أَن تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمۡتَ رُشۡدٗا ٦٦ قَالَ إِنَّكَ لَن تَسۡتَطِيعَ مَعِيَ صَبۡرٗا ٦٧ وَكَيۡفَ تَصۡبِرُ عَلَىٰ مَا لَمۡ تُحِطۡ بِهِۦ خُبۡرٗا ٦٨ قَالَ سَتَجِدُنِيٓ إِن شَآءَ ٱللَّهُ صَابِرٗا وَلَآ أَعۡصِي لَكَ أَمۡرٗا ٦٩﴾ [الکهف: 66-69]. یعنی: «آیا می‌توانم از پی تو بیایم به این امید که از علمی که به تو داده شده است به من بیاموزی؟ (خضر) گفت: تو هرگز نمی‌توانی همپای من صبر و شکیبایی کنی، و چگونه می‌توانی بر چیزی که بر شناخت آن احاطه نداری شکیبا باشی؟ (موسی علیه السلام) فرمود: مرا ان شاء الله شکیبا خواهی یافت و از دستور تو سرپیچی نخواهم کرد».

تواضع و فروتنی در طلب علم:

سفر موسی علیه السلام برای شنیدن سخنان خضر نشانگر تواضع و فروتنی آنحضرت است، همه می‌دانیم که موسی علیه السلام یکی از پیامبران اولوالعزم است و همه به

اتفاق معتقدند که رتبه ایشان ازخضربرترو بالاتر است، وهریکی علمی داشت که دیگری آن را نمی‌دانست، موسی علیه السلام قدر و قیمت تواضع را درک کرده بود، لذا هیچگاه به علمش مغرور نشده بود، و حب و دوستی برتری جویی و ریاست را از او دور کرد، و هر کس برای خداوند تواضع اختیار کند خداوند به او رفعت و عزت می‌بخشد

قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ﴿۶۷﴾

(خضر) گفت: تو هرگز نمی توانی با من شکیبایی کنی! (۶۷)

تفسیر :

ظرفیّت افراد برای آگاهی‌ها متفاوت است، حتّی موسی تحمّل کارهای خضر را ندارد. طوریکه درآیه مبارکه«لَنْ تَسْتَطِيعَ»خضربه موسی گفت:توهرگز نمی‌توانی برهمراهی‌ام و آموختن از من صبر کنی؛ زیرا در صورت همراهی با من به زودی بر تو اموری آشکار خواهد شد که در پس آن‌ها رموز و اصراری وجود دارد و تو هرگز از آن‌ها سکوت نخواهی کرد.

ابن عباس گفته است: یعنی نمی‌توانی در مقابل کار من شکیبا باشی؛ زیرا من از جانب خدایم از علم غیب برخوردارم.

وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَى مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا ﴿۶۸﴾

و چگونه می‌توانی بر چیزی که به شناخت و حقیقت آن علم نداری صبر کنی؟(۶۸)

تفسیر :

باید گفت که :رشد علمی بدون صبر، میسّر نیست. طوریکه در آیه مبارکه می فرماید: یعنی: چگونه می‌توانی برعلمی که به حقیقت‌آن احاطه نداری، صبر کنی؟ زیرا من کارهایی می‌کنم که به ظاهر از نظر یک فرد عادی هم جزء منکرات است، چه رسد به تو که یک پیامبر هستی و به دقایق امور نظر داری. «تفسیر انوار القرآن»

قَالَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا ﴿۶۹﴾

(موسی) گفت : مرا (ان شاء الله) صابر خواهی یافت و در هیچ کاری از تو نافرمانی نمی‌کنم. (۶۹)

تشریح لغات واصطلاحات :

«لاَ أَعْصِي»: سرکشی و نافرمانی نمی‌کنم. «أَمْراً»: فرمان. کار.

تفسیر :

قبل از همه باید گفت که :انسانها می توانند با صبر و لطف الهی خود را به رشد و کمال حقیقی برسانند.درضمن نباید فراموش کنیم که :درهر کاری که میخواهم آنرا درآینده انجام دهیم ، مشیّت الهی رانباید فراموش کرد و «إِنْ شاءَ اللَّهُ» باید بگوییم.

طوریکه حضرت موسی علیه السلام گفت :اگر خداو بخواهد وبه امید خدا بر همپایی تو شکیبا خواهم بود و اوامرت را نافرمانی نخواهم کرد؛ پس از من شکیبایی خواهی دید و اطاعت از امر. اطاعت از معلّم وصبر در راه تحصیل، ادب وشرط تعلّم است. بدین گونه بود که موسی علیه السلام وعده شکیبایی خود را به مشیت الله متعال موکول کرد زیرا در آنچه که به گردن گرفته بود، بر خودش اعتماد نداشت. البته این شیوه انبیا علیه السلام است که به اندازه چشم به هم زدنی نیز بر خویشتن خویش تکیه نمی‌کنند. «تفسیر انوار القرآن»

رفتار متعلم در مقابل عالم:

موسی علیه السلام به خضرعلیه السلام فرمود:«قَالَ سَتَجِدُنِيٓ إِن شَآءَ ٱللَّهُ صَابِرٗا وَلَآ أَعۡصِي لَكَ أَمۡرٗا ٦٩» [الكهف: 69]. «اگر خدا بخواهد مرا صبور و بردبار خواهی یافت و دستوری از تو را نافرمانی نخواهم کرد».

و هم چنین فرمود:«قَالَ إِن سَأَلۡتُكَ عَن شَيۡءِۢ بَعۡدَهَا فَلَا تُصَٰحِبۡنِي» [الكهف: 76]. «گفت: اگر بعد از این درباره چیزی از تو سوال کردم با من همراهی نکن»

ربیع شاگرد امام شافعی رحمهما الله می‌گوید: از هیبت امام شافعی جرأت نکردم که پیش روی ایشان آب بنوشم درحالی که ایشان به من نگاه می‌کرد، وامام شافعی علیرغم ضعف جسم از هیبت شدیدی برخوردار بود، گفته شده که: هیبت امام بخاطر رابطه ایشان با خدایش بود، زیرا آنها زمانی که رابطه خود را با پروردگارشان مستحکم کردند و امر خدا را پاس داشتند خداوند نیز هیبت آنها را در قلوب خلائق انداخت.

ابن عباس (رض) می‌گوید: در دو چیز شک داشتم و می‌خواستم درباره آنها ازعمر سوال کنم و برای این کار بمدت یکسال دنبال فرصت می‌گشتم که از ایشان درباره دو زنی که علیه پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم با هم اتفاق کردند، بپرسم که آنها که بودند، ولی زمان و مکان مناسبی نمی‌یافتم تا اینکه برای ادای مناسک عزم سفر نمود و من نیز با وی همسفر شدم و وقتی به منطقه مر الظهران رسیدم عمر برای قضای حاجت تشریف بردند و به من گفت که: برایشان ظرف آبی حاضر کنم، و پس از اینکه رفع حاجت کرد و بازگشت ظرف آب را آوردم و شروع کردم بر ریختن آب برای ایشان، فرصت را غنیمت شمردم و گفتم: ای امیر المؤمنین آن دو زنی که علیه رسول الله صلی الله علیه وسلم با هم همدست شدند و تبانی کردند که بودند؟ هنوز سخنم به پایان نرسیده بود که گفت: آن دو زن یکی عایشه و دیگری حفصه بودند.

ابن عمر (رض) می‌گوید: حضرت ابن عباس (رض) از هیبت عمر(رض) و احترام به او نتوانسته بود این همه مدت مسئله‌ای را که در ذهن داشت با ایشان مطرح کند و این موضوع در حدیث ابن شهاب آمده است.

و سعید بن مسیب می‌گوید: به سعد بن مالک گفتم: می‌خواهم از تو سوالی بکنم و لکن از تو بیم دارم، گفت: ای فرزند برادرم، از من بیم نداشته باش، اگر می‌دانی که علمی نزد من هست درباره آن از من بپرس. سعید بن مسیب می‌گوید: گفتم: درباره این گفته رسول الله ﷺ : ای علی، آیا راضی نیستی که نسبت به من بمنزله هارون نسبت موسی باشی.

در حدیث صحیحی آمده است: «رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى مُوسَى لَوْلاَ أَنَّهُ عَجَّلَ لَرَأَى الْعَجَبَ وَلَكِنَّهُ أَخَذَتْهُ مِنْ صَاحِبِهِ ذَمَامَةٌ «قَالَ إِن سَأَلۡتُكَ عَن شَيۡءِۢ بَعۡدَهَا فَلَا تُصَٰحِبۡنِي» [الكهف: 76]. وَلَوْ صَبَرَ لَرَأَى الْعَجَبَ».یعنی: «رحمت خدا بر ما و موسی باشد، اگر عجله نمی‌کرد چیزهای تعجب آوری می‌دید و لکن با رفیقش عهد بسته بود (که اگر بار دیگر از او سوال کرد می‌تواند با وی همراهی نکند) اگر صبر می‌کرد چیزهای عجیبی می دید».در بخاری روایتی از پیامبرﷺ آمده است که فرمود: «يَرْحَمُ اللَّـهُ مُوسَى، لَوَدِدْنَا لَوْ صَبَرَ حَتَّى يُقَصَّ عَلَيْنَا مِنْ أَمْرِهِمَا».یعنی: «خدا رحمت کند موسی را دوست داشتیم که صبر می‌کرد تا خداوند عاقبت کار آنها را برایمان بیان می‌کرد».

اطاعت ازدساتیر معلم:

شایسته است که متعلم گوش به حرف استاد خویش باشد و درکارها با او مشوره کند و نصایح اورا قبول نماید ،همانطوریکه مریض نصایح ورهنمود های طبیب دلسوز و تجربه کار را می‌پذیرد، و این اولی‌تر است.
خضر علیه السلام به موسی علیه السلام گفت:«قَالَ إِنَّكَ لَن تَسۡتَطِيعَ مَعِيَ صَبۡرٗا ٦٧» [الکهف: 67]. «تو هرگز نمی‌توانی با من صبر کنی»یعنی ای موسی تو توان صبر کردن بر علمی که از من می‌بینی را نداری، زیرا علم ظاهر تو چنین چیزهایی را نمی پذیرد، و چگونه می‌توانی بر کاری که آنرا اشتباه می‌بینی شکیبایی کنی و از حکمت و درستی آن باخبر نیستی، و این همان گفته خضرعلیه السلام است که گفت:«وَكَيۡفَ تَصۡبِرُ عَلَىٰ مَا لَمۡ تُحِطۡ بِهِۦ خُبۡرٗا ٦٨» [الکهف: 68]. «چگونه می‌توانی بر کاری که از حقیقت آن بی خبری شکیبا باشی».
واقعیت امر هم همین است که :انبیاء علیه السلام نمی‌توانند ازعمل منکر چشم پوشی کنند و چشم پوشی هم در چنین مواردی جائز نیست، یعنی بنابر عادت و حکمی که داری مجال سکوتی برایشان نیست.
و موسی علیه السلام چون از آینده بی خبر بود و ماهیت کارهای خضر را نمی‌دانست گفت:«قَالَ سَتَجِدُنِيٓ إِن شَآءَ ٱللَّهُ صَابِرٗا وَلَآ أَعۡصِي لَكَ أَمۡرٗا ٦٩» [الکهف: 69]. «اگر خدا بخواهد مرا صبور و شکیبا خواهی یافت».
ولی نتوانست صبر کند در نتیجه اعتراض کرد و پرسید. امام قرطبی می‌گوید: علماء گفته‌اند: این سخنی بود که موسی؛ گفت، زیرا صبر امری است که به آینده تعلق دارد و شخص نمی‌داند که حال وی در آن چگونه خواهد بود، و نفی معصیت کاری است تمام شده برای او در زمان حال، و استثناء در چنین حالتی با عزم و اراده قوی منافات دارد، و یا می‌شود اینگونه میان آنها فرق قائل شد که صبر امری اکتسابی نیست و بر خلاف انجام معصیت و ترک آن، که امری است اکتسابی. والله اعلم.

قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّى أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا ﴿٧٠﴾

(خضر) گفت :پس اگر واقعاً همراهی مرا می کنی ، پس درباره چیزی از من مپرس، تا آنکه خودم از آن با تو سخن آغاز کنم. (٧٠)
تفسیر :
در نهایت امر خضرهمصحبتی موسی علیه السلام را پذیرفت، آنگاه قبل از شروع سفر با او شرط گذاشت که درباره‌ی اعمال و تصرفاتش هیچ سؤال و توضیحی نجوید، تا این که خود رازش را آشکار می‌سازد.
در آیه مبارکه ملاحظه می نمایم که : تعهّد گرفتن در مسایل علمی و تربیتی جایز است موسی علیه السلام به منظور رعایت ادب در برابر استاد خود، شرط را از او پذیرفت؛ یعنی درباره‌ی آنچه انجام می‌دهم هیچ گونه سؤالی ازمن نکن تا این که خودم آن را برایت توضیح دهم.
باید گفت که :سؤال کردن، هم برای خودزمان دارد وشتابزدگی در سؤال، ممنوع است.

فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا قَالَ أَخَرَقْتَهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا ﴿٧١﴾

پس هر دو به راه افتادند تا وقتی که درکشتی سوار شدند، تا چون سوار کشتی شدند، (و خضر) آن را سوراخ کرد. (موسی) گفت: آیا آن را سوراخ کردی تا سرنشینان آن را غرق کنی ؟ بی‌گمان چیزی ناگوار آوردی (کار ناروا کردی). (۷۱)

تفسیر :

طوریکه یاد اور شدیم که :موسی و خضر علیهما السّلام در ساحل بحر به راه افتادند تا این که یک کشتی از کنار آنها گذشت، آنها خضر را شناختند، و ازاین رو هر دو را بدون کرایه سوار کشتی کردند. وقتی سوارکشتی شدند و کشتی به وسط بحر رسید، خضر تبری را برداشت و یکی از تخته‌های کشتی را شکست.

به قولی: خضر علیه السلام دیوار کشتی را سوراخ کرد تا آن را معیوب گرداند ولی قسمتی را که به آب نزدیک است، سوراخ نکرد تا به غرق‌شدن کشتی‌نشینان نه انجامد.

« قَالَ أَ خَرَقْتَهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا» موسی به خضر علیهماالسلام گفت :«آیا کشتی را سوراخ کردی تا سرنشینانش را غرق کنی» موسی نتوانست خود را نگه دارد و بر آنچه که خضر با کشتی انجام داد، اعتراض نکند لذا این کار خضر را ناپسند شمرد چرا که این کار وی در نگاه اول، به نابودی جانها و اموال می‌انجامید.

سوراخ کردن کشتی، به ظاهر هم تصرّف بی‌اجازه در مال دیگری بود، هم زیان و خسارت رساندن بی‌دلیل به مال و جان خود و دیگران، لذا حضرت موسی اعتراض کرد.

«لَقَدْ جِئْتَ شَيْئاً إِمْراً (71)» واقعا کاری هولناک و بس بزرگ را انجام دادی. روایت شده است که وقتی موسی چنین وضع را دید، لباس خود را در شکاف قرار داد و سپس به خضر گفت: آنان ما را بدون کرایه سوار کشتی کردند و تو در مقابل عمل نیک آنان کشتی آنها را سوراخ کردی تا صاحبانش را غرق کنی؟ این کاری است ناروا که نتوان بر آن شکیبایی ورزید!! (تفسیرصفواة التفاسیر).

قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ﴿۷۲﴾

(خضر) گفت: آیا نگفتم تو هرگز نمی توانی با من شکیبایی کنی؟ (۷۲)

تفسیر :

خضر به او تذکر داد وهمان سخن سابق خود را به وی یادآورشد که : گفته بود:«قَالَ إِنَّكَ لَن تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا۶۷ کهف» (خضر) گفت :توهرگز نمی توانی با من شکیبایی کنی!

قَالَ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا ﴿۷۳﴾

(موسی) گفت: مرا به خاطر آنچه فراموش کردم مؤاخذه مکن و در کارم بر من سخت مگیر. (۷۳)

تشریح لغات واصطلاحات :

« تُرْهِقْنِي » رهق: پوشاندن.«لَا تُرْهِقْنِي عُسْرًا لا ترهقنی عسرا» : به من سختی مرسان یعنی بر من سخت مگیر.

تفسیر :

موسی علیه السلام عذر می خواهد وبه خضر گفت: مرا ببخش زیرا شرطی را که میان ما بود فراموش کردم؛ و خلاف شرط عمل کردم و عهد و قرار را فراموش نمودم.

به علاوه با من در آموزش دهی نرم دل باش ودررفاقت و همسفری بر من سخت مگیر و کار را بر من آسان بگیر. پس از تو خواهان تحمل و قبول عذر هستم.

در حدیث شریف آمده است که رسول الله ﷺ فرمودند: «این عکس‌العمل اول از جانب موسی در برابر خضر، به سبب فراموشی وی بود. در این اثنا گنجشکی آمد و در کنار کشتی به دریا نوک زد، خضر به موسی گفت: بدان که علم من و تو در برابر علم خداوند متعال، جز مانند آنچه که این گنجشک از این بحر کم کرد، نیست».

برخی از مفسران می نویسند :نه انبیا فراموشکارند، نه فراموشی قابل انتقاد و مؤاخذه است. بنابراین در جمله‌ی »لا تُؤاخِذْنِي بِما نَسِيتُ»، مراد از نسیان، رها کردن قرار تبعیّت و سکوت، به دلیل کارهایی بود که به نظر موسی علیه السلام خلاف شرع می‌آمد.

فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَقَتَلَهُ قَالَ أَقَتَلْتَ نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا ﴿٧٤﴾

پس [هر دو] به راه خود ادامه دادند، تا به نوجوانی روبرو شدند پس (خضر) او را کشت. (موسی) گفت: آیا انسان بی‌گناه را کشتی، بدون اینکه کسی را کشته باشد؟ البته کار ناپسندی را مرتکب شدی. (۷۴)

تفسیر :

خضر موسی را معذور دانست و این بار از وی چشم پوشید. واز کشتی پایان شدند و به راه خود ادامه دادند .تا به ساحل رسیدند. در ساحل نوجوانی را دیدند که با اطفال دیگر مشغول بازی بود ، در این اثنا خضر او را گرفت و به دست خود سرش را از تن جدا کرد و به زمین انداخت ،در وخت موسی گفت :«قَالَ أَ قَتَلْتَ نَفْساً زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ» آیا انسانی بی‌گناه و پاک را بدون این که مرتکب قتلی شده باشد، به قتل رساندی؟ یعنی: بی آنکه کسی را به ناروا به قتل رسانده باشد تا کشتن آن قصاص تلقی شود؟

نفس زکیه: یعنی شخص پاک و بی گناه «واقعا کار ناپسندی را مرتکب شدی»

نکرا: یعنی بسیار زشت و ناپسند.

«لَقَدْ جِئْتَ شَيْئاً نُكْراً» کاری بس ناپسند وبدی را انجام دادی، که سکوت در مقابل آن غیر ممکن است.

شیخ مرحوم صابونی درتفسیر این آیه مبارکه می نویسد : این مرتبه موسی نه فراموش کرده بود و نه غافل بود، بلکه عمداً خواست از عمل زشت او اعتراض کند، امری که با وجود به خاطر داشتن شرط و وعده، در مقابل وقوع آن نمی‌توان صبر کرد. و در اینجا گفته است: «نُكْراً» ؛ یعنی ناپسند و وبد که از گفته‌ی« إِمْراً » در آیه‌ی سابق بلیغتر است. (تفسیر صفوة التفاسير)

قرطبی گفته است: وقتی موسی به خضر گفت: «أَ قَتَلْتَ نَفْساً زَكِيَّةً » آیا نفس پاکی را به قتل رساندی، خضر عصبانی شد و شانه‌ی چپ پسر را کند و گوشت آن را برداشت، دید روی استخوانش نوشته شده است: کافر است و هرگز به خدا ایمان نمی‌آورد.(تفسیر قرطبی ۲۲/۱۱)

قتل پسر جوان توسط خضر علیه السلام:

در صحیحین و ترمذی آمده است که پیامبر ﷺ درمورد داستان موسی و خضر فرمود: «سپس آندو از کشتی پیاده شدند در حالیکه در ساحل بحر قدم می زدند ، خضرچشمش به پسر بچه‌ای افتاد که باسایر اطفال در حال بازی بود ، خضر با دست سر آن پسرراز تنش جدا کرد و او را کشت، موسی علیه السلام با دیدن صحنه [به ظاهر دلخراش] گفت:

«أَقَتَلۡتَ نَفۡسٗا زَكِيَّةَۢ بِغَيۡرِ نَفۡسٖ لَّقَدۡ جِئۡتَ شَيۡـٔٗا نُّكۡرٗا ٧٤ قَالَ أَلَمۡ أَقُل لَّكَ إِنَّكَ لَن تَسۡتَطِيعَ مَعِيَ صَبۡرٗا ٧٥» [الكهف: 74-75]. «آیا کشتی نفس پاک و بی گناهی را بی گمان عمل بد و زشتی را مرتکب شدی! [خضر در جواب] گفت: آیا به تو نگفته بودم که تو هیچگاه توان صبر پیشه کردن با من را نداری؟» موسی این بار با لحنی عذر سختر از اول گفت: «[ای خضر] اگر از این به بعد درباره چیزی از تو سوال کردم با من همراهی مکن زیرا تو دیگر در قبال من معذوری و می‌توانی از من جدا شوی».

موسی علیه السلام نخست فراموش کرد و عذرخواهی کرد زیرا نمیشود فراموشی را مورد مؤاخذه قرار داد و تحت تکلیف قرار نمی‌گیرد، اما قضیه در بار دوم طور دیگری بود ، و خضر هم قبلاً گفته بود:«قَالَ فَإِنِ ٱتَّبَعۡتَنِي فَلَا تَسۡـَٔلۡنِي عَن شَيۡءٍ حَتَّىٰٓ أُحۡدِثَ لَكَ مِنۡهُ ذِكۡرٗا ٧٠» [الكهف: 70]. یعنی: «اگر با من همراهی می‌کنی نباید درباره چیزی از من سوال کنی تا اینکه خود درباره آن با تو صحبت کنم».

یعنی تا اینکه من حکمت کارم را برای تو شرح دهم و این راهنمایی و ارشادی بود از جانب خضربرای ادامه همراهی، اگر موسی علیه السلام صبر پیشه می‌کرد و برای استمرار رفقت سعی می‌نمود چیزهای عجیبی مشاهده می‌کرد و لیکن اعتراض‌های متکرر سبب شد تا آنها از هم دیگر جدا شوند. زیرا موسی علیه السلام قبلاً متعهد شده و گفته بود:«قَالَ إِن سَأَلۡتُكَ عَن شَيۡءِۭ بَعۡدَهَا فَلَا تُصَٰحِبۡنِيۖ قَدۡ بَلَغۡتَ مِن لَّدُنِّي عُذۡرٗا ٧٦» [الكهف: 76]. یعنی: «اگر از این بعد چیزی از تو پرسیدم با من همراهی نکن زیرا دیگر در قبال من عذری نداری».

و مسلمان باید بر عهدی که بسته پایبند باشد، و محق‌ترین شرطهایی که باید به آنها وفا شود آن چیزی است که انبیاء علیهم السلام آن را بر عهده گرفته‌اند. علامه ابوبکر ابن العربی می‌گوید: این آیات دلیلی است بر پذیرفتن عذر در اول بار بصورت مطلق، و اقامه حجت و پایان دادن موضوع از بار دوم به بعد.

لازم به تذکر است «شروط هم باید اساسی در کتاب و سنت داشته باشند والا لازم به وفا نیستند گر چه به صد شرط هم برسند» و هم چنین آمده است که: «محق‌ترین شروط به وفا آن شروطی می‌باشند که با آن همسرانتان را برای خود حلال ساخته‌اید».

پایان جزء پانزدهم

خوانندگان محترم !

در ایات (75 الی 82) ادامه داستان وقصه ی موسی و خضر به بیان گرفته میشود. ودر آیات متبرکه هذا وآیات قبلی ارتباط و پیوند خیلی روشن وواضح است. خداوند متعال به خضرعلیهم السلام علم وفضیلت راعطا کرده بود که موسی علیهم السلام از آن اطلاع نداشت ، همان گونه که خضر از آن دانشی که موسی مالک آن بود داشت، بی خبر بود.

قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ﴿٧٥﴾

خضر گفت: [ای موسی!] آیا نگفتم که تو هرگز نمی توانی بر همراهی من شکیبایی کنی؟(۷۵)

تفسیر :

درآیه مبارکه ملاحظه می شود که: خضر لفظ «لک: به تو» را افزود زیرا سبب عتاب و سرزنش موسی نسبت به سؤال اول وی در اینجا بیشتر و موجب آن قوی‌تر بود چرا که مخالفت موسی یک بار دیگر تکرار شده بود. «قَالَ أَ لَمْ أَقُلْ لَکَ إِنَّکَ لَنْ تَسْتَطِیعَ مَعِیَ صَبْراً»آیا قبلا به تو نگفتم که هرگز نمی‌توانی بر کارهایی که از من می‌بینی و اسرار آن‌ها را نمی‌دانی شکیبایی ورزی؟!

مفسران می نویسند :خضر برای موسی احترام خاصی قایل شده است؛ چرا که در بار اول او را با کاف خطاب مخاطب قرار نداد اما وقتی که در بار دوم به خلاف شرط عمل کرد، او را با عبارت:« لَکَ» مخاطب قرار داد؛ زیرا در اینجا عذری ندارد، و موسی به خود می‌آید و در می‌یابد که دوباره خلاف وعده کرده است، لذا راه را بر خود بسته می بیند و می‌داند که آخرین فرصت و مهلت است.

قَالَ إِنْ سَأَلْتُكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا ﴿٧٦﴾

موسی گفت: بعد از این اگر چیزی از تو پرسیدم، دیگر با من مصاحبت مکن [برای آنکه] از جانب من به عذر قابل قبولی رسیده ای [و برای جدا شدن از من دلیل قاطعی داری.] (۷۶)

تفسیر :

«قَالَ إِنْ سَأَلْتُکَ عَنْ شَیْءٍ بَعْدَهٰا فَلاٰ تُصٰاحِبْنِی»: موسی مسئولیّت بی‌صبری خود را بر عهده گرفت وبه خضر گفت: اگر بعد از این در مورد کاری از کارها چیزی از تو پرسیدم وایرادی گرفتم دیگر با من همراهی ،مصابت وهمدمی نکن.

«قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّی عُذْراً » در مورد ترک رفاقت با من عذر و دلیل داری، و نزد من معذوری؛ زیراکار بدانجا رسیده است که عذر مرا بخواهی. چون من دو بار خلاف وعده کرده‌ام. گر باز هم از تو سؤالی بکنم، این سومین بار خواهد بود که با امر تو مخالفت کرده‌ام. البته این سخن، سخن شخص نادمی است که از عملکرد گذشته خویش پشیمان است.

در جمله: «فَلاٰ تُصاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْراً» آیه مبارکه دریافتیم زمانیکه انسان از یک دیگر جدا می شود ،آداب جدای را باید مراعات کند،وقابل دقت است که: هر جدایی، نشانه‌ی کینه وعقده و غرور وتکبّرنمی باشد.

فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا أَتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطْعَمَا أَهْلَهَا فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّفُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقَضَّ فَأَقَامَهُ قَالَ لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا ﴿٧٧﴾

پس [هر دو] به راه افتادند تا هنگامی که به مردم قریه رسیدند، از مردم آن غذا خواستند، ولی آنان از مهمان کردن آن دو خودداری کردند، پس در آن قریه ، دیواری را یافتند که می خواست فرو ریزد، پس (خضر) آن را [به گونه ای] راست ودرست کرد [که فرو نریزد]. (موسی) گفت: اگر می خواستی برای تعمیر آن دیوار، مزدی می گرفتی [که برای خود خوراک فراهم آوریم.] (۷۷)

تشریح لغات واصطلاحات :

«إِسْتَطْعَمَا»: غذا خواستند. تقاضای خوراک کردند.

تفسیر :

ابن عباس (رض) می فرماید این؛ دهکده عبارت است از انطاکیه، آنها از مردم آن خوراکی از غذا به رسم میهمانی خواستند. ولی مردم این قریه مردمان خسیس بودند و

گرسنه را غذا نمی‌داند وازمهمان پذیرایی نمی‌کردند. بنابراین از پذیرایی و دادن غذا به آنها امتناع ورزیدند.
«فَوَجَدٰا فِيهٰا جِدٰاراً يُرِيدُ أَنْ يَنْقَضَّ»: در این میان موسی و خضر درآن قریه دیواری را یافتند که نزدیک به سقوط بود.
«فَأَقٰامَهُ»: خِضر با دستش آن را مسح کرد وکجی؟؟ دیوار راست و خوب شد. ملاحظه می داریم که اولیای الهی اهل کینه و انتقام نیستند. گرچه اهالی قریه آنان را مهمان نکردند، ولی خضر به آنان خدمت کرد. و دیوال کج آنان را راست کرد.
طوریکه در حدیث شریف آمده است: «خضر دستش را بر آن دیوار کشید پس دیوار بی‌درنگ راست شد». و بعضی می‌گویند: آن را خراب کرد و دوباره آن را ساخت. هر دو قول از ابن عباس روایت شده است.
بناً از فهم آيۀ مبارکه در می یابیم که ما باید: نواقص را اصلاح و تعمیر کرد، نه آنکه هر چیز عیب دار را بی‌ارزش تلاقی نمایم واز ترمیم آن دست برداریم.
«قٰالَ لَوْ شِئْتَ لاَتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْراً»: موسی از این عمل خضر تعجب کرد و به وی گفت: کاش در برابر این کار مزدی می‌گرفتی تا حال که آن‌ها از میهمانی ما امتناع کردند، با آن غذایی می‌خریدیم.
ملاحظه می شود که موسی علیه السلام از نیکی کردن با نااهل اعتراض کرد.
روایت شده است که موسی به خضر گفت: اینها ملتی هستند که از آنها خوراک خواستیم اما ندادند، از آنها خواستیم از ما پذیرایی کنند اما نکردند، آنگاه تو برای آنها دیوار می‌سازی. می‌بایست در مقابل آنا، آجرتی می‌گرفتی؟

فوائد مترتب از این داستان:

اول: موسی علیه السلام در هجرت به مدین داوطلبانه برای گوسفندان دختران شعیب از چاه آب کشید و خوراکی نخواست و لکن وقتی که با خضر؛ وارد آن آبادی شد طلب خوراک کرد، مفسران می‌گویند: در سفر به مدین موسی؛ تنها بود و در این سفر با شخص دیگری همسفر بود. و برخی می‌گویند: چون سفر اول موسی؛ سفر هجرت بود خداوند رنج و مشقتهای آن را بر موسی آسان نمود ولی چون سفر دوم سفری برای آموختن علم و ادب بود تحمل مشقتهای آن را بر عهده خود موسی نهاد.
و گفته شده است: این گرسنگی موسی و ابراز آن شباهت به گرسنگی وی هنگام سفر با همراهش دارد که برای مراعات حال همراهش (یوشع)؛ پس از اینکه از طولانی شدن راه خسته و گرسنه شده بودند، طلب خوراک کرد.
دوم: در این دلیلی است بر اینکه اگر کسی دچار گرسنگی شد و چیزی برای خوردن نداشت لازم است برای سد رمق خود طلب خوراک کند. و اینگونه پیداست که پذیرایی از غریبه‌ها بر آن مردم واجب بوده، لذا **خضر** و **موسیا** از آنها خواستند که به وظیفه مهمان نوازی خود عمل کرده و از ایشان پذیرایی بعمل آورند.
قتاده می‌گوید: بدترین دِه و آبادی آن است که نه مهمان نوازد و نه حق مسافر را می‌دانند.
سوم: انسان نباید کنار دیواری که مایل به سقوط است نه بنشیند و نه راه برود و اگر راهی جز عبور از چنین مکانی را نداشت باید به سرعت از آنجا عبور کند.
چهارم: برخی به قول مرجوحی معتقدند که خضر؛ ولي است اما نظر صحیح بر آن است که ایشان نبی بوده است. لذا این رخ دادها دلیل کرامات وی می‌باشد و کرامات اولیاء هم

حق است و روایات ثابت شده و آیات بسیاری مؤید این فکر است و کسی جز بدعت گذار و منکر نمی‌تواند آنها را رد نماید، و ضابطه کرامت هم استقامت بر وحی منزل است.
ولي: صاحب کرامت و نبی صاحب کتاب توصیف گریده است.
پنجم: در این قول خداوند متعال:«لَتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا»: [الکهف: 77]. دلیلی است بر جواز گرفتن مزد بر کار و این سنت أنبیاء و اولیاء، علیهم صلوات الله اجمعین است.

قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا ﴿٧٨﴾

خضر گفت: [ای موسی!] اکنون زمان جدایی میان من و توست؛ به زودی تو را به تفسیر و علت آنچه نتوانستی بر آن شکیبایی ورزی، آگاه می کنم.(۷۸)
تفسیر :
در حدیث شریف آمده است که رسول الله ﷺ فرمودند: «یرحم الله موسی، لوددت انه کان صبر حتی یقص الله علینا من اخبارهما: «خدا برادرم موسی را ببخشد، ای کاش! صبر و شکیبایی نشان می‌داد تا خدا داستان و امر آنان را برایمان باز می‌گفت، اگر با رفیقش صبر می‌کرد، شگفتی‌ها را می‌دید» (قسمتی از حدیثی است که شیخان آن را اخراج کرده‌اند.).

یادداشت:
سورۀ کهف جزء پانزدهم آن به پایان میرسد واز آیۀ «أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ...». آیه (79) جزء شانزدهم سوره کهف آغاز می یابد.

أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا ﴿٧٩﴾

اما آن کشتی از مساکینی بود که در بحر کار می‌کردند، و (من) خواستم آن را معیوب سازم، چون در پشت سر آنان پادشاه (ظالم) بود که هر کشتی (سالم) را به زور می گرفت.(۷۹)

تشریح لغات واصطلاحات :
«السَّفِينَةُ»: کشتی. «مَسَاكِينَ»: کسانی که درآمد و دارائی ایشان جوابگوی نیازهای آنان نباشد.
شاید هم مراد کسانی باشد که نسبت به دیگران از نظر قدرت ضعیف و ناتوان باشند.

خوانندۀ محترم!
خضرخطاب به حضرت موسی علیه السلام افزود: «به زودی تو را از تأویل آنچه که نتوانستی بر آن صبر کنی، آگاه خواهم ساخت».
تأویل: تفسیر، توجیه و بیان دلایلی است که خضر به سبب آن کارهایی را انجام داد که با انکار و استبعاد موسی علیه السلام روبرو شد.

مبحث اول تأویل سوراخ کردن کشتی:
«أَمَّا اَلسَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِى اَلْبَحْرِ»: اما داستان کشتیی که تخته‌ای آنرامن سوراخ کردم ،این کشتی از چند نفر مسکینی که: ضعیف بودند و بر دفع ظلم از خود قدرت نداشتند ،که دربحر مصروف کار بودند وبه جز آن کشتی مال دیگری در اختیار نداشتند و آن را به مسافران بحری به اجاره می‌دادند. این اشخاص توان مقابله به ظالمین را نداشتند ، آنها از آن کشتی برای کسب و کار استفاده می‌کردند.

«فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا » با سوراخ کردنش خواستم آن را معیوب سازم تا پادشاه ظالم آن را غصب نکند.

«وَ كَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ»: و سر راه آنها پادشاهی کافر وظالمی قرار داشت، « يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْباً (79) »هر کشتی سالم از عیبی را به زور می‌گرفت، بناءً چون این کشتی را معیوب دید آن را فروگذاشت. نقل است که اسم آن پادشاه هدهد بن‌بدد، یا جلندی بن‌کرکر، یا منوار بن جلندی بود. ،«تفسیر انوار القرآن»

وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهِقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا ﴿٨٠﴾

و اما [آن] نوجوان [كه او را كُشتم]، پدر و مادرش هردومؤمن بودند، پس ترسیدیم که (اگر زنده بمانند) سرکشی و کفر را به آنها تحمیل کند.(۸۰)

تشریح لغات واصطلاحات :

«يُرْهِقَهُمَا»: بر ایشان تحمیل کند. به طغیان و کفرشان کشاند (کهف / 73).

تفسیر :

خضر علیه السلام به سبب الهام الهی دانست که آن نوجوان از همان بدو امر به کفر گرایش یافته و به‌زودی کفرش منجر به کفر و گمراهی پدر و مادرش نیز خواهد شد چراکه علاقه مفرط آنان به او، سرانجام به پیروی آنان از او در کفر و طغیان خواهد انجامید.

در حدیث آمده است:«پسری که خضر او را کشت کافر بود و اگر زنده می‌ماند، پدر و مادر را در طغیان و کفر می‌انداخت». (تفسیر صفوة التفاسیر).

فَأَرَدْنَا أَنْ يُبْدِلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ زَكَاةً وَأَقْرَبَ رُحْمًا ﴿٨١﴾

پس خواستیم که پروردگارشان به عوض او، فرزند پاکتر و مهربان تری به ایشان دهد. (۸۱)

تفسیر :

هدف ما از کشتن او این بود که خداوند به‌جای آن فرزند، فرزندی بهتر وپاک تر از او را به آنان بدهد **«ازروی پاکیزگی»** یعنی: فرزندی پاک‌نهادتردردین، درصلاح و وارستگی از گناهان «و نزدیکتر از جهت شفقت» و مهربانی به پدر و مادرش.

مطابق حکم آیهٔ متبرکه که می فرماید «يُبْدِلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْراً مِنْهُ»اگر خداوند چیزی را از مؤمن گرفت، بهتر از آن را به اواعطا می کند. همچنان در حدیث شریف آمده است: «لا يقضي الله للمؤمن قضاء إلا كان خيراً له». «خداوند در حق هیچ مؤمنی قضایی را نافذ نمی‌کند مگر این‌که آن قضا به خیر وی است«.

باید گفت که:«زَكَاةً وَ أَقْرَبَ رُحْماً» تنها پاکی و صلاح فرزندان کافی نیست، باید نسبت به پدر و مادر مهربان باشند.

همچنان باید اضافه کرد که: آنچه ارزش است، سلامت، پاکی ومحبّت به والدین است، نه دختر یا پسر بودن فرزند.

رضایت در برابر قضاء:

بر هر فرد واجب است که راضی به قضاء و قدر خداوند باشد، زیرا فیصله و قضای خداوند در حق مؤمن در آنچه که نمی‌پسندد برای او بهتر از قضاء فیصله‌ای است که مؤمن آن را دوست دارد، چه که خداوند متعال مصلحت بنده اش را بهتر از خود آن بنده می‌شناسد.

قتاده می‌گوید: پدر و مادرش هنگام ولادت وی خوشحال شدند و وقتی که کشته شد ناراحت و غمگین، ولی اگر زنده می‌ماند سبب هلاکت پدر و مادرش می‌گشت.
از ابن جبیر و ابن جریج روایت شده که: بجای آن پسر بچه خداوند به آنها فرزند دختری عنایت نمود، کلبی می‌گوید: پیامبری از پیامبران با آن دختر ازدواج کرد و آن دختر پیامبری را به دنیا آورد که خداوند بوسیله آن پیامبر امتی از امتها را هدایت کرد.
از ابن عباس (رض) روایت شده که: در عوض دختری بدنیا آمد که متعاقباً آن دختری پیامبری را بدنیا آورد.
از این آیه درس آسان گرفتن مصیبت از دست دادن فرزند که جگر گوشه انسان است را فرا می‌گیریم، و هر کس تسلیم امر قضا شود عاقبت درخشانی را خواهد دید.
برای بنده در آنچه که نمی‌پسندد دو درجه و پاداش نهفته است: درجه صبر و شکیبایی و درجه رضایت و صبر بر هر مؤمنی واجب است و رضایت برای او فضیلت است، در روایتی از پیامبر اکرم ﷺ آمده است که فرموده: «وَإِنَّ اللهَ إِذَا أَحَبَّ قَوْمًا ابْتَلاَهُمْ فَمَنْ رَضِيَ فَلَهُ الرِّضَا وَمَنْ سَخِطَ فَلَهُ السَّخَطُ» (روایت ترمذی.)
یعنی: «خداوند عزوجل هر که را دوست بدارد او را با اِبتلاء به رنج و مصیبتها آزمایش می‌کند، پس اگر راضی به رضای خداوند گشت خداوند از او راضی می‌گردد ولی اگر بی‌تابی بیقراری کرد و راضی به رضای خداوند نشد، خداوند از او ناراض و بر او خشم می‌کند».
شیخ عبدالواحد بن زید می‌گوید: رضایت (در برابر قضاء) دروازه‌ای از دروازه‌های رحمت خدا و بهشت دنیا و استراحت گاه عابدان است.
در صحیح بخاری از ابوهریره (رض) روایتی ذکر شده که می‌گوید: رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود: «يَقُولُ اللّـهُ تَعَالَى مَا لِعَبْدِي الْمُؤْمِنِ عِنْدِي جَزَاءٌ ، إِذَا قَبَضْتُ صَفِيَّهُ مِنْ أَهْلِ الدُّنْيَا ، ثُمَّ احْتَسَبَهُ إِلاَّ الْـجَنَّةُ» یعنی: «خداوند عزوجل می‌فرماید: اگر عزیز و جگر گوشه بنده‌ام از أهل دنیا را از او بگیرم و او صبر نموده و از خداوند امید پاداش داشته باشد چنین بنده‌ای نزد من پاداشی جز بهشت نخواهد داشت». در صحیحین از اُم المؤمنین عایشه صدیقه (رض) روایت شده که می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «مَا مِنْ مُصِيبَةٍ تُصِيبُ الْمُسْلِمَ إِلاَّ كَفَّرَ اللّـهُ بِهَا عَنْهُ، حَتَّى الشَّوْكَةِ يُشَاكُهَا» یعنی: «هیچ رنج و مهنتی بر سر مؤمن نمی‌آید مگر اینکه خداوند بوسیله آن گناهانش را می‌آمرزد حتی اگر خاری به پایش فرو رود».
در حدیث آمده است: «لاَ يَزَالُ الْبَلاَءُ بِالْمُؤْمِنِ أَوِ الْمُؤْمِنَةِ فِي جَسَدِهِ وَفِي مَالِهِ وَفِي وَلَدِهِ حَتَّى يَلْقَى اللَّهَ وَمَا عَلَيْهِ مِنْ خَطِيئَةٍ» (روایت امام احمد وترمذی.)«بلا پیوسته بر زن و مرد مؤمن فرود می‌آید چه در جان و مال و فرزندش تا اینکه نزد خداوند حاضر می‌شود و دیگر گناهی بر وی باقی نمانده است».
و اگر مؤمن به مصیبتی مبتلا شود برای وی در آن مصیبت سه نعمت است:
1- اینکه به مصیبت بزرگتری مبتلا نشده و دوم اینکه بلایی بود آمدنی و آمد، و سوم اینکه این بلا و مصیبت در دین او نبود.
و بر مؤمن واجب است که در مقابل بلاها مؤدبانه بایستد و استرجاع بخواند **«إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّآ إِلَيۡهِ رَٰجِعُونَ»** و از کسی که بر او رحم می‌کند نزد کسی که بر او رحم نمی‌کند شکایت

نبرد، و بداند که خداوند با علم و عدلش خوشی و راحتی را در یقین و رضایت نهاده و غم و اندوه را در شک و بی قراری.

حفاظت از فرزندان با نیکوکار بودن پدران:

سعید بن مسیب (تابعی مشهور) نمازش را طولانی می‌کرد و به فرزندش می‌گفت: سوگند به خدا من نمازم را به این امید طولانی می‌کنم که از تو حفاظت کنم و این آیه را خواند:«وَكَانَ تَحۡتَهُۥ كَنزٞ لَّهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَٰلِحٗا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَن يَبۡلُغَآ أَشُدَّهُمَا وَيَسۡتَخۡرِجَا كَنزَهُمَا رَحۡمَةٗ مِّن رَّبِّكَ» [الکهف: 82]. یعنی: «و پدرشان نیکوکار بود لذا پروردگار تو خواست تا آن دو (یتیم) بزرگ شود و گنجینه خود را بیرون آورند (که این کار و تدبیر رحمتی از جانب پروردگارت بود».

جعفر بن محمد می‌گوید: پدر ذکر شده در این آیه جد هفتم بوده و مقاتل می‌گوید: جد دهم آنها بوده است، و خداوند با نیکی پدران نسل و فرزندان آنها را حفاظت کرده است. و این آیه مصداق این گفته رسول اکرم ﷺ است که ابن عباس (رض) آن را روایت کرده. آنحضرت ﷺ می‌فرماید: «**احْفَظِ اللّٰهَ يَحْفَظْكَ**» یعنی: «حد و حدود خداوند را رعایت کن تا خداوند از تو حفاظت کند»، پس خداوند بخاطر اطاعت و فرمانبرداری و نیکوکاری انسان از فرزندان و ذریه او حفاظت می‌کند، و این بصورت عموم است و موارد شاذ و نادری خلاف این عموم هم شاید دیده شود، یعنی چه بسا دیده می‌شود که پدر و مادر انسانهای شایسته و درستکار باشند و فرزندشان فاسد، مانند کنعان فرزند نوح علیه السلام که کافر بود، و نوح علیه السلام که از پیامبران اولوالعزم خداوند نیز هست از کافر بودن فرزند بی‌خبر بود و بهمین خاطر فرمود:«إِنَّ ٱبۡنِي مِنۡ أَهۡلِي» [هود: 45]. یعنی: «خداوندا فرزندم از اهل و پیروان من است». و در جواب گفته شد: «إِنَّهُۥ لَيۡسَ مِنۡ أَهۡلِكَ» [هود: 46].) یعنی: «[ای نوح او از اهل و پیروان تو نیست».

حسن بصری می‌گوید: کنعان منافق بود، یعنی به ظاهر مؤمن ولی در واقع کافر بود.علماء می‌گویند: در این آیه تسلای خاطری است برای مردمی که با وجود درستکار بودنشان فرزندانی فاسد دارند.

وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذَٰلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا ﴿٨٢﴾

و اما دیوار از دو پسر یتیم بود که در شهر سکونت داشتند و در زیر آن گنجی متعلق به آن دو وجود داشت، و پدرشان (مردی) صالح بود و پروردگار تو خواست که آن دو به سن بلوغ برسند و گنج خود را بیرون بیاورند که این کار رحمتی از جانب پروردگار تو بود و من این کارها را به امر خود نکردم. این بود تأویل (و حقیقت) آنچه که نتوانستی بر آن صبر کنی. (۸۲)

تفسیر :

خضر علیه السلام درمورد مبحث؛ دیواری را که حال فرو ریختن بود ومن آنرا بدون اُجرت نوسازی کردم، ملکیت دو پسربچهٔ یتیم از اهالی آن قریه بود که در زیر آن طلا و نقره‌ای متعلق به آن دو جاسازی شده بود، «وَ كٰانَ أَبُوهُمٰا صٰالِحاً» پدرشان مردی صالح و پرهیزگار بود، و به خاطر صلاح پدر، خدا گنج را برای آنها حفظ کرد.

مفسران گفته‌اند: صلاح و پرهیزگاری پدران برای فرزندان مفید است «فَأَرادَ رَبُّکَ أَنْ يَبْلُغا أَشُدَّهُما وَ يَسْتَخْرِجا كَنزَهُما» پس خداوند متعال خواست تا آن دو پسر بچه بزرگ شده، به سن رشد برسند و طلا و نقره را از زیر دیوار بیرون آورند.«رَحْمَةً مِنْ رَبِّکَ» و این لطفی مسلّم از جانب الله متعال به ایشان بود.

خزانهٔ زیر دیوار: «تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا»

این خزانه که در زیر دیوار برای اطفال یتیم مدفون بود، در خصوص آن حضرت ابو الدرداء از رسول الله ﷺ روایت نموده است که ذخیره ای طلا ونقره بود. (تفسیر قرطبی) ابن عباس فرموده است که آن لوحی بود از طلا که نصایح مندرجه ذیل در آن کنده شده بودند، واین روایت را حضرت عثمان بن عفان مرفوعاً از رسول الله ﷺ هم نقل نموده است. (رواه الترمذی والحاکم وصححه از مظهری)

1 - بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ.
2 - شگفت از کسی که بر تقدیر الهی ایمان داشته وبازغمگین می شود.
3 - شگفت از کسیکه ایمان دارد که مسؤل رزق خداست ، باز بیش از ضرورت در مشقت ومساعی بی موردمشغول می باشد.
4 - تعجب از کسیکه بر مرگ ایمان دارد وباز چرا خرم وشادان می ماند.
5 - شگفت از کسیکه بر محاسبه آخرت ایمان دارد باز چرا غفلت می ورزد.
6 - تعجب از کسیکه دنیا ودگرگونیهای آن رامی داند ، پس چرا بر آن مطمئن می نشیند.
7 - لااله الا الله ، محمد رسول الله. (مراجعه شودبه : تفسیر معارف القران: حضرت علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی).
8 - « وَ ما فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِی» بصورت کل باید گفت که : سوراخ کردن کشتی و کشتن پسر و ساختن دیوار را که از من دیدی با رأی و اجتهاد خود انجام ندادم، بلکه آن را به فرمان و الهام خدا انجام دادم.« ذٰلِکَ تَأْوِيلُ ما لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْراً(82)». این بود تأویل آنچه که نتوانستی بر آن شکیبایی ورزی» یعنی: آنچه گفتم، تفسیر آن کارهایی است که صبر تو از آنها به سر آمد و بر آنها تاب سکوت نیاوردی.
لذا روشن شد که هر سه رویدادی که خِضر علیه السلام در آنها دست برد، از باب انتخاب شر آسان‌تر در برابر شر و زیان سنگین‌تر، یعنی رعایت قاعده «یختار اهون الشرین» بود.

نام گزاری خِضر:

امام ترمذی روایتی از ابوهریره (رض) نقل می‌کند که می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: **«إِنَّمَا سُمِّيَ الْخَضِرَ لأَنَّهُ جَلَسَ عَلَى فَرْوَةٍ بَيْضَاءَ فَاهْتَزَّتْ تَحْتَهُ خَضْرَاءَ»** «خضر بدین سبب خضر نامگذاری شد که بر روی فروه بیضاء (روی زمین) نشست پس ناگاه همانجایی که نشسته بود جنبید و سبز شد». (روایت بخاری)

جمهور علماء بر آنند که خضرعلیه السلام درگذشته است، به دلیل این حدیث شریف رسول الله ﷺ که اندکی قبل از درگذشت خویش فرمودند: «این شب را خوب به‌خاطر بسپارید زیرا در رأس صد سال بعد از این تاریخ، هیچ یک از کسانی که هم‌اکنون

برروی زمین زنده‌اند، زنده باقی نمی‌مانند». اما گروهی بر آنند که خضر علیه السلام زنده است زیرا از چشمه حیات نوشیده است.

یادداشت:

علامه شیخ امام قرطبی گفته است: «مطابق آیات و اخبار و به طریق تواتر کرامات اولیاء ثابت و محقق است. و جز انسان بدعتگر و منکر یا فاسق و کم دین و منحرف، هیچ کس آن را انکار نمی‌کند. از جمله آیات دال بر تحقق کرامت این که خدا در مورد حضرت مریم خبر داده است که برای وی میوه‌های زمستانی درفصل تابستان و میوه‌های تابستانی در فصل زمستان فراهم شد. و درخت نخل خشک را تکان داد و دارای ثمر گشت، در حالی که مریم پیامبر نبود. و نیز سوراخ کردن کشتی و کشتن آن پسرو برپاداشتن دیوار توسط خضر بر وجود و ثبوت کرامت دلیل است.(قرطبی ۲۸/۱۱)

آخرین وصیت به موسی:

گفته شده: زمانی که خضر علیه السلام رفت تا از موسی علیه السلام جدا شود موسی علیه السلام خطاب به وی گفت: مرا وصیت کن، خضر فرمود: تبسم کننده باش نه خنده کننده، لجاجت را کنار بگذار، و بدون نیاز به جایی مرو، و گناه و خطای خطاکاران را بر آنها عیب مگیر، و بر خطاهایت گریه کن ای پسر عمران. (ازکتاب : داستان موسی و خضر ، شیخ سعید عبدالعظیم).

آیا خضرعلیه السلام تاکنون زنده است؟

برخی از علماء معتقدند که گویا خضرعلیه السلام تا هنوز زنده است واز جمله کسانی که مؤید این نظریه هستند می‌توان به قرطبی و نووی و ابن صلاح و غیره اشاره کرد. و حکایاتی که صالحین درباره خضر گفته‌اند بی‌شمار است و مدعی‌اند که خضر و الیاس هر سال به حج می‌روند و اورادی را از آنها روایت می‌کنند، و در این رابطه به احادیثی از انس (رض) استناد می‌کنند که صحت آنها به ثبوت نرسیده است، و قوی‌ترین استدلالشان در مورد زنده بودن خضر نشانه‌های تعزیه‌وی هنگام وفات پیامبر ﷺ می‌باشد و این مسئله را امام ابن کثیر این گونه بیان می‌کند و می‌گوید:

«امام نووی و غیره در مورد زنده بودن خضر تا الآن و سپس تا قیامت دو قول را ذکر می‌کنند، و خود امام نووی و ابن صلاح به همین نظریه تمایل دارند و در این باره حکایاتی از گذشتگان ذکر می‌کنند که صحت هیچکدام از آنها ثابت نشده است که مشهورترین آنها همان حدیث تعزیه است که اسنادش ضعیف است.

و به فرض صحت حدیث تعزیه، چگونه می‌شود یقین نمود که تعزیه کننده خضر علیه السلام بوده و جنی نبوده؟ و در حدیث نیامده است که راویان خضر را دیده‌اند، و حال آنکه خداوند متعال درباره جن می‌فرماید:«إِنَّهُۥ يَرَىٰكُمۡ هُوَ وَقَبِيلُهُۥ مِنۡ حَيۡثُ لَا تَرَوۡنَهُمۡ » [الأعراف: 27]. و شیخ امین شنقیطی در تفسیر اضواء البیان نظریه وفات خضر را ترجیح داده و استدلالهایی بر این نظریه دارد از آن جمله:

1 - ظاهر عموم این آیه: «وَمَا جَعَلۡنَا لِبَشَرٖ مِّن قَبۡلِكَ ٱلۡخُلۡدَۖ أَفَإِيْن مِّتَّ فَهُمُ ٱلۡخَٰلِدُونَ ٣٤» [الأنبياء: 34]. یعنی: «ما به هیچ بشری بیش از تو عمر جاوادن نداده ایم پس آیا اگر تو بمیری اینها عمر جاودان خواهند یافت». کلمه «بشر» بصورت نکیره و در سیاق نفی آمده که عموم بشر را شامل می‌شود و بالطبع خضر از این قاعده مستثنی نیست.

2 - این گفته پیامبرعلیه السلام که در غزوه بدر اینگونه دعا فرمود: «اللَّهُمَّ إِنْ تُهْلِكْ هَذِهِ الْعِصَابَةَ مِنْ أَهْلِ الإِسْلاَمِ لاَ تُعْبَدُ فِي الأَرْضِ» (روایت مسلم.)«بار الها! اگر این گروه از اهل اسلام را نابود کنی کسی نخواهد بود که بر روی زمین تو را بپرستد» و اگر خضر بر روی زمین می‌بود پس خداوند بر روی زمین عبادت می‌شد.

3 - پیشگویی پیامبر ﷺ به اینکه پس از صد سال از شبی که این سخن را گفت کسانی که در آن شب زنده بوده‌اند دیگر بر روی زمین نخواهند بود و اگر بالفرض خضرعلیه السلام در آن لحظه زنده بوده دیگر نباید پس از صد سال از آن تاریخ زنده بماند.

4 - عبدالله بن عمر (رض) می‌گوید: پیامبر ﷺ در آخر حیات خود شبی پس از اینکه نماز عشاء را بر ما خواند و فارغ گشت، بلند شد و فرمود: «أَرَأَيْتَكُمْ لَيْلَتَكُمْ هَذِهِ فَإِنَّ عَلَى رَأْسِ مِائَةِ سَنَةٍ مِنْهَا لاَ يَبْقَى مِمَّنْ هُوَ عَلَى ظَهْرِ الأَرْضِ أَحَدٌ» یعنی: «از تأریخ امشب تا رأس صد سال دیگر کسی از آنهایی که بر روی زمین قرار دارند زنده نمی‌مانند».

5 - ابن عمر (رض) می‌گوید: مردم پس از شنیدن این گفته رسول الله صلی الله علیه وسلم به وحشت افتاده و مسئله را به گونه‌ای دیگر برداشت کردند، حال آنکه رسول الله صلی االله علیه وسلم منظورش از اینکه پس از صد سال کسی زنده نخواهد ماند کسانی بودند که در آن روز بر روی زمین زندگی می‌کردند یعنی این نسل از بین می‌روند.

6 - اگر خضر علیه السلام تا زمان پیامبر ﷺ زنده می‌بود از پیروان آن حضرت می‌بود و در رکاب او می‌جنگید و او را یاری می‌داد، زیرا آنحضرت صلی الله علیه وسلم مبعوث برای همه انسانها و جنیان بود و آیاتی که دال بر عام بودن رسالتش است فراوانند مانند این آیه که می‌فرماید:«قُلْ يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعاً الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ يُحيِي وَ يُمِيتُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ كَلِماتِهِ وَ اتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ 158 »(بگو: ای مردم! همانا من فرستاده‌ی خداوند به سوی همه شما هستم، آن (خدایی) که حکومت آسمان ها و زمین از آن اوست، هیچ معبودی جز او نیست، زنده می‌کند و می‌میراند، پس به خداوند و پیامبر او (همان) پیامبر درس ناخوانده‌ای که به خداوند و گفتار او ایمان دارد، ایمان بیاورید و از او پیروی کنید، باشد که هدایت یابید.

و این آیه:«وَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ إِلَّا كَآفَّةً لِّلنَّاسِ» [سبأ: 28]. یعنی: «نفرستاده‌ایم تو را مگر برای همه مردم».

و اگر موسی علیه السلام هم تا زمان بعثت رسول الله ﷺ زنده می‌بود بر وی واجب بود که از آن حضرت ﷺ تبعیت کند و هم چنین خضرعلیه السلام [چه نبی می‌بود و چه ولی] اگر در زمان رسول الله ﷺ زنده می‌بود بهترین حالتش این بود که نزد پیامبر ﷺ می‌آمد و به او ایمان می‌آورد و او را نصرت می‌داد و نمی‌گذاشت که دست هیچ دشمنی به او برسد، اگر خضر ولی باشد پس صدیق از او افضلتر است و اگر نبی باشد پس موسی علیه السلام از او برتر است.

و آنچه را که بصورت قطع و یقین می‌توان درباره خضرعلیه السلام از نگاه دین دانست همین است.
و پیامبر اکرم ﷺ در پی بازگشت از سفر معراج نماز صبح را بر أنبياء علیهم السلام إمامت نمود، و می‌دانیم که عیسی علیه السلام پس از نزول در آخر الزمان با حکم شریعت اسلام حکم می‌کند و نه از آن دوری می‌کند و نه از چهارچوب شریعت محمدی خارج می‌شود در حالیکه ایشان از پیامبران اولوالعزم هستند پس نظریهٔ وفات خضرعلیه السلام، شباهت بیشتری به صحت و درستی دارد، اگر چه عقیده بعضی از علماء بر خلاف این پندار است در پایان آنچه را که باید گفت این است که: علماء و مشایخ نزد ما محبوب اند ولی حق از همه محبوتر.

خوانندگان محترم !

در آیات متبرکه (83 الی 98) داستان وقصه ی ذوالقرنین، و سفرهای سه‌گانه او به شرقمیانه، وداستان یأجوج و مأجوج وساختن سد، به بیان قرار گرافته است.

وَيَسْأَلُونَكَ عَنْ ذِي الْقَرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُو عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا ﴿٨٣﴾

و از تو درباره «ذو القرنين» می پرسند؛ بگو: به زودی بخشی از سرگذشت او را [به وسیله آیاتی از قرآن] برای شما بازگو خواهم کرد.(٨٣)
تفسیر :
ای پیامبر! کافران ازتو دربارهٔ پادشاه نیکوکار، ذوالقرنین می‌پرسند؛ که وضع و داستانش چگونه بود؟
«قُلْ سَأَتْلُوا عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْراً»: در جواب شان بگو: که داستان و خبر درست و صحیحی که عبرت و اندرزی برای‌تان باشد در قالب قرآن و وحی از آن با خبر وبازگوخواهم ساخت.

ذوالقرنین کیست؟

«ذوالقرنین» پادشاهی نیکوکار بود که خداوند در زمین به او قدرتی بسیار داده بود و اسباب و لوازم حکومت و پیروزی را برایش فراهم کرده بود. او حاکمی نیرومند و عادل بود. فهمیده و دوراندیش بود و در سرزمین به آبادانی و عمران می‌پرداخت. او مملکت را به رشد و ترقی می‌رساند و مردم را به امنیت و آسایش. با مردم رفتاری نیکو و مهربانانه داشت و به همین خاطر بود که مردم نیز او را از خود می‌دانستند و از او پیروی و اطاعت می‌نمودند.
ذوالقرنین بنا بر بعضی از روایات ،همان اسکندرفرزند فیلیبوس یونانی (330 ق. م) بانی شهر اسکندریه است که تمام دنیا را تصرف کرد. اما اشکال این قول در این است که این اسکندر، کافر و شاگرد ارسطو بود.
به روایت دیگری: ذوالقرنین ابوکرب حمیری است که او نیز جهانگشا بود. و به‌قولی: ذوالقرنین فرشته‌ای از فرشتگان است. به قولی دیگر: او «سایرس ـ 599 ق. م» است که شرق و غرب دنیا را به زیر فرمان خویش درآورد. ولی بنابر تحقیق مولانا ابوالکلام آزاد، او کورش کبیر (قرن ششم قبل از میلاد) است. به هر حال، نص قرآنی در باره شخصیت ذوالقرنین و زمان و مکان وی چیزی نمی‌گوید زیرا هدف، عبرت گرفتن از داستان اوست و این هدف، با همین مقدار برآورده می‌شود، هر چند که صاحب تفسیر «الاساس» تحقیق مولانا ابوالکلام را از همه اقوال در این باره قوی‌تر دانسته است. از

جمله دلایل مولانا ابوالکلام این است که: از کورش در ایران تمثالی به‌دست آمده که دارای دو شاخ و دو بال می‌باشد. همچنین تحقیق او نشان می‌دهد که کورش، شرق و غرب و شمال و جنوب عالم را در نوردید و در تنگه «داریال» سدی نیز بنا کرد که هم‌اکنون در کوه‌های قفقاز موجود است و از جانبی او به دین‌حقیقی زردشت یعنی به خدای یگانه و روز آخرت مؤمن بود.

وجه تسمیه او به ذی‌القرنین:

تعدادی از مفسران طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم: «ذو القرنین همان اسکندر یونانی» است که پادشاه شرق و غرب شد. و به این سبب به ذو القرنین موسوم شد که پادشاهی مؤمن بود و خدا او را بر روی زمین مسلط گرداند و عدالت را به کار گرفت و پادشاهی مصلح بود و در فاصله‌ی بین حضرت عیسی علیه السّلام و حضرت محمّد صلّی الله علیه و سلم حکومت می‌کرد. (تفسیر کبیر ۱۶۴/۲۱.)

مفسر تفسیر صفوة التفاسیر می نویسد که: راجح این است که ذی القرنین یکی از پادشاهان مسلمان یمن است.

روایت شده است که چهار نفر بر کره‌ی زمین حکومت داشتند: دو نفر مؤمن و دو نفر کافر. دو نفر مؤمن عبارتند از حضرت سلیمان و ذو القرنین. و دو کافر عبارتند از نمرود و و بخت‌النصر.(البحر ۱۵۷/۶.)

مفسر تفسیر فی ظلال القرآن می نویسد: نگارش تاریخ مقصود نیست. بلکه مراد عبرتی است‌که از داستان ذوالقرنین گرفته می‌شود. عبرت نیز تحقق پیدا می‌کند بدون این‌که به تعیین زمان و مکان در اغلب اوقات نیازی باشد.

تأریخ مدون، شاهی را به نام اسکندر ذوالقرنین می‌شناسد. امّا قطعاً اسکندر ذوالقرنین شخصی نیست که در قرآن به نام ذوالقرنین مذکور افتاده است. چه اسکندر یونانی شخص بت‌پرستی بوده است.امّا این شخص‌که قرآن ازاوصحبت می‌کند مومن به خدا ویکتاپرست است و به قیامت وروز رستاخیز و آخرت باور دارد.

ابوریحان بیرونی ستاره شناس مشهوردرکتاب «الآثار الباقیة عن القرون الخالیة» می‌گوید: ذوالقرنین مذکور در قرآن از قبیله حمیر است آن‌گونه که از اسم او پیدا است. شاهان حمر با «ذو» ملقب بوده‌اند، از قبیل: ذونواس و ذو یزن.نام ذوالقرنین ابوبکرفرزند افریقای اش بوده است. او لشکریان خود را از ساحل بحر روم گذراند. در این سیر و سفر از تونس و مراکش و جاهای دیگری جز آنها عبورکرد. شهر افریقیه را ساخت و سراسر آن قاره به نام آن شهر افریقاگفته شد. او را ذوالقرنین نامیده‌اند چون به دو قرن آفتاب یعنی مشرق و مغرب رسیده است.

چه‌بسا این سخن درست باشد، ولی ما وسائل نقد و سره‌سازی آن را در دسترس نداریم. بدان خاطرکه ممکن نیست بتوان در تاریخ مدون درباره ذوالقرنینی که قرآن گوشه‌ای از سرگذشت او را ذکرکرده است پژوهش کرد، همچون بسیاری از داستانهای وارده در قرآن، مثل داستانهای قوم نوح و قوم هود و قوم صالح و جز آنان. زیرا تاریخ نوزاد تازه به دنیا آمده‌ای با مقایسه با عمر انسانها است. پیش از این تاریخ مدون حوادث و رخدادهای فراوانی روی داده است که تاریخ از آنها چیزی نمی‌داند. لذا تاریخ نمی‌تواند از آنها خبری بدهد!

اگر تورات از تعریف و افزایشها سالم و برکنار می‌ماند، می‌شد آن را مرجعی دانست و در چیزی از این حوادث و رخدادها بر آن اعتمادکرد. ولیکن تورات با افسانه‌هائی احاطه گردیده است که شکی در افسانه بودن انها نیست. همچنین از روایتهائی پرگردیده است که بدون شک افزون بر اصل توراتی استکه از طرف یزدان نازل گردیده است. دیگر تورات منبع مورد اعتمادی برای داستانهائی باقی نمی‌ماند که در ان ذکر شده است.
در این صورت جز قران باقی نمی‌ماند، قرانی که از تعریف و تبدیل محفوظ است. قران یگانه منبع داستانهای تاریخی مذکور در ان است و بس.
مفسران ومؤرخان دروجه تسمیه او به ذی‌القرنین نضریات وتفاصیلی مختلفی تحریر داشته اند ازجمله:

- علّت تسمیه او به ذوالقرنین شاید این باشد که مشرق و مغرب جهان آن روزی را تسخیر نمود و عرب‌ها به آن «قَرْنَيِ الشَّمْسِ»: یعنی دو شاخ آفتاب می‌گویند. یا بدین علّت بوده است که کلاه خودی بر سر نهاده است که دو شاخک داشته است.
- او شرق و غرب زمین را درنوردید.
- به آغازگاه تابش آفتاب از جهت مشرق و غروبگاه آن در بحر از جهت مغرب رسید و همه عالم را به تسخیر خویش در آورد.
- یا سرش دو شاخک یا دو برجستگی داشت.
- یا تاجش دارای دو شاخک بود.
- و با آنکه مفسران در ایمان و صلاحش اتفاق نظر دارند اما صحیح آن است که او پیامبر نیست.

«قرن»:

«قرن»، دارای دو معنا می باشد: یکی دوران طولانی و دیگری به معنای شاخ حیوان، و ذوالقرنین را از آن جهت بدین وصف نامیده‌اند که یا حکومت طولانی داشته و یا آنکه دو رشته موی خود را مثل دو شاخ می‌بافته و یا روی کلاه او دو شاخك قرار داشته است. همچنین ممکن است مراد از «قرنین» شرق و غرب جهان باشد، « چنانکه عربها می‌گویند: «قرنی الشمس» یعنی دو شاخ آفتاب که مراد شرق و غرب عالم است.از اینکه او به تمام شرق و غرب عالم سلطه پیدا کرده بوده به «ذوالقرنین» شهرت یافت.

خواننده محترم !

در مورد اینکه چرا ذوالقرنین نام دارد؟ امکاناتش چه بوده، محدوده‌ی حکومتش کجا بود؟ طول و عرض و مشخصات سدی که ساخت چه بود؟ چه زمانی بود؟ آیا این سدّ همان دیوار چین است یا نه؟ سخنان بسیاری بیان شده وبحث در جزئیّات آن چندان مفید نیست. باید دنبال هدف‌ها رفت، نه مسائل جزئی که در آنها هیچ فایده ای دیده نمی شود.

شأن نزول آیه :

الف: قتاده گفته است: یهود درباره‌ی ذو القرنین از پیامبر صلّی الله علیه و سلم سؤال کردند، آنگاه که آیه‌ی« وَ يَسْئَلُونَكَ عَنْ ذِي اَلْقَرْنَيْنِ. . . » نازل شد.(اسباب نزول ۱۷۲).

ب: مجاهد گفته است: یک نفر نزد پیامبر صلّی الله علیه و سلم آمد و گفت: یا رسول الله! من صدقه می‌دهم و صله‌ی رحم را به جا می‌آورم و اینها را فقط به خاطر جلب رضایت خدا انجام می‌دهم. مردم عمل مرا باز می‌گویند و مرا ستایش می‌کنند و مسرور می‌شوم و به خود می‌بالم. پیامبر صلّی الله علیه و سلم سکوت کرد و چیزی نگفت. آنگاه الله متعال آیه :« فَمَنْ کٰانَ یَرْجُوا لِقٰاءَ رَبِّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلاً صٰالِحاً وَ لاٰ یُشْرِکْ بِعِبٰادَةِ رَبِّهِ أَحَداً» نازل شد.(تفسیر قرطبی ۱۱/۷۰).

إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَآتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا ﴿۸۴﴾

ما به او در زمین، قدرت و تمکّن دادیم و از هر چیزی [که برای رسیدن به هدف هایش نیازمند به آن بود] وسیله ای به او عطا کردیم. (۸۴)

تفسیر :

یعنی ما به ذوالقرنین در روی زمین قدرت و نفوذ و برتری دادیم؛ با اسباب و تمهیداتی که برایش فراهم ساختیم، آن‌گونه که او در روی زمین امکان و دسترس تمام داشت تا هر کجا که بخواهد برود و هرگونه که بخواهد عمل کند.

فَأَتْبَعَ سَبَبًا ﴿۸۵﴾

(راه شمال را درپیش گرفت و) از وسیله (و ابزار ممکن) استفاده کرد. (۸۵)

ذوالقرنین راهی را درپیش گرفت که برایش میسر گردید، و رهسپار غرب شد.

مفسر «تفسیر انوار القرآن»می نویسد :« فَأَتْبَعَ سَبَبًا؛ پس در پی سببی افتاد یعنی: ذوالقرنین در پی راه و وسیله‌ای افتاد که او را به محل غروبگاه آفتاب برساند. این تعبیر به این حقیقت اشاره دارد که کارهای ذوالقرنین همه در بند اسباب بود، نه از باب خرق عادت.

یعنی ذوالقرنین از آن وسایل کار گرفت و آن راه‌ها را با جدیت و نیرومندی و با همت و تکلیف اورتعقیب کرد.

در این هیچ جای شکی نیست که : خداوند متعال بر همه‌ی هستی واسباب طبیعی، حاکم است و به هر کس بخواهد مکنت و قدرت می‌دهد. **«مَكَّنَّا لَهُ»** ولی بهره برداری صحیح، در سایه‌ی حسن نیّت و حسن تدبیر انسان است. **«فَأَتْبَعَ سَبَباً»** مهم‌تر از داشتن امکانات و قدرت، خوب استفاده کردن است.

ازتأریخ زندگی ذوالقرنین معلوم می شود که وی علاوه بر داشتن امکانات، از دانش بکارگیری أسباب خوبی نیز برخوردار بود.

حَتَّى إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَوَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا قُلْنَا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِمَّا أَنْ تُعَذِّبَ وَإِمَّا أَنْ تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًا ﴿۸۶﴾

تا زمانی که به محل غروب آفتاب رسید، آن را چنین یافت که (گویی) در چشمه دارای گل سیاه فرو می‌رود، و در آن نزدیکی قومی را یافت. گفتیم: ای ذوالقرنین! (اختیار داری) یا عذاب (شان) می‌دهی و یا به آنها خوبی و احسان می‌کنی؟ (۸۶)

چون ذوالقرنین به محل غروبگاه آفتاب رسید در دید چشمی، چنین به نظرش آمد که گویی آفتاب در چشمه‌ای گرم، گل آلود و سیاه غروب می‌کند.

امام رازی گفته است: وقتی ذو القرنین به مغرب رسید و در مقابلش اثری از عمارات نیافت، دید آفتاب گویا در چشمه غروب می‌کند و چنین چشمه‌ای تیره می‌باشد، اگر چه در حقیقت چنین نبود، همان‌طور مسافر بحری تصور می‌کند که آفتاب دربحرراطوری

می بیند که گویا در بحر غرق می شود؛ زیرا ساحل را نمی‌بیند، در صورتی که آفتاب در ورای بحر غروب می‌کند.(تفسیر کبیر ۱۶۶/۲۱).
«حمئه»: گل آلود سیاه. به قولی: چون ذوالقرنین به‌ساحل اُقیانوس رسید، به نظرش چنین آمد که آفتاب در آبی گل‌آلود و سیاه غروب می‌کند.
درتفسیر فی ظلال القرآن آمده است: مغرب الشمس،جائی استکه بیننده آفتاب را می‌بیند در آنجا پشت اُفق نهان می‌گردد. مغرب هم با توجه به مکانها مختلف می‌شود. برخی از جاها بیننده چنین می‌بینِدکه آفتاب پشت‌کوه غروب می‌کند. در جای دیگری چنین می‌بیند که در آب غروب می‌کند، همان‌گونه که در اُقیانوسهای فراخ و- در ابحار وضع بدین شکل است. گاهی نیز بیننده چنین می‌بیندکه آفتاب در میان ریگ ها غروب می‌کند، همان‌گونه‌که در بیابانهای وسیع وبدون موانع که تا چشم‌کار می‌کند سینه کشیده است و گسترش یافته است وضع بدین منوال است.
ظاهراً از نص آیهٔ قرآنی چنین معلوم می شود که: ذوالقرنین به سمت غرب بار سفر بربسته است تا به نقطه‌ای در ساحل اقیانوس اطلس رسیده است و چنین دیده است که آفتاب در آب غروب می‌کند. آنجا را بحر تاریکیها نیز نامیده‌اند وگمان برده‌اند خشکی در آنجا به پایان میرسد.
أرجح این استکه آنجا مصب یکی از رودخانه‌ها بوده است، جائی که گیاهان زیادی می‌رویند و پیرامون گیاهان‌گل لزج و چسبنده است و لجنزار سیاه و بد بوئی را تشکیل می‌دهند، و برکه‌هائی در آنجا یافته می‌شوند، گویا چشمه‌های آب هستند ... ذوالقرنین آفتاب را دید در آنجا غروب می‌کند:« وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ ».
به نظرش آمد که آفتاب گویا در چشمه گل‌آلود تیره‌رنگی فرو می‌رود.
امّا برای ما دشوار استکه خود مکان را معین‌کنیم. چرا که نص قرآنی آن را مشخص و محدود نفرموده است. منبع مورد اعتماد دیگری هم در دسترس نداریم تا در تعیین مکان بر ان تکیه‌کنیم. هر سخنی جز این هم محل اعتماد نبوده و از لغزش درامان نیست، چون به منبع صحیح و درستی استناد نمی‌جوید.
«وَ وَجَدَ عِنْدَهَا قَوْماً » درکنار این لجنزار سیاه و بدبو، ذوالقرنین قومی را یافت:
« قُلْنَا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِمَّا أَنْ تُعَذِّبَ وَ إِمَّا أَنْ تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْناً» به طریق الهام پروردگارش به وی دستور داد ای ذو القرنین! هرگاه آن‌ها به الله ایمان نیاورند؛ یا به قتل، یا به اسارت عذاب‌شان نماید و یا هم با آنان روش بهتری در پیش گیرد؛ همچون دعوت‌شان به راه هدایت همراه با نرمی و بردباری.
مفسران در این مورد در تفاسیر خویش می نویسند: آن قوم کافر بودند. از این رو الله متعال ذو القرنین را مخیر کرد که یا آنها را به قتل برساند و یا نسبت به آنها راه نیکی را پیش گیرد و آنها را به اسلام بخواند.

قَالَ أَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَى رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُكْرًا ﴿٨٧﴾

ذوالقرنین گفت: اما هر که [با کفر، فساد و گناه] ظلم کند،او را عذاب خواهیم داد باز در آخرت به‌سوی پروردگارش برگردانیده می‌شود و او (الله نیز) او را عذاب بسیار سخت می‌دهد.(۸۷)
تفسیر :

ذوالقرنین به امید توبه‌ی ظالمان بود بناً در مجازات شان عجله وشتابی بخرچ نداد.«مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ» ذوالقرنین گفت: اما هر کس به خداوند متعال کفر ورزد، به زودی در دنیا مجازاتش خواهم کرد.
از کلمات «نُعَذِّبُهُ، فَيُعَذِّبُهُ » درآیه مبارکه معلوم می شود که عذاب دنیا، مانع مجازات در آخرت نیست. « ثُمَّ يُرَدُّ إِلَى رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ » به زودی در دنیا مجازاتش خواهم کرد سپس روز قیامت هنگامی که به سوی پروردگار باز گردد، او وی را در آتش جهنم به طور همیشهٔ جاوید عذاب خواهد کرد.
«عَذَابًا نُكْرًا» **«عذابی سخت»** نکرا: یعنی: بسیار سخت و دشوار. باید گفت که : عذاب دنیوی ، شناخته شده و معلوم است، ولی عذاب آخرت ناشناخته است. که الله متعال مارا ازآن نگاه دارد.

وَأَمَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُ جَزَاءً الْحُسْنَى وَسَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا﴿٨٨﴾

و اما کسی که ایمان آورد و کار شایسته انجام داد، پس (در آخرت) پاداشی نیکو دارد، و ما به امر خود در باره او سخن آسان خواهیم گفت.(۸۸)
تفسیر :
ازفحوای آیهٔ مبارکه معلوم می شود که: رهبران الهی باید با درنظرداشت قوانین آسان بر مردم، حکومت کنند. برخورد شدید با ظالمان و نرمش با مؤمنان، شیوه‌ی رهبران الهی است. وظیفه رهبر و حاکم الهی، اجرای عدالت ومبارزه با ظلم و آسان کردن مقرّرات اجتماعی است.
در تشویق وپاداش باید سرعت گرفت، ولی بالعکس در مجازات و عذاب نباید عجله صورت گیرد. زیرا حرف «سین» در **«سَنَقُولُ»** نشانه تسریع وحرف «سوف» نشانه تأخیر و معنایی است. طوریکه در آیهٔ مبارکه می فرماید: **«وَ سَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنا يُسْراً»** و در دنیا کار را بر او آسان می‌گیریم و تکلیف شاق و سخت را بر او فرض نمی‌کنیم بلکه تکلیف آسان و میسر از او می‌طلبیم.
پادشاه عادل ذوالقرنین ،طریقه‌ی دعوت آنها را به نیکی برگزید. پس هر کس ایمان آورد در دنیا با او به نیکی عمل می‌شود و در آخرت به بهشت وارد می‌شود و خداوند او را یاری خواهد داد و کارش را آسان خواهد کرد و هر کس بر کفر ماندگار شود در دنیا و آخرت شکنجه خواهد دید.

ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا ﴿٨٩﴾

سپس از اسبابی (که در اختیارش بود) استفاده کرد.(۸۹)
تفسیر :
در تأریخ بشریت دیده می شود که: شخصیت های متعهد وصالح دارای پیگری وپشت کار اند، با داشتن همه نوع امکانات رفاهی، برای نجات محرومان و گسترش عدالت حرکت می‌کنند. ذوالقرنین، پس از سفری به سوی غرب واقامه‌ی نظام عادلانهٔ دینی در میان ساحل‌نشینان، یکجا با سر بازانش به سوی مشرق بازگشت تا از وسایل و اسبابی که الله متعال به وی بخشیده بود، با تمام جدّیت ازآن کار گیرد. رسالت مهم همانا؛هدایت و خدمت به مردم است، فرق نمی کند که: درشرق باشد و یا هم در غرب.

حَتَّى إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطْلُعُ عَلَى قَوْمٍ لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِهَا سِتْرًا ﴿۹۰﴾

تا اینکه به محل طلوع آفتاب رسید(و) دید که آفتاب بر مردمانی می‌تابد که برای آنها در برابر تابش آن پوشش و لباسی قرار نداده‌ایم. (۹۰)

تفسیر :

«مَطْلِعَ الشَّمْسِ»: هدف از آن قسمت شرق جهان معمور آن روزی است.

«سِتْراً»: پرده و پوشش. مراد جامه یا خانه است.

و چون ذوالقرنین به طلوع گاه آفتاب رسید. از جهت مشرق به آخرین نقطه‌ی معموره رسید که بیننده تصور می‌کند آفتاب از آنجا طلوع می‌کند. یعنی: به اولین منطقه‌ای از زمین رسید که آفتاب د از آن برمی‌آید.

«وَجَدَهَا تَطْلُعُ عَلىٰ قَوْمٍ لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِهَا سِتْراً (90)»: در آنجا اقوامی را یافت که لباس، سقف وبصورت کل هیچ پوششی به تن نداشتند تا آنها را از حرارت آفتاب محفوظ بدارد. مؤرخان می نویسند که حتی؛ درختی هم وجود نداشت که ایشان را از آزار آفتاب سایه‌بان باشد. بصورت کل آنان قومی پابرهنه، لوچ وعریان هستند که در پناه ساختمان و آبادی‌ای قرار ندارند.(مانند ساکنان برخی از نواحی کشور سودان و اواسط آفریقای امروزی.) وقتی آفتاب طلوع می‌کرد وارد چُقری ها و پناه گاه ای شان می شدند، و هنگام غروب آفتاب برای کسب و کار بیرون می‌آمدند. بصورت کل گفته می‌شود که آنها در سرزمینی بودند که ساختمانی در آن یافت نمی‌شد و آنها را زنج می‌گفتند.(زاد المسیر ۱۸۷/۵ و طبری ۱۴/۱۶).

كَذَلِكَ وَقَدْ أَحَطْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْرًا ﴿۹۱﴾

اینچنین بود (داستان قدرت ذی القرنین) و به راستی ما از آنچه در اختیار داشت (و انجام می داد) کاملاً آگاه بودیم.(۹۱)

تفسیر :

«كَذَٰلِكَ»: همان‌گونه رفتار کرد. یعنی: مؤمنان مشرِق زمین را رها کرد و کافران آنجا را به قتل رساند، همان‌گونه که در حق مردمان مغرب زمین چنین کرده بود. یا این که: این چنین بود کار ذوالقرنین.

«كَذٰلِکَ وَ قَدْ أَحَطْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْراً»: خداوند متعال بر آنچه که نزد ذوالقرنین از أسباب وآلات نظامی و لشکر و غیره بود، آگاهی کامل داشتیم. «أَحَطْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْراً»: (بازگویی سفرهای ذوالقرنین و حوادث و گفتگوهای او با مردم، نمونه‌ای از احاطه‌ی علمی خداوند است.) هدف این است که: کثرت ابزار و آلات و لشکر و سپاه او به‌جایی رسیده بود که جز علم خدای دقیق سنج آگاه، علم هیچ کس دیگر به آن احاطه نداشت.

ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا ﴿۹۲﴾

سپس از أسبابی (که در اختیارش بود) استفاده کرد. (۹۲)

تفسیر :

برای مردان خدا، توقّف ازفعالیّت و فراغت وبازنشستگی معنی ندارد. بناً سپس ذوالقرنین با به کارگیری نیرو، تجهیزات و وسایلی که حق‌تعالی به وی بخشیده بود با همت و

پایداری مسیرش درراه سوم در بین مشرق و مغرب از جنوب به‌سوی شمال است را درپیش گرفت که از سمت شمال او را به کوه‌های بلند و سر به فلک کشیده می رساند.

حَتَّى إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمَا قَوْمًا لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا ﴿٩٣﴾

تا آن که در میان دو بند (کوه) رسید. و در ورای آن دو بند، قومی را یافت که که هیچ سخنی را به آسانی نمی فهمیدند. (۹۳)

تشریح لغات واصطلاحات :

«السَّدَّيْنِ»: تثنیه سَدّ، به معنی مانع و حاجز، و گاهی به کوه گفته می‌شود. هدف از دو کوه سلسله جبال سرزمین قفقاز میان دریای خزر و دریای سیاه است.

«بَيْنَ السَّدَّيْنِ»: شاید مراد تنگه «داریال» باشد که در نقشه‌های موجود، میان «وادی کیوکز» و «تفلیس» نشان داده می‌شود.

«مِن دُونِهِمَا»: جدای از مردمان مغرب زمین و مردمان مشرِق زمین. در جلو آن دو کوه. در فراسوی آن دو کوه.

تفسیر :

مفسران بدین باور اند که این دو سد، دو کوه در ناحیه ارمنستان و آذربایجان است، طبری گفته است: سد عبارت است از حایل بین دو چیز و در اینجا عبارت است از آن دو کوه که حایل بین آن دو منطقه گشته است.

و ذو القرنین در بین یأجوج و مأجوج مانع و حائلی بنا نهاد تا شر آنها را از آن قوم کم کند و قطع نماید.

«وَجَدَ مِنْ دُونِهِمٰا قَوْماً لاٰ يَكٰادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلاً(93)»: در فراسوی آن دو کوه با قومی عقب افتاده روبرو شد که تقریباً سخن دیگران را نمی‌فهمیدند. این قوم زبان مخصوص به خود را داشته و به فهم سخن مردمان دیگر نزدیک نبودند.

مفسران گفته‌اند: آن قوم به دلیل این که زبان عجیب و غریبی داشتند و دیر مطلب را متوجه می‌شدند و کمتر با دیگران اختلاط داشتند، حرف دیگران را درک نمی‌کردند و جز به وسیله‌ی مترجم زبانشان فهمیده نمی‌شد.

صاحب «المنیر» می‌گوید: «این قوم از صقالبه اند که در شرق بحیره سیاه در سدی استوار و منیع میان دو کوه نزدیک شهر «باب‌الابواب« یا «دربت» در کوهی به نام «قوقاف» زندگی می‌کنند و جهانگردان قرن حاضر آن را کشف کرده‌اند.«تفسیر انوار القرآن».

خوانندهٔ محترم !

در سورهٔ کهف ما شاهد سه حادثه هستیم که: در هر سه، آن حرکت و هجرت وجود دارد: هجرت اصحاب کهف، هجرت حضرت موسی علیه السلام برای دیدار خضر، وهجرت ذوالقرنین؛ **اوّلی** هجرت برای حفظ ایمان است، **دوّمی** برای تحصیل دانش و **سوّمی** برای نجات محرومان می‌باشد.

قَالُوا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَى أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا ﴿٩٤﴾

گفتند: ای ذوالقرنین! همانا یأجوج و مأجوج سخت در این زمین فساد می‌کنند، آیا ممکن است ما مزدی براي تو قرار دهيم كه ميان ما و آنها سدي ايجاد كني ؟(۹۴)

تشریح لغات واصطلاحات :

«خِراج»: چیزی است که از زمین خارج می‌شود، و «خَرج» به آنچه از مال خارج می‌گردد گفته می‌شود.
تفسیر :
آن قوم به ذو القرنین گفتند: ای ذو القرنین! در حقیقت دو قبیلهٔ یأجوج و مأجوج؛ با کشتار، اسارت، ستم، تسلط زور گیرانه بر اموال مردم و راهزنی، در زمین فساد می‌کنند یاجوج و ماجوج-دو قبیله بودند که خلقتی نامتوازن داشتند، بعضی از آنها بسیار بلند قد و بعضی بسیار کوتاه قد بودند.(این مطلب از علی و ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است ـ صفوة التفاسیر).
« قَالُوا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ» گفتند: ای ذوالقرنین! این تعبیر مفید آن است که ذوالقرنین سخنان شان را فهمید و سخن خویش را نیز به آنان فهماند.
به قولی: فهمیدن سخنشان از سوی ذوالقرنین از جمله اسبابی بود که خداوند متعال به او داده بود.
به قولی دیگر: آنها این سخن را به ترجمان‌شان گفتند تا او به ذوالقرنین بگوید:
مفسران در تفاسیر خویش می نویسند؛ قوم یأجوج و مأجوج ، قوم آدمخوار بودند، در بهار بیرون می‌آمدند، هر سبزه و علفی را می‌خوردند و هر گیاه خشکی را با خود می بردند.
«فَهَلْ نَجْعَلُ لَکَ خَرْجاً»: این قوم به ذوالقرنین پیشنهاد کرد؛ آیا می‌توانیم قسمتی از اموال خود را به عنوان مالیات در اختیار شما قرار دهیم.
«عَلَىٰ أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُمْ سَدًّا» (94): تا سدی بزرگی بسازی که ما را از شر وجلو هجوم یأجوج و مأجوج مصون بدارد.

خوانندهٔ محترم !

قصه ها، حوادث وداستان های قرآنی چه زیبا وآموزنده أند؛ بطور مثال در درآیهٔ 77 همین سوره خواندیم که قومی حاضر نشدند حتی لقمه نانی به دو پیامبر(موسی علیه السلام وخِضر علیه السلام اعطا نمایند، ولی در این آیهٔ مبارکه، در یافتیم که قوم حاضر شدند وخودشان پیشنهاد داند تا غرض دفع خطر ودفع مظالم وهجوم قوم یأجوج و مأجوج حاضرند سرمایه‌گذاری کلان دراختیار ذوالقرنین قرار دهند.
در این شکی نیست هرجا مردم احساس ضرورت کنند، سرمایه‌گذاری هم می‌کنند. در البحر آمده است: بدین ترتیب مؤدبانه از او درخواست کرده‌اند که بذل مال را از آنان بپذیرد. (البحر ۶/۱۶۴).
ازجانب دیگر ازفحوای آیهٔ مبارکه با زیبای خاصی در یافتیم که: نیاز به امنیّت بیش از مسکن ولباس است. «نَجْعَلُ لَكَ خَرْجاً عَلى أَنْ تَجْعَلَ ... سَدًّا »: انسانهای که در برابر آفتاب، سایه‌بان ولباس نداشتند، ازذوالقرنین امنیّت خواستند، نه لباس وسر پناه.
همچنان از فحوای آیهٔ مبارکه دریافتیم: در جوامع انسانی، امنیّت وآسایش نسبت به نان ولباس از اهمیّت خاص وبخصوص برخوردار است.

مختصری درمورد قوم یأجوج و مأجوج :

یأجوج و مأجوج نام أقوامی است که به احتمال قوی درمغولستان فعلی چین زندگی بسر می برند. نام قبیلهٔ یأجوج و مأجوج فقط دوباردر قرآن عظیم الشأن تذکر رفته است، یکی در این سورهٔ مبارکه ودیگری در آیهٔ 96 سورهٔ أنبیاء طوریکه می فرماید: «حَتَّى إِذا

فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَ مَأْجُوجُ وَ هُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ » تا آن زمان كه (راه بر) يأجوج ومأجوج گشوده شود وآنان از هر بلندی بتازند و به سرعت عبور كنند.
اکثریت مفسّران و مؤرّخان، با استفاده از قرائن موجود بدین باور اند که: مراد از یأجوج و مأجوج همان قبایل مغول و تاتار می‌باشند.
ابن کثیر می‌گوید: یأجوج و مأجوج دو طایفه ترک‌تبار و از سلاله آدم هستند.(بعضی گفته‌اند که این دو قبیله از کشور چین برمی‌خیزند و آنچه این فرضیه را تقویت می‌کند این است که نژاد ملت چین و ملت ترک یکی است و حتی در اشکالشان نیز به یکدیگر شباهت فراوانی دارند والله اعلم).
برخی دیگری از مفسران می فرمایند: یأجوج و مأجوج دو قبیله از بشر و به‌قولی از طایفه أتراک‌اند. فساد افگنی‌شان در زمین بنا به روایتی: عبارت بود از ظلم، جفاجویی، کشتار و دنبال کردن سایر راه و روش‌های فسادآلود. نقل است که آنان درفصل بهار بیرون می‌آمدند و هیچ سبزه‌ای را نمی‌گذاشتند مگر که آن را می‌خوردند و هیچ چیز خشکی را نمی‌یافتند مگر این‌که آن را بر می‌داشتند و می‌بردند.
صاحب تفسیر «المنیر» به نقل از تفسیر «مراغی» می‌گوید: «یأجوج و مأجوج دو قبیله از اولاد یافث بن نوح اند، یأجوج از قوم تاتار و مأجوج از قوم مغول است و اصلشان از پدر واحدی است که »ترک» نامیده می‌شد.
برخی از مفسران می فرمایند که: یأجوج و مأجوج گروهی از نوادگان یافث یکی از فرزندان نوح هستند که چون مردم زمین را مورد آزار و اذیت قرار می‌دادند، ذوالقرنین آنها را داخل سدی محبوس کرد تا خداوند اجازه خروجشان را صادر سازد.
{نوح علیه السلام چهار فرزند داشت به نام‌های: حام، سام، یام و یافث. یام که همان کنعان باشد که در طوفان غرق شد و نسل کنونی بشر زاده سه فرزند دیگر وی هستند. از سام، عرب، فارس و رومیان به وجود آمدند، از یافث ترک‌ها و سقالبه و یأجوج و مأجوج پدیدار شدند و از حام قبطیان و سودان و بربریان زاده شدند. این نسب‌بندی در حدیثی از رسول اکرم ﷺ به روایت حافظ ابوبکر بزاز نقل شده است. البته ابن عبدالبر آن را به سیعد بن المسیب رحمه‌الله نسبت داده است والله اعلم}.
برخی از مفسران بدین عقیده اندكه: این دو قبیله در بخش شمالی آسیا ساکن بودند و قلمروشان از تبت و چین تا اقیانوس منجمد شمالی امتداد داشته و از ناحیه غربی به سرزمین ترکستان منتهی می‌شود و چنگیزخان منسوب به آنان است. سپس می‌افزاید: ولی صحیح‌تر این است که یأجوح و مأجوج قومی ستمگر و ظالم هستند که پیشینیان‌شان از بحیره طبریه می‌گذرند وخداوند متعال در هنگام نزول عیسی علیه السلام از آسمان، آنان را بر می‌انگیزد چنان‌که در صحیح مسلم و شرح نووی بر آن، آمده است.«تفسیر انوار القرآن».
مؤرخان درتحقیقات خویش می نویسند: سرزمینی که، در بین دو سد در خاور دور در وسط قاره‌ی آسیا قرار گرفته بود و اهالی آنجا همچون انسان‌های نخستین زندگی می کردند هیچ دین و آیین آسمانی به آنها نرسیده بود و در بی‌خبری کامل قرار داشتند. گروه‌هایی از لشکریان یأجوج و مأجوج در مسیر خود هر چند مدت یک بار بر آنان می‌تاختند و آنان را مورد ستم و اذیت و آزار قرار می‌دادند. لشکریان یأجوج و مأجوج به هر جا می‌رفتند، درآنجا فساد برپا می‌کردند، ستم می‌کردند و سرها می‌بریدند. بعضی

مواقع آن‌قدر قتل و کشتار به راه می‌انداختند که جوی خون روان می‌شد و مردم را با این حال رها می‌کردند و هیچ‌گونه کمک و یاری به آن‌ها نمی‌نمودند. این ستمگری‌ها و وحشیگری‌های آنان بطور متداوم ادامه داشت و اهالی بین دو سد قادر به مقاومت و مقابله با آنان نبودند و نمی‌توانستند آنان را از سرزمین و دیار خود برانند.

در حدیث نواس‌بن سمعان آمده است که: «بعد از اینکه حضرت عیسی، مسیح دجال را نزد دروازه شهر لدّ می‌کشد، خداوند به عیسی علیه السلام وحی می‌کند که مردمی از بندگانم را خارج نموده‌ام که هیچ کس حتی تو نیز یارای مقابله با آنها را ندارد. بندگانم را به کوه طور پناه ده، خداوند یأجوج و مأجوج را فرستاده که از هر تپه‌ای سرازیر می‌شوند، حضرت عیسی و همراهانش به خدا پناه می‌برند و خداوند کرمی را مأمور آنها کرده و آنها را همچون مرگ یک نفر نابود می‌سازد و عیسی و یارانش به زمین برمی‌گردند، ولی حتی یک وجب از زمین را که بوی گندیده و متعفن آنها درامان مانده باشد نیز پیدا نمی‌کنند که دیگر بار عیسی و یارانش به خدا پناه می‌برند و خداوند پرندگانی با گردنی همچون گردن شترهای عظیم‌الجثه و قوی هیکل را می‌فرستد و آنها را به جایی که خدا بخواهد انتقال می‌دهند، سپس خداوند بارانی را به مدت چهل روز می‌فرستد که به همه نقاط زمین از شهرها گرفته تا صحراها می‌رسد و زمین را به صورتی شستشو می‌دهد که مثل آیینه پاک و منزه می‌گردد، به زمین گفته می‌شود ثمراتت را برویان و برکاتت را بیرون بریز تا جایی که گروهی از مردم از یک انار می‌خورند و زیر پوستش نیز سایه می‌گیرند» تا آنجا که فرمود: «در این حالت خداوند نسیمی لطیف و خوش می‌فرستد که به زیر بغل مؤمنان نفوذ کرده و روحشان را می‌گیرد و فقط فاسدان و تبهکاران می‌مانند که الاغ وار و حیوان‌صفت بر یکدیگر سوار می‌شوند و قیامت بر همین مردمان به پا می‌شود».

در حدیث صحیح آمده است که «روز قیامت خداوند به حضرت آدم دستور می‌دهد که جهنمیان را به جهنم بفرست. آدم می‌پرسد: چند درصد را؟ می‌فرماید: از هر یک هزار نفر 999 نفر را به جهنم و یک نفر را به بهشت بفرست و آن زمانی است که کودکان از ترس و وحشت پیر می‌شوند و زنان حامله سقط جنین می‌کنند، ندا زده می‌شود: مژده دهید که یأجوج و مأجوج فدیه شما خواهند بود و در روایتی: « در میان شما دو قوم به نام‌های یأجوج و مأجوج هستند که هر جا باشند، اکثریت را تشکیل می‌دهند».(به روایت بخاری، مسلم و احمد.).

قَالَ مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا ﴿٩٥﴾

(ذو القرنین) گفت: آنچه پروردگارم (از ثروت و نیرو و قدرت) در اختیار من گذاشته، بهتر است (از ثروت شما). پس مرا با نیروی (بازو) مدد کنید، تا میان شما و آنها سد بزرگ ومحکمي بسازم.(٩٥)

تشريح لغات واصطلاحات :

«مَكَّنِّي»: دستیابی و دسترسیم داده است. قدرت و توانائیم بخشیده است.

« ردما»: ردم: سدّ محکم و نیرومند. اصل آن گرفتن شکاف با سنگ است. «ردمت الثلمة: سددتها» ویا«ردم» به بستن شکاف، «صدف» به کناره وجانب، «قطر» به مس گداخته و «زُبَرَ» به قطعه‌های بزرگ آهنی گفته می‌شود.

تفسیر :

«قَالَ مَا مَكَّنِّی فِیهِ رَبِّی خَیْرٌ»: ذوالقرنین گفت: «آنچه پروردگارم به من دسترس داده است» یعنی: آنچه حق تعالی برایم از قدرت و ملک گسترانده و تمکن بخشیده است «بهتر است» از خراج شما و مرا به خراج شما نیازی نیست. ملاحظه می شود که: پیامبران برای رسالت و هدایت مردم، درخواست پول و مادیات از آنان نداشتند.

«فَأَعِینُونِی بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَیْنَکُمْ وَ بَیْنَهُمْ رَدْماً (95)»: امکانات مردمی را در راه مصالح آنان باید به کار گرفت ولی مرا به نیروی کاری یعنی نیروی انسانی خود یاری کنید تا میان شما و آنان سدی استوار که آزارشان را از شما دفع کند، بنا کنم. تا بدینوسیله در بین شما و آنها سد و حصاری محکم و استوار می‌سازم و حایل و مانعی محکم بنا می‌نهم.

بدین ترتیب ذوالقرنین شهامت خود را نشان داده و از قبول مالیات آنها امتناع ورزید و ساختن سد را داوطلبانه به عهده گرفت و فقط به کمک نیروی انسانی اکتفا کرد.

آتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ حَتَّى إِذَا سَاوَى بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ انْفُخُوا حَتَّى إِذَا جَعَلَهُ نَارًا قَالَ آتُونِي أُفْرِغْ عَلَيْهِ قِطْرًا ﴿۹۶﴾

قطعات بزرگ آهن برایم بیاورید، (و روی هم بچینید)» تا وقتی که کاملاً میان دو کوه برابر کرد (و پوشانید)، گفت :«(در اطراف آن آتش بیفروزید) و در آن بدمید» (آنها دمیدند) تا وقتی قطعات آهن را سرخ و گداخته کرد. گفت:«(اکنون) مس ذوب شده برایم بیاورید؛ تا بر روی آن بریزم.(۹۶)

تشریح لغات واصطلاحات :

«زُبَر»: جمع زبرة. قطعات.

«سَاوَی»: برابر و همسان کرد. هر دو سو را یکی کرد.

«الصَّدَفَیْنِ»: دو جانب دو سو.

«أُفْرِغْ»: بریزم.

«قِطْرًا»: مس گداخته.

تفسیر :

طوریکه ذوالقرنین گفت:«آتُونِی زُبَرَ اَلْحَدِیدِ» برای من قطعات آهن‌های بزرگی که در ساختمانهای بزرگ وحجیم به کار می‌رود، **بیاورید**. «حَتّیٰ إِذٰا سٰاویٰ بَیْنَ اَلصَّدَفَیْنِ».

«صدفین»: دو جانب کوه است. یعنی: آنها برایش قطعات آهن را آوردند و پس از آنکه او زیر بنا و شالوده سد را ریخت، شروع به چیدن آهن‌ها در میان دو کوه کرد و میان دو کوه را از آهن انباشت تا آن را همسطح کوه ساخت یعنی دیوار را به میزان دو طرف کوه بالا آورد.

«قَالَ أَنْفُخُوا»: بعد از آن به عمله وکارگران: گفت **«بدمید»** بر این قطعات آهن با آتش و دمه‌های آهنگری »حَتّٰی إِذٰا جَعَلَهُ نٰاراً »: تا آن آهن متراکم و أنباشته شده داغ شد و از شدت حرارت گداخته شد.

به قولی: او به نهادن یک دسته از قطعات آهن و سنگ بر روی هم فرمان داد آنگاه بر آنها هیزم و زغال ریخت و دستور داد که بر آنها آتش افروخته و با دمه‌ها بدمند تا آنکه حرارت حاصله، آهن‌ها را تا سرحد ذوب داغ ساخت ـ و چون بر آهن آتش افروزند، همانند آتش سرخ و مذاب می‌گردد.«قٰالَ آتُونِی أُفْرِغْ عَلَیْهِ قِطْراً (96)»گفت: مس ذوب شده برایم بیاورید تا بر آن بریزم.

سپس مس مذاب را آوردند و ذوالقرنین آن را بر روی این لایه از آهن و سنگ ریخت و همین‌طور لایه‌های دیگر را بر روی آن قرار داد.

«قطر»: مس گداخته را می گویند.

امام رازی در تفسیر خویش در این مورد می نویسد: وقتی قطعات آهن را آوردند آنها را روی هم چید تا بین دو کوه را تا قله مسدود کرد، آنگاه با دمه در آن دمیدند تا داغ و گداخته شد، آنگاه مس مَذاب را بر آهن داغ ریخت و به هم چسبیدند و به صورت کوهی محکمی وآهنین مبدل شد.

فَمَا اسْطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا ﴿٩٧﴾

(هنگامی سد محکمی ساخت) پس آنها (= یأجوج و مأجوج) اصلاً نتوانستند بر آن بالا روند، و نتوانستند آن را سوراخ کنند.(٩٧)

تفسیر :

سدّ ذوالقرنین چنان محکم، منیع، استوار وبزرگ بود که نمی‌توانستند آن را خراب کنند یا از آن بگذرند، طوریکه یأجوج و مأجوج به علت بلندی آن سد نتوانستند از آن بالا روند چنان‌که نتوانستند آن را از پایینش سوراخ نمایند؛ از آنکه بنیادش سخت نیرومند و در زمین فرو رفته بود.

مراغی در تفسیر خود در این مورد می نویسد: « سدی که ذوالقرنین آن را بنا کرد و بعضی از مؤرخان در اوایل قرن پانزدهم میلادی آن را مشاهده کردند، در ورای جیحون (آمودریا) در منطقهٔ »بلخ» نزدیک »ترمذ» قرار دارد و نام آن «باب‌الحدید» یا (دروازه آهن) است که تیمور لنگ از آن گذشت و شاهرخ بر آن گذر کرد چنان‌که مؤرخ اسپانیایی «کلافیگو» در سفر سال «1403م.» خویش به منطقه که به‌عنوان سفیر شاه »قشتاله» در اندلس، به دربار تیمور لنگ می‌رفت، آن را مشاهده کرد، طوریکه در توصیف آن می‌گوید: سد باب‌الحدید بر سر راه میان سمرقند و هند قرار دارد». والله اعلم.

قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا﴿٩٨﴾

[ذوالقرنین پس از پایان یافتن کار سد] گفت: این رحمتی است ازسوی پروردگار من، ولی زمانی که وعده پروردگارم فرا رسد، آن را ویران کرده و با زمین هموار می‌کند، و وعده پروردگارم حق و بازگشت ناپذیر است.(٩٨)

تشریح لغات واصطلاحات :

«دَكَّاءَ» درهم کوبیده و با زمین یکسان شده.

تفسیر :

واقعاً ایجاد امنیّت، از رحمت الهی به شمار میرود. طوریکه در آیهٔ مبارکه خواندیم **«رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي»:** هدف وغایه کلی ساخت سد توسط ذوالقرنین هم برای امنیّت بود.

ذوالقرنین بعد از اِعمار سد گفت: این سدی که آن را در برابر آزار یأجوج و مأجوج مانع قرار دادم، از رحمت حق‌تعالی بر من و بر مردمی است که از من تقاضای اعمار آنرا نمودند.

هدف اساسی اِعماراین همان رساندن خیر و دفع شربود.

«فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّی»: وقتی در نزدیکی قیامت موعد خروج یاجوج و ماجوج از جانب الله متعال فرا رسد خداوند توانا آن را ویران ساخته و با زمین یکسان ومنهدم خواهد

کرد، «وَ كَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا(98)» وعده‌ی خدا در مورد ویران شدن سد و قیام قیامت به طور حتم محقق می‌شود. و او وعده‌اش را خلاف نمی‌کند.
دیده می شود که: شخصیت های الهی، توفیقات خویش را از رحمت خداوند متعال می دانند، و هرگزدرزندگی خویش مغرور نمی‌شوند.
با خاتمه آیهٔ متبرکه، داستان ذی عبرت ذو القرنین هم خاتمه می‌یابد. ودر آیات بعدی بحث در مورد خوف وترس وسختی های روز رستاخیز قیامت مورد بحث قرار می گیرد.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (99 الی 106) در باره فرجام کفر در روز رستاخیز، بحث بعمل می آید.

وَتَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا ﴿٩٩﴾

در آن روز(كه جهان پايان مي‌گيرد) ما آنها را چنان رها مي‌كنيم كه درهم موج مي‌زنند (و خلط شوند)، و در صور دمیده شود، پس آنان را به طور خاص جمع کنیم. (۹۹)

تشریح لغات واصطلاحات :

«يَوْمَئِذٍ»: آن روز که برای باراوّل درصوردمیده می‌شود وقیامت فرا می‌رسد (حاقّه آیه 13).

«نُفِخَ فِي الصُّورِ»: مراد دمیدن در صور برای بار دوم است (زمر آیهٔ 68).

«صُور»: بوق. شیپور (انعام / 73).

«جَمْعاً»: گردآوردن عجیب و غریبی.

تفسیر :

«وَتَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِی بَعْضٍ»: روز رستاخیز انسان‌ها را رها کرده- که از فزونی و کثرتشان - مانند موج دریا به یکدیگر آمده و آشفته می‌شوند. یعنی: در روز خروج یأجوج‌ومأجوج **«رها می‌کنیم تا موج آسا در بعضی دیگر درآمیزند»** یعنی: مردم در روز خروج یأجوج و مأجوج درهم می‌آمیزند و قتل و کشتار بسیار گشته کشتزارها نابود و سرمایه‌ها تلف می‌شود. و همه اینها قبل از برپایی قیامت و قبل از نفخ صور در زمانی است که برای ما معلوم نیست. یا معنی این است: مردم در روز قیامت موج‌آسا درهم می‌آمیزند زیرا خروج یأجوج و مأجوج یکی از نشانه های (کبرای) برپا شدن قیامت ظهور یاجوج و ماجوج هستند؛خداوند می‌فرماید:« حَتَّى إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُم مِّن كُلِّ حَدَبٍ يَنسِلُونَ * وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا يَا وَيْلَنَا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ» (الأنبياء/96-97)«تا زمانی که یأجوج و مأجوج رها می‌گردند و شتابان از هر بلندی و ارتفاعی می‌گذرند [و موجب پریشانی و هرج و مرج در زمین می‌گردند] * در این هنگام وعده راستین خدا (روز قیامت) فرامی‌رسد و به ناگاه چنان وحشتی کافران را فرامی‌گیرد و چشم‌هایشان از حرکت ایستاده و فریادشان بلند می‌شود که ای وای بر ما، ما از این روز غافل بودیم. بلکه ما به خود ظلم کرده‌ایم».

«وَ نُفِخَ فِی اَلصُّورِ فَجَمَعْنٰاهُمْ جَمْعاً(99)»: برای بار دوم در صور دمیده می‌شود، آنگاه همه را در یک مکان برای محاسبه و جزا جمع می‌کنیم و احدی از آن تخلف نمی‌ورزد. یعنی: پس از متلاشی شدن و تبدیل شدن اجسادشان به خاک، آنان را زنده می‌گردانیم سپس همه را به‌سوی محشر گرد می‌آوریم.

باید گفت که: شکسته شدن سدّ ذوالقرنین از نشانه‌های قیامت است.
پیش از قیامت، زمین توسط اقوامی به هرج و مرج کشیده می‌شود.
حدیث صحیحی در دست استکه امام احمد آن را از سفیان ثوری، و او از عروه، و وی از زینب دختر ابوسلمه، و او از حبیبه دختر ام حبیبه دختر ابوسفیان، و او از مادرش حبیبه، و وی از زینب دختر جحش، همسر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده استکه‌گفته است: پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از خواب بیدار شد در حالی‌که چهره‌اش سرخ و برافروخته بود و می‌فرمود:«ویل للعرب من شر قد اقترب . فتح الیوم من ردم یاجوج و ماجوج مثل هذا».وای به حال عرب از دست شر و بلائی که نزدیک گردیده است. امروز از سد یاجوج و ماجوج مثل این گشوده شد ....
آن‌گاه انگشت سبابه یا انگشت شهادت را به سر انگشت ابهام‌که انگشت ستبر وکوتاه دست است چسباند و با آن دو حلقه‌ای تشکیل داد ...گفتم: ای فرستاده خدا آیا در حالی‌که افراد صالحی در میان هستند هلاک می‌گردیم؟ فرموده:«نعم اذاکثر الخبیث».بلی وقتی که ناپاک فراوان گردد.

وَعَرَضْنَا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِلْكَافِرِينَ عَرْضًا ﴿١٠٠﴾

و درآن روز، جهنم را بر کافران عرضه می داریم.(١٠٠)
تفسیر :
در روزی که خلایق جمع می‌شوند،جهنم را به صورتی ترسناک در معرض دید کافران قرار می‌دهیم تا عموماً خوف وترس و هراس آن را مشاهده کنند. تا مشاهده دوزخ زجری بلیغ و رعبی عجیب در آنان پدید آورد.وباید به عرض رسانید که: دلیل عرضه‌ی جهنّم بر کافران، ناشی ازعملکرد و قساوت خودشان در دنیاست.

الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنْ ذِكْرِي وَكَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا ﴿١٠١﴾

(آن) کسانی که چشمانشان از یاد من درپرده ی (غفلت) بود، و توان شنیدن (حق را) نداشتند.(١٠١)
تفسیر :
طوریکه معروف است، اکثراً راه شناخت، بیشتر به وسیله‌ی چشم و گوش صورت می پذیرد، درحالیکه چشمشان در پرده است و گوششان قدرت شنیدن حقّ را نداشتند. واضح است که حقّ را نمی‌فهمیدند، والّا ذکر که دیدنی نیست!
با تأسف باید گفت: همین انسان شنوا به خاطرعناد ودشمنی، درزندگی خویش در پیش می گیرد در نهایت به مرحله ای می رسد که حتی توان شنیدن حقّ را هم از دست می دهد .
«وَ كٰانُوا لاٰ يَسْتَطِيعُونَ سَمْعاً (101) » چشمان آن کافران در دنیا از دیدن قدرت و اقتدار و یگانگی خدا کور بود و به دیدهٔ تدبر و تأمل، عبرت اندوزانه نمی‌نگریستند و بر اثر تیرگی نهادشان توانایی شنیدن کلام خدا را نداشتند.
ابو سعود (رض) فرموده است: این بیان اعراض آنها از دلایل سمعی، و نادیده گرفتن آیات واضح و روشن می‌باشد که انگار کور و کر بودند.(ابو سعود ٣/٢٦٧)

أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِنْ دُونِي أَوْلِيَاءَ إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ نُزُلًا ﴿١٠٢﴾

آیا کسانی که کافر شدند؛ گمان کردند که جزمن بندگان مرابجای من اولیای خودبگیرند؟!
یقینا ما دوزخ را منزلگاه برای کافران آماده کرده‌ایم.(۱۰۲)
تفسیر :
یعنی آیا کافران گمان می‌برند که چنانچه بعضی از بندگانم را به عنوان خدا برگرفته و آنها را پرستش کنند، همچون فرشتگان و عزیر و مسیح بن مریم، آیا گمان می‌برند برای آنان مفید است؟ و آیا گمان می‌برند که من آنها را تعقیب نمی‌کنم وجزا نمی‌دهم؟ !
امام قرطبی گفته است:جواب استفهام حذف شده است وتقدیر آن چنین است: آیا می‌پندارند چنان عملی برای آنان سودمند است و من آنها را کیفر نمی‌دهم؟
«إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ نُزُلاً (102)» ما جهنم را به عنوان جای پذیرایی از آنان آماده کرده، و آن را بسان منزل پذیرایی از مهمان قرار داده‌ایم.
امام بیضاوی گفته است: سرزنش و تمسخر آنها، در آن مکنون است و یادآور این مطلب است که در ورای آن برای آنان عذابی مقرر است که جهنم نسبت به آن بسیار ناچیز و اندک است. (تفسیر صفوة التفاسیر)

قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا ﴿۱۰۳﴾

بگو آیا به شما خبر دهیم که زیانکارترین (مردم) در کارها، چه کساني هستند؟(۱۰۳)
تفسیر :
انسان در معرض غفلت از سود و زیان خویش است در این آیه مبارکه می فرماید که: ای پیامبر! به آن کافران بگو: آیا می‌خواهید به شما بگویم زیانمندترین انسان نزد خدا کیست؟
مفسران در تفسیر آیهٔ مبارکه «بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمالًا» می نویسند که:

الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا ﴿۱۰۴﴾

[آنان] کسانی هستند که کوششان در زندگی دنیا گم شده است و گمان می‌کنند که کار نیک می‌کنند. (۱۰۴)
تفسیر :
«ضَلَّ سَعْيُهُمْ»: قبل از همه باید گفت که هیچ عملی از انسان محو نمی‌شود، گرچه به نظر گم می‌شود. زیانکارترین مردم از نظر عمل کسانی‌اند که در دنیا به خداوند متعال کفر ورزیده، از راه راست منحرف شده و راه اهل دوزخ را در پیش گرفته‌اند ولی با این همه می‌پندارند که در آنچه کرده‌اند، کار خوب انجام داده، بر حق و صواب قرار دارند حال آنکه دربیراهه وگمراهی به سر می‌برند؛ چرا که از رشد و هدایت محروم ساخته شده اند.
مفسران می نویسند که: زیانکاران چند گروهند:
الف: گروهی که کار نیك نمی‌کنند.
ب: گروهی که برای دنیا کار می‌کنند، نه آخرت.
ج: گروهی که کار می‌کنند و می‌دانند که کارشان صحیح نیست.
د: گروهی که در زیانند و می‌پندارند که سود می‌برند.
سه گروه اوّل، ممکن است با توبه به فکر اصلاح خود و جبران بیفتند، ولی گروه چهارم چون به فکر چاره نمی‌افتند، بدترین انسانها اند.

مثل راهبان مسیحی که خود را از لذّات حلال دنیا محروم می‌کنند ومورد انتقاد انبیا نیز هستند، یا مثل زاهدنماهای ریاکار.
ضحاک گفته است: آنها عبارتند از کشیشان و راهبان که به عبادت می‌پردازند و گمان می‌برند عبادتشان مفید است. در صورتی که عبادت آنها قبول نمی‌شود.
«وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً(104) » حال آن که آنها گمان می‌کنند با چنین اعمالی نیکوکار محسوب می‌شوند و عمل نیک انجام داده‌اند. (حافظ در الفتح ۳۲۴/۸ آنرا ذکر کرده است.)
کسانی که اعتقادات صحیحی ندارند و از پندارهای باطل خود پیروی می‌کنند، تنها در یك عمل خسارت نمی‌کنند، بلکه در همه‌ی برنامه‌ها زیان می‌بینند.زیرا معیارارزش هر کاری انگیزه‌ی درست آن است و قرآن نیز با تعابیری همچون:« أَ حَسِبَ يَحْسَبُونَ، لا يَحْسَبَنَ، أَ فَحَسِبْتُمْ و...»از حسابگری‌های متّکی به خیال وپندار بی‌اساس، انتقاد کرده است.

أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا ﴿١٠٥﴾

آنها کسانی هستند که به آیات پروردگارشان و ملاقات او کفر ورزیدند، در نتیجه اعمالشان نیست و نابود شد پس روز قیامت هیچ ارزش (و منزلتی) و وزنی برایشان نخواهیم نهاد.(۱۰۵)

حبط:

«حبط»، در لغت آن است که شکم حیوان به خاطر خوردن گیاه سمّی باد کند و آن را در معرض مرگ قرار دهد که هر کس می‌بیند، طوری فکر می کند ،که این حیوانی سالم و پرگوشت است، در حالی که در شکم آن باد و خودش مسموم است. تباه شدن اعمال انسان را نیز از این رو حبط می‌گویند که آنان توسط گناهان، مسموم و توخالی و درمعرض نابودی قرار گرفته‌اند.
«أُولئِکَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَ لِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمٰالُهُمْ» آن زیانکاران کسانی‌اند که آیات قرآن را تکذیب کرده وزنده شدن بعد از مرگ را انکار ورزیدند، **« فَلاٰ نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ اَلْقِيٰامَةِ وَزْناً (105) »** در نتیجه الله تعالی به سبب کفرشان اعمال‌شان را باطل گردانید و بنابراین آن‌ها را نزد الله در روز قیامت هیچ قدر و قیمتی ومنزلتی نیست .
در حدیث شریف آمده است:« 1754- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «إِنَّهُ لَيَأْتِي الرَّجُلُ العَظِيمُ السَّمِينُ يَوْمَ القِيَامَةِ، لاَ يَزِنُ عِنْدَ اللَّهِ جَنَاحَ بَعُوضَةٍ، وَقَالَ: اقْرَءُوا،«فَلَا نُقِيمُ لَهُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَزۡنٗا» [رواه البخاری: 4729]. (همانا شخص تنومند و چاق در روز قیامت می‌آید، درحالی‌که [به دلیل اندیشه و عمل ناصواب خویش] نزد الله متعال به اندازه بال پشه‌ای هم، وزن و قیمت ندارد اگر خواستید این آیه را بخوانید:«فَلَا نُقِيمُ لَهُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَزۡنٗا» [الکهف: 105]». آری! حدیث شریف ناظر بر کسانی است که در اندیشه وعمل خویش، از مصادیق این آیه می‌باشند.

ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمُ بِمَا كَفَرُوا وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَرُسُلِي هُزُوًا ﴿١٠٦﴾

این است [وضع و حال زیانکاران] به سبب آنکه کفر ورزیدند و آیات من و پیامبرانم را به تمسخره گرفتند.(۱۰۶)
«هزو»: هزو، هزء: مسخره کردن.

نگاهی به آیات (99 الی 106):

1 - اثبات زنده شدن و گردآوری جن وانس در میدان قیامت پس از شیپور دوم،
2 - خودنمایی جهنم در برابر کافران به سبب بی توجهی آنان به دلایل وجود و یکتایی خدا و گوش ندادن به سخن آسمانی، انگار که کر و کور بوده اند.
3 - کافران در انتخاب و پرستش غیر خدا، به خطا رفته اند و از دست آن معبودهای ناحق، کاری ساخته نیست و قطعا آن کافران سود نکرده اند.
4 - زیانکاران در روز قیامت، کسانی اند که جد و جهد دنیای آنان تباه می گردد؛ هر چند خود می پندارند که راه خوبی طی می کنند.
5 - سبب زیان بینی و خسارت، همان کفرورزی به آیات تکوینی و تنزیلی و انکار دوباره زنده شدن است.
6 - مجازات این سیاه بختان چنین است:
الف :تباه گشتن کردار،به هدر دادن کرامت و ارزش والای انسانی خود
ب : چشیدن عذاب آخرت.

خواننده محترم !

درز آیات متبرکه(107 الی 110) در باره ایمان و عمل نیکو، گستره و احاطه ی علم خدا بر همه ی هستی، مورد بحث قرار میگیرد.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا ﴿١٠٧﴾

مسلماً کسانی که ایمان آورده و کارهای نیک انجام داده اند، برای آنها باغهای جنت فردوس (باغهای انبوه) جایگاه مهمانی است.(١٠٧)

« فردوس »:

«الْفِرْدَوْسِ»: بهشتِ برین.(مؤمنون / 11). فردوس ، یکی از نام های بهشت موعود است .در تفسیر کشاف « الکشاف عن حقائق التنزيل و عيون الاقاويل فی وجوه التأويل» زمخشری آمده است:«الفردوس: هو البستان الواسع الجامع لاصناف الثمر». باغی که در آن میوه و گل و سائر اسباب لذات جمع است.

لغویون درمورد کلمه فردوس تفصیلات بیشماری تحریر داشته اند ، بعضی گفته اند کلمه فردوس اصلاً کلمه سریانی است که: به معنای تاکستانیعنی باغ انگور و اصل آن «فرداس» بوده، و بعضی دیگر گفته اند کلمه ای است حبشی و بعضی گفته اند عربی است و به معنای باغ پر درختی است که بیشتر درختانش انگور باشد.ظاهراً مراد از آن وسعت نعمتهای بهشتی است مانند «جَنَّاتِ النَّعِيمِ».

کلمهٔ فردوس بصورت کل دوبار درقرآن عظیم الشأن تذکر رفته است، یکبار در (آیهٔ 107 سورهٔ کهف) وبار دیگر (درسورهٔ مؤمنون - آیهٔ 11) **«الذین یرثون الفردوس هم فیها خـلدون.»** (وارثانی) که بهشت برین را ارث می برند، و جاودانه در آن خواهند ماند.

خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا ﴿١٠٨﴾

در آن جاودانه اند و از آن درخواست انتقال به جای دیگر نمی کنند.(١٠٨)

تفسیر :

«لا يَبْغُونَ عَنْها حِوَلًا» انسان عادت دارند در صورتیکه در یک محل به مدّت طولانی ساکن شود، خستگی احساس می کنند،واگر جای بهتری ببیند، آرزوی انتقال به آنجا را دارد، ولی با وجود جاودانگی بهشت، هرگز بهشتیان آرزوی انتقال از آن را ندارند.
ابن رواحه رضی الله عنه گفته است: نمی‌ترسند از این که از بهشت فردوس اخراج شوند یا آن را عوض کنند.
در حدیث شریف به روایت احمد و ترمذی از عباده‌بن‌صامت (رض)آمده است که رسول الله ﷺ فرمودند: «همانا در بهشت صد درجه است که فاصله هر درجه از آن با درجه دیگر، مانند فاصله میان آسمان و زمین است و بلندترین درجه آن، فردوس است که عرش در بالای آن قرار دارد و رودخانه‌های چهارگانه بهشت از آن جاری می شود پس هرگاه از الله متعال می‌خواستید، از او فردوس را بخواهید».
بعد از اینکه در ایات فوقانی سرانجام کافران واعمالشان را بیان نمود، اعمال مومنان و سرانجام آنان را نیز به بیان گرفته می فرماید :«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا» همانا کسانی که با دلهایشان ایمان آوردند و با اعضا و جوارح خود کارهای شایسته انجام دادند این صفت ، تمام دین از قبیل عقاید و اعمال و اصول و فروع ظاهری و باطنی آن را شامل می شود پس اینان بر حسب تفاوت در جات ایمان و عمل صالحشان باغهای بهشت جایگاه پذیرایی از آنان است.
طوریکه در فوق یاد اوری شدیم که جنت فردوس بالاترین و بهترین جای بهشت است، و این پاداش از آن کسی خواهد بود که ایمان و عمل صالح در او به طور کامل وجود داشته باشد و آنها پیامبران و مقربان هستند. و احتمال دارد که منظور از آن همهٔ منزل های بهشت باشد، پس این پاداش شامل تمام اهل ایمان اعم از مقربین و نیکان و «مقتصدین» میانه روان می شود، وهر یک از این گروهها بر حسب حالت خود در آن قرار می گیرد.
«جنات فردوس» محل مهمانی و ضیافت اهل ایمان و عمل صالح می باشد، و چه پذیرایی بزرگتر از این وجود دارد که همهٔ نعمت هایی را که موجب شادی دلها و ارواح و جسم ها می شود دربر دراد.
در بهشت هر چه انسان بخواهد و چشمها از دیدن آن لذت برند، از قبیل منازل زیبا، و باغهای سرسبز، و درختان پر میوه، و همسران زیبا، و پرندگان ترانه خوان ، و خوردنی های لذیذ و خدمتگذاران و فرزندان و نهرهای جاری، و منظره های زیبا و جمال ظاهری و معنوی و نعمت همیشگی وجود دارد.
«خَالِدِينَ فِيهَا» درآن جاودانه می مانند، در بهشت نعمت های کامل هستند، و کامل بودن آنها بدان معنی است که از بین نرفته و تمام نمی شوند.

قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا ﴿١٠٩﴾

بگو: اگر بحر برای نوشتن سخنان پروردگارم رنگ (سیاهی) گردد، پیش از آنکه سخنان پروردگارم خاتمه یابد، بدون شک بحر تمام خواهد شد، هر چند مانند آن بحر را به مدد آن بیاوریم.(١٠٩)
تفسیر :

واقعاً نشانه‌های الهی، بی‌نهایت است وانسان حتّی از شمارش و نگارش آنها نیز ناتوان است.

شأن نزول آیهٔ 109:

697- حاکم و غیره از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: قریش به یهود گفت: چیزهایی به ما بگویید تا راجع به آن از این شخص [رسول الله] سؤال نمایم، یهودیان گفتند: در بارهٔ روح از او سؤال کنید آن‌ها از پیامبر راجع به روح پرسیدند. پس این کلام عزیز نازل شد: «وَيَسْأَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّى وَمَا أُوتِيتُم مِّن الْعِلْمِ إِلاَّ قَلِيلاً (85)» از تو در باره روح می‌پرسند، بگو: روح از فرمان پروردگار من است و به شما بجز اندکی علم و دانش داده نشده است» (اسراء: 85) یهود گفت: به ما تورات داده شده است که در آن همه علوم و دانش‌های گوناگون موجود است و کسی که تورات را داشته باشد صاحب خیر بسیار است. آنگاه آیهٔ: « قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا » نازل گردید.

قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا ﴿۱۱۰﴾

بگو: جز این نیست که من هم بشری مانند شمایم که به من وحی می شود که معبود شما فقط خدای یکتاست؛ پس کسی که دیدار [پاداش و مقام قرب] پروردگارش را امید دارد، پس باید کاری شایسته انجام دهد و هیچ کس را درعبادت پروردگارخویش شریک نکند. (۱۱۰)

تفسیر :

درس ایکه از آیهٔ مبارکه: می اموزیم یکی هم همین است که: انسان نباید خود را بیش از آنچه هست دربین جامعه معرّفی کند، ونباید فراموش کنیم که پیامبران خود را بشر می شمردند.شرط نبوّت، انسان بودن است تا پیامبر در عمل نیزنمونه وسرمشق سایر انسان ها باشد.

بر رهبران الهی است تا جلو غُلوّ و مبالغه‌ها را بگیرند، در آیهٔ مبارکه آمده است که:ای محمد! به آنها بگو: من هم مثل شما انسانی بیش نیستم اما خدا به فضل خود بر من منت نهاده است و به من وحی کرده و فرمان داده است که به شما اطلاع بدهم و ابلاغ کنم یعنی: حال من محدود و مقصور به حال بشریت است و از بشریت به فرشته بودن یا الوهیت در نمی‌گذرد بنابراین، من علم غیب را نمی‌دانم و اگر خدای عالم الغیب مرا آگاه نمی‌کرد، نمی‌توانستم به شما از داستان اصحاب کهف و ذوالقرنین خبر دهم «به من وحی می‌شود» پس همین صفت و ویژگی، برای ایجاد فرق و تمایز میان من و سایر انواع بشر کافی است و محور این وحی بر من این است: «فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ» «پس هرکس به لقای پروردگار خود امید دارد»و از سزای اش می‌ترسد.

باید یادآورشد: برای کار خدایی کردن، حتّی امید به پاداش الهی کافی است گرچه یقین نباشد. ولی نباید فراموش کرد که: خصلت امید در انسان باید به صورت یك حالت دائمی و پیوسته باشد، نه لحظه‌ای.«فَلْيَعْمَلْ عَمَلاً صَالِحاً» با اخلاص، عبادت او را به جا آورد. زیرا امید بدون عمل، کارسازومفید نمی باشد.

«وَ لاٰ يُشْرِكْ بِعِبٰادَةِ رَبِّهِ أَحَداً » و از عملش قصد ريا را نداشته باشد و غير از ذات خدا را نجويد؛ زيرا خدا جز عمل خالص را قبول نمی‌کند.
در اين آيۀ مبارکه در يافتيم که: مهمترين مبحث عقايد مطرح بحث گرديده است ازجمله: توحيد، «إِلٰهٌ واحِدٌ» هم نبوّت، «يُوحىٰ إِلَيَّ» و هم معاد، «لِقاءَ رَبِّهِ» هم اميد به رحمت الهی، «يَرْجُوا» هم تلاش در رسيدن به آن، «فَلْيَعْمَلْ» و هم اخلاص در عمل »لا يُشْرِكْ» آمده است.
از اين جهت پيامبر صلی الله عليه و آله فرمود: اگر تنها آيه‌ی آخر سوره‌ی کهف بر امّت من نازل می‌شد، برای آنان کافی بود.
در حديث شريف به روايت احمد و ابن سعد از ابی‌سعيد بن ابی فضاله انصاری (رض) آمده است که فرمود: از رسول الله ﷺ شنيدم که فرمودند: «إذا جمع الله الأولين والآخرين ليوم لا ريب فيه نادى مناد: من كان أشرك في عمل عمله لله أحداً، فليطلب ثوابه من عند غير الله؛ فإن الله أغنى الشركاء عن الشرك«. »چون الله متعال پيشينيان و پسينيان را برای روزی که هيچ شك و شبهه‌ای در آن نيست گرد آورد، منادیی ندا در می‌دهد که: هر کس با خدا در عملی که برای او انجام داده، کسی را شريك آورده است، بايد ثواب خويش را از غير الله طلب کند زيرا خدا بی‌نيازترين شرکا از شرك است«.
همچنين در حديث ديگری آمده است: «روزقيامت اعمال بنی‌آدم در نامه‌هايی سر به مهر به پيشگاه خداوند متعال عرضه می‌شود پس الله متعال می‌فرمايد: اين يکی را دور افگنيد و آن يکی را پيش‌آوريد. فرشتگان می‌گويند: پروردگارا! به ذات تو سوگند که ما از وی جز خير چيزی نديده‌ايم؛ می‌فرمايد: آری! ولی عمل وی برای غير رضای من بود و من امروز فقط آن عملی را می‌پذيرم که هدف از آن خالصا رضای من بوده است».

خوانندۀ محترم!

مرگ برای همه انسان ها به صورت حتمی بوقوع می پيوندد، ومرگ آمدنی است، ولی مرگی دارای ارزش است که : انسان آرزوی ملاقات با خالق خويش راداشته باشد.

شأن نزول آيۀ 110:

698- ابن ابوحاتم و ابن ابوالدنيا در کتاب «اخلاص» از طاوس روايت کرده اند: مردی گفت: ای رسول الله ! من برای رضای الله جهاد می‌کنم و دوست دارم که جايگاه‌ام در بهشت به من نشان داده شود.
پيامبر ﷺ جواب او را نداد تا «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا» نازل شد.
699- حاکم اين حديث را در «مستدرک» به قسم موصول از طاوس از ابن عباس روايت کرده و به شرط بخاری و مسلم اين حديث را صحيح دانسته است (حاکم 2 / 111 و بيهقی در «شعب الايمان» 6854 از ابن عباس روايت کرده اند، حاکم اين را به شرط بخاری و مسلم صحيح می‌داند و ذهبی با او موافق است. با اين وصف در اين اسناد نعيم بن حماد را عده‌ای ثقه می‌دانند و گروهی ضعيف، زيرا بسيار احاديث منکر روايت کرده که اکثر آن‌ها را حافظ ابن عدی در «الکامل فی الضعفاء» ذکر کرده است. در اين اسناد عبدالکريم جزری ضعيف است. «تفسير شوکانی» 1639).

700- ابن ابوحاتم از مجاهد روایت کرده است: مسلمانی در راه خدا جهاد می‌کرد و علاقه‌مند بود جایگاه خود را در بهشت ببیند. آنگاه الله متعال « فَمَن كَانَ يَرْجُو لِقَاء رَبِّهِ » را نازل کرد.

701- ابونعیم و ابن عساکر در «تاریخ» خود از طریق سدیی صغیر از کلبی از ابوصالح از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: جندب بن زهیر اگر نماز می‌خواند یا روزه می گرفت و یا صدقه می‌داد در بین مردم نامش به نیکویی برده می‌شد از شهرت خود شاد می‌گردید و این کار را بیشتر انجام می‌داد تا مردم هرچه بیشتر از اعمال او یاد کنند. پس خدا او را سرزنش کرد، و این آیه**« فَمَن كَانَ يَرْجُو لِقَاء رَبِّهِ»** تا آخردر این باره نازل شد.

پایان سوره:

سورۀ مبارکۀ کهف که با یاد وحی و توحید آغازگردیده است با این شعار بینظر که می فرماید: « فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلا صَالِحًا وَلا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا».
(پس هرکس که خواهان دیدار پرورد دگار با عظمت خویش است ، باید که کار شایسته را انجام دهد، و در پرستش پروردگارش کسی را شریک نسازد.) خاتمه می یابد.

صدق الله العظیم و صدق رسوله نبي الكريم.
و من الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره مَرْيَمَ

جزء – (16)

سورۀ مریم در مکه نازل شده و دارای نودوهشت آیه وشش رکوع میباشد.

وجه تسمیه:

این سوره را به سبب اینکه مشتمل برداستان حامله شدن سیدتنا مریم علیهاالسلام و ولادت حضرت عیسی علیه السلام است، بنام «مریم»مسمی شده است.
ابن مسعود رضی الله عنه دربیان داستان هجرت حبشه می‌گوید: «جعفر بن ابی‌طالب رضی الله عنه صدراین سوره را بر نجاشی پادشاه حبشه و أصحابش قرائت کرد».
موضوع این سوره همانند سایر سوره‌های مکی، مشتمل بر اِثبات وجود خداوند جلّ جلاله و وحدانیت وی و اِثبات بَعْث و جزا از خلال بیان داستانهای گروهی از أنبیاء علیهم السلام است.

نامگذاری سوره:

به منظور أبدی کردن و جاودانه نمودن آن معجزه‌ی درخشان، یعنی خلق انسان بدون پدر، وسخن گفتن نوزاد در گهواره وحوادث شگفت‌انگیزی که با میلاد حضرت عیسی علیه السّلام همراه شد، طوریکه گفتیم سوره به نام سوره‌ی «مریم» موسوم گشته است.
همچنان در علت نامگذاری سورۀ مریم آمده است که این سوره به علت بنام مریم مسمی شده است که در آیات 16- 35 این سوره داستان مریم دختر عِمران و مادر عیسی علیه‌السلام و تولد عیسی علیه‌السلام مطرح بحث قرار گرفته است.
این سوره بنام سورۀ (کهیعص) که اولین آیاتش می‌باشد، نیز یاد می‌شود و از اِبن عباس (رض) روایت است که (کهیعص) نامی از نام‌های خداوند متعال است، و بعضی می گویند که (کهیعص) نامی از نام‌های قرآن مجید است، و بعضی می‌گویند که نام همین سوره است، والله تعالی أعلم، و تمام این سوره مکي است، گرچه مقاتل به این نظر است که آیۀ سجده‌اش مدنی است.

یادداشت:

آیۀ پنجاه وهشتم سورۀ مریم، سجدۀ تلاوت دارد.

مریم:

مریم دختر عمران، مادر عیسی علیه‌السلام، زنيكه قرآن عظیم الشأن به پاکی او شهادت داده است، نام اش سی‌وچهار بار در قرآن کریم ذکر شده است. و خداوند متعال نام هیچ زنی را با اسم خاص در قرآن ذکر نکرده، جز مریم و تنها سوره‌ای که به نام يك زن در قرآن نامیده شده، همین سورۀ مریم می باشد.
خداوند متعال در دو آیه‌ی آخر این سوره می‌فرماید: هدف ما از نزول این سوره، بشارت و، اِنذار است و این هدف در قالب زیبای داستان زندگی پیامبران تبلور یافته است.

تعدادآیات، کلمات وحروف سورۀ مریم:

سورۀ مریم دارای شش رکوع(6)، و نود وهشت (98) آیت، و نه صد شصت وهشت کلمه(968)، وسه هزار ونه صد وهشتاد وشش (3986) حرف، و یک هزار ونه صد وبیست وسه (1923) نقطه است.(لازم به تذکر است که أقوال علماء در تعداد کلمات وحروف سورۀ مریم مانند سایر سوره ها مختلف بوده. تفاصیل در این مبحث را درسورۀ طورتفسیر« احمد ». مطالعه فرماید.)

ارتباط سورۀ مریم با سورۀ کهف:

در آخر سورۀ کهف، دربارۀ یگانگی خداوند متعال و دعا کردن گفتگو کرد. در آغاز سورۀ مریم دربارۀ پیامبران که بر این روش برانگیخته شده أند تا مردم به آنها اقتدا کنند و به وسیلۀ آنها هدایت شوند، بحث به عمل می آورد.

ویژگی های سورۀ مریم:

سورۀ مریم از سوره های مثانی می باشد. مثانی سوره هایی هستند که بعد از سور مئین قرار گرفته اند و زیر صد آیه دارند مانند اینکه سور مئین مبادی باشند و توالی آن مثانی آن فرض شده اند.

سوره های مثانی عبارتند از: احزاب، حجّ، قصص، نمل، نور، انفال، مریم، عنکبوت، روم، یٰس، فرقان، حجر، رعد، سبأ، فاطر، إبراهیم، ص، محمد، لقمان و زمر.

محتوای سورۀ مریم:

طوریکه در فوق هم تذکر دادیم، سورهٔی مریم مکی است و محور أساسی آن را توحید و یکتاپرستی، و نفی فرزند و شریک با ذات أقدس الهی تشکیل می دهد. سورۀ مریم به مسایل وموضوعات زنده شدن دوباره و رستاخیزی می‌پردازد که استوار بر مسالۀ توحید و یکتاپرستی است. این موضوع اساسی و بنیادینی است که این سوره همچون أغلب سوره‌های مکی بدان میپردازد.

همچنان در این سوره طریقه و روش هدایت شدگان و راه و رسم گمراهان را به بیان گرفته است.

- این سورۀ مبارکه به بازگویی قصهٔی بعضی از پیامبران می‌پردازد ودر در ابتداء با داستان زکریا و فرزندش، «یحیی» که الله متعال در سن پیری فرزندی از همسری نازا به او عطا کرده است، می‌پردازد و نشان می‌دهد که خداوند متعال بر همه چیز قادر است، دعا و التماس دل شکستگان را می‌شنود و بانگ و فریاد اندوهمند را استجابت می‌کند. از این رو خداوند متعال دعای زکریا را مستجاب کرد و پسری به او عطا نمود.
- در این سوره بعد از ذکر قصۀ زکریا و فرزندش یحیی؛ عجیب‌ترین و شگفت‌انگیزترین قصه را بیان کرده است؛ قصهٔی مریم پاکدامن و زائیدن فرزندی بدون پدر، خواست و حکمت خداوند متعال چنان شد که این معجزهٔی خارق العاده با تولد عیسی از مادر و بدون پدر تحقق پذیرد، تا قدرت الهی و عظمت خدای یگانه و توانا آن را نمایان کند و در معرض دید قرار دهد.
- این سوره همچنین پیرامون قصهٔی حضرت ابراهیم علیه السلام و پدرش سخن به میان آورده است.
- سپس به تمجید و توصیف پیامبران خدای، اسحاق، یعقوب، موسی، هارون، اِدریس آدم و نوح پرداخته است. بحث و سخن دربارهٔی این پیامبران گرامی حدود دو سوم سوره

را به خود اختصاص داده است، که هدف از آن، اثبات وحدانیت و یگانگی، و زنده شدن و رستاخیز، و نفی فرزند وشریک به الله متعال، و بیان راه و روش راه یافتگان، و راه و روش گمراهان از میان پیروان پیغمبران است.

- سورهٔ مریم به بعضی از صحنه‌های روز قیامت، و بعضی از جدال با منکران زنده شدن و رستاخیز، به میان می آید. آنجا که کافران و تبهکاران در اطراف جهنم دست به زانو نشسته تا در آن انداخته شوند و به صورت سوخت و افروزینه‌ی جهنم درآیند.
- همچنان در این سوره از زشت شمردن شرک و ادعای فرزند برای خدا، و از هلاک و نابودی مشرکان و تکذیب‌کنندگان در دنیا و آخرت، سخن می‌رود.
- در خاتمه‌ی سوره تنزیه ومبرا بودن خدا از داشتن فرزند و شریک و شبیه به میان آمده است و با روشن‌ترین بیان و استوارترین برهان، گمراهی‌ها و توهّمات پوچ مشرکین رد شده است.

سلسلهٔ نسب مریم:

حضرت مریم از زنان بزرگوار و از شخصیت‌های برجسته جهان بشریت است اصولا در قرآن کریم جز مریم نام هیچ زنی برده نشده، تنها آن جناب است که در حدود بیست و چند سوره و در سی و چند آیه نام او را برده است در دین اسلام حضرت مریم از جمله معدود زنانی است که به مقام کمال و مطلوب انسانی دست یافته است.

در قرآن کریم بارها از این بانوی بزرگ سخن به میان آمده و پاکدامنی و عِفت و حیا و ایمان و فضایل برجسته اخلاقی او تأیید شده است؛ حضرت مریم دختر عِمران و از نسل حضرت داوود است. مادرش، حنّه، نذر کرد که فرزندی را که در شکم دارد خدمتگزار بیت المقدس گرداند حضرت مریم از ابتداء تحت سرپرستی پیامبر زمان، حضرت زکریا، قرار گرفت.

حَنّه وقتی که حاملدار شد، تصور می‌کرد که فرزند مذکور، همان است که در رحم دارد (غافل از آن که منظور از آن پسری که خداوند به عمران وحی نمود، نواسه عمران به نام عیسی ـ علیه السلام ـ است، که حَنّه برای مادر او (مریم) باردار می‌باشد.)

ترجمه وتفسیر سورۀ مَرْيَمَ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خدای بخشایندۀ ومهربان

كهيعص ﴿۱﴾

« **كهيعص**) چنین خوانده می‌شود: «کاف، ها، یا، عین، صاد». در «کاف» و«صاد» به مقدار شش حرکت یا سه الف، مد طویل کشیده می‌شود، در «ها» و«یا» مد به مقدار یک حرکت یا یک الف متعین است و در«عین»، هم مد طویل جایز است وهم قصر آن با دو حرکت به مقدار دو الف، از جمله حروف مقطعه، ومتشابهات است ،ویادآوری ازاعجاز قرآن می باشند،لذا مناسب نیست که بندگان در تفتیض آنها قرار گیرند.(تفسیرقرطبی ۸۳/۱۱). (۱)

تفسیر:

«کهیعص»: این کلمه از پنج حرف تلفیق شده است ،طوریکه یاد اور شدیم؛«کاف‌ها یا عین صاد »(این حروف رموز و اسراری است در میان الله و رسول الله (ص).

شیخ قرطبی در تفسیر خود در مورد حروف مقطعه می نویسد :«حروف مقطعه‌ای که‌در اوایل بعضی از سوره‌های قرآن آمده است، سر الهی در قرآن است و جزخداوند متعال کسی دیگر این سر را نمی‌داند. سپس می‌افزاید: اما جمع بسیاری ازعلما گفته‌اند: ما دوست داریم تا درباره آنها سخن گفته و فوایدی را که درحروف مقطعه نهان است، جویا شویم و از معانی‌ای که می‌توان از آنها دریافتکرد، آگاه گردیم. پس ایشان دراین‌باره به تأویلاتی پرداخته و نظریاتی ارائه کرده‌اند که در اینجا به مشهورترین آن بسنده می‌کنیم و آن این نظر است که: خداوند جلّ جلاله عربها را با این حروف مقطعه به مبارزه با قرآن فرامی‌خواند، بدین معناکه این حروف به حروف هجای زبان عربی اشاره دارد تا به اعراب اعلام کند که‌قرآن مرکب از همان حروفی است که خودشان با آن سخن می‌گویند، پس اگرمدعی هستند که قرآن کلام خداوند جلّ جلاله نیست، نظیر آن را بیاورند! و چون عجز وناتوانی آنان در این مبارزه و هماوردطلبی آشکار است بنابراین، حجت بر آنان بلیغ‌تر و رساتر می‌گردد زیرا با وجود آن که قرآن ازحروف مورد تکلمشان خارج‌نیست، نفس این واقعیت که نمی‌توانند همانند آن را ساخته و برای مبارزه با آن به‌میدان آورند، خود برهانی روشن بر حقانیت قرآن کریم و الهی بودن آن‌می‌باشد»

زمخشری می‌گوید: «حروف مقطعه همه جمعا در اول قرآن کریم واردنگردید تا مبارزه طلبی و هماوردخواهی قرآن بلیغ‌تر و جدی‌تر باشد، همان گونه‌که هدف از تکرار داستانهای قرآن نیز، تکرار اندرزها و هشدارهای الهی به بندگان است».

ابن‌کثیر می‌گوید: «از این رو، هر سوره‌ای که با این حروف آغاز شده‌است، حتما ذکر برتری قرآن و بیان اعجاز و عظمت آن نیز در آن سوره وجوددارد».

گفتنی است؛ حقیقتی که ابن کثیر در اینجا به آن پرداخته، با پژوهش‌استقرائی در بیست‌ونه سوره قرآن روشن شده است، همچون این سوره وسوره‌های: (الم (1) اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ (2) نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ) [آل عمران: ۱ – ۳]، (المص (1) كِتَابٌ أُنزِلَ إِلَيْكَ) [الأعراف: ۱- ۲]، (الَر كِتَابٌ أَنزَلْنَاهُ إِلَيْكَ) [إبراهيم: ۱] ، (الم (1) تَنزِيلُ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ) [السجدة: ۱ - ۲] (حم (1) تَنزِيلٌ مِّنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) [فصلت: ۱ - ۲]، و دیگرسوره‌هایی که با حروف مقطعه آغاز شده‌اند.

خوانندگان محترم!

در آیات (1 الی 11) موضوعات در باره دعای زکریا و بشارت به او به فرزندی چون یحیی مورد بحث قرار داده شده است.

ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا ﴿٢﴾

در این آیات پروردگار تو از رحمتش بر بنده خاصّ خود زکریا سخن می‌گوید.(۲)
داستان حضرت زکریاعلیه السلام یکی ازقصه های ،دارای عبرت‌ها، اندرزها،حکمت‌ها، فواید و آموزه‌های بسیاری متعددی می باشد.

زکریا علیه السلام از جمله یکی از پیامبران بنی اسرائیل ،که نام مبارکش در قرآن عظیم الشأن هشت بار آمده است.در سوره‌های آل عمران، مریم، انعام و انبیاء. اما داستان شان به صورت مفصل در سوره های آل عمران وسوره مریم تذکر رفته است. درسوره‌ی مریم داستان زکریا علیهم السلام از ابتدای سوره تا آیه‌ی 15 ادامه می یابد.

سلسله زکریا علیهم السلام به حضرت داؤد علیه السلام می رسد او رئیس رهبان و خدّام بیت المقدس بود ومردم را به شرعیت حضرت موسی علیه السلام دعوت می کرد.

زکریاعلیه السلام شغل نجاری داشت و همسرش خاله حضرت عیسی علیه السلام است.

سلسله نسب زکریا:

تاریخ نویسان نسب متصل و موثقی برای زکریا ذکر نکرده‌اند،ولی ابوالقاسم علی بن حسن دمشقی مشهور به ابن عساکر (1105 - 1176 م) محدث وتاریخ نویس مشهور شامی در سده ششم هجری در کتاب تاریخی اش («تاریخ دمشق» است که در 80 مجلَّد است نسبی طویل وعریضی رابرای او ذکر کرده که مکوّن از 14 پدر است و به سلیمان می‌رسد که آن را بصورت مؤجز در اینجا می‌آوریم: «زکریا پسر دان بن مسلم پسر صدوق پسر حشبان... تا به رحبعام پسر سلیمان پسر داود» می‌رسد.

شیخ عبدالوهاب نجاردرکتاب قصص الأنبیاء می‌گوید: زکریای دیگری غیر از پدر یحیی وجود داشته که داستان او در قرآن نیامده او زکریای پسر برخیا بوده است و این زکریا صاحب یکی از کتاب‌های قانونی مورد اعتماد نصاری می‌باشد. در زمان داریوس، سه قرن قبل از تولد مسیح زندگی می کرد.او در فصل سوم کتابش از ولایت عمر پسر خطاب و غلبه‌ی او بر بیت‌المقدس که سوار بر الاغ وارد آن می‌شود سخن به میان آورده است. مسیحیان این روایت به ظهور مسیح تأویل می‌کنند ولی یهود او را به مسیح منتظر یعنی مسیح دجال تفسیر می کند.(قصص الأنبیاء صفحه 268.)

رسالت وی در چه زمانی بوده است؟

کمی قبل از میلاد حضرت مسیح علیه السلام خداوند متعال حضرت زکریا را به عنوان پیغمبر در میان بنی اسرائیل برانگیخت او بنی اسرائیلی‌ها را به سوی خداوند دعوت کرد و از خشم و عذاب خدا بیم داد.

او در زمانی مبعوث گردید که فسق و فجور به شدت رواج پیدا کرده منکرات و معاصی به صورت فراوان رواج یافته بود و موج شدیدی از بی‌اخلاقی و لاابالی‌گری و طغیان مادی بر بنی اسرائیلی‌ها حاکم گشته بود. تا آنجا که خدا و روز آخرت را به کلی فراموش و پادشاهان ستمگر وخون‌آشام در زمین فساد به راه می‌انداختند و مرتکب جرم و جنایاتی می‌شدند که بدن از شدت آن به لرزه در می‌آمد.

احترام انبیاء را می‌شکستند و قداست دین را بد می‌کردند، دین آن‌ها چیزی بود که شیطان از راه وسوسه بر قلب آن‌ها القا می‌کرد. عبادتشان برآوردن خواسته‌های شیطانی نفس و تبعیت از هوا و هوس بود. بر انبیاء و صالحان مسلط گشته و خون آن‌ها را می ریختند. مجرم‌ترین این حکام (هیرودس) حاکم فلسطین بود که دستور قتل یحیی را صادر کرد و سرِ او را در حالی که خون از آن می‌چکید روی طبقی به نزدش آوردند و این عمل را در راستای جلب رضایت و برآوردن معشوقه‌اش انجام داد چنانکه توضیح خواهیم داد.
حضرت زکریا از حکام جبار و طاغوت صفت و قوم بنی اسرائیل رنج‌های فراوان دید و شداید و سختی‌های فراوان از ناحیه‌ی آنان بر او فرود آمد که طاقت فرسا بود و براثر آن موهای سرش سفید گشت، ترسید بعد از مرگ اوبنی اسرائیلیان در گرداب کفر و گمراهی هلاک شوند، این بود که در زمان پیری از خداوند درخواست کرد پسری به او عطا کند تا در امر تبلیغ امانت و رسالت خلیفه‌ی او باشد و در تحمل این آلام و شداید تنها نماند.
خداوند می‌فرماید:«وَزَكَرِيَّآ إِذۡ نَادَىٰ رَبَّهُۥ رَبِّ لَا تَذَرۡنِي فَرۡدٗا وَأَنتَ خَيۡرُ ٱلۡوَٰرِثِينَ ٨٩ فَٱسۡتَجَبۡنَا لَهُۥ وَوَهَبۡنَا لَهُۥ يَحۡيَىٰ وَأَصۡلَحۡنَا لَهُۥ زَوۡجَهُۥٓۚ إِنَّهُمۡ كَانُواْ يُسَٰرِعُونَ فِي ٱلۡخَيۡرَٰتِ وَيَدۡعُونَنَا رَغَبٗا وَرَهَبٗاۖ وَكَانُواْ لَنَا خَٰشِعِينَ ٩٠» [الأنبياء: 89- 90]. (وزکریا را (یاد کن) بدانگاه که پروردگارخود رابه فریاد خواند و (گفت): پروردگارا مرا تنها مگذار تو بهترین وارثانی، ما دعای او را برآورده ساختیم و یحیی را بدو بخشیدیم و همسراو را برایش بایسته کردیم آنان در انجام کارهای نیک بر یکدیگر سرعت می‌گرفتند ودر حالی که چیزی می‌خواستند یا از چیزی می‌ترسیدند ما را به فریاد می‌خواندند و همواره خاشع و خاضع می‌بودند) (مراجعه شود به رساله: پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم شیخ علی صابونی)

إِذۡ نَادَىٰ رَبَّهُۥ نِدَآءً خَفِيّٗا ﴿٣﴾

(یاد کن حکایت او را) وقتی که پروردگارش را پنهانی (و از صمیم قلب) ندا کرد.(۳)
از لفظ « خَفِيّٗا» آیه مبارکه بر می اید که آهسته وخفیه دعا کردن افضل است ، طوریکه درحدیثی که از حضرت سعد بن ابی وقاص روایت گردیده آمده است ؛ که رسول الله ﷺ می فرماید :«أن خير الذكر الخفى وخير الرزق ما يكفى » یعنی: بهترین ذکر خفی (آهسته) وبهترین رزق آن است که کافی باشد . (از ضروریات نه بیش باشد نه کم) (تفسیر قرطبی).
دعای پنهانی با ارزش‌تر است، چون به اخلاص نزدیك‌تراست. تعداد كثیری از مفسران در تفاسیر خویش می نویسند که : دعا و التماس به صورت زمزمه و آرام بیشتر اخلاص را نشان می‌دهد و ازریا دورتراست. ولی اگرالله تعالی بخواهد ،همان ندای مخفی بندگان خالص را برای تاریخ علنی می سازد.
قابل یاد اوری است که :عبادت ودعا، زمینه‌ی دریافت رحمت الهی است. وانسان نباید از نقش دعا در تحوّلات زندگی خویش غافل شود.
در تاریخ انبیا ء تذکر رفته است که : پیامبران علیهم السلام برای حل مشکلات خویش به دعا روی می‌آوردند،ویکی ازحکمت دعا همین است که مؤمن هرگز در زندگی خویش احساس تنهایی هم نمی‌کند.

قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا ﴿۴﴾

گفت: ای پروردگارم! استخوانم سست شده است. و موی سرم از پیری شعله‌ور شده و ای

پروردگارم! هرگز در دعایت (وقتی چیزی از تو خواسته‌ام) ناامید نبوده‌ام. (۴)
«عاقِرٌ» به مرد یا زنی گفته می‌شود که از او فرزندی به عمل نمی‌آید. «اشتعال» به معنای زبانه کشیدن آتش و انتشار آن است. بنابراین، جمله‌ی »وَ اشْتَعَلَ الرَّأْسُ» یعنی سفیدی موها در سر من، مثل آتش شعله کشیده و منتشر شده است.
« وَهَنَ الْعَظْمُ » سستی وضعف استخوانها که در آیه مبارکه ذکر از آن به عمل آمده است، نشانه آنست که از فرط پیری کهنسالی نیروی وقوت خویش را از دست داده ام ، زمانیکه استخوان ها ضعیف بگردد همه بدن ضعیف می باشد،پایه‌ی اساسی جسم انسان همان استخوان است و ضعف استخوان، بمثابه ضعف تمام بدن را به دنبال دارد.
معنی جمله « وَ اِشْتَعَلَ اَلرَّأْسُ شَيْباً » و سفیدی در سرم بسان آتش در علفزار گسترش یافته است، اشتعال شعله ور شدن است ، در اینجا سفیدی موی ها را به روشنی آتش ، تشبیه داد ، مراد از آن فراگیری آن در تمام سر است.
« وَ لَمْ أَكُنْ بِدُعٰائِكَ رَبِّ شَقِيًّا (4)» هیچگاه مرا نا امید نکرده‌ای و همیشه دعا ها و درخواست‌های مرا اجابت نموده و مرا به نیکی و احسان خودت عادت داده‌ای .یعنی: هر زمانی که من به بارگاه تو دعا کرده‌ام، از درگاه تو دست خالی و ناامید برنگشته‌ام و تو دعایم را اجابت کرده‌ای؛ اکنون نیز از تو همین امید را می کنم که دعای مرا مستجاب گردانی همان‌طور که در گذشته آن را مستجاب فرمودی.
مطابق فرموده آیه مبارکه: انسان نباید در هیچ وخت ودر هیچ شرایطی مأیوس شود ، زیرا انسان مأیوس بدبخت وشقی است. «وَ لَمْ أَكُنْ بِدُعائِكَ رَبِّ شَقِيًّا» (4:مریم) حتّی در سخت‌ترین ودشوارترین شرایط ولحظات ، در دل مردان خدا یأس راه ندارد.
امام بیضاوی در تفسیر خویش می نویسد :بدین ترتیب به دعاهایی که قبلاً از جانب خدا اجابت شده اند، توسل جسته است، و این که خدای متعال او را به اجابت دعا عادت داده و او از آن بهره برگرفته و شایسته است که شخص کریم نیازمند را ناامید نگرداند.
(تفسیربیضاوی ۱۴/۲).
زکریا در آن ندای آهسته خودگفت :«پروردگارا! استخوان هایم سست گردیده» هدف اش این بود که: استخوانهایش ضعیف و ناتوان شده است«و سرم از پیری شعله‌ور شده» یعنی: سپیدی بر سرم منتشر شده چنان‌که آتش درهیزم شعله‌ور می‌شود و این کنایه از پیری وی است «و ای پروردگارم! من هرگز در دعای تو بی‌بهره نبوده‌ام» یعنی: هر زمانی که من به بارگاه تو دعا کرده‌ام، دست خالی و ناامید از دربار تو برنگشته‌ام و تو دعایم را اجابت کرده‌ای؛ اکنون نیز از تو همین امید را دارم.

بالا کردن دست بسوی پروردگار لاجوب نمی ماند:

پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند:«إن الله تعالى ليستحيي أن يبسط العبد إليه يديه يسأله فيهما خيراً فيردهما خائبتين»یعنی:«همانا خداوند متعال حیاء می‌کند ازاین که بنده دستانش را به سوی او به دعا بلند کند، (در حالی‌که از او در آنها خیری‌می‌خواهد)، و او آنها را خالی برگرداند».
ولی طوریکه در فوق هم یاد اوری شدیم :دعاء باید با تلفظ زبان ولی با صدای آهسته باشد بطوریکه خودش آنرا بشنود.
در مورد دعاء با صدای بلند، در روایت از چنین کاری نهی به عمل آمده است، خداوند متعال در قرآن عظیم الشأن میفرماید: « وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ

الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ »(البقرة: 186) «و هرگاه بندگانم درباره من ازتوبپرسند ودعای دعاکننده را(به هنگامی که مرا بخواند) اجابت می کنم، پس آنان باید برای من فرمان‌برداری کنند و به من ایمان آورند باشد که راه یابند»
در بیان شأن نزول آمده است:مرد اعرابیی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم آمد و گفت: یارسول‌الله! آیا پروردگار ما نزدیک است؛ که در این صورت با وی مناجات کنیم؟ یا که دور است تا او را بانگ زنیم؟ رسول الله صلی الله علیه و سلم سکوت کردند، همان بود که این آیه نازل شد: «و هرگاه بندگانم درباره من از تو بپرسند» (به ایشان بگو که «من نزدیکم» و به آنان با علم خویش و به آنچه که مقتضای اِجابت دعاء است، پس مراد قرب مکانی نیست.
و در مورد دعاء با تلفظ و با صدای آهسته، خداوند متعال در مورد زکریا علیه السلام میفرماید:« **ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا * إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا** »(مریم: 4-3)«بیان رحمت پروردگار تو بر بنده‌اش زکریا * آن‌گاه که پروردگار خود را به ندایی آهسته ندا کرد»
بنابراین دعاء باید با صدای آهسته و با تلفظ زبان باشد، و در نماز و مخصوصا در سجود مستجابتر است.

از شرایط دعاء کننده این است که:

1 - به قدرت مطلقه الهی دانا بوده و یقین داشته باشد که همه اسباب و وسایط درقبضه تسخیر وی می‌باشد.
2 - با حضور قلب و نیت راستین دعا کند زیرا خداوند دعا را از قلبی که غافل باشد نمی‌پذیرد.
3 - از خوردن حرام بپرهیزد.
4 –از دعاء کردن ملول و دلتنگ نشود.

دعای حضرت زکریا علیه وسلام:

زکریا در آخرین مراحل زندگی خویش درحالیکه سالخورده پیر وزهیر شده بود وخانمش نیزعقیم گردیده بود فراق فرزند داشتن برسراش آمد. این خواست خویش را از خالق اش پنهان نکرد ودست به دعا برد.
در قرآن عظیم الشأن آمده است: زمانیکه « حنه » همسر عمران در حال حاملگی با خود نذر کرده بود که، اگر خداوند طفلی به او دهد آنرا خادم بیت المقدس خواهد ساخت، ولی زمانی که طفل به دنیا آمد دختر بود.
گفتن: « الهی دختر زاییدم ، گرچه آرزو پسر داشتم ، او را مریم می نامم واز شیطان رجیم به تو پناه می آورم.» (سورهٔ آل عمران: آیهٔ:۳۵)
پروردگار با عظمت هم نذر اورا به نیکوی قبول کرد. « آل عمران : آیهٔ ۳۷)
زکریا که شوهر خاله مریم ویکی از متنفذین بیت المقدس بود، سرپرستی مریم را بدوش میگرد اورا بزرگ کرد ودر میان مسجد محل و محرابی ساخت که مریم در آن به عبادت مشغول گردد.
زکریا هر گاه که به دیدار مریم می آمد، ملاحظه میگرد که طعام ومیوه های غیر فصلی نزد مریم موجود است از مریم می پرسید:

« این ها از کجا برای تو آمده است ؟ » در مقابل جواب می شنوید:« از جانب پروردگار آمده است، وخداوند هر کسی راکه خواهد روزی بی حساب می دهد.»
در همین اثنا عبادت معنویت وکمالات مریم، بر ذکریا تاثیر نموده وبا خود گفت:
ای کاش من هم فرزندی می داشتم، درهمین وقت دست به دعا برد وگفت:« رب هب لی من لدنك ذرية طيبة إنك سميع الدعاء؛ پروردگارا! به من ذریه وفرزندی پاکیزه از نزد خود ببخش، به درستی که تو شنونده دعایی. » (سورۀ آل عمران: آیۀ ۳۸)
سپس در حالی که در محرب مصرف نماز بود فرشتگان الهی به او بشارت دادند که خداوند فرزندی به نام یحیی که پیامبر خواهد بود به او نصیب خواهد کرد. زکریا در حال ناباورکردنی گفت: « کجا من پسری خواهم داشت، چرا که من وهمسرم پیر هستیم ؟ ! »
در مقابل جواب آمد: « خداوند انجام می دهد آنچه را میخواهد.»
همچنان در آغاز سورۀ (مریم آیات: ۳ - ۶) درمورددعا: زکریا چنین آمده است:
« پروردگارا! استخوانم سست شده ومویم سفید شده، تا کنون هر گاه تو را خوانده ام بدعاقبت نبوده ام من از موالی پس از خود می ترسم، همسرم نیز عقیم است، فرزندی به من عطا کن از جانب خود که وارث من و وارث آل یعقوب باشد، و او را پسندیده بدار.»
در همین اثنا از جانب خداوند ندای میشنود: « ای زکریا تو را بشارت می دهیم به پسری که نامش یحیی است وپیش از این همنامی نداشته است.».
زکریا گفت: پروردگارا ! کجا من پسری خواهم داشت در حالیکه پیرم وهمسرم عقیم است؟ « در جواب گفته شد. » خدای تو اینچنین می خواهد وبرای او آسان است.
بیشتر تورا آفریدم در حالی که چیزی نبودی. « همین بود که پروردگار با عظمت یحیی را با کتاب وحکمت به زکریا عطا کرد.
همچنان همین داستان در سورۀ أنبیاء نیز تذکر یافته است.
زمانیکه زکریا پروردگارش را ندا داد گفت: « پروردگارا! مر تنها نگذار وتو بهترین وارثانی. » (سورۀ أنبیاء، آیۀ ۸۹) وخداوند در جواب میفرماید:« ما دعای اورا مستجاب کردیم ویحیی را به او بخشیدیم وهمسرش را به صلاح آوردیم ، آنان در کا ر های خیر شتاب داشتند و با امید وبیم ما را می خواندند ودر برابر ما خاشع بودند.»

وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا ﴿٥﴾

وهمانا من پس از خود از خویشاوندانم بیمناکم، و همسرم [از شروع زندگی] بی فرزند ، پس از نزد خویش وارثی (در نبوت) به من ببخش.(۵)
تفسیر:
« وَ إِنِّی خِفْتُ اَلْمَوٰالِیَ مِنْ وَرٰائِی »: شخصیت های الهی ،همیشه از وارث بد می‌ترسند. وباید هم انسان بصورت کل از وارث بد خویش تشویش واضطراب داشته باشد.
«مولی »: در اینجا: اقارب و اقوام عصبه مانند کاکا ها ومانند آنها است یعنی اینکه در حقیقت من از آن بیم دارم که : اقارب وپسران کاکایم بعد از اینکه من بمیرم، نزدیکان و بستگانم در پرداختن به امر دعوت و برداشتن امانت رسالت، بعد از من کوتاهی ورزند، زیرا اکثر آنها این لیاقت و شایستگی را ازکف داده بودند، ویا هم مصروف امور دنیوی شده بودند به اصطلاح گرفتاردنیا گشته بودند و مشغولیت‌های دنیوی آنها را از برپا داشتن کار دین برای بنی‌اسرائیل به خود سرگرم ساخته بود. پس زکریا از آن بیمناک شد که با مرگش دین حق از بین برود بنابراین، ازخداوند متعال خواست تا ولی و سرپرستی

را به وی عنایت فرماید که بعد از مرگش به امر دین قیام ورزیده و بر رونق بخشیدن به کار آن، حریص و مشتاق باشد.
«اِمْرَأَتِي عَاقِراً »: «همسرم» از فرط پیری یعنی کبر سن نازا گشته و اصلا دارای اولاد نشده و از قبل نازا بوده است.
عاقر: زن عقیم و مرد عقیم را می گویند. کلمهٔ «عاقر» فقط سه بار در قرآن عظیم الشأن تذکر رفته است و همه باردرباره زن زکریّا است.
« فَهَبْ لِی مِنْ لَدُنْکَ وَلِیًّا(5) »: از فضل و کرم خودت، به من فرزندی صالحی ببخش که جانشین نیکی برایم بوده و رسالت را بعد از من بر دوش کشد؛ زیرا قدرتت جاری و نافذ است. مؤمن، نباید هرگز از رحمت الهی مأیوس شود. (در آیه مبارکه ملاحظه نمودیم که زکریّا علیهم السلام درسن پیری از خداوند متعال فرزند می‌خواهد)
يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا ﴿۶﴾
که از من ارث برد و از خاندان یعقوب [نیز] ارث برد و او را ای پروردگارم پسندیده بگردان .(۶)
تفسیر:
«يِرِثُنِي وَ يَرِثُ...»: هدف از آن ارث معنوی، یعنی دین و دانش و نبوّت است (ملاحظه فرماید؛ سورهٔ اعراف، آیهٔ 169، سورهٔ فاطر، آیهٔ 32، و سورهٔ شوری، آیهٔ 14). برخی ترکه زکریا را عِلْم و نبوّت، و میراث آل یعقوب و دارائی و شاهی می‌دانند.)
«ءَالِ يَعْقُوبَ»: هدف از آن فرزندان یعقوب است که بسیاری از آنان مفتخر به خِلعت نبوّت شده وأنبیاء بنی‌اسرائیل بوده‌اند. («ترجمهٔ معانی قرآن» دکتر مصطفی خرمدل).
«يَرِثُنِى وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ»: (تا هم وارث من باشد و هم وارث آل یعقوب)
امام بیضاوی می فرماید: منظور وراثت شرع و علم است؛ چون از پیامبران مال به ارث نمی‌ماند. (تفسیر بیضاوی ۱۴/۲).
طوریکه در حدیث شریف آمده است: «نحن معاشر الأنبياء لا نورث: ما جماعت أنبیاء میراث نمی‌گذاریم». پس معنی کلام زکریا علیهم السلام این است که: آن جانشین، علمی را که نزد وی و اولاد یعقوب علیه السلام هست، میراث ببرد و به سرپرستی امور دینی‌شان قیام ورزد.
«وَ اِجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا»: بار خدایا! او را مورد رضایت خودت قرار بده. واقعیت امر همین است اگراولاد کسی، مورد رضایت الله متعال باشد، رحمت است. از فحوای این آیهٔ مبارکه معلوم می شود که: برما است که: برای صلاح و خوبی فرزند، حتّی قبل از اِنعقاد نطفه، باید دعا کرد، واز الله متعال بخواهیم که اولاد صالح نصیب ما فرماید.
امام رازی در این بابت در تفسیر خویش می نویسد:
زکریا علیه السّلام سه مطلب را پیش از طلب فرزند بحضور پروردگار با عظمت مطرح فرمود: اول، این که ضعیف گشته است، دوم، این که خدا قطعا التماسش را رد نکرده است و سوم، این که هدف از طلب و درخواستش رعایت مصلحت دین است. آنگاه به صراحت درخواست فرزند را ذکر کرده است و این امر اهمیت دعایش را افزایش می‌دهد؛ چرا که در دعایش بر قدرت و توانایی خدا تکیه کرده و از توسل به اسباب ظاهری خودداری می‌کند. (تفسیر کبیر ۱۸۱/۲۱).

يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَى لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا ﴿٧﴾

(الله دعای زکریا را قبول کرد و فرمود) ای زکریا ما تو را به تولد پسری مژده می‌دهیم که نام او یحیی است و پیش از این هیچ هم نام او را پیدا نکردیم. (۷)

تفسیر:

خداوند متعال دعای زکریا علیه السلام را اِجابت فرمود، و این نداء را به وسیله فرشتگان به‌سوی وی فرستاد: ای زکریا! الله متعال تو را مژده می‌دهد که دعایت را اجابت کرده و برایت فرزندی بخشیده است که نامش یحیی است.

همچنان عین یاد آوری در (آیهٔ 39 /آل عمران) نیز به عمل آمده است طوریکه می فرماید:« فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَى مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ٣٩» (در حالیکه او (زکریا) در عبادتگاه نماز می‌خواند فرشته‌ها او را صدا زدند که الله تو را (به پسری بنام) یحیی مژده می‌دهد، که تصدیق کنندهٔ کلمه الله (عیسی) است، و سرور و پیشوا، و دور از گناهان، و پیغمبری از صالحان است.)

پس اسمی است بدون سابقه. خدا او را نام نهاد و نامگذاری را به والدین واگذار نکرد.

مجاهد گفته است: یعنی در فضل و کمال مانند ندارد.

انتخاب نام برای فرزند:

یکی از حقوق فرزندان بر پدر و مادر انتخاب نامی مناسب است تا با آن برای دیگران شناخته شود و با آن نام صدا زده شود.

انتخاب نام نیک و با معنا که اطفال آنرا یک عمر با خود باهمراه خواهد داشت بی نهایت مهم می باشد.

فرزند به عنوان یادگار پدر و مادر باقی می‌ماند و نام آن‌ها را زنده نگه می‌دارد. بنابراین والدین باید در انتخاب نام یادگارشان دقت لازم و همه جانبه به خرج دهند و رابطه اسم با مسمی را به خاطر بسپارند.

طوریکه یاداور شدیم یکی از حقوق فرزند بر والدین، انتخاب بهترین و زیباترین نام‌ها برای فرزند است. منظور از نام زیبا، نامی است که از دیدگاه شرع پسندیده و دارای معانی نیکو باشد که شامل اسامی انبیا، صحابه، علما، دلاوران میدان جنگ و شهدا است.

متأسفانه با اینکه فرهنگ اسلام غنی و گسترده است، ولی در بسیاری از موارد مسلمانان تحت تأثیر فرهنگ بیگانگان قرار گرفته و اسم‌های کاملاً بیگانه ای رابرای فرزندان خود انتخاب می‌کنند.

پیامبر(صلی الله علیه و سلم) در این باره رهنمودی خاصی را بیان فرموده وبه مسلمانان چنین امر فرموده است :«انكم تُدعون يوم القيامه باسمائكم و اسماء آبائكم فأحسنو اسمائكم »(در روز قیامت شما را به نامهایتان و نام های پدرانتان صدا میزنند پس نام های نیک و پسندیده برگزینید.(ابوداود آن را روایت کرده است)

ابوالحسن ماوردی (364 تا 450 هـ .ق - 974 تا 1057 میلادی) فقهی مشهور جهان اسلام در کتاب خویش :«نصیحة الملوک» (صفحه 167) می نویسد : «هرگاه طفل بدنیا آمد، اولین احسان و اکرام در حق او آنست که وی را با انتخاب اسم زیبایی مزین ساخت، و اسم نیک در اولین لحظه سماع آن جایگاهی در نفوس خواهد یافت».

اکنون چند نکته مهم را برای انتخاب اسمی نیک و شایسته بیان می کنیم و سزاوار است والدین قبل از اقدام این نکات را مد نظر داشته باشند:

1 - اسامی تک تک مردان و زنان صحابی رضی الله عنهم مستحب نیست، چه بسا بعضی از این اسم ها در مجتمعی مقبول و معروف ولی همانها در مجتمع دیگری غریب باشد.

2 - بر والدین لازمست اسمی را برای فرزندان خویش انتخاب نماید که در مجتمع آنها شاذ و غریب نباشد، چراکه غریب بودن اسم ممکن است سبب استهزاء و تمسخرشخص صاحب نام گردد، و یا از ذکر نامش در مقابل دیگران خجالت بکشد.

3 - ماوردی می افزاید : «(مستحب است) اسم دارای معنای خوبی باشد، و با احوال صاحب نام تناسب داشته باشد، و از اسمهایی باشد که در بین طبقه و ملت و هم رتبه او رواج داشته باشد».

4 - بنابراین کسی که می خواهد اسامی صحابه یا انبیاء و یا صالحین را انتخاب کند، اسمی را برگزیند که هم مناسب حال او و هم مناسب مجتمع و قومش باشد (و غریب نباشد).

5 - ملت های غیر عرب ملزم نیستند که اسامی عربی را انتخاب کنند، وبلکه واجب است از اسمهای اجتناب کنند که مختص به ادیان غیر اسلامی است، و یا اسمهایی که غالباً اشخاص آن دین از آن نامها استفاده می کنند، مثل: پطرس، یوحنا، جورج، و امثال اینها، برای مسلمان جایز نیست که از این نامها برگزیند، چرا که اینکار موجب تشابه با آیین خاص نصاری است. ملاحظه شود رساله «أحكام أهل الذمة» (ابن القيم (251/3).

6 - بنابراین اگر اسم غیر عربی باشد و معنای زیبایی داشته باشد (و در مجتمع غریب و شاذ نباشد) ایرادی ندارد آنرا بر فرزند خود برگزید، پیامبران عليهم الصلاة والسلام اسم خود و فرزندان خود را با اسامی نیک و پاکی از میان عرف و عادات (مجتمع خود) برمی گزیدند و ملتزم به اسامی عربی نبودند، مثلا : اسرائیل و اسحاق و موسی و هارون.

7 - باید کوشش بعمل اریم تا از انتخاب اسامی زشت و قبیح، و یا اسمهایی که موجب تزکیه هستند اجتناب ورزید.

8 - در آیات قرآنی آمده است که: «فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى» (سورة نجم/32). یعنی: نفسهای خود را تزکیه نکنید. علامه ابن کثیر درمورد این آیهٔ مبارکه می نویسد که: معنای آیه اینست که خود را مدح نکنید، از نفسهای خود تشکر نکنید، وبا اعمال تان منت گذاری نکنید.

9 - امام طبری – آنگونه که حافظ ابن حجر از او نقل کرده – می گوید: «نباید اسمی را برگزید که معنای زشتی دارد و یا مقتضی تزکیه صاحب نام را داشته باشد، هرچند آن اسامی برای نام انسانها بکار روند، و یا اسمی که هدف از آن، حقیقت یک صفت باشد، بگونه ایکه وقتی شنونده آن اسم را می شنود گمان کند آن (اسم) صفت اوست..» بنقل از (فتح الباری (577/10).

10 و پیامبر ﷺ بعضی از اسامی که معنای قبیح داشتند را تغییر می داد، مثلا زنی که اسمش « عاصیه » بود را به « جمیله » تغییر داد. روایت مسلم (2139).

11 و یا زنی که اسمش « بَرّةَ » به معنای (نیکوکار) بود را به زینب تغییر داد، زیرا معنای اسم « بَرّةَ » دربردارنده نوعی تزکیه است. صحیح مسلم (2142).

12 اسمهایی همچون: متقی، زاهد، پارسا و محسن و مؤمن و ایمان و نعمت و مبارک و سرور امثال اینها دربردارنده نوعی تزکیه هستند.

13 همچنین از جمله اسمهایی که در بعضی کشورهای اسلامی رواج دارد؛ اسامی هستند که به کلمه (الدین) و (الاسلام) اضافه شده اند، مثل : نور الدین، عماد الدین، یا نور الاسلام و امثال اینها که اهل علم انتخاب این نوع اسمها را مکره دانستند، چرا که دربردارنده نوعی از تزکیه است.

14 علامه بکر ابوزید در کتاب «تسمية المولود (صفحه /22)می نویسد : « به دلیل بزرگی منزلت این دو لفظ : (الدین) و (الاسلام)، اضافه کردن اسم به این دو برای نامگذاری (افراد) .. بعضی از علماء آنرا حرام دانستند ولی اکثرا گفتند مکروه است، زیرا توهم معانی ناصحیحی می دهد که اطلاق و بکاربردن آن جایز نیست، و در اوائل امر که این اسامی بوجود آمدند برای القاب زائد بر اسامی بکاربرده می شدند و بعدا بعنوان اسم مورد استفاده قرار گرفتند».

15 در مورد نامگذاری دختران باید از اسمهایی که معانی شهوانی را تداعی می کنند اجتناب کرد، اسمهایی مثل : فتانه، فاتن، ناهد یا ناهده (دختری که پستانش بر آمده شده باشد).

16 همچنین انتخاب اسامی ملائکه برای نامگذاری دختران جایز نیست، زیرا مشرکین گمان داشتند ملائکه و فرشتگان دختران خدا هستند!

17 علامه بکر ابوزید می گوید : «نامگذاری زنان با اسامی ملائکه حرام است، زیرا اینکار یعنی تشابه با (عقیده) مشرکین که ملائکه را دختران خدا می دانستند، خدای متعال از این باور آنها والاتر است، و نزدیک به این نوع؛ نامگذاری دختر به اسم ملاک (فرشته) یا ملکه است» « تسمية المولود (صفحه /24).

18 **قَالَ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا ﴿٨﴾**

19 زکریا گفت: ای پروردگارم! چطور مرا پسری خواهد بود، حال آنکه همسرم نازا است و خودم نیز به سبب پیری به نهایت ضعف رسیده‌ام. (٨)

20 **«قَالَ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِى غُلَامٌ»** گفت: خدایا! چگونه دارای پسری می‌شوم؟ این استفهام از تعجب و سرور است؛ زکریا از اجابت درخواستش متعجب شد و گفت: پروردگارا! آیا برایم فرزندی زاده خواهد شد.

« وَ كَانَتِ اِمْرَأَتِى عَاقِراً»: حال آنکه همسرم در جوانی نازا بود و اکنون پیرزنی ناتوان و کهنسال است. (تفسیر طبری ۱۶/۵۲).

« وَ قَدْ بَلَغْتُ مِنَ اَلْكِبَرِ عِتِيًّا »: و من خود نیز پیر مردی هستم کهن‌سال که شخصی مانند من بارور ساخته نمی‌تواند؟

مفسران گفته‌اند: در آن موقع سن زکریا علیهم السلام به یک صد و بیست سال رسیده بود . همچنان همسرش در سن نود و هشت سالگی بود. اما زکریا خواست مطمئن گردد و چگونگی به دنیا آمدن این پسر را بداند. به همین خاطر تعجب کرد.

قَالَ كَذَٰلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا ﴿٩﴾

والله فرمود: اینگونه پروردگارت گفته (و اراده کرده) این بر من آسان است چون پیش از این تو را در حالی آفریدم که هیچ چیزی نبودی.(۹)

خداوند متعال بوسیله فرشته به زکریا خبر داد که: فرمان چنین است که از شما دو تن در همین سن و سال فرزندی به دنیا می آید. بر پروردگارت ایجاد آنچه بخواهد سهل و ساده است؛ چه به اسباب باشد و چه بدون اسباب، همانگونه که تو را قبلا از عدم آفرید پس پروردگارت را چیزی عاجز نمی‌گرداند.

«وَ قَدْ خَلَقْتُکَ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ تَکُ شَیْئاً (9)»: همان‌طور که تو را خلق کردم و چیزی قابل ذکر نبودی، نیز می‌توانم یحیی را از شما دو نفر خلق کنم.

مفسران می نویسند که: خلق و ایجاد به هیچ وجه برای الله متعال کاری سخت ودشوار نیست. پس وسیله‌ی خلق موجود کوچک و بزرگ و مهم و ناچیز یکی است و آن این که می‌گوید: بشو و بلادرنگ می‌شود، اما خلق انسان به مراتب آسان‌تر است؛ چون خدایی که قادر است از عدم خلق کند، می‌تواند از دو پیر سالخورده آنهم از طریق توالد و تناسل، خلق نماید واین کار، سهل و آسان برای پروردگار با عظمت می باشد.

واقعاً خداوند متعال بر هر چیزی قادر و هر کاری برای او آسان است.

قوانین طبیعی وعلل مادّی، هرگز قدرت الله متعال را محدود نمی‌کند. طوریکه در آیهٔ مبارکه خواندیم **«هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ»** این کار بر من آسان وسهل است.

قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا ﴿١٠﴾

زکریا گفت: ای پروردگارم! علامتی برایم قرار ده، فرمود: گفت نشانه تو این است که سه شبانه روز قدرت تکلم (با مردم) نخواهي داشت، در حالي که زبان تو سالم وتندرست است.(۱۰)

تفسیر:

زکریا برای آنکه به وعدهٔ الله متعال مطمئن شود درخواست کرد و گفت: پروردگارا! نشانه‌ای می‌خواهم تا بدان حقیقت آنچه را که فرشتگان به من در مورد حمل همسرم مژده داده‌اند بشناسم.

یعنی: نشانه‌ای که مرا بر تحقق خواسته‌ام و بشارتت بر حامله دار شدن زنم به فرزندش یحیی، راهنمایی کند تا روان و دلم بدان آرام گیرد زیرا حمل گرفتن در این مرحله ای از عمر، مخصوصاً از زنی که عادت ماهانه وی به‌سبب کبر سن قطع شده، بسیار عجیب و شگفت اور است. فرمود:« **قَالَ آیَتُکَ أَلاّ تُکَلِّمَ اَلنّاسَ ثَلاٰثَ لَیٰالٍ سَوِیًّا»** حق‌تعالی به وی وحی کرد: نشانه این است که تو در عین حالی که صحیح وسالم هستی و هیچ گونه مرضی در تونیست اما نمی‌توانی مدّت سه شبانه روز با مردم سخن بگویی ،یعنی سه شبانه روز قدرت سخن گفتن با مردم را از دست می‌دهی.

ابن عباس گفته است: بدون هیچ مرض و علتی زبانش بند آمد. و ابن زید گفته است: زبانش بسته شد، طوریکه که نمی‌توانست با مردم سخن بگوید؛ اما درهمان حال تسبیحات می‌کرد و تورات را می‌خواند. در آن موقع هنوز انجیل نیامده بود؛ زیرا این امر قبل از تولد عیسی علیه السّلام اتفاق افتاده بود، به این صورت وقتی که می‌خواست با مردم سخن بگوید قادر به انجام این کار نبود.(تفسیر صفوۃ التفاسیرشیخ علی صابونی)

فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا ﴿١١﴾

پس زکریا در حالی که از محراب (عبادت) بر قومش بیرون آمد و با اشاره به آنها گفت صبح و شام (به شکرانه این نعمت) خدا را تسبیح گوئید.(١١)
تفسیر:
«فَخَرَجَ عَلىٰ قَوْمِهِ مِنَ اَلْمِحْرٰابِ»: پس زکریا از جای عبادت خود یعنی همانجایی که مژدۀ تولد پسر به وی رسید بود، بر مردم که برای نماز انتظار او را می‌کشیدند ظاهر شد و به ایشان اشاره کرد که:**«فَأَوْحىٰ إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَ عَشِيًّا »** که خدای متعال را صبح و شام از سرشکرگزاری وعبودیت تسبیح گویند.یعنی ایشان رابه نمازخواندن صبح و عصر دستورداد. به‌قولی دیگر:دستورداد تا به شکرانه این نعمت، صبح و شام«سبحان‌الله» بگویند. البته با اشاره با مردم سخن می‌گفت همانطوریکه خداوند متعال در (آیه 41 سوره آل عمران) فرموده است:« قالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلاثَةَ أَيّامٍ إِلَّا رَمْزاً وَ اذْكُرْ رَبَّكَ كَثِيراً وَ سَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَ الْإِبْكارِ»(زکريّا) گفت: پروردگارا! برای من نشانه‌ای قرار ده (تا علم من به يقين و اطمينان تبديل شود. خداوند) فرمود: نشانه‌ی تو آن است که تا سه روز با مردم سخن نگويی، مگر از طريق اشاره. (البتّه به هنگام ذکر خدا زبانت باز می‌شود. پس) پروردگار خود را (به شکرانه‌ی اين نعمت) بسيار ياد کن و هنگام شب و صبح او را تسبيح گوی.
خداوند متعال می تواند: زبان را هنگام تکلّم با مردم ببندد و هنگام ذکر الله باز کند، می‌تواند از پدری پیر و مادری عقیم نیز طفلی به دنیا بیاورد.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (12 الی 15) در باره قصه ای یحیی علیهم السلام مورد بحث قرار داده شده است.

يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا ﴿١٢﴾

اي يحيي! كتاب (خدا) را با قوت بگير، و ما فرمان نبوت (و عقل كافي) در كودكي به او داديم.(١٢)
تفسیر:
«يٰا يَحْيىٰ خُذِ اَلْكِتٰابَ بِقُوَّةٍ »: مفسیر تفسیر صفوة التفاسیر در باره این آیۀ مبارکه می نویسد: در کلام مقداری حذف شده که تقدیر معنوی آن چنین است: بعد از این که یحیی متولد و بزرگ شد و به سن بلوغ و تکلیف رسید، آنگاه الله به او گفت: ای یحیی! تورات را جدی بگیر و در مورد آن کوشا باش.
یعنی ای یحیی! با همت و عزم و با جد و جهد به تورات روی آور؛ از راه حفظ، فهم، عمل و دعوت به آنچه که در آن است. « وَ آتَيْنٰاهُ اَلْحُكْمَ صَبِيًّا » در همان سن کودکی حکمت و فزونی عقل و خرد را به او عطا کردیم.
«حکم» به معنای علم و فهم (لسان العرب.)و قدرت قضاوت (قاموس القرآن.) آمده است.
اما «حکم» در اینجا به معنای حکمت است، یعنی از کودکی به او فهم و دانش و بینش کتاب را دادیم. به قولی: مراد از حکم نبوت است که در دوران کودکی به او داده شد. نقل است که: یحیی علیه السلام در هفت سالگی به پیامبری برگزیده شد.
روایت شده است که اطفال به یحیی می‌گفتند: بیا با هم بازی کنیم، اما او به آنها می‌گفت: من برای بازی خلق نشده‌ام. و بنا به قولی در سن کودکی نبوت به او عطا شد. اما قول

اول روشن‌تر است. طبری گفته است: قدرت فهم و درک کتاب خدا را در همان اوان کودکی و قبل از رسیدن به سن بلوغ به او عطا کردیم.(طبری ۱۶/۵۵).
مفسر تفسیر کابلی در ذیل: آیهٔ مبارکه **«وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا»** می نویسد: (و دادیم او را حکم در حالت صباوت.) یعنی تفسیر: حق تعالی در صباوت به او فهم و دانش، علم وحکمت، فراست صادقه ، معرفت احکام کتاب و آداب عبودیت و خدمت عطا فرموده بود.
سید قطب در تفسیر« يا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ »(ای یحیی! کتاب (تورات) را با قوت و (قدرت هرچه تمامتر) برگیر.) می نویسد: کتابی‌که باید آن را با قدرت هرچه بیشتر برگیرد و دریافت کند تورات است که کتاب بنی‌اسرائیل از زمان موسی به بعد برای بنی‌اسرائیل است، و أنبیاء بنی‌اسرائیل آن را یاد می‌داده‌اند و بدان حکم وفیصله خویش را بعمل می اوردند. یحیی وارث پدرش زکریا گردید، و برای حمل بار سنگین رسالت و بر دست‌گرفتن امانت با قوت و قدرت و عزم و اراده فریاد زده شد، و از او خواسته شدکه ضعف و سستی نشان ندهد و از تکالیف و وظائف و مشکلات چیزی‌که به ارث برده است ترس نداشته باشد واز آن عقب‌نشینی نکند.

وَحَنَانًا مِنْ لَدُنَّا وَزَكَاةً وَكَانَ تَقِيًّا ﴿۱۳﴾

و به او رحمت و محبت از ناحیه خود بخشیدیم، و پاكي (روح و عمل) و او پرهيزگار بود. (۱۳)

تفسیر:

و نیز الله متعال از جانب خود به یحیی رحمت و محبت و پاکی از گناهان را بخشیده بود واین کارها را از روی مهر و رحمت فراوانی که نسبت به والدینش داشتیم، انجام دادیم.
«حَنَانًا»: رحمت، عاطفه و محبت است. حنانا: حنان: عاطفه و محبت، مهربانی **«حنانك یا رب»** یعنی مهربانی تو را می‌خواهیم ای ربّ.
عبدالرؤ ف مخلص هروی، در«تفسیر انوار القرآن» می نویسد: یعنی به او از نزد خویش رحمتی دادیم که در قلب وی پابرجا بود و با آن بر مردم ـ از جمله بر پدر و مادر و نزدیکانش ـ شفقت و عطوفت می‌ورزید ومردم را از کفر و معاصی نجات می‌داد.
«و به او زکات دادیم» مراد از زکات در اینجا: طهارت نفس و پاکی از گناه و داشتن برکت است، یعنی او را برای مردم مبارک گردانیدیم که به‌سوی خیر هدایتشان می‌کرد
«وَ كَانَ تَقِيًّا »: وبنده‌ای صالح و پرهیزگار و از خدا ترس بود. و هرگز قصد نافرمانی و معصیت را نکرد. ابن عباس گفته است: یعنی پاک بود و مرتکب گناه نشد.
مفسران در ذیل جمله « وَكَانَ تَقِيًّا »(و او پرهیزکار بود.) می نویسند: اوبا الله ارتباط و پیوند داشت. از او می‌ترسد. او را در نظر داشت و مراقب اوضاع و احوال خود می‌دید. احساس می‌کردکه الله متعال در پیدا و ناپیدا و درون و بیرون او را می‌پاید و زیر نظر می‌دارد.

وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ وَلَمْ يَكُنْ جَبَّارًا عَصِيًّا ﴿۱۴﴾

او نسبت به پدر و مادرش نیکوکار بود و جبار (و متکبر) ونافرمان نبود.(۱۴)

تفسیر:

مقام ومنصب نباید انسان راز یاد والدین غافل سازد، ترک نیکی به والدین، نشانه‌ی عصیان و سرکشی است. حتی ، پیامبر هم باید نسبت به والدین نیکی کند.

حضرت یحیی علیه السلام درجنب سایر صفات ممیزه ای که داشت ،دربرابرپروردگارش پرهیزکار بود، **« تَقِیًّا»** نسبت به والدین نیکوکار بود، **« بَرًّا»** و در برابر مردم، سرکش‌و عصیانگر نبود.

واقعیت اینست که: نیکی به پدر ومادر، نمودار تقوای الهی است. بخصوص آن مورد ستایش است که در آن هیچ گونه نافرمانی و سلطه‌جویی وجود نداشته باشد.

حضرت یحیی علیه والسلام با نیکی به پدر و مادرشخصیت دلسوزی بود وازاوامرشان فرمان بردار بود؛ او در مقابل مادر وپدر نرم دل و مهربان (و زورگویی نافرمان نبود) او نه برخلق گردنکش بودونه خالق رانافرمان بلکه با مردم متواضع ودربرابر پروردگاراش متکبر و عاصی نبود.

وَسَلَٰمٌ عَلَيۡهِ يَوۡمَ وُلِدَ وَيَوۡمَ يَمُوتُ وَيَوۡمَ يُبۡعَثُ حَيّٗا ﴿١٥﴾

وسلام بر او روزی که زاده شد و روزی که می میرد و روزی که زنده برانگیخته می شود.(۱۵)

ابن عطیه فرموده : در اوقاتی بر او درود فرستاده است که انسان در اوج ضعف و ناتوانی قرار دارد و بیش از هر زمان به رحم و توجه الله متعال نیازمند است.(قرطبی ۸۸/۱۱).

مفسر«تفسیر انوار القرآن» در تفسیر آیۀ مبارکه می نویسد: «و سلام بر او» یعنی: أمانی از جانب الله بر یحیی باد. به‌قولی معنی این است؛ خداوند متعال بر او سلام گفت در: «روزی که متولد شد» یعنی: او در روز تولدش از این‌که شیطان به وی گزندی رسانده و او را لمس کند، در امان وسلامتی بود « و روزی که می‌میرد » از فتنه قبر و وحشت برزخ در امان است « وروزی که زنده برانگیخته می شود» نیز ازخوف وترس عرصات محشر در امان است. به قولی: وحشتناک‌ترین حالاتی که انسان در آن قرار می‌گیرد، همین سه حالت است:

1 - روزی که متولد می‌شود؛ زیرا در آن روز از جایگاهی که در آن قرار و آرام داشته است، بیرون می‌آید.

2 - روزی که می‌میرد؛ زیرا او در آن روز کسانی را می‌بیند که قبلا آنان را نمی‌شناخته و با احکام و قضایایی روبرو می‌شود که پیش‌تر با آنها آشنایی نداشته است.

3 - روزی که برانگیخته می‌شود؛ زیرا با خوف وترس روز قیامت روبرو می‌شود. پس یحیی علیه السلام در این سه حالت در امان است: از آسیب شیطان در روز ولادت، از عذاب قبر در وقت مردن و از هول و عذاب در روز قیامت.

قصه یحیی علیه السلام:

نام یحیی علیه السلام در چهار آیۀ از سوره‌های آل عمران، انعام، مریم و أنبیاء آمده است. خداوند او را بسیار تمجید و تعریف کرده و او را بر تقوی، صلاح و استقامت توصیف نموده است.خداوند متعال در عمر سی سالگی نبوت را به او ارزانی کرد:

«وَءَاتَيۡنَٰهُ ٱلۡحُكۡمَ صَبِيّٗا ١٢»: [مریم: 12]. (و ما در کودکی بدو بینش دادیم.)و او را سید و پرهیزکار و به دور از ارتکاب منکرات و شهوات نامشروع قرارداد. **﴿وَسَيِّدٗا وَحَصُورٗا وَنَبِيّٗا مِّنَ ٱلصَّٰلِحِينَ ٣٩﴾** [آل عمران: 39]. (و پیشوا و برکنار از هوس‌های سرکش و پیغمبری از صالحان خواهد بود.).

ولادت حضرت یحیی علیه السلام:

یحیی سه ماه قبل از مولد حضرت مسیح عیسی بن مریم به دنیا آمد، یحیی هم عصر مسیح
بود و مدت زمان طولانی با وی زیست و در مراحل مختلف دعوت رفیق او بود.
یحیی بر تقوا و صلاح و طهارت و پاکی و دور از نعمت و اشراف نشأت پیدا کرد. او در زمان جوانی به صحرا و بیابان‌های خشک و بی‌آب می‌رفت و از ملخ قوت و غذا می‌گرفت و به روزی ساده‌ی که خداوند به او می‌داد قناعت می‌ورزید. یحیی بسیار به عبادت و خشوع و گریه می‌افتاد. مجاهد روایت می‌کند که طعام و روزی یحیی گیاه بود و از ترس خدا چنان به گریه می‌افتاد اگر پارچه (دستمالی) روی چشمانش می‌بود آن را پاره می‌کرد.
ابن عساکر روایت می‌کند: روزی پدر و مادرش در طلب و تعقیب او از شهر خارج شدند او را نزد دریاچه‌ای اردن یافتند به وقت عبادت و ترس از خدا آن چنان شدید گریه می‌کرد که پدر و مادر را به گریه انداخت.
خداوند در همان اوان جوانی به او حکمت ارزانی داشته بود به سوی اصول و احکام شریعت روی آورد تا اینکه عالمی متبحر شد و در امور دینی مرجع فتوا واقع شده بود. بعد قبل از اینکه به سن سی سالگی برسد به نبوت و پیغمبری برگزیده شده و خداوند آیه‌ی«يَٰيَحۡيَىٰ خُذِ ٱلۡكِتَٰبَ بِقُوَّةٖۖ» (ای یحیی! کتاب را به قوت بگیر.) را بر او فرستاد.
از حیثمه روایت شده که، عیسی پسر مریم و یحیی پسر زکریا پسر خاله‌ی یکدیگر بوده‌اند. عیسی لباسی پشمی می‌پوشید. اما یحیی لباس وبری (پارچه‌ای دوخته شده از پشم شتر) می‌پوشید. هیچکدام صاحب درهم و دینار، و عبد و جاریه نبودند و محلی برای اقامت گزیدن در آن نداشتند، شب در هر جا بر آن‌ها فرود می‌آمد در آنجا می‌ماندند. چون خواستند از یکدیگر جدا شوند، یحیی خطاب به عیسی فرمود: مرا نصیحتکن، گفت: هرگز خشمگین مشو، گفت: نمی‌توانم که خشمگین نشوم. گفت: پس مالی ذخیره مکن، گفت: شاید بتوانم این را عملیکنم . (البداية والنهاية جلد 2 ص 52.).
یحیی زاهدانه زندگی بسر می بردو بیشتر اوقات از مردم عزلت می‌کرد. با حیوانات صحرایی انس و الفت می‌گرفت و از برگ درختان تغذیه می‌کرد. بر آب رودخانه‌ها و جویبارها می‌آمد. گاهی اوقات از گوشت ملخ استفاده می‌کرد و می‌فرمود: چه کسی از تو متنعم‌تر است ای یحیی؟!

دعوت یحیی علیه السلام:

حضرت یحیی قوم بنی اسرائیل را به سوی الله واحد دعوت می‌کرد و آن‌ها را به نزدیکی ملکوت آسمان‌ها مژده می‌داد، دعوتش با حکمت و موعظه حسنه همراه بود. امام احمد از رسول الله ﷺ نقل می‌کند که فرمود: «خداوند یحیی پسر زکریا را به پنج چیز امر فرمود تا خود به آن‌ها عمل کند و به بنی اسرائیل اعلام نماید به آن‌ها عمل کنند، نزدیک بود در مورد عمل به آن‌ها از خود سستی نشان دهد. عیسی خطاب به او فرمود: شما مأمور به پنج چیز شده‌ای که هم خود بدان عمل کنی و هم بنی اسرائیل را به سوی آن فرا بخوانی یا به انجام آن‌ها برخیز یا من اقدام به انجام آن‌ها می‌نمایم. گفت: ای برادر می‌ترسم اگر در انجام آن بر من پیش بگیری مورد عذاب واقع شوم یا در زمین فرو روم. بعد بنی اسرائیلیان را در مسجد بیت‌المقدس جمع کرد تا مسجد مملو از جماعت گردید. آنگاه

درجای بلندی قرار گرفت و حمد و ثنای خدا را بر زبان آورد و گفت: خداوند مرا به پنج چیز امر کرده که هم خود بدان عمل نمایم و هم شما را فرا خوانم که به آن‌ها عمل نمایید.

1- خداوند را عبادت کنید و برای او شریک وهمتا قرار ندهید. مثلاً اگر یکی از شما بنده‌ای از مال خالص خویش خریداری کند، بعد آن عبد غله‌ی خود را به کس دیگری بدهد، آیا هیچ کسی از شما دوست دارد که بنده‌اش چنین باشد؟! خداوند شما را آفریده و روزی داده است. او را عبادت کنید و برایش شریک قرار ندهید.

2- شما را به ادای نماز فرا می‌خوانم. خداوند رویش به سوی بنده است. مادام که به وقت نماز به این سو آن سو التفات نکند پس وقتی که نماز خواندید به اطراف نظر نکنید.

3- شما را به روزه گرفتن امر می‌کنم زیرا نمونه‌ی روزه‌دار همچو کسی است که مُشکی در پارچه‌ای همراه دارد و همگان بوی آن را می‌یابند. بوی دهان روزه دار نزد خداوند از مُشک بهتر است.

4- شما را به دادن صدقه فرا می‌خوانم نمونه‌ی مزد صدقه دهنده چون کسی است که دشمن او را اسیر کرده و دست خود را به دور گردن او حلقه زده و او را آورده‌اند که گردش بزنند بعد می‌گوید: آیا رضایت می‌دهید بجای نفس خویش به شما فدیه بدهم خلاصه به یکی یک آن‌ها فدیه می‌دهد تا از خونش درگذرند و خود را رها می‌کند.

5- خداوند عز وجل را به یاد داشته باشید. نمونه‌ی کسی که به یاد خدا باشد چون کسی است که دشمن در طلب و تعقیب او است و قلعه‌ای می‌یابد و بدان پناه می‌برد و بهترین پناهگاه از دست وسوسه‌ی شیطان ذکرخدااست . (رواه الإمام احمد)

معنای تعمید نزد أهل کتاب:

یحیی نزد علمای نصاری (یوحنا) نام دارد و ملقب به معمدان است. زیرا مسئولیت غسل تعمید معروف میان نصاری را به عهده داشت. تعمید عبارت از غسل دادن به آب به قصد توبه از خطایا است، یحیی در منطقه اردن ظهور کرد و مردم را به توبه فرا می‌خواند. مردم بیت المقدس و دهات نزدیک اردن به سوی او آمدند آنها را در رودخانه غسل می‌داد و از نزدیک شدن ظهور ملکوت آسمان‌ها بیم می‌داد. حضرت یحیی، عیسای مسیح را در رودخانه‌ی اردن غسل تعمید داد و برای او دعای برکت نمود. و این أمر در حالی رُخ داد که عیسی سی سال عمر داشت یهودیان از او پرسیدند: آیا او عیسی مسیح است؟ گفت: نه. گفتند: آیا او پیغمبر است؟ گفت: نه. گفتند: اگر او مسیح و پیغمبر نیست چرا او را تعمید دادی؟ گفت: من صدای بلندی هستم که از صحرا برآمده‌ام راه (حرکت به سوی) پروردگار را آماده و هموار کنید و آن را بصورت مستقیم در پیش بگیرید.(کتاب العقیدة الإسلامیة ص 216.)

داستان قتل یحیی علیه السلام:

تأریخ نویسان در بیان سبب کشته شدن یحیی پسر زکریا، اسباب فراوان ذکر کرده‌اند.

مشهورترین این اسباب سببی است که ابن کثیر روایت کرده و شیخ نجار در کتابش قصص الأنبیاء آن را چنین آورده است:«حاکم فلسطین (هیردوس) مردی شریر و فاسق بود برادرزاده‌ای به نام «هیرودیا» داشت که سرآمد جمال و زیبارویی بود. هیرودس قصد نمود با او ازدواج کند دختر و مادرش نیز با این ازدواج موافق و متمایل بودند چون

یحیی اطلاع پیدا کرد با قصد آنان به مخالفت برخاست، چون این نوع ازدواج در شریعت اهل کتاب حرام بود چنانکه در شریعت اسلام نیز حرام است.
مادر دختر علیه یحیی کینه به دل گرفت و حیله‌ای براه انداخت که او را به کشتن دهد. هیرودیای دخترش را به شدت آرایش و زینت داد و لباس‌های فاخرانه به تن او کرد بعد او را به قصر هیرودس آورد. دختر شروع به رقص کرد و احساس و مشاعر او را از او ربود. گفت: هر چه می‌خواهی از من طلب کن! دختر (چنانکه مادرش به او یاد داده بود) گفت: سرِ یحیی پسر زکریا را روی این طبق می‌خواهم خواسته‌ی او را لبیک گفت و دستور داد سر او را بیاورند. یحیی را در حالی که مشغول خواندن نماز بود، کشتند و سر او را چون سر گوسفند از تن جدا کردند سپس سر خون‌آلود او را روی طبق نهاده و نزد او آوردند.(قصص الأنبياء ص 369.).
این داستان نشان می‌دهد که حکام و سران بنی اسرائیل تا چه حد ستمگر و خون‌آشام بوده‌اند. تا آنجا که به خود جرأت می‌دادند پیغمبران خدا را به قتل برسانند و در راستای نیل به شهوات افسارگسیخته‌ی خویش خون بی‌گناهان را بر زمین بریزند و خون و حرمت مردم را به بازی بگیرند و شریعت آسمانی را از قداست بیندازند. این امر اصلاً جای تعجب نیست، چون بنی اسرائیل بود که سنت کشتن انبیاء را به میان انسان‌ها آوردند و این عمل جنایتکارانه به شعار و رمز طغیان آن‌ها مبدل گشت، آن‌ها زکریا و یحیی را به قتل رساندند و علیه عیسی توطئه‌چینی کردند و کسان بسیار دیگر از انبیاء که به ناحق خونشان بر زمین ریخته شد و قربانی توطئه‌ها یهودیان شدند.
بعضی از مؤرخین می‌گویند: زکریا نیز بعد از کشته شدن پسرش یحیی بوسیله‌ی ارّه دو نیمه گردید و کشته شد.
سعید پسر مسیب روایت می‌کند چون بختنصر وارد شام شد خون یحیی در غلیان و خروش بود. پرسید: چرا چنین است خبر چگونگی کشته شدن وی را به او دادند، دستور داد هفتاد هزار نفر در مقابل خون وی کشتند تا اینکه سرانجام از غلیان باز ایستاد. و سرنوشت یحیی با این وضعیت رقت بار در اینجا به پایان رسید.
حافظ ابن عساکر از زید پسر واقد روایت می‌کند: «هنگامی که می‌خواستند مسجد دمشق را بسازند، سر حضرت یحیی را مشاهده کردم که از میان یکی از ارکان قبله‌ای که در طرف محراب است، بیرون آمد موها و پوستش به حال خود بدون تغییری باقی مانده بود، و در روایتی آمده است: گویا همین ساعت فوت کرده است».
گویم: این سخن غریب و عجیب نیست چون در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی اله علیه وسلم فرموده: **«إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ عَلَى الأَرْضِ أَنْ تَأْكُلَ أَجْسَادَ الأَنْبِيَاءِ»** (روایت از ابوداود).«خداوند خوردن و متلاشی کردن جسد پیغمبران را بر این زمین حرام کرده است».
شاگردان یحیی پس از کشته شدن وی، جسدش را برداشتند و دفن کردند. بعد به نزد عیسی آمدند و خبر کشته شدن یحیی را به او دادند آنگاه او بسیار محزون و اندوهناک گردید. بعد دعوت خود را آشکار نمود و موعظه‌کنان به میان مردم رفت. کسان بسیاری از وی تبعیت نمودند تا اینکه یهودیان جهت کشتن وی، در پی توطئه‌چینی و نقشه‌کشی برآمدند. ولی خداوند او را به سوی آسمان بالا برد و او را از شر و کید آن‌ها نجات داد.

چنانکه قبلاً توضیح داده شد.(برای مزید معلومات مراجعه شود کتاب:پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم ، نوشته مرحوم شیخ علی صابونی)

خصوصیات یحیی علیهم السلام در قرآن:

خصوصیات حضرت یحیی علیه السلام را در قرآن عظیم الشأن درنقاط ذیل چنین جمعبندی وخلاصه نموده است.

1 - جدی بودن و پایداری و شکیبایی در مسیر نبوت و تبلیغ فرمان حق،
2 - رسیدن به پیامبری در سن کودکی
3 - با محبت، مهربان و دلسوز بودن نسبت به بندگان الله ، آن سان که پیامبر خاتم «رؤف و رحیم» بود.
4 - برای ملت، بابرکت، سودمند و باعطوفت و سراپا نور و رحمت بود. [حجر /۸۸].
5 - باتقوا، پاکدامن، پرهیزکار، خداترس، دیندار، زاهد، صالح، مطیع فرمان کردگار و حق طلب بود.
6 - نسبت به پدر و مادرش نیکوکار و مهربان بود و در نظرش هیچ عبادتی پس از ارج نهادن برای ذات پروردگار مهمتر و بزرگتر از احترام آنان نبود. [اسراء/۲۳].
7 - خودخواه و گردن فراز و دغل، ودغلکار، منحرف، ناصاف، ، و کذب نبود؛ بلکه بسیار نرمخو و فروتن بود، آن طور که پیامبر خاتم، آراسته به این صفات است. [آل عمرن/۱۵۹]، [حجر /۸۸].
8 -از فرمان پروردگار و پدر و مادرش سرپیچی نمیگرد.
9 - سلام و درود بر او باد از روز ولادت تا روز قیامت! «و إسمه یحیی» یعنی نامش پایدار و جاویدان است. (تفسیر فرقان)

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (16 الی 33) در باره قصه ی مریم، ولادت، نبوت و سخن گفتن عیسی در گهواره بحث بعمل آورده است.

وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا ﴿۱۶﴾

و یادآور شو در کتاب (آسمانی قرآن) مریم را، وقتی که در ناحیه شرقی (بیت المقدس) از خانواده‌اش جدا شد.(۱۶)

تفسیر:

دومین قصهٔ این سوره، بعد از قصهٔ تولد حضرت یحیی علیه السلام که در این سوره با زیبای خاصی بیان گردیده است، قصه وداستان مریم وبخصوص به دنیا آمدن نوزاد از یک خانم باکره و پاکدامن که هنوز شوهر نگرفته است، می باشد.

البته این قصه به مراتب،عجیب‌تر است از تولد نوزاد از زنی عقیم و ازیک شوهر پیر سالخورده می باشد.

در آیۀ متذکره می فرماید: « وَ اُذْكُرْ فِی اَلْكِتَابِ مَرْیَمَ » ای پیامبر! و در قرآن عظیم الشأن قصه ای مریم را یاد کن؛ « إِذِ اِنْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَاناً شَرْقِیًّا» روزی که از خانواده اش در قسمت شرقی بیت المقدس برای اشتغال به عبادت خدا، کنار گرفت و عزلت وگوشه گیری کرد.

«اِنْتَبَذَتْ»: از نبذ مشتق است که معنی اصلی آن ؛دور انداختن وکنار زدن ، انتباذ به معنی علی حده از اجتماع ودور رفتن است.

«مَكَاناً شَرْقِيًّا»: یعنی در داخل خانه به گوشه سوی مشرق رفت. این که در آن گوشه به چه هدف رفته بود ؟ چندین احتمال واقوالی وجود دارد.
بعضی گفته اند که به خاطر غسل کردن به آن طرف رفته بود، بعضی گفته اند که طبق معمول برای عبادت خدا به گوشه جانب شرق محراب رفته بود، امام قرطبی این احتمال دوم را بهترواحسن دانسته است.
ابن‌عباس (رض) می‌گوید: به همین سبب نصاری جهت مشرق را قبله خویش گرفتند زیرا عیسی علیه السلام در این جهت از بیت المقدس متولد شد. به قولی: مریم، به این خاطر از مردم کناره گرفت تا خدای سبحان را در خلوت و فراغت عبادت کند.

فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا ﴿١٧﴾

و در برابر آنان پرده ای بر خود گرفت ،پس روح خود (جبرئيل) را به‌سوی او فرستادیم و او در شکل انساني بيعيب و نقص بر مريم ظاهر شد.(١٧)
تفسیر:
«فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَاباً » مریم پرده‌ای برافراشت تا وی را از دیدگان کسانش و از دیدمردم درحجاب قراردهد،« فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا » پس به‌سوی او روح خود را فرستادیم «رُوحَنَا»: روح متعلّق به خود. هدف از روح، جبریل علیه السلام است (شعراء آیهٔ 193). حق تعالی او را روح نامید زیرا دین به وسیله وحیی که او حامل آن است زنده می‌شود.
«فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَراً سَوِيًّا »: جبرئیل را به سویش فرستاد و او در چهرهٔ انسانی کامل اندام و خوش ترکیب نزد مریم نمایان شد ،طوری که از اوصاف بنی‌آدم هیچ چیزی کم نداشت پس مریم طوری فکر کرد که اونسبت به وی قصد بدی دارد.
ابن عباس گفته است: جبرئیل به صورت جوانی سفید روی با موهای مجعد و راست قامت در مقابل مریم ظاهر شد.(زاد المسير ٢١٧/٥.).
مفسران می افزایند: از این رو جبرئیل علیه السلام به صورت انسان درآمد تا مریم با او مونس شود و ازاو متنفر و بیمناک نگردد و اگر به صورت فرشته نمایان می‌شد، از او متنفر شده و قدرت شنیدن سخنان او را نمی‌داشت، و این که از این سیمای زیبا و بسیار نیکوی جبرئیل به خدا پناه جست، نشان می‌دهد که پاکدامن و پارسا بوده است.(البحر ١٨٠/٦.).

قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا ﴿١٨﴾

(مریم لرزان و هراسان) گفت: من از (سوء قصد) تو، به الله مهربان پناه می‌برم. اگر پرهیزگار هستی (بترس که من به خدا پناه برده و او کس بیکسان است). [از من فاصله بگیر.](١٨)
تفسیر:
دیده می شود که چگونه، انسانهای پاکدامن با احساس احتمال گناه به خود می‌لرزند و به الله پناه می‌برند، چون مریم جبرئیل را دید گفت: اگر خداترس و پرهیزگار هستی، من از تو به خدای رحمان پناه می‌برم که به من بدی یا آزاری برسانی. بهترین پناهگاه، رحمت الهی است.
«إِن كُنتَ تَقِيّاً»: اگر پرهیزگار هستی. با توجّه بدین معنی، جزای شرط محذوف و از سیاق پیدا است. تو پرهیزگار نیستی. چرا که بدون اجازه به حجره عبادتگاه او درآمده

است. در این صورت، حرف **(إنْ)** حرف نفی و به معنی **(ما)** است. («ترجمۀ معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل).

قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا ﴿١٩﴾

جبرئیل گفت: جز این نیست که من فرستاده پروردگار توام تا به تو پسری پاکیزه از هر گناه) ببخشم.(١٩)

تفسیر:

جبرئیل به وی گفت: من فرستاده‌ای ازسوی الله تعال هستم. جبرئیل می‌خواست بیم و هراس حاصل شده راکه مریم احساس آنرا داشت، از بین ببرد، پس گفت: (مترس که من یکی از فرشتگان الهی هستم و) پروردگارت مرا فرستاده است تا (سبب شوم و) به تو پسر پاکیزه‌ای از لغزش‌ها و پاکیزه از گناه (از نظر خلق و خوی و جسم و جان) ببخشم.

« زَكِيّاً »: پاکیزه از گناهان از لحاظ ظاهری و معنوی. بزرگ شونده بر خیر و صلاح.

قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا ﴿٢٠﴾

مریم گفت: چگونه پسری خواهم داشت حال آنکه بشری به من دست نزده و بدکار (هم) نبوده‌ام؟! (٢٠)

تفسیر:

مریم به حضرت جبرئیل علیهم السلام گفت: چگونه پسری به دنیا خواهم آورد حال آنکه «وَ لَمْ يَمْسَسْنِى بَشَرٌ وَ لَمْ أَكُ بَغِيًّا»: درحالیکه شوهر ندارم وهیچ انسانی با نکاح حلال به من نزدیگی نکرده است و به من دست نزده است و همچنان مرتکب فعل حرامی هم نشده‌ام و جز این نیست که فرزند از یکجا شدن مرد و زن به دنیا می‌آید؟

«بَغِيّاً»: زناکار. این کلمه وصف غالبی است برای زنان، مثل عاقر و حائض.

قَالَ كَذَلِكِ قَالَ رَبُّكِ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا وَكَانَ أَمْرًا مَقْضِيًّا ﴿٢١﴾

جبرئیل گفت: فرمان حق همین است که پروردگارت فرموده است، این کار بر من سهل و آسان است، ما مي‌خواهيم او را معجزه ای براي مردم قرار دهيم و رحمتي از سوي ما باشد، و قضای الهی بر این کار رفته است.(٢١)

تفسیر:

جبرئیل به مریم گفت: موضوع همین است که شما آنرا بیان داشتید؛ واقعاً ! هیچ انسانی به تو نزدیکی نکرده است و فعل حرامی هم انجام نداده‌ای، زیرا حق‌تعالی تو را از این فعل بد مصوٌن داشته است.**«وَ لِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنّاسِ وَ رَحْمَةً مِنّا »** ولی بدان که به وجود آوردن پسری بدون پدر بر خدای سبحان سهل و آسان است، زیرا قدرتش نافذ می‌باشد؛ تا این پسر نشانه‌ای بر قدرت وی و رحمتی از سوی وی بر مادرش و بر امتش باشد.

واقعاً وجودعیسی علیه السلام رحمت است. کسی که وجودش ایمان به خدا را در انسان‌ها زنده کند و کارش ارشاد و هدایت مردم باشد، بصورا قطع رحمت است.

«وَ كَانَ أَمْراً مَقْضِيًّا»: قطعاً الله متعال این امر را نوشته و مقدّر ساخته است، وخاتمه پذیرفته است، هیچ کس نمی‌تواند مانع کار الله متعال شود، دیگر کار انجام یافته است (و جائی برای بحث و گفتگو باقی نمانده است).

پس نه حکمش را بر گرداننده‌ای است و نه قضا و فیصله‌اش را بازدارنده‌ای. یعنی: تو ای مریم! ناگزیری که به این انتخاب الهی برای خویش و بر آنچه که به دنبال آن از افترای مفتریان و آزار آزاردهندگان پیش خواهد آمد، صبر کنی.

فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَذَتْ بِهِ مَكَانًا قَصِيًّا ﴿٢٢﴾

پس مریم (از دمیدن فرشته) به او (عیسی) باردار شد و به سبب آن حمل دور از مردم کناره شد. (٢٢)

تفسیر:

در تفسیر«تفسیر انوار القرآن » می نویسد: یعنی: جبرئیل علیه السلام در چاک پیراهن مریم، دمید و اثر دمیدنش به شکم مریم، رسید آن‌گاه او به عیسی علیه السلام باردار شد.

مفسر دکتر عایض بن عبدالله القرني در تفسیر الميسّرمی نویسد: بعد از آنکه جبرئیل در چاک گریبان مریم دمید و دَم وی به رحِمش رسید، مریم حامله شد و به جایی دور از چشم مردم رفت.

مفسران در این بابت می افزایند: جبرئیل در آستین بالاپوش مریم دمید و نفخ وارد بدن مریم شده و سبب حامله دار شدن مریم گشت. معنی آیه چنین است:مریم پاکدامن چنین حامله دار شد و در همان حال که جنین را در شکم داشت از بیم این که مورد طعنه و عیبجویی باردار شدن قرار نگیرد گوشه‌ی عزلت و دوری از خانواده را برگزید.(تفسیر صفوة التفاسیر،شیخ صابونی).

در برخی از اوقات حالات طوری پیش می اید که : انسان‌های پاك باید به خاطر دور ماندن از تهمتِ مردم، از مردم ومجتمع مردمی باید فاصله گیرند .به همین دلیل بعد از اینکه مریم (از دمیدن فرشته) حمل گرفت ، به سبب آن حمل ازمدم کناره شد.

فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسْيًا مَنْسِيًّا ﴿٢٣﴾

آن گاه درد زاییدن، او را به ناچار به جانب درخت خرما کشانید؛ [در آن حال] گفت:ای کاش پیش از این مرده بودم و یکباره از یادها فراموش شده بودم.(٢٣)

تفسیر:

یعنی بعد از اینکه شدت درد زایمان دراو شدت یافت ،او مجبور شد تا به تنه‌ی درخت خشکیده خرما پناه ببرد تا در موقع تولد نوزاد به آن تکیه دهد.

« قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَٰذَا وَ كُنْتُ نَسْياً مَنْسِيًّا » و او از بیم اتهام مردم گفت: ای کاش پیش از امروز مرده بودم واصلاً زنده به دنیا نیامده بودم، کاش شناخته شده نبوده و به یاد آورده نمی‌شدم و کسی نمی‌دانست که من کیستم.ای کاش! شخص ناقابل و ناشناخته‌ای بودم.(این نظر قتاده است و ابن عباس گفته است: كُنْتُ نَسْياً مَنْسِيًّا یعنی ای کاش! خلق نمی‌شدم و چیزی نبودم.)

کاش: «نَسْياً: چیز ناقابل فراموش شده‌ای» می‌بودم و از خاطره‌ها محوه می شدم «نسیاً»: پوشاکی است که برای جلوگیری از پخش شدن خون حیض مورد استفاده قرار می‌گیرد، و بعد از آن به دور انداخته می‌شود و به فراموشی سپرده می شود.

ابن کثیر گفته است: مریم می‌دانست که به سبب تولد این نوزاد از او بازخواست و امتحان و آزمایش به عمل می‌آید، از این رو آرزوی مرگ کرد؛ چون می‌دانست مردم سخنان او

را تصدیق نمی‌کنند و بعد از این که مدت‌ها پارسا و عابد بوده است، اینک او را پست و زناکار می‌دانند، از این رو چنان گفت.(مختصر ابن کثیر ۴۴۸/۲).

یاد وشوق مرگ:

در حدیثی از حضرت اوبوهریره روایت است که رسول الله ﷺ فرموده است: ای مردم ! مرگ را یاد کنید وبه یاد داشته باشید که لذت های دنیوی را ختم میکند.
(جامعه الترمذی ، سنن ابن ماجه ، معارف الحدیث).
همچنان در حدیثی دیگری ازعبد الله بن عمر روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است که تحفه مؤمن مرگ است (شعب الایمان للبیهقیی ، معرف الحدیث).

آرزوی مرگ وممانعت از طلب آن:

از حضرت انس رضی الله تعالی عنه روایت است که رسو ل الله ﷺ فرموده است: کسی از شما بخاطر تکلیف وغم تقاضای مرگ را نکند ونه دعا نمائید واگر مجبور شدید این گونه بگوئید: « اللهم احیینی ما کانت الحیوة خیرآ وتو فنی اذاکانت او فاة خیرآ لی » (ای پروردگار اگر حیات طیبه نصیب من باشد من را زنده دار واگر مرگ برایم بهتر باشد از دنیا خلاصم کن (صحیح بخاری ، مسلم ، حصن حصین ، معارف الحدیث).

فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا ﴿۲۴﴾

پس (فرشته) از جانب پائین او ندا داد که اندوهگین مشو، چون پروردگارت زیر [پای] تو چشمه آبی پدید را جاری ساخته است. (۲۴)
تفسیر:
«فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلاَّ تَحْزَنِی»: واقعاً هم الهامات غیبی،راهگشای انسان دروقت اضطرابات است. فرشته از زیر تنه‌ی نخل او را صدا زد. یعنی: چون جبرئیل علیه السلام این سخن مریم ، را شنید، و(جبرئیل) که از زیر آن تل یا در زیر آن درخت خرما بود، وی را صدا زد (و گفت که از تنهائی و نبودن خوردنی و نوشیدنی، و از این که مردم چه خواهند گفت)غمگین وتشویش مه داشته باش . پروردگارت پائین (تر از) تو چشمه‌ای پدید آورده است (و روانش کرده است).
«أَلاَّ تَحْزَنِی»: اندوهگین مشو، واقعاً هم برای یک زن پاکدامن، غمی به اندازه‌ی غم تهمت بی‌عفّتی نیست که به آن متهم شود .
برخی از مفسران در تفاسیر خویش می نویسند:«نَادَاهَا»: او را صدا زد. فاعل جبرئیل است، امّا سیاق آیات نشان می‌دهد که منادی، عیسی علیه السلام بوده است که از درون شکم، مادر خود را ندا داده است. تا مادر سخن او را بشنود و باور کند و بعد با خاطری آسوده به مردم بگوید که پاکدامنی مرا از نوزاد در گهواره بپرسید.
«تَحْتَكِ»: زیرین و پائین تو.
«سَرِیّاً»: چشمه. رودخانه کوچک. پیدایش این آب، نخستین نشانه دالّ بر پاکی و کرامت مریم بود. از ماده (سَرِي ، يَسْرِي). انسان والامقام که مراد عیسی است. یا از ماده (سَرا، يَسْرُو).
«قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِیّاً»: خداوند پائین‌تر از مکان تو چشمه‌ای یا رودخانه‌ای پدیدار کرده است. خداوند از تو بزرگواری را به وجود می‌آورد.(«ترجمهٔ معانی قرآن».

«قَدْ جَعَلَ رَبُّکِ تَحْتَکِ سَرِيًّا»: خدایت جویباری کوچک را در پیش پایت جاری کرده است. ابن عباس گفته است: جبرئیل پا به زمین زد و چشمه‌ی آبی زلال و صفای جوشید و جویباری جاری گشت.

سری: جوی آب کوچکی است که خدای متعال برای دفع تشنگی مریم برایش جاری کرد تا از آن بیاشامد. پیدایش این آب، اولین نشانه دالّ بر پاکی و کرامت مریم بود. از ماده (سَرِي، يَسْرِي). انسان والامقام که هدف از آن عیسی است، زیرا به مردان بزرگ و باعظمت، سری می‌گویند.

سید قطب مفسر تفسیر فی ظلال قرآن در تفسیر خویش می نویسد: (عیسی) از پائین او، وی را صدا زد (و گفت که از تنهائی و نبودن خوردنی و نوشیدنی، و از این که مردم چه خواهند گفت) غمگین مباش. پروردگارت پائین (تـر از) تو چشـمه‌ای پدید آورده است (و روانش کرده است.) تنه خرمابن را بجنبان و بتکان، تا خرمای نـورس دست‌چینی بر تو فرو افتد. پس (از این خرمای شیرین) بخور و (از آن آب گوارا) بیاشام و (به این فرزند دلبند و معجزه خداوند) چشم را روشن دار، و هرگاه کسی را دیدی (و در این زمینه از تو توضیح خواست با اشاره بدو بفهمان و) بگو: که من برای خدای مهربان روزه(ی سکوت و خودداری از گفتار) نذر کرده‌ام، و بـه همین دلیل امروز با انسانی سـخن نمی‌گویم.

خدا را! کودکی که هم اینک متولد گردیده است از زیر او، وی را فریاد می‌دارد، و دل او را اطمینان می‌بخشد، واورا با پروردگارش اتصال وارتباط می‌دهد، و وی را به خوردنی و نوشیدنی خود رهنمود مـی‌سازد، و حجّت و برهان بدو می‌آموزد! به او می گوید: غمگن مباش .«قَدْ جَعَلَ رَبُّکِ تَحْتَکِ سَرِيًّا»: پروردگارت پائین(تر از) تو چشمه‌ای پدید آورده است (و روانش کرده است).

خدا تو را فراموش نکرده است و به ترک تـو نگفته است. بلکه زیر پاهایت جویباری را جاری کرده است - ارجح این است که این جویبار همین لحظه از چشمه‌ای برجـوشیده است و روان گردیده است. یا هم اینک از محل سیلابی در کوهسار برجوشانده است -(ین درخت خرمابنی را که بر آن تکیه زده‌ای بجنان و بتکان تا خرمای نورس دست‌چینی بر تو فرو افتد. این خوراک و آن نوشیدنی تو است. خوراک شیرینی که مناسب حال زن زائو است. خرما از جمله بهترین خوراکیهای زنان زائو است.

« فَكُلِي وَاشْرَبِي»: پس (از این خرمای شیرین) بـخور و (از آن آب گوارا) بیاشام. نوش جان وسلامت باد.

« وَقَرِّي عَيْنًا »: چشم را روشن دار، و شاد باش. قلبت را ارام بساز .هر وقت با کسی روبرو شدی با ایماء و اشاره بدو اعلان کن که تو برای خداوند مهربان روزه سکوت گرفته‌ای و برای پرستش اوگوشه‌گیری گزیده‌ای. و به پرسش کسی اصلاً جواب هم مده .

وَهُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطْ عَلَيْكِ رُطَبًا جَنِيًّا ﴿٢٥﴾

و تنه درخت خرما را به طرف خود [بگیر و] بتکان بر تو خرمای تازه می ریزد.(۲۵)

تفسیر:

یعنی شاخه‌ی نخل را تکان بده.« تُسَاقِطْ عَلَيْكِ رُطَباً جَنِيًّا » رطب خوشمزه و تازه و آبدار بر تو فرو می‌ریزد. فحوای آیه مبارکه می رساند که : این آیه به بر کارگیری اسباب در طلب رزق دلالت دارد.

انسان در سخت ترین شرایط نیز باید برای کسب روزی تلاش ورزد. آرامش، بر تغذیه مقدم است. «أَلَّا تَحْزَنِي رُطَباً جَنِيًّا»: زیرا انسان مضطرب، بهترین غذاها را نیز میل ندارد.

مفسران گفته‌اند: بعد از این که آب شیرین و گوارا را دید، برای این که معجزه‌ی زنده کردن شاخه‌ی خشکیده‌ی نخل را به او نشان دهد، به او دستور داد شاخه‌ی خشکیده را تکان بدهد، تا درد زایمانش آرام بشود و بداند که این امر کرامتی است از جانب خدا.

رطب جنی: خرمای تازه‌ای است که آماده چیدن باشد. یعنی: بر تو رطب تازه پاکیزه می‌ریزاند. «ترجمهٔ معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل

زنان هنگام زایمان و پس از آن نیاز به آرامش، آب و غذای مناسب دارند که در این آیات بدان اشاره شده است.

غذای مورد سفارش قرآن و روایات برای زنی که وضع حمل کرده است، خرمای تازه است.

عمروبن میمون می‌گوید: «برای زنان در حال نفاس (زایمان) چیزی بهتر از رطب نیست». در حدیث شریف به روایت علی (رض) از رسول الله صلی اله علیه وسلم آمده است که فرمودند: «عمه خود درخت خرما را گرامی بدارید زیرا درخت خرما از همان گلی آفریده شد که آدم علیه السلام از آن آفریده شد...».

در تفسیر«تفسیر انوار القرآن» آمده است:

آری! مریم ، قبل از ولادت عیسی بی کسب و کار از سوی حق تعالی روزی پاک بهشتی داده می‌شد و این گرامیداشت و تجلیلی مخصوص برایش بود اما چون عیسی علیه السلام را به دنیا آورد، مأمور به تکاندن درخت خرما شد. علما در توجیه این امر گفته‌اند: مریم قبل از ولادت عیسی علیهم السلام تماما مشغول عبادت حق بود اما بعد از ولادت، دل وی به دوستی عیسی علیه السلام نیز مشغول شد، از این جهت به کسب وتلاش در جهت به‌دست آوردن روزی مأمور گشت.

علما با این آیه استدلال کرده‌اند بر اینکه: هرچند فراهم آمدن رزق حتمی است ولی خداوند متعال آن را به سعی و تلاش خود انسان وابسته ساخته است زیرا کسب و کار، سنت خداوند متعال در بندگانش می‌باشد و این سنت با توکل در تضاد و تعارض نیست زیرا توکل بعد از توسل به اسباب است.

فَكُلِي وَاشْرَبِي وَقَرِّي عَيْنًا فَإِمَّا تَرَيِنَّ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنسِيًّا ﴿۲۶﴾

پس بخور و بنوش و چشم را روشن و آسوده دار. پس اگر کسی ازانسان را دیدی، بگو: من برای پروردگار مهربان روزه نذر کرده‌ام بنابراین امروز با هیچ انسانی سخن نخواهم گفت.(۲۶)

تفسیر:

از خرمای تازه بخور، از آب شفاف و شیرین بنوش.« وَ قَرِّی عَیْناً » وخاطرت را به پسرت خوش و دیده به وی روشن و روحت را آرام دار.

«فَإِمَّا تَرَيِنَّ مِنَ الْبَشَرِ أَحَداً»: و اگر کسی از انسان ها را دیدی و از تو در مورد نوزاد سؤال کرد،« فَقُولِی إِنِّی نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْماً » من برای طاعت حق‌تعالی روزهٔ سکوت نذر کرده‌ام که ساکت و بی‌صدا بمانم. «فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا » از این رو با هیچ بشری

مطلقا سخن نخواهم گفت: به او امر شد زبان را در کام نگه دارد و سخن نگوید تا فرزندش او را کفایت کند و دلیل و معجزه‌ی آشکار بشود.

روزۀ سکوت مریم:

باید گفت که: روزه سکوت قبل ازدین مقدس اسلام بحیث عبادت بشمار می رفت وکسیکه از سخن گفتن روزه بگیرد، واز صبح تا شام با کسی صحبت نکند ، ولی به آمدن دین مقدس اسلام این عبادت منسوخ گردید.

دین مقدس اسلام به پیروان خویش هدایت فرمود که تنها از گفتار بد ودشنام وفحاشی ودروغ وغیبت پرهیز گزینند، ترک عموم گفتگو در اسلام عبادتی نیست ، لذا نذر کردن به آن هم جایز نمی باشد.

درحدیثی از علی بن ابی طالب رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ فرمودند: «لا يُتْمَ بَعْدَ احْتِلاَمٍ، وَلا صُمَاتَ يَومٍ إِلَى اللَّيْلِ»: «پس از بلوغ، یتیمی نیست و سکوت کردن از صبح تا غروب روا نمی باشد»رواه أبو داود والبيهقي في السنن الكبرى وصححه الألباني.

اول اینکه وقتی کسی به بلوغ برسد، یتیم محسوب نمی شود. **دوم** اینکه در جاهلیت با سکوت کردن الله متعال را عبادت می کردند؛ چنانکه همه ی روز را سکوت می کردند و تا غروب آفتاب سخن نمی گفتند؛ رسول الله ﷺ مسلمانان را از اینکار نهی می کند؛ چون باعث ترک تسبیح و تهلیل و تحمید و امر به معروف و نهی از منکر و قرائت قرآن و عبادات زبانی دیگر می شود؛ علاوه بر اینکه عمل دوران جاهلیت است؛ به همین دلیل از آن نهی کرده است.

اگر احیاناً شخص به این مطلب، به عنوان حکمی از احکام اسلام ملتزم شود، بدعت در دین ایجاد کرده است که قطعاً مرتکب حرام شده است.لذا در حرمت این حکم، بین فقهاء اجماع است و روایات متعددی در این باره نیز رسیده است.

از ظاهر آیه 26 سوره مریم چنین معلوم می گرددکه مریم به خاطر مصلحتی مامور به سکوت بود و به فرمان خدا از سخن گفتن در این مدت خاص خودداری می کرد تا نوزادش عیسی، لب به سخن بگشاید و از پاکی او دفاع کند که این از هر جهت مؤثرتر بود. اما از تعبیر آیه چنین برمی آید که نذر سکوت برای آن قوم و جمعیت، کار شناخته شده ای بود، به همین دلیل این کار را بر او ایراد نگرفتند.

برخی از مفسران در مورد روزه سکوت حضرت مریم می نویسد که: روزه‌ی سکوت حضرت مریم در برابر مردم، یا برای این بود که آنان ظرفیّت جواب را نداشتند، یا گفتگوی با آنان، تأثیر منفی به دنبال داشت و یا در ادامه‌ی پاسخ وسخن گفتن، سؤالات و بهانه‌های دیگری را مطرح می‌کردند. والله اعلم

فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا ﴿٢٧﴾

آن گاه نوزاد را در حالی که [در آغوشش] حمل می کرد، نزد قومش آورد. گفتند: ای مریم! به راستی که تو کاری شگفت [و بی سابقه و ناپسندی] مرتکب شده ای.(۲۷)

تشریح لغات واصطلاحات :

«تَحْمِلُهُ»: در حالی که او را برداشته بود.

فریا: کار زشت و ناپسند و عجیب و نادری که همانا به دنیا اوردن فرزندی بی‌پدرد دنیا می باشد..

تفسیر:
با تأسف باید که: درزیاتر از موارد قضاوت های مردم معمولاً عجولانه وبراساس قرائن ظاهری صورت می پذیرد، نه بر اساس واقعیّت ها .«لَقَدْ جِئْتِ شَيْئاً فَرِيًّا» (با دیدن نوزادی همراه مریم، به بدی او حکم کردند).

يَا أُخْتَ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكِ بَغِيًّا ﴿۲۸﴾

ای خواهر هارون! نه پدرت مرد بدی بود و نه مادرت بدکاره بود [این طفل را از کجا آورده ای؟](۲۸)

مردم در خطاب به مریم گفتند: ای خواهر مرد صالح هارون! پدرت شخص گنه‌کاری نبود که مرتکب فحشا شود.

« وَ ما كانَتْ أُمُّکِ بَغِيًّا»: و مادرت نیز بدکاره‌ای نبود تا زنا نماید.پس چگونه این عمل زشت از تو سر زده است در حالی که از خانواده‌ی پاک و مشهور به نیکی و صلاح و عبادت برخاسته‌ای؟

قتاده گفته است: هارون مردی صالح در میان بنی اسرائیل بود و به نیکی و کثرت عبادت شهرت داشت و مریم را به او تشبیه کردند.(طبری ۷۷/۱۶).

این هارونی که مریم را به او تشبیه کردند، برادر حضرت موسی نیست؛ زیرا فاصله‌ی بین آن دو بیش از یک هزار سال است. و سهیلی گفته است: هارون یکی از پارسایان مجتهد بنی اسرائیل بود، و از لحاظ تلاش و جدیت در عبادت، مریم به او تشبیه شده است. و هارون بن عمران برادر حضرت موسی نبود؛ زیرا فاصله‌ی زمانی بین آنها بسیار زیاد بود.(مختصر ابن کثیر ۴۵۰/۲).

در حدیث شریف به روایت مغیره بن شعبه (رض) آمده است که گفت: «رسول الله ﷺ مرا به‌سوی مردم نجران فرستادند، مردم نجران [که نصاری‌بودند] به من گفتند: بنگر که شما در قرآن خود می‌خوانید:«**يَٰٓأُخۡتَ هَٰرُونَ**» [مریم: 28] درحالی‌که موسی علیه السلام سالیان سال قبل از عیسی علیه السلام زندگی می‌کرد؟! راوی می‌گوید: پس چون بازگشتم، این سخن‌شان را با رسول الله ﷺ در میان گذاشتم، فرمودند: آیا به آنان نگفتی که مردم درآن زمان فرزندان خود را به نام پیامبران و صالحان پیشین نامگذاری می‌کردند، یعنی شیوه و عادتشان چنین بود؟...».

فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا ﴿۲۹﴾

[مریم] به سوی [عیسی] اشاره کرد(که از او بپرسید) گفتند چگونه با کسی که در گهواره [و] كودك است سخن بگوییم. (۲۹)

تفسیر:

«فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ »: مریم با آن‌ها سخن نگفت او فقط به اشاره اکتفا کرد و به پرسش عیسی که کودکی در گهواره بود اشاره کرد تا از وی سؤال نمایند. زیرا برای خداوند متعال روزه سکوت نذر کرده بود.

«قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِی الْمَهْدِ صَبِيًّا»: با تعجب گفتند: چگونه با این کودک خرد سال، شیر خورو گهواره‌ای که در قنداق است و از پستان مادر تغذیه می‌کند که: نه سخن گفته می‌تواند و نه حرف‌های ما را می‌فهمد، سخن بگوییم؟!

امام فخر رازی فرموده است: روایت شده است که حضرت عیسی علیه السلام در حالیکه مصروف نوشیدن شیر بود، زمانیکه سخنان آنها را شنید، پستان مادررا رها کرد و به

آنها رو کرد و با آنها به صحبت پرداخت. آنگاه زبان به گفتن نگشود تا به سن زبان باز کردن اطفال رسید.(تفسیر کبیر ۲۱/۲۰۸.).

قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا ﴿۳۰﴾

نوزاد [از میان گهواره به سخن درآمده و] گفت من بنده خداوندم که به من کتاب آسمانی داده است و مرا پیامبر انتخاب نموده است.(۳۰)

تفسیر:

عیسی علیه السلام درجواب پرسش مردم در حالیکه در گهواره‌اش شیر می‌خورد، لب به سخن گشود و گفت: من بندۀ الله هستم؛ که با قدرت بی‌نهایت خود مرا بدون پدر خلق کرده است.واقعاً زمانیکه پروردگار با عظمت بخواهد ؛ کودکی رادر گهواره به سخن می اورد، وشایعات و فتنه‌ها را خاموش می سازد.

در معرّفی خود، قبل از هر چیز مُهر بندگی خدا را بر خود بزنیم که این، بزرگ‌ترین افتخار است.

ملاحظه می شودکه: حضرت عیسی اولین سخنی که به آن نطق کرد، اعتراف به عبودیت خداوند بزرگ بود تا به نصاری اعلام کند که آنان در آنچه که بعدا از ربوبیت به وی نسبت خواهند داد، گمراهند. واقعاً هم بندگی خدا سرچشمه‌ی همه‌ی فیوضات الهی است.

« آتَانِيَ الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا»: حکم خدا چنان جاری شده است که انجیل را به من عطا فرماید و مرا پیامبر قرار دهد. او چنین مقدر کرده است که انجیل را بر من نازل کند و مرا برای بنی اسرائیل پیامبری قرار دهد.

خداوند متعال در ازل برایم مقدر کرده که پیامبری دارای کتاب باشم. وکتابش انجیل است «و مرا پیامبر ساخته است» یعنی: به نبوتم و به دادن کتاب برایم حکم کرده است. گفتنی است که عیسی علیه السلام در این حال کودکی نه پیامبر بود و نه بر وی کتاب نازل شده بود بلکه او از امر یقینی‌ای خبر می‌داد که وقوعش در آینده حتمی بود.

به منظور اِفاده‌ی تحقق آن به لفظ ماضی بیان شده است؛ زیرا خدا در ازل به هر چه حکم کرده باشد، حتما تحقق می‌پذیرد.

وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا ﴿۳۱﴾

و هر جا که باشم، مرا مبارک گردانیده است. و تا وقتی که زنده باشم، مرا به نماز و زکات سفارش فرموده است.(۳۱)

تفسیر:

مفسرتفسیر المیسّر دکتر عایض بن عبدالله القرني درتفسیر آیۀ مبارکه می نویسد:

از این رو خیرم بسیار و منفعتم عام و همگانی است؛ من نافع‌ترین مردم در علم و حلم و حکمت هستم، و تا زنده‌ام پروردگارم مرا به بر پاداشت نماز و پایبندی به اوقات آن و به دادن زکات سفارش کرده است زیرا نماز پاکی روح و زکات پاکی مال است.

- قابل یاد دهانی است که نماز از جمله عباداتی است که «ما دُمْتُ حَيًّا» و در طول عمر تعطیل شدنی نمی باشد.

وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا ﴿۳۲﴾

و (همچنان) به نیک رفتاری با مادرم مرا سفارش نموده و مرا متکبر و سرکش و بدبخت نگردانیده است.(۳۲)

تفسیر:

نیکی کردن به مادر، از اخلاق انبیاست، واقعاً شخصیکه به مادرش بی مهری وبی محبتی کند، یقیین کامل داشته باشید که به مردم نیز رحم نخواهد کرد. خداوند متعال در آیه مبارکه با زیبای خاصی می فرماید: «وَ بَرًّا بِوٰالِدَتِي » ومرا برای مادرم مطیع و فرمانبردار، مشفق و مهربان قرار داده «وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا» و انسانی زورگو، متکبر، درشتخو و نافرمان خود نگردانیده بلکه مرا انسانی شایسته و پرهیزگار قرار داده است.

«جَبَّارًا»: گردنکش زورگو و شقی: بدبخت نافرمان در برابر پروردگار است. یا شقی: به معنی نا امید، یا عاق و نفرین شده مادر است.

برخی از سلف گفته‌اند: هیچ کسی را عاق پدر و مادر نمی‌یابید مگر این‌که گردنکش، نافرمان حق تعالی و بدبخت می‌باشد. تفسیر نور«ترجمهٔ معانی قرآن» مصطفی خرمدل

وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا ﴿٣٣﴾

و سلام بر من، روزی که تولد شده‌ام و روزی که می‌میرم و روزی که دوباره زنده می شوم.(۳۳)

تفسیر:

یعنی: بر من در روزی که متولد شدم سلامتی مقدر شده بود زیرا شیطان در آن وقت به من هیچ آسیبی نرسانید و بر من در هنگام مرگم نیز سلامتی مقدراست زیرا حق تعالی در آن هنگام مرا گمراه نمی‌سازد و مرا به حق و صدق ناطق می‌گرداند و بر من در هنگام برانگیختن مجددم نیز سلامتی است زیرا در آن روز از هول و هراس محشر در امان هستم.پس این مجموعا نه موضوع بود که عیسی علیه السلام آن را در آغوش مادرش اعلام کرد.

مالک بن انس (رض) می فرماید:«چه قدر سخت است این آیات بر معتقدان به عقیده قدر (قدریه) زیرا عیسی علیه السلام از همه اموری که در باره وی در گذشته و آینده حکم شده است خبر داد، درحالی‌که قدریه می‌گویند: بنده خالق افعال خویش است!».

مفسر تفسیر صفوة التفاسیر می نویسد: وقتی مسیح طفلی شیرخوار بود و به زبان آمد چنین گفت و بندگی خود رابرای خدا این چنین اعلام می‌دارد. پس به عکس گمان نصاری او خدا نیست و فرزند خدا نیست و سوم سه گانه هم نیست. بلکه بنده و پیامبر است، و مانند دیگر افراد بشر زندگی می‌کند و مرگ او را می‌برد، خدا او را بدون پدر از مادر خلق کرده است تا دلیل بر قدرت آشکار خدا باشد. از این رو بدون فاصله فرموده است:

جماعت قدریه:

قدریه گروه است که منکر قدر الهی هستند و معتقدند که انسان هرآنچه می کند خدای متعال دخالتی در آن ندارد، و تا زمانیکه فعلی بوقوع نپیوندد خداوند از آن آگاه نمی شود، یعنی علم الهی را نسبت به افعال قبل از وقوع آن منکر هستند، و می گویند: خداوند افعال را مقدر نکرده و افعال انسانها را خلق نکرده و اصلا او قدرتی بر آن ندارد!درحالیکه الله متعال می فرماید: « وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ» (صافات 96). یعنی: «خداوند هم شما را آفریده و هم آنچه انجام می دهید».

که بر طبق این آیه اهل سنت معتقدند: انسان و افعال او هر دو مخلوق خدا هستند، یعنی خدا هم انسان را خلق کرده و هم افعال وی را، در حقیقت انسان کسب کننده افعالش است.

قدرت خداوند بر هر چیزی، موضوعی است که قدریه به طور کلی آن را تکذیب می‌کند به گونه‌ای که معتقدند که خداوند افعال بندگان را خلق نکرده و آن را از دایره قدرت و آفرینش خدا خارج ساخته‌اند. قدری که قرآن و سنت و اجماع بدون شک بر آن دلالت دارند و قدری که قدریه آن را انکار نموده‌اند، قدری است که خداوند برای بندگان تقدیر نموده و اندازه‌های مشخص آنها را مقرر فرموده است.

درمورد اینکه چرا به این گروه قدریه گفته می شود؟

در این مورد دو نظروجود دارد:

- چون منکر قدر الهی هستند. (شرح صحیح مسلم؛ نووی).
- چون معتقدند که انسان بر افعال خود قدرت دارند.
- اولین کسی که در مورد قدر سخن گفت شخصی بنام «معبد بن خالد الجهنی» بود، او در آخر حیات صحابه این نظریه را ترویج داد. از امام اوزاعی روایت شده که گفت: «اولین کسی که در مورد قدر سخن گفت؛ مردی از اهل عراق بود که به وی سوسن] یا سنسویه[می گفتند، سوسن یک نصرانی بود که اسلام آورد سپس دوباره به دینش بازگشت و معبد جهنی عقیده قدررا از وی گرفت، و غیلان دمشقی نیز از معبد آموخت». (لالکائی در « شرح اصول» صفحه 750.)
- **خوانندگان محترم!**
- در آیات متبرکه (34 الی 40) در بارهٔ اختلاف نظر پیروان دین مسیح در شأن عیسی علیهم السلام بحث بعمل می آید.

ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ ﴿۳۴﴾

این است (اوصاف) عیسی پسر مریم، سخن راست و درست که ایشان (اهل کتاب) در آن شک می‌کنند. (۳۴)

این کس که الله متعال از وی خبرداده، حقیقتاً و یقیناً همان عیسی پسر مریم است؛ این همان داستان درست و صحیح وی است نه آنگونه که یهود و نصاری اباطیل و افتراهایی را در مورد وی ادعا می‌کنند.

خوانندهٔ محترم!

در چند آیه‌ای که گذشت، عیسی علیه السلام با هفت صفت برجسته و دو برنامه معرّفی شده است؛ امّا صفات برجسته‌ی او عبارتند از:

- بنده‌ی خدا بودن. « إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ»
- آوردن کتاب آسمانی. « آتانِيَ الْكِتابَ»
- پیامبری. « وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا»
- مبارك بودن.« وَ جَعَلَنِي مُبارَكاً»
- نیکی به مادر. « وَ بَرًّا بِوالِدَتِي»
- جبّار و شقی نبودن. «لَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّاراً شَقِيًّا»
- متواضع، حقّ شناس و سعادتمند بودن. وَ السَّلامُ عَلَيَ...
- و امّا دو برنامه‌ی عیسی، یکی نماز و دیگری زکات است. این آیه می‌فرماید: سخن درست درباره عیسی همان است که گفتیم. «ذلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ»
- خداوند در قرآن، بارها مسیحیان را منحرف و عقاید آنان را درباره حضرت عیسی باطل دانسته است، چنانکه در آیهٔ 73 سورهٔ مائده: «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قالُوا إِنَّ اللَّهَ ثالِثُ

ثَلاثَةٍ» و آیهٔ 30 / سورهٔ توبه: «وَ قالَتِ النَّصارى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ» از آنان انتقاد کرده‌است، امّا در اینجا با بیان سیمای واقعی حضرت عیسی علیه السلام، راه صحیح را در مقابل راه باطل نشان می‌دهد.
برای تحقّق اراده‌ی خداوند، هیچ‌گونه لفظی، حتّی به لفظ **«كُنْ»** نیازی نیست، ولی خداوند برای فهم ما اراده‌ی خود را در این قالب بیان کرده است. خداوند قادر مطلق است و در آفریدن نیازی به اسباب ندارد و قدرت بی‌نهایت او، دلیل منزّه بودن او از عجز و ناتوانی، و اختیار کردن فرزند است.

مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحَانَهُ إِذَا قَضَى أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿۳۵﴾

الله را سزاوار نیست که فرزندی گیرد، او پاک و منزه است (از تهمت‌های ناروا)، چون کاری را اراده کند، همین قدر به آن می گوید موجود شو پس بی درنگ موجود می شود! (۳۵)
تفسیر:
در آیهٔ مبارکه آمده است: شأن خداوند متعال با فرزند داشتن سازگار نیست بناً خدای متعال را نسزد وبرایش صحیح و مناسب نیست که برای خود از خلقش فرزندی بر گیرد، او از این نسبت والا و منزه است. یعنی: درست و سزاوار نیست که حق تعالی صاحب فرزند باشد «منزه است او» و مقدس است از این سخن و از این نسبت نادرست.
« إِذَا قَضىٰ أَمْراً فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»: وقتی امری را مقدر و اراده کند و به آن حکم و دستور بدهد، می‌گوید بشو، فوراً می‌شود و به هیچ گونه تلاش و کوشش و زحمتی نیاز ندارد. چنین خدایی چگونه باید دارای فرزند باشد؟
باید گفت که: نه تنها عیسی علیه السلام بدون داشتن پدر و آدم علیه السلام بدون داشتن پدر و مادر خلق می‌شوند، بلکه هر چیزی به اراده‌ی خدا ایجاد می‌شود. میان خواست الله و تحقّق اشیا، فاصله‌ای نیست.
مفسران گفته‌اند: این عبارت دلیل است برای ما سبق. آنگاه گفته است: ناتوان فرزند اختیار می‌کند، ضعیف و نیازمندی که توانایی چیزی را ندارد، چنین موجودی فرزند اختیار می‌کند. ولی خداوند توانایی که به هر چیز بگوید «بشو فورا می‌شود» احتیاج به داشتن فرزند ندارد. وانسان که خدا او را با لفظ **«کن»** به وجود آورده است، فرزند نامیده نمی‌شود بلکه بنده‌ی او و می‌باشد. بدین ترتیب با دلایل روشن و قطعی آنان را ملزم و نیز آنها را سرزنش می‌کند.
خداوند هیچ گونه فرزندی ندارد. **«مِنْ وَلَدٍ»** (برخلاف بعضی‌ها که ملائکه را دختران خدا، یا عیسی را پسر خدا می‌پنداشتند.

وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ﴿۳۶﴾

ودر حقیقت خداست که پروردگار من و پروردگار شماست پس او را بپرستید این است راه راست.(۳۶)
تفسیر:
از جمله مطالبی که حضرت عیسی در گهواره با قوم خود در میان نهاد این بود که خدا پروردگار او و آنها می‌باشد. پس باید فقط او را به تنهایی پرستش کنند و این همان آیین و دین مستقیمی است که کجی در آن وجود ندارد.

همچنین عیسی به بنی‌اسرائیل گفت: تنها خدا را به یگانگی بپرستید و چیزی را به وی شریک نیاورید، زیرا پروردگار من و شما فقط اوست، برای ما جز او پروردگاری نیست؛ این همان روش پایدار و راه راست است و غیر آن هرچه هست باطل و گمراهی است.

همچنان در سوره مبارکه در قصه حضرت عیسی علیه السلام خواندیم که در قدم اول وی خود را به معرفی می گیرد ومی فرماید : من بنده‌ی خدایم، «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ»(آیه 30 مریم) اوّلین دستوری که دریافت کرد درباره‌ی نماز و عبادت بود، «وَ أَوْصانِي بِالصَّلاةِ» (آیه 31 مریم) و اوّلین برنامه‌ای را هم که اعلام کرد پرستش و عبادت خداوند بود. «فَاعْبُدُوهُ » (آیه 36 مریم).

اصرارِ حضرت مسیح بر یکتاپرستی و تأکید بر اینکه راه مستقیم همین است و بس، جوابی است به طرفداران تثلیث و دیگران.(طوریکه مشابه این آیه، در سوره‌ی آل‌عمران آیه‌ی 51 و سوره‌ی زخرف آیه‌ی 64 نیز آمده است).

فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿٣٧﴾

ولی گروه هایی از میان آنان [درباره عیسی] اختلاف کردند، پس وای بر کسانی که [با افراط در شأن عیسی] کافر شدند از حضور در روزی بزرگ(رستاخیز).(۳۷)

تفسیر:

«فَاخْتَلَفَ اَلْأَحْزٰابُ مِنْ بَيْنِهِمْ»: اما طوایف مختلف بنی‌اسرائیل در مورد عیسی به اختلاف پرداخته وبه صورت احزابی متفرق در آمده اند، از جمله بعضی از آنها گمان بردند که حضرت عیسی پسر خداست مانند«نسطوریّه»، یا او سومین سه خداست العیاذ بالله ، یا او خود، خداست!! مانند فرقه‌ی «یعقوبیّه» وفرقهٔ به تثلیث قائل شدند، همچنان یهود به دشمنی با وی پرداخته گفتند: او ساحر، یا پسر یوسف نجار است. «فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ » «پس وای بر کافران از حضور در روزی بزرگ» و آنچه که در آن از حساب و عقاب به جریان می‌افتد! که این روز، روز قیامت روز حساب وجزااست.

نسطوریان:

که از پیروان نسطوریوس (نیمه اول قرن 5 میلادی)کشیش اهل شامی اهل «ژرمان کن» در شمال سوریه بودند و اعتقاد داشتند که در حضرت مسیح دو شخصیت و دو طبیعت وجود دارد انسانی و آسمانی، اما کشیش دیگر در صومعه نزدیک قسطنطنیه معتقد بود که در حضرت مسیح (ع) دو طبیعت ولی یک شخصیت موجود است. پیروان این فرقه را اونیکانیسم بعدها منو فیزئیسم نامیدند. آن ها بر این باور بودند که دو طیف ربانی و انسانی مسیح با یکدیگر عجین شده و طبیعت واحدی را تشکیل داده است و بعدها گفتند که در مسیح (ع) یک طبیعت و یک شخصیت است.

یعقوبیان:

پیروان دیگر از روحانیون مسیحی به نام یعقوب مارادیوس بودند. اینان دربارۀ طبیعت و انسانی مسیح معتقدات خاصی داشته اند. دسته ای از آن ها که در سوریه و شمال عراق ساکن بودند، یعقوبی و آن هایی که در مصر و حبشه (اتیوپی) سکونت داشتند قبطی می نامیدند.

أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ يَوْمَ يَأْتُونَنَا لَكِنِ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿٣٨﴾

آنان روزی که به سوی ما می آیند [نسبت به حقایق] چه شنوا و چه بینا می شوند، ولی

این ظالمان امروز در گمراهی آشکاری قرار دارند.(۳۸)

وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿۳۹﴾

و آنان را که (اکنون) در غفلت به سر می‌برند، از روز حسرت و پشیمانی بترسان، وقتی که کار به انجام رسانیده می‌شود و آنان ایمان نمی‌آورند.(۳۹)

کلید وعامل همه‌ی بدبختی‌ها، غفلت است. از جمله غفلت از خداوند، غفلت از معاد، غفلت از آثار و پیامدهای گناه، غفلت از توطئه‌ها، غفلت از محرومان، غفلت از تاریخ و سنّت‌های آن و غفلت از جوانی و استعدادها وزمینه‌های رشد.

«وَ أَنْذِرْهُمْ يَوْمَ اَلْحَسْرَةِ » یکی از وظایف أنبیاء، إنذار است. در این آیهٔ مبارکه آمده است که: ای پیامبر! و مردم را از روز حسرت روز رستاخیز بترسان و برحذر بدار؛

«يَوْمَ الْـحَسْرَةِ»: روز قیامت است که هنگام پشیمان شدن و فسوسا و دریغا گفتن است و آه کشیدن و تأسّف خوردن که: نکردیم کاری که امروز ما را به کار آید.

ويَوْمَ الْـحَسْرَةِ:

آن روزرا از این جهت یوم الحسرة می نامند که: تحسراهل جهنم ازآن، ظاهر است، که اگر آنان مؤمن صالح می بودند، مستحق بهشت قرار می گرفتند ،در حالیکه الان در عذاب جهنم گرفتاراند، واهل جنت هم به یک نوع حسرت مبتلا می باشند، چنان که طبرانی وابو یعلی به روایت حضرت معاذ این حدیث را روایت کرده اند، که رسول الله ﷺ فرموده اند که اهل جنت بر هیچ چیزی تحسر نمی خورند، به جز این که ،کمی از اوقات شان بدون از ذکر الله گذشته است، وبغوی به روایت ازابو هریره نقل کرده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده که: هر مرده به ندامت وحسرت مبنی بر چه چیز می باشد، آن جناب صلی الله علیه وسلم فرمودند ،که نیکو کاران بر این حسرت می خورند که چرا بیشتر نیکی به جا نیاوردند، تا که به در جات بیشتری در بهشت نایل می آمدند، وبدکاران بر این تحسر می خورند که چرا از بد کاری خود بازنیامدند. (تفسیرمظهری).

«إِذْ قُضِىَ اَلْأَمْرُ» از آن روزی که کار دنیا پایان می‌گیرد (انعام/ آیهٔ 31 و زمر/ آیهٔ 56). آن گاه که به حساب همگان رسیدگی می‌گردد و نیکان رهسپار بهشت و بدان رهسپار دوزخ می‌شوند.

آن روزی که محکمه عدل الهی انعقاد می یابد و مردم مورد حساب قرار می‌گیرند فرمان الله متعال درباره‌ی مردم صادر شده است؛ گروهی به جنت و جمعی به دوزخ راهی می شوند.درنتیجه سعادتمندان پاداش یافته و شقاوتمندان به کیفرمی‌رسند. بناً تا که می توانید، سعی بلیغ به خرچ دهید تا هرعمل خیری که توانمندی اجرا آنرا دارید در دنیا انجام دهید زیرا در روزقیامت، دیگرکار از کار می گذرد.وباز ندامت وپیشیمانی در آن روز اصلاً فایده ای به حال انسان نمی رساند.

«وَ هُمْ فِى غَفْلَةٍ»: حال آنکه کافران در این دنیا ازفهم آن روز در غفلت وسر گردانی قرار دارند، زیرا از حق روی گردانیده و پیرو باطل گشته‌اند، یعنی: آنها هم‌اکنون در دنیا به علایق و اسباب دنیوی فریفته بوده و از عذابی که در آخرت برای‌شان آماده ساخته شده، غافل می باشند. درحالی‌که اگر می‌دانستند و اندیشه می‌کردند، بی‌گمان در دنیا حال و وضع و کوشش و تلاش‌شان به گونه‌ای دیگر ودرراستای دیگری بود. واقعیت هم همین است که:غفلت زمینه‌ی کفراست.ومرگ درحال غفلت و بی‌ایمانی، مایه‌ی حسرت است.

«وَ هُمْ لاٰ يُؤْمِنُونَ» نه ایمان صحیحی نزدشان وجود دارد و نه عمل صالحی.واین در حالی است که حشر و نشر را تصدیق نمی‌کنند.

برحذرداشتن از روز قیامت:

در حدیث شریف به روایت ابی سعید خدری (رض) از رسول‌اکرم ﷺ آمده است که فرمودند:

1755- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «يُؤْتَى بِالْمَوْتِ كَهَيْئَةِ كَبْشٍ أَمْلَحَ، فَيُنَادِي مُنَادٍ: يَا أَهْلَ الجَنَّةِ، فَيَشْرَئِبُّونَ وَيَنْظُرُونَ، فَيَقُولُ: هَلْ تَعْرِفُونَ هَذَا؟ فَيَقُولُونَ: نَعَمْ، هَذَا المَوْتُ، وَكُلُّهُمْ قَدْ رَآهُ، ثُمَّ يُنَادِي: يَا أَهْلَ النَّارِ، فَيَشْرَئِبُّونَ وَيَنْظُرُونَ، فَيَقُولُ: وهَلْ تَعْرِفُونَ هَذَا؟ فَيَقُولُونَ: نَعَمْ، هَذَا المَوْتُ، وَكُلُّهُمْ قَدْ رَآهُ، فَيُذْبَحُ ثُمَّ يَقُولُ: يَا أَهْلَ الجَنَّةِ خُلُودٌ فَلاَ مَوْتَ، وَيَا أَهْلَ النَّارِ خُلُودٌ فَلاَ مَوْتَ، ثُمَّ قَرَأَ: «وَأَنذِرۡهُمۡ يَوۡمَ ٱلۡحَسۡرَةِ إِذۡ قُضِيَ ٱلۡأَمۡرُ وَهُمۡ فِي غَفۡلَةٖ»، وَهَؤُلاَءِ فِي غَفْلَةٍ أَهْلُ الدُّنْيَا «وَهُمۡ لَا يُؤۡمِنُونَ» [رواه البخاری: 4730].

1755- از ابوسعید خدری (رض) روایت است که گفت: پیامبرﷺ فرمودند: (چون اهل بهشت به بهشت و اهل دوزخ به دوزخ درآیند، مرگ ـ که گویی قوچی ابلق است ـ آورده می‌شود و در میان بهشت و دوزخ متوقف ساخته می‌شود آن‌گاه ندا درداده می‌شود: ای اهل بهشت! آیا این را می‌شناسید؟ ایشان گردنهایشان را بلند کرده می‌نگرند و می‌گویند: آری! این مرگ است. سپس ندا درداده می‌شود: ای اهل دوزخ! آیا این را می‌شناسید؟ آنان گردن‌هایشان را بلند کرده می‌نگرند و می‌گویند: آری! این مرگ است. آن‌گاه دستور داده می‌شود که آن را ذبح کنند و بعد از ذبح آن چنین ندا در داده می‌شود: ای اهل بهشت! جاوادنگی است و مرگی در کار نیست. و ای اهل دوزخ! جاوادنگی است و مرگی در کار نیست. سپس‌رسول الله ﷺ این آیه را خواندند و بعدا با دست خویش اشاره کرده فرمودند: اما اهل دنیا در غفلت دنیا به‌سر می‌برند».

در روایتی از ابن‌مسعود (رض) اضافه شده‌است: «پس اهل بهشت چنان خوشحال می‌شوند که اگر کسی از فرط شادی مردنی باشد، آنها باید بمیرند و اهل دوزخ چنان به گریه و ولوله در می‌آیند که اگر کسی از گریه و نوحه بمیرد، باید همانان باشند».

غفلت چیست؟

غفلت عبارت است از اینکه پرده ای بر فکر و دل انسان بیفتد و از یک واقعیت و حقیقتی دور بماند. قرآن عظیم الشأن، در این باره می فرماید: «برخی از انسان ها دل دارند ولی فهم عمیق و ژرف نگری ندارند، چشم دارند ولی بصیرت ندارند، گوش دارند، ولی با آن نمی شنوند!» (آیهٔ 179 / سورهٔ اعراف) و در ادامه ی آیه می فرماید: «أُولئِکَ کَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولئِکَ هُمُ الْغافِلُونَ»؛ «اینها مثل حیوانات هستند بلکه از حیوانات نیز پست ترند، اینها همان کسانی هستند، که غافلند!» اینجا غفلت می تواند اعم باشد از غفلت از خدا، غفلت از آیات خدا، یا غفلت از آخرت، به تعبیر دیگر غفلت از هر آنچه که انسان را، به سوی کمال می برد.

مراتب انسان:

گاهی انسان کامل است انسانی که با شعور، و به یاد الله باشد؛ گاهی انسان، مانند حیوان می شود؛ و گاهی از حیوان هم پست تر می شود، چنانچه در آیه آمده است. برخی گفته اند: یک مرحله ی دیگر هم وجود دارد و آن این که انسان حیوان شود، نه مانند حیوان!

به هر حال کسی که از یاد خدا غافل شود، از ابزارهای شناخت خودش که چشم و گوش و عقل باشد استفاده نکند، از مرحله ی انسانیت ساقط می شود.

غافلان از چه غفلت دارند؟!

1- در سورهٔ یونس می فرماید: «وَإِنَّ كَثِيراً مِنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ»؛ «بدرستی که بسیاری از مردم، از نشانه های ما غافل هستند.» از نشانه های خدا غافل هستند یعنی: به گل می بینند ولی گل آفرین را نمی بینند، ابحاررا تماشا می کنند، ولی بحر آفرین را نمی بینند، به کهکشان ها و ستارگان نگاه می کنند، ولی آسمان آفرین را نمی بیند.

2- گاهی غفلت ازآخرت است، یعنی همه ی توجه انسان به دنیا باشد وازآخرت و رستاخیز، از زندگی دیگری که در پس این جهان است، غافل شود. از این رو در سوره ی روم می فرماید: «آنها فقط ظاهر دنیا را می بینند، ولی از آخرت غافل می شوند.»

عوامل غفلت:

برای درمان غفلت باید دید عواملِ غفلتِ از خداوند چیست؟

1- قرآن عظیم الشأن یکی از عوامل غفلت را دنیاگرایی می داند و می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید، اموال و ثروت شما و فرزندان شما، شما را از یاد خدا غافل نکند، هر کس چنین کند، او زیانکار است.» در این آیه به دو عامل غفلت زا اشاره شده که یکی: اموال است، دیگری فرزندان؛ یعنی ممکن است انسان، آنقدر سرگرم اموال و سرمایه اش بشود، که از یادش برود خدائی هم وجود دارد... یا ممکن است فرزندان مانع یاد خدا بشوند! البته این دو، نمونه ای است، از مسائل دنیوی، و مواردی که انسان را سرگرم می کند و از یاد خدا غافل می کند.

2- دومین عامل از عوامل غفلت «تسلط شیطان بر انسان است» که در سوره ی مجادله مطرح شده و می فرماید: «اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ»؛ (آیه 19 سوره مجادله) «شیطان بر آنان (= منافقین) مسلط شد، و یاد خدا را از خاطر آنها برد و آنها را به فراموشی انداخت» یکی از کارهایی که شیطان می تواند انجام دهد، این است که یاد خدا را از ذهن انسان ببرد، و انسان را دچار غفلت از یاد خدا کند! بعد می فرماید: «چنین افرادی حزب شیطان هستند!» و در همین راستا در سوره ی مائده می فرماید: «شیطان می خواهد بین شما دشمنی بیندازد، و لذا شما را به سوی شراب و قماربازی می برد «وَيَصُدَّكُمْ عَن ذِكْرِ اللَّهِ» او می خواهد مانع یاد خدا بشود.»

إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا وَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ ﴿۴۰﴾

یقیناً ماییم که زمین و همه کسانی را که روی آن قرار دارند به میراث می بریم و [همه] به سوی ما بازگردانده می شوند.(۴۰)

تفسیر:

«نَرِثُ»: به ارث می‌بریم. هدف این است که اموال انسانها و خود ایشان، جاویدان نیست و مالک اصلی الله متعال است.

یعنی بازگشت بندگان به سوی او و حساب‌شان بر اوست و به زودی آنان را در برابر افعال‌شان جزا می‌بیند؛ پس اگر افعال‌شان خیر باشد جزای خیر و اگر شر باشد جزای شر به آن‌ها می‌رساند.

یادداشت مفیده:

بصورت کل باید که کلمه ی « مسیح» 11 بار در قرآن عظیم الشأن تذکر رفته. که آنجمله 8 بار به تنهایی و3 بار به صورت ترکیب «المسیح عیسی بن مریم» آمده است.
باید گفت که:عیسی پسر مریم، دختر عمران از دانایان بزرگ بنی اسرائیل بود. همسر عمران به مریم حامله شد؛ نذر کرد فرزندش را به خدمتکاری هیکل (مجسمه) سلیمان وقف و منصوب گرداند. عمران فوت کرد؛ هرچند فرزند دختر بود؛ ولی مادرش به نذر خود وفا کرد و خدا نیز پذیرفت. [آل عمرن ۳۶ و۳۷]. مریم هنوز کودک بود و به سرپرستی نیاز داشت.
نگهبانان هیکل قرعه زدند، قرعه به نام زکریا در آمد و او سرپرست و کفیل مریم شد، زکریا شوهرخاله ی مریم بود. مریم با پاکی و بندگی خدا و دوری از آلودگیها رشد نمود.
وقتی به سن معمول زنان رسید، جبرئیل پیش او آمد. مریم از ورود او به خلوتکده اش به الله پناه برد. جبرئیل در دم خود را معرفی نمود که فرستاده ی الله است، تا با نفخه ای در آستین لباسش او را پسری عطا کند. آری! این حمل و این فرزند آوردن استثناست و با عادت مرسوم زنان، مقایسه نخواهد شد؛ چون فرزندی بدون پدر از مادری دوشیزه، پا به عرصه ی وجود می گذارد، تا آفریدگار نشان دهد که او بدون سبب هم می آفریند.
هیرودس، فرمانروای فلسطین، در آن عصر به کشتن تمام کودکان «بیت لحم» فرمان داد. یوسف نجار از نزدیکان مریم و عیسی، در خواب دید که آنان را از شر و ستم شاه به مصر می برد تا در امان باشند. همین که بیدار شد، فورا آن دو را به مصر برد، آنان تا مرگ هیرودس در آنجا ماندند و سپس به فلسطین باز گشتند. عیسی علیه السلام هفت سال را پشت سر گذاشته بود و در «ناصره» تربیت می شد. در دوازده سالگی با مادرش به اورشلیم رفت، تا برابر شریعت موسی، نماز را برپا دارد. پس از سه روز کسی از آنان نپرسید و علمای یهود با او به مجادله برخاستند. از آنجا نیز برگشتند. در سی سالگی بود، با مادرش به کوه زیتون رفت که زیتون بچیند. هنگام نماز ظهر، جبرئیل برایش انجیل آورد.

انجیل:

انجیل؛ یعنی، بشارت، کتاب نور و هدایت مردم به سوی حق؛ اما آن انجیلی که مسیح آورد و به شاگردانش داد تا مردم را بشارت دهند، اکنون یافت نمی شود؛ انجیل کنونی در جهان مجموعه داستانی تأریخی پیوسته به هم در سیره ی مسیح است که شاگردانش آن را سر هم کرده و گرد آورده اند که در آن مطالبی از پند و اندرز و امثال از زبان مسیح دیده می شود. طبق تحقیقات مؤرخان و مفسران اِنجیل بیشتر از صد نوع است. کلیساها تنها به چهار نوع آن اعتراف کرده اند:
اِنجیل متی، اِنجیل مرقس، اِنجیل لوقا و اِنجیل یوحنا که قطعا اینها در زمان مسیح نوشته نشده بودند. انجیل متی، نخستین و قدیمی ترین آنهاست و به اعتراف خود مسیحیان پیشین با انجیل آسمانی یکی نیست. این کتاب به زبان عبرانی نوشته و سپس به زبان یونانی برگردانیده شد. سند این ترجمه هم معلوم نیست.

متی، انجیل خود را سی و نه سال پس از مسیح بر مبنای اندیشه و نظر «ایرونیموس» قدیس، (پاک و پارسا، برای یاران دین مسیح.. به کار می رود)، نگاشت.
مرقس، مردی یهودی و از خدمتکاران هیکل سلیمان و شاگرد پطرس بود که الوهیت مسیح را انکار می کرد. کتاب انجیل منسوب به خود را در سال ۶۱م. به رشته ی تحریر در آورد و در سال ۶۸ م. در زندان اسکندریه کشته شد.
لوقا، طبیبی از دیار انطاکیه که هرگز مسیح را با چشم خود ندیده بود و مسیحیت را از شخصی به نام پولس قدیس، یهودی متعصب، یاد گرفت که او هم مسیح را ندیده بود. با نصاری میانه ی خوبی نداشت. وقتی دید که ستم ورزیدن بر آنان سودی ندارد، ناچار مسیحیت را پذیرفت، سپس از آن راه توانست، مردم نصاری را از احکام و واجبات تورات . که مسیح مأمور ابطال آن نبود - از هم متلاشی و پراکنده گرداند. لوقا، انجیل خود را پس از مرقس و پس از مرگ پطرس و پولس نگاشت.
یوحنا یکی از دوازده شاگرد مسیح به شمار می رفت، عیسی او را بسیار دوست می داشت. او نیز کتاب انجیل را در سال ۹۶ تا ۹۸م نوشت. او مسیح را انسان می دانست. علمای مسیح بسیاری از مطالب این کتاب را از یوحنا نمی دانند؛ بلکه از تألیفات یکی از شاگردان او در دو قرن بعد می دانند که به یوحنا نسبت داده تا مردم را بدان بفریبد. هدف از نوشتن این کتاب برای اثبات خدایی مسیح نوشته شد.
به طور خلاصه، سند این اناجیل به مسیح نمی رسد و به اعتراف خود ترسایان، اینها همان اناجیل نیست که خدا برای مسیح فروفرستاد. و این، کاملا طبیعی است. زیرا در آن زمان، یاران (حواریون) مجال نوشتن نداشتند و مطالبی که بعدا نوشته شد، بی تردید عین مطالب بیان شده ی قبلی نخواهد بود. و شاهد مطلب همین نسخ متعدد است.

انجیل برنابا:

این کتاب، یکی دیگر از اناجیل است که درباره ی سرگذشت مسیح نوشته شده. برنابا از پیروان مسیح و از ملازمان نشر دعوت او بود و با سایر اناجیل دو فرق اساسی و جوهری دارد:
الف: به صراحت می گوید: عیسی انسان است، خدا نیست.
ب: به روشنی، به نزدیکی ملکوت آسمانها و یاد و نام «محمد»، پیامبر خاتم در بسیاری جاهای آن بشارت می دهد.

حـواریان:

یاران و ندیمان مسیح بن مریم بودند که به او گرویدند و در محضرش تلمذ کردند و درس آموختند. گویند: تعداد آنان به دوازده نفر مرد می رسید و مطالب انجیل به لفظ «تلامیذ: شاگردان» از آنان نقل و تفسیر می کند. مسیح علیهم السلام آنان را به نواحی یهودی نشین می فرستاد تا مردم را به دین خدا فراخوانند.

معجزات عیسی:

معجزات و خوارق عادات فراوانی از عیسی روی می داد، همان طور که سایر پیامبران، معجزات گوناگون داشتند. از جمله معجزات مسیح عبارتند از: شکل سازی پرنده از گل و دمیدن در آن، شفا دادن کور مادر زاد و بیماری ص به اذن خدا... [آل عمرن/۴۹ تا ۵۱].

وفات مسیح:

رسوایی و بدنامی کاهنان و فریسیین * به دست مبارک مسیح، سبب شد تا به چاره جویی دست زند.

فریسیون، فریسیین، گروهی از بنیادگرایان یهودی که برای اجرای درست آیین یهود و روح بخشیدن به ایمان، متحد شدند؛ اما به تدریج از هدف اصلی خود دور گشتند و به دادن شعار خالی و ریاکاری و دین فروشی و دست آویز قرار دادن دین خدا، پرداختند که به شدت مورد سرزنش عیسی - ع - واقع شدند و علیه مسیح قد علم کردند. فریسی، به یک تن گفته می شود.

آنان به نزد حاکم وقت شکایت بردند و گفتند: عیسی خود را شاه یهودیان می داند.

آن ملت جز قیصر روم کسی را شاه و حاکم خود نمی دانستند. حاکم، سرباز فراوانی برای دستگیری او گسیل داشت. گفتند: عیسی، مردی هرج و مرج طلب و شورشی است، از دین ما بر گشته، جوانان را فریفته و ما را از هم جدا کرده است. وجودش خطری برای حاکمیت است و در برابر نظام نرمشی نشان نمی دهد و پایبند به قانون نیست. یهودیان سخنان خود را به سیاست در آمیختند تا فرمانروایان بیگانه را علیه مسیح تحریک کنند. سرانجام سربازان حکومتی شخصی جوان به نام «یهودای اسخریوطی» را که به مسیح شباهت داشت به صلیب کشیدند و عیسی - سلام الله علیه - از دست یهودیان رستگار شد و مصلوب نگشت و خدا او را پیش خود خواند. [-نساء/۱۵۷و۱۵۸]، [<آل عمران/۵۵].

کشیشان و به طور کل اهل کتاب درباره ی حضرت عیسی اختلاف نظرهای فراوان دارند: برخی می گویند: عیسی خداست، پس از آن که کارش در زمین پایان یافت دوباره به آسمان صعود کرد. عده ای می گویند: او پسر خداست، دسته ای می گویند: یکی از اقنومهای سه گانه است (پدر، پسر و روح القدس)، عده ای می گویند: عیسی سومین تن از خدایان سه گانه است (الله، عیسی و مادر او خدا هستند). و برخی او را ساحر می دانند و....

وای بر دروغ پردازان بی باور، آن گاه که در بارگاه خداوند، حضور می یابند و راه گریزی ندارند! [آل عمران/۵۹ و ۶۰]، [نساء/۱۵۶].

سرانجام، عده ای از یهود و نصاری گویند: عیسی بنده، فرستاده و روح و کلمه ی خداست. (بنقل از تفسیر فرقان)

خوانندگان محترم!

بعد از اینکه در آیات قبلی بر گمراهی نصاری توضحیاتی بعمل ، اینک درآیات (41 الی 50) در باره قصه ی ابراهیم علیهم السلام وگمراهیهای بت پرستان به بیان گرفته میشود ؛ هر چند این دو گروه راه مشترکی را در پیش گرفته اند ؛ولی گمراهی دسته ی دوم بدتر و بزرگتر نسبت به گروه اول به شمار می آید؛ زیرا هدف سوره اثبات یکتاپرستی، ایمان به پیامبری و زنده شدن پس از مرگ است و منکران توحید هم دو دسته اند؛ دستهای چون مسیحیان. پیروان دین مسیح ، انسانهایی را به جای الله ، به خدایی می گیرند؛ دسته دوم، بت پرستان اند که موجودات بی جان و دست ساخته ی خود را به خدایی برمی گزینند.

وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا ﴿۴۱﴾

و در این کتاب به یاد ابراهیم پرداز زیرا او پیامبری بسیار راستگوی بود.(۴۱)

تفسیر:
«صِدِّيقاً» از صیغه‌ی مبالغه و به معنی بسیار صادق است«صدیق» هم به شخصی اطلاق می گرددکه حقّ را بسیار تصدیق می‌کند و هم به کسی که تمام گفتار و رفتارش بر اساس صداقت است. هر چه می‌گوید عمل می‌کند و هر چه عمل می‌کند می‌گوید.
«وَ اُذْكُرْ فِی اَلْكِتٰابِ إِبْرٰاهِيمَ »: در این هیچ جای شکی نیست که: توجّه به کمالات دیگران و تجلیل از بزرگان، یکی از شیوه‌های تربیت است. درآیهٔ مبارکه می فرماید: ای پیامبر! و در این قرآن داستان ابراهیم علیه السلام را برای مردم یاد کن زیرا او« إِنَّهُ كٰانَ صِدِّيقاً نَبِيًّا » همانا او بسیار صادق و درستکار بود،وی از بزرگ‌ترین اولیای صادق و مخلص الله بود که وی را به نبوت برگزید و به دوستی خویش گرامی داشت. واقعاً صداقت، شرط نبوّت است.
هدف اینست که: عرب را به فضل و بزرگی حضرت ابراهیم متوجه سازد، عربی که گمان
می‌برند از نسل او هستند، درحالی که ابراهیم پیشوای حنیفان می‌باشد و آنان بت‌پرست هستند. ابراهیم توحید خالص و بی‌آلایشی را آورد که خاتم پیامبران مردم را به سوی آن خواند.

یادداشت درمورد حنیف:

حنیف: حنف (بر وزن عمل) میل به حق. حنیف یعنی مایل به حق. حنیف یعنی مایل از باطل، مراد از آن در آیه موحد بودن است.
پیش از ظهوردین مقدس اسلام در عربستان «آیین حنیف» شهرت داشت و گروندگان به آن را «أحناف» نامیدند. أحناف انسان‌های پاك و بصیری بودند که با بصیرت و هدایت درونی خویش از بت پرستی دوری کرده و برای خود آیینی ساخته بودند. بسیاری امروزه در جواب این سوال که آیا پدر پیامبر اسلام هم بت پرست بوده یا نه؟ می گویند که او از حنفیان بوده. در اینکه مبنا وخاستگاه مشی اعمال دینی و رفتاری حنفا، دستورات بقایای شریعت ابراهیم بوده یا صرفاً فطرت نیالوده وخدادادی خود آنها و یا هردو عامل وجود داشته است، احتمالات مختلفی وجود دارد. قطع نظر از مبنا و منشأ آیین حنیف، حنفا کارکردهای مهمی در دوران قبل از اسلام داشتند. آنها نه تنها از بت‌پرستی، ظلم، و خرافات اجتناب نموده، بلکه دیگران را نیز ازآن نهی می‌کردند.
الله متعال در (آیهٔ 135 / سورهٔ بقره) ازمحمد ﷺ با تمام وضاحت میخواهد که حنفی بودن خود را بیان کند: « وَ قالُوا كُونُوا هُوداً أَوْ نَصارى تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْراهِيمَ حَنِيفاً وَ ما كانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (و اهل کتاب) گفتند: یهودی یا نصرانی باشید تا هدایت شوید، بگو: بلکه دین ابراهیم (را انتخاب می‌کنم) که از ادیان باطل رویگردان و یکتاپرست بود و از مشرکان نبود.).

إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا ﴿۴۲﴾

هنگامی که به پدرش گفت اي پدر! چرا چیزی را پرستش میکنی که نمي‌شنود و نمي‌بيند و هیچ مشکلی را از تودفع نمي‌کند؟! (۴۲)
تفسیر:

در نهی از منکر، کوشش به عمل آید تا از منکرهای اعتقادی کار خویش را آغاز نمایم، به تأسف دیده می شود که ما بیشترسرگرم منکرهای اخلاقی و اجتماعی هستیم. چه زیبا است که در آیهٔ مبارکه آمده است:
یعنی آنگاه که ابراهیم علیه السلام به پدرش آزر گفت: پدرجان! چرا بُت‌های بی‌جان را که نه می‌شنوند، نه می‌بینند، «لا يُغْنِي عَنکَ شَيْئاً»: هیچ گونه مشکلی را برای تو حل نمی‌کند و اصلاً هیچگونه شرّ و بلائی را از تو به دور کرده نمی تواند. پرستش این سنگ ها نه از تو زیانی را دفع نموده و نه برایت نفعی می‌رسانند، بدان که تنها ذات الله متعال است که جلب کنندهٔ نفع و دفع کنندهٔ زیان می‌باشد.
قبل از همه باید که بت پرستی به همه انواع واشکال آن در دین مقدس اسلام ممنوع وحرام وناجایز می باشد. ولی یقیین بکنید که: بت‌پرستی، از فرشته پرستی، انسان پرستی و گاوپرستی هم بدتر است، زیرا در آنها حد اقل بینایی و شنوایی و شعور هست، ولی در بت اصلاً شعور هم وجود ندارد.
در آیهٔ مبارکه در می یابیم که: نهی از منکر مرز سنّی را نمی شناسد، (پسر می‌تواند بزرگ خانواده را نهی کند، ولی توجه باید داشت که در این کار باید احترام آنان را بصورت مطلق حفظ کند. در ضمن باید یاد آور شد که: همیشه کمال اشخاص به سن آنها بستگی ندارد؛ گاهی فرزند خانه از بزرگ‌ترها بهتر می‌فهمد.

خوانندهٔ محترم !

در بسیاری از اوقات سؤال به ذهن انسان خطور می کند که: چگونه بت‌ها که مجسمه‌هایی از سنگ وچوب هستند، انسان را گمراه می‌کنند؟
جواب همین است که: **اولاً**: بت‌ها همیشه جماد نیستند، گاهی انسان‌ها و طاغوت‌ها نیز بت می‌شوند.
ثانیاً: مسألەی هنر و زیورآلاتی که همراه بت‌ها بود جاذبه داشت.
ثالثاً: گاهی جهل سبب می‌شود که سنگ و چوب نیز ارزش پیدا کند.
اگر این آیه را همراه با آیەی قبل معنا کنیم نتیجەی خوبی به دست می‌آوریم، زیرا در آیەی قبل ابراهیم گفت: «خدایا! فرزندانم را از بت‌پرستی دور بدار.» در این آیه می‌گوید: «کسی که موحّد و پیرو من بود از من است» بنابراین، تمام موحدان فرزندان مکتبی حضرت ابراهیم علیه السلام هستند.

دعوت ابراهیم ازپدرش آزر:

قرآن عظیم الشأن نحوەی دعوت ابراهیم علیه السلام ، از پدرش را چنین بیان می دارد.
اِبراهیم علیه السلام در دعوت پدرش نمونه یک فرزند نیکو بود، جز خیر و نیکی پدرش چیزی نمی‌خواست با او به تندی سخن بر زبان نیاورد بلکه در اِنتهای ادب و احترام با عبارات زیبا و پسندیده او را دعوت نمود در یک گفتگو برای او توضیح داد که پرستش بت‌ها هیچ سود و زیانی به او نمی‌بخشد، زیرا بت‌ها قدرت دیدن و شنیدن را ندارند به او تذکر داد، بت‌ها نمی‌توانند حتی زیانی از خود رفع کنند تا چه رسد به دیگران زیان برسانند یا از آن‌ها دفع کنند؟ حضرت ابراهیم علیه السلام در دعوت خویش برای پدرش روش حکمت و موعظهٔ حسنه و ادب و وقار در پیش گرفت. اما پدرش بر راه شرک و گمراهی اصرار بیشتری می‌ورزید و نصیحت او را نمی‌پذیرفت و ابراهیم را به قتل و ضرب تهدید کرد«وَٱذۡكُرۡ فِي ٱلۡكِتَٰبِ إِبۡرَٰهِيمَۚ إِنَّهُۥ كَانَ صِدِّيقٗا نَّبِيًّا ٤١ إِذۡ قَالَ لِأَبِيهِ يَٰٓأَبَتِ لِمَ

تَعۡبُدُ مَا لَا يَسۡمَعُ وَلَا يُبۡصِرُ وَلَا يُغۡنِي عَنكَ شَيۡـٔٗا ٤٢ يَٰٓأَبَتِ إِنِّي قَدۡ جَآءَنِي مِنَ ٱلۡعِلۡمِ مَا لَمۡ يَأۡتِكَ
فَٱتَّبِعۡنِيٓ أَهۡدِكَ صِرَٰطٗا سَوِيّٗا ٤٣ يَٰٓأَبَتِ لَا تَعۡبُدِ ٱلشَّيۡطَٰنَۖ إِنَّ ٱلشَّيۡطَٰنَ كَانَ لِلرَّحۡمَٰنِ عَصِيّٗا ٤٤
يَٰٓأَبَتِ إِنِّيٓ أَخَافُ أَن يَمَسَّكَ عَذَابٞ مِّنَ ٱلرَّحۡمَٰنِ فَتَكُونَ لِلشَّيۡطَٰنِ وَلِيّٗا ٤٥ قَالَ أَرَاغِبٌ أَنتَ عَنۡ
ءَالِهَتِي يَٰٓإِبۡرَٰهِيمُۖ لَئِن لَّمۡ تَنتَهِ لَأَرۡجُمَنَّكَۖ وَٱهۡجُرۡنِي مَلِيّٗا ٤٦ قَالَ سَلَٰمٌ عَلَيۡكَۖ سَأَسۡتَغۡفِرُ لَكَ رَبِّيٓۖ
إِنَّهُۥ كَانَ بِي حَفِيّٗا ٤٧» [مريم: 41- 47)

(در کتاب (گوشه‌ای از سرگذشت ابراهیم) ابراهیم را بیان کن، او بسیار راست کردار و راست گفتار و پیغمبر بود، هنگامی که به پدرش گفت: ای پدر چرا چیزی را پرستش می‌کنی که نمی‌شنوند و نمی‌بینند و اصلاً شر و بلایی از تو به دور نمی‌دارد، ای پدر دانشی نصیب من شده است که بهره تو نگشته است بنابراین از من پیروی کن تا تو را به راه راست رهنمون کنم، ای پدر من از این می‌ترسم که عذاب سختی از سوی خداوند مهربان گریبانگیر تو شود و آنگاه همدم شیطان شوی، (پدر ابراهیم برآشفت) گفت: آیا تو ای ابراهیم از خدایان من رویگردانی اگر دست نکشی حتماً تو را سنگسار می‌کنم برو، برای مدت مدیدی از من دور شو (ابراهیم) گفت: خداحافظ من از پروردگارم برای تو آمرزش خواهم خواست چرا که او نسبت به من بسیار عنایت و محبت دارد.)(بنقل از کتاب پیغمبری و
پیغمبران در قرآن کریم شیخ علی صابونی)

يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا ﴿۴۳﴾

اي پدر! علم و دانشي نصيب من شده است که نصيب تو نشده، بنابراين از من پيروي کن تا تو را به راه راست هدايت نمايم. (۴۳)

تشريح لغات واصطلاحات :

«صِراطاً سَوِيّاً»: راه راست و درستی که منتهی به بهشت می‌گردد.

تفسیر:

علم، مسئولیّت‌آور است: حضرت ابراهیم علیه السلام در خطاب به پدر خود میگوید: **«يٰا أَبَتِ إِنِّى قَدْ جٰاءَنِى مِنَ اَلْعِلْمِ مٰا لَمْ يَأْتِکَ»** ای پدر جان! در حقیقت الله متعال مرا به دانش سودمندی که برایم وحی نموده، گرامی داشته است پس نصیحتم را بپذیر و با من به مسیر هدایت بپیوند تا تو را به راهی راست که نه در آن کجی ونه گمراهی است هدایت نمایم.

درآیۀ مبارکه برای ما می اموزاند: کسیکه نهی از منکر می‌کند باید خود عالم باشد.

دیده می شود که حضرت ابراهیم علیهم السلام با بسیار، لطف و مهربانی اندرز را تکرار کرد و پدررا به نادانی وجهالت متهم ننمود، بلکه نرمش حاکیمانه را در گفتار خویش به کار برد. یعنی شناخت و دانشی در مورد الله و صفات مقدسش به من عطا شده است که تو از آن برخوردار نیستی و آن را نمی‌دانی.

واقعاً هم راه أنبیاء، راه اعتدال است، نه اِفراط و تفریط. پیروی از أنبیاء قرار گرفتن در راه مستقیم است.

بدینترتیب حضرت ابراهیم علیهم السلام به پدرش فهماند که از جانب خدای سبحان به وسیله وحی بهره‌ای از علم به او رسیده که به وی نرسیده بنابراین، او در اثر این فیض الهی به حقایق دسترسی پیدا کرده واز این موهبت و توانایی برخوردار است که گمراهان را به راه حقیقت رهنمایی فرماید.

يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا ﴿۴۴﴾

اي پدر! شيطان را پرستش مكن كه شيطان نسبت به خداوند رحمن عصيانگر بود.(۴۴)
تفسير:
به ياد داشته باشيد كه: اطاعت، پيروى و دوستى باشيطان بى نهايت خطرناك است. او كه الله متعال را معصيت كرده بر سر ما چه خواهد آورد؟ «إِنَّ الشَّيْطانَ كانَ لِلرَّحْمنِ عَصِيًّا»«عَصِيّاً»: سركش. نافرمان. (خدايى كه سرچشمه‌ى همه‌ى رحمت‌هاست، عصيانش چقدر قبيح است؟).
«يٰا أَبَتِ لاٰ تَعْبُدِ اَلشَّيْطٰانَ»: مراد از پرستيدن شيطان، اطاعت از او در كار و بار زندگى، و از جمله در امر بت‌پرستى است (ملاحظه شود سوره سبأ آيه 41 و يس آيه 60).
اى پدر جان! با پرستش بتان و ترک عبادت رحمان، از شيطان پيروى واطاعت مكن.
«إِنَّ اَلشَّيْطٰانَ كٰانَ لِلرَّحْمٰنِ عَصِيًّا »: زيرا ابليس دشمن الله متعال است كه از عبادتش استكبار ورزيده و از فرمانش سرپيچيده ونافرمانى نموده است. پس هر كس از او اطاعت كند او را فريب داده و گمراه مى‌كند.
امام قرطبى در باره مى نويسد: در آيۀ مباركه فرمانبردارى را عين عبادت معرفى كرده است؛ چون هر كس درمعصيت خدا ازكسى اطاعت كند، واقعاً او را پرستش كرده است. (تفسير قرطبى ۱۱۱/۱۱).

يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا ﴿۴۵﴾

اي پدر! من از اين ميترسم كه عذابى از ناحيه خداوند رحمن به تو رسد در نتيجه از دوستان شيطان باشى! ﴿۴۵﴾
تشريح لغات واصطلاحات :
«وَلِيّاً»: دوست. همدم. («ترجمۀ معانى قرآن» تأليف: دكتر مصطفى خرمدل).
تفسير:
در آيۀ مباركه «يٰا أَبَتِ إِنِّى أَخٰافُ أَنْ يَمَسَّکَ عَذٰابٌ مِنَ اَلرَّحْمٰنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطٰانِ وَلِيًّا» او را از عاقبت بد بر حذر مى‌دارد. طوريكه مى فرمايد: پدر جان! من از آن مى‌ترسم كه در حال كفر بميرى ، آنگاه با عذاب دردناک از جانب خدا مواجه شوى و تا ابد در آتش بمانى و در آنجا همدم وولى شيطان باشى.
امام فخر رازى در تفسير خويش مى نويسد: بكار بردن لفظ « يٰا أَبَتِ » از جانب ابراهيم خليل الله در تمام خطاب‌هايش، بيانگر شدت علاقه و محبت او نسبت به پدر است؛ چرا كه مى‌خواهد او را از عذاب مصوٴن بدارد و او را به راه راست هدايت كند.
ابراهيم عليه السلام در بيان مطلب بسيار دقت به خرج داده است؛ زيرا در مرحله‌ى اول او را از باطل بودن عبادت بت‌ها آگاه كرده، آنگاه دستور داد كه از او پيروى كند، و تقليد كوركورانه را رها نمايد. آنگاه يادآور شد كه عبادت شيطان عقلا جايز نيست. سپس موضوع را با تهديد و وعيد خاتمه داده است، آنهم با رعايت كمال ادب و نرمش:« إِنِّى أَخٰافُ » و اين بيانگر آن است كه بسيار در فكر مصلحت و منفعت پدر و اداى حقوق او بوده است.(تفسير كبير ۲۲۶/۲۱).
از تعليمات اين آيۀ مباركه بر مى آيد كه: در كاردعوت، ارشاد و تبليغ، با استفاده از عواطف، بايد زمينه‌ى پذيرش را فراهم كنيم. بطور مثال ملاحظه فرموديم كه حضرت ابراهيم عليه السلام در خطاب با پدر خويش؛ چهار بار كلمه **«يا أَبَتِ»** را مورد استعمال قرار داد.

واقعاًشخصیت أنبیاء علیهم السلام، شخصیت های دلسوزی اند وچه زیبا است که می فرماید:«**إِنِّي أَخافُ**» من می ترسم یعنی پدر جان! می‌ترسم در مورد اینکه بر کفرت بمیری، آنگاه با عذاب دردناک از جانب الله متعال مواجه شوی.

قَالَ أَرَاغِبٌ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ لَأَرْجُمَنَّكَ وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا ﴿۴۶﴾

(پدر ابراهیم) گفت: ای ابراهیم! آیا تو از معبودان من روگردانی؟ اگر (از مخالفت و اعراض خود) بازنیایی حتماً تو را سنگسار خواهم کرد، و برو مدت دراز از من دور شو.(۴۶)

تشریح لغات واصطلاحات :

«أُهْجُرْنِي»: هدف اینست که؛ مرا رها کن و از پیش من برو.

«مَلِيّاً»: مدّت طولانی. از کلمه (مَلاوَة) به معنی زمان دراز. در این صورت ظرف است، یا صفت مصدر محذوف است. این کلمه را به معنی (سالم) نیز معنی کرده‌اند، که در این صورت حال است. «أُهْجُرْنِي مَلِيّاً»: مدّت‌های مدید از پیش من برو. برای همیشه از من دور شو. سالم از پیش من برو.(«ترجمهٔ معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل).

تفسیر:

نپذیرفتن سخن حقّ، از کوچك‌تر از خود، نشانه‌ی تکبّر است:

در آیهٔ مبارکه آمده است که: ازر به پسرش ابراهیم می گوید: ای ابراهیم! آیا می‌خواهی غیر خدایانم را مورد پرستش قرار دهی؟ یعنی: آیا از پرستش این بتان به‌سوی غیر آنها روی می گردانی؟ استفهامی است متضمن معنی تعجب و اِنکار مبنی بر این که ابراهیم از عبادت بت‌ها روگردان شده است، این بدین معنی است که گویا: رها کردن پرستش بت‌ها از انسان عاقل نمی‌خیزد و سر نمی‌زند.

مفسر بیضاوی درتفسیر خویش می نویسد: پدرابرهیم در مقابل لطف و نرمش او، شدت و غلظت و تندی و انکار را نشان داد و به نام خودش او را صدا کرد و مطابق گفته‌ی او:« **يا أَبَتِ**»عمل نکرد که بگوید: «**يا إبنی**»، و خبر را جلو انداخته و در آغاز آن همزه آورده است تا رغبت او را انکار کند، طوریکه انسان عاقل از پرستش بت‌ها روگردان نیست.(بیضاوی ۲/۱۷).

به تأسف باید گفت: در برخی از حالت انسانها به مرحله ای می رسند که: شنیدن سخن حقّ هم برای شان تلخ تمام شده و سبب تعجّب شان می گردد.

پدر ابراهیم آغاز به تهدید می کند وبرای پسرخویش می گوید:« **لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ لَأَرْجُمَنَّکَ**» اگر دشنام و نفرین بتانم را رها نکنی یقینا تو را سنگسار خواهم کرد تا بمیری.

باید سعی وکوشش بعمل آریم تا آتش قهر وغضب دیگران را با سخنان زیبا و آرام بخش، خاموش وتسکین نمایم.

ازر به پسر خویش ابراهیم می گوید:«و برو روزگاری دراز از من دور شو» یعنی: مدتی دراز ترک صحبت من کن و از من جدا شو زیرا من بر تو خشمگینم. نمی خواهم که: من تو را ببینم و نه تو مرا، نه با من سخن بگوی و نه با من روبه‌رو شو.

خوانندهٔ محترم!

ازوقوع همچوحالات نباید مأیوس شویم بلكه مبارزه حقّ‌گویی و مبارزه با سنت‌های باطل، را با قوت باید ادامه دهیم ، مبارزه حق گویی ؛ آوراگی و محرومیّت را به دنبال دارد.

وآنعده اشخاصیكه يك خدای با شعور را نپذيرد، مطمیناً چند خدای بی شعور را خواهد پذيرفت.

قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا ﴿۴۷﴾

ابراهیم گفت: سلام بر تو، به زودی از پروردگارم برای تو آمرزش می خواهم؛ زیرا او همواره نسبت به من بسیار نیکوکار و مهربان است.(۴۷)

تفسیر:

ابراهیم علیه السلام به پدرش گفت: تو از جانب من در سلامت قرار داری وازجانب من به تو زیان و آزاری نمی‌رسد ولحاظ رعایت حق «پدری» بعدا هم چیزی نمی‌گویم که تو را برنجاند و از خدا خواهم خواست که تو را هدایت کند و گناهانت را ببخشاید.

مفسران می نویسند:این سلام، سلام تودیع است نه سلامِ تحیت و گرامی‌داشت و از مصادیق این آیه است:«وَإِذَا خَاطَبَهُمُ ٱلۡجَٰهِلُونَ قَالُواْ سَلَٰمٗا» [الفرقان: 63] «و چون جاهلان، آنان را مخاطب سازند می‌گویند: سلام!».

حکم شرعی همین است که :پدر را باید به نیکی معامله کرد هرچند که کافر باشد، اما در معصیت نباید از او فرمان برد.

سپس افزود: «إِنَّهُ كَانَ بِی حَفِيًّا» «حفی» کسی است که در سؤال مبالغه کند و نیزبه شخصی گفته می شود که : در عطا کردن لطف کند. اصل باب به معنی: آخر رساندن (مبالغه) است(لسان العرب)

ابراهیم علیه السلام به پدرش وعده داد که برایش از بارگاه ایزد الله متعال طلب مغفرت می‌کند که تو را به سوی ایمان هدایت کند و گناهانت را بیامرزد.

ابراهیم علیه السلام می خواست تا بدین وسیله الفت وی را جلب نماید و بدین امید که بتواند نرمخویی و ملایمت را به طبع وی برگردانده و سختی و سنگدلی را از جان وی بزداید.

شیوه گفتگوی شخص مؤمن با کافر:

خوانندهٔ محترم! توجه شما را به شیوهٔ مباحثه شخص مؤمن با یک شخص کافرجلب می نمایم:

- حضرت ابراهیم علیه السلام در صحبت های خویش با ازر پدر خویش شیوه عاطفی داشت، حضرت ابراهیم چهار بارکلمه «یا أَبَتِ» را استعمال می کند. ولی پدر بت پرست اش حتّی يك بار نگفت: «یا بنی»
- در مباحثه که بین حضرت ابراهیم وپدر اش ازر درگذشت ملاحظه فرموده باشید که حضرت ابراهیم علیه السلام درجروبحث ، با استدلال صحبت می کند، ولی در مقابل آزر بی‌دلیل به صحبت آغاز می نماید؛ از جمله حضرت ابراهیم در خطاب به پدر می‌گوید: «إِذْ قالَ لِأَبِيهِ يا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ ما لا يَسْمَعُ وَ لا يُبْصِرُ وَ لا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئاً «42» (مریم) (آنگاه که (ابراهیم) به پدرش گفت: ای پدر! چرا چیزی را می‌پرستی که نمی‌شنود و نمی‌بیند و تو را از هیچ چیز بی نیاز نمی‌کند؟) بالعکس پدر می گوید :«قالَ أَ

راغِبٌ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي يا إِبْراهِيمُ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ لَأَرْجُمَنَّكَ وَ اهْجُرْنِي مَلِيًّا «46» (مريم)(گفت: ای ابراهیم! آیا از خدایان من بیزاری؟ اگر از (این روش) دست برنداری قطعاً تو را سنگسار خواهم کرد و (اکنون) برای مدّتی طولانی از من دور شو.)

- حضرت ابراهیم علیه السلام ، دلسوزانه صحبت می کند ، ولی آزر با تهدید جواب آنرا می‌دهد.
- ابراهیم علیه السلام ، سلام می‌کند، امّا آزر دستور فاصله گرفتن ودورشدن از خود را صادر می کند ومی گوید: «وَ اهْجُرْنِي» (46 مریم).

وَأَعْتَزِلُكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَأَدْعُو رَبِّي عَسَى أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا ﴿۴۸﴾

و (حالا) از شما و از آنچه به جز الله می‌پرستید، کناره‌گیری می‌کنم. و پروردگارم را (به دعا) می‌خوانم، و امیدوارم دعایم در پیشگاه پروردگارم لاجواب نماند.(۴۸)

تفسیر:

حضرت ابراهیم علیه السلام در خطاب به پدر می گوید : ای پدر! و من به زودی از تو و قومت و بتان شما که جز الله واحد را می پرستید جدا می‌شوم وهمچنان از سرزمین شما کوچ می‌کنم.

« وَ أَدْعُوا رَبِّی »: و به دعوت و عبادتم برای پروردگارم استمرار می‌دهم و خدایم را مخلصانه و به یگانگی پرستش می‌کنم. یعنی: هرگاه نصیحت مرا نپذیرفتید و دعوتم در شما هیچ تأثیری نکرد پس اینک با دین خود از میان شما هجرت کرده و از معبودان باطل شما دوری می‌گزینم.

یکی از اصول اساسی مکاتب الهی، همانا برائت از کفّاراست. واز مراحل نهایی نهی از منکر، قطع رابطه است.این بدین معنای است که اگر نمی توانید محیط فاسد را اصلاح کنید، لااقل آن را ترك كنيد.

«عَسىٰ أَلاّ أَكُونَ بِدُعاءِ رَبِّی شَقِيًّا»: در حالی که دینم را برای وی خالص گردانیده‌ام و مطمئن هستم که پروردگارم با رد درخواستم مرا بدبخت و ناامید نمی‌سازد.

مفسیر تفسیر صفوۃ التفاسیر می نویسد: در اینجا به کنایه نشان می‌دهد که آنها به علت پرستش خدایان خود، درشقاوت قرار خواهند گرفت. بدین ترتیب ابراهیم از قوم خود و بت‌پرستی آنها کنار کشید و عزلت جست و خانواده و وطن خویش را ترک کرد ومهاجر شد، اما الله متعال او را تنها نگذاشت، بلکه نسلی بهتر و خویشاوندانی نیکوتر به او عطا نمود.تا در دوران عزلت و گوشه‌گیری و غربت خود با آنان انس بگیرد و در وحشت تنهایی خود به‌وسیله آنان آرامش یابد.

اگر بخواهیم دعای ما دعای ابراهیمی شود، باید از افراد و مراکز آلوده به فساد دوری بجویم.

فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا ﴿۴۹﴾

هنگامي كه از آنها و از آنچه غير خدا مي‌پرستيدند كناره گيري كرد ما اسحاق و يعقوب را به او بخشيديم، و هر يك را پيامبر بزرگي قرار داديم.(۴۹)

تفسیر:

هم از گناهکار جدا شویم و هم از گناه، زیرا کناره‌گیری از منحرفان، زمانی مؤثر است که با کناره‌گیری از انحراف هم همراه باشد، هر کس اگر عبادت غیر الله را رها کند،بطور یقیین اطمینان داشه باشد که: آن شا الله به امدادهای الهی دست می یابد.
مفسران در تفسیر این آیه مبارکه می نویسند :زمانیکه ابراهیم علیه السلام وطنش را ترک نمود ودر راه الله به‌سوی سرزمین بیت‌المقدس ـ یعنی جایی که بر آشکار ساختن دینش قادر بود ـ هجرت کرد، و در راه خدا از پدر دوری گزید، خدا نیکوتر از آنان را به او داد؛ ازجمله اسحاق و یعقوب را به او عطا کرد، فرزندانی که همگی پیامبر شدند. بدین ترتیب خدا آنها را انیس وحشت و تنهایی او قرار داد و آن فرزندان پاک سرشت را جانشین قومش کرد.
«وَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ وَ يَعْقُوبَ»: اسحاق پسر ابراهیم بوده و یعقوب فرزند اسحاق و نواسه ابراهیم است.این هم مژده دیگری به ابراهیم بود که پسرش اسحاق، دارای فرزند خواهد بود. «كُلاًّ»: هر یک از اسحاق و یعقوب.
ابن کثیر گفته است: یعنی از نسل و سلاله‌ی آنها پیامبرانی قرار دادیم که به وسیله‌ی نبوت آنها، خدا چشم ابراهیم را در حال حیات روشن گردانید.(مختصر ۴۵۴/۲).
بر این مبنا فرمود: «وَ كُلاًّ جَعَلْنا نَبِيًّا » هر یک از آنها را به پیامبری برگزیدیم.
مفسران می نویسند: حضرت ابراهیم علیه السلام بعد از هجرت با ساره ازدواج کرد که فرزند وی إسحاق علیه السلام از او به‌دنیا آمد و قبل از تولد إسحاق، نخستین فرزندش اسماعیل علیه السلام از کنیزش هاجر متولد شده بود.
حضرت اسحاق (180) سال عمر کرد و در «حِبرون» که شهر «الخلیل» امروزی است، در غار «مکفیله» مدفون می باشد.
وحضرت یعقوب علیه السلام فرزند إسحاق که نامش إسرائیل بود با دو دختر خاله اش «لابان» به نامهای «لیئه و راحیل» در «فدان آرام» ازدواج کرد، بعد از آنان با دو کنیزشان: «زلفا و بلها» ازدواج کرد و فرزندان وی که همه جز«بنیامین» فلسطینی‌المولد بوده و در«آرام» به دنیا آمدند، از همین زنان وی هستند.(تفسیر انوار القرآن).

وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا ﴿۵۰﴾

و به آنان از رحمت خود بخشیدیم، وبرای آنان [در میان مردم] نامی نیک و ستایشی والامرتبه قرار دادیم.(۵۰)
تفسیر:
«وَ وَهَبْنا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنا»: وخداوند متعال به تمام آن‌ها یعنی ابراهیم و اسحاق و یعقوب فضل و رحمتی عظیم عنایت کرد؛ یعنی تمام خیرات دینی و دنیوی از قبیل مال و فرزند و دانش و عمل نیک را عطا کردیم.
«وَ جَعَلْنا لَهُمْ لِسانَ صِدْقٍ عَلِيًّا»: و در بین مردم نام و آوازۀ نیک و ثنا و ذکر خیری ماندگار به آنها دادیم؛ زیرا به خاطر خصلت‌های نیک مورد رضایت تمام ملت‌ها و اهل ادیان قرار گرفته و آنها را ستایش می‌کنند و تا روز رستاخیز بر ابراهیم و آل ابراهیم درود می‌فرستند. امام طبری فرموده است : یعنی، در بین مردم برای آنان نام نیکو و ذکر خیر قرار دادیم.(طبری ۹۳/۱۶).

« لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا »: ذکر خیر و ستایش و ثنای نیکو بر زبان بندگان است، به‌طوری‌که نام و آوازه نیک آنها در میان تمام اهل ادیان فراگیر و منتشر می‌باشد؛ از آن جمله این‌که: ما امت محمد ﷺ برای ابراهیم علیهم السلام و آل وی در نماز دعا و درود می‌فرستیم.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (51 الی 53) در بارۀ قصه ی موسی علیهم السلام بحث بعمل می آید. باید متذکر شد که این داستان چهارمین داستان بسیار کوتاه همانند داستان ابراهیم علیهم السلام که موسی در برابر الله متعال، پاکدل مخلص و خویشتن دار از شرک و آلودگی و ریا بود و خود را به بارگاه آفریدگار تسلیم کرد.

وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا ﴿٥١﴾

در این کتاب (آسماني) از موسي یاد کن، که او مخلص بود، و رسولی بزرگ و مبعوث به پیامبری بود.(۵۱)

تفسیر:

ای محمد! در قرآن کریم داستان موسی علیه السلام را یاد کن و خبر حضرت موسی علیه السلام را بر قوم خود بازگوی کن.

« إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصاً»: زیرا او برای الله خالص شده بود «وَ كَانَ رَسُولاً نَبِيًّا »: والله تعال وی را به نبوت و رسالت برگزید و او نیز ازجمله پیامبران اولی العزم بود.والله متعال دو صفت والا را در او جمع کرده و لفظ «كَانَ» رابه منظور تفخیم ، بزرگ داشت، وگرامی داشت، شأن وی تکرار کرده است.

ناگفته نماند که داستان موسی چهارمین داستان در این سورۀ مبارکه بیان می یابد.

فرق بین رسول و نبی:

«مشهور درباره فرق بین رسول و نبی اینست: رسول کسیست که شرعی به او وحی شده و به تبلیغ آن شرع نیز امر شده است، و نبی کسیست که شرعی به وی وحی شده ولی به تبلیغ آن امر نشده است.

اما این فرق بدون اشکال نیست، زیرا نبی نیز به دعوت و تبلیغ و حکم امر شده، و برای همین شیخ الاسلام ابن تیمیه گفته : صواب اینست: رسول کسیست که به سوی قوم کفار تکذیب گر فرستاده شده، و نبی کسیست که به سوی قوم مؤمن به شریعت رسول قبل از خود ارسال شده تا آنها را بیاموزد و بین آنها داوری نماید، چنانکه الله متعال می فرماید:

« إِنَّا أَنزَلْنَا التَّوْرَاةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُواْ» (مائده 44). یعنی: «ما تورات را (بر موسی) نازل کردیم که در آن رهنمودی (به سوی حق) و نوری (زداینده تاریکیهای جهل و نادانی) بود. انبیاء که تسلیم فرمان خدا بودند با آن برای یهودیان حکم می‌کردند».

پس أنبیاء بنی اسرائیل به تورات داوری می کردند که الله متعال بر موسی علیه السلام نازل کرده بود، و اما اینکه (درباره محمد ﷺ) می فرماید: **« وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ»** « ختم‌کننده و آخرین پیامبران است» و چرا نفرمود: « خاتم المرسلین »؟ زیرا ختم رسالت مستلزم ختم نبوت نیست، ولی ختم نبوت مستلزم ختم رسالت است، و برای همین پیامبر ﷺ فرمودند: « انه لا نبی بعدی» یعنی: «هیچ پیامبری بعد من نیست»، و نفرمود : « لا رسول بعدی». از این فهمیده می شود که بعد از پیامبر ﷺ نه هیچ رسولی می آید و نه هیچ

پیامبری، بلکه او خاتم انبیاء و مرسلین علیهم الصلاة و السلام است».(الشیخ عبد الرحمن البراک.)

وَنَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا ﴿۵۲﴾

ما او را از طرف راست (کوه) طور فرا خواندیم، و او را نزديك ساختيم و با او سخن گفتیم.(۵۲)

تفسیر:

«وَ نَادَيْنٰاهُ مِنْ جٰانِبِ اَلطُّورِ اَلْأَيْمَنِ»الایمن: طرف راست. یعنی از جانب راست (کوه) طور او را ندا دادیم یعنی: با موسی علیه السلام از جانب راست کوه طور و از جانب راست وی سخن گفتیم.(تفسیر انوار القرآن).

طوریکه گفتیم «الأيْمَنِ»: طرف راست. هدف این است که نسبت به موسی، طرف راست بود وإلاّ کوه اصلاً راست و چپ ندارد. «ترجمهٔ معانی قرآن».

قابل تذکر است که :طور کوهی است که در میان مصر و مدین موقعیت دارد وهنگامی‌که موسی علیه السلام از مدین به‌سوی مصر می‌آمد، کلام الهی را از میان درختی در طور شنید«وَ قَرَّبْنٰاهُ نَجِيًّا » «و نزدیک ساختیم او را رازگویان» یعنی: او را به خود نزدیک ساختیم؛ با نزدیک ساختن منزلت و جایگاه وی در حالی‌که با وی راز گفتیم و او رازگویی ما را شنید.

در قرآن عظیم الشأن، درباره‌ی گفتگو و ارتباط موسی علیه السلام با خداوند هم به «تکلم» تعبیر شده، «كَلَّمَ اللَّهُ مُوسى تَكْلِيماً» (نساء، 164) ، هم به «ندا»، «نادَيْناهُ» و هم به نجوى. «قَرَّبْناهُ نَجِيًّا »ومراد از قرب در آیه، قرب و نزدیکی مکانی نیست، بلکه قرب مقامی است.

ابن عباس گفته است: که موسی به ملکوت نزدیک شد و حجاب و پرده کنار رفت، تا جایی که صدای قلمها را می‌شنید.(البحر ۱۹۹/۶.)

زمخشری گفته است: او را به فردی تشبیه کرده است که شخصیتی بزرگ برای مناجات، او را به نزدیک خود آورده است؛ چون خدا بدون واسطه‌ی فرشته با او صحبت کرده است.

وَوَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا ﴿۵۳﴾

واز رحمت خود برادرش هارون را که دارای مقام پیامبری بود، به او بخشیدیم.(۵۳)

تفسیر:

یعنی حق‌تعالی از روی رحمت و فضلی از جانب خویش، برادرش هارون را به عنوان مؤید و نصرت بخش به وی بخشید و به علاوه هارون را پیامبر نیز گردانید تا هردو بر رساندن پیام حق با همدیگر یار و یاور باشند.

و بدین ترتیب دعای موسی علیه السلام را اجابت کردیم که گفت:«قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي ﴿۲۵﴾ وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي ﴿۲۶﴾ وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي ﴿۲۷﴾ يَفْقَهُوا قَوْلِي ﴿۲۸﴾ وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي ﴿۲۹﴾ هَارُونَ أَخِي ﴿۳۰﴾ هارون برادرم را (۳۰) [طه: 25-30]. (گفت پروردگارا سینه ام را گشاده گردان (۲۵) و کارم را برای من آسان ساز (۲۶) و از زبانم گره بگشای (۲۷) [تا] سخنم را بفهمند (۲۸) و برای من دستیاری از کسانم قرار ده (۲۹)هارون برادرم را (۳۰)

خوانندگان محترم !

در آیات (54 الی 55) پنجمین قصه وداستان در این سوره، داستان اسماعیل فرزند ابراهیم علیهم السلام است که مورد بحث قرار داده میشود.
اسماعیل علیهم السلام در یکتاپرستی و ستیزه جویی با بت و بت پرستی بر سر راه و روش پدرش بود. اسماعیل - پیش از همه کس - نزدیکان خود را با فرمان الله متعال آشنا می کرد و به پیروی از آن، دستور می داد، تا پیشرو و قدومی مردم شوند.
درمورد اینکه چرا قصه وداستان موسی از داستان اسماعیل، در آیات قبلی به بیان گرفته شد بدین دلیل بود ،تا سخن درباره ی یعقوب و فرزندان و نواسه گانش منسجم و بدون فاصله باشد.

وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا ﴿۵۴﴾

در کتاب آسماني خود از اسماعيل ياد کن که او در وعده هايش صادق و رسول و پيامبر بزرگي بود.(۵۴)
تفسیر:
«وَ اُذْكُرْ فِى اَلْكِتٰابِ إِسْمٰاعِيلَ»: ای محمد! و در این قرآن داستان اسماعیل جد خود، «اسماعیل» بن ابراهیم را که پدر تمام اعراب است، یادآور شو.
«إِنَّهُ كٰانَ صٰادِقَ اَلْوَعْدِ»: او در وعده‌اش صادق بود؛ چون وعده می‌کرد وفا می‌نمود در صدق وعد وی همین بس که او به پدرش وعده داد تا بر ذبح و سر بریدن خویش صبر کند و به این وعده هم وفا کرد چنان‌که در سورۀ «صافات/102»تذکر یافته است.
بصورت عموم باید گفت که: وفا به عهد، از صفات عالی ارزشمند انسانی بشمارمی رود مفسران گفته‌اند: هرچند که سایر پیامبران نیز صادق بوده‌اند اما به صورتی خاص او را به صفت «صداقت در وعد» متصف می‌کند که این به دو دلیل صورت پذیرفته است:
یکی، این که از مقام شامخ وی تجلیل و تکریم به عمل آورده باشد، دوم، این که وی در پای «وفای به عهد» سختی‌هایی را کشید که دیگر پیامبران آن را نکشیدند. از جمله وعده‌هایش، صبر و شکیبایی در قضیه‌ی ذبح بود و به همین سبب خدا از او تمجید به عمل آورده است.
« وَ كٰانَ رَسُولاً نَبِيًّا»: و او نیز فرستاده‌ای از جانب الله متعال بود که وی را به نبوت مشرف گردانیده بود.
ابن کثیر گفته است: آیه بر این مطلب دلالت دارد که بر برادرش، اسحاق در شرف و بزرگواری برتری دارد؛ زیرا اسحاق فقط به نبوت موصوف گشته است در صورتی که اسماعیل هم به نبوت و هم به رسالت موصوف شده.(مختصر ۴۵۶/۲.)و از نسل اسماعیل محمد خاتم پیامبران آمده است.

وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا ﴿۵۵﴾

و او همواره خانواده‌اش را به نماز و زکات دعوت ميکرد و همواره مورد رضايت پروردگارش بود.(۵۵)
تشریح لغات واصطلاحات :
أهله: زن و فرزندش را، خانواده اش را، خاندان خود را. مرضیا(رضی): مورد پذیرش پسندیده، مورد خشنودی.
تفسیر:

«وَ كَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَ اَلزَّكَاةِ»: حضرت اسماعیل علیه السلام خانواده خویش را به برپاداشتن نماز و پرداخت زکات دستور وهدایت می فرمود ،تا اینکه خانواده اش در اطاعت از اوامر خدا کوشا باشند، بخصوص در مورد اقامه‌ی نماز که بمثابه ستون دین بشمار می رود، و ادای زکات که موجب تحقق نیکبختی و آسایش درجامعه می باشد.

درمورد « أَهْلَهُ » می نویسدکه : هدف از اهل حضرت اسماعیل در این ایه مبارکه امت حضرت اسماعیل ، وبه‌قولی دیگر: قوم و قبیله‌اش می‌باشد و لی ارجح همان قول اول می باشد.

ومراد از نماز و زکات در اینجا، عبارت از همان دو عبادت شرعی معروف ومشهور است.« وَ كَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا » و الله متعال از اسماعیل راضی بود؛ به خاطر عملکرد نیک و طاعت کامل را بجا اورده است.

امام رازی فرموده است: این بخش از آیه نهایت مدح را می‌رساند؛ چون آن که به رضایت خدا نایل آمده باشد در تمام عباداتش به بالاترین درجه رسیده است.(رازی ۲۳۲/۲۱).

سلسلهٔ نسب حضرت اِسماعیل:

حضرت اسماعیل پسر ابراهیم خلیل الرحمن است. مادرش هاجر نام داشت. اسماعیل اولین فرزند حضرت ابراهیم بود. در خواب به حضرت ابراهیم دستور دادند که اسماعیل را ذبح کند.

اسماعیل علیه السلام درحجر و کنار بیت العتیق در مکه‌ی مکرمه پرورش یافت و در همان

جا بزرگ شد و با دختری از قبیله‌ی (جرهم) ازدواج کرد، آنچه از تأریخ زندگی او بر می‌آید اینکه بعثت او در میان همان قبیله که در وسط آن‌ها می‌زیسته، بوده است.

آنچه از قول راجح تأریخی استفاده می‌شود اینکه: حضرت اسماعیل به سوی قبایل عربی که در میان آن‌ها زیسته است مبعوث گردیده ولی بعضی از تأریخ نویسان گفته‌اند: به سوی برخی از قبایل یمنی و عمالقه ای که در آن اطراف می‌زیستند مبعوث گشته است.

ذبیح اسماعیل است یا اسحاق:

درمورد اینکه ذبیح حضرت ابراهیم کیست؟ برای توضیح بهتر میخواهم نظریات استاد عبدالوهاب النجار مؤلف کتاب مشهورقصص الأنبیاء در اینجا برای شما باز گوی نمایم.

وی در کتاب خویش قصص الأنبیاء اثبات کرده که ذبیح اسماعیل است نه اسحاق طوریکه یهودان ادای آنرا دارند.

وی می نویسد: دلیلم بر اینکه ذبیح اسماعیل است، نص عبارت تورات است چون در آنجا آمده که: ابراهیم یگانه فرزند خود را ذبح کرد و سخاوتمندانه تقدیم کردن یگانه فرزند در راستای امتثال فرمان خداوند، آنهم فرمانی که در خواب به او داده بودند، نشان از اوج اطاعت و امتثال است و این عین اسلام است، و اگر به اِسحاق مراجعه کنیم در می‌یابیم که او روزی از روزها یگانه فرزند ابراهیم علیه السلام نبوده است چون اسحاق زمانی به دنیا آمد که اسماعیل 14 سال عمر داشت و تورات به این امر تصریح دارد و حضرت اسماعیل تا زمان وفات ابراهیم زنده بود و در مراسم تدفین او شرکت داشت.

علاوه بر این ذبیح بودن اِسحاق مخالف وعده‌ی الهی است که به ابراهیم داده بود، و آن اینکه اسحاق دارای نسل خواهد بود، به اضافه اینکه واقعه‌ی ذبح در مکه اتفاق افتاد و

ابراهیم، اسماعیل را در هنگام شیرخوارگی همراه خود به مکه برده بود نه اسحاق را والله اعلم .(قصص الأنبياء ص103.)

اولادۀ اسماعیل:

اسماعیل دوازده پسر داشت و تورات نام همه‌ی آن‌ها را ذکر کرده و همگی رؤسای قبایل بودند و تنها یک دختر داشت که او را به عقد برادرزاده‌اش عیص پسر اسحاق در آورد. اعرابی که به (عرب مستعربه) موسومند از نسل اسماعیل بوجود آمده‌اند. حضرت محمد ﷺ خاتم النبین نیز از اولاد اسماعیل به شمار می‌آید.

وفات اسماعیل:

حضرت اسماعیل علیه السلام 137 سال عمر کرد، در مکه از دنیا رفت و بنا به قول مشهور مؤرخین در مکه در کنار مادرش در الحجر دفن‌گردید، و تورات مدعی است، در فلسطین از دنیا رفته و در آنجا مدفون است، لیکن روایت صحیح روایت مؤرخین عرب است و آن اینکه، در مکه وفات کرده و در آنجا مدفون است. والله أعلم (پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم مرحوم شیخ علی صابونی)

نگاه مختصری تاریخچۀ نماز در قرآن:

وقتي که ما به کلمه نماز نگاه مي‌کنیم ویا تاریخچه نماز را به بررسی بگریم در خواهیم یافت که: نماز یکی از پنج اصلی است که اسلام بر آن بنا یافته است.
عبادت نماز در همه ای ادیان ابراهیمی وجود دارد، ولی کیفیت انجام آن متفاوت است.
نماز دارای شرایط و آدابی است که شخص مسلمان مؤظف به رعایت برخي از آنها به صورت واجب و رعایت برخی به صورت مستحب مي‌باشد.
در قرآن عظیم الشأن، نماز بارزترین مصداق ارتباط مخلوق با خالق مي‌باشد، اهمیت نماز به حدّی است که یکی از اهداف بعثت أنبیاء را اقامه نماز مي‌داند. در قرآن عظیم الشأن مهم‌ترین مصداق تقوی نماز را ذکر مي‌کند.
«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ 30 » (آیۀ 30 / سورۀ روم)
(پس رویت را با پیروی از حق و بیزاری از أدیان باطل به‌سوی این دین راست کن، با همان فطرتی که الله مردم را بر آن آفریده است. (چون) در خلقت الله تبدیلی نیست. این است دین محکم و استوار، و لیکن بیشتر مردم نمی‌دانند.)
خداوند متعال انسان راطوری خلق نموده است که به حقّ تمایل دارد و از باطل بیزار است. درست همانند علاقه‌ی مادربه فرزند که امری تعلیمی نیست، بلکه فطری و غریزی است.
وهمچنان در (آیۀ 31 / سورۀ روم) می فرماید:«مُنِيبِينَ إِلَيْهِ وَ اتَّقُوهُ وَ أَقِيمُوا الصَّلاةَ وَ لا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ـ 31» (رجوع‌کنان به‌سوی الله برگردید و از او بترسید و نماز را برپا کنید و از جمله مشرکان نباشید.).

تعریف و مفهوم نماز:

نماز در لغت بمعنی دعا است. خداوند متعال می‌فرماید: «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيهِمْ إِنَّ صَلاَتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيم » (سوره توبه:103). (ای پیامبراز اموال آنان، زکات بگیر که باعث پاکی و تزکیه آنها می‌شود و برای آنان، دعا کن چرا که دعایت، آرامش برای آنان بحساب می‌آید و خداوند، شنوا و داناست).

چنانچه مشاهده می‌کنیم کلمهٔ «صل» بمعنی «دعا کن» است.
نبی اکرم ﷺ می‌فرماید:«إِذَا دُعِيَ أَحَدُكُمْ فَلْيُجِبْ فَإِنْ كَانَ صَائِمًا فَلْيُصَلِّ وَإِنْ كَانَ مُفْطِرًا فَلْيَطْعَمْ» مسلم (1431) معلقا ت بخاری قبل از حدیث شمارهٔ (4797). «اگر کسی از شما (برای صرف غذا) دعوت شد، اجابت نماید. اگر روزه داشت، (برای صاحب غذا) دعای (خیر و برکت و استغفار) نماید. و اگر روزه نداشت، غذا بخورد». باید دانست که صلاة یعنی درودی که از طرف خداوند باشد، بمعنی ثناء و ستایش است و درودی که از طرف فرشتگان باشد، بمعنی دعا است. خداوند می فرماید: « إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَاأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا » (سوره احزاب:56) (همانا خداوند و فرشتگان بر پیامبر، درود می‌فرستند. ای کسانی که ایمان آورده اید، (شما هم بر او، درود و سلام بفرستید).
ابو العالیه می‌گوید: صلاة (درود) خداوند بمعنی تعریف و تمجید او، نزد فرشتگان است و درود فرشتگان بمعنی دعا است. و ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: یصلّون یعنی تبريك می‌گویند. ثرقیع ابن عثیمین (228/3)
و برخی گفته اند: درود خدا یعنی همان رحمت الهی است و درود فرشتگان بمعنی استغفار کردن آنان است. و صحیح و درست، همان قول اول است (تفسیر ابن کثیر و شرح ممتع ابن عثیمین (3/228- 229).
خداوند متعال می فرماید:« أُوْلَئِكَ عَلَيهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُوْلَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُون» (سوره بقره:157) (آنان (همان بردباران با ایمانی هستند که) الطاف و رحمت و احسان و مغفرت خدایشان شامل حال آنان می‌گردد و مسلماً ایشان راه یافتگان (به جادهٔ حق و حقیقت و طریق خیر و سعادت هستند).
چنانچه مشاهده می کنیم رحمت، بر صلوات، عطف شده است و اقتضای عطف، مغایرت می باشد.
پس صلاتی که ازطرف خداوند باشد بمعنی ستایش است و صلاتی که از طرف مخلوقات یعنی فرشتگان، جن وانس باشد، بمعنی نماز، رکوع، سجده، دعا و تسبیح گفتن است. و صلاتی (درودی) که از طرف پرندگان و خزندگان باشد، بمعنی تسبیح گفتن است .(لسان العرب (465/14).
و «صلاة» در اصطلاح شریعت، عبارت از: عبادتی است که بخاطر خداوند، انجام می گیرد و شامل أقوال و أفعال معین و بخصوص می باشد که با تکبیر، آغاز و با سلام، به پایان می‌رسد و این، أقوال و أفعال مخصوص، «صلاة» نامیده شده اند زیرا دعا را نیز در برمیگیرند (المغنی (5/3) ابن قدامه والشرح الکبیر (5/3) و الانصاف فی معرفه الراجح من أغلاف (5/3) و التعریفات جرجانی (174).
در نتیجه کلمهٔ «صلاة» که در آغاز به هر دعایی، اطلاق می‌شد، از آن مفهوم، انتقال پیدا کرد و هم اکنون بخاطر مناسبتی که میان دعا و نماز وجود دارد، همان افعال و اقوال مخصوص، کلمهٔ صلاة یعنی نماز، اطلاق می شود. پس هرگاه، کلمهٔ «صلاة» یعنی نماز در شریعت اطلاق شود، مفهوم آن، فقط نماز با همان افعال و اقوال مخصوص است (شرح العمد ةابن تیمیه (30/2 - 31).

و سرتاسر نماز، دعا یعنی طلب و درخواست است: زیرا طلب و درخواست یا با سؤال کردن، مطرح می شود چنانچه دعا كننده، خواهان جلب منفعتی و یا دفع ضرری می شود و طلب اینگونه نیازها از خداوند، فقط با زبان و سؤال کردن، انجام می گیرد.
یا اینکه طلب و درخواست با عبادت انجام می گیرد. چنانکه انسان با اعمال نیك از قبیل نماز، رکوع، سجده و غیره، طلب اجر و ثواب می نماید. پس کسی که این، عبادات را انجام می‌دهد، در واقع با زبان حال از الله، طلب مغفرت می نماید. و از سخنان فوق، روشن می‌شود که سرتا سر نماز، دعا و درخواست با زبان و یا طلب و در خواست بوسیلهٔ عبادت است چرا که نماز هر دو نوع را در بر می گیرد.
نماز در لغت به معنای پرستش، نیاز، سجود، بندگی و اطاعت، خم شدن برای اظهار بندگی و اطاعت و یکی از فرایض دین و عبادت مخصوصی است که مسلمانان پنج بار در شبانه روز به جا می آورند. نماز یعنی خدمت و بندگی، فرمان برداری، سر فرود آوردن و تعظیم کردن به نشانه احترام. نماز،داروی نسیان و وسیله ذکر خداوند است.
نماز، رابطه معنوی مخلوق با خالق است. نماز یعنی دل کندن از مادیات و پرواز دادن روح; یعنی پا را فراتر از دیدنی ها و شنیدنی ها نهادن.

معنای لغوی نماز:

معنای لغوی نماز دعای خیر می باشد طوریکه الله سبحانه وتعالی به پیامبر اش می فرماید :« **وَصَلِّ عَلَيهِمْ إنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُم** » صلات بفریست بر آنان ، (یعنی درحق شان دعای خیر بعمل ار) واقعآ دعا خیر تو برای آنها باعث وقار، وبردباری است.
اما نماز در شریعت عبارت از اعمال وگفتار است که تعلیم از جانب پروردگار وپیامبر ﷺ برای ما بعمل آمده است. نماز با تکبیر (الله اکبر) آغاز وبا تسلیم (سلام گفتن) خاتمه می پذیرد.

نماز در أديان اِبراهيمى:

نماز در أديان اِبراهيمى، در میان عبادات همیشه رتبهٔ اول را به خود اختصاص داده است. در قرآن مجید اولین نماز و دعا برای اقامهٔ نماز از زبان حضرت ابراهیم علیه السلام شنیده مي‌شود و بعد از او نماز یکی از ارکان اصلی دین برای تمام پیامبران شمرده شده است.

- در دعای حضرت ابراهیم علیه السلام هنگام سکونت در بیت‌الله الحرام آمده است:
- «رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضْلَلْنَ كَثِيراً مِنَ النَّاسِ فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَ مَنْ عَصانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ «36 » (آيهٔ 36 / سورهٔ ابراهيم) (پروردگارا! همانا بت‌ها بسیاری از مردم را گمراه کرده‌اند، پس هر که مرا پیروی کند، قطعاً او از من است و هر کس با من مخالفت کند، همانا تو بخشنده‌ی مهربانی.) ودر (آيهٔ 37) همين سوره می فرماید: « رَبَّنا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنا لِيُقِيمُوا الصَّلاةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَ ارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَراتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ «37»
- پروردگارا! من (یکی) از ذرّیّه‌ام را در وادی (و درّه‌ای بی‌آب و) بی‌گیاه، در کنار خانه‌ی گرامی و با حرمت تو ساکن ساختم. پروردگارا! (چنین کردم) تا نماز برپا دارند، پس دل‌های گروهی از مردم را به سوی آنان مایل گردان و آنان را از ثمرات، روزی ده تا شاید سپاس گزارند.

- **اقامهٔ نماز توسط اسحاق و يعقوب(ع):**

« وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا » (مريم : 55)

«و اسحاق و یعقوب را [به عنوان نعمتی] افزون بر او بخشیدیم و همه را از شايستگان قرار داديم و آنان را پيشوايان قرار داديم که فرمان ما هدايت ميکردند. و به ايشان انجام دادن كارهاي نيك و بر پا داشتن نماز و دادن زكات را وحي كرديم و آنان پرستنده‌ها بودند».

- **اقامهٔ نماز توسط حضرت موسي(ع):**

«وَ أَوْحَيْنا إِلى مُوسى وَ أَخِيهِ أَنْ تَبَوَّءا لِقَوْمِكُما بِمِصْرَ بُيُوتاً وَ اجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً وَ أَقِيمُوا الصَّلاةَ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ » « سورهٔ یونس/ 87» (و به موسی و برادرش وحی کردیم که در مصر، برای قوم خودتان خانه‌هایی آماده کنید و خانه‌هایتان را مقابل هم (یا رو به قبله) بسازید و نماز به پا دارید و به مؤمنان بشارت بده (که سرانجام‌پیروزی با آنهاست).

- **اقامهٔ نماز حضرت شعيب (ع):**

«قالُوا يا شُعَيْبُ أَ صَلاتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرُكَ ما يَعْبُدُ آباؤُنا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوالِنا ما نَشؤُا إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ «87» «سوره هود 87» (امّا مردم مدين در جواب) گفتند: ای شعيب! آيا نمازت به تو فرمان می‌دهد كه (به ما بگويی) آنچه را كه پدرانمان می‌پرستيدند رها كنيم؟ (و) يا اينكه (نتوانيم) آن گونه كه خود می‌خواهيم، در اموال خويش تصرّف كنيم؟! تو كه مرد بُردبار و فهميده‌ای هستی! (اين چه توقّعی است كه از ما داری؟)

- **اقامهٔ نماز حضرت زكريا (ع):**

« فَنادَتْهُ الْمَلائِكَةُ وَ هُوَ قائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيى مُصَدِّقاً بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ سَيِّداً وَ حَصُوراً وَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ » (39 /آل عمران) (پس درحالی که زکريّا در محراب به نماز ايستاده بود، فرشتگان او را نِداء دادند كه خداوند تو را به (فرزندی به نام) يحيی بشارت می‌دهد كه تصديق كننده‌ی (حقّانيت) كلمة الله (حضرت مسيح) است و سيّد و سرور، و خويشتن‌دار (از زنان) و پيامبری از صالحان است.

- **سفارش لقمان به فرزندش درباره‌ی نماز:**

«يا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلاةَ وَ أْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَ انْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ اصْبِرْ عَلى ما أَصابَكَ إِنَّ ذلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ «17» (سوره لقمان آيه 17)

فرزندم! نماز را برپا دار و امر به معروف و نهی از منكر كن و بر آنچه از سختی‌ها به تو می‌رسد مقاومت كن كه اين (صبر) از امور واجب و مهم است.

- **دستور خداوند به مريم(س) برای نماز:**

« يا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَ اسْجُدِي وَ ارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ» (آل عمران 43) (ای مريم! (به شكرانه اين همه نعمت،) برای پروردگارت خضوع كن و سجده بجای آور و با ركوع كنندگان ركوع نما.).

نماز در دين يهوديت:

نماز در دینِ یهود یا « تِفیلا » به عبری و در جمع *تِفیلیم* یا *تِفیلوت*، به نماز و دعای روزانهٔ یهودیان گفته می‌شود.(توضیحات دقیق در باب نماز و دعای یهودیت را میتوان در کتاب سیدور یا بخش های میشنا که از کُتب مشهور یهودیت، وجود دارد.
بصورت کل پیروان دین یهودی در هر روز سه بار نماز؟! می خوانند و درروز شبات (شنبه) و سایر روزهای مقدس فرقه‌های ارتدکس و محافظه کار مدعیان پیروی دین یهودی یک نماز به نماز سه گانه أضاف میکند که این نماز به نام موساف معروف است.
همچنان قرار اعتقاد یهودیت، در یهودیت نماز پنجمی هم به نام نئیلا وجود دارد که اکنون تنها در یوم کیپور دهمین روز ازماه «تیشری» (یعنی اولین ماه سال مدنی عبری و همچنین ماه هفتم از سال در *تقویم مذهبی عبری* محسوب می‌شود. تعداد روز های این ماه به سی روز می رسند.).
معمولاً نماز های انفرادی ویا نماز جماعت را به **منیان** می خوانند.
به أرجحیت نماز با جماعت نیز تأکید شده است. البته بخش‌هایی هم در نماز؟! شان وجود دارد که بدون در جماعت اجرا نمی‌شوند.
اکثر مراسم دین در یهودیت با ملودی سنتی به نام **نیگون** به حالت آوازی در کنیسه ها قرائت می‌شود. در هر کنیسه (یعنی محل عبادت ویا هم محل اجتماعات دینی یهودان گفته میشود) البته یهودان (گروهی قومی- مذهبی نشأت گرفته از بنی اسرائیل، یا عبرانیان شرقیمانه، است. قومیت، ملیت دین یهود عمیقاً با یکدیگر در پیوندند ویهوديت دین ملت یهود می باشد.
در هر کنیسه، سکویی (جایی بلند که قابل دیدن برای همه باشد) کم ارتفاع وجود دارد که بر فراز آن « **خذان** » قرار میگیرد واین مناجات را رهبری وهدایت میکند.« **خذان** » (یعنی موسیقیدان یهودی است که معمولاً در مراسم مذهبی دعا دینی را میخواند. در انگلیسی نام **حذان** معادل کانتور (Cantor) است. **حذان** کسی است که دعا را میخواند و در قوانین یهودی باید یک یهودی بالغ باشد. هر کسی میتواند **حذان** شود ولیکن در عمل معمولاً
اشخاصی خوش صدا برای این کار انتخاب میشوند.
زنان اگر نماز بر ایشان واجب باشد تنها یکی از نمازها و ترجیحاً صبح را لزوماً باید بخوانند و باقی اختیاری است. شرکت نکردن زنان در دیگر نمازها، نوعی معافیت محسوب می‌شود.
در**تلمود** (ماسخت براخوت 26ب) دو دلیلی برای سه‌گانه بودن نماز می‌آورد:
قابل تذکر است که « تلمود » که (به‌معنی *آموختن*» است. *تلمّذ*»که از آن به‌عنوان «تورات شفاهی» نیز یاد می‌شود، یکی از کتاب‌های اصلی یهودیت ربانی است. نام دیگر آن به‌صورت سنتی، **شاس** است که مخفف **شیشاس** داریم که به‌معنی «شش دفتر» است.
نام تلمود، معمولاً اِشاره به «تلمود بابِلی» است، بااینکه تلمود دیگری به نام «تلمود اورشلیمی» نیز وجود دارد، که رواج کمتری دارد.
1 - هر نماز برابر یک قربانی در هیکل سلیمان در قدیم است که یک تعمید در صبح یکی در عصر بوده‌است و آخر شب هم بقایای تعمید روزانه را می‌سوزانندند.

2 - «تعمید» یعنی (غسل تعمید یک فرضیه تطهیریِ دینی برای کسب بخشش از گناهان وزندگی دوباره است که در مذاهب گوناگونی مانند مسیحیت وهندویزم رواج دارد و ریشهٔ آن آیین‌های طهارت یهودی است.
3 - این نمازها یادگاری شاه پدران سه‌گانه هستند که طبق تورات ابراهیم (ع) صبح‌ها واسحق(ع) عصرها و یعقوب (ع) شب‌ها نماز می‌خواند اما حتی با تکیه بر این نظر زمان خواندن نمازها و نماز موسافه هم بر اساس نظر قبلی تدوین و تشریع شده‌است.
4 - طبق روایات داؤود و دانیال هم سه بار در روز نماز می‌خواندند.
5 - «دانیال» به عبری به معنای «خدا قاضی من است. دانیال از پیامبران بنی اسرائیل است.
6 - در مزامیر داؤود علیه السلام آمده است: صبح و عصر شب می‌گریم و عبادت می‌کنم و او صدایم را خواهد شنید .(مزامیر 15:18)

مزامیر به عبری(تِهیلِم) زبور داؤود، یکی از بخش‌های تنخ یهودی وعهد عتیق در کتاب مقدس است. مزامیر به صورت شعر بی‌وزن عبری نگاشته شده است.

در کتاب دانیال آمده است: «پنجره اش رو به به قدس بیت المقدس باز بود و او سه بار در روز زانو می‌زد و عبادت می‌کرد و چون ان همیشه خدایش را شکر می‌کرد.(دانیال 6:11).

یهودیت ارتدوکس بدین عقیده اند که مطابق هلاخا فقه یهود ایجاب می‌کند شخص یهودی هر روز سه نمازدر شبات و روزهای مقدس چهار بار و در یوم کیپور پنج بار نماز بگذارد.

«هلاخا » به زبان عبری به مجموعه قوانین شرعیت یهود گفته می‌شود، قوانینی که از عهد عتیق مکتوب (تنخ)(، تورات شفاهی) تلمود، وحاخامها و همچین آداب و رسوم یهودیان ناشی می‌گردد. هلاخا قرار اعتقاد یهودیان دارای ۶۱۳ میتزوت (دستور) است.

«شبات » در عبری به معنی شنبه، در عربی سبت، ودر دین یهودیت به روز تعطیل هفتگی (شنبه) می‌گویند که به صورت سمبولیک به معنای هفتمین روز آفرینش است.

سنت استراحت شبات ریشه در تورات دارد. تورات می‌گوید خداوند جهان را در شش روز آفرید و در روز هفتم دست نگه داشت. بسیاری یهودیان در این روز برای نیایش به کنیسه یا معبدهای خود می‌روند.

زنان یهودی ارتدوکس ملزم به ادای تنها یکی از نمازها آن هم بدون رعایت زمان هستند.

در یهودیت محافظه کار هم تعداد نمازها اجباری تلقی می‌شود. از سال دو هزار قرار بر این شد که زنان هم همان تعداد نمازها را به جماعت در همان زمان که مردان می‌خوانند باید بخوانند، به استثنای گروه‌های سنتی و افراد جدا از قوم و جمع. در یهودیت اصلاح طلب **هلاخا** الزام‌آور نیست و زمان نمازها اختیاری است.

هلاخا: می‌گوید تمام نمازهای فردی و جماعت باید به هر زبانی که نمازگزار می‌فهمد خوانده شود با این حال بسیاری از کنست‌های ارتدوکس **اشکنازی** زبان عبری-عبری اشکنازی- را برای نمازهایشان ترجیح می‌دهند. باستثنای برخی نمازها مثل **کادیش** که از ابتداء به زبان **آرامی** خوانده می‌شده است و مواعظ که به زبان محلی صورت می‌گیرد.

ارتدوکس‌های **سفاردی** زبان **لادینو** یا **پرتقالی** و کنست‌های محافظه‌کار و اصلاح‌طلب هم زبان محلی را به کار می‌برند.

یادداشت:

زبان آرامی از جمله زبان های سامی است که بیش از3000 سال قدمت دارد ،زبان آرامی ها ، زبان اداری امپراتوری ها وحتی کاهنان تمدنهای ، سومر، آشور وبابل بوده است . زبان اصلی بخش عمده ای از کتاب های آسمانی دانیال وعزرا وزبان کتاب تلمود است .ارامی را زبان عیسی دانسته اند وامروز تعداد از جوامع که بیشتر آنها اشوری هستند به زبانهای آرامی نو تکلم می کنند.

حدِ نِصاب در نماز جماعت:

به نزد یهودان نماز فردی مقبول است اما بهتر است با اقلاً ده نفر بالغ یعنی مرد یهودی بالای سیزده سال خوانده شود که « بارمیتسوا » گرفته باشد .(برمیتصوا و بت میتصوا) به عبری (مراسم است که در طی آن پسران و دختران یهودی که به سن بلوغ رسیده و آن را جشن می‌گیرند. بر طبق شرع یهود، زمانی که پسران یهودی به 13 سالگی می‌رسند، مکلف شده و برمیتسوا می‌شوند.در دین یهود دختران در سن 12 سالگی به بلوغ می‌رسند. پیش از به بلوغ رسیدن بچه‌ها، پدر و مادر مسؤول کارهای فرزندان خویش می‌باشند.).

معمولاً زنان چون ملزم به نماز نبودند جزو این مینیان یا جماعت شمرده نمی‌شدند و حساب نبودند اما در 1973 یهودیت محافظه کار آن‌ها را جزو جماعت شمرده و برخی فرق پذیرفتند و برخی نه.

مقام نماز در اسلام:

نماز در دین مقدس اسلام از جایگاه بسیار والای برخوردار است. و دلایل آن عبارتند از:

1 - نماز، ستون دین است:

در دین مقدس اسلام وشرعیت غُرای محمدی نماز بمثابهٔ ستون (ستون دین) معرفی گردیده است، این بدین معنی است که: دین بدون این ستون، اساساً برپا نمی شود.

در حدیثی معاذ بن جبل می‌گوید: نبی‌اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود: « رَأْسُ الأَمْرِ الإِسْلاَمُ وَعَمُودُهُ الصَّلاَةُ وَذِرْوَةُ سَنَامِهِ الْجِهَاد». یعنی «رأس امور اسلام و ستون آن، نماز است. و قلهٔ آن، جهاد می باشد». و باید دانست که اگر ستون بیفتد، ساختمان عمارت، نابود خواهد شد. (ترمذی (2616) و ابن ماجه (1314/2) واحمد(231/5). و ترمذی دربارهٔ آن، گفته است: این حدیث، حسن و صحیح است وشیخ آلبانی نیز آنرا در ارواء القلیل «138/2» تحسین نموده است.)

2 –اولین عملی که بنده بخاطر آن محاسبه می شود، نماز است.

وحتی خوبی و بدی اعمال انسان، به نمازش، بستگی دارد. أنس بن مالك روایت می کند که: رسول الله ﷺ فرمود: (أَوَّلُ مَا يحَاسَبُ بِهِ الْعَبْدُ يوْمَ الْقِيامَةِ صَلاتُهُ فَإِنْ أَكْمَلَهَا كُتِبَتْ لَهُ نَافِلَةً فَإِنْ لَمْ يكُنْ أَكْمَلَهَا قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِمَلَائِكَتِهِ انْظُرُوا هَلْ تَجِدُونَ لِعَبْدِی مِنْ تَطَوُّعٍ فَأَكْمِلُوا بِهَا مَا ضَيعَ مِنْ فَرِيضَتِهِ ثُمَّ تُؤْخَذُ الْأَعْمَالُ عَلَى حَسَبِ ذَلِكَ) «اولین چیزی که در روز قیامت، بنده بخاطر آن، محاسبه می‌شود، نماز است. اگر نمازش را کامل ادا نموده است، بطور کامل، برایش بحساب می آید. و اگر نمازش را بطور کامل ادا نکرده است، خداوند به فرشتگانش می‌گوید: ببینید آیا بنده‌ام، نماز نفلی دارد

که فرایضش را بوسیلهٔ آن، کامل کنید؟ بعد از آن، محاسبهٔ زکات و سایر اعمال به همین ترتیب، انجام می‌گیرد». (ابوداوود (864، 866) و ا بن ماجه (1425) و احمد (65/4، 903، 377/5) و صحیح الجامع آلبانی (353/2).

3 - آخرین چیزی که از دین، ضایع می شود، نماز است.

پس اگر نماز که آخرین امر دین است، ضایع گردد، چیزی از آن، باقی نمی‌ماند.
ابوامامه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: (لَيُنْقَضَنَّ عُرَى الْإِسْلَامِ عُرْوَةً عُرْوَةً فَكُلَّمَا انْتَقَضَتْ عُرْوَةٌ تَشَبَّثَ النَّاسُ بِالَّتِي تَلِيهَا وَأَوَّلُهُنَّ نَقْضًا الْحُكْمُ وَآخِرُهُنَّ الصَّلَاةُ). «ریسمانهای اسلام، یکی پس از دیگری، کنده می‌شوند. هر گاه، یکی کنده شود، مردم به ریسمانهای بعدی، چنگ می‌زنند. اولین ریسمانی که کنده می‌شود، حکومت (حاکمیت اسلام) است و آخرین آنها، نماز می‌باشد».
و در روایتی دیگر، رسول الله ﷺ فرمود: «اولین چیزی که از میان مردم، برداشته می شود، امانت است وآخرین چیزی که باقی می ماند، نماز است و چه بسا نمازگزاری یافت می‌شود که هیچگونه خیری نداشته باشد». (احمد (290/6، 311، 321) و آلبانی در إرواء القلیل (238/7) آنرا صحیح دانسته است.

4 - آخرین وصیت پیامبر اسلام به امتش، نماز بود:

نماز، آخرین وصیتی است که نبی اکرم ﷺ امتش را به آن، وصیت کرد.
ام سلمه رضی الله عنها در حدیثی میفرماید : یکی از آخرین وصیت های رسول الله ﷺ این بود که «الصَّلَاةَ الصَّلَاةَ وَمَا مَلَكَتْ أَيمَانُكُمْ حَتَّى جَعَلَ نَبِی اللَّهِ صَلَّى اللّهم عَلَيهِ وَسلَّمَ يلَجْلِجُهَا فِی صَدْرِهِ وَمَا يفِيصُ بِهَا لِسَانُهُ».

5 - خداوند، اقامهٔ کنندگان نماز و کسی را که خانواده‌اش را بدان امر می‌کند ستوده است آنجایی که می‌فرماید: « وَاذْكُرْ فِی الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولاً نَبِيا(54)وَكَانَ يأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيا» (سوره مریم:54 و55). (و در قران از اسماعیل یاد کن. او در وعده هایش راست، و پیامبر والا مقامی بود. وخانواده اش را همواره به خواندن نماز و دادن زکات، دستور می داد و نزد پروردگارش، مورد رضایت بود).

6 - خداوند، کسانی را که تنبلی می‌کنند و نماز را ضایع می‌نمایند، مذمت نموده است.
چنانچه می‌فرماید: « إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يخَادِعُونَ اللّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلاَةِ قَامُوا كُسَالَى يرَاءُونَ النَّاسَ وَلاَ يذْكُرُونَ اللّهَ إِلاَّ قَلِيلاً ». (سوره نساء:142)(همانا منافقان، خدا را فریب می دهند در حالی که خداوند، آنان را فریب می دهد. و هنگامی که برای نماز بر می‌خیزند با سستی و تنبلی، و برای نشان دادن مردم، نماز می‌خوانند. و خدا را فقط اندکی یاد می‌کنند).

7 - بزرگترین رکن و ستون اِسلام بعد از شهادتین ، نماز است.

عبد الله بن عمر (رضی‌الله‌عنهما) می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «بُنِی الإِسْلاَمُ عَلَى خَمْسٍ شَهَادَةِ أَنْ لاإِلَهَ‌إِلااللّهُ وأنَّ مُحمداً رَّسول الله وَإِقَامِ الصَّلاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ وَصِيامِ رَمَضَانَ وَحَجّ الْبيتِ». اساس اسلام بر پنج چیز بنا نهاده شده است:

- شهادات وگواهی دادن بر اینکه هیچ معبودی بجز الله، وجود ندارد و محمد صلی الله علیه وسلم فرستادهٔ خداست.
- برپا داشتن نماز.

- پرداخت زکات.
- روزۀ ماه مبارك رمضان.
- حج بیت الله الحرام. (بخاری (8) و مسلم (16).

8 - یکی از اُموری که بر عظمت نماز دلالت می‌کند، اینست که خداوند متعال، آنرا بواسطۀ جبرئیل (ع) و در زمین، فرض نگرداند بلکه بدون واسطه در شبِ معراج و بالای هفت آسمان، آنرا فرض نمود.

9 - و از آنجا که نماز از أهمیت بسیار والایی برخوردار است، خداوند اعمال رستگاران را با نماز آغاز نموده و با نماز به پایان رسانیده است چنانکه می‌فرماید: « قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ (1)الَّذِينَ هُمْ فِي صَلاَتِهِمْ خَاشِعُونَ(2)وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ(3) وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ(4)وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ(5)إِلاَّ عَلَى أَزْوَاجِهِمْ أوْ مَا مَلَكَتْ أَيمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيرُ مَلُومِينَ(6)فَمَنْ ابْتَغَى وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُوْلَئِكَ هُمْ الْعَادُونَ(7)وَالَّذِينَ هُمْ لأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ(8) وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَوَاتِهِمْيحَافِظُونَ». (سوره مؤمنون: 1 - 9).

(همانا مؤمنان، رستگار شدند. آن کسانی که در نمازشان، خشوع دارند، و از کارهای بیهوده، روی می‌گردانند، زکات اموالشان را می‌پردازند و شرمگاهایشان را حفاظت می‌کنند بجز همسران و کنیزان خود. که دراین صورت، قابل سرزنش نیستند. و کسانی که غیراز این را دنبال کنند، آنان تجاوزکارند. همچنین مؤمنان رستگار، کسانی هستند که امانت دارند و به عهد و پیمان خود، وفا می‌کنند و از نمازهایشان محافظت می‌کنند).

10 - خداوند به نبی اکرم ﷺ و پیروانش دستور داده است که خانواده های خود را به خواندن نماز، امر کنند: « وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلاَةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيهَا لاَ نَسْأَلُكَ رِزْقًا نَحْنُ نَرْزُقُكَ وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى » . (سورۀ طه:132).(خانواده ات را به خواندن نماز، أمر کن و خود نیز بر خواندن آن، استقامت کن. ما از تو روزی نمی‌خواهیم بلکه ما به تو روزی می‌دهیم و سرانجام از آن پرهیزگاری است).

11 - عبد الله بن عمر می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «مُرُوا أَوْلاَدَكُمْ بِالصَّلاَةِ وَهُمْ أَبْنَاءُ سَبْعِ سِنِينَ وَاضْرِبُوهُمْ عَلَيهَا وَهُمْ أَبْنَاءُ عَشْرٍ وَفَرِّقُوا بَينَهُمْ فِي الْمَضَاجِعِ» «فرزندانتان را در سن هفت سالگی، به خواندن نماز وادار کنید و در ده سالگی، آنها را بخاطر نماز، تنبیه کنید و محل خواب آنها را جدا کنید». (أبوداؤود (495) و احمد (180/2، 187) و آلبانی آنرا در ارواء القلیل (7/2و 266/1) صحیح دانسته است.

علماء میگویند همین که طفل به سن هفت سالگی قدم گذاشت بر والدین لازم می شود که به طفل خویش طریق ادای نماز را تعلیم کرده و درصورت ضرورت وی را به ادای نماز أمر کند. و هر گاه به سن ده سالگی رسید او را بر نخواندن نماز تنبیه و مجازات نمایند .

ولی متاسفانه دیده شده که در بسیاری از فامیل ها والدین، حتی خودشان خیلی نیک و صالح و پایبند نماز می باشند، اما نسبت به نماز فرزندشان توجهی کمتر بخرچ میدهند. خودشان صبح وقت برای نماز بر میخزند ویا به سوی مسجد میروند ، ولی فرزندان 8 سال یا 10 ساله شان در برابر چشمانشان خوابیده اند

،او را بیدار نمی کنند تا مبادا خوابش خراب نشود، در صورتیکه اگر فرزند نماز نخواند، خود او به دلیل غیر مکلف بودن گناهکار نمی شود، اما پدر و مادر به دلیل اینکه دستور رسول الله صلی الله علیه وسلَم رادرمورد فرزندخویش عملی نساخته، گناهکار می شوند.

پدر و مادر وظیفه دارند تا اطفال خویش از کودکی به رفتن به مسجد و نماز جماعت عادت دهند ، آیات بیشمار قرآنی و احادیث متعددی پیامبراسلام بر اهمیت نماز در اسلام دلالت می کند ، پدر و مادر باید بدانند که اگر فرزندان در کودکی پایبند نماز نشدند ، در بزرگی خیلی مشکل است که حرفشان را گوش کنند، بدیهی است فرزندانی که نماز را ضایع کنند در هر امر دیگر کوتاهی خواهند کرد.

12 - به کسی که درخواب بماند ویا هم اقامه نماز را فراموش کند، دستور داده شده است تا قضای آن را بجای آورد. و این امر، اهمیت نماز را می‌رساند.

13 - انس بن مالك می گوید: نبی اکرمﷺ فرمود: «مَنْ نَسِيَ صَلاَةً فَلْيُصَلِّهَا إِذَا ذَكَرَهَا لا كَفَّارَةَ لَهَا إِلا ذَلِكَ». (هر کس نمازی را فراموش کرد، هنگامی که بیادش آمد، آنرا بخواند. زیرا نماز، کفاره‌ای جز این (قضا آوردن) ندارد».

14 - و در روایتی دیگری در صحیح مسلم، چنین آمده است که رسول اکرم فرمود:

15 - «مَنْ نَسِيَ صَلَاةً أَوْ نَامَ عَنْهَا فَكَفَّارَتُهَا أَنْ يصَلِّيهَا إِذَا ذَكَرَهَا» (هر کس نمازی را فراموش کرد یا خواب رفت، کفاره‌اش اینست که هنگام یاد آمدن (یا بیدار شدن) آنرا بخواند». (روایت بخاری (597) و مسلم (648).

همچنین، کسی که سه روز یا کمتر، بی‌هوش شود، حکم کسی را دارد که خواب رفته باشد (بعد از اینکه به هوش آمد، نمازهای فوت شده را بخواند) و این مطلب از عمار، عمران بن حصین و سمره بن جندب (رضی الله عنهم) روایت شده است. (الشرح الکبیر ابن قدامه (8/3) و المغنی (2/50 - 52).

ولی اگر دوران بیهوشی، بیشتر از سه روز باشد، قضا آوردن نمازهای فوت شده، لازم نیست زیرا شخصی که بیشتر از سه روز بیهوش شود، در زوال عقل به انسانی که دیوانه است شباهت دارد. (تفصیل موضوع را میتوان در فتاوای شیخ عبدالعزیز بن عبدالله (457/2)مطالعه فرماید.)

چرا اسلام برخواندن نماز تـأکید همیشگی میکند:

اهمیت نماز در بین همه دستورهای درخشان اسلام، بدین جهت است که:

1 - نماز روح انسان ها را به مبدا هستی بخش مرتبط و متصل می کند و با این ارتباط روح و جان انسان را زنده،با نشاط و آرام می سازد و او را برای انجام سایر تکالیف و وظایف فردی و اجتماعی آماده می کند از این رو می توان گفت نماز موتر محرکه سایر اعمال و دستورات اسلامی است، زیرا آن شخصیکه به نماز اهمیت بدهد، یقین داشته باشید که به سایر عبادات اهمیت بسزایی قایل بوده وبا تمام اخلاصمندی آنرا بجاء میاورد.

2 - اما اگر مسلمانی نماز خویش را بوجه احسن انجام ندهد وبه آن اهمیتی قایل نباشید ، سایر اعمال عبادی اش نیز از بهره وثمره ای برخورد دار نخواهد بود.

3 - نباید فراموش کرد که خواندان نماز علاوه بر آنکه انجام یک فریضه الهی است ، بلکه خواندان نماز خود مانع بسیاری از اعمال بد شده وجلوی بسیاری از گناهان را میگیرد.
4 - نمازگزار واقعی از فحشا و منکرات به دور می ماند و این خاصیت بازدارندگی نماز را «ان الصلاه تنهی عن الفحشاء و المنکر» را نمیتوان در سایر عبادات اسلامی در یافت.
5 - نماز،از لحاظ فهم سیاسی ،مسلمانان سراسر جهان را هر روز به سمت قبله واحد، و مردم هر شهر و قریه در نماز جماعت با هم متحد می سازد. این حرکت در هر روز برای مسلمانان به مسلمانان شکوه و عظمت و اقتدار خاصی می بخشد.

خوانندهٔ محترم !

بر اساس آنچه بيان شد مي‌توان دريافت كه دعا و نماز در اديان ابراهيمي مورد تأكيد بوده است و هرسه دين اسلام، يهوديت و مسيحيت آن را از اصول ايماني خود شمرده‌اند. در اسلام و يهوديت براي نماز آداب، شرايط و زمان خاصي فرض شده است و به صورت فردي و جماعت برگزار مي‌گردد. در مسيحيت نيز گرچه مانند اسلام و يهوديت زمان، شرايط و الفاظ خاصي ندارد، اما به اصل آن در كليسا و زير نظر كشش توجه شده است. احياي نماز در هرسه دين موجب تقرب به و مانعي براي فساد.

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (56 الی 58) این سورۀ مبارکه ششمین داستان همانا، داستان وقصه ای اِدریس علیهم االسلام است، مورد بیان قرار داده میشود. اِدریس علیهم السلام مردم را به توحید و خداپرستی دعوت می نمود، تا آنان از جزا وسزای روز قیامت نجات دهند، به یکتا پرستی، کردار نیک، عدالت، نماز و چند روز روزه از هر ماه، پیکار و مبارزه با دشمن، پرداخت زکات مال، دستگیری مستمندان و درماندگان، توجه خاص الخاص به پاکی و پاکیزگی، دوری از ناپاکی وغیره دستور می فرمود. وطوریکه در فوق هم یادآور شدیم؛ وی در شهر «منف» مصر، یا به قولی در «بابل» عراق دیده به جهان گشود. مردم را به شهرسازی و نوپردازی آشنا کرد. او را «هرمس الهرامسه» می گفتند: یعنی داناترین ستاره شناسان.

وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا ﴿٥٦﴾

و یادآور شو در این کتاب ادریس را، البته او بسیار راست کردار و پیغمبر بزرگ بود.(۵۶)

تفسیر:

ای پیامبر! و در این قرآن داستان حضرت ادریس علیه السلام را یاد کن زیرا او در سخن و عمل بسیار راستکار و راستگو و به علاوه پیامبری بود که به وی وحی فرستاده می‌شد.

مفسرین گفته‌اند: ادریس جد نوح علیه السلام است و بعد از آدم، اولین پیامبر و اولین شخصی است که با قلم نوشت و لباس را دوخت، و قبل از وی بشر پوست حیوانات را می‌پوشید و او اولین کسی است که پیمانه و ترازو و اسلحه را به کار گرفت و با قابلیان مقاتله کرد و او اولین پیامبر مرسل بعد از آدم و نوح علیه السلام است خداوند متعال سی صحیفه را بر او نازل کرد.

« إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا»«بی‌گمان او راست‌کردار پیامبری بود» «صدیق» به کسی گفته می‌شود که گفتار و رفتارش با هم هماهنگ ویکسان باشد.علما برای «صدیق»، «مخلص» و «مخلص» تعریفات بسیاری ارائه کرده‌اند، از آن جمله:

- صادق کسی است که راست‌کردار است و صدیق کسی است که در احوال مختلف، در راستی و درستی و استقامت خود افزون است.
- مخلص کسی است که برای خدا کار می‌کند و دوست ندارد که مردم او را ستایش کنند.
- مخلص کسی است که خداوند او را برای خود خالص ساخته لذا در او هیچ گرایشی به‌سوی غیر الله متعال باقی نمانده است.

ادریس علیه السلام:

- طوریکه در فوق یاد آور شدیم: حضرت ادریس علیه السلام، از اجداد حضرت نوح است و به دلیل اشتغال زیاد او به درس، یا به خاطر آن که اوّلین کسی بود که با قلم نوشت، به ادریس مشهور شد.
- نام شریف ادریس، دو بار در قرآن آمده و با اوصاف «صدیق»، «صابر» و «نبی» از او تجلیل شده است.
- ادریس، اوّلین کسی بود که علم نجوم و حساب را می‌دانست.
- اوّلین کسی بود که به انسان، خیاطی آموخت.

ادریس علیه السلام یکی از پیغمبران بزرگواری است که خداوند در قرآن کریم از او سخن به میان آورده و در برخی از سوره‌های قرآن به بیان او پرداخته است. او جزو آن عده از پیغمبرانی است که واجب است به صورت قطعی و جزمی به نبوت و رسالت همه‌ی آن‌ها ایمان داشته باشیم، چون قرآن نام او را به صراحت ذکر کرده و شخصیت او را به عنوان نبی و صدیق تعریف کرده است.

نسبه‌ی ادریس علیه السلام:

نام او ادریس پسر یارد پس ر مهلائیل است. نسب او به شیث فرزند حضرت آدم÷ منتهی می‌شود. نام او نزد عبرانی‌ها (یهودیان) خنوخ است و در ترجمه‌ی عربی اخنوخ آمده است. او از اجداد نوح ÷ به شمار می‌رود. برخی از تأریخ نویسان گمان برده‌اند که ادریس قبل از نوح نیامده بلکه در زمان بنی‌اسرائیل بوده است. اما این گمان خطاست، و حافظ ابن کثیر و غیر او از تأریخ نویسان معتبر این گمان را رد کرده‌اند.

مولد و نشأت ادریس:

ادریس اولین کسی است که بعد از آدم و شیث به مقام نبوت نائل گشته ابن اسحاق می گوید: ادریس اولین کسی است که به وسیله‌ی قلم نوشت، او 308 سال از عمر خود را در زمان آدم سپری کرده است. چون آدم علیه السلام عمر طولانی داشته و قریب هزار سال زیسته است چنانکه در قصه‌ی زندگی او آمد.

علماء در مورد مولد و نشأت او اختلاف کرده‌اند بعضی گفته‌اند: ادریس در بابل به دنیا آمده و گروهی گفته‌اند: در مصر چشم به جهان گشوده است، اما قول صحیح،همان قول اول است.(البداية والنهاية ج1 ص99.)

در ابتدای عمر از علم شیث پسر آدم استفاده می‌کرد و چون بزرگ شد خداوند به او نبوت عطا کرد و انسان‌های مفسد را از مخالفت با شریعت آدم و شیث باز می‌داشت، گروه قلیلی از وی اطاعت ورزیدند. و کسان بسیاری با وی به مخالفت برخاستند، لذا قصد کرد

از میان آن‌ها بیرون رود و به سرزمین و مملکت دیگری هجرت کند، پیروان خود را به هجرت دعوت کرد، ترک وطن بر آن‌ها سخت و دشوار می‌نمود، گفتند: اگر از سرزمین بابل هجرت کنیم به کجا برویم؟ گفت: اگر در راه خدا هجرت کنیم خداوند مکان دیگری به ما ارزانی خواهد کرد. از سرزمین بابل خارج شدند و راهی سرزمین مصر گشتند، چون رود نیل را دیدند ادریس بر روی آن توقف کرد و خدا را تسبیح گفت. ادریس و همراهان او در مصر استقرار پیدا کردند و مردم را به سوی خدا ... و مکارم اخلاقی، فرا خواندند.(قصص الأنبياء، نجار، صفحه 26.)

مدت اقامت ادریس علیه السلام در روی زمین 82 سال بود. بعد خداوند او را بسوی خویش بازگردانید و رفعت بخشید چنانکه گوید:«وَرَفَعۡنَٰهُ مَكَانًا عَلِيًّا ٥٧».(مریم)

مواعظ و آدابی از او بر جای مانده است، مردم را به دین خدا فرا می‌خواند و به سوی عبادت خداوند و خلاصی نمودن نفس خود از عذاب آخرت به وسیله‌ی عمل صالح در دنیا دعوت می‌نمود و بر زهد در این دنیای فانی تشویق و ترغیب می‌کرد، آن‌ها را به نماز و روزه و زکات دستور می‌داد، بر انجام غسل جنابت بسیار تاکید می‌ورزید، مسکرات را حرام می‌دانست و مردم را به شدت از آن نهی می‌کرد. گویند: در زمان او مردم با 72 زبان با هم صحبت می‌کردند که خداوند همه‌ی آن زبان‌ها را به او یاد داده بود، تا آموزه‌های دینی را با زبان خاص هر قومی به آن‌ها آموزش دهد، چنانکه خداوند می‌فرماید:«وَمَآ أَرۡسَلۡنَا مِن رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوۡمِهِۦ لِيُبَيِّنَ لَهُمۡ» [إبراهيم: 4]. ما هیچ رسولی را جز به زبان قومش نفرستادیم تا (وحی به زبان خودشان) برای آن‌ها بیان کند و توضیح دهد.

ادریس اولین کسی بود که سیاست مدنی را تعلیم داد و قواعد شهرسازی را برای قومش پایه‌گذاری کرد. هر قوم و ملتی در سرزمین خود شهری بنا نهادند تا آنجا که در زمان او 188 شهر بنا نهاده شد.

به حکمت و خرد و فلسفه شهرت داشت، از جمله‌ی سخنان گهر بار و حکیمانه او: «خوبی‌های دنیا مایه حسرت و بدی‌های آن مایه‌ی پشیمانی است» و «خوشبخت و سعادتمند کسی است که به درون خود بنگرد و نگهدار افعال و کردار خود باشد و اعمال صالحه‌اش نزد خداوند شفیع او باشند» و «صبر همگام با ایمان فتح و ظفر می‌آورد» و غیره از سخنان گهربار و حکیمان‌های که او به آن‌ها شهرت داشته است. سلام و درود خداوند بر پیغمبر ما و بر او باد.(پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم شیخ علی صابونی)

وَرَفَعۡنَٰهُ مَكَانًا عَلِيًّا ﴿٥٧﴾

و [ما] او را به مقامی بلند ارتقا دادیم.(۵۷)

تفسیر:

یعنی اینکه خداوند متعال ذکر وی را در میان جهانیان بلند آوازه و منزلتش را در میان مقربان رفعت داد پس یادش بلند و مقام و منزلتش والاست.

با اعطای نبوت و تقرب جستن وی به پیشگاه خدا، نام و یاد و قدر و منزلتش را بالا بردیم.(عده‌ای می‌گویند: منظور بردنش به آسمان است).

هدف از «مَكاناً عَلِيًّا»، یا مقام بلند معنوی است یا عروج به آسمان‌ها، است.

به قولی: خداوند متعال او را به آسمان چهارم بالا برد چنان‌که مسلم در صحیحش از

حديث شريف انس بن مالک (رض) روايت کرده است که پيامبرﷺ در شب معراج بر ادريس عليه السلام در آسمان چهارم گذر کردند. به‌قولی: مراد از بلند بردن او، ارتقای معنوی‌ای است که از شرف نبوت به او داده شده بود.«تفسير انوار القرآن»

أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَّةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِنْ ذُرِّيَّةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا ﴿٥٨﴾

آنان کسانی از پيامبران بودند که خداوند بر ايشان نعمت ارزانی داشت از فرزندان آدم بودند و از کسانی که همراه نوح [بر کشتی] سوار کرديم و از فرزندان ابراهيم و اسرائيل و از کسانی که [آنان را] هدايت نموديم و برگزيديم [و] هر گاه آيات [خدای] رحمان بر ايشان خوانده می شد سجده کنان و گريان به خاك می افتادند.(٥٨)

تفسير:

«أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ»:آنهايی که نامشان ذکر شد، پيامبران و أنبيای خدا بودند که قصه و داستان آنان را در اين سوره برای تو باز گفتيم. آنها ده نفرند که اولين آنها زکريا و آخرين آنها ادريس است، که خدا نعمت نبوت را به آنها عطا کرده است.

«مِنْ ذُرِّيَّةِ آدَمَ »: ايشان از نسل آدم و از نسل کسانی بودند که خداوندمتعال با نوح ايشان را سوار کشتی ساخت. از نسل آدم مانند ادريس.

«وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ »: و مانند ابراهيم از نسل سام بن نوح.

« وَ مِنْ ذُرِّيَّةِ إِبْرٰاهِيمَ »: و مانند اسماعيل و اسحاق و يعقوب که همه از نسل ابراهيم هستند.

« وَ إِسْرٰائِيلَ»: و از نسل اسرائيل «يعنی يعقوب» مانند موسی و هارون و زکريا و يحيی و عيسی.

« وَ مِمَّنْ هَدَيْنٰا وَ اِجْتَبَيْنٰا»: و از آنان که از جانب ما هدايت يافتند و برگزيده شدند و به رسالت و وحی ما نايل آمدند.

«إِذٰا تُتْلىٰ عَلَيْهِمْ آيٰاتُ اَلرَّحْمٰنِ خَرُّوا سُجَّداً وَ بُكِيًّا (58)»: وقتی که کلام خدا را می‌شنيدند، با وجود رفعت مقام و والای روح و نزديکی به خدا، از خوف خدا سر سجده بر زمين نهاده و تَضَرُّع و زاری را سر می‌دادند.

امام قرطبی می فرمايد که: آية متذکره نشان می‌دهد که آيات خدای رحمان بر قلوب تأثير دارند.(تفسير امام قرطبی ١٢٠/١١ وتفسير صفوة التفاسير شيخ صابونی).

در حديث شريف آمده است: «اتلوالقرآن وابكوا، فإن لم تبكوا فتباكوا». «قرآن را بخوانيد و بگرييد پس اگر چشم شما نمی‌نگريست، خود را به زور بگريانيد».

دروس حاصله از آية مبارکة 58:

بايد گفت که: هدف همه‌ی أنبياء يکی است. (خداوند پيامبران را در کنار هم قرار می‌دهد و همه را با يك وصف توصيف می‌کند)

- مُنعِم حقيقی، خداوند متعال است.
- با درنظرداشت اينکه همه‌ی أنبياء از ذرّيه آدم عليهم السلام هستند، ولی در نام بردن نوح و ابراهيم و اسرائيل (يعقوب)، از آنان ذکری خاصی به عمل آمده است.

خوانندگان محترم!

بعد از اینکه در آیات متبرکه فوق الذکرتوصیف در بابی پیامبران بزرگوار و پیروان راستینشان، بعمل آمد اینک در آیات (59 الی 63) در باره صفات ناپسند و ناشایست اشخاصی ناخلف اشاره بعمل می اید .که بعد ازاینکه آنان واجبات و دستورات دین را به هدر می دهند و در پی لذایذ و خواسته های شهوانی خویش اند، در ضمن صفات تویه کاران واقعی را نیزبه بیان میگرد.

فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا ﴿٥٩﴾

اما بعد از آنها فرزندان ناشايسته اي روي كار آمدند كه نماز را ضايع كردند و پيروي از شهوات نمودند و به زودي (مجازات) گمراهي خود را خواهند ديد.(۵۹)

تفسیر:

«خَلَفٌ»: فرزند صالح را می گویند و **«خَلْفٌ»** فرزند ناصالح است. کلمه‌ی «غی» در مقابل رشد است«قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ» (بقره، 256) ضایع کردن نماز، غیر از نخواندن و ترک آن است.

«تفسیر انوار القرآن» در تفسیر این آیهٔ مبارکه می نویسد: مراد این است که آنها نماز را بر وجه مشروع به‌جا نیاورند. البته روشن است که هرکس نماز را از وقت آن به تأخیر اندازد، یا فرضی ازفرایض، یا شرطی ازشروط، یا رکنی ازارکان آن را ترک کند، بی‌گمان آن را ضایع و تباه گردانیده است و سختتر از وی در تباه‌کردن نماز کسی است که آنرا به کلی ترک کند، یا منکر فرضیت آن گردد.

در حدیث شریف آمده است: «قطعا اولین چیزی که بنده در روز قیامت درباره آن مورد محاسبه قرار می‌گیرد، نماز وی است پس اگر نماز وی درست و برابر بود، حقا که رستگار شده است و اگر نماز وی فاسد و تباه بود، حقا که ناکام و زیانمند گشته است...».

«فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا (59) » در آینده‌ای نه چندان دور دچار شر و خسارت و بدبختی خواهد شد. ابن عباس گفته است: **«غی»** دره‌ایست در جهنم. پناه بر خدا از شدت گرمای دره‌های جهنم!

«و» آن جانشینان ناخلف »از شهوات پیروی کردند» یعنی: محرماتی را که نفسهایشان بدان تمایل داشت مرتکب شدند؛ مانند شرابخواری و زنا را.

حسن بصری در معنی آن می‌گوید: «آنها مساجد را تعطیل کرده پایبند منفعت‌سراها شدند؛ مانند چسبیدن به دکان و بازرگانی و کشتزار و غیره» «پس به زودی با غی رو در رو شوند» غی: شر است و به‌قولی: زیان و ناکامی است. ابن‌عباس (رض) می‌گوید: «غی، وادیی در جهنم است».

در حدیث شریف آمده است: «پس از شصت سال از درگذشت من، جانشینانی خواهند آمد که نماز را تباه ساخته و از شهوات پیروی می‌کنند پس اینان به زودی با شر و زیان روبرو خواهند شد، سپس بعد از آنان جانشینانی خواهند آمد که قرآن را می‌خوانند اما از حنجره‌هایشان تجاوز نمی‌کند.و سه کس قرآن را می‌خوانند: مؤمنی، منافقی و فاجری».

یکی از علماء می‌گوید: «مؤمن به قرآن ایمان دارد، منافق به قرآن کافر است وفاجر به وسیله قرآن نان می‌خورد».چنین روایت شده است از ابی عبدالرحمن مقری.

إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا ﴿٦٠﴾

مگر آنان که توبه کرده و ایمان آورده و کار شایسته انجام داده اند، پس آنان به بهشت درآیند و ذرّه ای مورد ستم قرار نمی گیرند.(۶۰)
تفسیر:
یعنی کسانیکه به سوی پروردگار خویش باز گشته از گناهان خود نادم شده و به‌سوی الله متعال و طاعت وی بازگشته، به او ایمان آورده و عمل شایسته و صالح انجام دادند.
«فَأُوْلَٰٓئِكَ يَدۡخُلُونَ ٱلۡجَنَّةَ وَ لَا يُظۡلَمُونَ شَيۡـٔٗا»: آنها سعادت و ورود به بهشت را خواهند داشت، کمترین ظلمی بدیشان نمی‌شود. و از پاداش عملشان چیزی کم نمی‌شود. خداوند متعال یقیناً توبه‌شان را می‌پذیرد، گناهان‌شان را می‌زداید و چیزی از پاداش اعمال خود را نیز کاسته نمی‌یابند بلکه پاداش‌شان به کمال و تمام به ایشان پرداخته می‌شود.در حدیث شریف آمده است: «التائب من الذنب کمن لا ذنب له». «توبه کار از گناه همچون کسی است که هیچ گناهی ندارد».
معمولًا قرآن عظیم الشأن به تعقیب آیات عذاب، جمله‌ی »إِلَّا الَّذِينَ تابُوا»، ویا هم جمله ی «إِلَّا مَنْ تابَ» را آورده است تا بگوید که: راه اصلاح، در هیچ وخت بر کسی بسته نیست.بلکه بالعکس توبه، واجب است. زیرا فرمان پروردگار باعظمت است طوریکه در (آیة 8 سوره تحریم) می فرماید:«تُوبُوا إِلَى اللَّهِ» .قرآن عظیم الشأن ترك توبه را ظلم و هلاکت دانسته است. طوریکه می فرماید :«وَ مَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» « بقره 160) ودر جای دیگری می فرماید : «ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذابُ جَهَنَّمَ» (نور 31).

جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًّا ﴿۶۱﴾

باغهائي است جاوداني که خداوند رحمان، بندگانش را به آن وعده داده است، هر چند آن را ندیده اند، وعده خدا حتما تحقق یافتني است.(۶۱)
تفسیر:
در آیه قبلی کلمه‌ی «جنّت» به صورت مفرد آمده، «**يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ**»، ولی در این آیه مبارکه کلمه‌ی »جَنَّاتِ» به صورت جمع مطرح شده است و این نشان می‌دهد که باغ و بوستان اهل بهشت مجموعه‌ای از بوستان‌های متعدّد است.
استقرار در باغ‌های بهشت همیشگی است. **«جَنَّاتِ عَدْنٍ»** کلمه‌ی «عدن» به معنای اقامت می باشد.
مفسر تفسیر المیسّردکتر عایض بن عبدالله القرني درتفسیر این آیه مبارکه می نویسد:
این گروه ابرار، به بوستان‌های خلد خوشگوار، در اقامتی همیشگی و پایدار وارد می شوند؛ این همان باغ‌های جاویدانی است که حق‌تعالی از غیب بندگان صالحش را بدان‌ها وعده داده است. پس در حالی که آن باغها را قبلاً مشاهده نکرده‌اند اما بدان تصدیق نموده اند. بی‌گمان وعدۀ الله أ محقق است و هیچ برگرداننده‌ای برای آن نیست.

لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا ﴿۶۲﴾

در آنجا کلام لغو و بیهوده ای نمی شنوند، بلکه آنچه می شنوند فقط سلام و درود است؛ و در آنجا صبح و شام، روزی شان برای آنان [آماده] است.(۶۲)
تفسیر:
جنتیان درجنت سخن بیهودۀ وبی‌خیر را نمی‌شنوند بلکه فقط درود و شادباشی را می‌شنوند که نوید بخش سلامتی از هرآفت و ایمنی از هر بیمی برای ایشان است.

لغو: سخن بیهوده و یاوه‌ای است که هیچ سود و منفعتی دربر ندارد. به‌قولی: لغو، هر سخنی است که در آن ذکر خداوند متعال نباشد «جز سلام» یعنی: لیکن آن بهشتیان سلام یک دیگر بر خود را می‌شنوند، یا سلام گفتن فرشتگان را بر خود می‌شنوند.

«وَ لَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهٰا بُكْرَةً وَ عَشِيًّا» آن‌ها در بهشت در آغاز و پایان روز هر وقت که غذا بخواهند، غذا داده می‌شوند همراه با مقامی خوش در عین سلامتی و امنیت.

علما می‌گویند:«در بهشت شب و روزی نیست بلکه آنجا به طور ابد نورانی و روشن است». پس مراد از صبح و شام در این آیه: مقداری از وقت به اندازه صبح و شام است. «تفسیر انوار القرآن».

تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا ﴿۶۳﴾

این همان جنتی است که به هر کس از بندگان ما که پرهیزگار باشد به میراث می‌دهیم. (۶۳)

تفسیر:

بهشت، میراث پرهیزکاران است:

«نُورِثُ مَنْ»: به تملیک کسی در می‌آوریم که. «تَقِيّاً»: پرهیزگار. خداترس باشد. یعنی این بهشتی که الله تعالی از آن یاد کرده است، آن را برای بندگان با تقوایش مهیا می‌سازد البته ایشان همهٔ کسانی‌اند که به اوامر الله عمل کرده و از نواهی‌اش پرهیز کرده‌اند.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (64 الی 65) در باره نزول فرشتگان که به امر الله متعال صورت میگیرد، بحث بعمل آمده است.

وَمَا نَتَنَزَّلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَٰلِكَ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا ﴿۶۴﴾

و [ما فرشتگان] جز به فرمان پروردگارت نازل نمی شویم آنچه پیش روی ما و آنچه پشت سر ما و آنچه میان این دو است [همه] به او اختصاص دارد و پروردگارت هرگز فراموشکار نبوده است.(۶۴)

تفسیر:

باید گفت که: نزول قرآن عظیم الشأن، تدریجی و بر اساس فرمان الهی می باشد، و فرشتگان تسلیم امر الهی هستند. تأخیر وحی به امر خداوند متعال بود، نه اینکه او فراموش کرده باشد.

مفسر تفسیر الميسّردکتر عایض بن عبدالله القرني درتفسیر این آیهٔ مبارکه می نویسد: جبرئیل به پیامبرﷺ می‌گوید: ما فرشتگان جز به فرمان الله از آسمان به زمین نازل نمی‌شویم، همهٔ آنچه که پیش روی ما از کار آخرت قرار دارد، همهٔ آنچه که پشت سر ما از کار دنیا گذشته است و آنچه هم که مابین دنیا و آخرت هست همه به حق‌تعالی اختصاص دارد؛ پس هر آنچه در زمان و مکان واقع شده، از آن اوست. و او هرگز فراموشکار نیست. یعنی ای بنده ای سم مسلمان ! خداوند تورا فراموش نکرده است، پس تو نیز او را فراموش نکن«ذَٰلِكَ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا »«و پروردگارت هرگز فراموش کار نیست» یعنی: ای محمدﷺ ! حق تعالی تو را فراموش نکرده است ـ هرچند وحی به تأخیر افتد ـ و او هرگز هیچ چیزی را فراموش نمی‌کند زیرا غفلت و فراموشی بر او جایز نیست.

اسباب نزول آیهٔ 64:

702- بخاری از ابن عباس (رض) روایت کرده است: رسول الله ﷺ
(به جبرئیل امین گفت: ای حامل وحی دیرتر به دیدرا من آمدی، چه چیزی باعث شده تا نتوانی بیشتر به دیدار ما بیایی؟ پس آیه :« وَمَا نَتَنَزَّلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ نازل گردید.» (صحیح بخاری 3218 و 4731 و 7455، ترمذی 3158، طبری 23805، واحدی در «الوسیط» 3 / 189 و در «اسباب نزول» 606 از چند طریق از ابن عباس روایت کرده اند. «زاد المسیر» 962).
703- ابن ابوحاتم از عکرمه روایت کرده است: جبرئیل امین مدت چهل روز به حضور رسول خدا نیامد. سپس مانند روایت فوق بقیة حدیث را بیان کرده است.(این مرسل و به حدیث قبلی شاهد است.)
704- ابن مردویه از انس (روایت کرده است: رسول الله از جبرئیل امین پرسید: کدام سرزمین نزد خدا (محبوبتر و کدام سرزمین ناپسندتر است؟ جبرئیل امین گفت: تا از خدای تعالی نپرسم نمی‌دانم. و جبرئیل امین پس از مدتی تأخیر به حضور رسول الله صلی الله علیه وسلم فرود آمد. پیامبر گفت: آنقدر دیر به نزد من آمدی پنداشتم که بر من خشمگین شده‌ای. پس جبرئیل امین آیه « وَمَا نَتَنَزَّلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ ... » را تلاوت کرد.
705- ابن اسحاق از ابن عباس (رض) روایت کرده است: زمانی قریش راجع به اصحاب کهف از رسول الله سؤال کردند. پیامبر مدت پانزده روز در انتظار وحی صبر کرد. اما الله متعال (در این باره وحی نفرستاد. هنگامی که جبرئیل امین حضور مبارک پیامبر فرود آمد. پیامبر گفت: دیر آمدی، جبرئیل امین این آیه را خواند.(اسنادش ضعیف است، به «زاد المسیر» 964 و «تفسیر بغوی» 1398 مراجعه نماید.

رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا ﴿۶۵﴾

پروردگار آسمان‌ها و زمین و آنچه در میان این دو است، پس او را پرستش کن و بر عبادت او صابر باش، آیا همتایی برای او می‌شناسی؟ (۶۵)
تفسیر:
«رَبُّ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ مٰا بَيْنَهُمٰا فَاعْبُدْهُ » تنها خدای یگانه پروردگار آسمان‌ها و زمین است، او آفرینندهٔ هر چیزی است که میان آن دو قرار دارد، او مالک همهٔ این‌هاست ، پس فقط او را پرستش کن. و چیزی را با او شریک قرار نده و برانجام طاعت و قیام به عبودیتش صابر و شکیبا باش؛ زیرا او را در اسماء، صفات و افعالش هیچ شبیه و مانندی نیست.فلسفه‌ی عبادت ما در برابر خداوند، ربوبیّت انحصاری او نسبت به همه‌ی هستی است.
در آیه مبارکه به زیبای خاصی به یک اصلی تاکید بعمل آمده است وآن اینست که : عبادت، صبر لازم می خواهد : زیرا در آیه آمده است :«فَاعْبُدْهُ وَ اصْطَبِرْ» عبادت، نوعی از مبارزه با هوس‌ها و طاغوت‌هاست که واقعاً خواستار صبر است.الله متعال تورا فراموش نکرده است، پس تو هم نیز او را فراموش نکن.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (66 الی 76) شبهه ی مشرکان در مورد انکار زنده شدن بعد از مرگ ، به بحث گرفته میشود.

وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ أَإِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا ﴿۶۶﴾

و انسان می گوید آیا وقتی بمیرم راستی زنده [از قبر] بیرون آورده می شوم.(۶۶)
تفسیر:
به یاد داشته باشید که : معاد، قهری واجباری خواست وعدم خواست انسان در مورد مطرح نیست .«أُخْرَجُ» یعنی خروج قهری وبدون اختیاراست.
باور نداشتن به روز جزا وبعث بعد الموت همانا ، راه توجیه گناه وفرار از عبادت است.
تعجّب از معاد وزنده شدن دوباره، مربوط به يك زمان و يك گروه خاص از انسان‌ها نمی باشد، بلکه در طول تاریخ بشریت همچو انکارها توسط کفار مطرح شده است . طوریکه در آیه مبارکه آمده است که :چگونه بعد از آنکه مُردم و فنا شدم مجددا زنده می‌شوم؟ بی‌گمان این کار محال است.
ابن کثیر گفته است: چنین انسانی تعجب می‌کند و بعید می‌داند که بعد از مرگش باز آید. لام در «لَسَوْفَ» برای مبالغه در انکار آمده است. این انکار، ناشی از غفلت انسان از آفرینش اولیه‌اش است؛ کجا بود؟ و چگونه بود؟ و اگر به یاد بیاورد، به وضوح خواهد دانست که قضیه‌ی «زنده شدن» بسیار آسان‌تر از حدس و گمان اوست.
ابن عباس (رض) در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: این آیه درباره ولید بن مغیره و یارانش نازل شد.
همچنان فهم این آیه شبیه آیات 78 و 79 سوره‌ی یس است که شخصی با آوردن استخوانی پوسیده و خرد کردن آن درمقابل پیامبر ﷺ ، با پیامبر به بحث و گفتگو پرداخت و گفت: کیست که استخوان‌های پوسیده را زنده کند؟ خداوند درجواب فرمود: (ای پیامبر!) بگو: همان کسی که اوّل آفرید، پس از مرگ هم زنده می‌کند، و او همه چیز را می‌داند.«وَ ضَرَبَ لَنا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قالَ مَنْ يُحْيِ الْعِظامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ «78»»، قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَها أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ «79»

أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئًا ﴿۶۷﴾

آيا انسان به خاطرنمي‌آورد كه ما او را پيش از اين آفريديم درحالي كه چيزي نبود.(۶۷)
تفسیر:
یعنی: آیا این انسان منکر رستاخیز، خلقت اولیه‌ی خود را به یاد نمی‌آورد تا همان خلقت اولیه را دلیل بر زنده شدن دوباره خودبداند، ایا همین انسان منکردر این حقیقت تأمل نمی‌کند که قبل از آفرینش به کلی معدوم بوده است و ما او را ایجاد کرده‌ایم؟
بعضی از دانشمندان گفته‌اند: اگر تمام خلایق با هم تلاش کنند که دلیلی با این اختصار بر وجود بعث و حشر اقامه کنند، نخواهند توانست؛ زیرا شکی نیست اعاده‌ی دوم آسان‌تر از آفرینش اولیه است.(مختصر ۲/۴۶۰)ونظیر این است آیه‌ی« قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِی أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ .»(آیه79 سوره یس) (به او) بگو: همان کسی که بار اول آن را آفرید، (بار دیگر) آن را زنده خواهد کرد و او بر هر آفریده‌ای آگاه است.)

فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا ﴿۶۸﴾

پس به پروردگارت قسم که آنها را با شیاطین محشور خواهیم ساخت سپس در حالی که به زانو درآمده اند آنان را گرداگرد دوزخ حاضر خواهیم کرد.(۶۸)
تفسیر:

هشدارهای قیامت را بایدجدّی باید گرفت.حشرِ درقیامت قطعی است.«فَوَ رَبِّکَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَ اَلشَّیٰاطِینَ» «الشَّیَاطِینَ»: مراد شیاطین قرین وهمدم ایشان در دنیا است که آنان را وسوسه می‌کردند ویا معبودشان بودند.
پس ای پیامبر! به پروردگارت قسم که یقیناً اوتکذیبگران رستاخیز را با شیاطین که آنان را اغوا کرده اند، زنده و حشر می‌کنیم. مفسران می نویسند:هر کافر با شیطانی در یک زنجیر حشر می‌شود.
شیطان درکفرورزی انسان، همدوش اوست.«لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَ الشَّیاطِینَ»محشورشدن انسان‌ها وشیاطین درقیامت در کنار هم، براساس همفکری و همسنخی و همکاری آنان می باشد.
«ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِیًّا» درروزقیامت، حضورمنحرفین در بدترین وضعیّت قرار داشته می باشند ؛ در کنار شیطان‌ها، گرداگرد جهنّم، با حالت دو زانو وذلیلانه.
صورت می گیرد.این جمله حال وتصویری ازبیچارگی و ناتوانی کافران را بیان می دارد.
کلمه‌ی **«جِثِیًّا»** یا جمع «جاثی» به کسی گفته می‌شود که برای محاکمه بر زانو نشسته است یا از «جثوة» به معنای سنگ و خاك متراكم است. یعنی بدترین نوع نشستن.
مفسران می نویسند: براثر وحشت و دهشت شدیدی که بر آنجا حاکم است قدرت ایستادن را ندارند.(فخر رازی ۲۱/۲۴۱).

ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيًّا ﴿۶۹﴾

سپس از هر گروه و جمعيتي كساني را كه از همه در برابر خداوند رحمان سركشتر بوده اند جدا ميكنيم.(۶۹)
تفسیر:
کلمه‌ی »شِیعَةٍ»، فرقه یا گروهی است که در عقیده، یا در مذهب، یا در اندیشه بر یک رأی متفق«ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ کُلِّ شِیعَةٍ» باشد.
«عِتِیًّا»: به معنای تمرّد و سرکشی است.
گناهکاران در قیامت از هم جدا و طبقه‌بندی می‌شوند. (کسانی که در برابر خدای رحمان بیشتر طغیان کنند، حساب و عذاب خاص و شدیدتری خواهند داشت.)
«أَیُّهُمْ أَشَدُّ عَلَی اَلرَّحْمٰنِ عِتِیًّا »: آنگاه قطعاً از عذاب کسانی آغاز خواهد کرد که سرکش‌تر، متکبرتر، متمردتر و کفر پیشه‌تر بوده‌اند.
خلافکاران سه گروه‌اند:
گروهی که شخصاً خلاف می‌کنند، گروهی که وسیله و واسطه‌ی انجام خلاف دیگران می‌شوند. واشخاصی که به تخلّف دیگران راضی‌اند. واضح ومعلومداراست که گناه و کیفر هر يك از سه گروه مذکور تفاوت دارد.
منظور این است که مجرمان بر اساس میزان جرم و جنایتی که مرتکب شده‌اند در دوزخ أنداخته می‌شوند و اول از آنهایی شروع می‌شود که جرم بیشتری دارند.ابن مسعود(رض) گفته است: از آن که جرمش بزرگتر است، شروع می‌کند.

ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ أَوْلَى بِهَا صِلِيًّا ﴿۷۰﴾

بعد از آن ما به خوبي از كساني كه براي سوختن در آتش اولويت دارند آگاهيم (و آنها را پيش از ديگران مجازات خواهيم كرد).(۷۰)

تشریح لغات واصطلاحات :

«صِلِيًّا»: به معنای روشن کردن آتش، سوزاندن با آتش و ورود در آتش است.

تفسیر:

خداوند متعال در آیهٔ متذکره بیان می دارد: و ما آگاهتریم که چه کس بیشتر مستحق ورود به دوزخ و آتش است و بیشتر شایسته‌ی کباب شدن می‌باشد! و چه کسی استحقاق چند برابر شدن عذاب را دارد، پس، از او شروع می‌کنیم.

عذاب دوزخ دارای نظامی حساب شده و دقیق است و علم خداوند ضامن آن دقّت و تفکیك است.

-باید گفت: جهنّم، طبقات و درکات مختلفی دارد ونسبت به شدّت وضعف گناه، تفاوت خواهد داشت ومراتب استحقاق هر يك بر الله متعال پوشیده نیست.

وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا ﴿٧١﴾

و هیچ کس از شما نیست مگر [اینکه] در آن وارد می گردد این [امر] همواره بر پروردگارت حکمی قطعی است.(۷۱)

تفسیر:

«وَ إِنْ مِنْكُمْ إِلاّ وٰارِدُهٰا»: و هیچ‌کس از مردم نیست مگر اینکه با گذر بر صراطی که بر بالای جهنم نصب شده است، وارد آتش می‌شود؛ آن‌ها بر حسب اعمال خویش در سرعت گذر از صراط متفاوت‌اند.

ورود: به معنی مرور و گذشتن از پل «صراط» است**« كٰانَ عَلىٰ رَبِّكَ حَتْماً مَقْضِيًّا»:**

«این امر بر پروردگارت حکمی حتمی است» یعنی: عبور از دوزخ، امری محتوم و قطعی است که خدای سبحان آن را فیصله کرده و خواه‌ناخواه روی می‌دهد.

در حدیثی به روایت ابن مسعود (رض) از رسول الله ﷺ آمده است: «مردم همگی به صراط وارد می‌شوند و ورود آنان ایستادن‌شان پیرامون دوزخ است پس با اعمال خویش از صراط می‌گذرند؛ از آنان کسانی هستند که مانند برق می‌گذرند و از آنان کسانی هستند که مانند باد می‌گذرند ـ همچون اسبان نیکو و تیزتک ـ و از آنان کسانی هستند که مانند شتران نیکو و اصیل می‌گذرند و از آنان کسانی هستند که مانند دویدن یک مرد می‌گذرند تا بدانجا که آخرین آنان در گذشتن از صراط، مردی است که نور وی در موضع دو انگشت ابهام پاهایش می‌باشد و درحالی از آن می‌گذرد که صراط او را برمی‌گرداند تا به زیر اندازد.

صراط پلی لغزنده است که‌پاها در آن قرار نمی‌گیرد، بر آن خاری مانند خار حسک (نوعی خار در نجد است که آن را «سعدان» نیز می‌نامند.) وجود دارد، بر دوکناره صراط فرشتگانی هستند که همراه آنان قلابهایی از آتش است و مردم را به‌وسیله آن می‌ربایند تا به دوزخ درافگنند».

قیامت و مراحل آن، حساب شده ودقیق است:

طوریکه در آیهٔ 71 سورهٔ مریم خواندیم:**«وَإِن مِّنكُمۡ إِلَّا وَارِدُهَاۚ كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتۡمٗا مَّقۡضِيّٗا ٧١»** الله متعال قسم یاد کرده است که همه مخلوقات به جهنم وارد می‌شوند.

ابن مسعود (رض) می فرماید: این سوگندی واجب از طرف خداوند است.در صحیحین از حدیث زهری از سعیدبن المسیب از ابوهریره روایت شده که رسول الله صلی الله علیه

وسلم فرمودند:«کسی که سه تن از فرزندانش وفات یابند، آتشی به او نخواهد رسید؛ مگر به اندازه رفع سوگند».

مفسرین در بیان معنوی حقیقی این ورود اختلاف رای دارند که قول راجح چنانچه در تفسیر نیز مقرر ساخته‌ایم، همان عبور از صراط است.

چون در ادامه آیه خداوند می‌فرماید: سپس پرهیزگاران را نجات داده و ستمگران را ذلیلانه در آن رها می‌سازیم.

مجاهد می‌گوید: تب، پناه مؤمن از جهنم خواهد بود. سپس آیۀ:«وَإِن مِّنكُمۡ إِلَّا وَارِدُهَا» [مریم: 71].را تلاوت نمود.

ابن جریر در تفسیرش حدیثی شبیه به این را از ابوهریره (رض) روایت می‌کند که فرمود: رسول الله ﷺ به عیادت یکی از اصحابش که تب کرده بود رفته و من نیز با او بودم سپس فرمود:«خداوند می‌فرماید: این آتش من است که من آن را به بنده مؤمنم می‌چشانم تا جایی آتش آخرت را بگیرد» (سندش نیکوست.)

امام احمد از عبدالله بن مسعود روایت می‌کند:«وَإِن مِّنكُمۡ إِلَّا وَارِدُهَا» [مریم: 71].رسول الله ﷺ فرمودند: «مردم همگی وارد جهنم می‌شوند سپس بر حسب اعمالشان از آن بیرون می‌آیند» (ترمذی نیز به همین صورت از ابن مسعود مرفوعاً و موقوفاً روایت کرده است.)

امام احمد از اممبشر، همسر زید بن حارثه، روایت می‌کند که گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم در منزل حفصه (حفصه دختر عمربن الخطاب امالمؤمنین) فرمودند: کسی که در غزوه بدر و صلح حدیبیه حضور داشته، وارد جهنم نخواهد شد. حفصه گفت: مگر نه اینکه خداوند فرموده:«وَإِن مِّنكُمۡ إِلَّا وَارِدُهَا» [مریم: 71].

رسول الله ﷺ در جواب فرمودند: اجازه بده، مگر نه بعدش می‌فرماید: «ثُمَّ نُنَجِّي ٱلَّذِينَ ٱتَّقَواْ وَّنَذَرُ ٱلظَّٰلِمِينَ فِيهَا جِثِيّٗا ٧٢» [مریم: 72]. (مسلم نیز روایت کرده است.)

امام بخاری در حدیث شفاعت ازابوهریره روایت می‌کند که فرمود:پل جهنم برپا می‌شود. رسول الله ﷺ فرمودند: من اولین کسی هستم که از آن عبور می‌کند. پیامبران دعا می‌کنند: خداوندان نجات ده، خداوندا نجات ده، در آن اره یا خارهایی همچون خار سعدان وجود دارد، آیا خار سعدان (سعدان : گیاهی است که خارش در بین عرب آن زمان معروف بوده است.) را دیده‌اید؟ گفتند: آری یا رسول الله. فرمود: آن همچون خار سعدان است، ولی اندازه‌اش و بزرگیش را فقط خدا می‌داند، هر کس به اندازه اعمالش گرفتار می‌شود. گروهی با اعمالشان هلاک می‌گردند و گروهی بعد از خدشه خوردن خود را نجام می‌دهند.

بخاری بار دیگر در حدیث شفاعت از ابوسعید خدری سخنان رسول الله ﷺ را روایت می‌کند که فرمودند: سپس جسر آورده شده و در دو طرف جهنم قرار می‌گیرد. گفتیم: ای رسول الله ﷺ ! جسر چیست؟ فرمود: لغزشگاهی که قدم بر آن استوار نشود، آهن‌ها و میخ‌های نوک‌تیز، اره‌های برنده و درخت خَسک که در منطقه نجد به نام سعدان معروف است و خاری سه طرفه با نوی کج دارد که عابر از آن درامان نمی‌ماند، بر آن گذراده شده است، مؤمن در یک چشم به هم زدن (طرفه العین) یا همچون برق و یا مانند باد و یا مثل اسبان تیزرو و یا همچون شترسوار از آن عبور می کند، گروه به راحتی عبور کرده

و گروهی با کمی سختی و زخم برداشتن از آن عبور می‌کنند و گروهی نیز با جهنم دست و پنجه نرم کرده و تا اینکه آخرین نفر کشان کشان از آن عبور می‌نماید.
مسلم از ابوهریره و حذیفه‌بن الیمان روایت می‌کند که رسول خداص فرمودند: «خداوند مردم را جمع می‌کند، وقتی بهشت به مؤمنان نزدیک می‌گردد و آن‌ها نزد آدم رفته و می‌گویند: ای پدر، در بهشت را برایمان بگشا. در جواب می‌گوید مگر نه گناه پدرتان بود که شما را ازبهشت بیرون رانده است.این کار،کار من نیست نزد فرزندم ابراهیم خلیل‌الله بروید.ابراهیم نیز می‌گوید: این کارمن نیست من بعد از بعد، خلیل الرحمن شده‌ام. نزد موسی بروید که خداوند با او سخن گفته است. نزد موسی آمده و او می‌گوید: این کار من نیست عیسی کلمه خدا و روحش بروید.عیسی نیز می‌گوید: این کار من نیست. نزد محمد آمده او برخاسته و به او اجازه داده می‌شود و امانت و خویشاوندی نیز فرستاده شده و در دو طرف صراط سمت چپ و راست قرار می‌گیرند. واولین نفرتان همچون برق می‌گذرد. گفتم: پدر و مادرم فدایت باد یا رسول‌الله! عبور همچون برق چگونه است؟ فرمود: آیا برق را ندیده‌اید که در یک چشم به هم زدن می‌آید و می‌رود، سپس همانند باد و همچون پرندگان و مردان تیزرو و سریع عبور می‌کنند، اعمالشان آن‌ها را حرکت می‌دهد. پیامبرتان بر صراط ایستاده و دعا می‌کند: خداوندا! سلامت بدار، سلامت بدار، و وقتی اعمال کم می‌شود، قدرت عبور نیز ضعیف می‌گردد و کسانی کشان کشان عبور می‌کنند و در دو لبه صراط اره‌ها و خارهایی مأمور شده‌اند که طبق دستور مانع عبور گردند. خلاصه گروهی با خراش و زخم و همه مشقات عبور کرده و گروهی نیز به جهنم سرازیر می گردند».
ابوهریره می‌گوید: «قسم به کسی که جان ابوهریره در دست اوست، تا قعر جهنم هفتاد سال فاصله وجود دارد».
در صحیح بخاری ثابت گشته است:«هر کس در راه خدا دو صنف را از هر چیزی انفاق نماید، نگهبانان بهشت او را صدا می‌زنند: ای بنده خدا! این در بهتر است. کسی که اهل نماز است، از باب الصلاه دعوت می‌شود و کسی که اهل زکات است، از باب الزکات دعوت می‌شود و کسی که اهل روزه است، از باب الرّیان دعوت می‌شود. ابوبکر صدیق فرمود: به خدا سوگند یا رسول‌الله ﷺ ! انسان از هر دری از این درها دعوت شود، مشکلی نخواهد داشت، آیا کسی هست که از همه درها دعوت شود؟ فرمود: آری و امیدوارم که تو ای ابوبکر از آن جمله باشی، و وقتی وارد بهشت می‌شوند به سوی منازلشان راهنمایی می‌گردند آن‌ها خانه‌هایشان را بهتر از خانه‌های دنیا می‌شناسند:(طبق احادیث نبوی، بهشت هشت در دارد که عبارتند از : باب الصلاة، باب الریان، باب الزکات، باب الحج، باب الذکر، باب الجهاد، باب الکاظمین الغیض و العافین عن الناس)
در صحیح بخاری از طریق قتاده از ابومتوکل ناجی از سعید خدری (رض) روایت شده است که رسول خداص فرمودند: «وقتی مؤمنان از جهنم رهایی می‌یابند، روی پلی بین بهشت و جهنم نگه داشته شده تا حقوق یکدیگر را پرداخت نمایند و با همدیگر تسویه حساب نمایند، و بعد از پاک شدن و مهذب گشتن، اجازه ورود به بهشت را می‌گیرند، آن‌هامنازلشان در بهشت را بهتر از خانه‌های دنیویشان می‌شناسند».
امام قرطبی (رض) در تذکره، در این حدیث سخن رانده و این پل را صراطی دوم جهت مؤمنان دانسته که کسی از آن به جهنم سقوط نمی‌کند.

باید گفت: این مطلب بعد از گذشتن از جهنم است و احتمالاً این پل بر وحشتی دیگر که از علم ما خارج بوده و فقط خداوند آن را می‌داند استوار باشد والله اعلم.
(معلومات مزید - رسالۀ: سیمای رستاخیز ، أشراط الساعة وأمور الآخرة (مختصر "النهايه في الفتن والملاحم") نوشته قاضی شیخ محمد بن احمد کنعان(حوت) 1394 شمسی جمادی الاول 1437 هجری.

ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا ﴿۷۲﴾

آنگاه کسانی را که پرهیزگار بوده اند نجات می دهیم وظالمان را به زانو درافتاده در [دوزخ] رها می کنیم.(۷۲)
تفسیر:
«ثُمَّ نُنَجِّی اَلَّذِینَ اِتَّقَوْا»: آنگاه خداوندمتعال کسانی را که با عمل به شریعتش از وی پروا کرده‌اند، نجات می‌دهد.«وَ نَذَرُ اَلظّالِمِینَ فِیها جِثِیًّا» و کسانی را که با کفر بر خویشتن ستم کرده‌اند درحالی به آتش جهنم رها می‌کند که به زانو درافتاده‌اند.
امام بیضاوی (رح)درتفسیر خویش می نویسد: آیهٔ بر این دلالت دارد که منظور از «ورود» نشستن در اطراف دوزخ و در آغوش گرفتن است. و مؤمنان از تبهکاران جدا شده و بعد از رهایی یافتن راهی بهشت می‌شوند و تبهکاران در همان حال می‌مانند. (تفسیر بیضاوی ۱۹/۲.)
عقیده اهل سنت و جماعت این است که مرتکب گناهان کبیره ممکن است به‌قدر گناهان خویش در دوزخ عذاب شود، سپس به طور قطع از آن نجات می‌یابد

اسباب نزول آیهٔ 77:

706- بخاری، مسلم و دیگران از خباب بن ارت (روایت کرده اند: به نزد عاص بن وائل سهمی رفتم و حق خود را از او مطالبه کردم. گفت: تا به دین محمد کافر نشوی حقت را نمی‌دهم. گفتم: من هرگز به دین محمد کفر نمی‌ورزم و حق خود را وقتی که بمیری و دوباره زنده شوی از تو می‌گیریم. او گفت: آیا من بعد از مردن زنده می‌شوم؟ گفتم: بلی، گفت: آن جا مال و فرزند زیاد دارم حقت را درآنجا می‌دهم. پس آیهٔ: « فَرَأَيْتَ الَّذِى كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ لَأُوتَيَنَّ مَالاً وَوَلَداً (77)» نازل شد. (صحیح است، بخاری 2275 و 4732 و 4733، مسلم 2795، ترمذی 3162، احمد 5 / 110، ابن حبان 5010 از چند طریق از سفیان از اعمش روایت کرده اند. بخاری 2091 و 2425 و 4734 و 4735، مسلم 2795 نسائی در «تفسیر» 342، احمد 1/ 111، ابن حبان 4885، واحدی در «اسباب نزول» 610 و 611، طبرانی 3651 و 3652 و 3654 روایت کرده اند. «زاد المسير» 967).

وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا ﴿۷۳﴾

وهنگامی که آیات روشن ما بر آنان تلاوت شود، کافران به مؤمنان می‌گویند: کدام یک از دو گروه جایگاهش بهتر و مجلسش زیباتر است؟! (۷۳)
تفسیر:
ندی و نادی: مجتمع و محفل یک گروه است. یعنی: مجلس و محفل ما ازشما آراسته تر است. مراد آنها از این استدلال فاسدشان این است که: ما چگونه با این همه ناز و

نعمت و کوکبه و قدرت، بر باطل و ناروا قرار داریم و شما اندکترین‌ها و بی‌همه چیزها، بر حق و حقیقت؟

باید گفت که: پول و ثروت، که انسان در این دنیا در اختیار دارد به هیچ صورت، نشانه‌ی

حقانیّت و شخصیّت انسان شده نمی تواند. مفسربیضاوی می نویسد: وقتی مشرکین آیات روشن و واضح را شنیدند و از معارضه‌ی با آن ناتوان ماندند، به سبب کوته نظریشان شروع کردند به افتخار کردن و مباهات ورزیدن به آنچه که از بهره‌های دنیا دارند و به افزونی نصیب خود، بر فضل و بزرگی خود استدلال می‌کردند. (تفسیربیضاوی ۲/۲۰).

در بیان سبب نزول این آیهٔ مبارکه روایت شده است: گوینده این سخن نضربن‌حارث و امثال وی از قریش بودند که وقتی اصحاب رسول الله ﷺ را در تنگدستی و فقر با لباسهای ژنده و خانه‌های درهم تکیده می‌دیدند و خود را در خرمی و آرایش و رفاه و با جامه‌های فاخر، این سخن را به آنان می‌گفتند؛ گویی معیار حق و باطل همین است!!

وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَحْسَنُ أَثَاثًا وَ رِءْيًا ﴿۷۴﴾

اقوام بسياري را پيش از آنها نابود كرديم كه هم مال و ثروتشان از اينها بهتر بود و هم ظاهرشان آراسته تر! (۷۴)

تفسیر:

باید یادآورشد که: امکانات رفاهی و مادّیات، دنیوی به هیچ صورت نشانه‌ی سعادت شده نمی تواند ونه انسان رااز قهر الهی نجات داده می تواند.

«قَرْنٍ» به مردمی گفته می‌شود که در يك زمان با هم زندگی می‌كنند.

«اثاث» به معنای امكانات زندگی و رفاهی است.

«رِءْياً» منظره‌های دیدنی را گویند. یعنی نیکومنظرتر بودند درپیش مردم از روی خوش‌پوشی، یاداشتن قد و قواره و اندامهای ظاهر فریب و زیبا و برخورداری از ناز و نعمت.

استفاده نا روا وبیجا ازرفاه و امکانات، عامل غرور، غفلت، طغیان و سرانجام هلاکت است،در آیه مبارکه می فرماید ؛همان طور که پیشینیان را نابود کردیم، جانشینان آنها را نیز نابود می‌کنیم. پس آنها نباید به نعمت‌ها و متاعی که در اختیار دارند مغرور شوند.

قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدًّا حَتَّى إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَةَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضْعَفُ جُنْدًا ﴿۷۵﴾

بگو: هر کس که در گمراهی فرو رفته باشد، پروردگار مهربان به ایشان مهلت می‌دهد تا وقتی که آنچه را به آنان وعده داده شده است؛ یا عذاب، یا قیامت را ببینند، پس خواهند دانست که چه کسی جایگاهش بدتر و لشکرش ضعیف‌تر و ناتوانتر است.(۷۵)

تفسیر:

مهلت و امداد، برخاسته از رحمت الهی است:«قُلْ مَنْ كَانَ فِى اَلضَّلاَلَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ اَلرَّحْمٰنُ مَدًّا »ای پیامبر! بگو:هرکس از هدایت رویگردان باشد پس الله متعال وی را در گمراهی اش مهلت می‌دهد . تا اجلش سر آمده و در پیشگاه خدا حاضر می‌شود. امام قرطبی گفته است: این آخرین درجه‌ی تهدید و وعید است.

«حَتّٰى إِذٰا رَأَوْا مٰا يُوعَدُونَ»: تا وعده‌ی خدا در حقشان تحقق می‌یابد. «إِمَّا اَلْعَذٰابَ وَ إِمَّا اَلسّٰاعَةَ » یا عذاب دنیا را می‌چشند، به گونه‌ای که کشته شده و یا به اسارت در می‌آیند، و یا عذاب شدید وخوف وهراس قیامت را می‌بینند.« فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكٰاناً وَ أَضْعَفُ جُنْداً» در آن موقع که حقایق بر ملا می‌شود خواهند دانست که موقعیت و منزلت کدام گروه نزد خدا بدتر است وکدام گروه یاران کمتر دارند؟ کافران یا مؤمنان؟ واین در مقابل گفته‌ی آنان آمده است که گفتند: «أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا ». (73 مریم) می گویند کدام یك از [ما] دو گروه جایگاهش بهتر و محفلش آراسته تراست)(تفسیر صفوة التفاسیر)

قابل یاد آوری است که: سنّت پروردگار با عظمت بر این است که زمینه‌ی حرکت و رشد را برای همه‌ی انسان‌ها فراهم کند، البته این انسان است که اگر گمراهی را برگزید. خداوند مدّتی به او مهلت می‌دهد، «مَنْ كانَ فِي الضَّلالَةِ فَلْيَمْدُدْ» و اگر راه هدایت را در پیش گرفت خداوند بر هدایتش می‌افزاید. «وَ يَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدىً »

خداوند متعال برخی از انسانها ی گمراه را درهمین دنیا عذاب می دهد ، ولی حساب قیامت شان همچنان پا برجا باقی می باشد، ولی برخی را تنها درقیامت سزا می دهد. واقعاً هم قیامت روز ظهور حقایق و کشف و شهود است.

وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ مَرَدًّا ﴿٧٦﴾

اما كساني كه در راه هدايت گام نهادند خداوند بر هدایتشان ميافزايد، آثار و اعمال صالحی كه (از انسان) باقی ميماند در پيشگاه پروردگار تو ثوابش بيشتر و عاقبتش ارزشمندتر است. (۷۶)

تفسیر:

«وَ يَزِيدُ اَللَّهُ اَلَّذِينَ اِهْتَدَوْا هُدىً»: ایمانی بر ایمان کسانی که به وی ایمان آورده و عمل شایسته کرده‌اند می‌افزاید ؛ این بدان‌جهت است که خیر جلب‌کننده خیر است پس الله متعال پاداش متقیان را بدین‌گونه قرار می‌دهد که بر هدایت ویقین‌شان بیفزاید چنان‌که جزای کافران را به‌گونه‌ای قرار داد که بر گمراهی‌شان افزود.

«وَ اَلْبٰاقِيٰاتُ اَلصّٰالِحٰاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّکَ ثَوٰاباً »: و اعمال شایسته‌ای که به عنوان ذخیره و توشه برای صاحبش در آخرت باقی می‌ماند، در نزد خدا از آنچنان اجر و ثوابی برخوردار است که از تمام آنچه ساکنان زمین به آن افتخار می‌کنند، بهتر است. «وَ خَيْرٌ مَرَدًّا» و عاقبت و سرانجامش بهتر است؛ چون نعمت‌های دنیا ناپایدار است و نعمت‌های آخرت پایدار.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (77 الی 87) سخن تمسخر آمیز مشرکان در مورد زنده شدن، بت پرستان و دوستان شیاطین آنان به بحث گرفته شده ست.

أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ لَأُوتَيَنَّ مَالًا وَوَلَدًا ﴿٧٧﴾

آیا دیدی آن کسی را که به آیات ما کفر ورزید و گفت قطعا به من مال و فرزند [بسیار] داده خواهد شد.(۷۷)

رها کردن الله و پناه بردن به مال و فرزند، شگفت‌آور است. ملاك ارزش نزد کفّار، مال و فرزند است.وکافر در برابر منطق و تهدید، تنها به آنچه در دست دارد دل خود را خوش نگاه می دارد.

در آیهٔ مبارکه آمده است که: ای پیامبر! آیا از حال آن شخص کافر (عاص بن وائل) و امثال وی تعجب نکردی؛ همان کسی که آیات الله متعال را تکذیب کرد، به دینش کفر ورزید و باز سوگند خورد که قطعا در آخرت به وی اموال و فرزندانی داده خواهد شد؟اگر آخرتی در کار باشد. دیده می شود که کافر، دین را مانع پیشرفت، وکفر را عامل رشد قلمداد می کند.

امام بخاری ومسلم وغیر آنان در شأن نزول آیهٔ:«أَفَرَءَيْتَ ٱلَّذِي كَفَرَ» [مریم: 77] از خباب بن ارت (رض) روایت کرده‌اند که فرمود: من مردی حداد (آهنگر) بودم و به عاص بن وائل قرض داده بودم. پس آمدم و از وی تقاضای قرض خویش را کردم اما اودر رد تقاضایم گفت: نه! به خدا قسم که تا به محمد کافر نشوی، وامت را نمی‌پردازم! گفتم: به خدا قسم که به محمد ﷺ کافر نمی‌شوم تا تو بمیری و باز برانگیخته شوی. گفت: بسیار خوب! چون مردم و باز برانگیخته شدم، نزد من آی و مرا در آنجا مال و فرزندان بسیاری است و در آنجا وامت را می‌پردازم! همان بود که الله متعال این آیه را نازل فرمود و سپس آن سخن تمسخرآمیز وی را چنین رد کرد:

أَطَّلَعَ الْغَيْبَ أَمِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا ﴿٧٨﴾

آیا او از اسرار غیب مطلع گشته؟ یا از پروردگار مهربان عهدی گرفته است؟ (۷۸)

تفسیر:

الله متعال با هیچ کس قرار دادی امضاء نکرده است. گرچه عهد خداوند تخلّف ندارد، ولی کفّار با خداوند عهدی نه بسته‌اند. طوریکه در آیهٔ مبارکه می فرماید: آیا او بر علم غیب آگاهی یافته تا آن ادعا را برای خود انشا نماید، یا که نزد الله متعال بر حصول و تحقق این امور، عهد و پیمانی دارد که از وی گرفته است؟ حقیقت این است که نه علمی از غیب دارد و نه هم عهد و پیمانی گرفته است.

كَلَّا سَنَكْتُبُ مَا يَقُولُ وَنَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدًّا ﴿٧٩﴾

این چنین نیست [که او می گوید]، ما به زودی آنچه را می گوید [دردوسیه عملش] خواهیم نوشت و عذاب را برای او خواهیم افزود.(۷۹)

تفسیر:

رفتار و گفتار انسانها در دیوان الهی ثبت می‌گردد. برای هر گفتار و عملی تا مدّتی مهلت است، شاید پشیمان شده و توبه کند، ولی اگر آن مدّت سرآمد و پشیمان نشد، ثبت می‌شود.

حرف «سین» در «سَنَكْتُبُ» نشانه‌ی مهلت است.

موضوع چنان نیست که او پنداشته است؛ بناءً نه علمی از غیب دارد و نه عهد و پیمانی بلکه او دروغ پردازی بیش نیست و به زودی خداوند آنچه را به هم بافته و افترا بسته است می‌نویسد و از انواع عذاب و اشکال گرفتاری و نکبت بر او می‌افزاید؛ آنسان که او از تکذیب و کفر افزود.و به جای این که او را یاری دهیم و مال و فرزند به او بدهیم، مدت عذابش را چند برابر می‌کنیم.

وَنَرِثُهُ مَا يَقُولُ وَيَأْتِينَا فَرْدًا ﴿٨٠﴾

و آنچه را می‌گوید، (از اموال و فرزندان) از وی به ارث می‌بریم و پیش ما تنها می آید.(۸۰)

تفسیر:
«نَرِثُهُ مَا يَقُولُ»: مراد این است که او را می‌میرانیم و از دست او می‌گیریم اموال و اولادی را که از آنها صحبت می‌کند.
«فَرْداً»: تک و تنها. حال است.
یعنی و بعد از به هلاکت رسیدنش، مال و فرزندی که از خود به جا می‌گذارد، از آن ما می‌شود، یعنی با مرگش تمام ملکیتش را نیز سلب خواهیم کرد، و او را تک و تنها بدون مال و فرزند و پشتیبان نزد ما می‌آید، نه مالی همراه دارد و نه فرزندی، و نه یاوری می‌یابد و نه تکیه‌گاهی.

وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا ﴿۸۱﴾
و به جای الله معبودانی گرفتند تا برایشان مایه عزت باشند.(۸۱)
تفسیر:
در این هیچ جای شکی نیست که: عزّت‌خواهی در فطرت انسان ها هست، ولی به تأسف برخی از انسانها درمصداق آن دچاراشتباه میشوند و سراغ منبع حقیقی عزّت نمی رود. طوریکه در آیهٔ مبارکه می فرماید: کافران به جای اینکه الله را بحیث معبودی انتخاب نماید که مایه عزت برای شان می باشد، بسوی معبودان حقیقی سرگردان هستند. آنان فراموش کرده اند که : عزّت تنها وتنها نزد پروردگار با عظمت است.

كَلَّا سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا ﴿۸۲﴾
هرگز چنين نيست، به زودي معبودها منكر عبادت آنها خواهند شد، بلكه بر ضدشان قيام مي‌كنند.(۸۲)
تشریح لغات واصطلاحات :
«سَيَكْفُرُونَ»: بیزاری خواهند جُست. منکرخواهند شد (ملاحظه شود سوره های: نحل آیهٔ: 86، عنکبوت/ آیهٔ 25، احقاف / آیه 6).
«ضِدّاً»: حال مؤکده (عَلَيْهِمْ) است. («ترجمهٔ معانی قرآن»دکتر مصطفی خرمدل)
تفسیر:
همان کسانی‌که انسان بجای خدا به آنان دل بسته، بر ضد او قیام خواهند کرد. (تکیه بر غیر خدا، سبب دشمنی آنان در قیامت است).
کافران با پرستش خدایانی جز الله ابداً به عزّت دست نخواهند یافت، بلکه به زودی خدایان خیالی شان در روز قیامت عبادت‌شان را انکار خواهند کرد و نزد الله متعال دشمن شان خواهند بود.یعنی خدایانی که از سوی این پرستشگران گمراه مایه عزت پنداشته می‌شدند پس از آن همه دوستی و علاقه و ایمانی که نثار آنها کرده‌اند، دشمن و مخالف‌شان می‌شوند.

أَلَمْ تَرَ أَنَّا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَؤُزُّهُمْ أَزًّا ﴿۸۳﴾
آیا ندانسته‌ای که ما شیطان‌ها را بر کافران فرستادیم تا سخت آنها را (بر انجام گناه) تحریک کنند؟(۸۳)
تشریح لغات واصطلاحات :

«تَؤُزُّهُمْ»: تکان دهند و بجنبانند. مراد تحریک و تشویق بر معاصی است (فصّلت آیه 25). « أَزّاً »: برانگیختن. سخت تکان دادن. به جوش آوردن.

تفسیر:
هیچ چیز حتّی وسوسه‌های شیطان، از اراده الله سبحان وتعالی خارج نیست. شیطان انسان
را تحريك می‌کند، ولی اجبار نمی‌کند. ولی به یاد داشته باشید که : تحريك شيطان بی نهایت قوی است.
در آیهٔ مبارکه می فرماید: ای پیامبر! آیا ندیدی که خداوند متعال شیاطین را بر کفار مسلط ساخته است که آن‌ها را بر ارتکاب فواحش و رذایل ترغیب کرده و به هیجان می‌آورند. آنها را تحریک می‌کنند تا مرتکب معاصی و نافرمانی شوند. یعنی از راه منحرفشان می کنند. امام رازی گفته است. با وسوسه و فریب، آنها را به نافرمانی تشویق و تحریک می‌کنند.(تفسیر کبیر ۲۵۲/۲۱).
باید یاد آور شد که: رابطه‌ی شیطان با أهل ایمان، ساده ودنبالش هوشیاری و توبه است.
«فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ»: (طه 120) ولی رابطه‌ی شیطان با کفّار، رابطه‌ای سلطه‌گرانه است.
«أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ»: نه «الی الکافرين». البتّه این سلطه‌ای است که کافر، خود زمینه‌ی آن را فراهم کرده است. «إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ» («نحل، 100.)

فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَدًّا ﴿٨٤﴾

بنابراین در بارۀ آنها عجله مکن، جز این نیست که ما برای آنها مدت (عذاب را) می شماریم. (۸۴)

تشریح لغات واصطلاحات :

«نَعُدُّ»: می‌شماریم. حساب می‌کنیم.

تفسیر:
ای پیامبر! به درخواست عذاب از جانب الله تعالی برای کفار شتاب نکن، زیرا بدون شک خداوند عمرها و عمل‌های‌شان را بدون کوتاهی به شمار می‌آورد بناء همه چیز به میعادی معین و حساب و اندازه‌ای مقرّر است.
ابن عباس گفته است: یعنی در دنیا همان‌طور که سال‌های عمرشان را برمی‌شماریم، نفس‌هایشان را نیز برمی‌شماریم.(تفسیرقرطبی ۱۵۰/۱۱).

يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا ﴿٨٥﴾

[یاد کن] روزی را که پرهیزکاران را به ضیافت و میهمانی [خدای] رحمان حشر می‌کنیم.(۸۵)

تفسیر:

کلید بهشت تقوای الهی است!

«وفد» به گروهی تازه وارد می‌گویند که برای زیارت یا طلب حاجت معمولاً سواره می آیند. روزی که الله متعال پرهیزگاران را در گروه هایی با إکرام، إعزاز و اِنعام به سوی رحمت واسعهٔ خود گرد می‌آورد.
صحنه‌های قیامت یاد کردنی است، قیامت روز ظهور تفاوت متّقین ومجرمین است. پرهیزکاران مهمان الله متعا ل، **«وَفْداً»** ولی مجرمان به ذلّت روانه می‌شوند. مهمتر از

بهشت، رحمت الهی است که بهشت یکی از جلوه‌های آن است. **«إِلَى الرَّحْمَنِ»** بجای **«إِلَى الْجَنَّةِ»** آمده است.
پرهیزگاران در این روزبا استقبال خاصی بدرقه می شوند، آنها هم سوار بر شتر حشر می‌شوند، و انتظار اِنعام و پاداش را دارند.
طوریکه در حدیث شریف به روایت علی (رض) از رسول الله ﷺ آمده است که فرمودند: «
و الذی نفسی بیده ان المتقین اذا خرجوا من قبورهم استقبلوا بنوق بیض لها اجنحه علیها رحال الذهب». «سوگند به ذاتی که جانم در قبضه اوست، بی‌گمان متقیان چون روز قیامت از قبرهایشان بیرون آیند، با شترهای سفید رام‌شده‌ای که بال دارند و بر آنها جهازهای طلا قرار دارد، مورد استقبال قرار می‌گیرند».

وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وِرْدًا ﴿٨٦﴾

و مجرمان را تشنه به سوی دوزخ سوق دهیم.(۸۶)
تفسیر:
«وِرداً» به معنای اینکه؛ آنان را پیاده و تشنه به دوزخ وارد می‌کنیم. مجرمان را، با تندی و خشم »در حال تشنگی به‌سوی دوزخ می‌رانیم» آنها را بسان حیوانات تشنه و با پای پیاده می‌رانیم، طوریکه شترهای تشنه رانده می‌شوند.
در حدیث آمده است: (در روز رستاخیز مردم به سه طریق حشر می‌شوند: گروهی راغب و خواهان هستند. گروهی ترسان و هراسان. دو نفر بر یک شتر، و سه نفر بر یک شتر و چهار نفر بر یک شتر و ده نفر بر یک شتر سوار می‌شوند و بقیه به آتش کشیده می‌شوند و آتش روز و شب را با آنها سر می‌کند) (اخراج از شیخان.)

لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا ﴿٨٧﴾

نمی‌توانند شفاعت بکنند، مگر کسی که از جانب پروردگار مهربان عهدی گرفته باشد.(۸۷)
«لا يَمْلِكُونَ»: نمی‌توانند. دارا نیستند. مراد بندگان خدا به طور کلّی است.
تشریح لغات واصطلاحات :
«إِلاّ مَنْ»: مراد کسانی است که یکتاپرست و مؤمنِ راستین باشند. چنین کسانی بعد از اجازه خداوند مهربان می‌توانند شفاعت بکنند (ملاحظه شودسوره های: طه/ آیهٔ 109، سبأ آیه 23، زخرف آیه 86، نجم آیه 26). «عَهْداً»: پیمان. مراد توحید و ایمان خالص است. برخی پیمان را (اذن) مذکور در آیات متعدّد قرآن دانسته‌اند. «ترجمهٔ معانی قرآن»مصطفی خرمدل).
تفسیر:
قرآن عظیم الشأن، برای شفاعت شرایطی قائل است و چنین نیست که هر کس هر چه را خواست شفیع خود قرار دهد. در قیامت، کفّار به هر دری می‌زنند وازهر کسی پناه می خواهند، ولی جواب منفی می‌شنوند.
آیهٔ مبارکه می فرماید که: کافران «اختیار شفاعت را ندارند» یعنی کسی را نمی‌یابند که برای‌شان شفاعت کند و خود نیز نمی‌توانند برای دیگران شفاعت کنند.« **إِلاّ مَنِ اِتَّخَذَ عِنْدَ اَلرَّحْمٰنِ عَهْداً**» اِستثناء منقطع است. یعنی: اما آن کس که به زیور ایمان آراسته شده و دارای عمل صالح است، حق شفاعت را دارد.

ابن عباس گفته است: عهد و پیمان عبارت است از گواهی دادن بر این که «هیچ معبود و فریادرسی به جز ذات پاک «الله» وجود ندارد».
ممکن است مراد از «عهد»، همان عهد بندگی الله و دوری از شیطان باشد که قرآن عظیم الشأن می‌فرماید:«أَ لَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يا بَنِي آدَمَ أَنْ لا تَعْبُدُوا الشَّيْطانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ «60» وَ أَنِ اعْبُدُونِي هذا صِراطٌ مُسْتَقِيمٌ «61»(یس، 60- 61.)(ای فرزندان آدم! مگر با شما پیمان نبستم که شیطان را اطاعت نکنید که همانا او برای شما دشمنی آشکار است. و تنها مرا بپرستید، که راه مستقیم همین است.).
ودر (آیۀ 109 / سورۀ طه) می فرماید:«لا تَنْفَعُ الشَّفاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَ رَضِيَ لَهُ قَوْلًا» (در آن روز، شفاعت هیچ کس سودی نمی‌بخشد جز کسی که خداوند به او اجازه داده و به گفتار او راضی است.)
در«تفسیر انوار القرآن» آمده است: هیچ‌کس، حتی متقیان نیز اختیار شفاعت برای کفار را ندارند زیرا شفاعت کردن فقط در مورد کسی است که همراه با ایمان، **«لا اله الا الله»** گفته و چیزی را به خدای سبحان شریک نیاورده است.
در حدیث شریف به روایت ابن‌مسعود (رض) آمده است: از رسول الله ﷺ شنیدم که خطاب به اصحابشان می‌فرمودند: «آیا یکی از شما ناتوان است از این‌که هر صبح و شام از الله متعال برای خود عهدی بگیرد؟ گفته شد: یا رسول‌الله! این عهد چیست؟ فرمودند؛ هر صبح و شام بگوید: «اللهم فاطر السموات والأرض، عالم الغيب والشهادة، إني أعهد إليك في هذه الحياة الدنيا بأني أشهد أن لا إله إلا أنت وحدك لا شريك لك وأن محمدا عبدك ورسولك، فلا تكلني إلى نفسي، فإنك أن تكلني إلى نفسي تباعدني من الخير، وتقربني من الشر، وإني لا أثق إلا برحمتك، فاجعل لي عندك عهدا توفينيه يوم القيامة إنك لا تخلف الميعاد».
(بارخدایا! ای‌آفریننده آسمانها و زمین! ای دانای پنهان و آشکار! من به تو در این زندگی دنیا عهد می‌سپارم که گواهی می‌دهم به این‌که: خدایی جز توی یگانه نیست و برایت شریکی نمی‌باشد و گواهی می‌دهم که محمد بنده و فرستاده توست پس مرا به خودم وا مگذار زیرا اگر مرا به خودم وا گذاری، مرا از خیر دور و به شر نزدیک‌کرده‌ای و من جز به رحمت تو تکیه ندارم پس برای من نزد خود عهدی قرار ده که‌در روز قیامت آن را برایم وفا کنی، بی‌شک تو وعده را خلاف نمی‌کنی. پس‌چون این دعا را بخواند، خداوند متعال بر آن مهری نهاده سپس آن را در زیر عرش خود می‌گذارد و چون روز قیامت فرارسد، ندا دهنده‌ای ندا می‌کند: کجایند کسانی که نزد الله متعال عهد و پیمانی دارند؟ آن‌گاه آن بنده مؤمن که این دعا را خوانده است، برمی‌خیزد و وارد بهشت می‌شود).

خوانندگان گرامی !

طوریکه در آیات قبلی در مورد مردود شمردن بت پرستی بحث بعمل آمد اینک در آیات (88 الی 95) در رد نسبت دادن فرزند به خداست که یهودیان عزیر را و مسیحیان عیسی را پسر الله می نامند. (توبه آیۀ 30) بحث بعمل آمده است . و برخی از مشرکان عرب فرشتگان را دختران الله می دانند که همگی دروغ محض و بی ادبی است. که البته خلاصه مجموعی سوره مبارکه را به بیان میگیرد.

وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا ﴿٨٨﴾

و [مشرکان] گفتند: [خدای] رحمان برای خود فرزندی گرفته است. (٨٨)

تشریح لغات واصطلاحات :
«قالُوا»: مراد مسیحیان و یهودیان است (ملاحظه شود سوره : توبه آیه 30) و مشرکان قریش است (ملاحظه شود سوره : زخرف آیه 19). «ترجمهٔ معانی قرآن»مصطفی خرمدل)
تفسیر:
اعتقاد به فرزند داشتن خدا، سخنی بی‌پایه ، بی بنیاد وبسیار زشت است، باید گفت: فرزند داشتن خدا نشانه‌ی کمال نیست، بلکه مایه‌ی نقص است. طوریکه در آیهٔ مبارکه آمده است که: یهود و نصاری به دروغ پنداشته‌اند که الله متعال از بندگانش فرزندی گرفته است. فرشتگان دختران خدا می باشند. حق‌تعالی از این پندار دروغین والا و منزه است؛ زیرا او یگانهٔ یکتاست؛ کسی را نزاده و زاده هم نشده است.

لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا ﴿٨٩﴾

واقعاً چیز زشتی را [بر زبان] آوردید.(۸۹)
تفسیر:
یقیناً کفار با این گفته های خویش منکّر بی‌نهایت زشت و چیزی در منتهای وقاحت و سخنی است بدون دلیل گفته اند.

تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا ﴿٩٠﴾

نزدیک است آسمان ها از این [ادعای بی اصل و سخن ناروا] پاره پاره شوند، و زمین بشگافد، و کوه ها به شدت در هم بشکنند و فرو ریزند!! (۹۰)
تشریح لغات واصطلاحات :
«تَكَادُ»: نزدیک است.
«يَتَفَطَّرْنَ»: شق شوند. متلاشی گردند.
«تَخِرُّ»: فرو افتند. فرو ریزند.
«هَدّاً»: به شدّت ویران کردن و اجزاء پیکره را پراکنده نمودن. مفعول مطلق تأکیدی (تَخِرُّ) است. یا این که به معنی متفرّق و پراکنده است، که در این صورت (هَدّاً) به معنی (مَهْدُودَةً) و حال است. «ترجمهٔ معانی قرآن»مصطفی خرمدل).
تفسیر:
از فحوای آیهٔ مبارکه بر می آید: که بالاترین فساد در جهان هستی، عقیده‌ی فاسد است، گناه می‌تواند مایه‌ی برهم ریختن نظام هستی گردد. خداوند، هستی را برای انسان آفرید و اگر انسان منحرف شود، سقوط هستی بی‌جا نیست.

أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا ﴿٩١﴾

از اینکه به پروردگار مهربان فرزند قایل شدند.(۹۱)
تفسیر:
مفسیر تفسیر صفواة التفاسیر در تفسیر این آیهٔ مبارکه می نویسد: از اینکه آنان برای خدا، فرزند قرار دادند؛ چرا که اختیار کردن فرزند شایسته‌ی شأن خدای سبحان نیست؛ چون اتخاذ فرزند مقتضی نیاز به همجنس است و ناشی از احتیاج و نیازمندی است، در صورتی که خدا از داشتن شبیه و نظیر منزه است و از یار و یاور بی‌نیاز است.

وَمَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا ﴿٩٢﴾

و برای پروردگار مهربان سزاوار نیست که فرزند گیرد.(۹۲)

تفسیر:
«ما يَنبَغِي»: سزاوار نیست. یعنی «و خدای رحمان را نسزد که فرزندی اختیار کند» یعنی
سزاوار عظمت و جلال خداوندمتعال نیست که فرزندی داشته باشد؛ زیرا او از هر کس بی‌نیاز است، نه کسی را زاده و نه زاده شده است.

إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمَنِ عَبْدًا ﴿۹۳﴾

هیچ کس در آسمان ها و زمین نیست مگر اینکه [ذاتاً] بنده [و مملوک] به سوی [خدای] رحمان می آید.(۹۳)

لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا ﴿۹۴﴾

یقینا همهٔ آنها را به حصر و حساب آورده و تعدادشان را به شمارش خاص شمار کرده است.(۹۴)

تفسیر:
«أَحْصَاهُمْ»: ایشان را سرشماری کرده است. شماره ایشان را داشته است.یعنی: بعد از آن‌که آنها را تحت شمارش آورده است، افراد و اشخاصشان را نیز شمار کرده است بنابراین، حال احدی از آنان بر او مخفی نیست و کسی نمی‌تواند از حاضر شدن در پیشگاه وی تخلف کند. «تفسیر انوار القرآن».

وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا ﴿۹۵﴾

و روز قیامت همه آنان تنها به پیشگاه او می آیند.(۹۵)

تفسیر:
«فَرْداً»: تک و تنها. از همه چیز بریده و به پیش خدا رسیده. حال است.
و هریک از انسان‌ها در روز قیامت به تنهایی در پیشگاه و محضر الله متعال حاضر می‌شود، نه مالی در اختیار دارد و نه یاوری و نه کمکی می‌یابد و نه پناهگاهی. پس هرگاه حال همگی خلق این باشد، دیگر چگونه به خداوند متعال نسبت فرزند را می‌دهند؟!

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (96 الی 98) که آیات پایانی سورهٔ مبارکه می باشد در بارهٔ؛ محبوبیت مؤمنان، ونابودی گناهکاران بحث بعمل می آورد.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا ﴿۹۶﴾

البته آنان که ایمان آوردند و کارهای نیک کردند، به زودی پروردگار مهربان در دل‌های آنان محبت و دوستی قرار می‌دهد. (۹۶)

تشریح لغات واصطلاحات :

«سَيَجْعَلُ لَـهُمْ وُدّاً»: ایشان را دوست می‌دارد. آنان را در نظر مردم عزیز، و محبّت آنان را به دل‌ها می‌اندازد (سوره :حشر آیات 9 و 10).(«ترجمهٔ معانی قرآن»مصطفی خرمدل)

تفسیر:
بعد از اینکه در آیات متذکره احوال مجرمان،به یاد آوری گرفته شد، در این آیات متبرکه به ذکر احوال مؤمنان می پردازد.

باید گفت که: ایمان بدون عمل و عمل بدون ایمان، کارساز نیست. ایمان وکار شایسته، کلید محبوبیّت نزد مردم است. هرگاه دیدیم محبوبیّت ما کم شده، عقیده یا عملکرد خود تجزیه و تحلیل کنیم. زیرا که وعده‌ی خداوند تخلّف ندارد.

مفسر تفسير الميسّر؛ دکتر عايض بن عبدالله القرني در تفسیر این آیهٔ مبارکه می نویسد: در حقیقت کسانی که به الله ایمان آورده از پیامبرش ﷺ پیروی کرده و اعمال شایستهٔ مشروعی راانجام داده أند، به زودی خداوند متعال به رحمتش برای شان در دل‌های بندگانش محبت و مودتی قرار خواهد داد که از آن جمله است: انداختن ثنا و ستایش آن‌ها بر سر زبان‌ها، بلند آوازه ساختن‌شان به نام نیک و مورد قبول قرار گرفتن‌شان در میان مردم.

محبوب شدن، رحمتی الهی است که نصیب مؤمنان و صالحان می‌شود، ممکن است امروز به کار شایسته‌ی شما ارج نه نهند، ولی صبر و تلاش مداوم شما، در آینده به ثمر خواهد نشست.

در حدیث شریف آمده است: «إذا أحب الله عبداً نادي جبريل: إني قد أحببت فلاناً فأحببه، فينادي فيالسماء ثم ينزل له المحبة في أهل الأرض، وإذا أبغض الله عبداً نادي جبريل: إني قد أبغضت فلاناً، فينادي في أهل السماء، ثم ينزل له البغضاء في الأرض». «چون خدای متعال بنده‌ای را دوست بدارد، جبرئیل را ندا می‌کند که ای جبرئیل! من فلان کس را دوست گرفتم پس تو نیز او را دوست بدار. آن‌گاه جبرئیل در آسمان ندا می‌کند، سپس در میان اهل زمین نیز برایش محبت فرود آورده می‌شود. و چون الله متعال بنده‌ای را دشمن بدارد، جبرئیل را ندا می‌کند که:من بر فلان کس خشم گرفتم پس او را دشمن بدار. آن‌گاه جبرئیل در اهل آسمان ندا می‌کند، سپس در زمین نیز برایش دشمنی فرود آورده می شود».

اسباب نزول آیهٔ 96:

707- ابن جریر از عبدالرحمن بن عوف روایت کرده است: او (هنگام مهاجرت به مدینه از دوری دوستان از جمله شیبه و عتبه پسران ربیعه و أُمیه بن خلف اندوهگین بود. پس آیه:« إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدّاً (96)» نازل شد. زبان قرآن گویاست: دل مسلمان سرشار از محبت و صمیمیت است. (طبری 23970 از عبدالرحمن بن عوف روایت کرده است، اسناد آن جداً ضعیف است از جهت عبدالعزیز بن عمران در این اسناد راوی‌های مجهول هستند و متن باطل است، زیرا تمام این سوره به اتفاق علما مکی است. ابن کثیر 4 / 305.)

فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَتُنْذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا ﴿٩٧﴾

جز این نیست که ما این [قرآن] را بر زبان تو آسان ساختیم تا به وسیله آن پرهیزکاران را مژده دهی و مردم ستیزه جو را بترسانی. (۹۷)

تفسیر:

«يَسَّرْنَاهُ»: قرآن را سهل و ساده کرده‌ایم. قرآن را آسان و روان فراهم آورده‌ایم (ملاحظه فرماید سوره قمر آیات 17 و 22 و 32 و 40).

«بِلِسَانِكَ»: به زبان تو که عربی فصیح و روشن و گویا است (ملاحظه شود سوره : نحل آیه 103، سوره یوسف آیه 2).

«لُدّاً»: «جمع أَلَدّ»، دشمنان سرسختی که به باطل بر عداوت لجاجت دارند (بقره آیه 204).

آسان‌سازی فهم معارف و مطالب متعالی قرآن برای بشر، موهبتی از جانب الله متعال است: آسان‌گویی، شیوه‌ای قرآنی برای ارشاد است.

«یَسَّرْناهُ»: البتّه آسان‌گویی غیر از سست‌گویی است، سخن باید محکم ولی روان باشد.

طوریکه در(آیهٔ 1 / سورهٔ هود) می فرماید «أُحْكِمَتْ آياتُهُ» یعنی آیات آن استوار گشته) است، در آیهٔ مبارکه آمده است: ای پیامبر! « جز این نیست که ما قرآن را بر زبان تو آسان ساختیم» از این رو این قرآن را به زبان عربی نازل کرده و تدبر و تفکر آن را سهل و آسان نموده‌ایم، تا تو به وسیله‌ی آن کسانی را که لباس تقوا وعفت در بر کرده‌اند **«** به آن مژده دهی و مردم ستیزه جو را» که با حق ستیزنده و دشمنند به آن از آتش جهنم بیم دهی.

قرآن عظیم الشأن شیوه کار را با زیبای اعجاز امیز خویش بیان موده است که: با هر گروهی به نحوی خاص باید سخن گفت. **«لِتُبَشِّرَ ... وَ تُنْذِرَ »** یعنی با متّقین به زبان بشارت و با دشمنان کسانیکه ،سخت منکرند و به شدت اهل خصومت و جدال هستند. به صورت انذار.

حکمت وفلسفه آسان بودن قرآن:

- آسان بودن وآسان قرار دادن قرآن از سوی خداوند، برای پندگیری است: «فَإِنَّما يَسَّرْناهُ بِلِسانِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ؛»(سورهٔ دخان / آیهٔ 58) (ما آن (قرآن) را بر زبان تو آسان ساختیم تا متذکر شوند) همچنان در (آیهٔ 17/ سورهٔ قمر) می فرماید: «وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ؛» (ما قرآن را براي تذكر آسان ساختيم آيا كسي هست كه متذكر شود)
- آسان شدن قرآن برای پیامبر صلی‌الله‌علیه وسلم جهت انذار اشخاصی لجوج است: طوریکه در (آیهٔ97 / سورهٔ مریم) می فرماید: **«فَإِنَّما يَسَّرْناهُ بِلِسانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَ تُنْذِرَ بِهِ قَوْماً لُدًّا؛»** (ما قرآن را بر زبان تو آسان ساختيم تا پرهيزكاران را بوسيله آن بشارت دهي و دشمنان سرسخت را انذار كني.». «لُدّ» شدّت خصومت است).
- آسان شدن قرآن برای پیامبر صلی‌الله‌علیه وسلم جهت بشارت به تقوا پیشگان است: طوریکه در (آیهٔ 97 سورهٔ مریم) خواندیم :«ما قرآن را بر زبان تو آسان ساختيم تا پرهيزكاران را بوسيله آن بشارت دهي و دشمنان سرسخت را انذار كني.».
- باید گفت که: معارف قرآن مطابق فطرت است. (انسان از درون حقایقی را درك می‌کند، ولی به خاطر عواملی فراموش می‌کند که در این صورت به تذکّر نیاز دارد. وطوریکه قرآن آنرا به کلمهٔ **«يَتَذَكَّرُونَ»** هدف از نزول قرآن تذکّر مردم است بیان داشت. واقعیت اینست که: نعمتِ بیان و نرمی آن از خداست. **«يَسَّرْناهُ بِلِسانِكَ»** و خداوند با فرستادن قرآنّ به مردم اِتمام حجّت کرده است، اگر نپذیرند منتظر قهر الهی باشند. **«فَارْتَقِبْ إِنَّهُمْ مُرْتَقِبُونَ»** (ایه 59 / سورهٔ دخان) (پس منتظر باش كه آنان نيز منتظرند. (تو منتظر پیروزی و آنان منتظر سرنوشت شوم خود).

وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هَلْ تُحِسُّ مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا ﴿۹۸﴾

و چه بسیار ملت ها را پیش از آنان [به سبب طغیانشان] هلاک کردیم. آیا کسی از آنان را می یابی، یا هیچ زمزمه و صدایی آهسته از آنان می شنوی؟(۹۸).

تفسیر:

هلاکت دشمنان حقّ، یکی از سنّت‌های الهی است:

هلاکت أقوام لجوج، نشانه جدّی بودن هشدارهای قرآن عظیم الشأن را بیان می دارد. این آیه‌ی مبارکه، مایه‌ی تسکین و دلداری پیامبر اکرم ﷺ است و تلویحاً به او نوید می‌دهد که دشمنان لجوج تو به زودی نابود خواهند شد؛ چنان که بسیاری از حقّ ستیزان در گذشته به هلاکت رسیدند.طوریکه می فرماید:**«وَ كَمْ أَهْلَكْنا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ»** وخداوند متعال چه بسیار از اُمت‌های پیشین را نابود ساخته است یعنی: از امتها و نسلهای گذشته را که به آیات الهی کفر ورزیده و پیامبرانش راتکذیب می‌کردند.**«كَمْ»**
برای تکثیر است.

«هَلْ تُحِسُّ مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزاً »: « رکز» به معنای صدای آهسته و مخفی است. مانند صدایی که از زبان شخصی که به مرگ نزدیک شده باشد با لرزه زبان بربیاید، یعنی که هم اکنون نه کسی از آنان را مشاهده می‌کنی و نه صدایی از آن‌ها می شنوی. یعنی: آیا یکی از آنان را می‌بینی؟ «یا صدایی پنهانی از آنان‌می‌شنوی؟» هرگز! زیرا تمام آنها نابود شدند و سرزمینشان خالی گشت و وحشت برمنازل آنان حکمفرما شد. پس این گروه نیز باید به‌هوش آیند و از چنان سرنوشتی پروا کنند همان‌طور که آنها را نابود کردیم، اینها را نیز نابود می‌کنیم.

دروس آموزنده سورۀ مریم:

1- زکریا از پروردگارش اِلتماس کرد تا او را فرزندی شایسته عطاء کند و أسبابش را فراهم آورد.

2- اِلتماس و دعایش اجابت شد و او را به یحیی بشارت داد، که تا آنوقت چنین نامی وجود نداشت.

3- زکریا از آفرینش چنین فرزندی از پدری پیر و کهنسال و مادری بی أولاد و بی سابقه، بسی در شگفت ماند.

4- برای اطمینان خاطر در این مورد به نشانه ای از الله خواست.

5- یحیی در همان دوران صباوت و کودکی، نبوت و حکمت را دریافت کرد.

6- رویدادهایی همچون: کناره گیری مریم از خانواده، آمدن جبرئیل نزد او در شکل و هیأت مردی کامل، پناه بردن مریم به الله و سرانجام خبر دادن جبرئیل که از سوی الله آمده است.

7- حامله شدن مریم به عیسی و به جای دوردستی رفتن تا از دید مردم نهان باشد.

8- صدا زدن عیسی مادرش را هنگام دیده به جهان گشودن و به فرمان الله درخت خرما را تکان دادن تا از خرمایی تازه و دست چین، بخورد.

9- مریم، عیسی را در بغل گرفت و نزد خویشاوندانش آمد. آنان، زبان به نکوهش مریم گشودند که: هیچ کس از خانواده ات این گونه آلوده نشده است و همگی پرهیزگار و پاکدامن بوده اند.

10 - به سخن آمدن عیسی - در همان لحظه . و تبرئه کردن مادرش، اشاره به پیامبری خود، دارا بودن صفات کمال و برکت و نیکویی نسبت به مادرش...
11 - اختلاف نظر نصاری در مورد عیسی مسیح
12 - قصه ی ابراهیم علیهم السلام با پدرش، آزر و موصوف نمودنش به بت پرستی و درنگ نکردن و نیندیشیدن درباره ی پرستش خدایان دروغین و هشدار دادن به پدر. از طرفی آزر نیز ابراهیم را تهدید نمود و او را از خود راند.
13 - قصه و مناجات موسی در کوه طور و این که: الله بر او منت نهاد که هارون برادرش را به پیامبری و یاوری او برگزید.
14 - اشاره به داستان اسماعیل و راستگویی و وفاداری در پیمان و ادای نماز و زکات اموال،
15 - اشاره به داستان ادریس و پیامبری و رفعت مقام و قدر او در بارگاه خدا،
16 - اشاره به آنان که پس از پیامبران و نیک مردان، در پی هوی و هوس اند و نماز را
تباه می گردانند.
17 - مژده و وعده به توبه کاران و نیک رفتاران به بهشت برین که از هر گونه بیهوده گویی و آلودگی به گناه پاک اند.
18 - آمدن جبرئیل نزد پیامبران، فقط به اجازه ی خداست.
19 - مشرکان زنده شدن را انکار می کنند، خداوند نیز سخنشان را مردود می شمرد و به آفرینش و پیدایش نخست اشاره می کند.
20 - به حسابرسی کافران در روز قیامت همراه شیاطین و دوستان و یاوران ابلیسی اش و به خواری و زبونی پیرامون دوزخ قرار دادنشان و پیش از همه به مجازات رسانیدن سران وزعمای شان.
21 - همه ی مردم، آتش دوزخ را می بینند پاکان از کنارش عبور می کنند و در امان هستند.
22 - مشرکان به مجلس عیش و نوش و آلوده ی خود در برابر مؤمنان افتخار می کردند. البته این شیوه در میان جامعه ی ناسالم و نا آشنا به قرآن - هرچند جامعه ی به ظاهر مسلمان هم باشد . اکنون نیز رایج است.
23 - هشدار سخت به بی باوران که باید از پیشینیان کر رفتار خود درس بگیرند و گرنه به سرنوشت آنان دچار می شوند.
24 - خداوند، به ظالمانی که بر سر راه نخواهند آمد، مهلت زمانی و مکانی مالی و... می دهد تا به میل خود در بدیها و زشتکاریها فرو روند، سپس آنان را در برابر کردارشان کیفر کند.
25 - خدایان دروغین و ساختگی مشرکان، روز قیامت دشمن خود آن مشرکان خواهند شد.
26 - خداوند، پیامبر را از شتاب ورزی در نابودی مشرکان و بی باوران باز می دارد؛ چون؛ هرچند زندگانی دراز مدتی هم داشته باشند، زیر نظر خدا هستند و به لحظات عمر و به حساب کارشان می رسد.
27 - جایگاه نیکان دار کرامت و رحمت و جایگاه بدان، خواری و زبونی و آتش است.

28 - وای بر آن کس که فرزند را به خدا نسبت می دهد.
29 - نزول قرآن به زبان پیامبر، ساده و گویا. [یوسف آیه 2 ،(نحل آیه 103) ، (سوره قمر آیات:17 ، 22 ، 32 و40) . (بنقل از تفسیر فرقان)

صدق الله العظیم و صدق رسوله نبي الکریم.
و من الله التوفیق

مکثی بربعضی از منابع و مأخذها

1- تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم:
شیخ حسنین محمد مخلوف (751هـ - 812 ق)، اسباب نزول، علامه جلال الدین سیوطی ترجمه: از عبد الکریم ارشد فاریابی. (انتشارات شیخ الاسلام احمد جام)
2- تفسیر انوار القرآن:
تألیف عبدالرؤف مخلص هروی، «تفسیر انوار القرآن» گزیده ای از سه تفسیر:(فتح القدیر شوکانی، تفسیر ابن کثیر و تفسیر المنیر وهبه الزحیلی می باشد.
3- تفسیر معالم التنزیل - بغوی:
تفسیر البغوی تألیف حسین بن مسعود بغوی (متوفی سال 516 هجری قمری) این تفسیر اصلاًبه زبان عربی نوشته شده، واز تفسیر الکشف والبیان ثعلبی بسیار متأثر می باشد.
4- تفسیر زاد المسیر فی علم التفسیر:
تألیف: ابن جوزی ابوالفرج عبدالرحمن بن علی (510 هجری/ 1116 میلادی -12 رمضان 592 هجری) «زاد المسیر فی علم التفسیر» مشهور به «زاد المسیر»، تفسیر متوسط ابن جوزی میباشد که: این تفسیر خلاصه از تفسیر بزرگ وی بنام المغنی فی تفسیر القرآن می باشد.)
5- البحر المحیط في التفسیر القرآن: ابو حیان الأندلسی:
تألیف: محمد بن یوسف بن علي بن حیان نفری غرناطی (654 - 745ق) مشهور به ابوحیان غرناطی. تفسیر «البحر المحیط» اصلاً به زبان عربی تحریر شده است .
6- تفسیر القرآن الکریم - ابن کثیر:
تفسیر القرآن العظیم تألیف عماد الدین اسماعیل بن عمر بن کثیر دمشقی (متوفی 774ق) مشهوربه ابن کثیر. (جلال الدین سیوطی، مفسّر و قرآن شناس بزرگ اسلامی میفرماید:ابن کثیر تفسیری دارد، که در سبک و روش همانندش نگاشته نشده است.
7 - تفسیر بیضاوی:
یا «أنوار التنزیل و أسرار التأویل، مشهور به «تفسیر بیضاوی» در قرن هفتم هجری به زبان عربی نوشته شده. تألیف ناصرالدین عبد الله بن عمربیضاوی (متوفی سال 791 هـ)
8- تفسیر الجلالین « التفسیر الجلالین»:
جلال الدین محلی و شاگردش جلال الدین سیوطی (وفات جلال الدین محلی سال 864 و وفات جلال الدین سیوطی سال 911 هـ) (سال نشر: 1416 ق یا 1996 م. این تفسیر در قرن دهم هجری بزبان عربی و از معدود تفاسیری است که توسط چند عالم به رشته تحریر آمده است .

9- تفسیر جامع البیان فی تفسیر القرآن ـ تفسیر طبری:
محمدبن جریر طبری متولد (224 وفات 310 هجری قمری) در بغداد ویا (839 ـ 923 میلادی) (قرن 4 قمری) شیخ طبری یکی از محدثین، مفسر، فقهی و مؤرخ مشهور سدۀ سوم قمری است.

10- تفسیر ابن جزی التسهیل لعلوم التنزیل:
تألیف محمد بن احمد بن جزی غرناطی الکلبی مشهور به جُزَیّ (متوفی 741ق) این تفسیر یکی از موجزترین و درعین حال مفیدترین و فراگیرترین تفاسیر مغرب اسلامی است.

11- تفسیر صفوة التفاسیر:
تألیف محمد علی صابونی (مولود 1930 م) این تفسیر در سال 1399 ق نوشته شده است. نویسنده در تدوین این تفسیر از مهم ترین و معتبرترین کتب تفسیر از جمله: تفسیر طبری، کشّاف، قرطبی، آلوسی ، ابن کثیر، البحر المحیط و... استفاده بعمل اورده است.

12- تفسیر ابو السعود:
«تفسیر إرشاد العقل السلیم إلی مزایا الکتاب الکریم» تألیف: مفسر شیخ ابوالسعودمحمد بن محمد بن مصطفی عمادی (متوفی 982) از جمله علمای ترک نژاد می باشد.

13- تفسیر فی ظلال القرآن:
تالیف: سید بن قطب بن ابراهیم شاذلی (متوفی سال 1387 هـ).

14- تفسیر الجامع لاحکام القرآن ـ تفسیر القرطبی:
نام مؤلف: الام ابو عبد الله محمد بن احمد الانصاری القرطبی (متوفی سال 671 هجری)

15- تفسیر نور دکتر مصطفی خرّم دل:
نام کامل تفسیر نور: «ترجمۀ معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل از کردستان: (متولد سال 1315 هجری، وفات 1399هجری).

16- تفسیر المیسّر:
تألیف: دکتر عایض بن عبدالله القرني (اول جنوری 1959 م مطابق 1379 هجری)

17- تفسیر معارف القران :
مولف: حضرت علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی مترجم مولانا شیخ الحدیث حضرت مولانا محمد یوسف حسین پور.

18- تفسیر خازن:
نام تفسیر: «لباب التأویل فی معانی التنزیل (تفسیرالخازان» تألیف: علاء الدین علی بن محمد بغدادی مشهور به الخازان (متولد ۶۷۸ و متوفای ۷۴۱ هجری میباشد.)

19 ـ روح المعانی (آلوسی):
تفسیر «روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم» اثر محمود أفندی آلوسی است. (1217 – 1270ق)

20- جلال الدین سیوطی:
«الاتقان فی علوم القرآن «تفسیر الدار المنثورفی التفسیر با لمأثور»مؤلف آن : حافظ جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر سیوطی شافعی. (۱۴۴۵- ۱۵۰۵م)

21- زجاج: «تفسیر معانی القرآن فی التفسیر»:
مؤلف: الزَجَّاج أو أبو إسحاق الزجّاج أو أبو إسحاق إبراهیم بن محمد بن السری بن سهل الزجاج البغدادی است. (241 هجری ـ 311 هجری 855 -923 ـ میلادی)

22- تفسیر ابن عطیة:
نام کامل تفسیر: «المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز ابن عطیة» بوده،مؤلف آن: أبو محمد عبد الحق بن غالب بن عبد الرحمن بن تمام بن عطیة الأندلسي المحاربي (المتوفی: 542 هـ)

23- تفسیر قَتادة :
أبو الخطاب قتادة بن دعامة بن عکابة الدوسی بَصْری (۶۱ هـ- ۱۱۸ هـ، ۷۳۶-۶۸۰م) شیخ قتادة ازجمله تابعین بوده، که در علوم لغت، تاریخ عرب، نسب شناسی، حدیث، شعر عرب، تفسیر، دسترسی داشت. و در ضمن حافظ بود، در بصره عراق زندگی بسر برده ولی نابینا بود. امام احمد

حنبل در باره او می‌گوید: «او با حافظه‌ترین اهل بصره بود و چیزی نمی‌شنید مگر اینکه آن را حفظ می‌کرد، من یک بار صحیفه جابر را برای او خواندم و او حفظ شد.» حافظهٔ او در طول تأریخ ضرب‌المثل بود. او در عراق به مرض طاعون در گذشت.

24- تفسیر بیضاوی:

تفسیر الیضاوی (انوار التنزیل واسرار التأویل) مؤلف: مفسر کبیر جهان اسلام شیخ ناصرالدین عبدالله بیضاوی.

25- تفسیر کشاف مشهور به تفسیر زمخشری:

«تفسير الكشاف عن حقایق التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل» مشهور به تفسیر کشاف. مؤلف: جارالله زمخشری (27 رجب 467 - 9ذیحجه 538 هـ)این تفسیر برای بار اول در سال: ۱۸۵۶ میلادی در دو جلد در کلکته به چاپ رسید، سپس در سال ۱۲۹۱ در بولاق مصر، و در سال های ۱۳۰۷، ۱۳۰۸، و ۱۳۱۸ در قاهره هم به چاپ رسیده است.

26- تفسیر مختصر:

تفسیر ابن کثیر: مؤلف: ابو جعفر محمد بن جریربن یزید بن کثیر بن غالب طبری مشهور به جریر طبری متولد 224 وفات 310 هجری قمری در بغداد (218 - 301 هجری شمسی. تاریخ طبری مشهور به پدر علم و تاریخ و تفسیر است.

27- مفسر صاوی المالکی:

«حاشية الصاوي علی تفسیر الجلالین فی التفسیر القرآن الکریم» مؤلف: احمد بن محمد صاوی (1175-1241ق) است.

28- فیض الباری شرح صحیح البخاری:

داکتر عبد الرحیم فیروز هروی، سال طبع: 26 Jan 2016

29- صحیح مسلم – و صحیح البخاری:

گردآورنده: مسلم بن حجاج نیشاپوری مشهور به امام مسلم که در سال 261 هجری قمری وفات نمود.وگرد آورنده صحیح البخاری: حافظ ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن مغیرة بن بردزبه بخاری (194 - 256 هجری)

30- سعید حوی:

حَوّی، سعید، حَوّی، سعید، مفسر «الاساس فی التفسیر (یازده جلد؛ قاهره ۱۴۰۵)، که از مهم ترین و اثر گذار ترین آثار حوی به شمار می‌آید.

31- مفردات الفاظ القرآن:

از راغب اصفهانی. (خیر الدین زرکلی در کتاب «الأعلام» گفته: او اهل اصفهان بود اما در بغداد سکونت گزید، ادیب مشهوری بود، و در سال 502 هجری قمری وفات کرد». امام فخرالدین رازی در کتاب «تأسیس التقدیس» در علم اصول ذکر کرده که راغب از ائمهٔ اهل سنت است و مقارن با غزالی بود. (بغیة الوعاة 2 / 297، وأساس التقدیس صفحه 7.).

ترجمه و تفسیرجزء

جزء سیزدهم (13)، چهاردهم (14) و پانزدهم (15)

تتبع ونگارش: امین الدین « سعـیـدی - سعید افغانی »
مدیر مرکز مطالعات ستراتــیـژیکی افغان و مسؤل مرکزفرهنگی د حق لاره - جرمنی
ادرس :saidafghani@hotmail.com